تاریخ یهود ایران

تألیف و گردآوری

چاپ اول

حق تألیف و ترجمه محفوظ است

انتشارات فردوس

تاریخ یهود ایران

و قسمتهائی از تواریخ بعضی از ملل که وابسته

بتاریخ یهود میباشد

جلد سوم

کتابهای پنجم وششم وهفتم

اززمان سلطان سنجر تاعصر کنونی سلطنت فرخنده

اعلیحضرت محمد رضاشاه پهلوی

مشتمل بر ۸۰ گراور

تالیف دکتر حبیب لوی

چاپ اول

حق طبع وترجمه برای مؤلف محفوظ است

کتاب فروشی بروخیم

سال	عبری	شمسی	میلادی
	۵۷۲۱	۱۳۳۹	۱۹۶۰

دکتر حبیب لوی

مؤلف سه جلد تاریخ یهود ایران

متولد سال ۱۲۷۵ شمسی = ۵۶۵۷ عبری = ۱۸۹۶ میلادی

جلدسوم

تقدیم به ارواح مادر بزرگم صنوبر و شوهر مشارالیها عزرا یعقوب کوهن که ثروت و هستی خودشانرا در راه تسکین آلام دردمندان برایگان بکار بردند و تقدیم به ارواح پدرم رحیم و مادرم حنا (خانم) که آرزومند دیدار عظمت و سعادت کشورایران و آزادی ملت یهود بودند .

دکتر حبیب لوی

ملل واشخاصیکه برای تنویر افکار و تخفیف یا خاتمه دادن به تشبثات خشونت آمیز افراد یا اقوام خود پسند و عاری از اخلاق کوشش مینماید برای طقبه عوام ، رهنما ومربی . برای فضلا و دانشمندان، همکار. برای دینداران ، مقدس و خدا ترس . برای آزاد منشان، ترقی خواه. برای اصلاح طلبان امور اجتماعی، هموار کننده طرق موفقیت و بالاخره برای مظلومین و زیر دستان ، و حامی محسوب میگردند .

دکتر حبیب لوی

پراکندگی تاریخی یهود درمیان کلیه ملل جهان ، برای اقوام غیر موحد و عاری از اخلاق ، موجب آشنائی به مبانی وحدانیت و انصاف و تفکر در اجتناب از موهوم پرستی و متمایل گردیدن بطریق تمدن اخلاقی شده برای مللی که دارای سر زمین و استقلال بودند ، مضار پراکنده گی و عدم استقلال و آزادی را مجسم ساخت . برای یهود، ضعف تمدن اخلاقی بشر و وجود انواع مصیبت و بد بختی و اتهامات ناروا را در اثر فقدان قدرت و آزادی و بالاخره عدم اعتماد موقتی دانستن هر نوع موقعیت ممتاز را ، ثابت کرد .

دکتر حبیب لوی

مقدمه جلد سوم

کتاب اول از جلد اول تاریخ یهود ایران ، سهم مهم وبزرگ یهودیت را در پیشرفت تمدن اخلاقی بشر و آشنائی و وفاداری وی را به مبانی و اصول وحدانیت نشان میدهد .

کتاب دوم از جلد اول عظمت فکری و سیاسی و اخلاقی شاهنشاهان هخامنشی مانند کورش و داریوش کبیر وارد شیر دوم را در حمایت از ایجاد دولت‌یهود بمنظورانجام عمل‌اخلاقی ونوع‌پرورانه و بر قراری موازنه قدرت سیاسی و نظامی ملل همسایه غربی ایران و ضمنا تامین امنیت نسبی آن سرحدات راثابت مینماید .

کتاب سوم از جلد دوم شهامت و فدا کاری یهود را درراه ایمان به خدا و انجام تعهدات نظامی واخلاقی و عمل متقابل دوستانه نسبت به حامی خویش ایران وجنگ با سلو کیدهاو رومیها ، دشمنان مشترك ایران و یهود و همکاری کامل تا آخرین وسیله با سلاطین اشکانی و شهامت و فدا کاری بی‌مانند فدائیان اسرائیل را در حفظ استقلال خویش وصف مینماید

کتاب چهارم از جلد سوم ، استقامت و بردباری یهود را در هنگام پرا کندگی و کوشش او را در تحصیل و توسعه علوم وقوانین اجتماعی‌و عدالت پروری ونفرت‌از ظلم و بی رحمی و تجاوز،وآشنائی سایر ملل فاقد ، به اصول اخلاقی و ایمان‌به خدا که در نتیجه‌تملس با یهود حاصل گردید نشان میدهد . و همچنین قبح تجاوزات و رفتار ناهنجار بعضی از ملل را که در نتیجه جهل و عدم آشنائی به انجام

وظایف مذهبی خود نسبت بیهود روا میداشتند ، مجسم میسازد .

بعلاوه علاقه یهود یانرابه خاندان حضرت علی علیه السلام

و فرمایشات بزرگ اورابرای اجرای نوع پروری و آزادی بشر ثابت مینماید

اما موضوع جالب توجه این جلد سوم آنست که :

تشکیلات وسیع فرهنگی یهودیان امریکا واداره تجسسات تاریخی یهودیان شرق دراسرائیل ، ممکن بود که بعداً ، تنها به ذکر وقایع تاریخی یهود ایران در عصر مغول و صفویه و قاجاریه قناعت کرده و تحقیقات لازمه برای کشف واستدلال سرچشمه و انگیزه بدبختیهای وارده بر یهود ایران را که از منابع غیر ایرانی به این کشور رسیده است انجام ندهند و در نتیجه حقایق تاریخی به بوته فراموشی سپرده شده وملت مهمان نوازایران که از ۲۷ قرن قبل بارشته های ناگسستنی بایهود ارتباط داشته بصورت دیگری که شایسته تاریخ وتمدن وی نمیباشد بنظر جهانیان جلوه گر گردد .

در حالیکه دراین جلد ، مطلع خواهیم شد که اجرای مقررات اولیه محدودیت عمرابن الخطاب و رفتار ناهنجار الحاکم با مراله خلیفه فاطمی اسمعیلی در مصر بسال ۱۰۱۰ میلادی نسبت بیهودیان و تماس بعدی حسن صباح با محیط مصریان (که از زمان فراعنه کینه یهودیان را دردل داشتند وارثا باقی مانده بود) (۱) موجب گشت که این گونه افکار و رفتار خارجی وارد ایران گردد و پس از ورود دسته های مغول بایران و ترکیب خشونت آنها با افکار ضد یهود که قبلا وارد ایران شده بود ، در دو حمله مغول (حمله چنگیز وتیمور)

---

(۱) هنوزهم باقی است

و تجاوزاتیکه خانهای این ملت هنگام مرگ ارغون نمودند ، یهودیان ایرانرا نیز مانند هم وطنان دیگر دچار قتل و غارت در آن زمان کرده و بعد هم دچارمصائب بیشماری از عصر سلطنت صفویه تا تقریباً اواخر قاجاریه نمود

و حاصل آن گشت که ملت ایران و جمعیت یهود این کشور از یکدیگر دور شوند و نفوذ مغولان بین ملت ایران در مدتی بیش از هفت قرن ، موجب بدبختی و ناراحتی دایم یهودیان ایرانی را فراهم ساخت . وبه این حقیقت مسلم هم پی خواهیم برد که مصائب دوره صفویه الی اواخر این سلسه نسبت بیهود ، در اثر تحریك مامورین سیاسی‌ومذهبی دول اروپائی بود که از عصر آباقاخان و اوزن حسن و خصوصاً صفویه ، دولت ایرانرا بر علیه یهودیان انگیخته‌اند و سپس به توده‌های ملت اثر کرد و جزو عادت وی در آمد و بالاخره خواهیم دانست که این افکار تجاوزکارانه ، بهیچ وجه باخصائل اخلاقی و مهمان نوازی ایرانی و تشیع وفق نمیدهد و از دستور پیشوایان مذهبی و ملی ایران‌خارج بوده است .

امید است بدین وسیله توانسته باشد که در تنویر ذهن ملت ایران و یهودیان آن و محققین جهان و روشن نمودن گوشه ای تاریك تاریخ ایران و یهودیانش و حفظ نام نیك اخلاقی و مهمان نوازی برادران و طنی خدمتی انجام داده باشد :

دکتر حبیب لوی

روح یهودیت طالب تحقیق است

ژنرال کنت دو گوبینو

با وجود خدمات گرانبهای مذهبی ، اخلاقی ، ادبی ، تاریخی ، اقتصادی ،پزشکی‌وحیاتی اسرائیل به عالم بشریت، معهذا علاقه‌یهودیت بتحقیق و درك حقایق موجب مصیبتهای گونا گون برای این ملت گشت . گرچه نسلهای گذشته نتوانستند پیشوای پیروان وحدانیت و اخلاق را بشناسند ، قطعاً نسل‌های آینده که دارای تمدن اخلاقی کاملتری خواهند گشت یهودی و یهودیت را بهتر خواهند شناخت ودرنتیجه افتخارات وآسایش بیشتری برای وی فراهم‌خواهدشد .

خدمات گوناگون و ملکات فاضله بعضی از ملل جهان که فاقد قدرت بوده‌اند ، در اثر عقب ماندگی اخلاقی بشریت نه فقط بدون ارزش واقع گردید بلکه موجبات خفت ومصیبت وتجاوز به آنها رانیز فراهم نمود .

دکتر حبیب لوی

فهرست کلیشه‌های کتابهای پنجم و ششم و هفتم از جلد سوم

شماره	شرح	صفحه
۱	عکس مؤلف سه جلد تاریخ یهود ایران دکتر حبیب‌لوی	اول کتاب
۲	تیمور لنگ قصاب مسلمانان و یهودیان ایران	۱۲۵
۳	شیرسنگی جلوهارون ولایت	۱۲۸
٤	شاه اسمعیل اول صفوی	۱۷۸
٥	شاه‌طهماسب اول‌صفوی	۱۸۷
٦	شاه محمد خدابنده	۱۹۸
۷	شاه عباس‌اول	۲۰٦
۸	شاه عباس دوم	۲۰۷
۹	شاه عباس‌اول کار یکی از نقاشان زمان او	۲۰۸
۱۰	درمیدان شاه درجلوقصر سلطنتی بعضی ازیهودیان را کشتند	۲٥۷
۱۱	حکیم شفائی شاعرمعروف عصرصفویه	۲٦۸
۱۲	مرحوم حاجی شیخ‌هادی نجم‌آبادی اعلی‌الله مقامه الشریف مجتهد بزرگ وفاضل ومنورالفکرایران	۲۸٦
۱۳	عظمت این بنا که کانون یهودیان اصفهان بوده شاهد تمدن وثروت آنها قبل ازتجاوز میباشد	۲۹٤
۱٤	قصر چهل ستون محلی که سلاطین صفویه حکم اعمال شکنجه را برعلیه یهودیان‌صادر میکردند	۳۱۰

شماره	شرح	صفحه
۱۵	دراین محل(نطنز) هزاران نفر ازیهودیان را مسلمان نمودند	۳۱٤
۱٦	شاه عباس ثانی	۳۳۰
۱۷	شاه سلیمان صفوی	٤۱۷
۱۸	شاه سلطان حسین صفوی	٤۲۸
۱۹	شاه طهماسب ثانی صفوی	٤۳۷
۲۰	نادرشاه افشار پادشاه بزرگ ایران	٤۷٦
۲۱	کریمخان زند	٤۸۱
۲۲	حاجی ابراهیم کلانتر	٤۹۱
۲۳	لطفعلی خان زند	٤۹۷
۲٤	آغامحمدخان قاجار	۵۰۷
۲۵	فتحعلی شاه قاجار	۵۲۸
۲٦	یکنفر از اهالی سه‌ده اصفهان از احفاد یهودیانیکه درعصر شاه‌عباس اول و دوم مسلمان شدند	۵۸٤
۲۷	سرهای بریده بحکم آغامحمدخان نزدیك (استرآباد) گرگان که جوناس هانوی انگلیسی دیده	۵۸۵
۲۸	محمدشاه قاجار	۵۸٦
۲۹	حکم ۵ نفر ازعلما صادره ازطرف مراجع شرعی کشور	٦۰۰
۳۰	میرزا سیدعلی محمد باب	٦۰۳
۳۱	ناصرالدین شاه	٦۱۲
۳۲	میرزا حسین علی (بهاالله)	٦۲۲
۳۳	میرزاحسین خان سپه‌سالار بانی مدرسه سپهسالار	٦٤۷

شماره	شرح	صفحه
۳٤	یکی‌ازمدخلهای محله یهودتهران	٦٧٥
۳٥	یکی‌ازمدخلهای محله یهود اصفهان	٦٧٦
۳٦	یکی ازمدخلهای محله یهود کاشان	٦٧٧
۳۷	یکی از کوچه‌های محله یهودتهران	٦٨٠
۳۸	دوپیله‌ور یهودی به یك مسلمان فروش میکنند تابلوی نقاشی شده مرحوم استاد کمال‌الملك	٦٨٢
۳۹	انجمن ۱۳ نفری یهودیان‌تهران	٦٨٧
٤٠	مشه منطفیوری یهودی خیرخواه معروف	٦٩٢
٤١	یك خانواده یهودی(حاخام‌نهورای) دراواخر ناصرالدین‌شاه در تهران	٧٥٥
٤٢	میرزا رضا قاتل‌ناصرالدین‌شاه	٧٦٨
٤۳	مظفرالدین‌شاه	٧٧٠
٤٤	مسیو کازس‌اولین‌مؤسس مدرسهٔ الیانس درتهران در کنیسه ملایعقوب	٧٧٩
٤٥	مسجدشاه‌تهران‌ازاین‌محل‌شیخ‌ابراهیم قزوینی بامهاجمین به محله‌یهودیان حمله کردند	٨٠٠
٤٦	محمدعلی‌شاه قاجار	٨٢٨
٤٧	انقلابیون اطراف‌اصفهان بختیاریها درحالیکه برای‌آزادی قدم برمیداشتند بعضی‌ازیهودیان اصفهانرا چاپیدند	٨٤٠
٤٨	سپهدار اعظم وانقلابیون گیلان	٨٤٢
٤٩	عزیز آشر که به‌انقلابیون‌پیوست درپشت‌سنگر بارفقای‌خود	٨٤٣

شماره	شرح	صفحه
۵۰	عزیز آشر یهودی بعد از انقلاب هنگام شغل عکاسی	۸۴۴
۵۱	حضرت حجت‌الاسلام آقای سیدعبدالله بهبهانی که ازطرف یهودیان تهران هم بسمت نمایندگی مجلس دالشوری ملی انتخاب شدند	۸۴۷
۵۲	دکتر لقمان نهورای	۸۵۲
۵۳	دکتر بنیامین هرتسل قائد صیونیسم سیاسی	۸۸۳
۵۴	آلفرد دریفوس	۸۸۵
۵۵	روز بعد ازعیدپسح یهودیان تهران به باغ معینیه رفته طبق رسم ایرانیان مراسم سیزده بدر بعمل میاوردند	۹۰۳
۵۶	برسر گورستان سابق تهران موسوم به بهشتیه خیابان مازندران	۹۰۴
۵۷	برسر گورستان سابق تهران موسوم به بهشتیه صبح یك شب احیا	۹۰۵
۵۸	عده‌ای ازمحصلین مدرسه الیانس ۴۰ سال قبل بامعلمین عبری خود مرحوم ملایعقوب بنلوی وحاخام حیم موره	۹۰۶
۵۹	کارت دعوت نمایش استر	۹۱۵
۶۰	اعضاء مجمع مرکزی تشکیلات صیونیت ایران	۹۱۶
۶۱	اعضاء انجمن صیونیت تهران	۹۱۷
۶۲	عده‌ای از جمعیت یهودیان تهران هنگام جشن تصویب ماندات برای ایجاد کانون ملی یهود	۹۱۹
۶۳	کارکنان صیونیت و دکتر لقمان نهورای از طرف جامعه یهودیان ایران لوح نقره که ده احکام تورات بطور برجسته ازطلا بر آن نصب است برای اظهارقدردانی بجناب راب کرنفلد سفیر	

شماره	شرح	صفحه
	کبیر دول متحده امریکا در ایران تقدیم میدارند	۹۴۸
٦٤	حاجی رحیم خداداد لوی‌مربوط به صفحه٦٤٢ وصفحه۹۵۰ـ۹٤۹	
٦٥	اعلیحضرت رضا شاه کبیر یا کورش‌ثانی یهودیان ایران	۹٦۰
٦٦	اعلیحضرت همایونی‌محمد رضا شاه ایران که عصر اوهمانند زمان داریوش بزرگ برای‌یهودیان ایران است .	۹۷۲
٦۷	جناب حیم و ایزمان پیشوای صیونیسم عملی و ناظر ایجاد دولت اسرائیل‌واولین رئیس جمهور اسرائیل	۹۷٦
٦۸	جناب اسحق بن صوی‌دومین رئیس‌جمهور اسرائیل	۹۷۷
٦۹	آقای داودبن گوریون نخست وزیر اسرائیل	۹۷۸
۷۰	کریستوف کلمب یهودی که بزور مسیحی شد	۹۹۵
۷۱	یشوا حفظ موسیقی‌دان شهیر عصر حاضر	۹۹٦
۷۲	راحل آرتیست نامی‌درفرانسه	۹۹٦
۷۳	زلمان‌وکسمان کاشف‌استرپتومیسین	۹۹٦
۷٤	بنژامین دیسرائیلی نخست وزیر انگلستان	۹۹٦
۷۵	گوستاو ایفل سازنده برج ایفل	۹۹۷
۷٦	ماندلسون بارتولدی موسیقی دان مشهور	۹۹۷
۷۷	یعقوب مئیربر اوپرانویس مشهور	۹۹۷
۷۸	مشه مندلسون فیلسوف بزرگ	۹۹۷
۷۹	آلبرت انشطین فیزیك‌دان مشهور وکاشف‌اتم	۹۹۸
۸۰	مارك‌شاکال نقاش‌معروف	۹۹۸

فهرست مندرجات جلد سوم تاریخ یهود ایران

موضوع	صفحه
مقدمه جلد سوم و شروع کتاب پنجم	د
علل و موجبات نفرت ازیهود	۱
فصل اول اوضاع واحوال یهود هنگام جنگهای صلیبی اول قبل ازحمله مغول به ایران	۵
مشه ابن عزرا و یهود اهلوی	۱۰
فصل دوم عصر سلطان سنجر	۱۳
سیاح معروف بنیامین تودلا و گفته‌های اوراجع به یهودیان ایران وده اسباط	۱٤
فصل سوم - عصر ایل ارسلان ـ جنگ دوم صلیبی	۲۳
آبراهام بن داود و آبراهام بن عزرا ویعقوب ربنوتام	۲٦
داود الرعی یاالروحی	۲۸
فصل چهارم عصر تکش خوارزمشاهی ووضع یهودیان دربغداد	۳۱
ربی پتحیا سیاح در ایران	۳۷
علمای یهود درعصر ظامانی بشر	۳۸
موسی هارامبام و کتاب موره بنوخیم یادلالت الحائرین	٤۱
علمای یهود در آذربایجان	٤۳
فصل پنجم عصر علاالدین وجلال الدین سلجوقی وحمله چنگیز به ایران	٤٦
شروع مصیبت یهوددر ایران باحمله مغول ودراروپا باآغازجنگهای صلیبی چهارم	٤۹

موضوع	صفحه
فصل ششم مغول یادشمن بشریت	۵۵
فصل هفتم عصر هلاکوخان	٦۷
فصل هشتم عصر آقاباخان وارغون خان	۷۳
ارغون وسعدالدوله و یهودیان ایران ونظریات بعضی ازمورخین	۸۰
فصل نهم عصر غازان ومحمد خدابنده ومصیبت بزرگ یهودیان	۱۰٤
امینا شاعر یهود	۱۰۸
مولانا شاهین بزرگترین شاعر یهودایران	۱۱۰
وضع یهودیان در اروپا	۱۱٤
فصل دهم عصر خونین تیموری در ایران و تجاوزات وی نسبت به یهود	۱۲٤
فصل یازدهم شروع اقدامات سیاسی شدید تر مامورین اروپائی در ایران و تاثیر آن در اوضاع واحوال یهودیان	۱٤۹
وضع در اروپا واسپانیا	۱۵٤
ربی یوسف قارو	۱۷۲
فصل دوازدهم ظهور سلسله صفویه و شروع تحریکات مامورین ملل اروپائی درایران برعلیه یهود وعثمانی	۱۷٤
فصل سیزدهم شاه اسمعیل اول	
لوتر و کلون	۱۸٤
ربی مشه هلوی کاشانی	۱۸٦
فصل چهاردهم شاه طهماسب اول صفوی و یهودیان	۱۸۸
سنگهای گورستان یهودیان در گیلعاد	۱۹۲

موضوع	صفحه
وضع یهودیان در آذربایجان وربی‌مشه هامون وترجمه تورات‌بزبان فارسی توسط‌ربی‌یعقوب‌بن‌یوسف‌طاوس	۱۹٤
عمرانی شاعر بزرگ‌یهود	۱۹۵
فصل شانزدهم شاه عباس اول ، اخلاق کردار وافکاروی و روابط او با خارجیها	۳۰۰
مبلغین مذهبی خارجی و مامورین سیاسی آنها در دربارشاه عباس	۲۱٤
کتاب جامع العباسی و شیخ بهاء الدین محمد عاملی و شیخ نظام الدین آوجی	۲۱۹
بابائی لطف شاعر یهودی کاشانی و شرح اوضاع و احوال مفصل یهودیان‌ایران‌درعصر شاه عباس‌اول	۲۲۲
شرح تجاوزات‌ملا مردخای لاری که بنام‌ابوالحسن‌معروف گردید	۲۲٤
رفتن‌ابوالحسن‌لاری به‌شیراز	۲۳۱
شرح حال‌یهودیان فرح‌آباد	۳۳٤
بیانات حاجی بنیامین اصیل‌مازندرانی	۲٤٦
سعیدای سرمد	۲٦۱
حکیم شفائی شاعر	۲٦۷
شعرای یهود که درزمان‌شاه عباس‌اول‌تادوم زندگانی‌می‌نمودند	۲۷۰
شعرای‌یهودایرانی که درسمرقندوبخارازندگانی‌می کردند	۲۷۱
فصل پانزدهم عصر شاه صفی	۲۷۳
اوضاع واحوال یهودیان در اروپا و روابط آن باوقایعیکه درعصر شاه عباس‌ثانی‌برای یهودیان‌ایران رخداد	۲۷۷

موضوع	صفحه
شبتای صوی	۲۷۸
طبقه عالم‌ومجتهدین‌واقعی‌موافق‌بتجاوز نسبت به‌اهل کتاب‌نبودند	۲۸۲
فصل شانزدهم شاه عباس‌ثانی، جوان، عیاش وبی‌تجربه	۲۹۱
محمد بیك مغول زاده وخائن نسبت به شاه ووطن و عملیاتیکه برعلیه یهودیان ایران نمود	۲۹۶
گذارش باپائی لطف راجع به‌اوضاع واحوال یهودیان درعصر شاه عباس ثانی	۳۰۰
مسلمان کردن‌یهودیان کاشان‌ونطنز	۳۱۳
وقایع شهرهمدان	۳۲٤
مسلمان‌نمودن‌یهودیان همدان در دفعه‌دوم	۲۲٦
« « در خوانسار و گلپایگان	۲۳۰
اوضاع یهودیان لاری و شیرازی	۲۳٤
کشته‌شدن‌عوبدیا	۲٤۳
سرگذشت یهودیان مهاجر کرجی فرح‌آباد	۳٤۷
اوضاع یهودیان قم	۳٤۷
رفتار محمد بیك نسبت به یهودیان گلپایگان وخوانسار صفحه	۳٤۸
وضع دریزد و کرمان	۳۵۳
مسافرت شاه‌عباس ثانی بکاشان‌وعاشق شدن‌به‌جوانك‌یهودی	۳۵۵
ملا محسن فیض مجتهد عالم وفاضل و خدا ترس از یهودیان حمایت می کرد	۳٦۰
سرگذشت ملایهودا ناسی در کاشان	۳٦۷

موضوع	صفحه
بقیه شرح مسافرت ملامحسن کاشی	۳۶۸
مسلمان نمودن یهودیان کاشان در دفعه سوم	۳۶۹
آمدن خان دم دم بکاشان	۳۷۱
انفصال محمد بیك از مقام اعتماد الدوله ای	۳۷٤
اقدامات مجدد یهودیان اصفهان برای آزادی مذهب بعد از انفصال محمد بیك	۳۷۷
نوشته‌های سایر مورخین راجع به وقایع آن‌زمان	۳۸۱
شرح تاریخی اراکل ارسنی	۳۸٤
در اطراف واقعات عصر شاه عباس ثانی	۳۹۸
محمد تقی مجلسی ومقررات محدودیت یهود	٤۰٤
چه عواملی موجب قیام‌دولت‌صفوی‌و بعد ملت ایران‌برعلیه هموطنان یهودی کشت .	٤۰۹
فصل هفدهم شاه سلیمان‌وشاه‌سلطان حسین‌ووضع‌یهودیان	٤۱۷
مشروحان تاریخی بابائی فرهاد	٤۳۱
محمود پسر میرویس	٤۳۳
موسیقی ایرانی و یهودیان	٤۳۵
فصل هیجدهم عصر شاه طهماسب دوم و محمود و اشرف و نادر شاه و عادل شاه	٤۳۷
وضع یهودیان ایران درآن عصر	٤٤۰
ورود نادرقلی بکاشان و سرگذشت یهودیان	٤٤۳
اقدامات میرابوالقاسم مجتهد معروف کاشان نزد نادر جهت	

موضوع	صفحه
آزادی مذهب یهودیان	٤٥١
شرح اوضاع گلپایگان	٤٥٩
وضع یهودیان همدان	٤٦٠
نظریاتی چند راجع بوقایع آن ایام و اوضاع و احوال یهودیان ایران در اواخر قرن ۱۷ وابتدای قرن هیجدهم میلادی	٤٦٤
بیانات ملا آقا بابا دماوندی راجع به عصر استیلای افغان و یهودیان گیلعاد	٤٦٦
اوضاع فرهنگی یهودیای درعصر نادرشاه	٤٦٩
نتیجه حاصله از فصل اخیر	٤٧٢
فصل نوزدهم عصر کریم‌خان و دوره هرج ومرج - علی مراد و جعفر ولطفعلی‌خان و رفتار نسبت بیهودیان	٤٨٢
صادق خان و یهودیان	٤٨٩
حاجی ابراهیم کلانتر	٤٩٢

موضوع	صفحه
اوضاع واحوال یهودیان خارج ازایران وبیدار شدن تمایلات آزادی خواهی ملل	۵۰۰
ابتدای کتاب ششم	۵۰۶
فصل اول آغامحمد قاجار	۵۰۷
نیمرك سیاح یهودی	۵۱۱
ربی مشه بن یوسف مامان	۵۱۲
مامورین روحانی یهود درایران	۵۱٤
تجاوزات نسبت به یهودیان ایران درزمان آغامحمد قاجار	۵۲۰
فصل دوم فتحعلیشاه قاجار	۵۲۸
مریم خانم وضیاءالسلطنه دختر فتحعلیشاه ازمادر یهودیه بودوسایر زنان یهودیه وی	۵۳۰
انقلاب فرانسه، ناپلئون ویهودیان	۵۳۲
دنباله واقعات زمان فتحعلیشاه	۵۳۵
قتل عام یهودیان در تبریز در اثر تحریك یك نفرمسیحی	۵٤۰
گفته‌های ملاآقابابا راجع به یهودیان تبریز وسایرشهرستانهای ایران	۵٤۲
افسانه ملا ماری	۵٤٦
وزارت اسمعیل (یقوتیل) اصفهانی	۵٤۸
مشروحات داود دبیت‌هیلل راجع به وضع یهودیان دربسیاری از شهرستانهای ایران ومحبت عباس‌میرزا نسبت بیهودیان	۵۵۲

موضوع	صفحه
ملاآقابابا یا محمد رضا جدیدالاسلام	٥٦٦
نظریه عده‌ای‌ازسیاحان راجع به وضع این‌عصر	٥٧٠
الیشاع شیرازی وفتحعلی‌شاه	٥٧٧
وضع در اروپا وبزرگان‌یهود	٥٨٠
فصل‌سوم عصرمحمدشاه قاجار	٥٨٦
گفته‌های اوژن فلاندن	٥٨٨
واقعه شهرمشهد و وضع یهودیان و گفته لرد کرزن ودکترولف	٥٨٩
گفته‌متتیا گرجی در کتاب عونگ‌لشبات	٥٩١
یکی اززنان یهودیه محمدشاه به‌حال یهودیان تهران کمك میکرد	٥٩٢
حکم شرعی ٥ نفرازپیشوایان مذهبی‌شیعه برله یهودیان	٥٩٣
گفته‌های ژنرال گوبینو راجع به یهودیان‌ایران	٥٩٥
میرزاسیدعلیمحمدباب‌از گفته گوبینو وعواملی که‌موجب تمایل عده‌ای‌ازیهودیان ایران‌نسبت به این‌نهضت وی گردید	٥٩٨
تبلیغ بهائیان دربین یهودیان وعلت جلب عده‌ای از یهودیان به بهایت	٦٢٦
دنباله اتفاقات تاریخی	٦٣٢
ناصرالدین‌شاه ازشنیدن نام یهودی‌تعجب کرد	٦٣٤
حکیم حق‌نظر طبیب مهدعلیا	٦٣٥
اطلاع چند نویسنده و سیاح	٦٣٦
دانیال مختار رادرمازندران برای‌بدست آوردن روغنش‌داغ کردند	٦٤١
مشروحات رحیم خداداد راجع به واقعه‌ای در شیراز و تهران و	

موضوع	صفحه
نظریه میرزا حسین‌خان مشیرالدوله	٦٤٢
نکاتی چند از یادداشتهای سیاحـان‌ومامورین‌مذهبی‌راجع‌به یهودیان ایران	٢٤٧
سفرنامه نیمرك	٦٥٥
چند اتفاقات دیگردرعصر ناصرالدین شاه	٦٦٤
خاطرات رحیم میشائیل	٦٦٦
عرزایعقوب	٦٧٠
قنات حاجی‌علیرضا	٦٧٢
یك بانوی یهودیه خیر موسوم به صنوبر	٦٧٢
عدم قدرت ناصرالدین شاه	٦٧٣
وضع محله یهودیان یا گتوهای ایران	٦٧٤
قدرت روحیه یهودیان	٦٨٣
حاجی‌بنیامین اصیل و داودهارون	٦٨٨
یهودیان اروپا و اقدامات آنها برای‌یهودیان ایران	٦٩١
مقدمه تأسیس الیانس اسرائیلیت اونیورسل	٦٩٢
خبرتأسیس الیانس وشکایت‌پیشوای روحانی یهودیان	٦٩٥
اطلاع یافتن الیانس ازوضع نامطلوب یهودیان ایران واقدامات این مؤسسه	٦٩٧
ناصرالدین شاه درپاریس نمایندگان الیانس را میپذیرد	٧٠٧
اقدامات پی‌درپی‌سایرمؤسسات یهود دراروپا بنزدناصرالدین‌شاه و سایر اعضاء دولت ایران	٧١٦

موضوع	صفحه
میشلح مانوت	۷۱۹
دنباله وضعیت یهودیان ایران واقدامات انجام شده	۷۲۲
یهودیان ایران تحت‌حمایت وزارت خارجه ایران قرار گرفتند	۷۳۳
فرمان ناصرالدین‌شاه راجع به‌ارث‌بردن جدیدالاسلامهای یهودی	۷۳۵
واقعه سارابت آشر وتبلیغات بهائیان ومسیحیان دربین یهودیان	۷۳۹
شجره‌بندی یکی ازخانواده‌های یهود تهران که در اثرفشارپیرو مذاهب مختلفه شدند	۷٤٤
شجره بندی‌یکی‌دیگرازخانواده‌های یهودتهران که در اثر فشار پیرو مذاهب مختلفه شدند	۷٤٦
تاریخچه خانواده حکیم	۷٤۸
تاریخچه خانواده حاخام نهورای	۷۵۳
ادامه وخامت اوضاع یهودیان در اواخر ناصرالدین شاه و آخوند ملاعبدالله	۷۵٦
وضع‌در کرمانشاه	۷٦۲
لرد کرزن راجع‌به یهودیان‌ایران دراواخر ناصرالدین‌شاه‌مینویسد	۷٦٤
نخست‌وزیران زمان ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه قاجار	۷٦۹
بلوای‌سیدریحان‌الله	۷۷۳
افتتاح مدرسه الیانس درتهران توسط مسیویوسف کازس	۷۷۸
تهران ویهودیان ازنظر ژویش‌انسیکلوپدیا	۷۸۲
وضع‌یهودیان وراپرت کازس	۷۸٤
نامه‌ای از اصفهان بتاریخ اوت ۱۸۹۸	۷۸۸

موضوع	صفحه
نامه‌های کازس وغیره به الیانس	۷۹۰
تجدید حکم ناصرالدین‌شاه راجع بوراثت توسط دولت‌ایران درسال ۱۹۰۰	۷۹۳
بلوای شنیدنی‌شیخ ابراهیم‌قزوینی	۷۹۶
واقعات در کردستان ، همدان ، کاشان ، اصفهان ، سمنان کرمانشاه وشیراز	۸۰٤

فهرست کتاب هفتم

فصل اول اوضاع و احوال یهودیان ایران پس ازمشروطیت	۸۱٦
ادامه تجاوز درابتدای رژیم مشروطه	۸۲۸
فصل دوم عصرمحمد علی‌شاه	۸۲۸
وضع یهودیان دراصفهان ، شیراز ، کاشان ، تهران و کرمان	۸۳۱
راپرت‌لریا راجع به تهران	۸۳۳
شیراز ۱۱ اوت ۱۹۰۹	۸۳۷
اوضاع داخلی کشوردرمدتیکه تجاوز نسبت‌به‌یهودیان‌ادامه‌داشت درجهرم	۸۳۸
دو نفریهودی تهرانی به انقلابیون پیوستند	۸٤۱
نظافت محله یهودیان و شروع نقصان علاقه مذهبی و نژادی یهودیان	۸٤۵
اولین نماینده یهود در مجلس دارالشورای ملی	۸٤۷
دکترلقمان‌نهورای	۸۵۱
فصل سوم عصر احمدشاه قاجار	۸۵۷

موضوع	صفحه
انتخاب یك نماینده یهودی وادامه خرابی وضع یهودیان شهرستانها	۸۵۸
شیراز ۲۵ فوریه ۱۹۱۰	۸٤۹
ملا ابراهام ملاآقابابا آخرین روش گالوتای ایران	۸٦۵
وضع یهودیان درهمدان	۸٦۷
شستر مورگان یهودی امریکائی و وضع در تویسرگان، گلپایگان، شیراز و اصفهان	۸٦۸
نهضت کسب دانش بین یهودیان ایران وتوجه بطرف اختلاط	۸۷۰
اعلامیه بالفور وتأثیر آن دربین یهودیان ایران	۸۷٤
فصل چهارم منشا صیونیسم وعلل پیدایش آن	۸۷۷
اوضاع یهودیان در اروپا	۸۷۸
کتابچه دولت یهود	۸۸۹
فصل پنجم نهضت فرهنگی جوانان یهود تهران یا احیای زبان عبری	۸۹۹
نهضت اجتماعی یهودیان تهران	۹۰٦
فصل ششم صیونیسم در خارج	۹۱۲
فصل هفتم دوره عظمت وترقی صیونیت درایران	۹۱۸
فصل هشتم اوضاع داخلی وعمومی یهودیان ایران	۹۲۲
وضع یهودیان درشهرستانها	۹۲۵
شموئیل یحزقل حیم معروف به مسیوحیم	۹۲۷
پس از ۲۷ قرن اقامت در آذربایجان احفاد ده اسباط اسرائیل دسته جمعی مهاجرت کردند	۹۳۱

موضوع	صفحه
کوشش انجمن صیونیت برای رفع نفاق و بحران	۹۳٤
موضوع توهین به حمار نوکر مرحوم آقای شیخ عبدالنبی	۹٤۱
ادامه اختلافات داخلی بین طرفداران دکتر لقمان و مسیو حیم	۹٤٥
اقدامات ناجی ایران برای استقرار امنیت در کشور کورش	۹٥۰
ادامه نفاق بین یهودیان ایران و شکست مسیو حیم	۹٥۱
عدم مساعدت دکتر لقمان، گسیختگی نظم جامعه، ضعف و انحلال انجمنهای صیونیت ایران	۹٥٦
فصل نهم عصر فرخنده رضاشاه کبیر	۹٥۹
تجاوز به املاك موقوفه یهود در گیلعاد	۹٦٥
تاسیس دبیرستان کورش	۹٦۷
مهاجرت یهودیان بخارا، جنگ بین‌المللی و پروپاگاند هیتلر در ایران	۹٦۹
فصل دهم عصر محمد رضاشاه پهلوی، ادامه پروپاگاند نازی‌ها بر علیه یهودیان	۹۷۲
فراریان لهستان، مرض تیفوس و تاسیس درمانگاه توسط [illegible]	۹۷٤
حاخام حیم موره	۹۷٤
اوضاع واحوال یهودیان خارجه منتهی به ایجاد دولت اسرائیل گشت و تأثیر استقلال اسرائیل در وضع یهودیان ایران	۹۷٦
امور اجتماعی یهودیان ایران	۹۸۲
فصل یازدهم نتیجه فشارهای هفت قرن اخیر به یهودیان ایران	

موضوع	صفحه
ومقایسه فعالیت آنان در راه ترقی کشور	۹۸۹
بزرگان یهود جهان که خدمات جالبی نسبت به کشور خود و بشریت انجام دادند	۹۹۳
فصل دوازدهم شهرستانهای یهودی نشین ایران	۹۹۹
فصل سیزدهم پیشوایان روحانی یهود تهران	۱۰۳۳
فصل چهاردهم کدخدایان جامعه یهود تهران	۱۰۳٤
فصل پانزدهم گورستان یهودیان تهران	۱۰۳٤
فصل شانزدهم مکتب‌خانه‌های یهودیان تهران قبل از افتتاح مدرسه الیانس	۱۰۳۵
فصل هفدهم مراسم زیارت اورشلیم و مهاجرت	۱۰۳۷
فصل هیجدهم کنیسه ها	۱۰۳۹
فصل نوزدهم بعضی از مطالب دانستنی راجع به یهودیان تهران	۱۰۳۹
پوریم‌های مختلف	۱۰٤۲
فصل بیستم خلاصه‌ای از وضع جمعیت یهود ایران در مدت ۸۰ سال گذشته	۱۰٤۹
آنچه را که یهودیان ایران بایستی بدانند	۱۰۵۲

متمنی است قبل از قرائت کتاب غلطها را اصلاح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ط اول	۱	مندرجات	مندرجات کتاب پنجم از
یا	٤	شانزدهم	پانزدهم
یا	٥	۳۰۰	۲۰۰
یا	۱۹	پانزدهم	پانزدهم دوم
ب دوم	٦	وحامی	حامی
ج دوم	٤	شده	شد
د - دوم	۱٦	سوم	دوم
۱	۷	اکثریت دچار	اکثریتند و دچار
٤	سطر آخر	حس	حسن
۸	۷	آنها	آنها را
۸	۱۰	مقتضی	مقدسی
۹	۱۲	کینه‌ها	کنیسه‌ها
۱۲	۱۲	بود	برد
۱۷	۷	جواب دادند	کفتند
۲۲	۹	حدود	جمعیت یهود را
۲۳	۸	میرود	میروند
۳٥	۳	و	ولی
۳٥	۱۲	میکردند	استفاده میکردند
۳٦	۲	و تصور کرده‌اند	(زایداست)
۳٦	۱۱	همواره	همواره حتی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۸	٦	با	یا
٤۰	۷	ضعف	ضعیف
٤۲	۱۷	بعد از	بعد از او
٤٥	۲	صلیبی فوت	صلیبی
٤۷	۱	شد	کرد
٤۸	۱۳	در زدوخورد و	در
٤۸	۲۱	کرده بود	کرد
٥٥	٥	لی	ولی
٦٥	۱۳	تلف	تلف وفراری
۷۱	۱۳	نبخشیده	بخشیده
۸۱	٦	منطقی	منطفی
۸۱	۱۰	شمرد	انگیخت
۱۰۸	۱۸	آرار	آزار
۱۱۲	۱۹	فریضه	فرضیه
۱۲۳	۱۳	متقلب	منقلب
۱۲۷	۱۳	افسانه	نقل‌وقول اجدادی
۱۲۹	۱۹	که	که بعد از
۱۳۱	۱۱	وتلفات	ومیشودحدس‌زد که‌تلفات
۱۳۱	۱۳	صدمه	صدمه احتمالی
۱۳٤	۱۱	کشتارخویش	کشتار
۱٥۳	۷	نمود	نموده و

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۷۹	۹	اورنگ	ازبك
۱۸۳	۲	گردید و	گردید ونفرت ازیهود
۱۸۹	۲۰	همین فصل	فصل قبلی
۱۹۳	۷	۱۸٦٦	۱۵۵٤
۲۰۹	۹	آرام	آدام
۲۵۰	۷	ولی‌خوراك	پس‌خوراك
۲٦۵	۹	باتفاق	بواسطه
۲٦۷	۱۳	منلائی	ملائی
۲٦۸	٤	ومعلمئانه	——
۲۹۷	٦	ندمیر	میر
۲۹۸	۹	دلبرانه	دلیرانه
۲۹۸	۱٤	ناشنای	ناشناسی
۳۱۱	۹	سهدش	شهدش
۳۳۱	۱	باران	یاران
۳۳۲	۱۳	دور	در
۳۳۹	۱۵	خانها	خانه‌ها
۳٤۵	۲	شاه را	شاه را اجرا
۳۵۱	۱۵	خانها	خانه‌ها
۳۵۲	۲	یکی	یکی‌ازشما
۳۷۲	۱٤	نداشت که	نداشت تا
۳۷۸	۵	ندارد	نیست

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۸۵	۱۳	دید	میداند
۳۸۷	۱٤	بائین	بائین‌ما
٤۰۰	۲۲	دورمان	در زمان
٤۰۰	۲۳	شبتری	عبری
٤۰۲	۱٤	دمیده	روان
٤۲۰	۱	درهمه جامن	من درهمه جا و
٤۳۵	۱٦	موسیقی	نواختن موسیقی
٤۳۵	۱٦	علمی	عملی
٤۳۵	۱۸	موسی	وموسی
٤٦۹	۱٦	هانی	هائی
٤٦۹	۱۷	مایموتی	مایمونی
٤۷۱	۱۸	یا	تا
۵۲۰	۳	کنفرانسی	کنفرانسی درسال ۱۹۵۹هم
۵٤۲	۱۸	خواندند	خواستند
۵٤۵	۲	شد ایطالیائی	شدا ایطالیائی
۵۵۱	۱۸	ارتش	ارثی
۵۵۵	۱۰	حتی	حتی قبل
۵۵۷	۲۱	موت	فوت
۵۹۲	۱۵	٤۵	۲۵
۵۹۲	۱۷	٤۵	۲۵

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦١٦	١	افتاد	افتاد ودر اثر دودیکه بواسطه شلیك حاصل شده بود توانست خود را
٦١٦	١	نمود	نماید
٦٤١	٧	١٧٦٨	١٨٦٨
٦٧٠	١٠	استمداد	اقدام
٦٨٨	١٠	ودر قبلا	وقبلا
٧٢٨	١٥	وحالا	و حالا موقع
٧٣٧	٦	نظر	در نظر
٧٧٧	سطر آخر	بنماید	بنمائید
٧٨٩	٦	برعلیه ماتحریك	تحریك
٧٨٩	٩	راجع	راجع به
٨١١	٦	مسیف	مسیو
٨١٤	٨	چاکن	چاه کن
٨٢٤	١٨	منور	روشن فکر
٨٢٦	١٠	کلاها	کلاهها
٨٣٠	٣	نمیخواهم	نمیخواهیم» ازقول مسلمانان مشروطه نمیخواهیم
٨٤٥	١٧	میکردند	مینمودند
٨٥٩	١٥	هسانه	هشانا
٨٦٥	١٩	کنوبا	کتوبا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۷۲	۷	آن دو	آن در
۸۸۱	سطر آخر	صورا	صبون را
۸۹۹	سطر آخر	بصفحه	بصفحه ۸۷۵
۹٤۸	سطر آخر	شیخ النبی	شیخ عبدالنبی
۹٦۰	سطر آخر	استاد	اسناد
۹۸۷	٥	هرساله	هرماهه
۹۹۰	۱	قرن	درقرن
۹۹۱	۱۳	ایرانی‌متوجه‌ملت	ایرانی
۹۹۲	۱	تیره	شروع
۹۹۲	۲	یافتند و	یافتند و وضع آنها
۹۹٤	٥	فیزیکی	شیمی
۹۹٤	۱٤	چاپلین	چاپلین آرتیست کمیك نامی
۱۰۰۸	بالای‌صفحه	۱۰۸	۱۰۰۸
۱۰۱۱	۳	۱۰ .ر.	./.۱۰
۱۰۱۱	٤	۱۰ .ر.	./.۱۰
۱۰٥۰	۱	ارغوان	ارغون
۱۰٥۲	٥	زمان	زمان چنگیز
۱۰٥۲	۱۳	آنچه که‌یهودیان ایران	آنچه که مسلمانان ویهودیان ایرانی

جلد سوم ـ کتاب پنجم

علل وموجبات نفرت از یهود

جهل و نادانی ، جنگ وخونریزی ، توحش و بربریت ، تعصب وپیروی از موهومات ، انقلابات ، وهیجانات ، قحطی وامراض ساری ، شکست در جنگ و سیاست ، بحران اقتصادی و کسادی بازار ، وجود فرمانروایان و حکام‌مستبد ، فساد و ارتشا ، ظلم و تجاوز ، پیشوایان بی‌سواد سیاسی وروحانی ، بدبختی و فقر ، خرابی و بیکاری ، در هر زمان وهرمکان طبق شهادت تاریخ دشمن نا بکار ملت یهود بوده‌اند.

زیرا ملل واقوامی که در اکثر بدچار مصائب نامبرده بالا بوده اند ، خود بخود و کور کورانه در اثر جهل و نادانی و عصبانیت نمیتوانستند علت حقیقی مصیبت خود را تشخیص و در صدد دفع آن برآیند ناچار یاخود بخود ، یا در اثر تحریك مسئولین واقعی ، برای رفع مسئولیت خویش ، مردم را متوجه عضو ضعیف کشور ، یعنی‌اقلیت یهودنموده وبااعمال ظالمانه‌ای صفحات تاریخ را ننگین نموده‌اند. (آیا رفتار اخیر هیتلر برهمین اساس نبود ؟)

اغلب نیز اتفاق افتاده که حتی بعضی از علما و نویسندگان

که از یهودیت اطلاعات کاملی نداشته روی احساسات و تنفر ارثی و تعصبات گوناگون و عقایدی که ازایام کودکی در افکارآنهارسوخ کرده (۱) بخیال آنکه با حمله و توهین به یهودی جلب محبت توده بیسواد را مینمایند (۲) پیرو این راه غلط گردیدند.

بشریت بایدبداند که منافع یهودیت همواره درمبارزه بااهریمن بوده ودائم کوشش داشته در کشوری که زیست مینماید، آباد ومترقی وازهر بدبختی ومصیبت وعقب افتادگی دور باشد، زیرا ممکن نیست که بدبختی در کشوری واقع شودولطمات آن‌دامنگیرعموم چه‌یهودی ویاغیریهودی‌نگردد. بعلاوه‌ثابت‌شده، که‌درهر کجابدبختیهای گوناگون وجود پیدانموده بالاخره کاسه و کوزه‌ها رابرسرعضو ضعیف شکسته‌اند (۳) وازهمین رواست که یهودیان‌عالم پیشرو ویا مساعد علم ومعرفت و

---

(۱) عده زیادی از مادران اطفال خودرا تهدید به لولو یا جهود مینمودند یا حتی مینمایند تا گریه‌نکنند. در اسپانیا بعضیها تصور مینمایند یهودی دم دارد و بعضی دهات ایران ازاینکه دیدند یهودی چشم و گوش و بینی دارد تعجب کردند.

(۲) مانند بلوای شیخ ابراهیم قزوینی در عصر مظفرالدین شاه که بموقع خود شرح آن میاید. هیتلر هم بهمین منظورمخالفت بایهودیان را شروع نمود.

(۳) موقعیکه طاعون سیاه سرتاسر اروپا را فرا گرفت هیچ بشری نمیدانست که عامل طاعون میکرب مخصوصی است، اروپائیان میگفتند یهودیان آبها را مسموم نموده‌اند و انتقام این غضب الهی را از یهود میگرفتند، وقتی پاستور معروف میکرب را کشف کرد شاید به اشتباه خود پی برده باشند.

تمدن و آزادی جهان گشتند و تا روزیکه علم وتمدن سواد وتربیت در جهان عمومی نگردد ، افکار وانتشارات غلط راجع بیهود و تنفرارثی نسبت به این ملت باقی خواهد بود .

درعصریکه‌اکنون شروع به‌شرح‌تاریخی آن‌مینمائیم، عصری‌است که‌انقلاب خونین وجنگهای‌بیرحمانه‌تعصبی‌دراروپا ودر آسیاهم‌حملات اقوام وحشی مغول به طرف ایران ، وقتل عامها وخرابیها و غارتها که نتیجه کلیه آنها اضافه گردیدن جهل و نادانی و بیسوادی و بالاخره قحطی وامراض وخرابی وبیکاری و کینه جوئی است شروع میگردد . قرونی است که تاریك ترین عصر بشربت و خصوصا یهودیت میباشد

بعد از تجاوزات بیرحمانه فیروز پادشاه ساسانی در سالهای ۴۵۷ ۴۸۵ میلادی بیهودیان اصفهان ، که نتیجه آن ترك وطن ونقصان یهود در ایران بود ، دیگر تا ابتدای خلافت عمر ، برای مدت کوتاهی ناراحتیهائی برای یهودیان در این کشور وجود پیدا نکرد و بعدها هم در یکی دو مورد در زمان خلفای عباسی محدودیتهائی ایجاد شد که نتیجه آن اعمال شدید یا ترك وطن نبود . اما در زمان معاصر خلافت فاطمی در مصر که پیرو عقیده اسمعیلیه بودند خصوصاً درعهد الحاکم ، تجاوزاتی نسبت بیهودیان روی داد و آثار آن در محیط با سابقه ومستعد مصر که ساکنین آن از ملل مختلفی تشکیل میشد و ارثا ضد یهودی بودند ، مدتها باقی ماند و در نتیجه اقامت و مطالعات حسن صباح درآن کشور بار دگر بطور ارمغان بایران آورده شد که بتدریج بین تودهای ایرانی‌سرایت کرد یعنی بتوده ای که درآن زمان نسبتاً طرفدارخانواده حضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند وببعداً درعصر

سلاطین صفویه بطورعموم به مذهب تشیع پیوستند (۱)

البته‌این سرایت ابداجنبه عمومی‌نداشته است‌زیرا بعدا ملاحظه خواهیم‌نمود که طبقه منورالفکرایرانی وخانواده‌های شریف وخصوصاً علمای بزرگ روحانی همواره یهودیانرا تحت حمایت خود قراردادند وآنچه مربوط‌به طبقه توده ایرانی دربالا ذکرشد ، یکی ازعلل بزرگ آن ، در این پیش آمد است که بعد از ورود صدها هزار مغول بـه ایران و بعدها باقبول اسلام و اختلاطشان با ملت ایران ، نتیجه آن شد که‌چون این مردمان بی سواد وخشن ، نمیتوانستند در مدت کوتاهی پی به دستورات اخلاقی اسلام ببرند ، بنابرین اگر در ابتدای حمله به ایران ملت مسلمان ایرانرا قتل و غارت میکردند چونکه همانندآنها نبودند ، بعداً که‌اسلام پذیرفتند همان اختلاف را دریهویان ایرانی مشاهده کردند.

درعصریکه این قسمت از تاریخ ماشروع میگردد هنوز نه دوره مغول شروع شده بود و نه زمان صفویه بنابراین بعد از عصر فیروز ساسانی ، عده یهودیان ایران رو بتزاید رفته بود واین خود نیز یکی‌از دلایل کینه توزیهائی بود که شروع تجاوزات را در برداشت و البته آنچه که بیشتر بازهم موجب خرابیها وتجاوزات نسبت بیهود ایرانرا فراهم کرد جریاناتی بود که از اروپا شروع گردیده و دامنه آن تا به شرق کشیده شده و لازم است قبل از آنـکه بشرح اوضاع و احوال‌مربوط به ایران پردازیم ببینیم‌چه‌جریاناتی‌درعالم‌مسیحیت‌وجود داشت .

دکتر حبیب لوی

---

(۱) راجع به‌حسن‌نظر آن‌حضرت به صفحه ۳۲۵ تا ۳۲۷ جلددوم‌مراجعه شود .

فصل اول

اوضاع واحوال یهود هنگام جنگهای صلیبی اول ، قبل از حمله مغول به ایران

در سال ۱۰۹۵ پاپ موسوم به اوربن دوم ، در مجلس پلاسنتیا و کلرمون فرمانی صادر کرد که سبب عمده از دیادتعصبات مذهبی شد: اما سلاطین هم عصر او در اروپا ، مانند امپراطوران سابق ، مایل بودند که صدها هزار ار جوانان را به میدان پرافتخار جنگ برده تا بنام دین و وطن ، سر زمینهای تازه‌ای بدست آورده و با تاسیس سلطنتها یا مستعمرات جدید ، ثروت واموال فراوان بدست آورند . افسانه های شرابهای مشرق زمین و حسن وزیبائی زنان آن نواحی حس شهوت و تمایلات آنانرا برای رفتن به میدانها جنگ بیشتر تحریك میکرد و پیشوایان کلیسا ، برای سر بازان صلیبی امتیازاتی قائل شدند باین معنی شخصیکه حامل صلیب شود اگر کسی برعلیه آن دعوائی داشته باشد نمیتواند اقامه کند و آن سرباز از پرداخت هرگونه عوارض دولتی و یا رسوم مالیاتی معاف بود و زیر حمایت کلیسا از هر گونه گزند و تعرضی درامان . بعلاوه استفاده های معنوی هم که عبارت از رهائی از زیر بار کلیه گناهان و رسیدن به اجر وپاداش آخر وی و نعیم ابدی به آنها وعده داده شده بود و بالاخره هر کس جانش در این راه قربانی میشد در زمره شهدا و راه بهشت را درپیش داشت.

بدین ترتیب مبارزه بزرگ بین مسیحیت و اسلام شروع گردید ولی اولین قربانی آن از هرسو یهود بدون دفاع و مظلوم بود. شریف و فقیر کاسب وزارع اروپا ، همگی بحرکت درآمدند .

هنگام عبور از آلمان (درحالیکه تا آنروز یهودیان در آسایش میزیستند) اولین حمله بیهودیان توسط ارتش پیروان مسیح ، مسیحیکه فرموده بود (اگر کسی بصورتت سیلی زند صورت دیگر را مقابل اوقرار ده ،) درتاریخ ششم فوریه سال ۱۰۹۵ آغاز گردید.

فریادهائیکه ، (یهودیان نجات دهنده ما را کشته اند (۱) یا مسیحی شوند یا کشته گردند) از هرسو بلند بود . دو دسته اولی صلیبیون که بریاست پیر ارمیت و گوتیه بودند نه فقط موجب آزار یهودیانرافراهم‌میساختندبلکه همه را غارت میکردند(حتی مسیحانرا) اما دسته های دیگر که ازفرانسه انگلستان ولودن وفلاندر ، بمنظور جنگ با مسلمین عازم بودند ، در سر راه خود هر کجا بیهودیان برخورد می کردند آنها را میکشتند . کشیشان برای انجام افکار وحشیانه خود حکایاتی دروغین و خیالی وخالی از حقیقت وضع نموده وآنها را به فرمایشات حضرت مسیح نسبت می دادند وتوده‌های نادان و بیسواد هم ، آن مطالب دروغین را باور کرده به هر عمل فجیعی دست میزدند .

در فرانسه ، یهودیان کمتر مورد حمله قرار گرفتند ولی در آلمان‌حمله باین ملت صورت وحشیانه ای‌را داشت . پیشوای این دسته که باذر دیدن ثروت‌هموطنان ، مخارج سربازان خود را تامین نمود . بقدری خود واطرافیانش بیسواد و موهوم پرست بودند که چون جاده رسیدن به اورشلیم‌را نمیدانستند یك بزویك غازجلوعده خود انداخته.

---

(۱) در کتاب اول صفحه ۸وجلد دوم صفحهٔ ـ توضیح ۱۱۰ تا ۱۱۱ کافی داده شد که یهودیان حضرت مسیح‌را نکشته اند .

بتصور آنکه روح القدس غاز وبزرا بطرف اورشلیم هدایت میکند آنها بدنبال آن حیوانات میرفتند .

عده‌ای از یهودیان (ترو Tréves) باشنیدن نزدیك شدن صلیبیون زن وبچه وبعد خودرا کشتند وعده دیگری به کشیش شهر (ایجلبرت Egilbert) پناه بردندووی تنها چاره آنها را درتغییر مذهب وهمرنگ شدن بامهاجمین دانست ومردمانی که به دلایل حقانیت مذهب متجاوزین آشنائی نداشتند ، کلماتی را که آن کشیش بردهان آنها جاری می کرد و مفهومش را نمیدانستند ادا کرده و با این طریقه ، آن کیشش تصور می کرد که خدمتی بحضرت مسیح وآخرت خود نموده است .

شرح تاریخی وفجایع صلیبیون بر سر راه خود ، امروزه برای کلیه ملل ومذاهب جهان ، حکایات شرم آمیز و تاثر انگیزی است که حتی پیشوایان کلیسای دنیای امروز باتاسف تمام بآن مینگرند وتشریح کاملتر آن از حدود وظایف این کتاب خارج میباشد .

برای مجسم ساختن میزان توحش وفجایع دسته های صلیبیون یا مؤمنین مسیحی قرن وسطی ، کسب اطلاعات زیر لازم است :

« فوج اولیه صلیب که ولتر گوتیه رهبر آن بود ، بدست مسیحیان بلغاری معدوم گردید . دسته دوم مرکب بود از چهل هزار تن مرد وزن و کودك ازملل و زبانهای مختلف به پیشوائی پترهرمیت، وقتی به ملویل رسید برای انتقام نابودی فوج اول بشهر حمله برده ، هفت هزار نفر ازسکنه را طعمه شمشیر ساختند و بعد مرتکب عملیات شنیع و انواع فسق وفجور نسبت بهمکیشان خود گشتند و بالاخره

کشورهای مجارستان و بلغار بدست جمعیت پتر بشکل صحرا درآمد.

در قسطنطنیه ، الکسیوس امپراطور ، بدون آنکه بگذارد صلیبیون داخل شهر شوند ، آنها را بکشتی نشانده و از بسفور عبور داد تا در آسیا بعملیات‌وحشیانه خود بپردازند .

چنانکه (میشو) گوید : « صلیبیون مرتکب جرمهائی شدند که طبیعت از ذکر آن تنفر دارد . اطفال را درآغوش مادران پاره کرده و اعضای آنها را در هوا پراکنده مینمودند و همین قسم تا پای دیوار نیکه را بباد غارت دادند » (۱)

راجع‌به فوج سوم مینویسد که:« تحت ریاست گودشال ، یکنفر راحب آلمانی قرار داشت . با وظیفه [illegible] که (بحساب) داشتند ، بنای اعمال وحشیانه ، دستبرد ، فحشا ، بی‌ناموسی ، و شرب و خمر را گذاشتند. باده خواری‌را ازحد گذرانده دربحبوحه فسق‌وهرزگی ، قسطنطنیه و بیت المقدس را(که هدف آنها بود) فراموش کردند .در سر راه خود همه جا جزقتل و غارت‌و خرابی‌با هتك ناموس وبی‌شرفی اثر دیگری باقی نگذاشتند (۲)

این بود خلاصه‌ای از رفتار وافکار و معتقدات و تمدن پیشوایان دین حضرت عیسی‌در ان عصر که مایل بودند ، یهودیان ، یهودیانیکه در بین آنها بیسواد وجود نداشت و از مفهوم دستورات اخلاقی کاملا با اطلاع بودند و از خونریزی و تجاوزات نفرت داشتند ، پیرو رویه و همقدم آنها شده بقهقرا برگردند یعنی بیش از سه هزار سال بعقب

---

(۱) تاریخ عرب واسلام صفحه ۳۲۳

(۲) تاریخ عرب و اسلام صفحه ۳۲٤

روندو چون صلیبیون ملاحظه کردند که یهودیان ازهمرنگ وهمفکر شدن با آنها امتناع دارند ، شروع به تجاوز و قتل و غارت نسبت به مادر مذهبی خودنمودند . وقتی صلیبیون به همکیشان خود آن گونه تجاوزاترا که فوقا ملاحظه کردیم روا میداشتند و نسبت به مسلمین هم که دارای قدرت بودند رفتارشان چنان بود که دانستیم ، پر معلوم است که نسبت بیهودیان ضعیف و بلادفاع که بغلط مورد نفرت آنها بودند و آنها را ازروی بی‌اطلاع قاتل مسیح میدانستند ، چگونه‌رفتار کرده اند: موقعیکه دست آنها به مسلمانان‌نمیرسید به‌قتل عام‌یهودیان میپرداختند و در هر کجا دچار قحط و غلا می‌شدند گوشت انسان میخوردند ، مانندا‌طراف انطاکیه (۱).

بالاخره اورشلیم را در سال ۱۰۹۹ بتصرف در آوردند ، هفتاد هزار نفر عرب را درآن‌شهر کشتند وکلیه یهود یانرا در کنیسه‌ها جمع نموده آتش زدند (گود فروا دوبویون) سلطان بیت المقدس گردید و نسبت به سایر شهرها مانند قیصریه ، طرابلس ، صور وصیدا همگی همان سرنوشت‌را یافتند .

جنگهای اول صلیبی درعهد سلطان بر کیارق و خلیفه مستظهر بالله شروع شد ودر همان‌عصر منتهی بتصرف اورشلیم از طرف‌صلیبیون گردید .

در حالیکه صلیبیون در کشورهای متصرفی خود مشغول کشتار بودند ـ در اسپانیا ، یهودیان در امنیت بزندگانی خود ادامه داده و عده ای از آنها دردربارامرای عرب دارای مناصب بزرگ وزارت

---

(۱)تاریخ عرب و اسلام صفحه ۳۲۵

بودند :

(مانند ، ابوایوب المعلم، ابراهیم ابن کامینال، علی (المراوی) و ابراهیم برکلونی که ضمنا متخصص در علوم نجوم وریاضیات بود.)

اختلافات داخلی مسلمین از یکطرف و اختلافات بین مسیحیان از طرف دیگر اغلب کشورهای اروپا وشرق نزدیك را سر گرم کرده بود و چنان اوضاع آشفته و درهم برهم بود که گاهی دیده می‌شد که مسلمان و مسیحی زیر یك بیرق بر علیه پادشاهی مسیحی میجنگید ویاهمین قسم برعکس . یهودیان دراین اختلافات موقعیت باریکی داشتند، زیرا با مداخله یا کمك چند نفر یهودی به امور دسته ای ، در صورت فاتح شدن دسته مخالف ، دیگر موضوع مجازات یا اعدام چند نفر مداخله کنندگان نبود بلکه خطر برای کلیه یهودیان وجود داشت،(۱)

مثه ملقب به ابوحسن معروف به ابن عزرا(۱۰۷۰-۱۱۳۹)

در این عصر میزیست و وی از شعرا و مفسرین نامی یهود است، اما بزرگترین شخصیت آن زمان، یهودا ابن شموئل هلوی که بین اعراب معروف به ابوالحسن یهودا هلوی است ، میباشد.

هلوی شاعری بزرگ وبلند پایه در زبان عبری و در فلسفه‌ودر علوم طبیعی نیز ید داشت . در ادبیات عربی کاملا وارد ولی زندگانی‌او ازراه طبابت تامین میگردید.

هلوی اشعار زیادی بر اساس ملی و مذهبی سروده است که

---

(۱) این قسم قضاوت همواره درهرمکان وزمان‌موردتوجه، اشرف المخلوقات بوده است.

قسمتی از آنها در نمازهای روز (کیپور) (۱) گنجانده شده است. یکی از کتابهای معروف وی کتاب موسوم به خزری یا کوزری است که از مباحثات مذهبی بحث‌میکند و بایك رویه منطقی و عادلانه آنراخاتمه می‌دهد .

یهودا هالوی که در عصر جنگهای صلیبی زندگانی میکرد (۲) و شاهد تجاوزات صلیبیون بود ، در نوشته های او جملات زیر که در حقیقت بسیار فلسفی و مهم است دیده میشود .

«ذلت‌و بدبختی وضعف‌یهود دلیل حقارت‌وی نمیباشد وهیچ قدرتی‌دلیل عظمت‌ملی‌نمیگردد. آنچیزهائیکه بنظرشمامردود میرسد بنظرخداوند دارای‌عالیترین ارزش‌است. آنچه درنظر مسیحیان موجب‌عظمت‌حضرت مسیح وحواریون میباشد، فقر وخفتی است‌که بروی‌واردگردید ونه‌قدرت‌او. بنابراین‌وضع حقارتی‌که یهودیان دارنددلیل‌خفت وپستی‌آنها نمیباشد.

یهودیان‌ازتمام‌ملل جهان‌بیشترصدمه‌دیده ومورد‌حقارت واقع گردیدند زیرامقام اسرائیل درجامعه بشریت‌مانند مقامی است‌که قلب دربدن‌دارد. همانقسم‌که قلب‌انسان ازتمام‌مصائب ورنجهای وارده‌بربدن آزرده میشود همانقسم‌هم یهود بطور ظالمانه‌ای هدف‌کلیه اتهامات‌وبدبختی‌هاواقع‌گردیده‌است. اما باوجودکلیه این‌مصائب، ملت‌یهودهمواره زنده‌است.

یهود مانند مریضی‌است‌که توسط اطبا ترك‌شده ومنتظر

---

(۱) روزه بزرگ یهودیان

(۲) متولد سال۱۰۸٦ بود

ظهور معجزه‌ای برای شفای خودمیباشد ومانند استخوانهای خشکی است که پیغمبر فرموده (۱) : به‌اسرائیل روح تازهٔ دمیده شده وحیات وقدرت سابق را بدست خواهد آورد.

خداوند اولادان یعقوب را در دنیا، باین منظور پراکنده کرده است تا بهتر بتوانند ماموریت خودرا انجام دهند(۲). هنگامیکه دانه‌های گندم درزیر خاك است، مدتی ازانظار مخفی است ودر محیطی که گل ولای وی را احاطه کرده است بسرمیبرد و چنین تصور میشود که برای همیشه ازبین رفته ولی بتدریج سبزشده گل داده وحالت اولی خودرا بدست آورده بارورخواهد گردید . ملت یهود نیزمانند همان دانه گندم است. هنگامیکه بشریت بوسیله اسلام ومسیحیت اصلاح گردید آنوقت به‌ارزش حقیقی ملت یهود پی خواهد برد.»

یهودا یك رشته ازافکار عالی خود را بنظم در آورده که از ادبیات برجسته زبان عبری محسوب میگردد .

وی عشق زیادی برای زیارت ارض مقدس داشت ودرسال ۱۱٤۱ با کشتی عازم اسکندریه شد در آنجا وقاهره پیشوایان یهود ازاو پذیرائی کردند و بالاخره در آن شهر بکه همواره فکرش را متوجه بخود ساخته بود ، یعنی دراورشلیم فوت کرد. تاریخ وفاتش معلوم نیست ، گفته شده است که در زیر پای اسب یك سوار هلاك گردید . بعد از یهودا هالوی که اهل اسپانیا بود ، شموئیل ابن مئیر ملقب به رشبم در فرانسه بتفسیری از تورات پرداخت .

---

(۱) اشاره بنبوت حضرت حزقیال نبی درفصل ۳۷ راجع به تجدید حیات ملی اسرائیل

(۲) منظور آشنانمودن بشریت به مبانی وحدانیت میباشد.

فصل دوم

عصر سلطان سنجر ۱۱۱۸ ـ ۱۱۵۷

این پادشاه در مدت ٤٠ سال که در خراسان حکومت داشت۱۹ فتح نمود ، انقلابات سمرقند را خاموش کرد ، جمعیت اسمعیلیه که در دوره سلطنت کیارق‌قدرت زیادتری یافته‌بودندبه رویه ترور و آدم کشی خود ادامه میدادند بطوریکه در آن عصر مسافرین خارجی جرأت مسافرت بایران را نداشتند (۱) و قدرت آنها بقدری زیاد بود ، که نقل کرده اند سلطان سنجر بقصد تسخیر قلعه الموت حرکت کرده و چند منزل هم طی نمود، یك روز صبح از خواب برخاسته خنجری را در کنار بسترش دید که بزمین فرو برده اند! نگاه کرد مکتوبی بدین مضمون‌بدان‌ضمیمه است که «ای‌سلطان سنجر برحذر باش‌واگر این نبود که‌در توخصائیل نیکو وجود دارد ،همان دستی که این‌خنجر را بزمین سخت فرو برده است البته برای وی آسانتر بود که آنرا بسینه نرم تو فرو کند » و این تهدید نتیجه خودرا داد وسلطان سنجر ازعزیمت منصرف گردید .

در این عصر آتز پسر قطب الدین جانشین انوشتکین خوارزم شاهی که پیاله‌دار سلطان سنجر بود،در سال ۱۱۳۸ میلادی با اجازه به خیوه رفت و درآنجا پرچم خودسری برافراشت وی قراختائی‌هارا

---

(۱) و بنیامین تودیلاوربی پتحیاسیاحان یهودی‌جرئت‌مسافرت به کلیه شهرهای‌ایران‌را نداشتند .

برعلیه سنجر تحریك نمود که نتیجه‌آن شکست سنجر شد .

در سال ۱۱۵۳ میلادی طایفه غزها که ٤۰ هزار خانواده و از طرف‌قراخاتائیان رانده شده بودند از رود سیحون عبور نموده بااجازه سلطان سنجر در حوالی دره بلخ برای‌چرا اقامت نمودند و قرار بود که سالی ٤۰ هزار گوسفند برسم خراج بسلطان بدهند لیکن بر سر تعیین جنس گوسفند اختلاف و نزاع بر خواست و سنجر در سال ۱۱۵۳ با یکصد هزار سرباز بقصد سر کوبی غزها روانه گردید ، ابتدا غزها حاضر به اصلاح شدند ولی سلطان سنجر میخواست آنها را تنبیه کند و غزها روی اضطرار وناچاری دست‌از جان شسته‌مبادرت به جنگ نموده و سنجر را اسیر گرفتند . غزها از این‌فتح مست‌باده غرور شده بمرو حمله نموده و تمام ذخائر و اموالیرا که‌سلجوقی‌ها اندوخته‌بودند به غارت بردند و مردم بیچاره را بسیار اذیت کردند و از مرو به نیشابور آمده و در آنجا قساوت و کشتار زیادی نمودند و از آنجاهم‌متوجه کرمان گردیده شهرهای جیرفت ، نرماشیر راویران کرده و تا جزیره هرمز خراج گرفتند و این وضع تا عهد اتابك سعد ابن زنگی ۱۱۹٦ باقی بود .

سلطان‌سنجر مدت چهارسال درحبس غزها بود تا بالاخره روزی هنگام شکار گریخت ودرهمان سال۱۱۵۷ در سن ۷۳ سالگی‌در گذشت. سنجر پادشاهی دلاور و دادگستر ، جوانمرد و مهربان بود . انوری ، معزی سنائی ، نظامی و خاقانی شعرای معروف ایران در عهد سلاجقه میزیستند .

سیاح معروف یهودی بنیامین تودیلا که درسال ۱۱٦۸ یازده‌سال

بعد از فوت سلطان سنجر بایران آمده در شرح وقایع سنجر چنین مینویسد :

« کوههای نیشابور در کنار نهر گوزان است یهودیان ایران میگویند که در کوههای نیشابور چهار اسباط دان ، زبولون ، آشر و نفتالی از اسرای شلمناصر پادشاه آشور در آنجا زندگانی مینمایند همان قسم که در تاریخ مقدس نوشته است : «آشور اسرائیل را باسارت برد وآنها را در خلح و حابور و کنار شهر گوزان سکنی داد».(۱) در زمینهائی که آنها ساکنند ۲۰ روز میشود راه پیمود ، آنها در آن کوهها مستقل زندگانی مینمایند . دارای پیشوائی هستند موسوم به یوسف امر کلاهلوی ، بین آنها علما و زارعین زیاد است .

آنها مردمانی سلحشور میباشند که بجنگ سیاه پوستان میروند (۲) کفارالترك (۳) به آنان کاری ندارند .

کفارالترك مردمی بیابانی،روح پرست میباشند، نان نمیخوردند و شراب نمینوشندفقط گوشت نپختهمصرف وهر نوع حیوان ناپاك رااستعمال میکنند. آنها بینی ندارند و بجای آن دو سوراخ وجود دارد که از آن تنفس میکنند . در ۱۵ سال قبل (یعنی ٤ سال قبل ازفوت سنجر) به ایران حمله نموده و تا خاك ری راتصرف کردند و پس از غارت و خرابی از راه بیابان (٤) مراجعت نمودند . در مدت سالیان دراز

---

(۱) به جلداول صفحه ۱۹۲ مراجعه شود

(۲) منظور ازسیاه پوستان معلوم نیست

(۳) منظور غزها میباشند .

(٤) منظور بیابان لوط یاکویر میباشد.

چنین عملی در کشور ایران دیده نشده بود وچون سلطان از قضیه با اطلاع شد تعجب کرد و گفت نه در زمان من ونه در ایام اجداد من ، لشگریانی از بیابان خارج نگردیده بودند وحال میروبم ونام آنها را از روی زمین محو می‌نمائیم ، پس ازجمع آوری لشگریان خودمطلعی را خواست تا راه ومرکز آنها را تحقیق نماید.

شخصی پیدا شد که گفت من‌از محل آنها با اطلاع می‌باشم زیرا از آن قوم هستم وپادشاه گفت که اگر او بتواند محل آنها را نشان دهد وی را ثروتمند خواهد کرد . از او سؤال شد برای چند روز راه تهیه عبور از بیابان را بایست تدارك دید ، جواب داد برای ۱۵ روز بایستی تهیه آب وآذوقه دید . زیرا در این مدت هیچ ذی‌حیاتی در این بیابان دیده نمیشود تا بآنها برسیم ، وچنین عمل کردند . پانزده روز در بیابان طی طریق نمودند و چیزی نیافتند . آذوقه‌ها رو بنقصان گذاشت و انسان و آدم از گرسنگی و تشنگی شروع بمردن کردند. سلطان رهنما را خواست و بوی گفت پس قولی که دادی دشمنان را نشان من دهی‌چه شد ؟ وی جواب داد که راه را گم کردم ، پس سلطان سنجر فرمان داد که سر او را بریدند .

سپس دستور داد که کلیه لشگریان موظفند هر چه آذوقه دارند بین خود تقسیم نمایند وحتی حیوانات را بخورند و باز ۱۳ روز دیگر طی طریق نمودند تا بکوههای نیشابور محلی که اسباط اسرائیل‌سکنی داشتند(هنگامی که‌درختان‌میوه دارند)(۱)در روز شنبه واردشدند واز باغها وچشمه‌های‌آب در اطراف نهر گوزان استفاده کردند . کسی

(۱) منظور هنگام بهار است

در آنروز در اطراف دیده نمیشد ولی در بالای کوها بناها و قلعه‌های زیادی را میدیدند و پادشاه فرمان داد که دو نفر از نهر عبور کرده تحقیق نمایند ساکنین آنجا کیها میباشند.

پس از تجسس پلی را یافتند که دارای ۳ برج و مدخل آن بسته بود و آن طرف پل شهری بزرگ وجود داشت.

فریاد کردند تا شخصی آمد و او سؤال کرد، کی هستید و چکار دارید؟ زبان او را نمی‌فهمیدند تا مترجمی آمد و باو جواب دادند، ما بندگان سلطان ایران هستیم و مایلیم بدانیم شما از چه ملت و بندگان کی هستید. جواب دادند ما یهودی هستیم و تحت فرمان رئیس خود که یکنفر یهودی میباشد هستیم. سپس مامورین سلطان از آنها راجع به کفار الترك و غزها سئوالاتی نمودند، ولی آنها جواب رضایت بخشی ندادند (۱) مامورین مراتب را بعرض سلطان رساندند و روز بعد پادشاه به آنها پیغام داد که من برای جنگ باشما نیامده ام بلکه برای جنگ با کفار الترك آمده‌ام و من میدانم که با موقعیت فعلی، شما از من قویتر هستید زیرا کلیه لشگریان من که از این صحرا عبور کرده‌اند ضعیف و گرسنه هستند و اگر بخواهید مخالفتی با من بنمائید انتقام شما را از کلیه یهودیانیکه در کشور من هستند خواهم گرفت (۲).

بهتر است با من مساعدت کنید وآذوقه لازمه را به من بفروشید ویهودیان بعد از مشورت پیشنهاد سلطان را قبول نمودند و پانزده روز

(۱) معلوم میشود که آنها از غزها ملاحظه داشتند.

(۲) مانند رویه همیشگی هر بشردرهرعصر وهرمکان.

درآنجا سلطان و لشگریانش اقامت کردند و یهودیان احترامات زیادی برای آنها قائل گردیده پذیرائی نمودند و بعد به جنگ کفار الترك رفتند وغزها چون راه کوهها را در دست داشتند به قشون ایران تلفات زیادی وارد شد و از لشگریان ایران مقدار کمی باقیماند که به محل خود مراجعت کردند.

سربازان سلطان یکنفر از یهودیان آن ناحیه را باخود برده بغلامی درآوردند و نام وی ربی مشه بود. روزی بند بازان برای بازی حضور شاه رفتند ولی هیچکس بخوبی ربی مشه نتوانست بازی کند. پادشاه راخوش آمد پس وی را ازغلامی آزاد کردوخلعت ابریشمی وهدایا بوی داد وفرمود چنانچه حاضرشوی که تغییرمذهب دهی تو راثروتمند کرده و مقامی در دربار بتو خواهم داد، ربی مشه نپذیرفت پس او را به راب (پیشوای روحانی) اصفهان تحویل دادند. وراب دختر خود را بوی داد. و شرح بالا را ربی مشه برای من حکایت نمود»

یکی دیگر از واقعات عصر سلطان سنجر که تودلا نوشته بدین قرار میباشد:

«خوزستان همان عیلام کشور بزرگ است ولی همه جای آن ساکنین ندارد زیرا خرابی زیادی درآن ناحیه شده و دربین خرابه‌های آن شهر شوش است. درآنجا بنای بزرگی از ایام سابق وجود دارد که قصرخشایارشااست (۱). دراین شهر(۲) هفت هزار یهودی زندگانی مینمایند و ۱٤ کنیسه دارد وجلو یکی ازکنیسه ها قبر حضرت دانیال

---

(۱) منظور خرابه های شوش است (۲) شوش

نبی واقع گردیده ونهر ، شهر را به دوقسمت تقسیم مینماید که پل بر روی آن است وآن طرفیکه قبر دانیال است یهودیان سکنی دارند ودر آنجا بازار و کوچه های شهر واقع میباشد .

یهودیان ثروتمند میباشند ، آن طرف پل باغات ومزرعه و خانه های فقرا وجوددارد. ساکنین آن طرف نهر که فقیر بودند ، گفتند که ثروت مردمان قسمت دیگر ، دراثر وجود قبر دانیال پیغمبراست وخواستند مقبره را به این طرف انتقال دهند ، درنتیجه مدتها بین دو دسته زد وخورد وجود پیدا کرد تا بالاخره بتنگ آمده قرار گذاردند که صندوق پیغمبر ، یك سال این طرف وسال دیگر آنطرف نهر برود واین رویه را ادامه داده و مردمان هر دوطرف ثروتمند شدند تا آنکه شاهنشاه سنجر که بر ٤٥ سلطان فرمانروائی دارد و اعراب اورا سلطان فارس الکبیر مینامند ووی از سامره تا سمرقند واز گوزان تاماد و کوههای نیشابور و کوههای پتن وتا تبت که از نهر آن حیوانات خارج میشوند وچهارماه وچهارروز بایستی در کشور اوراه رفت ، بشوش آمد و چون دید کـه صندوق را از این طرف بآنطرف میبردند و از روی پل مسلمانان و یهود و مسیحیون عبور میکنند ، اظهار داشت این چه وضعی است و مردم اوضاع و احوال را تعریف کردند ، حاکم گفت این خفتی‌است که بردانیال پیغمبر وارد میسازند وفرمان داد که اندازه گرفته صندوق را بوسیله زنجیرهای آهنین در وسط نهر میان پل بگذارند و در همان جا نماز خانه ایکه تمام مذاهب در آن نماز گـذارند بسازند و تا امروز این رویه بـر قرار است . »

در قسمت دیگر مینویسد :

« ازنهاوند چهار روزراه است تا ملحدین ، آنها پیرو رویه سایر مسلمانان نیستند در کوههای بلندی منزل دارند وفرمان پیشوای پیر خودرا که الحششین (۱) مینامند اطاعت میکنند، در محل قلمرو حکومت آنها چهار جامعه یهود وجود دارد . پادشاه ایران برآنهاتسلط ندارد ، آنها از کوههای خود پائین آمده غارت و کشتار کرده و به همانجا برمیگردند . انسان نمیتواند با آنهـا بجنگد . بین یهودیان ساکن آن نواحی علما وطلبه زیاداست وتحت فرمان رئیس جامعه یهود بغداد میباشند . »

احصائیه ایرا که ربی بنیامین پسر یونا از اهل تودلا راجع بقسمتی ازیهودیان ایران داده درعصریکه خودش مسافرت به قسمتی از ایران امروز نموده ، بقرار زیر داده است .

در ایالت بین النهرین

شنعار	۷۰۰	شاران	۲۰
الشبار ابتدای کوه غزان ماد			۲۰۰
لیفیب	۱۰۰۰	نزدیك ارارات درفرات	
جزیر ابن عمر	٤۰۰۰	افرو (عفور)	۷۰۰۰

---

(۱) این لغت گویا از آن آمده است که میگفتند حسن صباح ، مردم را با حشیش بیهوش کرده بباغ خود که مانند بهشت بود میبرد ودرآنجا وعده میداد که چنانچه فلان شخص رابکشی بدانکه تورا باین بهشت خواهند آوردو باز وی را بیهوش نموده بشهرمیبردند وآن شخص بآرزوی برگشت ببهشت بعمل کشتن بدون حراس دست میزد .

نزریل اربل کردستان	۲۰۰۰	کر کفا یا کر کمیش	۵۰۰
پومبدیتا یاالانبار	۳۰۰۰	هاردا	۱۵۰۰۰
بغداد	۴۰۰۰۰	اکبرا	۱۰۰۰۰
رسن یا دورا	۵۰۰۰	کیهقان یا رفن	۵۰۰۰
نزدیك خرابهای بابل	۳۰۰۰	در ۲۰ میلی بابل	۲۰۰۰۰
هله	۱۰۰۰۰	۵ میلی بالاتر هله	۱۰۰۰۰
کفار نفح	۲۰۰	نقشا	۲۰۰
قصونات نزدیك کوفه	۳۰۰	الکوتزونات	۳۰۰
کوفه	۷۰۰۰		
عین سفتا محل مقبره نحمیا			۷۰۰۰
بصره	۲۰۰۰	همدان	۵۰۰۰۰
سامره	۱۵۰۰	اصفهان	۱۵۰۰۰
نهاوند	۴۰۰۰	شیراز	۱۰۰۰۰
طبرستان سال گوزان	۴۰۰۰	سمرقند	۵۰۰۰۰
غزنین	۸۰۰۰	بصره	۲۰۰۰
عمادیه	۲۵۰۰۰	شوش ۷۰۰۰ و۱۴	کنیسه

آذربایجان صد جامعه یهود

ربادبار	۲۰۰۰۰	کنار رود فرات	۴۰۰۰

ایالت ملحد که(رودبار) چهارجامعه یهود که ابتدای ماد است

ربا ۲۵۰۰۰ ابتدای کوههای هفتون است

جزیره ای در خلیج فارس نکرو کیس ۵۰۰

کتیفه (گویا بحرین) دو روزتا دریا راه است ۵۰۰۰ اینجا مروارید درمیاورند

نیشابورچهاراسباطدان،زبولون،آشر،نفتالی که‌اسرای‌شلمانصرمیباشند

این بود صورت میتودیلا بغیر از شهرهای بخارا ، تاشقند ، مرو وشهرهای افغانستان وقفقازیه وصدهاشهرهای داخلی ایران که یهودی نشین بوده مانند گیلعادودماوند وغیره که‌تودلا به‌آنجامسافرت نکرده است ولی ربی پتحیا بطور کلی‌عده یهودیان ایران بزرگرا ۱۲۰۰۰۰۰ بر آورده کرده‌واگر درآن زمان حدود فعلی ایرانرا برآورد کنیم؟ حدود ۶۰۰۰۰۰ نفرمیشودتخمین‌زد .

فصل سوم

عصر ایل ارسلان ۱۱۵۶ ـ ۱۱۷۲ م .

فوت سلطان سنجر مقدمه انحلال و تجزیه متصرفات او بود . پس از مرگ اتزایل ، ارسلان پسرش در خیوه بر تخت نشست . خلفای عباسی هم که در دوره اقتدار و عظمت سلاطین سلجوقی جز اسم چیزی نبودند در دوره المقتفی بالله (۱۱۳۶ ـ ۱۱۶۰) که سنجر دچار گرفتاریهای متعدد بود ، استقلال خلافت بپایه محکمی رسید وچون درسال ۱۱۶۰ در گذشت ، پسرش مستنجد بخلافت رسید و تا سال ۱۱۷۰ باقی بود .

جنك دوم صلیبی :

اتابك زنگی که در بین النهرین قدرت یافته بود ، خود را آلوده آشوبهای مشرق نساخته بلکه متوجه سوریه و صلیبیون گردید و پس از فتوحات زیاد و تسخیر طرابلس وبعلبك ، ادیسه را بتصرف در آورد و حکومت بعلبك را به نجم الدین ایوب پدر سلطان صلاح‌الدین ایوبی سپرد تا آنکه بالاخره اتابك زنگی بدست‌یکی ازسربازان خود کشته شد وپسرش نورالدین برای جنگ با صلیبیون جای پدررا گرفت وچون ساکنین ادیسه را در اثر قیامی که کرده بودند تنبیه و شهررا خراب کرد ، این امر موجب هیجاناتی در اروپا گردید و جنگ صلیبی دوم در سال ۱۱۴۷ شروع و در سال بعد کونراد سوم امپراطور آلمان و لوگی هفتم این نبرد را بعهده گرفتند . نهصد هزار سپاه صلیبیون بکمك همکیشان‌خود که درسوریه وفلسطین بودند شتافتند ودراین جنگ عده کثیری اززنان باسربازان بودند وحرمسرای پادشاه

فرانسه نیز حرکت کرد واردوگاه صلیبیون بمیدان معاشقه تبدیل شده بود در حالیکه بصورت ظاهر میگفتند برای شرکت درجنگ مقدس زحمت مسافرت را بر خود تحمیل نموده اند. دو پادشاه مذکور هم شکست خوردند. عده زیادی از لشگریان امپراطور آلمان درنزدیکی لودیکیه معدوم گردیدند وسپاه‌لوئی‌پادشاه‌فرانسه هم‌درناحیه انطاکیه تار ومار گردید ولی صلیبیونیکه درشهر انطاکیه‌بودندتجدید قوا نموده بطرف‌دمشق متوجه شده آنرا محاصره کردند اما نورالدین محمود بنجات دمشق شتافت و صلیبیون محاصره را برداشته بطرف فلسطین عقب نشینی نمودند در حالیکه دو پادشاه فوق الذکر به‌اروپا مراجعت کردند. وبدین ترتیب‌جنگ صلیبی دوم در حدود سال ۱۱٤۹ خاتمه یافت. پادشاهان مسلمانیکه‌در جنگهای صلیبی اول‌و دوم‌شرکت کردند شعبه ای از سلسله سلجوقیار بودند که یك شاخه آنها در سوریه سلطنت میکرد.

قبل از شروع جنگ دوم صلیبی‌یهودیان در فرانسه نسبتاًراحت بودند ولی از آن پس دوره عذاب وناراحتیهای‌طولانی برای آنان‌آغاز گردید. کشیشی موسوم به ابه پئیر دوکلونی نامه ای به لوئی هفتم نوشته بود بدین مضمون: «برای چه به کشورهای دور برویم تا در آنجا دشمنان‌مسیحیت را بیابیم‌در حالیکه یهودیان که بدتراز اعراب هستند آنها را بحال خود وا میگذاریم تا بروش مقدس تثلیث ما به خندند» در عوض کشتن آنهابهتر است دارائی آنهارا ضبط کنیدتاآنرا برای شکست مسلمانان بکار بریم اما پادشاه فرانسه و کشیش‌بزرگ بنام ابه سوجر از تجاوز صلیبیون ممانعت نمودند. در آلمان وضع

طور دیگری بود ، رودولف ، کشیش فرانسوی که از صومعه گریخته بود و در شهرها و دهکده ها ، مردم بی‌سواد آلمان را برعلیه یهودیان تحریك میکرد و خونین ترین کشتارها که از جنگ صلیبی اول بدتر بود براه افتاد . اما در انگلستان یهودیان در امنیت بودند . در همین ایام سلسله الموحدین که موسس فرقه آن ها ابوعبدالله محمدالمهدی یا عبدالله ابن تومار بود و در سال ۱۱۲۰ بر ضد المورا ویدها در مراکش قیام نمود وبر طایفه بربرریاست داشت ، بر علیه فرقه سنی قیام کرده و با شمشیر عقیده خود را بر مسلمین تحمیل مینمود و بعد از او عبد المومن جای گیر وی گردید و تمام شمال افریقا را بتصرف در آورد . وی مردی بسیار متعصب بود و نمیخواست در متصرفات او ، غیر از همسلکانش فرقه یا مذهب دیگری باقی باشد در اثر فشار ، بالاخره یهودیان از وی اجازه گرفتند که زندگانی خود را فروخته ترك وطن نمایند . بناچار عده زیادی بسمت اسپانیا و ایطالیا مهاجرت کردند وعدهٔ هم به فرقه وی پیوستند (۱۱٤٦) بالاخره الموحدین در سال ۱۱٤۸ قسمت بزرگی از اندلس را بتصرف در آورده و در آنجا نیز همین رویه را نسبت بمسیحیان و یهودیان تعقیب مینمودند . در این رویه ابوعبدالله تمدن وفرهنگ یهود اندلس خراب شده مدارس سویل و لوسنا بسته شد و به اسپانیای مسیحی منتقل گردید در عصر الفونس را سیموندز Alphonse Raimondez پادشاه اسپانیول مسیحی ، که پادشاهی آزادیخواه ودوست دار فرهنگ وادب بود ، یهودا ابن عزرا مشاور وی بود و سه برادران دیگرش در دربار مقاماتی داشتند . در این موقع قلعه کالاترا وا بین تولدو کردو بتصرف

این سلطان در آمدو حکومت آنرا با عنوان پرنس به یهودا داد ووی مساعدت بسیاری بیهودیان فراری میکرد . آنها را در شهر تولد جمع آوری کرد و ثروت خود را در راه آنها وتاسیس مدارس خرج نمود. علم و فرهنگ که بوسیله دو نفر یهودی ایرانی به اسپانیای اسلامی وارد و توسعه یافته بود، دیگر در آنجا وجود نداشت و به اسپانیا مسیحی انتقال یافته بود . و دو نفر از علمای بزرگ این عصر موسوم به آبراهام‌بن داود و آبراهام‌بن عزرا ، اولی به‌کلیه علومیکه بشر آن روزه‌ی‌شناخت آشنائی داشت ودومی که حتی نسبت به بن داودعالمتر بود برای کسب اطلاعات علمی سایر علما ، از اسپانیا مهاجرت نموده به افریقاو مصر و فلسطین رفت‌و بالاخره در عهد المقتفی بالله به‌بغداد آمد و از آنجا روانه روم گردیده و به پیشرفت فرهنگ یهود آن‌شهر خدمتی نمود سپس عازم فرانسه شد و از آنجا بلندن و سپس به‌فرانسه مراجعت کرده و تا آخر حیاتش در آنجا بود و در همان عصر یعقوب ربنوتام ، فرزند کوچك راشی عالم معروف یهود در فرانسه زندگانی میکرد .

یعقوب ربنوتام شاهد صحنه ای از وحشیگیری و نافهمی مردم آن عصر بوده است . یکی از اتفاقات آن زمان واقعه زیر میباشد که بسیار جالب‌توجه وروشن میسازد که‌نسبتهای دروغین‌مردم‌بیسوادجهان درقرون‌متمادی‌راجع‌به‌یهودیان ،از کجاسرچشمه گرفته است . روزی نزدیك‌غروب آفتاب‌یکنفریهودی‌اسب‌خودرابرای شستن دررودلواردر شهر بلو آدرفرانسه‌برد، وبا یکی‌ازنوکرهای‌اربابی که‌اونیز اسب‌صاحب خودرابرای‌شستن آورده‌بودبرخورد نمود،اسب‌مسیحی‌نخواست داخل

رود خانه گردد ، برای رفع تقصیر ازخودو چون نوکراز انزجاراربباب نسبت به یهودیان با اطلاع بود لذا ترس اسب را منتسب به آن کرد که چون مرد یهودی لشه کودك مسیحی رادرآب میانداخت اسب وحشت کرد . ارباب که نسبت به یك زن یهودی موسوم به پولسلینا عداوت سختی داشت ، خواست از آن انتقامی کشیده باشد ، پس بنزد حاکم شهر موسوم به (کنت تهولباد دو شارت) رفته بیانات غلام خود را تکرار و اضافه نمود که یهودیان ، این بچه را بمناسبت عید فسح خود به صلیب کشیده بودند . حاکم ، یهودیان را که حدود ۵۰ نفر بودند توقیف نمود . با دادن تمام دارائی ممکن بود که حاکم آنها را آزاد نمایدولی در اثر مداخله کشیشی قرار شد که غلام را درقایقی بنشانند و اگر قایق خود بخود در رودخانه غرق نشد ، پس راست گو است ! ، و بدیهی است که چون غلام غرق نگردید و ازروی این استدلال که قایق خود بخود غرق نشده ، یهودیان را سوزاندند ! (۱۷ سیوان ۱۱۷۱) .

درشرق خلیفه موسوم به المقتفی بالله که قدرت یافته بود ، نسبت بیهودیان بامحبت رفتار میکرد (۱) ریاست جامعه یهود این عصر ، بایك شخصیتی ثروتمند از اولادان حضرت داود بنام شلمو یا سلیمان بود و دستگاه وی مشابه دستگاه سلطنتی میچرخید ویهودیان بین النهرین در منتهای آسایش زندگانی میکردندولی درداخله کشورایران در اثر تاخت وتازغزها از یکطرف وتروراسمعیلیه و عدم وجود یك حکومت مقتدر در قلب ایران ، موجب گشته بود که اوضاع واحوال آنان

(۱) گرانیتز کتاب چهارم صفحه ۱۲۱

روبه بحران رود .

یکی زا واقعاتیکه در سال ۱۱۵۸ در زمان ایل ارسلان یعنی ده سال قبل از ورود ربی بنیامین تودلادر ایران اتفاق افتاد و این واقعه نیز کمکی به بحران اوضاع و احوال یهودیان نموده است ، از قرار زیر میباشد که در سیاحتنامه تودلا مرقوم و چنین مینویسد :

«ابتدای کوههای ماد ، (منظورش آذربایجان و کردستان میباشد) در کوههای حفتون بیش ازصد جوامع یهودوجود دارد وآنها ازاسیران پراکندگی اولی شلمناصر پادشاه آشورمیباشند(۱) وآنهابزبان ارامی صحبت میکنند (۲) و بین آنها علما و فضلا وجود دارد . محل اقامت یهودیان در آن نواحی از شهر عمادیه تا ایالت گیلان امتداد دارد و۲۵ روز تافارس راه است. پادشاه ایران بر آنها سلطنت داردو توسط مامورین خود، از آنهـا مالیات میگیرد ، و مالیاتیرا که میپردازند از سن ۱۵ سالگی است و یك امیری میباشد که سه ربع مرودی است . ده سال قبل داودالرعی (یاالروحی) از شهر عمادیه قیام نموده، این شخص نزدحسدای رئیس جامعه یهود بغداد و رئیس مدرسه روحانی گاون یعقوب تحصیل کرده است . الرعی درکلیه قوانین و کتب مذهبی وتلمود وزبان عربی وارد و ضمنا از علوم سحر و جادو با خبر بود (۳) . این شخص در نظر گرفت که یهودیان (آذربایجانرا) جمع آوری کرده بوسیله جنگ

---

(۱) مراجعه به جلد اول فصل ۲۲ شود (۲) تااین تاریخ هم یهودیان شمال غربی آذربایجان مانند رضائیه (ارومیه) به همان زبان صحبت مینمایند . (۳) گویا در علم هیپنوتیزم وارد بوده است .

اورشلیم رافتح نماید (۱) وی مطالبی دروغ وبی‌اساس بیهودیان‌میگفت، که‌خداوندمرا‌مامور کرده که‌بیت المقدس‌رافتح کرده وبه‌پرا کندگی شما خاتمه دهم و یهودیان هم بگفتارهای او اعتماد نموده وی‌را ناجی ملقب ساختند(۲)پادشاه ایران موضوع‌را شنید والرعی‌را خواست‌تاباا‌و صحبت کند.داودبدون‌ترس نزدسلطان‌رفت وپادشاه‌ازاوسؤال کرد آیاتو سلطان یهودیانی ؟ جواب دادبلی. پس پادشاه عصبانی شد و امر داد که او را روانه حبس ابد به طبرستان نمایند. شاه سه روزباوزرای خود راجع بیهودیان صحبت میکرد و هنگام مذاکره غفلتاً الرعی حضور بهم رساند از او پرسیدند کی تو را آزاد کرد و به اینجا آورد ،جواب داد عقل و علمم ، پادشاه فریاد زد او را توقیف کنید ، اما آنها او را دیگر نمیدیدند و فقط صدای وی را میشنیدند و داود به شاه گفت‌من براه خود میروم ، پادشاه وخادمین او هم تا لب رودخانه بدنبالش‌رفتند و ملاحظه کردند که از روی آب عبور میکند و همان روز راه را کند تا عمادیه ده روز فاصله داشت ، یك روزه طی کرد . سلطان بخلیفه نوشت که توسط پیشوایان روحانی یهود اقدام کند که داود از عملیات سحر آمیز خود دست بر دارد و گرنه موجب درد سر کلیه یهودیان

---

(۱) از قرار معلوم کثرت یهودیان در این نواحی واطلاعاتیکه راجع به جنگهای صلیبی راجع به شکستهای طرفین می‌رسید ، وی‌را تشویق به این کار کرده است وقطعا قیام الرعی رابطه باجریان سیاسی روز داشته است .

(۲) ناراحتیهائیکه برای یهودیان در ایران شروع میگردید آنهارا نیز تشویق می کرد.

کشور خود خواهد گردید(۱) .

ضمنا یهودیان کلیه ایران از عمل داود الروحی خیلی ناراضی و ناراحت‌شده به پیشوایان‌روحانی خودبر بغداد نوشتند که ازاقدامات این شخص جلوگیری کنند تا خون بیگناهان ریخته نشود . بنابراین آن پیشوایان به داود نوشتند که هنوز علامات ظهور منجی دیده‌نشده و ساعت‌جمع‌آوری پراکندگان‌اسرائیل نرسیده است‌و قدرت‌هرامری بدست خداوند میباشد و از رئیس روحانی شهر موصل تقاضای خاتمه عملیات الرعی را خواستند . اما اقدامات‌کلیه یهودیان اثری نکرد ، تا آنکه سلطان ترکها که زیر فرمان‌پادشاه ایران‌نامش زون‌الدین‌بود ده هزار طلابه‌نوه های داود بطور رشوه داد تااورا بکشند وآنها نیز به خانه داود الروحی آمده وی‌را کشتند (هنگامیکه درخواب بود).

با کشتن داود غضب پادشاه نسبت به یهودیانیکه در کوهها اقامت داشتند آرام نگردید و ناچار مراجعه به رئیس جامعه یهود نمودند تا نزد سلطان واسطه گردد . و قضیه بدین قسم خاتمه یافت که سالی صد دکار طلا بخزانه پادشاه‌بدهند.»

یکسال بعد از سلطنت تکش که مصادف با سال ۱۱۷۳ میلادی است ـ سیاح دیگری موسوم به ربی پتحیا به ایران آمده و از شرح اوضاع روز معلوم میگردد که در فاصله ۱۵ سال بعد از واقعه‌الرعی اوضاع و احوال یهودیان رو به وخامت گذارده است ، زیرا ربی‌تودلا جمعیت یهودیان شوش را ۷۰۰۰ نفر صورت داده و ربی‌پتحیا فقط دو نفر ذکر میکند برای اطلاع بیشتر به فصل بعد رجوع شود .

---

(۱) مانند همیشه تقصیر یکنفر یهودی متوجه کلیه افراد یهود در تمام جهان میگردد .

فصل چهارم

عصر تکش خوارزمشاهی

۱۱۷۲ - ۱۲۰۱

بعد از ایل‌ارسلان ـ سلطان شاه محمود بسلطنت رسید اما در همان اول سلطنت تکش بجای وی سلطان گردید وخلیفه المقتفی هم درسال ۱۱۶۰ فوت نمود وپسرش ملقب به المستنجدبالله بجای پدرنشست ولیعهد او هم پسرش المستضیء بامرالله بود که هر دو نسبت بیهودیان فوق‌العاده محبت داشتند .

ربی بنیامین تودلا فوق الذکر ، که مسافرتهای خود را در سال ۱۱۶۵ آغاز نموده در این‌عصر در بعضی از شهرهای ایران مسافرت‌نموده‌است بازهم از اطلاعات‌جالب وی‌دراینجا استفاده میشود .

مسافرت بنیامین به ایران بایستی در سال ۱۱۶۸ باشد زیرا وی میگوید که بین ۱۵ تا ۱۸ سال از حمله غزها میگذرد .

موقعیکه اصفهان بوده بایستی در عهد ایل‌ارسلان فرزند اتز خوارزمشاهی باشد یعنی زمانی که حکومت مقتدر و ثابتی در ایران نبوده وطرفداران حسن‌صباح به آدم‌کشی وقتل وغارت ادامه میدادند و خلیفه مستنجدبالله در بغداد حکومت داشته است. تودلا وقایع عصر سلطان سنجر را تا آن روز بدین قسم شرح میدهد

« خلیفه بغداد یهودیان را زیاد دوست دارد وعده زیادی از کارکنان دربار ، یهودی میباشند وی به زبانهای زیادی آشنائی دارد و تورات را به زبان عبری میخواند . قصر او در شهر بغداد واقع است

که۳ میل، بزرگی آن و در آن قصر جنگلی وجود دارد که کلیه درختهای جهان در آن است چه درختهای باردار وچه غیربارور.

همچنین در اینجا کلیه حیوانات دیده میشوند آب این باغ از دجله میاید و خلیفه از مالیات کشور زندگانی نمیکند ، بلکه بوسیله خطوطی که‌مینویسد وپای آنرا مهر میکند و بزرگان دربار آنها را در بازار فروخته زندگانی خود را تامین مینماید . خلیفه مردی است امین وراست گو وصلح طلب ، مردمان زیادی از کشورهای دور ، حتی یمن برای دست بوسی وی میایند . در قصر او بناهای دیگری است که بستگان اوهر کدام در عمارتی زنجیرند و در آنجا زندگانی مینمایند ومستحفظین از آنها حفاظت میکنند که مبادا برعلیه خلیفه قیام‌نمایند زیرا سابقا برادران خلیفه وقت ، بر علیه او قیام کرده او را کشته بودند . »

بعد شرح مفصلی راجع به ثروت خلیفه داده ، و شرحی هم راجع به بزرگان عرب وایران وترك ودیلم الی تبت وسمرقند که در روزعید قربانی در رکاب او هستند و تا مسجد با وی میروند و مراسم قربانی شتررا بعمل میآورند میدهد وسالی یکمرتبه بیشتر ازقصرخود خارج نمیشود . سپس ادامه داده مینویسد :

« جمعیت یهودیان بغداد ٤٠ هزار نفر هستند ، آنها با کمال امنیت زندگانی مینمایند . بین ایشان علما و استادان علم و ادب زیاد است و ده دانشکده روحانی دارند و ربی‌دانیال بن حسدای رئیس بزرگ این دانشکده‌ها میباشد . ربی‌العازار بن سمح ریاست نظم نماز

را دارد که از احفاد شموئیل نبی است، او وبرادرش میتوانند نمازهای مختلف را مانند عصریکه خانه خدا آباد بود بسرایند ، ربی‌دانیال بن حسدای از احفاد حضرت داود است و یهودیان ویرا بنام آقای رئیس جامعه خطاب میکنند و اعراب به او میگویند سیدنا ابن داود (یعنی آقای ما فرزند داود) و خلیفه فرمان داده است که هر عرب یا یهودی یا هر ملت دیگری در مقابل او بلند نشود و احترام نگذارند یکصدضربه‌شلاق به اوزده‌شود. درجلواوفراشهای‌مسلمان ویهود در هر روز ۵شنبه که برای دیدن خلیفه میروند درحرکت میباشند ، وی ملبس بلباس ابریشمی و بر اسب سوار است و عمامه بزرگی بر سر دارد موقعیکه حضور خلیفه میرسد دست وی را میبوسد وخلیفه بلند شده او را در کنار خود مینشاند ولی سایرسلاطین که خدمت خلیفه میرسند ایستاده‌اند. ربی‌دانیل بن حسدای بر کلیه یهودیان ایران و عراق وخراسان و یمن و دیاربکر و ساکنین کوه آرارات (منظور ارمنستان و گرجستان است) و کشور آلانها و ترکستان و گرگان و ساکنین کنار نهر جیحون تا سمرقند، و خاك تبت و هند ریاست دارد ویهودیان برای کسب معلومات و بدست‌آوردن پیشوائی روحانی با تحف وهدایا نزد او میایند.

مشارالیه باغهاي زیادی دارد و ازاجداد خود ثروت بسیاری‌بارث برده است . هرساله تجار ودکان‌دارهای یهودی مالیاتی بمبلغ دویست هزار طلا بوی میپردازند غیر از آنچه از ممالك دور دست برای او میرسد ، ولی مخارج او زیاد است زیرا بایستی بخلیفه و وزرا کشور مبالغی بپردازد . در روزهاي معین برعرابه سلطنتی مینشینند ، در شهر

بغداد ۲۸ کنیسه دارد . شهر بغداد بزرگ است و دور آن ۳۳ میل میباشد ، اطراف آن باغات و نخلهای خرمای زیادی وجود دارد. ازهر طرف دنیا ، تجار وعلما به این شهر میایند.

ستونهای کنیسه رئیس جامعه ، از مرمر است که جملات کتاب زبور داود را با خطوط طلابر آنها نوشته‌اند و پله‌ها نیزاز مرمرمیباشند ورئیس جامعه برصدر آن کنیسه مینشیند »

سیاحتنامه ربی‌بنیامین‌تودلا حقیقتا منبع اطلاعات بزرگی برای جامعه بشری است زیرا وی کلیه کشورهای آن روز را از ممالك اروپا تا مصر و جنوب آن کشور و آسیای صغیر وفلسطین و عراق و ایران وعربستان و یمن وهند و سیلان را پیموده است و مورخین از اطلاعات وی استفادهای ذیقیمتی نموده‌اند ، یکی ازمواردیکه موجب روشن‌شدن تاریخ یهود ایران قبل از استیلای مغول و بعد از آن میگردد ، نیز سیاحتنامه تودلا است و اگر این سند وجود نداشت اشتباهاتی را که بعضی ازمورخین نسبت به وضع یهودیان درعصر ارغون‌خان نموده‌اند بحال سابق‌باقی‌میماند، هرچندراجع‌به‌بحث‌دراین موضوع چنین بنظر میرسد که‌بایستی در فصل‌مربوطه‌به عهدارغون‌خان‌بعمل‌آید ولی گفتگو قسمتی از آن دراینجا متناسبتر است :

چنانچه به دیده بصیرت و تعمق نگاه شود پس از استیلای عرب بر ایران این کشور دیگرروی آسایش ندید زیرا همواره میدان تاخت و تاز طوایف مختلفه بوده و در آن جنگ و جدال و زد وخورد وجود داشته است .

چنانچه درمدت چند قرن از استیلای عرب تا غلبه‌مغول، کمتر

وقتی ابنای این کشور روی آسایش و امنیت دیده‌اند و گرچه سلسله ایرانی نژاد ، مانند صفاریان از ۸۶۷ تا ۸۷۹ وسامانیان از ۵۸۷ تا ۹۹۱ و آل بویه از ۹۳۳ تا ۱۰۲۹ ، درقسمتی از کشور ایران سلطنت کردند ولی سلطنت آنان جنبه حکومت محلی داشته است زیرا درهمان موقع دسته‌های دیگری در سایر قسمتهای کشور ایران فرمانفرمائی مینمودند.

در دوره سلطنت غزنویان وسلجوقیان وخوارزمشاهیان، باوجود آنکه علم وادب و فرهنگ ایرانی توسعه یافته بود ، ولی این سلسله‌ها جزوسلطنتهای ملی محسوب نمیگردند زیرا آنها مردمانی خارجی بودند که بزور شمشیر ، خود را بر کشور ایران تحمیل نموده بودند، واگر درآن عصر علم و ادب و هنری وجود پیدا کرد آنرا مرهون استعداد ذاتی وفتری خود ایرانیان باید دانست زیرا حتی دربار خلفا ازوجود علما وسیاستمداران ایرانی استفاده میکردند . استفاده میکردند

موضوع دیگری که فوق‌العاده جالب توجه است آن میباشد که نباید تصور نمود که حمله مغول به ایران از عهد چنگیزدر ۱۲۱۹م = ۶۱۶ شروع گردیده است بلکه ازسال ۱۰۳۸ که طغرل ایران را تصرف نمود و۱۰۷۸ که انوشتکین اقتدار یافت ، مغولها در ایران رخنه کردند ، زیرا این دو سلسله اخیر شاخه‌ای از طایفه غزها بودند که مغول میباشند و ربی بنیامین تودلا که راجع به قیافه غزها صحبت میکند ، بخوبی نشان میدهد که قیافه مغول راداشته‌اند.

بعضی ازمورخین عرب، که ایرانیان هم از آنها اقتباس کرده‌اند با اینکه مردمانی فاضل بوده‌اند در اثر بی اطلاعی از تاریخ یهود که رشته آنها نبوده ، در اشتباه افتاده واز اینکه در عهد سلطان ارغون‌خان،

نخست‌وزیر ایران سعدالدوله و وزیر مالیه کشور جمال‌الدوله یهودی بوده‌اند ، یهودیان را مقصر دانسته و بدین وسیله خواسته‌اند عملیاتیکه از طرف جهال در آن عصر بعمل آمده است بحق جلوه دهند . اولا از اینکه اصولا ولو یك یا چند نفر یهودی در امری مقصر ومستوجب مجازات باشند چه مربوط به کلیه یهود است ودرثانی نبایستی فراموش کرد ، همان قسم که جامعه یهود درمقابل جرم‌تصوری سعدالدوله ، مورد تجاوز قرار گرفت ، قطعا اگر سعدالدوله یا جمال‌الدوله تقاضای سلطان ارغون را راجع به انتصاب آنها بوزارت رد مینمودند ، بازهم یهودیان با شدت بیشتری مورد تنبیه سلطان‌مغول واقع میشدند ، چه این نوع قضاوتهای بیمنطق که گناه یکنفر یهودی را متوجه کلیه یهود میسازند ، همواره در تشکیلات بشر متمدن رسوخ داشته ، چه‌برسد برای افکار یك‌مغول‌وحشی . آیا درچندمدت قبل‌ازآن ایام که وزرای سلاطین غزنوی ، سلاجقه‌وخوارزمشاهیان‌همه خارجی وغیرایرانی بودند ، میشود ملت‌ایران‌را سرزنش نمود که‌چرا ایرانیان بوزارت این سلاطین خارجی منصوب گردیدند.

منظور از این مقدمه در اینجا آنست که یهودیان خصوصا یهودیان ایرانی بیش از مسلمانان ایرانی دچار مصائب حمله مغول گشته‌اند و بهترین دلیل این ادعا آنست که ببینیم جمعیت یهود ایران در ابتدای سلطنت خوارزمشاهیان‌چقدر بوده و بعد از ختم غائله مغول چه‌مقدار.

از عده یهودیان ایران که ربی بنیامین تودلا شرح و در صفحات قبل صورت آن داده شد با اطلاع گشتیم اما موضوعیکه جالب میباشد

آنست که تودلابه‌کلیه شهرهای یهودی‌نشین ایران‌مسافرت نکرده‌وتمام جمعیت یهود ایرانرا صورت نداده ولي ربی پتحیا که درسال ۱۱۷۲عهد سلطنت تکش به ایران مسافرت نموده عده کل یهودیان بین النهرین وایران را کامل‌تر شرح‌داده است .

ربی پتحیا درفصل پنجم کتاب سیاحتنامه خود مینویسد :

«در کشور ارارات (ارمنستان) شهرهای بزرگی وجود دارد ولی یهودیان کم میباشند و درایام قدیم در آنجا یهودیان بسیاری داشته‌است در اثر جنك بین مردم آنجا عده کشته شده و بقیه بکشور ایران وماد و بابل (بین‌النهرین) و کوت رفتند. در بین‌النهرین بیش از ششصدهزار یهودی دارد همچنین در کشور ایران ولی در ایران آزار یهود وجود دارد (۱) .

بنا بر مراتب فوق عده یهودیان کشور ایران از بین النهرین و داخله کشورغیر ازارمنستان و گرجستان و قفقاز،(یکملیون‌ودویست هزار بطور حد اقل)، یهودی وجود داشته‌است ، و اما بعد از استیلای مغول یهودیان ایران دچار چه مصائبی شدند و نفوس آنان چگونه تقلیل یافت و به چه مقدار در آمد و چگونه در باره یهودیان قضاوت شد و در اثر قضاوت غلط دچار چه بدبختیهائی گردیدند بعداً خواهیم دید .

ربی پتحیا اطلاعات دیگری بدین قرار میدهد:

«در آن عصر مالیاتی از یهودیان گرفته نمیشد و سالی یك‌طلابه

---

(۱) تازه شروع شده .

نماینده دانشکده روحانی میپردازند » و پس از تعریفی که پتحیا از شوش ومقبره دانیال پیغمبر کرده است اضافه میکند که « در شهرشوش بیش از دو نفر یهودی وجود ندارد » و این قضیه نشان میدهد که در فاصله ۱۵ سال از آمدن تودلا تاپتحیا، یا دراثر اختلافات سر مقبره دانیال یابواسطه ثروتمندبودن یهودیان شوش که تودلا به آن اشاره کرده است یا آنکه بواسطه واقعه داودالروحی، یهودیان شهر شوش از بین رفته اند. حال آیا قتل عام شده یا مهاجرت کرده یا مسلمان شده اند، بنظر میرسد که دوقسمت اول صحیح تر باشد. موضوع دیگری که میرساند صورتی را که تودلا از جمعیت یهود داده تکمیل نیست آنست که مثلا پتحیا عده یهودیان موصل را ۶۰۰۰ هزار نفر صورت میدهد در صورتیکه تودلا ذکری نمیکند زیرا از هرجا اطلاع داشته صورت داده است بنابراین صورت کلی که پتحیا داده صحیح و مورد قبول است. مؤسسه تبلیغاتی مسیحیان هم در ۵۰ سال اخیر بوسیله مستر گارلند در اصفهان تحقیقاتی در این زمینه نموده که نیز عده کل مرقومه بالارا تأئید کرده است .

علمای یهود در عصر ظلمانی بشر

هنگامیکه درکلیه اروپای مسیحی ، غیر از اسپانیا ، عصر تاریك وسیاه وجهل نادانی شروع گردیده ودرجنوب اسپانیای عرب الموحدین و در شمال افریقا الی مصر خلفای فاطمی که رو به انحطاط میرفتند یهودیت را مورد قهر و غضب خود قرار داده و افکار آنها تابه پیروان حسن صباح درایران سرایت کرده بود، در اسپانیا و انگلستان وعراق یهودیان در آسایش زندگانی میکردند. آلمان نیمه دوم قرن دوازدهم

را ، ابرهای تیره انقلابات و بدبختی پوشانیده بود ، کذب و دروغ و اتهامات و کینه‌و انتقام، بی‌تربیتی و مسخرگی، قتل و غارت‌وچپاول بتدریج جهان‌را فرا میگرفت ومثل آن بود که این انحطاط وبدبختی مانند طاعونی مسری بسرعت‌سرتاسر جهان‌را فرا میگیرد دراین‌مقدمه شبهای ظلمانی انسانیت ، و هنگامیکه یهودیت دچار نگرانی شدیدی نسبت‌به عقب افتادگی جهان‌بشری و رفتار بیرحمانه آن برخودداشت، چند چراغ نورانی هنوز در بین جوامع یهود نورافشانی‌میکرد.

ابراهام ابن داود مورخ و فیلسوف اهل تولد هنوز در حیات‌بود و در سال ۱۱۸۰ در انقلابی که مربوط به عشق بازی الفونس هشتم با یك دختر یهودی ، بر علیه یهودیان ایجاد شده‌بود کشته شد.

شموئیل ابن‌حسدای هلوی(۱۱٦٥ ـ ۱۲۱٦) اهل بارسلون‌منبع افکار بلند و عقل سلیم بود ، زرحیا ژیروندی هلوی (درکاتالون) منقد معروف ، آبراهام بن اسحق در نوربون که در سال ۱۱۷۸ فوت کرد ، یوسف ابن اسحق کیمهل نیز در نوربون که چندین کتاب نوشته وموضوع یکی از آن کتابها راجع به آن است که : «ارزش حقیقی هرمذهبی ازرویه اخلاقی پیروان‌آن تعیین‌میگردد»(۱) و در آن کتاب اضافه کرده است که (بین یهودیان نه قاتل ، نه دزدونه فاسد پیدا میشود درحالیکه بین مسیحیان راهزنهائی که بدون‌ملاحظه میکشند و چپاول مینمایند زیادهستند). درشهر لونل در فرانسه یهودا تیبونید طبیب معروف ویهوناتان بن داود که در حقوق وعلوم آن‌زمان یدطولائی‌داشت‌وبالاخره‌مشه‌بن‌میمون که اعراب وی‌را ابوعمرام‌موسی

---

(۱) گراتز کتاب چهارم صفحه ۱۲۱

عبدالله مینامیدند، (در ۳۰ مارس ۱۱۳۵ در شهر کردو متولد گردیده) وجود داشتند. میمون استعداد زیادی برای تحصیل علوم داشت و بالاخره در کلیه رشته‌های علمی وفلسفی دست یافت. وی همواره در دنبال (حقیقت و برهان بود) و آنچه تاریك یا اسرار آمیز و خارج از منطق بود رد میکرد و او را ارسطوی یهودیان نامیدند. در اثر حمله الموحدین به کردو در سن ۱۳ سالگی ترك وطن نمود از آنجا به فز مراکش رفت و بدل ضعف یهودیان آن ناحیه، که تحت فشارالموحدین بودند، قدرت تازه‌ای بخشید و از آنجا باورشلیم و بالاخره بقاهره رفت. پدرش در آن شهر فوت کرد وبرادرش که تاجر بود در مسافرت بهند غرق گردید موسی در قاهره بشغل پزشگی پرداخت و با وجود مشغله زیاد کتاب خودرا موسوم به (سراج) درسال ۱۱۶۸ پایان داد.

کتاب سراج موجب گشت که مندرجات کتاب میشنا و سنن یهود که در اثر مباحثات زیاد و تعبیرات غلط پیچیده و تاریك شده بود، با تفسیرات کوتاه موسی ابن میمون روشن شود.

موسی بن میمون ملقب به هارامبام، به مقام ریاست جامعه یهود قاهره رسید ووی تالیف مهم دیگری بنام (میشنه تورا) شروع وتاسال ۱۱۸۰ آنرا پایان داد. در واقع با ده سال زحمت توانسته بود که تلمود رابا روش علمی تنظیم نماید. هارامبام پس از ۲۰ سال اقامت در قاهره پزشگ دربار صلاح الدین ایوبی گردیدو چند کتاب راجع به طبابت نوشت.

درهمین ایام درسال ۱۱۷۹ در شهر اصفهان ابوسعید ابن داود نهضت دیگر مسیحائی بعنوان ناجی یهود ایجاد کرد و هارامبام شخصی را برای

تحقیق به اصفهان فرستاده (١)

ریشارد شیردل پادشاه صلیبی انگلستان که در شرق بودخواست هارامبام‌را با خود ببرد ولی موسی حاضر نشد .

یکی دیگر از کتب معروف وی موسوم به : (موره‌نبوخیم) که به عربی (دلالت الحائرین) و به فارسی رهبر گم گشتگان است میباشد و در سال ١١٩٠ به اتمام رسید. این کتاب از نقطه فلسفه یهود وفلسفه قرن وسطی حائز اهمیت‌میباشد . موسی در این نوشته برای هریك از معتقدات یهود دلایلی منطقی اقامه نموده است .

موسی هارامبام در سال ١٢٠٤ میلادی فوت کرد و مرقد او در طبریه میباشد وی تـا آخر عمر طبیب دربـار بود. فوت او عالم اسلام و یهود را متاثر کرد مدتی بعداز فوت هارامبام یکی از علمای‌بزرگ یهود ایران مقیم تبریز موسوم به التبریزی فارسی ، تنقیدی راجع به کتاب موره نبوخیم نوشت .

سلطان تکش فرزندایل ارسلان‌بابرادر خود سلطان شاه محمود بر سر سلطنت در سال ١١٧٢ جنگ نمودند و تکش برادر را مغلوب و شاه محمود به سلطان غور پناه برد . در سال ١١٩٢ غزهـا بکرمان هجوم آوردند و این واقعه نشان میدهد که از زمان سنجر ، غزها بتاخت و تاز در ایران مشغول بودند . سلطان شاه محمود که نیشابور را در تصرف داشت در همان سال ١١٩٢ در شهر اخیر الذکر در گذشت .

---

(١) والترفیشل

تکش پس از خلاصی از ابن برادر در سال ۱۱۹۴ ، طغرل سوم آخرین پادشاه سلجوقی را مغلوب و سرش را بریده نزد ناصر به‌بغداد فرستاد. تکش‌قسمت عمده‌ای ازغرب‌ایرانرا ضمیمه قلمرو خود نمود . در این‌عصر کشور ایران فاقد پادشاهان بزرگ گردیده ومیدان تاخت و تاز ودچار هرج و مرج گردیده بود و ناراحتیهای یهودیان‌بتدریج رو بشدت‌میرفت زیرا اقوام عاری از تمدن و فرهنگ و خشن و وحشی بر آن تسلط میافتند .

درابتدای این فصل گفته شد که‌زمان‌المستنجد بامرالله‌وفرزندش ابومحمدحسن ملقب‌به المستضی بامرالله درغرب ایران‌نسبت‌بیهودیان فوق العاده مهربان بودند ، در حالیکه در قلب ایران در اثر وجود طرفداران حسن صباح و خصوصا اوضاع آشفته داخلی وضع یهودیان رو بخرابی میگذاشت . در عربستان غیر از شهرهای مکه و مدینه ، خصوصاً در شمال عربستان عده آنان رو بتزاید بود وعشایر بزرگی‌را داشتند که عده یکی ازآنها به ۵۰ هزار میرسید.

در عصر المستضی بامرالله ، شموئل ابن علی هلوی که قاضی یهودیان در بغداد و ضمناً رئیس مدرسه ای بود که دو هزار شاگرد داشت .(۱) بعد از او دانیال‌رئیس جامعه یهود که تودلا بدان اشاره کرده عهده‌دار مقام وی گردید که ۷۰ نفر فراش در خدمت او بود و برکلیه یهود آسیا از شام تا هند واز دریای خزر تا عربستان ریاست داشت. در عصر شموئیل در سالهای ۱۱۸۰ ، ۱۱۸۵ نماینده ملت قفقاز بحضور او رسیده و راجع بتمایل ۷ نفر از شاهزادگان بت پرست برای قبول

---

(۱) از گراتز کتاب‌چهارم صفحه۱۳۵

مذهب حضرت موسی با وی صحبت داشتند و شموئیل تصمیم گرفت با آنها به قفقاز برود.

تولد مشرف الدین عبدالله شیخ‌سعدی‌در سال۱۱۸٤ میلادی-۵۸۰ هجری دراین‌عصراست(۱).

« ربی باروخ اسرائیل مراغه ای، در این عصر میزیسته و ربی سعد یا گاون‌بن یوسف‌الفیومی، از ارومیه صحبت کرده‌و طبیب یهودی‌شموئیل ابن یحیی بن عباس المغربی (۱۱۷٤) که‌مسلمان شد نویسنده شیهمام الیهود از بغداد به آذربایجان رفته و در مراغه پایتخت آنجا منزل کرد » (۲) .

در این زمان خلفای فاطمی مصردر حال انحطاط وسقوط بودند. العاضدین بالله (۱۱٦۰ـ۱۱۷۱ میلادی) آخرین خلیفه این سلسله‌بود و وزیرش شاورالسعدی که از شغل خود بر کنار شده و از امیر سوریه محمود نورالدین فرزندعمادالدین زنگی که از۱۱٤۵ تا ۱۱۷۳ میلادی سلطنت سوریه و بعد مصر را داشت استمداد طلبید تا برای جنگ با صلیبیون به او کمك نماید. نورالدین بکمك وی شتافت ولی آن‌وزیر بعهد خود وفا نکرد و با فرنگیان متحد شد ، اما بزودی از طرف شیرکوه نماینده نورالدین مغلوب و مصر بتصرف قوای نورالدین در آمد (۱۱٦۹ میلادی).

در سال۱۱۷۱ که خلیفه فاطمی‌فوت کرد برادرزاده صلاح‌الدین

---

(۱) وفات شیخ سعدی درسال اول سلطنت ارغون‌خان ۱۲۸٤ میلادی - ٦۹۰ هجری‌بوده

(۲) آذربایجان وتاریخ یهودتالیف والترفیشل

ایوبی ، موسوم به الملك ناصر که از فرقه حنفی بود ، مصر را بزیر حکومت روحانی خلیفه عباسی در آورد و در واقع او سلطان واقعی مصر بود و بعد از فوت نورالدین (۱۱۷۳) ، رسماً سلطنت خویش را در تمام مصر ونوبیا ویمن اعلام داشت .

المستضی بامرالله در سال ۱۱۷۰ بجای پدر بخلافت رسید،تاریخ عرب و اسلام در صفحه ۳٤۲ راجع به این خلیفه از قول ابن تیر مینویسد : «او از حیث رفتار با رعایای خود بهترین خلیفه بوده است. بعدل و داد حکومت و به فتوت و جوانمردی رفتار مینمود ، عوارض مالیاتهای ناروائی که سلفهای او وضع کرده بودند همه‌را منسوخ کرد و نظم و آرامش پایداری در همه جا بر قرار ساخت » بنیامین متودیلا نیز همین مراتب را تائید کرد که قبلا از نظر گذشت . در سال هفتم تکش، ناصر بجای‌وی خلیفه گردید (۱۱۸۰).

صلاح‌الدین در سال ۱۱۷۵ موفق شد که خود را نایب السلطنه صالح اسمعیل (فرزند نور الدین) که‌سلطان صغیر سوریه بود بنمایدولی بعداً دراثر اختلافیکه اطرافیان‌صالح‌اسمعیل‌ایجاد کردند. صلاح‌الدین مجبور شد که بسوریه رود و در آنجا مورد حمله آنان واقع و در این جنگ‌فاتح گردید . نتیجه‌آن شد که‌شمال سوریه به ملك صالح‌اسمعیل واگذار گردید و از دمشق به جنوب الی مصر در قلمرو صلاح الدین در آمد و در سال ۱۱۸٤ ملك اسمعیل فوت کرد، شمال سوریه‌هم تحت‌فرمان صلاح‌الدین رفت.

صلاح‌الدین در سال ۱۱۷۸ ، در رمله از صلیبیون شکست خورد ولی فتوحات زیادی برصلیبیون نمود . درطبریه (گی‌دو لوزینیان)

را درسال ۱۱۸۷ اسیر کردودرهمین سال به سلطنت صلیبیون در اورشلیم پایان داد و با این ترتیب به جنگ دوم صلیبی درسال ۱۱۸۷ خاتمه داده شد .

صلاح‌الدین در سال ۱۱۹۳ ، پس از انعقاد صلح با ریشاردشیردل پادشاه انگلیس وخاتمه جنگهای سوم صلیبی فوت نمود . این پادشاه بسیار جوانمرد و عاقل و بلند همت بود ونسبت بیهودیان مانند کلیه سلاطین بزرگ با محبت ومهربانی رفتار میکرد وبطوریکه قبلا دانستیم موسی ملقب به هارامبام طبیب درباروی بود .

فصل پنجم

عصر علاءالدین محمد سلجوقی ۱۲۰۰ ـ ۱۲۲۰
وجلال الدین سلجوقی ۱۲۲۰ ـ ۱۲۳۱

موقعی که محمد سلجوقی بسلطنت رسید ، ۲۰ سال از خلافت ناصر میگذشت . سلطان علاءالدین محمد ، قلمرو حکومت خود را توسعه داد و وسعت مملکت اوازیکطرف به بلخ وازطرف دیگربه کرمان میرسید. قتل یکنفر مامور وصول مالیات موجب تولید نزاع ودعوت بجنگ با گورخان قراختائي گردید . سلطان محمد در اولین برخورد شکستی سخت خورد ولی در سال بعد با مساعدت عثمان حکمران سمرقند ، توانست ولایات غربی قراختیان را بتصرف درآورد . (۱۲۱۰ میلادی = ۶۰۷ هجری) در سال بعد هم ، عثمان را که از اطاعت او سرپیچی میکرد بقتل رسانید و سمرقند را پایتخت خود نمود . بعدا ولایات هندوستان و سلسله غور را نیز ضمیمه قلمروخود ساخت .

سلطان محمد در غزنه ، اسنادی از خلیفه ناصر بدست آورد ، حاکی از آنکه خلیفه ، سلاطین غوری را دعوت به اتحاد با قراختیان بر علیه خوارزمشاه نموده بود . لذا برآشفت و در ۱۲۱۶ میلادی = ۶۱۲ هجری ، شورائی در خیوه تشکیل وضمن اعلامیه‌ای ، خلیفه ناصر را باتهام اینکه جزو ملاحده اسمعیلی و برضد اسلام است ، از خلافت خلع نمود و یکی از فرزندان حضرت علی علیه‌السلام را بخلافت منصوب داشت و فوراً عازم بغداد گردید . قشون وی در ری سعداتابك

فارس (۱) را دستگیر و خراجگذار کرد و اتابك آذربایجانرا منهزم ساخت. سلطان محمد در اثر برف وسرما نتوانست از همدان بگذرد ، لذا از این مسافرت صرف‌نظر نمود.

این واقعه فرصتی بخلیفه ناصر داد و از چنگیز (که از ایران وبین‌النهرین بسیار دور بود) استمداد طلبید (۲) و با این عمل خلیفه عباسی ، ایران و اسلام ویهود بخاك وخون کشیده شدند .

چنگیز بتحریك ناصر خلیفه مترصد بهانه بود ، در این موقع اطلاع یافت که فرماندار خوارزم یك کاروان ثروتمند بازرگان مغول را دستگیر و بفرمان محمد خوارزمشاه بقتل رسانده‌اند . چنگیز سفیری فرستاد تافرماندارخوارزم‌راتسلیم‌وی نماید و سلطان که مست فتوحات خود بودسفیر مذکور را کشت . در سال ۶۱۶ هجری = ۱۲۱۹ یعنی سال بعد ، چنگیز تصمیم به جنگ با خوارزمشاه گرفت.

سلطان محمد با چهار صد هزار تن لشگر بمبارزه چنگیز رفت ولی در بین راه ، در ناحیه اوش و اترار از جوجی پسر چنگیز ، با تلفات زیاد شکست خورد و از این پس ترس و وحشت سلطان محمد را فرا گرفت . چنگیز دو پسر خود جغتای و اوگتای را ، مامور تسخیر اترار و جوجی پسر دیگر که سلطان را شکست داده بود متوجه جند نمود وخود چنگیزبا پسر کوچکش تولی با قشون اصلی روانه تسخیر بخارا شدند و آن شهررا که ۲۰ هزار پادگان داشت بتصرف درآورده شهررا بباد چپاول داده و طعمه حریق ساخت . چنگیز ازآنجا متوجه

---

(۱) شیخ سعدی درعصر این اتابك در فارس میزیسته است .

(۲) تاریخ ایران سایکس جلد دوم صفحه ۷۳

سمرقند که چهل هزار سپاهی آنرا محافظت میکردند شد و این شهر به امید رفتار بهتری استقامت بخرج نداد . سلطان علاالدین محمد ، قبل از محاصره سمرقند فرار کرده بطرف بلخ رفت و از آنجا بنیشابور ، پسرش جلال‌الدین هر چه به پدر اصرار میکرد که در مقابل رود جیحون با مغول بجنگ پردازند ، در پدر مؤثر نیفتاد چون شنید که مغولها از سیحون گذشته‌اند از نیشابور نیز فرار نمود و بالاخره به مازندران و ازآنجا به یکی از جزائر ساحل خزر پناهنده ودرهمانجا جان سپرد.

پسرش جلال‌الدین که میخواست قشونی جمع‌آوری وبمقابله پردازد دیگردیرشده بود . مع‌الوصف توانست با شجاعت تمام‌جنگهائی برعلیه مغولها بنماید . جلال الدین خود را به غزنه رسانید ولی مغولها این شهر را نیز بکلی خراب و ویران نمودند . بالاخره جلال‌الدین در [redacted] شکستهای خودمجبور به عقب نشینی وفرار به هندوستان و از آنجا بایران آمد (۶۲۰ = ۱۲۲۳) سپس بکرمان و بعد به فارس نزد اتابك سعد رفت و ازآنجا متوجه بغداد شد که تا با خلیفه دشمن پدرش بجنگد وتا نزدیك بغداد را فتح نمود ولی متوجه شهر نشد از آنجا به‌آذربایجان‌وتبریزوبعدبگرجستان وتفلیس(۶۲۳ = ۱۲۲۶) و از آنجا متوجه اسمعیلیان و دامغان شد سپس در کاشان و اصفهان جنگید . در این ضمن خلیفه ناصر درسال ۱۲۲۵ فوت کرد در حالی که شاهد بدبختیهای وارده به عالم اسلام و بشریت که بدست خودش‌فراهم شده‌بودزیراچنگیزرادعوت‌بکمك کرد [redacted] . ظاهرهم که بجای وی‌خلیفه شد پس‌ازیکسال (درسال۱۲۲۶) فوت نمود ومستنصر

خلیفه گردید.

جلال‌الدین در سال ۶۲۶ = ۱۲۲۹ با خلیفه مستنصر صلح نمود وقرار براین شد که نام خلیفه را که در ایران از خطبه حذف شده بود دوباره ذکر نمایند. جلال‌الدین در صحرای مغان مورد حمله مغولها واقع شده ودیگر تاب مقاومت وی تمام و مدتی در گنجه اقامت داشت و پس از آنکه چندین دفعه ازدست مغولها جان بسلامت بدربرد، بدست یکنفر کرد که مترصد لخت کردن فراریان بود مقتول گردید وبدین ترتیب به حیات یکی از شجاعترین سربازان روزگار خاتمه داده شد.

در حالی که مغولها مشغول قتل و غارت در ایران بودند وجوامع یهود مانند سایر هموطنان خود از دم شمشیر آنان میگذشتند و دوره بدبختی و مصیبت عظیم آنهاشروع‌میگردید چنین بنظرمیرسید: خداوند مقرر داشته بود که درآن روزگار، جهل ونادانی و بربریت سر تا سرممالك جهان را، چه‌درآسیا و چه اروپا یك‌مرتبه فرا گیرد.

پاپ اینوسان سوم (۱۱۹۸ - ۱۲۱۶م) پیشوای فرقهٔ کاتولیك مسیحیان ونماینده خدا، حاضر نبود که ملاحظه نماید دسته دیگری که بنام یهودیان در اروپا متفرق بودند پیرو عقیده وی نباشند. او میترسید که در مقابل دستگاه استبداد و خرافی وتعدیات او، مبادا وجود یهود موجب بیداری پیروانش گردد. وی میخواست که همه زیرفرمان کلیسا باشند بنابراین دارندگان افکار مستقل را آزارمیداد و تفتیش‌عقایدبرقرار میساخت وتمام اروپا را تحت سلطه افکاروتمایلات خود درآورده بود.

درابتدای قدرتش، موقعیکه جنگهای صلیبی چهارم آغازمیگردید وسربازان صلیبی بر حسب معمول خود به آزار و کشتار یهودیان دست می زدند ، نصیحت نمود که از این کار و تغییر مذهب اجباری آنان ، خود داری نمایند و این دستور را بمنظورحفظ جنبه اخلاقی موضوع نمیداد بلکه بمنظور آن میداد تا آنکه یهودیان در ذلت باقی ووجود داشته باشند تامقام مسیحیت برجسته بماند . در سال ۱۲۰۵ از فیلیپ اوگوست پادشاه فرانسه که حتی یهودیان را غارت نموده بود گله میکرد، که چرا با یهودیان خوشرفتاری میکند واین پاپ نسبت دروغین و احمقانه ریختن خون مسیحیان را در فطیر ، به آنها داده بود . همچنین در همان سال نامه سختی به الفونس پادشاه کاستیل نوشت که چرا با یهودیان خوشرفتار است و مسلمانان را مجبور به تغییر مذهب نمی نماید و نامه دیگری به کنت نور Never فرستاد واظهار نفرت نسبت بیهودیان نموده بود و بیکی از پیشوایان روحانی خود دستور داد ، ریموند ششم را که درجنوب فرانسه حکومت داشت وبا یهودیان بدرفتاری نمیکرد با شلاق تنبیه نماید و در نتیجه شخص اخیر و۱۳ بارون در ۱۲۰۹ تعهد دادند که یهودیان را از مشاغل حساس برانند . آلبیژواهای Albigeoi جنوب فرانسه ، که در نتیجه معاشرت باعلمای یهود به قدرت پاپ اعتراض داشتند مورد حمله این پاپ واقع شده وجهادی بر علیه آنها برپا کرد و بنام خدا آنها را بآتش وخون افکند وهنگام حمله ، سربازان صلیبی از پیشوای خود پرسیدند بین مومن و بیگناه را چگونه تشخیص دهیم ، او گفت همه را بکشید خداوند آنها را تشخیص خواهد داد . در این ضمن

عده کثیری از یهودیان را از بین بردند و کتب ورسالات فلسفی یهود تحت سانسور و مراقبت در آمد. فشارهای وارده بیهود موجب شد که سیصد نفر از علمای فرانسه و انگلستان به اورشلیم روند و اینها اولین دسته مهاجرین بودند که پس از خرابی خانه دوم به آن شهر رفتند.

در سال ۱۲۱۵ چند سال قبل از حمله چنگیز به ایران، پاپ انجمنی تشکیل داد و تصمیمانی بر علیه یهودیان گرفت که یکی از آن، گذاردن علامت مخصوص برلباس یهودیان (وصله) باشد وبدین وسیله مدت شش قرن خواستندیهودیانرا مورداهانت واستهزا قراردهند البته این موضوع امری است طبیعی، که وقتی شخصی راه منطق و استدلال را بلدنباشد، متوسل به توهین و فحش و مسخرگی میگردد انجمنهای روحانی شهرستانها، مدتها بر سر انتخاب رنگ و شکل و طول و عرض وصله، مباحثه داشتند. موضوع این توهین بخودی خود اثری برای پاپ ومسیحیان نداشت ولی آنچه مسلم است، یهودیان را عادت به تحمل و توهین بدبختی نمود. زیرا بطوریکه گفته شده است:

«خود بد بختی مهم نیست زیرا میگذرد، ولی عادت به بدبختی بداست.»

یهودیان را بزور اسلحه مجبور به گذاردن وصله و استعمال لباسهای کثیف نموده و بدین ترتیب ذوق هنر دوستی و جمال و زیبائی را از زندگانی آنان خفه کردند و یا محدود کردن آنها موجب میگشت که زبان ادبی و فصیح خود را فراموش کنند و بعدها اولادان آن متجاوزین، یهودیان را بباد مسخره می گرفتند که چرا

فاقد آن محسنات هستند . پاپ هونوریوس سوم جای گیر پاپ گذشته با وجودیکه در سال ۱۲۲۰ در گذاردن وصله بیهودیان سست آمده بود ، ولی او هم نظر خوبی بیهودیان نداشت .

در همین عصر ، اشخاصی که در آزار یهودیان ، سابقه سوئی برای خود ایجاد کردند ، در صحنه تاریك قرن وسطی ظاهر گردیدند پاپ گرگوآر نهم یا لوئی مقدس پادشاه فرانسه که در اثر محدودیت فکرش ، تصور میکرد که با آزار یهود صواب میکند ، و فرد یناند سوم پادشاه کاستیل که کلیسا وی را نیز مقدس خوانده است ، زیرا آتش را برای سوزاندن غیر مسیحیان روشن مینمود و راید موند دو پنافورت . با این ترتیب هیجان بر علیه یهود ومسلمانان به تمام اروپا حتی مجارستان سرایت کرد (۱) حدود سال ۱۲۳۳.

درسال ۱۱۹۵ جنگ چهارم صلیبی را پاپ سلستن سوم شروع نمود در اینوقت پسران صلاح‌الدین برروی کار بودند و در جنگهای این موقع نیز صلیبیون فجایع زیادی نمودند و بالاخره یك متارکه سه ساله فی‌مابین منعقد گردید . در سال ۱۱۹۸ جنگ پنجم صلیبی را پاپ اینوسان سوم که در بالا ذکرش راجع به مخالفت با یهود از نظر گذشت ، شروع کرد . بطوریکه تاریخ عرب و اسلام از قول یکی از نویسندگان اروپا نقل کرده :

« فقط برای تسکین آتش حرص و عشق بتجمل و تنعمی که داشت و خواسته است پولی بلند کند این جنگ صلیبی را اعلام داشت . »

ریشارد شیردل پادشاه انگلیس نصایح و هدایای پاپ را برای

---

(۱) گراتز کتاب چهارم صفحه ۱۷۱

دخول در این جنگ رد کرد ولی سایر پادشاهان اروپا تقاضای پاپ را پذیرفتند و در قسطنطنیه ، صلیبیون حتی به همکیشان خود شقاوتهائی روا داشتند و یك چهارم شهر را سربازان فلاندر آتش زدند زیرا :

« از منظره یك کنیسه یهود که در آن خدای واحد بدون فرزندش پرستش میشده سرافکنده بودند » (۱) آنها در این شهر یونانیان همکیش را نیز از دم شمشیر گذراندند وشهر را بتاراج دادند وحتی کلیساها را چاپیدند .

تدارك جنگ ششم صلیبی در ۱۲۱۷ تا ۱۲۱۸ میلادی توسط اینوسان سوم فراهم گردید . زن و بچه ، پیروجوان و کوروشل جزو داوطلبان این جنگ بودند وبیشتر آنها در آلمان جمع آوری شدند دویست وپنجاه هزار از صلیبیون در سوریه پیاده شدند و تا دهانه نیل پیشرفت کردند. الملك العادل فرزند صلاح الدین ایوبی ، بسرعت از شمال سوریه برای مقابله با صلیبیون حرکت کرد ولی در نزدیکی دمشق فوت نمود . بعد از او کشورش بین فرزندانش تقسیم گردید . شهر دماط که در ابتدای محاصره توسط صلیبیون دارای ۷۰ هزار جمعیت بود ، پس از ۱۸ ماه پایداری ساکنین آن به ۳ هزار نفر تقلیل وپس از تسلیم، همه آنها هم قتل عام شدند . الملك المعظم نوه صلاح الدین فرزند الملك العادل نیز در سال ۱۲۲۷ میلادی فوت کرد وحکمرانی دمشق به پسرش الملك ناصر داود رسید و مورد کینه عموهای خود واقع واختلاف خانوادگی تولید شد.

در سال ۱۲۲۹ بالاخره بین صلیبیون و الملك کامل فرزند

---

(۱) تاریخ عرب و اسلام صفحه ۳۷٤

الملك العادل نوه صلاح‌الدین که بر مصر سلطنت داشت متارکه‌ای برای مدت ده سال منعقد گردید که نتیجه آن تصرف کلیه نواحی بین یافا تا عکا و تا بیت‌المقدس و بیت لحم و ناصره بدست صلیبیون بود ـ تا آنکه در سال ۱۲٤۰ میلادی = ٦۳۷ هجری ابونصر داود حاکم حران‌بار دگر بیت‌المقدس را از مسیحیان گرفت و دیوارهای آنرا خراب نمود .

فصل ششم

مغول یا دشمن بشریت

عصر چنگیزخان ۱۲۳۱ تا ۱۲۵۱

مغول یکی از قبائلی بود که در قسمت شمالی صحرای گوبی وجنوب دریاچه بایگال سکنی داشته‌اند ، زندگانی آنها مانند کلیه بدوی‌ها وصحرانشینان از گله داری و غارت گری میگذشت . در ابتدا خراج گذار سلاطین قسمت شمالی چین بودند که از همین قبیله بود ولی بعد سطح تمدن آنان بالا رفت و این طوایف صحرانورد را بچشم وحقارت‌میدیدند . مغولها را بنام تاتار هم نامیده‌اند . مغولها آفتاب را هنگام‌طلوع میپرستیدند. هیچ چیز را حرام نمیدانستند ، حتی گوشت سگ را . آنها مردمانی جسور و دارای استقامت و حسن انضباط بودند . در سواری و تیراندازی ید طولائی داشتند . فوق‌العاده کثیف وهیچ گاه شستشو نمی کردند . اجداد چنگیز که نام اصلی‌وی‌تیموچن است خراجگذار حیاطله یا هونها بودند . قوبیلای رئیس قبیله آنان موسوم به قیاث بود و برادروی بارتام بهادر بود که چهار پسرداشت که سومین آن یسوکای پدر چنگیز است .

چنگیز در سال ۱۱۶۲ میلادی متولد شده و در سال ۱۱۷۵ بر مسند پدر نشست . بواسطه صغر سن دچار اشکالات زیادی گردید تا توانست ریاست خودرا استوار سازد. در ۱۲۰۶ خودرا پادشاه مغولستان اعلام داشت و در سال ۱۲۰۹ میلادی ممالك تاتار و چین شمال شرقی ودر ۱۲۱۳ کوره ودر ۱۲۱۸ ترکستان را بتصرف درآورد و بالاخره

در سال ۱۲۱۹ = ۶۱۶ هجری، بطوری که قبلا گفته شد اولین جنگ با سلطان محمد را آغاز نمود . از هنگامیکه در اثر حمله عرب استقلال قومی ایران از دست رفته بوده مکرر این کشور دچار تجاوزات خارجیان شده و کشتارهائي نموده بودند ، ولی هیچکدام به هولناکی حمله مغول نبود و تا این اندازه خرابی وارد نکرد . حمله مغول سر تا سر آسیا را فرا گرفت .

مغولها، روسیه و لهستان را شکست داده تا مجارستان تاختند و چیزی نمانده بود که خطر مغول کلیه اروپا رانیز فرا گیرد .

در حالی که حمله مغول به ایران شروع گردیده بود ویهودیان کشور پهناورایران با کثرت جمعیت خود میزفتند که مورد بی‌مهری هموطنان واقع گردند، اکنون بطور دست جمعی با برادران وطنی دچار مصیبت بزرگی میشدند .

در اروپائی که هنوز از این بدبختی عظیم مصون مانده بود ،

در اروپای تیره ، اروپائی که درجهل و تعصب فرورفته بود بغیر از اسپانیا (کاستیل) دیگر امیدی برای زندگاني و اقامت یهود وجود نداشت . سوریه و فلسطین هم در آتش بیدادگری صلیبیون میسوخت و هرجا دستشان به این قوم رسیده بود ، در نابودی او کوشش میکردند . در کشور خزر که بکیش حضرت موسی در آمده بودند ، جامعه آنها بسرپرستی پیشوایان روحانی ایرانی وبغدادی مشغول مطالعه و تحصیل کتب مذهبی گوناگون یهود بودند و ربی پتحیا که در سال ۱۱۷۵ سیاحت خود را آغاز نموده در این باره می‌نویسد . « طلاب فقیر یهود مصری وبابلی بکشور (مشخ) برای تعلیم وتربیت مسافرت

می‌نمایند.»

دولت خزر که در سال ۹۶۹ بدست رومی‌ها قدرت خود را از دست داده بود ولی تراکم جمعیت آنان باقی بود و گاهگاهی که سلاطین اطراف کشور خزر ضعیف میشدند آنها قدرت یافته کوشش برای تجدید تشکیلات خود میکردند و در واقع مستقل بودند اما در سال ۱۲۳۹ از هرطرف در محاصره مغولها درآمدند و بحکومت و استقلال آنها بطور قطع خاتمه داده شد. (۱) در واقع این اولین ضربه‌ای بود که از مغول نسبت بپیروان مذهب حضرت موسی وارد گردید.

بدبختی و مصیبت اساسی وارده برملت یهود در اثر حمله مغول بیش از همه نسبت بیهودیان ایران انجام گشته است زیرا آنها درتمام شهرستانها و قصبات ایران پراکنده ومقیم بودند و ازآنجائی که ملت ایران بیش ازسایر ملل دچار مصیبت و خرابی ازمغول گشت، ناچار اقلیتی که در بین او زندگانی میکرد نمیتوانست از بلایا وخرابیهای وارده‌مصون‌ماند.

لشگریان چنگیز در هر شهر و قصبه‌ای که میرسیدند، بقتل و غارت‌عام میپرداختند ودر هر ناحیه‌ای که ابراز مقاومت میشد محکوم به خرابی‌و کشتارکامل بود وحتی بعد از چند روز بتفتیش میپرداختند که مبادا کسی مخفی گشته و کشته نشده باشد. با این ترتیب واضح است که برای افراد یهودی مقیم این نقاط امکان نداشت که جان بسلامت بدربرند بلکه اوضاع و احوال آنان از حیث ارزاق وبسیاری از چیزهای‌دیگر، از همشهرهای خود وخیم‌تر بود زیرا اکثریت از

---

(۱) پولاك صفحه ۲۴۱

حمایت حکام وروحانیون برخوردار بودند ولی یهودی که موردانزجار شده بود از کجا و کی اورا حمایت میکرد؟

سبزوار شهری بود که عده زیادی در آن زندگانی مینمودند و درآن شهر ۷۰ هزار کشته شدند عده یهودیان سبزوار بعد از کشتار مغول بقدری قلیل شد که دیگر اقامت درآنجا میسر نبود و آن مختصری که باقی مانده بودند به بخارا کـه پشت جبهه یا دور از میدان جنگ قرار گرفته بود مهاجرت کردند و روایات یهودیان این موضوع را تائید می‌نماید وتا بامروز هم در شهر سبزوار یهودی دیده نمیشود (۱) قبلا در بخارا موقعی که بکشتار ثروتمندان و حریق شهر پرداختند و شهر بباد غارت رفت یهودیان هم در بین بیچارگان شهر مقتول وزخمی یا فراری بوده یا در اثر قحط و امراض فوت کرده بودند درسمرقند هم بشهادت تودلا ۵۰ هزار یهودی وجود داشت و با آنکه در این شهر کشتار قابلی نشد مورخین همه متفق‌القولند که

---

(۱) شهرهای ایران که در آنها یهودی مقیم نیستند ، مانند نیشابور و ساوه ، شهر ری که چنگیز ۷۰۰ هزار تا یکملیون نفر از اهالی را در سال ۶۱۷ کشت اهل قم را نیز بتمامه بکشتند در مراغه جانداری نگذاشتند تاریخ اصفهان بقلم حاجی‌میرزا حسن جابری انصاری شهرهای دیگر ایران سلماس و هرات وبلخ که در عصر چنگیز قتل‌وغارت شدند ، یهودیان آنهم از بین رفتند و شهرهای دیگری مانند اصفهان وقصبات لنجان وغیره در عصر تیمور قتل‌وغارت شدند ، اما اردبیل سمنان ودامغان وگیلماد وشهرهای آذربایجان وقم وقزوین و تبریز درعصر صفویه واستیلای افغان وقاجاریه یهودیانش از بین رفتند.

دیگر مغولها در شهر کسی را باقی نگذارده و همه را برای بی گاری ارتش خارج ساختند و البته سرنوشت یهودیان مانند سایرین بوده است لشگریان مغول در تعقیب سلطان محمد به هر شهری رسیدند ازقتل و غارت خودداري نکردند و همچنان در این عصر مشاهده میشود ، کمتر شهری در ایران وجود دارد که یهودی نداشته باشد در آن زمان هم که ایران وسیع‌تر بود، ۱۵ برابر امروز یهودي داشته است ، طبعاً کلیه‌شهرها ومراکزتجارتی یهودی‌نشین بوده‌است: درمحاصره‌وقتل‌عام شهرهای اورگنج وخصوصاً غزنه که تودلا عده یهودیانرا به ۸۰۰۰ نفر صورت داده طبق اسناد تاریخی موجوده تمام شهر قتل عام شدند . در مرو پایتخت سلطان سنجر که معروفیت بسزائی داشت و شهری بسیار زیبا بود وسکنه یهود آن قطعا از غزنه خیلی بیشتر بوده ، (یاقوت جغرافی دان معروف نوشته‌است:)« کفار مغول و آن اهریمنان دیو سیرت به خانه های شهر ریختند و تمامی مردم را پایمال ، قصور و عمارات شهررا چون خطوطی از صفحه تاریخ محو و نابود ساختند وآنها را به لانه های جغد و کلاغ مبدل نمودند بطوری که جز ناله بوم وطنین باد، صدائی از آن ویرانه ها شنیده نمیشد » بطوریکه گفته شده هفتصد هزار اهالی شهر مرو مقتول گردیدند و معلوم است که دریك شهرهفتصد هزار نفری تجارتی ، تاچه اندازه یهودی داشته است. شهر نیشابور واطراف آن از حیث کثرت جمعیت یهود معروف بود بطوریکه تودلاهم نوشته‌است تنها در کوههای اطراف نیشابور ٤ عشیره بزرگ اسباط اسرائیل سکنی داشتند که قدرت جنگی آنها بسیارزیاد و مدت ۱۵ روز توانسته بودند که از کلیه ارتش سلطان سنجر که در

تعقیب غزها بوده است پذیرائی نمایند.

تولی پسر چنگیز از مرو به نیشابور رفت و این شهر در عظمت و کثرت جمعیت در آن تاریخ کمتر نظیر داشته است. قدرت آنها بپایه بوده است که تصمیم میگیرند در مقابل حمله مغول و محاصره شهر استقامت نمایند و جمعیت نیشابور آن زمانرا به یك ملیون نفر تخمین زده‌اند، که یهودیان آنرا کمتر از ۷۵ هزار نباید تخمین زد تولی این شهررا تسخیر نموده‌وتمامی جاندارآنرا، حتی‌سگ و گربه‌را بقصد گذراندن قربانی بروح جغاتار قتل عام کردند ومنارها از کله انسان بنا کردند، کلیه ابنیه و عمارات را کوبیده با خاك یکسان نمودند و سراسر آنرا جوکاشتند.

بعد از این تاریخ سیاحان زیادی به ایران آمده اند ولی دیگر ذکری از ساکنین عشایر اسرائیل نیشابور بمیان نیاورده‌اند و در این صورت می‌شود حدث‌قریب بیقین زد که گذشته ازقتل عام یهودیان شهر نیشابور آن چهار اسباط هم کشته و شاید عده کمی از آنها متواری شده باشند.

جبته وسبتای دو سردار مغول، با شهرهای زنجان و قزوین به فجیعترین وضعی که معمول مغول بود رفتار کردند فقط همدان موقتا از قتل وغارت نجات یافت در آذربایجان نیز کشتار و خرابی زیادی وارد شد ودویست جوامع یهودیان آذربایجان که تودلا شهر داده از این عصر رو بنقصان گذارد. در گرجستان که مسکن یهودیان بسیاری بود به همین نحو رفتار گردید. در مراغه که مرکز یهودیان بیشماری بود نیز همان رفتاری را نمودند که با شهرهای دیگر میکردند، از

آنجاخواستند به بغداد روند ولی درآن موقع صرف نظر نموده همدان را بباد غارت دادند وازآنجااردبیل را نیز که یهودی نشین بزرگی بود دچار مصائب کردند .

دسته ای دیگر ازمغولها در ١٢٢٤ میلادی= ٦٢١ هجری ، ري ساوه ، قم وهمدان را که همگی ازمراکز بزرگ یهودی نشین ایران بودند مورد تهاجم وغارت قرار دادند وسکنه آن شهرها را قتل وغارت کردند . بقول مورخین « هر کجا که پای مغولان رسید ، نفوس آن منهدم و زمین مبدل به صحرا و بیابان گردید » ومورخ دیگری گفته است : « یکهزارمین نفوس هم جان بدر نبردند » اگر مورخین عرب یا ایرانی راجع به تجاوز مغولها نسبت بیهودیان ایران ، یا دراثرعدم علاقه یابواسطه موضوع مهمتر که کشتارا کثریت بود، چیزي ننوشته‌اند، در اثر آن بوده که اولا بطور کلی از تلفات هر شهری صحبت نموده و در ثانی آنقدر راجع به مصیبت اکثریت نوشتنی داشتند که موضوع اقلیت یهود قابل توجه نبود ولی‌ازروی تجربیات تاریخی می‌دانیم که درانقلابات وجنگها ، تناسب تلفات و آواره گی یهودیان بیشتر بوده است .

یکی دیگر از دلایل آنکه یهودیان همراه باملت ایران قتل عام گردیده‌اند آنست که ناحیه شیراز ونسبتا همدان که از کشتارمعاف گردیدند عده یهودیانش از عهد مغولان تا کنون زیاد بوده است در صورتیکه در کلیه نقاطیکه در ایران به مسلمانان تجاوز و کشتارشده است حتی تا امروز یهودی وجود ندارد یا اگر دارد بسیار قلیل است .

اگر بخواهیم برای یکا یك واقعاتیکه در آن ایام بر سر جامعه یهود ایران آمده است اسنادی ارائه دهیم ، غیر از اظهار تاسف وتاثر چه برای اقلیت و یا اکثریت اهالی کشور چیز دیگری غیر ممکن است ، اما در ضمن شرح بالا قرائن واماراتی داده شد که کمتر از مدارك واسنادنمیباشند . یهودیان بیچاره آن عصر نه حوصله ضبط تاریخ را داشتند ونه وسیله آنرا، مع‌الوصف ذیلابشرح مدرك‌زنده‌ای‌میپردازیم: یکی دیگر ازمراکزبزرگ یهودی نشین ایران محال‌لنجان یاالنجان در نزدیکی اصفهان می‌باشد . عمارات تاریخی و قبرستان قدیمی آنجا هنوزباقی است . سنگهای مزار آن محل تاحمله مغول تاریخ دارد ولی غفلتا قطع گردیده ومدت چند قرن دیگری میتی را در آنجا بخاك نسپرده‌اند واین خودبزرگترین‌سند تاریخی‌است . که مغولها یهودیان آن ناحیه را قتل عام نموده بطوریکه تا مدتها وحشت داشتند به آنجا روند وبعدها بار دگر اموات‌رااز اصفهان به‌مزارآن‌محل‌میبردند (۱)

عمارات تاریخی وقبرستان بزرگ آن مکان وجود کثرت یهود مقیم آنجا را قبل از استیلای مغول ثابت میکند . پرفسور هرتسفلد آلمانی‌مستشرق‌و ایران شناس معروف ، در کتاب آثار عصر ساسانیان صفحه ۱۰۴ ـ ۱۰۷ آثار تاریخی پیر بکران واقع در النجان اصفهانرا به شوشندخت ملکهٔ یزدگرد اول که یهودی بوده و اجتماع یهودیانرا درآن محل ، بدو نسبت داده ومینویسد :

---

(۱) بایستی تجدید بخاك سپردن اموات درآن مزار از عصر شاه عباس اول به بعد باشد وضمناً راجع به تجاوز مغولان به جامعه یهود لنجان به فصل مربوطه به تیمور لنك که بعداً بیاید مراجعه شود .

« اثر دیگری از ملکه شوشندخت ، در سال ۱۹۲۳ در لنجان حوالی اصفهان یافتم . این محل که مقبره یك صوفی است بنام پیر بکران و محل زندگانی وی بوده که در سال ۱۳۰۷ (میلادی) فوت کرده است . اما تاکنون آنجا بنام استر خاتون معروف است (همان تشخیص که در همدان نیز بعمل آمده است) (۱).

بنای صوفی مذکور تقلید مجللی ازطاق کسری است . در کف بنا ، سنگی‌است بشکل سم‌اسب بانضمام نام الیا(۲) پیغمبر، مثل اینکه الیا ازآنجا به‌بهشت رفته است(۳) .

شاید سنگ مذبوراصولا برای جانشینی سنگ معبد اورشلیم در نظر گرفته شده بوده است ، صوفی این جایگاه مقدس یهود را غصب نمود . و نزدیك این بنا ساختمان عجیبی که بخشی از بنای اصلی بوده و بنام (صوفی سید مشه) نامیده شده هنوز برپا است و مرکب از قسمتهای مختلفی میباشد : اطاق مدوری که تقریبا در نوع خود بینظیر است با گنبد شلجمی که شخص می‌بایست از میان معبری بـه بلندی ۳ پا که بوسیله دری سنگی بسته شده داخل ۳ اطاق کوچك که زیارتگاه است وآنراسارابت‌آشر (٤) نوه یعقوب که یقینا هیچگاه

---

(۱) هر تسفلد مقبره استر را درهمدان متعلق به شوشندخت میدادند و منظورش دراینجا آنست که این محل استر نمیباشد ، مراجعه به جلد اول این تاریخ صفحه ۳۶۳ شود .

(۲) الیا یا الیاس یـا الیـاهو یـا خضر پیغمبر از انبیـای بنی اسرائیل است .

(۳) یهودیان الیا را همواره زنده میدانند .

(٤) سارا دختر آشر نوه حضرت یعقوب است

باین محل نیامده مینامند . یگانه توضیحی که می‌توان داد آنست که امکان دارد قبیله آشر در اینجا مسکن گزیده است . سنگی مخروطی و برش دار برای یك شمع بزرگ و دوازده شمع کوچك اثاثیه اطاق را تشکیل می‌دهد . در اطاق دیگر پایه ای مربوط به قرن نهم که بمنظور منبر برای تورات ساخته شده بود مشاهده می گردد ، جایگاه مقدس مزبور دست نخورده ومربوط به زمان تاسیس آن است »

ساختمانهائیرا که هرتسفلد شرح می دهد در حدود ٦ فرسنگی اصفهان واقع میباشند ، وآن محل بطوریکه در بالا گفته شد یکی از بزرگترین مراکز یهودی نشین ایران بوده است .

وضع زمین و اطراف آن نیز نشان می‌دهد که جمعیت آن ناحیه به امور فلاحتی و گله داری مشغول بوده اند فراوانی آب آن ناحیه به نظریه اخیر کمك شایانی میکند .

امروزه ده کوچکی در نزدیکی آن محل موجود است که مسلمان نشین می‌باشد و قدری بالاتر عمارت معروف به پیر بکران است . بعد از حمله مغول واز بین رفتن یهودیان آن ناحیه آن عمارت که زیارتگاه یهودیان وبنام محل الیاهو بوده، صوفی برای اقامت خود انتخاب کرده است . در نزدیکی همین عمارت قبرستان بزرگ یهودیان واقع میباشد که اگر دقت شود در کنار همان قبرستان حیاط و اطاقهای دیگری است که هرتسفلد فوقاً بشرح آنها پرداخته و آن مکان را یهودیان (سارابت آشر) می‌نامند و آن زیارتگاهی است که نه فقط یهودیان اصفهان بدانجا میایند بلکه بعضی از یهودیان سایر شهرستانهای دور دست ایران در مواقع گرفتاری نذرهائی می کنند که اگر کارشان اصلاح

یا مریض آنها خوب شود به زیارت سارابت آشرمیروند ، در مدت مـاه ایلول آخر تابستان موقع انتخابی زیارت آن محل می‌باشد زیرا در آن موقع مصادف باایام عبادت قبل‌از روزه بزرگ یهود است. موضوع اینکه چگونه این‌محل زیارتگاه یهودشد خود داستانی جدا وافسانه‌ای زیبا دارد که مربوط به عصر صفویه و بموقع خود مبادرت بشرح آن خواهد گردید .

مراتب مذکوره از ابتدای این فصل بخوبی نشان می‌دهد که یهودیان ایران در حملات مغول به شهرستان های مختلف ایران اگر بیشتر ازسایر هموطنان خود دچار قتل و غارت و مصیبتهای گوناگون نشده باشند کمترهم نشده اند و آنچه مسلمامیتوان‌حدس‌زدآنست که اقلا ربع‌جمعیت‌یهودایران‌درفتنه‌مغول‌ازبین‌رفته‌است.ومقدار این تلفات بایهودیان‌بین‌النهرین‌و قفقازوتر کستان‌چون‌عده‌آنهایکملیون‌ودویست هزار بوده بنابر این میشود حدس‌زد که سیصد هزار نفر تلف‌شده‌اند .

معین نمودن اینکه تلفات از طرف کدام سرداران و فرزندان چنگیز نسبت بیهود انجام شده بطریق زیر قابل حل است . هر حمله به هر شهر ایران بعمل آمده تاریخ و سرگذشت آن با سایر ساکنین ایرانی مسلمان شهر یکسان بوده است . تنها استثنائی که وجود دارد و قابل ملاحظه‌می‌باشدیعنی‌حملاتیکه فقط متوجه یهودیان تنها بوده ، یکی در هنگام‌مرگ‌ارغون‌خان ودیگری در عصر تیمور لنگ‌می‌باشد که هریك را بموقع خود شرح خواهیم داد .

بالاخره چنگیز چون حس کرد که فوتش نزدیك است در سال

۱۲۲۵ میلادی به وطن خود مراجعت نمود و در سال ۱۲۲۷ مرد . چنگیز امپراطوری خویش را بین اولادان خودو نوه‌اش، فرزندجوجی که پیش‌از پدر مرده بود تقسیم کرد و پسر سومش او گتای راخاقان، یعنی خان اعظم نمودو شورائی ازبزرگان مغول تحت ریاست‌او گتای تشکیل داد. شورای مذکور سه سپاه یکی‌برای فتح روسیه دومی‌برای تسخیر بعضی از نواحی چین و سومی را برای تعقیب جلال‌الدین‌وفتح ایران‌غربي که‌دربالا بطوراختصاربشرح آن‌پرداخت شد تشکیل‌داد .

مولانا جلال الدین محمد بلخی معروف به ملای رومی تولدش در ۶۱۳ = ۱۲۱۶ میلادی سال شانزدهم سلطنت علاءالدین و محمدسلجوقی است و فوتش درسال۶۷۲ = ۱۲۷۳ مصادف با سال هشتم آباقاخان می‌باشد .

او گتای در سال ۱۲۴۲ = ۶۳۹ هجری درحیات‌بود ویکسال‌بعد از او خلیفه المستنصر فوت نمود و پسرش آخرین خلیفه که مستعصم باشد بجای وی‌نشست.

در عهد سلطنت او گتای متصرفات مغولها وسعت یافت و بعد از او پسرش گیوك خان جانشین وی گردید اماسلطنتش دوامی نیافت و سلطنت مغول به (منگوقا آن) پسر تولی خان نوه چنگیز رسید . منگوقاآن دو برادرداشت یکی‌قوبیلای ودیگری‌هلاکوخان .

فصل هفتم

عصر هلاکو خان ـ ۱۲۵۱ تا ۱۲٦۵

منگوقاآن، هلاکوخان را مامور انجام ختم فتح ایران وتسخیر بغداد کرد و قوبیلای برادر دیگر فتوحاتی در چین نمود و سلطنتی برای خود ترتیب داد ، هلاکو را بایستی اول سلطان مغول که بطور قطع بر سلطنت ایران استقرار یافت دانست .

هلاکو درسال ۱۲٥٤ = ٦٥٢ هجری باسپاه بزرگی روانه ایران شد و سال بعد رکن الدین خورشاه رئیس اسمعیلیه را دعوت باطاعت نمود وی که تاب مقاومت در خود نمیدید با جمعی از اقوام وبزرگان اسمعیلیه نزد هلاکوخان آمده وکلیه بیش از صد قلاع اسماعیلیان را تسلیم نمود و در سال ۱۲٥٦ = ٦٥٤ هجری پس از ۱۷۷ سال، قدرت اسمعیلیه خاتمه یافت و قلعه‌الموت بدست هلاکوخان افتاد.

مستعصم ، خلیفه‌ای ناتوان ، بی‌اراده ، عیاش و هوسران بود . در تمام دوره خلافتش اغتشاش و آشوب و فلاکت و ادبار در داخل و خارج بر قرار بود بدین معنی که اختلافات و منازعات فرقه های مذهبی حنفی و حنبلی و سنی و شیعه وزدوخورد طبقه فقرا باثروتمندان اوضاع بغداد را پر آشوب کرده بود . قشون پدرش را منحل کرده و افراد آنرا به کسب و زراعت واداشت به پسرش ابوبکر ، امر کرد که حومه کرخه را ویران کرده وشیعه‌های آنجارا برده کند .

بعد ازخاتمه کاراسمعیلیه ، هلاکوخان برای خلیفه پیغامی فرستاد ووی رابه موافقت با خود دعوت کرد. باوجود نداشتن سپاه بامشورت اطرافیان متعصب خود که چشم حقیقت بین آنها بسته بود ، جوابی

غرور آمیز داد و حتی اجامر واوباش ، سفرای هلاکو را بیادمسخره گرفتند ، در نتیجه هلاکودر سال۱۲۵۸ = ۶۵۶هجري متوجه تسخیر بغداد گردید و پس از ۴۰ روز محاصره خلیفه خواست داخل مذاکره شود ولی بسیار دیر شده بود در نتیجه تمام افسران و بیش از ۳ هزار تن از قضات و مشایخ قوم و معاریف با خود خلیفهٔ و برادر و پسرانش بنزد هلاکو آمدند و با خدعه خلیفه را وادار به خلع اسلحه مدافعین نموده همه را در اردوگاهی جمع و حکم خرابی و قتل عام تا ۴ روز برای بغداد صادر گردید و خرابی شهر مدت شش هفته دوام داشت وبا این ترتیب ذخائر علمی و صنعتی که خلفا در مدت چند قرن توام با فکر ایرانی وتمدنی‌جدید بظهورآمده بودازبین‌رفت.

عمارات و مساجد و مقابر حتی برای طلاهای گنبد ، همه را خراب و ویران و با زمین یکسان شد و حتی به بیماران و دانشجویان و استادان ابقا نگردید و همه طعمه شمشیر گردیدند . خزائن و گنجها و کتاب خانه های اندوخته مدت۵قرن گذشته، همه نابود شدندوخلیفه و خاندان او را کشتند، (۱۲۵۸میلادی = ۶۵۶هجری .)

شهر بغداد قبل از حمله مغول دارای دو میلیون جمعیت بود که یك‌میلیون وششصد هزارنفر آنها درآن فتنه کشته شدند و بعضی‌دیگر از مورخین حد اقل‌را یك میلیون گفته اند وبا این ترتیب دوره‌خلافت عباسی‌پایان‌و مهد ترقی وتمدن عرب‌بباد فنارفت‌وتلفات یهودیان دراین شهر به نسبت ساکنین آن‌معلوم است.

مغولها بعد از انهدام بغداد از فرات گذشته راه بین النهرین را پیش گرفته و بهر کجا که رسیدند از قتل و غارت و خرابی چیزی

فروگذار ننمودند ، در آدیسه و حران و نصیبین همه را از دم شمشیر گذراندند ودرحلب ۵۰ هزار نفررا کشتند وتاعین‌جالوت نزدیك‌ناصره فلسطین رسیدند .

بدین ترتیب بخوبی ملاحظه میشود که یهودیان ساکن بین النهرین و شهرهای نامبرده‌بالا که همه‌مراکز مهم یهودی نشین‌بودند چگونه جمعیتای خود رااز دست دادند.

مغولها در شمال فلسطین از سلطان بیبرس‌ملقب به‌الملك‌الظاهر که بعداً پادشاه مصر گردید شکست خوردند . مدت‌دو سال فرقه‌سنی بدون پیشوای روحانی بود ، بیبرس احمد ابوالقاسم ملقب المستنصر را که از خانواده عباسی واز بغداد فرار کرده بود بقاهره دعوت‌ووی را خلیفه روحانی ساخت (۱۲۶۱) و این خلافت روحانی که اقتداری نداشت تا قرن شانزدهم که سلطان سلیم فاتح بزرك عثمانی ، خلیفه وقت را واداشت که بنفع وی از مقام خلافت استعفا دهد باقی بود. هلاکوخان مراغه رادر آذربایجان‌پایتخت خود قرار دادوچون‌راجع بنجوم علاقمند بود رصدخانه‌ای در آن شهر ساخت.

هلاکو در اثر داشتن زنی مسیحی نسطوری موسوم به دوقوز خاتون ، از عیسویان حمایت میکرد و آنها را بکارهای مهم می گمارد و در سال ۱۲۶۰ پاپ نامه‌ای بهلاکو نوشت. خشونت و عقیده مغول هلاکو و داشتن زن مسیحی و روابط با پاپ، که در آن‌عصر یهودیان مورد تجاوز وی بودند، مسلم‌میدارد که هلاکو نمیتوانست‌نسبت‌بیهود نظرخوشی داشته‌باشد .

در حالیکه مغولهای خونخوار بقتل و آدمکشی و چپاول خود در ایران ادامه میدادند و اروپا نیز مورد تهدید بود ، پیروان حضرت مسیح . نسبت باقوام مسیح ومریم مقدس و سن‌پئیر و حواریون یعنی یهود ، چه میکردند؟ پاپ اینونسان سوم منظورش از بین بردن یهود نبود بلکه میخواست که آنها را خفیف و حقیر سازد و ازاین رو کلیه مسیحیت را بر علیه آنان دعوت کرده بود ولی توده عوام ، که این گونه موارد را بهترین وسیله برای چپاول وظهورطینت وحشیانه خود میدانند نمیتوانست بنظر اصلی پاپ پی برده و یا تا همان حدود خودرا قانع سازد. وقتی پاپ گرگوار نهم روی کارآمد، اتهامات دروغین و و انتشارات کذب برعلیه یهود در بین‌جهال بحد اعلای خود رسید.

روزی در یکی از شهرهای کشورباد، یکنفر مسیحی را مرده‌در کوچه دیدند فوراً قتل وی را نسبت به یهودیان دادند (۱) و بدون آنکه بموضوع رسیدگی شود و محکمه‌ای تشکیل گردد بقتل وغارت یهودیان پرداختند و وقتی پاپ‌هم حکمی‌صادر نمود که‌بحدودمقررات محدودیت‌سابق‌اکتفاشود،مردم‌به‌پاپ‌نسبت‌دادند که‌پول‌ازیهودیان گرفته است. در این زمان‌فشار وتجاوز به یهود در فرانسه شدت یافت‌مخصوصاً

۱ـ حقیقتاً جهل بعضی از مردم جهان یعنی آنکه یهودیان‌خون‌مسیحی در فطیر میریزند قابل استهزاء و تاسف است زیرا طبق دستور تورات یهودیان نه فقط خونرا نجس میدانند بلکه برای‌احتراز از خوردن خون، گوشت ذبح شده را مدتی در نمك میخوابانند که کاملا خون آن گرفته شود، گوشت شکار را چون ذبح نشده و کاملا خون. حیوان خارج نشده حرام‌میدانند.

آنکه‌یکنفر یهودی موسوم‌به نیکلادونن که از طرف جامعه‌یهودتحریم شده بود بکیش مسیح درآمد و نسبت‌های دروغین بمحتویات تلمود داد ولی بعد از رسیدگی، دروغ وی ثابت گردید . مع الوصف مقدار زیادی از کتب تلمود را جمع‌آوری نموده سوزاندند. (۱۲٤۲) (۱)در انگلستان ، هانری سوم یهودیان را زیر مالیاتهای سنگین خوردمیکرد و ملت آلمان که روح جنگی و تجاوز باطنی داشت لیاقت و افتخار خود را، در انجام عملیاتی مانند مغولها که‌درشرق انجام میدادنـد ، میدانست، اینهم نسبت به یهودیان ضعیف .

تنها کشوری که یهودیان آن در امنیت ساکن بودند، کشور کاستیل در زمان سلطنت الفونس دهم (۱۲۵۲-۱۲۸٤) بود، پادشاهی که رعایایش‌وی‌را ملقب به (عاقل) کرده بودند. در ارتش او یهودیان‌مانند سایر افراد کشور دارای امتیازات بودند و زمین‌های زیادی را برای اقامت‌وزراعت‌به‌انهاًبخشیده‌بود، در حالیکه در کشور همسایه جنوبی الموحدین،یهودیان درفشار بودند .

وزیر مالیه کشور کاستیل یکنفر یهودی موسوم به دون مئیردو ماله‌آ بود و بعداز او پسرش دون‌اسحق بجای پدر وزیر شد. طبیب و ستاره شناس او هم ، یهودی دیگری موسوم به دون یهودا بن مشه کوهن‌بود.

۱ـ موضوع یهودیانیکه از طرف جامعه خود تحریم شده و یا در اثر تغییر مذهب، موجب ناراحتی جامعه‌یهودرافراهم‌ساختند(حتی‌درایران،) بعداً درچند موارد به‌آن برخوردخواهیم کرد.

این پادشاه علمای یهود را تشویق میکرد، با وجود، انتشارات عوامانه زمان بتدریج تا این کشور نیز سرایت میکرد تا بجائیکه الفونس دهم مقررات سبکی‌در محدودیت یهودوضع کرد. تنهاسعادتیکه یهودیان در این اعصار تاریك از آن بر خوردار بودند توجه و علاقه آنها به تحصیل و مطالعه وازدیاد دانش خودبود.

فصل هشتم

عصر آباقاخان ۱۲۶۵-۱۲۸۱ واحمدتکودار ۱۲۸۱-۱۲۸٤
و ارغون ۱۲۸٤-۱۲۹۱ و گیخاتو ۱۲۹۱-۱۲۹۵

آباقاخان فرزند بزرگ هولا کوخان از مادر دوقوز خاتون عیسوی بود که بجای پدر نشست ولی موافقت قوبیلای را که درواقع بزرگ و امپراطور خانواده چنگیز بودلازم‌داشت. کلیه ممالك‌مفتوحه از طرف خانواده چنگیز (مستعمره آنها محسوب میگشت) وبالاخره این تصویب بعمل آمد. خانواده چنگیزعلاقه و خوشبینی زیادی‌نسبت بمسیحیان داشتندو اولین‌کارآباقاخان‌ازدواج بامریم دختر پالئولو گوس امپراطور روم شرقی‌بود. این دختر بمنظور ازدواج با هلاکو درحیات وی روانه ایران شده بود و بعداز فوت او بعقد پسردرآمد. این‌علاقه حکومت قسطنطنیه‌برای‌ازدواج‌باسلاطین‌مغول‌قطعاً بمنظوربدست آوردن نفوذ در دربار مغول بوده است «آباقا قبل از ازدواج با مریم‌بخواهش دختر، آداب تعمید را بجا آورد و قبول دین مسیح کرد» (تاریخ مرحوم اقبال صفحه۲۰۲).

باید بخاطر داشت که اولین اقدام‌دنیای‌مسیحیت برای بدست آوردن نفوذ در دربارهای سلاطین شرقی (که در عصر صفویه بمنتهای شدت خود رسید) کمی زودتر از این موقع شروع گردیده‌بود، زیرا در سال ٦٥٤ هجری= ۱۲٥٦ یعنی همان سالیکه هلاکو حمله بزرك خود را بایران شروع کرد و دستگاه‌اسمعیلیه را بر انداخت، مارکو پولو تاجر معروف با برادر خود از استانبول که پایتخت امپراطور

روم شرقی و محل کار تجارتی آنهابود ، بحساب برای تجارت جواهرات روانه سواحل رود ولگا و از آنجا به بخارا و بالاخره نزد امپراطور بزرگ مغول (قبلاقاآن) بچین رفتند و توانستند خود را مورد اعتماد وی قرار دهند تا بجائیکه از طرف (قبلاقاآن)مامور و نماینده شدند که حضور پاپ روند » و بعد از انجام این ماموریت که موجب استحکام مودت سلاطین اروپ و مغول شد مراجعت نموده ازراه‌ونیس بدربار (قبلاقاآن) روانه شدند» (۱) سایکس در تاریخ ایران جلد دوم صفحه ۱٤٥ مینویسد:

« دنیاي مسیحیت که نماینده آن پاپ بود همان طور که سابقاً ذکر نمودیم با مغولها که از مسیحیان علناً حمایت میکردند، مراوده دوستانه را آغاز نمود و در تعقیب آن در این دوره مکاتبات زیادي با باآباقاخان (مغول سلطان ایران) شده که بیشتر آن‌نگهداری شده‌ودر دسترس ما میباشد و از جمله نامه ای است که از طرف ادوارد اول پادشاه انگلستان نوشته شده. در تعقیب این رویه پاپ در ۱۲۷۸میلادی هیئتی مرکب از یك عده رهبان بعنوان سفیر بدربار آباقا و نیزدربار خاقان (امپراطور) فرستاد. بی‌شك مسلمانان دشمن مغولان ومسیحیان هر دو بوده‌اند و چون هیتون پادشاه ارمنستان و گرجیان ازمتحدین وفادار ارباب بزرگ خود بودند که لااقل یکي از زنان وی مسیحی بوده است در این تردید باقی نمیماند که یگانه منظور و مقصود آنها از این ارتباط و مراوده این بود که با هم بر علیه اسلام و منافع‌نفوذ

۱ـ گنج‌دانش صفحه۲٤۲

و اقتدار آن توحید مساعی نمایند» (۱). یکی دیگر ازمیسیونهای مسیحیان که به قراقورم رفتند کارپینی و روبروکی بودند.

مرحوم اقبال درصفحه ۲۰۲و۲۰۳ دنباله ازدیادنفوذ مسیحیان‌در دربارمغول،مینویسد:

«ازدواج آباقا، با دختر امپراطور روم و سابقه تربیتی که‌درزیر دست دوقوز خاتون‌یافته بود، روزبروز علاقه‌او را بعیسویان‌بیشتر کرد و روحانیون مسیحی در دربار او مورد عنایت و احترام خاصی قرار گرفتند و چون پس از شکست عین جالوت بین ایلخانان ایران (ارتش هلاکو) و سلاطین مسلمان شام و مصر نیز خصومت و رقابت شدیدی حکمفرما بود، عیسویان از این وضع استفاده مینمودند و در پیشرفت کار ایلخانان و بر انداختن مسلمین مصر و شام یعنی دشمنان صلیبیون عیسوی خود را خدمتگزارمغول وانمودمیکردند ومغول‌ها نیز دراین راه وجود ایشان را لازم میشمردند چنانکه‌آباقا این عیسویان راوسیله پیش بردن سیاست خود در مقابل مسلمین شام و مصر قراردادوبتوسط ایشان چند بار با پاپ و سلاطین‌عیسوی اروپا درصدد ریختن‌طرح اتحاد برضد پادشاهان اسلام برآمد.

در سال ۱۲۶۷ پاپ کلمان چهارم در جواب مراسله آقابا وعده داد که با کمك سلاطین عیسوی اروپا در جنگ برضد مسلمین از او

---

(۱) در تاریخ مغول تالیف مرحوم استاد عباس اقبال صفحه ۱۹۸ نیز وارداست «زوجه تولونی‌موسوم به دوقوز مذهب مسیح داشت و بعدازفوت تولوی این زن به پسرش هلاکو رسید و هلاکو برای رعایت خاطر او عیسویانرا محترم میداشت و بکارهای مهم میگماشت»

تقویت نماید. درسال ۱۲۷٤ = ٦۷۳هجری آباقا ۱٦ نماینده بفرنگستان فرستاد و در جلسه شورای مذهبی با مرگرگوار دهم در شهر لیون تشکیل گردید.

فرستادگان آباقا در این شورا حضور بهمرسانیدند و دو نفراز آنها که تاتار بودند بامر پاپ غسل تعمید یافتند دو سال بعد در عهد پاپ ژان بیست و یکم ، دو نفر نماینده‌دیگر از طرف آباقا عازم شهر رم شدند و عیسویان را به پس گرفتن بیت‌المقدس و فلسطین از دست مسلمین دعوت کردند و از طرف آباقا بایشان‌وعده مساعد دادندوپاپ ایشان را پیش سلاطین فرانسه و انگلیس فرستاد و از طرف آباقااظهار داشتند که او و قوبیلای قا آن (امپراطور) مایلند که قبول‌دیانت عیسوی کنند».

با این مختصری که شرح داده شد از یکطرف روابط دوستانه خانواده سلاطین مغول با دربار پاپ و سلاطین عیسوی آن زمان، مسلم و از طرف دیگر با شرحی که در فصول قبلی راجع برفتارونظریه ملل و سلاطین عیسوی و دربار پاپ با یهودیان داده شد، واضح گردید که تاچه اندازه نسبت به یهودیان کینه و عداوت داشته تا بجائیکه دست بهر اقدام ، بر خلاف‌عدل و انصاف‌میزدند، بنابراین باآن روابط‌نزدیك بین مغول و عالم عیسویت ، توجهی از طرف مغولها نسبت به یهودیان انجام پذیر نبود بویژه آنکه درخانواده و اندرون مغولها زنان‌مسیحی، که نفرت زیادی نسبت به یهود داشتند ملکه وفرمانروا بودند. با این ترتیب در هر شهر و دیاری که یهودی، وجود داشت از یکطرف‌درآتش بدبختی عمومی می‌سوختند و از طرف دیگر مورد تجاوزات خصوصی

واقع می گردیدند . در عصراین سلطان تبریز پایتخت ایران گردید.

در عصر سلطنت آباقاخان در ایران، مارکوپولو ونیزی به‌چین و ممالك آسیا و ایران مسافرت کرده و نزد (قبلای‌قاآن) امپراطور مغول رسید. وی مامور رساندن زن ارغون شده بود.ولی بعداز فوت‌این سلطان، به ایران رسیده. مشارالیه درچندمورد راجع به‌یهودیان‌اشاراتی کرده است وراجع‌به بخارا از تجارت آنان‌صحبت داشته.

در محضر (قوبیلای قاآن) در چین صحبت از مباحثه و مناظره روحانیون مذاهب مختلفه که یهود هم جزو آن بود مینماید وقوبیلای قاآن با نظر بیطرفی به فضلای مذاهب مختلفه می‌نگریسته وطرفین‌را مورد تفقد خویش‌قرار میداده است‌بیانات‌اخیر وی‌وجودیهودیان را در کشور چین تائید می کند وقبلاً گفته شد که در چندین مورد در عصر ساسانیان عده‌ای از یهودیان ایران به چین مهاجرت کرده‌اند.با اینکه در عصر مارکوپولو وجود عده‌ای از آن ها در آن کشورقطعی است ولی بطوریکه در قرون اخیر ملاحظه گردیده نه فقط یهودیان‌در آن کشور رو بازدیادنرفته‌اندبلکه از تعدادآنها کاسته شده است. علت این وضع را بایستی در آزاد منشی مردم چین نسبت به ملل و نژاد و مذاهب مختلفه دانست. خصوصاً آنکه چون چینی‌هااز اجدادخودارث نفرت آمیزی بر علیه یهودیان نگرفته بودند با آنها خوشرفتاری می کردند و همان عدم نفرت‌از یهود موجب ازدیاد معاشرت و تحلیل‌یهود بین چینی‌ها گشته است. برای تائیدموضوع‌اخیر،مارکوپولومینویسد: «مردم ملکوتی پایتخت چین جنوبی کسانی که‌برای تجارت‌ومسافرت بشهرآنان وارد میشوند ، بسیار دوست میدارند و بطور کلی اهالی

چین بافراد تمام نژادها و پیروان ملل و نحل گونا گون محبث میورزند» (۱) .

آباقاخان در لشگر کشی به شام بر علیه بیبرس فاتح مسلمین موفقیتی نداشت وی خوارزم و ماوراء النهر را خراب و ویران کرد و بخارا را بباد غارت داده بالاخره این سلطان مغول درسال ۶۸۰ هجری = ۱۲۸۱ فوت نمود.

احمد تکودار : آباقاخان میل داشت که ارغون پسروی بعداز او بایلخانی برسد ولی چون این عمل با وصیت نامه چنگیز که سلطنت را حق ارشد میدانست مغایرت داشت، لذا پس از فوت او شاهزادگان و امرای مغول برادر آباقاخان تکودار را بسلطنت بر داشتند. تکودار پسر هفتم هلاکو بود.

تکودار در جوانی برسم آئین مسیح تعمید یافته بود ولی بعداز معاشرت با مسلمین به تدریج بشریعت اسلام متمایل شد (۱) و ازطرف بزرگان مسلمین به احمد موسوم گردید. در اواخر عهد آباقا بزرگان مغول به سه دسته تقسیم گردیده بودند، جمعی شاهزاده ارغون را می خواستند که بجای آقابا بسلطنت بر گزینند و عده‌ای بطرفداری تکودار بر آمدند. و اولجای خاتون میخواست که پسرش منگوتیمور، حائز این مقام شود، اما چون منگو تیمور ۲۵ روز زودتر از آباقا مرد پس اولجای خاتون هم طرفدار ارغون گردید . کار مخالفت بین

---

(۱) مارکوپولو، ترجمه و نگارش محمدلوی عباسی صفحه ۲۳۸

(۲) تاریخ اقبال صفحه ۲۲۱

دو دسته بالا کشید و تکودار بمنظور جلب اطرافیان، مذهب اسلام را پذیرفت.

سلطان احمد تگودار مجدالملك یکی از بزرگان کشور را مقتول ساخت و «سلطان احمد شیخ کمال الدین عبدالرحمن رافعی‌را بسمت تولیت و جمع‌آوری اوقاف ممالك خود گماشت و رافعی در مدت سلطنت کوتاه سلطان، بقطع مستمریات عیسویان همت گماشت و بسیاری از آنها را بقبول اسلام مجبور نمود و کلیسای تبریز را خراب کرد و بمسجدمبدل گردانید. اسلام آوردن سلطان احمدوسعی او در مسلمان کردن مغول و تبدیل بت خانه‌ها و کلیساها بمساجد، شاهزادگان مغول را از او رنجانیدو اینبدفعه، مخالفین بریاست‌ارغون خان و قونقورتای برادر تکودار در صدد قتل او بر آمده و علناً بر ایلخان قیام کردند» (۱) بالاخره این اختلاف منجر بجنگ‌بین‌طرفین در نزدیکی قزوین گردید که ارغون شکست خورد و در راه‌خراسان لشگریان احمد، وی را تعقیب نمودند و صدمه بسیاری به اهالی بین راه وارد کردند. خلاصه آنکه سلطان از سر تقصیر ارغون که بحضور رسیده بود گذشت و حکومت خراسان را به وی تفویض نمودولی بعد پشیمان شده الیناق افسر خود را مامور کشتن ارغون ساخت و الیناق بدستیاری امیر بوقا و کسان ارغون با دستیاران سلطان احمد موفق نشده و عده‌ای از آن‌ها کشته شدند و وی بشنیدن این ماجرا فرار کرد ولی ارغون قوائی رامامور دستگیری‌سلطان احمدنموده‌وبالاخره بامر ارغون اورا کشتند.

---

(۱) ازمغول تاافشاریه تالیف آقای رضا پادو کی صفحه ۸۸-۸۹

ارغون فرمانروائی ارغون از نقطه نظر زدوخوردها و جنگ متضمن حوادثی نبوده است غیر از آنکه بوقا که در استقرار سلطنت ارغون کوشش کافی کرده بود چون توطئه‌ای علیه ارغون ترتیب‌داد، کشف و در نتیجه بوقا و خانواده‌اش با کلیه‌همدستان‌وی‌بقتل‌رسیدند. اما سلطنت ارغون ازنقطه نظر اوضاع و احوال یهود آن‌عضرواتهاماتی که‌به‌سعدالدوله‌نخست‌وزیر یهودی‌ارغون‌وارد ساختندونتیجه‌حاصله آن برای‌کلیه‌یهودیان قابل بحث مطولتری میباشد تا نکات‌چندی که حتی برای بعضی‌استادان‌ومورخین ایرانی‌تاریك‌و مجهول است روشن گردد.

بعضی از مورخین کلیه تصمیمات و اقدامات ارغون را منتسب به سعدالدوله که نام عبری او مردخای ابن الحربیه (کهن صدق) وزیر یهودی او دانسته‌اند در صورتیکه‌ابدا با هیچ منطقی‌وفق نمی‌دهد. آنچه بعضی از نویسندگان مسلمان نوشته اند:

۱ـ ارغون می‌خواست‌باصلیبیون اتحادبرقرار کرده‌بیت‌المقدس را به‌تصرف‌عیسویان درآورد.

۲ـ ارغون میخواست خانه کعبه را تبدیل به بت‌خانه سازد.

۳ـ این اقدامات طبق تمایل و پیشنهاد سعدالدوله بوده‌است.

٤ـ روی همین‌اصل‌بمحضی که ارغون‌نزدیك بموت شدسعدالدوله را کشتند و بقتل و غارت یهود پرداختند.

اما حقیقت امر بقرار زیر است:

اول آنکه ارغون از خود استقلال عقیده و فکر داشت، ودرثانی قبلا در فصول بالا با خبر شدیم که مسیحیان اروپا چگونه با یهودیان رفتار کرده و بقتل و غارت یهودیان می‌پرداختند و حتی در همین‌عصر

هم همان رویه در اروپا ادامه داشت و صلیبیون چه در شرق و چه در اروپا به کشتار دسته جمعی یهود مشغول بودند. بنابراین یکنفر یهودی ممکن نبود ارغون را تشویق بهمکاری با صلیبیون نماید و علت تمایل ارغون به این عمل، تمایل او به دین مسیح بوده است که ذیلا خواهیم دید.

منطقی

اگر سعد الدوله‌را یهودی ندانند موضوع منطقی است و اگر یهودی بوده است پس یکنفر یهودی که‌در اثر ایمان‌کامل بدوحدانیت، ملتش دچار مصائب گشته‌بود، ویا در اثر عدم ایمان‌به تثلیث‌نمیخواست خدشه‌ای به اصول وحدانیت وارد سازد، در نتیجه عالم مسیحیت‌را بر علیه خود بر انگیخت. ملتی که برای امتناع از بت‌پرستی کینه‌ونفرت اجداد بت‌پرست موحدین امروزی را بر انگیخت و در نتیجه صدمات غیرقابل جبرانی را متحمل شد، چگونه‌ممکن است که یهودی‌طرفدار بت پرستی شود و اگر شدیهودی نیست. و چگونه در آن ایام که‌جهان مسیحیت بر علیه یهود بود یکنفر که‌دوست ودشمن‌وی‌راعاقل‌دانسته‌اند بیاید فکر اجرای منظوری را که بر علیه اساس یهودیت است بنماید وبدان وسیله تنها دوستان‌خود را که مسلمان جهان‌بودندبرعلیه‌یهودیت بر انگیز اند؟

بنابراین اتهام تمایل علاقه به بت پرستی سعدالدوله، هیچ چیز نباید باشدغیر از آنکه‌همکاران و مخالفین مغول ویا مسلمان‌سعدالدوله، بدین وسیله خواسته‌اند احساسات مردم را بر علیه وی بر انگیزانندو موفق هم شدند. و اینکه به صحیح یا بغلط، سعدالدوله راازبین بردند

بحثی است جدا ولی تقصیر سایر یهودیان چه بود که بعد از کشتن سعدالدوله بقتل و کشتار آنها پرداختند؟ جواب آنرا فقط عقل سلیم و منطق می‌تواند بدهد وبس(۱).

اکنون لازم است به شرح نظریات مختلف مورخین مسلمان و یهود راجع به واقعات آن ایام بپردازیم. سایکس در جلد دوم صفحه ۱۵۲ مینویسد:

«ارغون در ایام حکمرانی خود نه فقط، با مسیحیان همه نوع مساعدت و محبت نموده بلکه مورخین او را مسیحی دانسته‌اند(۲) ودرسال ۱۲۸۹ میلادی و باز دو سال بعد (۱۲۹۱ که آخرین سال سلطنت وی میباشد و سعدالدوله نخست وزیر او است) به پادشاهان مسیحی پیشنهاد کرد که باوی توحید مساعی کرده و متفقاً حمله به ارض مقدس (بیت المقدس) ببرند» بعد اضافه میکند:

«یکی از مبلغین زبردست اینعصر ژون د مرمون کاروینو یکنفر راهب فرانسیسکن که در آن زمان در شرق کار میکرده و گزارش به پاپ داد که او امید دارد که ارغون را بدین مسیح داخل کند و در نتیجه ازطرف پاپ مامور این کار گردید» البته بعداً مسیحی شد.

تمام این جریان در آخرین سال حیات ارغون، زمانی که سعدالدوله در کمال اقتدار است گذارش شده. اگر ارغون از خود رائی نداشت چگونه حاضر شده که با عیسویان همکاری کند و حتی بدین مسیح در آید درصورتیکه منافع مذهبی سعدالدوله مخالف این جریانات

---

(۱) (بصفحه ۵٤۸ همین کتاب مراجعه شود)

(۲) سیاحت نامه لرد کرزن بنام (ایران) ترجمه آقای علی جواهر الکلام صفحه ۱٦٤

بوده است. مخالفت یهودیان آن عصر باعالم‌مسیحیت روزغیر قابل‌تردید بوده، اگرسعدالدوله اقتداری چنانکه مورخین گفته‌اند داشت آیا می گذاشت که سلطان بدین دشمنان یهود در آید؟ یا بر علیه اسلام که دوست یهودیان بود اقداماتی‌نماید؟ این جریان فقط دلیل ساده‌ای‌دارد و آن عبارت ازآنست که در اندرون سلاطین مغول زنان مسیحی‌وجود داشتند ودر دربار هم مبلغین آنان فعالیت می کردند ، از طرف دیگر موضوع تبدیل کعبه به بت‌خانه قطعا هیچ اساسی ندارد زیرا سلطانی که تمایل بمسیحیت داشت نمیتوانست چنین عملی انجام دهد بویژه آنکه نخست‌وزیر وی یهودی و پیرو توحید بود. نفوذ سعدالدوله‌بیشتر در حدود تنظیم امور مالی کشور بوده‌و البته این موضوع قطعی است که این اتهام، نشریاتی جعلی بوده که از طرف رقبای سعدالدولـه ، بمنظور از بین بردن وی و بدست آوردن مقام منتشر ساختند.

آقای رضای پازوکی در تاریخ از مغول تا افشاریه صفحات ۹۱-۹۳-۹۶ چنین مینویسد: «وزارت خود را بخواجه جلال‌الدین سمنانی‌و سعدالدوله یهود اقدام نمود».

«سعدالدوله پسر صفی‌الدوله ابهری‌بود. در زمان ارغون داخل اطبا ایلخانی شده در بغداد روزگار می گذراند **و بر حقیقت حـال عمال و متصرفان اموال بغداد آگاه شد و چند زبان میدانست** تا آنکه جمعی از اطبا که در خدمت ارغون بودند **بظاهر بعنوان سعایت و در باطن برای داخل کردن‌او درمهمات، بخان اظهار داشتند که چرا ما در سفر و حضر باشیم و سعد الدوله بر سپاه ایلخانی پشت پازده و دربغدادبراحتی وعیش‌وعشرت‌مشغول باشد**

سپس بموجب فرمان سعدالدوله‌ملازم درگاه خان گردید.اتفاقاارغون در اینموقع مریض شده و سعدالدوله با دادن مسهلی کسالت را از او دور ساخت و بیش از پیش منظورنظر قرار گرفت.

روزی ارغون، حکایتی که دافع‌ملالت باشد ازسعدالدوله‌خواست او هم چون نظر خان را بجمع مال فراوان می‌دید **صورت اتلاف اشراف و شاهزادگان و منشیان هر شهر خصوصا ناحیه بغدادرا که در دست آروق برادر امیر بوقا بود نقل‌کرد.**

این بیانات در خان اثر کرده سعدالدوله را با جمعی بـرای وصول مالیات در سال ٦٨٦ = (١٢٨٧) ببغداد فرستاد **واو بخوبی از عهده انجام آن ماموریت برآمد** و بار دیگر هم به بغداد رفت و بهتر از دفعه اول در جمع وصول مالیات همت گماشت و در مدت کم دو نوبت هر دفعه مبلغی خطیر بخزانه واصل گردید.

ارغون چون دید سعدالدوله محاسبات و معاملات را **از روی راستی ودرستی** مشخص ساخته او را وزیر و حاکم ملك و مال نمود و عده‌ای از اشراف را بنیابت، و زیر دستی او انتخاب کرد **و چون**

سعدالدوله این مقام را پیدا کرد و امیر بوقاازقدرتش کاسته شد دشمنان شروع بسعایت درباره امیر بوقا نمودند و خود او برای آنکه تا وقت از دست نرفته ازمهلکه‌نجات‌بیابد به‌جوشکاب نوه‌هلاکوخان که در کنارفرات حکومت میکرد نوشت و پیغام داد که ارغون بنابر سخن اهل حسد از من رنجیده و جمعی را که در سلك نوکران من بوده‌اند بر من ترجیح داده و من جمعی از امراء و اعیان را با خود متفق ساخته‌ام (در ضمن نامه، اسامی شاهزادگان را هم برد) و زمینه

سلطنت برای تو مهیا میباشد ، **لازم است بعجله خودرا رسانده و ارغون را از تخت خانی بزیر آوریم.** جوشکاب هم بعجله خود را بپیش ارغون رساند و شرح خیانت بوقا را اظهار داشت. چون ارغون بر حقیقت مطلب آگاه شد امر داد او را دست بسته بحضور آوردند **و عمال او را هم بتمامی از کار خلع کرده** سپس بوقا را بشاهزاده جوشکاب سپردند و شاهزاده هم او را از میان دو نیم نمود.

بعد از قتل امیر بوقا ارغون خان سعدالدوله را در کارها مستقل گرداند و چون پیرو مذهب موسی بود کسان و اقربای خود را روی کار آورده دست مسلمانان را از کار کوتاه کرد از آنجمله یکی از برادران خود فخرالدوله را که در جهل مرکب مانند افلاطون در حکمت بی بدل بود ببغداد فرستاد و یکی از خویشانرا هم که شمس الدوله نام داشت بحکومت فارس منصوب نمود) سپس بشرح اقتباساتی که از مورخین سابق که حقیقت را روی مقتضیات طور دیگر جلوه داده‌اند پرداخته اضافه‌میکند:

(سعدالدوله که مردی زیرك وکافی بود در ابتدا برای جلب قلوب مردم(۱) **امر داد که امرا و حکام ؛ دعاوی رابرطبق‌شریعت**

---

(۱) سعدالدوله روی‌وظیفه وجدانی خود، چون ملاحظه کردمردم کشور مسلمان هستند دستور داد دعاوی را طبق شریعت اسلام فیصل دهند وجمله «برای جلب قلوب مردم) را مورخین‌عصر نوشته‌اند تا بتوانند جمله بدون حقیقت بعدی را که عبارت از «مخالفت با اسلام و تغییر کعبه به بت‌خانه»و بمنظور تحریك احساسات مردم منتشر ساختند گفته شود. در حقیقت دو جمله و دو حالت و دو عملیکه به سعدالدوله نسبت داده شد تضاد کامل است. اگر اولی درست است دومی نمیتواند حقیقت داشته باشد.

اسلام فیصل دهند و در استحقاق حق مظلومان و اعانت فرو ماندگان جهد و تبلیغ نمایند و در مدت دو سال وزارت سعد الدوله، تمامی مملکت در غایت معموری و آبادانی بود و مبلغ هزار تومان زر در خزانه جمع‌شد. (اینك نسبتهای دروغین که بوی داده‌اند)(۱).

بالاخره چون کمال قدرت و عظمت و استقلال اورا در جاده غرور و نخوت کشاند زبان استهزا نسبت **بامت محمد** گشاده ارغون را بضبط اموال مسلمانان وتغییر کعبه‌به‌بتخانه تشویق کرد (۲) خان هم بر طبق رای او شروع بجمع‌اموال مسلمانان نموده **در فکر خراب‌کردن کعبه‌بود** که مزاجش از حد اعتدال خارج گشته‌وچند روزی در بستر ناتوانی افتاد ودیگر موفق بخراب کردن مکه‌معظمه نشد.

سعدالدوله چون مرض ارغون‌را لاعلاج دید وزندگانی‌خود را در خطر مشاهده‌کرد بعجله قاصدانی نزدغازان‌به‌خراسان‌فرستاد که او را از شدت مرض خان مطلع گردانند اما قبل از رسیدن خبر بغازان، مردم بر حیله او آگاه شده دستگیر ومحبوسش ساختند وبعد از چند روز او را از حبس بیرون آورده با کسانش در سلخ صفر ۶۹۰ بقتل‌رساندندوارغون‌هم درروزسه‌شنبه‌هفتم‌ربیع‌الاول‌سال ۶۹۰ متوجه‌عالم

---

(۱) این نسبت‌های دروغین مربوط به آقای رضای پازوکی نیست،زیرا مشارالیه از کتب مورخین سابق استخراج کرده‌است.

(۲)مکه معظمه در تصرف ارغون نبود که چنان فکری کند وازهمین موضوع بعدم صحت این انتشار ممکن است پی برد.

آخرت گردید»

چنانچه مطالب مربوط بسعدالدوله و زمان ارغون با دقت کافی مطالعه شود: اولا طبق مشروحات اول فصل، مسلم گشت که ارغون استقلال عقیده و فکر را داشت و مایل بود که عیسوی گردد بنابراین هیچگونه رابطه‌ای با یهودیان نداشته و یهودیان نمیتوانستند بدبختیها و قتل و غارتهای حاصله ازمغول‌رافراموش کنند. اما انتخاب‌سعدالدوله، با دقت بجملاتیکه ، قبلا ذکر شد نتیجه زیر را بدست میدهد و این نتایج از گفته خودمورخین ضد سعدالدوله میباشد .

۱ـ سعد الدوله مردی مطلع در امور مالی بود.

۲ـ » مردی فاضل و چند زبان میدانست.

۳ـ همکاران وی با او مخالف بودند و در اثر سعایت آنهابمقام وزارت رسید.

٤ـ امیر بوقا و شاهزادگان مغول ازدرآمد کشوروخزانه‌دولت سوء استفاده میکردند .

ناچار شرایط بالاایجاب کرده که ارغون سعدالدوله رابوزارت مالیه کشور انتخاب نمایند وانتخاب یکنفر یهودی بسمت وزارت‌مالیه در بسیاری از کشورهای جهان مخصوصا در قرن بیستم سابقه دارد و همگی توانسته‌اند در این سمت خدمات شایانی برای کشور خود انجام دهند.

۵ـ سعدالدوله در ماموریت خود بخوبی از عهده بر آمده است.

٦ـ » مردی صحیح‌العمل و درست کار بوده است.

۸ـ ارغون عده‌ای از اشراف را بنیابت سعدالدوله انتخاب کرد

(همین عمل حسادت آنها را البته‌تحریك کرده).

۸ ـ از قدرت امیر بوقا کاسته شد (البته این امیر اقوام و طرفداران زیادی‌داشت که درنتیجه همه‌ضد سعدالدوله شدند)

۹ـ وچون‌امیر بوقا کشته‌شد شروع بتوطئه برعلیه‌ارغون‌نمودند (بدیهی‌است که‌همه طرفداران‌او ضدسعدالدوله بودند)

۱۰ـ کشف‌توطئه امیر بوقا و کشته‌شدن وی موجب گشت که کلیه عمال او ازکار بر کنار شوند (بدیهی است که کلیه آنهائی که ازکاربر کنارشدند ضد سعدالدوله گردیدند) .

۱۱ ـ سعد الدوله مقرر میدارد محاکمات طبق شریعت اسلام انجام یابد. و در استحقاق حق مظلومان و اعانت فرو ماندگان جهد بلیغ نمایند.(این‌عمل موجب عدم رضایت متجاوزین‌را فراهم ساخت)

۱۲ـ در مدت دو سال وزارت سعدالدوله تمامی مملکت‌درغایت آبادانی بود .

تمام دوازده نکات فوق را مورخین سابق نوشته‌اند و همه متفقاً بر عقل و تدبیر و فهم و کاردانی و کیاست سعدالدوله معترف هستند. در این صورت در حالیکه سعدالدوله کلیتاً بیش از دو سال در دستگاه ارغون مقام‌نداشته، پس چگونه شده است تا مطالب زیر که برخلاف مطالب بالا است و عمل یك مرد فهمیده و سیاسی نمی‌تواند باشد انجام شده. مخصوصاً نسبتهای‌زیر نمیتواندعمل یکنفر یهودی باشدزیراانجام آنها اولا با آئین‌مذهبی‌وی مغایرت دارد و در ثانی یکنفرمامورزولتی که یهودی باشد همواره بمنظور آنکه میداند که هر عملی خلاف وبد انجام دهد نتیجه آن بستگی بسرنوشت کلیه جامعه یهوددارد،منتهای

ملاحظه و محافظه کاری رامینماید. اینك اتهامات غیر منطقی‌ودروغین که در شرح‌تاریخی مربوط بسعدالدوله خواندیم:

۱۳ـ زبان استهزا بامت محمّد گشاد ، (این جمله مغایر بندجمله ۱۱ بالا است).

۱٤ـ در فکر خراب کردن کعبه بود (بطوریکه گفته شده خانه کعبه یا حجاز در تصرف ارغون نبود که‌چنین خیالی کند)

۱۵ـ و بالاخره سعدالدوله چون‌مرض‌ارغون رالاعلاج‌وزندگانی خود را در خطر دید، بنابراین جمله ،سعدالدوله قبل از مریض شدن ارغون هم خبر داشته که دشمنان زیادی دارد و در این صورت حتی احمق ترین و لامذهب ترین مرد جهان در صدد انجام جملات ۱۳و۱٤ بر نمیآیدچه برسدباینکه سعدالدوله مرد تحصیل کرده،فاضل، سیاس، و یهودی، که موحدبوده‌است.

بنابر مراتب فوق اتهاماتی که بسعدالدوله وارد شده از طرف عده‌ای از مغولها و مسلمانان ناراضی و از کار بر کنار شده واطبائیکه از ترقی همکار یهودی خود روحاً رنج دیده بودند این انتشاراترا دادند و بالاخره نه فقط مردیکه از عهده‌اصلاح خرابیهای عصر مغول‌بر آمده بود و میتوانست خدمات برجسته‌ای، بکشور خود بنماید از بین بردند، بلکه طبقه جهال کشور را در اثر تبلیغات سوء خود، وادار بانجام‌عملی خارج از منطق که عبارت از کشتار دسته جمعی یهودیان درشهرستان های ایران است نمودندو ابداً این فکر بمخیله کسی خطور نکرد که ولو تمام نسبتهائی که بسعدالدوله داده‌اند راست باشد چه مربوط به جوامع یهود ایران است ، در حالیکه ارغون پادشاهی مسیحی مذهب

بوده است.

هنگامیکه جوامع یهود ایران تازه میرفت قتل و کشتارها و بدبختیهای واردهٔ در اثر حمله مغول را فراموش کند و امیدوار بود که اوضاع و احوال کشور در اثر اصلاحات مالی و آبادی که سعدالدوله دست باقدام آن زده بود، وضع وخیم آنها رو ببهبودی رود، تازه گرفتار حمله ناروای هموطنان خود گردیدند و در تمام شهرستان های ایران دچار قتل و غارت و مصیبت شدند. از شرح حال نویسندگان آن عصر معلوم است که عده زیادی از یهودیان تلف شده اند و اگر ۱۵۰/۰ جمعیت یهودیان کشته و فراری و تغییر مذهب داده باشند عده آنها کمتر از ۱۵۰ هزار نفر نبوده است و این عملیات بعد از فوت ارغون، بایستی در سالها ۱۲۹۱ ـ ۱۲۹۲ میلادی در ابتدای سلطنت گیخاتو باشد ودر این واقعه قطعاً صدمه بیشتر بیهودیان تبریز (که محل اقامت ارغون بود) و شهرستان های آذربایجان باید واردشده باشد.

مرحوم استاد عباس اقبال در تاریخ استیلای مغول تا اعلان مشروطیت از صفحه ۲۳۹ بشرح حال سعد الدوله پرداخته که ابتدای آن شرح، تقریبا مطابق تاریخ آقای رضای پازوکی است. ولی متاسفانه در ضمن نوشته های مشارالیه، احساسات ضد یهودی که غیر از علت ارثی دلیلی برای ابراز آن نمی توان یافت اضافه است، وچون استاد اقبال مرد فاضلی بوده تصور نمیرود که این رویه در اثر فکر وعقیده خود او باشد و حدس زده میشود که استخراجی است از عهد تاریك گذشته. مثلا در صفحه ۲٤۰ مینویسد:

« کار سعدالدوله باستقلال مطلق و استبداد کشید و این مسئله

روزبروز تحریك غضب امرای ارغون و حسد ایشانرا نسبت بسعدالدوله زیادتر کرد تا آنجا که غالب آن جماعت بدستیاری طوغان (یکنفر مغول) بقتل او تصمیم گرفتند و عزم کردند چون فرصتی مناسب بدست آید دست تسلط یهودرا (۱) کوتاه کنند و عامه راازننگ ریاست ایشان نجات بخشند.»

پس از آنکه همان نسبت های مذکور در قسمت ۱۳ و ۱٤ بالا رابا شاخ و برگ بیشتری بسعدالـدوله داده ، در صفحه ۲٤۳ اضافه میکند:

«خبر قتل سعدالدوله (۲) در بلاد اسلام موجب مسرت و شفای قلب مسلمین گردید و بازار یهود کشی رواج گرفت (۳) چنانکه در **جمیع شهرها** بشنیع ترین طرزی دست بکار کشتار آنها زدند و اموال آن طایفه را بغارت بردند **مگر در شیراز که چون شمس الدوله با مردم بر وفق عدالت رفتار کرده بود** (و در ظاهر از اسلام طرفداری مینمود)(٤).

اهالی هم بپاس این حسن سیرت با او بخوشی معامله نمودند و

---

(۱) آیا یکنفر از افراد هر ملتی مظهر کلیه آن ملت است!

(۲) سعدالدوله بدست امرای ارغون در سلخ ٦۹۱ هجری = ۱۲۹۱ میلادی در آذربایجان بقتل رسید.

(۳) ادای این جمله برای هیچ فاضل و نویسنده ای در خور افتخار نیست.

(٤) برای خنثی نمودن عملیات نیك شمس الدوله یهودی در شیراز جمله بین الهلالین را اضافه نموده اند.

شمس‌الدوله یکسال بعد، یعنی در عهد گیخاتوخان، بمباشرت حکومت شیراز منصوب گردید»

چنانچه طبقه عوام و مردمان بیسواد که از گذارش دنیاوافکار عقاید اقوام و ملل اطلاعی ندارند یا مردمانیکه عاری از فهم ومنطق هستند به بیان مطالبی خارج از منطق مبادرت ورزندو گذارشاتراطبق تمایل احساسات طبقه عوام نویسند ایرادی نیست ولی‌چنین گذارشاتی از نویسندگان سابق یا امروزی که قدرت قلم و بیان و استدلال و استفهام داشته‌اند حقیقتا بعید وجای نهایت‌تاسف است و فراموش کرده اند که قسمت اعظم مصیبت وارده بر یهود در اثر آن بوده که با بت پرستی مبارزه کرده و حاضر نگردیده‌اند برای خداوند شریکی قائل شوند و بدین ترتیب مسیحیتی را که در حقیقت پیر و دستوات و معتقدات خود حضرت‌مسیح نبودند، برعلیه‌خود بر انگیخت‌ودیگران هم بدون دقت در اتهامات وارده نسبت بیکنفر یهودی که بکشور خود خدمت میکرد، وی را حامی‌بت پرستی و استقرار بت‌ها در خانه کعبه، خانه کعبه‌ای که در کشور خارج قرار داشته و سعدالدوله و ارغون خان هیچگاه دسترسی بدان نداشتند، دانستند و عجب تر آنکه کلیه یهودیان ایرانرا نیز شریك دراین تقصیر خیالی و بی‌اساس دانسته در صدد کشتار دسته جمعی آنها بر آمدند و ملتی که پیش آهنگ یکتا پرستی بود در عصرتیره‌استیلای مغول موردا تهام‌بت پرستی‌واقع گردید و بجای آنکه ملت ایران بر مغولان بت پرست که موجب خرابی و قتل و غارت کشوررا فراهم آورده بودند بتازند بیهودیان که مذهبشان بر اساس توحید همانندا‌سلام بود تاختند .

وضع آن زمانرا بدین گونه‌می‌توان خلاصه نمود وآنراحقیقت جریان آنروز دانست: سلطان ارغون باطنا بدین مسیح درآمده بود و مسلمانان را بچشم نیك نمینگریست و نسبت بآنها سوء ظن داشت . سعدالدوله بر سر کار آمد ، بمنظور مراعات نظر پادشاه خود یا بمنظور آنکه دست اشخاصیکه در حفظ مالیه کشور امانت نداشتند کوتاه سازد ، عده‌ای از مسیحیان و اقوام خود را که مورد اعتمادش بودند بجای عده‌ای از مغولها و دیگران گمارد و بدین ترتیب موجب عدم رضایت عده‌ای از مغولها و مسلمانان را فراهم ساخته است. و موقعیکه بامور مالی مملکت سرو صورتی داد و از یغما گری ایلخانان جلو گیری نمود زمزمه عدم رضایت این و آن آغاز گردید. با اینکه در اثر کوشش سعدالدوله امرا و حکام را مجبور نمود که دعاوی را طبق شریعت اسلام فیصل دهند و نسبت بمظلومین کمك شود و قوانین قضائی اسلامی را مجری دارندو آرامشی‌در امور کشورپدیدار گردید و شعرای عجم و عرب ، بنظم در مدح اوسخنسرائی ها کردند ،مع الوصف عناصر ناراضی و آنهائیکه در اثر اقدامات سعدالدوله ، از تجاوزات و اندوختن ثروتشان جلو گیری شده‌بود ، اتهاماتی‌دروغین به وی نسبت دادندمانندتصمیم تبدیل مکه‌به‌بت‌خانه ، و آوردن کیش تازه‌ای ، تا بدین وسیله مردم را ، مردمیرا که کوچك ترین اطلاعی از معتقدات یهودی نداشتندبر علیه او بشورانند ، در واقع نقشه‌دشمنان سعدالدوله و طرفداران تاراج خزانه کشور به نتیجه رسید . زیرا بمحضی که فوت ارغون مسلم گردید . نه فقط سعدالدوله را کشتند بلکه دست تجاوز و قتل و غارت را بکلیه یهودیان کشور ایران

خصوصاً آذربایجان دراز نمودند و اگر قریب ۸۰ هزار نفر مقتول و ۷۰ هزار نفر از یهودیان ترک مذهب یا فراری و متواری شده باشند در این تاریخ جمعاً ۱۵۰ هزار نفر از عده آنان کسر گردیده است.

اما خلاصه اطلاعات گرائیتز مورخ معروف یهود راجع بسعدالدوله بدین قرار است : « مغولهای تاتار که در ایران حکومت مقتدری تشکیل داده بودند ، وسعت متصرفات آنها الی فرات و حدود سوریه تا دریای خزر میرسید در سالهای ۱۲۸۹-۱۲۹۱ ارغون سومین پادشاهی بود که از طرف مغول بر آن نواحی سلطنت داشت. وی بمسیحیان و بطبیب یهودی موسوم بمردخای ابهری (سعدالدوله) فرزند هیبت الله محاسب ، که در خزانه داری مقامی داشت و مردی بسیار عاقل و فهمیده و دانشمند بود علاقمند شد.

سعدالدوله سخی، خوش قامت و رفتاری مؤدب داشت و وی مردی سیاس و نرم و فضلا و دانشمندان را تشویق می کرد . در اثر معالجه‌ای که در ارغون نمود : توجه سلطان باو جلب و معاشرتش زیاد گردید. ارغون اغلب راجع بامور کشور با وی صحبت و مشورت میکرد، سعدالدوله معایب کار کشور و اصلاحاتی را که لازم بود انجام شود وفسادی را که در دستگاه امور مالی وجود داشت بعرض میرسانید . سلطان از مشورتهای او خوش وقت وبالاخره مقام نخست وزیری را بوی تفویض نمود و ضمنا وزارت مالیه را هم باو داد و در همین موقعست، که لقب سعدالدوله نیز بوی داده شد.

سعدالدوله بعضی مشاغل سخت را بمسیحیان و یهودیان واگذار نمود. ظلم و تعدی و خشونت سابق دستگاههای دولتی جای خود را

بعدالت و مساعدت بمستمندان داد.

مغولها دارای قوانین کشوری و قضائی نبودند و ازاین‌رو مردم ایران تحت فشار بودند، سعدالدوله قوانین شرع اسلامی را بر قرار داشت (۱) بهمین جهت شعرا و نویسندگان در وصف او بنظم و نثر مطالب زیادی نوشتنداما دشمنان‌او بمنظور تحریك مسلمانان انتشاراتی بر علیه سعدالدوله دادند، که میخواهد مذهب جدیدی را ایجاد و ارغون را پیغمبر سازد و خانه کعبه را مبدل به بت خانه و مسلمانان را بت پرست سازد.

سعدالدوله بین مغولها دشمنان زیادی داشت، زیرا از تجاوزات آنها جلوگیری میکرد و بین افسران مغول هم ناراضیان زیاد بودند زیرا همواره مراعات و مقررات را به آنها گوشزد مینمود. بالاخره موقعی که خان مریض گردید و امیدی به بهبودی وی نبود در سال ۱۲۹۱ سعدالدوله و طرفداران او را کشتند و مامورینی بشهرستانها فرستادند تا اقوام او و ثروتشان را ازبین ببرند و عیال و اطفال آنهارا بغلامی در آورند. مخالفین از این حدود هم گذشته، بقتل و غارت کلیه یهودیان پرداختند و فقط یهودیان بغداد توانستند از خود دفاع نمایند(۲).

اما انسیکلوپیدای یهود جلد دهم صفحه ۶۲۹ راجع بسعدالدوله

---

(۱) آیا کسی که بعقیده مخالفین او، بت پرستی را رواج دهد قوانین شرع اسلام را حکم باجرا میدهد؟

(۲) گرائیتز کتاب چهارم صفحات ۲۲۱ و ۲۲۶ و ۲۲۷

شرح مفصلی از قول ابوالفرج میدهد که مشروحات آن کم و بیش طبق گفته‌های بالا و قتل او را در پنجم مارس ۱۲۹۱ میداند.

تعمیر بقعه‌استرملکه‌خشایارشا (۱) با مردخای بجلاالدوله‌یهودی یکی از وزرای زمان ارغون نسبت داده شده و تجدید بنای پیر بکران و کنیسه سارابت اشرالنجان اصفهان هم باین عصر و بهمین وزیر نیز نسبت داده شده است. تعمیر این بقعه توسط جمال الدوله قطعی است‌و ۲۰ سال پس از کشته شدن سعدالدوله و فوت ارغون خان بوده است زیرا بر روی صندوقی که‌بر مزار مردخای است سال ۱۶۲۱(شطاروت) ذکر شد(۲) وچون ابتدای‌شطاروت سال۲۱۱ق . م . یعنی‌زمان‌سلوکید اول است کسر میگردد پس سال ۱۲۱۰ میلادی که ۲۰ سال بعد از ارغون است می‌شود .

قبلا دانستیم که در سال اخیر الذکر فرزندان جمال الدوله و مادرشان باین مقبره تاریخی عظمت و استحکام لازمه را داده بودند ولی بر روی دیوار های داخلی مقبره استر ، جمله زیرخوانده میشود.

(پنجشنبه ۱۵ آدار ماه ٤٤٧٤ از خلقت آدم بنای این عمارت بر قبر مردخای‌و استر صورت اتمام یافت بدست برادران نیکدل الیاس و شموئیل پسران مرحوم اسمعیل کاشانی) طبق این‌تاریخ سال٤٤٧٤ مطابق ۷۱۳میلادی می‌شود ولی‌طرز انشاء فوق الذکر واسامی‌خصوصا نام فامیلی نشان میدهد که این جمله مربوط بسال ۷۱۳ میلادی نمی باشد بلکه یك اشتباه هزار ساله در اینجا وجود پیدا کرده و در عوض

---

(۲) جلد اول صفحه۲٦۲ مراجعه شود.

(۳) سال شطاروت ابتدایش سال۳۱۱ ق.م. است.

٤٤٧٤-٥٤٧٤ نوشته شده است بنابر این تعمیر برادران نیك‌دل کاشانی بایستی در سال ۱۷۱۳ میلادی واقع‌شده‌باشد. یعنی یك خرابی در آخر قرن چهاردهم توسط تیمور واقع گردیده و بعد در اثر پراکندگی های اوائل دوره صفویه یا عمداً یا فرصتی نشده که تعمیرات لازمه انجام یابد تا در سال ۱۷۱۳ اواخر شاه سلطان حسین صفوی که فشار های دولتی تخفیف یافته بود مبادرت بتعمیر گردیده است.

طبق نوشته روی صندوق مردخای معلوم میگردد که جمال الدوله طبیب بوده و پسران او یکی موسوم به حزقیا و دیگری یشوعا و مادرشان در ساختن این صندوق دخالت داشته‌اند.

پروفسور والتر فیشل که‌در تاریخ یهودیان ایران در زمان‌اخیر مطالعاتی نموده در شرحی که‌راجع بتاریخ یهودیان آذربایجان‌میدهد. در بین مشروحاتش بجملات زیر بر میخوریم :

« سعدالدوله ابن هیبت الله ابهری ، برادر خود فخرالدوله و مهذب الدوله المشایری که گویا از منصوبین او بود بسمت حکومت بغداد در عراق انتخاب و جمال الدین دستا اجیردان را که مسلمان بود بعنوان محرر آنان تعیین کرد. برادر دیگربنام امین الدوله را فرماندار ایالات موصل و دیار بکر ودیار بیا و مردین کرد و برای فرمانداری آذربایجان‌هم Labraid Ben Abi-R-Rabi یهودی‌راوبرای حکومت‌تبریزو توابع‌مؤدب‌الدوله‌ابومنصورطبیب که‌یهودی‌بودو نسبتی بسعدالدوله داشت‌انتخاب شد وخودسعدالدوله‌با کمك یهودی دیگری بنام رشیدالدوله ریاست امور اداره ارزاق را داشتند. عمل سعدالدوله

راجع بواگذاری مقامات حساس باقوام و نزدیکان خود ، خواه بمنظور تثبیت مقام خویش یا بمنظور اعتمادی که نسبت به لیاقت و صحت عمل آنان داشته ، قطعاً از نقطه نظر رویه جامعه یهود یا حفظ منافع آنان یکی از اشتباهات بزرگ وی محسوب می گردد، زیرا همین رویه حس حسادت مردمانی که باین مقامات چشم داشتند بر انگیخت و آن ها محرك مردم برای انتقام جوئی از کلیه یهودیان که در این موضوع مقصر نبودند، شدند»

پس از واقعات قتل و غارت یهودیان در سال ۱۲۹۱ میلادی ، چنین بنظر میرسد که اوضاع و احوال آنها تا سالیان دراز صورت خوشی نداشته و یا حتی بایست گفت کینه و نفرت نسبت بیهود روز بروز رو بشدت رفت.

زیرا بعد از ۱۵ سال ملاحظه می گردد که شخصی بنام نجیب الدوله طبیب یهودی در سال ۱۳۰۵ میلادی بمذهب اسلام در آمده و خصوصاً رشیدالدین نامی که طبیب و مورخ و فرزند عطاری از اهل همدان بوده است، بطوری که در مجله مطالعات یهود Revue des etudes juives جلد ۵۳ سال ۱۹۰۷ صفحه ۱۰۵ مینویسد: رشیدالدین وزیر یك محله که (در سلطانیه که در سال ۱۳۰۵ میلادی تاسیس شد) دارای هزار خانه و یك مسجد و دو مناره زیبا داشت و یك مدرسه وسیع و آشپزخانه و بیمارستان بود ، بسیاری از یهودیان **که بتازگی مسلمان شده بودند** بآنجا آمدند . برای آنکه (رشیدالدین) حقیقت مسلمانی آنهارا ثابت کند گوشت قاطری که (۱) در شیر پخته شده بود بآنها داد بخورند

(۱) نباید گوشت قاطر باشد زیرا مسلمانان. گوشت قاطر را نمیخورند باید شتر باشد.

اگر ادعای بعضی از مورخین که منشا (رشید الدین) را یهودی می دانند بی اساس نباشد؛ چنین عملی بمنظور ثبوت اسلامیت خودش بوده که کاملا آنرا تأئید کرده باشد» (۱) از مدرك فوق چنین نتیجه گرفته می‌شود که دسته‌های بزرگی از یهودیان خصوصا، در آذربایجان در آن زمان از ترس و وحشت قتل و چپاول رو باسلام آورده بودند و عده کثیری از آنها بشهر جدید التاسیس سلطانیه رفته بودند و رشید الدین که خود یهودی بود برای رفع سوء ظن بخودش (۲) خوراك گوشت پخته شده درشیر که خوردن آن براي یهودیان ممنوعست بآنها میدهد که مسلماني آنها را ثابت نماید.

موضوع آنکه این یهودیانیکه تغییر مذهب دادند عده آنها تاچه اندازه بوده ودر کدام قسمت ایران بیشتر بمذهب اسلام درآمدند، از یك شرح مختصریکه ربی مشه هامون طبیب سلطان سلیمان عثمانی درسال ۱٤۸۰ میلادی یعنی ۱۸۹ سال بعد از تاریخ فوت ارغون میدهد آشکار میگردد.

در کتاب شلشلت قبالا صفحهٔ ۱۱۷ می‌نویسد:

«ربی‌مشه هامون طبیب سلطان سلیمان شهادت میدهد که درسال

---

(۱) در عصر شاه عباس ثانی هم برای ثبوت آنکه یهودیانیکه مسلمانشان میکردند، واقعاً مسلمان شده‌اند یا نه گوشت و ماست به آنها می دادند که بخورند.

(۲) در تاریخ یهود مکرر بیهودیانی که تغییر مذهب داده‌اند بر می خوریم که بمنظور رفع سوء ظن از خود، کاسه از آش گرم‌تر میگردند.

(۵۲۹٤ عبری = ۱۵۳٤ میلادی) (۱) که برای جنگ همراه پادشاه به شهرتبریز درسرحد ایران آمده بود ملاحظه کرد که بسیاری ازدکان های شهر هنگام غروب جمعه بسته است ، سئوال کرد علت آن که در اینموقع دکاکین بسته‌اند چیست .

جواب دادند که نمیدانند چرا، فقط ازاجداد خود شنیده‌اند که لازم است روزهای شنبه دکانها را بست . ربی‌مشه اضافه می‌کند که‌این وضع نشان می‌دهد که عقیده به تورات موسی هنوز درقلوب این نیمه یهودیان باقی بود . »

مختصر شرح فوق وشرح واقعه سلطانیه کاملاواضح و تأئید می سازد که ، مهمترین قسمتی که در خاتمه سلطنت ارغون و بعد در عصر غازان ومحمّد خدا بنده دچارقتل وغارت شده و بمذهب اسلام درآمده‌اند یهودیان آذربایجان بوده‌اند . اگر درشهر تبریز که حاکم نشین آن ایالت است عموما بمذهب‌اسلام درآمده‌اند بدیهی است در سایرشهرستان های کوچکتر گرویدن باسلام واجبتر بوده است و با مشروحات بالا قطعی بنظر میرسد که جمعیت یهود آذربایجان ایالتی که بیش از هر قسمت دیگر یهودی داشت دراین زمان دچار مصیبت بزرگی شده‌اند . البته شهادت ربی‌مشه مربوط به ۱۸۹ سال‌بعد از ارغون خان است ودر این‌مدت، نیمه یهودیان ازکلیه مراسم مذهب موسی فقط شنبه را ، آنهم طبق سفارش اجدادی بخاطر داشتند وآن نیز بعدا فراموش گردید، و اکثر آنها در بین مسلمانان آذربایجان مستهلك گردیدند .

۱- این‌واقعه مربوط بزمان‌سلطان سلیمان‌عثمانی‌در عصرشاه‌طهماسب صفوی‌در سال ۱۵۳٤ میباشد

بعد ازفوت ارغون امرا رسولی نزد **غازان پسرش که در خراسان** بود و گیخاتو برادرش وعمش بایدو ـ فرستادند وبالاخره **گیخاتو بمقام** ایلخانی انتخاب گردید.

این سلطان خزانه کشور راخالی وحرکات بیرویه اوسر کردگان مغولرا ازوی بیزار کرد وبادستیاری بایدو، برعلیه کیخاتو قیام واورا دستگیر و خفه کردند و **بایدو** هم کمتر از یکسال ایلخان بود زیرا افسرانش بنفع غازان برعلیه بایدو قیام وبالاخره اورا هم دستگیر ومقتول ساختند. بایدو هم تمایل بدین مسیح داشت.

درحالی که ایلخانان مغول مشغول کشتن یکدیگر برای نیل بسلطنت درایران بودند و در اثر منافع شخصی و تصفیه خورده حساب های مقامی نسبت به سعدالدوله عده‌ای از مغولها افراد خود و ملت ایرانرا برعلیه یهودیان تحریك نموده ونتیجه آن قتل وغارت و تغییر مذهب عده کثیری از یهودیان دراثر وحشت از مرگ بود و این اوضاع واحوال تا ۱۵ـ ۲۰ سال پس از کشته شدن سعدالدله وقتل عامهای آن ایام در ایران دوام داشت خوبست ملاحظه کنیم در آن طرف دنیا سرگذشت یهودیان در این سال های قرن تیره وسطی در چه حال بوده است:

درسال ۱۳۸۳ هنگام سلطنت احمد تکودار در شهرهای ورنر و میانس واقع درآلمان مردم عوام بادیدن یك نعش مسیحی در روز دوم عید پسح باوجود مخالفت کشیش شهر بیهودیان حمله نموده و ۲۶

یهودی را مقتول ساختند ودوسال بعد در ۱۲۸۵ موقعی که یکسال از سلطنت ارغون میگذشت ، در شهر مونیخ همین عملیاترا تجدیدنمودند و ۸۰ نفررا با کنیسه آتش زدندودرسال بعد درچند شهردیگراین‌مناظر وحشیگیری که دراثر جهل وبی‌علمی مردم بود تجدید گردید .

دراین زمان چون خبر نخست‌وزیری‌سعدالدوله درشرق بیهودیان آلمان رسیده بود ، عده‌ای متمایل بمهاجرت بطرف ایران بودندویکی ازروحانیون یهودی موسوم به مئیر اهل روتنهبورك برراس آنها قرار گرفت‌ولی‌امپراطوررودولف، بمنظور آنکه‌مبادامهاجرت‌یهودیان‌لطماتی بکشورش وارد سازد ، مئیررا توقیف و از مهاجرت آنان جلو گیری نمود(۱۲۸۶).

درانگلستان که اوضاع یهودیان رضایت بخش نبود ، باشروع سلطنت ادوارد اول بهبودی حاصل شد اما دراثر آنکه یکنفر روحانی عیسوی موسوم به روبرت ردینگ ، تحصیل زبان عبری ومطالعه کتب مقدسه یهودرا نموده بود وبمذهب‌حضرت موسی درآمد، نتیجه آن‌جلب کینه وعداوت سایر کشیشان نسبت بیهودیان فراهم گشت (۱۲۷۵)ودر سال ۱۲۷۸ میلادی ببهانه گوناگون عده‌ای را بدار آویختند و گاه گاهی هم بمنظور ایجاد ناراحتی برای یهودیان اتهاماتی بدانان‌نسبت میدادند وبالاخره کار بجائی رسید که مهاجرترا براقامت در آنکشور ترجیح دادند ودر سال ۱۲۹۰ ، پادشاه حکم تبعید عده‌ای را که به ۱۶۵۱۱ نفر میرسید صادر کرد وپس ازچهار قرن اقامت در آنمملکت مجبور بترك وطن شدند و این بیچارگان را، حتی نگذاردند که در دریا راحت باشند .

این واقعه درزمان ارغون اتفاق افتاد ودر همین عصر بود که عقیده تصوف وعرفانی (قبالا) که ازشهر ژیرون درکاتالون اسپانیاوجود پیدا کرده بود به شمال اسپانیا الی تولد پایتخت کشور کاستیل رخنه یافت . تودروس ابولافیا Todros Aboulafia برعلیه عقاید فلسفی ویا تفکر وتعمق در موضوعهای منطقی مخالفت ورزید و با عقیده هارامبام (۱)ضدیت نمود وسه نفردیگراسحق‌الادیف ، ابراهام ابولافیا ومشه لئون نیز درآن زمان پیرو افکار اوبودند .

سپس کتابی بنام (زوهر) توسط مشه بن شمطوب نوشته و نسبت آن رابه ربی شمعون بریوحای دادند.

زوهر دنباله کتاب قبالا وحتی شدیدتر ازآن است واین کتاب یهودیان را بطرف موهومات وحسابهای بی‌جاوخیالات و آرزوهای‌خارج ازعقل و منطق سوق می‌داد .

دراسپانیاجمعیت یهودیان کثیر بودتنهادر کشور کاستیل ۸۵۰۰۰۰ نفر که بین ۸۰ جامعه تقسیم بودند وشهرتولد با۷۳ هزار نفر یهودی بزرگترین جامعه را تشکیل می‌داد . در کشورپرتقال هم یهودیان در آسایش میزیستند و یکی ازوزرای پادشاه موسوم به دنیس یهودابود

☆☆☆

فصل نهم

عصر غازان ۱۲۹۵ ـ ۱۳۰۴ ومحمد خدابنده اولجایتو ۱۳۰۴ ـ ۱۳۳۵ و خاندان جلایری ۱۳۳٦ ـ ۱۳۸۰

چنانچه دقت کاملی براوضاع‌واحوال این زمان بیفکنیم‌ملاحظه نموده و معتقد خواهیم گشت تحریکاتی را که سر کردگان مغول و عده‌ای‌ازمسلمانان ، که ازدستگاه ارغون، براثرروی‌کارآمدن‌سعدالدوله اخراج شده بودند نمودند ونتیجه آن کشته شدن سعدوالدوله‌و قیام‌بر علیه یهودیان ایران گشت ممکن بود از صورت ضد یهودیت بیك‌قیام ملی و مذهبی بر علیه مغول‌در آید. از سال ۱۲۱۹ تا این عصر۸۵سال از تسلط مغولان بر این کشور میگذشت و در این مدت بزور شمشیرو قدرت بر ملت ایران حکومت کرده بودند، دیگر آن زور و هیجان عهد چنگیز در اولادان او وجود نداشت و مدت ۸۵ سال حکومت در بین ایرانیان آنها را بلزوم رویه سیاسی و ملاحظه مقتضیات‌روز ونرمش حکومت و توجه بافکار مردم مانوس ساخته و آنها را ، کمی از حالت بدویت و خشونت مغولی خارج‌ساخته بود، بنابراین‌وقتی‌غازان به‌تخت سلطنت جلوس کرد و ملاحظه نمود که دسته دسته از یهودیان کشور برای رهائی از قتل و دربدری رو باسلام آورده‌اند و هزاران‌نفر از افراد آنان کشته شده‌اند . توجه به احساسات عمومی کشور نمود ، کشوری که‌اهالی آن همه مسلمان (در آن زمان اکثراً سنی بودند) می‌باشند و او میخواهد بر ایشان‌سلطنت نماید، پس بخوبی و بآسانی

دانست که پیروی از مذهبی غیراز اسلام بابقای تخت‌سلطنتش‌سازگار نیست و بهمین جهت پسر ارغون در موقع جلوس بر مسند ایلخانی خودشرا مسلمان اعلام نمود وعمامه بجای کلاه برای خود وافسرانش انتخاب و کلیه مغول های اطراف خود را مسلمان نمود و بدین ترتیب بالاخره تمدن ایران و اسلام مغول را در بین خود مستهلك ساخت.

ولی یهودیان ایران که‌هنوزاز بدبختی های وارده دراثروزارت دو ساله سعدالدوله نجات نیافته بودند دچار مقررات ناشی ازسیاست غازان که بنام مذهب شروع کرد شدند « غازان حکم کرد کلیساها و و کنائس مسیحی و یهود و بودائی را ویران و منهدم نمایند. تااینکه پادشاه ارمنستان پیش وی شفاعت و وساطت کرده و در نتیجه بهمان تخریب و انهدام معابد وبت خانه های کفار ومشرکین‌اکتفانمود»(۱)

مقر حکومت غازان تبریز شد و « مقرر داشت که اهل کتاب جزیه دهند» (۲). قسمت اول سلطنت غازان پر ازیاغی گیری وآشوب بوده است از جمله حمله سپاه ترکستان بخراسان ، قیام عده‌ای از شاهزادگان مغول بر علیه غازان برای تبدیل مساجد به بت خانه و کلیسا و موفق شدن در دفع آن ها و کشته شدن پنج‌شاهزاده و۳۷نفر امرای مغول و تحریکات و دسایس بین زمامداران کشور وغیره‌تابالاخره غازان در سال ۱۲۹۹ با نود هزار قشون از تبریز خارج و متوجه جنگ بامسلمین‌شام‌ومصر شد والملك‌منصوررادر نزدیکی شام‌شکست‌داد و در همانسال بمراغه مراجعت نمود. سال بعد بار دیگر متوجه شام

---

(۱) سایکس تاریخ ایران جلد دوم‌صفحه ۱۵۵(یهودیان‌مشرك‌نبودند،)

(۲) از مغول تا افشاریه تالیف آقای رضا پازوکی

گردید ولی این مرتبه لشگریان غازان شکست خوردند ودر سال ۱۳۰۳ بتبریز مراجعت کرد.

هنگامیکه در قزوین بود برادر سلطان محمدخدابنده را ولایت‌عهد نمود و در همانسال پس از ۹ سال سلطنت در سن ۳۳ سالگی فوت نمود.

غازان با سلاطین عیسوی روابط حسنه داشت و با ادوارد اول پادشاه انگلستان نیز مکاتبه و سفیری از ادوارد نزد خان آمد. در عهد وی اوضاع مالی ایران وخیم شد وبرای وصول مالیات بردهقانان فشار زیادی وارد میگردید در عصر او مقررات مفیدی وضع شد و راههای کشور قابل مسافرت گردید سعدی شیرازی شاعر معروف که درعصر مغولها زندگی میکرد در سال اول سلطنت غازان فوت نمود.

☆ ☆ ☆

اولجایتو یاسلطان محمدخدابنده « وی سومین فرزند ارغون خان که از طرف مادرش مسیحی بار آمده بود میباشد » (۱) نام اصلیش نیکلا بود ولی در اثر نفوذ زوجه اش بدین اسلام در آمد و شیعه گردید.

اما اکثر مردم آن عصر ایران سنی بودند از واقعات دوره او حمله بگیلانست که تا آن عصر از تاخت و تاز و کشتار مغولان محفوظ بود . و در این حمله تلفات زیادی بمغولها وارد گردید.

اولجایتو نیز با سلاطین اروپاروابط دوستانه‌داشت. شهرسلطانیه نزدیك زنجان را بنا نموده پایتخت ساخت و در همان شهر بعد ازفوت دفن گردید.

---

(۱) سایکس تاریخ ایران جلد دوم صفحه ۱۶۲

در عصر سلطان محمد خدابنده هنوز هم وضع یهودیان ایران وخیم بوده است. اگر در مدت قریب بیك قرن قبل از این تاریخ، یهودیان در اثر خوی تجاوز کارانه مغول با هموطنان ایرانی مسلمان خود میسوختندو میساختند و آن همه تلفات‌داده ودچار زیانهای گوناگون شده بودند ولی مغول ها نظر خصوصی نسبت بیهود نداشتند، اینك‌دو پادشاه اخیر بنا برمقتضیات سیاسی و برای تحکیم مبانی سلطنت رو باسلام آورده بودند وتجاوز بیهود را که از طرف چند نفر ذی نفع بدست طبقه عوام انجام میشد و ارتباطی با طبقه‌منورالفکر ایـرانی نداشت، از این پس امری مفید برای استحکام‌موقعیت خود وبدست آوردن‌محبـوبیت‌در میان توده‌تشخیص داده و ازاین‌پس‌بانظر مخصوصی بآن مینگریستند.

قراین وامارات‌نشان‌می‌دهد که پس از قتل ارغون‌تا آخر سلطنت محمد خدابنده در مدت ۲۱ سال وخامت اوضاع یهود ادامه داشته است زیرا کلیه مورخین در قتل و غارت آنان بلافاصله بعد از کشته شدن سعدالدوله متفق القولند و در عصر غازان هم مدارك‌خرابی کنیسه ها باقیست ودر عصر محمد خدابنده هم‌فوقا ملاحظه نمودیم.که درسال ۱۳۰۵ که سال دوم سلطنت خان اخیر الذکر بوده است، رشیدالدین‌یهودی مسلمان‌شده‌بسیاری‌ازیهودیان تازه‌مسلمان‌شده‌را برای‌ثبوت‌مسلمانی‌خود گوشت‌پخته‌درشیر رابآن‌هاخورانید.عده کثیری از این یهودیان‌بااینکه مسلمان‌شده بودند، چرا بشهرسلطانیه‌رو آورده‌بودند؟ جواب‌معلوم‌است که‌چون سلطانیه‌پایتخت‌ومقر حکومت‌شده‌بود، امنیت‌آن دراین شهر بهتر تامین‌می گردیدوازاین‌روو‌خامت اوضاع‌شهرستانها معلوم میگردد.

این یهودیان که قطعاً اکثراً از اهالی آذربایجان بودند،دیگر احساس امنیت در مراکز سابق خود نمی کردند، لذا مهاجرت نموده‌اند. آذربایجان که محل‌سکونت عده کثیری از ده‌اسباط‌اسرائیل بود از این پس جمعیت یهودیش رو بنقصان رفت و می‌توان حدس زد که صرف نظر از تلفات و ترك مذهب یهودیان که در آخر سلطنت ارغون ۱۵۰ هزار برآورد شد، در عصر دو سلطان اخیر هم درحدود یکصد هزار دیگر یا متواری و یا بمذهب اسلام درآمده‌اند. خدا بنده نیز مانندپدر خود یکنفر یهودی‌زاده موسوم بامیر غیاث‌الدین‌بن‌خواجه رشید (۱) را برای صدارت کشور انتخاب نموده بود ولی البته پدر غیاث‌الدین یهودی بوده و خودش اسلام پذیرفته بود.

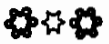

امینا شاعر یهودی

ملا بنیامین ابن ملا میشائیل معروف بامینا از اهالی کاشان یکی از شعرای معروف یهودیان ایرانست که در سال ۱۳۱۰ میلادی کتاب نظمی موسوم بازهاروت را باتمام رسانده است زیرا در آخر کتاب مذکور مینویسد:

امینا زنده ماندی ورا پایان رساندی
قرانت را بگذراندی کنون دلشاد می‌دار
چنان تاریخ بنویس مباد از کار ابلیس
شوی بی فکر و تلبیس کشی بسیار آزار
دهم در ماه تموز که‌این‌شمع‌برافروز
رسید اتمام پیروز باحسان جوان دار

(۱) کتاب گنج دانش‌صفحه۱۳۱

ز سال آفرینش گذشته ع بینیش
بجز الف پنجمین حسابم را نگاه دار

در سال ۵۰۷۰ عبری اخیر الذکر ، مطابق سال ۱۳۱۰ میلادی، در زمان محمد خدا بنده الجایتو ، امینا کتاب خود را باتمام رسانده‌بنا براین این شاعر بزرگ در ادوار سلطنت ارغون و غازان در حیات بوده و شاهد کلیه بدبختی‌هاو کشتارهای وارده بر یهودایران گردیده و همه آن مصیبت‌هارابچشم دیده‌است.

امینا کتب (ازهاروت) و قوانین یهود و یوسف زلیخا را بنظم‌در آورده و در واقع اولین شاعر یهودی ایرانیست که برای‌شعرای بعدی مانند شاهین و عمرانی که عمری‌را صرف منظوم ساختن کتب‌مذهبی نموده‌اند سرمشق واقع گردیده.

گویند که امینا سالیان دراز با مقام رفیع در بین مسلمانـان زندگانی نموده و بیهودیت مراجعت کرده است اوضاع و احـوال او اخـر ارغون‌و کشتار های‌زمان غازان این خبر راتائیدمی کند.

ابوسعید ملقب بهادر بعد از پدر در سن دوازده سالگی بتخت سلطنت جلوس نمود و در اثر خرد سالی آلت دست امرا و نجبا بود ، تاریخ‌اینسلطان را مردی‌بی کفایت دانسته و در زمان وی قیامها در گوشه و کنار کشور مشاهده شده و اختلافات تشدید گردیده است و با این وضع و سابقه‌ای که در زمان دوسلطان قبل از ابوسعیدوجود داشته ، نمیتوان وضع یهودیانرابهتر از سابق دانست. کتاب گنج‌دانش در صفحه۱۳۱ از قول مورخی‌مینویسد که:

«ابوسعید پسر خدابنده اول سلطانی است که بمذهب تشیع در آمد کریم و فاضل بود و در صغر سن پادشاه شد و در بغداد اورا دیدم که آنوقت وزیرش امیر غیاث الدین محمد ابن خواجه رشید وپدرش از مهاجرین یهود بود که خدابنده او را بوزارت خوانده بود. سلطان ابو سعید عاشق دختر چوپان موسوم به بغداد خاتون، که خود سلطان مقرر داشته بود بازدواج امیر شیخ حسن پسر امیر حسین گوزگان جلایر در آید، گردید. چوپان پدر دختر با نظر ابوسعید مخالفت نمود ودر نتیجه مورد نفرت سلطان واقع گردید واین اختلاف منجر بقیام چوپان و کشته شدن وی شدو نتیجه این واقعه قیام خانواده‌های دگر مغول برای احراز تخت و تاج شد که یکی ازمهمترین آنان :

امیرحسین جلایر

ازامرای مغولست که دختر ارغونرا بهمسری گرفته بودمیباشد. ابو سعید در سال ۱۳۳۵ میلادی فوت کرد و در واقع مرگ او باقتدار دوره اول مغول در ایران پایان داد.

مولانا شاهین بزرگترین شاعریهود ایران:

شاهین شیرازی از بزرگترین شعرای یهود ایران است(۱) که نوشته های نظمی وی بسیار مفصل و نه فقط مورد توجه یهودیان ایران

---

(۱) وجود امینا و شاهین در این عصر و بعداً عمرانی شاعر بزرك در ابتدای صفویه نشانه‌ای است از اینکه سطح فرهنگی یهودیان ایران در آن زمان بالا بوده وبدون تردید تشویقاتیکه سعدالدوله مینموده موجب این موفقیت گردیده بود .

می‌باشد بلکه یهودیان خارج خصوصاً فارسی زبانان و مستشرقین هم راجع باین مرد بزرك بتحقیق پرداخته‌اند.

بعضی از کتب شاهین را حاخام شمعون بخارائی در سال ۱۹۰۷ در شهر اورشلیم بچاپ رسانده است اما متاسفانه بسیاری از لغات و کلمات آن را بصورت تلفظ بخارائی در آورده و بغلط چاپ کرده‌است.

بطوریکه شاهین در مقدمه کتاب خود شرح می‌دهد، در زمان او عده‌ای از شعرای یهودی وجود داشته اند و کوشش بسیار نمودند که توراترا بنظم در آورند ولی موفق نگردیدند: شاهین مدت ۳۰ سال از اول جوانی در سال ۵۰۸۸ عبری = ۱۳۲۸ میلادی تا سال ۱۳۵۹ انزوا اختیار نموده در کنار چشمه‌ای مشغول نوشتن کتاب دوم، سوم، چهارم و پنجم تورات شد و بعد که آنها را آورده ارائه داد عده‌ای گفتند . که چنین کار مهمی نبایستی کار شاهین باشد و قطعاً از جائی این کتب را یافته بنام خود ارائه می‌دهد وی جواب داد که من عمداً کتاب اول تورات را ننوشتم و مدتی هم وقت میدهم که کوشش کنید شاید آنرا بیابید و اگر نیافتید من آنرا بنظم در خواهم آورد. بدیهی است که کتاب اول تورات یا سفر آفرینش پیدا نشد و شاهین آنرا بنظم در آورد یعنی در سال ۵۱۱۸ عبری = ۱۳۵۸ میلادی شروع کرده و یکساله در سال ۱۳۵۹ میلادی باتمام رساند زیرا مینویسد:

بسال هفتصد و شصت هلالی ازاین گفتار کردم دست خالی
هزار و هفتصد وهفتاد دیگر گذشته بود زتاریخ سکندر(۱)

---

(۱) ۱۶۷۰ منهای ۳۱۱ = است که با ۱۳۵۹ میلادی مطابقت دارد

شاهین مینویسد:

آیا شاهین دیگر باره به میدان
ربودی گوی دولت را ز چوگان
به پرواز آمدی از بعد سی سال
گشادی همچو شهباز پر و بال
به شکاکان هنرها را نمودی
دری از باغ جنت بر گشودی
خدایا باز هم از نو فتح دادی
در رحمت به رویم بر گشادی
هلال دولتم را بدر کردی
شب یلدام را با قدر کردی
عروس فخر من بکر است و مستور
کند مستی ولی بی آب انگور

✡ ✡ ✡

شاهین در ادوار محمد خدا بنده اولجایتو و ابوسعید بهادر واوائل سلطنت خاندان جلایری زندگانی میکرده است و در مقدمه کتاب اول تورات از ابوسعید بهادر صحبت میکند، بنابراین ممکنست ملابینامین امینا را دیده باشد زیرا امینا در سال ۱۳۱۰ کتب خود را خاتمه داده و شاهین ۱۸ سال بعد شروع کرده است بعضی ها تصور میکنند که شاهین مدت ۳۰ سال مسلمان بوده است ولی این فرضیه بغلط میباشدو اینرا بایستی منتسب بعمرانی که درزمان شاه‌طهماسب صفوی میزیسته دانست ، شاهین گذشته از ۵ کتب تورات . کتب استر و مردخای و

و عزرا و حنوکا نامه که از تاریخ جنگهای یهودیان با سلوکیدها (به خصوص انتیوخوس اپیفان) بحث می‌نماید تمام را بنظم در آورده و مقداری هم سرودهای مذهبی گفته‌است(۱).

شاهین به ادبیات عبری فارسی یهودیان ایران درخشندگی خاصی داد و یهودیان ایران که در روزهای شنبه در منازل خود استراحت میکردند، خواندان اشعار شاهین، برای آنها بهترین سرگرمی وغذای روحانی در روزهای تیره‌بختی آنان بود.

شاهین و امینا که شاهد روزهای مصیبت یهودیان ایران بوده‌و از کشت و کشتارهای اواخر ارغون و زمان غازان با خبر بودند و خود فشارهائیرا که حتی‌در سلّطانیه پایتخت خدابنده بر یهودیان‌وارد میشد بچشم دیده‌و در این زمانیکه دسته دسته برادران آن‌هابمناسبت های گوناگون مجبور به ترك مذهب یا وطن می‌شدند، خواسته‌اند با بنظم آوردن کتب‌مقدسه یهود آن هم بزبان فارسی که توده یهود آشنا بدان بود احساسات آنها را بر انگیخته و علاقه آنانرا نسبت بمذهب حضرت موسی مستحکم تر سازند تا بدینوسیله یهودیت ایران را از نا بودی قطعی رهائی دهند و در واقع عمل آن ها بسیار مؤثر هم واقع گردید.

امینا و شاهین ابدامطلبی‌راجع‌بوضع‌یهودیان ایران‌ننوشته‌انددر صورتیکه در آن‌زمان گفتنی‌ها زیادبوده‌وقطعاًخودداری آنان‌یاازترس‌یا

---

(۱) جناب آقای حاخام یدیدیا شوفط راب بزرك تهران در تهیه کتب منظومه مذهبی از گفته‌های امینا، شاهین و عمرانی وروشن نمودن تاریخ آنان زحمات بسیاری کشیدند که قابل‌تشکر میباشد

آنکه صواب اشتغال به نوشتن کتب مذهبی را بیش از امور تاریخی دانسته‌اند.

امیرحسین جلایر

خاندان جلایر ازسال ۱۳۳٦میلادی‌تاعصرتیمورلنگ درقسمت هائی‌درارالك‌و بغداد و بعدا در آذربایجان حکومت یافتند ، در حالی که در جنوب ایران از سال ۱۳۱۳ که شرف‌الدین مظفر بحکومت شهری در کناریزدانتخاب شده بود به تدریج‌وقعیت آل مظفرمحکم و در سال ۱۳٤۰ دم از استقلال زدند. در این زمان ایلات مغول مانند اوغان در جنوب ایران وجود داشتند که برویه نژادی خود که‌عبارت از قتل و چپاول‌باشد ادامه می‌دادند و اینهامردمانی از مغول‌بت‌پرست بودند (۱) که بیشتر در حدود کرمان و فارس به تجاوز مشغول و سلاطین آل مظفر با آنها در جنگ بودند و در این ایام زد و خوردها از آن حدود تا به لرستان و اصفهان و بعداً به آذربایجان و خوزستان (شوشتر) رسید.

خلاصه آنکه کشور ایران در این عصر دچار هرج و مرج و ملوك الطوایفی گردید و در هر گوشه و کنار زد و خورد و حمله و چپاول که از واجبات قشون کشی آن عصر بود بعمل آمد. مکرردر فصول سابق گفته شد که هر گونه هرج و مرج وانقلابات و بحران های سیاسی و اقتصادی حتی قحط و امراض ، موجب ناراحتی اقلیت هر کشوری را فراهم می آورد خاصه جهت یهودیان که عضو ضعیف

---

(۱) تاریخ آل مظفر ۲۸

هر ملتی بوده‌اند بنابراین ازعصر ورود چنگیز و مغول به ایران‌تاعهد ارغون و سعدالدوله تا این زمان که دوره آشوبها و قیامها بوده هر روزی بیك صورتی یهودیان دچار انواع مصائب گشته‌اند. گرچه در این عصر امید میرفت که با سر کار آمدن یك سلطنت ملی ایرانی و کوتاه شدن دست مغولان ، کشور رو به ترقی و آبادی و سعادت که آسایش یهود در آن است برود ولی متاسفانه‌درحالیکه‌امرای کوچك در ایران مشغول زد و خوردوایجادموقعیت بهتری جهت بدست‌آوردن قدرت‌و سلطنت‌بودند ، درشمال شرقی ایران حمله جدیدی که حمله دوم‌مغول باشد در شرف تهیه بود ، که بار دیگر کشور و ملت ایران‌وقوم یهود ایرانی را بخاك‌وخون کشید اماقبل‌از آنکه‌بشرح آن پردازیم نظر مختصری به اروپااندازیم تا رشته‌های مطالب عصر بهتر بهم بپیوندند (۱)

در همان ایامیکه‌اولجایتو تازه بسلطنت رسیده بودو قشون‌مغول حمله به گیلان را آغاز نمود ، در سال ۱۳۰۶ میلادی صبح بعد از روزه نهم آب بحکم فیلیپ لوبل ناگهان یهودیان مورد حمله‌و توقیف مامورین پادشاه فرانسه واقع گردیده و به آنها اخطار کردند که دارائی آنها توقیف و در مدت یکماه بایستی ترك وطن نمایند و گرنه کشته‌خواهند شد ، پادشاه چندی قبل در مقابل فشارروحانیون از یهودیان دفاع کرده و حال روی اصل احتیاج به پول اقدام بیك

(۱) در سال ۱۳۵٤ میلادی نفیس ابن داود یهودی تبریزی به قاهره رفت و در آنجا مسلمان گردید و طبیب استاد معرفی شد، در این زمان آذربایجان مرکز فرقه قرائیم بود) والتر فیشل

سرقت بزرگی نموده بود. کار تجاوز و استبداد بجائی رسید که چندی قبل آلبرت امپراطور آلمان از پادشاه فرانسه خواسته بود، نظر باینکه وی وارث امپراطوری وسپاسین وتیتوس (۱) میباشد ، بنابراین یهودیان برده وی میباشند و در این صورت خوبست که نصف مالیات حاصله از یهودیان فرانسه را برای او بفرستند .

بهمین جهت فیلیپ تصمیم گرفت که کلیه دارائی یهودیان را ضبط و آنها را دست خالی بنزد امپراطور آلمان بفرستد، صد هزار از یهودیان که قبل از استقرار ملت فرانسه (فرانکها) و مسیحیت در این کشور زندگانی مینمودند اخراج گردیدند عده‌ای به فلسطین مهاجرت کرده و بقیه در اطراف کشور فرانسه متفرق شدند اما در همین عصر در دربار فردیناند چهارم در اسپانیا نفوذی داشتند . شموئیل نامی خزانه دار و مشاور پادشاه بود و بعد از فوت فردیناند دون مشه خزانه دار گردید (۱۳۱۲ ـ ۱۳۲۹) بعدها باز هم در جنوب اسپانیا و کاستیل یهودیان در امنیت کامل میزیستند ولی در شمال اسپانیا و در فرانسه وضعیت آنها رضایت‌بخش نبود.

در سال ۱۳۱۵ که فقط نه سال از اخراج یهودیان فرانسه می گذشت در عصر سلطنت لوئی دهم بخوبی برای دربار وملت فرانسه محسوس گردید که عدم وجود یهودیان در آن کشور تا چه اندازه به امور اقتصادی لطمه وارد ساخته است ، لذا یهودیانرا برای مراجعت به

---

(۱) وسپاسین و تیتوس امپراطوران روم بودند که در سال ۷۰ میلادی بیت المقدس را خراب و یهودیانرا باسارت بردند مراجعه به صفحه ۱۵۱ جلددوم گردد .

فرانسه دعوت نمود. بعد هم که فیلیپ پنجم برادر لوئی دهم سلطان شد دعوت لوئی را تأئید نمود. در همین عصریك چوپان جوانی بمردم اظهار میکرد که کبوتری گاه گاهی در کنار وی و زمانی بر شانه‌اش نشسته و موقعی که خواسته او را بدست آورد مبدل بدختر زیبائی شده و بوی دستور داده که قشونی از صلیبیون برای تصرف اورشلیم که فتح آن قطعی خواهد بود تشکیل دهد، بنابراین در سال ۱۳۲۰ هنگامیکه ابوسعید برمسند سلطنت ایران جلوس داشت ، قشونی بعده ۴۰ هزار نفر تشکیل و از این شهر بآن شهر جنوبی فرانسه، بمنظور تصرف بیت المقدس در حرکت و در سر راه خود تنها افتخار آن ها حمله بیهودیان ضعیف و بلادفاع و قتل و غارت آن ها بود. بطوریکه یهودیان برای آنکه بدست آن‌ها نیفتند بخودکشی اقدام می نمودند و ۱۲۰ جامعه یهود مورد تجاوز آنان قرار گرفت و قیام این دسته وحشی ، غیر از خرابی جوامع یهود نتیجه دیگری برای آن ها ببار نیاورد.

سال بعدچون جزامیهای ایالت گوئین از طرزغذای‌خودناراضی بودند چاه های آب و رودها را سم پاشی کرده و موجب تلفات عده‌ای را فراهم ساختند و چون آن‌ها را برای اقرار تحت فشار گذاردند . یکی از مقصرین اظهار داشت که یهودیان بوی تلقین کرده بودند که چنین عملیرا بنماید و قضات مؤمن و مقدس هم باور میکردند.

در نتیجه این اتهام در تابستان ۱۳۲۱ بقتل و سوزاندن عده‌ای از یهودیان پرداختند ولی بعداًفیلیپ پادشاه فرانسه به دروغ بودن‌این اتهام پی برد . اما اوضاع یهودیان در خود روم و کشور ایطالیا مقر

حکومت پاپ،در آن زمان رضایت بخش ویهودیان بتحصیل علوم وادبیات مشغول بودند. در کشور اراگون که بین کاستیل و کشور ناوار در اسپانیا بود وهمچنین در مملکت ناوار که در همسایگی کشورفرانسه است اوضاع یهودیان رضایت بخش نبود ودر این زمان تجاوزاتی شد که منجر بتلفات چند هزار نفر گردید.

در همین ایام در حالتی که اوضاع یهودیان کاستیل رضایت بخش بود و خزانه دارو ستاره شناس و طبیب پادشاه از یهودیان بودندواقعه‌ای رخ داد که موجب بهم خوردن آسایش آنان گردید.

یکنفر طبیب یهودی بنام ابنردوبورگوس یاالفونسو بورژنسیس که وضع مادیش رضایت بخش نبود و فوق العاده تمایل برای بدست آوردن رندگانی راحت داشت بمنظور کسب ثروت بآئین مسیح در آمد و همانقسم که مکرر در اغلب نقاط عالم دیده شده است اینگونه یهودیان بعد از تغییر مذهب بمنظور جلب اعتماد هم مذهبان جدید و ثبوت آنکه عمل آنان از روی ایمان و حقیقت بوده است کاسه از آش گرم تر شده مخصوصاً از یهودیان شدیداً تکذیب ووسائل ناراحتی آنان را فراهم میسازند. آقای الفونسو عضو کلیسای بزرگی درنیزوپیشوای روحانی گردید و با نوشتجات خود نسبتهای دروغین بآنها داده وبدین وسیله خاطر (الفونس یازده) را که محبت کاملی بیهودیان داشت مشکوك ساخت. (۱۳۳۷) دون ژوزف و دون شموئیل که عضو دربار بودند به وسیله رقبایشان مورداتهام قرار گرفته دارائی آنها را ضبط ودرمحبس از بین رفتند و اماتحریکات مخالفین برای آنکه عمل پادشاه شامل کل یهود کاستیل گردد، بی نتیجه ماند.

در حالیکه این جریانات درایران و اروپا ادامه داشت ودرمدت قرن اخیر یهودیان ایران و اروپا دچارانواع مصائب طاقت فرسا گردیده بودند و اولادان یعقوب بمنظور نزدیك نمودن روز نجات روزی۳مرتبه باجرای مراسم نماز می کوشیدند و تجاوز بآن ها رو بضعف میرفت و ایرانیان تازه از زیر یوغ مغول ها میرفتند نجات یابند و امیدواری هائی برای ظهور یك سلطنت ملی که موافق با آمال مردم کشورباشد داشتند و میخواستند شروع بترمیم خرابی ها زمان تسلط مغول ها را بنمایند ، واقعه تازه دیگری دراروپا رخ داد که موجب تلفات سنگینی برای مسیحیان و همچنین یهودیان آن دیار گردید و برای کشور ایران هم مرد خونخوارتر از چنگیز یعنی تیمور لنگ ، خود راآماده بزرگترین خرابی و قتل و غارت ایران و یهود ایرانی مینمود. اما قبل ازآنکه بشرح این جریان پردازیم بهتراست بازهم نظری باوضاع اروپای روز ، و نتایج حاصله از بیسوادی وتعصب بیجای مردم آن قاره اندازیم و بفجایع حاصله ازآن واقف گردیم.

تااین عصر حمله بیهودیان در اروپا ، بیشتر بصورت چپاول و اخراج و در موارد کمتری (باستثنای هنگام عبورصلیبیون) بقتل های انفرادی بود . در سال های ۱۳۳۶ - ۱۳۳۷ میلادی مردم آلمان که بدون مطالعه و بسرعت تحت تاثیر اکاذیب و انتشارات و اتهامات بر علیه یهودیان واقع میگردیدند ، دستجاتی بنام مذهب (۱) از طبقه زارعین تشکیل ، و تجاوزات خونینی انجام میشد. این تشکیلات جنایتکارانه و

---

(۱) بقول یکی از فلاسفه، ای مذهب چه فجایعی که بشر گمراه بنام تو انجام نداده است

ضد انسانیت بر علیه طبقه‌ایکه فاقد وسیله دفاع بودندواین اتهامات دروغین نسبت بمظلومان با ظهور طاعون سیاه در اروپا وسعت و عمومیت یافت.

قهر و غضب خداوند بر علیه بشر جاهل و خونخوار بحرکت‌در آمده بود ، اول سیل ها و زمین لرزه‌های زیاد و سپس طاعون از حدود چین تا بقلب اروپا سرایت کرد و ٤ سال تمام از ۱۳٤۸تا ۱۳۵۲ با شدت هرچه تمامتر ربع ساکنین اروپای وقت‌را در حدود۲۵میلیون از بین برد. این طاعون در آسیا هم جریان داشت و عده زیادی از از مسلمانان و مغول‌ها مبتلا شدند.

در حالیکه مغول‌های وحشی این قهر و غضب‌الهی‌را‌با‌بردباری تحمل می‌نمودند ، مسیحیان انتقام آنرا از یهودیان میکشیدند.وقتی کلیسا ، یهودیانرا متهم بکشتن اطفال مسیحی مینمود طبقه عوام(آن هم در آن عصری که هنوز بشر بوجودمیکرب پی نبرده بود) فکر میکرد که بروز این مرض هم ناشی از سمی است که‌بدستور یهودیان اسپانیا ، برعلیه عیسویان بکار برده‌شده. این انتشارات بین‌جهال‌بقدری توسعه یافته بود که گاهی ، حتی ترکیب این سمی را که یهودیان استعمال کرده بودند میگفتند ، مثلا ساحری یهودی از گوشت نوعی مار ، یا اختلاط انواع تار عنکبوت یا خرچنگ و یا بزمجه این سمرا درست کرده است و حتی طبقه اشراف و برجسته ممالك عیسوی هم باور میکردند ، و در نتیجه وحشی گری پیروان حضرت مسیح آن عصر،از جنوب فرانسه تا دریاچه لمان والی آلمان و اطریش سرایت کرد. پاپ کلمان ششم حکمی صادر کرد مبنی بر عدم تقصیر یهودیان

در این امر و موقوف داشتن تجاوز بآنان ولی مردم لجام گسیخته دیگر حاضر به‌اطاعت و حتی‌شنیدن فرمان پیشوای مذهبی‌خودنبودند.

مردمان احمق تصور میکردند که حتی رودخانه های بزرگ دانوب ورهین‌وچاه‌هارا کلیتاً ، یهودیان مسموم کرده‌اند ومیترسیدند که از آن آبها بنوشند و از آب برف و باران مینوشیدند و دور چاه های خود را دیوار میکشیدندتابدان دست نیابند، کار اتهام و افکار مردم اروپا نسبت بیهود ، بجائی رسیده بود که فکر میکردند وقتی ملتی حاضر باشد که میلونها مسیحی را با سم از بین ببرد طبعاً یك طلبکار یهودی هم می‌تواند که با بدهکار مسیحی خود شرط کند که یك لیور گوشت ویرا در صورت عدم پرداخت در روز وعده ببرد و در همین‌ایامست ، که یکنفر نویسنده ایطالیائی‌موسوم‌بژیوانی فیورانتینو Giovanini Fiorentino برای جلب مردم،چنین‌افسانه‌ای‌نوشت . (یهودی‌طلبکاررایکنفرازاهل Mestre معین کرده‌وبده کارمظلوم‌مسیحی رایك‌تاجر ونیزی)وبعدهاشکسپیر Sbakespeare (۱۵٦٤ـ۱٦۱٦) در(نمایشنامه)خود موسوم‌بشیلك Shylock که بحساب همان یهودی متجاوز باشد ، این صحنه را با آب و تاب در آورده و هنوز هم تا این عصر برای تماشای این نمایش ادبی و اخلاقی!! جناب آقای شکسپیر، علاقه‌فراوانی‌نشان‌داده‌می‌شودو طبعا درآخر هر نمایشنامه‌ای‌احساسات تماشاچیان بر علیه یهودیان ، بدون اساس واقعی برانگیخته میگردد.

با وجودنفرت ملل اروپا نسبت‌بیهود و اخراج آنها که گاهگاه صورت می گرفت ، نمیتوانستند بکلی از وجودیهودیان در کشورخود صرفنظر نمایند زیرا بتجربه در یافته بودند که‌تجاوزبیهودیان‌واخراج

آن ها دنباله‌اش بحران اقتصادی است و از همین رو در همین ایـام تاریك ، شارل پنجم پادشاه فرانسه قوانین محدودیت پدرش را بر علیه یهودیان لغو (۱۳٦٤) و آنها را مجاز برجعت بفرانسه ودفاع آنها را در مقابل کشیشان متقبل گردید.

در این ایام چون در اروپای مرکزی و فرانسه منتشر کرده بودند که سم را یهودیان اسپانیا ساخته‌اند ، در این کشورهم تخم‌نفاق و بدبینی با وجود موقعیت ممتاز یهود (که مقام وزارتی و ارتقا علمی داشتند) کاشته گردید ولی تا آخر سلطنت دون پدر و فرزند پادشاه کاستیل الفونس یازدهم (که در اثر طاعون فوت کرد) تا ۱۳٦۹ بآسایش بسر بردند.

پاپ اوربن‌پنجم ، دون پدرو متوفی را کافرمیدانست‌زیرافرمان **تجاوز بیهودرا** که‌صادرمیکرد انجام نمیداد. بالاخره‌وضع‌یهودیان تا سال ۱۳۷۱ در عهد هنری دوترانستامار خوب بود و مردمان عالم و برجسته‌ای میان آنان یافت میشد **اما بدبختی بزرگی که جامعهٔ ثروتمند آنان را تهدید میکرد. عبارت از آن بود که یهودیان این کشور از آن پس تنها توجه‌ایشان به‌کار وکسب‌و تجارت شده بود ، اتحاد سابق سست و توجه بمعنویات‌بسیارکم تشکیلات اجتماعی آنان‌خراب (۱) فقرا را فراموش وبتهیه کالسکه‌ها و خانه‌های و خانمهای زیبا و آرایش و تهیه جواهرات برای زنان خود پرداخته و** نسبت‌بیکدیگرحسادت ورزیده و بر علیه یکدیگر تحریکات مینمودند و نفاق داخلي شروع

---

(۱) مانند جامعه‌امروزی‌یهودیان ایران

شده بود. هر فردي باتکاي ثروت خويش در صدد بدست آوردن نفوذو قدرتی در دربار و ساير جاها بود. بالاخره وضعيت مشروحه بالا و تحريکات کشيشان ، اوضاع و احوال اين کشوررا نيز بطوري متقلب و خراب نمود که در سال ۱۳۹۱ جامعه يهود شهر سويل که حدود ۷ هزار خانوار بود از بين رفت که ٤ هزار آنها مقتول و بقيه بمذهب مسيح در آمدند.

وضعيت وخيم يهوديان از سويل به کردو ، مهد يهوديت اسپانيا و از آنجا به تولد وکاستيل و بالاخره به۷۰ جوامع يهود سرايت کرد و بوالانس و جزيره پالما و بارسلون هم رسيد.

اين اوضاع مدت ۳ ماه دوام نمود تا آنکه پيشواي‌روحانی‌يهود اسپانيا موسوم براب موسی ناوارو ، حکم پاپ کلمان ششم و بونيفاس نهم را راجع بمنع تغيير مذهب اجباري يهوديان ارائه و غائله را رفع نمود. اين جريانات درست در سال ۱۳۹۱ ، يعنی‌هنگاميکه تيمورلنگ مشغول کشتار در ايران گرديد و سال‌بعداز کشتار يهوديان اصفهان بوده است. در واقع قرن وسطی کاملا وارد دوره تاريك خود شده بود.

فصل دهم

عصر خونین تیموری در ایران

عصر تیمور لنگ ۱۳۸۰ـ ۱٤۰٤ م. وشاهرخ ۱٤۰٤ـ۱٤٤۷م.
و الغ بیك ۱٤٤۷ ـ ۱٤٤۹ م. و عبد الطیف ۱٤٤۹ ـ
۱٤٥۲ م. و ابوسعید ۱٤٥۳ـ ۱٤٦۷ م. و سلطان حسین
بایقرا ۱٤٦۹ـ۱٥۰٦

نسب تیمور بشخص موسوم بقراچارخان مغول وزیر چغتاي پسر چنگیز میرسد امیر تیمور فرزند امیر ترغاي رئیس شعبه گورگان میرلاس است. وي مردی جنگی با تدبیر و بردبار بوده. مورخین معاصر او، یا در اثر ترس یا در نتیجه گرفتن هدایا راجع بخونخواری او نسبت بچنگیز، کمتر سخن رانده‌اند. در اثر مردن پدر و فرار عمش رئیس خاندان خود گردید. تیمور بخدمت امیر تغلق، در آمد و بحکومت ماوراء النهر منصوب گردید و سال بعد امیر تغلق فرزند خود را بجاي تیمور برقرار واو را وزیر مشاور کرد و تیمور در اثر تحریکات درباری از سمرقند فرار کرد ولی مورد تعقیب قرار گرفت اما مامورین امیر تغلق شکست خوردند.

تیمور لنگ صاحب‌سلاطین و پهلوانان ایران

تیمور با امیر حسین برادر زنش که مورد تعقیب بود سازش کرد و بطرف خیوه پیشرفتند ولی باز در جنگ و گریز بودند تا آنکه در سال ۱۳۶۳ میلادی بخدمت جلال‌الدین محمّد کیانی امیر سیستان در آمدند و پس تضعیف مخالفین مورد سوء ظن جلال الدین نیز واقع و در نتیجه زد و خورد با شخص اخیر گویند که تیری بپاشنه پای تیمور

خورده لنگ گردید (۱). بالاخره تیمور توانست عده زیادتری بدور خود جمع کند. در این هنگام که امیر تغلق فوت کرده و خواجه الیاس و پسرش که در سمرقند بجای پدر نشسته بود ؛ مورد حمله تیمورقرار گرفته شکست خورد و تیمور ، سمرقند را در سال ۱۳٦٤ بتصرف در آورد و تا سال بعد ، این زد و خورد ادامه داشت.

در سال ۱۳٦٦ بین تیمور و امیر حسین برادر زنش اختلاف پدیدار گردید تابالاخره در اثر زد وخورد، امیرحسین تسلیم ومقتول گردید و تیمور حکمران کامل ماوراءِ النهر شد .

قدرت کامل تیمور از سال ۱۳۸۰میلادی است که لشگر کشی هاي مشهور خود را بطرف ایران شروع کرده است. در سال ۱۳۸۰ بخراسان حمله نمود و چنان برای وصول پول و ثروت برمردم فشار آورد (که مردم آن بلاد بگدائی‌و استیصال افتادند (۲) سپس قندهار و کابل را بتصرف در آورد و بالاخره قلعه معروف بکلات نادری را مسخر نمود ، و بعدشهر ترشیزرا گرفت‌در سال ۱۳۸۳ هرات‌وسبزوار و بعد متوجه سیستان گردید و اهالی شهر زورنج‌را چنان ازدم‌شمشیر گذرانده قتل عام کرد، که تاامروز خراب مانده‌است. درسال ۱۳۸٤ مازندران ری و سلطانیه را بتصرف در آورده بسمرقند مراجعت نمود.

در سال ۱۳۸٦ تا ۱۳۸۸ آذربایجان و تا گرجستان و گیلان تاخت و چون اطلاع یافت که زین العابدین پسر شاه شجاع از سلسله آل مظفر در اصفهان نماینده تیمور را بحبس اندخته متوجه اصفهان

---

(۱) وصف یهودیان راجع به تیمور لنك قسم دیگری است که بزودی به شرح آن خواهیم پرداخت.

(۲) سایکس جلد دوم صفحه ۱۷٤

گردید و در آنجا بعد از تصرف شهر چون لشگریانش مورد حمله اهالی واقع گردیدند حکم بکشتن ۷۰ هزار و ساختن هرم از سر آن ها داد

همان قسم که در عصر چنگیز خان هر حمله و خرابی که متوجه هر شهري میشد یهودیان نیز بین جمعیت شهر دچار مصائب وارده از جنگ یا محاصره شهر یا قتل عام میگردیدند ، ازبدو حمله تیمور بایران ، در هر شهرو قصبه وضع خرابی وارده بر یهودیان‌همان قسم بود ، اما در موقع حمله تیمور باصفهان ، طبق احادیثی که هنوز باقی مانده است پیش آمد ناگواری شد که اثر سوء آن درتمام مدت حیات تیمور باقی ماند و موجب بدبختی و فلاکت و قتل هزاران نفر از یهودیانرا فراهم ساخت.

بعد از آنکه تیمور اصفهانرا فتح و ۷۰ هزار نفر را کشت و طبعایهودیان‌ازاین‌مصیبت‌مستثنی نبودندیك نقل قدیمی یهودیان‌اصفهان می گوید : پس از آنکه شهر امن گردید ، در روز روزه بزرگ که گویا در سال ۱۳۸۷ بوده ، تیمور که بر اسب خود سوار بود از محله یهودیان عبور می کند و این موقع مصادف با هنگام نماز بود و زمان ادای جمله توحید (که موظفندبا صداي بلند بخوانند) تیمور که‌در آن موقع از کنار یکی از کنیسه های بزرگ یهود موسوم به هارون ولایت (۱) یا اهرون‌ولایت می گذشت ، فریاد عده کثیری در آنواحد، موجب وحشت اسب هارا فراهم ساخت‌ودر نتیجه تیمور ازاسب برروی سنگ فرش کوچه افتاده و پایش لنگ می گردد . موقعیکه دانست

---

(۱)روبروی هارون ولایت مسجد علی وجود دارد که تیمور آنراساخت

که فریاد از یهودیان بوده است حکم بقتل‌عام یهودیان‌وتبدیل کنیسه رابمسجد داد(۱).

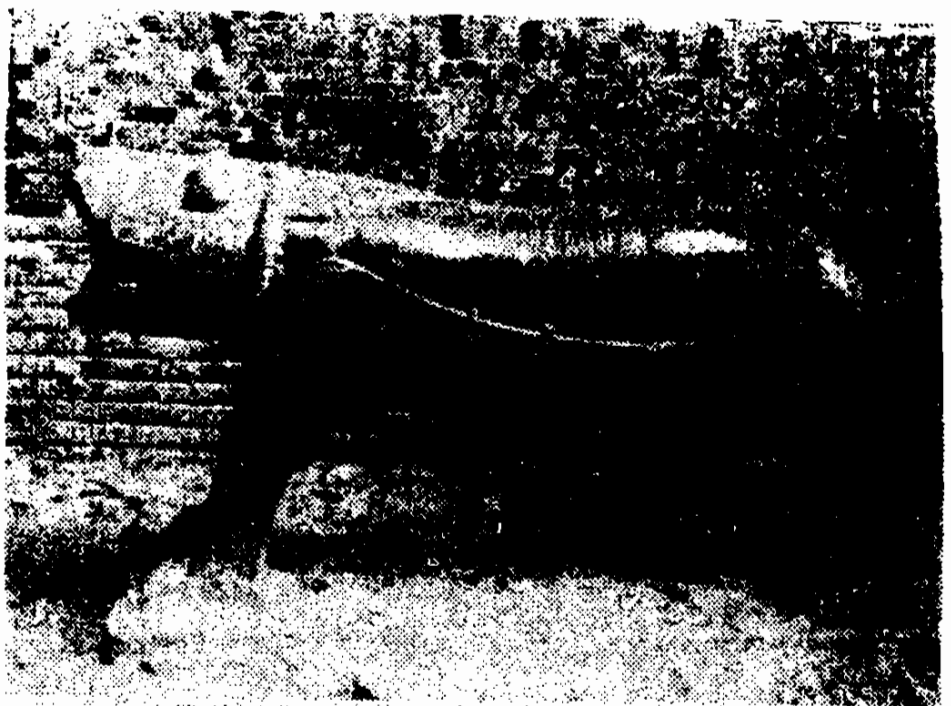

شهر سنگی جلو ها رون و لایت

(۱) لنگی امیر تیمور در اثر فریاد یهودیان هنگام نماز نبوده است زیرا ابن خلدون نویسنده عرب معاصر و معاشر تیمور مینویسد: « زانوی راستش لنگ شده چنانکه خودش میگفت در جوانی‌هنگام‌سواری تیر به‌آن خورده است» (اقتباس از کتاب ابن خلدون و تیمور لنگ‌تألیف پروفسور والتر فیشل ترجمه آقای‌سعید نفیسی صفحه۷۳)

در این‌صورت حکایت یهودیان راجع بعلت لنگی تیمور با سند تاریخی فوق موافقت نمیکند و ممکنست در اثر واقعه‌ای که در روز روزه بزرك برای تیمور اتفاق افتاده و سینه بسینه حکایت شده بتدریج راه اغراق پیموده باشد و حقیقت واقعه این باشد که تیمور هنگام عبوردر روزروزه بزرك مصادف با فریاد جمعیت شده اسبش رم کرده و از فریاد جمعیت وحشتی نموده یا حتی از اسب‌بزمین خورده باشد و در نتیجه کینه‌یهودیان را در دل گرفته ولی لنگی وی همانقسم که در بالا گفته شده مربوط به زمان جوانیش بوده‌است

در آن زمان عده تلفات یهودیان بقدری زیاد بود که شهر اصفهان ملقب بیهودیه و کثرت جمعیت یهودیان آن که در تمام جهان معروف بود مبدل بخرابه و ماتمکده‌ای گردید. برای اطلاع از کثرت جمعیت یهودیان اصفهان بایستی بکثرت و بزرگی قبرستان های قدیمی یهودیان این شهر مراجعه نمود.

۱ـ قبرستانی در تلباجگون (که یکی از محله‌های خرابشده توسط آفاغنه درشرق اصفهان است) داشتند که تاسال ۱۳۰۰ شمسی هجری در تصرف یهودیان بود و در سال اخیر الذکر مسلمانان آنرا ضبط و ساختمان نمودند ولي یکی از قبرهای آن قبرستانرا که متعلق بهرابی و زیارت گاه بود و ساختمان بالای مقبره با سایرین فرق داشت باقی گذاردند.

۲ـ در یك فرسنگی (٦ کیلومتری) شهر در سمت شمال شرقی قبرستانی است . که هنوز باقی می‌باشد ولی حالیه متروکست زیرا اطمینانی بعدم دست اندازی بدانجا وجود ندارد.

۳ـ قبرستانی در کوه صوفه ٦ کیلومتری اصفهان است که (مادام براسور مدیره سابق مدرسه الیانس) درآنجا مدفونست و در اثر بی آبی فقط اطفالرا در آنجا بخاك میسپارند.

٤ـ قبرستان بسیار بزرگ دیگری ، در ناحیه النجان است که جوار کنیسه معروف بسارابت آشر در ۲٤ کیلومتری شهر میباشد که تسلط تیمور و قتل و کشتار این مغول، امواترا در آنجادفن میکردند و کلیه اطراف این ناحیه یهودی نشین بوده است و بعد از آنکه درزمان تیمور یهودیان آن ناحیه از بین رفتند این قبرستان متروك شد تا آنکه

در ۵۰ سال‌اخیر که امنیت یهودیان بیشتر تامین گردید اموات‌یهودیان اصفهانرا بدانجا بردند و بدین ترتیب بار دیگر گورستان یهودیـان اصفهان گردید.

گویند که تیمور بعد از واقعه فوق الذکر ، کینه کلیـه یهودیانرا بر دل گرفت و در هر کجا و در هرشهری در ایران رسید بقتل و غارت پرداخت.

همچنین گفته‌شده‌است که‌بعضی‌ازاماکن‌مقدسه‌شهر اصفهان‌ازاماکن مقدسه‌یا کنیسه‌سابق‌یهودیان بوده است که‌ازآن‌تاریخ‌بحکم‌تیمور تغییر وضع یافتند. موضوع خرابی وارده بر ناحیه النجان و پیربکران (۱) یا صفه سید مشه واقع در محل (سارابت آشر) اگر قسمتی از آنـرا بزمان استیلای فرزندان چنگیزمنتسب بدانیم ، قطعا خرابی تام وتمام وعدم‌سکونت آن‌ازیهودیان، مربوط بزمان تیمورمی‌باشد،اکثرمورخین تلفات وارده توسط تیمور بر اصفهانرا ۷۰ هزار ذکر نموده‌اند، آنچه مسلم می‌باشدآنست که اگر این‌تلفات مربوط بمسلمانان‌بوده،ذکری از تلفات یهودیان نگردیده است و چنانچه این تلفات ۷۰ هزارنفری مربوط بیهودیان اصفهان بوده است، تلفات وارده بر ناحیه النجانـرا نبایستی جزو ۷۰ هزار نفر فوق محسوب داشت.

یکی دیگر از مراکزبزرگ یهودی نشین ایران شهراسترآباد و اطراف آن بود که امروز گرگان خوانده می‌شود. در جلداول(۲)

---

(۱) پیر بکران بین سالهای ۸۰۰ الی ۹۰۰ هجری میزیسته و برای بقیه اطلاعات بصفحه ۲۴۷و۲۶۰جلد دوم‌مراجعه شود.

(۲) صفحه

اطلاع پیدا کردیم که چگونه عده کثیری از یهودیان شهر اریحـا واقع در یهودیه‌رااردشیر سوم در اثر نپرستیدن آناهیتا بگرگان‌منتقل و تبعیدنمود.

عده زیادی از یهودیان تاباین تاریخ در این ناحیه‌وجودداشته‌اند و بنیامین میتودلا هم قبلا از آنها ذکر نموده و لرد کرزن در کتاب ایران صفحه۱۵۱ می‌نویسد:

« استرآباد تا زمان تیمور بسیار آباده بود و در آن هنگام‌بباد قتل و غارت رفت و تاکنون بآبادی سابق‌بر نگشته است» یکی‌دیگر از شهرهائی که یهودیان آن از بین رفته‌اند شهر ، سبزوار بوده‌است.

خلاصه آنکه‌درزمان‌تیمور،(درتمام‌ایران آنروزوبیشتردراصفهان نسبت بیهودیان تجاوز شده‌وتلفات یهودیان در کلیه ایران‌اعم‌ازفراری و یا تغییر مذهب داده در حدود ۳۵۰ هزار بوده. درست است که در اثر صدمه وارده به پای تیمور کینه وی نسبت‌بیهودیان برانگیخته گردید ولی قطعا عوامل‌دیگری هم در تشدید نفرت بیهودیان مداخله داشت است .

بطوریکه مکرر گفته شد و بشرح جزئیات آنهم پرداختیم ،در آنزمان ملل اروپائی که پیرو مذهب حضرت مسیح بودند در جهالت تمام بسر میبردند ، انتشارات دروغین نسبت بیهودیار و کینه و نفرت های ارثی هم که مزید بر علت بود ، لذا عموما سعادت و آخرت خود را در نابودی و آزار یهودیان میدانستند. پس از اطلاع از اینرویه و عقیده ، لازمست بیك مقدمه دیگری هم آشنا گردیم.

از زمان چنگیز از طرف دول اروپائی برای جلب قدرت این

متجاوز اقدام شده و سفرائی بنزد وی اعزام گردیده بود. بعدا ملاحظه شد که در اندرون هلاکوخان دوغوز خاتون مسیحی موجب ایجاد روابط ابن سلطان در سال ۱۲۶۰ میلادی با پاپ گردید و جلوتر از این هم مارکوپولو تاجر و سیاح معروف ونیزی عازم کشور هائی گردید که تحت تصرف سلاطین مغول بودند و بقسمی مورد اعتماد آنان شد که مامور رساندن ارغون خان ازچین به ایران گردید. ودراثر وصلت آقاباخان با مریم مسیحی این سلطان هم بکیش مسیح در آمد و روابط او با عالم مسیحیت بطوری گرم شد که ۱۶ مرتبه سفیر بدربار پاپ فرستاد که دو نفر از سفرا هم مسیحی شدند و دنباله این جریانات، احمد تکودار سلطان مغول در ایران نیز بدین حضرت عیسی در آمد و بالاخره ارغون خان هم مسیحی شد و در عصر این سلطان ژون د. مون کارونیو راهب و نماینده مؤسسات مذهبی مسیحیان در ایران بود و بعدا هم خواهیم دید که در زمان اوزون حسن زنهای مسیحی در اندرون پادشاه ایران و خصوصا در زمان صفویه و شاه عباس اول، اصفهان آشیانه مامورین سیاسی و مذهبی سلاطین مسیحی که در آنزمان با نظر نفرت بیهویان می‌نگریستند بود.

بنابر مراتب فوق از ابتدای مغول ببعد نفوذ و مداخله مامورین اروپائی در ایران شروع گردیده و از همانموقع هم است که تجاوزات سلاطین مغول یاسایر پادشاهان که تحت تاثیر نفوذ این مامورین بودند نسبت بیهود شروع گردیده و ادامه یافته است. باتوجه بمراتب بالاقطعا غیر از واقعه روز روزه بزرك این عوامل هم در انحراف فکر تیمور یا کینه او نسبت بیهودیان مؤثر بوده است.

«پادشاهان بزرگ آنروز اروپا ، هانری‌چهارم پادشاه انگلستان شارل ششم پادشاه‌فرانسه ، امانوئل پادشاه روم شرقی که ازترس‌بایزید در اروپای مرکزی‌آواره میزیست وهمچنین هانری سوم‌پادشاه‌کاستیل (قسمتی از اسپانیا) که در صدد بودند با تیمور رابطه پیدا کنند وبا کمك او . اروپا را از شر بایزید برهانند و از قرائن چنین برمی‌آید که هانری سوم پادشاه اسپانی بیش از سایر پادشاهان اروپا توجه‌به شرق داشته» (۱)

« پلایو سو تو مایور وفرناندو پالازولوسی همچنین کلاویجو سفرای پادشاه اسپانیا بدربارتیمور آمدند و پذیرائی از آنهابسیار گرم بود ، بایزید پادشاه مسلمان عثمانی را دشمن مشترك خویش و پادشاه اسپانیا میدانست یکی از سفرائی که تیموربدربار فرانسه و انگلستان فرستاد ، کشیش ایرانی مسیحی مذهب از اهالی سلطانیه (زنجان)بود و باسقف یوحنا شهرت داشته. ضمن نامه‌های تاریخی تیمور یك مطلب مهم دیده می‌شود وآن اینست که امیر تیمور بکلیه پادشاهان مسیحی تذکر داده بود که من از هر جهت با شما همراهم و تمام‌خواهش‌های شما را در سر کوب کردن عثمانی ها می‌پذیریم (۲) و اما مبادا که‌از

---

(۱) خواندنیها مورخه ۲۰ دیماه ۱۳۳٤

(۲) بطور واضح در اینجا معلومست که تیمور حاضر سر کوبی کردن عثمانیها که دشمن مسیحیان بوده است و البته به‌طریق اولی برای‌سر کوب نمودن یهودیان که عیسویان، آنان را بغلط دشمن میداشتند حاضر بوده و آن‌را عملی کرده است.

من راجع بتبلیغ آئین مسیح در کشور اسلامی خواهشی بکنید (۱) که بهیچ وجه پذیرفته نمی‌شود. البته مسیحیان که فعلا در پناه من هستند و یامسیحیان که بعدا بمملکت من می آیند همه‌نوع‌ازمساعدت ها و کمك های من بهره‌مند می‌شوند ولی شرط اینست که دین خود را تبلیغ نکنند(۲) بعضی از مورخین بغلط تیمور را پادشاه ایران خوانده اند و عده کثیری از مورخین روشنفکر ، تیمور را (دیو مغول) نامیده‌اند.

تیموریکی از خونخوار ترین سلاطین مغول است که‌برای‌رعب ساکنین شهرهای محصور سرهای بریده را بداخل آن پرتاب میکرد و یا از سر سربازان دشمن مناره ها میساخت و از این‌نظر لذت‌می‌برد.

« قوای تیمور لنگ بکشت و کشتار خویش از مرزهای یونان تا کرانه های چین ادامه داد و در سال ۱۳۸۷ م . ایران را بتصرف خویش در آورد.. درایران (تیمورلنگ) یادگارهای تلخ ووحشتناکی از طبع خونخوار و سفاك خویش باقی گذاشت.. لشکریان‌وحشی مغول بشهر اصفهان حمله کردند و تیمور لنگ شهر را چنان ویران‌و وخراب نمود که درتاریخ بشر نظیر آن فجایع دیده نشده‌است، کوچك و بزرگ را از زیر تیغه شمشیر گذرانید و باین هم قناعت‌ننمودبلکه مناره‌هااز سرهای بریده مرد و زن و بچه در کنار دروازه‌شهرساخت و

---

(۱) علت آن برمعلوم است.

(۲) خواندنیها ۳۰ دی ۱۳۳٤ ، با توجه عمیق میتوان بعلت سیاسی‌این مخالفت پی برد.

هفتاد هزار سر بریده در ساختن آن مناره بکاربرد»(۱)

پس از قتل و غارت در اصفهان ، تیمور متوجه شیراز گردید و چون اوضاع آسیای مرکزی رو بوخامت میرفت و اوزبکها قیام نموده بودند فارس را ترك و متوجه آندیار گردید و پس از فتح وخواباندن شورش ، در سال ۱۳۹۲ میلادی از راه گرگان و آمل متوجه فارس و عراق گردید. و در هر محل جزئی استقامتی می‌دید همه را ریشه کن میکرد مانند آشیانه اسمعلییه. درری بازماندگان از کشتار چنگیز را از بین برده و شهر را بکلی خراب کرد.

در سال ۱۳۹۳ بطرف خرم‌آباد و شوشتر رفته و احتمال قریب بیقین است که یهودیان این نواحی که درزمان بنیامین میتودیلا زیاد بودند و بعدا نقصان یافتند و بازمانده‌ای هم اگر باقی مانده در این زمان از بین رفته‌اند و بعداز شوشتر باز به‌شیراز رفت.

شاه منصور امیر خاندان مظفر با ۴۰۰ سوارزره پوش بر ۳۰هزار قشون تیمور حمله بردولی بالاخره مجبور بفرار و بدست شاهرخ فرزند تیمور کشته شد و بقیه خاندان آل مظفر هم کشته شدند. در سال ۱۳۹۴ مسکو وسال بعدش هشترخان بباد غارت رفت و قفقاز را بتصرف در آورد سپس بسمرقند مراجعت نمود و از آنجا با ۹۰ هزار لشگر متوجه هند گردید و سلطان محمود را شکست‌داده دهلی را غارت کرده مراجعت نمود.

در ۲۴۰۱ چون شنید که سلطان احمد جلایر ببغداد برگشته متوجه آذربایجان شد و در آنجا چون شنید که در اثر ظلم سلطان

---

(۱) ترقی ۴۲۵ دی ۲۳۳

احمد . مردم شورش و از آنشهر بیرونش کرده‌اند بطرف سیواس(یکی از شهرهای فعلی ترکیه) رفت آنرا متصرف و ویران نمود و از آنجا بجنوب سوریه و بعد به حلب و دمشق رفته آنجا را قتل عام نمودو از آنجا متوجه بغداد شده قتل عام کرد وهر یك از سربازانش یك سر برای او آوردند و بعد به آذربایجان رفت تا قشون خود را راحتی بخشد. شکی نیست که‌یهودیان‌بغداددراین‌زمان ازنقطه‌نظر بغدادی‌بودن بطور عموم و از نظر یهودی بودن بطور فوق العاده‌دچارانواع‌تجاوزات و مصائب گشته‌اند. فتوحات تیمور در ایران بسهولت انجام شد زیرا در آن ایام چندسلسله برایران حکومت می کردند و در نتیجه قدرت ها تقسیم گردیده بود.

اما در خاك عثمانی که سلاطین و قشون آنها ازترکان سلجوقی بودند ، قبل از چنگیز از مرو بنواحی آسیا صغیر آمده و در یکصد سال قبل از این ، سلسله قوی و نیرومندی را تشکیل داده بودند و در این موقع‌بایزید سلطان آنکشور بود. در آنقره . آنکارای فعلی،بایزید از تیمور شکست خورد (۱۴۰۲) و اسیر وی گشت و در قفس آهنی محبوس شد .

بطوریکه دانستیم تیمور با هانری چهارم پادشاه‌انگلستان روابط دوستانه داشت و شاه انگلیس این فتح را به وی تبریك گفته (۱) «و

---

(۱) هر موقعیکه پادشاهان عثمانی نزدیك بفتوحاتی در جنوب اروپا شده‌اند با حمله‌از پشت سر کارشان متوقف گشته‌است چنانچه درسال۱۳۸۹ صربیها و مسیحیان متحد آنها از بایزید که معروف بصاعقه شده بود شکست خوردند و در سال ۱۳۹۶ در نیکوپولیس دسته شهسواران اروپا شکست یافتند» (سایکس جلد دوم‌صفحه ۱۸۳)

هانری پادشاه کاستیل هم هیئت هائی بسفارت بممالك و بلاددور دست جهان اعزام داشته است و مقصود عمده‌اش این بوده که اتحادیه هائی برای جلوگیری از تجاوزات ترکان و مسلمانان تشکیل بدهد. دونفر از مامورین سیاسی هانری پادشاه کاستیل در جنگ آنقره حاضر بوده و تیمور بعد از فتح، ایشانرا با سفیر خودش که حامل جواهرات گرانبها و زنان نیکو منظر بودبرای‌هدیه روانه داشته است.

در ادامه این ارتباط و مراوده سیاسی، «هیئت دیگری بعنوان سفارت بسر کردگی ری کانزلزدی کاویجو در ۱۴۰۳ میلادی بدربار تیمورفرستاده‌شد» (۱)سفیراخیر الذکرتا تبریزهم‌رفته‌وجمعیت آنشهر راحدودیکمیلیون‌ذکر کرده‌و گفته است که‌سابقاً زیادتر بوده‌بالاخره تا سمرقند نزد تیمور رسیده‌است.

امیر تیمور عنصر ترك را در امور کشور از سایر مسلمانان محلی ترجیح میداده هر چند مورخین ویرا قطعا مسلمان دانسته اند ولی حسن روابط او با سلاطین انگلستان و کاستیل و ارسال دختران نیك منظر و متوقف ساختن پیشرفت بایزید را تا قلب اروپا. موجب میگردد که دراین باره تعمق بیشتری بشود.

« امیر تیمور در نتیجه لشگر کشی بفارس و هندوستان و عراق و آسیای صغیر کسانی را که توانسته بودند در شهرهای فوق (در نتیجه حمله سابق مغول) جانی بسلامت بدر برده و باقی مانده کتب و کتابخانه‌ها را از حریق و اتلاف نجات بخشند و چراغ نیم سوخته

---

(۱) سایکس جلد دوم‌صفحة ۱۸٤

علم و ادب را در دست داشته باشند، آن هم به واسطه تهاجم این مرد جنگجو یکمرتبه نابود گشت و اثرات علم وادب محو شد»

«چون امیر تیمور و چنگیزخان هر دو بزرگترین فاتحین و کشور گشایان محسوب می‌شوند و در قساوت قلب و سخت کشی هم کمتر نظیر دارند، اینستکه اگر بخواهیم آندو را با یکدیگر مقایسه نمائیم از بسیاری از جهات نمی‌توان امیر گورگانی را باچنگیزبرابر دانست چه چنگیز چنانکه دیدیم علاوه بر داشتن جمع صفات لازمه مملکت گیری و لشگر کشی بدو صفت مخصوص ممتاز بود که امیر تیمور بهیچ وجه آنها را نداشت. اول صفت اداره ممالك مفتوحه و رعایت عدالت و قانون و نظم و ترتیب در کار رعایای ممالك مغلوبه و حکمرانی بر ایشان ، صفت دوم خالی بودن از حس تعصب مذهبی و بی‌طرف بودن او در این باب و همین دو مسئله علت عمده دوام‌دولت چنگیزی و منظم بودن ممالك وسیعه است که بدست لشگریان او فتح شده است و تا قریب یکقرن در کمال نظم و ترتیب از اقیانوس کبیر تا قلب اروپا باقی مانده‌است در صورتی که دولت تیمور مثل دولت نادر بعد از وفات مؤسس آن یکباره ازهم گسیخته شده» (۱)

« استبداد و ستمگری امیرتیمور و عدم اعتماد اوبکارهای‌اداری ممالك خود ، نگذاشته است که‌در زمان او وزرائی بزرگ‌مانندوزرای ایام چنگیزخان بظهور برسد و کسانی که‌در ایام امیر تیمور عنوان وزارت داشته‌اند همه مردمان گمنامند که‌بیشتر منشیان مخصوص‌امیر تیمور محسوب می‌شوند و هیچ نوع آثار کفایتی از ایشان در اداره

(۱) ازمغول‌تاافشاریه صفحه۲۲۳

ممالك مشهود نشده است و اغلب ایشانرا هم امیر تیموردر نتیجه‌اندك ملالتی که از آنها حاصل می کرده بقتل میرسانده است»(۱)

با این رویه توحش و استبداد و خشونت طبع وعصبانیت‌تیمور، و با پیش آمدی که در اثر واقعه اصفهان برای‌یهودیان ایران روی داد و با ملاحظه آنکه مردی که‌دعوی‌اسلامیت‌می کرد، از سمرقندالی دریای مدیترانه را با این سفاکی بکشتار و قتل عام‌مسلمانان‌پرداخت تکلیف یهودیان بدون دفاع ، پرمعلومست که چگونه بوده. صرفنظر از تلفات جانی در دومین حمله بزرگ مغول که بدست تیمور انجـام گرفت ، نه فقط فرهنگ و ادبیات یهود ایران ضعیف و قدرت مالی آنان ناچیز گردید بلکه از این پس در هر رشته‌ایکه فعالیت‌داشتندبه منتهای تنزل‌و پستی رسیدند.

در نتیجه چون رویه طبیعی بشری است ، در موقعی که فرد یا جامعه‌ای ضعیف و قدرت مالیش دچار نقصان گردید مورد نفرت واقع می‌شود ، همان قسم هم تنفر نسبت به‌یهود زیادتر گردید.

حمله‌اول‌مغول‌یهودیانرا ضعیف‌وبی‌چاره کردووزارت‌سعدالدوله‌در اثرتبلیغ‌شاهزادگان مغول و همکاران مسلمان‌آنان، مصیبت وبدبختی ونفرت جدیدی برای یهودیان‌ایران‌فراهم‌ساخت وحمله‌دوم‌مغول‌بدست تیمور مستبد خونخوار وعصبانی آنها را کاملاخورد کرد.البته‌درحمله اول‌ودوم مغول‌مسلمانان‌ایران نیز بسیارمصیبت‌دیدند و خرابی‌فراوانی بکشور وارد گردید ولی سهم یهود نسبت بجمعیت ایشان خیلی بیشتر بود خصوصاً در عصر تیمور که نظر دشمنی خاصی‌هم‌به‌آنان پیدا کرد.

---

(۱) از مغول افشاریه صفحه ۳۲٤

جمعیت یهودیان ایران و بین‌النهرین که قبل‌ازحمله مغول درعهدسلطان سنجر به یکملیون و دویست هزار نفر میرسید در این عصر به حدود هشتصد هزارنفرغیراز اضافی‌تولدنقصان یافته بود بنابر این در ایران‌و بین النهرین و قفقاز در اواخر سلسله تیموری یا اوائل سلطنت صفویه عده آنها درحدود ٤۰۰ هزار نفر بوده‌است.

شاعر شیرین سخن ایران خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی در عصر تیمور زندگی می کرد و وفاتش بسال ۷۹۱ = ۱۳۸۹م می باشد.

تیمور در سال ۱٤۰۵ = ۸۰۷ هجری در سن ۷۱ سالگی فوت نمود. تیمور ٤ پسر داشت ، جهانگیر و عمر و شیخ میرزا درحیات تیمور فوت کرده بودند ، پسر دیگر میر انشاء مورد بی مهری پدر بودوسه سال بعدازتیمور فوت کرد«میرانشاه‌هنگامی که‌در ۱٤۰۷حاکم تبریز بودحکم‌قتل‌رشیدالدین یهودی را داد و نعش او را به قبرستان یهودیان تبریز منتقل کردندتا آنکه‌فاقدآسایش محیط‌مؤمنین گردد»(۱)

رشیدالدین همانشخصی است که در سلطانیه حاکم یك محله بزرك بود و سابقاً یهودی و بعد مسلمان شده بود و در عصر خدابنده، یهودیان مسلمانشده را مورد امتحان قرار می‌داد.

چهارمین پسر **تیمور شاهرخ است** بعد از جزئی‌اختلافات خانوادگی بجای پدر نشست. کلاویجو اسپانیولی تا این تاریخ هم‌در دربار امیر تیمور بسر برده و راجع به‌وقایع روز نیز مشروحاتی‌نوشته است. خلاصه آنکه تیمور ، پیر محمد پسر جهانگیر نوه خودرا که

---

(۱) والترفیشل تاریخ یهود آذربایجان

۱۲ ساله بود بجای خویش برگزید و او در قندهار بود، عمش خلیل سلطان پایتخت را متصرف و با کمك امیران بزرگ و قشون، خود را پادشاه اعلام نمود.

در این اثنا شاهرخ فرزند چهارم تیمور که در آن وقت در هرات بود بعزم پایتخت حرکت کرد و سایرین از در اطاعت در آمدند. و در سال ۱٤۰۹ میلادی خلیل سلطان که در سمرقند مشغول اسراف ثروت تیمور بود در اثر آشوب داخلی شهر ، اسیر شده و خلع گردید.

شاهرخ هرات را پایتخت و پسرش الغ بیگرا بحکومت سمرقند منصوب داشت.

مورخین ، دوره سلطنت وی را دوره اصلاح خرابی ها و پدرش خوانده و مسجد گوهرشاد مشهد از بناهای زن او گوهرشاد آغامی باشد بعلاوه وی فضلا و دانشمندانرا تشویق می کرده است.

بهر جهت آسایشی را که مورخین به این نسبت داده‌اند گرچه برای ملت مسلمان ایران ممکنست وجود داشته باشد ولی نمی توان آنرا بکلیه کشور پهناور ایران عمومیت داد زیرا در حوالی سال ۱٤۳٦ م. = ۸٤۰ هجری اتفاقاتی در خوزستان که روزگارانی مرکز اجتماع بزرگ یهودیان ایران بود و بنیامین تودلا از آن ذکر نموده رخ داد و از آن به بعد هم مسلسل موجب خرابی این ایالت زرخیز و مهم ایران فراهم گردید و در نتیجه نه فقط یهودیان این ناحیه خواهی نخواهی در اثر قیامها و کشتارهای پی در پی که بر اساس امور مذهبی و دعوی مهدویت سید محمد و فرزندان او و انقلابات پی درپی در مدت ٥ قرن وجود پیدا کرد

موجب تقلیل جمعیت ایرانی خوزستان گردید و چون در هر انقلاب و جنگ و قحط و چپاول و کشتار، یهودیان محل ، دیوار کوتاه متجاوزین می‌باشد ، قطعاً دوری خوزستان از مراکز سلطنتی و اقتدار ، نیز مزید بر علت گشته و متجاوزین آنچه را میخواستند بی‌محابا می کردند و اینرویه تا طلوع عصر فرخنده رضاشاه کبیر پهلوی که منجر بدستگیری شیخ خزعل و تمرکز قدرت باشد ادامه داشته است. و از همین رو خوزستان تا سالهای اوائل رضا شاه کبیر فاقد جمعیت یهود بوده است.

در اواخر حکومت شاهرخ سیدمحمد مشعشع فرزند سیدفلاح که شیعه بود دعوی مهدی موعود را نمود و کتابی بنام مهدی نوشت و از خاك عراق عرب در سال ۱۱۴۱ میلادی= ۸۴۵ هجری به خوزستان آمد و چون مذهب تشیع وسعت می یافت موقع را برای دعوی خود مناسب می‌دید.

در این عصر شاهرخ در خاك عرب و بغدادقدرت‌چندانی نداشت و خوزستان برای وی ایالتی دور افتاده بود لذا پس از چند روز زد و خورد ، سید محمد و پسرش که دعوی خدائی کرد در خوزستان قدرت یافته و مخصوصا بعد از فوت‌شاهرخ به قتلها و کشتارهای‌وحشتناکی دست زدند . حکومت طایفه مشعشعیان در خوزستان و تجاوزات آنان تا عهد شاه اسمعیل صفوی که بساط آنطایفه را با کشتن سید علی و سید ایوب نوه‌های سید محمد پس‌از ۷۰ سال هرج ومرج و خرابی در خوزستان برانداخت، ادامه داشت(۱).

---

(۱) از تاریخ پانصد ساله خوزستان

بدون شك این هرج و مرجها و کشتارها و خرابی هاوتعصبات در خوزستان ، لطمات ناروائی بر یهودیان آن ناحیه وارد ساخته‌است، بهر جهت طولی نمی کشد که فلاح برادر دیگر علی‌و ایوب حکومت خوزستانرا از شاه اسمعیل بدست آورده و تا ۲۶۰ سال در خاندان او موروثی گردید و تجاوز زور گوئی وملوك الطوایفی در این ایالت‌مهم ایرانی تا آغاز سلطنت پهلوی همواره ادامه داشت و بـا ضعف جمعیت و آسایش ایرانیان خوزستان ، یهودیان این ناحیه بطور شدیدتری‌طبعا مورد پرا کندگی و تجاوز قرار گرفتند.

وقتی کشوری دچار جنگ و مصائب نبوده و در آن قحط و امراض و بحران اقتصادی نباشد همان موجب اطمینانست که یهودیان آنکشور براحتی زیست نموده‌اند ، شکی نیست که عامل مهم‌دیگری که عبارت از جهل و تعصب خشگ است ولو در هنگام‌آسایش کشور، موجب ناراحتی و مصائب یهودیان می گردد.

شاهرخ در سال ۱۴۴۷ در ری فوت نمود و نعش او را به هرات بردند و دردوره او جنگ‌های بزرگی رخ نداد تنها به خواباندن‌بعضی از قیام های محلی در گرگان ومازندران و ماوراء النهر الی اصفهان و آذربایجان اقدام نموده‌است.

مشه ابن داود شاعر یهودی بخارائی در این ایام(در حوالی‌سال های ۱۴۲۰ میلادی) زندگانی می‌نموده، وی اشعاری به‌زبان فارسی‌خط عبری سروده‌است. درعصر او در سال ۱۴۳۳ عده‌ای از یهودیان سبزوار بسمرقند مهاجرت کردند (افرائم نیمرك صفحه ۹۷).

الغ بیك : قبل از فوت پدر مدت ۳۸ سال حکمران سمرقند

بود و در زمان فوت برادرانش در حیات نبودند لذا بمقام سلطنت رسید تقویم ترکی سیچقام ایل مربوط به این سلطانست. الغ بیگ در مدت سلطنت دو ساله خود دچار مخالفت برادرزاده خود علاءالدوله بود که هرات را بتصرف در آورد و پسرش عبدالطیف رازندانی نمود ودرهمین عهد شهر سمرقند بهوسیله اوزبکان غارت شد.

عبدالطیف که از حبس علاءالدوله فرار نمود، چون ملاحظه کرد پدرش الغ بیگ برادر و کوچکتر عبدالعزیز را بر او ترجیح داده است ببلخ رفت و چون پدر برای خاموش نمودن فتنه پسر، به آنشهر رفت دستگیر و او را کشت (۱٤٤۹)و ۳ روز قبل ازآنهم موفق شده بود که برادر کوچك خود عبدالعزیز را از بین بر دارد. بیش از شش ماه طول نکشید که هنگام شکار، نوکران الغ بیك تیری به عبدالطیف زده و سرش را بریدند.

☆ ☆ ☆

ابوسعید: نوه میرران شاه پسر تیمور. در همان اوان کشته شدن الغ بیگ، بحرکت در آمده سمرقند را بتصرف در آورد و با عمش ابوبکر میرزا جنگید و او را بقتل رسانید و درسال ۱٤٦٥ موفق بتشکیل حکومتی در ماوراء النهر و قسمت شمالی ایران وافغانستان گردید سپس متوجه آذربایجان شد تا به حکومت ترکمانان خاتمه دهد و در زمستان با امیر حسن بزرگ آنان مصاف داد و پسر امیر حسن ابوسعید را دستگیر و تحویل یادگار محمد، نبیره گوهرشاد آغا و شاهرخ داد و او هم بقصاص جده خود، ابوسعید را در سال ۱٤٦۷ بقتل رسانید.

سلطان احمد: فرزند ارشد ابوسعید دچار آشوب وطغیانهای زیاد

سلسله مغولهای چنگیزی تا تیمـور لنك

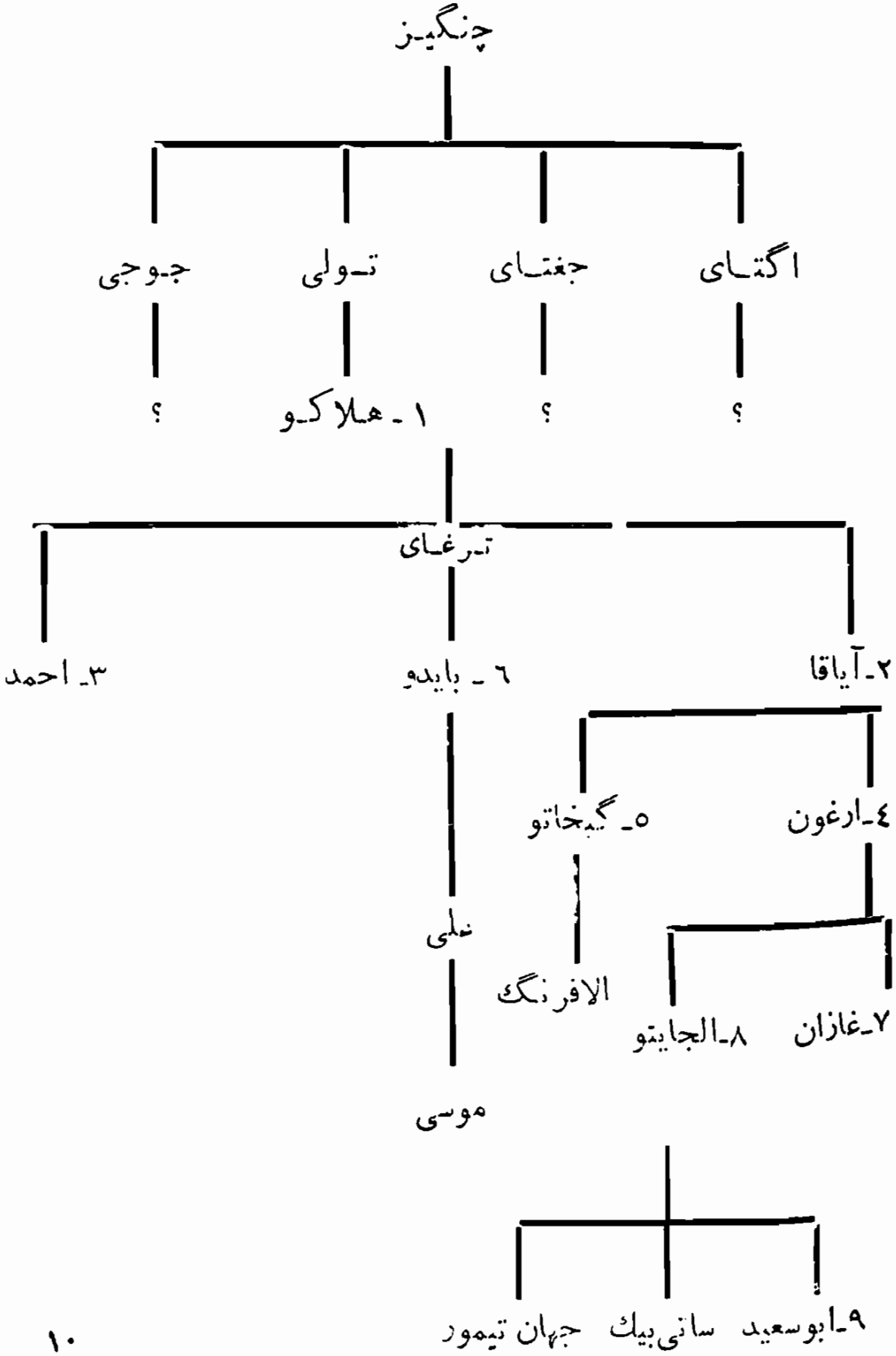

شسده نتوانست بجای پدر بنشیند.

سلطان حسین میرزا بایقرا: پسر سلطان غیاث الدین منصور پسر امیرزاده بایقرا ، پسرعمرشیخ، پسر تیموربوده است ، چون خبر قتل ابو سعید را شنیـد و کسی در دودمان امیر تیمور که لیاقت سلطنت داشته باشد نبود لذا سال ۱٤٦۹ بتخت سلطنت جلوس نمود.

میرزا یادگارمحمد ، شاهزاده دیگر تیموری با سلطنت اومخالفت کرد و بالاخره موفق شد یادگار محمد را شبانه درخوابگاهش دستگیر و در همانسال ۱٤۷۰ بقتل رساند این پادشاه با الغ‌بیگ ومیرزاسلطان محمود پسران ابوسعید و عده‌ازشاهزادگان‌تیموری بمبارزاتی‌پرداخت و بعد دچار شورش پسر خود بدیع الزمان که در گرگان حکومت داشت گردید و بالاخره کار آنها بصلح انجامید سپس دچار حمله محمد خان شیبانی مغول گردید که بلخرا محاصره کرده و عده‌ای ازمردم را بکشتن داد وی هنگامی که برای شورش عازم‌ماوراءالنهر برعلیه‌محمد خان شیبانی بود درسال ۱۵۰٦ فوت نمود.

محمد شیبانی، بعد از فوت سلطان حسین بایقرا ، فرزند هفتم جوجی پسر چنگیزموسوم به‌محمد شیبانی یاشاهی‌بیگ‌خان‌فرزندابوالخیر که آخرین‌جنگجوی نامی مغول‌بود ، هرات را از دست دوپسرسلطان حسین بایقرا در سال ۱۵۰۷ گرفت و سلسله تیموری را بر انداخت و سلسله ازبگ را برقرار ساخت.

ظهیر الدین بابره : نوه ابوسعید هم از هرج و مرج آن‌ایام با وجود صغر سن ، استفاده کرده در سال ۱٤۹۷ سمرقند را بتصرف

در آورد ولی سپاهیانش ویرا ترك گفتند تا سال ۱۵۰۰ میلادی که آنرا دو مرتبه بتصرف درآورد و اما توسط محمد شیبانی شکست خورده فرار نموده به کابل رفت و از آنجاموفق به فتح‌هندوستان‌وبرقراری سلساله قوی ونیرومند هند گردید.

بعد ازشکست یزدگرد سوم ، از سال ٦۵۲ م ، ملت عرب بر ایران حکومت یافته بود و بعد هم از زمان غزنویان ۹٦۳ میلادی و بترتیب بعد از آن سلاجقه ، خوارزمشاهیان ، غوریان اتابکان فارس و آذربایجان و سپس طوایف مغول و غزها ، چنگیز و تیموری ها بر قسمتی یا تمامی ایران تااین تاریخ درمدت ۵٤۳ سال مشغول غارت و چپاول و یا سلطنت بر ملّت ایران بودند.

ایران دیگر آن ایران عهد کورش کبیر یا داریوش بزرگ یا سلاطین معروف ساسانیان‌نبود در این عصر قدرت‌خاندان‌تیموری‌متلاشی شده و کار بجائی رسیده بود که ایلات ترکمن می‌خواستند سلطنت و حکومت خود را بر ایران تحمیل نمایند یکدسته از این طایفه موسوم به:

قراقویونلو: یا صاحبان گوسفند سیاه بودند که این اسم‌را برای آن داشتند که روی پرچم های آنان یك گوسفند سیاه رسم شده بود. اینها مردمی بودند که در اواخر قرن ۱۳ میلادی از اطراف دریاچه وان بر خواسته و به واسطه دوستی واتحاد با آل جلایر تقویت شده در ارمنستان و آذربایجان حکومت خود را مستقر ووارث تاج و

تحت قرار گرفتند.

طایفه دیگر ترکمن موسوم به:

آق‌قویونلو : یاصاحبان گوسفند سیاه بودند که ازطرف‌تیمور لنگ زمین هائی به آنها در ارمنستان و بین النهرین در ازای‌خدماتی که کرده بودند اعطا شده بود و در همان ایام مثل طایفه رقیبشان حکومتی یافته که مرکز آن در دیار بکر بود. امیر اوزن ابوسعیدرا مقتول ساخت و چنان قدرتی یافته بود که درواقع‌سلطان‌ایران‌خوانده میشد، پس از مرگ وی در سال۱٤۷۸ یعقوب پسرش ۷ سال پادشاه‌شد که مسموم گردید. بااوضاع‌و احوال آنروز در ایران که‌قدرت‌مسلمه و متمرکزی وجود نداشت و در نتیجه کشمکشها و منازعات داخلی بر سر سلطنت تجزیه شده تیموری ، راه برای آمدن‌سلسله صفویه باز شده بود .

فصل یازدهم

شروع اقدامات سیاسی شدیدتر دول اروپا در ایران و تأثیر آن در اوضاع و احوال یهودیان

ما در فصل مربوط به چنگیز اطلاع یافتیم که پاپ چگونه باب را بطه را با چنگیز افتتاح نمود و در فصل تیمور لنگ دانستیم که سفرائی از اروپا و حتی از اسپانیا مامور ایران شدند و دراین عصر که ترکان عثمانی قسطنطنیه پایتخت روم شرقی را متصرف شده بودند ممالك اروپائی مجبور به اقدامات جدی‌تری برای جلب سلاطین پشت سر عثمانی گردیدند. اینك بهتر است که به بیانات سایکس(۱) مورخ انگلیسی گوش دهیم:

« رلی را که جمهوری ونیس در آسیا ، نه فقط در تجـارت و بازرگانی بلکه در سیاست و دیپلماسی هم بازی کرده (۲) مطالعه آن بسیار جالب و جاذب است. در فصل پنجاه و هفتم دیدید که چگونـه مساعی اروپا در تحریك ایلخانی ها برای حمله به مصر و در آوردن ارض مقدس از چنگ سلاطین مملوك بی‌ثمر مانده و جز **تبادل سفرا**

---

(۱) جلد دوم صفحه ۲۰۱

(۲) رجوع بسیاحت نامه‌های ونیزی‌ها ، که بدست انجمن هکلت چاپ و نشر شده گردد

نتیجه آنی گرفته‌نشده. (۱) در حدود دو قرن ازتبادل‌این سفـرا و نمایندگان سیاسی گذشت و در ظرف این مدت ترکان عثمانی نه فقط بزرگترین و مقتدرترین دولت عثمانی بشمار می‌آمد **بلکه بواسطه تسخیر قسطنطنیه در۱۴۵۳ میلادی دنیای مسیحیت از تمام ازمنه ودوره‌های قبل مورد تهدید زیادتری قرارگرفت»**.

قدری بالاتر مینویسد:

« در این گیر ودار و یا قدری بعدتر ونیز در بهم آوردن این شکاف (بین مسیحیان) یا رفع نفاق وشقاق قدم برداشته برای متحد ساختن دولت های مسیحی بر علیه دشمن مشترك (عثمانی) بذل‌مساعی نمود ولی با موفقیت کمی ، مگر در آسیا ی صغیر که او خیلی خوشبخت بود.

اوزن حسن (منظور امیر حسن است که در بالا از وی صحبت شد) چون با تقاضاهای امیر سلیسی برعلیه ترکان مساعدت‌وهمراهی کرده و شکست خورده بود لذا بدین نکته پی برد که بدون همکاری نیروی دریائی جمهوری ونیز نمی‌توان انتظار موفقیتی داشت و بنابر این هیئتی بسفارت ونیز فرستاد و این امر بی نهایت موجب مسرت و خوشوقتی رئیس جمهوری و مشاورین او گردید و در عوض تصمیـم گرفتند که یکنفر مامور عالی مقامیرا بسفارت بنزد اوزن حسن‌اعزام

---

(۱) در فصل ۸ صحبت از مراوده اروپا در عصر آباقاخان و نامه ادوارد اول پادشاه انگلستان به این پادشاه و ارسال سفرای پاپ بدربار آباقاخان در سال ۱۲۷۸ میلادی بمنظور جلب سلاطین‌مغول برای‌جلوگیری از پیشرفت سلاطین مصر و ترك در مقابل عیسویان‌شد.

دارند (توضیح آنکه اوزن حس ، تهودورا یکی ازدختران(کالوجوهان نیس) از آخرین امپراطوران تربیزونرا بعقد نکاح خود درآورده بود) و از طرف دربار ونیز کاترینوزنو که باجناق اوزن حسن و بازرگان ونیزی بود انتخاب شد که بدربار اوزن حسن (صاحبان گوسفندان سفید)رفته پادشاه آنرا حاضر کند که به محمد دوم فاتح قسطنطنیه حمله ببرد،

در دربار اوزن حسن ازکاترینوزنو با نهایت گرمی پذیرائی شده و در اثر خویشاوندی و انتساب او با ملکه ، آنچه رامی خواست درست کرده و بالاخره شاه بدون هیچ اشکالی حاضر شد بمعیت نیروی دریائی ونیز که در ساحل کارامانیا (سلیسی) به کار انداخته می‌شد بر علیه سلطان عثمانی حمله ور گردد و بالاخره در سال ۱۴۷۲ میلادی منازعات آغاز شده و یکدسته از سواران سبك اسلحه ، آسیای صغیر را مورد تجاوزات و تهاجمات قرار دادند ولی یکستون طیار تحت فرماندهی مصطفی نام یکی از فرزندان سلطان(عثمانی)یك لشگر ایرانی راشکست داد و در سال بعد یکسپاه نیرومند عثمانی به ایران حمله برده لیکن در یك کوشش مایوسانه‌ای برای عبور از فرات ، دفع شد و عقب کشید و اوزن حسن که دشمنرا تعقیب و دنبال کرده بود ، در عوض شکست خورده و با تلفات زیاد مجبور بفرار گردید و بعد از این واقعه اوزن حسن کاترینوزنو رابسفارت فرستاد تاشاهزادگان دنیای مسیحی را متحد ساخته و بر علیه عثمانی‌ها قیام نمایند».

مراتب بالا نشان می‌دهد که در نتیجه جنگ های صلیبی و موفقیت های سلطان صلاح الدین ایوبی و سلاطین بعدی مصر وسوریه و شکست های لشگریان فرنگ از بدو حکومت مغول ، سلاطین اروپا و

پاپ متوجه این نکته شدند که بایستی در آسیا متحدینی برای خود بدست آورند و موقعی که سلطان محمد دوم قسطنطنیه را بتصرف درآورد و احساس خطر بیشتری نمودند، سیاست خود را بر آن قرار دادند که سلطان عثمانی را از عقب سر مورد حمله قرار دهند واین امر فقط توسط قوائی که در خاك ایران و بر ایرانیان حکومت داشت میسر بود گرچه در آن تاریخ هنوز اختلاف مذهبی بین ساکنین ایران وعثمانی کاملا مشهود نبود و فرمانفرمایانی که در ایران سلطنت داشتند هنوز پیرو طریقه شیعه نبودند ولی زمینه آماده بود زیرا بسیاری از مردم ایران علاقه مند به این طریقت بودند و همین اختلاف عقیده نیز مبدأ امیدواریهای زیادی برای اروپائیان بود.

از این تاریخ به بعد است که ملاحظه می شود فعالیت اروپائیان و آمدن سفرا وسیاحان وتجارخارجی به ایران زیادمی گرددتابجائی که در عصر شاه عباس کبیر ایران لانه جاسوسان و سیاسیون اروپائی گردید. حال چه عواملی موجب شروع فعالیت اروپائی از انگلستان الی اسپانیا و فرانسه تا آلمان و پاپ گردید. تصور میرود واقعات زیر که بطور اختصار از آن ذکر شده است برای درك موضوع کافی باشد.

ترکهای عثمانی که ازعثمان فرزند طغرل می‌باشند شاخه‌ای‌از سلجوقی‌می‌باشند.مادامی که اینان سلطنت و وسعت متصرفات خودرا در آسیا توسعه می‌دادند نگرانی برای اروپائیان چندان وجودنداشت ولی اولین نگرانی عالم مسیحیت موقعی شروع گردید که در سال ۱۳۵۵ م. برای اولین دفعه عثمانی ها در عهد سلطنت ارخان،پای‌خود

را در اروپا گذارده و بعد مراد اول در ۱۳۶۰ ادرنه و مقدونیه و آلبانی را بتصرف در آورد.

بعد سلطان بایزید اول در ۱۳۹۶ بلغار را مسخر و اسلامبولرا در مخاطره انداخت واگر حمله تیمور لنگ در آن موقع باینسلطان نمی‌شد اسلامبولرا بتصرف در آورده و بدولت یونان خاتمه داده بود. در عهد محمد اول فتوحات عثمانی متوقف گشت ولی مراد دوم باز دست بکشور گشائی زد و محمد دوم در ۱۴۵۳ استامبولرا فتح نموده به امپراطوری یونان خاتمه داد و کلیه آن کشور را متصرف گردید. در ۱۴۶۱ امپراطوری ترابیزون و در ۱۴۶۲ بوسنی و والاشی را و تا ایتالیا رسید و کلیه این فتوحات تا قبل از صفویه انجام شده بود و در عهد بنیان گذار سلطنت صفویه شاه اسمعیل اول، مطابق زمان سلیم اول سلطان عثمانی در ۱۵۱۷، سوریه و فلسطین و مصر را بدست آورد و در ۱۵۲۰ مکه و والجزایر را. سلیمان دوم هم عربستان و ارمنستان و کردستان و در اروپا مجارستان و جزیره رود را تا سال ۱۵۲۲ مسخر ساخت و بالاخره سلیم دوم در سال ۱۵۲۹ به پشت دروازه‌های شهر وین پایتخت اطریش رسید و در ۱۵۳۴ تونس، در ۱۵۵۱ تریپولی و بالاخره سلیم دوم در سال ۱۵۷۰ جزیره قبرس را از ونیسها گرفت. این فتوحات برق‌آسا، سلاطین اروپا را بخود آورده و نمی‌توانستند بدون فعالیت و اقدام سیاسی باقی بمانند زیرا مقام سلاطین و ثروت کشور وایمان ومذهبشان در خطر قطعی بود.

در اینجا لازمست با اطلاع گردیم، از ۱۳۹۱ که آن عملیات وحشیانه در اسپانیا بر علیه یهودیان شروع گردید چه اتفاقات دیگری

براي يهوديان اروپا رخ داد و رفتار سلاطين عثماني و خاصه محمد دوم با يهوديان چگونه بوده است تا بتوانيم واقعات بعدی نسبت به يهود ايرانرا که در اثر تحريکات جاسوسان و مبلغين اروپائی بعمل آمد بهتر درك نمائيم و بريشه افکار و عمليات ضد يهودی که برای نژاد ايرانی نسبتاً بيگانه بود آگاه شويم و به منبع و انگيزه تنفر نسبت به يهود و محدوديت هائيکه در عصر صفويه برای آنها ايجاد شد کاملا واقف گرديم.

تعصب و نفرت و تجاوزات مسيحيان اروپا در اواخر قرن چهاردهم نسبت به يهوديان که در اثر جهل آنان وجود پيدا کرد در سرحد کمال و در نتيجه قتل و غارت های سال ۱۳۹۱ عده کثيری از يهوديان برای نجات از مرگ و آزار متجاوزين (که بزور وحشت خونريزی، می‌خواستند آنها مسيحی شوند) بمذهب آنان درآمده بودند بديهی است مادامی که تغيير مذهب از روی رضايت و ايمان کامل نباشد سطحيست بعلاوه چگونه ، ممکنست انسان بتواند مذهب اشخاصی که فرزندان و برادران و عزيزان آنها را سر بريده و يا زجر داده دوست داشته باشد ، لذا بسياری از آنان به طرف مراکش والجزاير که ممالك اسلامی و نسبت به اديان غير اسلامی با مروت و انصاف رفتار مي کردند مهاجرت نمودند ولی اکثريت در اسپانيا باقی ماندند و در ظاهر طبق رسم کاتوليکها رفتار می کردند ولی در باطن به مذهب موسی باقی بودند اهالی مملکت از افکار آنها بی اطلاع نبودند و اين مردمانرا (ماران) ميخواندند و نسبت به آنها بيش از يهوديان تنفر داشتند ولی بعضی از

سلاطین بااین رویه (مارانها) موافق بودند زیرا از ابتدا بارویه خشونت آمیز ملت و روحانیون برای تغییر مذهب یهودیان مخالف بودند. دسته دیگری هم بین یهودیان بود که آسایش وتنعمات جهانی را برمذهب ترجیح می‌دادند و بمنظور جلب توجه مسیحیان مراسم عیسویانرا بجا می‌آوردند بدون آنکه در باطن نه بمسیحیت و نه بموسویت علاقمند باشند و روی همین اصل برای استحکام موقعیت خود از وارد آوردن اتهام به برادران خویش مضایقه نداشتند (۱)

یکی از این اشخاص موسوم بسلیمان لوی اهل بور گوس بود که بین مسیحیان معروف به پل دوسانتا ماریا (۱۳۵۱-۱۴۳۵) و قبلا راب بود (۲) و چون ملاحظه کرد که جامعه وی از بین رفته وریاست او متزلزل است، برای آنکه موقعیت نیك و جلال خود را حتی زیاد تر کند در سال ۱۳۹۱، مسیحی گردید و چنان نشان می‌داد که از روی ایمان کاملست و کوشش نمود تا در سلك روحانیون مسیحی در آید و موفق هم شد، سپس خواست برادران خود را بدین جدید در آورد و چون موفق نگردید از ابراز هر گونه اتهامات نسبت به آنان خودداری نکرد و تحریکاتی برای محدودیت یهودیان و مارانها نمود. در نتیجه نشریان زیادی در آنعصر بر علیه دو روئی وحقه‌بازی سلیمان لوی منتشر گردید، هر چند وی تا بمقام مشاور دون هانری سوم رسید ولی در دربارپادشاه مذکور، که دو طبیب یهودی وجود داشت و

---

(۱) از این دسته در عصر صفویه و قاجاریه در بین یهودیان ایران نیز پیدا شد که بموقع بشرح آنها پرداخته خواهدشد

(۲) راب پیشوای روحانی است.

نزد پادشاه مقرب بودند لذادر عصر اینسلطان وضع به آرامش گذشت اما موقعی که در سال ۱٤۰٦ ژوان دوم بجای دون‌هانری‌نشست‌وچون قدرت دست مادرش بود و مشارالیها هم تحت اطاعت روحانیون‌قرار داشت ، لذا اوضاع و احوال یهودیان عوض شد و در اثر تحـریکات سلیمان لوی یا پل دوسانتا ماریا ، آنهائی که نشریه بـر علیه وی صـادر کرده بودند از جمله مئیر الگو آدس ، به بد ترین وضعی کشته شدند.

در این بین ۳ نفر یهودی دیگر بنامهای یشوعه لور کی ، فرای و نسان فره ، و پدرو دولونا که تغییر مذهب داده ودر ردیف سلیمان لوی بودند موجب شدند که در آنزمان اشگ و خون یهودیان روان گردد (۱) آنان‌از شهری‌بشهر دیگر بحرکت آمده کنیسه‌ها راتبدیل به کلیسانموده ومردم عوام مسیحی را بر علیه یهودیان برمی‌انگیختند (۱٤۱۲-۱٤۱٤) و درنتیجه عده‌ای‌ازترس و وحشت‌قتل‌و کشتار،عیسوی می‌شدند. بزرگان عالم مسیحیت نمی خواستند از این صواب عظمـی که یهودیان جدید المسیحی انجام می دادند عقب بمانند لذا دون فردیناند در سال۱٤۱۲علمای یهودارا گونرابرای مباحثه مذهبی دعوت کرد و مقصودش آن بود که اجباراً عده ای از پیشوایان یهود را تغییر مذهب دهد تا سایر یهودیان ارا گون خود بخود پیرو پیشوایان خود گردند.

این مباحثات از ۲۱ ماه فوریه ۱٤۱۳ تا ۱۲ نوامبر ۱٤۱٤ادامه

---

(۱) مانند ملا مردخا معروف به ابوالحسن لاری در عصر شـاه عباس اول.

داشت ، بالاخره پاپ بنوآسیزدهم که در شهر نورتوز در اسپانیا بود در این مباحثات مداخله کرد و چون دید که در آن جلساتی که با جاه و جلال جلوس می کرد در پیشوایان یهود مؤثر نگردید، بتهدید پرداخت‌ودرفوریه۱٤۱٤ عده کثیری‌ازیهودیانرامسیحی‌نمودولی‌همگی حاضر نشدند. ناچار پیشوایان یهودیانرا ، با دادن اطلاع به اینکه عملیات محدودیت بر علیه جامعه آنها آغاز خواهد گردید ، مرخص نمود وشش ماه بعد آنراانجام داد.

در ۱٤۲۰ در عهد پاپ مارتن پنجم عده کثیری کانولیك ها از تکبر پاپ های خود و رفتار خارج از اخلاق پیشوایان روحانی‌خویش بتنگ آمده و امید میرفت که در اثر اختلافات داخلی ، مدتی یهودیان به آسایش زندگانی نمایند. هوسیتها که دسته مخالف و از اهالی چك بودند به کاتولیکها حمله می‌بردند در حالی که یهودیان هم مورد غارت هوسیتها بودند ، کاتولیکها بعنوان اینکه‌یهودیان‌اسلحه و کمك به هوسیتها می دهند آنها را نیز مورد غارت و آزار قرار می دادند. اولین اقدام در اطریش بر علیه یهودیان شد که آنانرا دشمن خدا خطاب می کردند و چون اتفاقاً سه بچه درآب غرق شده مفقود شدند انتشار دادند که‌یهودیان‌برای مصرف خون آنها، آنانرا کشته‌اند و در نتیجه انتشارات دروغ ، در آنجا هم ، تجاوزات بیهودیان شروع گردید و موقعی که از آلمان ، کاتولیکها برای جنگ با هوسیتهای چك می‌رفتند ، بار دیگر مانند دوره صلیبیون بیهودیان‌ضعیف حمله می کردند و یهودیان آلمان در این موقع روزه یکسره ۳روزه گرفتند تا شاید خدا به‌آنها رحم کند .

در این موقع که کاتولیکها خود را در مقابل خطر داخلی و اصلاح طلبانه میدیدند ، در ۱۴۲۲ مارتن پاپ پنجم،حکمی صادر کرد حاکی از آنکه (مذهب عیسی شاخه‌ای از مذهب یهود است و وجود حیات یهودیان قطعاً لازمست و بایستی مسیحیان روابط دوستانه با آنها داشته‌باشند) ولی این حکم اثری برای مؤمنین مسیحی نداشت . در شهر بال از ۱۴۳۱ تا ۱۴۴۳ شورائی بنام(کونسیل بال) برای امورمذهبی اروپا تشکیل گردیدو برنامه آن عبارت‌از کوشش برای بر گشتن‌هوسیت ها به کلیسای کاتولیك ، اصلاح اخلاق کشیشها و تغییرمذهب دادن یهودیان بود و روي همین اصل، تحدید و تحقیر یهود را بازادامه‌دادند. در این موقع امپراطور آلمان که نسبت بیهودیان با مدارا رفتار می کرد مرد و بجای او دوك آلبرت دوطریش که دشمن خونین یهودبود بتخت‌سلطنت‌رسیدولي خوشبختانه سلطنت او بیش‌از دوسال دوام نیافت. اما در اسپانیا در شهر تولد ، مسیحیان اتحادیه تشکیل داده تا بر علیه یهودیان مسیحی شده (مارانها) اقداماتی بنمایند و آنها را از کار هاي دولتی خلع نمایند.

لذا به پاپ نیکلا پنجم که در ۱۴۵۱ بجاي اوژن چهارم نشسته بود ، نوشتند که یهودیانی که مسیحی شده‌اند به مذهب سابق خود ایمان دارند ، در نتیجه وی حکمی صادر کرد که اینگونه مسیحیان ولو مقام او کی داشته باشند ، بایستی در محکمه مخصوصی محاکمه شوندودارائی آنها ضبط و آنها را بقتل‌برسانند ، در واقع تفتیش‌عقاید از این وقت شروع میشد. در همین زمان نیکلا پنجم بود، که محمد دوم پادشاه عثمانی اسلامبول را در محاصره آورده و این پاپ قتل عام کلیه

یهودیان کافر ! وترك های مسلمانرا مجاز کرد و در اثر آن،دسته‌جاتی بریاستCapistranoدر آلمان و اطریش و بوهم راه افتاده‌و خصوصاً در سیلزی عملیات وحشي گری خود را تکمیل نمودند و چون دراین زمان اوضاع و احوال یهودیان رضایت بخش بود اغلب یهودیان از اروپای مرکزی به اروپای شرقی‌پناه‌می بردند.

در این ایام ، بدبختی یهودیان اروپا حدی نداشت و چون از حدود برنامه این کتاب خارج است به شرح وبسط آن‌وقایع‌دلخراش نپرداختیم و آنچه برای ارتباط به اوضاع و احوال یهودیان‌ایران‌لازم بود ناگزیر به شرح اختصار آن اقدام شد. دراین اوضاع آشوب‌اروپا بنظر میرسید که در رحمتی ، از طرف خداوند برای یهودیان باز می شود و آن واقعه عبارت از فتح قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳ ازطرف محمد دوم پادشاه عثمانی بود.

سقوط قسطنطنیه و خرابی دولت بیزانس کلیه عالم مسیحیت را بلرزه در آورد. جهان عیسویت از آنکه ترك‌های عثمانی نسبت بـه أهالی بیزانس ظلم و ستم و توهین روا می‌داشتند فوق‌العاده عصبانی و ناراضی‌بود ، ولی فراموش‌میکرد که ازعهد اولین امپراطور این کشور کونستانتین Constantin تاآخرین آنDragossés Paleologue به استثنای ژولین اپوستات که او را لامذهب خوانده بودند خود و ملت و روحانیون آنها تا چه حد متجاوز ، ظالم و خونخوار بوده‌اندو نسبت بیهودیان چگونه رفتار کردند و عملیات تجاوزکارانه آن هـا چگونه برای ملل اروپائی‌سرمشق گردید و بلائی که برسر آنها آمده بود نسبت بعملیات هزار ساله آنها چندان مهم نبود.

محمد دوم بعداز فتح استامبول می‌خواست‌متوجه سایر ممالك‌اروپا

شود. پاپ نیکلا دوم در نظر داشت که جنگ صلیبی دیگری بر علیه عثمانی ها راه اندازد ولی نفوذ وی برای انجام چنین کاری کافی نبود لذا موفقیتی حاصل ننمود.

وقتی پاپ و سایر پیشوایان ملل اروپا ملاحظه کردند که اتفاق بین سلاطین اروپائی برای جنگ با عثمانی هامیسر نیست وهیچکدام بتنهائی قادر به جلو گیری آن نیستند ، رویه ای را که ازعهد چنگیز و آقاباخان تا امیر اوزن حسن تعقیب نموده بودند با برنامه‌وسیعتری شروع کردند و آن عبارت از فرستادن مامورین غیر رسمی و سفرای رسمی و حتی عده‌ای بنام تاجروسیاح به کشور ایران برای ایجادجبهه‌ای در سرحد شرقی عثمانی بود.

موقعی که محمد دوم استامبول را بتصرف درآورد یکسال ازاعلام پادشاهی اسمعیل صفوي در تبریز می گذشت. هفت طایفه ترك با شاه اسمعیل همکاری داشتند و همه قسم یاد کرده بودند که مذهب شیعه را کاملا حمایت نمایند و البته این وضع جدید ، موقعیت ممتازی رابرای مامورین سیاسی اروپا که‌به اسامی وعناوین مختلف می‌خواستندمتوجه ایران گردند فراهم ساخته بود.

ملت ایران دربدوتاریخ خود،درعهد کورش کبیرمنتهای مساعدت را به‌ملت یهودنموده‌بود.داریوش کبیرو کلیه‌سلاطین‌معروف وبزرگ ایران سیاست‌شان‌براساس کمك بیهودیان ویهودیه‌بود. توده‌ملت‌ایران که هنوز هم به مهمان نوازی معروف می‌باشد ، وصفحات‌تاریخ وافعال و افکار امروزه ایرانیان نیز شاهد این مدعا است ، پس از آنکه ملت ایران به مذهب اسلام گروید ، نیز وضعیت یهودیان کاملا رضایت بخش و غیر

از در ابتدای خلافت عمر که‌جزئی ناراحتی‌برای یهودیان‌تولید گردید روی هم رفته‌در تمام‌مدت‌سلطنت خلفا،مگر چند واقعه کوچك‌استثنائی بقیه ایام ، یهودیان در امنیت و آسایش بسر بردند. وجود ۱ ملیون و۲۰۰ هزار نفر یهودی درایران و بین النهرین در ابتدای حمله مغول خود شاهد این مدعااست.

یهودیان ایران ، از حمله چنگیز تاسلطنت غازان‌و خدابنده و بالاخره در عصر تیمور دچار قتل و غارت شدند که‌عهدچنگیزی‌و مغول بوده است.

موقعی که دولت صفویه می‌خواست‌روی کار بیاید درظاهرچنین تصور میرفت که وضع یهودیان بسیار درخشنده خواهد گردید، زیرا بعد از آنکه بیش از دو قرن سلاطین مغول بر این کشور حکومت کردند ، یهودیان ایران غیر از خون و اشگ و بدبختی چیزی ندیده بودند و حال آنکه پادشاهانی از فرقه‌ای که طرفدار امیرالمؤمنین که مظهر عدل و انصاف بود ، بر سلطنت ایـران منصوب می گشتند تصور می نمودند ، موجب آسایش یهودیان فراهـم خواهد گشت. آنها حق داشتند چنین آرزوها و افکاری داشته باشند ، زیرا موقعی که در شهر انبار ۹۰ هزار یهودی به خدمت‌داماد پیغمبر حضرت‌علی علیه‌السلام رسیدند و قسم‌وفاداری یاد کردند و مورد محبت‌آن پیشوای بزرگ مذهبی واقع شدند ، دیگر عهد دائمی روابط حسنه با اولادان آن بزرگوار و پیروان او بسته شده‌بود.(۱)

یهودیان از افکار بلند و بیانات آزادی طلبانه و عدالت پروری

---

(۱) به صفحه ۳۲۵ جلد دوم مراجعه شود .

جانشین پیغمبر با اطلاع و نیك آگاه بودند که گفتارهای این رادمرد بزرك جنبه بشر دوستی و انسان پروری و عدالت خواهی دارد ۱) از این رو قدرت پیروان حضرت علي عليه السلام مژده مسرت بخش و نوید بزرگی برای جامعه یهود ایران بود اما متاسفانه دیده شد که سیاست های خارجی طمع مکنت ومقام روحانی نماها، افکارمذهبی بی آلایش توده مردم را، آلت پیشرفت مقاصد خودقراردادند .

سلاطین عثمانی هر کشوری را که از دست مسیحیان خارج کرده و تحت سلطه خود در آوردند نسبت بیهودیان آن با مهربانی رفتار کردند. پادشاهان عثمانی مسلمان بودند و قبل ازسلطنت آنان یهودیان در ممالك اسلامی آسایش داشتند. مذهب اسلام برای اهل کتاب مقرراتی داشت که حق حیات و آزادی وکار و کسب به آنهاداده بود و این رویه از بدو اسلام در ممالك اسلامی ادامه داشت.

موقعی که سلاطین اسلامی به فتوحات خود در ممالك اروپا ادامه می دادند مصادف با زمانی بود که نهضت ضد یهود یا ضد موسی سرتاسر اروپا را فرا گرفته و رو بشدت میرفت. سلطان محمد صرفنظر از رویه اسلامی خود توجه خاصی برای مساعدت بیهودیان پیدا نمود. به آنها اجازه داد که در اسلامبول و سایر شهرهای مفتوحه یادر خاك اصلی عثمانی آزادانه اقامت نمایند. حتی زمین ومسکن بآنها دادو آنها را مجاز ساخت که مدارس و کنیسه‌ها بسازند.

برای جامعه یهود عثمانی یك راب بزرگ که مردی خداترس

---

(۱) به صفحه ۳۱۸ جلد دوم مراجعه شود .

و مؤمن و عالم بود بر قرار ساخت و این راب حق داشت که دردربار و در کنارمفتی بنشیند ، و احترام او را بر پیشوای یونانی‌مقدم‌داشت و در واقع ، راب بزرگ، صرفنظر از جنبه روحانی . اختیار حکومت سیاسی بر یهودیان کشور را داشت و مانند (روش گولا) درعهدخلفا بود. وی مامور وصول مالیات از یهودیان گردید و حق محاکمه و مجازات داشت و راب های شهرستانها را تعیین میکرد ، در واقع نماینده کامل یهودیان امپراطوری عثمانی بود ، اولین راب عهد محمد دوم . موسوم به موسی کاپسالی بود .درنتیجه این‌وضعیت‌عده‌ازیهودیان آلمان به‌کشور عثمانی که آزادی کسب و کار وعقیده‌وانتخاب‌لباس داشتند مهاجرت کردند (۱٤٥٤).

آقای رضا پازوکی در صفحه۳٤۹ تاریخ ایران مینویسد:

« چون سلطان سلیم خان اول ، پادشاه عثمانی ، در اروپا به پیشرفت‌هائی نائل شده بود ، پادشاهان اروپا باشاه اسمعیل صفوی ازدر دوستی در آمدند» و به همین جهت است که مامورین سلاطین اروپا از هر طرف شروع بمعالیت برای‌ایجاد نفاق نمودند.

وقتی مامورین‌سیاسی‌اروپا در دربارهای عثمانی وایران‌توانستند آتش فتنه را روشن نمایند ، چون جبهه متحد عثمانی و یهود اروپا متفق المنافع بود و اروپائیان که‌خود اساس‌مخالفت با یهود راازقرون قبل بر قرار کرده بودند و با یهودیان‌و عثمانیها هر دودشمنی‌داشتندو طبعاًعثمانیهاویهودیان‌نیز بااروپائیان،لذامأمورین‌اروپائی‌درایران‌موقعی که موفق به روشن نمودن آتش جنگ بین ایران و عثمانی شدند ، توانستند سلاطین صفویه را قانع کنند که یهود هر کجا که باشد

با عثمانی دشمن ایران و اروپا متحد است و بنابراین بایستي یهودیان و عثماني ها را دشمن مشترك ایران و عالم مسیحیت محسوب داشت.

از روی همین منطق غلط ، مسیحیان هم هر کجا که باشند دوست ایران و اروپامیباشند ، در صورتي که از نوشته‌های بابائي لطف مورخ یهودی عصر صفویه بخوبي معلوم است که هم مذهبان یهودی ایراني هیچگونه رابطه‌ای با یهودیان عثماني نداشتند.

تجاوزات مغول در مدت بیش از دوقرن نه فقط آنها راازهستی ساقط و نزدیك سه ربع جمعیت آنها را از بین برده بود بلکه ایـن اوضاع و احوال در فرهنگ و دانش و اراده و تشکیلات داخلی آنها اثراتی شدید باقی گذارده بود که قادر به هیچگونه عکس‌العملی از خود نبودند.

یك موضوع دیگر که ماموریت فرستادگان اروپا رابراي تشویق دربار ایران جهت اتخاذ رویه ضد یهود آسان میکرد : عبارت از آن بود که از عهد حسن صبا رویه ضد یهودی که از طرف سلاطین اسمعیلی مصر اتخاذ شده بود ، کم و بیش افکار مردم ایرانرا بر علیه یهودیان مسموم کرده بود و از طرف دیگر آثار باقی‌مانده اوضاع‌واحوال عصر ارغون خان و سعدالدوله و قضیه منافع مقامی و مادی درباریان آنعصر که هنوز اثر تبلیغاتی ضد یهود آنان باقی‌بود نیز کمك‌شایانی براي بر انگیختن افکار ایرانیان بر علیه یهود ایران بود که هدف و منظور نمایندگان اروپائی را آسانتر و بالاخره دربار سلاطین صفویه را بر علیه یهود ایران بر انگیخت.

ونیز در اثر عوامل دیگری که بموقع خود شرح داده خواهد

شد طبقه ملانماها نیز به تبلیغ بر علیه یهودیان پرداختند و در نتیجه توده‌مسلمان‌ایرانی (به‌استثنای‌طبقه‌مطلع‌ووارد به‌رموز سیاسی و تاریخی وپیشوایان‌عالم‌مذهبی) نسبت‌به‌یهودیان کشورخود که‌غیرازوفاداری‌نسبت بوظایف‌وطنی خودتقصیری‌نداشتند، تنفروانزجاربی‌سابقه‌ای پیدا کرده که حتی کم و بیش تا بامروز باقی است. برای آنکه بهتر بتوانیم از رفتار تجاوزکارانه ملل اروپائی به یهودیان و محبت ترکان عثمانی نسبت به این قوم و نتایج حاصله از این دو رفتار متضاد که دنباله دشمنی مسیحیان آنروز نسبت به یهودیان و تعقیب آنها حتی در شرق و غرب بمنظور کینه جوئی و بدست آوردن متحد بر علیه عثمانی ها است آگاه گردیم، لازم است بشرح بقیه اوضاع و احوال آنان در اسپانیا به پردازیم که ضمناً دنباله مشروحه قبل است.

با وجود خدماتی که یهودیان به اسپانیا نموده بودند، در این موقع دیگر روز بروز اقامت در آنکشور برای آنها مشکل تر می گردید و دشمنی با آنها زیادتر می‌شد. در عصر دون هانری‌چهارم پادشاه کاستیل (۱۴۵۷ـ۱۴۷۴) و دون ژوان دوم (۱۴۵۰-۱۴۷۹)پادشاه اراگون، هنوز اوضاع و احوال ظاهرفریبنده ای‌وجود داشت ولی در سال ۱۴۵۹ بعداز فتوحات محمد دوم؛ کشیشی بنام الفونسود واسپیتا نشریه‌ای بر علیه یهودیان و مسلمانان منتشر ساخت وبقول‌او آنانرا کافر گفته و از وارد آوردن هر گونه اتهامات ناروا و دروغ نسبت به ایشان کوتاهی نکرد و در آن نشریه تقاضا کرده بود که

بایستی مسلمانان و یهود را بکلی نابود کرد (۱) و نسبت دروغی هم داده بود که یهودیان اطفال مسیحیانرا سر میبرند ، این اراجیف و اکاذیب ، بر روی توده بیسواد اثر مینمود و مخصوصاً یهودیان مسیحی شده بیشتر متوجه این حملات بودند.

اما آنچه بیش ازهمه تاثیر بسزائی برای قتل و غارت وبدبختی و دربدری یهودیان داشت وصلت ایزابل ، معروف به کاتولیك خواهر هانري چهارم پادشاه کاستیل و دخترژان دوم بافردیناند پادشاه اراگون بود و این وصلت رادر سال ۱٤٦۹، یکنفر یهودی ثروتمندبنام آبراهام سنیور به امید بهبودی در اوضاع و احوال برادران خود انجام داد زیرا مادر بزرگ فردیناند ، یهودیه‌اي بنام پالوما زیبا بوده است.

ایزابل در سال ۱٤۷٤ بجای برادر بر تخت سلطنت کاستیل نشست و در سال ۱٤۸۱ تشکیلات جدید و وسیعی برای تفتیش عقاید مذهبی داد و بنفوذ مسلمانان مور (با گرفتن گرناد یا قرناطه‌درسال ۱٤۹۲) خاتمه داد و از این سال است که سه کشور اراگون و کاتالون و کاستیل متحد شده و این زوج متفقاً ملقب به پادشاه اسپانیا گردیدند.

در عهد این زوج متعصب، اوضاع و احوال یهودیان رو بوخامت گرائید. آنها میخواستند کشور اسپانی را از هر گونه افکار مذهبی خارجی چه مسلمان‌وچه‌یهود تصفیه نمایندمخصوصاً ازیهودیان مسیحی شده که دارای مقام جاه و جلالی ، حتی بین طبقه روحانی شده بودند. ملکه فکر میکرد که خداوند این مقام را به او عطا کرده است که

---

(۱) گرائیتز کتاب چهارم صفحه ۳۷۵

یهودیانرا بیازارد و چون در کودکی در زیر تربیت کشیش متعصبی موسوم به هوماس دوتر کما بزرگ شده بود و ازمشارالیه‌ها قول گرفته بود که هنگام بدست آوردن اقتدار ، غیر مسیحیانرا از بین بردارد، لذا موقع را برای انجام آن مناسب دانست وبنابراین پس از تهیه مقدمات کار بعداز دوم ژانویه سال ۱۴۸۱ توقیف‌های دسته جمعی را برای محاکمه و تفتیش عقاید مسیحی نماها و توقیف اموال یهودیان و مورهای مسلمان؛ شروع کرد. محکوم نمودن توقیف شدگان اشکالی نداشت و مجازات آنها عبارت از عذاب جسمانی و سوزاندن آنها بود.

چهار طرف محل زجر و سوزاندن مقصرین را ، مجسمه چهار پیغمبران (که طبعاً پیغمبران بنی اسرائیل باید باشند) قرار داده بودند . و این مجسمه‌ها و محل مذکور که مدت ۳ قرن مرکز فجایع بنام دین بود هنوز باقی و ننگ ملت آنروز اسپانیا را مجسم میسازد.

آری در این تاریخ مسیحیان که خود را پیرو تعلیمات اخلاقی حضرت مسیح و پیغمبران بنی اسرائیل میدانستند و کتب تورات را کتب مقدس میشمردند و با تلاوت آن در موقع بدبختی و عزا و ناکامی خویشتن را تسلی میدادند و پادشاهان سابق یهود ،مانند حضرت داود و سلیمانرا سلاطین مقدس و در هر مجلس و کلیسائی نام آنها را به بزرگی ذکر مینمودند ، با آهن و آتش و با خون و زاری بر علیه تنه‌ای که شاخه مسیحیت از آن بوجود آمده بود قیام کرده سزای پیشوایان وحدانیت و معلمین خویش را چنین میدادند. ترور و وحشت

سرتاسر اسپانیا را فرا گرفته بود حتی عیسویان سابق را بمحاکمه می کشاندند ، تا به حساب ، مسیحیان غیر مؤمن را نشان دهند.بااین اوضاع و احوال معلومست که چه دشمنی های بی‌جاوچه‌بدبختی های بی مورد حتی برای غیر یهودیان فراهم میشد. شرح مفصل مراسم اجرای محاکمات و سوزاندن محکومین برای هر بشر سنگدل تأثر آور و غم انگیز است. با این ترتیب یهودیان و یهودیان مسیحی شده‌و آنچه غیر کاتولیك بود مورد تهدید و تجاوز قرار گرفت و چون کار یهودیانرا ساختند به تغییر اجباری مذهب مسلمانان و خروج آنان از کشور پرداختند.

تنها خوشبختی که‌وجود داشت لزوم صرف وقت برای محاکمه بود که موجب می گشت تا کار قتل و سوزاندن به کندی پیش رفت کند و به همین علت زوج مقدس حکمی صادر کردند که یهودیان کردو واندلس و سویل را از کشور اخراج‌نمایند ودر نتیجه در سال ۱٤۸۲ هزاران نفر از یهودیانی که تاریخ ورودشان بکشور اسپانیا ، قبل از وحشیان ویزیگوت آنروز بود ، مجبور بترك وطن گردیدند شهرهای ترك شده صورت غمناگی برداشته کار و تجارت‌فلج گردیدو خانه‌های ترك شده را سکوت مرگ‌آسائی فرا گرفته بود.

موضوع تعجب‌آورآن بود، در حینی که این جریان وقوع مییافت از طرف فردیناند و ایزابل یکنفر یهودی موسوم به آبراهام سنیور که فوقا ازوی نامبرده‌شد مامور اصلاح‌امورمالی کشور گردیده بود و بعداً اسحق ابرونل معروف را که از پرتقال به اسپانیا آمده بود وزیر مالیه کرد. شفاعت دو رجل یهودی تأثیری در سلطان‌نکرد

بالاخره در ۱۴۹۲ ابرونل به ایطالیا فرار کرد و آبراهام سینیور را مجبور بقبول مذهب مسیح نمودند.

محکمه تفتیش عقاید بتدریج در ایالات اسپانیا برقرارمیگردید و عمل آن شدت مییافت و ترکمادا روحانی نسبت بکلیه مامورین کار قسی القلب‌تر بود.

در بهار ۱۴۸۵ محکمه‌شهر تولد Toledo که مرکز بزرگ یهودی نشین بود افتتاح گردید خلاصه آنکه در آنعصر یك ثلث یهودیان مسیحی شده را سوزاندند و یك ثلث فرار کردند وبقیه درترس ووحشت دائمی بسر بردند.

بالاخره در سال ۱۴۹۲ کشور غرناطه (گرناد) بدست اسپانیا افتاد وبدبختی یهودیان مقیم آن ایالت نیز شروع گردید وکلیه یهودیان اسپانیا در خطر ترك وطن فرار گرفتند و نیزدرهمین سال است که کریستوف کلمب (۱) عازم کشف امریکا گردید و درهمین سالست که در ۳۱ مارس ۱۴۹۲ حکم اخراج کلیه یهودیان اسپانیا صادر گردید. زیرا روحانیون می گفتنددرصورتی که مورهای مسلمان شکست خورده اکثرا اخراج شده‌اند دیگر وجود یهودیان در این کشور موردي ندارد. ٤ ماه برای ترك اکثر ایالات اسپانیا ، به آنها فرصت داده شده بود و می‌توانستند غیر از سنگ ها و فلزات قیمتی بقیه دارائی خودرا همراه ببرند.

در اوریل همانسال ، اخراج کلیه یهودیان اسپانی اعلام گردید و تاخیر از ماه ژویه ببعد خطر مرك برای آنها در برداشت و بدین

(۱) از یهودیان مسیحی شده بود .

ترتیب ۳۰۰ هزار یهودیان اسپانیا ناگزیر بترك شهرهائی که مقبره اجداد آنها قرنها در آنجا برقرار بود ، شدند و تصادف عجیبی که وقوع یافت آن بود که روز موعد ترك اسپانیا ، تیز روز نهم آب مانند خرابی خانه اول ودوم قرار گرفت.

مهاجرین بطرف کشورهای ناوار ، پرتقال ، ایطالیا و ترکیه و افریقا رفتند و با این ترتیب کشور ثروتمند اسپانیا باوجود بدست آوردن مستملکات بزرگ و زرخیز در امریکا روز بروز بطرف بحران اقتصادی و انحطاط و خرابی و تنبلی سرازیر شد که هنوز هم بعداز نزدیك به ۵ قرن نتوانسته است قد علم نماید. با ترك یهودیان،اسپانیا فاقد بازرگانان فهمیده ، سرمایه داران زبردست ، زارعین فعال‌واطباء و علما و صنعت گران ماهر گردید و بدن سالم وی مبتلابکم‌خونی و ضعف گشت و با اینکه ثروت عمده یهود را بغارت گرفته بود.

فردیناند و ایزابل که تصور میکردند با این رویه صواب ابدی را بدست آورده‌اند بدبخترین سلاطین بودند زیرا پشت‌سرهم‌اولادان آنها میمردند و آخرین فرزند آنها یکدختر بنام ژان‌بود که‌دیوانه گردید. ایزابل درسال ۱۵۰٤ در حالی که وارث او بیش از یکدختر دیوانه نبود مرد و شوهرش فردیناند پنجم معروف به کاتولیك در سال ۱۵۱٦ فوت نمود.

سلطان محمد دوم پادشاه عثمانی در سال ۱٤۸۱ فوت کرده بود و پسرش (باژازه دوم)بایزید دوم جای پدر بتخت سلطنت نشست جمله معروف که(فردیناند کشور خود را فقیر و کشور مراثروتمند کرد) از او میباشد.

عملیاتی که در اسپانیا بر علیه یهود انجام شد در کشور ایطالیا که مرکز پاپ و تحریکات بود مؤثر واقع نمی گردید زیرا مردمان ایطالیا به دستگاه پاپ و روحانیون مسیحی نزدیك بودند وبخوبی فساد آن دستگاه را می‌دیدند.

در نتیجه آزادی که یهودیان ایطالیا داشتند، علم وفرهنگ آن ها ترقی بسزائی کرده بود و میتوانستند به وطن خود خدماتی انجام دهند. هرچند در آنجاهم تحریکات برعلیه آنها میشد واتهامات دروغین بدیشان نسبت می‌دادند، ولی اثر شدید نداشت.

سعادت مند ترین طبقه مهاجرین، آنهائی بودند که به کشور ترکیه رفته بودند، بایزید منتهای مساعدت را به مهاجرین یهود می نمود ومایل بود که برای ترقی کشور خود از آنها استفاده کند.

فراریانی که بکشور پرتقال رفته بودندبه عده ۹۰ هزار نفر میشدند که فقط هشت ماه به آنها اجازه اقامت داده شد و بعد از آن با خشونت تمام نه فقط فراریان تازه وارد بلکه یهودیان مقیم سابق را بمنظور تامین نظرهای سیاسی و جلب رضایت فردیناند اخراج کردند و عده‌ای از آن‌ها را نیز در سال ۱۴۹۳ خصوصاً بعلت آنکه طاعونی در پرتقال بروز کرده بود و بار دگر روی جهل و نادانی تصور میکردند که یهودیان موجب بروز این بیماری میباشند، اخراج نمودند اما چون باطنا آن‌ها ابرای ترقی کشور خود لازم میدانستند لذا باقی مانده گان‌را، بزور بکلیسا برده مجبور بقبول دین مسیح مینمودند.

بدینترتیب در آن کشور عده‌ای از مسیحی نما یا (مارانو) می پیدا شد و همین عده هم بعدهادچار محاکمات عقیدتی (انکیزیسیون)

شدند. بالاخره آنهائی که از قبول دین عیسویان امتناع داشتند درسال ۱۴۹۸ مجبور بترك کشور پرتقال گردیدند.

ربی یوسف قارو (۱۴۸۸ـ۱۵۷۵) مشارالیه ازمهاجرین اسپانیا و هنگام طفولیت بسختی خود را به خاك عثمانی رسانده در آدرنـه مدرسه‌ای ایجاد و بمطالعات تلمود پرداخت و کتاب معروف خود را موسوم به (شولهان عاروخ) یا سفره طویل تالیف نمود. بدین ترتیب کلیه مقررات مذهبی را وفق داده تا رهنمای شرعی کلیه یهودیان جهان گردد.

قبل از وی یعقوب آشری کتاب دیگری مربوط بمقررات دینی نوشته بودوقارو آن را مشکلتر ساخت. قارو۳۲ سال‌ازعمر خودراصرف این منظور نمود. این کتاب شامل کلیه قوانین و آداب مذهبی‌معمول یهود است. بمحض انتشار این کتاب مشه ایسرلس Iserlés نشریه دیگری بنام مپا یا سفره منتشر ساخت و همین ها مقـررات دینی یهودشدند.

قارو آدرنه را ترك و روانه صفات در یهودیه گردید تحقیقات قارو در سال ۱۵۲۲شروع گردید.

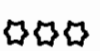

با وجود تلفات سنگینی که یهودیان ایران در حمله چنگیز و هنگام مرگ ارغون خان و عصر تیمور متحمل گردیدند، هنوز عده آنها در ایران آنروز که بین النهرین و قفقاز و ترکستان هم شامل آن بود درحدود ۴۰۰ هزار نفر میشد بطوری که قبلا از قول ربی مشه هامون دانستیم در این زمان عده کثیری خصوصا در

شهر تبریز نیمه‌یهود وجود داشتند.(۱)

با اطلاع از اوضاع و احوال گذشته، بخوبی میدانیم که‌فشاربر یهودیان از مدت‌ها قبل شروع گردیده وتلفات آنها ازطرف متجاوزین مغول بود و حتی تغییر مذهب دادن آنان درزمان غازان و خدابنده‌نیز در اثر کینه خانهای مغول بود که دستشان را سعدالدوله از کار های دولتی کوتاه کرد و به هیچ‌وجه جنبه عمومی نداشت و تنفر یا فشار بر آنان از طرف کلیه ملت ایران نبود از همین نقطه نظر خرابی‌هاو قتل و غارت ها را موقتی و زود گذر و قابل تحمل میدانستند و این تجاوزات از طرف دسته‌هائی انجام میشد که خود خارجی وتاآن‌زمان که نژاد مغولیت آنها شناخته میشد مورد نفرت ملت ایران‌هم‌بودندو این‌خودتسلی‌ای برای‌یهودیان‌ایرانی بود که محیطرا برای‌آن‌ها قابل تحمل میساخت بعداً هم یعنی از ۳۵ سال قبل از سلطنت شاه اسمعیل که طایفه بایندریان یا آق قوینلو بر ایران حکومت داشتند و چون مردم ایران هم دچار مصائبي بودند باز هم‌وضع وخیم یهودیان‌خصوصا با روابطیکه دسته اخیر با سلاطین ضد یهودی مسیحی داشت ، مورد درکشان بوده است و اما موقعیکه سلسله صفوی بر روی کار آمد و منافع سیاسی ملل اروپائی در ایران زیاد شد و مخالفت با یهود به‌ملت کورش و داریوش کبیر سرایت کرد ، و ایران دومین قبله یهودیـان جهان از یهودی نفرت کرد ، بزرگترین ضربه‌ای بود که بر پیکر ملت یهود وارد شد.

---

(۱) بعد از مدتها ، بار دیگر در شهر تبریز که دراین‌زمان‌یهودی وجود نداشت، از این ملت جمع شدند و بعدا خواهیم دید که تازمان‌محمد شاه قاجار ۷۰۰۰ نفر جمعیت داشتند

فصل دوازدهم

ظهور سلسله صفویه و شروع تحریکات مامورین ملل اروپائی در ایران بر علیه یهود و عثمانی

اصل و نسب صفویان:

خاندان صفوی ساکن اردبیل و در این شهر عده کثیری از از یهودیان نیز ساکن بودند و هنوز از محله و مزار آنان اسم برده میشود. یکی از افراد خانواده آنان ملقب به شیخ صفی الدین که مقام روحانی داشت و مورد توجه بود بطوری که وقتی پسرش صدرالدین از تیمور تقاضا کرد که اسرای ترك را آزاد کند تقاضایش موردقبول واقع گردید و همانها وفرزندانشان نیزمریداولادان وی گشتندوخانواده صفوی را بسلطنت رساندند.

صدرالدین به اورشلیم مهاجرت نمود ومقبره‌اش تایك قرن قبل بنام مزار (شیخ ایران) معروف بود(۱). بعد ازصدرالدین، جنید جای اورا گرفت دراین زمان نفوذ جنیدزیاد بود وجهانشاه قره قوینلو (صاحبان گوسفند سیاه) از نفوذ وی وحشت کرده او را تبعید نمود. جنید به دیار بکر نزد اوزن حسن رفت و یکی از خواهرانش را بعقد وی در آورد. جنید در یکی از منازعات داخلی در شیروان کشته شد.

---

(۱) سایکس جلد دوم صفحه ۲۲٦

حیدر فرزند جنید خواهر زاده اوزن حسن بود و حیدر دختر دائی خود یعنی دختر اوزن حسن **موسوم بهمارتارا** (که‌اززن‌یونانی داشت) بزوجیت گرفت.(۱)

در شرح مربوط به اوزن حسن و فصل‌قبل‌دانستیم که‌مامورین سیاسی اروپا و دربار پاپ چگونه کاتریتوزنو را نزداوزن حسن فرستادند و اوزن حسن تهودورا دختر مسیحی امپراطور ترابیزونرا به زنی گرفت وباجناق‌کاترینوزنو گردید وداخل‌جنگ بادولت‌عثمانی شده و به اروپائیان مساعدت‌نمودو دراین موقع هم حیدرپدرشاه‌اسمعیل مارتا نوه دختری امپراطوری ترابیزون را به زوجیت خود در آورد.

سایکس مینویسد:

« حیدر از زن خود مارتا سه پسر داشت ، سلطانعلی ، ابراهیم میرزا و شاه‌اسمعیل. همین شخص اخیر بود که مؤسس سلسله صفوی گردید . که از یکطرف یعنی‌ازطرف‌مادر بطوری که گفته شده یونانی‌بوده است».

در عهد اشکانیان و ساسانیان نیز وصلت های سلاطین ایران با دربار روم نیز موجب ازدیاد نفوذ خارجی‌ها و انتقال‌افکار ضدیهودی‌از خارجه بایران گشته بود.

موضوع وصلت (سیاسی) تهودورا با اوزن حسن کاملاروشن‌است که برای چه منظوری بوده است و چگونه اروپائیان از این راه به مقصودخود رسیدند.ولو آنکه‌عقیده‌تهودورا و مارتا مادرشاه‌اسمعیل‌رادر ایمان به مذهب اسلام و خصوصا طریقت شیعه قطعی و از روی ایمان کامل بدانیم ، اما یك موضوع مسلمست که‌آن ها نمیتوانستنداز‌علاقه

(۱)سایکس‌جلد دوم صفحه ۲۲۷

بنژاد و منافع قوم خود که عبارت از سیاست ضد عثمانی وتنفرازیهود بود صرفنظر نمایند. زیرا (با شیر اندرون شده با جان بدر شود) بااین اوضاع و احوال عوامل‌تازه‌ای برای تحریك احساسات پاك‌ملت نجیب ایران و خصوصا سلسله‌ای که این همه مورد علاقه مردم ایران واقع گردیدند فراهم شد.

حیدر عاقبت کشته شد و پسران او سلطان علی نیز مقتول و ابراهیم میرزا در گذشت بنا بر این تنها فرزند حیدر ، اسمعیل باقی ماند.

آقای نصرالله فلسفی استاد محترم در مقدمه کتاب زندگانی شاه عباس اول‌مینویسد:

« محرك شاه اسمعیل و هواداران وی در کشور گشائی و کوتاه کردن دست سلاطین ترك نژاد از ایران ، و تشکیل دولت صفوی چه بوده است؟ اگر چنانچه بخطا معروفست ، تصور کنیم که احساسات ملی و اشتیاق بتجدید قدرت و عظمت باستانی ایران وتاسیس‌دولت واحدی که بر بنیان ملیت ایرانی‌استوار باشد ، محرك آنان بوده‌قطعا بخطا رفته‌ایم و بدنبال احساسات و تعصبات ملی زمان خویش ، از راه راستی‌وصواب‌انحراف جسته‌ایم.»

و در دنباله آن ، مطالب مفصلی نوشته و درپایان آن اظهار نظر میکند که:

« منظور شاه اسمعیل از بر انداختن حکومت های ترك و و ایجاد یك دولت واحد تجدید وحدت ملی و سیاسی ایران نبوده است».

بعد هم درصفحه (س) مینویسد:

« معلوم نیست که نیاکان شاه اسمعیل از چه زمان بمذهب شیعه گرویده اند ولی مسلمست که شیخ صفی الدین اردبیلی، جد بزرك ایشان مذهب شافعی داشته».

در صفحه (ی) علاوه میکند:

« در مدتی کمتر از ده سال بر سراسر ایران دست یافت و تمام مردم را بقبول مذهب شیعه ترغیب کرد. مذهب شیعه در ایران تازگی نداشت. مردم این سرزمین از آغاز قبول دین اسلام، علی رغم خلیفه دوم که فاتح ایران بود، و بسبب دشمنی با بنی امیه که ایرانیان را حقیر میشمردند (۱) بر خاندان علي عليه السلام بچشم ستایش و محبت وهم دردی مینگریستند» وقدری پائین تر اضافه میکند:

«بهمین علل برای شاه اسمعیل، که درانجام مقاصد خویش ازخونریزی و قتل عام هم باکی نداشت، ترویج و تعمیم مذهب شیعه بآسانی صورت گرفت و درایران حکومت سیاسی واحدی پدیدار آمد که براساس اشتراك مذهب استوار بود.»

(۱) متاسفانه هنوز هم اعراب ایرانیان را حقیر میشمارند

شاہ اسمٰعیل اول صفوی

فصل سیزدهم

شاه اسمعیل اول ۱۵۰۰-۱۵۲٤

شاه اسمعیل ابتدا در گیلان نیروی کوچکی از طرفداران خانواده صفوی بدور خود جمع نمود و از آنجا باکو و شماخي را گرفت و پس از آنکه قوای خود را به ۱٦ هزار رسانید به امیر آق قوینلو (صاحبان گوسفندان سفید) تاخت و اورا مغلوب ساخت و سپس به تبریز رفت و عنوان شاهی اختیار نمود ، هفت طوایف ترك، استاجلو ، شاملو، تکلو، بهارلو ، ذوالقدر ، قاجار و افشار که قزلباش نامیده میشدند با شاه اسمعیل موافق شدند.

شاه اسمعیل غرب و شمال ایران را بتصرف در آورده متوجه خراسان که در آنزمان در تصرف شیبان خان اوزبک بود شده وی را شکست داد و مشارالیه هنگام فرار ، بدست سربازان صفوی کشته شد و بلخ و هرات را فتح نمود. شاه اسمعیل خواهر بابر را که در مرو بدست او افتاده بود بنزد بابر فرستاد و روابط حسنه با وی بدین وسیله برقرار شد و بابر سمرقند را بتصرف در آورد ولی اوزبکان که بدور عبیدالله جانشین شیبانی جمع شده بودند با عده قلیل سربازان خود بابر را شکست داده و ماوراءالنهر را بتصرف در آوردند.(۱۵۱۲)

. . . وقتی شاه اسمعیل بتخت سلطنت ایران رسید آرمان و آرزوهای ملی ایران در شخص این پادشاه بر آورده گردیده و از همین روعده‌ای از قبائل و عشایر که به آل علی علیه السلام علاقمند بودند زیر لوای او جمع شدند و طرفداری ۷ طایفه قزلباش فوق الذکر بنصرت این پادشاه نوید

فراوانی میداد مخصوصا آنکه‌تمامی ، هم قسم شدند که ازمذهب‌شیعه جدا حمایت کنند.

با این وضع از یکطرف اختلاف مذهب ایرانیان با امپراطوری عثمانی مسلم و محرز میگشت و از طرف دیگر وسائل شدت‌دادن‌باین اختلاف از طریق زیر آماده میگردید:

۱ـ نفوذ مسیحیان درخانواده صفویه بوسیله‌وصلتهای‌خانوادگی که قبلا گفته‌شد.

۲ـ افتتاح باب‌روابط سیاسی‌بوسیله سفرای ایران‌بدربارپادشاهان اروپا و بالعکس.

با این ترتیب حفظ منافع طرفین و رسوخ افکار اروپائیان مسلم میشد.

شاه اسمعیل ایجاد روابط با اروپائیان را بمنظور حفظ سلطنت خود در مقابل خلیفه عثمانی که خود را پیشوای اسلام میدانست و اکنون که اختلاف طریقه شیعه و سنی در دو کشور مسلم می گشت لازم میشمرد.

و اروپائیان ایجاد این رابطه را بیش از ایرانیان بمنظورزیر بهر قیمتی بود می‌خواستند که بدست آورند:

۱ـ برای ایجاد جبهه جنگ در پشت سر امپراطوری عثمانی بمنظور جلوگیری از پیشرفت ارتش‌آن دولت که تا آن تاریخ منظما بکشورگشائی خود در اروپا ادامه داده بود.

۲ـ حمایت از مسیحیان ایران.

۳ـ افتتاح باب بازرگانی بین ایران واروپا.

در فصل قبل دانستیم که در این عصر ، تجاوز ملل اروپا نسبت به یهودیان آن قاره چگونه بوده است و افکار تاریك و تجاوز کارانه قرن ظلمانی وسطی نسبت به یهود همچنان ادامه داشت و اروپا درجهل کامل غوطه‌ور بود ، بنابراین با معاشرتهای فراوان ایران و کشورهای اروپائی ، قهرا افکار ضد یهود اروپائیان بایران نیز سرایت میکرد و آنچه بر شدت آن میفزود و مامورین گوناگون اروپائی را وادار به تحریك ایرانیان بر علیه یهودیان می‌نمود ، محبتی بود که عثمانی‌ها نسبت به یهودیان رانده شده از اروپا ابراز میکردند.

بنابراین آنچه را که عثمانی بدان محبت و علاقه‌داشت، برای اروپائیان (حتی از قبل) نفرت انگیز بود و ایران هم ناچار وقتی پیرو سیاست دول اروپائی شد نصایح و مشورت مامورین اروپا را که عبارت از نفرت وتجاوز بیهود بود تعقیب کرد. از طرف دیگر عثمانی ها روی اصل جنگ و دشمنی با ممالك اروپا ، با مسیحیان کشورخود که رعایای آنان بودند بغلط بنای دشمنی و تجاوز گذاردند و طبعا ایران هم که بهدایت اروپائیان نقطه مخالف عثمانی قرار گرفته بود بر عکس عثمانی شروع بمحبت و مساعدت با مسیحیان ایرانرا گذارد هر چند که در عصر صفویه بواسطه قدرت پیشوایان روحانی . گاهی این حسن رابطه‌بامسیحیان‌ایرانی‌بخطرمیفتاد ولی سلاطین صفویه‌روی هم رفته همواره از آنان حمایت کردند ونسبت بیهودیان برخلاف‌آن اقدام نمودند. گذشته از دربار سلاطین . که آشیانه مامورین اروپائی ضد یهودشده‌بود ، در اندرون‌این سلاطین هم ازسر سلسله صفویه گرفته الی آخر ، عده زیادی‌از مسیحیان اروپائی و کرجی که بغلط‌واشتباه

یهودیانرا قاتل حضرت مسیح می دانستند وجود داشتند گرچه آنان را مسلمان کرده بودند ولی احساسات‌تنفر نسبت بیهود از طفولیت‌در وجود آنان رخنه یافته بود و ممکن نبود زائل گردد و طبعا افکـار اطرافیان شاه هم نمی‌توانست در وجود سلاطین صفویه بی اثر بماند. بنابراین، بعد از قتل و غارت های مغول ، و بعد ازرخنه انزجارنسبت بیهود که از مصر بارمغان رسید و افکار ایرانیانرا نسبت بیهود زهر آلود نموده بود ، اینك سومین‌دوره فلاکت یهود که تا خاتمه سلسله قاجاریه ادامه داشت، شروع‌می گردید.

البته آنچه که بر شدت وخامت‌اوضاع یهودیان ایران میفزود، ازدیاد روز افزون ملانماها در کشور خصوصا در اصفهان بود که از روی بی اطلاعی و عدم آشنائی‌بحسن‌نظر پیشوای معظم شیعیان‌حضرت علی علیه‌السلام (۱) نسبت بیهود. بنی اسرائیل را که اولین و قدیمی ترین ملت موحد بود، حتی کافر محسوب می‌داشتند.

در واقع از عصر صفویه ببعد انرجار وتنفر بیهود بطوری شدت یافت که اگر وجودعلما و روحانیون بزرگ وروشنفکر اسلامی(بعدا شرح اقدامات انسان پرورانه و مسلمانانه آنها که چگونه بحمایت از حفظ یهودیان بر آمدند خواهیم پرداخت) نبود ، دیگر در ایران اسمی‌ازیهودباقی‌نمی‌ماند.

با شرح مراتب‌بالا مسلم می گردد که اوضاع وخیم‌وپراکندگی و ناراحتی های یهودیان ایران از ابتدای سلطنت شاه اسمعیل روابط

---

(۱) مراجعه شودبه صفحه ۳۲۵جلد دوم .

ایران و ممالك اروپائی صورت عملی بخود گرفت و جنگهای ایران و عثمانی آغاز گردید و بار دگر رو بشدت گذارده است و روزبروز هم بر شدت آن افزوده گردیده تاعصر شاه عباس اول ودوم بمنتهای سختی خود رسیده و بعداً موضوع تنفر و انزجار از یهود امری عادی برای توده کشور ایران گشت.

آنچه نیز مسلم میباشد آنست که در ادوار تاریك یهودیان ایران نه فقط مجتهدین و علمای روحانی منور الفکر که حقیقتا بمقررات اساسی اسلامی و نیت واقعی پیغمبر اسلام با اطلاع بودند از یهودیان حمایت کرده‌اند که بعداً باقدامات آنها بر خواهیم خورد ، بلکه طبقه فاضل و تحصیل کرده حقیقتی ، از زمان سابق تا بامروز همواره کوشش فراوانی برای دفع ظلم وتجاوز و حمایت ازیهودیان نموده‌اند

در آن عصر (۱۵۱٤)، سلطان سلیم مهیب بر عثمانی پادشاه بودو با مشورت مشاورین خودتصمیم گرفت که قبل از آنکه دولت ومذهب تازه بنیان ، در ایران ریشه دواند آن را از بین ببرد، مخصوصا آنکه اطلاع یافته بود که «هیئتی ازایران برای ایجادروابط سیاسی بدربار مصر و مجارستان فرستاده شد» (۱)

روابط دربار ایران با خارجه که از سالهای قبل شروع گردیده بود با حرارت هرچه تمامتر ادامه داشت.

طرفداران شیعه و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همواره در ایران وجودداشتند ، در عصر آل بویه قدرت یافته بودند ولی بعد بار دیگر اهل تسنن در ایران، تسلط بیشتری پیدا نمودند که در نتیجه پیروان

---

(۱) سایکس جلد دوم صفحه ۲۳۱

شیعه مجبور باختفا گشتند تا آنکه در زمان شاه اسمعیل با وجـود احتیاطات پیشوایان روحانی شیعه آذربایجان، شاه اسمعیل با جسارت تمام معتقدات پیروان حضرت علی علیه السلام را در ایران علنی و آن را مذهب رسمی دولت ایران قرار داد و بدینوسیله پس از آنکه ۹ قرن تمام از استیلای عرب بر ایران میگذشت: برای اولین مرتبه با استقرار سلطنت شاه اسمعیل و رسمی نمودن طریقه شیعه، استقلال حقیقی سیاسی و مذهبی ایرانیان تامین میگشت.

آنچه فوق العاده شایان توجه میباشد آنست که این اصلاحات در ایران. مصادف باجنگهای مذهبی در اروپا و ظهور لوتر وکالون Calvin است. لوتر آلمانی متولد ۱٤۸۳ ـ ۱٥٤٦ وکالون Calvin فرانسوی که به سوئیس پناهنده شد متولد ۱٥۰۹ ـ ۱٥٦٤ بودند. در همین ایام سر وصداهای مذهبی ولزوم اصلاحات در اروپا شروع شد وبالاخره درسال ۱٥۷۲ که اواخر سلطنت شاه طهماسب فرزند شاه اسمعیل است منجر به جنگها و پراکندگیها و کشتارهای مذهبی سن بار تلمی وغیره گردید وازهمین زمان تا ۲۰ سال بعد همین اصلاحات مذهبی ولی بصورت منصفانه تری درایران وجود داشت.

سلطان سلیم مردی سفاك بود و وجود دولت شیعه شاه اسمعیل را برای خود از دوجهت خطرناك میدانست اول آنکه به مقام خلافت وی بر کلیه مسلمانان جهان که ازآن خودمیدانست لطمه واردمیساخت ودر ثانی با روابطی که اروپائیان بادربار شاه اسمعیل بر قرار نموده بودند نگران بود، لذا دستور داد مخفیانه شماره نفوس شیعیان خاك عثمانی را بدست آورند و از میان هفتاد هزار عده آنها، چهل هزار نفر

را باشقاوت تمام بقتل رسانید. (۱)

مکاتبات زننده بین دوپادشاه آغاز گردید و بالاخره منجر به جنگ چالداران وشکست ارتش شاه اسمعیل و تصرف شهر تبریز از طرف‌عثمانیها گردید

درسال ۱۵۱۶ سلطان سلیم خاك مصررا بتصرف درآورده وخلیفه مصر المتوکل سوم ، آخرین خلیفه عباسی را که بازیچه ای بیش نبود ، ناگزیر ساخت که از امتیازات واختیارات روحانی خود دست بردارد و بعد اورا کشت وبدین ترتیب گذشته از سلطنت ، خاندان عثماني برمسند خلافت روحانی نیز قرار گرفتند .

درمصر بر اثر تغییر وضع ، اوضاع یهودیان آنجا عادی گردید. داود ابن ابی زیمرا که از مهاجرین اسپانیول بود بعد از فتح سلطان سلیم‌پیشوای روحانی‌یهودیان مصر گردید. دراین عصرتاریخ (شطاروت) را که از عصر سلوکید (۳۱۱ ق‌م.) شروع میگردید . تغییر داد و تاریخ جدید جاری یهود را برقرار ساخت .

پس از استقرار حکومت عثمانی بر مصر و استحکام موقعیت آن دولت برفلسطین ، جمعیت یهودیان ارض مقدس که درسال ۱۴۸۸ میلادی به ۷۰ نفر میرسید ـ روز بروز رو بتزاید گذارد ، عده یهودیان استامبول هم به سی هزارنفررسید و ٤٤ کنیسه دراثر مهاجرت‌یهودیان اسپانیولی‌آن شهر بنا گردیده بود .

شاه اسمعیل صفوی درسال ۱۵۲٤ در سن ۳۸ سالگی در گذشت.

---

(۱) در هر کجا جهل و نادانی وتعصب ریشه دواند زیان آن فقط برای یهود تنها نمی باشد .

وی مردی شجاع بود وفتوحات او در بغداد ، شوشتر و دزفول وفارس وشیروان معروف است .

یکی از علمای بزرگ یهود کاشان موسوم به ربی‌مشه لوي که در تعلیم و تربیت یهودیان کاشان سهم بزرگی دارد وتقویمی هم نوشته است درزمان شاه اسمعیل صفوی وپسرش شاه طهماست زندگانی میکرد (۱) ولی فوت او درسال پنجم سلطنت شاه عباس اول میباشد بسال ۵۳۴۵عبرانی ربی مشه طرفدارقبالاهم‌بوده کتابی بنام(شئلوت‌وتشوبوت نوشته ، گویندمشار الیه باربی یوسف قار واری زال که ربی‌اسحق‌لوریا قبالیست معروف باشد معاصروارتباط داشته است .

---

(۱) ازیادداشتهای تاریخی آقای کهن صدق · به فصل شعرای یهود عصر صفویه نیزمراجعه شود

شاہ طہماسپ صفوی

فصل چهاردهم

شاه طهماسب ۱۵۲۴ ـ ۱۵۷۶

شاه اسمعیل دوم ۱۵۷۶ ـ ۱۵۷۸

محمد خدا بنده ۱۵۷۸ ـ ۱۵۸۱

شاه اسمعیل اول چهار پسر داشت، طهماسب میرزا و بهرام میرزا از یك مادر والقاص میرزا وسام میرزا از مادر دیگر.

طهماسب فرزند ارشد شاه اسماعیل در سن ده سالگی بر تخت سلطنت نشست وی تحت نفوذ روسای قزلباش بود. شاه طهماسب برادر خود سام را که بر علیه او قیام کرده بود بقتل رسانید و برادر دیگر القاص بدربار عثمانی پناهنده شد و سلطان سلیمانرا برای جنگ با ایران تشویق نمود ولی بالاخره توسط برادر دیگر بهرام در همدان دستگیر و تسلیم شاه طهماسب گردیده کشته شد. شاه طهماسب قزوین را پایتخت خود قرار داد در عصر این پادشاه بازهم رابطه شاه بادربار عثمانی سلطان سلیمان تیره گردید.

شاه‌طهماسب سفرائی بنزد پادشاه مجارستان وسلاطین دیگر اروپا فرستاد و پیشنهاداتی برای عقد قرار داد تهاجمی و تدافعی با آنها نمود (۱) با وجود این، در سال ۱۵۳٤ قشون ترك برایران حمله ور شد و بعد از فتح بین النهرین تبریز را تسخیر نمود و تاسلطانیه

---

(۱) سایکس جلد دوم صفحه ۲۳۵

پیش رفت . ارتش دولت عثمانی در آن عصر منظم بود وچهارمرتبه تبریز را بتصرف درآورد .

در آن زمان عده کثیری ازیهودیان و نیمه یهودیان در شهرهای آذربایجان وجود داشتند که قبلا بوسیله **ربی مشه هامون** از کتاب شلشلت قبالا مستحضر گردیدیم (۱) و شکی نیست که دراین جنگهای بی رحمانه بین ایران و عثمانی یهودیان آذربایجان دچار مصیبتها وخرابیهای ناشیه ازضایعات جنگ آنهم در آن زمان ، شده اند .

وضعیت آن عصر هم از قبیل وجود انگیزیسون اسپانیا ، و روابط و تماس اروپائیان با ایران وشرق بی تاثیر در وخامت وضع آنها نبوده است .

در همین ایام تعصبات مذهبی در آلمان مردم را به دو فرقه کاتولیك و پروتستان تقسیم نموده بودوروشلین Reuclhyin بطرفداری یهودیان وتلمودقیام کرده ومیگفت برای درك حقیقت مذهب،تحصیل زبان عبری لازم است تامستقیماً مطالعه کتب یهود امکان پذیر باشدوهمین افکار قیام لوتر را تقویت نموده بود و برای اولین مرتبه بعد ازقرنها ندای لوتر برعلیه رفتار وحشیانه مسیحیان آنروز اروپا نسبت به اقوام حضرت مسیح بعنوان اعتراض بلند گردیدوچون مخالفین عکس العمل نشان میدادند . لوتر نه فقط دست از حمایت نسبت بیهودیان کشید بلکه اعمال شدایدرا بر علیه آنان تشویق کرد، در نتیجه بار دگردر

---

(۱) در همین فصل قدری بالاتر نیز شرحی راجع به ربی مشه هامون وجود دارد .

این موقع وضع یهودیان آلمان رو به وخامت گذاشت، باموجود بودن روابط بین ایران و ممالك اروپا و سر و صداهائیکه در کشورهای اروپائی بر علیه یهودیان وجود داشت ، ممکن نبود که اثرات سوء آن به ایرانیکه با این کشورها از در دوستی در آمده بود بی نتیجه باشد و آنچه بر وخامت اوضاع میفزود پیداشدن طاعون و قحطی سخت این زمان در ایران است

برای ثبوت وسعت روابط دربار سلاطین صفوی باارو پا ضدیهود فعلا قسمتیکه مربوط به عصر شاه طهماسب میباشد از صفحه ۲۳۸ جلد دوم سایکس نقل میشود:(در اینجافقط مربوط به روابط باانگلستان است)

«روابط انگلستان با پادشاهان ایران که در فصول گذشته ذکر شد در اینموقع بیك مرحله وسیعتر رسیده بود » وبعد شرح مفصل مسافرت جنگینسون را بطرف شرق و بالاخره بقزوین و تسلیم نامه‌ها و هدایای ملکه الیزابت اول را به شاه طهماسب و پس ازمعرفی خود و کشورش مورد مرحمت نگردیده ولی با احترام ، برجای پای او برای تطهیر خاك میریختند داده است. البته این عدم مرحمت شاه در موقعی بوده است که بین شاه طهماسب و سلطان سلیمان پادشاه عثمانی صلح برقرار شده بود و برای خوش آمد اوچنین عملی شده زیرا مینویسد :

« عبدالله خان به شاه گفت ، اعلیحضرت برای احترام شخص خویش هم شده باشد نباید جنگین سن را اذیت و آزار برساند و یا اسباب رنجش اورا فراهم کند **زیرا در این صورت هیچ بیگانه‌ای بکشور ایران رو نخواهد کرد** » روابط مسکو و ایران هم در این عصر بر قرار شد .

سفرای دیگر هم ازونیز درهمین ایام به دربار شاه طهماسب آمدند

و سفیرونیزی به شاه ایران میگوید : «اگر شاه ایران بخاك عثمانی حمله نکند خود شکار بعدی ترکها خواهد گردید» ولی همانقسم که در بالا گفته شد معاهده‌صلح شاه طهماسب باعثمانیها در این موقع‌مانع پیشرفت‌منظور ونیزیها گردید .

اگر مامورین دول خارجه آن عصر که همه افکار ضد یهودی‌در مغز داشتند در پیشرفت مقاصد سیاسی خود در هر نوبت موفقیت کامل نداشتند اقلا در تحریك دربار صفویه برای تنفر از یهودیان ایرانی موفق بودند .

نتیجه آنکه این پادشاه نفرت‌کاملی نسبت به یهودیان پیدا کرد زیرا پررفائل‌دومانس Pére rephael Dumans در کتاب‌خودش(۱) مینویسد : شاه اسمعیل اول ، هریهودی را که میدید دو چشم‌های او را فرمان میداد که در آورند ، راجع به این پادشاه سایکس مینویسد : « دارای قامتی متوسط ، هیکلی زیبا و خوش قیافه بود ، هرچند چهره‌ای تیره ولبهای ضخیم و ریش مهیبی داشت . مدت یازده سال‌قصر خود را ترك نکرده و مردم قادر نبودند عرایضشان را بوی برسانند . جاده‌ها نا امن . قضات و دادرسان ، رشوه‌خوار بودند . روی هم رفته سلطان کشور خود را فراموش کرده و جز پول و زن بچیز دیگری اعتنانمیکرد . در حیات وی بین دو پسراو اسمعیل میرزا که محبوس پدر بود و حیدر میرزا اختلاف شروع گردید و در نتیجه بین طوایف قزلباش نیز اختلاف نمایان‌شد زیراچون اسمعیل میرزا سفاك بودوی‌را ولیعهد نکرد و در باره سایر پسرانش هم وصیت نکرده بود ، زیرا

(۱) دولت ایران‌درسال ۱۶۳۶ Etat de Perse en date de 1636

عده‌ای طرفدار این ، وعده دیگر طرفدار آن بودند»

باوجود مشروحات قبلی اوضاع یهودیان به خرابی واقعی خود نرسیده بود زیرا در این عصر شهر گیلعاد که امروزه بنام گیلیارد خوانده میشود ومادر کتاب دوم ازجلد اول صفحه ۲۰۱ از آن صحبت داشتیم دارای عده کثیری یهودی بود و سنگهای قبرستان یهودیان آن ناحیه شاهد و گواه تاریخی این مدعااست. سنگهای مذکور به ابعاد ۲ متردر۰/۹۰و۰/۹۰ بودند که‌تاقبل‌از تصرف املاك‌یهود آن‌ناحیه‌توسط آقای سید نقیب زاده مشایخ در ۱۹۲۹ ، بر سر قبرستان آن محل‌باقی بود . ودر اثر تخریکاتی آن سنگهای باستانی که لازم بود درموزه ایران باستان حفظ گردند شروع به از بین بردن شد . ممکن است یکی‌دوتاازباقی‌مانده آن‌سنگها،بقسمی، ازدست‌بردوخورد کردن‌محفوظ مانده باشند

سنگ‌اول، یك‌طرف‌نوشته حجاری شده :

روزفوت عادل‌ومؤمن یوسف ابن اسحق سعدی

سال الفا وتمنی‌ماه وتمنیتا

وتمنی متولد آ لشطاروت

طرف دیگر

روز فوت متواضع و عادل مؤمن‌یوسف‌بر اسحق‌سعدین‌در سال ۱۸۸۸ لشطاروت(۱)

---

۱ ـ سال شطاروت از سال ۳۱۱ قبل از م . شروع میگردد بنابر این از سال ۱۸۸۸ شطاروت منهای ۳۱۱ سال مطابق است بسال ۱۵۷۷ میلادی

سنگ دوم : در دو متر + ۰/۸۰ + ۰/۳۰ و نوشته حجاری شده بدین قرار بود:

روز فوت متواضع جوان مؤمن یعقوب بن شیمعون اسمعیل سال ۱۸۷۵ لشطاروت(۱)

سنگ سوم : در چهار سطر نوشته‌های حجاری شده داشت که نام صاحب آن لایقرا بود ولی بسال ۱۸۶۵ شطاروت بود که مطابق است باسال ۱۵۰۴ میلادی ٤ ـ سنگ چهارم : روزفوت متوازع وجوان سعدبن براز اسحق ، بقیه لایقرا

املاك یهودیان گیلعادتا آخوربادین ۳۰ کیلومتری جنوب گیلعاد ادامه داشت و از طرف جاده طهران تا به آب انجیرك و حصار که ۳ فرسنگی دماوند است میرسیده و از طرف دیگر تا کوه‌زرد، شمال آن شهر، که ٥ کیلو متر تا گیلعادفاصله‌دارد(واز آنجاهنوزهم‌قبرستان یهودیان‌و آثار آن و مقبره‌اطفال‌وجود دارد،) ادامه داشت .

خلاصه آنکه دور زمینهای گیلعاد ۳۰ فرسنگ یا ۱۸۰ کیلو متر بوده است.

راجع به مطالب بالا ، کلیه خانواده های کنونی باقی مانده گلیعاد که بعداً به دماوند منتقل گردیدند متفق القولند و حکایت میکنند که در سابق بطور ایلیاتی و سبطی زندگانی‌میکردندیهودیان دماوند افسانه‌ای دارند که‌میگویند« یکی از پادشاهان سابق ایران که اسم آنرا نمیدانند مریض میشودیهودیان را تحت‌فشار میگذارد که

(۱) وطبق حساب بالا مساوی است باسال ۱۵٦٤ میلادی بازهم عهد شاه طهماسب اول

داروئی جهت درمان وی دستوردهند.دختری از این مروتی میگوید لازم است از شیر مادیـان‌سیاه ، سلطان چندی بنوشد تاشفا یابد . شاه بدین دستور عمل کرده و بر حسب اتفاق شفا میابد و در نتیجه املاك آنهـا را این گونه توسعه هی دهد .» (۱)

یهودیان گیلعاد به امور زراعت و گله داری در این عصر مشغول بودند ودر دماوند هم عده کثیری یهودی وجود داشت زیرا بابائی لطف که در عصر شـاه عباس ثانی زندگانی میکرده ازیهودیـان دماونـد صحبت میکند که ابوالحسن لاری بسراغ آنهارفت(۲)بدیهی است در کلیه شهرستانهای ایران باوجود فراهم شدن مقدمه ناراحتی‌های‌بعدی، یهودیان زیادی وجود داشته اند

« در زمان سلطنت شاه طهماسب ، موقعیکه سلطان‌سلیمان‌پادشاه عثمانی برای جنگ بایران میامد طبیبی یهودی موسوم به **ربی مشه هامون‌همراه‌خود** داشت.وی هنگام مراجعت ، **ربی یعقوب‌بن‌یوسف طاوس** را درسال۵۲۹۵ عبری = ۱۵۳٤میلادی که تورات را بفارسی ترجمه کرده بود ازایران همراه خود به استامبول برد وبخرج هامون درسال ۵۳۰٦ = ۱۵٤٦ میلادی درآن شهر ، آنرا باترجمه‌هاي کتاب ربی سعدیا گاون که بزبان‌عربی و ارامی‌بود بطبع‌رسانید.

ودر سال ۵۳۳۱ = ۱۵۷۱ میلادی ربی‌یعقوب بن یوسف کتابی راجع به جوابهای دینی یهود تالیف نمود .

---

(۱) این‌موضوع نبایستی افسانه‌ای بیش‌باشد . وسعت خاك‌یهودیان درآنجابایستی مربوط به زمان اسارت‌اشور باشد که‌لازم‌است‌به صفحه ۲۰۱ جلداول مراجعه کرد .

۲ـ شرح مربوطه بابوالحسن لاری بزودی میاید .

« اقتباس از کتاب (تشوبت ربی مشه الشیخ » (۱) شاه طهماسب در سن ٦٨ سالگی درسال ١٥٧٦ فوت نمود .

عمرانی : مولانا عمرانی یکی از شعرای بزرگ یهودیان‌ایران است که ارزش‌نوشته‌های‌نظمی وی غیرقابل‌وصف میباشد. کتب نامبرده زیررا از زبان عبری بفارسی و بنظم درآورده :

۱ ـ مسقت آبوت

۲ ـ قضات یا داوران

۳ ـ انبیای اسرائیل

٤ ـ تاریخ شاول اولین پادشاه بنی‌اسرائیل

٥ ـ یهوشوعه

٦ ـ قسمتی از میشنا راجع به قوانین یهود

۷ ـ هفت برادران

عمرانی در آخر کتاب پرق‌آبوت مینویسد :

گردید تمام در ماه آب تاریخ مرا بخوان ودریاب

درسال(ا ت ت م ه) ازهدایت حق کرد به بنده این‌عنایت

(اتتمه به حروف تهجی مطابق ١٨٤٥ میباشد وچون ۳۱۱ سال از آن کسر کنیم تا معاصر تاریخ میلادی شود = ١٥٣٤ میلادی در زمان شاه طهماسب پسرشاه اسمعیل اول‌صفوی میگردد .

فیشل عمرانی را بسال ١٥١٧ میداند ممکن است این اختلاف ۱۷ ساله در اثر اقتباس دو تاریخ مختلف که مربوط به شروع تالیف

---

(۱) اقتباس از یاداشتهای آقای کهن‌صدق

یکی از کتبش بوده ودیگری راجع به خاتمه آن باشد .

عمرانی فرزندی بنام ملا جلال‌الدین داشته است . واین نام را یهودیان آن عصر برخود نمیگذاردند.

بعضی‌ها تصور کرده‌اند که مولانا عمرانی بسیار تحت فشار برای تغییر مذهب بوده است . بهرجهت آنچه مسلم میباشد آنست که عمرانی‌در زمان شاه‌اسمعیل‌اول وفرزندش شاه‌طهماسب صفوی زندگانی میکرده ودراین ایام فشار بر یهودیان وجود داشته است وازچند اشعار زیر که در مقدمه کتاب یهوشوعه نوشته میتوان به خوبی به موقعیت شخص‌عمرانی پی‌برد :

به خداوند میگوید :

ز خدمت چند روزی گر شدم دور بلطف خویشتن میدار معذور
بزرگان خورده بر کوران نگیرند چوشاهان عذر درویشان پذیرند

و بعد در فصلی تحت عنوان (مناجات در بخشایش و لطف پروردگار بر بنده) مینویسد :

ره دور مرا نزدیك کردی همه فصل بر من نیك کردی
شنیدی ناله این خسته و زار بروز روشن آوردی شب تار
مرا از لطف دلشاد کردی ز بند غم دلم آزاد کردی
میان مردمم کردی برومند مرا کردی‌بلطف خویش‌خرسند
چراغ مرده‌ام زنده کردی سعادت در برمن بنده کـردی

رسانید بار دگربازم بمنزل

و غیره و غیره

در اثر آنکه امینا و شاهین و عمرانی همگی کتب مختلفه

مذهبی یهود را بنظم در آورده‌اند بعضی وقت اشتباهاتی رخ داده وتواریخ این را بجای آن دیگری میگیرند اما با حسابی که در بالا داده شد تردیدی دراینکه عمرانی درزمان شاه‌اسمعیل‌اول وشاه طهماسب صفوی پسر وی ، زندگانی میکرده باقی نمیگذارد .

عمرانی شاهد ناراحتی‌هائیکه از ابتدای صفویه برای یهودیان شروع گردیده بوده است وجمله زیر که روبخداوند کرده مینویسد:

تومیدانی‌نه(میقداش) است‌ما را نه مذبح نه کهن و عزرا
نه قربانی که درحضورت آریم گناه خویش را عرضه داریم
در این ارض (کالوت) یاالهی گرفتاریم در جور و تباهی
گرفتاریم در گالوت قومان اسیر وعاجز دل‌تنگ وحیران

بخوبی‌میرساند که وضع یهودیان ایران در آن زمان تا چه اندازه ناراحت بوده است .

محمد خدابنده :

حیدر فرزند شاه طهماسب ازطرف قبیله استاجلو نامزد سلطنت شده بود ولی قبل از آنکه موافقین و همدستانش دور او جمع شوند بقتل رسید. اسمعیل چهارمین فرزند شاه که مدت ۲۵ سال در حبس پدر بسرمیبرد بر تخت نشست و هشت نفر از شاهزادگان خانواده سلطنتی را که در قزوین بودند و ۱۷ نفر از سران مهم را میل کشید و یا بقتل رساند از جمله محمدمیرزا ملقب به خدابنده و فرزند ارشد شاه بود که در اثر میل کشیدن چشم نابینا گردیدو و به سلطنت نرسید لذا حکمران خراسان باقی ماند وبعد حکمران فارس گردید وفرزند خود عباس را بحکومت اسمی خراسان تحت سرپرستی علیقلی خان

رئیس ایل شاملو باقی گذارد.

واعظ محمدخدا بنده

شاه‌اسمعیل دوم عده‌ای را با دستورات لازمه جهت قتل خدابنده و فرزندش عباس بخراسان فرستاد ولی قبل از آنکه دستور وی اجرا گردد خبر رسید که شاه اسمعیل دوم در اثر زیاده روی در صرف شراب وتریاك فوت کرده است و نیز گفته شده است که اورا کشته‌اند بعید هم بنظر نمیاید خصوصاً آنکه متمایل به اهل تسنن و به آنها راغب

گردیده بود (۱).

فوت شاه اسمعیل دوم موجب رسیدن محمد خدابنده بسلطنت گردید و وی روانه قزوین شد و برای ازبین بردن مخالفین خودهمت گماشت.

دراین موقع ازبکها به خراسان حمله بردند و عثمانیها (سلطان مراد) (بشیروان وقفقاز) زیرا ازضعف سلطنت و کشتارهای خانوادگی صفویه با اطلاع شده بودند. پادشاه عثمانی بدون اعلان جنگ و بر خلاف عهدنامه صلح، با صد هزار سپاه ترك به آذربایجان حمله‌ور گردید وسپاه حمزه‌میرزا فرزندشاه محمدخدابنده راشکست دادند. خدابنده بواسطه ضعف بصر کمتر به امور مملکت مداخله میکرد بلکه مادر حمزه‌میرزا وعباس‌میرزا رشته امور را در دست گرفته بود، لذا ورزا وسائل خفه کردن وی را فراهم ساختند و علیقلی‌خان شاملو الله عباس‌میرزا وسائل پادشاهی اورا درسال ۱۵۸۱ = ۹۸۹ هجری فراهم ساخت و وی را در خراسان بتخت سلطنت نشاند (ولی سلطنت واقعی او ازسال ۱۵۸۸ = ۹۹۶ هجری که وارد قزوین شد میباشد.

امرای ترکمان با طهماسب میرزا فرزند خدابنده برای سلطنت وی همراه شدند وبالاخره حمزه میرزا که ولیعهد بود در سال ۱۵۸۵ = ۹۹٤ هجری در هنگام خواب بدست پسر دلاکی موسوم به خداوردی کشته شد و قاتل هم توسط امرا بقتل رسید. بعد از این واقعه امرای کشور دو دسته شدند بعضی طرفدار عباس‌میرزا وبرخی مایل ابوطالب برادر عباس بودند. در خراسان هم بین علی‌قلیخان الله عباس میرزا ومرشد قلیخان اختلافاتی وجود داشت که شخص اخیر عباس میرزا

۱ـ تاریخ ایران ازمغول تا افشاریه تالیف آقای رضا پازوکی صفحهٔ ۳۰۳

را دزدیده وبه قزوین آوردوبه قتل امرای مخالف مشغول گردید(۱۵۸۸)

« پدروته ایکسیرا Pedro Teixeira در سال (۱۵۸۰) میلادی عده یهودیان ایران را به ۸ الی ده هزار فامیل که معادل صد هزاراست(۱) برآورده کرده» والبته این رقم مربوط به جمعیت یهودیان بین النهرین قفقاز وترکستان نمیباشد . (ازمقاله والترفیشیل اصفهان یکی از جوامع یهود ایران نیویورك ۱۹۵۳) ،

فصل پانزدهم

شاه عباس اول ۱۵۸۱ در خراسان ولی در قزوین از ۱۵۸۸ تا ۱۶۲۹

مردم ایران که درمدت بیش از ۹ قرن از فرمانروائی اعراب وترك وتاتار مغول بتنگ آمده بودند ، خاندان صفویه را با رضایت و میل پذیرفتند .

در اطراف سلطنت شاه عباس اول بیش از هر سلطان دیگری قلم فرسائی شده است از یکطرف تاریخ نویسان معاصرآن پادشاه ، از نقطه نظر ترس ووحشتی که ازاوداشتند یا بمنظور گرفتن صله ، راه اغراق را پیموده و قصص نویسان بعدی به شرح افسانه هائی پرداخته و حکایات مختلفی را راجع به کارهای نوع پررانه وعدل گسترانه او گفته اند . از طرف دیگر مامورین سیاسی و تجارو سیاحان خارجی هریك بسهم خود و بنابرحسن اجرای ماموریتهاخویش مشروحات مفصلی

(۱)در سابق عده افراددریك خانواده یهودی بین ۸ الی ۱۲ نفر بودند

ازعصراین‌سلطان مرقوم داشته‌اند که‌البته ازخلال آنها بسیاری ازحقایق طبع ونیات شاه عباس مکشوف میگردد ،

اگرروحانیون عالیمقام وفاضل‌ایرانی عصر، مشروحات‌تاریخی مفصلی راجع به اولین سلطان مقتدرصفویه ننوشته اند ولی‌طبقه ملانما و روحانی نمای آن زمان که باحیات این پادشاه امیال خود را بـر آورده میدیدند بقدری در همان زمان شفاها در وصف او کوشیدند که بعد از چندین قرن هنوز توده ایرانی شاه عباس اول را بدون عیب واز هراشتباهی مبرا میداند .

تصور نمیرود که در اطراف هیچ سلطانی تا این اندازه باحقیقت یابه غلط بحث شده ونوشته هائی از گذشتگان باقی مانده باشد حتی نوشته های تاریخی یهودیان، نسبت بهیچ یك ازپادشاهان‌ایران باندازه شاه عباس اول ، مطول ومفصل بشرح وبسط نپرداخته اند .

مطالعه وتحقیق دراطراف این‌سلطان، وقت بسیار زیادی را لازم دارد وقطعا بحثی بسیار شیرین وطولانی است .

طبقه روحانی وفاضل مسلمین ، کاملا بجا ، به این عصرافتخار میکند زیرا وجود شاه عباس اول ، اثربسیار قطعی در ترویج تشیع و همرنگ نمودن مذهب‌کلیه مسلمانان ایران داشته است .

طبقه ملانما هم بیش ازهر کس به‌آن عصرمباهات مینماید زیرا در اثروجود سلسله صفویه ، قرنها بدون زحمت وبدون معلومات کافی بر ملت ایران ریاست کرد . مامورین سیاسی و روحانی اروپائی نیز رضایت کامل از این دوره داشتند زیرا منظورآنها که عبارت ازازدیاد نفوذ اروپائیان و مسیحیت در ایران و ایجاد نفاق بین ایران وعثمانی

وبرقراری یك جبهه‌جنگی‌پشت‌سردولت اخیربود وضمنا شامل‌تحریك ایرانیان بر علیه یهودیت که مورد مرحمت دولت عثمانی بود . بخوبی انجام یافت .

بازرگانان اروپائی‌هم دراین عصرتوانستند بتوسعه معاملات‌خود پردازند وسود کاملی‌بردند بنابراین آن‌چه رانوشته و گفته‌اند نمیتواند کاملا خالی از وصف وتعریف باشد .

اما یهودیان ، متأسفانه نتوانستند یادگارخوبی ازاین عصرداشته باشند وبزودی‌ازمشروحات‌نوشته‌هائیکه ازچند شاعریهودی عصرصفویه باقی مانده پی خواهیم برد .

برای آنکه بتوانیم بطور بیطرفانه نسبت به این عصر وعملیات شاه عباس اول قضاوت نمائیم لازم است باکمال دقت وبدون تعصب بمطالعهٔ کلیه نوشته هائیکه دراطراف شاه عباس‌اول بحث شده بپردازیم ولی نظر باینکه برای کلیه اشخاص ذیعلاقه ، دست رسی به این همه کتب خصوصا نوشته های سیاحان و مامورین خارجی اعم از سیاسی و روحانی امکان پذیر نیست ، بهتر است فعلا همین دوجلّد کتاب تالیف استاد محترم آقای نصراله فلسفی بنام (زندگانی شاه عباس اول) که تمامامستند میباشند وبه‌چند نکاتی هم از نوشته‌های مسافرین خارجی مراجعه‌شودتابسیاری‌ازقضایای‌مجهول‌وتاریك‌دراطراف‌عادات‌واخلاق‌ورفتار شاه عباس اول که هر کس به نحوی راجع به اوقضاوت میکند روشن گرددزیراشرح دادن مطالب اساسی مندرجه در دو کتب زندگانی شاه عباس اول ممکن است کـه از وظیفه این کتاب خارج باشد ، بنا وجود این نکاتی چند ازجزئیات آن دو کتاب بطور اجمال در اینجا

نقل میشود .

استاد فلسفی در صفحه ای مینویسد :

« این پادشاه برخلاف جدش شاه طهماسب ، که از تعصب، بسیاری سوداگران وسفیران اروپائی را از درگاه میراند ، وحتی دستورمیداد که بر جای پای نجس آنان خاکستر بریزند ، خود سفیرانی بکشورهای اروپا روانه کرد وبا پادشاهان بزرگ آن سامان پیمانهای سیاسی وتجاری بست .

بازرگانان ایرانی را بانمونه کالاها و محصولات کشور باروپا فرستاد وسوداگران فرنگی را که به ایران آمدند ، بمهربانی و گشاده روئی پذیرفت . اجازه داد درشهرهای بزرگ و بندرهای ایران تجارت خانه ها برپا کنند واجناس گوناگون اروپائی را آزادانه بفروشند »

« با عیسویان مهربانی و دوستی نمود و اجازه داد که در شهرهای ایران کلیساها و معابد مخصوص بسازند ومراسم وآداب دینی خود را بآزادی انجام دهند. »

درمقدمه سفرنامه اوژن فلاندن به ایران ،مینویسد :

« پیش ازآن که ساکنین ممالك خارجی به ایران نظر افکنند تنهادسایس مذهبی بدوچشم داشتند و اولین کسانیکه باین کشور پا گذاشته و اروپا رابمردم ایران شناساندند مبلغین فرانسوی بودند . در آن زمان چند نفر پرتقالی وایتالیائی نیز مانند فرانسویان به ایران آمدند . این مبلغین تحت حمایت سلاطین صفویه دراصفهان اقامت گزیده و شاه عباس بزرگ بویژه با ملاطفت آنها را پذیرفت وجانشینانش نیز از مساعدت به آنها دریغ نکردند ».

در سال ۱۵۸۷ میلادی اولین جنگ بین شاه‌عباس و عثمانیها شروع گردید که در نتیجه ترکها قسمت بزرگی از غرب ایران وآذربایجان و خوزستان را متصرف گردیدند و در ۱۵۹۰ با عثمانیها صلح نمود ولی در این ضمن خراسان مورد حمله ازبکها واقع گردید و کلیه شهرهای مشهد ـ نیشابور ـ سبزوار ـ اسفراین ، تون و طبس همه بباد غارت رفتند . یهودیان این نواحی در حالیکه دچار سرنوشت برادران وطنی خود واقع گردیده بودند وقایع داخلی دیگری نیز در انتظار آنها بود .

در سال۱۵۹۸ ، برادران شرلی(۱)وارد دربار شاه عباس‌درقزوین شدند . آنها هدایائی عبارت از شش جفت گوشواره زمرد فوق‌العاده زیبا و قشنگ ، دوقطعه جواهریاقوت نشان ، یك جام زرین میناکاری که مرکب ازسه قطعه بود ، یك نمکدان ، یك ابریق بلوربشکل‌اژدها مستور از یك نوع نقره‌کاری که روی آن از طلا آب داده شده بود تقدیم داشتند .

سایکس در صفحه ۲۵۰ جلد دوم مینویسد :

« نفوذ آنها (یعنی برادران شرلی) در سیاست ایران قابل ملاحظه بود. » ودر صفحه ۲۵۱ علاوه میکند:

« شرلی خیلی مایل بود که با ملاقات سلاطین اروپا برای جلب همکاري آنها برعلیه دشمن مشترك برخدمات خود بیفزاید . شاه عباس هم که در تحت تأثیر فوق‌العاده این انگلیسی قرارداشت**با این پیشنهاد**

---

(۱) سرانتونی شرلی و سرربرت شرلی بهمراهی ژرژمانوارینگ و پاری، وده نفردیگر با مستخدم شرلی‌موسوم‌به مورونینت‌به‌ایران آمده بودند.

موافقت نمود • بطوریکه‌ملکم ذکرمیکند « اعتبارات واختیاراتیکه به شرلی داده شد شاید بزرگترین اعتبارات و اختیاراتی است که عموما تا بحال بیکنفر نمایند داده شده است »

در ضمن نامه‌ای شاه‌عباس به سلاطین اروپا مینویسد :

« شرلی را در ایران چون برادر ، عزیز میداشتیم و با او در یك ظرف‌غذا میخوردیم و از یك جام شراب مینوشیدیم » (۱) .

سایکس اضافه میکند :

« در این زمان بتجار مسیحی امتیازاتی عطا شد که فوق‌العاده رضایت بخش و جالب توجه بوده است . هیچ جا کسی حق مداخله درکارآنان نداشت و هیچ نوع عوارض و رسومی برآنها تحمیل نمیشد **ونیز هیچ‌آدم مذهبی یا ملائی نمیتوانست موجب تشویش و اضطراب خاطرآنها بشود .** »

اما درخاك عثمانی برعکس بود :

« در عثمانی قانونی است که اگر شخص عیسوی عثمانی را بزند یا باید خود او عثمانی شود یا دست راست او را قطع کنند » (۲)

و درصفحه ۲۸ مینویسد :

« دربازارهای عثمانی عیسویهای زیاد از مرد و زن وبچه مانند گوسفند ودواب فروخته میشوند »

کتاب تاریخچه شرلی مینویسد که :

« برای حضور ، خدمت پادشاه رسیدم تا دست پادشاه را

---

(۱) ـ سایکس جلد دوم صفحه ۲۵۲

(۲) ازکتاب وقایع مسافرت برادران شرلی بقلم ژرژ مانوارینك ترجمه سردار اسعد صفحه ۲۰

ببوسم وجان خودرا در معاونت او **و امداد در محاربات ملوکانه او فدا کنم** » وعلاوه میکند :

« دسته مطرب شاه هم دراین‌مجلس وهم درمنزل خودمان همیشه برای ما حاضر بود ونیزدرآن مهمانی ده نفرزن بسیارخوشگل بودند» (۱) جای دیگر مینویسد :

« پادشاه بمن گفت نعل کفش یك‌نفرعیسوی درنظرمن‌بر بهترین شخص عثمانی ترجیح دارد » (۲) .

شاه عباس اول

(۱) از کتاب وقایع مسافرت برادران‌شرلی بقلم ژرژ مانوارینك ترجمه سردار اسعد صفحه ٦۰

(۲) از کتاب وقایع مسافرت برادران شرلی بقلم ژرژ مانورینك ترجمه سردار اسعد صفحه ۷۲

اگر بجزئیات مراتب زیر دقت شود کثرت رابطه شاه عباس اول با اروپائیان واضح می گردد .

شاه عباس برخلاف اجداد خود ریش را میتراشید و سبیلها را بلند نگاه میداشت .

یکی از کلاهای شاه عباس طبق عکس زیر به اروپائیان آن عصر شباهت داشت.(۱)

شاه عباس اول

۱ـ نقاشی صورت شاه عباس مربوط به زمان پادشاهی او درموزه (پی ناکوتک نو) درمونشن آلمان

و باز کلای شاه عباس را در یك نقاشی هندی دیگر در اینجـا ملاحظه میشود .

و « « « « « « ایرانی « « « « «

شاه عباس اول

هاریدی درهندوستان زمان او

خارجیان در عصر این پادشاه زیاد به ایران آمدند ، از جمله :

۱ـ دن کارسیا سفیر اسپانی(۱) که در تمام مدت اقامتش مهمان شاه و بسیار مورد توجه بود . با برقراری انگیزیسیون در این عصر در اسپانیا بر علیه یهودیان ونتیجه تماس دائمی این سفیر با شاه عباس معلوم است .

۲ـ پتر دولاواله جهانگرد ایتالیائي (بهتر است ماموریتی برای او در ایران قائل شویم)

۳ـ تکتاندر فن دربابل سفیر رودولف دوم امپراطور آلمان .

٤ـ آدام اولئاریوس .

٥ - شخص ایطالیائی که مسلمان شده وپردربارمترجم شاه بود(۲)

٦ـ یکی از کشیشان عیسوی که در سالهای ۱۰۱۰-۱۰۱٦-۱۰۲۲ هجری بسفارت پادشاه اسپانیا و پاپ رم در ایران بوده ، مینویسد : (کتابی درشرح زندگانی حضرت عیسی بشاه عباس تقدیم داشته است.(۳)

۷ پسر ژان تاده خلیفه بزرك کرملیتها (٤)

۸ رئیس شرکت هند شرقی (٥)

۹ ـ سر در مرکاتن سفیر چارلز اول پادشاه انگلستان باهمراهان

---

(۱) کتاب دوم زندگانی شاه عباس صفحه ۲۲

(۲) « « « « « « ۱۳۳

(۳) « « « « « « ۱٤۳

(٤) کتاب دوم زندگانی شاه عباس صفحه ۱٤٦

(٥) « « « « « « ۱٤۷

خود (۱)

۱۰ـ انتونیو دوگوه آ (۲)

۱۱ـ الکساندر استواندولی (۳)

۱۲ـ برادران شرلی (٤)

۱۳ـ ماندلسلو(٥)

۱٤ـ کشیشان فرانسوی(٦)

۱٥ ـ توماس‌هربرت(۷)

۱٦ـ ژرژ منوارینك (۸)

۱۷ـ ایتر پرسیکوم (۹)

۱۸ـ سردود مور کوتون (۱۰)

۱۹ـ هیئت فرانسوی(۱۱)

---

(۱) « « « « « « ۱٤۹

(۲) « « « « « « ۲۰٥

(۳) « « « « « « ۲۸۹

(٤) « « « « « « ۲۹۰

(٥) « « « « « « ۳۰۲

(٦) « « « « « « ۳۲۹

(۷) « « « « « « ۳٥٤

(۸) « « « « « « ۳٥٥

(۹) « « « « « « ۳٥٥

(۱۰) تاریخ سایکس جلد دوم صفحه « ۲۷۸

(۱۱) « « « « « « ۲۷۷

۲۰ـ هوبرت ویس نیخ (۱)

۲۱ـ کونوك انگلیسی (۲)

۲۲ـ استیل (۳)

۲۳ـ کروتر (٤)

رسمهای اروپائی شاه عباس ، علاقه اش به مسیحیان ، نفوذ اروپائی‌هادردر باروی وغیره :

۲٤ـ طبق رسم اروپائیان قهوه خانه را در ایران رسم کرد (٥) و خود به قهوه خانه می‌رفت

۲٥ ـ شاه عباس موقعیکه بخانه سفیر اسپانیا رفت دید که ملازمان سفیر باحترام او کلاه از سر بر گرفتند وسفیر هم کلاه ندارد لذاعمامه ازسر برداشت . (٦)

۲٦ـ شاه عباس بقدری با بیگانگان خوشرفتاری می کرد که تقریبا همه ایشان در سفر نامه های خود از اوبنیکی یاد کرده‌اند.(۷)

۲۷ـ یکی از خارجیان در ۱٦۱۸ میلادی می‌نویسد که یکسال تمام که او با ترکان عثمانی می‌جنگید همراه او وشاهد افتخارات و فتوحات اوبوده (۸)

---

(۱) « « « « « « ۲۷٦

(۲) تاریخ سایکس جلد دوم صفحه ۲۷۱

(۳) « « « « « « ۲۷۰

(٤) « « « « « « ۲٦۸

(٥) کتاب زندگانی شاه‌عباس اول صفحه ۳٥

(٦) « « « « « « ۸٥

(۷) « « « « « « ۸۸

(۸) « « « « « « ۸۸

۲۸ـ الله وردی‌خان که سردار نامی شاه عباس بود از مسیحیان گرجستان بود که مسلمان شده بود(۱)

۲۹ ـ قرچتای یکی دیگر از سرداران بزرك شاه عباس هم از مسیحیان ایروان بود که مسلمان شده بود (۲)

۳۰ ـ امامقلی بیك پسر الله وردی بیك قوله آقاسی از مادر گرجی بود (۳)

۳۱ ـ پیترو دولاواله مینویسد : محبتی را که شاه به پاپ دارد و رفتار نیکی را که با پیروان دین مسیح در ایران روا می‌دارد ، محرك سفر او به ایران شده (٤) و شاه از طریق مهربانی جویای حال پاپ شد (٥) و شاه ازکاردینالها وطرز انتخابات آنها سؤالاتی کرد.

۳۲ ـ شاه عباس به سفیر اسپانیا توصیه میکند که تمام قدرت‌خود را اول برای ازبین‌بردن دشمنان داخلی بکار برد بعد خارجی (٦) معلوم است که با این سفیر روابط نزدیك داشته است.

۳۳ـشاه عباس عقاید پیترو دولاواله را ،درباره مسائل گونا گون سیاسی و دینی و جنگی می‌پرسید (۷) نتیجه معلوم است .

---

(۱) « « « « « ۹۱

(۲) « « « « « ۹۳

(۳) « « « « « ۹۷

(٤) کتاب زندگانی شاه عباس اول صفحه ۱۳۳ـ۱٤٤

(٥) « « « « « « ۱٤٥

(٦) « « « « « « ۱٤۸

(۷) کتاب‌دوم‌زندگانی شاه عباس صفحه ۲٦٤

۳٤ـ شرح راجع به بیرحمی های شاه عبـاس اول چون مفصل میباشد ، بهتر است به کتب زندگانی شاه عباس اول مراجعه‌نمود.

۳۵ ـ شاه عباس به موهومات از قبیل پیشگوئی و جادوگری و ستاره شناسی عقیده‌داشت راجع به این مطالب از صفحه ۳٤۵تا۳۵۰ کتاب زندگانی شاه‌عباس‌اول بقلم آقای نصرالله‌فلسفی مطالب‌مستندی نوشته شده .

«سحر و جادورا در کارهای جهان‌موثر میدانست . جادوگري از زنجان ، همراه خود به آذربایجان برد تا از وجودش در جنگ با ترکان استفاده نماید . وقتی هم الماس گرانبهای متعلق به آرامگاه حضرت‌رضا علیه‌السلام‌را بعنوان آنکه‌یمن نداشته به سلطان عثمانی‌فروخت و بهمین سبب‌می گفت ، به عیسویان که دوست ایرانند نفروشند و گاه با این‌گونه عقاید مخالفت میکرد . » بزودی در واقعه حاجی رضا خواهیم دانست. که موهوم پرستی و عقیده به جادوگری شاه عباس چگونه موجب بدبختی و مصیبت یهودیان رافراهم ساخت .

۳٦ـ ستاره شناسان‌غالباًحوادث آینده‌را برای‌شاه عباس‌پیش‌بینی میکردند(۱).

۳۷ ـ شاه عباس بخرافات وموهومات هم عقیده داشت و سحر وجادوگری‌را در کارهای جهان موثر میدانست(۲)

۳۸ـ شاه‌عباس حکم کرد بعد ازاین‌اگرازعیسویان کسی‌مسلمان شد و دوباره بدین عیسی برگشت مزاحم اونشوند.

---

(۱) کتاب دوم زندگانی شاه عباس اول صفحه ۳٤۷

(۲) « « « « « « « ۳٤۹

صفحه ٦۱۳ ترجمه کتاب تاورنیه مینویسد :

« در دو خیابان پل گبرها دوعمارت قشنگ برای‌شاه بنا کردند که گاهی به آنجا آمده تفریح و تفرج مینمایند . یکی از آن‌دوخانه که طرف دست‌چپ رود خانه نزدیك شهر واقع است همان خانه‌ای‌بود که شاه عباس کبیر به کشیشان‌سلسله‌کابوسان بخشیده بود برای اینکه از ابتدای ورودشان باصفهان این کشیشان طرف التفات و احسان آن پادشاه واقع شدند . »

اما آقای رضا پازوکی از صفحه ۳٤۳ شرح مفصلی راجع بـه روابط شاه عباس اول با دربار پادشاه اسپانیول (که بخوبی دانستیم چگونه با یهودیان رفتار میکرد) مینویسد :

سفرای پادشاه اسپانیول کشیش بودند واز طرف‌پاپ هم‌مأموریت داشتند وشاه عباس بامهربانی‌از آنها پذیرائی کرد و بآنها هدایابخشید و آنها با حسینعلی بیك بیات نزد پاپ و بعد به اسپانیا روان شدوبعد به ایران برگشت. و بعد شرح‌دیگری راجع به ورود آنتونیودو گووا سفیر اسپانیا در دربار شـاه عباس که چگونه دولت ایران را بر علیه عثمانی باخود متحد ساخت مینویسد .

پس از آنکه طبق مشروحات بـالابه افکار و اخلاق و علاقه شاه عباس اول پی‌بردیم در باره رفتارو کردار وی بهتر میتوانیم‌قضاوت نمائیم . آنچه از مشروحات بالاضمناً بدست‌میآیدآنست که :

۱ـ مأمورین سیاسی و مبلغین خارجی که از عهد چنگیز تااوزن حسن در ایران رخنه کرده بودند در عصر شاه عباس بسیار کثیر و در پایتخت ایران نفوذ کامل یافته خصوصاً دردربارونزدشاه .

۲- اندرون شاه پر از دختران وزنان مسیحی بود.

۳- مبلغین مذهبی عیسویان مشغول فعالیت تمام و کامل بودند.

٤- تبلیغات این مبلغین درشاه عباس بسیار مؤثر واقع گردیده بود ودر نتیجه با سیاست ممالك اروپائی مساعدت میکرد .

باوجود مراتب بالا پس چگونه بوده است که ایرانیان این پادشاه را دوست داشته و نام او را حتی تا بامروز به بزرگی یادمیکنند؟ برای آنکه به هرج و مرج ۱۳ ساله طوایف غزلباش خاتمه داد و ازتاخت وتاز سپاهیان بیگانه و چپاول ازبکان جلوگیري نمود . سران خودسر را از بین برداشت و با این سیاست در اندك زمان امنیت و آرامش را چنان در سرتاسر ایران برقرار داشت که دردوره هیچ یك از پادشاهان ایران، بعد از اسلام ، سابقه نداشت . در دوره پادشاهی شاه عباس اول دزدی و راهزنی ازبین رفت وتعدیات حکام و سرداران سپاه موقوف گردید . صناعت و فلاحت رونق یافت و در سایه امنیت آبادی شهرها وکاروانسراها فوق العاده از دیاد یافت و کار بازرگانی رونق گرفت و مردم ثروتمند شدند وطبیعی است که این وضعیت سرپوشی برمعایب او گذارده بود .

وقتی به کوشش دربارهای اروپا و پاپ از عهد چنگیز و تیمور و خصوصا ازنیمه قرن ١٤ میلادی (دو قرن قبل ازاین عصر) درایجاد روابط حسنه وازدیادنفوذ خود درایران مراجعه میکنم وازطرف دیگر توسعه این نفوذ را در دربارایران ، با پنج موضوع فوق الذکر مشاهده مینمائیم مسلم میگردد که نفوذ اروپائیان در دربار صفویه کاملا به

حد اعلای خود رسیده بوده است . وچون اختلاف و نفرت مسیحیان آن روزاروپادر آن زمان نسبت بیهود شدید بود ، نتیجه واثرات حاصله در دربار ایران پر معلوم میباشد . افکار عامه ایران هم از قرن دهم میلادي برضد یهود آماده گردیده بود ، بنابراین هر آن انتظار وقایعه‌ای ناگوار برعلیه یهودیان ایران که در این عصر دچار تنزل اجتماعی و فقر مادی گشته بودند و همچنین تشکیلات صحیح و مردان لایق و بزرگی نداشتند ودرنتیجه برای احراز مقام و یا بدست آوردن ثروتی جهت تامین حیات عائله خود ، ازبرپا کردن آتش دوئیت و نفـاق مضایقه نمیکردند .

درابتدای سلطنت شاه عباس اول که درقزوین بودواقعات برجسته‌ای بر علیه یهودیان رخ نداده است زیرا برای پادشاه قبل از هر موضوع استحکام موقعیت تاج وتخت لازم بود .

شـاه عباس پس از ورود به قزوین و اعـلام سلطنت رسمی ، اولین عمل او کشتن مرشد قلی خان بـود که او را بقزوین آورد و راجع به مرگ پدر او مورخین تردید دارند که بمرگ طبیعی فوت کرده باشد (۱) .

در صفحه ۷۵ مینویسد :

(پادشاه سر انتوان شرلی را مجبور کرد که بر صندلی بنشیند و اورا بوسید و گفت برادر در حقیقت تو شایسته اینجا هستی)

درصفحه ۹۷،شرلی به پادشاه پیشنهاد میکند « در صورتی که از اینطرف با عثمانی درجنگ هستید منهم کاری خواهم کرد که سلاطین عیسوی از طرف دیگر بمحاربه‌پرداخته، سلطنت عثمانی را بواسطه این

(۱) ـ ایکس جلد دوم صفحهٔ ۲۴۷

اتحاد منقرض سازیم . پادشاه از این مطلب نهایت خوشحال شد وفوراً سفیر عثمانی را که برای انعقاد صلح بایران آمده بود پس فرستاد . وبعد به شرلی تکلیف کرد که شما را سردار کل قشون خود درجنگ عثمانی خواهم کرد و وی با کمال افتخار قبول کرد » .

صفحه ۹۹ (شرلی برای کشیش دومنیکن پرتقالی و یك کشیش فرانسیسکن اجازه میگیرد که با همان لباس در ایران مسافرت کنند و کشیش ژان ، صلیبی از طلا بشکل الماس و فیروزه و یاقوت به شاه هدیه میدهد »

در صفحه ۱۰۰ ـ در ادامه گفتگو کشیش با شاه عباس ، پادشاه به آن کشیش میگوید :

« نیز خوانده‌ام که چگونه یهودیها او را (حضرت عیسی را) بخاج کشیدند (۱) و باین جهت است که من از آن ملت اینقدر کراهت دارم و تا این دقیقه یکنفر از آنها را نگذاشتم که در مملکت من سکنی گیرد .

کشیش مات ومتحیرمانده بودوما همگی ازاین کلمات صحیحهٔ !؟ پادشاه متعجب شدیم زیرا که او عیسوی **نبود ولی به سر انتوان میگفت که از وقت آمدن شما بنزد من تقریباً عیسوی هستم »**

بعد درهمان صفحه مینویسد :

« خلاصه بعد از دوهفته دیگر، مراسلات پادشاه بجمیع سلاطین

---

(۱) در جلد اول تاریخ یهود صفحهٔ ۸ وجلد دوم صفحه ۹۷ تا ۱۱۲ شرح این اشتباه تاریخی که هنوزهم موجب سوءتفاهم بسیاری ازمردم جهان‌میباشدداده شده است .

عیسوی حاضر شد و پادشاه آنها را به سرآنتوان داد و ما از اصفهان عازم شدیم و پادشاه تا دو روز راه از ما مشایعت نمود . بعد مهر طلائي داده گفت: برادر هرچه را که تو مهر کنی اعم از اینکه بقدر سلطنت من ارزش داشته باشد ممضی خواهد بود »

برادران شرلی در ارتش و اسلحه ایران اصلاحاتی کردند و از ایران شرلی بدربار آلمان میرود و درآنجا معلوم میدارد که یك لشگرکشی موفقانه‌ای بدست شاه عباس واکنش بسیار مطلوبی در موقعیت اروپا خواهد داشت . و از آنجا به اسپانیا رفته اقامت میکند ودر اسپانیا درسال ۱۶۳۰ فوت میکند

خلاصه آنکه تشویق ومساعدتها اصلاحی شرلی موجب گشت که شاه‌عباس در سال ۱۶۰۲ میلادی بحمله خود بپردازد وفتوحات جالبی بنماید شهر تبریزرادر ۱۶۰۳ پس‌از۱۸سال جدائی‌از کشورایران‌بتصرف درآورد وازآنجا روانه ایروان شده شیروان وقارص را متصرف گردید. سلطان محمد سوم پادشاه عثمانی در همین ایام فوت کرد و سلطان‌احمد پس از تاجگذاری روانه جنگ با ایران گردید. در این جنگ رابرت شرلی که از سه جا مجروح گردید فرمانده دسته بزرگی از سپاه ایران‌بود . با وجود برتری شماره دشمن ،قشون ایران فاتح گردید ودر نتیجه آذربایجان ـ کردستان ـ بغداد ـ موصل ودیاربکر نجف وکربلا بدست ایرانیان افتاد در سال ۱۶۰٤ میلادی پاپ کلمان هشتم نامه تشویق‌آمیزی برای شاه‌عباس مینویسد.(۱)

---

(۱) سفرنامه شوالیه شاردن ترجمه حسین عریضی صفحه ۷٦

سر ربرت شرلی برادر دیگر در حوالی سال ۱۶۰۶ ماموریت مسافرت اروپا را از طرف شاه دریافت به لهستان و آلمان و از آنجا به روم و اسپانیا و در سال ۱۶۱۱ به انگلستان رفت . ودرسال ۱۶۲۳ به ماموریت‌دوم‌رفت. وی درایران بایکی از منسوبان زن شاه‌موسوم‌به‌طرز که مسیحی و چرکس بود ازدواج کرد (۱) ربرت به ایران مراجعت مینماید و در قزوین فوت شده مدفون میگردد و سی سال درخدمت پادشاه صفوی بوده است .

شاه‌عباس از سال ۱۵۹۷ میلادی پایتخت خود را از قزوین به اصفهان منتقل نموده بود.

در این عصردهها نفر ازمامورین سیاسی اروپائی در ایران‌بودند ورقابت شدیدی بتدریج بین آنها ظاهر میگردید درحالیکه‌مامورین‌فرق مذهبی‌مسیحیان به‌آرامی‌به مأموریت خود که عبارت ازترویج مسیحیت وبیدار نمودن نفرت برعلیه یهود وعثمانی بود ، با کمال‌موفقیت‌ادامه میدادند نتیجه آنکه نفرت و انزجار نسبت بیهود سراسر کشور ودربار را فرا گرفت ودرنتیجه‌کارو کسب‌یهودیان‌محدود وفقروبیچارگی‌همدم آنان گردید وآنچه بیش ازهمه به‌ازدیاد بدبختی و فشار برآنان افزود مقررات کتاب جامع‌العباسی بود که در این زمان بقلم شیخ بهاالدین محمدعاملی‌نوشته شد. (۲) هرچند نویسنده‌برای موقعیت یهود ومسیحیان

---

(۱) ازکتاب وقایع مسافرت برادران شرلی‌صفحه ۱۶۷

(۲) مقرراتیکه در کتاب جامع العباسی برای یهودیان و عیسویان وجود دارد تقریبا در آخر آن کتاب است. برخی‌از علمای اسلام عقیده‌مندند که این مقررات را نظام‌الدین‌آوجی شاگردشیخ‌بها بعداز فوت استاد نوشته زیرا حیات شیخ‌بها برای تکمیل کتاب خود وفا نکرد.

فرقی قائل نگردید ولی درعمل آن مقررات و تضییقات ومحدودیت‌ها را فقط درباره یهودیان تا عصر مشروطیت ایران اجرا میکردند در صورتیکه ازهمان موقعیکه هنوزمرکب شیخ بهاخشك نشده بودعیسویان تحت حمایت شاهان صفوی الی انتهای قاجاریه آزادانه بسر بردند.

آنچه جای تاسف میباشد آنست: عده آنهائیکه خود را پیشوا ورهبر پیروان حضرت امیرالمؤمنین میدانستند در عمل برخلاف نظریات عدل پرورانه آن بزرگوار رفتار نموده(۱) وروایات واحادیث مربوط به زمان پیغمبر اسلام را قسم دیگر تفسیر وبدان عمل میکردند.

شیخ نظام الدین آوجی شاگرد شیخ بهادر اواخر کتاب جامع العباسی، خون بهای غیرمسلم را به مبلغی ناچیز تعیین کرده بود، درحالیکه در کتاب فقه مخصوصاً در کتاب معالم مینویسد: «اگر قاتل یهودی، مرد شروری بوده بایستی آن قاتل که یهودی را بی جهت کشته، حتما کشته شود و دیه که برای مسلمان هزار درهم است برای یهودی حدود ۸۰۰ درهم تعیین گردیده».

راجع به ارث بردن یهودی مسلمان شده، از زمان صفویه به بعد، دارائی اقوام نزدیك و دور جدیدالاسلام را، باومیبخشیدند و وقتی با حدیثی مربوط به زمان پیغمبر مقایسه میکنیم، فرق عمل، از زمین تا آسمان است وآن حدیث بدین قرار میباشد: «راجع به ارث، درزمان جنگهای خود پیغمبر که پسری طرفدار محمد صلی الله علیه وآله وسلم وپدری مخالف باهم جنگ میکردند، چون پسر مسلمان ودرقشون پیغمبر بوده وپدرمخالف

---

(۱) به اواخر جلد دوم مراجعه شود تا از نظریات عدل پروانه حضرت امیرالمؤمنین (ع) اطلاع حاصل گردد.

باین‌جهت ارث به حاکم شرع رسید که بنفع مسلمانان تقسیم شد در حالیکه حاکم شرع وظیفه دارشد که مخارج آن کسی که از ارث‌حق داشته بدهد و اورا کمك کند . »

در وضع اخیر دو موضوع بطور برجسته بچشم میخورد ، اول آنکه دارائی آن پدر بین فاتحین تقسیم شد زیرا جنگ کرده بودند . در ثانی با وجود این مقرر شد که مخارج آن اشخاصیکه حق ارث داشته بودند ولواینکه غیرمسلم هستند داده شود .

اما از عصرصفویه تا زمان ناصرالدین‌شاه چنین فتوی میدادند که دارائی شخص فوت شده را که جنگی هم نکرده بود به‌بیت‌المال ومسلمانان‌ندهندبلکه به‌شخص‌یهودی که بمنظورتصاحب ارث‌غیرقانونی اسم مسلمانی‌برخود گذارده بود، بدهندآنهم بدون‌آنکه مخارج وارث حقیقی داده شود. (۱)

پس از آنکه مقررات شرعی جدیدی ازطرف شاگرد شیخ‌بها که اجرای‌آن درباره یهودیان در ایران سابقه نداشت وضع گردیدعناصری که دربین یهود ناراضی میشدند ، یا بطمع جمع‌آوری و بدست‌آوردن ثروت میفتادند و برای مصلحت کار خویش رو به اسلام میاوردند وبدین وسیله باکسب قدرت ازمخالفین خود انتقام کشیده ، یا برادران ونزدیکان‌خودرا از ارث محروم کرده یا برای‌ثبوت‌اینکه حقیقاًمسلمان گردیده بتحریکات برعلیه جامعه سابق خودمبادرت‌میورزیدند .

۱ـ بلی در اکتبر سال ۱۸۸۰ میلادی ناصرالدین شاه‌فرمانی مبنی برابطال مقررات وضع ارث بردن یهودیان جدیدالاسلام شده صادر کرد . اما در سال ۱۳۳۸ شمسی رئیس دادگاه بخش کاشان آقای امیر حسینی ، باردگر بعداز ۷۹ سال خواستند مقررات سابق را برقرارسازند .

این رویه از آن روزیکه قوانین محدودیت یهود درعهد شاه‌عباس شروع به اجرا گردید تا اواخر عصر قاجاریه عملی بود وباعث تجاوزات بسی از یهودیان را ، به بهانه مسلمانی بر علیه برادران سابق خود ، تا حدود قتلها و کشتارها فراهم ساخت ، تا بجائیکه در اوائل سلطنت ناصرالدین‌شاه تمام جراید اروپا از مجارستان الی اطریش و آلمان وهلند وبلژیك وفرانسه وانگلستان از آن صحبت کرده واین رویه را عملی غیرعادلانه دانستند و در نتیجه ناصرالدین‌شاه حکمی درالغای آن صادر کرد(۱) ولی کاملا عملی نشد تا عصر اعلیحضرت فقید رضاشاه پهلوی کبیر متروك گردید . (۲)

یکی ازاتفاقاتیکه درعصرشاه‌عباس اول واقع گردید وشرح آنرا محققین وحتی ژویش انسکلوپدیای امریکا به اختصار از آن بحث کرده قضیه قیام شیخ ابوالحسن لاری است که شاعر یهودی بابائی لطف در کتاب تاریخی نظمی خود ، نوشته سال ۱۶۵۵ میلادي درعصرشاه‌عباس ثانی ، بتفصیل از آن صحبت نموده است .

بابائی لطف پس ازحمد پروردگار تعالی ووصف در توحید خداوند پیغمبران ، با عنوان زیرشرح تاریخی خودرا شروع میکند :

« درسبب محنت روزگار و تاسفات گوید »

در مقدمه کتاب از بیاناتش معلوم میگردد که تجاوزات و ظلم شاه‌عباس اول وثانی موجب گردید که یهودیان ایران که تا آن تاریخ حدود

---

(۱) به‌شرح بیوگرافی دکتر لقمان نهوراي راو ادخر کتاب نیز مراجعه شود

(۲) در فصل مربوط به عهد ناصرالدین شاه مفصل‌تر از آن صحبت خواهد شد .

۲٤ قرن بود در ایران زندگانی میکردند وبه آب وخاك وطن خود علاقه مفرطی داشتند چنانکه امروز هم دارند ، ترك وطنی را نمایند که تا آن زمان(۲٤۰۰)دو هزار و چهار صد سال اجداد آنها در آن مرز وبوم به خاك رفته بودند . وی میگوید:

برفتند خانوادی چند یکسر شب و نیمه شبان درملك قیصر(۱)
من بیچاره وا مانده از کار بکردم از هرطرف فکر بسیار
زداغ مذهب(مشه)(۱)همچه ابدال شوم ار غم بپوشم جامه و شال
اگر چه در شریعت پیر بودم ز افعال شیاطین سیر بودم
دگر بودم یتیمی چند در پیش که بودی چشمشان بر بابائی خویش
بودم یك چند اندر فکر رفتن که سازم گوشه بغداد مسکن
نتوانست دل که مهر کاشیانرا کشد در ملك دگر آشیان را
بودم در فکر ها هرشب با دل که فردا چون روم بیرون از این گل
که ناگاه دل بمن گفتا که ای دوست بیا مغزت دهم که این ها بود پوست
بیا و سرگذشت این زمانه بنظم آور که تا باشد نشانه
که تاهر کس بخواند این مقیلا(۳ شود حیران ازاین صوف و تحیلا(٤)
چه این ازدل شنیدم شاد گشتم ز بند غم دمی آزاد گشتم
الی آخر

در اینجا شرح واقعات تاریخی بابائی لطف که کلیه به نظم است بطوراختصار آنرا به نثر درمی آوریم .

---

(۱) خاك عثمانی
(۲) موسی
(۳) مجله
(٤) ازابتدا تاانتها

شرح تجاوزات ملامردخای لاری که بنام ابوالحسن معروف گردیده

در لار شیراز یکنفر یهودی بود که هم ذبح میکرد وهم فروشنده بود(۱) جامعه یهود لار(۲) به این رویه اعتراض داشتند و اورا سرزنش میکردند ولی قصاب یهودی از این عمل یهودیان بدش آمده ناراضی بوده چون موقع روزه بزرگ (کیپور) نزدیك شد بدین مناسبت گوسفندان بسیاری ذبح کرد ولی کسی برای خرید آن نیامد در نتیجه یهودیان را مورد حمله قرار داد وبه آنها گفت :

بگفتا کاری کنم امروز بنیاد دهم عبریان را چون کاه برباد

عملي انجام دهم ، که نه فقط یهودیان لار بلکه تا عراق وفارس و کاشان قرنها آنرا باز گویند . وی رفت نزد خان لار با عائله خود مسلمان شد و نام او ابوالحسن گردید زن وی هم کوهن بود .

ملا بنزد علمارفت وفتوا گرفت که ۱۸ قانون برعلیه یهودواجب الاجری است .

۱- در کوچه در راه رفتن ازمسلمان جلوئی ، جلوتر نروند .

۲- دکان آنها عقب باشد که روی مشتری را نبینند.

۳- کلاه یازده ترکه که هرترك آن بیك رنگ باشد باید بر سر گذارند و سه ذرع پارچه سرخ دور آن پیچید، باشد .

٤- برپائین چادر زنان زنگ بسیاری باشد.

---

(۱) طبق مقررات یهود ذبح کننده بافروشنده باید جدا باشد تا اگر گوسفند در امتحان بعداز ذبح مریض درآمد ذینفع درفروش گوشت آن نباشد . (۲) درصفحه ۹۸۹ ترجمه کتاب تاورنیه مینویسد : «سکنه لاراغلب یهودی هستند و بکار ابریشم وسایر حرفه‌ها اشغال دارند خاصه شال کمر که خوب میبافند واین صنعت سبب شهرت این شهر شده است» .

۵ـ موقع حرف زدن به‌مسلمانان سرشان پائین باشد.

و بقیه احکام دیگر که مانند زنده بگور رفتن است.

پس از گرفتن این فتوا ازعلما(۱) رفت در پایتخت بنزد شاه عباس اول.

در آن عصر آخوندی بنام ملا جلال در پایتخت وجود داشت که عملیات وی مورد پسند شاه بود. لاری رفت نزد ملاجلال وبیاناتی برای تحریك وی کرد و ملا جلال آن فتوا را مهر کرد و حامی لاری گردید.

---

(۱) شروع این واقعه بایستی درحدود سال ۱۰۱۹ هجری = ۱۶۱۰ میلادی در اواخر نخست وزیری یا اعتمادالدوله‌ای حاتم بیك اردوبادی ویامخصوصا اعتمادالدوله‌ای پسرش میرزا طالب خان اردوبادی باشدو برخی مورخین این واقعات رامدت ۵ سال از ۱۶۲۲ تا ۱۶۲۷ دانسته‌اندو تمام واقعات بعدی ضد یهود در عصر او بوده. کتاب زندگانی شاه عباس اول صفحهٔ ۴۰۱ مینویسد: میرزا طالب خان پسر حاتم بیك که پس از مرك پدر بفرمان شاه عباس (در سال ۱۰۱۹) جانشین او شد و ده سال وزارت کرد ودر سال ۱۰۳۰ هجری شاه اورا بسبب (مصاحبت باجهال ومداومت درساغرهای مالامال) معزول کرد ولی پس از مرك شاه عباس در زمان سلطنت شاه صفی بار دیگر بوزارت رسید و دوسال بعد بدست آن پادشاه خونخوار کشته شد) بله میرزا طالب خان هرزه و شراب خوار، بنام دین ومذهب یهودیان راآزارمیداد. بعدازمیرزاطالب‌خان‌از ۱۰۳۰ تا ۱۰۳۳ سلیمان‌خان استاجلو اعتماد الدوله شد که به مرض سرطان فوت کرد. بعدازاوسلطان العلما داماد شاه عباس که تا سال ۱۰۴۱ عهد شاه صفی اعتمادالدوله بوده وگویا عهد سلطان‌العلما یهودیان نسبتا راحت‌تر بوده‌اند.

در نتیجه‌ظلم وتجاوزات شروع گردید. اولین اقدام اودراصفهان بود ولی آوازه آن بتمام شهرستانهای ایران رسید.

یهودیان اصفهان که‌خود را ممتاز و ساکن پایتخت میدانستند زیر بار این امر نرفته کدخدایان‌یهودعریضه‌ای‌نوشته، بدربارنزد شاه بردند واز این‌وضع کلاه وچادر و زنگ و عدم اجازه سوار شدن‌شکایت نمودند. اتفاقا در این موقع سفرائی چند در حضور شاه بودند و علی پاشاهم که در تبریز دستگیر شده بود حضور داشت. موقع نهار بود و میرمهدی علی خواجه هم حاضر بود. وقتی شاه عباس کدخدایان یهودي را دید به علی پاشا گفت اقوامت آمده اند (۱) و خویست از این شراب به آنهابدهي، علی پاشا خندید و به کدخدایان یهودشراب داد وآنهابشاه گفتندتا جهان باقی‌است پادشاه بعیش وعشرت‌وشاد کامی باقی باشد وبفریاد مافقیران برسد.

مردی از لار آمده و کلاه مخصوصی برای ماآورده و شرح‌بقیه مقررات را دادند و گفتندا گر همت بلند اعلیحضرت به این امرراضی باشد ما در اجرای آن حرفی نداریم. شاه بسیار خندید و گفت بـاید نزد صدرالدین (۲) برویدتاوی معلوم دارد این عمل طبق مقررات‌دینی است یانه. آنها پس‌ازدعابه شاه بنزد صدررفتند.

ایا بابائی زنهار زنهار مبر بر کس‌پناه‌الابجبار (۳)

---

(۱) منظورش بحساب‌توهین وشوخی باعلی پاشا بوده یاآنکه‌چون دولت عثمانی نسبت بیهودیان محبت‌داشت این‌جمله‌را گفته‌است.

(۲) پیشوای مذهبی اصفهان

(۳) خداوند.

و گفتند که کی این مقررات از طرف پیغمبر اسلام برای اهل کتاب وضع گردیده‌است.صدر، ملا لاری را احضار و فتوا را که بدست داشت دید و دستور داد در عوض این کلاه یازده ترك بایستی کلاهی سورمه‌ای رنگ از هرپارچه‌ای ، اعم از اطلس و یا ماهوت باشد و دور آن مندیل به رنگی که مایل باشند ببندند، بشرطیکه قدری رنگ سورمه‌ای کلاه‌نمودار باشد واضافه کرد که‌تو ای(ملامردخایاابوالحسن) میتوانی‌برای اجرای این امر بشهرستانهای عراق ویزد و فارس‌بروي ولی مراقب باش که به یهودیان آزارندهی.

ابوالحسن مقررداشت که پارچه کلاه متقال آبی‌باشد وخودش مقداری توسط خیاطان تهیه کرد و یهودیان را مجبور به پوشیدن آن کلاه کرد. درنتیجه در کوچه وبازار تجاوزبیهود شروع گردیدوجوانان و کدخدایان یهودی ازاین علامت خواری‌درهیجان‌بودند .

ابوالحسن ۳ پسر داشت که اسم آنها را یکي عبدالرحیم گذارد که از زن یهودی بود و دونفر دیگر شاه محمد و اسمعیل که آنها را نیز مأمور تفتیش‌این کار نمود. آنهاجریمه بسیاری ازیهودیان گرفتند و آنهارارنج میدادند . قرار گذاشت که‌کلیه گوسفندها بایستی‌درحضور وی کشته شوند واز یك گوسفند ۱۰دینار به اوبدهند و این عمل‌موجب فلج شدن کار گوشت فروشی و قصابان گردیده بود . همچنین در موقع خطنه ومراسم اجرای عقد واجب بود که تحفي برای‌آقای ابوالحسن ببرند ووی را با احترام تمام در صدر مجلس بنشانند واگر خلاف این میشد عیش مردم‌را به ماتم تبدیل مینمود . در نتیجه ثروتی بهم رساندوخاندای‌دراصفهان خریداری نمود و شرح عملیات‌وتجاوزات

او بسیار است .

ابوالحسن لاری بکاشان میرود

یهودیان از ترس ، به پیشواز او رفته و احترامات زیادی برایش قائل شدند ، وی گفت که مهر شاه را دارم و باید کلاه علامتی را برسر شما گذارم .

همه گفتند که ای ملای لاری
مکن با ما تو این بیداد و خواري
هر آنچه خاطرت خواهد تمامي
بجا آریم ما هر صبح و شامی
مگو اینها بما از بهر جبار
بترس از آه و دود جمع بسیار

ابوالحسن سر گذشت خود را که یهودیان لار موجب مسلمان شدن وی را فراهم ساختند تعریف کرده و میگوید :

نترسید یکی (۱) از قادر پاك
مرا کردند چنین زنده در خاك !
تو میگوئی بترس اکنون ز جبار
مکن با ما چنین هر لحظه گفتار

و مضافا به ملای یهود کاشان گفت مگر نمیدانید هر عملی را که یك یهودی کند همه گرفتارند ؟

در لار با من بد کردند وحالاشما در کاشان مکافات دهید جمعیت

---

(۱) یکی از یهودیان لار

تصمیم گرفت که ۲۰ تومان به‌او بدهد (۱) .

ولی مشار الیه آنرا قابل خود نمیدانست.

مرد دهان گرم جسوری در بین یهودیان وجود داشت موسوم به شموئیل نام‌قصاب که هرمشکلی‌برای یهودیان پیش میآمد حل میکرد وی نزد حکومت‌رفته‌وبدفع آن میپرداخت . شموئیل‌ابوالحسن رامورد دشنام قرارداد و گفت ای جاهل احمق آنچه را که تو نسبت بیهودیان انجام میدهی قطعا مکافاتش را خواهی دید. بخت النصرهم ظلمها کرد ولی دیدی چه عاقبتی داشت ؟ (۲)

هر آنکس بد کند در دار دنیا کجا مزدش بود نیکو مهیا

چون‌ابوالحسن این بشنید مانند ماری ازجاجست و گفت :

بگفتا ای پلید و نجس و مردار

توراباامن چه حداست همچه گفتار

سرت را از بدن از ضرب خنجر

جدا سازم ایا مرد سبك سر

شموئل به او جواب داد تو نتوانی بما تجاوز کنی ، در نتیجه لاری کاردی کشید وشموئل را زخمی کرد و شموئل هم مشتی چنان بردهان لاری زد که یك دندان اوافتاد .

فغان ازجمعیت بلند شد ومردم پریشان حال شدند .

بیك سو این افتاده است دندان بیك سو اوفتاده خون بجولان

---

(۱) ۲۰ تومان در آن‌عصر ۶۰۰۰فرانك طلاارزش داشته

(۲) فرعون ، بخت النصر ، سزارهای روم ، بسیاری از متجاوزین و بالاخره تسارهای روسیه و هیتلر بسزای اعمال نا جوان مردانه خود رسیدند .

خبر به حکومت رسید و آنها را بدیوانخانه بردند. لاری حکم خود را ارائه داد و گفت در اصفهان یهودیان کلاء برسر گذاردند اما این مردمان به من توهین میکنند واینها به امرشاه یاغی هستند. شموئیل زخم خودرا نشان داد ولاری گفت میخواستم اورا بترسانم ولی اتفاقا حربه کاری شد وقصاب مشت به دندانم زد. یهودیان گفتند ای حاکم عادل وای بزرگ ما، ده روز مهلت دهید تا ببینیم این امر چگونه است زیرا لاری از ما مال بسیار و آنهم هر ساله میخواهد. حاکم گفت که زخم درعوض زخم ولی اززمان قدیم رسم است که باید جریمه دهید و شموئیل به حاکم گفت موضوع اجرای این امردراصفهان رابطه ای با قبول ما درکاشان ندارد.

واوهر روز ازما بهانه میگیرد، یا همگی مارا دردم بکشید یا از دست این مردآزاد نمائید ولی حاکم گفت:

که آنچه پایتخت کردند یهودان

شما هم آنچنان باید کنیتان

بزرگان شهر از شیخ ومحتسب حضور داشتند مقرر نمودند که رسم اصفهان هم درکاشان اجرا شود. در نتیجه یهودیان نمیتوانستند بکوچه وبازار روند زیرا مردمان عوام موجب مسخره ومزاحمت آنها را فراهم میساختند.

بالاخره ابوالحسن غیرازمخارج مسافرت چهل تومان برای دستمزد خود گرفت. ابوالحسن ازشهری بشهرد گرمیرفت وبا گذاردن کلاه خود برسریهودیان پولی حسابی گرفته روانه میشد.

همی رفت جا بجا وادی بـوادی
بهـر شهری همگی کردی منادی
گرفت از جور و زور رنج وخواری
زری بسـیار تا از دشت سـاری

رفتن ابوالحسن لاری بشیراز

میگوید :

خوشا آنکس که باشد اهل ادراك
نباشـد بـی خـرد در توده خـاك
کند کاري در این دنیای فانی
که در عقبی کند او زنـدگانی
دگر انـدر خفایش روزگـاران
دهند آمرزش وی صـد هزاران
نه چون آنان که اهل ظلم و زورند
بظلمی خویشتن دائـم بگورنـد
چنان لاری که در دنیای غـدار
بکشت تخمی که بارش بود آزار
هـر آن دم کـه یادش آورنـدی
بـروح نفـرتش لعنت کنندی

زمانی که لاری روانه شیراز میشود ، بایستی در حدود سالهـای ۱۶۱۳ میلادی باشد و کلاه نوبری خود را به آنجا میبرد کدخدایان یهود را احضار و مراتب را به رئیس جامعه یهود که مردی خدا ترس وساکت وفهمیده ونامش بنیامین بود میرساند وآن عصرالهوردی خان

حاکم فارس بود .

بودی آن خان چه شاهان زمانه زیادی داشت از شاهان خزانه

الهوردی خان (۱) که از مراتب مطلع گردید خواست ابوالحسن را با یهودیان آشتی دهد ولی لاری برای تسلیم حاکم ، گفت این امر پیغمبر است و آیا شما مخالف انجام آن هستید ومن درکلیه شهرستان های ایران ازپایتخت تادماوند این امررا اجرا نمودم وحاکم رامجبور به خموشی کرد . در ملاقات بعدی ، بنیامین گفت که ای ابوالحسن امر شاهنشاه برهمه واجب است ولی تو میگوئی امر پیغمبر است اگر امر پیغمبرمیباشدبمن نشان ده در کجا پیغمبر اسلام چنین امری فرموده تا اجرا داریم و گرنه راه خود پیش گیروبرو .

ابوالحسن از شنیدن این جمله مانند مار تیر خورده‌ای عصبانی گردید و گفت این فضولیها بتو نیامده است وتورا تا نزد شاهنشاه میکشم و بمجازاتت میرسانم .

بنیامین جواب داد :

توئی دشمن به معبود و پیمبر خدا دشمن نمیسازد مظفر

لاری گفت حال که برای اجرای امر حاضر نیستید نزد حاکم میرویم. موقعی در مجلس خان حاضرشدند ، که مجلس طرب داشت و میخائیل نامی در حضور بود . پس از انجام مراسم احترام ،

---

(۱) الله وردی خان یکی ازسرداران نامی شاه عباس اول واصلا ارمنی و ازمردم گرجستان بود . در ابتدا در خدمت شاه طهماسب اول داخل شده مسلمان شد در ۱۰۰٤ هجری تا ۱۰۲۳ هجری = ۱٦۱٤ میلادی فرمان فرمای فارس بود ودرآن سال فوت کرد .

بنیامین گفت ای‌خان عادل بفریاد دل موسویان برس که غیر از تو کسی‌راندارایم گناه ماچه‌است که‌این کلاه را این مردك لاری میخواهد برسرما گذارد .

خان که ازمی سرخوش بودروبه ابوالحسن کرده گفت :

مسلمانی یهودی از کدامی همی ماند چو مرد ناتمامی

لاری جواب داد یهودی بودم ولی چون از مذهب خود لذتی نبردم دست از تعصب کشیدم و مسلمان شدم و من فعلا فتوای شاه را که بمهر شیخ ها رسیده است در دست دارم که کلاه مخصوص را بر سر یهودیان گذارم و در کلیه کشور این نشان را برسر قوم عمرام گذارده ام وحال از خان تقاضا دارم محض خاطر پیغمبر امربفرمائید که این کلاه را بر سر گذارند . الهوردی خان روبه بنیامین کرده با خنده گفت محض خاطرمن کلاه را گرفته برسر گذار ابوالحسن فوری متوجه بنیامین شده کلاه اورا برداشت وسرتراشیده گردش ظاهر شد و کلاه نوبری را برسر او گذاشت .

بنیامین اوقاتش‌تلخ شده بود ازحاکم‌اجازه نوشیدن می کردساقی ۳ جام پیاپی بوی داد وبنیامین با آن کلاه شروع به رقصیدن کرد که موجب خنده بسیار برای خان شد .

پس خان باتندی روبه لاری کرده گفت ای مردك خجالت نکشیدی ، بتو بگویم که اگرشاهنشاه بپرواز آید وکلیه لشگرخودرا برای اجرای این امر آرد ممکن نیست که من این کاررا پسند کنم و رضایت دهم و اگر منظور آنست که یهودیان نشانه داشته باشند گذاردن وصله‌ای برروی سینه کافی‌است آنهم‌برای آن موافقم که مردمان

شیراز راحتم گذارند (۱) .

لاری گفت ای خان بر امر ولینعمت خود مخالفت مکن زیرا درکلیه شهرهای **عراق ویزد وکاشان وبندر و لار** همه یهودیان این کلاه را برسر گذارده اند .

چون الهوردی‌خان آن جمله را شنید عصبانی شده فرمود :

بفرمود آنگه به میردرگاه بزن این بد فعل دشمن شاه

زیرا برای پادشاهیکه سلطان هفت کشوراست، ـ دارد دعا گو درست میکند .

نوکران حاکم وی را بطوري زدند که مندیل از سرش افتاد و با تلخی و ناکامی خارج گردیدو چون در آنجا موفقیت حاصل‌ننمود روانه شهر دیگری شد . و حاکم شیراز امر داد که یهودیان وصله ای به کوچکی یك پول بر سینه گذارند . و این وضع تا سلطنت شاه‌عباس ثانی که زندگانی یهودیان در آن دگرگون شدباقی بود .

شرح حال یهودیان فرح آباد مازندران که قبل از واقعه ابوالحسن لاری از گرجستان به ایران مهاجرت کرده بودند

مردمان شهر زغم پایتخت گرجستان درعیش وکامرانی غوطه‌ور بودند یکنفر یهودی بنام بهران یا العازار در آن مملکت زندگانی میکرد که بسیار معروف بود . هنگامیکه شاه عباس عازم بجنگ گرجستان گردید (۲)لاله‌زار بجمعیت خود مشورت داد که لازم است

---

(۱) چنین جسارت و تهوری ازطرف الهوردی‌خان‌حاکم شیراز که‌اولین مرد مقتدر ایران بود بعید نیست .

(۲) در سال ۱۰۲۳ هجری مساوی‌با۱٦۱٤میلادی

ما بطرفداری آن شاهنشاه قیام نمائیم و خدمتش رسیده اظهار علاقه و انقیاد کنیم. جمعیت موافقت کردند و لاله‌زار با ۲۰۰ کدخدایان یهود براسبان سوار شده (۱) شبانه خود را به اردوی شاه رسانیده شرفیاب گردیده علاقه خودرا بشاه عباس اظهارداشتند. شاهنشاه از این پیش آمد شادمانی بسیار نمود . یهودیان بشرح مظالم گرجیان پرداخته و گفتند وطن ما در این شهر است و از ایام قدیم زندگانی کردیم ولی همواره ناکام بودیم و علاقه خود رانسبت بشاه اظهارداشتند. (۲)

لاله‌زار موردتوجه وعنایت شاه عباس قرار گرفت وازوی خواست که در این جنگ مشاور و رهنمای او گردد و در عوض برای لاله زار قسم خورد :

خورم سوگند بجان مصطفایم اجـاق شیخ صفی آن خدایم
که نیازارم یکی قوم یهودا همه ساله نه امروز و نه فردا
شما را سرفراز دهر سازم ز بهر خاطرت یك شهر سازم
خلاصی‌شان‌دهم ازدست‌دشمن شویتان‌خانه‌خواه‌ودوست‌بامن۳

و اضافه نمود که تحت حمایت کامل من قرار خواهید گرفت

---

(۱) رفتن ۲۰۰ کدخدا بحضور کثرت‌جمعیت‌یهود پایتخت گرجستان را میرساند .

(۲) گرجستان چون مملکتی مسیحی بود ودرآن زمان یهودیان در ممالك مسیحی روی آسایش نداشتند علاقه مند به شاه عباس که هنوز تحت نفوذ مامورین ضد یهود قرار نداشت گشتند .

(۳) لازم است درصفحات بعددقت بیشتری دررفتار شاه‌عباس نسبت بیهودیان شودتاملاحظه گرددنسبت‌به قسم خودچگونه عمل‌نمود .

و اگر حتی یك میخ از دارائی شما از بین رود از خزانه خود عوض آنرا خواهم داد . یهودیان بدعای شاه پرداختند و عهد مودت بسته شد و شاه عباس اسبي با زین زرینی به لاله‌زار هدیه کرد و دستور داد که کدخدایان‌روانه شده ولاله‌زار درنزدشاه برای‌مشورت بماند. تجهیزات تکمیل گردیدو لاله‌زار همواره در کنار شاه حرکت میکرد وشاه‌عباس امر کرده بود هنگام پیشرفت‌قشون ، بهر گرجی که برخوردند وی‌را توقیف یا سر ببرندتا مبادا به طهومرث‌خان پادشاه گرجستان خبررسد. لاله زار شاه را از راه جنگل رهنمائی کرد و هر کجا درختان مانع عبور لشگریان بود میبریدند . در این جنگل حیوانات درنده بسیار بود وبدون رهنما قطعا سربازان گم میشدند .

شاه نگران شد که اگر ارتش گرجیان‌به این بیشه ها رونمایند هیچگاه قزلباشان من نتوانند که دراین بیشه باآنها بجنگ پردازند ، لاله‌زار خاطر شاه را آسوده ساخت که در این صورت جنگل را آتش خواهیم زد و اتفاقا کار این جنگ به آتش زدن جنگل هم منتهی گردید . چون تصرف شهر نزدیك گردید لاله‌زار باکسب اجازه روانه شهر گردید تا یهودیان را خارج ساخته و نشناخته گرفتار کشتار لشگریان شاه عباس نگردند.

لشکریان شاه عباس صبح‌زود هنگامیکه شاه گرجستان‌درخواب بود بی‌خبر متوجه شهر گردیدند و طهومرث فرار کرد و بدین ترتیب شاه عباس برتخت وی جلوس نمود.

شاهنشاه ازلاله‌زارخواست که‌کلیه یهودیان‌را به‌مازندران‌مهاجرت دهد و همگی یهودیان شهر زغم را به آنجا برد ومحل بدهوا و زمین

شوره زار و بی‌صفائی بدانها داد و گفت در این محل شهری بسازید و بهریك نفر چند تومانی داد. شهری ساختند ولی از بس محلش بد آب هوا بود مرگ ومیر بین آنها زیاد شد.

لاله‌زار بحضور شاه رسید و بعرض رساند که همگی از این زمین شوره زار بیچاره وفقیر شدیم وراه چاره‌ای بفرما . شاه از این پیش آمد غمناك گردیدودستور به لاله‌زار داد که‌در اطراف گردش نموده ، هر کجا مورد پسندش شود شهری در آن محل بسازند . لاله‌زار محل مناسبی‌را پیدا کرد و شهری بنام فرح آباد در آنجا ساخت و ساکن شدندوآنها فوق‌العاده مقرب شاه بودند .

چنان شد لاله‌زار اندر برش خاص

که شد او خانه خواه شاه عباس

و هروقت شاه عباس به مازندران میرفت مدتی در فرح آباد با حرم خودتوقف‌میکرد.(۱)

لاله زار یك برادر و دو پسر داشت یکی بنام حنوکا و دیگری یعقوب و برادرش داود و مواقع اقامت شاه در فرح آباد همگی در حضور بوده و مورد مرحمت شاهانه بودند و با یکدیگر مینوشیدند . در منزل آنها شاه بخواب میرفت و موقعیکه از خواب بلند میشد می طلب میکرد ولی شاه فوق‌العاده مایل بود که حنوکا فرزند لاله زار مسلمان شده وی را فرمانفرما و خان نماید روزی که از می سرمست بود، به حنوکا گفت :

حنوکا را بگفت ای جان فرزند

بیا بر دین من بهر خداوند

---

(۱) فوت شاه عباس دراین شهر بوده است

تورا خانی دهم با دار دنیا
بهشتت میبرم با خود به عقبی

حنوکا از فرمان شاه ترسید و وعده انجام فرمان شاه را برای بعد دادولی بالاخره اصرار شاه وی را مجبور ساخت و حکومت گیلان را به‌اووا گذار نمود. طولی‌نکشید که‌ابوالحسن لاری متوجه فرح‌آباد گردید .

رفتن ابوالحسن به فرح‌آباد مازندران

چه وحشی مرغی را دوران سرآید
بپای خویش نزد صیاد آید
چه آهو را سرآید عمر ناچار
بپیش تور آید آخر کار
چه انسان را نماند عمر باقی
چشد او جام زهر ازدست ساقی
چه لاری را نماند آن عمر دگر
سراسیمه بشد کشور بکشور

لاری‌ازشهری‌بشهری گلی‌چیده میرفت. قضا اورا بطرف‌فرح‌آباد برد. یهودیان‌زندگی مفرحی دراین شهر داشتند.

لاری کلاه بسیاری همراه بردتا که بر سر آن جمعیت گذارده و پول آن‌را بگیرد . وی نزد لاله زار رئیس یهودیان که مقرب شاه بود رفت و خود را معرفی نمود گفت بامرشاه‌آمده‌ام‌تا کلاه نوظهوررا برسر شما گذارم. خواجه لاله زارچون از بلوائی که این مرد کینه‌توز در ایران بر پا کرده بود اطلاع داشت با وی از در آرامش و دوستی

در آمد .

تعارفات زیادی به او کرد و گفت نمیدانستم که تو از قوم مائی حال لازم است که یهودیان ایران از تو عذرخواهی نمایند . سپس بزمی شاهانه برای وی فراهم ساخت از مطرب وچنگ ومی ومرغ وماهی برای او حاضر کرد .

بخوردند باده های ارغوانی
شدند سرمست از جام کیانی
بودند در خدمت آن خواجه بسیار
غلام و هندو و گرجی و تاتار
چه لاری گشت سرمست در آن دم
بگفتا که ای خواجه صاحب مقدم
همی خواهم مرا سودی ز دریا
بفرمائی که دل گیرم بدنیا

لاله زار از پیشنهاد لاری جهت گردش بر روی دریا خوشوقت گردید وبه غلامان خوداشاره کرد که همراه خود شراب بیاورندوبلند شده با عده‌ای روانه ساحل گردیدند .

برفتند بر لب دریا تمامی
بخوردند در آنجا یك دو جامی (۱)

---

(۱) ملامردخا قصاب معروف به ابوالحسن لاری که دراثراختلاف باجامعه یهود لارمسلمان گردیده بود وحکم پیشوائی را از دربار صفویه گرفته وبرای کینه توزی دست به قتل و غارت یهودیان زده بود، این پیشوائی که دعوی روحانیت میکرد ازخوردن شراب درخفامضایقه نداشت.

چون لاری زورقها را در ساحل دید هوس کرد بر آن سوارشود به خواجه گفت دستگاه بزم و می خوارگی را بهتر است برروی‌قائق قرار دهیم. خادمان خواجه ۳ سومبوك حاضر کرده یکی لاری نشست و دیگر لاله زار و سومی را دیگران ودر دریا برای گردش روان‌شدند و چون از ساحل دور گردیدند. در این‌موقع لاله‌زار به لاری گفت‌ترا بخدا قسم میدهم که از این‌کار دست بکش و آنقدر خواری برسر یهود در نیاور. لاری جواب داد ای آقای صاحب مکنت، من دل پری از یهودیان دارم و در شهر خود مقامی داشتم:

بشهر خود بودم من شهریاری
بپیش خلق داشتم اعتباری
مرا از دین خود بیگانه کردند
بصد خواری مرا افسانه کردند
بکردم شرط با خودمن در این دهر
که عبری را کنم پایمال از قهر

چون خواجه لاله زار این مطلب را بشنید بزبان گرجی اشاره کرد که زورق‌ملا مردخای لاری رادرآب دریاسرازیر نمایند. گرجیان خودرا بزورق لاری رسانده:

گرفتند گوشه (سومبوك) سنبك همانندم
سرازیرش بکردند در . . . .
خبر شد ماهیان قعر دریا
هجوم آور شدند از امر الله

بخـوردنـد ذره ذره ماهیانـش

بخوردند گوشت را با استخوانش

و بدین ترتیب خواجهٔ لاله زار ، یهودیان را از دست این کینه توز نجات بخشید . این قسم بـود گفتار بابائی لطف ، ولی حاجی بنیامین اصیل مازندرانی اطلاعات بشرح زیر را در تکمیل مطالب بالا اضافه نمود : (۱)

« علاقه شاه برای استقرار لاله زار و جمعیتش در مازندران بدو منظور بـود :

۱ـ چون شاه هر سال هنگام زمستان به مازندران میرفت مایل بود این مرد فهمیده وخادم را ملاقات نماید .

۲ ـ مازندران را که علاقه زیادی بدان داشت آباد نماید .

بدین جهت با اصرار ، لاله زار و جمعیتش را مجبور مهاجرت به مازندران نمود . محلي را برای آنها اختصاص داد اما در اثر مالاریا یهودیان مهاجر در آن ناحیه مریض شدند وچون سال بعد شاه به مازندران آمد ازلاله زار پرسید راضی هستید ؟ لاله زار اظهار عدم رضایت از آب و هوای محل کرد . شاه شخصا سوار شده بالاله زار بگردش پرداخته

---

(۱) مرحوم حاجی بنیامین اصیل مازندرانی متولد ۱۸۱۸ میلادی و فوتش ۱۹۳۸ بوده. وی مردی هشیار و به بسیاری از نکات تاریخی واقف وسنین عمرش در سال ۱۹۲۰ حدود ۱۰۲ سال بود واز جد خود شرح حال ابوالحسن را شنیده بود بدون آنکه کتاب بابائی لطف راخوانده باشد ،آن جریانات را میدانست وراجع به رئیس یهودیان فرح آباد مطالب زیررا اضافه میکرد :

تا محل فعلی فرح آباد را که نام دیگری داشت ، انتخاب نمودند و چون سال بعد ازلاله زار وضع ساکنین را سؤال نمود ، لاله زار جواب داد واقعا فرح شدیم بنا براین شاه امر داد که نام این محل را فرح آباد گذارید . بعد از این واقعه بود که ابوالحسن وارد فرح آباد گردید .

چون ابوالحسن لاری با ملا مردخای به فرح آباد رسید به آنها امر کرد که بلافاصله بایستی کلاه اورا بخرند وبرسر گذارند وبعد یکی از دو پیشنهاد زیر را بپذیرند .

۱ ـ یا ترك خانه و اثاثیه و ثروت خود رانموده دست خالی سر به بیابان گذارند :

۲ ـ یا آنکه مسلمان شوند واگریکی ازاین ۲ پیشنهاد رانپذیرند باید کشته شوند .

خواجه لاله زارچون مورد مرحمت شاه بود ازاو ده روزفرصت خواست زیرا در زمستان آن سال ، شاه عباس به اشرف آمده بود . خواجه حضور شاه رفت و گفت ای قبله عالم به امر تو ما از شهرودیار خود دست کشیده درفرح آباد سکنی گرفته ایم ومادرتحت حمایت شاهنشاه هستیم استدعای عاجزانه دارم شر این ابولحسن رااز سرما دور فرمائی . شاه که به خواجه مرحمت داشت گفت تغییرحکم یا القای آن برای من غیر ممکن است ، مخصوصاً که صدر و سایر روحانیون بر آن مهر کرده اند . ولی من حکم میدهم که یك ماه بتو و جماعت مهلت دهد و تو در این مدت از ابوالحسن پذیرائی و مهمان

نوازی کن و هدایائی به اوداده و دوستانه به این مرافعه خاتمه بده(۱).

حکم یکماهه را بدست لاله زار داد و خواجه روانه فرح آباد گردید و مدت یکماه ابوالحسن مهمان لاله زار بود. یهودیان فرح آباد ابریشم عمل میاوردند و مقدار زیادی ابریشم به ملای لاری وعده داده شد که ازاین امر، اقلا درمورد فرح آباد صرفنظر نماید ولی لاری بهیچ وجه حاضر نمیگردید. شبی لاله زار به ابوالحسن گفت که تو یهودی پدر واجدادت یهودی و خون یهود در رگهایت میباشد چرا تا این اندازه کینه یهودیان را در دل گرفته از لارشیراز باینجا آمده تا موجب زحمت برادران خودرا فراهم سازی. لاری گفت از آنجائیکه نسبت بتوارادت پیدا کردم وازمن مهمان نوازی بسیاری نموده ای علت را میگویم:

چون یهودیان موجب گشتند که مذهب موسی ازدستم بیرون شود من هم کاری میخواهم بکنم که مذهب موسی ازدست شما برود.

وقت بسرعت میگذشت تا یك شب به آخر وعده رسید. خواجه با فرزندانش جلسه ای خصوصی نموده تا تصمیم بگیرند. اهالی فرح آباد بطوریکه گفته شد اهل گرجستان ومردمی خون گرم بودند و مبارزات زیادی در زندگی خود دیده وحاضر نبودند بدون مطالعه بهیچ وجه زیر بار دستورات ابوالحسن روند لذا حاضر به کشته شدن گردیدند از این جهت درمشورت خود به اتفاق آرا تصمیم گرفتند که پیشنهاداو رارد نمایند.

---

(۱) مراجعه به گفته نظمی با بائی لطف چند صفحه قبل شود که شاه عباس جمعیت خواجه لاله زاررا باچه وعده هائی به مازندران مهاجرت دادو چگونه برای وی قسم یاد کرد.

در موضوع ترك خانه و زندگانی گفتند این مرگ تدریجی است . وذر باره قبول اسلام برای مردمانی که مدت قریب ۳۰ قرن تا آن تاریخ ارثا پیرو حضرت موسی بوده تغییر مذهب بزور سر نیزه وبدون دادن وقت مطالعه، و پذیرفتن آن بطور سطحی مقدور نبود پس جملگی برای کشته شدن آماده گردیدند .

یکی از پسران خواجه بحضار گفت آیا ما و جماعت خود همگی برای کشته شدن حقیقتا حاضریم همه گفتند آری . وی اظهار داشت در این صورت بچه علت قبل از مردن، ملا مردخای لاری را نکشیم فریادی از نهاد همگی بر آمد وهمان شب طرح شب بعد راچیدند ولاری را فردا شب غرق نمودند .

طولی نکشید که موضوع آشکار و بسمع شاه رسید و در نتیجه لاله زار به اشرف احضار گردید وشاه عباس به خواجه گفت بدون تامل حقیقت امر را بگو لاری در کجا است ولاله زار عین حقیقت را بعرض شاه رسانید. شاه عباس که از این پیش آمد بسیار ناراحت بود به خواجه گفت که اگر خدمات گذشته تورا بخاطر نداشتم قطعا تو وبستگان و کلیه جمعیت تو را بقتل میرساندم ولی از این عمل به یك شرط صرفنظر میکنم که فوراً کلیه مسلمان شوید واجرای این امر را بدون درنگ ازتو میخواهم ،

درنتیجه خواجه و کلیه جمعیت او مسلمان شدند ، اما مسلمانی که بدون مطالعه و بزور انجام شده بود و از این رو چون مردمانی مومن ومقدس در یهودیت بودند عدم اجرای نماز ومراسم مذهب حضرت موسی را امری وحشت آور و گناه بزرك می دانستند از اینجهت تصمیم گرفتند

در خفا به وظایف و مقررات دینی خود رفتار نمایند .

این وضع تا دوره شاه صفی ادامه داشت تا دوباره رسما بمذهب موسی در آمدند و بار دیگر درعصرشاه عباس ثانی مجبوربه ترك‌مذهب شدند . (به فصل شاه عباس دوم مراجعه شود) چون در فرح‌آباد فوق العاده تحت نظر بودند و میترسیدند که از افکار آنها پرده برداشته شود لذا تصمیم گرفتند که از آن شهر نقل مکان کرده به محل‌دیگری که امروز کیا کلا خوانده میشودو اطرافش در آن زمان مسلمانی‌وجود نداشت بروند . شبانه در تاریکی و مخفیانه توراتهای خود را نقل مکان دادند و به آن محل رفتند (۱) .

ساکنین کیا کلا چون در عصر شاه عباس ثانی اوضاع و احوال یهودیان را وخیم تر یافتند و خواجه لاله زار هم فوت کرده بود اختفای‌موسویت خود را شدید تر نمودند . این جمعیت تا سال ۱۳۱۰ شمسی مدتی حدود ۳ قرن بسیاری از مراسم مذهبی یهود را فراموش کرده بودند ولی روزه بزرگ‌و عید پسح را همچنان بخاطر داشتند .

بعداز سلطنت اعلیحضرت فقید ، کیا کلاجزواملاك سلطنتی در آمد وافسریکه مامورتنظیم امور این قصبه بود از راز آنها باخبر وآن جمعیت را تشویق به اختلاط وازدواج بامسلمانان اطراف نمود وبدین ترتیب‌امروزآنها را میتوان مسلمان حقیقی دانست . محل دیگری که یهودی نشین وجمعیت زیادی داشت درنزدیك فرح آباد و کیا کلا بنام

---

(۱) ترك فرح‌آبادورفتن به کیا کلا بایستی بعداز شاه عباس‌ثانی باشد زیرا بابائی لطف که درعهد شاه عباس ثانی زندگانی میکرد ، مینویسد: تابه امروز درآن‌محل زندگانی مینمایند .

یهود خیل نیزوجود داشت که آنها هم یا در همان ایام یادرعهد سلطنت شاه عباس ثانی مسلمان شدند » .

در اینجا بیانات حاجی بنیامین اصیل مازندرانی خاتمه میابد

واقعه دیگری که راجع به بعد از سالهای ۱٦۱۵ میلادی برای یهودیان اصفهان رخ داده و بابائی لطف شرح میدهد بدین قرار است :

« شاه عباس بنای زیادی میکرد و در پایتختش اصفهان ، ازتمام ملل واقوام وجود داشتند مخصوصا مردمانی بودند گرگ منش که با میشها دوستی مینمودند . در پایتخت او هم کمی یهودی باقی مانده بود که اختلافاتی بین آنها وجود داشت مخصوصا برای مقام ریاست طلبی .

دراین ایام (که در حدود سالها ۱٦۱٦ = ۱۰۲٦ هجری‌است) شاه عباس به‌شکارگاه خوددرلنجان رفت بطوری که‌درفصول‌ششم و دهم دانستیم این ناحیه قبل از تیمور لنگ کاملا یهودی نشین بود و تنها آثاریکه از یهودیان در آنجا باقی مانده بود یکی پیر بکران بود

---

(۱) بعد از آنکه یهودیان از لنجان پراکنده شدند املاك آنهاجزو املاك خاصه پادشاهان در آمد (ودرعهد شاه عباس هم‌لنجان متعلق‌بشاه بود(لنجان و یاالنجان‌محل برنج کاری‌است‌واز املاك‌خاصه‌شاهی‌است)ازصفحهٔ ۳٦٦ کتاب زندگانی شاه عباس اول .

که متعلق به مسلمانان گشته ودیگری کنیسه و زیارتگاه سارابت آشر.

یهودیان حکایت میکنند وبابائی لطف هم دراین باره قلم فرسائی کرده که چون شاه عباس به شکار گاه رفت آهوئی را دید و آن را تعاقب نمود ، آهو فرار کنان همی رفت تابنزدیك بنائی رسید و داخل آن شد . شاه که تنها واز همراهان جدا شده بود داخل آن مکان شد وپیر مردی را دید که در اطاقی نشسته کتاب میخواند ازاوپرسید تو که هستی واینجا چه جائی است؟پیرجواب داد من یهودی هستم و این محل زیارتگاه یهود است .

شاه پرسید آهو کجا رفت ، یهودی عرض کرد آن آهو سارا خاتون نوه حضرت یعقوب میباشد که اینجا زیارتگاه او است یهودیکه شاه را نشناخته وقیام نکرده بودمورد خطاب شاه واقع گردید:

بگفتا ای پیر مرد ما را شناسی نکو بنگر مبادا پر حراسی
بگفتا ای جوان باشی همیشه کجا روباه شناسد شیر بیشه
دگر گفتا با شاه جهان گیر که من عباسم ایا پیر

پیرمرد فوق العاده وحشت کرده بلند شد .

بگردش گشت و گفتا جم پناهم چگونه عذر و معذرت بخواهم
بگفتش شاه که ای پیك بشارت مرا سیری بفرما این زیارت
بشد در پیش او آن پیر یگانه ببرد شاه را در چله خانه

دیدار زیارتگاه در شاه تاثیر بسیاری کرد وبلافاصله بشهر باز گردیده حکم داد که شهر اصفهان وتا دهات اطراف را چراغان نمایند ودر آن شهر به وزراء حکم کرد که فردا یهودیان را بحضور طلب زیرا من معجزه بزرگی از آنها دیده‌ام . صبح رؤسا و کدخدایان یهودرا

بحضور بردند ، سیمان طوب باشلمو(سلیمان) نامی‌رئیس جامعه‌بودند ونیسان ومردخای روسای روحانی، خداداد وموسی عطار وسلیمان‌نامی هم که کدخدا بودند حضور یافتند .

چه دیدند شاه‌را ازجای جستند تمامی دستها بر سینه بستند
دعا کردند بر شاه جهاندار بگفتند حق ترا باشد نگاهدار
همیشه سرور و سردار باشی سر دشمن بشمشیرت تراشی

شاه بسیارخوشحال‌شد و گفت مترسید کلاه‌ابوالحسن‌را موقوف میدارم وشمارا سرفراز قوم کرده‌ویهودیانرانوازش خواهم داد ودستور داد که بفوریت قاصدان روانه ولایات کرده و برای تعمیر وتوسعه این زیارت گاه اعانه جمع‌آوری نموده و درآنجا در حق من ازدعا کوتاهی ننمائید مخصوصاً در روزهای دو شنبه برای دعا کردن بادهان روزه در آنجا روید و بعد بحضور من شرفیاب شوید .

یهودیان دلشاد شده و هر روز دو شنبه باتورات به آنجا رفته و بحضور شاه بار میافتند و فرمان پذیرائی از ایشان داده میشد و شاه از تورات زیارت میکرد وشاه بروح پدرش قسم‌خورد که کلاه نوبری‌را برطرف خواهد کرد

کلاه از فرقتان بر گیرم آخر نمایم‌مذهب موسی‌بظاهر(۱)

و در عوض شما همواره مرا دعا کنید .

همه گفتند شاها بندگانیم برای‌صاحب خودجان‌فشانیم

---

(۱) چون یهودیان اصفهان گذاردن کلاه ابوالحسن را پذیرفته و موسوی مانده بودند مع الوصف آزادی مذهبی کامل نداشتند :

نمایندگان یهود را مرخص نمود وفرمان الغای کلاه ابوالحسن را صادر کرد .

نوشت حکم چنین ، شاه جهاندار
که سر گیرند همه مندیل سرخدار (۱)

در نتیجه این موفقیت ، سیمانطوب رئیس جامعه ، رفتار خود را نسبت بیهودیان عوض نمود و شروع به اخاذی کرد و مردم نسبت به او یاغی ومخالف شدند وروز بروز آتش این فتنه وسیعتر میگردید تا بالاخره شم طوب وزخریا نامی که از کدخدایان بودند در علی قاپو بر علیه سیمانطوب بست نشستند .

میر محمد قاسم وزیر شاه عباس ، به آنها نصیحت داد و خشونت طبع شاه را متذکر و لزوم خروج از بست و صلح باسیمانطوب را به ایشان یاد آور شد و برای کمك بمنظور خود ، یحیی نامی از یهودیان که مسلمان شده بود احضار وبا نصایح آن دو نفر ، شم طوب وزخریا را از علی قاپو بیرون کردند .

اما سیمان طوب عریضه‌ای برای تسلیم به شاه نوشت که یهودیان مردمانی بدخواه و جادوگر میباشند . (۲) این جماعت نسبت به دستورات من که رئیس آنها هستم سرپیچی میکنند و نسبت بشاه یاغی میباشند وشکایت مرا نزد نواب (میرمحمد قاسم) میبرند . اگر مقصرم

---

(۱) گویا منظور مندیلی باشد که علامتی کوچك سرخ برای نشان بر آن میگذاشتند . ویهودیان نسبت به این قسم کلاه راضی بودند زیرا وضع کلاه ابوالحسن مسخره آمیز بود .

(۲) بطوریکه در ابتدای فصل دانستیم شاه عباس به جادو معتقد بود.

اعدامم فرما و گرنه دادمن بستان • برای جلوگیری ازتسلیم‌عریضه، میر محمدوزیر بایحیی و کدخدایان به علی قاپو رفته ملاحظه کردند که سیمان طوب در آن محل است پس بوی وعده اصلاح دادند و سیمانطوب مهمانی مفصلی تهیه دید • موسی عطار در آن مجلس بـه سیمانطوب گفت باید تعهد کنی که دست از ریاست بکشی و غیاث نام یکی از مخالفین که دعوت شده بود ، در آن مجلس حاضر نگردید پس خوراك‌طعام بمنزلش بردند که‌نمك گیر شود ولی‌مشار الیه نخورد و به‌دامادخود داد و نتیجه ای از آن مجلس حاصل نشد. سیمانطوب مراتب را به اطلاع میر محمد قاسم رساند مشار الیه در روز شنبه به کنیسه‌آمده غیاث و موسی عطار را خواست که آنها را آشتی دهدولی قضیه منتهی بزد و خورد گردید (۱) و مردم متفقاً تصمیم بـه انفصال سیمانطوب گرفتند. چهل نفر رفتند تابحضورشاه برسند وسراغ گرفتند تا در باغ خامه اورا یافتند .

شاه عباس چون از دور ایشان را دید علت پرسید و آنهـا از سیمانطوب شکایت کردند • شاه ایراد کرد چرا روزشنبه از شهر خارج شدید و درنتیجه‌همهمه‌جماعت ، دستور داد که یکنفر حرف بزند. شم طوب وزخریا جلورفته آغاز شکایت از تجاوزات و رشوه گیری سیمانطوب‌نموده و گفتندپولهائی که برای گورستان وزیارتگاه گرفته بمصرف‌نرسانده .

---

(۱) دراین‌عصرهم‌بعضی‌از کاندیدهای‌یهودی‌مجلس‌دارالشورای‌ملی که دعوی‌آقائی‌و ریاست برملت‌دارند از زدوخورد ودسیسه که نتیجه آن‌دنباله همین مشروحات میآید مضایقه ندارند •

غیاث هم مطالبی اضافه نمود ، شاه عباس پس از زیارت تورات که همراه برده بودندفرمود که فردا حاضرشوندوپولهارا ازسیمانطوب خواهد گرفت .فردا شاه عباس امر نمود که نزد تحویل دار روند تا بمحاسبه رسیدگی شود و آنها را مراجعه به نواب کرد . نواب گفت محاسبات او منظم است ولی جماعت اعتراض داشت ، پس نواب دستور داد که هر یهودی که رشوه ای به سیمانطوب داده حاضر شود ضمناً سیمانطوب رادست بسته حاضر کردند وآنهائیکه می گفتند سیمانطوب از آنها رشوه گرفته است چیزی هم باقی دار میشدند در نتیجه دیگر کسی مراجعه ننمود و یهودیان بار دیگر برای شکایت به دربار رفتند. در آن موقع شاه در حمام بود و از صدای جماعت ترسان شدو بعرض رساندند که یهودیان میباشند. شاه خارج شده وامر نمود که سیمانطوب را دست بسته بیاورند . مامور ، وضع خطرناك رابه سیمانطوب تذکر دادو سیمانطوب گفت من دفترو حساب دارم پس آن مامور گفت آنرا همراه بیاور و سیمانطوب باآن دفتر بحضور شاه رسید.

پس ازعرض بندگی اظهارداشت که بنده درگاه،اهل این اتهامات نیستم و این مردمان جادو میکردند و کتاب جادو را از آنها گرفتم ودیگر نتوانستند که عملیاتی بنمایند لذا کمربه نابودی من بستند(۱) اگرکافر بودم حال مسلمان می گردم . شاه که سر خوش بود ازجمله اخیر شاد شده سیمان طوب را بوسید و گفت بدون تو من فردا بجنت نخواهم رفت و مقام ریاستی به او داده وی و خانواده اش را مسلمان

---

(۱) شاه عباس که بجادوگری اعتقادداشت قطعاً از این جمله ناراحت شده است

کرد . شاه بزرگان یهود را احضار نمود و بین آنها مردی خدا ترس بنام ملا ابا که دائم کارش عبادت بود، وجود داشت وشاه به او گفت:

بگفت شاهش که ای مرد یهودی مسلمان شو که رستی از جهودی
بگفت ملا که ای شاه جهانگیر اگر ما را کشی از ضرب شمشیر
نمیگردم از دین خود پشیمان نداریم گله از موسی و هاران

شاه درغضب رفت و دستورداد اورا نزد سگان آدمخوار اندازند. چون سگ نزدیك ملا ابا شد اورا بوئید واز وی دور شد .

چه او را دید سیمانطوب بفهمید
که اوصیصیت (۱) پوشیده است بترسید
بگفت با شاه که این را کن برهنه
بگیرد سگ او را از روی کینه
همان ساعت همه رختش بکندند
برهنه وی بپیش سگ فکندند

سگ عضلات بازوی ملا ابا را کند و وی فوت کرد.

در این موقع ، جمعیت که موسی عطار هم باآنها بود جلو رفته بسجده پرداخته ونواب بشاه عرض نمود که استدعا دارم جزیه یهودیان را با این جماعت درعوض حقوقم به چاکر ببخشید . تقاضای نواب مورد قبول واقع گردید آنها مرخص شده و زخریا را برخود رئیس نمودند . نواب هم برای دلجوئی آنها گوسفندانی هدیه فرستاد .

---

(۱) صیصیت قطعه پارچه‌ای جلتقه مانند است که در چهار گوشه آن نام خدا طبق اعداد ابجد برروی آن گره خورده .

شاه به سیمانطوب که مسلمان شده بود دستور داد که شهر بشهر مسافرت کند و هر جا کتاب جادوئی یافت ! ! جمع آوری نماید . سیمانطوب بشهرهای قم و کاشان یزد شیراز ابرقو و دماوند فرح آباد گیلان قزوین بغداد مسافرت نمود (۱) و دراین شهرها از یهودیان بهانه میگرفت وبدین وسیله اموالی جهت خودبدست میآورد ولی متوجه عملیات تجاوزکارانه و گناه خودنبود.

زخریا هم وقتی بریاست رسید با شمطوب چنان تجاوزاتی را شروع نمودند که در نتیجه یهودیان آرزوی سیمانطوب را میکردند ، زیرا این دو نفر موظف شدند که برای نواب پول جمع آوری کنند و نوکران نواب هم فوق العاده ایشان را تحت فشار قرار داده بودند، شمطوب کلیه دارائی خودرا ازدست داد وباوجوداین نواب او را بچوب بست . برای رهائی گفت نزنید درمنزلم پول مخفی دارم میدهم وچون به منزل رفت با حربه‌ای بر سینه خود زد که بمیرد ولی نوکران نواب او را دستگیر و زنجیر نموده وزخریا راهم توقیف وبه محبس بردند.

زخریا در محبس نقشه ای کشید (۲) در نیمه شب با صدای بلند جمله شهادت را ادا کرد و چون مامورین محبس علت را پرسیدند اظهار داشت :

علی علیه السلام آمد بخوابم ای عزیزان

مسلمان کرد مرا از امر یزدان

---

(۱) در آن عصر در قم و ابرقو وقزوین یهودی داشته است .

(۲) از اظهارات بابائی لطف میباشد

فوراً اورا از بند خلاص کرده و صبح اورا بنزد نواب بردند که اورا خلعتی بابك تومان پول داد و زخریا موجب استخلاص شمطوب را فراهم کرد .

نواب چون فهمیده بود که زخریا از ترس مسلمان شده به او گفت اگر خواهی بدین خود باقی بمان .

پنج سال از این جریان گذشت و شخصی که یهودی زاده و مسمان شده بود بنام حاجی رضا پیدا شد که پیشکار نواب شد . در آن عصر یهودیان موظف بودند سالی ٤۰ تومان بپردازند وحاجی رضا آنرا به ٦۰ تومان رساند ولی به این کار هم قناعت نکرد هر روز بهانه‌ای میگرفت که این درخفا چه میکند وآن شراب میخورد یا آن یکی حساب سازی مینماید وبدین ترتیب موجب زحمت و گرفتن جرم از آنها را فراهم میساخت . یهودیان به او گفتند مگر نواب مارا بتوفروخته است وی جواب داد رسم حکومت اینست . پس یهودیان بنزد نواب رفته و گفتند بدون آنکه گناهی داشته باشیم . حاجی رضا دائم از ما بهانه جوئی مینماید استدعا داریم دیگری رابرما مامور سازی.

بابائی لطف اضافه میکند :

چون حاجی رضا حاضر شد ، بدون پرده بذکر تجاوزات او پرداختند بطوریکه راه انکاربرایش باقی نماند و شرمنده نواب گردید و در دل کینه آن جماعت را بسختی در دل گرفت زیرا از طرف نواب خانه نشین شد .

مردي یهودی کاهن یزدی در اصفهان میزیست چون بیش از یك اولاد بنام اهرون نداشته ، زن برده بود تا شاید اولادی بیاورد . اهرون

جوانی بود خدا ترس و آراسته ، حاجی اورا خواست و گفت برای من دعائی بنویس واین جوان که از منظور حاجی رضا بیخبر بود دعارا نوشت . پس حاجی رضا کوشش کرد موقعی که شاه درحال مستی باشد شرفیاب شود و هنگامیکه مردمان رومی و حبشی و تاتار فرنگی هم حضور داشتندخدمت شاه رسیده پس‌ازتعظیم بعرض رساند که‌اعلیحضرتا ورقه جادوئی را که یهودیان برعلیه اعلیحضرت نوشته بودند ، بدست آوردم ، آنها پنهانی وعلنی جادو میکنند ، خوبست که توراتهای آنان را در آب ریخته آنها را مسلمان فرمائی اگر حالا از دشمنان خود جلوگیری ننمائی صدچندان نمایند.

شاه در غضب شده ریش سفیدان و ملاهای یهود را احضار نمود تا راجع به‌این جادوگری از آنها سؤالاتی نماید. در آن موقع‌اصفهان دارای چهار ملا بود ، یکی ملا یشوعا دیگر ملا یهوشع و آن دیگر ملا شلمو و آخری ملا یهودا که مردمانی عالم و فاضل بودند آنها را نزد سلطان بردند ودرحالیکه میلرزیدند سجده کردند .

شاه گفت‌فوری‌این ورق را برای من بخوانید که آیا در اصفهان درست شده است آنها جواب گفتند خدا داند که این جادوئی نیست و بدست‌اهل علم‌ودانشمندی نوشته نشده است .

شاه گفت که من سابقا شما را مسلمان کرده بودم وچرا بدون امر من به مذهب موسی بر گردیدید . ملا گفت اعلیحضرتا ، نواب ۶۰ تومان ازما گرفت و آزادی مذهب به ما داد وشاه در جواب امر داد اکنون بایستی بدین من درآئید . آنها جواب دادند :

بگفت شاها سیه زشت روئی . نگردد اوسفید ازشست شوئی

حضار به شاه عباس گفتند که این نواب کی است که‌مسلمانان را کافر کرده (۱) و شاه که عصبانی بود امر کرد که این‌ها راغرق در خون کنیدپس قورچیان‌یقه‌هریك‌از آنهارا گرفته‌بطرف‌میدان‌بردند تا آنها را بدار آویزند ، حاجی رضا که در درب ایستاده بود گفت لزوم بتهیه دار نیست و این درختان میدان را ممکن است بجای دار بکار برید پس آن بیچارگان را بدرخت آویزان و شکمهای آنان را دریدند سپس متوجه جلب عده‌ای دیگر از یهودیان شده و ۵ و ۶و۱۰ نفر از آنهارا میکشتند ومدت ۶ ماه روزی چند نفررامقتول‌میساختند بیچارگی در این بود که صرفنظر از شاه ، حکام و محتسبین‌هم‌تجاوز را شروع نمودند.

اگر زباغ رعیت ملك خورد سیبی

بر آورندغلامان او درختان از بیخ

« شاه عباس در سن ۷۰ سالگی از یك مرض مولم و دردناکی‌در کاخ مورد علاقه خود در مازندران پس از یك سلطنت ۴۲ ساله، ازاین جهان درگذشت»

راجع به شاه عباس اول افسانه‌های زیادی وجود دارد که تا امروز بین ایرانیان شایع است صدها موضوع راجع به عدل پروری و

۱ـ جمعیت یهود که ازاولادان حضرت ابراهیم وفرزند اواسحق‌میباشند از عصر حضرت ابراهیم چهارهزارسال قبل‌مانندجدبزرگوار خود موحد بودند و از سی و دو قرن قبل زمان حضرت موسی دارای قوانین مذهبی گردیدند و جای بسی تاسف است که یهودی را کافر خوانده و شاید هم بعضی بی خبران هنوز هم بخوانند .

درمیدان شاه در جلو قصر سلطنتی بعضی از یهودیان را کشتند

بیرون رفتن وی در شبها ، به لباس درویشی جزو قصص و حکایات‌ملی گشته‌است . یهودیان یزد هم افسانه‌ای راجع باین پادشاه دارنـد و تعریف میکنند.

« شاه عباس بطور ناشناس و قلندر در اطراف یزد گرفتاردشمن شده بود ، فرار کرده در قنات آبی مخفی شد تصادفا یکنفر یهودی گذرش بآن قنات افتاد و چون شاه دانست که آن مرد یهودی است بوی اعتماد کرده و آن شخص موجب نجات شاه را فراهم کرده‌وبعد تقاضای او را انجام داد».

« در اطراف یزد دهگده هائی وجود دارند بنامهای اسحق آباد یعقوب آباد و مریم آباد که‌سابقا ساکنین آنها یهودی بودندوامروزه

زردشتی و مسلمان نشین میباشند. بین این سه دهات کنیسه‌ای بنام کنیسه سرسنگ وجود داشته که دیوارهای آن هنوز باقی میباشد و محلی هم بنام گازورگا است که سابقا ۴۵۰۰ نفریهودی داشته و بتدریج عده آنها به۸ هزار میرسد و دارای ۱۱ کنیسه بوده که‌آن کنیسه‌ها هنوز باقی‌میباشند»(۱).

« در ابتدای سلطنت شاه عباس اول مردخای نامی بر یهودیان گیلعاد نزدیك دماوند ، ریاست داشته و توراتی بنام وی هنوز در دماوند باقی است. مردخای دارای‌سه برادر دیگر هم بوده که آنها از آن دیار مهاجرت کرده و اولادان آن‌ها بعد ها در طهران مستقر شدند» (۲)

شرح دیگری راجع به شاه عباس اول بدین قرار وجود دارد :

« شاه عباس اول دخول اجانب را بایران آسان و آزاد نمود به شرط آنکه مالیات دهند. در آن عصر یهودیان ایران زیاد بودند و ثروت فراوانی داشتند. شاه عباس حکم کرد که بایستی یهودیان مسلمان گردند یا کشته شوند.

مجتهدی با این‌فکر مخالفت کرد و گفت بهتراست‌بابزرگان آنها مباحثه دینی شود. نتیجه بدان جا رسید که ۷۰سال به یهودیان فرصت دهند تا اگر در این مدت ناجی موعود آنها نیامد و آنها را جمع‌آوری‌ونجات‌ندادمسلمان گردندو گرنه کشته‌شوندچون یهودیان

۱ـ نقل از بیانات ربی داود اسحق ملایوحنان یزدی و نباید افسانه‌ای بیش باشد .

۲ـ « « « اسمعیل مروتی دماوندی .

از این ستون بآن ستون را فرج میدانستند پذیرفتند». (۱) چنین جریانی بعید بنظر نمیرسید زیرا زمان شاه عباس ثانی که آن همه تجاوز و تعدی را نسبت به یهودیان ایران روا داشت مصادف با سال ۷۰ فرصت فوق است و آنچه موجب تصادف عجیب شده آن است که در اواخر سلطنت شاه عباس دوم شخصی در ترکیه بنام شبتای دعوی ناجی گری کرد که البته صحت نداشت اما در استقامت نسبی یهودیان ایران بی تاثیر نبود و چون غیر حقیقت آن ثابت گردید، بر عکس در مسلمان شدن عده کثیری موثر واقع شد (۲)

بهر جهت گرچه ناراحتیهای یهودیان در ایران اززمان چنگیز به بعد تا تیمور و غازان یعنی دوره مغول شروع گردید ولی عصر صفویه را نبایستی خارج از آن زمان دانست زیرا، همان مردمان در اطراف شاهان صفوی وجود داشتند ولی فرقی که داشت آن استکه در عصر خانهامغول تجاوزات بیشتر صورت قتل و غارت داشت در صورتیکه از زمان صفویه به بعد جنبه محدودیتها و تحقیرات و تغییر مذهب بطور اجبار و گاهی هم قتل و تجاوز بخود گرفت و وقتی دقت کاملی در طرز اختلاف رویه این زمان نسبت بیهود با گذشته را در نظر گیریم معتقد خواهیم شد که رای مستشاران خارجی زمان صفویه دخالت قطعی دراین امورداشته است.

بطور خلاصه محدود نمودن کار و کسب یهودیان ایران ازهمین عصر شروع گردیده است و روز بروز آن را عملی تر نموده‌اند. سابقا

۱- از یادداشتهای آقای کهن صدق.

۲- شرح مربوطه در فصل شاه عباس ثانی بیاید.

یهودیان در کار و کسب یا انتخاب محل آن آزاد بودند ولی از عصر شاه عباس اول ببعد ؛ ملت بنی اسرائیل ، پیشرو وحدانیت و ملتی که در این راه آنقدر که قبلا دانستیم دچار مصائب گردید ، درزمره کفار در آمده منفور اعلام شد و از این زمان است که دخول آنان به بازار ها برای کسب و کار ممنوع و کارهای پست زمان را یعنی مطربی و و شراب سازی و دوره گردی را بآنها اختصاص دادند و ایشان رامجبور میکردند که از پوشیدن لباس نو ، خریدن و خوردن میوه تازه خود داری نمایند و تعجب در آنجا است که بعدها ، مردم نفرت خود را بدان علت میدانستند که یهودیان دارای چنین مشاغل یاچنان طرز خوراك و لباس هستند.

وقتی که در زمان مظفر الدین شاه شروع باصلاح این عیوب تحمیلی گذشته نمودند بار دگر سر و صداها بلند گردید وشد آنچه را که خواهیم دید.

با وجود وضعیت اخیر الذکر چون عصر شاه عباس اول،ابتدای تضیقات و محدودیتها بود ، لذا در جامعه یهود ایران هنوز چراغ علم ومعرفت خاموش نگردیده ، فضلاوشعرائی وجود داشتند که البته ما را دست رسی بذکر نام کلیه آنها نیست بطوریکه «وکیشی G . vecchietti (۱۵۵۲-۱٦۱۹) میلادی که برای جمع آوری کتب قدیمی تورات درسال ۱٦۰۵ باصفهان رفته ذکر میکند ، رئیس کرملیتها در اصفهان ژوهن تهادنس John Thaddens از طرف شاه عباس اول مامور شد که کتاب زبور را از عبری به فارسی ترجمه کند و این عمل را با کمك

راب (محل) در سال ۱۶۱۸ میلادی انجام داد.»(۱) یکی ازشعرای قابل توجه آن زمان سعید یا سعیدا میباشد.

سعیدای سرمد «۲»

در زمان صفویه که شهر اصفهان از برکت وجود شعرا و علما بزرگ مهد علم و ادب بود، یکی از یهودیان کاشان بدین اسلام در آمد و با یك دنیا اشتیاق در اصفهان برای تحصیل علم و کمال مشغول شد که او را سرمد کاشی میگفتند، شاعری شیرین سخن بود و چون آن ایام اغلب شعرای ایران به هندوستان میرفتند او هم پس از تحصیلات عالیه که در خدمت حکمای بزرگ مانند میرفندرسکی وصدرالمتاهلین (ملاصدرا) و دیگران فرا گرفته بود روانه هندوستان شد و در آنجا شیفته حسن جمال پسر یکی از مهاراجه بزرگ هند که موسوم به بهی چند بود شد چنانچه خود میگفت:

نمی دانم در این دهر کهن دیر

خدای من بهی چند است یا غیر

رفته رفته تمام هستی خودرا در راه این عشق به باد داده و کارش به جائی کشیده بود که حتی ستر عورت نمیکرد و باپس و پیش برهنه در کوچه و بازار هند میگذشت چون بشاه جهان آباد رسید دارا شکوه پسر شاه جهان شیفته و مجذوب کمال و معرفت او گردید و شمه‌ای از کمالات او را نزد پدر باز گفت شاه جهان او را بخواند و توقع

---

۱ ـ از تاریخ یکی از جوامع یهود در اصفهان ایران بقلم والتر فیشل نیویورك ۱۹۵۳

۲ ـ استخراج از دکتر مهدی کامکار.

کشف کراماتی کرده. سرمد فی البدیهه این شعر را گفت:

بر سرمد برهنه کرامات تهمت است
کشفی که ظاهر است کشف‌عورت است

وقتی دارا شکوه پیش شاه جهان میگفت سرمد برهنه زیست میکند و مردم درباره مکشوف العوره بودن آن حرفها میزدند، شاه بشوخی گفت با یك گز کرباس دهان مردم را میتوان بست. بعد از کناره گیری شاه جهان و کشته شدن دارالشکوه، عالمگیر پادشاه، بتخت سلطنت جلوس کرد و بسبب عداوتیکه با سرمد داشت ملاعبد القوی قاضی القضات رافرمود تا پیش سرمد رفته علت مکشوف‌العوره بودن او را بپرسد. ملا قوی چون نزد او رفت و آنسؤال را کرد، سرمد جواب داد شیطان قوی است و فی البدیهه این بیت راخواند:

خوش بالائی کرده چنین پست مرا
چشمی بدو جام برده از دست مرا
او در بغل من است و من در طلبش
دزد عجیبی برهنه کرده است مرا

ملاعبدالقوی از اینکه سرمد گفته بود شیطان قوی است از او رنجیده و برای اینکه بهانه‌ای به دست آورده باشد این رباعی سرمدرا دلیل انکار معراج قرار داد:

آنگو بسر حقیقتش رهبر شد
خود پهن تر است از سپهر پهنابرشد
ملا گوید که بر شد احمد به فلك
سرمد گوید فلك به احمد بر شد.

عاقبت ملاقوی سلطان رابر آن داشت که‌مجلسی از علماترتیب دهد که باسرمد بحث کنند چنانچه واجب القتل باشد خونش‌بریزند همینکه سرمد در مجلس حاضرشد اول پادشاه پرسیدتومیگفتی بعد از شاه جهان ، برادرم دارا شکوه بسلطنت میرسد این حرف که درست در نیامد زیرا او کشته شد و من بتخت نشستم . سرمد جواب داد من درست گفتم او پادشاهی ابد در یافت . شاه از این حرف عصبانی شده پرسید تو با این فضل و کمال چرا ستر عورت‌نمیکنی جواب داد :

آنکس که تو را تاج جهانبانی داد
ما را همه اسباب پریشانی داد
پوشید لباس ، هر که عیبی بود
بی عیبان را لباس عریانی داد

شاه که دید سرمد لباس تن او را دلیل عیب او قرار میدهد آتش خشمش بالا گرفت و برای مرتبه سوم پرسید شنیده‌ام تواز کلمه طیبه لااله الاالله از (لااله) نمیگوئی علت چیست. جواب داد من هنوز در (نفی) مستغرقم و به درجه اثبات‌نرسیده‌ام چرا دروغ بگویم. همین معنی را برای کافر بودن او دلیل گرفتند و حکم قتلش صادر شد وقتیکه او را از دربار بسوی مقتل میبردند ازدهام عوام بقدری بود که به دشواری از میان آنها عبور میکرد گویند از دربار سلطان ، تا حوالی مسجد جامع که مقتل و مدفن او است قریب۲٤ رباعی گفته که منجمله این رباعی است :

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند
لاغر صفتان زشت خو را نکشند
گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز
مردار بود هر آنکه اورا نکشند
سرمد اگرش وفاست خود میاید
ور آمدنش رواست خود میاید
بیهوده چرا در طلبش می گردی
بنشین که اگر خداست خود میاید

در موقع اجرای حکم بهر کس تکلیف کردند که او رابکشد هیچکس زیر بار نرفت عاقبت کناسی حاضر شد که خون اورا بریزد و چون تیغ در دست گرفت سرمد گفت : این چه جلوه ایست دگر بکار مامیکنی. سرمد که به وحدت وجود ایمان کامل داشت این شعر را گفت :

رسیده یار عریان تیغ این دم بهر رنگی که آید میشناسم

در هنگام قتل سرمد فراش ها به جستجوی مشوق او بودند که بهی چند را خواسته در ساعت آخر برای او بیاورند و گفت راضی به زحمت شما نیستم.

آنگاه رو به جلاد کرد و با اشاره چشم ، او را بانجام وظیفه خود خواند. جلاد شمشیری بر گردن وی زد ولی زخم کاری نشد. سرمد نگاهی به خون بی گناه خود و شمشیر خون آلود میر غضب کرده خندان گفت:

همچو دور افتاده‌ای، کاخر بیار خودرسد
دست قادر گردنم آورد تیغش خون گریست

در همین وقت ضربت دوم فرود آمد و سرش بزمین افتاد بدین ترتیب سرمد کاشانی درسال ۱۰۷۰ هجری= ۱٦٦۰ میلادی کشته‌شد و در مسجد جامع شاه جهان آباد بخاك سپرده گردید و هنگامیکه بی جان‌شدقطعه کاغذی‌ازدستش‌به‌زمین‌افتاد که‌این‌بیت‌بر آن‌نوشته‌بود.

سر جدا کرد ازتنم، شوخی، که بامن یار بود
قصه کوته کرد ورنه درد سر بسیار بود

بدین ترتیب سرمد کشته شد و چندی نگذشت که ملا قوی هم به قصاص رسید وسزای این فتوی ناحق‌را دید.پس ازقتل سرمدپسر مهاراجه بهی‌چند که‌پدرومادر اوثروت‌راترك کرده‌بخاطر سرمدخاکستر نشین بود اوهم پس ازچندی فوت میکند .

✿ ✿ ✿

سرمد در سال ۱۰۷۰ هجری قمری در دهلی کشته شده . غلام سرور کـه یکی از شعرای هند بوده در تاریخ قتل سر مد این ماده تاریخ را سروده :

آن ولی ای کـه سر مدش نام است
بود از جـان عشق یکسر مست
سال عشقش کـه از خرد جستم
گشت پیدا که (سرمدو سر مست)
۱۰۷۰

ایضاًاز سرمد :

ای که ازدیدار یوسف غافلی داغ یعقوب و زلیخا رابین

ای که از روی بدم درحیرتی یك زمان آن‌روی زیبارا ببین
شاه و درویش قلندر دیده ای سرمد سرمست‌ورسوا رابین

✿ ✿ ✿

سر مد غمش بو لهوس را ندهند
سوز دل پـروانـه مگس را ندهند
عمری باید که باز آید بکنـار
این دولت سرمد همه کس را ندهند

عشق بازی سرمد باهندو بچه (بهی‌چند) وبعضی از داستانهای دیگرراجع به اورا درچند کتاب مفصل مذکور داشته اند،مثل مرات الخیال وخزینته الصفا و تذکره نصرآبادی وغیره .

شعرای‌دیگر یهودی دوره صفویه ،از تذکره نصرآبادی صفحه ۲۰٤ وریاض‌العارفین(۱)

« درویش یوسف از ولایت لار است‌اما در کیش موسوی بود و فطرت عالی او چون ناقد نقد قلب است ، هادی و مرشد او شده با درویش محمد صالح که اقربای اوست بقصدتحصیل دین محمد ﷺ بر آمده شروع به سیاحت نموده اکثر بلاد را بالباس فقر پیموده گویاازطریق موسوی عدول کرده بطریق شریعت احمدی رجوع نموده و دراصفهان آمده بتحصیل‌مشغول شد. در اکثر علوم خصوصاً حکمت و معانی‌بیان و حساب و رمل و شعر و معما مربوط گردید و بواسطه وسعت‌مشرب، اغلب اعاظم و اکابر خواهان صحبت اویند تا روزگار حسد بر احوال

---

(۱) استخراج از دکتر مهدی کامکار

او برده به زندان کدخدائی که جهنم دنیا است و امانتی که در قرآن مجید واقع شده عبارت از آن است گرفتار شد. امید که نجاتی اورا روی دهد شعرش این است:(۱)

بردیم بعشق زخم کاری با خود
کردیم به هست تو یاری با خود
ایمان بسر زلف تو محکم کردم
دادیم قرار بی قراری با خود
ایام شباب از هوس بودی هست
جام طربت چو شاخ گل بود بدست
پیری چو رسید از هوا چشم بپوش
در (دی) در باد گیر میبایست بست

(یکی دیگر از شعرا)

حکیم شفائی خلف حکیم جلالائی اصفهانی نام شریفش شرف الدین حسن است ، شاعر و طبیب مخصوص شاه عباس کبیر بوده . همچو بنظر میرسد که پدر او مسلمان شد . اشعار زیادی سروده از جمله یك بیت از او در اینجا نقل میشود :

دیدی که خون نا حق پروانه ، شمع را
چندان امان نداد که شب را سحر کند

حکیم شفائی در ۱۰۳۷ هجری= ۱٦۲۸ میلادی یك سال قبل از فوت شاه عباس اول فوت کرد .

از رباعی که جلالا نائینی برای هجو حکیم شفائی گفته معلوم

۱ـ جمله قبل و بعدی نشان میدهد که درویش یوسف به یهودیت بر گشته است .

میگردد که شخص اخیر یهودی بوده است .

شعراء و نویسندگان یهود فارسی زبان زیاد بوده‌اند که در اثر پراکندگیها و جابجا شدنها و فرارهای از این شهر بآن شهر ، آثار بسیاری از آنان بفنا رفته است و [redacted] باجود آن ، کتب بسیاری از آنها در خانوادهای یهودیان ایرانی باقی است که یا در اثر بی اطلاعی وارثین ، آن نوشته‌ها بکنج فراموشی افتاده واین آثار قیمتی

دست خطی‌ها از بین رفته و میروند یا آنکه‌صاحبانی دارند، که بواسطه علاقه زیاد ؛ آنها را از انظار مخفی میدارند (۱) . آنچه فعلا میسر شده که از آنها اطلاعی بدست آید بقرار زیر است :

بطوریکه قبلا اطلاع حاصل کردیم امینا، شاهین و عمرانی از شعرای بزرگ یهودیان ایران بوده‌اند که کتب و تواریخ مقدسه یهود را بطور مفصل بنظم در آورده‌اند

۱ ـ ملا بینیامین بن ملامیشائیل مخلص به امینا (۱۳۱۰) کتاب (از هاروت) و قوانین را بنظم در آورده است همچنین یوسف زلیخا را . (۲)

۲ ـ ربی مشه لوی یکی از فضلا وشعرای یهود کاشان است که زمان شاه اسمعیل اول میزیسته وسال ۵ سلطنت شاه عباس اول فوت کرد . ربی مشه درتعلیم و تربیت یهودیان کاشان سهم بسزائی داردوتقویمی تنظیم نموده ومشارالیه قبالسیت هم بوده و کتابی بنام شئلوت وتشوبوت نوشته است

۳ ـ شاهین شیرازی یکی از معروفترین شعرا است که کتب تورات و استر مردخای و حنو کا نامه و اقعات زمان سلوکیدها و سرودهای مذهبی مهم را ازسال ۱۳۲۸ به بعد بنظم درآورده است (۳)

٤ ـ مولانا عمرانی تمام کتب مسقت ابوت ، یهو شوعه و کتاب

---

(۱) مؤلف برای بدست آوردی کتاب بابائی لطف و بابائی فرهاد که در نزد یکنفر یهودی کاشانی سراغ داشت مدتها زحمت کشید تا موافقت او را برای رو نوشت بر داشتن بدست آورد .

(۲) به صفحه ۱۰۸ جلد دوم مراجعه شود

(۳) به صفحه ۱۱۰ جلد دوم مراجعه شود

قضات و کتب انبیا و قسمتی از میشنا و تاریخ شاول را بنظم در آورده است عمرانی رامسلمان نموده‌اند و پسرش موسوم به جلال‌الدین بوده اما به مذهب موسی بر گشته است(۱۵۳٤)وعمرانی بیش‌از ٦۰ هزار بیت سرائیده.

(بعضي ها فرقی بین شاهین و عمرانی نگذاشته‌اند ولی این موضوع اشتباه میباشد زیرا شاهین بیش از دو قرن جلوتر از عمرانی میزیسته و افرائیم نیمارك هم در صفحه ٤۰ کتاب خود این موضوع را تائید می‌نماید . بعلاوه از ابتدای کتاب عمرانی راجع به یهوشوعه بخوبی واضح است که میگوید :

اگر بودی در این ایام شاهین مرا در شاعری میکرد تحسین

٥ ـ ملا شموئیل بن بیر احمد که او نیز تفسیر ازهاروت رانوشته

٦ ـ ملامشه بن ملااسحق

عده از شعرای یهود که در زمان شاه عباس اول تا دوم زندگانی میکرده‌اند وکتب زیر رانوشته‌اند :(۱)

۷ ـ تاریخ قربانی نمودن اسحق که نویسنده آن معلوم نیست

۸ ـ کتاب حضرت هارون وحضرت موسی « « « « .

۹ ـ کتاب فوت حضرت موسی « « « « «

۱۰ ـ سرودهای مذهبی که نویسنده آن معلوم نیست

---

(۱) اطلاعات مربوط به شعرا یهود در بالا از منابع مختلفه میباشد: از کتاب نیدحه ایسرائیل و ازجناب حاخام بدیدیا شوفط و یاد داشتهای آقای کهن صدق و آقای بنواگبای که جد مشارالیه ریاست جامعه یهود اصفهان را داشت.

۱۱ ـ بابائی لطف کاشانی معاصر شاه عباس ثانی که سر گذشت یهودیان ایران را تا اواخر شاه عباس ثانی بنظم در آورده

۱۲ ـ بابائی فرهاد کاشانی نوه بابائی لطف که اوضاغ و احوال یهودیان را از عصر شاه‌سلطان حسین‌وتسلط افاغنه تا نادر شاه بنظم گفته

۱۳ ما شیخ رفائل کاشانی که او نیز واقعات زمان شاه سلطان حسین و افاغنه تا زمان نادر شاه رابه‌نظم درآورده‌است،

اما شعرای ایرانی سمرقند بخارا (اکنون این ایالت جزو روسیه است)

۱٤ ـ مشه داود که در سالها ۱٤۲۰ میلادی میزیسته .

۱۵ ـ ملا یوسف یهودی ابن اسحق که‌در سال ۱۷۵۵ فوت‌نمود کتاب حنا و ۷ پسران و جنگهاي هشمونائیم را در بخارا گفته .

۱٦ ـ از بك الیشاع بن شموئیل کتابی راجع به پسر سلطان‌و (نازبر) و غیره گفته است .

۱۷ـ اسرائیل نگاره

۱۸ ـ شلمو نامی

۱۹ـ آبراهام‌شاعه که‌مراثی‌راجع‌به کشته‌شدن‌نتنئیل (حودیدار) که‌بحکم‌امیر بخارامحض‌حفظ‌حیثیت‌جامعه‌یهود کشته شد گفته است .

۲۰ ـ راغب ملا الیشاع که کتاب شهزاده صوفي‌رابنظم در آورد.

۲۱ ـ دان شموئیل که اهل کاشان بود و در زمان محمد شاه قاجار میزیسته است (۱)

۲۲ ـ ملارفوآ هکوهن .

---

(۱) از یاد داشتهای آقای کهن صدق .

۲۳ ـ بر نسیم

۲٤ ـ حزقیا شاعر (که گویا اصفهانی بوده (۱) .

(بعد از صفویه بتدریج از عده شعرای یهودی فارسی زبان کسر گردید و بازهم‌به چند نفراز آنهابرخودخواهیم نمود)

شاه عباس هم با تمام قدرت و معروفیت خود بجهان باقی شتافت این پادشاه از حیث تمرکز ملت و دولت ایران‌خدماتی به این کشور نمود اما طبق گفتار مورخین پادشاهی قسی القلب و بیرحم بود حتی قتل و کشتارهائی نسبت به اولادان خودش‌اجرا میداشت . شاه عباس اول برای بدست آوردن زنی ، که نامزد هم داشته و وصف زیبائی او را شنیده جنگهائی بر پا کرد. شوالیه شاردن مینویسد :

« ازوقتی که این پادشاه بزرگ بدرود حیات گفت ترقی و پیشرفت ایران نیز متوقف گردید » .

اما نباید فراموش کرد که . « هر واقعه بعدی ثمره و نتیجه تخمی است که در گذشته کاشته شده است » .

---

(۱) نام سه نفراز شعرای فوق‌از بولتن‌شماره ۳۲ ـ سال۱۹۰۷ الیانس صفحه، ٦٦ استخراج شده.

فصل پانزدهم

شاه صفی ۱۶۳۹ تا ۱۶۴۲ میلادی

بطوریکه قبلا دانستیم شاه عباس اول ولیعهد خود صفی میرزا را مقتول ساخت . در موقع مرگ وصیت نمود که سام میرزا پسر صفی میرزا که نوه او باشد به پادشاهی بر گزیده گردد .

سام میرزا خود را ملقب به شاه صفی نمود . آنچه را که شاه عباس در خونریزی کسر داشت شاه صفی تکمیل نمود اما نسبت به خانواده شاه عباس و دوران سلطنت ۱۳ ساله اوفصل طویلی از کشت و کشتار است . وی تمام شاهزادگان‌فامیل سلطنتی وحتی چند شاهزاده خانم را بقتل رسانید وباین هم اکتفا ننموده پس ازآنکه اساس سلطنت خود را محکم‌ساخت ، سر فرصت وآزادانه تمام مشاورین و سرداران با وفای پدر بزرگش (شاه عباس اول) را بدیار عدم فرستاد » (۱) از جمله میرزا طالب‌خان اعتماد الدوله‌مشاور زمان‌تجاوز بیهودیان .(۲)

حال ببینیم بابائی لطف راجع به این عصر چه میگوید :

چه شاه عباس ماضی جامه بنواد
صفی شد پادشاه عدل و با داد
بجای او بنشست مانند شیران
بپا بوسش آمدند خانان و میران

و بعد اضافه میکند :

---

(۱) سایکس جلد دوم صفحه ۳۰۱

(۲)آه و ناله مظلومان بی اثر نیست .

در شهر ابرقو مردي یهودی بنام حکیم داودبود(۱)این شخص قبل از سلطنت شاه صفی با شاهزاده روابط دوستی داشت و یهودیان در این موقع نزد داود رفته و تقاضا کردند که ایشانرا از این وضع دو روئی نجات دهد .

بود هفت سال اکنون جمله یکبار
مسلمان گشته ایمان چاره و ناچار
ز بهر خاطر تورات موسـی
کهمارابازگردان بردات (۱)موسی

به داود گفتند تواز اقدام کوتاهی نکن ومزد آنرا از پروردگار خواهی گرفت. داود گفت :

یکی توراتهم با خود بیارید بپای او تمامیتان بزارید

داود گفت که ای یاران مترسید برویدوبخواندن تورات شروع کنید ومن فرداباشما حضور شاهشرفیابخواهیمشد.فردا حضوریافتند .

بنا کردند اول هللویاه بآواز بلند در پیش درگاه
نگه بریك طرف کردآن شه نو بدیدآن جمع را پرسید خسرو
که کیستند این گروه مردمانان همهجمع آمدند تورات خوانان
بگفتند شهریارا کامکارا یهودند گشته پیشت آشکارا
بدور شاه با بایت یهودان مسلمان گشتهبودندازجوردیوان
همه هستیم سر گردان و بیدین ببعد از ما بخواهند کرد نفرین

---

(۱) در عصر صفویه در این شهر عده کثیری یهودیساکن بودند ولی آن جامعه بکلی از بین رفت

(۲) شریعت

بخواهند گفت در دور چنان شاه بکردندخویش‌رادردین گمراه(۱)
ایا شاه جهان از بهر اللـــه بشو خزر نبی بنما بما راه

شاه‌صفی‌ازدیدن حکیم داود متبسم گردیده وداود بعرض رسانید که‌اینها بزرگان یهود هستند که درعصرجدشما احبارا مسلمان‌شده‌اند و از روی ترس تقیه کرده‌اند .

همه گمراه و سر گردان بمانده براهت جملگی جان برفشانده
صواب آید ترا در روز محشر شفیع محشرت باشد پیمبر
که ایشانرا بدین خود روانی دمی خیری بپیش شه رسانی
خدا عمرت کند یارب زیاده عدویت دائماً باشد فتاده

شاه صفی چون این مطالب بشنید ،گفت‌ازبرای‌پادشاهان ، ازدین ودفینه وازلشگر ، بهترآن‌است که‌آسایش رعیت بخواهد زیرا رعیت‌درخت بار دار پادشاهان‌است‌واضافه نمود :

رویتان جملگی بردین خود باز همان آئین خود سازید آغاز

فوراً شاه حکمی صادر و آنرا مهر نموده بدست یهودیان داد خطاب به عموم حاکی ازآنکه :

به هر کس دست بر ایشان نباشد
شهان را کار بر مذهب نباشد

همان مندیل قدیمی را بر سر بگذارید و دیگر هیچکس حق مداخله بکار شما ندارد وآنهائیکه ازشما مالیات و پول میگیرند حق چنین کاری را دیگر نخواهند داشت .

یهودیان با این حکم روانه شده بمذهب خود علنا باز گشتند.

زنا امیدی شدند آخر امیدوار مراد خویش جستند آخر کار

---

(۱) مقصود آن است که‌نه بدین جدید عمل میکنند و نه به‌دین‌قدیمی

مشورت وزرا و خصوصاً نخست وزیر وقت بدون شك در تصمیم شاه‌صفی جهت آزادی‌یهودیان موثر بوده . اعتمادالدوله آنروز«میرزا تقی خان مازندرانی » بوده است (۱) .

بابائی لطف اضافه میکند که :

درعصر شاه صفی بزرگان کشور جوو گندم را احتکار میکردند و در سکه مملکت تقلب نمودند تا بجائی که گرانی شد . این پادشاه فتوحاتی نمود ویك فرزند آورد . پس از ۱۳ سال سلطنت بکاشان آمد در حالیکه شهر در جشن بود بیمار شد وکاشانیان متاثر بودند و روز سه شنبه ای فوت کرد . با عزاداری بزرگی وی را منتقل به زیارتگاه قم نمودند و ولیعهد را بجای اوبرتخت نشاندند .

در زمان شاه صفی از بکان‌بخراسان‌تاختند وقندهاررا بتصرف در آوردند . عثمانیها به آذربایجان حمله نمودند ولی موفق نگشتند ، قلعه‌ایروان بدست شاه صفی‌فتح‌شد(۱۶۳۵) عثمانیها بغداد و کردستان را متصرف و به شهر همدان روآوردند (۱۶۳۰) ودر این شهر بقتل و غارت‌مردم‌پرداختندوبدیهی‌است که‌یهودیان‌مانندایرانیهای‌مسلمان‌دچار مصائب سنگینی شدند (۲) ولی عثمانیها مجبوربه عقب نشینی گردیده وبعداً در سال ۱۶۳۸ پس از ۸ سال ، سلطان مراد پادشاه عثمانی بغداد را در نتیجه صلح نامه ای بتصرف درآورد .

---

(۱) تاریخ ایران بقلم‌آقای رضا پاروکی صفحهٔ ۳۵٤

(۲) همانقسم که بعداً در عهد استیلای افاغنه در ایران ، موقعیکه عثمانیها همدان را متصرف شدند ، عده‌کثیری از یهودیان کشته شده و عده اسیر دادند ودارائی‌آنها هم بباد غارت رفت

اوضاع واحوال یهودیان در اروپا و روابط و آن با وقایع عصر شاه عباس ثانی

موقعیکه شاه صفی رخت از اینجهان بربست (۱٦٤۲) اوضاع یهودیان اروپا وحتی قبل آن تاریخ در چه حال بوده ؟ ووقایع خارجه چه تاثیری در وضع یهودبان ایران داشته است ؟ .

انتشارات کذب بر علیه آنان بقدری شدید بود واثرات ارثی افکار ضد یهود بقدری بزرگ که حتی رفورم مذهبی لوتر تاثیري در بهبود وضع یهودیان اروپا نکرد . (۱)

در ۱۵۵۹ میلادي در شهر پراك کتب یهود را سوزانده بودند ، در شهر وین اقامت یهودیان بطور موقتی مجاز بود ، در برلن دسته‌های رفورمیستها مقررات انسانی تری وضع کرده بودند ، یاتغییر مذهب یا مهاجرت . درفرانکفورت محل مخصوصی برای یهودیان تعئین شد و اکثریهودیان مقیم‌را ۵۰۰ نفر معین کردند . در دربار وین برای‌بدست آوردن پول مقررداشتند ، هریهودیکه پولی‌بدهد از نصب وصله معاف گردد . در ۱٦۷۰ که فرقه ژزویت تقویت یافت ، یهودیان را از این شهر خارج کردند . ماری ترز بعداً در ۱۷٤۵ نه فقط اقامت یهودیان‌را در بوهم و مراوی محدود کرد بلکه قانون عجیبی وضع نمود که فقط ، اول زاد هر فامیلی حق ازدواج دارد ! و یهودیان سالی ۲۰۰ هزارفلورن‌به خزانه‌جزیه دهند واین مقررات‌تاانقلاب ۱۸٤۸ باقی‌بود.

دراین عصر، تفتیش عقاید در اروپا وخصوصاً در اسپانیا باقي‌بود

---

(۱) چنانچه حتی تاامروز هم کم و بیش اثرات ارثی این افکارغلط دراکثر نقاط عالم باقی است

صرفنظر ازتفتیش عقاید مذهبی بنام تفتیش جادو گری ومجازات جادو گر بسیاری ازمردمان بیگناه را با این تهمت ازبین میبردند « همانقسم که شاه عباس، دراثر خورده حساب حاجی رضا با یهودیان به کشتارو آزار آنها پرداخت » محکومین را مامورین انکیزیسیون یاتفتیش عقاید بیشتر درآتش میسوزاندند .

و بزودی در عصرشاه‌عباس ثانی خواهیم دید که مامورین تفتیش عقاید شاه عباس ثانی ، در میدان شهر فرح آباد آتش روشن کرده و و یهودیانرا در آتش میسوزاندند . وهمین موضوع نیز یکی ازدلایلی است راجع به اینکه افکار و تحریکات مامورین سیاسی و مذهبی خارجه محرك عملیات سلاطین صفویه بوده‌اند زیرا دربین اسلام سوزاندن واین گونه تجاوزات سابقه نداشته و اهل کتاب در حمایت اسلام واقع بودند مخصوصا در عصر پیشوای بزرگ شیعیان حضرت علی علیه‌السلام ، یهودیان کوفه ، و در سایر قلمرو حکومت آن بزرگوار در منتهای آسایش و رفاه بسر میبردند . بنا بر این تحریك ونفوذ خارجیان برای آزار یهود در این عصر بدون تردید میباشد

شبتای سوی

خلاصه آنکه در اثر وجود تجاوز و آزار نسبت به یهود در اروپا افکار جدیدی برای بنی اسرائیل آن‌قاره‌ایجاد گشته بود . درحالیکه ملل اروپا بتدریج تکان خورده متوجه علم و ادب و معرفت میگشتند بزرگان مذهبی یهودیان کوشش در پیدا کردن فرمولها و تعبیر خیالی جملات کتب مقدسه ، راجع به ظهور ناجی بشریت گشته تا بجائیکه این افکار به عده‌ای از مسیحیان حتی پاپ هم اثر کرده

بود ، و با تفسیراتی که از کتاب دانیال مینمودند ، میگفتند در سال ۵۲۶۳ عبری = ۱۵۰۳ میلادی ، مسیح موعود ظهور خواهد کرد . در نتیجه اشخاصی مانند :

داود راوبنی ، شلمو مولکو ، اسحق لوریا ، مردخای ایزنستاد کریدو و یعقوب فرانگ و بالاخره شبتای سوی در صدد دعوی مسیحیت و داشتن قدرت مافوق بشری بر آمده و در عوض خدمت به ملت خویش ، بیشتر تولید زحمت برای آنها نمودند . یکی از معروفترین آنها همان شبتای سوی است که در سال ۱۶۲۶ در شهر اسمیرن در ترکیه متولد گشت . و از فامیل مهاجرین یهود اسپانیا بود ، هنگام جوانی (در اواخر سلطنت شاه صفی) تصور میکرد مسیح موعود است و این دعوی را در سال ۱۶۴۸ ، مطابق سال ششم سلطنت شاه عباس ثانی در زمانیکه باروخ اسپینوزا یهودی معروف در هلند متوجه افکار فلسفی خود بود ، علنی کرد .

افکار عرفانی وی از (قبالا) سر چشمه گرفته بود در سال ۱۶۵۱ رابهای یهود موجب تبعید او را فراهم ساختند . شبتای صدای گیرنده و ریشی جالبداشت و عده‌ای بوی گرویده بودند . شهر بشهر مسافرت مینمودند از یونان متوجه مصر شدو در هر کجاطرفدارانی پیدا میکرد دختری لهستانی بنام سارای زیبا دارای افکاری بود که بامسیح موعود ازدواج خواهد کرد ، در قاهره این بر خورد انجام و به مزاوجت شبتای در آمدواین پیش آمدموجب ازدیادطرفداران شبتای رافراهم ساخت .

آوازه شهرت شبتای بزودی در جهان پیچید و اکثر یهودیان دست از کار و کسب خود کشیده می‌خواستند متوجه فلسطین گردند .

شبتای نایبی داشت موسوم به ناتان که خود را الیاس پیغمبر میخواند و میگفت که در سال ۱٦٦٦ آزادی‌اسرائیل در سراسر جهان بدست خواهد آمد.

در شهرهای غزه، اورشلیم، حلب، اسمیرن، بطور شاهانه از شبتای پذیرائی کردند. درسال۱٦٦٥ در کنیسه شهر اسمیرن بوسیله (شوفار) کرنا بار دیگر منتام مسیحائی خود را اعلام و ملت فریاد زنده باد شاه را بلند نمود. شهرت مسیح جدید. تمام اروپا را متوجه خودساخت. ناتان وشموئیل پریمو ودبیر وی و عده‌ای مامورین دیگر برای دادن‌بشارت بشهرهای اروپا مسافرت کرده و عجب آنست که در همه جا ایمان میآوردند و بزرگان اروپا هم. نمایندگانی برای‌تقدیم احترامات وموافقت، در گذاردن یهودیان خود را در اختیار او، مامور میداشتند. همین موضوع‌امر را، حتی‌بخود شبتای‌مشتبه کرد تابجائیکه (همانقسم که تاریخ مکرر نشان داده اینگونه اشخاص از آن پس دعوی الوهیت میکنند) ادعای خدائی کرد.

حکومت ترك چون کشور را در حال هیجان وانقلاب دید، او را محترمانه احضاراستانبول نمودومشارالیه‌ازقوزیه‌درسال۱٦٦٦، بدون هیچ وحشتی عازم این شهر گردید. یهودی وترك و ازمذاهب مختلفه برای دیدن مسیح به دروازه شهر روآوردند. نایب پاشای شهر او را تحت‌نظر گذاردوجرئت‌نمیکردندآزاری به‌اورسانند شبتای دراقامتگاه خود شاهانه زندگانی میکرد واطرافیانش با اوبودند.

و هر روز کشتیهائی از تمام جهان پر از زوار برای زیارت او میامدند زیرا کلیه یهودیان قطع داشتند مسیح موعود ظهور کرده است

تابجائیکه این قضیه درکلیه بورسهای جهان تاثیر کرده بود. وی شروع به تغییراتی در مقررات یهود نمود و قوانین مذهبی را اصلاح میکرد وروزهای عزارا تبدیل به عید مینمود تا بالاخره مردی بنام نحمیا کوهن که برای زیارت او آمده بود دریافت که دعوی او صحت ندارد و به زمامداران امورترك خبر داد. محمد چهارم پادشاه عثمانی وی را به ادرنه احضار، وپیشنهاد پذیرفتن اسلام یا کشته شدن را نمود شبتای مسلمان شده عمامه بر سر گذاشت و بهسمت قاپوچی باشی قصر سلطنتی تعیین گردید . این پیش آمد موجب حیرت کلیه یهودیان را فراهم ساخت ولی عده زیادیکه به او علاقمند بودند بطرفداری او باقی و مسلمان شدند .

شبتای باز هم در خفا با یهودیان رابطه داشت تا آنکه محکوم ودراثر آن به آلبانیاتبعید و درآنجافوت کرد (۱۶۷۶).فرقه طرفداران وی بعداز او باقی ماند و فرزند او یعقوب سوی را به پیشوائی خود بر گزیدند این فرقه که حتی تا امروز در ترکیه باقی و مسلمان ـ یهودی میباشند هنوز به ایمان اجدادی خود بستگی داشته و بعضی از مراسم یهود را بجا میاورند .

از روزیکه شاه اسمعیل اول در سال ۱۵۰۰ میلادی بمقام سلطنت رسیده بود تازمانیکه شاه عباس دوم بتخت نشست ۱۴۲ سال میگذشت ودراین مدت باعلاقهایکه صفویه بهامور دینی وتشویق پیشوایان مذهبی قائل گردیده بودند ، موجب گشت که عده کثیری ازمردمانیکه لیاقت و تحصیلات لازمه را جهت احراز این مقام رفیع نداشتند خود را جا

زنند وبدین ترتیب بازار ملانماها رواج کاملی یافته بود .

بعضی ازنویسندگان و مورخین ، عملیات و اقدامات شاه عباس اول و دوم را برای اتحاد فکری ایرانیان و علاقه آنها بکشور خود مفید دانسته و آنرا اقدامی وطن پرستانه قلمداد کرده اند در حالیکه بایستی اعتراف نمود که اقداماتی که ازروی عنف و اجبار وخونریزي بعمل آید غیراز دویت وخرابی و نفاق و فرار مردم از کشور وبحران اقتصادی نتیجه دیگری ببار نیمآورد . همان قسم که بلافاصله بعد از شاه عباس اول انحطاط کشور شروع گردید وبعد هم ، پس ازشاه عباس ثانی این انحطاط بسرعت هرچه تمامتری پیش رفت و مملکت ایران را ، بقسمی بطرف خرابی وبحران اقتصادی سوق داد که حتی تا عصر اعلیحضرت فقید پهلوی کبیر، نتوانست قدعلم نماید.

از اواخر قرن نوزدهم که جنبش ناسیونالیسم در اروپا شدت یافت ، زمامداران کشورهای اروپائی وامریکائی نیز ازنقطه نظرمنافع کشور خویش ذینفع گردیدند که کلیه اهالی مملکت خودرا ذیعلاقه بیك آمال وآرزوی ملی نمایند وبرای تأمین این منظوردرب مدارس و اماکن ملی و مذهبی و دانشگاهها وسربازخانه ها را بر روی مذاهب مختلفه کشور باز کردند. نتیجه آن شد که در کشورهای کاتولیك ، یهودی وپروتستان با اکثریت ملت ، دارای فرهنگ واحدی گشته و همه به ملت ومملکت ذیعلاقه وبرای منافع آن ازریختن خون خود مضایقه نکردند همچنین در کشورهای پروتستان، کاتولیکها ویهودیان دارای همان امتیازات گردیده و نتیجه همان شد . اما در ایران درب مساجد وبازار وادارات دولتي ومکتب خانه ها وحمامها وسربازخانه‌ها

را بر روی یهودیان بستند و نمیگذاشتند که آنها مقابل منبر وعاظ حضور یابند و با این وضع از او استفهام و علاقه میخواستند نتیجه آن شد که عده ای از کشور ایران فرار کردند و عده‌ایکه اجباراً مسلمان شدند بهیچ چیز علاقمند نبودند حتی بکار وزندگی خود (۱) وآنهائیکه مصراً به یهودیت باقی مانده بودند ایرانرا کشوری از خود بیگانه فرض مینمودند . این اوضاع واحوال نیز موجب گردید که کتب و مقالات زیادی از عصر حسن صباح که بنیامین تودلا به ایران آمد و بعداً سیاحان دیگر مانند شاردن ، تاورنیه ، یا اراکل ارمنی تبریزی و بابائی لطف و بابائی فرهاد و ماشیح رفائل ، فلاندن ، افرائیم نیمرك ، دوبو ، بنیامین دوم ، پولاك دکتر یهودی ناصرالدین شاه ، در کتب خود و ژویش انسیکلوپدیا چاپ امریکا ولندن و بولتنهای الیانس و دهها مجلات علمی و تاریخی وسیاسی ممالك جهان و غیره وغیره دراطراف تجاوزات نسبت بیهود در عصر صفویه و قاجاریه قلم فرسائی نمایند در حالیکه این تجاوزات ارمغانی بوده است که خود اروپائی ها به ایران آورده بودند .

اگر تجاوزات نسبت بیهودرا مخصوصا در ابتدای صفویه در اثر تحریکات و نفوذ مامورین سیاسی و مذهبی دول اروپائی بدانیم قطعاً در اواخر صفویه الی انتهای قاجاریه در نتیجه اقدامات طبقه‌ملانماهای

---

(۱) در جلداول صفحه ٦٢ کتاب تاریخ مشروطیت ایران آقای دکتر مهدی ملکزاده‌مینویسد : «هرگاه کسی اندیشه کند که‌مذهبی یامسلکی بدون داشتن معتقدین ثابت و مومنین استوار پیشرفت خواهد کرد و اصولی که به آن علاقمندند جامه عمل خواهد پوشید راهی بخطا رفته‌اند و اشتباه بزرگی کرده اند . »

مجتهد بزرگی در کاشان تا حتی رنج مسافرت را متحمل گردید که به اوضاع واحوال وخیم روز در عصر شاه عباس ثانی سروصورتی بدهد . بنا براین تنها ملانماها که زمینه علمی کافی برای معروفیت خود نداشتند وبا برپا کردن هو وجنجال بر علیه یهودیان میخواستند

✿ندانستند چون مسلم شد که هیچکدام را نمی‌دانند به‌نوکر خود دستور فرمودند چوب فلك را حاضر کن • از این پیش آمد داود و ساقی گریه کنان گفتند آمده‌ایم‌مسلمان شویم‌ودرعوض‌خلعت وانعام مرسوم ،میخواهید ما را چوب بزنید آن مرحوم جواب دادند من مجتهد مسلمانم و البته خوشوقت میشوم که کسی مسلمان شود ولی شما که نه از مذهب خود و نه اسلام اطلاعی ندارید‌معلوم‌است که مسلمانی شما از روی ایمان نخواهد بود‌پس‌مسلمانی‌شما‌برای‌جامعه‌اسلامی‌مضر‌خواهد‌بود‌وقطعاحقه‌ای‌برسر‌دارید، راست بگوئید تا از تنبیه شما صرفنظر نمایم.آنها ناچار حقیقت را گفتند و مجتهد برای اهل محل پیغام داد که آنها راآزارنکنند و اضافه کردند بروید مطالعه نمائید و هر موقع از روی بصیرت توانستید مسلمان شوید حضور بیائید.اما ملانماها نسبت به چنین مرد بزرگوار و عالم مسلمان چه کردند وچه گفتند ؟

آقای‌دکترملکزاده راجع به‌آن مرحوم بزرگوار در صفحه۹۳کتاب تاریخ مشروطیت ایران نوشته‌اند : « روحانیون متقی و پاکدامن هم که اعمال نا شایسته روحانی نماهاراانتقاد میکردنداز بلای تکفیر مصون‌نبودند و فورا به بیدینی متهم میشدند چنانچه مرحوم‌حاجی‌شیخ‌هادی‌نجم‌آبادی که در علم و و تقوی‌و پاکدامنی و عصمت در زمان خود بینظیر بود چون اعمال و رفتار آخوندها را تقبیح میکرد و از کردار آنها انتقاد مینمود باتهام با بیگری تکفیرش کردند و سالها در گوشه انزوا عمر با شرافت خود را بپایان رسانیده و جز با عده معدودی اهل فضل و دانش و عشاق راستی و حقیقت معاشرت نداشت • »

خودرابین مسلمانان معروف نمایند دست بتحریکات برای عملیات تجاوز کارانه نسبت بیهودیان میزدند . (۱)

اکنون ملاحظه کنیم که محققین و پیشوایان ملی ایران که

(۱) مانند شیخ ابراهیم قزوینی که در عصر مظفرالدین شاه قاجار در سال ۱۹۰۱ بلوائی در تهران بر پا کرد که در فصل مربوط به مظفرالدین شاه از آن بحث خواهد شد

در اسلامیت ووطن پرستی آنان شکی نیست در این باره چه نوشته‌اند مرحوم آقای دکتر مهدی ملکزاده در کتاب تاریخ مشروطیت ایران صفحه ٦٦ مینویسد :

« پس از ظهور اسلام بدبختانه زمانی نکشید که سلطنت ظاهری جای سلطنت معنوی را گرفت و غاصبین،مقام خلفای حقه مسلمانرا اشغال کردند و اختلاف و فساد در دستگاه مسلمانی راه یافت و زور و قلدوری جای عدالت اجتماعی را گرفت و قدرت مسلمانان روبه انحطاط گذارد و کشورهای اسلامی یکی بعد از دیگری ازدست رفت و حتی جزیره العرب که مرکز نهضت اسلامی بود تحت استیلای بیگانگان قرار گرفت و روحانیت،فلسفه حقیقی خود را از دست داده دکانی برای جلب نفع و حکومت بر مردم شده ریاکاری سالوسی عوام فریبی جای ملکات فاضله واصول عالیه اسلامی را گرفت ودین لباس دولت دربر کرده وجاه طلبانی‌چند صدرنشین مقام اعمه اطهار وعلمای متقی وپرهیزکار شدند .

روحانیون واقعی وعلمای حقیقی و متقی گوشه نشینی اختیار کردند و میدان ملك وملت دراختیار روحانی نمایان و زهد فروشان در آمد چنانچه شاعردلسوخته‌ای رسول اکرم‌رامخاطب قرار داده میگوید :

دین تورا از پی آرا یشند ازپی آرایش و پیرایشند
بسکه ببستند براوبرگ‌وساز گرتو بیائی نشناسیش باز

و حافظ در تمام غزلیات خود از ریاکاری و سالوسی روحانیون شکایت میکند و از زهد فروشان درناله و فغان است » .

درهمین‌زمینه‌بازهم‌آقای دکترملك زاده بشرح مفصلی پرداخته

الی انتها .

سپس راجع به دو واقعه تاسف آور که یکی در محله درب کوشك اصفهان بتحریك ملامحمد رفیع آخوند ، در شب عروسی فرزند چراغ علی‌خان واقع‌شده وآنمجلس‌عروسی را به کمك ۳۰ نفر آخوند دیگر مبدل به عزا وتاراج خانه و چراغعلی خان وغش کردن عروس و فوت و دستگیری مهمانان و تنبیه‌آنان شد ، شرح داده و تمام این عملیاترا برای آنکه چراغعلی‌خان از گذاردن عمامه برسرفرزند خود امتناع نموده بود . نتیجه آن شد که خانواده چراغعلی خان به فقر افتاده خودش روانه تهران وفرزندش به هندوستان پناه برد. بعد،ازقول ملك‌المتکلمین پیشوای مشروطیت ایران اضافه مینماید :

ودرآنجا (۱) پس از۱۲ سال ازآن واقعه دنباله سر گذشت خود را حکایت کرد و گفت . سر گذشت ما به واقعات آن شب خاتمه نیافت بعد بنام حفظ نظم عمومی واحترام مبانی شرع ودین پدرم را تهدید به حبس کردند و مبلغی که خارج از توانائی پدرم بود میخواستند ناچار خانه پدری را گرو گذارده سهم هریك از طالبین را داد . منهم بواسطه پرت شدن از پلکان پایم شکست در بستر بیماری افتادم و پس از شش ماه معالجه توانستم باعصاراه بروم ولنگ شدم . مادر بیچاره‌ام هم در اثروحشت پس از چند روز وفات یافت وپدرم هم که درمقابل غم و غصه نتوانست تحمل نماید فوت کرد .

آخوند محله که محرك این بیداد گری بود بیش از پیش دام

---

(۱) در هندوستان ،

ریاکاری، گسترانید و بعنوان امر بمعروف ونهی از منکر تمام کلاهیهای محله رامجبور بگذاردن عمامه نمود و کسانیکه موی سرداشتند تراشید و داشتن شارب را حرام اعلام کرد و ازاین راه شهرتی بسزا یافت و درجامعه علمیه مقامی را که سالها بود انتظار داشت پیدا کرد وثروتی هنگفت بدست آورد و خانه پدری مرا کـه یادگار نیاکانم بود باهـزار تزویر و پشت هم انـدازی بمبلغ ناقابلی خریـد و من مستمند که عزیزانم را از دست داده بودم و ملجا و پناهی نداشتم راه صحرا پیش گرفتم و پس از سالها سرگردانی روزگار مرا باینجـا کشانید. و پس از شرح این واقعه شروع بگریستن نمود و من هم بگریه در آمدم.

چون پاسی از شب گذشته بود و از مصائب این مرد بد بخت آزرده شده بودم دستهای ضعیفش را در میان دو دست خود گرفتم وباو گفتم دوست عزیزم توتنها نیستی که پایمال ظلم وبیدادگری شده‌ای»

سپس ازصفحه ۸۱ تا ۹۱ به نقل از کتاب رویای صادقانه پرداخته مفصلا پرده از روی دسیسه و عملیات خلاف شرع وانسانیت بعضی از ملانماها برداشته ودرآخر صفحه ۸٤ مینویسد:

« همانطورکه درعهد صفویه (۱) آخوندهای شهرهمیشه جهاد را با مردم مملکت خود و اشخاص بیدست وپا و اشخاص تابع اسلام میکردند و با استیلا کنندگان خارجی درصلح بودند وبقول خودشان بسطید نداشتند یهودیها وزردشتیها راآزرده و هیئت و سطوت اسلام را بآنها نشان میدادند ولی دراستیلای

(۱) در عهد قاجاریه نیز چنین بوده است:

افغانها استخاره بحرکت وجهاد راه نمیدادو چندین روز مشغول تعیین مکان ستارگان بودند که قشون دولت از دروازه و مواجه آن بیرون نروند.»

از صفحه ۹٤ ببعد شرح مفصل دیگری میدهد که چند نمونه آنها در اینجا درج میگردد: «معاشرت با غیر شیعه حتی با اهل کتاب ممنوع بود و چون مردی بایکی از آن طوایف آمد وشد داشت مظنون تلقی میشد».

«پلیس دین که از طلاب علوم دینیه تشکیل شده بود چون افواج منظم در مدارس جای داشتند و تمام زندگانی فرد فرد مردم را تحت نظر گرفته»

«عمامه و عبا و لباس بلند که مخصوص بروحانیون بود تا قبل از مشروطیت عمومیت پیدا کرده بود واکثر مردم حتی عوام برای آنکه متظاهر بزهد شوند واحترامی در میان جامعه داشته باشند لباس روحانیت در بر میکردند چنانکه در شهر اصفهان که روحانیت بیش از سایر شهرهای ایران رواج داشت نود در صد مردم معمم بودند»

«هریك هزارها اوباش و عوام بد سابقه را که لباس روحانیت در بر کرده بودند بنام طلاب علوم دینیه با ماهی چند ریال کمك خرج گرد خود جمع کردند و برمحیط قدرت و نفوذ خویش افزودند»

از قول مسافر اروپائی مینویسد:

«در کشور استبدادی ایران ظلم و ستمگری عادت و طبیعت ثانوی مردم شده بود وهر کس که قویتر و زورمند تر بود بمادون خود

ظلم میکرد».

موقعیکه شاه عباس دوم برسریر پادشاهی ایران جلوس کرد وضعیت کشور ایران چنین بود (۱).

فصل شانزدهم

شاه عباس ثانی ـ ۱۶۴۲ تا ۱۶۶۷

هنگامیکه شاه عباس ثانی بسلطنت ایران رسید وی طفلی ده ساله بود (۲) بساط ملانماها در کمال وسعت، وقدرت آنها بحد نصاب رسیده بود. وزرای کشورهم یابرای خود نمائی وحفظ مقام خویش یا روی عقیده، پیرو تلقین ودستورات آنها بودند.

بنا براین، هر گونه تجاوز وظلم‌وستم را بنام دین روا میداشتند راجع به پادشاه جوان، سایکس مینویسد:

«شاه عباس دوم فرزند شاه صفی در سن ده سالگی بجای پدر نشست و در تحت نفوذ ورایش تا چند سالی ظاهراً یك رویه خیلی سخت تر ومحکمی پیش گرفته ومداومت بخمر وشراب دائم را منافی مقام و مانع بزرگ پیشرفت کارها دانسته اما همانطور که انتظار میرفت شاه جوان وقتیکه اکثریتی بدست‌آورد خود راآلوده بشرارتها و هوسرانیهای آن زمان نمود وحتی‌تمام مسافرین اروپائی بدون‌فرق امتیاز دعوت میشدند که در مجالس عیش وعشرت اوشرکت کنند».

---

(۱) بعد هم تا ابتدای مشروطیت و حتی تا شروع سلطنت پهلوی کبیر چنین بوده است.

(۲) سایکس جلد دوم صفحه ۳۰٤

شاردن (۱) ازقول مبلغ مسیحی موسوم به یسوعی مینویسد :

« هر چند بمانند پدر و اسلاف خود درشرب ومسکرات افراط میکرد و چند اقدام بیرحمانه کرد و **سبکسریهای** مذموم و زننده‌ای داشت معهذا کله خودرا لایق افسری که برسرداشت نشان داد» معنی جمله اخیر از سطر دیگر همین مبلغ معلوم میگردد :

« شاه عباس ثانی بسیار نجیب و بزرگوار بود مخصوصاً نسبت به بیگانگان و مسیحیانرا علناً در کنف حمایت خود گرفته بود » و اروپائیانرابخصوص دوست میداشت » (۲)

مبلغین مسیحی ، بنام کاپوسنهای فرانسوی ، در ایران بـه نفوذ خود توسعه میدادند (۳) وهمچنین مبلغین کرملی واگوستن(٤)

شیخ علی خان صدراعظم (اعتمادالدوله) با مذاهب غیرمسلمان عداوت داشت (٥) انگلیسها نفوذ عمیقی در دربار ایران داشتند (٦) و سفیر روس باشاه عباس دوم بقدری باده بسر کشید تا مجبور باستفراغ گشت (۷) سفیر روس،باایران برعلیه عثمانی اتحادی برقرار کرد(۸) فحش کافر وجهود ازآن زمان رسم شده بود (۹) .

---

(۱) شاردن صفحه۳٤۹ جلد اول ترجمه آقای محمد عباس
(۲) » » ۱۷۱ » سوم شاردن
(۳) » » ۱۷٦ » اول شاردن ترجمه آقای محمد عباس
(٤) جلد سوم شاردن صفحه ۱۷٥ ـ ۲۲۳
(٥) صفحه ۱۰۹ جلد سوم شاردن و ۲۲٤
(٦) » ۲٤۲ » » » » ۲۷۸
(۷) » ۲٥٦ » » » » »
(۸) » جلد سوم شاردن صفحه ۲۷٦
(۹) » » » » » ۱٥۰

صدر اعظم شاه عباس ثانی ، قهوه خانه ها را که مبدل به مراکز فسق و فساد ودکاکین لواط مبدل شده بود ، و با اینکه شاهنشاه خود کاملا غرق در فسق وفساد بود ، به از بین بردن این اعمال وادار کرد (۱) درترکیه سررشته تجارت عمده خارجی دردست مسیحیان ویهودیان و در ایـران در اختیار مسیحیان و هندیـان غیر مسلمان است (۲) **کاپوسنها در تبریز بسیار و راحت بودند وبعضی از مامورین دولت نزد آنها درس میخواندند (۳) دومینسکودوسانتیس، نماینده پاپ و پادشاه لهستان و جمهوری ونیز به اصفهان میرفت تا پادشاه ایران را محرك شود که با عثمانی اعلان جنك دهـد و این سیل طوفان را از عالم مسحیت منحرف و بطرف دیـگر برگردانید (۴) .**

تا ورنیه سیاح، معروف فرانسوی درشرح حال شاه عباس ثانی اطلاعات قابل توجهی میدهد، این پادشاه که خودرامسلمان شیعه میدانست و محض خاطر دین . اقلیتهای مذهبی را دچار انواع مصائب میساخت « به تاورنیه برای بروزاحساسات وعلاقه خود به ساقی دستورمیدهد که در مجلس مهمانی ازجامی که شاه شراب نوشیده بودشراب دهد ،صفحه ۷۲۹ »

راجع به قصاوت قلب او وعلاقه به شراب مینویسد :

« یکروز شراب زیاد در حرم خانه نوشیده بود و به سه نفر از زنها امر کرد که شراب بنوشند آنها متعذر شدند باینکه میخواهند بزودی بزیارت مکه بروند ، شاه سه مرتبه دیگر بآنها اصرار کرد

(۱) جلد سوم شاردن صفحه ۲۷۸

(۲) « « « ۳٦۷

(۳) تاورنیه ترجمه ابوتراب نوری صفحه ۱۱٦

(٤) تاورنیه صفحه ۳۰۷

که شراب بنوشید و باهمین عذر اطاعت نکردند فوراً امر کرد هر سه را بستند و آتش بسیار افروخته آنها را در آتش انداخته سوزاندند صفحه ۷٦۹»

راجع به قساوت قلب او مینویسد :

« شاه عباس ثانی کمتر از پدرش سخت و شدید العمل نبود ، صفحه ۸۰٤ »

« در سال ۱٦٦٦ برای مصرف میخانه شاه فقط ۵۰ هزار من شراب انداختند» والبته به سنگ شاه ۱۰۰ هزار من میشود که معادل ۳۰۰ هزار لیتر باشد صفحه ۹٦۸ »

علت این بنا که کاتون یهودیان اصفهان بوده شاهد تعصب و قوت آنها قبل از تجاوز بوده .

تجاوزات و ظلم این پادشاه وصدر اعظم کینه جوی وی محمد بیك موجب گردید که جمعیت یهودیان اصفهان که روزی دارالیهودش میخواندند ودرعصرشاپوردوم۷۱ هزار(۱) یهودی‌به‌آن شهر کوچانیده شد واگر یهودیان مقیم سابق را برعده آنها بیفزائیم از صد هزار بالا میرود در عصر شاه عباس ثانی به ۶۰۰ نفر رسید و یهودیان کاشان بـه هزار نفر و در قم ده خانواده (صفحه ۱۴۴ تاورنیه) . و در صفحه ۶۲۹ مینویسد :

« عده یهودیها دراصفهان زیاد نیست » درحالیکه بامطالعه عکس صفحه قبل که‌ازصفحه۱۸۵جلدچهارم ترجمه کتاب شاردن اقتباس شد واین بنا، تمرکز اجتماع یهودیان را در اصفهان نشان میدهد میتوان حدس زد که قبل ازصفویه وضع یهودیان دراین شهرچگونه بوده است.

همانقسم که بابائی لطف معاصر شاه عباس ثاني مینویسد، آن یهودیانیکه‌باقی مانده بودند و قدرت ترك وطن را داشتند به بغداد پناه میبردند زیرا دراین عصر دیگر بغداد درتصرف‌عثمانیها درآمده بود و علت رغبت یهودیان برای مسافرت به آن شهر ، از جمله زیر تاورنیه معلوم میگردد :

« در ۱۶۳۹ بعد از فتح بغداد بدست خداوند کار (منظورسلطان عثمانی است) یك یهودی در بازار از یك سقای رافضی آب خواست ، سقا گذشته ازندادن‌آب . یهودی‌را چند فحش ودشنام میگوید . یهودی شکایت نزد قاضی میبرد . قاضی میفرستد سقا را با مشك و ظرف آبش حاضر میکند اول کاسه‌اورا گرفته‌به یهودی میدهد، پس ازآنکه یهودی آب نوشید خود قاضي هم از همان ظرف آب میخورد ، آنگاه سقا را به چوب بسته تنبیه مینماید ودر زیر چوب باو حالی میکند که ماهمه

(۱) بعضی ازمورخین خیلی بیشتر گفته‌اند

محمدی وعیسوی و یهودی بنده مخلوق خدا هستیم . باین جهت حالا عقاید موهومه خودرا چندان ظاهر نمیکنند ، صفحه ۳۵٤ »

نام محمد بیگ اعتمادالدوله یا آصف در هر گوشه و کنار جهان که واقعات وتجاوزات نسبت به یهود در عصر شاه عباس دوم شده ضبط است و بنام مرد کینه جو و خونخوار برده شده تاورنیه راجع به شرح حال محمد بیگ اطلاعات جالبی میدهد :

« محمدبیگ از اهل تبریز پسر یك خیاطی بود ونژادی پست داشت (۱) ومیخواست دردنیا مصدر کارهای بزرگ شود اقبال با وی مساعدت کرد و بمنصب معیر باشی که ضرابخانه ها با او بود نائل شد سپس بوسیله الله وردی بیگ میرشکار باشی، ناظر شده وپس ازفوت اعتمادالدوله (صدر اعظم) که درحوالی مازندران فوت کرد بجای او اعتمادالدوله شد (صفحه ۸۱۳ تاورنیه)

«جاه طلب و کینه دار بود ودرخصومت ورزی نسبت به اشخاصیکه ازآنها کدورت و رنجشی حاصل میکرد از حد واندازه خارج میشد ، چون در مجلس شرابخواری شاه سرخود را سنگین یافت وشراب را از دست ساقی که پسر خان ایروان بود رد کرد و جوان بامر شاه جام شراب رادرسینه اوخالی کرد کینه جوان را دردل گرفت وموجب عزل وتنبیه پدرش راازحکومت ایروان فراهم ساخت)(صفحه ۸۲۱ تاورنیه).

بعداً اطلاع میابیم که محمد بیگ نسبت بیهودیان ایران چه مظالمی که رواداشت ولازم است بدانیم عاقبت او بکجا کشید. تاورنیه درصفحه ۸۳۱ مینویسد :

---

(۱) قطعاً مغول زاده بوده است

و خلاصه محمد بیگ پیوسته نزد شاه در کمال تقرب بود وتمام آن اشخاص را که مخالف میل او بودند از دربار دور کرد اما یکنفر از مقربین شاه باقی مانده بود که شاه اورا خیلی دوست داشت وبرای محمد بیگ تبعیداو آسان نبود و آن شخص میرشکارباشی بود که باشدت عقل پیوسته با اعتماد الدوله ، کله میزدو هیچ یك از آن دو بردیگری فائق نمیامد . میرشکارباشی چون حق سبقت خدمت داشت وواسطه دخول محمد بیگ بنوکری دربار شده بود، توقع احترامات فوق العاده ازاوداشت اما محمد بیگ که بواسطه شغل اعتمادالدوله‌ای وصدارت بعد از شاه شخص اول مملکت بود تحمیل میر شکار را مخالف شئونات و اقتدار خود تصور میکرد و دائم در اندیشه آن بود که یك وسیله‌ای پیدا کند واو را هم مثل دیگران از دربار دور نماید . در این اثناهمهمه یك بینظمی و سر کشی از طرف گرجستان شهرت یافت و مدت قلیلی بود که میرشکار قوللراقاسی باشی شده بود یعنی سردار غلامان خاصه شاهی . اعتمادالدوله بشاه گفت باید فوراً یك دسته قشون کافی به گرجستان فرستاد و سرداری و فرماندهی آنرا بقوللر اقاسی تعویض نمود که باین وسیله شر این رقیب نا هموار را از اقبال و دولت خود دور سازد شاه بگفته او عمل کرد و قوللراقاسی روانه گرجستان شدبعد از آنکه به آنجا رسید دید ابداً شورش وطغیانی در کار نیست بشاه عریضه نوشت که این نواحی بکلی منظم است و نگاه داری و خسته کردن قشون در آنجا بکلی بیمصرف است واستدعا کرده بود که او را بدربار احضار نمایند . اعتمادالدوله رای نداد و گفت اگر باین زودی قشونرا از آنجا بخواهید بیاورید سبب تجری سر کشان آن سر حدات میشود و سر

بطغیان بر خواهند آورد ، صلاح این است که یك مدتی این قشون در آن سر حدات بماند .

در آن اثنا تاتارهای اوزبك در اطراف سرحدات خراسان تاخت و تاز میکردند و جماعتی از کسان منوچهر خان حاکم ایالت را هم کشته بودند . اما چون محمد بیگ از اقوام منوچهرخان بود بشاه گفت که حاکم خراسان خیلی شجاعت کرده و اوزبکها راشکست داده است و تفصیل کشته شدن کسان منوچهرخان را بدست تاتارها از شاه پنهان نمود . شاه هم براپرت اعتماد الدوله متقاعد شده خلعت برای حاکم خراسان فرستاد و ازخدمت دلیرانه اواظهار مسرت ورضایت نمود

ازآن طرف قوللراقاسی مکرر عریضه نوشت و درخواست مرخصی و احضار کرد اما اعتمادالدوله از فرط مراقبت نمیگذاشت مکاتیب او بشاه برسد . بالاخره یکی ازنوکرهای عاقل خود راکه طرف اعتمادش بود به اصفهان فرستاد . آن نوکر به اصفهان آمده بدربار رفته خود را با فراشان وغیره مخلوط کرد اتفاقا اعتمادالدوله مرد ناشناس را در دربار دید از او سئوال کرد کیستی جواب داد که یکی از سپاهیان مامور سرحدات هستم که چون حقوق و مواجبم نرسیده آمده ام بدربار شکایت کنم (البته اعتمادالدوله این شکایت را برعلیه قوللر اقاسی تصور کرد) پس راه خویش در پیش گرفت و موفق شد که رئیس خواجه سرایان را ملاقات و بگوید مکتوبی در نهایت درجه اهمیت آورده ام که به شخص شاه باید بدهم .

مطلب بعرض شاه رسید و نصف شب مامور ، نامه را بدست شاه داد . وقتی شاه نامه را خواند از حقیقت مطالب چه از عدم لزوم قشون

در گرجستان و چه از شکست و کشته شدن کسان خان خراسان بدست تاتارها آگاه‌شده و به اعلی درجه نسبت به محمد بیگ اعتمادالدوله متغیر گردید او را احضار و نسبت به او ملامت و فحاشی زیادی کرد و محمد بیگ نتوانست عذری بیاورد نزدیك بود بدست شاه کشته شود اما ناظر و جمعی از خواص بزرگان که حضور داشتند خود را بخطر انداخته ازاوشفاعت کردندوبالاخره اورا بناظر کل سپرد که محبوسش داردوبعدازسه‌روزاورا باعیال واطفال بقم تبعید نمود که نه‌سر بتراشد و نه‌حمام رود ونه‌با احدی معاشرت کند

این محمدبیگ‌همان‌شخصی‌است که‌موجب‌بدبختی‌وفلاکت‌یهودیان ایرانرافراهم ساخت‌وبزودی‌بوقایع‌وسرگذشت‌یهودیان‌درعصرشاه‌عباس ثانی‌آشناخواهیم گشت. آنچه بابائی‌لطف موجب شروع‌اقدام‌دربار را بر علیه‌یهودنوشته‌موضوع گم‌شدن‌خنجرشاه است که شرح آن‌ذیلا میآید .

اما آنچه از گذارشات سینه به سینه درازهان باقی مانده‌واکثرا این گونه مطالب‌شنیده شده اجدادي بی‌اساس هم‌نمیتواندباشد ، راجع به‌علت‌وقایع زمان شاه عباس‌ثانی‌را بدین قرار گفته‌اند :

که‌عهدشاه عباس ثانی ۷۰ سالیکه‌درعصرشاه عباس اول بیهودیان فرصت داده‌شده‌بودسر آمد ،بنابراین تغییرمذهب آنان راخواستار شدند و در این هنگام که ۱۲ سال از سلطنت‌شاه عباس ثانی‌میگذشت ومطابق با سال۱٦٥٤ بود ، اقدامات‌محمد بیگ اعتمادالدوله در اصفهان‌شروع شد و این نیز مصادف با بلند شدن هیاهوی شبتای سوی مدعی مسیحائی در ترکیه بود که آوازه شهرت او در جهان روز پیچیده و وعده کرده بود که در سال ۱٦٦٦ نجات یهود آشکار گردد . یهودیان

که در مذهب خود پای بند وحتی در عصر شاه عباس اول با آن همه قدرت ، مگرعده قلیلی ترك مذهب ننموده بودند ، دراین عصر که ندای شبتای بلند بود بطریق اولی حاضر نمیگشتند . بنابراین قبول اسلامیت آنها از روی اجبار بود ودر باطن بدین اجدادی خود باقی ماندند . اما وقتی بعد از سال ۱٦٦٦ که وعده شبتای سوی برای تامین نجات یهود بود و سالی چند گذشت وخبری ازوعده مسیح قلابی نشد وحتی شنیده شد که خود او نیز گرفتار شده است عده کثیری ازهمین یهودیان مسلمان شده ظاهری،اسلامیت خودراقطعی کردند ودر آخر این فصل آنها را خواهیم شناخت .

اما آنچه بردلایل بالا بایستی اضافه کرد باز تحریکات نمایندگان سیاسی و مذهبی دول اروپائی است که برای ایجاد نفاق بین ایران و عثمانی مینمودند و عمل نفاق انگیز آنها بر علیه عثمانی و یهودغیر قابل تفکیك بوده

گذارش بابائی لطف راجع به اوضاع و احوال یهودیان در عصر شاه عباس ثانی :

فشار بر یهودیان ومسلمان نمودن اجباری آنها دراصفهان

بهر دوری یکی گالوت (۱) از نو
همی آمد ز شاهان رو و رو
بدور شاه ثانی یك (گزرا) (۲)
پدید آمد چنین آن از بخارا (۳)

---

(۱) پراکندگی
(۲) مصیبت
(۳) از بخارا که شمالی ترین حدود کشور بود الی انتها که بندر عباس باشد .

تمامی از قلمرو تا ببندد
همه اسرائیلیان بگرفت از سر
مسلمان کرد ایشان را مجبوراً
بدادش زر بایشان یك دو خرمن
بشد منسوخ (تورا و تفیلا) (۱)
شدند خوش حال تر اجلاف و دارا

✿ ✿ ✿

الهی پادشاهانرا عدالت دهیشان از کرم حق وصالت
پس از دعا و ثنا برای شاه اضافه میکند

چه او شد پادشاه این زمانه
بودی کوچك ولی بودش خزانه
کنون بشنو ز من احوال آن شاه
چها کرد بر یهودان گاه و بیگاه
در آن ساعت که کردندش سواره
بشهرش اندرون بردند لجاره (۲)

پس از نشستن شاه عباس دوم بتخت سلطنت درکاشان روزی شاه سواره در شهر گردش میکرد ، چون بر گشت و به میدان رسید وبراه زاویه میرفت حاکم کاشان‌داود با او بود.وی از یهودیان هرساله انگور وابریشم‌بسیاری میگرفت وظلم بیحدی مینمود یهودیان دل پری ازاو

---

(۱) قرائت تورات و نماز
(۲) درشهر کاشان بتخت نشست.

داشتند،جماعت خدا داد الی را ، خواسته و به او گفتند که نزد اورفته تا شاه در کاشان است کار مارا اصلاح کن .

شاه و وزیران،روز بعد عازم قم بودند و حکومت کاشان را به همان آصف بر گرداند ویهودیان موفق نشدند دراین مورد کاری ازپیش ببرند و حاکم با آنها دشمن تر گردید .

قضیه خنجر

بعد از۱۲ سال که‌ازاین‌واقعه‌بگذشت وشاه دراین مدت در کشور بمسافرتهای زیادی پرداخت و درعیش و عشرت غوطه ور گردید و ساختمانهای بسیاری نمود : روزی‌بباغ خامه رفت وهمه وزراهم حضور داشتند شب را در آن باغ خوابیده در حالیکه از شراب سرمست شده بود . شاه طهماسب اول الماسی داشت که آنرا متبرك و خوش یمن میدانست و برای آنکه همیشه همراه او باشد آنرا برخنجری سوار کرده بود و این خنجر تا به شاه عباس دوم به ارث رسیده و همواره با وی بود . درآن شب شاه لباسها را کنده خنجررا پنهان کرده خوابیده و صبح هم خنجر بر جای خود بود و آن صبح برای گل چینی در باغ براه افتاد در حالیکه خنجر را بر نداشت . ازآنجا روانه شکارشد و تا چند روز یادی ازخنجر نداشت • باغبان بعد ازرفتن شاه آنخنجر را یافت و در زیر علفها پنهان ساخت اتفاقاً شخص دیگری که مراقب بود بعد ازرفتن باغبان‌آن خنجر را دزدید . آن دزد دوم خنجر را شکسته و کلیه سنگهای آنرا پیاده کرد و تنها خنجر و طلای آن را به محله یهودیان برده ودو نفر که خبر نداشتند که این طلا متعلق

به شاه است آنرا خریدند . اتفاقاً تیغه خنجر بدون طلا چند دست گشت تابالاخره توسط مامورین بدست شاه عباس رسید وازخریداران تحقیق کرد تا یهودی‌را بحضور بردند و شاه از اوپرسید که جواهرات و طلای آن کو، یهودی گفت :

بگفتا آن مرد کـه ای شاه جهانم
خدا داند کـه من این را ندانم
قسم بر خاك پای شـاه عباس
نه گوهر دیده‌ام نه لعل والماس

شاه گفت پس از کجا این خنجر تنها را بدست آوردی ، وی نشانی فروشنده را داد پس فروشنده و بعد باغبان را حاضر کردند . باغبان گفت آنرا یافته مخفی کردم که بحضور اعلیحضرت آرم ولی از من دزدیدند و دزد دوم گفت که جواهراتش را مخفی کرده طلا وخنجر را به یهودی فروختم که خوراك برای‌اطفالم‌بخرم ولی‌یهودیان از ترس اعراف به‌خرید طلا نکردند .در نتیجه‌شاه در غضب رفته‌حکم اعدام هر دورا داد ولی یکی از وزرا گفت محض طلای خنجر خون آنها که شوم است نریز شاه گفت آنها را مسلمان کنید وزیر دیگری گفت شاه عباس‌اول آنهارا مسلمان کرد ولی نتیجه حاصل نشد بالاخره صدر اعظم (محمد بیگ اعتمادالدوله) اظهار داشت اختیار آنهارا بدست من مرحمت فرمائید .تا آنهارا ازاین شهر خارج کرده‌ومحله مخصوص برای آنها ترتیب داده و آنها را بقسمی بتنگ آرم تاخود همگی مسلمان شوند .

شروع آزار یهودیان اصفهان

کنم من کفش را در پایشـان تنگ
مسلمانشان کنم از روی نیرنگ

نه فقط یهودیان اصفهان را بلکه در کل کشور ایران که تافردا درمقابل پیغمبر روسفید باشم .

چه از اصف چنین گفتار بشنفت
ز ذوق و خرمی چون غنچه بشگفت

بلافاصله تقاضای محمد بیگ مورد قبول واقع گردید (و بار دیگر بجرم یك یا دو نفر یهودی کلیه یهودیان ایران محکوم گردیدند)

(بکاشان گنه کرد آهنگری بشوشتر زدند سردیگری)
بهردوری یکی گرگی ستمکار بگیرد بره را برزاری زار
آیا بابائی از گرگان حذر کن توکل بر کریم دادگر کن

✿ ✻ ✿

بدور هر شهی از کهنه و نـو
بـود یك محنتی بر مارو ورو
ولی این محنت از هر محنتی پیش
دراین محنت بشدصد جان ودل ریش

بابائی در دنباله سخنان خود میگوید :

در ادوار دیگر ممکن بود ازیك راه فشار بر یهودیان وارد شود ولی در این عصر جان و مذهب و ثروت همه را از دست دادیم .

بیا بشنو ببین که این دردمندان
چها دیدند و چو گشتند مسلمان
نبیند هیچ دارا این چنین روز
که ما دیدیم با صد زاری و سوز

آصف که محمد بیگ اعتماد الدوله باشد ، یهودیان را خواست و بدانها گفت شما مردمان پلید و نجس هستید تن شما به ما میخورد و دست برروی اجناس مسلمان میگذارید . شماها که همه فقیروبیبضاعت هستید چرا مسلمان نمیشوید . امر پادشاه است که همین امروز کلیه ازشهرخارج شوید ومن زمینی خالی بشما نشان دهم که در آنجا خانه ساخته مسکن کنید .

همه غمگین شده به او گفتند که ما همگی جزیه میدهیم واین شهراصفهان را اجداد مابنا کردند ونامش دارالیهود بود ومابیچارگان لانه ای بیش دراین شهر نداریم وهمه پادشاهان سابق بما اجازه اقامت دراین شهر دادند وما اکنون دعاگویان شاه هستیم چرا موجب زحمت فراهم میسازید .

بگفت آصف که من اینها ندانم شما را ز اصفهان آخر برانم

اگر راضی میشوید بسیار خوب وگرنه بقوه قهریه این حکم را اجرا خواهم نمود .

بگفتند جملگی که ای آصف پناهی
بباید مهلتی دادن یك دو ماهی

که ما چاره ای سازیم با خویش
بود ما را هزاران کار در پیش

زمین بمانشان بده تا شروع به اقدام کنیم ، آصف از روی مکر و عمداً کوهی را بنام کلاه قاضی که مرکز حیوانات و پناه گاه دزدان بود نشان داد و ده فرسنگ تا شهر فاصله داشت نه آب داشت و نه گیاه .

بگفت آنجا کنیتان شهر بنیاد
نهیتان نام او را محنت آباد
برفتند جملگی آنجا بیك بار
چو دیدند جز شغال و گرگ کفتار
بترسیدند تمامی از زن و مرد
دگر باز آمدند دلها پراز درد
بر آصف شدند نالان و گریان
تمامی مرد و زن طفلان حیران
که آنجا را نباشد خوش هوائی
بما بنما دگر از نو تو جائی

آصف گفت پس بتخت فولاد (محل قبرستان) بروید تامردگان تنها نباشند ناچار یهودیان متوسل بدادن رشوه شدند . پس آصف گفت بسیار خوب فردا بیائید من شما را در جوار محله زردشتیان جاخواهم داد و در آنروز به زردشتیها دستور داد که فردا که من صحبت ازاین کار کردم شما همه شروع بداد وفریاد کنید وبگوئید مااینها رانزدیك

خودراه نمیدهیم وجای دگر به آنها دهید واز داد وفریاد حتی درمقابل شاه نترسید. روزدیگر زردشتیها برای شکایت بدربار رفتندواجازه یافتند که بریهودیانی که صبح به محل آنها رفته بودندحمله نموده آنها را خارج سازند و چنین شد. بار دیگر یهودیان بنزد آصف آمده قصه خود حکایت کردند. آصف با تندی به آنها پرخاش کرده گفت پس به جهنم بروید و دیگر حق آمدن نزد من را ندارید. آن موقع شب جمعه ای بود وهمه بپای تورات رفته مشغول گریه وزاری بودند که غفلتا صدای جارچی بلند شد:

که ناگاه جار زد در شهر و بازار
که موسوی روند امشب بایلغار
همه بیرون روند از ماده و نر
که فردا هر که بیند میبرند سر
بشب این جار چون مردم شنیدند
همه بیچارگان از جا جهیدند
بگفتند وای بر ما تا چه سازیم
اگر فردا رسد سرها ببازیم

درچنین شب تاری مردم ازترس شمشیر. بعضیها راه (سارابت آشر) (۱) را درپیش گرفتند وبقیه هردسته ای بطرف دروازه ای روان شدند در حالیکه تمام هستی وخانه های خود را ترك نموده بودند و صبح به آنجا رسیدند. دیگر کسی به حیات خود امیدی نداشت طفل و پیر زن حامله و مریض گرسنه و درمانده همه نالان و گریان

(۱) راه لنجان و زیارتگاه سارا خاتون ٤ فرسنگی اصفهان است.

بودند. مردم چادرهای کهنه زنهای خود را ، بهم بسته و در زیر آن منزل کردند .

شب شنبه آنهائیکه به سارابت آشر رفته بودند نماز شنبه را درزیارتگاه آنجا خواندند و از خداوند تقاضا کردند کمك فرموده این بدبختی را مرتفع نماید . در روز شنبه آصف به قورچیان دستور داد که بروید روسای یهود را نزد من بیاورید . چند نفرازآنها را توقیف کرده دست آنها را از عقب بستند تا روسای آنها را که سعید وعوبدیا و ساسون بودند بیایند ، در خارج شهر آنها را یافته از پشت دست بستند ونزد آصف آوردند . بایشان گفت بایستی تماما از کشور ما بیرون روید یا آنکه مسلمان شوید .

از این اقلیم ما بیرون رویتان باقلیم دگر جای گزیتان
و یا باید شویتان هم باخلاص مسلمان هم بدست شاه عباس
چه این بیچارگان این را شنیدند طمع از زندگی خود بریدند

مامورین همانقسم آنها را دست بسته در روز شنبه بردند تا به محل سارابت آشر ، و چون مردم از دهان سعید و ساسون این مطلب را شنیدند همه هراسان گشته به فغان گریه درآمدند درنتیجه قورچیان عده ای را کشتند وبقیه را بحضور آصف آوردند .

چه دیدند آنچنان مجلس تمامت
تو گوئی آشکارا شد قیامت
مثال بید بودند جمله لرزان
برخ سیماب و بر دل جمله ترسان

آصف به ساسون گفت من کار شما را آسان کردم همگي ازاین

کشور بروید ولي بایستی کلیه خانه ودارائی خودراجا گذارید ویا آنکه جملگی مسلمان شوید . (۱)

ساسون گفت من پیشوای روحانی نیستم .

بگفت ساسون که ای آصف ماهم
در این وادی بدان من بیگناهم
سعید ملا بود و علم دانست
بفرزندان ما او علم خوانست
اگر او میشود این دم مسلمان
همي آرم دگر من تازه ایمان
پس از آنکه پیش آورند سعیدی
بگفت آصف که اي مرد یهودی
مسلمان شو تا که ایزد بیابی
و تا با یاران ره جنت شتابی
خدا را بنده شو ما را برادر
تو باشي از مسلمان بلکه بهتر
سعیدش گفت که ای نور دوچشمان
نیم من پس بدین خود پشیمان
مسلمانیم آئین یهوداست
خدا را من همیدانم که یکتاست

---

(۱) جریان پیشنهاد آصف مانند واقعاتیکه قبلا در اسپانیا برای یهودیان رخ داده بود .

چه بشنید این سخن آصف برآشفت
همانندم نوکران خویش را گفت

که فوراً اورا گرفته شکمش را پاره کنید نوکران تا او را گرفتند سعید گفت تا فردا بمن فرصت دهید. موافقت شد.

قصر چهل‌ستون محلی که سلاطین صفویه حکم اعمال شکنجه را برعلیه یهودیان صادر میکردند.

همی گفت آن از رفیق روی زاری
کـه شاید آن شب از امیدواری

بسازد معجزی حی جهان بان
خـلاصی دهـد از دست دیـوان

آیا بابائی از حق شرمسـاری
تو پس چشم شفاعت از که داری

✿ ✿ ✿

خداوندا بحق اهل پاکان
بحق دردهای درد ناکان
در این گالوت رس ما را بفریاد
که این محنت ندارد کس یاد
در این گالوت دلها بس خرابست
دل و جان و دین اندر عزابست

روز بعد چند نفر از نوکران آصف بدنبال سعید آمدند و آصف به او گفت امیدوارم حضرت علی را درخواب دیده باشی واضافه کرد:

شهادت گو تا که شهدش ببینی
در این باغ جهان صد گلی بچینی
هر آن چیزی که خواهی‌شود مقدور
لباس و خلعت و زرهای منشور

سعید گفت ای آصف من پیر شده ام و دیگر قدرت کار کردن ندارم. پس ثروتی دراختیار من بگذار که آخرعمردرآسایس زندگانی کنم. آصف یك کاروانسرای به او بخشید.

شهادت گفت و شد دردم مسلمان
بیاوردند تمامی نیز ایمان
اول یکا یك رئیسان راه رفتند
شهادت پیش آصف جمله گفتند
پس آنکه یك بیك هم از رعیت
همی گفتند از ترس شه شهادت

و بهر یك از آنها آصف خلعت و یا زرمیداد .

یکی میگفت که میخواهم کنیزی
که باشد خانه ام را یك تمیزي

دگر میگفت که دارم قرض بسیار
بده قرضم که تا آرم من اقرار

مقرر گردید که هرمردی را یك‌تومان‌ونیم از محل چهارده معصوم (گویا ازمحل موقوفه باشد)وبهریك‌اطفال‌پنج‌هزار یانیم‌تومان بدهند وبرای آنهائیکه لخت وبی لباس بودند دو تومان بدهند و فقرابرای گرفتن‌پول‌حاضرشدند .

برای زر همه دین را بدادند در محنت بهر وادی گشادند
یکی از بهر آنکه داشت خانه نتوانست جا گذارد آشیانه
دگر بهر زن و فرزند دلش بهر آنها بود دربند
دلش کی میپسندیداندرین دهر که‌بی‌آنهارود بیرون ازاین‌شهر

خلاصه‌آنکه مردم دراثر گرفتاری های گوناگون نتوانستند ترك وطن خود نموده وناچارمسلمان شدند .

چه این کار چنین ایشان بکردند خیالی بر سر آصف فکندند
که میباید فرستم هر دیاري بگیرند این یهودان هر کناری
مسلمان شان کنند اینها بیك بار شود ادیان یکی از چار و ناچار

آصف حضور شاه رفت وعرض کرد من همه را بخوشی مسلمان کردم و حال من میخواهم اجاقت را روشن کنم بدین معنی که قورچیان را به شهرستانها بفرستم و حکم کنم که همه مسلمان شوند یا آنکه ازکشور خارج گردند (همان بساط اسپانیول وپرتقال

نیز در ایران مجری میشد و طرز عمل نشان میدهد که یاد دهندگان اروپائی بودند)

بابائی لطف ادامه میدهد :

ولی باید نسازی جور در کار که تا آرند بدل شیعه اقرار

آصف بیرون آمده به ۱۸ شهر ایران نامه نوشت .

چه این آوازه در هر کشور افتاد

بر آمد هر طرف صد بانگ وفریاد

همه یهودیان روزه گرفتند وبدعاومناجات مشغول شدند و(شوفار) زدند ولی :

نتوانستند ز تقدیر الهی کنند تدبیر پیش پادشاهی

آیا بابائی از تقدیر اندیش بکن تدبیر بهر چاره خویش

مسلمان کردن یهودیان کاشان ونطنز

در شهر کاشان (ذکریا) نام یهودی بود که توسط تاجرطرف خود در اصفهان ، از سر گذشت یهودیان ، روز بروز اطلاع مییافت و از اصفهان مینوشتند تا وقت باقی است چاره ای بیندیشید و شما هم به اصفهان آمده نزد شاه شرفیاب شده التماس کنید شاید این حکم ملغی شود .

اما یهودیان کاشان ابداًفکر نمیکردند که سراغ آنها هم خواهند آمد بنابراین اقدامی نکردند مخصوصاً آنکه طبیب حکومت ، یهودی بود و میتوانست آنها را یاری کند غفلتاً خبر رسید که سپه سالار برای

این منظور میاید . این مرد بسیار متنفذ و قدرت داشت و اگرشهررا غرق در خون میکرد کسی را یارای مواخذه نبود .

وی بشهر نطنز که سه هزار یهودي داشت وارد شد و کدخدایان آنها را خواست (و اولتیماتوم) خود را که عبارت از مسلمان شدن یاترك وطن بدون بردن اموال وثروت بود به آنها ابلاغ نمود درجواب گفتند ماتابع کاشان هستیم هرچه یهودیان کاشان بنمایند مانیزخواهیم کرد پس آنها را باخود به کاشان برد .

دراین محل (نطنز) هزاران نفر از یهودیان را مسلمان نمودند.

چون یهودیان کاشان خبر دار شدند که سپه سالار به کاشان میرسد عقاید مختلفی پیدا کردند بعضیها میگفتند ، پیش واز برویم وبرخی اظهار میداشتند رشوه دهیم و دسته ای بخود وعده میدادند که

بادادن صد من شراب این غائله مرتفع خواهـد شد، و بهتر است فعلا جلو اونرویم اتفاقاً سه شنبه هشتم ماه آدار (زمستان ۱٦٥٤) سپه سالار با لشگر زیادی در کنار شهرخیمه زد آن موقع دوره ملا مردخای بود و سپه سالار این ملا وروسا را احضار و تکلیف خود را به آنها گفت. ملا و یهودیان فرصت خواستند که تا نماینده‌ای نزد آصف وشاه بفرستند وازاومحض خاطر پیغمبر بخشش طلب نمایند واگرامر کرد که حتماً باید مسلمان شوید در اجرای امر سپه سالار حاضریم.

سپه سالار گفت که اینها بهانه است ومن امر دارم از شاه که تا بکاشان رسیدم فرصت ندهم وهمه را مسلمان نمایم.

که تا کاشان رسی قـوم یهودي
مسلمان سـاز ایشان را بـزودی
پس این دم میکنم چارو نـاچـار
شما را من مسلمان بیك بـار
بدید ملا که کارش گشت پر سخت
بگفت شاید کنم من چاره از وقت
ندید چون چـاره چـاره سـازی
بکرد او در زمـان یك حقه بـازی
کشید در پیش خود مـلا العازار
کـه او دارد لسان در وقت گفتار
بگفت مـلا که ای خان زبر دست
همی خواهم مـرا گیری سر دست

اول پیشوای ما را کن مسلمان

که تا آریم یك باره ایمان

سپه سالار گفت که پیشوای شما کی است پس ملا العازار را نشان داد و سپه سالار امر کرد که زودشهادت بگو. العازار جواب داد من از حضرت موسی که چنین ید و بیضائی داشت گله ای ندارم که دست از او بردارم آنهم پیغمبری که روبرو با خداوند سخن‌میگفت و تورات را از پروردگار گرفت • مگر معجزاتیکه حضرت موسی و هارون نمودند نخوانده‌ای •

از گفتن این حقایق از من رنجش حاصل نکن • یك باره سپه سالار و وزیر و شیخ ومحتسب و منشی و کلانتر وبزرگان متغیر شدند وسپه سالار امر کرد :

بگفتا اشکمش را چاك سازند سرش چون گو درمیدان نوازند

قورچیان بروی او تاختند و لوطیان شهر که حضور داشتند لباسش را کندند و پس از زدن چوب بسیار وبعد ازآنکه بهوش آمد از او سوال کردند که حالا حاضری مسلمان شوی یا نه .ملاالعازار رد کرد وسپه سالار فوراً دستور قتل اورا داد وچون قورچیان باشمشیر برای‌اجرای حکم حمله ور شدند چندنفر ازمریدان در گوشش گفتند بگو مسلمان میشوم تا نجات یابی و ببینیم رئیس ما چه خواهد کرد. پس گفت مسلمان میشوم و شهادت گفت و سپه سالار گوشت و ماست را با هم به او خوراند (۱) ازیهودیان فغان برخواست . ملای دیگر

---

(۱) در مقررات یهود ، خوردن گوشت که کبد و ریه آن (بمنظور احتیاط ازوجود امراض گوناگون) تفتیش نشده خوردنش حرام است همچنین خوردن گوشت باماست •

ملا شلمو اظهار داشت به ما تا فردا مهلت داده شود اما سپه سالار نپذیرفت و گفت اگر حاضر نیستید فوراً راه شام و حلب را پیش گیرید پس ملا شملو که بسیار ضعیف بود از ترس چوب مسلمان شد و به او هم گوشت و ماست را خوراندند بعد از او نوبت به ملا مردخا رسید و او هم ازچوب و شمشیر ترسید ولقمه‌ای از کباب و ماست نیز به اوخورانده شد . سپس یك یك را جلو برده شهادت گفته از گوشت ماست به آنها میدادند. مردی بود بنام میر عبدل که بسیار دین دار و خدا ترس بود او رابحضورسپه سالار بردند و گفتند اگر او مسلمان شودتمام یهودیان دنبال وی مسلمان خواهند شد . به او گفتند اگر جان خودرا دوست داری معطل نشومخصوصاً آنکه ملاها و کدخدایان ، اسلام پذیرفتند، میر عبدل جواب داد که اگر مرا تکه تکه نمائی من از ایمان خود دست بردار نیستم تمتی آنکه فوراً حکم قتل مرا صادر نما که بدارم زنند :

بخواباندند او را مانند گوسفند
بکردند دست و پایش را همه بند
اشاره وار تیغ همچه الماس
نهادند حلق او از بهر وسواس
میر عبدل درزیر تیغ میگفت
مرا مقصود در عالم همین است
بکش آخر مرا که این راه دین است

اما در عوض کشتن شروع به چوب زدن کردند و وی فریاد

میکرد چرا معطلید و مرا نمیکشید ، یهودیان از روی ترحم دائم به او میگفتند مسلمان شو وآنقدر بخودت عذاب نده ولی او رد میکرد سپه سالار گفت من وقتی تمام این یهودیان کاشان را مسلمان میکنم، کی گذارم که تو تنها در این شهر بدین سابق باقی بمانی . میر عبدل جواب داد که امر شاه آنست که یا مسلمانی یا ترك وطن و من حاضرم دست زن و فرزند را گرفته روانه سمرقند شوم و سپه سالار در جواب گفت که من نمیگذارم از این شهر خارج شوی . یکی از خانهای شهر بنام ولی ضرابی که در آن مجلس حاضر بود از سپه سالار خواهش کرد که اورا بوی واگذار کند ، تا شب در منزل با وسائلی او را مسلمان کند .

آقای ولی ضرابی، میر عبدل رابمنزل برد آنشب زن فاحشه‌ای در آنجا بود ودر بام مجلسی برای شراب خوردن ترتیب داد ومیر عبدل را بتزویر نزد خود نشاند .

در آن مجلس بسیار به اوخواند و گفتند حال دیگر شهادت بگو تا توهم به جنت برسی

بگفتا در جواب آن مرد دیندار که است جنت مقام راست گفتار
دروغ را بجنت کی گذارند دروغ راست بر هم شمارند
شما بر من زنیتان از سر زور که من گویم شهادت را بدستور

آنهاازسخنان وی عصبانی شده کتك بسیاری به اوزدندومیخواستند از بام بزیرش افکنند .

ز بس آزار او از حد بدر شد زن فاحشه دلش زیروزبر شد

و آن زن ، از پائین انداختن اواز بام جلوگیری کرد ودرحالی

که زار زار میگریست خواست، قدری‌شربت گلاب بر حلق او بریزد ولی میر عبدل ازنوشیدن خود داری میکرد . صبح زن وفرزند عبدل روانه‌خانه ولی ضرابی شده عبدل‌را مجروح دیدند وباآه وفغان ودادن رشوه او را ازآن خانه درآوردند .

میر عبدل پس از خروج ازآنجا مجبور به پرداخت رشوه های دیگری شد و ازآن آزارها بیمار گردید سه ماه در بستر خوابید وروز بروز بدتر میشد تابالاخره از توجهات‌الهی شفا یافت وبعداقوام خودرا خواسته گفت ، پنهانی روانه اورشلیم خواهم شد و مخفیانه ترك اقوام نموده حرکت کرد و تابه سنندج رسید ، پذیرائی شایانی از طرف یهودیان از وی بعمل آمد اما بزودی مرض وی که دراثرضربات وارده به‌اندرونش پیدا شده بودعود نمودپس کدخدایان‌یهودی شهر راخواست وصیت کرده گفت برای‌من عزاداری بکنید وسلام مرا به زن ودخترها و پسرانم برسانید واضافه کرد :

ولی ایندم نـدارم من ز جان بـاك

کـه زیـر دست عبری میروم خاك

میر عبدل فوت کرد و با احترام در سنندج بخاك رفت .

بقیه‌یهودیانرادرمجلس سپه سالاریکایك بزورمجبور بقبول اسلام میکردند و همه بزرگان و علمای قوم را که در کاشان بسیار بودند، در روز ٤ شنبه (روز بعد) مامورین در شهر کاشان و محله یهودیان گشته ، همه را توقیف و به بیرون شهر نـزد سپه سـالار برده آنها را مسلمان مینمودند .

و بابائی لطف‌باز میگوید :

الهی همچنین روزی دگر بار نبینند هیچ عبری بلکه کفار

بعد در روز ۵ شنبه عده ای از یهودیان را توقیف کرده آنهارا نزد سپه‌سالار بردند و گفت‌فردا بشارت خوشی برای شما دارم اکنون بروید ، در روز بعد که جمعه دهم‌آدار (۳ روز بعد از ورود سپه‌سالار به کاشان بود) در کنار باروی شهر حضور یافتند، در آنجا آصف با شیخ ها و نوکران با چوب و شمشیر و خنجر ایستاده بودند ، به‌آنها امر شد که فوراً مسلمان شوید و گرنه مجازات میشوید ولی بهتراست هم دنیاوعقبی را درامروز بدست آورید. جماعت جواب‌دادند:

که ما از امر موسی سر نتابیم اگر هشیار و اگرمست شرابیم
اگر ما را کنیتان بند در بند همان بر اصل خود گیریم پیوند
هزاران بار اگر زنگی بشوئی سفیدی را اثر بر وی نجوئی

آصف و شیخ عصبانی شدند و فریادبرآوردند باید مسلمان شوید

بگفت آصف (۱) بایشان هان شتابید
شهادت گوئید و حرمت بیابید
همه گفتند که ای آصف چنین دان
که ما را میکن ایندم مسلمان
خدا داند که ما از دل مسلمان
نمیگردیم سیر از ابن عمران (۲)

---

(۱) منظور حاکم شهر است :

(۲) از حضرت موسی .

بما جاده بنمودن جدان
به این ره ما بعقبی میرویمان
ره دگر اگر بر ما نمائید
شویم گمره دگر حاکم شمائید
چه اینها را شنید آصف بر آشفت
بروی قهر او با خادمان گفت

که دست اینها را محکم ببندید و با چوب به‌پشت وشکم آنها بزنید. چند نفر به نامهای مشه آبراهام وعزرا و یعقوب که مردان درویشی بودند چوب بسیاری بر آنها زدند. سپس چوبها را کشیده بجان مردم افتادند و بر فرق آنها مینواختند، در این بین شیخ بلند شده گفت هرچه من میخوانم شما هم بخوانید تا من الان شما را راحت کنم. کلمات شهادت را یك یك بر دهان آنها گذارد سپس گفت حال دگر مسلمان شدید. سپس گوشت وماست را آوردند و به هر یك لقمه‌ای دادند در حالیکه همه فکر میکردند مشغول خوردن سم میباشند سپس آنها را مرخص کردند. روزتمام شد وشب‌شنبه رسیده بود.

برفتند خانهای خود شتابان
دریدند جملگی بر خود گریبان
همه در خاك و خاکستر نشستند
کنیسه را تمامی در ببستند
به هر خانه یکی تعزیت بود
تو میگفتی که محشر روی بنمود

همه گریان بودند تا صبح شبات (۱)

ز شطرنج فلك بودند همه مات

پس آنگه کاسبان دنبال هر کار

برفتند جمله آن شبات ناچار

بعد شیخ‌الاسلام آنها را احضار و آیات و احادیثی برای آنها بیان کرد و آنها رابه مسجدبرده‌وضوءونمازصبح‌وشام یاد دادوماموزینی برای مراقبت آنها گماشت .

چون هنگام عید نوروز رسیدحاکم، فقیران را لباس داد و بعد ازیك ماه ازشاه حکم رسید که حاکم به هریك نفریك تومان انعام دهد ودرعوض گندم داد وبعدفقرا مکرر برای‌بدست‌آوردن اعانه به حکومت مراجعه میکردند وتصور مینمودند که این امر ازفرایض دین‌است .

از این تاریخ یهودیان کاشان بفرقه‌های مختلف تقسیم شدند یکی در ظاهر مسلمان و در باطن یهودی جوانان شادی میکردند . پیران‌مراعات روز شبه را مینمودند و ازبازی فلك‌مات ومبهوت بودند.

کسبه در روز شنبه و عید و غیره دکانها را باز کرده مشغول کار شدند و عده کمی هم مخفیانه به قرائت تورات مشغول‌شدند.

وقایع شهر همدان در عصرشاه عباس‌ثانی از گفته

بابائی‌لطف

کنون بشنو تو احوال همدان

ببین‌تاچون کشیدنددست دیوان (۲)

---

(۱)شنبه

(۲) حکومت

چه آن احوال کاشان را شنیدند

طمع از جان خود هر یك کشیدند

یهودیان همگی روزه گرفته و صدقه داده و بر پای تربت استر سینه زنان گریه وزاری مینمودند خان همدان بزرگان قوم را خواست و گفت از شاه مکتوبی رسیده که یا شما ایمان آورید یا از شهرخارج شوید وحال بگوئید کدام را قبول میکنید آنها گفتند که ما از دین موسی دست بردار نیستیم اگر اجازه دهید همگی روانه بیت‌المقدس میشویم . خان از این جواب متغیر شد و گفت تمامتانرا خواهم کشت مگر آنکه مسلمان شوید .

وقتی وضع را چنین دیدند دانستند که این کار تنبیه آسمانی است و تصمیم گرفتند که از خان پول مطالبه نمایند تا شاید دست بردارد پس خان بدهریك نفر، یك،تومان‌دادو ناچارمسلمان‌شده و کنیسه‌ها بسته شد و عده کثیری از مردم بطرف کردستان وبغداد فرار مینمودند وبقیه امید خود را بخداوند بستند .

خان همدان بعد به اصفهان رفته راجع به فعالیت خود سخن گفت و اضافه کرد روی اعتمادی کـه به تفضل اعلیحضرت داشتم هر نفری را یك تومان دادم واکنون ازشاه شفقت میخواهم که آن پولها را بمن رد فرمایند. شاه گفت برو نزد آصف‌وبگیر، خان بپابوس آصف رفت زر خود را مطالبه نمود .

چه بشنید این‌سخن آصف برآشفت

همانندم بر سر طعنه چنین گفت

برو زر را بهر کس دادهای تو
کنون بستان اگـر یل زادهای تو

و اضافه کرد تو چرا بدون اجازه من پول دادی . جواب داد شما و شاهان همه این کار را کردید مگر نمیدانی که صیاد قبلا دانه میریزد سپس مرغ را صید میکند . حال که چنین است موافقت کنید به همدان رفته پول خودرا پس گیرم و با این‌ترتیب به‌همدان بر گشته یهودیان را احضار و به آنها گفت پول مرا باید پس دهید زیرا دولت حاضر نشد پولی را که‌دادم بمن‌بر گرداندودستور گرفتم‌ازشما مطالبه کنم و حال در عوض نفری یك تومان بایستی نفری دو تومان به من پس دهید . یهودیان جواب دادند حال که چنین است پس اجازه بده که به دین حضرت موسی باز گردیم . خان گفت پس از ارجاع پول آزادید . کدخدایان سری دو تومان گرفته به خان دادند و ده و یك ده نیم‌راهم‌به‌پیشکارخان‌دادند.و مقررشد جزیه دهند . کنیسه‌ها بازشد وهمه دل‌شاد شدند.

مسلمان نمودن یهودیان همدان در دفعه دوم

چون آصف در اصفهان از جریان وقایع مطلع گردید ، سری برای خان تکان داد و نامه‌ای به او نوشت : پس از آنکه آنها را مسلمان کردی چرا دومرتبه اجازه بر گشت از مسلمانی به آنها دادی ومطمئن‌باش که سر این قضیه سرخودرا ازدست خواهی داد ، غیر از این باید عملی کنی که شاه ازتو راضی باشد برو وآتشی‌درمیان‌یهودیان روشن کن تا مجبور به قبول اسلام شوند .

خان تصمیم گرفت و گفت :

بگفت کاری کنم از روی نیرنگ
تا آوازه‌ام رود فرسنگ بفرسنگ
چه شه گردد ز کردارم خبردار
بگوید مرحبا ای خان جبار

و خلعتی برایم بفرستد و آصف از قهر پائین آید :

طلب کرد از آن پس جمع عبری
بروی اشتلم و از روی خواری
بگفت با هر یك از آن مردمانان
که ای بد مذهبان و زشت دینان

چرا میخواهید سر من بباد رود و آصف دشمن من باقی باشد. من تمام را به دار خواهم کشید و با فریاد به نوکرانش دستور داد آنها را توقیف نمائید . پس آنها را با زنجیر و کند ، حتی یهودیان غیرایرانی را که در همدان بودند به حبس انداخت . سپس با چوب وچماق بسراغ زن و فرزند آنان رفتند . بالاخره چون بجان آمدند گفتند بسیار خوب مسلمان هستیم ولی خان قضیه مسلمان شدن آنها را درصورتی میپذیرفت که زن و مرد هر یك سه تومان دیگر به او بدهند و گرنه آنها را قتل وعام خواهد نمود . (چون پول موردمطالبه خان زیاد بود) یهودیان حاضر نگردیدند و پس از آنکه دو ماه تحت فشار و شکنجه ماندند ونه زن از شوهر و نه شوهر از زن و اطفال‌خود خبرداشتند، حاضر گردیدند که هرمردی فقط ۳ تومان بخان بپردازند و بعد مسلمان شوند، و خان تمام مردها را گرو گرفت تا زنها سری ۳ تومان را بیاورند .

مسلمان نمودن یهودیان را درخوانسار و گلپایگان توسط خلیل‌خان سپه دار لر

خلیل‌خان سپه سالار یکی از بزرگان لر بود که بر خوانسار و گلپایگان و خرم‌آباد و اطراف حکومت داشت و از مردم مالیات میگرفت. وقتی از حکم شاه با خبر شد، کدخدایان یهود شهرهائی که در زیر حکومت داشت، احضار و به آنها گفت بایستی در سه فرسنگی‌خارج از شهر رفته جائی‌بسازید و در آنجا سکنی کنید. (۱) آنها جواب دادند که ای خان چند هزار سال است که ما پشت در پشت دراین خانه‌ها منزل‌داریم. ما بیچارگان کی توانائی شهرساختن داریم اگرشاه از ما بتنگ‌آمده بهتراست همه ما را بکشید.

چون خان این گفته‌ها، بشنید ازایشان
بگفت آنگه شویتان پس مسلمان
بجای خود همه فارغ نشینید
بمحشر آتش دوزخ نبینید
بگفتند آن جماعت کی زبردست
بشرع مصطفی یك مهلتی است

خان به آنها ده روز مهلت داد و اضافه نمود که پس از ده روز که مسلمان میشوید بهر یك نفر یك تومان خواهم داد. بالاخره روز موعود که مصادف با شنبه بود فرارسید جماعت را احضار آنها را مسلمان نموده وضیافتی‌درخوانسار ترتیب داد. موقعی که خواست بهر یك‌نفر،یك‌تومان بدهد جماعت تمنی کردند که چون امروز روزشنبه

(۱) این رویه همانند رویه اروپائی قرون وسطی بود

است استدعا داریم فردا این پول را بما بدهی .

بود امروز شنبه ، ای خداوند تو بر ما این گنه را مپسند
بخندید خان و گفتا ای یهودان مسلمان پس بسوی چه شویتان

آنها ناچار پول را گرفته رفتند . مردی یهودی از اهل بغداد در گلپایگان بود بنام آبراهام، چون این ماجرا را شنید برآشفته وتصمیم گرفت نزد شاه برود .

آبراهام عازم اصفهان گشت و عریضه‌ای نوشته و مراقب بدست آوردن فرصتی بود تا روزیکه شاه با اعتمادالدوله و عدهٔ کثیری ، عازم شکار بودند . بغدادی ازسرخود گذشته دویده فریاد کرد.

فغان برداشت که ای شاه جهان گیر
بحاجت از کرم دست مرا گیر
هنوز اوحرف خود اندر دهان داشت
که آصف این سخن را شکوه پنداشت
غذا را مرکب شه جای خود جست
دو دستش در هوا و دو پای او پست
رمید آن رخش در زیر شهنشاه
کشیدند از جگر لشگر همه آه

قورچیان متوجه مرد بغدادی شده دستهایش را گرفته و بر مغزش میکوبیدند تا آنجائی که ازحال رفت وشاه بحال اومتاثر گردید. پس ازآنکه شاه مقداری راه را طی کردعنان بطرف آبراهام برگرداند وشاه به آصف گفت که این مرد چکار دارد ، اعتمادالدوله جواب داد مردی جدیدالاسلام است وقطعا برای گرفتن یك تومان پول آمده است.

چون آبراهام این‌حرف را شنید به شاه عرض کرد:

فریاد از دست این وزیر که همه ما ها را قلندر و بیچاره کرده . مگر تغییر مذهب هم بزور میشود یا آنکه مگر ما کافریم . چه شده است که حضرت موسی از پیشوای بت‌پرستان کمترشده . درپایتخت شما چندین ملت وجود دارند که بپای بت نمازخوانده سجده میکنند چه شده که آنها را مسلمان نمیکنید (۱) و بر سر ما ملت خداپرست آمده‌اید . ما نماز و روزه وطهارت داریم ودر پای تورات موظفیم همواره بشاه کشور دعا کنیم . مگرچه شده که مذهب ما را از بت‌پرستان کمتر درنظر گرفته‌اید.

چون شاه سخنان آبراهام بشنید دستور داد او را در دیوانخانه نگاه دارند تا شخصاً بدرد دل او رسیدگی کند .

بپنهانی اعتمادالدوله فرستاد — با تهدید و سیاست پیغامش داد
که گرتو دم برآری بهرمذهب — سرت را من میبرم نیز امشب
تنت بر دار بندم همچو دزدان — که تا عبرت بگیرند هم‌یهودان
بپاسخ کردپیام آن مردمردان — سر گر کنی تو گوی میدان
بسر غلطم بپابوس شهنشاه — نیارم زیر چوگانش یکی آه

---

(۱) عدم آزار پیروان‌سایرمذاهب که نسبت‌به‌اسلام بسیار دور بودند و تجاوز به یهودیان که در حقیقت اختلاف اساسی با مذهب اسلام ندارد و آزادی‌انجام مراسم‌دینی‌حتی برای بت‌پرستان در کشور صفویه ، بخوبی نشان میدهد که درفشار گذاردن یهودیان جنبه تبلیغ اسلامی ویك رنگ کردن مذهب کلیه ایرانیان نداشته است بلکه سیاست‌های خارجی بطوری که قبلا گفته شد در کار بوده .

که تا کام دل از شاه بجویم یکی حرف از کلام حق بگویم

اعتمادالدوله از این جواب عصبانی شد وروز دگر شاه آبراهام را احضار فرمود :

ز روی مرحمت گفت ای یهودی
مرادت را بگو بدهم بزودی
مسلمان میشوی بیرنگ و تیمار
دهم من بر شما انعام بسیار

اگر نه بایستی از کشور خارج شوید و جـای شما را به اقوام دیگرمیدهم . آبراهام جواب داد شاهنشاه ما بندگان و غلامان درگاه تو هستیم .

اگر مـا را برانی روزی صد بار
همان بر گرد شاه گردیم چوپرگار
دعا گویان شاه سرفرازیم
برای شاه عالم سر ببازیم

و اضافه نمود که هیچ ممکن نیست ازطرف اجاق شیخ‌صفی ظلم و تعدی نسبت به رعیت روا شود اگر ما گناهی نسبت بشاه کردیم ما را ببخش وما استغفرالله میگوئیم .

این سخنان در شاه موثر افتاد و اورا خوش آمد فوراً منشیان را احضار و حکم آزادی مذهب یهودیان گلپایگان و خوانسار راداد وتاکید کرد که بآنها ظلم وتعدی روا نشود .

اوضاع یهودیان لاری و شیرازی

چون این غوغا و احوال به شیراز سرایت کرد • یهودیان همه غمگین و بگریه وزاری پرداختند روزه گرفتند صدقه میدادند و نماز خوانده (شوفار) میزدند و بقرائت (سلیحوت و آشمنوویدوی) مشغول شده و از شیراز خبر به لار و بندر رسید :

شدند ایشان دگرگون و بریان برای (دات مشه) جمله عریان
بپوشیدند پلاس و خاك بر سر همی کردند تمامی ماده و نر
همی گفتند که واویلا چه سازیم برای مذهب موسی سر ببازیم

در این بین اولیای امور کدخدایان یهود را خواستند •

پس آنگه بانگ بر آوردند یاران که امر شه بود ای آل عمران
که موسوی نباشد در قلمرو بشهر بیرون روند ازامرخسرو(۱)

بایستی در خارج شهر منزل کنند وگـرنه از کلیه زندگانی وثروت صرفنظر نموده ترك وطن نمایند و اگر این دورا مایل نباشند جملگی بایستی مسلمان شوند . و این حکم برای شهرهای شیراز و لار و بندر صادر گردید . یهودیان درجواب گفتند با این وضع بهتر است ترك وطن نمائیم و به کشور دیگری پناه آوریم اما مدت ٦ ماه مهلت میخواهیم .

حکام جواب دادند که ابدا فرصتی داده نمیشود و فی المجلس باید حکم را اجرا سازید .

چه دیدند آن جماعت این درشتی
بدانستند که است این کار کشتی
همه افتادگی بنیاد کردند
(ز رشوه) حاکمان دلشاد کردند

و بالاخره حکام حاضر شدند فشار را در صورتی کم نمایند که یهودیان بیرون شهر اقامت کنند و به آنها محل کثیف و بدهوائی را دادند ومردم در آنجا خیمه‌ها برپا کردند ولی همانهائی که رشوه گرفته بودند به مامورین خود دستور دادند که شبانه به آن محل رفته زنها وبچه‌ها را بدزدند .

برفتند نوکران دیو پیکر بهنگام شب همه با تیغ وخنجر
کشیدندجمله زنها رابگیسوی بدزدیدند همه طفلان بهر سوی

---

(۱) مانند عصرفردیناند وایزابل در اسپانیا

در دل شب ترس و وحشت بر مردم مستولی شده بود زیرا آن متجاوزین با شمشیر و خنجر حمله‌ور گردیده بودند و چنانچه مردان میخواستند جلوگیری نمایند، بر مغز آنها میکوبیدند و دستها را میشکستند و دل سنگ برای آنها گریان بود. دو روز بعد یهودیان بنزد حکام رفتند و گفتند چنین ظلمی حتی در اصفهان نشده و حتی اعتمادالدوله چنین کاری نکرد. شب اولی که ما از شهر بیرون رفتیم نوکران شما چنان بیرحمیکه در دنیا سابقه ندارد بر ما روا داشتند مگر شما از روز محشر نمیترسید ما این ظلم شما را به خدا واگذار میکنیم. حاکم شیراز، از این صحبتها در خشم شد و به نوکران خود امر کرد که آنها را خوابانده آنقدر بزنید تا مسلمان شوند. پس چوبها را بر ایشان خورد کردند و بسیاری از کهنیم و لوئیم زیر این چوبها فوت کردند و عده‌ای هم از ترس و بیم تسلیم شدند.

کوهنی بود که سه پسر مانند مروارید داشت و بسیار زیبا بودند. پسر ارشد از ترس فوت کرد پدرش روز سوم از غصه او بمرد. پسر دوم از داغ پدر و برادر در روز هفتم فوت نمود، زن کوهن که حامله بود با پسر کوچك از غم داغ فرزندان وشوهر سر به بیابان گذاردند. عده‌ای هم از بام خود را پرت یا درچاه سرنگون کرده خودکشی نمودند وعده دیگری هم با کارد شکم خود را پاره نمودند.

چه گویم سرگذشت شهر شیراز بصد دفتر نگنجد شرح آن باز

بالاخره بزور رشوه مقرر شد که به اصفهان حضور شاه رفته تکلیف خودرا روشن نمایند.

در لار

عده‌ای از بازرگانان یهودی لاری مقیم اصفهان بودند و بامادر شاه معاملاتی داشتند وقتی جریان واقعه لار وبندر را شنیدند عریضه‌ای برای بانوی بانوان کشور نوشتند که ما موسوی هستیم و ما اهل کتاب میباشیم وقوانین الهی داریم زبوروتورات از ماست طهارت و سنت نماز و روزه داریم وهرصبح وشام بشاه دعا میکنیم .

دگر آنکه همه افتادگانیم بشمشیر علی آزاد گانیم
بکرد آزاد ما را شیر صفدر که گشت (اودرسه‌ماه)نام‌حیدر
برای خاطر نور پیمبر که رس‌مارابفریاد ای صنمبر

مادر شاه جواب داد که ای رعایای شاه شاد باشید من احوال‌شما را بسمع شاه خواهم رساند و رضـایت شما را فراهم میسازم . من از احوال شما با خبر و میدانیم که شما مردمان نیك‌نامی هستید و نماز و روزه و سنت و منبر و مذهبی پاك دارید . این پیش آمدها گناه شاه نیست بلکه تقصیر ازاعتمادالدوله است ومن‌میدانم چه‌باید بشاه بگویم.

کنم کاری بتوفیق الهی برون آرم شما را از سیاهی
که بعدازمن دعای‌خیر گوئید بهرراهی که میخواهیدبپوئید

یهودیان ضمناً ، زنانیکه نیك گفتار بودند بحرم نزد ملکه مادر فرستادند تا روبرو شرح حال ملت خود را حکایت نمایند . بعلاوه قرار شد همین قسم زنان یهودی زودتر در اصفهان حـاضر شده و جمعا به اندرون روند . اما حاکم کاشان خبردار شد ومیخواست قاصد لاری را

توقیف نماید و ازیهودی‌ها اورا خواست و آنها منکروزود قاصد بودند و شبانه اورا از کاشان فرار دادند . سپس در شبهای تاریك عده‌ای مرد و زن روانه اصفهان شدند . در پایتخت قرار این شد که در روز معین زنها به اندرون رفته ومردها به قصر سلطنتی حضور شاه بروند و ضمناً به بزرگان دربار رشوه‌ها دادند که تا حتی‌المقدور کمکی بنمایند حتی به دیوانبگی تا مانع ورود آنها بدربار نشوند . ولی تا در شرف انجام این نقشه بودند پیش آمد دیگری شد که کارها را مشکل ساخت .

کشته شدن عوبدیا

مردی بنام عوبدیا که خوش قیافه و فهیم بود بر یهودیان اصفهان ریاست داشت و به امور ملت رسیدگی میکرد اما گاهی هم بعضی‌ها را ناراحت میساخت و به حبس میانداخت ، ریاست او بیش ازیك سال طول نکشید . بعد از آن کارش سخن چینی و جاسوسی شد . عوبدیا بالاخره مقام یوزباشی را در دربار بدست آورد . برای مصلحت کارخود اعتمادالدوله به او محبت مینمود و او را فرزند خطاب میکرد در نتیجه برای اظهار صمیمیت خود ، اغلب نزد اعتمادالدوله برای بعضی ازیهودیان سعایت میکرد بطوریکه مردم از دست او بتنگ آمده بودند زیرا از طرفی مجبور به دادن جزیه به او بودند و از طرف دیگر به دولت . روزی که جمعی ازیهودیان اصفهانی ولاری وشیرازی در محلی جمع بودند تا برای حضور رفتن مشورت نمایند و آن موقع مصادف بود با ماه رمضان وشاه حکم کرده بود که کسی حق نوشیدن می بطور علنی و نهانی ندارد . اتفاقا در شب آن روز پنحاس نامی آسیابان با جمعی از رفقای خود به می خوردن مشغول شده ومست لایعقل گشتند .

پنحاس گفت رفقا بیائید امشب من عوبدیا را نزد شما آورده و او را بکشیم آن رفقای جوان که نیز مست بودند از این پیشنهاد خوشحال شدند. پنحاس آنها را درخانه نشانده و بیرون آمد اتفاقا عوبدیا به میهمانی میرفت، پنحاس اورا در بغل گرفته و یك دیگر را بوسیدند وپنحاس اورا بمنزل خود دعوت کرد درحالیکه به اومیگفت:

سرم اندر قدم راه جانان کنم‌جان را زبهردوست قربان
گرفت دستش وبرد اورا بخانه بدید جمعی نشسته شادمانه
چه‌دیدندجمله‌ازجاخیز کردند سری‌یك‌جام می لب ریز کردند

عوبدیا شراب زیادی نوشید وکاملا مست گردید. بحکم پنحاس شروع بکشتن او کردند. سر وی را شبانه درمیدان علی‌قاپو گذاردند و اعضای بدن او را نزد تون‌تاب حمام برده و گفتند که این جوال محتوی آن گوسفندی است که حرام درآمده واین پول را بگیر وآنرا بسوزان، تون‌تاب گفت بسیارخوب گذاشته بروید. بعد تون‌تاب از سوختن جوال‌نوخودداری کرد وخواست‌فقط محتوی را درآتش‌بریزد. وقتی سرجوال را باز کرد از دیدن بدن بی سر آدمی وحشت کرد. چون‌شب عوبدیا به‌منزل‌نرفته‌بود صبح درصدد پیدا کردن او برآمدند پنحاس هم صبح راه بغداد را درپیش گرفت.

اقوام عوبدیا رفتند سراغ آن‌شخصیکه بنابود عوبدیا شب مهمان اوباشد، ولی او اظهار بی‌اطلاعی ازآمدن وی کرد. دو روز از عوبدیا خبری‌نشد پس‌اقوامش‌بنزد اعتمادالدوله رفتند وشرح حال باز گفتند. اعتمادالدوله شحنه وعسس شهررا احضار و گفت که باید قضیه عوبدیا روشن شود اگر موفق شدی انعام داری وگرنه مجازات میشوی.

عسس اول آن مرد بیتقصیر را که بنابود شب عوبدیا بمنزلش رود ، چوب بسیاری زد و درحالیکه آن مرد چوب میخورد زنی رسید وعلت را سؤال کرد وچون فهمید راجع به قتل است به شحنه گفت که او را ول کنید تا من به شما خبردهم • آن نعش در نزد شوهر من استاو را داده بودند که بسوزاند • پس شحنه آن مرد را آزاد کرده با زن برفت و جوال باز کرده نعش را ملاحظه نمود وبنزد اعتمادالدوله برد. شخص اخیر گفت که قطعا این کار یهودیان است وتو باید مدرکی آوری تاکار آنها را بسازم شحنه با عده‌ای به محله یهودیان رفته ولباس مردم را تفتیش میکرد تا آنکه جوانی را یافتند که کمربندش خونین بود. علت را از او پرسیدند و وی جواب داد که این کمربند متعلق به خالوی‌من است بالاخره ، خونی وهمدستان را یافتند نزد اعتمادالدوله برده و همه منکر شدند پس تون‌تاب را حاضر کرده‌واو گفت پنحاس و مردخا این مرد را آورده بودند که در تون حمام بسوزانند و خیال نمیکردند که درآن موقع شب حاضر باشم وبعد که مرا دیدند گفتند گوسفنداست وبقیه ماجرا را باز گفت• اعتمادالدوله امر کردپنحاس را با اقوام او توقیف کرده حضور بیاورند و چون پنحاس را نیافتند اقوامش را آوردند • این پیش‌آمد ، موجب نفرت کلیه یهودیان ، از پنحاس‌ودست‌یارانش شده بود (۱) ولی مامورین دولت فرقی‌بین گنه‌کار وبیگناه نمیگذاشتند بازار آزار واذیت و دادن و گرفتن رشوه رواجی بسزا یافته بود•

پس از آنکه مراتب توسط اعتمادالدوله بعرض شاه رسید (۲)

---

(۱) البته معلوم است که چگونه واقعه را جلوه داده است •

(۲) بر واضح میباشد که محمد بیك مغول اعتماد الدوله که کینه یهودیانرا بر دل داشت بشاه چه گفته‌است •

پادشاه بر آشفت و گفت این قوم سیه کار را تمامی مقتول سازید . (۲) بزرگان گفتند امر جهانمطاع البته اجرا خواهد شد ولی امر فرمایند کتباً ابلاغ شود. پس شاه امر کتبی صادر کرد که درهمه ایران زمین ودر قلمرو سلطنت من، تا لاروبندر، تمامی را دریك روز بقتل رسانند اما آنرا مهر نکرد تا اختر شناسان ساعت نیکو را برای اجرا این امر معین نمایند .

بابائی علاوه میکند ، افسوس که در آن عصر استر و مردخای وجود نداشتند ومعلوم میشود که درعصر ما پیرمردان مقرب درگاه الهی وجود ندارند که تا با التماس و نماز خود، ترحم پروردگار را جلب نمایند.

شهش بودی یکی ملای عالی
نبودش مثل خود در هر حوالی
خدا ترس فهیمی نامداری
ملا محسن بنام شهریاری
ز بهر مشورت شد پیش آن پیر
بگفتا ای مولا حرفم بدل گیر
همی خواهم کشم کل یهودی
بقتل آرم تمامی را بزودی
بده رخصت بدین مصطفایم
که دست این یهودان در جفایم
اگر من این جماعت واگذارم
بپیش خلق دگر عزت ندارم
چه گوئی در شریعت ای خردمند
کشم یا واگذارم یك چند

(۲) طبق معمول کلیه یهودیانرا مقصر میدانستند .

چه بشنید آن سخنها آن معلم
بسی آزرده شد از جور ظالم
بگفت آنگه بپاسخ که‌ای شهنشاه
ز من بشنو کلام از امر الله
بکردند چند نفر بد اندرین دهر
چرا در قتل آری تو همه شهر
گناه از جمله صادر نیستکه امروز
کشیتان جملگی ای عالم‌افروز(۱)
گناه است این ، ایا شاه جهانم
از این بدتر من حدیثی را ندانم
ولیکن آن کسان که این کار کردند
بکش اینان گنه نبود بگردن
بده این امر بر دیوان بگی باز
گناهان را بگردن وی انداز
که خون این جماعت است پرشر
چنین فرموده است بر ما پیمبر
چه بشنید این سخن شاه با داد
بر دیوان بگی آنان فرستاد
ز من بشنو سخن زنهار زنهار
تو موری زیر پای خود میازار
مشو مغرور از این دنیای فانی
که خواهی مرد آخر ای فلانی

---

(۱) همواره در تاریخ یهود ایران ملاحظه شده و می‌شود که علما و پیشوایان فاضل وحقیقی‌شیعه یهودیان را درتحت حمایت خودقرارداده‌اند.

در اثر نصیحت ملا محسن شهریاری تمام یهودیان بیگناه را آزاد کردند و برای سه نفر مقصر توقیف شده حکم صادر گردید. ساسون نامی عموی عوبدیا بود وبه فرزندان واقوام دیگرعوبدیامیگفت بهتر است زیربار مسئولیت اجرای اعدام قاتلین نرویم و گناه را ما هم بنوبت خود بگردن نگیریم و با گرفتن خونبها ازقضیه صرفنظر نمائیم ولی فرزندان او حاضر نمیشدند.

ساسون خیلی کوشش میکرد که برای تسلی فرزندان عوبدیا، بکشتن یکنفر ازمقصرین قناعت شود ودیوانبگی این امر را منوط به رضایت وراث مقتول میدانست بالاخره سه نفر را به میدان آوردند آشر، و اسحق، و متتیا فرزندان عوبدیا را حاضر کردند. مامور دولت به مقصرین اظهار داشت که موقع کشتن آنها فرا رسیده وباید شهادت گویند اما آنها شهادت برسم یهود را گفتند و این موجب نارضایتی حضار را فراهم ساخته مردم به آنها حمله کرده وبا چاقو وخنجر آنها را کشتند وپسر عوبدیا هم که با دشنه به قاتلین حمله برد و ازشدت عصبانیت بدست دیگر زخم زد. اموال و خانهای مقتولین هم بتصرف دولت در آمد ودرضمن چندین خانه یهودیان دیگرهم بتاراج رفت.

با وجود نصیحت ملا محسن مسلمانان نسبت بیهودیان عصبانی بودند ودماغ و گوش چند نفررا که در بازار عبور میکردند بریدند و اوضاع و احوال ازعهد لاری بدتر شده بود و نعش مقصرین تا چند روز درمیدان افتاده تا بعداً بخاك سپردند.

(وضع فوق موجب شد که اقدامات مشترك یهودیان لاری وشیرازی و زنهای آنان تا چندی بتاخیر افتد تا آنکه :)

یهودیان لاری وشیرازی وزنهای آنها بیکار در اصفهان مانده بودند

تا روزیکه شاه عزم شکار کرد وهمه در دنبال او روان گشتند درحالیکه بدرگاه باریتعالی التماس میکردند . شاه براه خوانسار رفته بود و آنها هم منزل بمنزل عقبش روان بودند و در حال ترس و وحشت بسرمیبردند وهرروزه باوجود مسافرت روزه داشتند . شاه از خوانسارهم رد شده وارد دهی گردید که مردم آن ارمنی بودند . شاه از آن محل خوشش آمد وامر کرد که مردهای آن ده را بیرون کنند و زنها باقی بمانند و ده را چراغان نمایند .

مراتب به کدخدایان ده ابلاغ وانجام شد. هنگام شب موقعیکه قرار بود شاه درجلو صف زنها عبورنماید یکی از زنان یهودی که دنبال شاه بودند و اهل شیرازبود خودرا داخل صف زنان ارامنه نمود . شاه با زنهای حرمسرای میامدند وعریضه راآن زن شیرازی دراختیار داشت، یك مرتبه زنان باصدای بلند شروع به دعا کردن نسبت بشاهنشاه نموده و شاه را بطوری خوش آمد که می طلب کرد و با زنان شروع بصحبت نمود ، و از نزد این بنزد آن میرفت ، در این بین شاه متوجه شد که چند زنی که معلوم است غیر ارمنی هستند درمیان آنان ایستاده اند از ایشان پرسید حضور شما دراینجا ازچه جهت میباشد .

قد خود را الف کرد یك دل آرا
بگفت شاها توئی مانند دارا
بگیر این عریضه از من ای شهنشاه
بفریادم برس از بهر الله

من زنی موسوی هستم که از راه رسم خویش بیگانه شدم وا کنون گمراه میباشم .

شاه عریضه را گرفت وخواند ، زنهای حرم مطالب را میشنیدند

پس رو بشاه کرده گفتند کـه اینها مردمانی خدا ترس و خداپرست و صاحب توزات هستند بر آنها تفضلی فرمـا . آن شب شاه متاثر و پریشان بود و به زنهای حرم گفت اکنون شش ماه است نذر کردم که یهودیان از شهر خارج روند ولی کسی را با آنها کاری نباشد و به آنها جور و جفا روا مدارند و کتك به آنها نزنند و مـالیات خود را بدهند و در امن و امان باشند . زنهای حرم این مطالب را به اطـلاع زنهای شیرازی رساندند و اضافه کردند قطعا این عملیـات ناشی از اعتمادالدوله میباشد . بعد اعتمادالدوله از این اقدام یهودیان خبردار شد آن زنان ومردان را بحضور طلبید و گفت :

که میگفت با شما از روی نیرنگ
پی اردوی شه سازید آهنـگ
بگفت این و نهیب داد بر غلامان
که اینان را ببندیتان بریسمان
بریتان در بلندی بهر کشتن
کشیتان تا کنند یك جای مسکن
دگر دنبال شاهان می‌نتازند
روند و با مسلمانی بسازند

چون خواستند آنها را برای کشتن ببرند فریاد آنها بلند شد که همه ماها را یك‌مرتبه بکش تاازدست توخلاص شویم. اعتمادالدوله به‌آن یهودیان شیرازی ولاری گفت اگر امان میخواهید غیرازمسلمان شدن چاره‌ای ندارید . چون زنان دیدند که مـردها را برای کشتن میبرند همه گفتند آنها را بر گردانید مسلمان میشویم . پس آنها را

ازپای دار برگردانده ونزد وزیر مانند قوم و خویش نشاندند ، و گفت اکنون شهادت گوئید . آنها اززن‌ومرد شهادت گفته وبهرنفر دوتومان با خلعت دادند و نمایندگان شیراز ولار ناامید شده مراجعت نمودند.

آیا بابائی زین درد و آشوب بسوز وبساز که آخر شودخوب

بعد بابائی به نصیحت پرداخته که آدم کشی‌عملی است برخلاف رضایت خداوند و دیدی چگونه قاتلین عوبدیا به مجازات رسیدند چگونه دروغ دو نفر موجب بدبختی کلیه یهودیان را فراهم ساخت پس از این عملیات بد بایستی اجتناب کرد .

بهر جا که بینی ظلم و بیداد
اگر دستت برآید رس بفریاد
ستم کاری مکن در حق مردم
که آخر میشوی زود از جهان گم
یتیم و بیوه را از خود مرنجان
تو آه بی‌کسان از خود بگردان
مباش اندر پی ظلم و پی زور
که خواهی رفت آخر زنده در گور
مشو رخیل اندر دار دنیا
که کشته میشوی همچه عوبدیا
دگر از من شنو تو پند پیران
منه یك تله‌ای در راه کوران
ز تورات این چنین نقل است میدان
که‌هر کس کشت‌تورا دگر کشند آن

خدا ترس و خدا جوباش دائم
کمر در کار حق بند دائم
اگر خواهی که در دنیا بمانی
بعقبی هم بسازی کامرانی
ادب را پیشوای خویش ساز
بهر کاری که خواهی تو کن پرواز

سرگذشت یهودیان مهاجر گرجی فرح‌آباد در عصر شاه عباس ثانی

شنیدی قصه‌های لاله‌زاری
که چون بگذشت در ایام لاری (۱)
کنون بشنو ز گردشهای ایام
که چون شدآن‌جماعت را سرانجام

خواجه لاله‌زار از این جهان رخت بربسته ونام اوهم فراموش گردیدبودمردمان آنروزهمه از این جهان برفتند و دوره شاه‌صفی آمد و اوهم رفت وفرزندش شاه عباس‌بپادشاهی رسید این پادشاه بفکرامور دینی افتاد و وظایف رعیت پروری و و سلطنتی را فراموش کرد (محمد بیگ) اعتمادالدوله که مردی (عالم‌نما) بود بوزارت رسید واو بفکرش آمد که یهودیان را مسلمان نماید واز این رو وسیله ناراحتی وآزار آنها را در کلیه شهرستانها فراهم ساخت. اینك بشرح واقعات فرح‌آباد میپردازیم.

در شهرستانهائی که هنوز اقدام‌برعلیه‌یهود شروع نگردیده بود

(۱) مربوط به‌زمان‌شاه‌عباس‌اول به‌صفحه ۲۲۲ جلددوم‌مراجعه‌شود

مع‌الوصف یهودیان‌درانتظار شروع آن بوده‌وهمه محزون بودند(۱) در این هنگام مامورین‌دولت به‌فرح‌آبادرسیده وهمان شرایط سنگین را به آنها ابلاغ کردند (البته موضوع رفتن خارج شهر بصورت ظاهر بود) بگفتند در جواب آن جمع عبری

که مائیم مردمان لاله‌زاری
همه شاه سوند شهریاریم
بغیر از شه دیگر حامی نداریم
دیگر کاشانه ما دور از شهر است
به دور از شیعه و نزدیك بحر است
بگفت آصف آن که شهر دگر
همی باید مسلمان گردند یکسر
بگفتند در جواب آصف شهر
اگر ما را کنی صد پاره از قهر
که ما از دین موسی برنگردیم
بکش ما را همان گیریم که مُردیم
بود این مذهب ما شاخ انگور
نگیرد هیچ شاخی را بخود زور (۲)

بیانات مفصلی برای رد پیشنهاد حاکم شهر نموده و حاضر بقبول

---

(۱) یهودیان فرح آباد که در عصر شاه عباس اول مسلمان شده بودند ، شاه صفی به آنها آزادی عقیده داده بود .

(۲) یعنی قابل پیوند مانند درخت‌مو نمیباشند

نشدند پس مامورین تصمیم گرفتند که از یهودیان بهانه جوئی نمایند وبه آنها ابلاغ کردند که اگر حکم شاه را نکنید شمارا زنده زنده خواهیم سوزاند. (۱) پس آتشی درمیدان روشن نموده یهودیان رابکنار آن بردند .

همه گریان شدند ایشان بیك بار
بنالیدند به درگاه جهاندار
بگفتند قادرا پروردگارا
برای (دات)(۲)سوزند جان ما را
درین بودند که ناگاه بانگ آزاد
زدند بر عبریان فرح آباد
که ای موسویان از ما چه جوئید
دل از این مذهب موسی بشوئید
اگر نه این زمان در نار سوزید
قبای شعله رنگ از غصه دوزید
بگفتند بار دگر آن جماعت
که دارد این دل ما صد جراحت
بود این نار از بهر فقیران
مثال مرحم بر زخم دلیران
چه بشنیدند چنین حرفی کنایه
دویدند نوکران مانند سایه

---

(۱) بازهم مانند انگیزیسیون اسپانیا
(۲) مذهب

گرفتند چند نفر از آن فقیران
فکندند توی آتش چون اسیران
بدادند تن بآتش چون سمندر
شدند بریان همه از پای تا سر
خوشا آنان که جان در راه جانان
دهند در هر طرف در فاش و پنهان
چه دیدند حاکمان آن جان فشانی
که جان دادند بیك دم رایگانی
بگفتند چند نفر ایشان بناچار
بباید کشتشان با زاری زار

بلافاصله به نوکران خود دستور دادند که جمعی را بسته و بر مغز آنها بکوبند ودارها بر پا کرده ومکرر آنها را به‌پای دار میبردند و هرمرتبه به آنها نصیحت مینمودند که مذهب خود را ترك بنمایند وچون‌میدیدند که این تهدیدات مؤثرواقع نمیگردد درصدد بر آمدند که آنها را خوار وزبون و بوسائلی تحقیر نمایند ، مثلا زنگی‌بزرگ بر گردن آنان آویزان کنند ، یا تاجی از (پیزور) ساخته بدون مندیل بر سر آنها گذاردند (۱) و با همان وضع در کوچه و بازار بیایند ، یا انگشتری آهنین بزرك بر انگشتشان گذارند . یهودیان قبول کردند که‌به‌آن پیشنهادات‌عمل نمایند ولی در مقابل مذهب خود را از دست ندهند تاج پیزوری‌وانگشتر آهنین برای ملت یهود و زنگ بزرگ برای گردن کدخدایان یهود مهیا گردید ووضع

(۱) مانند عملی که رومیها نسبت به حضرت مسیح نمودند

بدین ترتیب باقی بود تا بوسیله رشوه کم کم از شدت آن کاسته‌شد .

اوضاع یهودیان قم

موقعیکه‌این غوغا بر پا شد درکلیه شهرستانها نیزاین فتنه بروز کرد مخصوصاً درشهرهائیکه روحانی نماوجود داشت. درقم هم شخص آخوندی بود که هر روزه به یهودیان تکلیف تغیر مذهب می نمود تابالاخره حکومت اجرای این کار را به او واگذار کرد ،آن آخوند بر شدت عمل خود افزود وفرستاد عقب مهدی ، بنیامین ، الیاهو و آقا بابا وبه آنهاتکلیف وحکم کرد که باید تورات وزبور را باآب بشوئید و گوشت و ماست ما را بخورید .

چه این از وی شنیدند آن فقیران

ز دیده اشک باریدند چه باران

به آن معلم گفتند که امر ولینعمت برای ما اجباری است وما حاضریم مسلمان شویم‌به چند شرط که اول پولی بما بدهی وثانیابهانه از ما نگیرید و سوم آنکه تورات و زبور را با آب نشوئیم فوراً آن معلم‌دستور دادازمال موقوفه پول آورده به‌ایشان‌دادو آنهاشهادت گفتند ویهودیانرارادر حضرت‌معصومه‌بحضور برد و کباب‌وماست به‌آنها خورانیده . و نوازش نموده و احترامات برای ایشان قائل شد پذیرائی نمود .

مدتی چون از این واقعه بگذشت آن معلم عقب آنها فرستاده گفت مادامیکه شما دارای تورات هستید از مذهب موسی دست بردار نیستید و بایستی فوراً توراتها را بشوئید و گناه آن عهد من وروز

محشر جواب آنرا خواهم داد. پس توراتهارا آوردند و بدستور او شستند و اطفال آنهارا بمکتب خانه برای یاد گرفتن قرآن برد واز موقوفه برای آنها مقرری ماهانه معین نمود (۱).

✿ ✻ ✿

(بخاطر داریم که آبراهام بغدادی از شاه عباس حکم آزادی مذهب برای یهودیان گلپایگان وخوانسار گرفت ولی حال ببینیم محمد بیك اعتمادالدوله دو مرتبه نسبت به آنها چگونه رفتار میکند)

با بائی لطف میگوید.

بار دیگر لازم است یك حکایت دیگری راجع به یهودیان خوانسار بگویم.

حاکم، خلیل خان لر، نسبت بیهودیان مهربان بود واز آنها در نزد شاه حمایت میکرد. مردی در خوانسار بود که لعلی زیبا داشت رفت به اصفهان که آنرا بفروشد. مراجعه به کاروانسرای مشهور به نواب که متعلق به خواهر شاه عباس اول بود نمود و اظهار داشت که لعلی برای فروش دارد وهر کس آن لعل را دید طالب خرید آن

---

(۱) علت آنکه تا ورنیه عده یهودیان شهر قم را در اواخر سلطنت شاه عباس ثانی ده خانوار معین کرده همین مسلمان شدن آنها بوده وگرنه عده آنها چند هزار نفر بوده است و خرابهای محلهٔ آنها هنوز درشهر قم باقی است. برای اطلاع از وضع جامعه یهود قم بازهم به عصر آغا محمد قاجار مراجعه شود.

گردید و حاضر بودند ۱۲ تومان (۱) خریداری نمایند اما خوانساری حاضر بفروش به این قیمت نبود در نتیجه جواهری ها کینه او را به‌دل‌راه‌داده‌تصمیم گرفتند این‌خبررا به اعتماد الدوله دهندو بگویند که آنرا از این یهودی برای شاه بگیرد. اعتماد الدوله جواب داد چون من‌اینهارا مسلمان کردم، حاضر نیستم فشاری براووارد شود (فراموش کرده بود که ابراهام بغدادی حکم آزادی مذهب برای آنها گرفته بوده است .)

و بهتر است خودم آنرا از او خریده بشاه هدیه نمایم. بعد از چند روز اعتمادالدوله‌باعده‌ای ازبزرگان کشور گذرشان به سرای نواب افتاد اتفاقاآن روز شنبه بود، ووزیر چون شنید اینجا محل‌آن صاحب لعل است او را احضار نمود و صاحب لعل سراسیمه حضور بهمرسانید، اعتمادالدوله گفت آن لعل‌رابیاوردرجواب گفت قربان امروز شنبه‌است من‌معامله‌نمیکنم.وچون‌اعتمادالدوله‌ازشهراوباخبرشدنسبت‌به حاکم آن محل خلیل خان لر بسیار عصبانی شد و گفت آن حاکم را منفصل سازند که چرا آنها را مسلمان نکرده است . روزدیگر فرستاد لعل را از یهودی خرید وحکمی بنزد خلیل خان با تعرض سختی فرستاد

که ای خان خلاف اندیش و بدکار

دروغ گو و لعین و زشت کردار

آیانترسیدی وبه شاه دروغ نوشتی که یهودیان را مسلمان کردم

(۱) ۳۳٦۰ تومان‌امروز

(۱) ونمك بحرامی نمودی ، اکنون ٦ماه است که حکم شاه را بدروغ جلوه گر ساخته ای ، ای دروغگو و کذاب میخواستم مراتب کذب تو را بعرض شاه برسانم ولی بر دودمان‌تو رحم کردم. بمحض وصول این حکم بتو ، بایستی فوراً آنها را مسلمان نمائی واگر نشدند آنهارا از شهر خارج کن .

آیا بابائی در وقت گفتار
زبان اندر دهان خود نگاه دار (۲)

باخواندن‌این نامه، خلیل خان وحشت کرد وآتشی دراندرونش برافروخته گردید، خلیل خان مامورین‌خود را فرستاده وکلیه یهودیان خوانساررا(۳) باتو سری ودرحالیکه لباس آنها را پاره پاره میکردند جمع نموده و شمشیرها را کشیدند . یهودیان در حالتی که دروحشت بودند به او گفتند توهمیشه حامي ما بودی و بدرد ما میرسیدی و چرا حال باما چنین رفتار میکنی .

او جواب داد من نمیدانستم که آصف در کمین شما است ، چنین نامه ای به من نوشته و حاضر نیستم که سر خودرا برای خاطر شما ببازم . حال باید تماماً ایمان آورید و گوشت شتررا با ماست بخورید وگرنه سوگند میخورم که همه‌رامیکشم .آنها جواب گفتند ای حاکم اگر همه مارا بکشی‌بدان که ما ملت موسی هستیم که روبروباخداوند

---

(۱) قبل از اقدامات آبراهام بغدادی وگرفتن حکم ازشاه ، محمد بیك اعتماد الدوله دستور داده بود .

(۲) بابائی از گفتن بسیاری از وقایع خود داری کرده است ،

(۳) گویا ۲۰۰ خانوار بودند .

حرف زد، پس هیچگاه حاضر بخوردن گوشت شتر نمیشویم . در نتیجه خلیل خان عصبانی شد و دستور داد که کدخدایان را دست بسته و بر سرشان بزنند . و بعد گفت آنها را بسفید کوه که چند فرسنگی شهر بود ببرند و آنجا آب و گیاه نداشت ، زیر پایشان خار مغیلان و بر سرشان آفتاب گرم میتابید ودر آنجا:

انیس شب بودی کفتار بسیار حبیب روز بودی گرگان خونخوار

حاکم دستور داد که مراقب باشید کسی از شهر برای آنها نان وآب نیاورد . تمام اطفال محض تکه ای نان نزدیك بجان دادن بودند و پیر مردان از تشنگی جانشان بلب رسیده بود ، زنان از خستگی و گرسنگی تب داشتند و جوانان مانند ایامی بودند که بدست موآبیها گرفتار شده و فریاد رسی نداشتند . مدت ده روز همه روزه بیخوراك بودند و ناچار حاضر شدند که مسلمان شوند ولی گفتند بشرطیکه گوشت شتر به ماندهید وراجع به خوراکیها به آنها فشاری وارد نسازند . اما گوشت شتر را که در میدان گشتند با ماست بحکم حاکم به آنها دادند، و گفتند ببرید در خانه‌ای خود بخورید (۱) وحاکم به آنها انعام وزرداد وآنها شهادت گفتند اما گوشتها را درخانه زیر خاك کردند .

یهودیان در باطن به ایمان خود باقی بودند و شنبه ها کار نمیکردند چند مدتی که ازاین واقعه گذشت مراتب را به خان خبردادند که آنها شنبه به بازار نمیایند وخان نسبتاً خاموش بود ولی مردم اجتماع

---

(۱) خان میخواسته به وظایف ظاهری خود عمل کرده وفشاری بیشتر بر آنها وارد نسازد .

کرده دست به فریاد وفغان زدند پس خان گفت اول باید آنها راامتحان کنم و دو نفر را ماموز کرد و گفت یکی از خریداز ابریشم ، در روز شنبه از آنها شوید ودیگری خریدار صابون اگر معامله کردند که ایرادی نیست ومن به آنها انعام میدهم و گرنه همه‌را تیر باران خواهم کرد . مامورین به کاروانسرای یهود رفتند و درحالیکه آنها درخواب غفلت غوطه ور ومشغول خواندن کتاب بودند ، یکی از مامورین به آنها گفت دو مثقال (۱)ابریشم میخواهم ، یهودی جواب داد ابریشم بیرنگ دارم ولی تافردا رنگ میکنم وهر رنگی بخواهی دارم . دومی گفت چون ماه شعبان است خریدار صابون هستم ، فروشنده جواب داد که بمناسبت نزدیك بودن ماه رمضان ،آخرین صابون خود رافروخته‌ام. پس مامورین گفتند ای مردمان لعین حیف است که شما به بهشت روید همان به که به دوزخ فرستاده شوید . بلافاصله خبر را به خان بردند که شنبه را نگاه میدارند و خوراکشان در روز شنبه (گیپا) (۲) است .

چه بشنید بار دگر آن خان عادل بر آشفت آتشش افتاد بر دل
بفرمود باز از نو خادمان را بیاورند دگر پیر و جوان را
بگفتا ای لئیمان بد اندیش شما آخر ببازیتان سر خویش
سرما را دهیتان نیز بر باد بپیش شه زنند از دست من داد

پس بسر شاه و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قسم خورد که اگر بار دیگر ببینم که چنین رفتار میکنید تمام را تاراج کرده زنان و فرزندان شما را از

---

(۱) ده گرم

(۲) نوعی سیرابی است که داخل آن برنج سبزی میباشد

بین خواهم برد .

چه این از وی شنیدند جمع خوانسار
بترسیدند از آن سوگند بسیار

همه درمانده گشتند و جگر ریش
نه راه پس بدیشان نه راه پیش

چه دیدند هر طرف صد راه بسته
بدین نو رو نهادند دل شکسته

پس شروع به خواندن نماز نموده اطفال خودرا برای آموختن دین اسلام روانه نمودند .

واقعات یزد و کرمان

موقعیکه آصف به ۱۸ شهر احکامی راجع به یهودیان فرستاد ، برای حاکم شهر یزد هم نامه ای ارسال نمود که یهودیان با بدکلیه خانه و باغات خودرا ترك گویند (۱) و آنها را به محلی در خارج شهر روانه کنند تا در آنجا غریب مانده غصه و غم بر آنها فشار آورد و با آنها هم معامله ای ننمائید و گرنه بدون بردن دارائی ، آنها را با زن وفرزند به کابل(۲) روانه کنید وغیر این بایستی مسلمان شوند و در این صورت به آنها خلعت دهید . چون یهودیان از این حکم باخبر شدند همگي با دهان روزه مشغول خواندن تورات شدند و ثروت مندان به فقرا

(۱) در آن عصر یهودیان یزد داری باغاتی هم بودند .

(۲) در یکی از شهرهای افغانستان که در آن زمان متعلق به ایران بوده است

اعانه دادند و به یتیمان کمك بسیار نمودند و نزد مامورین حکام رفته رشوه بسیار دادند که شاید از آنها صرفنظر کنند ودرنزد حکومت شفاعت نمایند.

مگیر بابائی مسکین تو رشوه
چو بگرفتی پس مکن تودگر عشوه

آن رشوه ها مؤثر شد، بدین قرار که مسلمانان عریضه‌ای بشاه نوشتند و کدخدایان شهر به اصفهان رفته بحضور شاه‌شرفیاب شدند و پس از دعا و ثنا گفتند ازراه دور بپابوست رسیدیم عریضه را که عده بسیاری از اهالی شهر بر آن مهر کرده بودند تقدیم داشتند که نوشته بودند ای شاه جهانگیر غصه و غم تمام شهر یزد را فرا گرفته زیرا حکم شده است که یهودیهاعموما شهر را ترك نموده بازن واطفال خود به ویرانه ای بروند و اگر چنین شود کلیه مسلمانان یزد فقیر خواهند شد زیرا ما عموماً کارگر یهودیانیم (۱) چه در باغها وچه درامور کار ابریشم، نزد آنها کار میکنیم. بعلاوه در شهر یزد زردشتی های زیادی وجود دارند که مانند یهودیان موحد نیستند در صورتیکه به‌آنها کاری ندارید چرا یهودیان را خارج کنیم؟ لازم است بعرض شاه برسانیم که اگر یهودیها از شهر خارج شوند مسلمانان هم بایستی دنبال آنها بروند وتو را ای شاهنشاه بنور پیغمبر قسم می‌دهیم از سر آنها بگذر

پس از ساعتی تفکر شاه گفت یهودیان بجای خود باقی باشند واز شهر یزد صرف نظر کردم بروید راحت باشید. کدخدایان ازاین

---

(۳) یهودیها درکارنساجی وابریشم بافی متخصص بودند وکارخانجات وباغات زیادی داشتند.

موضوع خوشحال شده‌وبه‌شاه دعا کرده‌روانه شهر یزد شده و این مژده را بیهودیان دادند .

مسافرت شاه عباس ثانی بکاشان

در ماه تشري (مهر ماه) سال ۵٤۲۰ عبری = ۱٦۵۹ میلادی که مصادف با ماه محرم بود و یهودیان مسلمان شده هم سیاه پوش بودند ، روز یکشنبه منادی جار زد که شاه وارد فین گردیده و فردا وارد شهر خواهد شد و آصف (گویا حاکم شهر) دستور داد که جدید الاسلامها بایستی پیشوازروند. مردم از شهرتا فین صف بستند ملتزمین رکاب بسیاری بااسبهاوزینهای‌طلا وجوانان خوشرو بالباسهای زرین در اردوی شاه حاضرو همه مسلح وتوپچیان کثیری همراه بودند ، شاه قیافه زیبائی داشت ودوفیل درعقبش بود وبعددوجفت شیروببر نروماده دنبالش در حرکت بود . در بین مردم جوانکی یهودی چون‌ماه پاره‌ای که خالی در زنخ‌داشت‌ایستاده بود وشاه از زیر چشم به اونظاره کرد وچون‌بدیوان خانه رسید به بزرگان گفت جوانکی در بین‌مردم دیدم که خالی در زنخ داشت که دل از کفم ربوده آنها فورا بشهررفته بجستجو پرداختند تمام‌زیبارویان شهررا بحضور آوردند دونفرانتخاب کرد ولی بازآنرا که دل‌ازوی‌ربوده بودمیخواست.

میان آن همه حور بهشتی دو کس را مایل دیدار گشتی
ولی آن را همی جست ز مردم که درتوی خلایق کرده بود گم

بالاخره آن‌جوان‌را نتوانستند پیدا کنند ، زیرا اقوامش باخبر شده وویرامخفی‌نموده‌بودند. بابائی اشاره به این موضوع‌نموده‌مینویسد:

قبل‌از ورودشاه. میرزاشفیع‌حاکم ازکاشان‌رفته‌وبجایش میرزااشرف‌خان برقرارشده بود.

در آن دوری که ما گشتیم آنوس (۱)
ز چنگ ما برون رفت نام و ناموس
وزیری بودی در کاشانه ما
خدا ناترس و مردی رسوا
شفیع نام بود آن مرد سرهنگ
بودی اصلش ز یزد آن مایه ننگ

وی بایهودیان جدید بد بود وهرروز موجب عذاب آنهارافراهم میساخت‌و مفتش زیادی برآنها گماشته بود. وی کوشش بسیاری کرد که حاکم یزدو کرمان شود و بجای او میرزااشرف خان آمد که‌مردی عالم و خداترس و آزادی طلب بود. در عصر او یهودیان مقررات دین را رفتار کرده و کنیسه ها افتتاح و نماز اعیاد بر قرار گردید. اگر مسلمانان برای تحریك او بشکایت میرفتند به آنها جواب میداد که این مردمان صاحب‌چند کتابند ونبایدبه آنها عذاب داد وتحت‌فشارشان گذاشت و عملیات اعتمادالدوله صحیح نیست و آیا از اینگونه رفتار نسبت به آنها شرم ندارید؟ واضافه میکرد:

اگر گوید شهی با یك مسلمان بشو ازدین‌خود یکسر پشیمان
کجا خواهیدشدزین امر راضی کلاه خود کنیتان نیز قاضی

و بدین ترتیب عدم رضایت مردم، قبل از ورود شاه فراهم شده بود. وقتی که شاه عباس ثانی بکاشان وارد شد از موقع استفاده کرده

---

(۱) یهودی درخفا

هزاران عریضه بشاه تقدیم داشتند ، در نتیجه شاه دیوانبگی را احضار و دستور داد که دستگاه (انکیزیسون)تفتیش عقاید را برقرار سازد و این واقعه در روز (عربا) سال ۱۶۵۹ واقع گردید (همان موقعی که شبتای سوی در علو قدرت خود در خاك عثمانی مسافرت میکرد وچشم یهودیان جهان خصوصا اروپا متوجه وی‌شده بود)

دیوانبگی‌جارچی فرستاد که کلیه یهودیان‌حاضرشوند تاهر کس خودش مایل است مسلمان باشدودر دفتر نامش را ثبت کنم وهر کس مایل نیست آزاد باشد و قسم خورد که کسی را آزارنخواهدداد.

امایهودیان ترسیدند و کسی‌حاضر برفتن نشد. دیوانبگی‌عصبانی گردیده‌عدای‌رامامور کرد تایهودیان‌راحضور بیاورندوعلت‌رامعلوم‌دارد. خدا چنین روزی‌را ندهد ترکان کینه توز براه افتادند وهریهودی‌بزیر دست صد نفر افتاده و آنهارا بخواری میبردند. بخانه های مردم حمله بردند و هر که را میخواستند میکشتند چهار صد نفر بغیر از مردم بخانه‌های یهودیان حمله بردند.

دیوانبگی به جلب شدگان گفت من بکسی‌کاری ندارم بحث و گفتاری هم ندارم فقط امر شاه است که هر کس میل به اسلام دارد نامش را در دفتری بنویسم . پس یهودیان جواب دادند که ما ازترس شمشیر مسلمان شدیم و حال در دین خود باقی هستیم و محض رضای خدا بکار مایك سرو سامانی‌بده .

چون مسلمانان این مطالب را بشنیدند شروع بکشتن یهودیان نمودند وبحکم خود هر کس هر که‌را میل داشت میکشت و چون‌این کشتاراز حد گذشت،طبق دستور حکومت درشهر جار زدند که‌هر کس

یهودی بکشد مجرم است . درنتیجه مردم بازار ، دست از کشتار کشیدند و در آن روز یکصد و پنجاه نفر کشته‌هارا اسم نویسی کردند که ضمنا آنهارا چاپیده بودند.

دلم از دست این چرخ کهن پیر
گرفته همچه محبوسان بزنجیر
زبانم نیست تا از وی بپرسم
رسولی نیست تا پیشش فرستم
که این گردانگی از که آموخت
که صد کس را بیك ساعت جگر سوخت

دنباله عشق شاه عباس ثانی نسبت به جوانك یهودی

شاه عباس در غم و اندوه برای جوانکی که خال بزنخ داشت فرو رفته بود و از بزرگان پرسید چه شد . آنها گفتند تمام شهر را جستجو کردیم و او را نیافتیم قطعا به خارج شهر پناه برده است وباز یك جاردرشهر میزنیم شاید بشوداورا پیدا کرد .

جارچی در شهر بصدا در آمد که جوانکی که خال زنخ دارد مورد پسند شاه واقع شده و بایستی فورا برای حضوررفتن حاضرشود وغیراین مجازات خواهدشد.

جوان یهودی که شاه او را دیده بود نامش الیشاع بود که وی را یحیی خطاب میکردند جوانك بسیار زیبا بود . شبی با پدر مشورت میکرد که شاید مقرر شده باشد که بوسیله من نجات یهودیان فراهم گردد و پدرش در تردید بود که فرزندرا بحضور بفرستد یانه ،بالاخره تصمیم منفی بود . اتفاقا جارچی روز بعد بصدا در آمد و چندنفر

که آن جوان را میشناختند بنزد دیوانبگی رفته گفتند : آن شخص را که‌شاه عباس مایل میباشد، شخصی است موسوی که ماو رامیشناسیم فورا دیوانبگی مامورین را بمنزل او فرستاد و چون پدر و پسرجلب کنندگان را دیدند گوئی دنیا را بر سر آنها فرود آوردند ، مادرش گریه‌کنان و پدر زنش نالان لباس و یقه‌های خود را پاره کردند اما راه گریزی نبودوآن جوان‌را کشیده بردند .

ببردند آن پسر در خدمت شاه
بدیدش شاه آن روی چنان ماه
بگفتا این مه است گم گشته من
کدامین برج بودش جاه و مسکن

بعرض شاه رساندند که در راه فین هزاران جوان زیبا وجود داشتند و پدر و مادر او نمیدانستند که منظور اعلیحضرت پسر آنها است تا فورا شرفیاب حضورش سازند . شاه این مطلب را قبول کرد و دستور داد او را بحمام برده با گلاب بشویند وبعدازحمام واصلاح‌سر وپوشاندن‌خلعت زرنگار .

ببردند این چنینش در برابر
چه شه دیدش بگفت الله و اکبر

من تا کنون چنین‌وجاهتی ندیده بودم . پس امری به اوبخشید و ماهی شش تومان حقوق برای او معین کرد و او را برهمه خاصان خود ترجیح داد. پدر از دیدن وی محروم گشت به فراشان شاهی‌پول میداد که او را از دور ببیند پسر پدررا دیده در آغوش کشیدو گفت‌خود

راازبین‌نبر تقدیرچنین بوده‌است .

پس ازاینکه شاه عباس توانست محبوب خود را درکاشان‌بدست آورد سه روز بعد ، ازآن‌شهر کوچ کرد .

یهودیان‌کاشان در این موقع در ناراحتی سختی بسر میبردند با وجود قتل و کشتار و ضرب و ستم از دوندگی و اقدام بنزد متنفذین شهر برای بدست آوردن آزادی‌مذهب کوتاهی‌نمیکردند.

کدخدائی بود بنام بنیامین که مردی فهمیده و باوقار بود ولی پولی در دست نداشت تا موفق به جلب رضایت دیوانبگی گردد. پس دنبال اردوی شاه که بطرف قم حرکت کرده بود رفت و در آنجا هم موفق بحضور نشد و او درکار خود حیران و سرگردان بود ، چون مردم شهر از تشبثات یهودیان بااطلاع گردیدند ، نسبت به آنها بسیار غضبناك‌تر شدند.

ملا محسن(فیض) یکی از مجتهدین عالم و خدا ترس‌مسلمانان نسبت به وضع یهودیان متاثر شده بود .

مشارالیه تصمیم گرفت که درکار آنها دخالت کند ، پس عده‌ای از بزرگان یهودکاشان را احضار کرد و به آنها بنام حضرت عباس‌قسم یاد کرد که من‌کار شمارا اصلاح میکنم ولی‌لازم است که کلیه‌آنهائیکه مایلند بمذهب حضرت موسی باقی بمانند اسامی خود را بدهند (۱) ومن با آن صورت حضور شاه میروم و باز قسم خورد که نمیگذارم‌شاه مزاحم شما بشود . یهودیان ترسیدند و نرفتند اسم خود را بدهند . اما

(۱) مقصودش آن بود که آنهائیکه مسلمان شده ومایل هستند در اسلامیت خود باقی باشند اسامی‌آنها جزواین‌دسته نیاید.

در اثر اقدامات ملاعوبدیا ـ ابا ـ ملا یادگار ـ و طوبیا بالاخره حدود سی نفر اسم نویسی کردند و بالاخره به‌کار خود ادامه داده تـا موفق شدند که اسامی روسای دویست و سی نفر از خانواده‌های یهود کاشان‌را اسم نویسی کنند و هرچه میکردند که اقـلا نصف یهودیـان بیایند میترسیدند (۱)

ملا محسن مکرر برای آنها قسم یاد میکرد که فکر نکنید که من از روی مکر اسامی را میخواهم ، تنها منظور من آسایش‌موسویان است و محض خاطر و رضای حضرت موسی من میخواهم برای شمـا اقدام کنم‌تاشما ازچنگ شاه خلاص شوید **البته من‌دلایل‌و آیاتی‌دارم** که بحضورشاه خواهم گفت که طبق‌آن نبایدمزاحم‌شما بشودوبالاخره من حکم‌آزادی شمارابه مهر شاه خواهم گرفت که**بنام دین‌و مذهب نبایدیهودیان راآزاردهند** فقط جزیه دهید و راحت باشید و بروید مساجد خود را با امنیت باز نموده به نمازومناجات‌مشغول گردید

یهودیان بدست و پاي او بوسه‌های بسیاری زدند و وی را دعـا کردند مع الوصف کلیه یهودیان‌اسامی خودراندادندبالاخره‌ملامحسن حاضر برفتن نزد شاه شد و تقاضا کرد که بزرگان یهود هم دنبال وی روان شوند .

ملا عوبدیا ، آقا بنیامین و آبراهام پسرش و بالاخره ملا تمیم که درعلوم دینی یهودسر آمد روزگار بود و شاگردان زیادی‌درعراق و فارس داشت . همه روانه بنزد شاه شدند و چون شاهنشاه از آمدن او

---

(۱) معلوم میشود ۲۳۰ خانوار خیلی کمتراز نصف‌جامعه یهود در کاشان بوده‌است.

خبردار شد برای او پیشواز فرستاد . ملا محسن مجتهد کاشانی درضمن مذاکرات خود با شاه ووزرا منتظر فرصت بود که موضوع یهودیـان پیش آید تـا آنرا میان کشیده و برای آزادی آن ها در انجام مراسم مذهبی خود صحبت نموده نتیجه بگیرد . مشار الیه هر روز بحضور شاه شرفیاب میشد تا بالاخره بعد از چند روز که تمام بزرگان کشور و اعتماد الدوله و یکی از بزرگان اصفهان بنام میرزا مسعود حضور داشتند تصادفاً صحبت یهودیـان بمیان آمد ، پس ملا ملا محسن به شاه گفت :

اجاقت بادروشن تا بجاوید بماند نام نیکت همچه جمشید
بود امر پیمبر اندر ایـام که موسوی نیاید زود در دام ؟
بر ایشان جور کردن نشاید ستم بر این جماعت نبـاید

تمـام این اسامیکه ملاحظه میفرمائید میخواهند بدین موسی باقی باشند.

اعتماد الدوله فرصت اتمام بیانات مجتهد را نداده زیرا فهمید که منظور (آن مرد دانشمند) چه است ، پس گفت : این چنین نیست تمام این مردمان همه از روی صدق و صفا مسلمان شده و از مذهب سابق خود پشیمانند و من به آنهاپول داده‌ام که راحت باشند واطاعت نمایند و حالیه هزاران نطفه شهادت گفته از ایشـان انعقاد یافته است و اکنون ایام اربعین وخداوند باآنهامیباشد .

ملا محسن از جواب اعتماد الدوله بر آشفت و گفت ای آصف چرا از خدانمیترسی کی‌ممکن‌است‌که مذهب‌موسی‌منسوخ شود.

تو زندگی را بر آنها تنگ کردی و جور بسیاری بر ایشان روا داشتی حکم کردی که ازخانه های خودبه‌بیرون شهربروند و آنجااز گرسنگی بمیرند. آنها دارای اطفال شیرخوار بودند وچاره‌ای‌نداشتند مگر آنکه زبانی شهادت دهند و کی ممکن است که ترك‌عادت نمایند.

اعتمادالدوله (بمنظور خلط مبحث نمودن و صدور حکم شاه را بعقب انداختن) به آن مجتهد عالی‌قدر وبزرگوار جواب داد که‌اجازه دهید پس اشخاصی را مأمور نمائیم که به اصفهان رفته از آنان تحقیق و سؤال نمایند که مایلند بطریقت خود روند یا به اسلام و حقیقت راروشن نمایند.

اگر دین خودرا بخواهند، که بدون‌ترس‌به آنها اجازه خواهیم داد که برگردند و اگر قلباً مسلمان هستند برای چه ایمان خود را ببازیم •

چون‌مجلسیان این بشنیدند همه‌موافقت کردند وناچاردرمقابل اکثریت، ملامحسن نتوانست به منظور خود نائل گردد. عموماًمیرزا مسعود را برای این‌رسیدگی،مرد مناسب وفهیم دانستند.

بنا براین، شاه، میرزا مسعود را ماموریت داد که تحقیق کند که یهودیان مایلند مسلمان باشند یابدین اجدادی برگردند و دستور داد که اگر خواستند یهودی بمانند جزیه دهند و آزاد باشند و اگر نه‌مسلمان بمانندوبارد گر به‌آنها انعام بده.

(البته این رویه با نظر ملا محسن هم موافقت داشت) بعد اعتمادالدوله در خفا میرزا مسعود را دید و سفارش بسیاری باو کرد که

باید از راه تزویر در آئي اگر دیدی که موافقند مسلمان بمانند که هرساله به آنها انعام بده و اگر نه باید حتی به دمی آب محتاجشان سازی و چنـان بـلائی بر سرشان آری که آوازه آن در تمام کشور ایران بپیچد .

چه میرزا گوش کرد آن حرف پنهان
بگفت منت بدارم از دل و جـان
برفت اندر سپاهان بـا دل شـاد
جماعت را بخواند آن مرد صیـاد

به آنهـا گفت کار شما را آسان کردم و حکم دارم که هر کس بخواهد بدین خود بر گردد و با دادن جزیه آزاد است . آنها وی را بسر شاه عباس ثانی و تربت شاه عباس اول قسم دادند که مارا آزمایش میکنی و یا اینکه حقیقتاً شاه چنین موافقتی کرده است و گفتند که اگر بخواهی کوران را آزمایش نمائی گناه است و ما مانند کورانی هستیم که‌راه گم کرده و بطرف شیرروانه‌هستیم‌وبیا و محض خاطرخدا مارا براه بی‌خطر هدایت‌نما . میرزا مسعود جواب دادمن چه منظوری دارم این دستوری است که شاه و اعتمادالدوله به من داده‌اند و سپس بجان فرزند یگانه خود و سر شاه قسم خورد که عین حقیقت را گفته است و اگر میخواهید بدین حضرت موسی بر گردید پولهـائی را که گرفته‌اید مرجوع داشته و هر ساله‌جزیه دهید وبروید در بهای‌مساجد خود راباز ومشغول عبادت گردید.

پس آنها یك ماه مهلت خواستند تا پول شاه را مرجوع داشته وبه مذهب‌خود بر گردند اما عده‌ای حدود۱۲ نفر مردمان‌مال‌اندیش

بودند که فهمیدند که در دریا ، طوفانی واقع گردیده بنابر این در جواب گفتند .

بگفتند آن جماعت از سر ترس که‌ای نور دو چشمان دادمان‌رس
مسلمانیم تـا روز محشر که باشیم رو سفید آل حیدر

بااین وضع اسامی‌دسته‌اول‌را دردفتر نوشتند.

یهودیان را میرزا مسعود مرخص نمودو همه خوشحال بر گشته دربهای کنیسه‌هارا باز کردند ، اتفاقاً آن روز شبات (آنخی) (۱) بـود ومردم با کمال خوشوقتی توراتها راباز کرده خواندند و برای مساجد و فقرا نذرها کردند .

روز یك شنبه میرزامسعود حکم کردهر کس مسلمان است‌عمامه سفید بر سر بگذارد و هر کس مسلمان نیست از همین امشب وصله‌ای برسینه بدوزد . همه با جان دل عمل کردند و فردا جارچی‌هارا بشهر فرستاد که هر کس مسلمان است مندیل سفید داردو یهودیان وصله‌ای برسینه دارند و در آن روز که یهودیان بیخبر از نقشه میرزابودند به در و بازار آمدند و مسلمانان هریهودی که علامت داشت میکشتند و ابداً کسي نبود که قاتلین را توقیف یا مانع گردد . چـون یهودیان این وضع رادیدند بنزد میرزا مسعود رفته و گفتند حال‌دیگر مسلمانیم ولی میرزامسعودمخالفت کرده گفت من احکامی مهر کرده بدست کلیه افراد یهود میدهم و در کوچه بازار هر کس خواست مزاحم شما شـود آنرا نشان دهید کاری با شما نخواهند داشت . آنها باور کرده و بـاز

---

(۱) شنبه‌ایکه فرمان‌توحیدخدا به‌حضرت‌موسی‌رسید .

چون مورد حمله واقع شده و مهر میرزا مسعود را نشان میدادند مع‌الوصف آنها را میکشتند ومیرزامسعودهم پولها شاهی را با ده نیم علاوه و جزیه از آنها گرفت بطوریکه همه بفقر افتادند و نمیتوانستند آنچه را که دولت طلب میکند بدهند و ناچار قرار شد که خانه های آنان را دولت بتصرف درآورد و آنها بیرون شهر رفته در صحرامنزل کنند وخانه هارامخصوصاً قیمت کم میگذاشتند تا بده‌کاران کسرداشته باشند . دادرسی وجود نداشت و زندگانی بر آنها تنگ شده بود ، مخصوصاً آنکه میرزا برای ترك خانه های ایشان مهلت نمیداد و به مأمورین خود امر کرد که مردهای آنهارا بزور از خانه‌هایشان خارج کرده ببرید به باغ‌بلبل که بالاتر از پل است منزل دهید ، (آن محل اسمش باغ بود ولی نه آبی و نه درختی داشت) و نگذارید که روی زن و فرزند های خود را ببینند و کسی را اجازه ندهید خوراك برای آنها بیاورد .

نوکران بزور آنها را بدانجا برده کتك زیادی به آنها زدند و عده کثیری از چوب خوردن بی‌هوش شدند و چون گرسنه و بی‌آب وبدون دادرس ماندند همگی گفتند که حال‌دیگر حقیقتاً اسلام‌آوردیم وکاملا به‌مقررات آن عمل خواهیم نمودو اکنون از مذهب یهودبیزار گشتیم و اگر یکمرتبه دیگر نام مذهب موسی را بیاوریم باخنجرسر از تن ما جدا سازید و زنان و فرزندان مارا به اسارت ببرید و یا مارا زنده در گور کنید . پس میرزا مسعود گفت توبه کنید و با این امر موافقت نمودندوقرار شد دو مرتبه شهادت گویند و میرزا گفت اگر

حقیقت میگوئید باید پیرها ، ریش خود را حنا بگذارند و آنها را به حمام برده و این کار را انجام دادند و از آنجا به خانه های خود رفتند. روز بعد میرزا مسعود عده‌ای عمله با بیل و کلنگ فرستاد و کلیه کنیسه هارا خراب کرد،(تصورمی‌شود که بنای عظیم وتاریخی صفحه ۳۹٤ در این زمان خراب شده باشد.)

اول (هخال قودش)(۱) راخراب کردندو بعددیوار وپایه‌ها را . دل زنان و مردان داغدار بود .

بابائی لطف اضافه میکند :

آیا وصف وقایع تاریخی خرابی خانه خدا را (در اورشلیم) خوانده‌اید ؟ اوضاع خرابی در آن روز شبیه آن شده بود.

سرگذشت ملا یهودا ناسی در کاشان

اکنون بیا و سرگذشت کاشانرا بار دیگر بشنوید شهریکه مانند یك اورشلیم کوچك بود ، خدا داند که ملا یهودا بقدری پاك و منزه بود که به حضرت ذکریا شباهت داشت . وی از اولاد حضرت موسی و تورات خان و رئیس جامعه که از هیچگونه خدمت کوتاهی نکرده بود ، برای گرفتاریهای گوناگون افراد جامعه خود همواره تلاش‌می کرد. ثروتش‌هم کافی‌ودراثر این‌وضعیت، عده ای به او حسادت ورزیدند و درصدد ایجاد بدبختی و فلاکت برای وی شدند و هم قسم گردیدند که متوسل بتحریکات برعلیه ملا یهودا شده وتا قبل ازخاتمه یکماه ، کارش را بسازند . دست تقدیر درست در سرماه که روزشنبه ای

(۱) محل قبلهٔ وجای تورات.

از ماه تموز بود . پس از آنکه نماز و مراسم دعا را بجا آورد به منزل رفته شروع بخوردن غذا کرد ولقمه ای که بلع نمود حلق اورا گرفت وهرچه اطرافیان برای نجات او کوشش کردند نتیجه نداد و فوت کرد. همه جماعت غمگین بودند زیرا پیشوائی که بتواند مانند او مشکلات آنان را درمقابل دولت حل کند وجود نداشت .

بعد ازفوت او وضع یهودیان بدتر شد . مخصوصاً آنکه دراین عصرخداوند چنین پادشاهی براي ما تهیه کرده بود وصدر اعظمی مانند بخت النصر که کنیسه هاراخراب وتوراتهارا سوزاند و کهنه ولوی‌های بسیاری را کشت وجوانان آرزومندی را ازبین برد .

بقیه شرح حال مسافرت ملا محسن کاشی

بخاطر دارید که دنبال ملا محسن چهار نفر از یهودیان به اردو رفتند ولی در نتیجه مقررشد که میرزا مسعود کلانتر به اصفهان رفته تحقیقات نماید ولی او طبق دستور اعتمادالدوله آن بدبختیها را برای یهودیان پیش آورد .

چهار نفر یهودی کاشانی همچنان بدنبال اردو میرفتند که شاید راه چاره ای بیابند و تا اشرف و فرح آباد پیش رفتند آنها درتنگی و سختی ومشکلات زیادی بسرمیبردند . در شهر فرح آباد جوان یهودی بود بنام یوسف ، به آن چهار نفر نمایندگان کاشانی گفت غم بدل راه مدهید وشما صحبتی ننمائید من مطالب را بعرض شاه میرسانم و کاری کنم که شاه شماهارا ببخشد واگرخداوند حیاتی بمن مرحمت فرماید کاری کنم که شاه کلیه یهودیان را ، تالار وبندر در انتخاب مذهبشان آزاد گذارد . یوسف که ازجمعیت گرجی لاله زار بود نقشه ها برسر

داشت ولی دست روزگارفرصتش نداد تبی کرده وفوت نمود (۱) گویا فلك از ما برگشته بود • اگر بر نگشته برای چه ما را از عصر بخت‌النصر به پراکندگی‌سوق میداد• مدتی ازاین قضیه بگذشت‌و شاه ازطریق تهران روانه اصفهان گردید• آن چهار نفر یهودیان هم دنبال اردوهمی‌رفتند واتفاقاً بنیامین هم بیمار شد (۲) واوخواست بعجله خود را بکاشان برساند . پس الاغی گرفته و راه گیلعاد (گیلیارد) که نزدیك دماوند است درپیش گرفت وازآن سه نفر جدا شد در گیلعاد دید حالش خراب است کدخدایان یهود را خواست خودش را معرفی کرد وتمنی نمود که او را طبق مراسم یهود در مقبره آنان دفن کنند مردم برای او متاثر شدند وآخرین خواهش اورا انجام دادند .

مسلمان نمودن یهودیان کاشان در دفعه سوم

سال ۵۴۲۰ عبرانی (مطابق ۱۶۵۹ میلادی) وماه تشری (مهر ماه) بود •

چون آن سه نفرنماینده دیگر، که با اردو رفته بودند به کاشان مراجعت نمودند و شخصی که مامور کارهای کاشان از طرف حاکم بود بنام دم دم خان از جریان با اطلاع گردید ، فوق العاده درخشم شد وگفت کاري کنم‌برایشان که دیگر بفکرحضرت موسی وهارون‌نباشند

---

(۱) درآن ایام درمازندران‌تب مالاریا بود وساکنین آنجامرتب تلفات داشتند »

(۲) قطعاً او هم درمازندران تب مالاریا گرفته بوده است

و بهترین راه آنست که آنها را به فقارت اندازم (۱) .

حاکم کاشان اقتداری به دم دم خان افشار داده بود ، اتفاقاً خان افشار چون مردی سخت و سیدی را با لباس سوزانده بود پس حاکم ، خان افشار را بدست صاحبان خون داد تا اورا مجازات کنند و تصادفاً موقعیکه میخواستند اورا بکشند اعتمادالدوله رسید وبه آنها گفت شماها از شاه نمیترسید که خانی را جهت پیر مردی میخواهید بکشید ، صاحبان خون ترسیده وازمجازات خان افشار گذشتند و شاه هم که در کاشان بود (۲) ازشنیدن این واقعه خنده زیادی کرد ودستور داد که خان را حبس کنند و فقط سه سال در حبس بود وبدین ترتیب اعتمادالدوله خان افشار را سر سپرده خود کرد و بعد در عوض این خدمت ازاوتقاضا کرد که به کاشان رفته، بعد از ٤ سال مسلمانی تحقیق نماید که اگر یهودیان مسلمان نیستند پولهای شاه را باضافه جزیه چهار ساله را از آنها بگیرد . و دستور داد که از اشخاص کبیر از هر یك سالی ٤ مثقال (تقریباً ۲۰ گرم) طلا بگیرد و بعد ۳ مثقال و ۲ مثقال ویك مثقال(منظور از زنها۳واز اطفال ۲ ویك)و کلیه یهودیان را به نانی محتاج کندو بعدهم آنهارا ازشهر بیرون نمایددوستورداد که یك نفر یهودی است بنام مسیح عطار که قدی کوتاه دارد وهم چنین کدخدای آنها بنام نسیم که من دل پر خونی ازآنها دارم باید بقدری به آنها چوب بزنی تا کاملا مسلمان شوند . خان مرد لایقی را از اعتماد الدوله خواست

---

(۱) البتة برای آقای حاکم این راه مفیدتر بود .

(۲) گویااین واقعه همان موقعی است که شاه بعد ازرفتن به مازندران از راه کاشان عازم اصفهان بوده .

که همراه او برود و او سرخاب بك رابه او داد .

آمدن خان دم دم بکاشان

این دو نفر وارد کاشان شده فوراً کدخدایان یهود را خواسته و شش روز به آنها مهلت داده که در آن روز بار دیگر حاضر شوند و این‌واقعه درایام عید سایه بندان بود . دراین مدت ٦ روزهمگی‌یهودیان در شور ومشورت بودند که در روز وعده چه جواب دهند و هر کسی راهی را جلو میگذاشت .

روزششم رسیدآنهارا به دیوانخانه بردند ودرآنجا شیخ ومفتی‌را هم حاضر کرده بودند . پس مامورین بیهودیان گفتند که دین حضرت پیغمبر به اجبار نیست بسته به رغبت ومیل است وبس.

چون یهودیان این بشنیدند همه‌فریاد کردند :

فغان برداشتند از خورد ومهتر — که ای‌خان ماپشیمانیم یکسر
مسلمان ما نمیگردیم از زور — بدین‌خود رویمان‌جمله‌در گور

خان دم دم افشاری گفت بایستی‌یك‌بك صحبت کنید واول مسیح ابن آقا میر عطار جلو بیاید و بعد نسیم ابن اهرون . آن دورابحضور آوردند وبازخان تکرار کرد که‌اسلام پذیرفتن به جبروزورنیست آزاده بگوئید چه مایلید. اول مسیح آملا میرجواب داد :

ای خان از عهده ما انجام وظایف مسلمانی خارج وازعهده آن برنمیآئیم ونسیم ابن اهرون گفت :

مادراین مدت از روی ترس وبیم تقاضای شماراپذیرفتیم ولی در وفا به حضرت موسی‌باقی هستیم، آنگاه خان‌آنها را به گوشه‌ای نشاند وشروع به تحقیق از سایرین نمود .

چندنفربنام شکری و شمشون وحدود ۲۰ نفر دیگربخان گفتند هنگام مسلمان نمودن یهودیان، ما در کاشان نبودیم وتعهد نداریم.

پس خان برخاسته نسیم ومسیح و دوازده نفر از آنهائیکه گفته بودند ما تعهدی نداده ایم و درمسافرت بودیم توقیف نموده به زندان فرستاد و بقیه را مرخص نمود . محبوسین را بچوب بستند وخانه هارا مهر وموم کردند که سری ٤ مثقال طلا بابت هر سال جزیه ٤ ساله بدهند و بعد همه را از شهر بیرون کردند، یك بارشتر چوب ، بر آن محبوسین خورد کردند در حالیکه برشکم آنها لگد میزدند . وازپاهای آنها خون جاری بود. یوشع لوی نامی که زنش در سال ٥٤٢٠ فوت کرده و طبق مراسم اسلام به قبرستان مسلمانی هم دفنش کرده واز آن کسانی بود که گفته بود در کاشان نبودم ،درصورتیکه نامش در دفتر وجود داشت اورا نیز ازخانه اش بافرزندان بیرون کرده در کوچه نشاندند ودارائی اورابردند وباز زر بسیاری ازاو میخواستند درصورتی که نداشت تا به بدهد .

خدا میداند که در عصر قیصر (۱) در هیچ کشوری چنین ظلمی نشد. ناخنهای آنان ریخته شد و مکرر گلوی آنهارا برای خفه کردن فشردند وبعد پاهای آنان را در کند گذاردند.

وچون غروب شد سرخاب بك دستور داد که بدون نان وآب آنها را بیرون شهر ببرند تا که فردا ایشان‌را بطرف سیاه کوه روانه ومسکن دهند ووصله بر لباس آنها گذارندو بدین وسیله مردم آنهارا بشناسند صبح بعد سرخاب بك محبوسین‌را براه سیاه کوه روانه نمودآنهارشوه

---

(۱) قیصر روم ادریانوس

بسیاری دادند تااجازه دهد که دراثر جراحت‌پا سوار الاغ شوند ورخت خواب باکمی نان وآب بردارند . مامورین راه را هم به مراقبت آنان گماشتند تاآنها رابسیاه کوه برسانند مامورین بی انصافهم دربین راه‌با زدن چوب بسیار ایشان را میراندند.

دردهکده بیدگل مردی بنام معصوم که خدا ترس وانسان پرور بود ، دلش بحال آن یهودیان بسوخت و نزد راه داران ضامن شد که اجازه دهند چند روزي آن جمعیت نزد او بمانند . روزبعد که روز (عربا)بود خان دم دم وحاکم شهر کاشان باشیخ ها وقضات وبزرگان شهر دردیوانخانه جمع شدند و خان . یهودیان را احضار کرد وامروز نقشه خطرناکی برای‌آن جمع بیچارگان داشت اما حاکم شهر وآن شیخ که حاضر بودند (وخداوند حافظ آنها هم بدنیا وهم‌به عقبی‌باشد) رفتند در مقابل خان و آب بر آتش ریختند و بالاخره قرار بر این گذاردند که هر کدام اقرار به مسلمانی کند ، خان بپذیرد وآنها را آزار نکند . اشکال دراین بود که قبلا همه گفته‌بودند ما دست ازمذهب خود برنمیداریم . (۱)

خلاصه آنکه یك یك آنها را پیش آورده مسلمان میشدند و درآن روز عده مردان که مسلمان شدند ۷۰۰ نفر بودند . وقرار شد آنهائیرا که سرخاب بك به سیاه کوه تبعید کرده بود برگردانده و درمحضرنواب مسلمان شوند . بعد از این هم سرخاب بك یك بهانه‌ای گرفت که باید ، دراثر خدمتی که بشما کردم و مسلمان شدید حق

(۱) ازقرارمعلوم دراثر بیاناتیکه حاکم وشیخ شهر به آنها گفته‌بودند حاضر شدند بگویند مسلمانند .

بدهید و ۲۰ تومان از هر سری مطالبه میکرد تا بالاخره به پنج تومان (۱) خاتمه دادند و خانه بخانه وصول کرده و آن پولها را برای اعتماد الدوله برد .

انفصال محمد بیك از مقام اعتمادالدوله‌ای وشروع بدبختی او

سپس بابائی لطف بشرح خیانتهای محمد بیگ اعتماد الدوله نسبت بشاه ودروغهای او و مخفی داشتن امور کشور از شاه عباس ثانی وازنظر افتادن و انفصال وی و از دست دادن حشمت و جلال و ثروت و تبعید او از اصفهان پرداخته است وچون درج تفصیلی آن متناسب این تاریخ نیست از بیان آن صرفنظر میشود . در ابتدای این فصل هم از گفته تاورنیه شرح آن نوشته شد وبهمان علل‌های فوق‌الذکر محمدبیگ اعتمادالدوله ازکار افتاد وبه قم تبعید گردید .

تاورنیه سال انفصال محمد بیگ‌را بسال ۱٦۵۹ میلادي تعیین کرده و بابائی لطف هم بسال ۵٤۲۰ عبری که درست مطابق ۱٦۵۹ میلادی میباشد یعنی درهمین سالیکه خان دم دم افشاری وسرخاب بك‌را مامور کاشان ومردم بیگناه را دچار آزار ویغما نمود .

بابائی لطف در ابتدای شرح انفصال وشروع بدبختی اعتمادالدوله مینویسد :

---

(۱) مطابق ۱٤۰۰ تومان امروز است وگویا ازهر خانواده‌ای گرفته باشند .

بیا بشنو دمی باش خاموش
بکن این قصه شیرین تو در گوش
ببین تا ظالمان ظلم کردار
ز دولت چون فتادند آخر کار
هر آنکس بد کند در دار دنیا
مکافاتش بدی باشد مهیا
هر آن نقشی که سازد ظلم پیشه
شود آن نقش بر وی چه تیشه
چه کرد او ظلم با جمع جماعت
خدا هم کرد او را بی بضاعت

(وبعد اضافه میکند)

همانقسم که مردم را برهنه میکرد وازشهر خارج مینمود همان بلا را برسروی آوردند وهمان طور که بریهودیان نشانه میزدتاانگشت نما باشد خود نیز انگشت نماشد و همانطور که به موسویان میگفت خانه و ثروت خود را گذارده و شهر را ترك نمایند چنان بلائی برسرش آمد.اعتمادالدوله ای به قدرت محمد بیگ هیچگاه وجود نداشت و شاه در اختیار کامل اوبود وهرنقش و تقلبی را که میخواست بشاه جا میزد وتمام درباریان درمقابل اودست بسینه واز اومیترسیدند • سواران تیز رو در کل کشور دراختیار وی وبرای ابلاغ واجرای فرمانش حاضر بودند . هزاران دختران جوان نار پستان را در کشور بدست آورده از آنها کام دل بگرفت چند هزار اسب واستر داشت . ومانند نمرود ، الماس ویاقوت وثروت داشت، برسرسفره‌اش دویست نفرهرروزه مهمان

بودند • دورمندیلش ۲۰ پیچ میخورد تا مردم شهر اورا اهل علم دانند زینهای سوارانش از زر بودند و مرصع نشان و بقدری در نزد شاه عزت داشت که هر میر و دربانی را میتوانست بکشد بدون آنکه شاه ایرادی بروی وارد سازد • (۱) .

همه خانان و میران لشگر در تحت فرمان او بودند و چون این قدرت را در خود دید ، آن ستمکار بدرگاه خداوند یاغی شد و آل یعقوب را بزور شکنجه بترك مذهب مجبور نمود و خیال داشت کلیه آنها را از بین ببرد •

کـه آه آن فقیران کار گر شد
که تاج و تخت او زیر و زبر شد •

محمد بیگ هم مانند هامان ، درموقعیکه درصدد تهیه نقشه انهدام کل یهودیان بود و خشایارشا مشغول مطالعه دفتر ایام ، نتیجه منتهی بدار زدن هامان گشت ، همان قسم هم اعتمادالدوله هنگام شب مورد غضب واقع گردیده سرشب هزار امید بردل داشت و فرماندار هزاران بنده بود ولی صبح آن، گوشه گیر وغمدار وزهر کام شد . اگر این قسم به تورات بی حرمتی نکرده بود گرفتار چنین بلائی نمیشد .

---

(۱) آقای رضا پاروکی در تاریخ ایران صفحه ۳۵۸ مینویسد : شاه عباس دوم درسن ۹ سالگی در شهر کاشان بسریر پادشاهی نشست و چون سن او اقتضای مباشرت کارهای پادشاهی را نداشت، زمان امور بدست وزرا افتاده وکشور برای آنها اداره میشد .... امرا و بزرگان چون شاه عباس دوم را آلت دست خود میدانستند باین جهت سر از فرمان او پیچیده خود سرانه هریك بکاری مشغول شدند •

اکنون مانند سگ دربند است و از دست شاه کتك خورد ودندانش ریخت و دهانش پر از خون وزیرزنجیر رفت وهمان افکاری که برای یهودیان داشت برسرش آمد.

خوشا آنان کـه نیکو کار باشند
ز باغ عمر بـر خوردار بـاشـند
بکن نیکوئی تو بابائی در ایام
کـه تـا دردی ننوشی آخر جام
به آن عبرت سر آرد تـا بمیرد
دگر بغض کسی در دل نـگیرد
خدارا کارش چنین‌است ای عزیزان
که هر کس هرچه کارد بدرود آن

(بعد از آن بابائی لطف فصل مطولی در ذکر برود گار وتوحید و معجزاتیکه در حق یهودیان کرده بیان مینماید سپس بشرح بقیه اقدامات این قوم برای بدست آوردن آزادی مذهب نموده و چنین بیان میکند .)

* * *

اقدامات مجدد یهودیان اصفهان برای آزادی مذهب بعد از انفصال محمد بیك اعتماد الدوله

چون‌اعتمادالدوله جدیدتعیین(۱) گردیدیهودیان‌اصفهان‌در صدد اقدامات‌برای‌آزادی مذهب‌خود برآمدندشمعون‌نامی توانست‌عریضه‌ای که مورد پسند همه باشد بنویسد .

---

(۱) گویا میرزا تقی‌اعتمادالدوله باشد .

مشار الیه در عریضه مذکور بشرح اقدامات میرزا مسعود (۱) پرداخت که چگونه در عوض تحقیق بزور شمشیر آنها را ظاهراً مسلمان نمود و نیز بشرح آنکه تاچه اندازه آنها را از ثروت و هستی ساقط کرد و اضافه نمود ، پر معلوم است اشخاصی را که بجبر مسلمان نمایند نتیجه منده نوشت که همه ما تورات خوان و دعا گوی پادشاهیم و تورا به نور حضرت پیغمبر قسم میدهیم که مارا آزاد کنی.

عریضه را شمعون بدربار برده تقدیم اعتمادالدوله جدید نمود و نخست وزیر آن را خوانده گفت خوبست ، ولی یك ماهی صبر کنید تا من فرصتی یافته آن را تقدیم شاه نمایم . اما اول خواست ۵ تومان حواله‌ای بر یهودیان کاشان بدهد اگر برداختند آن وقت اقدام نماید و اما برات بدون حکم بود (منظورش از گرفتن پول آن بود که ببیند آیا یهودیان کاشان هم علاقمند بمذهب موسی هستند یا نه تا اگر هستند اقدام نماید) و به قورچی مامور کاشان مضافاً گفت تحقیق کنید که آیا مایلند یهودی باشند.

یهودیان کاشان ترسیدند پول بدهند که مبادا مکرر مطالبه بشود مخصوصاً آنکه حاکم شهر میخواست پول توسط او داده شود. یهودیان میگفتند برات پنج ساله میدهیم ولی حاکم حاضر نبود و ۲۰ تومان مطالبه میکرد.

---

(۱) میرزا مسعود طبق تقاضای ملامحسن کاشی از طرف شاه معین شده بود که تحقیق نموده ببیند تا اگر یهودیان اصفهان به مذهب موسی علاقمندند مذهب یهود را آزاد نمایند.

پس یهودیان ،مراتب را برای اعتمادالدوله جدید عریضه کردند و توسط جوانی زردشتی بنزد وی به اصفهان فرستادند . اعتماد الدوله به خان کاشان نوشت تو باید از روز محشر و از شاهنشاه بترسی و بیاد بیاوری که رفیقت اکنون در محبس است (مقصود محمدبیگ میباشد) و این حکم روزی به کاشان رسید که حاکم یهودیان را مجبور بهدادن تعهد یکصد تومان نموده‌بود وحاضر بگرفتن به اقساط نبودهمانموقع بود که جوانك زردشتی رسید وحاکم پس‌ازخواندن‌آن‌نامه‌مانند مار برخود بغلطید .

قورچی مامور اعتمادالدوله نتوانست ۵ تومان را وصول کند از کاشان‌به اصفهان مراجعت و نزد شیمعون رفت واز او مطالبه ۵ تومان را نمودشیمعون‌هم تقاضای دیدن‌حکم مربوط به حواله را نمودو چون قورچی این بشنید چوب کشید او را بزند . شیمعون به او گفت اگر تو بتوانی اقدامی برای آزادی‌ما بکنی در عوض زر بتو جان خواهم داد . از شنیدن این مطلب قورچی‌قسم یاد کرد که من کار شمارادرست خواهم کرد پس روانه حضورشاه شدو گفت ۰

اعلیحضرتا ـ ای‌پناه دین ـ اعتمادالدوله براتی ۵تومان‌حواله یهودیان کاشان‌به من داد اما آنها از هستی ساقط شده‌اند ودرپریشانی بسر میبرند ومیگویند چرابایستی پادشاهی‌به‌این عدل و داد نسبت به ما جور و بیداد نماید ، اگر ما یهودی هستیم کو تورات ما و اگر مسلمانیم کجا است‌اطلاع‌و کردار ما ۰ و از خود اضافه کرد ، در چنین

دوره‌ایکه از توجهات شاهنشاه ، گرگ و میش با یکدیگر زندگانی میکنند !!چرا این فرقه درزحمت باشند.

چون شاه این مطالب بشنید گفت من آنهارا بخشیدم ویهودیان کاشان (۱) بمذهب خوددر آیندقورچی عرضکرد قربان کجا به‌حرف من باور خواهند کردمقرر فرمائید که حکمی‌صادر شود حکمی‌بسیار نافذ که هیچ حاکم وداروغه ووزیری نتواند مخالفت نماید حکم‌نوشته شد و فقط قرار گردید جزیه را بدهند وفرمان دیگري هم صاد گردید که در کلیه کشور ، هر یهودی از جور حکام مسلمان شده باشد **طبق حکم شاه وشرع پیغمبر حق‌دارند** مانند سابق بروفق دین خود رفتار نمایند و شاه گفت که آنهارا باختیار تو (یعنی قورچی) واگذار کردم و بدان که امروز ٥ سال است که آنها مسلمانی کردند و جزیه ندادند وخودشان راضی‌هستند که آن جزیه٥ ساله‌را بدهند واز کاشان که شصت‌تومان‌درسال میدادند اکنون‌نیز بدهند .

قورچی به کاشان آمد واحوال‌را به خان گفت و او کدخدایان یهودرا خواست‌و حکم شاه‌را به آنها نشان داد و اضافه نمود من‌چیزی از شما نمیخواهم و در روز بارانی مزاحم شما نخواهم بود ، فقط ٦٢ تومان سالیانه را بدهید و هیچگونه مالیات دیگری ندهید و دستور داد میتوانید درب کنیسه های خود را باز کنید و خلعتی برای ملاي یهودیان داد . این‌واقعه درماه شباط زمستان‌و بازهمان شنبه(آنخی)بود.

بودی شبات (آنخی) دگر باز بکردیمان بکیش خویش پرواز
همان آب گذشته باز آمد همان قانون اول ساز آمد

---

(۱) البته حکم دراصفهان‌نیز همانموقع اجرا شد .

پس از آن دیگر مردم مارا اذیت نمیکردند و در آسایش بسر میبردیم . ولی نباید فراموش کرد بعد از این واقعه یهودیان بخشش زیادی کرده و زر بسیاری دادند .اما مردم شهر ازاین پیش‌آمد ناراحت شده و بایهودیان قهر بودند وبه خون ما تشنه . زن آبراهام کدخدای کاشان یکسال تمام هرروز روزه گرفته بود تا خداوند برحم آمد و شوهرش دائم بین کاشان و اصفهان درمسافرت بودو بنزد میراسد رفت.

هزاران شکر بدرگاه خداوند
که مارا فارغ اندرین بند
ز شر ظالمان آزاد گشتیم
همان بر دین خود دلشاد گشتیم

در خاتمه مفصلا از خداوندتمنی بنیادآزادی و بنای‌خانه‌سوم را نموده‌ومینویسد که تمام این بلاها از گناهان و اختلافات مابظهوررسید

نوشته های سایرین راجع به وقایع آن‌زمان

مجله مطالعات یهود جلد ۵۳ سال ۱۹۰۷ صفحه ۱۰۶ مینویسد:

در کتاب انگلیسی چاپ ۱۶۶۹ میلادی که از آلمانی ترجمه شده ، یك اطلاع بی اساسی راجع به عهد شاه عباس و بابائي لطف شرح داده وآن‌نوشته بدین‌قراراست که :

«شاه عباس‌اول‌به استقرار خارجیها در کشورش مساعدت‌میکرد (این درست است) و عده‌ای هم یهودی‌آمدند (درست نیست زیرایهودیان ازدوقرن‌قبل از کورش کبیر در ایران بودند) و که در مدت کوتاهی ثروت زیادی بدست آوردند ، شاه عباس بمنظور از بین بردن آن‌ها بهانه‌ای جست و گفت که یهودیان‌قول داده‌اند بعد از ۶۰۰

(۱)سال‌ازظهوراسلام‌مسلمان‌شوندواگرنه کشته میشوند ،شاه میخواست این نقشه‌راعملی کند ولی مفتی گفت که‌به آنها فرصت‌بده ومباحثه‌ای بشود . یهودیان در جلسه مباحثه گفتند حضرت محمد پیغمبر و اولاد ابراهیم است و نتیجه آن شد که فرصتی برای ظهور مسیح به آنها بدهند و یهودیان ۷۰ سال فرصت خواستند و سندی تنظیم شد و این سند در عهد شاه عباس دوم در آمد و همانموقع انتشار ظهور شبتای سوی شنیده‌شدوشاه‌عباس دوم با مشورت‌بزرگان، تصمیم به برانداختن یهودیان گرفت و با ظلم شدیدی حکم اجرا شد . فشار و ظلم ۳ سال از ۱۶۵۶ تا ۱۶۶۶ ادامه داشت مخصوصاً در ایالات شیراز ، گیلان ، همدان ، تبریز واردبیل »

بعد همین مجله علاوه‌میکند که «مدت ۳ سال درست نیست‌زیرا بابائی‌لطف ۶سال گفته از۱۶۵۶تا۱۶۶۱»

موضوع بالا راجع به ۶۰۰ سال و مهلت ۷۰ ساله تا زمان شاه عباس دوم صحت ندارد جریان‌انگیزیسیون‌در اسپانیا و فشارهای وارده بر یهودیان اروپا و نفوذ مامورین مذهبی ، و سیاسی خارجی در دربار صفویه و خشونت و طمع محمد بیگ صدراعظم زمان شاه عباس ثانی‌موجب‌جریانات آنروز گردیده‌است .

همین مجله فوق‌الذکراضافه میکند که :

« باسناژ Basnage اطلاعات مختصری از تونو Thevenot که در سالهای ۱۶۶۳ تا ۱۶۶۵ مسافرت به ایران کرده است بدین قرارمیدهد :

---

(۱) گویا منظورهزار سال است

« یهودیان آزاد بودند ، تا آنکه صدر اعظمی که از آنها متنفر بود و میخواست با آزار آنها ثروتی اندوخته نماید ، شاه را تشویق کرد که حکم آزارومسلمان کردن آنهارا بدهد .

وی نه‌از شدت ونه‌از آرامی برای پیشرفت منظور خود کوتاهی نکرد و حکم ممنوعیت انجام مراسم مذهبی یهود را در کشور از شاه گرفت ولی موفقیت کامل حاصل نکرد زیرا باوجود ظاهر امر ، باطناً به مذهب موسی رفتار میکردند • آنها در اصفهان بیچاره‌اند و جزیه بشاه میدهند و وصله‌ای‌دارند به پهنائی ۲ تا ۳انگشت که روی لباس آنهـا دوخته است و آن در وسط شکم دو انگشت بـالای شال واقع میباشد •رنگ آن مهم نیست ولی‌با رنگ‌لباس باید فرق داشته‌باشد.»

تهه‌ونو Thevenot نوشته است : «یهودیان لار بیش از شیراز هستند یك محله مخصوص در پای کوه بین شهر و قصر دارند • اکثر اهالي لار یهودی هستند که بکار ابریشم مشغولند همچنین بکار دیگر وتهیه شال که معروفست»

یهودیان لار بتدریج از زمان صفویه الی اواخر قاجاریه در اثر فشارهای گوناگون از بین رفتند ، عده‌ای مسلمان وعده دیگر مقتول یا مهاجرت کردند•

والتر فیشل درتاریخ‌یکی ازجوامع یهود، اصفهان‌چاپ‌نیویورك ۱۹۵۳ ازقول‌کار ملیتهای آن زمان مینویسد:

« در نامه مورخه ۱۲ مه ۱۶۵۷ (کشیش‌کار ملیتی) مینویسد : من نمیتوانم همه‌چیزرا بنویسم فقط میتوانم بشما بگویم که شاه‌ایران نقاب خود را برداشته و سمی را که در قلبش بود ظاهر ساخته است ـ

وی دستورداده که تمام یهودیان کشورش مجبورند به تعداد یکصد هزار مسلمان شوند. »

اینك سرگذشت یهودیان ایران و خصوصاً اصفهانرا در عصر شاه عباس ثانی از زبان یکنفر مورخ غیر یهودی یعنی اراکل ارمنی تبریزی بشنویم : وي از صفحه ٤٤٢ تا ٤٥٩ کتاب تاریخی خود بشرح مربوط بیهودیان پرداخته است . اما بایستی توجه نمود که شرح تاریخی اراکل کامل نیست زیرا اوتاریخ خودرا قبل از خاتمه **سلطنت شاه عباس دوم** نگاشته است .

اخراج یهودیان ازقول مورخ ارمنی اراکل تبریزی

اخراج ارامنه (۱) و قوم اسرائیل از اصفهان در زمان سلطنت شاه عباس دوم در سنه (۱۱۰٦) ارامنه ـ مطابق ۱٦٥۷ـ۱٦٥۸ میلادی ـ

---

(۱) مکرر در صفحات این کتاب گفته شد که محرك دربار صفویه برای اقدامات ضد یهود ، اروپائیان بوده‌اند و اکنون این سؤال پیش می‌آید پس چگونه ارامنه که مسیحی می باشند . نیز مورد تجاوز قرار گرفتند . بایستی دانست که اخراج ارامنه در عصر شاه عباس دوم انجام شده . شاه عباس اول که مردی سیاس ولی پیرو سیاستهای اروپائی بود میدانست چه می کند ودر زمان او غیراز یهودیان که منظور اروپائی‌ها بودند سایر مذاهب ومخصوصا مسیحی‌ها درآسایش بودند ، اما شاه عباس دوم جوان و کم تجربه عملیات جد خود را، از جنبه مذهبی گرفت و در این صورت یهودی وارمنی هردوراازشهر برکنارداشت تاطهارت شهر اصفهان محفوظ باشد وچون ملل اروپائی حامی ارامنه بودند دیگر به قتل وغارت وچپاول آنها نپرداخت .

نزدیکیهای غروب یکروز جمعه که روز بعدش شنبه بود واقع شده «اعتمادالدوله» که نامش «محمدبیگ» وقوم ارامنه را از اصفهان اخراج نمود، اکنون میل کرده بود که قوم اسرائیل را اخراج نماید: لذا قوای انتظامی را خواست و با پیك ذیل برای قوم اسرائیل «که قوم یهود باشد» ارسال‌داشت؛

«که شما ای قوم اسرائیل مجبورید از شهر خارج شوید و در حومه‌ای از خارج شهر اقامت نمائید، چون‌شما مسلمان نیستید وقوم نجسی میباشید، از شهر بروید و در خارج شهر مقیم شوید، چون چنین است فرمان شاه شما».

اسرائیلیها با زاری و تضرع پاسخ دادند که چون شاه ما چنین حکم نموده است، فرمان شاه را با کمال افتخار اجرا میکنیم ولی از شما بخشش همگی را خواستاریم و ما با پسران و دختران و همه‌قوم و خویش با کلیه دارائی خود میرویم و مخصوصاً شاه‌بیگم که دیروقت است و بیماران و دردمندان، پیران و کودکان نمیتوانند شب هنگام از اینجا بروند، لذا خواهشمندیم‌مارا ببخشید: ولی قوای انتظامی‌اجازه نمیداد که تا فردا بمانند و اصرار داشتند که همان شب با تعجیل از شهر بروند، چون دستور (اعتماد الدوله) بود که آنها را نبخشند و نگذارند تا صبح در آنجا بمانند، بلکه همان شب آنها را با خانواده‌هایشان‌اخراج‌نمایندومقررشدچنانچه‌احدی‌تا صبح‌درشهر بماند، او را بزندان ببرند و شکنجه نمایند. چون باوامر (اعتمادالدوله

تن‌درنداده ونرفته است.

اخراج جبارانه قوم اسرائیل

این رفتار (اعتمادالدوله) نسبت به قوم اسرائیل بدین منظور بود که آنها همان شب عزیمت نمایند و مساکن آنها را روز شنبه بحال تخلیه نگاهدارند. لذا قوای انتظامی (اعتمادالدوله) که برای اخراج قوم اسرائیل آمده بودند آنها را شکنجه نمودند و یك یك آنها را جبارانه از خانه‌هایشان خارج و با شمشیر وبیل مجروح نمودند، اسباب و اثاثیه آنها را زیر ورو کردند ودرب منازلشان را از پاشنه انداختند، و قوم اسرائیل با شیون و ندبه و گریه و زاری هر یك دست پسران و دختران را گرفتند و با رختخواب وفرش، شب هنگام دیر وقت از خانه هایشان خارج شدند و بطواف درب منازل مسلمانها، در خیابانها و اطراف قصر سلطنتی پرداختند، ولی کسی بآنها رحم نکرد، سپس اسرائیلیها از شهر خارج شدند وبه (جلفا) و (داودآباد) رفتند وآنجا هم محلی برای سکونت نیافتند زیرا چون قوای انتظامی می‌آمدند و بعنوان اینکه از جانب «اعتماد الدوله» اخراج شده‌اند، لذا مردم از پذیرفتن یهودی ها امتناع نمودند و کلیه قوم اسرائیل در خارج ماندند و چون فصل پائیز و اوائل زمستان و هوا سرد بود، با مخاطرات و اندوه فراوانی مواجه شدند، در میان آنها اطفال یتیم و زنان تهیدست بی‌شماری وجود داشتند، و هنگامیکه مسلمانها به ایشان برخورد مینمودند بآنها ناسزا گفته ونسبت بآنها اظهار تنفر نموده وهتك حیثیت مینمودند، وآن‌ها رادچار زحمات گوناگون می‌ساختند

✿✿✿

تعقیب وشکنجه یهودیها وجوابگوئی آنها

«اعتمادالدوله» که شاهد وناظر این اوضاع بود فهمید که یهودیها را بمیل خودشان نمی‌توان بآئین اسلام آورد، اندیشه نمود آنهارابجبر باسلام بکشاند، لذا بملت مسلمان و خصوصا به قوای انتظامی امر نمود که بروند و هر کجا مردی یهودی دیدند بحضورش بیاورند،بدین ترتیب کلیه مردان مسلمان هر کجا مردی یهودی مییافتند دست‌بسته می‌آوردند. و بجلوی «اعتمادالدوله» می‌افکندند.

و وی قبلا با یهودی‌ها بملایمت سخن میگفت که، ای مردم یهودی از آئین خودتان بر گردید و جلو خداوند و خالق آسمان زانو زنید و برادرما شوید ولی یهودی‌ها در پاسخ اظهار می‌داشتند که: بخداوند و خالق ارض و سماء ایمان داریم و پرستش میکنیم لیکن تمایل برادری شما را نداریم و از آئین خودمان بر نمیگردیم، چون آئین ما آئینی است حقیقی و خدا داد که بدست «موسی» پیغمبر از جانب خداوند که توهم باومعتقدی آورده شده است اعتمادالدوله‌پاسخ داد که: چنانچه بآئین ما بگروید برادران محبوب ما خواهید بود، بعلاوه تحف و هدایای بسیار و مقامات عالی‌بشما ارزانی خواهم داشت، اسرائیلی‌ها گفتند مارا بکشید، بهتر است بمیریم تا اینکه تغییر آئین دهیم، و اعتمادالدوله پاسخ داد که میدانم این سخنان را بمنظور اینکه خشمگین شوم و شما را بقتل برسانم برزبان میرانید ولی بدانید که هیچکدام از شما را نخواهم کشت بلکه با عذابی تدریجی و طولانی آنقدر شما را شکنجه مینمایم تااینکه ازهرسو مایوس‌شوید وبآئین‌ما بگروید، ولی یهودی‌هاباهم مشورت کرده و باخواهش‌وتمنی

از (اعتمادالدوله) تقاضای محل سکونت نمودند و گفتند : همچنانکه ازامنه را از شهر اخراج ودر جای دیگری سکونت دادید ، بماهم محلی برای اقامت در حومه شهر مرحمت نمائید ، تا کم کم جهت هر نفر بنائی بر پا کنیم ودسته جمعی از شهر خارج و در آنجا مقیم شویم ، (اعتمادالدوله) پس‌از مشاورانی که باشاهزادگان ایرانی نمود محلی را بآنها ارائه نمود که دور از شهر و موسوم به (گزل ، غزل درّه) ونزدیکی (امام موسی) قرار داشت واین مکان ازدولحاظ نامناسب بوداول اینکه دور ازشهربود و ثانیاً فاقد آب بود ، وچنانچه میخواستند آب ازنقاط دوردست بیآورند در نتیجه بعد مسافت بمحل مزبور نمیرسیدندو هر گاه‌چاهی درمحل میزدندآب ظاهرنمیشد چون مکان مزبور کوهستانی ولم یزرع‌بود پس قوم‌اسرائیل از روی ناچاری وبلاتکلیفی در این محل نا مناسب مقیم شدند .

ایذا و آزار یهودیها

پس ازآن (اعتمادالدوله) اندیشید که یهودیها را تدریجاشکنجه نماید ، از ازمنه پیشین وباستانی ، درحومه شهر ، دور از بناها ، حصار بلند درب داری وجودداشت، ولی داخل حصار مسکن وسا کنی‌موجود نبود و فقط حصاری بود قاب مانند . (اعتماد الدوله) بقوای انتظامی دستور داد که هریك نفر نظامی،مامور شکنجه دو نفر یهودی میباشد وباید یهودیها را دست بسته ببرند ودرآن حصار بیافکنند وزمین تحت آنهارا آب بپاشند ودرآن هنگام فصل پائیز وهوا سرد بود وآبیکه بر زمین میپاشیدند یخ میبست و یهودیها سه روز و سه شب گرسنه وبی‌پناه درآنجا ماندند چون کسی نبود که بآنهاخوراك بدهد ، وخویشاوندان

آنها میآمدند واز خارج حصارخوراك و نان بداخل حصارمی افکندند و آن را هم قوای انتظامی میقاپیدند ومیخوردند و به یهودیها نمیدادند پس اعتمادالدوله امر نمود که آنها را ازحصار خارج نموده بشهر بیاورند و محبوس سازند .

سئوال از (صدر)

(اعتمادالدوله) ازرهبر وسرپرست آئین اسلام که (صدر) نامیده میشد راجع به قوم اسرائیل سئوال نمود که : اینها با میل خودشان اسلام نخواهندآورد تکلیف چیست،آیا باید بجبر وعنف آنهارامسلمان نمود یا خیر .(**صدر) پاسخ دادکه هرگاه کسی را بجبر بپذیرفتن آئین اسلام وادار نمائید وی هرگزمسلمان حقیقی واقعی نخواهد شد (۱).** (اعتمادالدوله) دوباره سئوال کرد پس چه باید کرد (صدر) گفت خود دانی ، بمن مربوط نیست . باز (اعتمادالدوله) یهودیهارا بحضود طلبید و گفت که : مطیع اوامر باشند ودین اسلام را بپذیرند وهر کس مسلمان شود مبلغ (دوتومان) بعنوان هدیه بوی میدهم و از عذاب و شکنجه میرهد وبآسودگی درخانه اش مینشیند وهر کس قبل از همه اسلام بیاورد بوی دولت و مکنت میدهم . مردی یهودی بنام عوبدیا(آوادیا)قبل ازدستوراخیر بحضور(اعتمادالدوله) آمد ، وبا کمال میل بانکار دین یهود وپذیرفتن آئین اسلام گردن نهاد ، ازاین امر (اعتمادالدوله) فوق العاده مشعوف شد و از وی تعریف و تمجید

---

(۱) مجتهدین طراز اول که عالم و ازمذهب اسلام و نظریه حضرت پیغمبروامیرالمؤمنین وجزئیات مذهب یهود وتورات بااطلاع هستند همواره حامی یهودیان بوده و برای تبلیغ اسلام ازطریق مذاکرت اقدام نموده‌اند

بسیار نمود و معزز داشت و برادر خوانده اش نامید و جامه ای که در برداشت از تن درآورد و بوي پوشانید و حتی حلقه انگشترش را از انگشت خارج وبانگشت وی نمود وخلعت بسیار داد ، و شخص مزبور راهنمای شاهزادگان ایرانی گردید مشورت داد کـه یهودیها را بطور دسته جمعی وباهم نگاهداری نکنید چون مشوق قوت قلب یکدیگرند بلکه دو نفر وسه نفر بیاورید و بجبر بپذیرفتن آئین اسلام وادار سازید چون آنها بمیل خودشان از آئینشان برنخواهند گشت ، ولی قبـلا روحانیون آنهارا که (حاخام) میخوانند دستگیر سازید وبا وعده هدایا و تهدید به شکنجه و سعی و کوشش بسیارشاید بتوانید آنها را باسلام بکشانید ، هرگاه اسلام آوردند سایرین هم متابعت خواهند کرد ، این بود ارائه طریق (آوادیا) بایرانیها .

تحدید حاخام

طبق راهنمائی (آوادیا) ایرانیهابجستجوی (حاخام) پرداختند و وی را که (سعید) نامیده میشد یافتند و بحضور (اعتمادالدوله) آوردند و اعتماد الدوله بوی گفت : امر شاه را اجرا کن ودین اسلام را بپذیروهدیه وبرکات بستان، ولی (حاخام) زیربار نمیرفت وامتناع مینمود ، و شاهزادگان با وی بحث بسیار نمودند واو را خوش نیامد بلکه اجازه خواست بمنزلش برود وشاهزادگان رخصت دادند و درآن ضمن سخنان (آوادیا) برآنها موثر افتاد که اجازه ندهند وی بخانه‌اش برود بلکه نزد خودشان نگاهدارند وآنها هم همینطور رفتار نمودند ، و روز بعد دو مرتبه وی را آوردند و بوی امر نمودند که مسلمان شود

و باز (حاخام) امتناع نمود ، روز سوم هم امر بدین منوال بود ، ولی روزچهارم پس ازمباحثه بسیاري که با (حاخام) نمودند ویرا محکوم کردند که چنانچه آئین اسلام را نپذیرد شکمش را میدرند و بشتر میآویزند ودرشهرمیگردانند ودارائی وخانواده اش را بغنیمت میبرند وفی‌المجلس شتری آوردند و خواباندند ومیرغضبان برای دریدن شکم (حاخام) آمدند و ویرامجبورنمودند که آئینش را انکار نماید و گرنه شکمش‌را خواهند درید و (حاخام) از روی ترحم بخانواده‌اش سست شد وبدین ترتیب وی را باسلام آوردند و ابراز شعف و سرور غیرقابل وصفی نمودند .

برگشت حاخام

پس ازاینکه (حاخام) را باسلام آوردند ، مردان یهودی را یکنفر و دو نفر آوردند وبآنها گفتند : اکنون چه میگوئید ، اینست (حاخام) شما که آئین اسلام را پذیرفت و شما نیز بدون سر سختی اسلام آورید ویهودیها امتناع نمودند، لذا شاهزادگان بقوای انتظامی امرنمودند که‌آنها را زندانی‌نمائید وفوراً دومرتبه بحضورشان‌بیآورند وبدینطریق دفعات متعددی‌آنها را بردند وآوردند و در ضمن این‌نقل و مکانها، قوای انتظامی ونوکران وخدمه شاهزادگان که درآن محل بودند ، برآنها آب دهان میانداختند ، ناسزا میگفتند ، سیلی میزدند و بزمین میافکندند و کشان کشان میبردند بحضور شاهزادگان و « اعتمادالدوله » وبجبرآنها را مجبوربپذیرفتن اسلام مینمودند ویهودیها از بیم اعمال شکنجه بی اختیارباسلام میگرویدند و پس ازآن ایرانیها

بآنها نفری « دوتومان » ازخزینه سلطنتی بعنوان هدیه داده و اجازه میدادند که بمنازلشان بروند و آنهائیکه از پذیرفتن اسلام خودداری مینمودند، دوباره بزندان منتقل میشدند و دومرتبه ودفعات چندی آنها را میآوردند و مجبور بانکار آئینشان مینمودند و بدین ترتیب در ظرف یك ماه « ۱۵۰ » نفر را مسلمان نمودند .

برگشت یهودیها

پس از آن یهودیها در برابر ایرانیها ضعیف شدند چون نیمی از آنها بآئین اسلام گرویدند و ایرانیها بر یهودیها تفوق یافتند و دیگر بآن‌ها پیشنهاد نمیکردند که بیائید ودین مارا بپذیرید بلکه هر روز یهودیها رابجبر می آوردند وجلو اعتمادالدوله میافکندند ومجبور بپذیرفتن اسلام میکردند و آن قدر آن‌هارا تعقیب وشکنجه نمودند تااینکه کلیه قوم اسرائیل مقیم اصفهان را باسلام آوردند . اسرائیلهای مقیم « اصفهان » قلیل و کمتراز ۳۰۰ خانه‌وار بودند، ملائی مسلمان جهت تعلیمات مذهب اسلام و بردن آنها بمساجد وهمچنین تعلیم کتاب و آئین اسلام باطفال آنها بر ایشان گماردند وبه یهودیها دستور دادند که دخترانشان را بمسلمان‌ها بدهند و خودشان دختران مسلمان را بزنیت بگیرند و نیز کشتار حیوانات را باتفاق انجام دهند و گوشت مورد نیاز خود را از ذبح کنندگان مسلمان ابتیاع نمایند و دستورات مشابه دیگری برای یهودیها وضع نمودند .

مذهب یهود بطور اختفا

ولی یهودیهائی وجود داشتند که بمساجد مسلمانها نمیرفتند و

نیزهرگز بآنها نزدیك نمیشدند و گوشت موردنیازخودرا ازذبح کنندگان مسلمان ابتیاع نمینمودند بلکه مخفیانه در منازلشان گوسفند ذبح میکردند و یا اینکه ایام چندی را بدون گوشت سرمیکردند ، و گاه گاهی که یهودیها دچار ترس و وحشت میشدند گوشت مورد نیازخود را از قصابان مسلمان ابتیاع مینمودند و ظاهراً باجرات و جسارت در برابر نظرعامه بعنوان اینکه برای خوردن خودشان میبرند بمنازلشان میبردند ولی نمیخوردندو پنهانی زیرخاك میکردند وبدین ترتیب بتحقیق معلوم شد که یهودیها مایل نبودند دینشان را ترك نمایند ، ولی (آوادیا) و رفقای همکار شرورش که مانند وی ترك آئین نموده بودند از مذهب جدید الاکتشاف خویش (اسلام) فوق العاده مطمئن و مسرور بودند ، لذا بمیان قوم اسرائیل میرفتند وبازرسی مینمودند و اطلاعاتی ازاینکه چه کسانی از آنها حقیقتا و از روی خلوص نیت اسلام آورده‌اند یا هنوز بطور اختفا بمذهب یهود ایمان دارند کسب مینمودند ، و باین علت مزاحمت زیادی از روی حق و بدون حق برای یهودیها فراهم مینمودند وبدین ترتیب برای بعضی ازیهودیها بعنوان اینکه بچه جهت برای اجرای مراسم نمازبمسجد نمیروندوبکنیسامیروند وببعضی دیگر چرا فرزندانشان را بجای اینکه نزد ملا جهت تحصیل بفرستند نزد (حاخام) اعزام میدارند ، و بعده ای برای چه گوشت ذبح کنندگان مسلمان ابتیاع نمیکنند و در منزل خودشان ذبح مینمایند واز اینقبیل امور اشکالات تولید میکردند ، و یهودیها از بیم ایرانیها بآنها التماس میکردند و رشوه میدادند وباشکال میتوانستند ازدست آنها برهند.

اندیشه قتل (آوادیا) عوبدیا

قوم اسرائیل ازاین اعمال و رفتار ازدین بر گشته ها قلبا وروحاً فوق العاده متاثر و اندوهگین شدند ، و اندیشه قتل آنها در مغزشان قوت گرفت ، قبلا درصدد قتل (آوادیا) بر آمدند چون وی ظالم‌ترین آنها بود ، و یکنفر یهودی بنام (پین هاس) بانتقام جوئی از مذهب یهود تصمیم بقتل آوادیا) گرفت و برای اجرای نقشه‌اش و کشتن (آوادیا) با رفقای سه گانه اش باسامی (اسحق)(مسیح) و(یهودا) بمشورت پرداخت،این‌چهار نفر متفقاً وبا تصمیم راسخی میان خودشان متعهد شدند که درموقع مناسبی (آوادیا) را بقتل برسانند ، چنانچه بقتل رسانندند پس از کشتن (آوادیا » برای مفقود نمودن جسدش ، بااینکه مباحثات زیادی نمودند ، نتیجه نگرفتند و با موافقت یکدیگر شب هنگام نعش وی را از خانه اش خارج ودر محلی ازخیابان افکندند وخودشان نا پدید شدند . بعد از این واقعه ایرانیها هیچگونه صحبتی با یهودیها ننمودند واز آنها تقاضای مالیات نکردند واسلام آوردن‌را بمیل خودشان وا گذار کردند گرچه میدانستند که یهودیها بآئین اسلام نخواهند گروید با وجود این موقتاً آن ها را بحال خودشان گذاردند . و یهودیها مراسم‌آئین یهود را انجام میدادند نه آئین اسلام را و یهودیان تصمیم گرفتند که مالیات ماهیانه ای را که بخزینه سلطنت میپرداختند هر ماه جمع آوری کرده نگاهدارند و همچنین مبلغ دوتومانی را که بعنوان هدیه برای بر گشت از دین گرفته بودند آنرا هم حفظ کنند و سود سالیانه را هم بر آن اضافه نمایند تا هرموقع مطالبه کردند فوراً بپردازند و از دست آنها نجات

یابند. وتا کنون که این سطور نوشته میشود ومطابق است بادهم مارس ۱۱۰۹ (ارامنه‌مطابق۱۶۶۰ـ۱۶۶۱ مسیحی) روابط ایرانیها ویهودیها بقراری است که نقل شد و آینده با خداوند میباشد. (۱)

تعقیب و شکنجه یهودیهای سایر شهرها

این نیزمعلوم است که روز بروز کلیه یهودیهای، مقیم (اصفهان) را، یا بمیل یا بجبر به آئین اسلام درمی‌آوردند، سپس اعتمادالدوله فرمانی از جانب شاه بتمام قلمرو حکومت ایران ارسال داشت، بدین مضمون که هر کجا قوم و ملت یهود وجود دارند، اعم از ده و شهر تماما آئین یهود را ترك وبآئین اسلام بگروند، و بمحض اینکه فرمان شاه بمحل موعود واصل‌میشد بمشابه‌ای که مشتعل شده با شذبه‌فوریت کلیه یهودیها را مجتمع میساختند و آنها را مجبور باجرای اوامرشاه مینمودند و کلیه قوم. اسرائیل هر کجا که بودند ازپذیرفتن آئین اسلام امتناع میکردند وبعضی با دادن رشوه و برخی بافرار وعده ای بطریق مختلف میرهیدند، ولی کسانیکه چاره ای نداشتند برخلاف میل و ظاهراً آئین اسلام را میپذیرفتند و با اینکه در حضور ایرانیها خودشان را مسلمان قلمداد مینمودند لیکن مسلمان نبودند و بطور اختفا پیرو مذهب یهود بودند.

شهرهائی که یهودیان آن قبول اسلام نمودند

جماعات یهودی که درشهرهای ایران مقیم بودند واز روی ناچار و ظاهراً اسلام آوردند، اینها عبارتند از: یهودیان کاشان، قم، تبریز

---

(۱) آینده رادر مشروحات تاریخی بابائی لطف در صفحات قبل ملاحظهٔ نمودید.

اردبیل ، قزوین ، لار شیراز ، بندر . وآنهائیکه با رشوه و فرار و یا مقاومت علنی آئین اسلام را نپذیرفتند ، عبارتند ازیهودیهای گلپایگان خوانسار،شوشتر،همدان ، یزد ، کرمان ، خراسان ، دماوند ، استرآباد گیلان ودهات‌فرح آباد . ولی سکنه‌یهودی شهر « فرح آباد » بامقاومت علنی با فرمان سلطنتی مخالفت کردند و آئین اسلام را نپذیرفتند و شاهزاده مسئول آنها که « میرزاصادق » نامیده میشد ، بمتابعت اعمالی که منجر به مسلمان شدن یهودیهای « اصفهان » گردید ، باقدامات جبارانه علیه یهودیهای « فرح آباد » بمنظورمسلمان نمودن آنها دست زد واین رفتار میرزا صادق ، قبل از وصول فرمان شاه بود و یهودیها از تجدید اعمال شکنجه متاثر و اندوهگین شدند و بشاهزاده گفتند که : شاه امر چنین اعمالی را بتو نداده است و توخود سرانه ما را شکنجه مینمائی ، بر اثر این سخنان شاهزاده رفتارش را کمی ملایم نمود ، اما کینه فوق‌العاده ای در دل گرفت و منتظر شد تا فرمان‌شاه را وصول کرد ، سپس یهودیها را طلبید و گفت : اینست فرمان شاه حال چه میگوئید ، بیائید و فرمان شاه را اجرا و آئین‌اسلام‌را بپذیرند

مخالفت یهودیها

یهودیها علنا و باجسارت مخالفت کردند و گفتند : آئین اسلام را نمیپذیریم وآئین اجدادی خودمان را ترك نمیکنیم ، و تو هر طور مایلی با ما رفتار کن ، و شاهزاده آنها را شکنجه بسیار نمود ، بارها

بدستور وی آنها را بدار آویخته و آنقدر آنها را مضروب مینمود تا اینکه بیهوش میشدند ، و نیز قوای انتظامی را بمنازل آنها اعزام نمود که مایملك آنها را بغنیمت ببرند و زنهای آنهارا بی‌آبرو نمایند و آنهائیکه قدرتشان بیشتر بود ، با کمال بیشرمی پسران ودختران و زنهای یهودی را بی‌آبرو مینمودند یهودیان مزبور ثروتمند و صاحب مال و منازل بودند و بعضی از آنها در بازار مغازه « دکان » داشتند که در آن قماشهای اعـلا و ظروف نقره ای میفروختند : باین جهت شاهزاده بقوم مسلمان امر نمود که موجودی دکانهای یهودیها را بغنیمت ببرند وفی الفور دکانها را چپاول کردند و بیش از صد نفر مرد یهودی را توقیف و گرفتار ساختند و زنجیری آهنین وسنگین بلند بگردن آنها افکندند و آنها را بیکدیگر بستند و هر روز آنها را برای محاکمه بحضور شاهزاده میآوردند وبزندان منتقل مینمودند .

رها ساختن یهودیها

این‌اوضاع مدت چهار ماه ادامه داشت و شاهزاده ازشکنجه‌های بسیاری که بر یهودیها وارد ساخت خودش نیز خسته شد ، سپس‌بآنها امر نمود که چون میل ترك کردن مذهب یهود را ندارید ، علامت مشخصی برخود نهید تا هر کس شما را دید بفهمد یهودی هستید واین امررا یهودیها با کمال میل پذیرفتند و بعد از آن بازهم یهودیها آنقدر متحمل زحمات و شکنجه شدند تا اینکه ایرانیها از آزار آنها خسته و منصرف شدند ویهودیها بدین ترتیب ازدست ایرانیها خلاص گردیدند و دومرتبه‌به‌آئین، اجدادی خودشان بر گشتند والله اعلم بالامور آمین .

دراینجامشروحات اراکل تبریزی‌ارمنی‌راجع‌به اوضاع‌یهودیان ایران در عصر شاه عباس ثانی خاتمه میابد .

در اطراف واقعات عصر شاه عباس ثانی

بابائی لطف راجع به واقعات کلیه شهرها وقصبات یهودی نشین ایران بحث نکرده بلکه فقطزاجع به اصفهان ،نطنز، کرمان ، یزد ، شیراز ، لار ،خوانسار و گلپایگان، همدان ، قم ، فرح‌آباد ، ومخصوصاً کاشان که زادگاه اوبوده سخن رانده‌است ماازتاریخچه اراکل دانستیم که فرمان اعتمادالدوله جهت فشار بر یهودیان نه فقط برای کلیه شهرستانهای ایران بود بلکه دهات و قصبات هم شامل آن بوده است . اراکل اضافه ازشهرهای مذکوره بابائی لطف ، شهرستانهای اردبیل ، تبریز ، قزوین و کلیه بنادر جنوبی ایران وشهرهای شوشتر، خراسان دماوند ، استرآباد و شهرستانهای گیلان را نیز ذکر کرده است .

بابائی‌لطف چون مقیم کاشان بوده، بیشتر ازوقایع زادگاه خود صحبت کرده است و بالاخره اطلاعات مربوطه گذارشات آن روز را ناقص داده است. مثلا درحالیکه راجع به اصفهان نسبتاً مفصل صحبت کرده راجع بیهودیان اطراف اصفهان که فوق العاده عده آنها زیاد بوده هیچ صحبتی ننموده . در سه قصبه اطراف اصفهان که بنامهای خیزان ، پریشان ، بنه اصفهان(۱) ، خوانده میشوند امروزه بیش از

(۱) میگویند معنی اسامی این دهات بدین قرار است : ده خیزان مردمان آن برای خواندن نماز صبح سحر خیزی میکردند ، ده پریشان ، اهل‌علم بوده پیروشیم یعنی مفسر بودند ده بنه اصفهان از یهودیان‌اصفهان واز اولادان یهودا بودند .

٤٥ هزار نفر جمعیت دارند که تماما یهودی زاده میباشند وزبان آنها « ژارگونی » «۱» اززبان یهودی اصفهانی است . آنها تا بامروز عادت دارند که عصرجمعه چراغي را روشن کرده « چراغ روغنی که سابق معمول بوده » بر زیر سبدی میگذارند یا بعبارت صحیح تر زیر سبد مخفی مینمایند و علت را باید چنین دانست ، موقعی که مسلمان‌شدند زنها مایل‌بودند که چراغ‌شب شنبه رابازروشن نموده تا بحساب از این برکت محروم نباشند و ناچار مجبور بودند آن رااز انظار مخفی نگاهداشته که ایجاد مزاحمتی برای آنها ننماید مؤلف در سال ۱۹٥٤ هنگام مسافرت به اصفهان به این دهات رفته . بعد از مذاکرات‌زیادی، راجع‌به زندگانی آنها وطرز معیشتشان سؤال کرد که چراغ عصر جمعه که زیرسبد میگذارید ازچه جهت میباشدشخص مخاطب گفت این عملی است خوش یمن که از قدیم اجداد ما انجام می‌دادند . به او گفتم که این رویه یهودیان است . اوقاتش تلخ شده جواب داد که اگر ما یهودی دراینجا ببینیم او راخواهیم گشت. راجع به تجاوز نسبت به یهودیان، منابع دیگر،قصبات زیر را نیزنام برده‌اند اردستان مورچه خورت ، ابرقو ، گز، جلفا ، گلان آباد واسحق‌آباد در دروازه نو طرف بیدبازاصفهان که.حوض«میقوه»غسل گاه‌یهودیان‌در آن مکانهاوجودداردوجدیدهای‌زیادی‌در آن‌محل‌ها.زندگانی‌مینمایند دربنی اصفهان قانون‌جدائی‌بازنهارانظیریهودیان‌مراعات‌میکنند وغیرازرمضان سالی‌یك‌روزروزه‌میگیرند.درخرابه های‌فلفلچی آثار یهودیت باقی‌است»

ازاینگونه دهاتیکه یهودیان آن، در زمان سابق مسلمان‌شده‌اند زیاد میباشند مانند نطنز که زبان آنان نیز نوعی «ژارگون» یهودیان

---

(۱) مخلوطی اززبان عبری وزبان محلی میباشد

کاشان و اصفهان است دسته‌های دیگری در ایران وجود دارند که آنها خود را از نژاد یهود میدانند اما مدارك قطعي برای ثبوت آن دردست نیست . اوژن فلاندن درترجمه فارسی صفحه ۲۷۵ مینویسد:

«کریم بیك در حالیکه از قبائل زیر دستش صحبت می‌داشت چیزی مخصوص گفت که قبول کردنش بنظر من بسیار بعید و مشکل آمد . گفت « ما تماماً یعنی ایلیات فارس‌ازاخلاف سام پسر نوحیم ، (۱) ما از این خاك نیستیم واز روم بدینجا کوچ کرده‌ایم » سام بر حسب روایات تورات پدر ملل یهود و افریقائی (۲) است و رم هم که همان رم قدیم است . پس از گفته هایش چه نتیجه می‌توان گرفت ؟ آیا این ایلیات از نسل یهودند که بدین کشور پا نهاده اند . هیچ درست در نمییابید زیرا این قبائل مسلمانند«۳»در صورتی که‌یهودی مذهب موسی را دارند» .لرد کرزن در کتاب ایران جلد دوم صفحه ۵ مینویسد : «صابیها ،یك دسته مردمان گم نام عرب زبان در شوشتر و دزفول دیده میشوند که آنان‌را،صبی«٤» یا صابی میگویند گذشته ازشوشترودزفول عده از آنها در عراق عرب هم هستند . سابق شماره اینان خیلی‌بیشتر بوده و کم کم رو به کمی میروندو کتاب مذهبی صابی‌ها « سدرا » نام دارد و بزبان ارامی نوشته شده است عادات و رسوم آنها مخلوطی از

---

(۱) بعضی ایلات فارسی از احفاد مغول میباشد

(۲) پدر أفریقائیها هام أست.

(۳) مسلمان بودن ارتباطی باقضیه نژادی‌ندارد زیرا درعصرصفویه و قاجاریه بسیاری از یهودیان مسلمان شدند وقبل ازاسلام هم عده کثیری ازایرانیان زردشتی‌درزمان خشایارشا وسلسله‌اشکانیان موسوی گردیدند

(٤) صبی بزبان‌عبری آهو میباشد .

مسیحیت ویهود میباشد ».

موقعیکه رئیس‌قورچیان حکم آزادی مذهب یهودرااز شاه‌عباس ثانی گرفت ، بطوریکه دانستیم بمنظور بدست آوردن پول از یهودیان کاشان و اصفهان بود . آن مرد دارای قدرت و رابطه‌ای مانندمحمدبیگ اعتمادالدوله نداشت که مأمورین خود را بکلیه شهرستان ها و قصبات و دهات فرستاده حکم را اجرا سازد و اعتمادالدوله وقت هم بطوریکه دانستیم در تردید بوده و مایل بود بداند که اگر یهودیان مسلمان واقعی هستند آنها را به اسلامیت باقی گذارد تا مرتکب گناهی نشده باشد ، بنابراین دراجرای‌حکم شاه اقدامی نکرده‌است.

بنابراین درشهرستانها ، مخصوصاشهرستانهائیکه یهودیان حس خطر کمترمینمودندبه‌یهودیت‌باز گشتند و سایر شهرستانها و دهات که گوشه افتاده یا محاصره از طبقات متعصب بودند موضوع برگشت خود را به یهودیت ، عقب انداخته تا موقع مناسب تری بدست آورند ولی این موقع مناسب بدست نیامد زیرا بعد از شاه عباس ثانی قدرت ملانماها همان قسم که رو به ازدیاد بود بشدت رفت و بعد از ۲۸ سال، در عصر شاه‌سلطان حسین‌به منتهای خود رسید سپس انقلابات پی‌درپی فتنه افغانها ، بتخت نشستن نادر الی سلطنت آقامحمد قاجار موجب شد که کشور ایران سراسر مبدل به عرصه تاخت و تاز سه طبقه گردد : اول مأمورین و نظامیان دولت که بمنظور بدست آوردن ثروت بدور پادشاه جمع شده بودند ، دوم ایلیات گوناگون که به حمله و چپاول میپرداختند و سوم ملانماها که‌بنام دین و مذهب در صدد بدست‌آوردن

ثروت ومعروفیت بودند .

البته این اوضاع و احوال دیگر فرصتی به یهودیان نمیداد که موقع منتظره رابرای برگشت به مذهب خود بدست آورند و اگر با وجود کلیه مخاطرات ، یهودیان اصفهان و خصوصاً کاشان برای برگشت بمذهب اجدادی حاضر به هر گونه فداکاری واز خود گذشتگی شدند ، علت آن بود که یهودیان کاشان اکثر اهل علم و دانش و در مذهب حضرت موسی فوق العاده وارد بودند . حتی بابائی لطف اشاره‌ای به ورود رابی روشن فکر و عالم از بیت المقدس به کاشان نموده که موجب ازدیاد دانش آنها گردیده است . و بعد هم در عصر نادرشاه ، ربی دیگری از اورشلیم آمده مقیم گردید و به تربیت و تعلیم آنان پرداخت.

بالاخره یهودیان کاشان بقدری در تحصیل علوم دینی و خصوصاً تلمود پیش رفته بودند که آن شهر را اورشلیم کوچك مینامیدند . واز همین شهر کاشان است که خون جدیدی به شریان کلیه شهرهای یهودی نشین ایران روان شده و یهودیان کاشانی نه فقط به تمام شهرستانهای ایران مسافرت نموده مقیم شده و در آنجا کار تجارت را توسعه دادند بلکه تا اروپا و امریکا ، این فعالیت خود را پیشرفت داده‌اند و تمام دانش و استعداد آنها در اثر مطالعات اجدادی ایشان در فرا گرفتن تلمود و مباحثات مذهبی بوده‌است . حتی در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه رابشهر کاشان که باحکومت وقت روابط حسنه داشته مقرر می‌دارد که در روزهای شنبه بعد از ظهر ، اگر یهودی برای استماع درس مذهبی او به کنیسه حاضر نگردد بوسیله فراش حاکم، او را حاضر کنند وبدین ترتیب و با فرا گرفتن حل مشکلات فلسفی و مذهبی و تلمود ، همان

قسم که یهودیان بغدادی بدین وسیله وسعت فکر یافتند کاشانی‌ها نیز مردمانی فهیم و با پشت کار و تاجر و کاسب شده کسب موفقیتهای زیادی نمودند. موضوع دیگری که قطعاً در برنگشتن یهودیان بعضی ازولایات و قصبات به مذهب اجدادی موثر بوده، موضوع پیش آمد شبتای صوی در خاك عثمانی بشهر اسمیرن و اسلامبول بود، همان قسم که ندای وی وعده فرا رسیدن روز نجات و ظهور ناجی یهود را به سال ۱۶۶۶ که خیلی نزدیك بود میداد و خود را همان مسیح موعود خواندواین عمل موجب ازدیاد امیدواریهای یهودیان ایران گردید(۱)، همان قسم هم تسلیم او درهمان سال ۱۶۶۶ به سلطان عثمانی موجب شد، یهودیانیکه یا به اجبار و یا به میل خود مسلمان شده بودند، تصور کردند که دیگر امیدی وجود ندارد و در این صورت چرا خود را درخطر جانی وفقر و زجر وبیچارگی اندازند.

زمان تسلیم شبتای صوی به سلطان عثمانی در سال ۱۶۶۶ میلادی یعنی هفت سال بعدازصدور حکم آزادی مذهبی یهودیان توسط شاه عباس ثانی بوده ویکسال قبل ازفوت این پادشاه است.

موضوع دیگری که ممکن است کمك به عدم برگشت یهودیان بمذهب اجدادی گردیده باشد آنست که مکرر محمدبیك اعتمادالدوله در

---

(۱) ربی متتیا نامی از طرف شبتاصوی در آن عصر به اصفهان آمده بود ومی گویند این خبرهم مزید برعلت برای مخالفت شاه عباس ثانی نسبت بیهودیان گردید (استخراج از یادداشتهای کهن صدق نقل از بابائی لطف و فرهاد) و چون فشار شاه عباس شروع شد عده کثیری به خاك عثمانی فرار کردند.

ضدد امتحان یهودیان مسلمان شده بر آمدو هر مرتبه که ملاحظه کرد آنها تمایل به بر گشتن دارندموجب آزارهای سخت و کشت و کشتار آنها را فراهم آورد . اگر یهودیان کاشان و اصفهان بعد از آنهمه مصیبت و تجربه حاضر شدند که به مذهب موسی بر گردند قطعا در اثر مشاهده فرمان شاه بچشم خود بوده و اتخاذ این تصمیم برای آنها سهل بود ولی این فرمانرا کسی بهر شهر کنار افتاده یاقصبه‌ای نبرد و آنها در گرفتن تصمیم بر گشت وحشت داشتند و طولی نکشید که بعد از ۷ سال موضوع شبتای هم ، بر یأس و ناامیدی آنها افزود. تمام نکات مذکوره فوق عواملی بوده‌اند که در عدم بر گشت آنها دخالت موثر داشته اند .

باوجوداین ملاحظه میشود که فرمان‌شاه عباس ثانی حتی‌برای یهودیان کاشان کافی نبوده زیرا عده‌ای‌از آنها که مصیبتهای وارده از امتحانات‌اعتمادالدوله را فراموش‌نکرده بودند بمسلمانی باقی‌ماندند که هنوز هم‌بعد از سه قرن بنام جدید های کاشان شناخته میشوند و نسبت به برادران نژادی خود کینه دارند .

محمد تقی مجلسی ومقررات محدودیت یهود

یکی از روحانیون معروف که معاصر شاه عباس دوم بود محمدتقی مجلسی است که از اصحاب شیخ بهاء الدین محمد عاملی است که قوانین محدودیت‌بر علیه یهودیان ایران که از عصر شاه عباس اول و دوم‌عملی شده بود(بتدریج تاعصر مظفرالدین شاه‌بر آنها افزوده شد) جمع آوری

نمود (۱) و هرچند سالی یکمرتبه ، بعضی از این قوانین را در بـاره یهودیان مجری میداشتند .

اولین موضع قوانین محدودیت یهود، عمر ابن الخطاب بود (۲) و بعد ها آخوند نماها مقررات دیگری بر آن اضافه کردند و از مقررات عجیب که ابداً رابطه‌ای با تمایلات پیشوای بزرگ اولیه شیعیان حضرت امیرالمومنین علیه السلام نداشت ، بقرار زیر هستند .

۱ ـ یهودی حق باز کردن دکان در بازار ندارد .

۲ ـ یکنفر یهودی مسلمان شده وارث کلیه دارائی فامیل خود می گردد .

۳ ـ قسم یهودی را قضات قبول نداشته باشند.

۴ ـ مالیات جداگانه‌ای بنام جزیه از آنها مطالبه شود.

۵ ـ قاتل یهودی با پرداخت جرمی از مجازات معاف گردد.

بولتن (سمستر) دوم الیانس سال ۱۸۷۳ صفحه ۹۳ مینویسد : عهد ناصرالدین شاه که پول ارزانتر شده بود این جرم ۳۳ تومان بوده است)

---

(۱) مقررات جمع آوری شده که بعقیده مؤلف رابطه‌ای با تمایلات و دستورات پیشوای بزرگ شیعیان ندارد لطمات و صدمات بسیاری بـه جامعه یهود ایران وارد کرد . در تاریخ ادبیات ایران تالیف پروفسور برون صفحه ۲۵۷ که مرحوم رشید یاسمی ترجمه کرده مینویسد : شخصی پس از وفات ملامحمد باقر مجلسی او را در خواب دید از او پرسید (احوال شما در آن نشاه بچه نحو است و با شما چه معامله کرده‌اند) مجلسی جواب داد (هیچیك از اعمالم برای من فایده نبخشید بجز روزی بیك نفر یهودی یکدانه سیب دادم او مرا نجات داد) استخراج دکتر مهدی کامکار .

(۲) به جلد دوم صفحه ۳۲۳ مراجعه شود .

۶ ـ هنگام باران، یهودی حق آمدن به کوچه وخیابانرا نداشته باشد. (ازبولتن شماره ۱۷ صفحه ۴۸ سال ۱۸۹۲) :

۷ ـ زن یهودی در کوچه بایدرویش باز باشد.

۸ ـ چادر زن یهودی باید دو رنگ باشد و چادر سیاه مرسوم روزرا نپوشد.

۹ ـ مردان یهودی حق پوشیدن لباس زیبا ندارند وفقط متقال آبی بایدبپوشند .

۱۰ ـ مردان یهودی حق کفشهای جورپوشیدن ندارند .

۱۱ ـ هریهودی باید روی لباسش وصله قرمزداشته باشد .

۱۲ـ هیچ یهودی در کوچه نباید ازمسلمان جلوبزند.

۱۳ ـهیچ مردیهودی بامسلمان حق بلندصحبت کردن ندارد .

۱۴ ـ یهودی طلب کار باید با لرز و وحشت طلب خود را از مسلمان تقاضا نماید .

۱۵ ـ اگر مسلمان به یهودی فحش دهد یهودی باید جواب نداده سرش را پائین اندازد .

۱۶ـ یهودی که گوشت میخرد باید آنرا ازانظار مسلمانان بپوشاند.

۱۷ ـ یهودی حق ندارد عمارت زیبا بسازد.

۱۸ ـ خانه یهودی بایستی کوتاه تر از خانه مسلمان باشد و سر درب نداشته باشد.

۱۹ ـ اطاقهای خودرا نبایدرنگ سفید بنماید .

۲۰ ـ درب ورودبخانه‌اش باید کوتاه ویك لنگه باشد .

---

(۱) سابقاً در ایران صورت زنها پوشیده بود

۲۱ ـ عبارا نباید بپوشد فقط زیر بغل خود بگذارد .

۲۲ ـ ریش خودرا باقیچی نباید منظم کند .

۲۳ ـ یهودی نباید به ییلاق برود.

۲۴ ـ حتی طبیب یهودی حق سوار شدن بر اسب را ندارد (درزمان ناصرالدین شاه حتی الاغ سفید حق ندارد سوارشود)

۲۵ ـ یهودی که مشکوك به نوشیدن مسکرات است نباید در کوچه ظاهر شود و گرنه فوری کشته خواهدشد.

۲۶ ـ عروسی یهودی باید مخفیانه انجام شود .

۲۷ ـ یهودی نباید میوه سالم بخورد .

۲۸ ـ لباس یهودی از مسلمان فرق داشته باشد رنگش یا سبز یا قرمز باشد (در عصر ناصرالدین شاه لباس سبز حق نداشت بپوشد)

۲۹ ـ رنگ الاغیکه یهودی سوار میشود تا مسلمان فرق داشته باشد مخصوصا سفید نباشد .

۳۰ ـ در مواقع سوار شدن باید پاهای یهودی جمع باشد بمثل نشسته نه سواره .

۳۱ ـ یهودی نباید اسلحه داشته باشد .

۳۲ ـ وسط کوچه یاخیابان عبور نکند «از کناردیوار برود»

۳۳ ـ موقع نماز صدایش بلند نشود ویاآواز نخواند.

۳۴ ـ کنیسه زیبا نسازد.

۳۵ ـ زلف نداشته باشد وباید سررابتراشد .

۳۶ ـ یهودی نجس است و داخل خانه مسلمان نشود و دست به

چیزی نزند •

۳۷ ـ یهودی داخل دکان مسلمان نشود و دست به اجناس او نزند وبیرون بایستدمخصوصاً داخل دکان‌های نانفروشی

۳۸ ـ شهادت یهودی قبول نیست و حتی بین دو یهودی شهادت مسلمان قبول است.

۳۹ ـ اگر مسلمانی اظهار داشت که یهودی کفر گفته است باید یا کشته شود یا مسلمان گردد.

۴۰ ـ یهودیان باید درمحله مخصوص زندگانی نمایندو قرب آن محله مسلمان نباید خانه خودرا به‌یهودی بفروشد. « ازنیدحه اسرائیل از آثار قوانین محدودیت دوره صفوی‌در بخارا که‌تاسال۱۸۶۸ = ۱۲۸۵ هجری باقی بوده است » :

۴۱ ـ بجای شال به دور کمر طناب باید ببندند.

۴۲ ـ بعد از غروب آفتاب ورود بشهر برای آنهاممنوع‌باشد •

۴۳ ـ یهودی که سوار الاغ باشد ازمسلم پیاده،نبایدجلو بزند •

۴۴ ـ عمامه حق‌ندارد برسر گذارد مگر کلاه مخصوص.

۴۵ ـ بالای خانه یهودی یك کهنه‌ای آویزان باشد تافرق آن با خانه مسلم معلوم گردد •

۴۶ ـ دکان یهودی‌باید یك پله کوتاه‌تر از مسلمان‌باشد ویهودی که پشت دکان نشسته‌باید فقط سرش پیداباشد •

۴۷ ـ ساختن کنیسه جدید ممنوع است و فقط سابقیها حق

تعمیر دارند .

۴۸ـ در بازار وخیابان حق باز کردن دکان ندارد .

۴۹ ـ حق پوشیدن جوراب بلند نداشتند « ژویش انسیکلو پدیا صفحه ۶۵۹ نقل از شاردن »

۵۰ ـ در زمان ناصرالدین شاه چترحق نداردست گیرد .

قوانین محدودیت فوق در یك زمان و یك مکان مقرر نگردیده است بلکه بتدریج در زمانهای مختلف توسط ملانماها که بوسیله وضع این مقررات میخواستندخودرامعروف سازندیااینکه‌موضع آنها نظریات بخصوص داشته‌در شهرهای اصفهان ،شیراز،همدان‌و بالاخره تهران وغیره در سنوات مختلفی وضع گردیده است .«۱»

در نتیجه غوغائیکه‌ازعصر شاه عباس اول به بعد برعلیه‌یهودیان ایران برپا گردید عده نفوس آنها فوق العاده رو به نقصان گذاشت و این کاهش‌به سه وسیله‌بسرعت‌حاصل گردید ۱ـ تغییر مذهب‌اجباری ۲ ـ کشتار ۳ ـمهاجرت بخاك عثمانی .

چه عواملی موجب قیام دولت صفوی و بعداً ملت ایران برعلیه هموطنان یهودی گشت ؟

عوامل مختلفه را در صفحات گذشته بتدریج شرح دادیم اینك

---

(۱) والترفیشل مینویسد: یکی از قوانینیکه در عصر شاه‌عباس‌اول وضع وزمان‌شاه عباس دوم‌تجدید گردید آن بود که به موسویان‌یامسیحیان مسلمان شده اجازه میداد که وارث کلیه دارائی اقوام نزدیك و دورخود گردند واین تجدید بزرگی برای یهودیان بود . مسیحیان اصفهان‌توسط پاپ وقدرت‌اروپائی‌ها اعتراض کردندولی مدافعی برای‌حفظ حقوق‌یهودیان بلند نشد .

آنهارا در یکجاخلاصه میکنیم :

۱ ـ مقررات عمرابن‌الخطاب که حتی در عهد خود او موقوف الاجرا گردید .

۲ ـ رسوخ عقاید الحاکم خلیفه اسمعیلیه از مصر به ایران در عصر حسن صباح که در نتیجه وضع مقررات خلیفه الحاکم مریض ، که دعوی الوهیت‌میکرد برعلیه یهود وضع شده بود .

۳ ـ دخول‌ملت مغول‌درمذهب وملت‌ایران .

۴ ـ تماس فراوان مسیحیان اروپا از عصر چنگیز تا مخصوصاً عصر صفویه و تشویق درباریان ایران که رویه (انکیزیسیون) تفتیش عقاید و آزار بیهود را تعقیب‌نمایند .

۵ ـ ازدیادروزافزون ملانماها که بواسطه‌فقدان معلومات ، خود را مجبور میدیدند بوسائل دیگری خویشتن را معروف ساخته تحصیل ثروت نمایند یا در اثر یك اشتباه در کوچه و بازار ، موجب آزار هزاران نفر از افراد انسانی را فراهم میساختند (۱) تاعمل ناشایسته آنها فراموش گردد .

---

(۱) یهودیان یزد هنوز بخاطر دارند که در زمان شاه سلطان حسین ملائی بنام مدرس حکم قتل یهودیانرا میدهد زیرا درشب روزه بزرك (که معمول یهودیان غسل کرده آنست که لباس سفید برای رفتن به کنیسه جهت نماز میپوشند) یهودی را بنام ملایعقوب که لباس سفید پوشیده بود در کوچه می بیند و بخیال آنکه مسلمان است به او سلام می کند. حاکم وقت، درعوض قتل عام قرار می گذارد که همه یهودیان وصله‌ای بگذارند تامعلوم شده و بعداً آن ملا اشتباها سلام ندهد و سایر قوانین محدودیت برعلیه یهوداجرا میگردد.

این موضوع امری است طبیعی و روحی که در مجلس طرب و شادی همه حضار بوجد در آیند و در مجلسی که عزا و گریه است خواهی نخواهی اگر همه گریان نشوند مغموم میگردند و چون دستگاه دولت صفوی و آخوند نماها که عده آنها زیاد بود ساز برعلیه یهود را کوك وشروع بنواختن نمودند ، اکثریت ملت ایران بحرکت در آمد ، و آنهائیکه خون مغول در عروقشان بود بخشونت پرداختند ولی طبقه بزرگ دیگری ازملت ایران که نجیب و شریف بود از این جریانات متاثر و همانها بودند که حتی تاابتدای سلطنت فرخنده رضاشاه پهلوی کبیر مرجع اتکاء یهودیان ایران بوده و هرموقع بدبختی هائی برای این ملت پیش آمدمیکرد مساعدت را برای تخفیف آلام آنها مینمودند .

قبلابوسیله بنیامین تودلا و دیگران اطلاع یافتیم که در ایران سابق ، که ترکستان و بین النهرین و قفقاز هم جزو آن بود ، بیش از یکملیون و دویست هزار یهودی قبل ازاستیلای مغول داشت ، یك ربع آن در عصر چنگیزیان توام با ملت ایران از بین رفتند و در خاتمه سلطنت ارغون وعصر غازان جمعاً ۳۵۰ هزار نفر و بعد در عصر تیمور گذشته ازتلفاتیکه یهودیان توام با ملت ایران میداد عده‌ای هم مخصوص کشتند. نتیجه آن شد که جمعا ۳۵۰ هزار دیگر از عده آنها کاسته شد و بعد از آن تاریخ بازاد ولدیکه داشتند در ابتدای صفویه ۴۰۰ هزار نفر هنوز باقی بودند (بانضمام یهودیان بین النهرین وترکستان و قفقاز) .

استیلای ملل بیگانه همواره کم و بیش آثاری از خود باقی

میگذارد مثلا وقتی اعراب بر ایران تسلط یافتند بسیاری ازعادات و خصوصا بسیاری از لغاط آنها برای ایرانیان باقی ماند با اینکه ملت عرب بر خلاف مقررات اسلامی که همه مسلمین رابرادر و برابر میدانست فاتحین رفتارشان باایرانیان برادرانه نبودوبطوریکه قبلا نوشته شد آقای دکتر ملك زاده در این مورد به بحث مفصلی پرداخته است ، مع الوصف حکومت عرب بر ایران ، درست است که بسیاری از آثار تمدن ایران رامحو نموداما او را بپایه وحشتناك عصر مغول بقهقرا نبرد .

اما پس ازارغون خان که فاتحین مغول مسلمان شدند،اول عمل آنها تحمیل زبانشان بر مردمان ایران بود بطوریکه ایرانیان شریف آذربایجان زبانشان کاملا ترکی شد وچون مغولان مسلمان وعده زیادی از آنها در دربارهای ایران نفوذیافتند حتی بعد از خاتمه رسمی حکومت مغولان و روی کار آمدن سلسله صفویه که میگویند نژاداً مغول نبودند نفوذ مغول در دربارهای ایران تا ابتدای سلطنت رضاشاه کبیر باقی ماند . زبان دربار صفویه و افشاریه و قاجاریه تمام مغول بود وزرا و مامورین دولت اغلب از آنها یامخلوطی ازایشان بود.

درست است که مغولان مذهب خودرا تغییر داده به مذهب آزادی خواه اسلام گرویده بودند اما خوی مغول آنها را ممکن نبود با چند پیوند ؟ تغییرداد. وقتی به سابقه تاریخی یهود مراجعه میکنیم،ملاحظه مینمائیم که در عصر اسلام و تسلط عرب ، طبق مقررات اسلامی ، یهودیان ایران درآسایش و آزادی کامل مذهبی بسر بردند اما همینکه عصر مغول شروع میگردد کشت و کشتار و قتل و غارت ملت ایران

و یهودیان ایرانی شروع میشود زیرا هردو دسته ، مذهبشان با مذهب بت‌پرستی مغولان فرق داشت ولی همینکه چنگیزیان مسلمان شدند ، دیگر مسلمانان ایران برای آنها خارجی و بیگانه نبودند و در این صورت یهودیانرا تنها یافته و میتوانستند باآزار و کشتار آنها به خوی وحشیانه‌خودتسکینی دهند و این بت‌پرستان زاده‌ها ، یهودی را کافر می‌خواندند .

واز همان اولین‌ساعتی که بعد از ارغون دراثر موقعیت خطرناك خود مسلمان شدند کشتار برعلیه یهودرا شروع و تشویق نمودند وعده یهودرا به حدود ۴۰۰ هزارتا ابتدای عصرصفویه تنزل‌دادند.

آنچه بر بدبختیها میفزود آن بود که عده‌ای از همین مغول زاده‌هاجزو طلبه درآمده‌وبعد روحانی‌نما گردیدند بعلاوه‌اعتمادالدوله های عصر شاه عباس اول و دوم از همین طبقه بودند و به همین علت بود که آن همه زحمات و اقدامات شاه عباس اول را راجع به توسعه و تجارت و صناعت و آبادانی بباد فنا دادند و کشور ایران را بطرف عملیاتیکه روح اسلام از آن خبر نداشت سوق دادند و نتیجه آن شد که یك مشت افغانی توانستند آن فتنه معروف و خرابیهای مشهور را در کشور باستانی ایران برپا سازند و این کشور با وجود فتوحات بعدی نادرشاه و آن همه ثروتیکه از هندوستان آورد روزبروز بفقروخرابی و بی علمی نزدیکتر شد تا آنکه در این عصر خداوند توانا که‌همیشه حافظ ایران‌میباشداعلیحضرت رضاشاه کبیر رابپادشاهی ایران برگزید وبفرهنگ وآبادی‌وترقی کشورایران سروصورتی‌داد.

حد اقل عده یهودیان در ابتدای سلطنت شـاه عباس اول ٤٠٠ هزار بوده است و شـاید بیشتر و اگر بخواهیم یهودیان بین‌النهرین و ترکستان و قفقازیه را که بعدااز ایران تفکیك شد از آن عده کسر نمائیم در ابتدای صفویه عده یهودیان حدود ایران فعلی بـایستی در حدود۲۰۰ هزار باشد و امادر خـاتمه‌سلطنت فتحعلیشاه ؟ . بطوریکه دانستیم در عصر صفویه‌در اثر تغییر مذهب و مهاجرت و قتل و کشتار نقصان بزرگی در جمعیت یهود ایران حاصل شد و میشود گفت که بیش از۱۰۰ هزار نفر در نتیجه مهاجرت‌و تغییر مذهب و کشتار کسر شد و۱۰۰ هزار نفر باقی بودند واز نقصان باقی مانده آنها نیزبزودی باخبر خواهیم گشت .

هرج و مرج زمان شاه عباس ثانی در باره امور داخلی کشور ایران‌ومحرومیت یهودیان ایرانی از حقوق انسانی عوامل گوناگونی داشت که عبارت از جوانی شاه ،بی‌تجربگی‌و شرابخواری و سرمستی شبانه‌روزی وخصوصا بی‌خبری ازاینکه مخالفت جدش نسبت به‌یهود جنبه مذهبی نداشته ، بوده است .

شـاه عباس وقتی در سال ١٦٤٢ میـلادی بتخت نشست ده ساله بودو موقعیکه‌محمدبیك شروع به‌آزار یهود نمود۲۲ ساله یعنی‌هنگامیکه کلیه سیاحان و مورخین ازرفتار و شرابخوارگی او تنقید نموده‌اند. تاورنیه و شوالیه شاردن در این قسمت متفق القولند و سایکس گفته است : (همانطور که انتظار میرفت شـاه جوان ، وقتی که اکثریتی « منظور قدرتی‌است » بدست‌آورد خود راآلوده بشرارتها وهوسرانیهای

آن زمان نمود) و تاریخ آقای دکتر عبدالله رازی مینویسد : (چون شاه عباس دوم برشد رسیددر شرب افراط کرد و حرکاتی از او سرزد که شایسته مقام سلطنت نبود) اصولا شاهزادگان صفویه از اندرون خارج نمیشدند و تجربیاتی در زندگانی معاشرتی نداشته ازجهان روز و ترقیاتیکه هم از آن زمان در عصر لوئی چهاردهم در اروپا شروع گشته بود بی‌خبر بودند ووقت خود ووزرای خویش را بشرابخوارگی و سستی‌و عیشهای نفرت‌انگیز میگذراندندو ملت خود و افراد کشور را ، عاملی برای‌فراهم آوردن وسائل تعیش خویش میدانستند، وملتی را که آنهمه مورد توجه کورش کبیر وداریوش بزرگ و سلاطین‌معظم ساسانی ، و پیش قدم در راه توحید و خدا پرستی بود ، بنـام مذهب و دین کافر دانسته وآنچه که پیشوای بزرگ اسلام از آن تنفرداشت نسبت بـه او روا میداشتند و حتی بقول اراکل مورخ ارمنی نصیحت صدر مجتهد بزرگ آن روز کشور ، ومجتهدین عالی مقام آنروزمانند ملا محسن شهریاری اصفهانی وملا محسن‌فیض کاشی و(سیدابوالقاسم کاشی در عصر نادرشاه) را ندیدو نشنیده گرفت (١)و اثری در محمدبیك مغول و ملانماهای عصر نکرد و درحالیکه در کشور ایران مهدتمدن باستانی ، حیوانات اهلی به آسایش زندگانی میکردند یهودیان‌ایران که از سال ٧٢٠ قبل از میلاد پیش‌از تشکیل دولت ماد و پارس، آن

---

(١)مجتهدهای‌علمای‌فاضل‌وحقیقی شیعه‌درایران که بسیار بوده‌و میباشد برای‌ملت یهود ایران فراموش نشدنی است . زیرا هنوز هم بعداز٣قرن یهودیان ایران برای‌آنان فاتحه یاد میکنند .

سعدیامرد نکونام نمیرد هرگز مرده‌آنست که نامش به نکوئی نبرند

یهودیانیکه در آن عصر ،۲٤ قرن سابقه اقامت در ایران داشتند و شاهنشاهان بزرگ مانند کورش و داریوش کبیر و اردشیر دوم آنانرا برای ملت و کشور ایران مفید میدانستند و یهودیانیکه با سلاطین اشکانی همکاری کرده سد راه تجاوز یونانیها و رومیها به ایران شده بودند، یهودیانیکه در کوفه مورد عنایت حضرت امیرالمومنین قرار گرفتند، و بالاخره یهودیانیکه تاقبل ازورود مغول و سرایت افکار خلیفه الحکیم بامرالله فاطمی در ایران با برادران وطنی و مسلمان خود در منتهای آزادی و حسن رابطه زندگانی میکردند، یك مرتبه بعداز مسلمان شدن مغولها که ایران را بخاك و خون کشیدند ، نه فقط بیگانه گشتند بلکه کافر و نجس هم گردیدند و توده ملت ایران ، دوست باستانی یهود ، متاسفانه متوجه جریانیکه در کشور انجام میشد و نتایجی که از آن عملیات تولید میگردید یعنی بحران اقتصادي و خرابی کشور و آبروریزی ملت و تنفر پیشوایان بزرك مذهب از این اقدامات نگردید.

شاه عباس ثانی در سال ۱٦٦۷ میلادی در سن ۳٤ سالگي پس از ۲٥ سال سلطنت در اثر افراط در شرب مسکرات در گذشت.

شاه سلیمان صفوی

فصل هفدهم

شاه سلیمان ۱۶۶۷ تا ۱۶۹۴م .

شاه سلطان حسین ۱۶۹۴ تا ۱۷۲۲

بعد از فوت شاه عباس ثانی وزرا مایل بودند که مـانند عصر پادشاه متوفی قدرت‌را دردست داشته‌باشند وپادشاه جدید مانند گذشته بازیچه‌ای در دست آنها باشد ، امـا صفی میرزا که بعداً شاه سلیمان خوانده شد ، بیست ساله بود وبنظر وزرا رسید که برادر کوچکتر ویرا به سلطنت بر گزینند .

پس چنین وانمود کردند که شاهزاده جوان که در اندرون محصور بود کور شده است ،این تحریکات در اثروفاداری یك خواجه برهم خورد و صفی با لقب سلیمان برتخت‌جلوس کرد (۱)

این پادشاه مانند پدر و اجداد خود عیاش و شهوت ران بود وخصائل‌جنگی‌هم‌نداشت‌درعصر اوهلندی‌هاجزیره‌قشم‌رابتصرف‌در آوردند و حمله‌ازبکهابه خراسان موجب تشویش خاطر وی‌نگردید. زندگانی اودرحرم طی‌شده بود ودرزیر نفوذ خواجگان وزنان قرارداشت.

شاردن مینویسد (۲) همه روزه مست و مخمور بود ، ناگهان برچنگ‌نوازخودش که مطابق‌میل مبارك‌ایشان‌نواهارا نیك‌نمی‌نواخت، برآشفت وبه محبوب خویش نصرالله بیگ پسر استاندار ایروان‌دستور داد که دستهای مطرب را قطع کند . در دربار ، عمارت مخصوص‌برای تهیه شراب داشت (۳) (که البته از سابق مانده بود) شیخ علی خان زنگنه که مرد خدا ترس و متعصب واز وزرای‌او بود همواره مجبورش میکرد که شراب ننوشد (٤) و دستور داد که هر کس در کوچه مست دیده شود همانجا شکمش را پاره کنندمگر آنکه‌ازشاه جوان‌جواز داشته باشد (٥) ! !

---

(۱) سایکس جلد دوم صفحه ۳۰٦

(۲) شاردن جلد دوم صفحه ۱۰٦

(۳) « « « « ۱۲۱

(٤) شاردن جلد دوم صفحه ۱۹۹ـ۱۰۸

(٥) شاردن جلد دوم صفحه ۱۹٤

مع الوصف در عصر این پادشاه کشور ایران در صلح و آرامش و امنیت بسر برده .

شاردن در شرح مربوط به تاج گذاری شاه سلیمان مینویسد (۱) (فوجی از هندیان که تعدادشان دو یاسه هزار نفر میشد دریك‌قسمت از میدان استقرار یافته بودند . طبقه ارامنه بهمین شماره در یك قسمت دیگر زردشتیها و یهودیان در بخش دیگر) .

بدین ترتیب معلوم است که شاه سلیمان در جشن تاجگذاری خود از یهودیان هم دعوت کرده و نسبت به آنها عداوتی نداشته است مخصوصاً آنکه محمدبیگ اعتمادالدوله از دربار دور و در قم میزیست . شاردن بازهم راجع بیهودیان ایران در جلد ششم سیاحتنامه خودبزبان فرانسه در صفحه ۱۳۲ مینویسد :

درایران دونوع یهودی وجود دارد، یکی از اسباطیکه از سامره اسیر آشوریها شده و در سال نهم اوزه Ozée پادشاه اسرائیل در ماد متفرق شدند ، در پارت « خراسان » و دسته دیگر از سبط یهودا که جزو اسرای بابل محسوب میشوند که در طول رود فرات مسکن گرفتندو بعدازعزرا ونحمیا تا قلب ایران مقیم شدند . «۲» نژاد این یهودیان امروزه در ماد و هیرکانی (مازندران) و در کشور پارت (خراسان) ودردوایالت Casramamies(گویا گرمان) و در طول خلیج فارس و بعضی جاهای دیگر وجود دارند ، آنها حدود ۹ الی ده

---

(۱) شاردن جلد چهارم صفحه ۲۰۱

(۲) قبل از نحمیاو عزرایعنی اززمان کورش کبیر در ایران‌مقیم‌بودند

هزار فامیل می‌باشند (۱) که فقیر و بیچاره‌اند، ~~در همه جا من~~ و تمام کشور، حتی یك فامیل که بشود آنرا ثروتمند خواند یـا اینکه دچار پستی نشده باشد ندیدم. قسمتی از این یهودیان صنعت گرند و قسمتی دیگر بوسیله دلالی و خرید و فروش و نزول دادن و شراب فروشی و بسیاری در کارهای طبی وشیمیائی و فالگیری زندگانی میکنند. زنهای آنها تا داخل اندرونها وارد شده برای زنهای احمقی که بازیبائی خود حکومت میکنند، فالگیری مینمایند تا آنها مورد محبت واقع شوند یا آنکه رقبای آنها مورد نفرت واقع گردند یا بچه‌دار شوندیا بر عکس دعـا مینویسند و مزد خوب دریافت میدارند. قبل از آنکه هندیها به ایران بیایند یهودیان نزول ده بودند (۲).

مسلمانان هرچه‌ازدستشان برمیامده همواره برای مسلمان‌نمودن یهودیان انجام داده اند و بطوریکه مشاهده شده اگر قدرت را بطـور اکمل بجا میاوردند بمقصود میرسیدند. مانند آنکه در هیر کانی که عده یهودیان زیادتر است‌در آنجا بیشتر ایشانرا دچار شکنجه کردند. شاه عباس کبیر بهریهودی مرد ۴۰۰ فرانگ‌داد(۳) که دست از مذهب خود بکشد و ۳۰۰ فرانگ‌به زنها و بدین ترتیب‌عده بسیاری رامسلمان

---

(۱) ده هزار فامیل را از روی مراکری که مسافرت کرده نوشته است، چون حداقل هرفامیل یهودی درایران ۸ تا ۱۰ نفر بوده‌اند لذا ۸۰ هزار نفرمیشود.

(۲) البته مربوط به زمانی است که دارا بودند

(۳) معلوم میشود هر ۲۰۰ فرانك طلا معادل یك تومان بوده‌زیرا به هریك مردیهودی ۲ تومان‌میدادند

کرد . شاه عباس دوم بعد از ۵۰ سال همین کار را در اثر مشورت نخست وزیر خود محمد بیگ مردی که بسیار با اراده و در مذهب خود متعصب ودشمن سایر مذاهب بودو بالاخره ازمداخله درامورمذهبی دست کشید انجام دادو بعداطلاع یافت که یهودیانیکه پول گرفته وتغییر مذهب داده‌اند ، بطورمصنوعی تغییر مذهب داده‌اندوقلبا ومخفیانه طبق مراسم یهود عمل میکنند .

موقعیکه از این یهودیان باپول مسلمان شده سؤال میکردند که مسلمانی؟ ، اظهار میداشتند ابداً ، من یهودی هستم به من دوتومان دادند که اقراری غیر از حقیقت بنمایم . نخست وزیر این مبلغ را که معادل ۳۰ اکواست میداد(۱). بخاطر دارم در۱۶۶۶ که در هیرکانی بودم موقعیکه یهودیان ترکیه راجع به مسیح دروغین این همه سر و صدا راجع به شبتای صوی بلند کرده بودند ، یهودیان هیرکانی مازندران نیز ایمان آورده بودند که ناجی آنها ظهور کرده بنابراین خانه های خود را ترك نموده به دشت و صحرا رفته بر روی پلاس وخاکستر نشسته و با دهان روزه بمناسبت ظهور مسیح نماز میخواندند . (۲) به آنها میگفتم اي بیچارگان چه میکنید ؟ چرا کار خود را ترك نموده اید ؟ در عوض آنکه بفکر تهیه پول برای جزیه و مالیات خود باشید !!. جواب میدادند ، جزیه را دیگر نخواهیم پرداخت زیرا آقا و ناجی

---

(۱) معلوم میشود یك تومان معادل ۱۵۰ فرانك طلا بوده وضمنا شدت فقر یهودیان آن زمان در اثر تجاوزات وچپاول و بی کسبی را معلوم میدارد

(۲) خبر ظهور ناجی (شبتای سوی) موجب شد که در بسیاری از ممالك یهودیان عزای نهم آب را موقوف دارند وعید تسلی برقرار سازند.

ما ظهور کرده است آنها توافق حاکم را برای نماز و روزه بدست آورده بودند که به آزادی انجام دهند ولی بشرط آنکه چنانچه در مدت ۳ماه ناجی آنها با قدرت در ایران نباشد ، دویست تومان جزیه بپردازند یعنی مبلغی معادل نه هزار لیره که در موعد معینه مجبور بپرداخت آن شدند . یهودیان ایران بیسواد ترین یهودیان جهان میباشند (۱) .

---

(۱) این مطلب صحیح نیست زیرا در همین عصر عده‌ای از شعرای یهود در ایران وجود داشته‌اند و اصولا استقامت یهودیان آن زمان برای حفظ مذهب حضرت موسی دراثروارد بودن آنها به مبانی اخلاقی ومقررات بهداشتی مذهب خود بوده است که لازمه آن باسواد بودن می باشد. حتی تا قبل از افتتاح مدارس الیانس در ایران مکتب خانه هائی که مدیران با سواد و فاضل آنها راادارهمیکردنددر کلیه ایران وجود داشت ودرجامعه یهود ایران شخص بی‌سواد را پست ترین فرد جامعه میدانستند . اگر در عصر محمد شاه قاجار یعنی هنگامیکه جامعه یهود در اواخر فتحعلی شاه به سرحد کمال بدبختی رسیده بود ، ژنرال گوبینو از کثرت علمای یهود در ایران صحبت میکند در اینصورت در عصر صفویه نمیتواند چنین باشد که شاردن نوشته است . والترفیشل مینویسد : (تضاوت شاردن راجع به اینکه یهودیان بیسواد بوده اند صحیح نیست زیرا وارد زندگانی فرهنگی و ادبی آنها نشده است و سیاحان خارجی ، اصفهان را مرکز علما وروحانیون یهود دانسته‌اند. ژوگیتی G.vecciettiاولین گردآورنده کتب دست خطی تورات به زبان فارسی (۱۶۱۹-۱۵۵۲) که در سال ۱۶۰۵ برای تکمیل ترجمه تورات به فارسی از روی کتب دست خطی تورات به اصفهان رفت بااین اطمینان مسافرت نمود که باکمك علمای یهود این شهر این کار بزرك را انجام دهد . موقعیکه John Thaddousرئیس میسیون

بقیه در صفحه بعد

راجع به روزه و عدم طهارت با سایرین اختلاف نظر دارند. تورات را در کنیسه‌های کوچك میخوانند. در اصفهان یك کنیسه بزرك و چند کنیسه کوچك دارند همچنین در سایر شهرستانها به نسبت جمعیت خود همین قسم. مانند سایر مذاهب قبرستان جداگانه دارند. در تمام نقاط بعضی علامات به آنها میگذارند تا شناخته شوند مانند کلای رنگی مخصوص یا یك پارچه مربع روی لباس محل شکم آنها برنگ غیراز لباس، بعلاوه در اصفهان به آنها اجازه جوراب پوشیدن نمیدهند.

شوالیه شاردن عده یهودیان اصفهان و ایالت فارس و مازندران را، بعد از سال ۱۶۶۶، ده هزار فامیل برآورد کرده (۱) یعنی مدتها بعد از شاه عباس دوم و خصوصا بعد از معلوم شدن آنکه شبتای سوی مسیح قلابی بوده و در نتیجه آن یهودیان نیم مسلمان از فرا رسیدن روز نجات خودمایوس و برای همیشه اسلام را پذیرفتند. درصورتیکه

بقیه از صفحه قبل

کرملیتهای اصفهان توسط شاه‌عباس اول مامور ترجمه کتب زبور و اناجیل بفارسی گردید، تقاضانمود که یکنفر راب یهودی به وی مساعدت کند و این کمك راب انجام شد وزبور را ازعبری در سال ۱۶۱۸ ترجمه نموده بین بسیاری ازعلمای روحانی یهودو مسلمان ومسیحی همکاری فرهنگی برقرار بوده است مثلا محمد علی حزین نویسنده تذکرةالاحوال که متولد۱۶۹۲ در اصفهان است نزد زبی شعیب تورات را تحصیل میکرد و این جریانات ثابت میکند که حتی در روزهای تاریك عصر صفویه یهودیان متوجه فرهنك یهود بوده‌اند.)

(۱) پدروتکسیرا Pedro Terxieral (۱۵۸۰) نیزعده یهودیانرا بین ۸ تا ۱۰ هزارفامیل برآورد نموده.

در نامه مامور روحانی کرملیت‌ها در زمان شاه عباس ثانی بکصدهزار گفته شده ؛ وتاورنیه که زمان‌شاه‌عباس‌ثانی‌درایران بوده عده یهودیان اصفهان‌را ۶۰۰خانواده‌نوشته‌درصورتیکه‌کاشانرا ۱۲۰۰خانوار گفته‌است.

بطوریکه دانستیم قبل از ۱۶۶۶ حاکم مازندران با آنها شرط نموده بود که اگر در مدت۳ ماه ناجی مورد انتظار برای نجات‌آنها باقدرت‌به‌ایران‌نیامد مبلغ ۲۰۰ تومان‌آن‌روز جرم‌دهندو چون شبتای صوی خود مسلمان گردید طبعاً میتوان براورو کرد که نیمی‌ازیهودیان اکثر بلاد ایران که قبلاشرح آن داده شدوبیش‌از یک‌صد هزارنفر بودند مسلمان‌قطعی‌شدندوحدودیکصدهزارهم در حدودایران فعلی ، یا ۳۰۰ هزار با کلیه یهودیان بین‌النهرین ترکستان ، و قفقازیه باقی ماندند . (ده هزار فامیلی راکه شاردن وپدرو تکسیرا از یهودیان حدود فعلی ایران‌صورت‌میدهندهمان معادل یکصدهزاربرآورد بالا است زیرا یك خانواده یهودی، ایرانی‌در سابق حدود ده دوازده نفر بوده است امااین عده ده هزار فامیل را بعضی از نویسندگان ۳۰ تا ۳۵ هزار تعبیر کرده‌اند و چنین امر به دو دلیل امکان پذیر نیست اول آنکه فامیل یك یهود ایرانی تا بامروز هم کمتر از ۷ نفر نیست و آن ایام همان حدود ده نفر بوده و در ثانی تلفات بعدی و تغییر مذهبهای زمان آغا محمد و فتحعلی شاه قاجار که به عده های چند هزار نفری در هر شهر ومکانی بوده مؤیداین نظریه می‌باشد .

با این ترتیب صورتی را که شوالیه شاردن و تکسیرا میدهند با احصائیه فرضی ما که از روی قرائن و امارات در آخر این کتاب‌داده

شده مطابقت دارد .

دو نفر نخست وزیران این زمان ، یکی شیخعلی خان زنگنه پسر علی بیگ (یکی از سربازان شجاع شاه صفی) که مردی متقی و خداترس و در سال ۱۱۰۱ هجری ـ ۱۶۹۰ میلادی فوت کرد و بعد از او میرزا طاهر قزوینی مردی که در علوم متداوله دست داشت و ارباب فضل وشاعرهم بود، اعتمادالدوله گردید.

تخفیف در ناراحتی‌های یهودیان نبایستی زیاد هم طول کشیده باشد زیرا تاورنیه مینویسد (۱) : در سال ۱۶۷۴ یعنی سال هفتم سلطنت شاه سلیمان ، محمد بیگ دو مرتبه به مقام اعتمادالدوله ای رسید وبعید هم نیست که مجازاتیکه دست الهی بطور بسیار سخت برای او فراهم کرد وی را متنبه کرده باشد و دیگر آن فشار سخت سابق را هنگام تصدی جدید واردنکرده باشد تسلیم شبتای صوی در سال ۱۶۶۶ میلادی و برگشت محمد بیگ بر سرکار خود در ۱۶۷۴ ،تمام عواملی بوده‌اند که آن طبقه ازیهودیانی که تغییر مذهب داده بودند ، برای برگشتن آنان بمذهب اجدادی بازهم درتردید باقی گذارد .

تصور نمیرود که بعداز مراجعت محمد بیگ بدربار،دست به اقدامات شدیدی برعلیه یهودیان زده باشد و البته تبعید ۱۵ ساله او در قم درس عبرتی برای او شده و ممکن است نکبت ۱۵ ساله خود را ،در اثر تجاوزاتیکه بیهودیان نموده بود دانسته باشد. آنچه حدس فوق راقوت میدهدسکوت شاعران یهودی بابائی فرهادوماشیح میباشد که دنباله تاریخی بابائی لطف را تعقیب نموده اند ، وراجع به عصر شاه سلیمان بسکوت

---

(۱) تاورنیه صفحه ۸۳۵

پرداخته‌و ازتجاوزاتی درآن‌عصرسخن نرانده اند .

حدس دیگری که دراین مورد میشود زد عبارت از آن است که در این زمان اوضاع و احوال یهودیان بقدری خراب و ناچیز شده‌بود که دیگر جلب توجه نمیکرد که بازهم شاه و مخصوصا وزرا ویا محمدبیگ بخواهد آنهارا مورد تجاوز شدید قرار دهند . بهرجهت‌شهوت تجاوز حتی دراین عصر هم‌تسکین‌نیافته‌است‌زیرا Auguste lacoin در کتاب از پاریس تا بمبای از راه ایران صفحه ۲۲۲ مینویسد: «بعد از مرگ شاه عباس (اول) جانشینان وی مالیـات سالیانه جلفا را سال بسال زیادتر کردند ودر عهدشاه سلیمان که برعلیه مسیحیان‌تجاوزاتی تشکیل شده بود ارامنه زجر کشیدند . در حقیقت این تجاوزات برای یك منظور بود ،از بین بردن‌ثروتمندان ارامنه تا بتوانند دارائی آنانرا صاحب شوند. در این عطش‌بدست آوردن ثروت، آن سلاطین فراموش کرده بودند که موجب خرابی تجارت کشور خودرا فراهم مینمودند. وازهمان‌ایام‌ارامنه‌ای که‌قدرت‌داشتندبطرف‌هندوستان مهاجرت کردند. آنهائی که باقی ماندند فدا شدند زیرا قدرت پرداخت روزی ۳۰ هزار فرانگ (طلا) که بعدا نادر شاه برای آنها مقرر داشت نداشتند.»بااین اوضاع و احوال ، آزار و شکنجه و تجـاوز به یهود همچنان ادامه داشته است (۱)

---

(۱) پروفـور والترفیشل در شرح مربوط به اصفهان (تاریخ یکی از جوامع یهود ایران) در صفحه ۱۵ مینویسد . (هنگام سلطنت وراث شاه‌عباس یعنی عصرشاه سلیمان۱۶۶۶-۱۶۹۴ وشاه حسین ۱۶۹۴ر۱۷۲۲.

بقیه‌درصفحهٔ بعد

« شاه سلیمان شکوه و جلال باستانی دربار را حفظ نمودو گنبد طلائی مشهد را که براثر یك زلزله آسیب دیده بود تعمیر کردوسفرای زیادی را بدربا. خود پذیرفت . در بستر مرگ به مشاورین خود گفت اگر راحتی و آسایش میخواهید حسین میرزا و اگر افتخار و عظمت ایران را طالبید عباس میرزا را انتخـاب کنید ولی حسین میرزا را انتخاب کردند (۱)

شاه سلیمان ۲۸ سال سلطنت کرد و در سن ۴۸ سالگی فـوت نمود .درتمام مدت سلطنت شاه‌سلیمان وبعداً شاه‌سلطان حسین،ناراحتی یهودیان ادامه داشت .

یکی از علمای بزرگ یهودیان ایران موسوم به ملا یهودا در عصر شاه سلیمان درکاشان زندگانی مینمود و در سال ۵۴۴۶ عبری= ۱۶۸۶ میلادی کتابی بنـام حوبوت یهودا راجع به فلسفه و حکمت الهی برشته تحریر درآورد .(۲)

بقیه ازصفحه‌قبل

فشار بر یهود در اصفهان ادامه داشته و حتی تجاوز و ظلم و شقاوت از گذشته‌هم شدیدتر بوده‌است. استخراج از کرونیك کرملیتها ۴۰۸ـ۴۰۷

و در صفحه ۱۶ اضافه میکند که انقراض سلسله صفویه در اثر حمله افغان و سلطنت نـادر شاه موجب نجات یهودیان ایران از انهدام کامل گردید .

(۱) سایکس جلد دوم صفحات ۳۰۶ـ۳۰۷ـ۳۰۸

(۲) ازگفته جناب حاخام یدیدیا شوفط

شاه سلطان حسین صفوی

شاه سلطان‌حسین

در تاریخ ایران مینویسد : (پس از شاه سلیمان امرای دولت و خواجه سرایان برای اینکه امور کشور را بدلخواه خویش در دست گیرند و بدون بیم ، اغراض شخصی خود را بموقع اجرا گذارند ، حسین‌میرزا که شاهزاده‌ای ضعیف النفس **وموهوم پرست** بودبرتخت صفویه نشاندند ، سلطان حسین قلبی داشت با رأفت ولی از خصائص پادشاهی محروم بود. تحت تاثیر امراءخائن و مغرض **وعالم نمایان ریاکار، که‌ذهن اورا** مصروف‌به امور جزئی نمودند در آمد . از این رو در آغاز سلطنتش ، اقدام به بستن مدرسه ها ، شکستن خمها ، بستن ابواب میکده‌ها، رنجاندن‌پیروان ادیان مختلفه‌ازعیسوی

زردشتی و غیره (۱) نمود • حتی فرق مختلفه اسلامی،اذیت و آزار بسیار دیدند • نزاع شیعهٔ و سنی بالا گرفت و صوفیان مجبور بترك دیار شدند • خانقاها خراب گردید و صاحبان آنهـا نفی بلد شدند • ضعف در ارکان دولت رخ داد خدمت گذاران لایق و امرا کاملا دلسرد شدند و سلسله صفویه با قدمهای سریع رو بزوال و انقراض می‌رفت) آقای رضا پازوکی مینویسد « سبك مغز و بیکاره بود .

ودرهمین‌عصراست که دیگر بقال وعطار و چاه کن کشورایران کوشش داشت بلباس مقدس روحانیت در آید و مملکت ایران دارای ملیونها روحانی نما گردد . »تخمی که در عهد شاه عباس اول کاشته شده بود ودر عصرشاه عباس ثانی آبیاری گردیدو اینك محصولش بعمل آمده و نتایج حاصله از آن بـا وجود فتنه مغول ، و با وجود از دست رفتن افغانستان وترکستان وبین‌النهرین وبا وجود آنکه در عصرفتحعلیشاه گرجستان و قفقازیه در اثر تسلط ملانماها از دست رفت بـاز هم این دستهٔ به لالائی گفتن ملت‌ایران ادامه‌داده وتنها توجه‌آنها این‌موضوع بود که چگونه پیروان مذاهب مختلفه را آزار و اذیت داده یابوسیله قتل وچپاول آنهارا به مذهب اسلام جلب‌نمایند درحالیکه درب‌مدارس و مساجد را برروی‌آنها بسته وبا نسبت دادن نجس وکافر میخواستند علاقه آنها را بخود جلب‌نمایند.

بر ملا شدن دعوی دروغین شبتای صوی ، یهودیان مسلمان شده را مردد در بر گشت به عقیده اولیه خود نمود و موقعیکه شاه سلطان حسین بااین اوضاع واحوال روی‌کارآمد بیش ازپیش ایشان رامطمئن

---

(۱) بااین وصف تکلیف یهودیان پرمعلوم می‌باشد.

ساخت که آزادی عقیده در کشور آن روزی ایران، امیدی است خیالی و خواهی نخواهی برای حفظ اطفال عزیز و ثروت خود و اجتناب از شکنجه‌های طاقت‌فرسا ، همان به که در دین جدید خود ، باقی مانده و بیش از این خود را در معرض امتحان و تجربه که نتیجه آن بسیار تلخ و قبلا به آن آشنا شده‌ایم قرار ندهند. بنابراین در مدت سلطنت ۲۸ ساله سلطان حسین که قدرت ملانماها زیاد شد،و شدت عمل بر علیه مذهب مختلفه ادامه داشت و بعداً در کلیه اختلافات و فتنه افغان که ناامنی ادامه داشته الی نادرشاه و تا آخر فتحعلیشاه، سال ۱۸۲۴ میلادی که در عهد سلطان اخیر تجاوزات بیهود باز شدت مییابد ، این طبقه یهودیان مسلمان شده، باملاحظه به پیش آمدهای تازه روزانه در کشور، چه از حیث ناامنی یا از نظر حمله و تجاوز بیهودیان ، صلاح خود را در تعقیب مقررات دین جدید خویش میدانستند . این مردمان از سال دوازدهم سلطنت شاه عباس ثانی که مسلمان‌شده بودند (۱۶۵۴)

تا آخر سلطنت فتحعلی شاه ۱۸۲۴ در مدت ۱۷۰ سال مجبور به ادامه طرز حیات جدید خود بودند واغلب اوقات ملاحظه میکردند که عده تازه دیگری از یهودیان ، همان رویه آنانرا تعقیب مینمایند ، بنا براین ، این مدت طولانی برای آنها کافي بود که علاقه وعادات سابقی خودرا فراموش نمایند وحتی به منظور آنکه مسلمانان اطراف به اسلامیت آنها تردیدی روا ندارند اکثراً نسبت بیهودیان ابراز تنفر وانزجار مینمودند بدین ترتیب برای اطفال آنها رویه پدران . (که به علت اصلی آن آشنا نبودند) عقیده وعادت فطری گردید تا بجائیکه امروزه این یهودی زادگان نسبت به برادران سابقی خود تنفر شدیدی دارند. درصورتیکه خانواده‌های

مسلمانان حقیقی سابق چنین انزجاری را ندارند .

بابائی فرهادنوه بابائی لطف که درعصر شاه سلطان حسین ونادرشاه زندگانی میکرد مانند جد خود ، بتفصیل از واقعات روز سخن نرانده است مع الوصف اطلاعات مفیدي از وضع یهودیان آنزمان داده است مشارالیه پس از تعریف از توحید ومناجات بدرگاه باریتعالی برای آوردن روز آزادی ونجات یهودیان ، بشرح واقعه‌ای مربوط به مجلس طرب چندنفر یهودی درباغ میردریاب در کاشان بنام‌های اللهیار وقلندر و کوچك پرداخته که چگونه دراثر کمانچه‌زدن آنهارا توقیف وبه‌دیوانخانه بردند قلندرفرار کرد ولی الهیار و کوچك را با اینکه حاضر شدند مسلمان شوند پاره پاره کرده ونعش آنها رادر کوچه‌ها کشیده تا دروازه فین برده و درآنجا آتشش زدند . درنتیجه این پیش آمد بار دیگر مردم کاشان و اصفهان بر علیه یهودیان برخاسته و موجب آزار و اذیت آنهارا فراهم ساختند. یهودیان دیگر نمیتوانستند به بازار آیند ودرشهرهای کاشان و اصفهان انتشاردادند که یهودیان با مسلمانان لجاجب دارند وآنهاشراب مینوشند وبایستی آنها را بقتل رساند ودارائی ایشانرا چپاول کرد.

شاه هم متمایل به قتل آنها وتندی باایشان بوداما مجتهد بزرگ شهر اصفهان که مردی خدا ترس وکاملی بود بشاه گفت که خون ناحق نباید ریخت و بهتراست ازیهودیان جرمی گرفته شود که دیگر به این عمل (کمانچه زدن) دست نزنند و شاه را راضی کرد که چند هزاری دهند. قورچیان مامور دولت به کاشان آمدند تاازهر سری مبلغي بگیرند واتفاقاً آنروزشنبه بودوهمه یهودیان در کنیسه بودنداین واقعه درزمان الیاهو

ناسی بود . یهودیانرا توقیف و دستهای آنها را بسته و ازراه بازار در حالیکه مردم آنهارا آزار میدادند بطرف دیوانخانه بردند و یهودیان علت این امررا نمیدانستند . مامورین دولت هیزم بسیاری آوردند وبر روی هم میانباشتندویهودیان فکرمیکردند که آنهارا میخواهندبسوزانند ملارحیم‌را که مردی دیندار وخداترس بود بطرف آتش بردند ویهودیان گفتند هرچه زر خواهیدمیدهیم واین کاررا نکنید پس با کدخدایان داخل مذاکره شده‌وقراری دراین بابت دادند .

شاه سلطان حسین که دراثر پوشیدن لباس ملائی وضعف قدرت ، کشوررا روبه ضعف وانحطاط کشانده بود . آنهم درعصریکه پطر کبیر در روسیه سلطنت میکرد و عثمانیها بعد از آنهمه تحریکات اجانب در ایران دشمن خونی ایرانیان گردیده وهمسایگان ایران بخوبی پی به ضعف دربارایران‌برده بودند. درهمین ایام‌اعراب درخلیج فارس،بحرین رابتصرف درآوردند ومردم قندهار وافغانستان که ازظلم گرگین‌خان گرجی حاکم ، مامور ایران بتنگ‌آمده بودند بدربار اصفهان شکایت کردند و گرگین که ازماجرا باخبرشد میرویس یکی ازروسای افغانی رابه پایتخت تبعید نمود ولی میرویس بتدریج‌توانست‌جلب شاه رانسبت بخود بنماید واجازه زیارت مکه را گرفت ودرآنجا حکمی ازعلمای سنی بدست‌آورد که کشتار وجنگ بافرقه شیعه صواب‌است(۱) میرویس وقتی‌به‌ایران مراجعت نمود ازطرف دربارمجازبه مراجعت به‌افغانستان گردید. گرگین ازاین امرنسبت به دربار شاه سلطان حسین خشمگین گردید وضمناً خواستگاری دخترمیرویس را نمود و میرویس باروسای

---

(۱) سایکس‌جلد دوم صفحه ۳۱۵

قبائل هم عهد شده قسم یاد کردند که کار گرگین را بسازند وبمنظور فریب گرگین دختردیگری‌رابجای دختر خودبرای‌اوفرستاد و گرگین که فریب خورده‌بود باب‌رابطه‌دوستانه رابا میرویس بازنموده وشخص اخیر گرگین‌را بباغی درخارج شهرقندهاردعوت وغفلتاً برسر گرگین وهمراهانش ریخته همه‌را بقتل رساندند سپس باخدعه پادگان قلعه شهر را غافلگیر وتمام ایرانیانراقتل عام نمودند . بعد از آن میرویس حکم صادره علمای مکه‌را منتشروافاغنه را برعلیه‌ایرانیان برانگیخت وحاکم خراسان‌هم که مامور جنگ‌باآنها بود مکرر شکست خورد و خسروخان برادرزاده گرگین هم که باسپاهیان‌ایران‌عازم جنگ شدند شکست خورده وخسروخان کشته شد .

برادر میرویس موسوم به عبدالله مایل صلح با دربار اصفهان بود ولی محمود پسر میرویس اوراکشت و قدرت را دردست گرفت وبعد ازآن‌اسدالله ابدالی که‌یکی ازبزرگان افغانستان‌بود برعلیه‌ارتش‌ایران قیام وموفقیتهائی حاصل‌نمود .

محمود پسر میرویس

خودراآماده ، سپس ازطریق جنوب سیستان ونرماشیر، کرمان‌را مسخر کرد ولی دراثرحمله متقابله لطفعلی‌خان سردارایرانی ، محمود تاقندهارعقب نشست. دراین موقع دراثرسعایت درباریان سلطان حسین فتح‌علی‌خان برادر زن لطفعلی خان را که وزیربود کور کرد ولطفعلی خان را که قشونی نیرومند آماده کرده بود معزول نمود ودر نتیجه سپاهیان اومتفرق شدند .

در سال ۱۷۲۱ افغانهای ابدالی خراسان را چپاول کردند وشهر تبریزدچارزلزله سختی گردیده بودوستاره‌شناسان موجب وحشت‌مردم اصفهان را فراهم نمودند وروحیه ملت ایرانرا متزلزل ساختند.

خبرسقوط لطفعلی خان موجب جسارت محمود گردید وبار دوم ازهمان راه نرماشیر به کرمان و یزد حمله برد وچون درتسلیم این دو شهر موفقیتی حاصل نکرد راه اصفهان را پیش گرفت و تا گلناباد سه فرسنگی اصفهان جلو رفت . عده نظامیان محمود ۲۰ هزار بود و سربازان شاه سلطان حسین ۵۰ هزار که بطرف دشمن حرکت کرد و بادادن ده هزارتلفات شکست خوردند. محمود که خیال مراجعت‌داشت چون ازوحشت اهالی پایتخت مطلع گردید جرائت خودرابدست آورده بسوی اصفهان حرکت کرد وپادگان ایرانی فرح‌آباد(۵ کیلومتری شهر) آنجاراتخلیه‌نموده ومقاومت ارامنه جلفاهم بواسطه نرسیدن کمك بی نتیجه ماند و بالاخره پس از چند نبرد کوچك پل رابط به شهر را افغانها متصرف ودسته ای ازآنان بطرف بنه اصفهان در ۱۵ کیلومتری اصفهان که ساکنین آن ازیهودیان مسلمان شده بودند متوجه شد و اهالی این ده باافغانها جنگیده اردوی دشمن را شکست داده یکی از برادران محمود وعمو ودوپسران‌عم او را با عده ای اسیر بدست آورده مقتول ساختند ومحمود با وحشت بطرف فرح آباد عقب نشست وچون کمکی به‌بنه‌اصفهان نرسیدآنهاهم‌نتوانستندفتوحات‌خودراتعقیب‌نمایند.

شاهزاده طهماسب میرزا سومین فرزند شاه . ولیعهد اعلام شد وباششصد نفربسوی قزوین به حرکت درآمد که شاید ازآنجا کمکی

فراهم سازد ولی موفقیتی حاصل ننمود . قحطی در شهر اصفهان شدت میافت ومردم گوشت انسان میخوردند وشهر پرازاجساد مردگان بود . بالاخره شاه با لباس عزا به طرف فرح آباد حرکت کرده وبعد ازمدتی معطلی رخصت حضوریافته وتاج خود را برسر محمود گذارد (۱۷۲۲ وروز بعد محمود وارد اصفهان گردید . و بدین ترتیب سلسله صفویه منقرض گردید . «۱»

نتیجه آنکه درعصرشاه سلطان‌حسین، وضع یهودیان دراثر ازدیاد نفوذ ملانماها وتعصب مردم‌و عدم ثبات حکومت مقتدری از یك‌طرف وازطرف‌دیگردر نتیجه‌حمله آفاغنه‌و کشتارها وقحطی روبوخامت گذارد.

دراین عصر یهودیان ازداخل دچار توسری بوده وازطرف دشمن خارجی دچار تلفات قحطی وامراض ساری .

موسیقی ایرانی

در زمان سلطان حسین دراثر تعصبات زیاد،موسیقی ایرانی‌دچار وقفه وانحطاط عجیبی گردید ویهودیان ایران خصوصاً شیراز این هنر زیبا را که اززمانهای بسیار قدیم باقی بود حفظ نمودند تاعصربعد از مشروطیت بنابفرمان‌طبقه‌ملانماها(نواختن)موسیقی شیطنت آمیز بود باوجود در بین یهودیان استادانی مانند داود شیرازی ، اسمعیل خان پسرش وموسی خان خانزاده کاشانی «۲» استاد کمانچه رحیم قانونی شیرازی

(۱) سایکس جلد دوم صفحات ۳۱۱ تا ۳۳۰

(۲) موسی خان کاشانی از نوابغ موسیقی ایران است
موسی خان در ابتدای جوانی و شباب در کاشان مشغول تحصیل فن

بقیه درصفحه بعد

یحیی زرین پنجه » که روی حسادت مسمومش کردند » واستاد مرتضی نی داود «۱» وچند استاد جدید مسلمان این صنعت زیبارا تحویل دوره جدید دادند . اصولا ملت یهود علاقه زیادی به موسیقی داشته و هنوز هم معروفترین موسیقی دانهای اروپائی از یهودیان میباشند واین علاقه از عصر حضرت داود پادشاه یهود وجود دارد چنانچه گویند درعصر او آهنگ

بقیه از صفحه قبل

موسیقی گردید و بعد برای تکمیل آن باصفهان رفت و سالهای زیادی نزد اساتید بزرگ کار کرد و زحمت کشید تا خود در نواختن کمانچه به مرتبه استادی رسید و شاهزاده ظل السلطان اورا بنام ندیمی خود انتخاب کرده موسی خان که مردی خلیق و دوست نواز بود نقل کرده که درسالهای آخر که با ظل السلطان بودم، نایب اسداله نی زن هم در نی بمرتبه کمال رسیده بود وهر وقت من با او سازمان را با هم کوك میکردیم شاهزاده برخودمیبالید که نایب ومن در عصر او و درخدمت اوهستیم . موسی خان پس از بیست سال بکاشان مراجعت کرده ولیکن جلال الدوله هنگام حکومت یزد خود ، موسی خان را به یزد برده و چند سال هم موسی خان در نزد او بوده و بعداً بکاشان آمد و بواسطه نداشتن معشوق کمتر بکار موسیقی پرداخت و با کسب و تجارت زندگانی خود را میگذرانید تا در سال ۱۳۱۸ خورشیدی در سن ۸۳ سالگی وفات نمود و نوای آسمانی ساز او برای همیشه خاموش گردید .

(ازدکتر مهدی کامکار)

(۱) استاد مرتضی نی داود نیز یکی از استادان زبر دست و معروف معاصر میباشد که متاسفانه دراثر عدم وجود مشوق سالیان دراز است دست از شغل پرافتخارخود کشیده است.

های مذهبی را با یك دسته کنسرت چهار هزار نفری مینواختند .

شاه طهماسب ثانی صفوی

فصل هیجدهم

عصر شاه طهماسب صفوی ۱۷۲۲ - ۱۷۳۶

و محمود عیلزائی افغان ۱۷۲۲ - ۱۷۲۵

و اشرف » » ۱۷۲۵ - ۱۷۳۰

و نادرشاه ۱۷۳۶ - ۱۷۴۷

وعادل شاه ۱۷۴۷ - ۱۷۴۸

زد وخورد بین مدعیان سلطنت از ۱۷۴۸ - ۱۷۵۰

از محمود افغان ۱۷۲۲ تا آخر نادرشاه ۱۷۴۷ میلادی

مدت ۲۵ سال

بعد از تصرف اصفهان امان الله سردار افغانی متوجه کاشان وقم

و قزوین شده آن شهرها را بتصرف درآورده وبعد رشت را و پطر کبیر هم ۲۲ هزارسرباز روسی را متوجه دربند گردانید وسپس باکو ورشت را بتصرف درآورد .

شاه طهماسب فرزند شاه سلطان حسین بابخشیدن ایالات داغستان وقفقاز و گیلان ومازندران و گرگان خواست بطررا بیاری خود طلبد ولی پطر فقط تا گیلان تاخت وبقیه را متصرف نشد و کمکی هم به او نکرد. اهالی قزوین افغانهارا ازشهر خارج کردند . افغانها روبه ضعف رفته واشرف به افغانستان مراجعت نمودودر نتیجه عده سپاهیان محمود به پانزده هزاررسیده بود .

پس ازمغلوبیت افغانها دراصفهان ، محمود تصمیم به قتل عام و مرعوب نمودن اهالی آن شهررا گرفت . محمود درابتدا ، کلیه وزرا وبزرگان شهراصفهان رابه یك مهماني دعوت وتمام آنهارا مقتول ساخت بعدمدت ۱۵ روزبقتل عام اصفهان پرداخت. ازارامنه پول فراوانی بدست آورد وبازرگانان هندی راچپاول نمود وازخارجیان مقیم اصفهان اعانات اجباری گرفت. شهرهای کاشان وخوانسار راکه بعد از قزوین شورش نموده بودند مجدداً بتصرف درآورد ونیروئی متوجه فارس نمود ، شیراز رانیز مسخر کرد ولی در لشگر کشی به یزد و بهبهان چون موفقیتی نداشت وقدرتش روبه کاهش میرفت دراثراصرار بزرگان افغانی اشرف را ازافغانستان احضار ووی راولیعهد ساخت وکلیه شاهزادگان خانواده سلطنتی صفویه را که ۳۱ نفر بودند، بدست خود قتل عام نمود. محمود که دچارجنون شده بود مرضش شدت یافت وبزرگان افغان ، اشرفرا

بسلطنت بر گزیدند وطولی نکشید که محمود فوت کرد.

ترکها که خبر ورود روسها را به گیلان شنیدند بطرف گرجستان حرکت نموده ودرسال ۱۷۲۳ تفلیس را بتصرف درآوردند وقرار دادی باروسها راجع بتصرف بعضی ازنواحی ایران منعقد ساختند.

کرمانشاه وهمدان وتبریز جزو خاك عثمانی میگردید . پس ترکها درسال ۱۷۲۴ میلادی همدان وایروان ودرسال بعد باتلفاتیکه بتعداد ۲۰ هزار بر ترکها و ۳۰ هزار بر ایرانیها وارد شد تبریز را متصرف گردیدند.

اشرف افغانی

پس از آنکه بسلطنت رسید باخدعه میخواست که طهماسب میرزا را بدست آورد وچون موفق نگردید بقیه شاهزادگان صفوی رامقتول ساخت . طهماسب میرزا درفرح آباد مازندران بود. ترکها که دارای ۶۰ هزار نفرسرباز در آذربایجان بودند تحت فرماندهی احمد پاشا ازراه مراغه وقزوین متوجه اصفهان شدندولی اشرف آنهارا شکست داد(۱۷۲۷) و خلافت سلطان عثمانی را شناخت و معاهده صلح با ترکها برقرار نمود

نادر که در ایالت خراسان بود در این موقع به طهماسب میرزا فرزند شاه سلطان حسین پیوست و با او بطرف خراسان حرکت کرده شهرهای مشهد وهرات رابتصرف درآورد و نادر ملقب به طهماسب قلی گردید . اشرف برای جلوگیری از ازدیادوتقویت ارتش ایران با ۳۰ هزارسرباز متوجه خراسان شد ودردامغان ازلشگریان نادرشکست خورد و ازراه تهران (۱)فوراً متوجه اصفهان گردیده در مورچه خوارموضع

---

(۱) راجع به حرکت قشون افغان بطرف خراسان و برگشتن آنها به مشروحات بعدی آقابابا دماوندی مراجعه شود .

گرفت،اما نادربسرعت خودرابه آنجا رسانده افغانها رابار دیگرشکست داد. اشرف بعدازاین شکست متوجه شهراصفهان شده عائله خودراجمع آوری وپس از کشتن سلطان حسین بطرف شیرازحرکت نمود(۱۷۲۹)

بعد ازاین جریان ، شاه طهماسب مایل بود که بسرعت افغانهارا تعقیب نماید اما نادرقبل ازاین عمل ازشاه تقاضای اختیاراتی برای وضع مالیات نمود تاپس ازآن بتعقیب افغانها بپردازد وچون نادر ضمناً فرمانده کل قوابود بااختیار جدید قدرت سلطنتی میبافت اما شاه طهماسب ناچار بتسلیم وقبول تقاضای نادر گردید. بالاخره درسال ۱۷۳۰ میلادی نادر متوجه شیراز شد ودرزرقان ۳۰ کیلومتری شهر، افاغنه را شکست داد و اشرف با ۲۰۰ نفر ازطرفدارانش فرار کرد وقشون افغان متلاشی شد و هردسته‌ای کوشش میکرد خودرابقندهار برساند .لار و کرمان هم بر علیه اشرف قیام کرده بودند پس تصمیم گرفت ازراه سیستان خودرابه افغانستان برساند. بلوچها که موقعی با اومتحد بودند افغانهای مرعوب را غارت کردند ویکی ازافغانهای بلوچ، اشرف ودونفر ازهمراهان اورا درحالیکه دربیابان لوت سر گردان بودند دیده وآنهارا بقتل رساند. سر اووالماس بزرگی راکه نزد وی بودبطورهدیه برای شاه طهماسب فرستاد.

حال لازم است به‌بینم که درمدت ۱۴سال انقلاباتیکه از ورود محمود به اصفهان تا بتخت نشستن نادر برسریر پادشاهی ایران فاصله داشت بر یهودیان ایران چگونه گذشته‌است

در حالیکه یهودیان ایران درآتش بیداد گری سلاطین صفوی

میسوختند و بیمهری عده ای ازهموطنان برای آنها امری عادی گشته بود ودر زمانیکه طبقه علاقمندان (بطور علنی) به مذهب موسی تمام هستی ودارائی خودرادراثردادن رشوه های پی درپی ومالیاتهای گوناگون ازدست داده وبه فقرافتاده وطبقه دیگر که نجات خودرادرقبول مذهب اسلام دانسته واکنون بتدریج بدان علاقمند شده ونفرت آنهانسبت به برادران خود بتدریج آغاز میگردید . بدبختی جدیدی متوجه کشور ایران گردید که فشار و بدبختیهای آن فتنه‌ها دامان یهودیان درمانده آن زمانرا نیز گرفت وهمانقسم که مکرر گفته شد ، در هنگام بدبختی و مصیبت وجنگ و قحطی وامراض ساری ، یهودی شریك هموطنان است وبه محضیکه دوره آسایش وامنیت فرارسید مورد بیمهری برادران وطنی واقع میگردد .

بابائی فرهاد کاشانی مینویسد :

محمود ازقندهاربلند شده شهرها را بتصرف درآورده تابه‌اصفهان رسیده آنرا محاصره کرد وهزاران نفر جوان را بخاك وخون کشید . هنوز فاصله‌ای به غمهای یهودیان داده نشده بود که آن مردیکه تشنهٔ خون یهودیان بود به گلناباد رسید و ایرانیان شکست خوردند . شهر اصفهان درمحاصربود ویهودیان در سختی و بیچارگی هولناکی واقع شدند ، عده هم ازیهودیان کاشی وشیرازی ویزدی دراصفهان بودند.

برای آنکه بتوانند کمکی به هم کرده باشندبه خانه های یکدیگر

راه باز کردند . چند هزاران نوجوان (۱) بودند که ازخداوند رحم و شفقت طلب میکردند نوعروسانیکه حامله بودند برای تغذیه هنگام قحطی مجبور بودند هر گوشتی رابخورند و با این وضع دچار امراض گوناگون‌شدند وعده زیادی میمردند و کسی‌نبود که آنهارا بخاك بسپارد یهودیان مرده از قحطی زیاد بودند وبین آنها جوانی بنام یعقوب بن لطف که‌بسیارزیباوعالم‌بود دراثر نخوردن گوشتهای مردود از گرسنگی فوت کرد .

روی اجبار مردها را درخانه‌هابخاك میسپردند . عدهٔ ازیهودیان هم درجلفا بودند و خدا بیامرز میناس ارمنی نسبت به آن یهودیها مساعدت زیادی کرد. بالاخره شاه سلطان حسین رفت دراردونزدمحمود و افغانها دوسه مرتبه بقدری از اهالی شهر کشتار کردند که ازحساب خارج است .

چون محمود برتخت نشست شهرهای ایران را بتصرف درآورد وبقدری وحشت‌اوبرمردم مستولی شد که حدی ندارد. اوبه پیروجوان رحم‌نکرده،وی‌دارای‌نایبی‌بودبنام‌الماس که‌حکم‌اودر کلیه کشورمجری وحکم شاه محمود بدون‌مهراواعتباری نداشت‌وبزرگان اصفهان مطیع او بوده ومردی هوشیاربود . عده‌ایکه ازمحمود وحشت داشتند تصمیم گرفتند اورا مسموم سازند دست اشرف دراین‌کار دخالت داشت وبدین

---

(۱) نظر به سیاحان اروپائی که اصفهان ۶۰۰ نفر جمیعت یهودی‌داشته صحیح نیست گویا آنها یهودیانی که بنام مسلمانی درعهد شاه عباس‌ثانی بودند وبعد بدین حضرت‌موسی برگشتند بحساب درنیاورده‌اند. یا آنکه‌منظور ۶۰۰ خانوار بوده است .

وسیله محمودرا کشتند واشرف بمقام سلطنت رسید واول کار او کشتن الماس وضبط دارای اوبود.

اشرف،همدان وچند شهر دیگررا بتصرف در آورد وشاهزادگان صفویه را که نورحرم بودند کشت . روزی ٦٠٥ نفررادرمیدان اصفهان بدار میکشید واگرملا زعفران اجازه داده‌بود دیگردراصفهان کسی‌را باقی‌نمیگذاشت وهرروزیکه مسلمانانرا میکشت همه یهودیان ناراحت بوده وحشت داشتند .

بعد از مراجعت از همدان فکر تصرف مازندران بر سرش افتاد بـا توپخانه زیادی آمد بکاشان و تمام مردم وحشت زده شدند . نسبت به کاشانیان‌بامروت رفتار کرد وازآنجا روانه قم شد و بعد به سمنان‌رفت ودرآنجا جنگ باطهماس خان (نادر) درگرفت(واشرف‌شکست‌خورد)

هرآنکس بد کند اندر دار دنیـا
نبـاشد نیکوئی بهرش مهیـا

ورود طهماس خان (نادر) به‌کاشان وسرگذشت یهودیان

بابائی فرهاد اضافه میکند:

بار دگرازبدبختی‌وماتم مابشنوید که در کاشان چه‌برمـا گذشته بسیاری از یهودیان‌و جوانان ما که امیدهادر دل داشتند در اثر قحطی فوت کردند . در سال ٥٤٩٠عبری = ١٧٢٩ میلادی که‌اشرف برای جنگ به سمنان رفت و شکست خورده بکاشان مراجعت نموده ،بدون توقف از آن شهر رفت و به کاشانیان گفت‌چون‌مزاحم من نشدید شما را نمیکشم و جای خود بنشینیدومنتظر آخرکار باشید . یك روز خود

را به اصفهان رسانید . روز دیگر طهماس خان وارد کاشان شد. طهماس به هرشهری وارد میشد باج وخراج فراوانی میگرفت و چون بکاشان رسید ، خداوند صد رحمت به میرزا ابوالقاسم فرستد که مرد هوشیاری بود، پیشواز طهماس خان که ٤٠ هزار لشگر داشت رفت .

در آن موقع داود ناسی رئیس یهودیان بود و چه روزگارانی را بسر برد وی باجمعیت نیز به‌پیشواز رفت. نوکران طهماس به‌یهودیان گفتند کلیه توقیف هستید و باید همگی مسلمان شوید و گرنه همه‌را بقتل میرسانیم همه تا روز بعد در حبس بودند واز آن طرف به عده‌ای مسلح به خانه‌های یهودیان رفتند وزن‌واطفال‌را باچوب ولگدمیزدند.

ندیدست کس چنین ظلمی بدنیا

بدور ما این مصیبت شد مهیـا

بعلاوه آنهـا پول و خوراکی و کاه و جو مطالبه می کردند و بعلاوه زن می‌خواستند . پول اشرف از ارزش افتاده بود و (داود) ناسی قرار گذاشت چند هزار تومان جمع کرده بدهد و ۷ـ ۸ نفرهم هندو بودند که از آنها پانصد تومان گرفتند . یهودیان همه نالان‌بودند که چه کنیم و خدا پدر زنهارا بیامرزد که کلیه میلهای (۱) خود را بمردهادادند و اگر اینهانبود جانمان از دست رفته بود . آن روزجمعه و شنبه هشتم ماه حشوان بود (آبان) که بر خانه‌های یهودیان حمله‌ور شده و خانه‌های بسیاری راویران نمودند و زن و مرد طفل همه گریان بودند . ناسی و چند نفر یهودی پولها را (که کسر داشت) بردنددر منزل میرزا ابوالقاسم که طهماس در آنجا مهمان بود و اسامی آنها بدین قرار است: بنیامین ، خداداد ، مندی‌لاری ، مردخای ، ربی ، داود

(۱) منظور میل سرمه‌دان است که از طلا بوده

شهریاری، خواجه اسرائیل گرجی ، میشائیل کهن ومردخای اصفهانی و زبولون که جمعه گذشته مسلمان شده بودبااباویعقوب وبنیامین شارشول بیچارگی و مصیبت خود را گفتند که دیگر چیزی در بساط ، نداریم اما یك مرتبه صد تومان دیگراز آنها اضافه خواستند و عده‌ای سیدرا مامور وصول کردند و هرچه التماس میکردند دیگر چیزی نداریم فایده‌ای نداشت چون بنیامین این وضعیت و فشار را دید به داود ناسی گفت که بیا مسلمان شده و یهودیان را مسلمان کنیم تا آسوده شویم ، پس گفتند مامسلمانیم و هرچه داشتیم نثار کردیم. خان (طهماس یانادر) جواب داد که موسی پیغمبر بزرگی بوده و معجزات مهمی انجام داده بایستی موسی بدین خودباشد و عیسوی بدین خویش .

شما بر مذهب خویش دل بر ندارید

اگر مجموع پیغمبران پیش من آرید

و مسلمان شدن شمافایده ندارد الی آنکه پول را بدهید:خواجه بنیامین ، جوابداد ،نه فقط ما بلکه کلیه یهودیان با جان و دل مسلمان میشویم . چون خان (نادر) این مطلب را شنید خوشحال شد و به آنها مبارك گفت وحکم بخشش جزیه را هم داد و خلعت هم به کدخدایان بخشید. بابائی فرهاد دنباله مطلب را گرفته میگوید : ای خدایا بگوتا ما چه کنیم مگر ما بندگان تو نیستیم .

بر حسب وعده‌ایکه داود ناسی وبنیامین به نادر داده بودند ، روزیکشنبه ناسی کلیه یهودیان شهر کاشانرا طلبید و کدخدایانرا خواست وجمعیت به ناسی گفتند که بهتراست بروی اردو نزد طهماس خان (نادر)وعریضه‌ای

تقدیم کنی ورفع آن وعده‌ایکه داده‌ای بکنی در این ضمن عبدالوهاب رسید وبه جماعت گفت که بی‌جهت حرف زنهارا گوش نکنیدو ناسی‌را بکشتنش ندهید و اگر نخواهید مسلمان شوید باید زر دهید مردم دو دسته شده بودند . ناسی هم فرستاد عقب شیخها ، آنها آمده وخواستند معلوم کنند کی مسلمان است و کیها حاضر نیستند . آنها فریاد کرده گفتند کدامها حاضر به مسلمان شدن هستید .

مسلمان میشوید الحال بگوئید

ز بهر خود ماجرا مجوئید

هر کس مسلمان نمیشود بداند که فردا طهماس از اردو بشهر میاید وشمارا دیوان خواهد کرد وشکم‌های شما را پاره خواهدنمود.

چون این مطلب‌را شنیدند همه وحشت زده شدند و دل ازتورات و موسی شستند زیرا آنها را تهدید به‌مجازات‌طهماس کردند. ایشانرا مانند روز قیامت می کشیدند در حالی که متوسل بخداوند شده بودند همه گفتندما مسلمانیم ملاالیاهو که سرودهای مذهبی خوب می‌خواند و خوش آواز بود ، بحضور آورده مسلمانش کردند . ملا اسرائیل که مرد عالمی بود گفت اصلامن یهودي نیستم . ملانتانئل‌بن مشه که مرد مقدسی بود اقراری‌بداد ملا رحیم‌و فرزندش الیاهو که مانند پیغمبری، بودند و ملا زبولون اعتراف کردند • اما عده دیگر و ملا ربی وپسر ملا یعقوب مسلمان نشدند • سپس آبراهام یزدی را حضور بردند او هم مسلمان نشد و اضافه کرد برای چه بر مردم فشار میاورید بهرخدا از این رویه دست بردارید ومن هم که اهل‌کاشان نیستم واگر بخواهید

فشار بر من وارد آورید از مملکت خارج میشوم و اضافه کرد : آخر حضرت موسی چه‌بدی کرده که شمابرعلیه او این اقدامات رامی کنید آیا پیغمبر فرموده مردم را بزور مسلمان کنید . خوب است از روی کرم از سر این مردم بدبخت بگذرید و دل پیر و جوان را میازارید . اگر شما ها مردم را بحـال خـود واگذارید جرمی در عقبی ندارید و برعکس اگربا تورات موسی اینگونه رفتار نکنیددل مردم‌رامجذوب و دعاگو خواهید کرد .

معین‌بك از جا جست و به آبراهام یزدی گفت معطل نشو بهتر است زودتر شهادت گوئی وخودرا راحت کنی وبین‌مردم تفرقه‌نیندازی و خود را دچار جزیه شاه نسازی ، آبراهام جوابداد تو که مردعاقلی هستی چرااینگونه سخن میگوئی‌من‌راخداوند ازروزاول‌یهودی‌آفریده و تا آخر هم‌باید یهودی بمانم و بالاخره مسلمان نشد . مرد دیگری کرمانشاهانی بنام مردخای‌ربی پول زیادی داد و در مذهب موسی‌باقی ماند ولی عده دیگری مسلمان شدند . عمل ناسی (۱) بالاخره منتهی بر آن شد که عده‌ای‌هم به یهودیت بر گردند .

در هر خانه ای در کاشان مانند آن بود که کسی فوت کرده باشد همه عزادار و گریه و شیون داشتند بعد مردم عقب کار و کسب خود رفتند مگر قصابهاي یهودی که بیکار بودند .

آری وقتی پیلان با هم جنگ‌دارند گوسفندان ضعیف زیر دست وپامیروند

---

(۱) که موجب مسلمان شدن عده‌ای از یهودیان شده بود .

مردم برعلیه داود ناسی میغریدند و او نمیدانست که چنان خواهد شد .

بجای نماز روزانه تسبیح بدست ماداد ند و هنگام‌خوردن،دیگر شستشوی‌دست‌ودعای‌مربوطه‌رانمیگفتیم، ای خدایا بحق موسی‌وهارون گناهان مـارا ببخش و بدل شاه طهماس انداز که مارا آزاد و بدین موسی بر گردیم .

رود بابائی هم‌بردین خودباز کند از نو دگر آغاز پرواز

(بابائی فرهاد میگوید) چندی قبل نشسته وفکر کردم که‌باید کاری کنم‌برای عاقبت ، یك عریضه ای بنویس وآنرا تقدیم پادشاه کن وخودرافدای جماعت نماواجازه بر گشتن یهودیانرا بمذهب خودبگیر تادربهای‌سیزده کنیسه(کاشان) بازشود. عریضه‌ای پرشور نوشتم وخواستم چند ملا و کدخداهم آنرا ببینند وضمنا ازنظریه آنها که‌آیا مسلمان‌ویا یهودند آگاه شویم. پس آنرا بدیشان نشان دادم آنها بمن گفتند که ای مردبیراه میروی،اسامی‌مابدفتر نوشته‌شده که‌از کوچك و بزرگ‌مسلمانیم واگراین مطلب بگوش طهماسب خان برسد کلیه ما را خواهد کشت. کارمابه‌دست خداونداست واوبایدچاره سازی کند واوحامی‌مامیباشد.

این‌مطلب‌به گوش آسیدحسین رسید درمنزل اوآبراهام‌ومردخای وجمع دیگری که حدود ۱۵ نفر بودند حضور داشتند و سید از آنها پذیرائی کرده وعزت نمود و گفت ناسی را هم حاضر کنید زیرا خبر دارم که‌اوهم درصدد تهیه عریضه میباشد پس داودناسی را درآن مجلس حاضر نمودند وبه او گفتند که بعضیها در صدد تقدیم عریضه میباشند .

ناسی اظهار عدم رضایت ازاین کار کرد و گفت ماهمه مسلمان شدیم و این کاربی‌نتیجه است • بعضیها هم گفتند این عمل‌را باید انجام داد اما کی این عریضه را میتواند بدهد • چون بنابود طهماس‌به کاشان‌آید گفتندخوب‌است تورات را پیشواز اوبربم وعده‌ای، گفتند که ما چون مسلمان شدیم باید قرآنرا بحضوربریم •

داود ناسی ازآنجا روانه خانه میر (میرابوالقاسم) شده به او گفت تو در وظایف مسلمانی خود غفلت میکنی یك‌آخوند همراه من بکن تا بمنزل زنهای یهودی رفته وبه آنها نمازوروزه یاد دهد•

قرار شد جمعیت چند خانه ، دریك خانه جمع شوند تا آخوند قرآن به‌آنها بیاموزد• پس درآن مجلس کباب وماست هم برای آنها آوردند • درتمام خانه ها عزاداری بود •

روزدیگرخبررسید که‌شاه وارد شهرمیشود وهمه به پیشوازرفتند شاه که جوان وزیباومهوش‌بود(منظورشاه طهماسب‌صفوی‌است) واردشده همه به اوسلام کردند• طهماس خان‌به او گفته بود که میخواهد اشرف (افغان)راتعقیب کند• پس طهماس خان‌درتعقیب‌اشرف‌بحرکت‌درآمد•

شکست اشرف (دنباله‌گفته‌های بابائی فرهاد)

کاری‌را که اشرف کرد هیچ‌پادشاهی نکرد هزاران‌نفرازعثمانلو وینگیچری‌را کشت‌وبعد شاه‌سلطان حسین را نیز کشت همچنین عدهٔ از شاهزادگانراوهرچه‌ثروت‌وخزینه‌دراصفهان بودهمه‌راجمع کرده‌برددر حالیکه‌قبلاجنگهای‌بسیاری‌نموده‌بودورومیها(۱)چهارشهرهمدان‌و کرمانشاه وتویسرکان‌وتا لرستانرا ، قرار گذاشته بودند که به اشرف ببخشند .

(۱) منظور عثمانیهامیباشد •

اشرف باعجله جنگ کنان شهر بشهر رفت واموالیکه سنگین وزن وارزان قیمت بودند آتش زد. به طهماس خان خبر دادند چه نشسته‌ای که اشرف ازاصفهان گریخت وهرچه مال وزر بود باخود ببرد. بلافاصله طهماس خان به‌اصفهان رفت و گفت اشرفرا دنبال میکنم زیرا ممکن است دو مرتبه باز گردد وشاه شود.

طهماس دراصفهان ازارمنی ویهودی ومسلمان و هندو زر بسیاری گرفت، دراصفهان زر دادند ومسلمان نشدند. وضع فقرا دراصفهان وخیم بود وچندنفر کاشانی که‌در آنجا بودند مورد ملامت قرار گرفتند که چرا داود ناسی در کاشان چنین کرده است. درحالیکه چند نفر از یهودیان اصفهان هم مسلمان‌شده بودند. خداوند رحم کرد که‌یهودیان پایتخت چنین کاری نکردندو گرنه‌دامن گیر کلیه‌یهودیان‌ایران‌میگشت

اشرف بطرف‌شیراز رفت‌وطهماس اورا تعقیب کرد ونامه‌ای به‌او نوشت که اگر جنگ داری بیا بمیدان اشرف جواب داد که من فرار نکردم بلکه خواستم نوامیس خود را بجای امن‌برسانم وبعد به جنگ پردازم. بالاخره جنگ‌سختی‌شروع‌شدوهزاران نفر ازطرفین کشته‌شدند. سیدآل که ازدسته یاران اشرف بود میادرت به تمهیدی‌نمود، نزد شاه به اصفهان رفت که من حاضرخدمت درگاهم عده‌ای در اختیارمن بگذارتااشرف‌رامغلوب و گرفتارسازم‌وچند هزارلشگریان‌شجاع گرفت به طرف طهماس آمد که اوهم کمکی کند پس باعده‌ای دیگر ازسربازان طهماس روانه جنگ بااشرف‌شد وسیدآل به اشرف پیغام داد که قشون ایرانی را به تله آوردم ولشگریانت رابرای کشتن آنها بفرست وبدین ترتیب عده‌ای ازلشگریان ایران را پایمال کردند. طهماس از شنیدن

این واقعه بسیار عصبانی شد وتصمیم حمله بردشمن گرفت . اشرف کلیه ثروت شیراز راضبط ومخصوصا ازیهودیان مسکین شیراز هرچه دارائی وخوراکی بود گرفت وفقرای یهود باخاك یکسان شدند. (۱)

چون خداوند از کسی بر گردد کارش خاتمه است . اشرف جنگهای شجاعانه کرد ولی بالاخره مجبور به فرار گردید و سردارانش دلسرد شده آنهاهم متفرق شدنددر حالیکه خانه های شیرازیانرا ویران وجارو کرده بود . .

وقتی که طهماس وارد شیرازشد مصادف باایامی بود که مردخای قزوینی(۲) برجامعه رئیس ودارای چند طفل بود. ازترس کلیه یهودیان هر کدام به محلی گریختند . مردخای را چون ترك زبان بود توقیفش کرده وهرچه برای نجات خود کوشش نمود فایده نبخشید واورا باخنجر مجروح نمودند وعده دیگر از یهودیان را زخم زدند وبدین وسیله زر بسیاری از آنها گرفتند . هرچه آخوندها و مامورین دولت باقی گذارده بودند فالگیرها بازور گرفتند . بالاخره بابائی فرهاد میگوید :

خدایاتوخودت بفریاد یهودیان برس زیراداد رس دیگری ندارند

اقدامات میر ابوالقاسم کاشانی مجتهد معروف کاشان نزد نادر جهت آزادی مذهب یهودیان

سپس دنباله مطالب را ادامه داده چنین مینویسد :

---

(۱) همان است که قبلا گفته شد، هنگام جنك سرگذشت یهودیان مانند هموطنان مسلمان بود وهنگام صلح هم دانستیم (۲) در آن تاریخ هنوز یهودیان درقزوین وجود داشتند.

شاه طهماسب (صفوی) میرابوالقاسم وسایرسادات را خواست که از کاشان به اصفهان روند، همه یهودیان گریان نزد وی رفته گفتند ما که به پادشاهان جزیه داده‌ایم واکنون هم ازروی قاعده حاضریم بدهیم پس بگذارید محض خاطرپیغمبر یهودی بمانیم و استدعا داریم که بما مساعدت کنی . میرابوالقاسم جواب داد فردا در روز قیامت من چه جواب دهم که مسلمانان را به مذهب یهود بر گرداندم . بعلاوه جواب طهماسب خان را چه گویم که مانند سلاطین قدرت دارد ، ولی با وجود این برویدروزه بگیرید وبا اطفال خود گریه کنید ومن دراین مسافرت به خدای خود قسم که ازشما غمخواری کنم . داود ناسی‌هم بفین رفت و شادمان بود وچند نفری درصدد جان اوبودند و اوهم به‌این علت تنها نرفت بلکه‌باعده‌ای راه اصفهان راپیش گرفته‌دنبال‌میرزاابوالقاسم رفته وبه او گفت من غلام توام واستدعا دارم کاریهودیانرا اصلاح کنی زیرا همه دلسرد وشکسته شده دلشان عقب کار و کسب نمیرود. میربه داود گفت چه شده که توبی راه شده‌ای آیا میخواهی ازشاه برای تواجازه آزادی بگیرم جواب داد من مسلمانم ومسلمانی میکنم ولی ازعهده آن جماعت خارج است . واگرتواین افتادگان را یاری کنی خدا از سر تقصیرات توخواهد گذشت. و یهودیان پشت در پشت ذکر خیر تورا نمایند . جمعیتی که با داود بودند به میر گفتند ما از حضرت موسی گله‌ای نداریم وانسان چه طفل وچه صد ساله آخر خواهد مرد . ما از ترس شهادت گفتیم‌وازعهده‌ماانجام‌مراسم‌مسلمانی‌خارج‌است ومیخواهیم بدین موسی بازگردیم و تو امروز بیا و خضر ما جمعیت شو .

چون میر این بیانات را بشنید گفت فردا بدربار میروم و باشاه صحبت میکنم • هرروز داود هم جلو دیوانخانه میرفت • خدایا اورا ببخش او محض خاطر ما شنبه را خوار میکند واو مایل نبود ما چنین گرفتار باشیم چه ریاضتها که در اصفهان کشیدتا مارا بدین بن عمرام(۱) بر گرداند الهی جای اودر بهشت باشد •

میر ابوالقاسم مشغول اقدام برای یهودیان بود که قورچیان به او اطلاع دادند که درشیراز طهماس ومردم در انتظار دیدار تو هستند واوهم سوار شده روانه آنشهر شد • طهماس خان که اورا ملاقات کرد وی را بوسید وسئوال کرد که آیا یهودیانیکه در کاشان مسلمان شدند هنوز بدین اسلام باقی هستند یا به یهودیت بر گشتند ؟ میر گفت ای خان تو مردی با تجربه و سفر کرده و دنیا دیده هستی • آنهائیرا که تومسلمان کردی به‌مسلمانی خودباقی میباشند ولی بقیه‌حاضر نیستند

بجبر و زورنیست ای برادر چرا آیند بدین آل حیدر
چه یهودان را کس بر آرد بدین گر ببخشندباوملك ری و چین
تاج شاهی گر بنهی برسرش قبای خسروی کنی توبربرش

امکان ندارد دست‌ازدین خودبردارد . **مگر پیغمبر اسلام اقتدار نداشت و اگر میخواست میتوانست بجبر آنان را مسلمان کند .**

چون این مردمان دارای تورات وزبور که کتب آسمانی هستند میباشند بهتراست بگذاریم که بارضای خود ، اسلام آورند و بهتراست به آنهااعانت وترحم نمائیم• چون طهماس خان این بیانات راازمیر ابوالقاسم شنید گفت من آنها رابتو بخشیدم•

---

(۱) عمر ام پدر حضرت موسی میباشد.

بگفت سید ایا سالار دوران
بماند نام نیکت در روزگاران
برای صدتومان ایشان گشتند مسلمان
که محتاجند آنان بهر لقمه‌ای نان (۱)
بگیرم لاعلاج سه صد تومان زر
ششصد تومان شود با ماضی یکسر
چه بشنید خان گفت صاحب اختیاری
بکن کاری که باشد رستگاری

خان (نادر) حکم مربوطه‌را نوشت وقرارشد هرساله مبلغی بدهند وآنرا مهر کرد و میر روانه اصفهان شد در آنجا اهالی شهر بپیشواز آمدند . داود را که دید باو گفت برو راحت باش که کار درست شد و فوراً قاصد بکاشان بفرست که کنیسه ها را باز کرده‌شادی نمایند. داود خوشحال شد وقاصد فرستاد که روز جمعه بکاشان رسید وبه‌آنها گفت درصدد تهیه پول باشید وبرای مفلسان بیچاره، روزعزابود امایهودیان پول موعود را تهیه وپرداختند. ای خداوند به آنهائیکه کمك کردند هز دیناری که دادند صد دینار به‌آنها درعوض بده .

(بیانات بابائی فرهاد در اینجا خاتمه میابد . اما شاعر دیگر یهودی موسوم به‌ماشیخ رفائل شرح دیگری راجع به‌پیش آمد این‌عصر

---

(۱) سید میر ابوالقاسم قطما أزعلمای طراز اول ایران بوده و در هرشهری‌ازاو پیشوازمینمودندومکرر گفته شد که‌علمای حقیقی‌اسلام همواره ازیهودیان حمایت کرده‌اند .

بدین قرار گفته است :)

... در اثر گناهان ما واختلافات داخلی وچشم زخم ،داود ناسی (رئیس جامعه) اشتباهاتی کرد که خود را از هستی ساقط و جامعهٔ یهودرا درعذاب انداخت. ما درآن ایام (آنوس) (۱) بودیم و گوشتهای گوسفند معاینه نشده‌را اجباراً میخوردیم آبراهام بن اسحق یزدی در کاشان بود ، درآن موقع کمر همت برای استخلاص ما ببست ، روز و شب آرام نداشت ودائم نزدحکومت وعلماشهر میرفت تاشاید آزادی مذهبی برای یهودیان بدست آورد درآن زمان چون درب کنیسه‌هارا بسته‌بودند یهودیان مراسم نماز را در خانه های خود انجام میدادند و اگر این موضوع شنیده میشد باعث مصیبت همگی میگشت . ابراهیم برای آسایش آنان مجبور شد پول و شراب به مامورین دولت بدهد، (۲) بالاخره علما حدیثی چندبرای مردم گفتند که حضرت پیغمبر آب‌ونان را ازروی ترحم بصحرابرای یهودیان می‌بردوهمه از سید و شیخ‌وملا شروع به تعریف از موسویان کردند .

چون ابراهیم شنید که میر (ابوالقاسم) به اصفهان بحضور شاه میرود باچندنفر نزد اورفته گفت :

زبان بگشاد و گفت ای سادات کاشان

بکن رحمی تو بر این قوم پریشان

... در این جهان بتو متوسل شده ایم و در روز محشر هم دست از

---

(۱) شخصیکه درخفا بمذهب حضرت موسی رفتارمیکند .

(۲) شراب خوران جهت اموردینی اسلام دلسوزی‌میکردند

دامانت بر نداریم : فکر قیامت باش و بر تورات حضرت موسی رحم کن اگر نجات یابیم از تو است و اگر از بین برویم نیز ازتومیباشد

پس بر وی بخواند آیه بسیار
که او هم گشت برای ما چنان یار
بگفت با ابراهیم آن پیر سرور
که دانم با خود و آل پیمبر
که هر نیکی از دستم بر آید .
کنم من با شما چندانکه باید

پس برو وغصه نخور و به تورات حضرت موسی معتقد باش

منهم میزوم توفیق جبار نیست بندم بجان‌ودل دراینکار
بگفت‌این‌حرفهاو گشت‌روانه برفت در نزد شه شادمانه

آنروزها نزدیك عید فسح بود و یهودیان از شنیدن این مطلب بسیار خوشوقت گردیدند و باآنکه هلل میخواندیم کسی در صدد آزار ما نبود و بالاخره دو ماه بعد در ماه سیوان (خرداد) حکم راجع به آزادی‌یهود، بکاشان‌رسید، کنیسه‌هارا باز کرده‌مشغول‌دعاونماز گردیدیم سپس ما شیخ به مدح خداوند و تعریف از آبراهام‌یزدی و عدم‌ترحم اغنیا نسبت به فقرا و سخت گیری ملاها در امور فرعی مذهب‌حضرت موسی پرداخته و شرحي نیزراجع به حرص‌و آز مردم درجمع‌آوری ثروت و اینکه جوانان یهود بمنظور وصلت با دختران زیبا مسلمان شدند داده ، وچرا محض خاطر ندادن پول‌تغییر مذهب‌دادند.

ماشیخ تاریخ واقعه‌را درسال ۵۴۹۰عبری = ۱۷۲۹ میلادی‌قرار

داده‌میگویدمسلمان شدن، گرفتاریهای بی‌انتهائی‌دارد مخصوصا راجع به سوء ظنی که مسلمانان به جدیدها دارند

اگر روزشنبه‌لحظه‌ای‌دکان‌را زود بر میچیدند ویادیرمیامدند و دیربه مسجد میرفتند گرفتار بودندو هر قصاب مسلمانی می‌خواست که از او گوشت بخریم ، اغلب میگفتند خوب نماز را ادا نکردی و طهماس آمده شما را خواهد کشت تمام این بدبختیها بواسطه عدم ترحم ثروت مندان و عدم انجام کامل وظائف مذهبی به سر ما آمد ای‌خداوندا خودت گناهان مارا ببخش و از قهر نسبت‌به ما ، صرفنظر فرماو حضرت موسی‌راسرافراز نما وبیش‌ازاین‌یهودیان راشرم‌سارمفرما

بابائی فرهاد باز راجع به آبراهام اسحق یزدی که مقیم کاشان بود شرحی نوشته که چگونه وی توانست موجب راحتی یهودیان را فراهم سازد ، او مینویسد پس از آنکه داود ناسی اقداماتی راجع به آزادی مذهبی اسرائیلهای کاشان نمود مسلمانها کینه او را در دل گرفتند و بدین جهت اقدامات داود کاملا مؤثر واقع نشد . لذا از ریاست استعفا داد و آبراهام یزدی بجای‌او رئیس‌شد.

در این موقع حکومت کاشان با میرزا شهریار نظام بود و او جزیه را حاضرنبود بتدریج‌بگیرد یك‌باره‌از ما می‌خواست‌ونمیگذاشت که به کنیسه برویم • از ترس جرئت دم زدن نداشتیم و هر روزی به بهانه ای از ما پول مطالبه می کردند .

هرروز آبراهام دنبال این کارها بود و حاکم هم از ما ناراضی چون یکمرتبه نمیتوانستیم جزیه را بپردازیم و او منتظر بود تا سید

بیاید (۱) بالاخره ماه سیوان رسید و کنیسه‌ها بازشد.

ما یکمرتبه ۷ سال مسلمان بودیم (عصر شاه عباس ثانی را میگوید) و حال ۷ ماه و بالاخره با دادن پول (جمعا ششصد تومان) توانستیم به نادر بدهیم و آزادی مذهب را بدست آوریم آنهم بعد از خواری و چوب خوردن زیاد

دگر بر ما رو نگرداند خداوند

نماند حیاتی نه برما و نه برفرزند

روز جمعه دهم سیوان بود که تحصیلدار آمد به خانه دیان که باز صد تومان حواله آورده و مردم حتی جنسی نداشتند تا فروخته این حواله را بپردازند و خانه‌ها هم قبلا به یغما رفته بود و یهودیان اطراف هم که در غربت بودند از آنها نیز بزور گرفته بودند

نداشت کاشی بهیچ جانب خلاصی

نه زر بایشان وا گذاشتند نه لباسی

با اینکه خدا میداند مردم خرجی نداشتند، بالاخره از فقیر و غیر فقیر، بزحمت ممکن شد که این پول را با عریان کردن مردم فراهم سازند بعد از آنهم، حواله جزیه آمد اما آنرا اقساطی کردیم و بعد از آنهم پنجاه تومان حواله آمد ولی طبقه خورده پا نتوانست از این بابت هیچ کمکی بنماید پس از آنکه این پول هم توسط کلانتر پرداخته شد دشمنیها کم گردید

بالاخره بابائی فرهاد راجع به آقا سید میرزا ابوالقاسم مجتهد

---

(۱) ماشیح شرح حال موقعی را میدهد که هنوز سید میر ابوالقاسم از نزد طهماس (نادر) برنگشته است.

دعای فراوانی نوشته وشرح بر گشت اورا بکاشان و آسایش یهودیان را ذکر کرده است .

شرح اوضاع گلپایگان

(بابائی فرهاد راجع به گلپایگان مینویسد :)

یهودیان در گلپایگان راحت بودند اما همینکه دوره محمود (افغان) رسید دود از اینشهر بلند شد چند هزار مسلمان وعده‌ای، هم‌ازیهودیان کشته شدند ازجمله یوشع، یوسف ، الیشاع ، داود ناسی وشموئل‌عرب. سید میرجعفر همواره حامی یهودیان بود. یهودیان گلپایگان ازشنیدن وضع یهودیان کاشان (هنگام بزور مسلمان شدن) غمناك بودندوچند روز(کیپور قاطان) روزه گرفتندهمچنین‌اطفال رازوزه کردندوبیوه‌زنان بگریه پرداختند .

ملا شالوم هم صبح تا شب در کنیسه بنماز مشغول بود و ملا یوشع‌و ملا اهرون و ملا رفائل همگی روزه گرفتند و صدقه‌بفقرا دادند و برای جلوگیری از تجاوزات ، دائم پـول و شراب و بخشش میدادند واگر نمیدادند بایستی کتك بخورند.

شلمو ناسی رئیس‌جامعه‌یهود دائم گرفتارلوطیان‌شهر بودومجبور به فرار از شهر گردید ولي او را دستگیر کرده بشهر آوردند و رشوه داد تا نجات یافت . الیاهو ناسی را خواستند سرش را ببرند ولـی آبراهام و داود و آبراهام بنیامین پول بسیاری دادند تاراحت شدند.

وچون شنیدند که شاه (منظور شاه طهماسب صفوی‌است) بانادر میآید از ترس ، دارائی خودرا بخانه دوستان مسلمان سپردند ولی آن

مسلمانان تمام را صاحب شدند که هیچ ، خصم جان آنها هم گردیدند و فقط عده‌ایکه اثاثیه‌خود را در خانه نگاه داشته‌بودند جهت خودشان باقی ماند .

هر چند یهودیان برای آنها عارض شدند ولی ابدا فایده‌ای نبخشید . خوشبختانه واقعه ناگواری برای یهودیان گلپایگان ، از ورود شاه رخ نداد زیرا آنها تورات میخواندند و صدقه میدادند و روزه میگرفتند .

(بابائی فرهاد راجع به یهودیان همدان چنین‌مینویسد:)

یهودیان همدان در آسایش بودند ولی نسبت به‌فقرا ترحمی نداشتند و بین آنها اختلاف وعداوت ظاهر گردید وپشت سر یکدیگر بدگوئی مینمودند در نتیجه اول لشگرمحمود آمد بطرف همدان و درجزین . همدان را دراثر وجود مقبره استر نتوانستند بگیرند اما در جزین را بکلی خراب کردند و ۲۰ هزار (۱) ازمردم آنجا به اصفهان مهاجرت کردند. این واقعه‌به‌آنهاپند نیاموخت ودلهارا بایك دیگرصاف‌نکردند تاآنکه بلای‌تازه ای برهمدان وارد شد . پادشاه عثمانی لشگری‌بطرف همدان روانه‌نمود وچند ماه شهردرمحاصره بود وچون موفق بگرفتن شهرنشدند برای حاکم‌همدان پیغام‌فرستادند که اگرتسلیم شویدنجات خواهید یافت و گرنه تمام را قتل عام میکنیم. خان به عثمانیها جواب داد اگرهمه‌را هم موفق‌بکشتن شوی ماتسلیم کفار نمیشویم .درلشگر

---

(۱) مسلمانان مهاجرت کردند .

عثمانی دونفر یهودی بودند بنامهای الیاه اسرائیل و موسی ملائی که مردمان صنعت گری بودند ، فرمانده قشون عثمانی هر روزه به آنها میگفت که اگر پول بمن دهید، من یهودیان همدان را از قتل معاف خواهم ساخت و آنها هم زری نداشتند که بدهند.

در همین موقع مردی بنام میرابول درهمدان بود که فوق العاده موجب زحمت یهودیانرا فراهم کرده وپول زیادی از آنها میگرفت زیرا مردی بسیار ظالم وعیاری بود وهمه ازدست اودرعذاب بودند.

در همدان ملا رفائل بزرگ یهودیان بود . والیاه (که درقشون عثمانی بود) بوسائلی توانست برای ملای همدان نامه فرستاده وی را از ماجرا آگاه سازد .

شموئل ناسی مرد بدطینت وخباز زاده ودو نهم زن بود در این بین حمله عثمانیها شروع شد و گلوله های توپ بشهر سرازیر شده مردم کشته میشدند وبالاخره شهررا گرفته بتاراج پرداختند وشروع به قتل عام بدون ترحم برپیر وجوان نمودند . سرهای بریده در کوچه ها پر شده بود . ازجمله کشتگان یهودی ، چند نفرهم کاشانی بودند که در کاروانسرای ملا کشته شدند . بنامهای :آقا بابا پسر یحیی، متتیا ، بابا ابن آبراهام ، در کاروانسرای شاه هم خدا داد رحیم ، باروخ نوجوان ، بابائی سیاه کشته شدند و ابراهیم پسرش رابه اسارت بردند. ودر کنیسه عده جوان بودند بنامهای یادگارقلندر،اسحق مزال ، طوب الیاه ، الیشاع ، اللهیار ، یحیی استاد اسحق ، بنیامین ملا ، رفائل یادگار، همه را کشتند . آبراهام ملا هم چون گفت تاجر

معتبرم برای ثروتش اورا کشتند همچنین الیاه موسی ، ملاسمح ویعقوب شموئل که از حمام بیرون میآمد ، والیاه شاه . ملا آبابای نوجوان پسر یهودا ، میخائل پسر یرحمئیل ، الیعرز پورملاصفنیا نوجوان که یك کیسه زر داد با وجود اورا کشتند ، پینحاس موره ، یهوداشلمو ، اسحق نعمت .

چون امیر لوی شنید که درهمدان چنین بدبختی روی داده، در عوض دوازده روز سه روزه خودرا به همدان رساند که تابرای یهودیان جان نثاري کند . اهرون خونخوار والیاهو هم چند کیسه زر برای یهودیان آوردند. چندنفر یهودی درلشگر رومی بودند که درابتدا اقدامي برای یهودیان همدان ننمودند ولی بالاخره بغمخواری آنها برخواستند ونام آنها یونا، آبراهام ماندلی و شبتای اسحق بود . ایشان عده‌ای از اسرای یهود را بازخریدند وآنها را آزاد کردند وتوراتهارا که بتاراج رفته بود نیز خریدند وعلت هم آن بود که درابتدا اینها درشهر نبودند وازواقعات خبرنداشتند سردارعثمانی به الیاه مردخای الیاهو و الیاه اسرائیل گفت همگی کوربودید چرا ازاول چند کیسه زربمن ندادید ونتیجه آنشد که هم یهودیانرا کشتم وهم دارائی آنها را تاراج کردیم و زنها وفرزندان شما هم کشته شدند

این مردمان بریهودومسلمان رحم نکردند وتوراتهارا پاره کردند وموجب این بدبختیها نفاق بود. ای خدایا این ظلمی را که درهمدان شد دیگر برما روامدار .

اگر افتاده بینی اندرین راه
تو دستش را بگیر از بهر الله

اگر نه مثل او افتاده گردی
در عالم کشی تو هم روی زردی
خدا حق است و بر سر نیز آگاه
که آفریدزمین و آسمان وخورشید وماه

(بابائی فرهاد راجع به واقعه دیگری که درهمدان اتفاق افتاد چنین مینویسد :)

بیا و ملاحظه کن که درپای کوه الوند در اثروجود مقبره‌استر ومردخای چه معجزه‌ای‌شد و گرنه کلیه یهودیان ازبین‌رفته بودند واین واقعه موجب‌سرفرازی یهودیان گشت .

چون‌شاه طهماسب به همدان‌رفت‌وخواست موجب‌زحمت‌یهودیان را فراهم سازد اتفاقاً توپچی باشی رفت در جباخانه برای امور اسلحه کارخدا آتش به جباخانه سرایت کرد وچنان انفجار و حریقی تولید شد که مدرسه ازبیخ وبن کنده شد امابه مقبره استر ومردخای‌صدمه‌ای نرسید(۱) وبیش‌ازچند هزارنفرازمردم کشته شدند درحالیکه‌دکاکین یهود نزدیك حریق‌بود به‌آنها هم صدمه ای نرسید وفقط یکنفریهودی کینه‌توزی کشته شد و شهرباشتعال در آمد ولی بیهودیان لطمه ای وارد نشد . شاه از این واقعه درحیرت ماند و گفت این از تفضل الهی است‌وبه اطرافیان گفت علت این را برای من بگوئید آنها جواب دادند که هزاران سال‌است که یهودیان دراینشهر ساکن ودراثروجود این زیارتگاه مانند سلیمان زندگانی کرده‌اند پس شاه بزیارت استر و

---

(۱) ازقرارمعلوم مدرسه خراب شده جنب مقبره‌استر بوده است

مردخای رفت وتصمیم بحمایت از یهودیان گرفت واگر این معجزه نشده بود همه یهودیان پایمال شاه شده بودند

بیا ای دل تو انصاف را مدد کن
بـدرگاه خدا خود را ادب کـن
چه آنها کـه در پی ظلم و زورند
بظلم خویشتن دائـم بگورنـد
اگر خواهی بدنیـا نیك یـابی
دل خلق را مرنجـان بد نیـابی

خاتمه کتاب بابائی لطف وبابائی فرهاد •
نظریاتی چند راجع بوقایع آن ایام واوضاع واحوال یهودیان ایران دراواخرقرن ۱۷ وابتدای قرن هیجدهم میلادی

ژویش انسیکلوبدیاجلد ششم صفحه ۱۸۸ راجع به همدان مینویسد محمود افغان (۱۷۲۵) عده زیادی از یهودیان را که ملا موسی حاخام بزرگ همدان هم جزو آنها بود کشت و کشتاردیگری بدستور طهماسب قلی (نادر ۱۷٤۷ = ۱۷۳۵) روی داد امابابائی فرهاد در این باره ساکت است •

بامطالعه دقیق مشروحات دوشاعر فوق الذکریك نتیجه بدست میآید که یهودیان ایران درآن عصر ، مانند مرغ خانگی بوده چه در عزا وچه درعروسی بکشتار یا آزاراومیپرداخته‌اند.

هنگامیکه سلاطین صفویه درمنتهی قدرت وآسایش وثروت بوده و درحالیکه عموماً بعیاشی در حرمخانه خود و خوردن شـراب وانجام

عملیاتی برخلاف شرع اسلام مشغول بودند و هندوهای غیر موحد و اروپائیان خارجی به این کشور آمده کوشش درجمع آوری ثروت ایران و شراب وعرق خوری و کیف وعشرت با پادشاهان وشاهزادگان صفوی نموده و مشغول آلت دست نمودن آنها برای امور سیاسی و نظامی بودند. یهودیان ایران تا آن ایام ، بیش از ۲٤ قرن بود که در این کشور اقامت داشتند، آن می نوشان و متخلفین شرع اسلام ، برخلاف میل پیشوایان بزرگ اسلام ، مانند حضرت پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه السلام وحتی بر خلاف تمایل مجتهدین طراز اول کشور (۱) یهودی را کافر و قتلش را واجب و آزار او را مجاز میدانستند . آری اولین قوم صاحب کتاب کافر شده بود.

حتی شاه عباس اول قول تعهد خود وخدمات خواجه لاله زار گرجی را محض استرضای اروپائیان فراموش کرد و بیهودیان ایران درعصر آسایش درعصر طلائی ایران آن همه مصائب وارد کرد وچون دوره بدبختی وعزا یعنی عصر افاغنه رسید بازهم یهودیان گرفتار بودند همان قسم که شاعر یهودی بابائی فرهاد میگوید :

خدا برگشت زما وآمد دورمحمود

بر آورد از دل جمله عالم دود

وچون عثمانیها به ایران آمدند یعنی آن ملتی که در کشورخود آزادی کامل بیهودیان داده و برخلاف مسیحیان از آنها حمایت میکرد

---

(۱) مانندصدر ،(مراجعه به ابتدای گذارشات ارا کل شود) وملامحسن شهریاری دراصفهان وملامحسن فیض کاشانی ومیرزا ابوالقاسم مجتهد کاشانی وسید جعفر گلپایگانی وغیره وغیره

دیدیم که چگونه بقتل وغارت یهودیان همدان پرداختند و صورتی را که بابائی فرهاد از کشتگان یهودهمدان داده‌مربوط بیهودیان کاشانی همشهری خود اواست ، وبدین ترتیب گفته هاي سابق این کتاب ثابت میگردد که درهر ناراحتی که برای کشور وملت ایران حاصل گردد خواهی‌نخواهی یهودیان ایرانی درآن شریك هستند و در این صورت سزاوارنبود که‌درهنگام‌سعادت‌تااین پایه‌موجب زحمت‌وفشاربریهودیان ایران فراهم گردد .

بیانات ملا آقا بابا دماوندی

ملا آقا بابا دماوندی که در سال ١٣٠٤ هجری شمسی ١٩٢٤ مردی حدود ١٢٠ ساله بود یعنی در اوائل سلطنت فتحعلی شاه قاجار متولد شده بود ، بسیاری از خاطرات پدر و پدر بزرگ خود را بخاطر داشت و(از گفته های او دراین کتاب مربوط به عصر آغا محمد وفتحعلی‌شاه ومحمدشاه‌قاجارخواهدآمد وچون گفته‌های‌او باسر گذشتهای تاریخی وقرائن مطابقت داردبایستی آنهارا معتبردانست. راجع‌به دوره محمودواشرف افغان،وی‌چنین میگفت:(واسمعیل مرّوتی‌ودکترارسطو صفائی نیزاین مطالب را تأئید نمودند)

«اوغونها نسبت بیهودیان ظلم‌بسیاری کردند. یهودیان درزمینهای وسیعیکه متعلق به قصبه گیلیارد (گیلعاد) (١) بود ساکن بودند و آنجا محلی بود بسیارحاصلخیز ویهودیان ساکن آنجا ، دراثر زراعت وگله داری و کار و کسب به راحتی زندگانی میکردند ازشهر دامغان

---

(١) درجلداول‌صفحه ٢٠١ از آن صحبت شده .

(۱) که آنجا هم یهودی نشین بزرگی بود و از کاشان عده زیادی از موسویان به گیلعاد آمده ساکن شده بودند. جمعیت یهودی گلیعاد فوق العاده زیاد بود، درشهر دماوند فقط عده کمی یهود وجود داشت بطوریکه درموقع فوت، اموات را بقبرستان گلیعاد که ٥ کیلومتر فاصله تا دماوند دارد میاوردند (۲) در گیلعاد کنیسه های یهود زیاد بود. آنها از دوره مغول دچار مصیبت کمی شده بودند و یهودیان دامغانی مقیم گیلعاد اکثر ازفراریان عهد مغول بودند درعهد صفویه نیزدچارمصیبت وآزار ساکنین دهات اطراف میشدند ولی چون ساکنین قصبه گیلعاد همه یهودی ومترا کم بودند واختلافی با مسلمانان نداشتند کمتر مورد تجاوزقرارمیگرفتندوقسمتی هم بعد دچارطاعون وبعدهم وباشدند (۳) اما موقع حمله محمود و اشرف افغانی غارتگر به ایران، و هنگامیکه یهودیان گیلعاد ازتجاوزات و کشتارها و چپاول آنان با اطلاع شدند در صدد جستجوی غارهائی در اطراف بر آمدند (زیرا آنها از تاریخ یهودبااطلاع شده بودند که درعصرانتیخوس اپیفان سلوکید. وجنگهائی که وی با یهودیان در یهودیه کرد، عده کثیری از برادران آنها بسا

---

(۱) محله‌ای که بنام محله جهودها خوانده میشود هنوز در دامغان باقی است

(۲) بااینکه امروزه در گیلعاد یهودی ندارد اموات یهودیان دماوند را بقبرستان قدیمی گیلعاد میبرند.

(۳) طاعونیکه دردماوند وگیلعاد آمد وکشتار زیادی نمود درسال ۱۲٤۷ هجری ۱۸۳۲ میلادی درزمان سلطنت فتحعلی شاه بوده ولی وبا درهمان موقع استیلا افغان.

پناه بردن به غارهای واقعه در کوهستان ، جان بدربردند. پیش بینی آنها درست درآمد گیلعاد برسر راه مازندران وفیروزکوه واقع بود وازآنجابه سمنان ودامغان جاده ای داشت که عبورومرور زیاد میشد ، بالاخره اوغونها گیلعاد رامورد حمله قرار دادند.) ملاآقا بابا میگفت که حمله اوغونها بمنظور مسلمان کردن یهودیان و آزار دادن مانند سلاطین صفویه نبود بلکه آنها بدون فرق نژادو مذهب به هردسته ای از ساکنین ایران ، بمنظور چپاول و تسکین آتش شهوت خونخواری خود ، ضمن این چپاول به کشتار هم میپرداختند . چون به این قصبه بزرك نزدیك شدند عده‌ای از یهودیان به غارهای طبیعی و غارهائیکه خود ایجاد کرده بودند پناه بردند . افغانهـا وارد شده عده کثیری‌از مردمی که درشهر مانده بودند همه را کشتند و هرچه بود غارت کرده و شهر را خراب نموده و رفتند . بعد، آن پناهندگان به غارها،چون بشهر برگشتند دیدند نه‌آبادي باقی است نه وسائل زندگانی‌واثاثیه، بنابراین عده‌ای از آن جماعت که از فامیل ٤ برادر و ٥٠ نفر بودند به دماوند مهاجرت کرده و یکی از برادرها به تهران رفت و بقیه هم توانستند بسختی در میان خرابه های گیلعاد به زندگاني ادامه دهند و عده اخیر تاقبل از نادرشاه در گیلعاد بودندو سپس در اثرناراحتیها، آنجا متروك وبه دماوند آمدند .

ضمناً نباید فراموش کرد که جمعیت یهودی گیلعاد و دماونددر اثر پیداشدن طاعون و یعد وبافوق‌العاده کاسته شده بود.

و اما آن املاك‌وسیع و قبرستان که قبلا به شرح آن‌پرداختیم،

جزو موقوفه یهودیان دماوند در آمد و بتدریج مالکین اطراف، بمرور قسمتی از آنرا ربودند ومخصوصاً در عصر قاجاریه (آغامحمدوفتحعلیشاه) که نامهربانی هموطنان نسبت بیهودیان ایران شدت یافت، قسمت کلی این املاك از دست رفت مع الوصف یك باغ مشجر بزرك و زمینی زراعتی نسبتاً بزرگی تاسال ۱۳۱۱ هجری شمسی = ۱۹۳۰ در تصرف یهودیان بود(۱)

حکیم بنیامین دماوندی مرد صدساله که پیرمردی باوقار و ریشهای بلند سفید داشت ازقول پدرش حکایت می کرد که در حدودسال ۱۸۲۴ میلادی در مغاره‌ای نعش سالمی که خراب نشده بود یافتند و دردست میت سنگی وجود داشت که بر روی آن این عبارت حك شده بود : «یکنفر زن یهودیه زمینی بمسافت سه فرسنگ (۱۸ کیلو متر) خرید و قیمت آنرا به‌طلا پرداخت .»

اوضاع فرهنگی یهودیان در عصر نادر شاه

خلاصه‌اش آنست موقعیکه نادرشاه بسلطنت رسید فرهنگ کاشان توسعه یافت. تاریخ بابائی فرهاد و ماشیح رفائل که بنظم نوشته شده‌اند در این عصر تالیف گردیده و درزمان سلطنت این پادشاه وضع فرهنگی یهودیان کاشان رو به بهبودی گذارد ، خصوصا با ورود (راب) هائی از اورشلیم (۱) که سمت استادی پیدا کرده وشروع بتعلیم کتب مایموئی و (راشی) و یهودا هالوی نمودند و کاشان را تبدیل به یك اورشلیم کوچك کردند . در نتیجه کاشان در ابتدای قرن هیجدهم میلادی مرکز رابها و روحانیون برای کلیه ایران گردید .

---

(۱) بعدا به‌شرح آن خواهیم پرداخت .

(۲) بولتن الیانس شماره ۳۲ سال ۱۹۰۷ صفحه ٦٦

قبلا ملا مشه هالوی را شناختیم ولی استادان دیگری مانندملا رفوآ کوهن ، شموئل برنیسیم والیشاع بن شموئل پیدا شدند که کتب نظمی بسیاری را تالیف نمودند که سالیان دراز در ایام اعیاد ومتبر که خوانده میشدند. توسعه تحصیلات یهودیان کاشان مدت ۶۰ سال ادامه داشت . وترقیاتی که یهودیان کاشان در امور بازرگانی و تولیدثروت بعدها پیدا کردند و امروزه در هر نقطه حساسی اعم از اروپا یا آمریکا و آسیا این یهودیان مستقرو باافکار روشن خود، در رشته‌های آبرومندی وارد هستند ، در اثر دو عامل بوده ، اول فرهنگی که از زمان نادرشاه به کمك مربیان اورشلیمی در میان آن جمعیت توسعه یافت و درثانی در نتیجه عکس العملهای حاصله از فشارهای وارده بر آنان بود.

نادر شاه نسبت بیهودیان که آنها را از قزوین انتقال داد محبت و توجه مخصوصی داشت . نادرشاه از یهودیان تقاضا نمود که کتاب زبور (تهیلیم) حضرت داود را بفارسی ترجمه نمایند و شخصی بنام بابابی (نورئیل) ازاهل اصفهان در ۱۷۴۰ این کار راانجام داد (۱) دربین

---

(۱) والترفیشل درصفحه ۱۶ مربوط به تاریخ یهود اصفهان مینویسد: «نادر دستورداد که چهار کتاب مقدس یعنی تورات وزبور واناجیل وقرآن به فارسی ترجمه شوند و برای اجرای این امر همچنین ۴ نفر از علمای روحانی یهود اصفهان را انتخاب کرد که تحت نظارت میرزامهدی خان بودند از این ۴ ربی، نام یکی از آنها باقی مانده که موسوم به باباابن نورئیل است . دست خطی ترجمه زبور ۱۷۴۰ عبارت از ترجمه کامل عبری بفارسی باتفسیر است وحالیه در موزه بریتیش موجود میباشد.» (استخراج ازهاروار

بقیه درصفحه بعد

پیش خدمتان نادر، چند نفر یهودی بودند که یکی از آنها بنام یوسف بود که لباس مروارید دوزی دربر داشته است .

نادر حکم میکند که تورات را برای او بخوانند زیرا سایر کتب مقدسه ، قرآن و انجیل را هم مطالعه کرده بود. وقتی به واقعه دختران (صلفحاد) (۲) در فصل (پنجاس) و آنکه حضرت موسی عرض آنهارا بدرگاه خدا رسانده وجواب میگیرد فوق العاده تحت تاثیر قرار گرفت و تصمیم داشت رویه‌ای مهم به منفعت مذهب حضرت موسی اتخاذ نماید ولی در اثر مخالفت وزرایش و خاتمه زندگیش متوقف مانده

تاسیس جامعه یهود تهران در سال ۵۵۹۶ عبری ـ ۱۷۴۵ میلادی در عصر نادر شاه انجام شد) (از یادداشتهای آقای کهن صدق).

متاسفانه بهبودی اوضاع یهودیان کاشان و ایران که بعد از بتخت نشستن نادرشاه حاصل شد دوام نیافت زیرا بعد، از نادر از سال ۱۷۴۷ (که بزودی به آن آشنا خواهیم شد) یهودیان ایران بار دگر تحت فشار ملانماها قرار گرفتند.

بقیه از صفحه قبل

تهوا و ژیکال رویو ژانویه ۱۹۵۲ (صفحه ۳۰ تا ۴۲)

والترفیشل اضافه میکند که « نادر دستور داد که کتب قرآن و تورات و انجیل به فارسی ترجمه شوند تا مورد مطالعه وی قرار گیرند ، بابت حق ترجمه ۷ تومان به مترجم قرآن داد و ۲۴ تومان به مسیحی مترجم انجیل اما به راب یهود ۲۰۰ تومان داد ومعلوم نیست که علت این اختلاف مزد از چه نظر بوده است . »

(۲) باب ۲۷ کتاب اعداد تورات

نتیجه حاصله از فصل اخیر

نتیجه آنست که در اثر توجه شاه سلطـان حسین به ملا نماها و اموریکه ارتباط به مذهب اسلام نداشت بلکه بر اساس منافع شخصی قرار بود وضع کشور ایران دچار وخامت فوق العاده‌ای گشت وبالاخره اهالی ایران مورد قتل و غـارت و کشتار شدید قرار گرفتند . کینه وعداوت و آزارو تمسخر یهودیان نه فقط در عصر سلطان حسین صفوی باقی بود بلکه عملی را که طهماسب قلی (نادر) قبل از سلطنت در کاشان و همدان نمود قطعاً برای خوش آیند شاه طهماسب صفوی آخرین پادشاه این سلسله بوده و یا میشود گفت فشار نادر بر یهودیـان در قبل از سلطنت نه از روی تعصب بود و نه بمنظور حقیقتاً سلب آزادی مذهبی آنـان بلکه تنها مقصودش در آن موقع که خزینه کشور خالی ودشمن بر سرتاسر ایران تسلط داشت ، تهیه پول برای تامین مخارج سربازان رشید خود بود و این فشار جنبه عمومی داشت . اما بمحضی که دشمنان کشور را شکست داده و به اوضاع مالی ایران سرو صورتی داد ، یهودیان ایران در امنیت کامل تا آخر سلطنت این پادشاه بزرگ بسر بردند مخصوصا آنکه ملانماها جسارت مداخله در امور کشور را نداشتند .

اصولا کمتر دیده شده است که سلاطین بزرگ بیهود تجـاوزی نمایند. درمورد نادر هم ملاحظه گردید بمحضی که آقامیرزا سیدابوالقاسم کاشانی در شیراز شرحی راجع به لزوم آزادی یهودیان اظهـار میدارد مشار الیه موافقت مینماید بعلاوه بعد از آنکه طهماسب قلی به سلطنت

رسید ، در سال ۱۷۳۰ میلادی عده زیادي از یهودیان شهر قزوین (۱) و دیلمان را به منظور آبادی مشهد به آنشهر مهـاجرت داد و این حسن نظر اورا میرساندمخصوصاانتقال آنان‌رابه‌یك‌شهرمقدس. درمدت سلطنت نادرشاه ناراحتی برای یهودیان ایران گفته نشده است فشار نادر به یهودیان کاشان و همدان قبل از آن است که بسلطنت ایران برسد . فوت نادر نه فقط برای کشور ایران فقدان عظیمی بود بلکه مرگ او ضایعه تاسف آوری برای یهودیان ایران گشت .

در عصر نادر قدرت کشور ایران مرکزیت یافته بود زیرانادراز پادشاهانی نبود که وزرای وی بتوانندار را بازی‌دهند ، (و شاه مملکت مانند عهد صفویه در حرمسرای‌خود به عیش‌و نوش و مستی بسر برد)

در اینجا تاریخ دوره پادشاهان صفویه خاتمه مییابد. لازم است که در این موقع نظریه یکنفر مسلمان ایرانی‌را راجع به افکار آن روز مردم مسلمان ایران و منشأ آن گفته شود . آقای رضا پازوکی‌در صفحه ۳۸۵ تاریخ خود مینویسد :

« دوره‌دویست‌ساله تاریخی‌مغول واستیلای امیر تیمور گورگان و وقایع دیگری که قبل‌از صفویه در ایران اتفاق افتاد و هریك‌بنوبه خود باعث قتل وغارت و خونریزی و خرابیهای بیشمار در کشورهای اسلامی عموما و کشور ایران خصوصا گردیدند وبترتیبی که در بخش اول و دوم این کتاب یادآور شدیم نتیجه تخمی را که در زمـان مغول

---

(۱)عده‌ای‌از یهودیان قزوین که اهل دیلمیان بودند درسال ۱۷۳۴ میلادی به مشهد مهاجرت داده شدند .

و استیلای تیموریان در ایران پاشیده شد، در ایام پادشاهی صفویه ودر دوره بعد از افشاریه و زندیه که تاریخ علم و حکمت و ادبیات ایران بمنتهای ضعف و پستی خود رسیده برداشته شد و بتدریج مشاغل علم و ادب را که قبل ازمغول نور و فروغی بسزا داشت **خاموش بلکه نابود کرد** . کشورهای اسلامی عموما **وایران ازهمه بیشتر دراین حملات صدمه دید ودرپرتگاه انحطاط عجیب افتاده قوس نزولی رامیپیمود وچیز دیگری که به** انحطاط تنزل ایران کمك می کرد و روزبروز درهای ترقی را برروی آن میبست ، گذشته از خرافات و اوهامی که از استیلای مغول و ترکان نتیجه شده بود، **تعصب جاهلانه مردم** و قرار گرفتن مرکز تمدن در اروپای غربی و امریکا بود **وایران بامنافع داخلی که برای روابط باخارج داشت دیگر نمیتوانست ازاروپا بسهولت اخذ تمدن نماید** یا مانند آن ممالك در راه ترقی قدم بردارد **باین علل ایران ازدوره مغول ببعد بسرعتی عجیب تنزل کرده** و باوجود تشویقهای پادشاهان صفوی(۱) و راحت و امنیت (۲) آن ایام نه تنها علوم و ادبیات ترقی ننمودبلکه مقداری هم راه تنزل را پیموده است ».

همین جهل ونادانی وتعصب جاهلانه مردم ایران بود که موجب این همه مصیبت برای یهودیان ایران گشت . تشویق ملانماها در عصر صفویه نه فقط موجب ناراحتی یهودیان را فراهم ساخت بلکه مردم

---

(۱) جای صحبت است .

(۲) راحت وامنیت نسبی بوده .

مسلمان کشور ایران را بدودسته حیدری و نعمتی تقسیم نمودوشاردن راجع به عداوت و زد و خورد آنها مفصلا صحبت کرده است . همین بساط بود که موجب گشت یك ملیون جمعیت اصفهان در اثرمحاصره افاغنه از قحطی وامراض وشمشیردشمن اکثراًازبین بروند . و شهریکه در زمان سلطان سلیمان صفوی ۱۶۰ مسجد، ۴۸ مدرسه (دانشکده روحانی) ۱۸۰۰ کاروانسرا ۲۷۳ حمام داشت به خرابه ای تبدیل یابد (از قول شاردن)

اگر مورخین ایرانی راجع به مظالمیکه از ابتدای استیلای مغول الی انتهای صفویه و حتی در زمان آغا محمد و فتحعلیشاه قاجار بر ملت یهود ایران وارد آمده چیزی ننوشته‌اند وفقط در این اواخر اشاره‌شده استو یا آنکه سیاحان خارجی باختصار بشرح و بسطواقعات پرداخته اند علت از آن است که برای مردمان آن روز ، موضوع انسانیت و بشریت کمتر مفهوم خارجی داشت یا بهتر است روشن تر گفته شود که آزاری وآسایش رابرای تنهاخود آرزو مینمودندوانسان و بشر را فقط آن دسته ای میدانستند که با خود او همفکر باشد . در آن قرون تعصب و بردگی ، تجاوز بیهود امری عادی‌بود وحتی دراروپا. بهمین علت موضوع آزار و تجاوز بیهود قضیه برجسته ای برای آنها محسوب نمیگردید تا علاقمند بشرح و ضبط آن گردند .

نادرشاه افشار پادشاه بزرگ ایران

سلطنت نادرشاه

(۱) اسم اولیش ندرقلی فرزند امامقلی ازقبیله افشار و پدرش از پوستین دوزی امرارمعاش میکرد وی نژاداً ترکمن بود (۲) وازخانواده گورگان . نادر درسال ۱۶۸۹ میلادی = ۱۱۰۰ هجری در خراسان متولد شد . درجوانی دچارمصیبت فراوانی گشت . درهفده سالگی با مادرش اسیر ازبکان شد ومادرش درهمان اسارت فوت کرد.

پس ازاستخلاص از اسارت به خراسان رفت وعده‌ای را دورخود جمع نموده شجاعتهائی ازخودنشان داد که درنتیجه مورد توجه حکمران

(۱) سایکس جلد دوم صفحه ۳۷۵

(۲) راجع به نادر و یهودیان ایران به صفحات قبل مراجعه شود

خراسان (ملك محمود) واقع گردید ودرخدمت اودرآمد وبعد در اثر کدورت بااو، خود سری آغاز وسه هزارنفر دراثر پریشانی آنروز که مملکت ایران مورد تاخت وتازهمسایگان‌شده بود، دور اوجمع شدند واورا سردار خود خواندند. طولی نکشید که قسمتهائی از خراسان و بعد شهر نیشابور را بنام شاه طهماسب فرزند شاه سلطان حسین بتصرف درآوردوازطرف شاه طهماسب ملقب به طهماسبقلی خان گردیدوفتحعلی خان قاجار که زمام امور شاه طهماسب را دردست داشت ازمیان برد. مشهد را محاصره وازدست‌ملك محمود مستخلص ساخت وبطوری‌مقتدر شد که‌شاه طهماسب خواهی‌نخواهی حکمرانی‌ایالات‌مازندران‌وخراسان وسیستان و کرمان‌را بوی محول داشت و قبلا هم دانستیم که چگونه افغانهارا شکست داد وآنها راباپریشانی‌تمام‌از کشورایران خارج‌ساخت پس‌ازفرار اشرف ازاصفهان شاه طهماسب وارد اصفهان گردید وبفوریت نادر برای جنگ بااشرف‌روانه شیرازشد وبطوریکه دانستیم درنزدیکی شیراز (استخر) افغانها را شکست‌وفراری داد. وسپس متوجه‌جنگ‌با عثمانیها در حوالی همدان شده آنانرا نیز شکست داد و بعد شهرهای آذربایجان را مسخر نمود و از آنجا بطرف خراسان متوجه‌وهرات‌را گرفت. آخرین‌پادشاه‌صفوی‌خواست اظهارلیاقتی کرده باشد با لشگری بطرف ایروان بحرکت درآمد ولی بسختی مغلوب و معاهده شرم آوری منعقد ساخت که نادر آنرا نپذیرفت و به اصفهان مراجعت وتصمیم به خلع شاه طهماسب را گرفت، پس اوراتبعید بـه خراسان وپسر چند ماهه اورا بنام شاه عباس برتخت نشاند وخودامور کشوررادردست گرفت‌بعد بغداد را محاصره‌ولی‌در کرکوك ازعثمانیها

شکست خورد وبعد از ۳ ماه به بغداد مراجعت وتو پال سردار عثمانی را ایندفعه مغلوب ووی کشته شد. بعد بدفع محمد خان بلوچ پرداخت وسپس عثمانی هارا درارمنستان و گرجستان شکست داد ودرپایان سال ۱۱۴۸هجری = نوروز۱۷۳۶ میلادی‌نادر کلیه ایالات ایران‌را ازدست ارتشهای عثمانی وروس وافغان نجات داده بود.

درهمین سال‌برای نوروز قریب یکصد هزار لشگری و کشوری را درصحرای مغان نزدیك‌اردبیل دعوت وچون عباس سوم فوت کرده بود تکلیف انتخاب سلطان جدیدی را ازخانواده صفویه برای کشور از آنها تقاضا کرد.

امامردم باصرار اورا انتخاب کردند، یکی ازشرایط قبول‌سلطنت نادرآن بود که مردم ترك مذهب شیعه‌اثنی‌عشری را که سلسله صفویه رواج‌داده بودند بنمایند یکی ازروحانیون‌بمخالفت پرداخت ولی‌مرگ اوموجب سکوت دیگران گردید نادر نفوذ روحانیون را محدود کرد. نادر پس ازسلطنت، به اصفهان‌آمد وازآنجابه قندهار رفت وپسراورضا قلی میرزا بلخ‌را گرفت وازبکان را شکست داد. چون فراریان افغان به هند پناه میبردند، لذا نادرازقندهار متوجه هند شد ودرسال ۱۷۳۸ درنبرد کرنال در ۹۰ کیلومتری دهلی محمد شاه که یکی‌ازاعقاب مغولها واز ۱۷۱۹ برتخت سلطنت هند جلوس کرده بود شکست داد وروزبعد محمد شاه هندی خود وشهردهلی‌را تسلیم نادر نمود وبین ۳۰ تا ۸۷ملیون لیره طلا ازآنشهرغنیمت گرفت.

دراثر شورشی که درشهر دهلی رخ داد بحکم نادرشهرموردقتل وغارت قرار گرفت ودراثر وساطت محمد شاه موقوف و دومرتبه وی را

بسلطنت هند مامورساخت ورود سند دومرتبه سرحد ایران قرار گرفت

در سال ۱۷۴۰ میلادی بخارا و خیوه را فتح نمود و بعد به کلات ومشهد مراجعت وجشن فتوحات خودرا درمنتهای قدرت گرفت بعد اخلاق نادر رو بخرابی گذاشت . لشگریان نادر بیشتر ترکمن و تاتار بودند .

نادر بعد بجنگ لزگیها رفت و موفقیتی حاصل نکرده عقب نشینی نمود . هنگامیکه از جنگلهای گرگان متوجه جنگ اخیر بود مورد حمله دو نفر افغانی قرار گرفت که تیر آنها بخطا رفت و نادر نسبت به پسر خود سوء ظن پیدا نموده و رضاقلی میرزا را کور نمود و بعد آنهائیکه در موقع کور کردن رضاقلی میرزا حضور داشتند بقتل رسانید .

دفع حمله نادر درداغستان موجب نا امنی روزافزون درشیروان فارس واسترآباد گردید. درسال ۱۷۴۵میلادی درآخرین جنگ باترکها ۲۴۰ هزارنفرسپاهیان عثمانی را نادرشکست داد.

التون انگلیسی درسال ۱۷۳۹درصدد توسعه روابط تجارتی بریتانیا با ایران برآمد وبعد جوناس هانوی انگلیسی درسال ۱۷۴۳ توانست خودرا بدربارنادرنزدیك سازد .

نادردرآخرعمرخود بسیاری ازمردم بی گناه را کشت واطرافیان خودرا ناراضی کرد وارسرهای مقتولین هرمهائی میساخت . نادربرای خواباندن شورش قوچان ، در سال ۱۷۴۷ بحرکت در آمد و در دو فرسنگی این شهر در اردوگاه خویش بدست یکی از افراد قبیله خود کشته شد .

احمد خان درانی که سردار سپاهیان از بك و افغانی نادر بود ، با عده ده هزارنفری خود و مقداری از خزائن بدست آمده نادرازهند متوجه افغانستان شده کلیه آن کشوررا دراختیارخود درآورد .

عادل شاه برادر زاده نادر بجای عم‌خوددرهمان سال۱۷۴۷ بتخت‌نشست ونیروئی‌به کلات‌فرستاد وتمام‌بزرگان‌اعضاء خاندان افشاررابقتل‌رساند وخزانه نادررا بدست‌آورد وفقط ازکشتن شاهرخ میرزا فرزند۱۴ساله رضاقلی میرزا که نوه نادر باشد صرفنظر نمود.

یکسال از این وضع نگذشت کـه عادلشاه بدست برادر خود ابراهیم مخلوع و کور گردید و ابراهیم هم توسط سربازان خود با عادلشاه کشته شدند .

شاهرخ

بعد ازاین واقعه شاهرخ را بسلطنت رساندند اما میرزا سید محمّد یکی ازمجتهدین مشهد بعنوان‌آنکه اویکی از خواهرهای شاه سلطان حسین را درازدواج‌دارد وسلطنت به پسراومیرسد وسلسله افشارمخالف مذهب شیعه هستند توانست‌قوائی بدورخود جمع آوری نموده شاهرخ را مغلوب واسیر و کورش سازد . فرمانده قوای شاهرخ که غائب بود توانست مدعی‌جدید را که‌لقب سلیمان برخود گذارده بود دستگیر وباپسرش مقتول سازد .

شاهرخ بسلطنت عودت ویوسف علی فرمانده قوا ونایب‌السلطنه گردید اما ، میرعالم خان فرمانده عده ای ازقوای عرب وجعفرخان

رئیس دسته ای از اکراد اورا مغلوب و کور کرده وشاهرخ رابزندان انداختند. دونفراخیرهم بزد وخورد باهم پرداخته ، میرعالم فاتح و جعفر مغلوب و کور گردید.

این دوره فترت وهرج ومرج مدت دو سال از ۱۷۴۸ تا ۱۷۵۰ بطول انجامید.

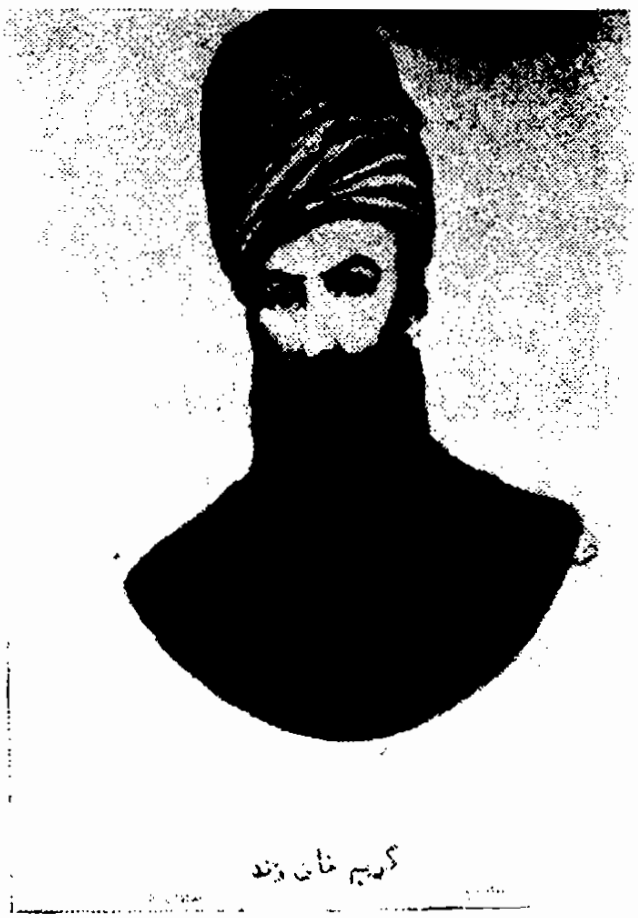

کریم خان زند

فصل نوزدهم

عصر کریمخان زند ۱۷۵۰ - ۱۷۷۹
« هرج ومرج از ۱۷۷۹ - ۱۷۸۲
« علی مراد ۱۷۸۲ - ۱۷۸۵
« جعفر ۱۸۸۵ - ۱۷۸۹

دراین موقع چند نفر مدعی سلطنت ایران بودند.

اول - **احمد خان** درانی افغانی که درسلطنت نادرشاه فرمانده ده هزار سپاهیان ازبك و افغان بود وبا نیروی خود به افغانستان رفت و خودرا احمد شاه خواند وخیال تصرف خراسان‌را داشت .

دوم - محمد حسین قاجار پسر فتحعلی خان قاجار که شخص اخیر بدست نادر کشته شده بود واز طایفه ترك بود که تیمور لنگ آنهارا به ایران کوچ داد .

سوم - آزاد خان افغانی و علی مردان که از رؤسای بختیاری بود وبنام یکی ازشاهزادگان گمنام صفوی موسوم به اسمعیل، اصفهان‌را تصرف کرده وخودرا بتخت نشاند.

چهارم - کریمخان فرزند آیماق ازقبیله لاق بود. سایکس مینویسد (۱) « وی در یك محیطی که عالی نبود متولد شده ودرارتش نادر بدون هیچ امتیاز خاصی با همان سمت سربازی خدمت میکرد . حتی بارها نقل میکرد که زمانی بپول احتیاج مبرمی داشت واز دکان زین فروشی یك زین طلاکاری شده سرقت نمود ولی وقتی فهمید که زین فروش

(۱) کتاب دوم صفحه ۴۰۰

بجرم ازدست دادن زین محکوم باعدام شده وجدانش آزرده‌شده وزین را باز گردانید .

دراین عصر کشور ایران دچارهرج و مرج کامل وبصورت ملوك الطوایفی درآمده‌بود. درحالی که شاهرخ خراسان را درتصرف داشت کریم خان با محمد حسین خان قاجار و آزادخان برای بدست آوردن تخت و تاج میجنگید ، مکرر شکست خورد و فرار کرد ولی‌بالاخره درنبرد نهائی با کمك رستم سلطان رئیس ایل خشت وبعضی از مشایخ عرب تجدید قوا کرده بشیراز مراجعت ومحمد حسین قجر که‌آذربایجان را بتصرف درآورده بود بطرف جنوب آمد ولی کریمخان با تخلیه آذوقه اطراف شیراز ودادن رشوه به‌رؤسای لشگر دشمن، توانست آنها را منحرف ومتفرق و محمد حسین خان مجبور به مراجعت گردید . درنتیجه قدرت کریمخان روبه ازدیاد ورقیب اوبطرف ضعف رفته موفق به سلطنت ایران گردید . ازداد رسی وعدل گستری ونوازش‌این‌سلطان تعریف بسیاری شده است ، اما آنچه ازقرائن معلوم است کریمخان که دراثردرویش مسلکی نام شاهی برخود نگذاشت و خویشتن را وکیل میخواند نسبت بیهودیان نظرمساعدی نداشته است .

افرائیم نیمرگ نماینده جامعه روحانی یهود طبریه در اسرائیل که درسال ۱۸۸۳ میلادی از راه شام وبغداد به ایران وبخارامسافرت کرده (چهارسال بعد ازفوت کریم خان) درصفحه ۱۴ درمقدمه کتاب سفرنامه خود می‌نویسد :

« یعقوب بن یروحام و یلنائی مامور روحانی که پدرش در راه

ماموریت خود در دجله غرق گردید و در سال ۱۷۷۵ در بصره بود نوشته است :
«در محاصره بصره که توسط کریم شاه ایران انجام شد و آنجا را بتصرف در آورد خطر قتل عام برای یهودیان این شهر پیدا شده بود و شروع به بهانه جوئی از یهودیان نموده بودند اما طولی نکشید که ایرانیان شهر را ترك نموده و یك معجزه‌ای برای نجات جان یهودیان بصره شد و به همین مناسبت یك (مگیلت پاراس نوشته شد . » (۱) .

موضوع فوق نظریه ارتش و افسران و شاه ایران را نسبت به یهود روشن میسازد . همان قسم که در ابتدای فصل راجع به شرح حال کریمخان گفته شد ، اگر وی دست به یك عمل خلاف قانون راجع به ربودن زین زد ولی وقتی برای دکاندار خطر را دید وجدانش او را ناراحت کرد وزین را پس داد تا دکاندار کشته نشود، واین قضیه بخوبی میرساند که کریمخان مردی بوده که غفلتا تصمیماتی وخیم و خطرناك اتخاذ میکرده است ولی بعدا احساسات عدل پرورانه و جدانش وی را بطرف راه نیك و حقیقت هدایت می کرده است در باره موضوع یهودیان بصره ،ممکن است یا دراثر تحریك اطرافیان یا خود شخصا تصمیماتی تند و غضبناك گرفته باشد ولی اجرای آن تصمیم را عقب انداخته و بالاخره از آن صرفنظر نموده است .

در این عصر نیز روابط باروپائیها دوستانه برقرار بود« کریمخان

---

(۱) مجله ایکه شرح معجزه تاریخی را میدهد ترك بصره از طرف سپاه ایران به این علت بود که چون صدیق خان فرمانده قوای ایران در بصره شنید که کریمخان فوت کرده است بمنظور بدست آوردن تخت و تاج ایران بصره را ترك و قشون خود را از آن شهر برد .

صنعت و تجارت را هم تشویق میکرده و به ارامنه آزادی عمل داده بود و مانند شاه عباس (اول) از آنها حمایت می کرد» (۱) ناراحتی یهودیان بصره دراثر وجود صدیق خان برادر کریمخان در آنشهر بود جمعیت یهود این شهر از اوضاع و احوال یهودیان ایران بااطلاع بودند «بصره کانون اجتماع مذاهب بود و شماره آنها ، باندازه انواع نخل و محصولات گوناگون آن میرسید. نستوریها ،سنی‌ها، شیعه‌ها ،وهابیها، یهودیـان ، ارامنه : عیسویان ، رومیها ، عیسویـان کلدانی ، سوباها ، و یزیدیها ، در اینشهر شانه بشانه راه می‌روند و کمتر اتفاق میفتد که در بین آنها نزاع ومخالفتی بروز کند و هرفرقه‌ای آزادانه بدستورات مذهبی خود عمل می کند » (۲) .

فشارهای روزافزونیکه از ابتدای صفویه بر یهودیان وارد شده بـود وضع فرهنگی و مذهبی آنانرا بقسمی ضعیف کرد که یکی از نویسندگان معاصر کریمخان زندنوشته‌است« که‌درسال ۵۵۴۰عبری= ۱۷۷۹ میلادی که‌مامورین روحانی‌یهود به‌ایران آمدندملاحظه کردند که یهودیان ایران فقط تورات دارند اما کتب نمازندارند.و اکثر آنها فقط (شمع اسرائیل واشره یوشبه) را بجای نماز میخواندند (۳) (از کتاب شم هگوئیم‌بقلم ربی حیم یوسف ازولای)

موضوع مسلم آنست که درعصر صفویه و خصوصا درزمان‌اخیر

---

(۱) سیاحت‌نامه مادام دیولافوا صفحه ۴۰۳

(۲) « « « « ۵۱۸

(۳) هنوز هم یهودیان ایران موقعیکه نماز را بخواهند کوتاه کنند همان را میخوانند .

دوره شاه سلطان حسین ، قدرت ملانماها و تعصبات مردم، در اثر تشویق این دسته ، افکار ضدیهود بقدری توسعه پیدا کرده بود که سلطنت یازده ساله نادر و فشار او برای رفع اختلافات مذهبی و توجه اخیر او بیهودیان نمیتوانست دگر تغییری در رویه مردم ایران دهد و آنچه مسلم است بعد از کشته شدن نادر ملانماها در مقابل اقداماتی که نادرشاه در برانداختن نفوذ و قدرت آنها نموده بود ، یك عکس العمل شدیدی از خود بظهور رساندند و بار دیگر دیوار کوتاه آنان یهودیان بودند و از همین جا است که مصائب یهودیان ایران بعد از قتل نادر خصوصا در اوائل سلطنت قاجاریه سرچشمه میگیرد .

بیش از ششصد سال بود که افکار ضد یهود از عصر حسن صباح داخل کشور ایران شده و بتدریج در افکار ایرانیان ریشه دوانده بود مغولها آنرا آبیاری کرده و سلاطین صفویه این فکر را به صورت مذهبی در آورده بودند . دراین عصر ، تنفر از یهودی و نجس دانستن پیروان حضرت موسی و صاحبان کتاب امری قطعی و اجتناب ناپذیر برای توده ملت ایران گشت خصوصا آنکه ملانماها این موضوع را اسلحه‌ای برای معروفیت و پیش رفت مقاصد خود نمودند.

کریمخان وکیل ،مردی نبود که از گوشه انزوای یك ایل دور افتاده به سلطنت رسیده باشد و در اثر عدم تماس با توده مردم ایران که احساسات ضد یهودی آنها قوی شده بود مصون باشد بلکه وی سربازی بود که در تمام شهرهای ایران در بین قشون نادری مسافرت کرده و مخصوصاً شیراز وعقایدمردم آنرا بخوبی میشناخت.

شیراز بزرگترین مرکز یهودی نشین ایران بودو کثرت جمعیت

یهود در هرشهری کافی است که در اثر اصطکاك منافع و رقابتهای کسبی عناصر ذینفع، احساسات ضد یهودی را تبلیغ و بیدار نمایند و قطعا کریمخان وکیل ازسرایت این افکارممکن نبود بی‌نصیب‌بماند.

عامل‌مهم دیگری که دراین‌عصر موجب تشدیداین احساسات‌میگردید عکس العمل طبقه ملانماها و مردم مومن ایران نسبت به تصمیمات مداخله در امور مذهبی نادر در کار شیعیان ایران بود. فشار و مظالم و خونریزیهای اخیر نادر وبالاخره مداخله در کارروحانیون، آن‌علاقه و محبت اولیه ای را که نسبت به او داشتند از بین برده و مردم دیگر آن خدمات گذشته گرانبهای نادر را، در دفع فتنه افغان‌وغارت وکشتار آنهاویاهمچنین ثروتی‌راکه از هندوستان برای مردم‌لشگری وکشوری بدست آورده بود بکلی فراموش کرده بودند.

بمنظورتسلط بر امور کشور ایران و اینکه بار دیگر مانندنادر سلطانی نتواند در اموریکه اینهمه برای‌طبقه‌ملاهای‌بدلی‌مفید است مداخله نماید، این طبقه‌دیگر نمیخواست که‌نفوذ خود را تنهابه‌امور روحانی و دینی محدود سازد، بلکه دخالت در امور سیاسی کشور و اقتدارکامل درکلیه شئون مملکت ایران برای آنها لازم و واجب شمرده شد.

این موضوع قطعی است که‌روحانیون‌عالم وفاضل‌این اقتدار و مداخله را بمنظور حفظ موفقیت دین و مذهب لازم میدانستند اما نه برای منافع دنیوی و یا سوء استفاده های شخصی و یا معروفیت خویش، زیرا طبقه عالم علمش‌معرفش میباشدواحتیاجی به‌خودنمائی ندارد. اما متاسفانه نتیجه آن شد که ملانماها که عده آنها از عصر

صفویه روزبروز زیادتر گردیده بود ،طوری‌بر افکار وامور کشورمسلط گشتند که‌نه فقط پادشاهان‌بعدی ایران قدرت جلوگیری ازاقدامات و تشبثات آنها را نداشتند بلکه روحانیون حقیقی و فاضل هم مجبور میشدند باکمال تاسف خاموش بمانند .

بنابراین فرار یهودیان ایران و تغییر مذهب دادن آنها اجباراً باقی بوده است و میشود حدس زد که از فوت نادر تا فوت کریمخان ۲۰هزار از جمعیت یهود ایران کسر شده باشد .

باوجود آنکه وضعیت آن عصر به قرار بالا بود تصور نمی‌رود که در عصر کریمخان اتفاق مهمی‌برعلیه‌یهودیان ایران رخ داده‌باشد و قطعا دلیلش همان افکار عدل پرورانه وکیل بوده که مانع‌عملی نمودن تصمیماتی وخیم ،ولو بر علیه یهودباشد بوده است. امابمحضیکه کریمخان‌فوت نمود و کشور ایران دچار هرج و مرج گردید اوضاع یهودیان بسیار وخیم گردید و این وخامت بسیارجدی، حتی تا عصر آغامحمد و فتحعلی شاه ادامه داشته است .

افسانه‌ای راجع به عصر کریمخان زند نیز وجود دارد که از روی آن میتوان به نظریه مردم نسبت بیهودیان و وحشت این دسته اخیر ازآنان پی‌برد. وآن افسانه بدینقرار است :

« در زمان کریمخان درشهر لار حاخامی بود موسوم به یوحنان کوهن معروف به زیلخا ، موقعیکه درکوچه راه می‌رفت ملاحظه میکند که قشون وارد شد ، شروع به تضرع و نماز بدرگاه خداوند مینماید و داخل دکانی میشود که خود را محفوظ تر دارد . غفلتاً در

دکان ، خود بخود ، روی‌او بسته میشود »(۱).

یوسف‌ولف میسیونر که در سالهای ۱۸۲۵ـ۱۸۲۶ در ایران‌بوده نوشته است که‌در شیرازبه او گفته‌اند که در زمان زندیه دختران‌یهودی را بزور برای حرمسرا میبردند . (۲) شهر تهران در این عصر مورد توجه قرار گرفت . «ملا سیمانطوب‌ملمد مشهدی ، از شعرای یهود این عصر است » (۳) .

پس از فوت کریمخان زند بار دیگر هرج و مرج و اختلافات داخلی بین خانواده زندیه و کشتارهابین آنان‌شروع گردید.

صادق خان برادر کریمخان که بصره را محاصره نموده بودبه منظور بدست آوردن تخت و تاج ، آنشهر را ترك و روانه شیراز شد . زکی‌خان برادر ناتنی وکیل که قبلا علم طغیان برافراشته و عفوشد و مردی بسیار خونخوار بود در نظر داشت‌ابوالفتح خان پسر وکیل را بتخت‌سلطنت‌برساند و رؤسای‌ایل زند را پس‌ازعقد قرار دادوتسلیم آنها ، بکشت و صدیق خـان را تهدید بکشتن اقوامش نمود و افراد صدیق خان ویرا ترك گفته ومجبور فرار به قلعه بم گردید.

زکی‌خان،برادرزاده‌خود،علی مرادرا مامور جنگ باآغامحمدخان قاجار ، مدعی جدید سلطنت نمود ولی علی مراد چون از زکی خان متنفر بود اصفهان را بنام وارث حقیقی کریمخان گرفت و زکی خان که بتعقیب وی پرداخت در اثر مظالمی که درقصبه ایزد خواست‌نمود

---

(۱) از یاد داشتهای آقای کهن صدق

(۲)از یادداشتهای آقای کهن‌صدق.

(۳)از یادداشتهای آقای کهن صدق .

بدست اطرافیان خود کشته شد . در این موقع ابوالفتح پسر وکیل که جوانی ضعیف بود برتخت سلطنت جای داده شد ولی عم اوصدیق که از بم برگشته بود ، توطئه‌ای برعلیه او کرده کوزش نمود . علی‌مراد در ظاهر به طرفداري کور شده برخواست ولـی در باطن خود خیال سلطنت داشت . علیقلی فرزند صدیق ، سپاه علی مراد را شکست داد و مشغول‌عیش وکامرانی‌در اصفهان گردید در حالیکه علی مرادبتقویت لشگریان خود پرداخته بود، و در نبرد دوم‌در نزدیك همدان‌علی‌مراد فاتح و بطرف شیراز حرکت کرد و پس از ۸ ماه محـاصره در سال ۱۷۸۱ آنجارابتصرف‌درآورد وبلافاصله صدیق‌خان‌را با کلیه‌فرزندانش باستثناي جعفر(۱) که بااو قراری‌داشت بقتل رسانید.

سلطنت علی مراد

علی مراد که فرمانروای ایران شده بود پایتخت را به اصفهـان منتقل نمود . فرزند خود شیخ ویس را مامور جنگ با آغامحمد نمود ، ساری را بتصرف درآورد و رئیس قاجار را شکست داد امادر کوههای اطراف ، قشونش بدام افتاد و با بی‌نظمی عقب نشینی نمود در این‌بین **جعفرپسر صدیق برعلیه**علی‌مرادشورش نمودواززنجان‌بسوی اصفهان در حرکت آمد .

علی مراد که خواست هنگـام زمستان بطـرف جعفر رود در مورچه خوار فوت کرد.

---

(۱) جعفر هم پسر صدیق خان بود.

حاجی ابراهیم

جعفر از شیخ ویس پسر علی مراد دعوت نمود که به اصفهان آمده بجای پدر بر تخت نشیند و او هم باور کرده آمد ، پس او را توقیف و کور کرد . آغامحمد از مازندران متوجه اصفهان شد و جعفر به طرف شیراز فرار کرد. آغامحمد که در مبارزه با بختیاریها ضعیف گردید بطرف تهران عقب نشینی نمود و جعفر به اصفهان مراجعت نموده آنرا بتصرف در آورد .

اسمعیل پسر عموی جعفر که فرماندار همدان بود شورش کرد و آغامحمد که تجدید قوا نموده و تمام قبیله خود را متحد ساخته بود توانست در سال ۱۷۸۶ جعفر را بار دیگر مغلوب و از اصفهان خارج سازد. جعفر فرزند خود لطفعلی را برای تصرف شهرستان لار روانه نمود و پس از موفقیت روانه کرمان شده و اصفهان بار دیگر بتصرف جعفر در آمد و بار دیگر این شهر را تخلیه و بشیراز عقب نشست و در آنجا مسموم شد (گویند سرش را بریده از ارك دولتی بیرون انداختند)

لطفعلی خان زند که به ارتش خود دیگر اعتمادی نداشت از کرمان فرار کرده و برئیس عربهای بوشهر پناه برد و با کمك او به شیراز داخل شد، و سید مراد حکمران آنجا را که خود را شاه اعلام نموده بود بقتل رسانید.

آغامحمد متوجه شیراز شد و لطفعلی مجبور گردید بشهر پناه برد و آغامحمد چون موفق به گرفتن شیراز نشد بتهران عقب نشست.

سال بعد آغامحمد آذربایجان را بتصرف در آورد. و لطفعلی خان با لشگری ضعیف متوجه کرمان شده آنجا را محاصره ولی در اثر کمی ارزاق و زمستان سخت، آنجا را ترك نمود.

حاجی ابراهیم که او را ملقب بشاه ساز، نامیده اند فرزند حاجی هاشم امین صلح شیراز بود. سایکس میگوید. (۱) «وی به جعفر خدماتی نیکو نموده و زمانیکه رئیس زند از اصفهان فرار کرد اورا در بدست آوردن شهر موطن او (۲) کمك نموده بود و جعفر هم بپاداش این خدمات باو

---

(۱) جلد دوم صفحه ۴۱۲

(۲) شیراز

شغل کلانتری فارس را عطا نمود که خاندان او هنوز این شغل را از دست نداده اند. وقتی جعفر بقتل رسید، حاجی ابراهیم اهالی شیراز را بطرف لطفعلی (خان زند) جلب کرد وبدین طریق نامبرده سلطنت خود را باو مدیون بوده است. قبل از آنکه لطفعلی بسلطنت برسد در بین مردم بشرافت و مهربانی و سخاوت وجوانمردی معروف بود و این خصائل و صفات بامهارت عدیم‌النظیر او در پیشوائی وسربازیش دست بدست داده و باعث شد که همه اورا دوست بدارند.

اما وقتیکه بسلطنت رسید خوئی آمرانه و غیر قابل تحمل پیدا کرد. ایامی که در کرمان بود تهمتهای زیادی به حاجی ابراهیم‌خان زد ولی این مرد که دارای یك شخصیت ثابت و محکم و زیرکی بود و میتوان گفت سیاستمداری از نوع بیسمارك بشمار میامد بارباب‌خود خدمات عدیده‌ای نمود که بعلت عظمت آنها بسیار خطیر بودند. قضیه‌ای که باعث شد حاجی ابراهیم خان از ادامه خدمت به لطفعلی خودداری کند این است که یك حسابدار ارتش، بنام میرزا مهدی از طرف جعفر متهم باختلاس شده محکوم بقطع دو گوش گردیده بود، وقتی که جعفر بقتل رسید و سرش را بریده از ارك سلطنتی بیرون انداختند چنین شایع شد که میرزا مهدی انتقام بریدن گوشهایش را از سر ارباب خود گرفته است.

حاجی ابراهیم اظهار کرد که این شایعه مجعول و نمیتواند آنرا باور کند وعلاوه بر آن لطفعلی را ترغیب نمود که میرزا مهدی راعفو نموده خلعتی هم باو ببخشد، ولی مادر بیوه لطفعلی فرزندش را ملامت

و سرزنش نمود که چرا با شخص مجرمی که چنین جسارت و اهانت عظیمی نسبت به جعفر مرده مرتکب شده اینگونه رفتار میکند. بنابراین لطفعلی بیدرنگ مهدی را محکوم بسوزاندن در آتش نمود.

حاجی ابراهیم به ملکم (۱) گفته بود که این واقعه سبب شد که او لطفعلی خان را ترك گوید، ولی محتمل است که خیانت او یك دلیل مشخص دیگری داشته است و میخواسته است برای آن یك عذری بتراشد.

در سال ۱۷۹۱ میلادی، لطفعلی برای مقابله با ارتش آغا محمد خان بطرف شمال حرکت نمود. حاجی ابراهیم از غیبت او استفاده نموده و فرماندهان و مستحفظین شیراز وارگ سلطنتی را دستگیر ساخت بعد با یکی از برادرانش رابطه یافت و او در ارتش شورشی ایجاد نمود. لطفعلی درحالیکه افسرانش او را ترك گفته بودند، بشیراز عقب کشید و امید داشت که شهر را مجددا بدست بیاورد. ولی چون تمام سربازانش هم از دورش پراکنده شده بودند مجبور گردید بطرف بنادر فرار کند، شیخ بوشهر که قبلا با او یاری کرده بود در این موقع از دنیا رفته و جانشین او نسبت به لطفعلی رویه خصمانه‌ای پیش گرفته بود وباوصف این احوال، لطفعلی مرعوب نشده دربندر ریك، نیروی کوچکی جمع آوری نمود و پس از مغلوب ساختن شیخ بوشهر و بعدا حاکم کازرون دوباره درجلو شیراز پدیدار گردید.»

سپس قوای امدادی آغامحمد خان قاجار، برای کمك به حاجی

---

(۱) سرجان ملکم سفیر انگلیس در ایران و نویسنده تاریخ ایران تاجلوس فتحعلی شاه قاجار است.

ابراهیم می‌رسد و پس از چند مرتبه زد و خورد و شجاعت زیادی که لطفعلی خان نموده و احتمال فتح او می‌رفت مجبور عقب نشینی به طرف کرمان گردید و تعاقب کنندگان قاجار در عقب او رفتند ، پس لطفعلی از آنجا به طبس رفت واز لوت گذشته با دویست نفر بیزد روی آورد . از آنجا به ابرقو و بار دیگر پس از تماس با ارتش قاجار به طبس عقب نشست و سپس با کمال شجاعت کرمان را بتصرف درآورد اما آغامحمد خان بکرمان آمد و پس از چهار ماه که شهر در محاصره و نصف جمعیت شهر از گرسنگی جان سپرده بودند قجرها توانستند وارد شهر شوند و لطفعلی خان با ۳ نفر به بم فرار کرد . حاکم شهر بم ، که از برادرش مقیم کرمان خبری نداشت، به‌امید نجات اواز دست آغامحمدخان ، لطفعلی‌را دستگیر وتحویل آغامحمد داد، که‌اورا بدست خود کور کرد وبعد روانه تهرانش نموده و درآن شهر بدارش آویخت (۱) آغاز محمد نسبت به‌مردم کرمان کمال خونخواری را روا داشت ، گذشته ازهتك‌ناموس‌وقتل،بیست هزارجفت چشم‌ازافسرخود خواست وششصد نفر اسیررا گردن زد وششصد اسیر دیگربه بم فرستاد وآنهارانیز کشت وازسرهای آنان هرم‌هائی ساخت .

معمولا دراغلب کشورهای جهان رسم‌چنان بوده وحتی تا امروز هم‌چنین‌است که‌اگرمردی‌بزرگ‌از یهودیان‌خدمات‌برجسته‌ای بکشور خود یابه‌بشریت‌نمود وی‌رایهودی‌نخوانندمثلاانشتین‌دانشمندمعروف را آلمانی‌هاآلمانی میگفتندو کاشف پنیسلین راانگلیسهاد کتر فلمینگ

---

(۱) سایکس جلد دوم صفحهٔ ۴۱۷

انگلیسی مینامند اما اگر همین اشخاص عملی برخلاف انسانیت یا منافع کشور آلمان یا انگلیس انجام میدادند بلافاصله یهودی خواند، میشدند و از این گونه وقایع ومسائل زیادی وجود دارد. چنانچه دراین تاریخ مکرر این نکته برخوردیم که افراد یهودیان ایرانی وقتی تغییر مذهب داده مسلمان میگشتند یك کینه و نفرت عجیبی نسبت به یهودیان پیدا میکردند مانند ابوالحسن لاری یا دیگران که بازهم با آنها آشنا خواهیم گردید.

حاجی ابراهیم فرزند حاجی هاشم یا آشر یهودي ، پدر یا جدش بدین اسلام گرویده بود ، اما موقعیکه فتحعلی شاه برتخت نشست وازقدرت حاجی ابراهیم ترسید اووعده کثیری ازافراد خانواده اش رابقتل رسانید وازآنموقع حاجی ابراهیم بقول نویسنده تاریخ زندیه وحتی قاجاریه که سلطنت آنها مدیون او بود، حاجی ابراهیم پست فطرت شد که هیچ بهودی نسب ویکی ازاشرار جدید الاسلام هم گردید (۱).

منابع یهود راجع به لطفعلي خان زند میگوید «لطفعلی، خان دراصفهان بزور ۵ دختر یهودی وازشیراز هشت نفر را برای حرمخانه خود برد» (۲) .

---

(۱) گنج دانش صفحه ۱۶۰

(۲) از یادداشتهای آقای کهن صدق .

لطفعلی خان زند

درمدت ۴۷ سالیکه از کشته شدن نادرتاقتل لطفعلی‌خان گذشت کشور ایران درهرج ومرج کامل غوطه ور گردیده بود . دربالاملاحظه شده که برای بدست آوردن تاج وتخت کورش کبیر و داریوش بزرگ وانوشیروان عادل ، چگونه اشخاصیکه اکثراً از عشیره‌های ترک‌ومغول بودند بتکاپو درآمده وبه چه وضعی درهر گوشه و کنار کشور ایـران بقتل وغارت وزدوخورد و کشتن و کور کردن وسر بریدن و چشمها در آوردن مشغول شدند . این دستجات مانند ارتشهای منظم‌فعلی دول‌دنیا

بودجه دولتی نداشتند وپیشوایان آنها برای تامین مخارج خود به هر دهکده یا قصبه وشهری ، وارد میشدند خوراك وپوشاك خویش را بر جمعیت آنجا تحمیل میکردند واگر نقدینه یاطلا وجواهراتی رافکر میکردند وجود دارد به غارت میبردند و برای خاموش نمودن آتش شهوت‌خودهم‌ازدست درازی بنوامیس مردم کوتاهی نداشتند همانقسم که راجع به کرمان ، دربالا ذکرشده است .

یکی‌ازایالات‌ایران که بنظر دورافتاده میرسید وعشیره های‌عرب درآن‌سکنی‌دارندایالت‌خوزستان‌است که‌اغلب‌ازطرف‌خانواده‌مشعشعیان قیامهائی میشد و هرموقعیکه سلطانی مقتدر در ایران پیدامیگردید مانندشاه عباس‌اول‌یانادرشاه‌بوسائل‌مقتضی‌برای سر کوبی‌قیام کنندگان بمنظورتمرکز دادن قدرت حکومت ایران اقداماتی میشد.

در زمان شاه عباس اول ، نسبت به‌حکام و فرمانروایان خود خوزستان ، مدارا شد وکاربه زد وخورد ولشگر کشی وتلفات مردم آن دیار نکشید .

اما در عصر نادرشاه در سال ۱۱۴۵ هجری = ۱۷۳۳ ، نادر از بغداد متوجه خوزستان گردید تاشیخ آنجا راگوشمالی دهد. استقامت شوشتر درمقابل نادر موجب عصبانیت وی گردید و شهر را بباد غارت وبی عصمتی ارتش خود داد (۱)و ریاست طایفه‌مشعشعانرااز آن بخش برانداخت. پس از کشته شدن نادر درقوچان ، درخوزستانهم مانندسایر نقاط کشور ایران ، شورشهای پی در پی شروع گردید که تا آن هنگام مانندآن دیده نشده بود وسالهادرآن مرزآتش فتنه ازهر گوشه

(۱) تاریخ پانصد ساله خوزستان صفحه ۸۱

زبانه میکشید (۱).

« و اگر کسی تنها داستان آن هفت یا هشت سال را بنگارد و ونتیجه‌هائی‌را که دراین‌چندسال برمردم بیدست وپارفته شرح دهدخود کتاب جداگانه بزرگی خواهد بود » (۲) •

دوجمله اخیر گفته نویسنده تاریخ پانصد سال خوزستان برای حال مسلمانان است و وضع یهودیان مقیم خوزستان در آن عصر خود بخود روشن میباشد •

در آن روزگار خشکسالی وتنگی آب وشکستن بند معروف‌آن ناحیه موجب ویرانی کامل شوشتر گردید و شورش ملا مطلب مشعشعی نیز سربار مردم شد وازسال ۱۱۶۱ هجری = ۱۷۴۸ میلادی به بعد مرتباً و پیاپی سلاطین‌عوض میشدندوشیخهای قبلي این ناحیه بوسیله تجاوزات بـه مردم ضعیف ،تامین زندگانی خود و سواران خویش را مینمودند اما ازابتداي کریمخان وبعد ازآن درسال ۱۱۷۵ هجری = ۱۷۶۱ ، تجاوز پاشای بغداد همگی عواملی بودند که موجب‌نقصان جمعیت خوزستان گردید و با این وضع تکلیف یهودیانیکه در اقلیت و کسی را نسبت به‌آنها توجهی نبود وبلا دفاع بودند بخوبی آشکاراست

با توجه به وضعیات مشروحه بالا و باسابقه به افکار سد یهودی صدیق خان برادر کریمخان ازهنگام محاصره بصره و با زمینه ای که طبق شرح بالادرافکار عمومی توده مسلمانان ایران برعلیه یهودفراهم گردیده بود، میتوان‌بسهولت به‌اوضاع وخیم‌وغم‌انگیز آن روز یهودیان

---

(۱) تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان صفحه ۸۳

(۲) تاریخ پانصدساله خوزستان صفحه ۸۵

آن نواحی پی برد .

اوضاع واحوال یهودیان خارج از ایران و بیدار شدن تمایلات آزادی خواهی ملل

اکنون توجه‌خودرابه اوضاع واحوال یهودیان خارج از کشور ایران معطوف‌نموده وبطوراختصار اوضاع آنها را مجسم سازیم تارشته حوادث باهم قطع نگردد :

رفورم لوتر که دراوائل قرن شانزدهم‌شروع شد (درست مصادف باشروع رفورم مذهبی دراوائل سلطنت شاه اسمعیل‌صفوی درایران‌بود) (۱) و با اینکه از قدرت پاپ کاست و آثار فکری یهود در این عصر مورد استقبال قرار گرفت ، مع الوصف برای یهودیان چندان مفید واقع نگردید زیرا بازهم اتهامات ونسبتهای دروغین که ریشه‌آن ارثی بود ادامه داشت . درترکیه حسن استقبال ازیهودیان می‌شد ، یهودیان ترکیه ، دولت را برای تصرف جزیره قبرس وپیشرفت دراروپاتشویق میکردند (و اروپائیان دولت ایران را برعلیه عثمانی و یهودیان ایران تحریك مینمودند که تا نتیجه مطلوبه را کـه عبارت از عقب نشینی عثمانیهاازاروپا بودبدست‌آوردند. یوسف‌ناکسوس یاناسی یهودی را دولت عثمانی،سفیرخوددر،دربارونیزنمود . کشور لهستان‌کانون پناه گاه یهودیان اروپا خصوصاً آلمانیها شده بود .

درپرتقال واسپانیامحاکم تفتیش عقاید (انگیزیسیون)همچنان بعملیات وحشیانه خود ادامه میداد . درشهرپراك آنوقت ، درامپراطوری

---

(۱)شروع‌مخالفت‌لوتر نسبت‌به کاتولیکهادر ۱۵۱۷ میلادی بودو سلطنت شاه اسمعیل در ۱۵۰۰ میلادی

اطریش یهودیانرامحدود میکردند . اما دولت هلند دروازه‌های کشور خودرا برروی یهودیان رنج کشیده وآزار دیده باز کرد (۱۵۹۳) و از آنجا به‌امریکای جنوبی مهاجرت میکردند. درانگلستان رفورم مذهبی موردقبول واقع گردید وآتش‌تعصبات‌فرونشسته بود مخصوصاًازموقعی که قدرت ازسال ۱۶۵۳ بدست کرومول افتاد.

درانگلستان (سال‌دوم شاه‌عباس‌ثانی)از آن پس‌یهودیانراقوم‌خدا خطاب کرده‌آزادی برای‌آنها قائل وورود یهودیان به آن کشور آزاد شد ، در حالیکه درایران آزار یهود باشدت بیشتری شروع میگردید. درهمان ایام بود که یکی ازدانشمندان فرانسه موسوم به ریشاردجرئت نموده گفت که :

« مسیحیت ازمذهب یهود مشتق شده است وبسیاری ازآداب‌خود را ازاو گرفته است »

ویکنفردیگرازپروتستانهای فرانسه بنام(باسناژ) درضمن‌نوشتن تاریخ یهود گفت .

« متعجب است که چگونه این قوم باوجود تمام مصائب پایدار مانده است ، درصورتیکه از دول بزرگ قدیم غیر از اسم چیزی باقی نیست وبوته حضرت موسی همواره درآتش است ولی سوخته‌نمیشود ».

عقاید یهود برای مسیحیان بتدریج روشن میشد اما در ایران که سابقاً آنهارااهل کتاب وموحد ودرزیرحمایت پرچم‌اسلام‌میدانستند درآن زمان برعکس یکمرتبه (دراثراقدامات مبلغین ومامورین‌سیاسی و مذهبی‌اروپائی) کافر ونجس ومردود میگشتند.

باروخ اسپینوز (۱۶۳۲ - ۱۶۷۷) یهودی هلندی کتاب فلسفی خود را موسوم به (مذهب وسیاست) منتشر و در آن به اثبات میرسانید که آزادی عقیده برای مذهب و کشور زیانی ندارد بلکه برعکس وسیله استحکام مبانی آن میگردد وبدین وسیله افکار خفته را بیدار میساخت.

شبتای صوی که دعویش بی پایه واساس بود در همان عصر شاه عباس دوم در ۱۶۶۶ توقیف وموجب ناراحتی یهودیانرا فراهم کرده بود. درلهستان اجتماع یهودیان موجب گشت که افکار ضد یهودی که ریشه آن دررقابتهای تجارتی نیزبود شروع گردد. درهمین هنگام است که فرقه عرفانی حسیدیم درلهستان شروع بفعالیت کرد (۱۷۶۸) و لهستان بتصرف روسها درآمد. در حالیکه یهودیان شرق اروپاباتوجه به افکارعرفانی ازعلوم جدید دورمی شدند، مشه مندلسون فیلسوف و لسینگ که از متفکرین بزرگ وهردو یهودی آلمانی بودند موجب تنویر افکار مردمان کشور خود میگردیدند. لسینگ کتابی به نام (یهودیان) و مندلسون (در ۱۷۵۵) کتابی به اسم (مناظره فلسفی) نوشتند ودر نتیجه نویسندگان آلمانی مندلسون را در مجامع خود دعوت کردند وبسرعت افکاراومورد توجه عموم قرار گرفت. مندلسون چندین کتب دیگرتالیف نمود و دربهبود وضع مادی وفرهنگی ودخول یهودیان دراجتماع هموطنان خود کوشش بسیاری نمود.

یکی از دوستان مندلسون موسوم به(دوهم) که در اثر معاشرت با مندلسون فهمیده بود که اتهامات وارده نسبت بیهود هیچ یك اساس واقعی ندارد بطرفداری یهودیان قیام و کتابی بنام (تحول سیاسی یهودیان)

منتشر نمودوبه‌کلیه سلاطین اروپا توصیه کرد که درسود و صلاح کشور و خود آنهااست که بیهودیان تساوی حقوق‌دهند .

در نتیجه ژوزف دوم در سال ۱۷۸۱ (۱) برای آزادی یهودیـان فرمانی صادر کرد .

در برلن پیشوای فرانسه ، میرابوبادوهم و شاگردان مانداسون آشنائی پیدا نمود و به استعداد فکری و مبانی اخلاقی یهود پی برد ، و وضع یهودیان او را متاثر ورساله‌ای بنام (مندلسون و تحول سیاسی یهود) نوشت‌و وجود و قدرت‌یهود را برای کلیه کشورهای جهان‌مفید و سودمند دانست و از آن‌روز برای آزادی و آسایش یهودیان و بعدا باکمك (ابه گر گوار) بمبارزه پرداخت و همینکه انقلاب کبیرفرانسه در ۱۷۸۹ (۲) انجام شد باجدیت هرچه تمامتر در سال ۱۷۹۱ تساوی حقوق یهودیان‌فرانسه تصویب گردید.

پایان کتاب پنجم

از جلد سوم

---

(۱) درهمان‌موقعیکه برسر جانشینی کریمخان‌زند کشتارها و تجاوزات درایران برقرار بود .

(۲) سالیکه جعفر کشته شد و پسرش لطفعلی‌خان‌زند بتخت سلطنت ایران نشست .

جلد سوم

کتاب ششم

اوضاع واحوال یهودیان ایران

در عهد سلسله قاجار

از ابتدای سلطنت آغامحمد تابدو مشروطیت

تاریخ یهود ، آئینه ای است که ملل جهان میتوانندبوسیله آن، ادوار پیشرفت تمدن یاعقب ماندگی ملی‌خودرا از رفتاریکه نسبت بیهودیان‌انجام داده‌اند دریابند .

دکتر حبیب لوی

یهودیانیکه دراثر بی اطلاعی ازخدمات ملت خود به تمدن‌بشری و کوشش‌افراد یهود درتوسعه علوم وفرهنگ‌وارتقاء اخلاقی ملل‌جهان احساس کوچکی وحقارت درخودنموده ودرنتیجه‌ازمنشاخویش گریزان ودرمیدان‌مبارزه فراری میباشند. موجب جلب نفرت افراد ملل رااول به خود وبعد به ملت یهود فراهم و بالاخره غیر ازتولید حقارت برای خود و بنی اسرائیل و تحمل زیان مادی و اخلاقی ومعنوی نتیجه ای بدست نیاورده‌اند .

دکتر حبیب لوی

آقا محمد خان قاجار

فصل اول

آغا محمد قاجار

۱۷۹۴ - ۱۷۹۷

در حالیکه مدت ۵ سال از انقلاب فرانسه که ظهور آن برای آزادی بشریت رنج دیده جهان ، آن همه نتایج موثر وبزرگ و ثمره نیکودربرداشت میگذشت وهنگامیکه سه سال ازتساوی حقوق یهودیان فرانسه و ۱۳ سال از آزادی یهودیان امپراطوری عظیم اطریش سپری شده بود ودرهمان ایامیکه کلیه کشورهای اروپائی پی درپی‌خودرا آماده تائید آزادی یهودیان وتساوی حقوق افراد کشورخود بدون فرق‌رنگ

و مذهب ونژاد مینمودند و در حالیکه سلسله قاجار بر تخت‌سلطنت انوشیروان عادل یا کورش وداریوش کبیر حامیان‌یهود جلوس مینمود ببینیم در کشورایران سر گذشت یهودیان بکجا انجامید .

یهودیان که‌تصورمیکردند باانقلابیکه نادر درایران انجام داده دوره بدبختی‌آنهاسپری شده است،باردگر دچارتجاوزات‌و ناامنیهای متعدد شده بودند. اگر گرفتاری‌یهودیان ایران دراثر انقلابات عمومی داخلی یا زیانها و نا امنیهای همگانی بود ازآن قسمت نبایستی گله مند بود زیراکلیه افراد کشور بایستی در مصیبت وبدبختیهای‌مملکت باهم شریك وسهیم باشند .

اما بعد ازقتل نادر، ملانماها قدرت یافته وعکس العمل‌حکومت نادری، ظاهرمیگردید(۱) سلسلهٔ زندیه احساسات ضد یهود داشت و در اواخراین سلسله اتفاقات ناگواری برای یهودیان ایران‌رخ داد و لطفعلی خان یا دراثراحساسات جوانی یابسبب نفرت ازحاجی‌ابراهیم که جدش یهودی بود تجاوزاتی نسبت بیهودیان شیراز واصفهان کرده بود و درتمام مدت هرج ومرج بعد ازفوت کریمخان تا استقرار کامل فتحعلی شاه تجاوزات مردم در شهرهای قم ، قزوین ، اردبیل ، تبریز ، وشهرهای دیگر آذربایجان واطراف اصفهان ویزدوغیره‌نسبت‌به‌یهودیان ادامه داشته است .

---

(۱) آغا محمد خان قاجار پس از تسلط برکشور و اوضاع راه توفیق خود را اتکا بروحانیون دانست وتمام‌املاکی که نادر بین سربازان خود تقسیم کرده بود از آنان پس گرفته بروحانیون وملاها واگذار کرد (خواندنیها شماره ۳ سال ۲۱ صفحه ٤۱)

اما عصر قاجار ؟

سلاطین قاجار در محیطی بزرگ شده بودند (بین گرگان و ترکستان) که اطراف آنها کمتر یهودی وجود داشت و همین موقعیت درهر کشوری موجب میگردد که حسادتهای کسبی کمتر و در نتیجه افکار ضد یهودی در اینگونه اجتماعات وجود نداشته باشد . و ملانماهای نواحی بدون یهود هم چون دسترسی به جامعه یهود برای استفاده یا معروفیت خود نداشتند، تبلیغاتی برعلیه یهودیان ندارند . از همین نقطه نظر خانواده قاجار خودبشخصه احساسات ضد یهودی نداشتند اما نظر باینکه ازموقعیت تخت وتاج خود بیمناك بودند ونفوذ ملانماها را درحد اعلای اقتداردر کشور میدیدند آنچه درمملکت ایران توسط این دسته انجام میشد اگرمخالفتی باموقعیت تخت وتاج آنها نداشت آنانرا آزاد گذاشته که هرچه بخواهند انجام دهند . مملکت داری برای آنها عبارت بود ازتاج وتخت داری و حفظ حقوق شاه زادگان. این سلاطین برای کوچکترین ملانمای عمامه بسر، بدون توجه بخصوصیات اخلاقی ومکارم معنوی وشایستگی، احترامات فائقه را مجری میداشت و ملت ایران گاو شیرده‌ای برای خانواده سلطنتی وملانماها شده بود سلاطین قاجار به اموریکه اسم مذهبی برآن گذاشته می‌شد ولو آنکه هیچ گونه ارتباطی بامذهب نداشت مداخله نمیکردند حتی اگر به کشتن و چپاول هزاران نفر منتهی میگردید . چه اهمیتی داشت ، مگر از بوجه ویا جلال حرمسراها وموقعیت سلطنت چیزی کم میگردید . او گوست لاکوان که چندی بعد برای رفتن به هند ازراه ایران مسافرت نموده است در ، صفحه ۷۶ کتاب خود مینویسد : « حکومت ایران در

حال ملوك الطوایفی بسر میبرد. هر حاکمی تسلط واقتدار کامل درحوزه خود دارد تا روزیکه ازنظرشاه بیفتد. دولت مجبوراست در هر امری به ملاها حق مداخله دهد وتوقع این دسته برای ازدیاد قدرت همواره در تزاید وتقاضای موافقت دارند.

آنها بسختی دولت را برسمیت میشناسند وازهر پیش آمدی برای اینکه خودشان ملت را اداره کنند استفاده مینمایند. اینها دشمن ترقی وتمدن میباشند وباهر گونه فکر توسعه فرهنگی که موجب تنویر افکار عمومی مردم وتخفیف تعصب آنها گردد مخالفت مینمایند.

یهودیان ایران برای فرار از ظلم وتعدی ازعصر مغول و تیمور وبعدها در زمان صفویه، مخصوصاً از مازندران وسبزوار، عده ای به انتهای نقطه کشور ایران، یعنی ترکستان سمرقند وبخارا وغیره مهاجرت نموده بودند اما مقررات محدودیت یهود که در زمان شاه عباس اول وضع گردیده بود ودرزمان شاه عباس ثانی باعلی درجه شدت خودرسید وتا به این ایالت دورافتاده نیز سرایت کرد.

هرچند بزرگان اُزبك کم و بیش حتی اززمان شاه عباس اول در کشور ترکستان استقلال داشتند وحتی برای دست برد به خراسان هم تجاوزمینمودند ولی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی درآن مملکت ریشه عمیقی داشت واز همین نقطه نظر هر عملی در ایران انجام میشد برای اقتباس ازآن، مردمان آن سامان کاملا آماده بودند.

همانقسم که افکارضد یهودرا ازایرانیان تقلید وحتی مقررات محدودیت یهود را کاملا درآن جا عملی ساختند.

فشار بر یهودیان آن ایالت بزرگ بقدری شدید بود که بتدریج تشکیلات اجتماعی آنها ازهم گسیخته گردید و مقررات دینی یهود را فراموش مینمودند نه از نماز و نه از مقررات ذبح و معاینه گوسفند و گاو دیگر خبری نداشتند . در این عصر ، یکسال قبل از سلطنت آغا محمد یکی از ماموریـن روحانی ارض مقدس وارد آنجاشد واصلاحاتی دراین قسمت انجام داد که اثرات آن تا بامروز باقی مانده است . در کتاب نیمرك مینویسد :

« استقرار اولیه یهودیان بخارا درتاریکی وابهام غوطه ور است (۱) اما یك موضوع ثابت میباشد که ازایران به آنجا رفته اند وشاهد، زبان فارسی آنان است (یهودیان چین هم از ایران میباشند) (۲) یهودیان بخارا ازقرن پانزدهم در آنجا وجود داشتند وتاقرن هیجدهم هم غیر از یهودیان ایرانی کسی از آنها خبر نداشت حتی یهودیـان اسرائیل از ایشان بی اطلاع بودند تا آنـکه در قرن ۱۹ اطلاعاتی از آنان بدست آمد .

قطع رابطه آنها باسایر یهودیان جهان قطعاً موجب اختلاط آنها را فراهم میساخت (۳) مخصوصاً اگر در آخر قرن هیجدهم مامورین روحانی ارض اسرائیل ، اخبار کشورخودرا برای آنها نمیبردند وایجاد رابطه باآنها نمیکردند این اختلاط قطعی میگردید، اما ربی یوسف

---

(۱) در بالا شرح وزمان استقرار آنها گفته شده

(۲) بجلد دوم فصل فیروز ساسانی رجوع شود

(۳) علت همان است که قبلا گفته شد یعنی قوانین محدودیت یهود که از اصفهان به آنجا هدیه رفته بود این موجب رافراهم میساخت

مامان که به آنجا رفت اطفال آنهارا تعلیم وفرامین تورات را به آنها یاد داد و کتب مذهبی ونمازبین آنها تقسیم کرد.

ربی مشه بن یوسف، مامان متولد تتوان مراکش بود ودر بخارا وی را یوسف مغربی هم خطاب میکردند. مامان ازتتوان به شهرصفات دراسرائیل آمد واز آنجا مامور بخارا گردید ودرسال ۱۷۹۳ که بیست ساله بود به آنجا رفت. تاآن زمان یهودیان بخارا مانند یهودیان ایران نماز میخواندند وعقیده داشتند که ازبازماندگان ده اسباط میباشند(۱) امامامان (بغلط) به آنها گفت که آنها از بازماندگان یهودیان اسپانیا میباشند(۲) و(سیدور سفاراری) رابین آنها رواج داد.

(وسیدور)های طبع لیوورنو ایطالیارابرای آنها وارد کرد واکنون یکی از سیدورهای ایرانی که ادلر(۳) به لندن برده وجوددارد، بهرجهت مامان یهودیان بخارا باسفارادی(اسپانیولی)هامتصل ساخت وبر آنهاریاست روحانی داشت. یوسف وولف میسیونر (٤) اطلاعاتی راجع به یوسف مامان بدینقرارداده است.

« قبل از ورود ربی یوسف مامان (۱۷۹۳) یهودیان بخارا، شهر

---

(۱) درفصل۳۲جلداول گفته شده

(۲) حتی این روحانی، خواندن کتب مقدسه را به آواز اسپانیولی به آنها آموخت وامروزه یهودیان بخارائی مانند یهودیان اسپانیولی آواز های مذهبی را میخوانند.

(۳) کلکسیونر کتب عبری الحانان ناتان ادلر پسر ربی ناتان ادلر پسر راب بزرگ لندن که درسال ۱۸۹٦ به ایران وبخارا آمدو تهران هم بوده است

«٤» یوسف وولف درسال ۱۸۳۱ به ایران آمده.

سبز ، بلخ ،سمرقند ، تاشقند وخوقند ، درچاه عمیقی فرو رفته،فرامین و دستورات مذهبی را فراموش کرده ، خود و رؤسای آنها (کاشر) نمیخوردند ، راب نداشتند، تاآنهارا تعلیم تورات و انبیا دهد . فرق‌بین پاك و غیر طاهر را نمیدانستند تا آنکه یوسف مغربی به آنجا آمد . در رسیدن به‌بخارا گفت: ای وای‌برمن که من‌برادران خود رااینگونه میبینم آنها فرامین‌حضرت موسی‌و انبیا وپیشوایان روحانی رافراموش کرده‌اند . در مدت ٦ماه ذبح نمودن‌را به آنها یاد داد ومراکزغسل جهت ایشان ساخت‌و اشخاصی‌از آنهارا روانه لیوورنو جهت خریداری کتب مقدسه نمود .

عده‌ای ازاطفال راسرپرستی کرد تا تعلیم مذهبی یابند و قسمی نمود که بخارا تبدیل به یك اورشلیم کوچك گردید . مامان در بخارا متاهل شد ٦١ سال در آنجا تا سن ٨١ سالگی زندگی نمود .یهودیان بخاراوورا ملقب به روشنائی اسرائیل نمودندمسلمانان ویراملای‌بزرگ خطاب میکردند .مامان یهودیان بخارا را برای مهاجرت به‌اورشلیم تشویق کرد و اولین دسته‌ایکه مهاجرت نمودند دو نفر پدر و پسر از شاگردان او بودند که در سال ١٨٢٧ از راه بغداد به اورشلیم رفتند و ربی داود دبیت هلل (١) آنها را در بغداد ملاقات کرده است . دبیت هیلل نوشته است که در بخارا٢ هزار فامیل یهودی وجود دارد» بعداز مامان در ١٨٨١ ربی رفائل اوحنا مراکشی مامورطبریه به بخارارفت.

«١» یکی از سیاحان‌ومامورین که درسال ١٨٢٧زمان فتحعلی‌شاه به ایران‌آمده

در ۱۸۸۲ ربی یعقوب مئیر که بعد راب بزرگ سفارادی اورشلیم شد به‌بخارا رفت‌و اصلاحاتی در امور مذهبی آنان کرد در ۱۸۸۹مهاجرت بزرگ یهودیان بخارا به اورشلیم شروع گردید و در سال ۱۸۹۲ ربی بنیامین یوحنان کوهن که خودش از اهل بخارا بود از اورشلیم مامور بخارا گردید.

مامورین روحانی یهود درایران

مسافرت مامورین روحانی از اسرائیل به ایران و مشرق زمین الی افغانستان و بخارا از قرون قبل ادامه داشته است که البته اکثرا اسامی آنهاضبط نگردیده یا بدست مؤلف نرسیده است. آنچه‌راجع به مامورین روحانی و سیاحان یهود بنظررسیده از این قرار است. آنها با زبان عبری با یهودیان ایران صحبت میکرده اند و باوجود اشکالات مسافرت، تماس بین آنها و یهودیان ایران برقرار بوده است. اولین سیاحی که‌به‌ایران آمده‌وتاریخ ضبط نموده:

۱ـ ربی‌بنیامین تودلااز اهل شهرتودلا اسپانیول است که‌اطلاعات زیادی راجع بیهودیان ایران داده و مسافرت وی‌درسال ۱۱۷۰ میلادی بوده. به‌صفحه ۱۴ جلد سوم مراجعه نمائید.

۲ـ ربی پتحیا که‌بعد از ربی‌بنیامین‌تودلا مسافرت کرده وقسمتی از ایران را دیده است‌وشرحی‌راجع‌باوضاع یهودیان‌ایران‌نوشته‌است.

۳ـ درسال ۱۲۳۰ میلادی الحزیری‌یهودی به کردستان‌مسافرت نموده‌است واین مسافرت قبل‌از حمله مغول‌است.

۴ ـ ربی مشه الشیخ از اهل صفات و در واقع اولین مامور روحانی بوده که از شهر صفات، در سال ۱۵۹۳ ابتدای شاه عباس‌اول

به ایران آمد. شاگرد الشیخ ربی باروخ کالیمانی در مقدمه کتابش که بنام (تورات موسی) و در سال ۵۳۶۱ عبری ـ ۱۶۰۰ میلادی در ونیز چاپ کرده مینویسد مسافرت الشیخ: در ۱۵۹۳ به اروپا واز آنجا به ایران شروع گردید الشیخ با یهودیان ایران قراری گذاشت (که تااواخر احمدشاه قاجار باقی بود) و آن قرار عبارت از آن است که هر مرد یهودی از ۲۰ سال به بالا سالی نیم مثقال نقره برای امور مذهبی بنام (حص شقل) بپردازد. در واقع ربی مشه الشیخ راء را برای مامورین روحانی به ایران بازنمود. گویا آشنائی یهودیان ایران به نماز سفارادی هم از این عصر شروع گردیده است.

۵ ـ در سال ۱۶۰۴ (زمان شاه عباس اول) پدروطسیکسیرا که از (آنوسیم) پرتقال بود به ایران آمد وي در این موقع هنوز مسیحی (آنوس) بود ولی بعد از مراجعت، بمذهب اجدادی درآمد. متاسفانه مشار الیه از یهودیان ایران مفصل صحبتی نکرده و فقط از یهودیان عراق وسوریه گذارش داده است.

۶ ـ در سالهای ۱۶۲۶ ـ ۱۶۲۸ (اواخر شاه عباس اول) جامعه یهود اورشلیم مامورینی به تمام ممالك فرستاد ویکی از آنها که نامش شناخته نشد به کشور ایران آمده و از روی یادداشتهای مربوطه این مامور معلوم است که از مهاجرین شمال افریقا بوده و در آن ایام وضع یهودیان اورشلیم هم بد بود.

۷ ـ درسال ۱۶۴۶ (عصر شاه عباس دوم) ربی باروخ گاد به عراق وایران رفته که اظهارداشته طایفه (بنه مشه) رادیده است.

۸ ـ در سال ۱۷۱۱ ـ ۱۷۱۳ « در عصر شاه سلطان حسین» ربی یهودا برعمرام دیوان ، از حبرون مامور عراق و ایران شده است و به شهرهای بغداد ، همدان ، سنندج ، تبریز« بدینقرار معلوم است که در این عصر تبریز داراي جمعیت یهودی بوده است» کاشان و گلپایگان رفته وازیهودیان کاشان تشکر کرده است.

۹ ـ در سال ۱۷۲۰ « اواخر شاه سلطان حسین » ربی بنیامین بر شالوم از اورشلیم به ایران آمد.

۱۰ در سال ۱۷۶۸ (زمان کریم خان زند) ربی مردخای بن الیعزر صیدون و برادرش ربی مشه صیدون مامور ایران و کردستان شدند، اولی در همان سال گرفتار راهزنان شد و دست خالي به عمادیه کردستان رسید و از یهودیان موصل استمداد طلبید و دو مرتبه مامور ایران گردید وهرمرتبه اورا چاپیدند (وضع ایران در این زمان دچار هرج ومرج بوده است)

۱۱ ـ در سال ۱۷۷۵ (زمان کریم خان) ربی یعقوب بریروجام ویلنا الیشاع از اورشلیم مامور عراق وایران شد که خطر قتل عام یهود را (توسط صادق خان) دربصره نوشته است .

۱۲ ـ در ۱۷۸۲ (زمان علی مراد) ربی الیاهواریه و پسرش اسحق از راه هندبه یزد آمدند ودر آنشهر حاخام الیاهو مامور حبرون وربی اور شرگا که ازهخامیم یزد بودند سفارش آنهارا به یهودیان مشهد نمودند.

۱۳ ـ درسالهای ۱۷۸۸ تا ۱۷۹۸ (زمان لطفعلي خان زند تا آغامحمد قاجار) کمتر ازچهار مامور اورشلیم حبرون وطبریه درعمادیه کردستان

نبودند ولی مینویسد که نتوانستند داخل کردستان ایران‌شوند وناچار مامورینی از یهودیان ایرانی را به داخله ایران فرستادند (شرح اخیر آشوب آن زمان ایران‌رامی‌رساند)•

یکی از آن چهار نفر درعمادیه که مامور طبریه بود، موسوم‌به ربی اهرون اشکنازی بوده‌است • در نامه خود بیهودیان ایران نوشته است :(که بواسطه عدم امنیت وسرما نتوانسته است به ایران بیاید و اکنون بیست سال‌است که‌نصف(شقل) را نپرداخته‌اید یهودیان‌ایران جواب دادند تاخود اورا نبینند نخواهندداد• »

۱۴ـ ربی‌یوسف مامان‌درسال ۱۷۹۳ که‌در بالاشرح آن گفته‌شد.

۱۵ ـ در سال ۱۸۲۷ ـ زمان فتحعلی شاه قاجار ربی داود دبیت هیلل ، به منظور پیدانمودن ده اسباط گم شده اسرائیل (۱) بسه ممالك شرق‌مسافرت نموده است •

۱۶ـیوسف‌ولف‌یهودی آلمانی که‌مسیحی‌ومیسیونرشدتابین یهودیان شرق تبلیغ نماید •در سال۱۸۲۱ در زمان فتحعلی‌شاه شروع بکار کرد و در ۱۸۲۶ به عراق رفت و در ۱۸۳۱ بـه ایران آمد و در ۱۸۳۲ بـه بخارا و در ۱۸۳۶ به یمن • ولف نسبت به وضع یهودیان علاقه‌زیادی نشان داده وهمچنین راجع به تاریخ‌آنها وآنچه‌ازآنها شنیده است•

۱۷ ـ یهودی یمنی موسوم به ذکریابن سعدیا، تبریز را درقرن ۱۹ دیده است •

۱۸ ـ ربی مئیر بن شعیا مامور صفات ، که وولف او را در ۱۸۳۱

---

(۱) به فصل ۳۳ جلداول مراجعه شود•

در تهران دیده .

۱۹ - هانری آشطرن در آخر سال ۱۸۴۴ ومرتبه دوم در ۱۸۵۲ ودرشرح مسافرت خود راجع بیهودیان ایران مطالبی گفته است .

۲۰ - بنیامین دوم از هال پولطیشن مولداوی (روحانی) درسال ۱۸۴۸ ، سال اول ناصرالدین شاه به کردستان و ایران مسافرت کرده، سفرنامه او به تمام جهان رفت وبیش ازهمه سرصدا بلند کرد.

۲۱ - ربی یتحیا که در سال ۱۸۴۸ در شهر اربیل در کردستان فوت کرد و بنیامین دوم مینویسد که چون یهودیان موقع دفن او احترامات زیاد قائل شدند . لذا اهالی شهر نسبت به مقبره او بهانه جوئی کرده و شبانه وی را ازقبر خارج یك دستش راقطع ونعش اورا در گودالی انداختند ویهودیان ازترس ، فقط گودال مقبره را پر ازخاك کردند.

۲۲ - درسال ۱۸۵۴ ربی نیسیم حنوکا مامور طبریا به کردستان و ایران آمد وراجع به فشار بر یهودیان اردبیل صحبت کرده است.

۲۳ - درسال ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۵ دکتر یعقوب ادوارد پولاك طبیب ناصرالدین شاه درتهران بوده . ولی در کتابش کمتر ازیهودیان ایران صحبت کرده است .

۲۴ - درسالهای ۱۸۵۹ - ۱۸۶۰ ربی یهئیل فیشل ازطرف صفات مامور عراق کردستان وایران شده و شرحی راجع بیهودیان ممالك شرق نوشته است .

۲۵ - درسال ۱۷۶۷ ربی یهودا نحماد راجع به وضع وخیم یهودیان اربیل شرحی به الیانس اسرائلیت نوشته است .

۲۶ ـ درسال ۱۸۶۷ ربی باروخ شبتای مامور اورشلیم تاافغانستان وهرات رفت .

۲۷ ـ در سال ۱۸۸۳ افرائیم نیمرك از طبریه خارج و در سال ۱۸۸٤ درایران بود وی از کلیه مامورین قبلی اطلاعات بیشتری راجع بیهودیان شرق خصوصاً ایران داده است ، سپس به سوریه و کردستان ایران الی افغانستان وترکستان مسافرت نموده است .

۲۸ ـ درسال ۱۸۸۷ ربی صوی هیرش هکوهن یروشلمی اهل مجارستان وربی هیرش لابین ازاهالی صفات مامور ارض اسرائیل به کردستان آمده وبه شهر مودین رفته است .

۲۹ ـ در سال ۱۸۸۷ همچنین مامور کل اورشلیم آبراهام هلوآ درایران بوده .

۳۰ ـ درسال ۱۸۹٦ بطوریکه دربالا گفته شد الحانان ناتان ادلر پسر ربی ناتان ادلر راب بزرگ لندن به تهران آمده تا کتب قدیمی را جمع آوری کند وازتهران به بخارا رفته است .

۳۱ ـ در سال ۱۹۲۸ یهودا کپلیویچ به ایران آمد مشارالیه مردی ایده آلیست و مایل بود تشکیلات داخلی یهودیان مرتب نماید .

۳۲ ـ در سال ۱۹۳٤ جناب اسحق بن صوی به ایران مسافر نمودند تاآشنائی به امورفرهنگی وتاریخی واجتماعی یهودیان ایران حاصل نمایند .

۳۳ ـ درسال ۱۹۳۰ و ۱۹۳٦ و ۱۹۵۹ دکتر والترجی فیند

مستشرق به کردستان و تهران و اصفهان و شیراز آمد و چند مقاله و مشروحات تاریخی راجع به یهودیان ایران منتشر ساخت و در دانشکده ادبیات در تهران کنفرانسی راجع به : « تورات در افکار و ادبیات ایران» دادند.

۳۴ ـ درسال ۱۹۳۵ جغرافی‌دان موسوم به مرحوم دکتر آ. ی. براور از طریق کرمانشاه ، سنندج ، همدان ، تهران ، اصفهان ، شیراز ، خرمشهر به ایران آمد و دو کتاب یکی تحت عنوان راههای گردوخاکی و دیگری بنام یهودیان کردستان منتشر ساخت .

دنباله تاریخ عصر آغا محمد قاجار و تجاوزات این عصر

اطلاعات دیگری حاکی از آن است که در همین شهر قزوین محلی وجود دارد بنام چهار پیغمبر (۱) که یهودیان میگویند مقبره حنینا ، میشائیل و عزریا میباشند . درجنگ اول که برای مدتی عده‌ای از یهودیان بمنظور فروش فرش وغیره به ارتشهای خارجی رفته بودند در زیر زمین آن محل تورات (نعل) دیده‌اند و برای روزه بزرگ نماز جماعت را در آنجا خواندند .

اواخر زندیه و زمان آغا محمد خان قاجار ، یهودیان اطراف کاشان که بیش از هفتاد هزار نفر بودند مجبور به ترك مذهب شدند و هنوز هم دهات غمیسر، اران یا هارون ، بید گل ، نوش آباد ، ابیانه ، نیسر ،

---

(۱) یهودیان موضوع چهار پیغمبر را این گونه تعبیر میکنند : دانیال، حننیا میشائل و عزریا؛ اما یك نقصی وجود دارد زیرا مقبره دانیال در شوش است

برزوك وبیگان‌نو ومقداری‌از دهات کوهستانی اطراف‌به زبان‌مخصوص یهودیان‌کاشان صحبت میکنند. دراین‌دهات (مزوزا)یافت‌شده .

جناب حاخام یدیدیا شوفط پس‌از شرح مربوطه اطراف کاشان. اضافه‌نمودند که «پدرشان روزی به ازان رفتند و پیرمرد مسلمانی که با پدرشان آشنائی داشت‌در خانهٔ خودش اظهار داشت که ما اجدادمان یهودی بوده‌اندو بالای‌خانه اطاقی دارم که کتب‌مقدس شما طبق وصیت نامه اجدادی در آن محفوظ و مورد احترام ما است . در پشت کتاب شاهین تو را که بدست یهودیان افتاده راجع به ولادت‌افرادخانواده نوشته‌هائی دارد که هریك‌دو اسم دارندمثلا مقابل سارا ، فاطمه‌ومقابل شموئل ، حسین الی آخر. در کاشان مسجد بسیار بزرگی‌وجود دارد که امروزه بنام‌مسجد حاجی میرزاحسین نراقی‌خوانده میشود، گویند در سابق این محل کنیسه‌یهودیان‌کاشان بوده‌است .»

در کتاب نیمراك صفحه ۴۳ مینویسد : « از عصر استقرار سلسله قاجار ۱۷۹۵ میلادی‌رویه ضد یهودی‌تجدید شدودر عصرناصرالدین‌شاه رو بتخفیف رفت (۱) زیرا عده ای مستشار از اروپا به تهران آورد و تشکیلات یهودیان اروپا مانند الیانس اسرائیلیت و «اگودت‌حئیم» لندن و موسسات فرماسونری اروپا و غیره وغیره که از اوضاع‌یهودیان با اطلاع شده بودند اقداماتی نزدشاه ایران‌نمودند».

واقعاتیکه‌درزمان آغامحمدقاجار و یااواخر زندیه‌اتفاق‌افتاده‌ضبط نگردیده است ، بعضی از آن واقعاترا ما میتوانیم از گفته ملاآقا بابا

---

(۱) این‌تخفیف را ازحیث قتل‌و کشتار باید دانست .

دماوندی که ازجدخود شنیده است ذکر کنیم :

«درسرتاسر ایران قیامهائی برعلیه‌یهودیان انجام یافت . درزفره ۱٤ فرسنگی جنوب شرقی اصفهان در راه یزد که اکنون ۵ هزار نفر جمعیت دارد قصبه‌ای است که کلیه آن یهودی نشین بوده‌اند ، در آن ایام همه را مسلمان نمودندو کنیسه آنجا که تبدیل به مسجد شدهنوز باقی است .

«وتورات ۱۷۰ سال قبل‌را درآنجا دیده اند»(از کهن صدق) در ورتون ۱۲ فرسنگی اصفهان نزدیك زفره که چهار هزار جمعیت دارد هنوز به زبان « ژار گون» یهودیان اصفهان‌صحبت‌میکنند(۱) .

« در همین ایام عده زیاد از یهودیان یزد در قحطی و بی‌پولی از شهر یزد فرار کرده به رفسنجان و سیرجان و دهات اطراف کرمان پناه بردند (۲) .

ملاآقا بابا اضافه کرد که در آن ایام بتدریج یهودیان باردیگر بعد ازصفویه‌متوجه شهرقم که مرکز زیارتی‌و کسبی‌بود شدندوجمعیت آنها به حدود شش هزار رسیده بود و در یکشب تاسوعا بواسطه آنکه یك بچه چندساله یهودی که معنی‌حرکت دسته‌هارانمیدانست‌وخندیده بود موجب ایراد نسبت به کلیه یهودیان شهر قم گردید و آنهارا حتی

---

(۱) یهودیان اصفهان به این‌موضوع معترفند ودر یادداشتهای‌آقای کهن صدق هم اشاره شده‌است.

(۲) یهودیان‌رفسنجان و سیرجان که در بدبختی فوق‌العاده اقتصادی بسر می‌بردنداخیرا به اسرائیل مهاجرت کردند .(نقل از ربی داوداسحق ملایوحنان یزدی.)

اجازه مسلمان شدن نداده کشتند و محله خرابه آنها هم هنوز در قم باقی است ولرد کرزن که اواخر ناصرالدین شاه به ایران آمده مینویسد: (قم یهودی ندارد) در شماره ۳۲ بولتن الیانس اسرائیل سال ۱۹۰۷ صفحه ۶۶ مینویسد: در کاشان توراتی ۵۰۰ ساله متعلق به جامعه یهود قم وجود دارد و محله خرابه‌ای در آن است که آنرا محله یهودیان میگویند و قبری متعلق به سیپورا (زیارتگاه) وجود دارد که رو به ویرانی است.

ملا آقابابا اضافه کرد که بین شهر قزوین و همدان قصبه‌ای وجود داشت یهودی نشین که آنها را مسلمان نمودند و کنیسه‌ها تبدیل به مساجد شد و اگر دقت شود اکنون هم دیده میشود که قبله‌هائی در این مساجد وجود دارند که در عوض جنوب غربی متوجه غرب که قبله یهود است می‌باشد.

خود شهر قزوین هم یکی از مراکز مهم یهودی نشین ایران بود با اینکه عده از آنها را نادر شاه به مشهد منتقل کرد باز هم در اوائل آغامحمد ۶ هزار یهودی داشت که همه از بین رفتند. ملا آقابابا نتوانست علت این انهدام را ذکر نماید و یا اینکه دقیقا بگوید این واقعات در اواخر زندیه رخ داده یا اوائل سلطنت آغامحمد قاجار. در آن زمان واقعاتی پی درپی بر علیه یهودیان رخ داد که ضبط نگردیده مثلا در همدان کوچه‌ای وجود دارد که اکنون مسلمانها ساکنند ولی معروف به کوچه جهودها میباشد و مسجدی در آن ناحیه باقی است بنام مسجد پیغمبر که یهودیان معتقدند مقبره حگی نبی میباشد و حتی امامزاده یحیی را مقبره نحمیا تصور میکنند.

در شهر دامغان که عده کثیری از یهودیان درزمان استیلای مغول از بین رفته بودند وعدهٔ هم در زمان صفویه به گیلعاد دماوند پناه برده بودند، در آن عصر باقیمانده آنها بکلی از آن شهر فراری شدند، یهودیان دیلمان و گیلانات، دراین عصر بکلی از بین رفتند ومعدودی در سیاه کل باقی ماندند.

حدس نزدیك بیقین آن است که کلیه این اتفاقات درزمانهای بعد ازفوت کریمخان الی آخر آغا محمد که کشورایران درهرج ومرج کامل غوطه ور بود اتفاق افتاده (۱) زیرا اگر مربوط به اواخر سلطنت آغا محمد بود خاطرات آن زنده وسیاحانیکه دراواسط و اواخرفتحعلی شاه به ایران آمدند، شرحی مینوشتند. وعلت آنکه مورخین ایرانی واروپائی راجع به این واقعات سکوت کرده‌اند آنست که قبل از قرن هیجدهم برای اروپائی‌ها وتا اواسط قرن بیستم برای شرقی‌ها وحتی تا امروزهم تجاوز بیهود برای بسیاری ازافراد بشر، موضوعی است ثانوی و آنرا قابل ارزش واهمیت نمیدانند که ضبط ودرتاریخ خودبنویسند، چنانچه این همه اتفاقات نیك و بد که برای یهودیان ایران اتفاق افتاد آنها را ضبط نکردندویهودیان اغلب آن واقعات را با تعریف سینه به سینه به احفاد خودرسانده‌اند. بطورخلاصه بطورحتم میتوان گفت که مصیبت وارده بریهودیان ایران دراواخرزندیه وعصر آغا محمد اززمان صفویه بدتر بوده و شدت آن موجب گشته که مورخین یهود نتوانستند وقایع را ضبط

---

(۱) چند نفر ازمورخین نیزتائید کرده‌اند که: « بین ۱۷۹٤ و ۱۷۹۷ میلادی دراکثر نقاط ایران اتفاقاتی برعلیه یهودیان ایران رخ داد

نمایند، اماباوجوداین وضعیت، با اطلاعاتیکه ازسینه به سینه باقی‌مانده میتوان گفت که پس‌از کشتارهای زمان چنگیزوتیمور واواخر ارغون از فوت کریمخان تا اواخر آغا محمد خان سخت ترین ادوار مصیبت یهودیان در ایران بوده است . کسر یهودیان ایرانرا در این مدت ، میشود ۱۲۰۰۰۰ محسوب داشت ولی بایستی به ۷۰ هزار تقلیل داد و ۵۰هزار فرق حاصله را مربوط به‌یهودیان مسلمان شده‌عصر صفویه دانست که درزمان نادرشاه به یهودیت برگشته بودند وباردیگر بطور قطع به اسلام رجعت کردند و چون این کسر ۵۰ هزار را در عصر صفویه محسوب داشته لذا تکرار نمیشود و بنا بر این همان ۷۰ هزار کسر میگردد .

چون‌آغا محمد توجه خودرا برای پایتختی بتهران انداخت ، به امید آنکه اقتدار حکومت حافظ یهودیان است بسیاری از گیلعاد و شیراز واصفهان وکاشان به پایتخت (ازموقع تاجگذاری ۱۷۹۶ به‌بعد مهاجرت نمودند. هنگامیکه تهران‌برای پایتختی انتخاب شد جمعیت آن کمتر ازپانزده هزاربوده‌است (۱) «درعصر آغامحمد دراصفهان‌بیهودیان فشارآوردند که مسلمان شوید ، ولی ۳۰ سال برای‌آنها فرصت‌طلبیده شد » . (۲)

آغا محمد درهمان سال تاجگذاری خود ، متوجه خراسان شده و شاهرخ نوه نادر را توقیف وآزار زیادی برای بدست‌آوردن خزینه‌نادر

---

۱ ـ ایران بقلم گرزن صفحه ۱۹ از قول‌سراولیویرانگلیسی

۲ ـ ازکهن صدق

به‌اوروا داشت تا شخص اخیر بواسطه شکنجه فوت کرد. درهمین سال درعصر امپراطوری کاترین روسیه ۴۰ هزار سرباز بطرف دربند وباکو وتا دشت مغان رسیدند ولی دراثر فوت کاترین ارتش روس عقب نشینی کرد.

این پیش آمد موجب خرسندی وتشویق آغا محمد را فراهم کرده برای تصرف گرجستان حرکت نمود اما درحین این مسافت، شاه در اثر نزاع دونفر ازنوکرهای خود که فریاد زدند، مضطرب شده وحکم داد تا صبح آنها را اعدام سازند. یکی ازآنها که صدیق خان شقاقی بود با همدستی دونفر دیگر شبانه آغا محمد را مقتول ساختند.

مورخین، این پادشاه را بسیار کینه جو پول پرست، لئیم وقسی القلب دانسته‌اند. صادق خان شقاقی بعد از کشتن آغامحمد جواهرات اوراشبانه صاحب شده ومتوجه کردستان گردید، درآنجا پانزده هزار سرباز فراهم کرده تاتاج وتخت ایران را صاحب شود ولی ازفتحعلی شاه شکست خورد وعفو وی باتقدیم جواهرات میسر گردید.

درحالیکه درایران (تنها مملکتی ازشرق،) یهودیان دچار چنین مصائبی بودند و در عصر اولین پادشاه قاجار بتحریك ملانماها که خود را پیشوای مذهب واخلاق میدانستند، یهودیان ایرانی درمنتهای بدبختی بسر میبردند، در همان روزگاران قتل و غارت، (۱۷۹۵) مجلس موسسان فرانسه، راجع به مذهب، دو قانون کوتاه زیر را تصویب کرده بود.

۱ـ هیچ یك ازافراد کشوررانمیتوان مانع اجرای مراسم مذهبی

که مورد انتخاب اوباشدنمود •

۲ ـ هیچ فردی مجبورنیست که کمك به مخارج هرمذهبی که باشد بنماید وجمهوریت فرانسه به هیچ مذهبی‌مساعدت‌نمینماید •

تشبثات مخالفین یهود در فرانسه بر علیه آزادی یهودیان نتیجه نداد و هنگامیکه در ۱۷۹۷ ژنرال بناپارت فتوحات خود را بر کشورهای اروپائی وپاپ (که برعلیه انقلاب فرانسه قیام کرده بودند) خاتمه داد وعهد نامه متارکه جنگ را به امضاء رساند ، افق روشن وامیدواری‌برای‌یهودیان اروپا نه‌فقط ظاهرشد بلکه ازاشعه‌های جان‌بخش‌آفتاب‌آزادی برخور دار شدند • در حالیکه یهودیان‌ایران ازآن اوضاع فرخنده برادران‌خود ، درآنطرف جهان بیخبروموسویان اروپا و امریکا هم ازسر گذشت تیره یهودیان ایران بی اطلاع بودند . چنین بنظر میرسید که آنچه تاکنون برآنها گذشته بود کافی نبود . وروزگار تیره آنها بایستی تا زمان خاقان مغفورهم ادامه یابد •

فصل دوم

فتحعلی شاه قاجار

۱۷۹۷ ـ ۱۸۳۴

پس ازفوت آغا محمد خان قسمت عمده ارتش ، سر بطغیان برداشته پراکنده شدند (امانفوذ حاجی ابراهیم باعث شد که یك عده ای کافی را نگاهداشتند وبرای پیش‌روی بسوی تهران بطرفداری فتحعلی شاه برادر زاده ووارث سلطان‌مقتول آماده نماید) (۱) یکی ازخوانین‌قاجار پایتخت‌را برای او نگاهداشته‌بود. فتحعلی شاه که در آنوقت فرماندار

(۱) سایکس جلد دوم صفحه ۴۳۰

فارس بود . حرکت ودرتهران خودرا شاه اعلام نمود . صادق خان شقاقی درقزوین شکست خورد . زکی خان مدعی دیگر ، اصفهان را بتصرف درآوردولی بزودی مجبوربه فرار گردید حسینقلی خان برادر شاه هم مدعی دیگربود که دراثر وساطت مادرشان صلح کردند. حاجی ابراهیم خان که موفق به حفظ تخت وتاج برای فتحعلی شاه گردید . مقام وزارت داشت ولي بزودی شاه ازقدرت او دچار وحشت گردید و ترسید که مبادا اورا ازسلطنت خلع نماید ، لذا بایك توطئه قبلی تمام اعضاء خانواده حاجی ابراهیم را که شاغل مقامات مهم دولتی بودند دریك موقع دستگیرومقتول ساخت وخود حاجی ابراهیم را هم گرفته دریك دیگ روغن انداخت وفقطازقتل یك فرزند بیماراوصرفنظر نمود که خانواده قوام‌الملك شیرازی را تشکیل داد .

برادر شاه حسینقلی خان که حاکم خراسان بود برعلیه برادر خودقیام واصفهان‌را بتصرف درآورد وازایل بختیاری ارتش برای خود تهیه نمود. هرج ومرج‌دوره حسینقلی خان تابامروزهم درایران‌معروف است . ژویش انسیکلوپدیا جلد ششم صفحه ۶۵۹ مینویسد :

« ولی هیچ شکنجه‌ای نظیر آنچه درزمان فتحعلی شاه(۱۷۹۸ ـ ۱۸۳۴) یهودیان اصفهان متحمل‌شدند نبود . ایلات چادر نشین پیوسته بداخل محله یهود هجوم میبردند وبازنهاباجبروعنف نزدیکی‌میکردند مردم‌را میکشتند، خانه هاراغارت مینمودندچیزهائیرا که نمیتوانستند باخودشان‌ببرندازبین میبردند». فتحعلی شاه که‌دربزرگ‌نمودن‌حرمخانه خود بسیارحریص‌بود، ازبین‌یهودیان ایران‌مانند زمان زندیه دخترانی را بطوراجباربرای خود انتخاب کرده بود .

صورت رسمی این زنان ، از ناسخ تواریخ جلد اول قاجاریه استخراج وبقرار زیر است :

« پنجم اسحق میرزا مادراوازجماعت بنی اسرائیل است «صفحه ۲۸۱ » زوجه نهم فتحعلی شاه مریم خانم ازجماعت بنی اسرائیل‌است صفحه «۲۹۱ » . هفتاد وششم خدیجه خانم ازجماعت بنی اسرائیل‌است « صفحه ۲۹۳ » هفتاد وسیم حاجیه نبات خانم ازجماعت بنی اسرائیل «۲۹۳» زوجه هشتاد و نهم شیرین خانم از جماعت بنی اسرائیل است. زوجه نود و چهارم فتحعلی‌شاه شهربانوخانم‌ازقبائل بنی‌اسرائیل است « صفحه ۳۹٤» زوجه صدودوم‌معصومه خانم ازجماعت بنی‌اسرائیل است « صفحه ۲۹٤ » زوجه صدوبیست وششم کوچك خانم ازمردم بنی‌اسرائیل است « صفحه ۲۹٤ » زوجه صدوپنجاه وششم خدیجه خانم از جماعت بنی‌اسرائیل است « صفحه ۲۹۵ » وبالاخره‌موسی‌خان مادرش‌از جماعت بنی‌اسرائیل است « صفحه ۲۹۵ »

مریم خانم

در اندرون آغامحمدخان خواجه زنهای وجیهه و خوشگل زیاد بود اما بواسطه اینکه در طفولیت او را خواجه کرده بودند ابداً قوه شهوانی نداشته ولیکن از زن و دخترهای خوشگل و جواهرات کاملا لذت میبرده یعنی‌از حظ نظری یا بصری استفاده میکرده برای‌همین منظور در اندرون او زنهای خوش منظر زیاد بودند از آنجمله یك دوشیزه یهودی بسیار زیبا و قشنگ در اندرون شاهی بود که سرآمد خوشگلهای آن زمان‌بود. خاقان مغفور اطلاع داشت که همچه لعبت

طنـازی در اندرون میباشد امـا جرئت سخن گفتن نداشت تا پس از درگذشت آغامحمدخان این دختر زیبا را موسوم به مریم خانم که فوقـا ذکر شد بعقد خود در آورد . شرح مفصل این مجمل را از تـاریخ عضدی در اینجا نقل میشود .

« مریم خانم از طایفه بنی‌اسرائیل است زن شاه شهید بود و در جمال با مثال و فریدبودپس از درگذشت آغامحمدخان ، حسینقلی‌خان برادر فتحعلی شاه خواستار مریم خانم شد حضرت خاقان اجازه نفرمود و در حباله عقد خود در آوردند . مرحوم حسینقلی‌خان ماه‌اول رنجشی که از برادر تاجدارحاصل نمود همین برای ندادن مریم‌خانم بود که بتدریج این ماده غلظت یافت و کار خان مرحوم بکوری کشیدوفوت نموده و شاه‌بیگم خانم‌ملقب به‌ضیاءالسلطنه‌ازبطن‌مریم‌خانم‌متولد شدند.

ضیاءالسلطنه را مهد علیا والده خاقان در نزد خود نگـاهداشته بود . بعد از فوت مهد علیا جواهر و اسباب تجمل آن مرحوم به ضیاء السلطنه‌داده‌شد تمام‌دستگاه اوازخانه خارج‌وجداگانه بودازطویله و فراشخانه و غیره و نوکرهای معتبر داشت از آنجمله شبانعلی خان وزیر که در آن زمان از خوانین بسیار و معتبر بود . خاقـان مغفور منتهای محبت‌رابه ضیاء السلطنه داشت زیرا در تحریروتقریر یگانه بود و نمونه‌ای از حسن منظر و جمال بود دستخطهای خاقـان مرحوم را او مینوشت و بخصوص نوشتجات محرمانه بهر کس مرقوم میشد بخط ضیاء السلطنه بود . نسخ را خوش مینوشت عموم برادرهـا

باو احترام تـام میکردند ، ولیعهد مرحوم این بیت را فرموده و بـه ضیاءالسلطنه نوشته اند .

ای ضیاءالسلطنه روحی فداك صد گریبان کردم ازهجرتوچاك

خاقان مرحوم میفرمایندنوز چشم من ضیاءالسلطنه یکشب‌هجر تو برما یك‌سال. در جشن میلادی خاقان ، همه ساله حضرت سلطنت و حرم‌خانه وتمام‌شاهزادگان ، ذکوراً و اناثاًمهمان ضیاءالسلطنه‌بودند یك پارچه جواهر ممتاز هم در این‌روز به ضیاءالسلطنه مرحمت میشد ووجه معینی هم برای بازی‌و اشتغال شاهزادگان تحویل ضیاءالسلطنه میشد. درعهد خاقان هر کس برای خواستگاری او آمد تمکین ننمود تا بعد از رحلت خاقان در سن ۳۷ سالگی بنـا به درخواست محمّد شـاه بعقد میرزا مسعود خان وزیر خارجه درآمد. شنیده شده قرآن نفیسی به خط ضیاءالسلطنه درموزه‌قم باقی‌است که خط‌نسخ بسیارعالی‌است(۱)

انقلاب فرانسه ـ ناپلئون ویهودیان

در اروپا ، ممالك‌مختلفه برعلیه فرانسه قیام نموده وازناپلئون شکست خورده بودند و خونریزیهـای انقلاب فرانسه مردم را خسته و متنفر ساخته بود. انقـلاب بتدریج خود را خورده تا آنکه در سال ۱۷۹۹ ناپلئون کنسول ودر سال ۱۸۰۲ کنسول دائمی و در سال۱۸۰٤ امپراطوری وی‌اعلام گردید.

با موجودیت امپراطوری ناپلئون درفرانسه ، عدم رضایت‌دولت انگلستان آشکارترمیگردید. :بار دیگر فعالیتها سیاسی و دسته‌بندیهای نظامی آغاز گردید . فرانسویها کوشش میکردند که دربار فتحعلی شاه

(۱)استخراج آقای‌دکتر مهدی‌کامکار کاشانی .

را بطرف خود جلب و بدینوسیله هندوستان و روسیه‌را در معرض خطر قرار دهند و از سال ۱۸۰۲ فعالیت فرانسویها آغاز و در سال ۱۸۰۶ چون مدت یکسال بود که جنگ بین روسیه و فرانسه شروع شده‌بود ژوبر از طرف ناپلئون‌به شاه ایران پیشنهاد حمله به هند را نمود تادر عوض فرانسه برای استرداد گرجستان به ایران کمك نماید ولی اقدامات‌سفیر انگلستان سرجان‌ملکم(مورخ)این اقدامات‌راخنثی کرد.

سرانجام در ۱۸۰۷ معاهده‌ای بین فرانسه و ایران منعقدوهیئت ژنرال‌کاردان با ۷۰ افسر به ایران آمدند . این پیش‌آمد انگلیسها را نگران و بار دیگر سرجان ملکم مامور ایران شد اما اقدامات او بی‌نتیجه ماند و بعد سرهارفورد جونسون بجای او آمد که باقرارداد پرداخت‌سالی ۱۶۰ هزار تومان= ۱۲۰هزار لیره عذر گاردان‌خواسته شد . بار دیگرسرجان‌ملکم در سال ۱۸۱۰ مامور ایران شدوباموفقیت بدان پایان داد .

در سال۱۸۰۶ هنگامیکه ناپلئون از جنگ بااطریش مراجعت مینمود و از شهر استراسبورك میگذشت ، هیئتی از اهالی این شهر مطالبی برعلیه یهودیان اظهار داشتند تابدان وسیله آزادی تازه بدست آمده‌یهودیان،ملغی‌شود .درپاریس‌فرقه‌کاتولیك ازنظریه‌استراسبورگیها طرفداری کردند وهردو این دسته‌موقعیت زمانرا برای‌پیشرفت منظور خود مساعد میدانستند زیرا آلت قراردادن یك دیکتاتور ، همواره بسیار سهل و آسان میباشد. با اینکه مطالب آنان جلب توجه‌ناپلئون را نموده بود ، مشار الیه با داشتن هوش سرشار طبیعی ، بدون مطالعه دست به اقدامی نزد و قرار شد در هیئت وزرا قضیه مورد بررسی‌قرار گیرد که آیا حقی را که انقلاب برای یهودیان قائل شده بایستی باقی

ماند یا ملغی گردد . در جلسه مشورتی ، ناپلئون اظهار داشته بود که آزادی یهود موجب ایجاد دودستگی در دولت فرانسه میباشد ولی ۳ نفر از حضار باشجاعت از یهودیان دفاع کرده و خطای یك یا چند نفر یهودی را مربوط به کلیه یهود نمیدانستند و توجه امپراطوررا به این این نکته مهم جلب نمودند که وجود آزادی در مدت کوتاهی برای یهودیان فرانسه موجب شده که آنها در رشته‌های مختلف ترقیات جالبی برای کشور خود حتی در میدان نبرد بدست آورده‌اند .

در نتیجه امپراطور آرام شد. در سال ۱۸۰۶ از عده‌ای معروفین یهود فرانسه، در شهرداری پاریس با احترامات کاملی دعوتی بعمل آمد تا رسیدگی شود آیا مقررات مذهبی یهود با قوانین کشوری فرانسه تضادی دارد یانه وقرار شد یك سنهدرینی از نمایندگان یهودیان تشکیل گردد و در آن جلسه مقرراتی برای تشکیلات جوامع یهود آغاز گردید . درنهم فوریه ۱۸۰۷ سنهدرین کبیر با احترامات خاصی تشکیل شدودر آنجا نمایندگان سوگندخوردند که خودرا ازملت فرانسه جدانخواهند دانست وجمله‌ای را که ازعهدساسانیان روحانیون یهودایران گفته بودند « قانون مملکت قانون است» اتکا قسم آنها بود. مع‌الوصف بایستی اعتراف نمود که باز هم عقاید عمومی ملت فرانسه نسبت به یهودیان هنوز کم و بیش مانند آنچه‌را که رهبران کاتولیك قرن و سطی ، مجسم ساخته بودند باقی بود . بعدهادر انقلاب ۱۸۳۰ آزادی یهودیان وسعت بیشتری یافت که حتی پیشوایان روحانی یهود در ردیف کارمندان دولت درآمدند زیرا دیگر مذهب کاتولیك جزو مذهب رسمی دولت قرار نداشت .

دنباله واقعات زمان فتحعلی شاه

در سال ۱۷۹۸ گیورگی دوازدهم بر تخت سلطنت گرجستان جلوس نموده بود ، وی مایل نبود که روابطش باایران قطع گرددولی چون شاه ایران پسر او را بعنوان گروگان بتهران خواست ، ناچار متوجه دولت روسیه شده و آن دولت هم قول حمایت را بدوداد . پس قشونی از روسیه روانه گرجستان شد و چون گیورگی مریض بود، سلطنت رابه پل پادشاه روسیه واگذار ودر سال ۱۸۰۰ اعلامیه مربوطه صادر و چند روز بعد گیورگی فوت نمود و بااین ترتیب روسیه همسایه مستقیم دولت ایران شد و بلافاصله تماس و جنگ بین روسیه وایران شروع گردید . در ابتدا موفقیت با ایرانیها بود ولی بالاخره در سال ۱۸۱۲ ایرانیها شکست خورده و در سال ۱۸۱۳ معاهده صلح معروف به گلستان منعقد گردید .

پس از ۱۳ سال بار دیگر روسها بهانه جوئی کرده و تا تبریز تاختهو بعد ازخرابی و خسارات زیاد، معاهده ترکمان چای که قفقازیه را از ایران جدا کرد در سال ۱۷۲۸ میلادی منعقد گردید .

هرمرتبه که فتحعلیشاه دچار شکستی میگردید مملکت دچار انقلاب و شورش میشد .

چنانچه درشکست اولی فتحعلیشاه ، خوانین خراسان قیامودر اثر اختلافات بین خود و حمله امیر بخارا از بین رفتند . ترکمنها وخان خیوهم شورشی نمودند که شکست خوردند . اصولا در آنزمان احساسات و عواطف وتمایلات مردم غیراز عصر حاضره بود. احساسات

ملی وجود نداشت اگر مردم به شاه کشور خود ذیعلاقه بودند فقط بمنظور آن بود که وی را حافظ دین میدانستند در واقع این نوع احساسات در اروپاهم تا قبل از انقلاب فرانسه به همین قسم وجودداشت برای خانواده سلطنت هم ازدیاد جمعیت کشور یا توسعه تجارت امری واجب نبود آنها وسعت کشور رابرای ازدیاد عواید و بزرگی نام خود میخواستند و اشراف و اعیان کشور در پی سلطانی میرفتند که مداخل آنهارا بهتر تامین ومحفوظ داردو روحانیون سلطانی را میخواستند که بیشتر به امور دینی پرداخته ودستورات آنهارا بهتر مجری دارد . در همین سال ۱۸۲۸ که دولت ایران معاهده منحوس ترکمان چای راامضا نمود ، قسط پرداخت غرامات را تاخیر کرده بودو گری بایدوف بریاست میسیونی بتهران آمد و چون وی استرداد دو نفرزن ارمنی را که به آصف الدوله پناه برده بودند نمودو آنها نیز تسلیم اوشدند لذافتوای رئیس روحانیون که نجات آن زنان را ازدست کفار شرعا لازم میدانست موجب شورشی در تهران گردید.

بازارها بسته شدو مردم بسفارت روس ریخته نماینده سیاسی واطرافیان او را مقتول ساختند . شاه ، خسرو میرزا را برای طلب پوزش نزد تزار روسیه نیکلا فرستاد و خوشبختانه در این موقع چون دولت روسیه گرفتار منازعات با عثمانی بود راجع به این موضوع سخت گیری زیادی نکرد .

آذربایجان و خصوصا تبریز از زمان شاه اسمعیل اول صفوی تا عصر نادر، و الی زمان فتحعلیشاه گرفتار جنگها و خرابیها وغارتهای

پی‌درپی عساکر عثمانی و روسیه شده بود . در کلیه شهرها و قصبات آذربایجان یهودیان از زمان آشوریها از ۷۲۱ قبل از میلاد مقیم بودند و آنها مانند هموطنان خود رنج و مصیبت فراوانی دیده بودند. تا بجائیکه شیخ محمد علی حزین سیاح زمان فتنه افغان ، جمعیت شهر تبریز را که روزی به ۸۰۰ هزار میرسید ، نوشته که به ده هزار نفر تقلیل یافته است (۱) .

فلاکت و مصیبت مردم آذربایجان منحصر به جنگ و نتایج حاصله از آن نبوده بلکه دست طبیعت هم با آنها نامهربانیهای زیادی کرده است (درسال ۸۵۸ میلادی دراثر زلزله خیلی شدید (شهر تبریز) از بین رفت. بعدهم دچار چندین زلزله دیگر گردید که سخترین آن در سال ۱۷۲۱ عهد شاه‌سلطان‌حسین بود که ۸۰ هزار نفر تلفات داد) (۲) کرزن مینویسد: (۳)(عربها ، سلجوقیها ، مغولها : عثمانیان . روسها ، زلزله‌های مکرر، وباوطاعون وقتل‌عامهای پیاپی ازاین‌شهر دیدن کرده‌اند و آنرا زیر و رو نموده‌اند چنانچه در سال ۱۷۲۱ میلادی = ۱۱۳٤ هجری ۸۰ هزار و درسال ۱۷۸۰ = ۱۱۹٦ هجری ٤۰ هزار نفر تلف شدند » .

اوژن فلاندن بازمینویسد «٤»

« نواحی شمالی ایرانرا بیشتر ترکها صاحبند که‌اینان ازاخلاف

---

(۱) گنج دانش از صفحه ۵۳۳ تا ۵۳۵

(۲) اوژن فلاندن صفحه ۷۳

(۳) کرزن صفحهٔ ۱۳٤

٤ ـ اوژن فلاندن صفحهٔ ۳۳۵

تاتارها یعنی ازبازماندگان حمله وران به ایران وباسم طوایف افشار ، قاجار، قراقزلو، شاه سر، وبسیاری‌دیگر نامیده میشوند » البته نباید فراموش کرد که نژاد شریف ایرانی ازقرون قدیم وازعهد هخامنشیان درایالت آذربایجان ساکن بوده‌اند و حمله مغول‌ها و گورکانیان با وجود تلفات زیادیکه‌به ایرانیان آذربایجان وارد کرده‌است‌عده کثیری ازآنها دراین ایالت باقی ماندند درحالی که مهمانان ناخوانده و حمله وران در کنار آنها اقامت کردند وبهترین شاهد اینکه اهالی آذربایجان همگی ازمغولها نمیباشند قیافه زیبا و گلگون آنها است . کرزن باز دیگر مینویسد (۱) « چنانکه مغولها وتاتارها آب و هوای کوهستانی آذربایجان‌را پسندیدند ودر آن نقاط رحل‌اقامت افکندند » سیاحانیکه قبل ازصفویه به ایران آمدند اشاره بیهودیان تبریز کرده‌اند و حتی درهمین صفحات دانستیم که حتی علمای بزرگی از بین یهودیان این شهر پیدا شدند . اوژن فلاندن که در سال ۱۸۴۰ در تبریز آمده است مینویسد (۲) .

« جمعیت تبریز که در زمان شاردن بیش ازپانصد هزارنفر بود اکنون‌به یکصد وپنجاه هزار تقلیل یافته که بیشتر مسلمان وعیسوی هستند » شیخ محمد علی حزین که جمعیت تبریز را در زمان افاغنه ده هزار برآورد کرده دراین‌زمان بقول‌اوژن‌فلاندن‌به ۱۵۰ هزار افزایش یافته‌بودوعده‌یهودیان‌تبریزدرسال ۱۸۳۰ میلادی ۷۰۰۰ نفربوده است .

دکتر فیشل در تاریخ آذربایجان مینویسد : (که در کتاب

---

۱ ـ کرزن صفحه ۳۸ جلد دوم

۲ ـ اوژن فلاندن صفحهٔ ۷۵

Sefer hamusar راجع به تبریز نوشته است : مسافرین اروپائی که در قرن ۱۷ به تبریز رفته اند از یهودیان تبریز صحبت کرده‌اند مانند Chardin ، آنچه مسلم میباشد آن است : همانقسم که شهر تبریز مکرر از کثرت جمعیت ۵۰۰ هزار نفری به ده هزار رسیده ، یهودیان آنهم که بعد از ارغون وزمان غازان و محمد خدا بنده الی‌اول صفویه به صفر رسید ، بار دیگر بواسطه موقعیت بازرگانی تبریز در آنجا جمع شده وعده آنها به ۷۰۰۰ رسیده بود کـه طبق شرح بعدی تلف شدند وممکن‌است ۷۰۰۰ تلفات یهودیان تبریز که گفته شده ، مربوط به کلیه آذربایجان بوده است .

ایرانیان معترفند که یکی از علل مهم جنگ ایران با روسیه و انعقاد معاهدات گلستان و ترکمن چای ، عده‌ای ازملانماها بودند که موجب خواری وخفت ایران را فراهم ساختند و اوژن فلاندان باز مینویسد . (۱) « مسلم است که علت کم جمعیتی ایران همانا نـزاع داخلی مردم است که هردسته مذهبی دارد . ودرصفحه ۱۲۱ هم اضافه میکند : « ولخرجیهای این پادشاه و تشکیل حرمسرائی که دارای ۶۰۰ زن است ودیوانگیهای شاهزادگان بیشمار ، خزانه را تهی کـرد که‌ناچاربجان مردم‌افتاده‌مالیاتهای گزاف وضع کردند. ایرانیان‌صنعت تجارت ، پول و کشور خود را در اثر بیکفایتی و عیاشی این پادشاه از دست دادند» .

با این وضع وخیم مملکت ، وبا این روحیه مردمان آذربایجان، در سال ۱۸۳۰ اتفاقی برای یهودیان تبریز و آذربایجان وقوع یافت که

---

۱ ـ اوژن فلاندن صفحهٔ ۳۳۵

بدبختی ومصیبت یهود ایرانرا باردیگر تجدید کرد.

ملا آقا بابا دماوندی که تاریخی متحرك بود، حکایت زیررا بر حکایات خود اضافه نمود و بولتن الیانس شماره ۳۷ سال ۱۹۰۲ درصفحه ۸۲ هم این مطالب را تائید کرده است.

ملاآقا بابا، سال قبل ازطاعون بزرگ عهد فتحعلی شاه زانشانی میداد وچون این طاعون درسال ۱۸۳۱ واقع گردیده پس واقعه بایستی مربوط به سال ۱۸۳۰ باشد. (۱)

بولتن فوق الذکر مینویسد: «صد سال قبل تمام شهرهای ایران یهودی داشت؛ قم، مشهد، قزوین سمنان (خلت) تبریز وهر یك بین ٤ الی ۱۰ هزار نفرجمعیت داشتند ومهمترین آنها تبریز بود»

حکایت ملا آقا بابا دماوندی و نوشته بولتن فوق الذکر که هردوتقریباً مطابقت دارندبه شرح زیرمیباشد

قتل ۷۰۰۰ یهودی در تبریز

«در شهر تبریز یهودیان تاجر وثروتمند زیاد بودند ومسیحیان هم که دراین زمان بعناوین مختلف و مخصوصاً به امور تجارتی اشغال داشتند نیز زیاد بودند. یکی از تجار یهودی که فوق‌العاده ثروتمند

---

(۱) بطور قطع نمیشود واقعه قتل عام یهودیان تبریز را در سال ۱۸۳۰ دانست بلکه چندین سال قبل ازآن واقع شده یعنی دراوائل آغا محمد قاجار وحتی میتوان آن واقعه را در زمان بین کریم خان زند وآغا محمد قاجاردانست زیرا سیاح معروف زمان فتحعلی‌شاه ربی داود بیت‌هلیل که شرح آن بزودی میآید مکرر اشاره بکشتارهای یهودیان آذربایجان حتی تبریز مینماید اما نه درسال ۱۸۳۰ م بلکه قبل ازآن تاریخ

و درکار تجارت رقیب خطرناکی برای مسیحیان بود ۱۲ منشی داشت واین شخص بین مسلمانان، معروفیت کاملی دارا بود ومورد محبت و مراجعه آنان واقع گردیده وبرعکس مورد حسادت ونفرت مسیحیان شد. دسته اخیر تصمیم میگیرند که اورا ازبین ببرند. یکی ازمنشیان درجه اول تاجر یهودی شخص عیسوی، موسوم به ریشارد بود (۱) که اورا آلت قرارداده ویك شب‌بچه مسلمانی را ربوده و کشته وآن طفل بیگناه را بوسیله ریشاد در انبار تاجر یهودی مخفی ساختند. جارچی در تمام شهر بجستجوی بچه برآمد وسه روز ریشارد ساکت ماند وروز چهارم نزد حاکم رفت و گفت که تاجریهودی این‌کار را کرده وارباباش باو سفارش کرده است که خاموش باشد. حاکم حرف اورا باور کرد و روانه مخفی گاه نعش بچه گردید. نتیجه معلوم است. آن بچه از فامیل بزرگی بود (۲) و بلا فاصله بدون آنکه حاکم یا علما در صدد تحقیق برآیند یابقتل تاجریهودی قناعت نمایند متوجه محله یهودیها شده شروع بقتل مردم بیگناه کردند وتمامی مردم‌را از دم شمشیرهای خود گذراندند.(۳)حمله کنندگان دسته قداره‌هارادرزمین کرده‌واطفال را طوری بهوا میانداختند که بر روی شمشیر بیفتند. جوانی ۱۷ ساله بنام یحیی که بسیار زیبا بود باو گفتند که اگر تغییر مذهب دهد کشته نخواهد شد. یحیی‌این‌تقاضارا رد کرد زیرامیخواست مانندکلیه‌اقوامش

---

(۱) ملا آقا بابا اسم ریشارد را بلد نبود فقط میگفت منشی درجهٔ اول اومسیحی بود.

(۲) ملاآقا بابا میگفت طفل یکی ازعلمابود

(۳) منظور سال ۱۸۹۹

کشته شود ودراثر مخالفت اوتکه تکه‌اش کردند . تلفات یهودیان در تبریز ۷۰۰۰ نفر بود یعنی کلیه جمعیت یهود آن شهر. و ۶ ماه بعد از این واقعه غمناك طاعون متوجه آذربایجان گردید وتنها درشهر تبریز ۷۰ هزار نفر ازاین مرض فوت کردند » .

بولتن فوق الذکر مطالب خودرا بهمین جا خاتمه داده است . اما ملا آقا بابا علاوه کرد که حمله بیهودیان در اکثر شهرهای آذربایجان خصوصاً اردبیل حتی زنجان سرایت کرد در دو شهر اخیر هم کسی از یهودي باقی نماند وآثار محله و قبرستان یهود مخصوصا در اردبیل باقی است.(۱)

(ملاآقا بابا عده تلفات اردبیل وزنجان را نمیدانست)

---

(۱) بطوریکه مکرر در صفحات این کتب تاریخی ملاحظه شد بر اساس کینه های ارثی و کسبی ، از زمانهای قدیم در اروپا انتشار داده بودند که یهودیان خون طفل مسیحی را در فطیر میریزند و بعدا مسیحیانیکه دارای این عقیده بودند به این تصورات ابلهانه پی بردند . هنگامیکه قدمهای اروپائیان به ایران باز شد این انتشار نفرت انگیز و دروغ را بین ایرانیان نیز رواج دادند و مسیحیان تبریز روی رقابت کسبی بوسیله مسیوریشارد آن طفل معصوم مسلمان را از بین برده و بدین وسیله آن انتشار کذب را خواستند بطور حقیقی وانمود نمایند وموفق شدندو از خداوند هم نترسیدند حتی تا بامروز مردم آذربایجان چنین فکر میکنند که یهودی که طبق مذهبش نباید هیچ چیزرا باخون بخورد : فکر میکنند چنین عمل و گناه نفرت انگیزی را مرتکب می‌شود • زهی تاسف از این گونه افکار غلط در تورات سفر لاویان فصل ۱۹ آیه ۲۶ فرمان است که : «هیچ چیزرا باخون مخورید وتفال نزید وشکون نکنید» •

همچنین درشهرهای دیگر آذربایجان کم وبیش به قتل و غارت پرداختند واین رویه آزار یهودیان سالیان دراز ادامه داشت . در سال ۱۸۳۰ عده کثیری ازیهودیان فراری آذربایجان متوجه قفقاز شدند و به استثنای یك فامیل کسی به تهران یا به سایر شهرهای ایران نیامد ، زیرا اولا زبان آنها ترکي بود و فارسی نمیدانستند و در ثانی آنها از نامهربانیهای هم وطنان نسبت یهودیان باخبر بودند.دریاد داشتهای تاریخی آقای کهن صدق راجع به مهاجرت یهودیان آذربایجان درزمان فتحعلی شاه نیز اشاره شده است .

قفقاز دراین زمان بتصرف روسها درآمده ودولت روسیه تاقبل از انقلاب ۱۹۱۷ همواره مورد تنفر یهودیان بوده است و هیچگاه تمایلی براي زندگانی درآن کشورنداشتند واگریهودیان آذربایجانی توانستند خودرا برای این مهاجرت واقامت درزیرحکومت دولت تساری روسیه حاضر کنند ، میتوان پی برد که زندگانی آنان دروطن خود به چه پایه وخیمی رسیده بوده است .

بولتن و ملا آقا بابا اضافه نمودند کـه بعدها مردم تبریز از بی تقصیری یهودیان مطلع شده میگفتند که این طاعون جزای مظلومیت یهودیان بوده است .

مرض طاعون سال ۱۸۳۱ میلادی آذربایجان به داخله ایـران سرایت کرد ودرهر گوشه و کنار کشور موجب تلفات سنگینی گردید لرد کرزن درجلد اول کتاب ایران ترجمه فارسی صفحه ۱۲۶ مینویسد « ودر سال ۱۸۳۱ میلادی برابر ۱۲۴۷ هجری قمری وسال پس از آن (منظور ۱۸۳۲ میباشد) طاعون و وبای شدیدی بشوشتر آمد و قریب

بیست هزار نفررا بخاك برد وتا کنون شوشتر بماتمزدگی آنروزها باقی است ..... علاوه برطاعون ووبا، حکام ومامورین دولتی ایـران (وملانماها) که ازهر گرگ گرسنه ٦٠ برابر خونخوارتر و درنده‌تر میباشند مردمان بدبخت‌این ناحیه را بروز سیاه نشانده‌اند» در تاریخ پانصد ساله خوزستان صفحه ١٢٠ نیز راجع به این طاعون مینویسد: «درسال ١٢٤٧ هجری طاعونی درخوزستان پیدا شد که کمتر مانندآن دیده شده وگروه بس‌انبوهی مردم آنجا ازعرب و عجم را نابودساخت و بسیاری ازآبادیها را ازمردم تهی گردانیده ویرانه گذاشت. در شهر شوشتر سه ربع اهالی شهر ازبین رفت و ٥ ماه دوام یافت. در ظرف ٣ روز ١٨ هزارنفرازاهالی‌شوشترازبین رفتند.درقسمتهای دیگرخوزستان همه جا طاعون کار خود را کرده است.» ودر زیر صفحه میتویسد: «باید دانست که درسال١٢٤٧ هجری وباوطاعون درسراسرایران‌پیدا بوده ودرهمه جا کشتارمیکرده». با این ترتیب از یهودیان خوزستان هم‌چیزی باقی نمانده زیرا ازیك طرف امراض ساری وازطرف دیگری تجاوزات داخلی‌آنهارانابود کرده‌اند. این امراض دررشت وعراق و همدان هم سرایت کرد ودررشت ٦٠ هزار تلفات داشت.

بعدها، دیگریهودی درتبریزواردبیل واکثرشهرهای‌آذربایجان ساکن نشد وهیچ وقت ازآن‌تاریخ‌به بعد، یهودی مقیم تبریز از یك یادونفرتجاوزنکرد آنهم‌بطورموقتی برای امور تجارتی‌بسرمیبردند.

در کتاب‌نیدحه اسرائیل صفحه ١٠٦ مینویسد: «مسافرین‌اوائل قرن ١٩ مینویسد همان موقعی که بهانه جوئی‌و کشتاربرعلیه یهودیان

ارومیه شروع شد برعلیه یهودیان سلماس نیزشروع گردید .

شرح واقعه راجع به سلماس توسط ربی آبراهام بخارمشه شد ایطالیائی نوشته شده همچنین محقق معروف ربی مردخای شموئیل گیروندی راب جامعه یهود فادووا وربی داود دبیت هیلل مینویسد : که درسال ۱۸۲۲ صد فامیل و کنیسا درسلماس داشتند (۱) و گفته است که برای او تعریف کردند که درقفقاز اکنون سیصد هزار یهودی دارد . در یکی از بولتنهای جمعیت میسیونر ، در سال ۱۸۳۰ (۲) صحبت از جمعیت سلماس شده است که از آنها کمك خواسته‌اند اما به آنها محلی نگذاشتند

یوسف ولف میسیونر ، که در ۱۸۲۵ ـ ۱۸۲۶ به ایران آمده نیز بشرح بدبختی یهودیان ایرانی پرداخته وتابلواندوهناکی رامجسم ساخته است . فعالیت مسیحیان پروتستان برای تبلیغ یهودیان ایران به‌مذهب حضرت عیسی ازسال ۱۸۰۹ ، ابتدای فتحعلی شاه شروع گردید و کتب تورات وانبیا وسایر کتب مقدسه یهودرا بفارسی وای بخط عبری چاپ نموده وبین یهودیان منتشرساختند (۳) . و البته فشاری را که یهودیان دراین زمان بردوش میکشیدند زمینه را برای تبلیغ مامورین مسیحی آماده میکرد اما اثرات آن بسیارجزئی بود .

« یهودیان کاشان که دراثر وضع مالیاتهای سنگین عصر نادری و

---

(۱) قبل از کشتار تبریز وآذربایجان است ،

(۲) البته بایستی مربوط به ۱۸۲۹ باشد که دربولتن ۱۸۳۰ طبع شده بنا براین تقاضای کمك بایستی قبل از واقعه تبریز یعنی سال ۱۸۳۰ شده باشد .

(۳) از یادداشتهای آقای کهن صدق

پرداخت جزیه روبانحطاط رفته بودند ، دچار فشار عده‌ای از آخوندها بوده ومخصوصاً درایام هرج ومرج بعدازنادرتافتحعلیشاه گرفتارراهزنان اطراف هم بودند » (۱)

افسانه قضیه ملاماری ازیاد داشتهای آقای کهن‌صدق :

«بطوریکه قبلادرفصل آغامحمدانستیم یهودیانرامیخواستنددراصمهان مسلمان‌نمایند، آنها ۳۰سال‌فرصت‌خواسته‌بودنددراین موقع زمان‌موعود سر رسید و ملا ماری، رئیس روحانی یهودیان بود و از وی تقاضای انجام وعده را نمودند . یك‌افسانه تاریخی حاکی از آن است که ملا ماری اظهار داشت که ما حاضر نیستیم وبرای این تصمیم من‌به‌آخوند مدعی،حقانیت خود را ثابت میکنم . پس دستور میدهد که یهودیان‌تا روزجمعه‌همه‌روزه گرفته‌وآنهارابامسلمانان‌وبزرگان‌ایشان‌سررودخانه سی و سه پل جمع میکند و به آخوند اظهار میدارد که یا تو حکم‌بده آب رودخانه متوقف گردد یامن‌حکم میکنم‌و هر کس توانست‌دیگری تابع او باشد . آخوند حاضر اظهار میدارد تو حکم بده . ملا ماری طلسم مقدس مینویسد و میاندازد درآب و آب متوقف میشود وبه‌طرف میگوید حالا هم اگر میتوانی‌کاری کن که آب جاری شود . آخوند جواب میدهداین عمل‌سحر و جادواست و مردم‌حاضر ، دودسته‌میشوند دسته مسلمانان طرفدار ملاماری میگفتند اگر سحر است توهم سحر کن . پس آخوند میگوید ازموضوع صرفنظر شود در نتیجه ملاماری به او میگوید تاکی مزاحم ما هستید . آخوند جواب میدهد نوشته تعهد ۳۰ سال‌قبل شما راپاره میکنم واز مجتهد نوشته میگیرم که‌دیگر

---

(۱) از یادداشتهای آقای کهن صدق

کاری به شما نداشته باشند. پس آن نوشته را پس داده و نوشته دوم‌را به امضاء فتحعلی شاه هم رسانده به ملا ماری میدهند و آن نوشته در خانواده‌آشر کدخدا باقی‌بود. همچنین‌فرمان شاه عباس‌مبنی‌بر بخشیدن زمینهای (سارابت،آشر) نزد آنهااست‌بعداً مسلمانها ملاماری را کشتند و گویند بعد از کشته شدن او وبای سختی در اصفهان آمد و تلفات زیادی وارد کرد.

و شخصی بنام مشه یحرقل‌تخ تاب شرح حال ملا ماری رابنظم در آورد. پس‌از کشته‌شدن‌ملاماری‌باز وضع‌یهودیان‌اصفهان روبوخامت رفت و شموئیل شمعون بجای او منصوب میگردد و در اثر اقدامات حاجی یقوتیل یوسف رفع تجاوزات میشود »

در یادداشتهای کهن صدق نوشته‌نیز شده:

« در اصفهان‌حتی در اواخر فتحعلي شاه تجاوز مردم وراهزنان اطراف ادامه داشت (منظور راهزنان اطراف گویا حمله ایلات بشهر بوده که بیشتر به محله یهودیان حمله میبردند) و به همین مناسبت هم یکی از افراد یهود که از یك فامیل پائین یهود و بنام یقوتیل بود مسلمان گردید و نام اسمعیل بر خود گذارد» ژویش انسیکلوپد یاجلد ۶ صفحه ۶۵۹ در شرح حال اصفهان مینویسد : « بنیامین دوم که در سال ۱۸۵۰ به ایران رفته است بـااسمعیل وزیر، یکنفر یهودی که‌به اسلام گرویده بود ونام عبری‌او یقوتیئل وپسر کارگر بینوائی بود که برتبه رفیعی رسیدآشنائی حاصل کرد» .

در سال ۱۸۵۰ که بنیامین دوم به ایران آمده و به اصفهان رفته

است شرح مفصلتری داده وچنین مینویسد :

وزارت اسمعیل (یقوتیئل) اصفهانی درعصر فتحعلیشاه

(درسال ۱۸۲۰ = ۵۵۸۰ یکنفر یهودی فقیر زرنگی موسوم به بابائی ۳ پسرداشت ، یوسف ، مردخای و یقوتیل ، شخص اخیر یکروز هنگام جشن سلطانی در حال رقص دنبال موکب شاه رفته و دست شاه را میبوسد . شاه نهفقط غضبش نمیکند بلکه باو لطف پیدا نموده ووی رابه قصر میطلبد وهرچه پدرش مانع میشود بی‌اثر میماند . این پسر بچه در قصر شاه بزرگ میشود ولی باز ملت خود را فراموش نکرده بود. او که بتدریج گوشت معاینه نشده میخوردبالاخره مسلمان گردید. در آن زمان در مشهد شورشی رخ میدهد، شاه با قشون روانه خراسان می‌شود و یقوتیل‌را که اسمش تبدیل‌به اسمعیل گردیده بود همراه‌خود میبرد . مشهد محاصره میشود ولی اهالی مقاومت کرده فاتح میشوند و قشون شاه شکست خورده فرار میکنند و شاه را تنها میگذارند ولی اسمعیل از اوجدا نمیشود. شاه به اسمعیل میگوید توهم فرار کن چرا عقب من میائی جواب میدهد خیر با شاه زنده امو باشاه خواهم مرد،تا آنکه به جنگلی میرسند و آنجا شش روز پنهان بودند و شاه نزدیك بوداز گرسنگی فوت کند . اسمعیل‌ترك آن محل رانموده در صدد تهیه خوراك رفت ودر راه ازیك مسلمانی نان و خوراك گرفت و موقعیکه برگشت شاه را ازحال رفته دید پس خوراك به او داده حالش آورد . در روز هفتم دسته ای از سواران شاهی میرسند و آنهارا میبرند. شاه بپاداش این‌فداکاری‌بعد ازمراجعت‌اورانخست وزیرمینماید وتا وفات شاه به این مقام باقی میماند . اسمعیل در دوره اقتدار خود

اصلیت خویش را فراموش نکرد و همواره دافع یهودیان مظلوم بود .
شاه قبل ازفوت، سفارش اسمعیل رابه ولیعهد خود مینماید ولی معاندین همواره کوشش میکردند که اورا ازنظر محمد شاه بیندازند . پس ازفوت فتحعلی شاه مردم اصفهان یاغی شدند وشاه خواست بوسیله مالیات سختی اهالی را باپرداخت صد هزار تومان تنبیه کند ، اسمعیل را مامورنمود که اگر این مبلغ را وصول نماید بهمسند خود باقی خواهد ماند . در این اثنا یك آخوند، پیشوائی یاغیان را قبول وشورش کرد واسمعیل با اوسخت جنگید وقسمت بزرگ شهر خراب شد. اسمعیل فاتح ویاغیانرا تنبیه میکند ومبلغ مذکوررا بدست میآورد دراین بلوا پدر ویك برادر اسمعیل کشته میشوند وآخوند فرارمیکند . بنیامین میگوید در ۱۸۵۰ وی هنوز درحیات است ولی بدون شغل . بنیامین با او ملاقات میکند و ملا آقابابا (۱) (پدر ملا آبراهام) ویعقوب داودی جواهری را به او معرفی مینماید .

(یعقوب پدرعزرا یعقوب بوده‌است)(۲)اگرواقعه محاصره مشهد را درابتدای سلطنت فتحعلی شاه وموقع قدرت نادرمیرزا بدانیم قطعا وزارت اسمعیل دراواخر این پادشاه بوده است .

فرزندان یقوتیل یا اسمعیل وزیر ، برخلاف روحیه اغلب یهودیان(که پس از مسلمان شدن موجب ناراحتی هم کیشان سابق خود را فراهم میساختند، یابمنظور ثبوت اینکه‌مسلمان شدنشان حقیقی‌است‌یابمقصود آن که مانندابوالحسن‌لاری‌زمان‌شاه‌عباس‌اول، که در این تغییر مذهب تنها نمانده باشند) نسبت به هم نژادان یاهمکیشان سابقی خود محبت

(۱) پدر ملا ابراهام ملا آقابابا آخرین روش گالوتای ایران
(۲) بعداً بشرح حال این مرد خیر خواه آشنا خواهیم شد

فوق‌العاده‌ای داشتند. اسمعیل توانست فرزندان خودرا تربیت و تعلیمات صحیح و کاملی بدون تعصب دهد ، هرچند نسبت به مسلمانی خانواده و احفاد او تردیدی نیست ولی در حین علاقه به اسلامیت خود مردمانی وطن پرست و دیعلاقه به اقلیتها بودند و بین آنها مردمانی عالم و فاضل پیداشد که توانستند مصدر خدمات شایسته‌ای برای کشورخود گردند.

ممکن است عدم نفرت این خانواده ازیهودیان در اثر بالابودن سطح فرهنگی آنان یا باضافه اطلاع ازمقام برجسته خدمات فرهنگی و طبی و اخلاقی و اقتصادی عالم یهود نسبت به بشریت باشد.

مردان دیگری از شهرستانها ایران وجود دارند که اجدادشان یهودی بوده اند وبمقامات بس‌مهمی نائل شده‌اند و خدمات برجسته‌ای هم بوطن خود نموده اند ، اما همواره از بروز منشا خود ، کبك وار وحشت دارند و حتی به یهودیان فحش میدهند بخیال آنکه موقعیت آنها متزلزل نگردد یا آنکه اگر کار یهودی بدست آنها افتاد در اثر بیم و جلوه دادن مخالفت خود با یهودیان بمنظور ثبوت مسلمانی خویش برای آنها اشکالاتی ایجاد مینمایند .

یکی از سیاحان دیگر که راب یهودی بوده و در زمان فتحعلی شاه به ایران مسافرت نموده است و پروفسور والترفیشل سیاحتنامه ویرا که در سال ۱۸۳۲ میلادی بطبع رسیده با توضیحاتی به زبان عبری تجدید طبع کرده و این سیاحتنامه مربوط به مسافرت ربی داود دبیت هیلل میباشد .

ربی داود پس از مقدمه مسافرت خود که از مردین کردستان

ونصیبین وسیتا یاسیطی که در آنجا مردمش بزبان عربی صحبت میکنند ولی نام دهات آنان عبری است وربی داود آنهارا ازده اسباط میداند، به صلکه و (گوندوك) و خستحابور وزاخو که جمعیت آنجا را نیز از ده اسباط میداند صحبت کرده ، سپس به موصل رفته(۱۸۲۷)و در آنجا طایفه یزیدیهارا ملاقات و بعد به القوش و بهدیسا که قبر ناحوم را در آنجا میداند رفته وبعد هم به دهوق و سند وروعمادیه و سوس وسو کوو اربیل و کرکوك وبغداد مسافرت نموده ومینویسد بغداد ۶ هزار فامیل یهودی دارد. فیشل ۶ هزار فامیل را ۳۰ هزار میداند درصورتیکه اقلا ۴۸ هزار نفر باید بحساب آورد . در این زمان عده یهودیان اضافه شده بود زیرا در ۲۰۰ سال قبل از این تاریخ که تاورنیه از آنجا عبور کرده عده یهودیان را ۱۵۰ نفر صورت داده است ، علت را در آن بایست دانست که هنگام تصرف بغداد ازطرف شاه عباس اول، یهودیان آن ناحیه متواری شده اند وبعد که بتصرف عثمانیها در آمده حتی از ایران به بغداد پناه میبردند. راجع به آسایش یهودیان در بغداد ربی داود مینویسد :

«یهودیان پنج کنیسه دارند و ثروتمندند ، یك یهودی صندوقدار پاشا است (عصر داود پاشا بوده. فیشل) که رئیس یهودیان است و او را سلطان یهود خطاب میکنند ؛ قبلا رسم بود که صندوقدار اولاد حضرت داود باشد و این مقام ارثی بود ولی مدتی است که این مقام بوسیله پول خریداری می‌شود ویهودیان برعلیه یك دیگر برای بدست آوردن این مقام تحریکات میکنند » ربی داود از بغداد به سلیمانیه رفته و بعد به زردوه وازاین محل وارد ایران شده است وبشرح حال یهودیان ایران

پرداخته که بطور مختصر بقرار زیراست:

مسافرت ربی داود دبیت هیلل درایران بسال ۱۸۲۷ میلادی

بانه : از سلیمانیه به بانه رفتم راه خطرناك بود حکومت این محل تحت نظر عباس میرزا است ، **ده فامیل یهودی دارد** که فقیرند کنیسه کوچکی دارند وزبان آنها مانندیهودیان(باهدینه) می‌باشد.

سقز :ازبانه‌به‌سقزرفتم**۱۵ فامیل یهودی دارد** کنیسه کوچکی دارند ، بعضی از آنهاثروتمند هستند .

ساوجبلاغ : از آنجا به ساوجبلاغ رفتم **۲۵فامیل‌دارد** که ثروتمند می‌باشند . زبان و رسوم آنها مانند یهودیان (باهدینه) است کنیسه زیبائی دارند .

طزقلا :نزدیك‌مراغه واورمیه می‌باشد. شهری است بزرگ‌وزیبا در یکی‌از دهات آن ده فامیل یهودی فقیر ساکنند در آنجا در منزل یك یهودی سکنی داشتم. شخصی آنجا آمد که میگفتند مسلمان‌است و چون مرا دید سؤال کرد کی هستم؟ گفتند از بیت‌المقدس آمده‌است و آن مرد چون این بشنید شروع کرد بخواندن سرودهائی ازحضرت موسی که‌هرجمله ای‌بلغات (مشه‌ربنو) (۱) خاتمه میافت خیلی‌تعجب کردم‌و پرسیدم این کیست ، گفتنداو شیخ‌طایفه داودی‌است آن‌شخص از دیدن من خرسند شد و گفت بـه حضرت محمد ایمان دارد و بخدای یکتا ، خدای حضرت ابراهیم ، اسحق و یعقوب که ظاهر شد در کوه سینا . در این ده ، عده‌ای داودی دارد. (۲)

---

(۱) حضرت موسی سرورما .

(۲) داودی‌هـاراازطایفه بنیامین اولادحضرت یعقوب‌پدر بنی‌اسرائیل دانسته اند .

ارومیه یا رضائیه : درارومیه ۲۰۰ فامیل یهودی دارد، زبان و عادت آنها مانند یهودیان باهدینه است . سه کنیسه دارند ، آنها ثروتمند هستند و رئیس آنها ملا رفائل است وی مرد پیر و ثروتمند و محترمی می‌باشد . دو ماه در منزل او بودم . شش سال قبل از ورود من (گویا سال ۱۸۲۱ باشد) اتفاق ناگواری رخ داده بود . یك طفل مسلمان گم شده بود ـ لذا بر علیه یهودیان قیام کرده گفتند که یهودیان او را کشته اند تا از خون او برای فطیر مصرف نمایند ، (۱) و این واقعه اتفاقا ۵ روز قبل از عید فطر بود . باین مناسبت کلیه یهودیانرا توقیف کردند به استثنای ملا رفائل زیرا وی بسیار پیر وبین مسلمین محترم بود اما پسران اوهم بین توقیف‌شدگان بودند . یك یهودی را در دروازه دوشقه کردند ودیگری را بقدری آزار دادند تا فوت کرد . یهودیان بیچاره دچار تهمت بیجائی شده بودند . واقعه را جهت عباس میرزا بتبریز نوشتند . اوماموری فرستاد وازمجتهد بزرگ سؤال کرد، طبق شرع تکلیف این موضوع چیست . جواب داد که اگر دو شاهد شهادت به قتل طفل دهند پس جان در عوض جان باید باشد وبقیه آزادند (۲) واگرشاهدی وجود نداردپس موضوع باطل است. چون عباس میرزا ازاین قانون شرعی اطلاع حاصل کرد ناراحت شده ماموری را نزد برادرش که حاکم اورمیه بود فرستاد وفرمان داد

---

(۱) این انتشارات کذب که از اروپا به ایران سرایت کرده است ، مراجعه شود به واقعه قتل یهودیان در تبریز

(۲) علمای فاضل اسلام هیچگاه یهودیان را اذیت نکرده‌اند بلکه حافظ آنها بوده‌اند . وقضاوت آنها عادلانه وطبق اساس شرع اسلام بوده است

که بلافاصله یهودیان را بدون جرم آزاد کرده واز آنها دلجوئی نماید ولی برادرش مردبدی بود واز آنها هزار تومان گرفت تا آزادشان نمود یهودیان واقعه را به عباس میرزا نوشتند وتقاضای استرداد پول را نمودند. پس عباس میرزا فرمان روشنی صادر نموده وبرادر را مورد ملامت قرار داده وچنین نوشت: « بایستی بدانی که پدرما واولادان اوتا کنون یك یهودی را نکشته‌اند(۱) حتی اگر حکم اعدام شامل اوبوده است. **کسی است که به اولاد اسرائیل تجاوز کرده و مجازات نشده باشد؟** چرا چنین بدی بزرگی را به آنها کرده ویهودی را با این شقاوت کشتی درحالیکه شاهدی وجود نداشته‌است. این گناه شامل خودت واولادانت باشد ومن و احفادم مبرا باشیم. فوراً پول آنها را مرجوع دار »

با وجود این تاموقعیکه من آنجا بودم پول را مرجوع نداشته بود ویهودیان در وحشت بسرمیبردند وحتی من هم ترس داشتم که از کوچه ها عبور نمایم برای آنکه مبادا بگویند که من آمده‌ام خون برای محل دیگری ببرم. !!

روزی میل کردم شهر و بازار را تماشا کنم لباسم را عوض کردم تا مرا نشناسند که یهودی هستم اما در هنگام مراجعت بخانه مرا شناختند وبطرف من سنگ پرتاب کردند باتمام قوا فرار نمودم تا بمنزل رسیدم. عده ای از سربازان روسی را در آنجا دیدم که ازارتش روسی فرار کرده ودر نزد عباس میرزا خدمت میکردند.

سلماس: (یاشاهپور) دراین شهر صدخانواده یهودی دارد کنیسه بسیار زیبائی دارند، یهودیان تجار بزرگ وثروتمند میباشند، واقعه ارومیه موجب زحمت یهودیان سلماس هم گردید، عده ای فراری وعده دیگری محبوس شدند،

(۱) اما ترسیدند که جلو تجاوز ملای شماها را بگیرند.

اما کسی کشته نشد و باپرداخت پول راحت گردیدند . این یهودیان با گرجستان و شیروان و داغستان رابطه بازرگانی دارند ، در آنجا میگویند (ممالیك مذکوره اخیر) سیصد هزار یهودی دارد که بزبان آنها صحبت میکنند (۱)

اطلاعات آنها (یعنی یهودیان سلماس) راجع بزبان عبری ناچیز است . فقط پنج کتب تورات و بعضی از کتب انبیا را میدانند ولی از مقررات دینی بی‌خبرند .

تازمان اخیر بین آنها لوی وجود نداشت (۲) تا آنکه از لهستان عده‌ای آمدند و بین آنها ساکن شدند . اینها از خانه دوم خبری ندارند (علت معلوم است زیرا ازده اسباط وازاسرای آشورهستند که حتی قبل خرابی خانه اول به‌اسارت برده شدند .)

محلهائی که این یهودیان ساکنند در شمال ماد است . من تصور میکنم که این ایالات در ایران از کردستان تا شهر همدان ازشهرهای ماد میباشند وهمدان پایتخت آن بوده است . یهودیان هنوز هم آنهارا بنام شهر میخوانند .

عده ای برای من تعریف کردند که چیزی از حضرت عیسی ومسیحیت نشنیده اند تاهنگام ورود روسها وبه همین جهت است که من اینها را ازده اسباط میدانم .

---

(۱) از زمان فوت ارغون و دوره غازان و محمد خدا بنده همواره یهودیان آذربایجان از کشوریکه قریب ۲۰۰۰ سال در آن ساکن بودند مجبور به فرار شدند ولی زبان اجدادی را محفوظ داشتند .

(۲) چون از ده اسباط هستند لوی کمتر بین آنها وجود دارد .

این یهودیان مردمان خوش قیافه میباشند . در ۱۷ سال قبل ۱۸۱۰ در شهر استامبول زن و فرزندی از اینها دیدم که برای غلامی آورده بودند تا بفروشند ، یك نفر یهودی ایشانرا خرید و آزاد کرد حقیقتاً بسیار زیبا بودند •

بسقلان :ازسلماس به بسقلان دوروزراه است و کوهستانی میباشد چون شب شد دریکی ازدهات نزدیك رفتم ولی کسی مرا بخانه اش راه نداد زیرا مرانجس میدانستند وشناخته بودند که یهودی هستم • شب سردی بود وبرف زیاد میبارید و مجبور شدم که در خارج بمانم • بعد ازالتماس زیاد وپرداخت مبلغی معادل نیم روپیه اجازه دادند که در طویله بین حیوانات آنها منزل کنم • بعد به(بسقلان رفتم که دربالای کوه است و در آنجا **۲۰ فامیل یهودی دارد** اکثر تاجر و ثروتمند میباشند و کنیسه کوچکی دارند• دراینجاهم عده‌ای سربازروسی فراری که درارتش عباس میرزا کار میکنند وجود داشت •

میاندراب:ازراه ساو جبلاغ آمدم به میاندواب ۱۵ فامیل یهودی و کنیسه کوچکی دارد پیرمردی یهودی که رئیس جامعه ساوجبلاغ بود تعریف کرد که قبل از۲۶سال قبل یعنی در(۱۸۰۱) دراثر بهانه‌جوئی یهودیانرا ازشهر مراغه اخراج کردند زیرا چند نفرمسلمان ظالم بچه مسلمانی را گرفته مجروح نمودند و گفتند یهودیان این کاررا بمنظور عید فطر کرده‌اند زیرا آن موقع نزدیك عید بود • رفتارمردم ظالمانه بود ، بزرگ کنیسه و(شماش)(۳) آن دراثر قیامیکه برعلیه یهودیان برپا گردید کشته شدند . خانه هارا چپاول نمودند ویهودیان را قتل و

(۳) خادم کنیسه

غارت کردند خبر واقعه تا بتبریز رسید و چون حاکم شهر از جریان مستحضر گردید که بدون اجازه اوچنین کاری کردند بسیار در غضب شد ویهودیانرا به میاندواب که ملك اجدادیش بودبرد و آنهارا دربهترین قسمت شهرجای داد وبرای آنها کنیسه‌ای که ذکرشد ساخت وتابامروز باحترام بایهودیان رفتارمیکند. مردیکه این واقعه را برای من تعریف کرد یکی ازاسیران آن واقعه بود واوعلاوه کرد که درتبریز در ۳۶ سال قبل (در ۱۷۹۱ (۱) زمان هرج ومرج بین زندیه وقاجاریه) ۵۰ فامیل یهودی بودند ودراثرچنین بهانه‌ای همه‌را کشتند (۲) وتا امروز (۱۸۲۷) هیچ یهودی جرئت دیدن این شهر راندارد. (۳).

درده سال قبل‌سه نفرتاجرفارسی (زبان) یهودی به شهرتبریز آمدند. بین مسلمانان سروصدا بلند شد که یهودیان آمدند تااطفال را دزدیده خون آنها رابگیرند. بلافاصله آنهارا توقیف ومحبوس نمودند وحتی چند شاهد کاذب برعلیه آنها شهادت دادند که اطفالی را ربودند ودر اثراین شهادت محکوم شدند که سوخته شوند و حتی عباس میرزا (که فوق‌العاده طرفدار یهودیان بود) ازنجات آنها کوتاهی کرد زیرا میترسید که انقلابی برعلیه اوبشود، فقط مقررداشت که بعد از ۳ روز

---

(۱) معلوم میشود که اینگونه انتشارات کذب وقیام برعلیه یهودیان مدت زمانی بود که در آذربایجان عادی شده بود.

(۲) تاریخ ۱۷۹۱ مذکور راجع به تبریز دلیلی است که مشروحات مربوطه به‌واقعه تبریز بتاریخ ۱۸۳۰ راجع به کشتار یهودیان، محل تردید است و بایستی این واقعه بلافاصله بعدازفوت کریمخان باشد

(۳) تا این تاریخ هنوز بیهودیان جرئت استقرار درتبریزراندارند

آنها را بسوزانند . پس آنهارا روانه محبس نمود ودرب محبس رامهر وموم کرد که مبادا مردم ریخته آنهارا بکشند. در آن شب مجتهد بزرگ خواب دید که پیرمردی شمشیر بدست داشت بطرف او آمده گفت اگر این یهودیان را نجات ندهی وبای بزرگی خواهد آمد و مراتب را بنه عباس میرزا اطلاع بده وبه او بگو تکلیف خودرا بداند (۱) .

صبح بسیار زود وی بلند شده نزد عباس میرزا (۲) رفته قضیه را برای اوحکایت کرد . هر دورا ترس گرفته بود . عباس میرزا گفت موضوع را بکسی نگو تا تصمیم بگیریم . پس از چند ساعت امر بتهیه چوب زیادی درمرکز شهرداد وفرمودفردا یهودیانرا خواهیم سوزانید درنتیجه تمام اهالی شهرشروع به دعا وثنا نسبت به او کرده گفتند که برای ابد پادشاه زنده بماند .

شبانه سرباز سواره را مامور حفظ جان یهودیان نمود ، آنها را ازمحبس خارج وسوار براسب کرده سفارش نمود که بواسطه خطر راه آنها رالباس مسلمانی بپوشانیدوروانه همدان نموده وباردیگردرب محبس را مهروموم کرده به خانه مراجعت کرد .

صبح تمام ملت جمع شده تا یهودیانرا بسوزانند . عباس میرزا چند نفرافسررامامورنمود که محبوسین را آورده بسوزانند امامو قعیکه

---

(۱) این جریان نیز ثابت میکند که علمای بزرك وحقیقی همواره بطرفداری از یهود اقدام نموده‌اند .

(۲) عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه بود وطبق رسم قاجاریه ولیعهد در زمان حیات پدرحاکم تبریز بود .

درب محبس‌را باز کردند ، باوحشت آنرا خالی اززندانیان دیدند . پس نزد عباس میرزا مراجعت نموده گفتند کسی راندیدند .

درنتیجه عباس میرزانسبت بمردم عصبانی شده‌فرمود،این‌یهودیان قطعاًبی گناه بودند که خداوند چنین معجزه‌ای بزرگ درباره آنها روا داشته است وشما که ندانسته برعلیه‌آنها قیام کردید تاآنها کشته شوند مسئولید وخدای حضرت ابراهیم ، جدآنها ایشان را نجات داده است و بااین ترتیب مقصرین اصلی وشاهدین دروغین را مورد مجازات قرار داد . چون وارد همدان شدم (یعنی آن سیاح ربی داود) یهودیان همانقسم که از زبان ۳ نفر یهودی (محبوس) شنیده بودند برای من تعریف کردند .

گروس : درآنجا **۲۵ فامیل‌یهودی دارد** وزبان آنها مانند یهودیان‌باهدینه است (۱) بعضی‌ازآنهاثروتمند وتاجرند وبقیه صنعتگر و کنیسه کوچکی‌دارند. عده‌ای ازفرقه داودی که صحبت شد دراینجا وجود دارند .

صحنه :از گروس‌به صحنه دو روزه رفتم در ورود به شهر هرغیر مسلمانی ۳ قران باید بدهد شهر بزرگ است و باغات اطراف زیاد

---

(۱) یهودیان کردستان وآذربایجان ازداخله خاك ترکیه گرفته تام کلیه نواحی شمال غربی وشمال ایران الی قفقازیه وخراسان از ده اسباط اسرائیل‌اسرای آشورهستند. به صفحه۱۷۵جلد اول مراجعه‌شود اما یهودیان کردستان وآذربایجان زبان قدیمی را که مخلوطی ازآشوری وآرامی و عبری‌است تاامروز محفوظ داشتند وزبان شبیح یهودیان باهدینه که سیاح مذکور اشاره میکند همان مانند زبان‌یهودیان رضائیه امروز است .

سیصد فامیل یهودی دارد زبان ورسوم آنها مانند یهودیان باهیدانه است. بعضی از آن‌ها تاجر ثروتمندند. دو کنیسه کوچك دارند صندوقدار حاکم یهودی است واورئیس جامعه یهود نیزمیاشد زبان اهالی این شهر کردی است ودر ۲۰ سال قبل پاشا که اکنون حاکم است وتافاصله چهار روزحکومت داشت ولی بعد ازفتح پادشاه ایران، تسلیم شد.

قسلان: شهر کوچکی است وقصر زیبائی دارد که منزل حاکم است و پشت آن باغ خوبی ازمیوه دارد که حتی در اروپا نظیر ندارد پرسیدم کی آنهارادرست کرده گفتندیك اروپائی. دراینجا **۵ فامیل یهودی** دارد وزبانشان مانند سنندج است.

همدان: از آنجابه همدان رفتم دوروزراه خطرناك بود شهر بزرگ و بدون حصار است دربین شهر بنای بلندی است که متعلق بیهودیان است در داخل آن اطاقی است که دو صندوق چوبی دارد و روی آنها کار زیبائی کرده‌اند و از پارچه پوشانیده شده‌اند. طول هریك سه یارد انگلیسی است وعرض آن یك یارد ونیم و ارتفاع آن، دویارد.

در یکی از صندوقها مقبره مردخای میباشد و در دومی استر ملکه و یهودیان می گویند برسر آن، خط آرامی نوشته است ونیزمیگویند اسم شهر همدان است برای اینکه پایتخت ماد می‌باشد که احشوروش (خشایارشا) به هامان (وزیر ضد یهودی او) داد و اسم آن را تبدیل به همدان نمود یعنی هامان و ماد و چون هامان کشته شد به مردخای واستر ملکه داده شدو آنها این برج وبنا را ساختندو محل مقبره خود

قرار دادند. در خارج شهر دو قصر زیبا وجود دارد که برای سکونت حاکم است در آنجا افسر روسی وجود دارد که با ۳۰۰ سرباز روسی فراری هستند وشاه آنهارا فرستاده که بسربازان‌ما جنگ بیاموزند. در همدان ۲۰۰ فامیل یهودی زندگانی می کنند که ترکی حرف میزنند و اغلب طبیب می‌باشند. حاکم و اشراف به آنها احترام می گذارند وآنهاکاملا ثروتمند هستند.

خانه‌های زیبا با باغ‌دارند بعضی از آنها تاجرند و برخی‌زرگر دو کنیسه بزرگ دارند، رؤسای آنها مانند یهودیان باهیدانه می‌باشنددر این شهر هزار فامیل ارمنی زندگانی میکنند زبان آنها مانندیهودیان است. حاکم آنها هیلیم میرزا پسر فتحعلی شاه است موقعیکه من‌در آنجا بودم رفت که با روسها بجنگدو فتح کرد وچون خبر فتح‌منتشر شد با شادی جشن گرفتند ولی من به یهودیان گفتم که این علامت خوبی نیست که اولین برخورد را فتح محسوب دارند زیرا من به‌رویه جنگی اروپائیها آشنائی دارم در زد وخورد اول عقب نشینی میکنند برای آنکه دشمن‌را فریب دهند تا در برخورد دوم فاتح گردندوهمین قسم هم شد چون به تویسرکان رسیدم خبر رسید که‌روسها تبریز را محاصره کردند.

تویسرکان :دراینجافارسی‌حرف‌میزنندو**۲۰فامیل‌یهودی‌دارد** که فقیرند. اهالی شهر همه عرق و شراب‌می‌خورند حتی حاکم شهر در نیم ساعتی شهربرج کوچکی استو یهودیان می گویند قبرحبقوق نبی (۱) است رفتم وآنرا دیدم قبر نیست برج مدور کوچك و بنای

(۱)یکی‌از پیغمبران‌بنی‌اسرائیل

کهنه‌ای‌است. یهودیان چندمعجزه راجع‌به آن تعریف کردند که‌تصور نمیکنم حقیقت داشته باشد مسلمانها آنرا پیغمبر می گویند.

نهاوند :از آنجا دوروزه به نهاوند رفتم . حاکم پسر شاه‌است **۲۰ فامیل یهودی دارد** که فقیرند زبان آنهافارسی‌است.

کرمانشاه :از آنجا به کرمانشاه‌رفتم چهار روز راه است. مرسوم است که درنزدیکی شهراز هرنفر غیر مسلمان معادل دو روپیه‌میگیرند و آنرا راهداری میگویند شهر ۳ دروازه دارد.

دراینجا سیصد فامیل یهودی داردزبان‌وعادت یهودیان‌مانند باهیدانه‌است‌اغلب‌فقیرندوبعضی‌تاجرند.لوی کم‌دارد۳ کنیسه‌دارند. حاکم نوه پادشاه است.

ذهاب :چهارروزه‌آمدم به ذهاب.بین راه داودی‌های سکنی‌دارند (این فرقه را اسحق گویند در ۱۸۰۷ توسط محققین از آنها اسم‌برده شده و اطلاعات راجع‌به‌آنها کم‌است . فیشل)چند روزی نزدداودیهای ماندم تا بعقیده آنهاآشنائی پیدا کنم. من مورد توجهٔ آنها واقع‌شدم زیرا گفتم که‌اهل بیت‌المقدس‌میباشم . آنها موحدند و خدای ابراهیم و اسحق یعقوب که در سینای به موسی ظاهر شده قبول دارند.موسی را پیغمبر میدانند همچنین بنیامین ابن‌یعقوب‌وداود پادشاه را ازانبیای حقیقی میدانند .اما گوشت خوك میخورند وشراب مینوشند.در کوهها مقبره پیرهای آنهااست و به نام پیر قسم یاد میکنند . بین خود وصلت مینمایند و زبان ایشان کردی‌است. درآنجا **۴۰ فامیل یهودی**فقیر که زبان‌وعادات آنهامانندیهودیان‌باهیدانه‌است‌وجوددارد و کنیسه کوچکی

دارند . حاکم آنها ازفرقه داودی‌بود که تحت فرمان حاکم کرمانشاه است ولی امروزه شهر تحت فرمان پاشای بغدادمیباشد .

از آنجا ۷ روزه به بغداد رفتمو از بغداد به حله که **۲۵ فامیل یهودی‌دارد** سپس به بغداد مراجعت نموده و با کشتی کوچکی بـه بصره رفتم و ٦ روزه رسیدم ، بین راه کوةالعماره است در آنجا مقبره عزرا است **و ۲۰۰فامیل یهودی‌دارد** .

بصره: در**بصره سیصد فامیل‌یهودی دارد** . بعضی ثروتمند وتاجر محترمند بقیه صنعتگر . صندوقدارشهر یهودی میباشدو کنیسه بزرگی دارند . از بصره به بوشهر از راه خشکی ۳ روز راه استو تا شوش ۹ روز. از بصره به بغداد مراجعت کردم ولی از راه دیگری واز بغداد به قصرالملوك وازآنجا به‌مشهد علی (نجف)، ندانستند که من یهودی هستم وگرنه مرا کشته بودند ، آنجا مقبره حضرت علی‌ابن ابیطالب علیه‌السلام داماد حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله میباشد . در راه جمعیتی که‌برای زیارت میرفتند زیاد بودندتمام شب در راه بودیم و همه سرودهای‌فارسی میخواندند بایستی که‌زوار در ورود بشهر ۳ (پیاستر) قروش بپردازند. از نجف به حله مراجعت نمودیم دو روز راه است و از آنجا به بغداد و بار دیگر از بغداد با کشتی به بصره و از بصره به ابوسر (بوشهر) با کشتی رفتم.

بوشهر : شهر کوچکی‌استدر کنار خلیج فارس کوچه و بازار تنگ دارد ولی خانه‌های زیبابرای سکونت سیاحان ساخته اند که‌آنها راکاروانسرا میگویند و مال‌التجاره هم در آنجاجا میدهند .

از ماه‌اوریل تاسپتامبر بسیار گرم است **۲۰۰ خانوار یهودی‌دارد**

که فقیرند و ۳ کنیسه دارند اغلب زرگرند ، مسلمانها زیاد از آنها بهانه میگیرند، ۵۰۰ خانوارهم ارمنی دارد که با آنها هم خوب رفتار نمیکنند سنی وشیعه هردو در این شهر وجوددارند. حاکم آنجا شیخ عبدالرسول که تحت فرمان شاهزاده شیراز است که پسر فتحعلیشاه است . شیخ عبدالرسول مردخوبی است.

شیراز : ازبوشهر به شیراز ۷ روز راه است **در آنجا ۷۰۰ خانواده یهودی دارد** . قبل از چند سال عده‌ای از یهودیان در اثر فشار زیاد مسلمان شدند ولی آنها بین‌خود ازدواج میکنند **واین وضع در چند قسمت ایران که دراثر فشار زیادمسلمان شدند وجود دارد. (۱)**

اصفهان : ازشیراز به‌اصفهان ده‌روزه‌راه است **ودر آنجا یکصد خانواده یهودی دارد .**

کاشان : ازاصفهان‌به‌کاشان ۸ روز راه است **ودر آنجا یکصد خانواده یهودی‌دارد .**

تهران : ازکاشان‌به‌تهران ٤ روزراه است که پایتخت کشورایران‌است **ویکصد خانواده یهودی دارد .**

مازندران : ازتهران به مازندران ۷ روزه راه‌است **ودر آنجا ۷۰ خانواده یهودی دارد** مازندران درساحل دریای خزراست و ازآنجا کشتیها به هشترخان میروند .

سایرمراکز ایران: درایران مراکز یهودی‌نشین بسیاری‌وجود دارد ومن شخصا در آنجاها نبودم ولی سیاحانیکه به آنجاها رفته اند

---

(۱) این‌اطلاع ربی‌دبیث هیلل مؤید نظریه واقعات عصر فتحعلیشاه وقبل‌از آن است.

برای من حکایت کرده‌اند که بین یهودیان، لاوی بسیار کم است و اطلاعات عبری آنها ناچیز و پیشوایان اسرائیل نیز کم هستند و از همین نقطه نظر است که من عقیده مندم که **قطعا این یهودیان از احفاد یهودیانی هستند که از پراکندگی** خانه دوم نمی‌باشند .

برای من حکایت کردند که عده کثیری از یهودیان درمدت قرنهای اخیر اجبارا مسلمان شدند(۱) از بوشهر عازم لنگه بوسیله کشتی کوچك شده و از آنجا عازم راس القیمه و به سهر و مسقط و بومبی گردیدم.»

توضیحات ربی داود دبیت هیلل احصائیه ای دقیق از یهودیان ایران است و چنانچه آنهارا جمع کرده وجمعیت مقداری ازشهرهای دیگر ایران را که صورت نداده بر آن اضافه کنیم عده یهودیان ایران طبق صورت آخر کتاب، درست در میاید که تقریبا ۲۵ هزار درحدود فعلی ایران بوده است .

توضیحاتی که ربی داود داده با مشروحات این تاریخ مربوط به قتل و کشتارها و تغییر مذهب دادن اجباری یهودیان در زمان قبل از آغامحمد و عصر خود آغامحمد و فتحعلی شاه مطابقت میکند و فقط تاریخ واقعه قتل عام ۷۰۰۰ یهودیان تبریز مندرجه دربولتن الیانس (که قدری بالاتر ذکر شد) و حکایت ملا آقا بابا گرچه موافقت نسبی دارد ولی تاریخ دقیق آنرالازم است مورد مطالعه قرار داد و بایستی قبل از سال ۱۸۳۰ باشد یعنی در اواخر زندیه یا ابتدای آغامحمد قاجار.

---

(۱) باز هم گفته بیت هلل موید واقعات ازاواخر نادرشاه الی فتحعلی شاه میباشد .

ملاآقابابا یامحمد رضاجدیدالاسلام

بطوریکه دانستیم فشار اجباری برای تغییر مذهب از یکطرف و از طرف دیگر دراثر استفاده از قانون ارث برای طبقه جدیدالاسلام که اگر یك فرد فامیلی مسلمان شود وارث کلیه ثروت خانواده میباشد یا در اثر مرافعه با یکنفر یهودی دور یا نزدیك بمنظور بدست آوردن قدرت و انتقام گرفتن یادراثر ناراحتی‌ها وتوهیناتیکه هرروزیهودیان باآن مواجه بودند ، به مذهب اسلام درمیآمدند .

یکی از همین افرادیکه در عصر فتحعلی شاه بمذهب اسلام در آمد و دامان به آتش نفرت برعلیه یهودخورد شده آن روز زدوموجب تشدید کینه هموطنان نسبت بیهودیان گردید ، ملا آقا بابا ابن رحیم یا محمدرضای جدید الاسلام است .

ملا آقا بابادرزمان جوانی درسال ۱۲۳۷ هجری ـ ۱۸۲۲ میلادی یا هشت سال قبل از اتفاقات آذربایجان (اگر سال ۱۸۳۰ را درست بدانیم) تغییر مذهب داد . علت این واقعه بقرارزیراست :

در آن عصر محله یهود تهران که جمعیت آنها تازه روبه ازدیاد گذارده و بیشتر آن مهاجرین شیرازی بودند دارای دو ملا شده بود (در واقع برای آن عصر زیاد بود حتی امروز هم دو ملا زیاد است(۱) یکی ملا رحیم بود(۲) و دیگری ملاآقا بابا . پیروان ملا رحیم زیاد تر بودند و ملارحیم معتقد بود که ملا آقا بابا شرایط ومقررات ذبح

---

(۱) زیرا در کار ملائی و پیشوائی روحانی در محیطی کوچك ومحدود مابین دونفرملا . همواره موجب بروزاختلاف میگردد.

(۲) که درسال ۱۸۷۰ فوت کرد.

و معاینه گوسفندان را بطور صحیح انجام نمیدهد .

بالاخره روزی که شنبه صبح و هنگام نماز و عموماً در کنیسه جمع بودند بار دیگر این موضوع در کنیسه بمیان آمد و نسبت به ذبح روز گذشته ملا آقا بابا ایراداتی بعمل آمد و بلا فاصله مراتب بنظر تمام کنیسه‌ها رسید و ذبح روز گذشته او تحریم شد .

مردم آن زمان خوراك شنبه را روز جمعه میپختند (چنانچه مومنین تا امروز هم چنین کنند)موقعیکه مردم از مساجد به منزلهای خود مراجعت کرده و موقع نهار خوردن بود ، دیگهای گرم روی اجاقهارا برداشته بمیدان وسط محله (۱) برده خالی کردند . بمحض اینکه ملا آقا بابا از این جریان مطلع گردید دیگر زندگانی برای او در محیط یهودیان غیر قابل تحمل بود زیرا از یك طرف حیثیت او بباد رفته و ازطرف دیگر ، راه عایداتی برای تامین زندگانی نداشت.

پس بلافاصله در همان روز شنبه ،خود با عده‌ای از اقوام نزدیك به مجتهد محل مراجعه و به مذهب اسلام در آمد . پیش آمد برای ملا آقا بابا ، تقریبامشابه و نظیر پیش آمد جهت ملا مردخا در لارشیراز ، در عصر شاه عباس اول بود . ملامردخا معروف به ابوالحسن لاری در اثر آن پیش آمد ، سرچشمه کلیه بدبختیهای یهودیان ایران از ابتدای سلطنت شاه عباس اول تا طلوع سلطنت اعلیحضرت پهلوی کبیر گردید .چه خونهای ناحق وچه فجائعی که دنباله قیام وتحریکات ابوالحسن ریخته نشد . قضیه ملا آقا بابا ، که نام او تبدیل به محمد رضا

---

(۱) سرچال

گردید ، موجب نوشتن کتابی بنام (منقول الرضاً یاردالیهود) که در عصر ناصرالدین شاه با چاپ سنگی بعمل آمد گردید . ملا آقا بابا سوادخط فارسی نداشت و کتاب خودرا به زبان فارسی خط عبری نوشته بود . در شرح مقدمه کتاب چنین مینویسد . «ولی چون بخط عبری و لسان قوم خود بیان فرموده بود و عمر آنمرحوم کفایت از ترجمه نمودن آن کتاب مستطاب ننموده بود و آن کتاب مستطاب با همه نیکی وخوبیش قلیل المنفعت مانده فلهذا لازم بود که ترجمه وتفسیر بشود برای آنکه نفعش عام و فایده‌اش تام و تمام بوده باشد فلا هذا حسب الامر جماعتی از علماء زمان و فضلاء دوران و تمنای بعضی از آخوان بسعایت صحابت عالیجناب اقدسی انتساب علام فهام آخوندملا محمد علی کاشانی الاصل وتهرانی المسکن المشهور الملقب بملاآقاجانی و عالیشان عمدة الاماثل والاقران آقا محمد جعفر برادرزاده علیین آرامگاه مصنف معظم غفرله بزبان فارسی ترجمه شد و بعلاوه از بعضی از کتب علماء سلف و خلف آنچه مناسب بآن کتاب مستطاب داشته ازحجج شافیه و ادله وافیه کافیه هریك در مقامی بمقتضای آنمقام نوشته شد تا آنکه بعون الله این کتاب جامع جمیع أدله و براهین شده » .

مطالب بالا میرساند که محمدرضا جدید الاسلام درزمان خودموفق بچاپ کتاب نشده و برادر زاده اش آقای محمد جعفر که خط عبری را بلد بوده است موفق به فارسی نمودن آن کتاب شده و البته از طرف علما مساعدتهای لازمه برای تکمیل آن گردیده است . در متن کتاب کوشش شده است که ادله و براهین از تورات و کتب انبیای اسرائیل

راجع به راه غلطی را که یهودیان میروند ثابت نماید.

انتشار این کتاب چون در عصر فتحعلی شاه انجام نشده لذا تاثیر فراوانی در روشن نمودن آتش خشم ملاها و توده مردم نداشته ولی خود عمل و شنیدن اینکه یکی از علمای یهود، مذهب خویش را تغییر داده، در حالیکه جامعه یهود از این اقدام اجتناب می کند، برای تهییج احساسات مردم برعلیه یهودیان ایران کافی بوده است و این واقعه خاکستر روی آتش ضد یهود را بار دگر برطرف نمود. اولادان ملا آقا بابا در تهران زیاد و اکثراً در امور بازرگانی و جواهری بمقامات مهمی رسیدند از نقطه نظر یهودیان، آنها بدو دسته تقسیم می گردند یك طبقه که اکثریت را تشکیل میدهد مردمانی شریف و در عین حال که مسلمان مومن و مقدس هستند نسبت بیهودیان کینه‌ای نداشته و معاملات زیادی هم با یهودیان دارند و دسته دوم که انگشت شمارند با آنکه با یهودیان نیز معاملاتی دارند، یا ظاهراً یا باطنا خصوصاً در مقابل مسلمانان اظهار نفرت از یهودیان می‌نمایند. نتیجه آنکه واقعه ملا آقا بابا درعصر فتحعلی شاه، ضربه جدیدی بود که بر پیکر نحیف یهود ایران وارد آمد، و نفرت نسبت بیهودیان را در کلیه کشور ایران مضاعف ساخت. (۱)

---

(۱) تحقیقات آقای کهن صدق راجع به ملا آقا بابا بطریق زیر است:
ملا آقا بابا جدید فرزند ملا رحیم از اهل شیراز است. واز همان فامیل حاجی ابراهیم کلانتر شیرازی ست (که آغا محمد قاجار را به سلطنت ایران رساند) مشار الیه هم سمت ذبح کننده داشت وهم ملای روحانی بوده. قبل از مشار الیه

بقیه در صفحه بعد

نظریه عده ای از سیاحان راجع به وضع این عصر

ژویش انسیکلوپدیا در جلد ششم صفحه ۱۸۸ در شرح همدان

بقیه از صفحه قبل

ملاآبراهام شیرازی اولین ملای جامعه یهود تهران بود و بر جمعیت نفوذ داشت . درحالیکه معلومات او کمتر از ملاآقابابا بود، ملاآبراهام آغاز مخالفت باملاآقابابا نموده‌ودرمحله یهودتهران تشکیل دو دسته گی میشود روز قبل از عید فسح که عده‌ای از گوشت ذبح شده ملاآقابابا را خریده بودند ، از طرف ملاآبراهام جارزده میشود که ذبح ملاآقابابا حرام‌است. در نتیجه اشخاصی که گوشت‌ذبح‌شده ملاآقا بابا را خریده بودند میاورند و در سرچال میریزند وظرفهارا (هگمالا) میجوشانند .

ملاآقابابااز این وضع‌مکدر میشودوهیچ نمیگوید. مرسوم یهودیان شیرازی این بود که در روز عید مردم به دیدن ملای خود میروندویك نارنج هم میبرند ولی کسی به دیدنی ملا آقا بابا نمیرود درنتیجه غضبانی شده بازن وبچه‌های خود میرود مسلمان میشود واز کثرت بغض وکینه‌ایکه نسبت بیهودیان پیدا میکند شروع به نوشتن کتاب رد الیهود برعلیه دین وملت‌یهود مینماید .

ملاآقابابا در مقبره مسلمانان درسر قبر آقای قدیم که حالیه در گل خانه باغ فردوس در جنوب تهران واقع شده مدفون است و بر روی سنك مقبره وی این اشعار نوشته شده .

از منزل عدم بوجود آشنا شدم
بامت کلیم خدا پیش وا شدم
در مصحف کلیم و احکام انبیا
دیدم محمد است محمد رضا شدم
رفتم از این جهان بدر دوست شادمان
از بهر آنکه کاتب دین خدا شدم

می نویسد :

« باوجود شکنجه های گذشته در آغاز قرن نوزدهم عده شایان توجهی از خانواده‌های یهوددرهمدان مقیم بودند »

م . ل . دوبو اظهار میدارد که «در همدان در سال ۱۸۱۸ دارای قریب ۹۰۰۰ خانه، واز ۴۰ الی ۵۰هزار جمعیت ، ۶۰۰ خانواده‌یهودی وجود دارد » ولی این شماره جمعیت‌در ظرف حدود ۲۰ سال بطورقابل ملاحظه‌ای کاسته شده است زیرا فلاندن که در سنوات ۱۸۳۹ - ۱۸۴۰ در همدان بوده اظهار میدارد که آنهادویست خانواده میباشند» .

و ربی دبیت هیلل هم ۲۰۰ خانواده صورت داده است .

بر آورد ۶۰۰ خانواده ازطرف M.L.Dubeux درسال ۱۸۱۸ می‌باشد و ۲۰۰ خانوار فلاندن در ۱۸۳۹ است . واقعات آذربایجان‌در سال ۱۸۳۰ و واقعه ملا آقا بابا ۱۸۲۲ - درست دو واقعه بین سیاحت (دوبو)وفلاندن می‌باشد، بنابراین کسرجمعیت‌یهودیان همدان‌میرساند که‌در ظرف ۲۱ سال‌از ۱۸۱۸ تا ۱۸۳۹ در تمام ایران واقعات‌ناگواری برای یهودیان ایران رخ داده و بغیر از تبریز که کلیه جمعیت یهود خودرا ازدست داد در سایر نقاط‌دیگر در حدود یك ثلث‌یهودیان یا کشته شده یا تغییر مذهب داده و یاترك وطن نموده‌اند.

کسروی در صفحه ۷ تاریخ مشروطه ایران‌مینویسد:

« میدانیم که چون‌نادرشاه کشته شدآن بزرگی که با کوششهای خود برای ایران پدید آورده بوداز میان رفت ولی ایران باز یکی‌از کشورهای بنام‌آسیاشمرده میشد و کریمخان‌و جانشینان اواگرچیزی

بکشور نیفزوده بودند چیزی هم از آن نکاستند لیکن در زمان قاجاریان ایران بسیار ناتوان گردید و از بزرگی و جایگاه و آوازه آن بسیار کاست و انگیزه این، بیش از همه یك چیز بود و آن اینکه جهان دیگر شده و کشورها بتکان آمده ولی ایران بهمان حال پیش باز میماند. از سال ۱۱۵۷ تا ۱۲۹۳ (هجری) که کریمخان زند در گذشت تا سال در گذشت فتحعلی شاه پنجاه واند سال بود و در این زمان کم، در اروپا تکانهای سختی پیدا شد (۱) و داستان های تاریخی بی‌مانند از شورش فرانسه و پیدایش ناپلئون و جنگهای پیاپی آن و جنبش توده‌ها و پیشرفت فن جنگ و پدید آمدن افزارهای نوین و مانندایتها روداده و در نتیجه آنها، دولتهای بزرگ و نیرومندی پیدا شده بود. کشور ایران از آن تکانها و دگرگونیها بی‌بهره و ناآگاه ماند و راستی آنست که نه پادشاهان قاجاریه و نه سر جنبانان توده از آن تکان و دگرگونیها سر در نمیآوردند نتیجه آن بود که دو دولت نیرومند و بزرگ و بیداری یکی در شمال ایران و دیگری در جنوب آن پیدا شد و ایران ناتوان و ناآگاه درمیان آنان ماند و راستی آنکه برای چنان زمانی پادشاهان کم جربزه قاجاری شاینده سررشته‌داری نبودند»

کرزن در کتاب ایران جلد دوم صفحه ۹۹ ترجمه فارسی مینویسد:

« یکی از عوامل مهم تولید ثروت در هر کشوری جمعیت است مورخین درباره جمعیت ایران باستان عقاید مختلفی اظهار داشته اند. پاره ای معتقد هستند که در زمان هخامنشیان همین ایران فعلی (نه امپراطوری ایران) دارای پنجاه ملیون جمعیت بوده است. شاردن

(۱) ودرهمین مدت یهودیان ایران دچار مصائب فراوانی گشته

میگوید که درزمان صفویه جمعیت ایران قریب ۴۰ ملیون میشده است
ازطرف دیگر هم مشاهده پاره‌ای آثار مانند شهرهای بزرگ جمعیت ،
ده‌های ویران ، قنات های خشك ، بازارهای خالی ، ومزرعه هائی که
اکنون چمن‌زار وریگستان گشته گواه صادقی برزیادی جمعیت ایران
قدیم میباشد ..... حکومت مستبد ایران مانع ازآنست که اهالی
اطمینان جانی و مالی داشته در یك نقطه سکونت نمایند . پادشاهان و
حکام ایران بمجرد سوء ظن مختصر یا القاء شبهه یا طغیان و شورش
اهالی ، فرمان قتل عام یا چشم کندن یاغارتکردن یك شهر بلکه یك
استانرا صادر میکنند (نه فقط سلاطین و حکام بمجرد سوء ظن یاالقاء
شبهه،(بلکه ملانماهانیز،چنانچه درتبریز وسایر شهرستانهای آذربایجان
کردند) بدیهی است که درچنین محیط تیره ووحشت ، هیچگاه امید
برومندی وحاصل خیزی پیدانخواهد شد ..... پس ازانقراض صفویه
(حتی درزمان صفویه بطوریکه قبلا ملاحظه شد) کشتارها وجنگهای
داخلی که قریب یك قرن بطول انجامید جمعیت ایران ، بطورعجیبی
سقوط کرد چنانچه دراوائل سلطنت فتحعلی شاه شماره نفوذ این کشور
را به شش ملیون تخمین زدند » (درآخرفتحعلی شاه کمترشد) .

دکتراف ـ پولاك (۱) که مدتها درتهران وسایر شهرهای ایران
به طبابت اشتغال داشته جمعیت ایرانرادرسال ۱۸۷۳ میلادی ، قریب شش
ملیون نفرنوشته است (۲) .....

---

(۱) طبیب یهودی ناصرالدین شاه .

(۲) باوجود از دیاد موالید که همواره موجب کثرت جمعیت است،
جمعیت ایران ازسال ۱۷۹۷، اول سلطنت فتحعلی شاه تاآنزمان درمدت
۷۶ سال زیاد نشده بوده است .

دکتر پولاك اضافه کرده که «اقلیتهای غیر مسلمان مانند یهودیان، ارمنیها، کلدانیها واخیراً بابیها دسته دسته ازایران میروند زیرا از بیم توده مردم ومامورین دولت هیچگونه تامینی ندارند.»

ووضع آنهارا با این جمله از «تذکره لطفعلی بیك آذر» میتوان خلاصه نمود: «گویند در ابرقو (۱) جهود اگر زیاده بر چهل روز آنجا بماند، نماند.»

آ. ژوبر که درسال طاعونی ۱۸۳۰ به ایران آمده درصفحه ۱٦۹ ترجمه فارسی مینویسد:

«یهودیان که در ترکیه کاملا متمول میباشند درایران بمنتهای درجه فقر ومسکینند» درصفحه ۱٤۲ احصائیه‌ای ازجمعیت ایران داده و ساکنین ایران را ٦۵٦۲/۰۰۰ نفر صورت میدهد. ضمن آن ارمنیها را ۷۰ هزار (۲) زردشتیها را ۲۰ هزار ویهودی وزابی رانتوانسته‌است صورت دقیقی دهد»

سرجان ملکم که احصائیه جمعیت ایران را درسال ۱۸۰۰ حدود شش ملیون برآورد کرده درجلد دوم صفحه ۲٦۷ مینویسد:

«یهود که در معرض استخفاف واستحقارند بسیار کم شده‌اند» آنچه مسلم است عده یهودیان ایران درآخر سلطنت فتحعلیشاه نبایستی بیش از ۲۵ هزارباشد.

---

(۱) ابرغویکی ازمراکز بزرك یهودی نشین ایران بوده است و یهودیان آن بایستی یا در عصر شاه عباس ثانی یادر اواخرزندیه از بین رفته باشند.

(۲) گویا اغراق شده باشد.

ل. لانگلس L. Langles گرد آورنده کتاب شوالیه شاردن، در سال ۱۸۱۱ در زمان فتحعلی شاه درصفحه ۲۴۰ جلد دهم کتاب شاردن فرانسه مینویسد :

« ساکنین جدید ایران موسومند به تات یاناجیك، اینهادرشهرها ودهات ساکنند ومنشا آنها اززردشتی ویهودواعراب ومسیحیان که مجبور به قبول اسلام شدند میباشند . آنها به تحصیل علوم وصناعت و زراعت میپردازند **واشخاص که در تحریکات ودسایس تخصص دارند برای اداره امور دولتی یامذهبی خوانده میشوند .** »

در صفحه ۲۴۱ عده مسیحیانرا در ایران ۷۰ هزار میداند و در صفحه ۲۴۳ یهودیانرا از ۳۰ الي ۳۵ هزار در صورتیکه در بالا گفته شد که عده یهودیان در اواخر سلطنت فتحعلی شاه ۲۵ هزار بوده . علت اختلاف این ده هزار نفر درآن است که نویسنده بالا احصائیه ۳۰ الی ۳۵ نفرخودرا بسال ۱۸۱۱ میلادی یعنی اواسط سلطنت فتحعلی شاه میداند .

فتحعلی شاه در سال ۱۷۹۷ بسلطنت رسید که در آن موقع عده یهودیان ایران ۵۰ هزار بوده

در اواسط سلطنت فتحعلی شاه در ۱۸۱۱ طبق گفته لانگلس ۳۰ ـ ۳۵ هزار بوده

ودراواخر فتحعلی شاه در سال ۱۸۳۴ ، ۲۵ هزاربود.

علت این سیرنزولی جمعیت یهود ایران از مشروحات تاریخی که ازنظر گذشت معلوم است درواقع آخرسلطنت فتحعلی شاه ، عده یهودیان ایران به منتهای نقصان خود رسیده که درمدت ۲۶ قرن اقامت

یهودیان درایران هیچگاه به چنین نقصانی نرسیده بود ویا بطریق دیگر بایستی گفت که از زمان سنجر که جمعیت یهود ایران ۱/۲۰۰/۰۰۰ نفر بوده به ۲۵۰۰۰ نفر تنزل کرد.

واگر کسوری که درتفکیک بین‌النهرین ۴۵۰۰۰

و قفقازیه ۱۰۰۰۰۰

وترکستان ۷۵۰۰۰

ازایران حاصل شد، برجمعیت ۲۵هزاری یهودیان دراواخر فتحعلی شاه، مذکوره دربالا علاوه کنیم کلیه میشود ..... ۲۴۵۰۰۰ و این عده را چون ازرقم اولی بالا کسر نمائیم جمعاً از اول استیلای مغول تا آخر فتحعلی شاه قاجار نزدیك یکملیون از یهودیان ایران بعلاوه موالید درآن‌مدت‌ازجمعیت یهودیان‌ایران کسر گردیده، و این کسور بعد از کشتارهای مغولها، دردرجه اول در اثر تغییر مذهب و در ثانی مهاجرت و بالاخره کشتارهائیکه بازهم بیشتر توسط عده‌ای از مغول زادگان بعمل آمده انجام شده است، و بعداً خواهیم دید که ازدیاد آن چگونه انجام شده است.

ژویش انسیکلوپدیا جلد یازده صفحه ۲۹۶ در قسمت شیراز از قول بنیامین دوم (که در سال ۱۸۵۰ راجع به مسافرت خود درایران کتابی نوشته) مینویسد:

درشیرازفعلا ۵۰۰ نفر یهودی دارد ولی در ۲۰ سال قبل (۱۸۳۰ اواخرفتحعلی شاه) سه هزارنفر بودند که در اثر شکنجه های موحش ۲۵۰۰ آنها مسلمان شدند و کهن صدق احصائیه یهودیان همدان را در سال ۱۸۱۷ ششصد خانوار صورت میدهد و اضافه میکند که

۲۰ سال بعد (۱۸۳۷ درواقع آخرسلطنت فتحعلی شاه) دراثرعوامل مختلف بسیار تقلیل یافتند .

در زمان فتحعلی شاه کلیه جمعیت تهران ۳۰ هزار نفربود(۱) و مردم سرشب بخانه‌های خود رفته شام خود را خورده بخواب‌میرفتند اما دروازهای شهر تاپاسی ازشب گذشته برای ورودقوافل بازبود وبرای بستن‌دروازه‌هامقررچنین‌شده بود که یهودیها رفته دروازه‌هارا ببندند(۲) یهودیها موظف بودند که اولاجزیه مرسومه را بپردازند و درثانی یك خروس طلا هرسال برای عید نوروزتقدیم شاه بنمایند. جمعیت‌یهودیان تهران در آن زمان ناچیز بود و همه در فقر و مسکنت و بدبختی غوطه‌ور بودند وتقدیم خروس طلا باضعف بنیه مالی مصیبت بزرگی برای آن جمعیت بود .

مردی یهودی بنام الیشاع شیرازی (که فرزند اوتاچندین سال قبل با داشتن بیش ازصد سال در حیات بود) به شغل خرازی فروشی بطور دوره گرد کسب مینمود وی دراواخرفتحعلی‌شاه ، جوان خوش سیمائی‌بود. روزی‌در حین گردش در اطراف شهروبافریاد ذکر اجناس فروشی خود عبورش از کنار حرمخانه شاهی افتاد وزنهای حرم برای خریدبعضی‌ازاحتیاجات‌خود بدرب‌اندرون‌احضارش‌میکنندوچون‌معلوم میگردد یهودی است وارد حیاطش مینمایند . در حین بهم زدن بساط الیشاع وانتخاب اجناس ، به شوخی وخنده ومضحکه میپردازند اتفاقاً

---

(۱) آ. ژ بر صفحه ۱۷۸

(۲) از ملاآقا بابا دماوندی

فرمانفرمارا درقمیشه شکست وتوقیف وهنگام فرستادن به حبس اردبیل در راه فوت نمود . از این تاریخ به بعد به منظور حفظ هندوستان از تجاوز روسیه تزاری ، انگلیسها روابط خودرا با ایران زیاد نموده و محمدشاه را تقویت کردند .

درحالیکه این جریانات درایران انجام میشد وبیش از ۱۴۵هزار نفر ازیهودیان ایران در عصر فتحعلی شاه کاسته گردیده بود (صدهزار دراثر تفکیك قفقازو گرجستان و۴۵ هزار نفر بواسطه مهاجرت وقتل) آسایش و اعلام آزادی یهودیان ممالك مختلف اروپا بسرعت رو به پیشرفت بود ، درفرانسه درسال ۱۷۹۶ آزادی یهودیان اعلام شده بود وآنها نیز درمجلس قانون گذاری عضویت یافته بودند ودر سال ۱۷۹۸، اسحق اتیاس رئیس این مجلس شده ویهودیان را به ادارات راه دادند.

انقلاب فرانسه وفتوحات ناپلئون کار خود را در اروپا کرده بود. با وجود آنکه هنوز بسیاری از مردم نظر مساعد بیهود نداشتند سال ۱۸۰۸ در قسمتی ازآلمان یهودیان را آزاد کردند در پروس هم در ۱۸۱۱ این آزادی انجام شد ودربعضی قسمتهای دیگر آلمان در۱۸۱۵. اما در تمام آلمان هنوزعملی نگردیده بود تا سال ۱۸۴۸ ودر اطریش هم درهمین سال . درانگلستان از ۱۸۲۹ بتدریج بر آزادی یهود افزوده شد تا آنکه درسال ۱۸۶۰ تکمیل گردید .

دردانمارك در۱۸۴۹ ودر نروژتا ۱۸۵۱ بطول انجامید . درسویس ۱۸۵۳ در ایطالیا قبلا هم آزادی داشتند اما تساوی کامل آنها با سایرافراد کشور درسال ۱۸۵۹ حاصل گردید . درترکیه ازآزادی کامل برخوردار بودند امادرسال۱۸۳۹ و ۱۸۵۶ دواعلامیه رسمی راجع بتساوی

حقوق یهودیان باسایر افراد کشورصادر شد .

قرن نوزدهم نه فقط آزادی یهودیان اروپا را تامین کرد بلکه به فرهنگ یهود حیات نوینی بخشید ودرواقع پیوند جوانی به تنه درخت کهنسال اسرائیل زده شد.

موضوعیکه موجب تجدید حیات و تنویر افکار یهودیان اروپا گردید قبل از هر چیز موضوع آگاهی ازتاریخ ملت خود بود واولین اقدام اصلاحی، ایجادمجمعی ازطرف سه نفر جوان یهودی درسال ۱۸۱۹ در برلن بنامهای Moise Moser-Leopold Zunz-Edouard Gans انجام شد و موئیز از دوستان نزدیك Hein بود

برنامه این مجمع عبارت ازتاسیس مدارس وآکادمی وآشنانمودن افراد یهود به صناعت و فلاحت بود . چون اجرای برنامه ازقدرت آنها خارج بنظر آمد شروع به تحقیق وتجسسات علمی مربوط به یهود پرداختند واز این راه بسیاری از نکات تاریك گذشته یهودیان برای غیر یهودیان وحتی خود یهود آشکار وروشن گردید اسحق جوست Jost (۱۷۹۳ ـ ۱۸۶۰) اولین شخصی بود که تاریخ یهود را نوشت سپس نحمان (کروشمال) اهل گالیسی تاریخی عمیقانه تر نوشت و شلمو یهودا راپاپورت (۱۷۹۰ـ ۱۸۶۷) نهضت علمی تری رابرای تاریخ یهودایجاد کرد. شموئیل داوید لوزاتو (۱۸۰۰ ـ ۱۸۶۵) اهل ایطالیا بتجسسات تاریخی عمیقی پرداخت وزکریا فرانك(۱۸۰۱ ـ ۱۸۷۱) راب بزرگ (درست) درآلمان وهنری گرائیتز همکار او ۱۸۱۷ ـ ۱۸۹۱) که از علماء بزرگ وفاضل عصر بودند بنای تاریخی ایجاد کردند که موجب فخر عالم یهودیت گردید وبالاخره آبراهام Geiger (۱۸۱۰ ـ

۱۸۷٤) راب (برسلو) و(فرانکفورت) کتابی راجع به تاریخ‌مذهبی وادبی یهود و پیش رفتهای حاصله در قرون متوالی برشته تحریر در آوردند درفرانسه هم بین یهودیان نویسندگان وفضلای‌بزرگی‌مانند Salomon Munk (۱۸۰۲ ـ ۱۸٦۷) ۱ یوسف درمبورگ (۱۸۱۱ ـ ۱۸۹۵) وایزیدورلوب Isidor Loeb (۱۸۳۹-۱۸۹۲) وصادوق کاهن (۱۸۳۹ـ۱۹۰۵) و دهها فضلا و نویسندگان بزرگ در اثر آزادی یهودیان و تساوی حقوق جامعه آنها بظهور رسیدند که نه فقطموجب فخرو مباهات جامعه‌خود گشتندبلکه موجب‌سرفرازی وعظمت میهن‌خویش را در بین‌جهانیان فراهم ساختند . در میان بزرگان یهود مردمانی هم بودند که برای ورود بجامعه مسیحیان ، پروانه ورود که عبارت از تغییر مذهب دادن بود (مانند نیمه اول قرن بیستم در ایران) بدست آوردند . از قبیل . (هاینرش‌هاینه) شاعر معروف‌بزرگ آلمان.

عده دیگر از بزرگان یهود که معروفیت جهانی پیدا نمودند عبارتند از :

اورباخ (۱۸۱۲ـ۱۸۸۳) رمان نویس‌معروف . کارل مارکس (۱۸۱۸ ـ ۱۸۸۳) که عمر خود را وقف بهبود زندگانی کارگران‌نمود و کتاب موسوم به سرمایه یا (کاپیتال) رانوشت.

فردیناندلاسال‌همکار کارل‌مارکس، مندلسون‌فیلسوف، بارتولدی (۱۸۰۹ ـ ۱۸٤۷) ومایربیر (۱۷۹۱ ـ ۱۸٦٤) که از آهنگ سازان معروف‌بودند. مشه حس که کتاب معروف‌خود موسوم‌به (رم‌واورشلیم)

را نوشت و با تحلیل یهود در بین ملل دیگر مخالفت نمود.

درانگلستان بنژامین دیزرائلی (۱۸۰٤ ـ ۱۸۸۱) ولرد ردینگ که از سیاستمداران بزرگ بودند. موسی مونتفیوری از نوع دوستان معروف (۱۷۸٤ ـ ۱۸۸۵) ایسرائل زانگویل (۱۸٦٤ ـ ۱۹۲٦) رمان نویس شهیر. در فرانسه ادولف کرمیو (۱۷۹۷ ـ ۱۸۸۰) یکی از وکلای معروف وموسس الیانس اسرائیلیت. سالومون مونك (۱۸۰۳ ـ ۱۸٦۷). مستشرق بزرگ ژول اوبرت (۱۸۲۵ ـ ۱۹۰۵) باستان شناس ومتخصص خط میخی. Arsen Darmesteter لغات شناس شهیر. اوژن مانوئل (۱۸۲۳ ـ ۱۹۰۱) شاعر. ژوزف ریناك ادیب ومورخ. سالومون ریناك استاد علم لغات و باستان شناس و تئودور ریناك برادر دیگر محقق بزرك. راشل تراژدین معروف. فرومانتل هالوي وماندلسون آهنگ ساز آن عصر و یشوعه حفظ ویهودی منوحیم آهنگ ساز عصر حاضر.

در اثر آسایش و آزادی یهودیان بعداً توانستند خدمات مهمی به بشریت نموده و موجب افتخارات و عظمت مادی کشور خود را فراهم سازند.

یهودیان معروف دیگر در علوم مختلفه شیمی و فیزیك وطب بمقامات بزرگی نائل گردیده وخدمات شایان توجه ای برای جامعه بشری جهان انجام دادند وموجب برطرف شدن امراضیکه سالیانه ملیونها نفر بشر را درخاك مدفون می نمود، مانند پروفسور هافکین که برطرف شدن مرض طاعون مدیون وی است و یا انشطین که درسنوات اخیر خدماتش مورد تعجب وشگفت جهانیان گردید یا الکساندر فلمینگ که کشف پنیسیلین را نمود و

Vacksman Zalman کاشف استر پتومیسین وسالك kSale کاشف واکسن پولیومیلیت و کوخ Koch کاشف میکرب سل واکثرا کشفیات خودرا برایگان تقدیم بشریکه این همه ملتش را آزرده بود کردند. البته یهودیانیکه خدمات برجسته ای به بشریت نمودند زیاد هستند و کتابی جداگانه برای شرح خدمات آنها لازم است که برشته تحریر درآید. همچنین چند نفر علمای بزرگ یهود اسم برده میشوند

یکنفر از اهالی سه ده اصفهان از احفاد یهودیانیکه درعصرشاه عباس اول و دوم مسلمان شدند.

مربوط به صفحه ۳۹۸ میباشد

مربوط به صفحه ۵۲۶ میباشد

مانند حیم ویزمان‌شیمیست بزرگ ، پاول ارلیخ کاشف‌نئوسالوارسان، اوگوست واسرمان که خدمات گرانبهایش برای مبتلایان بـه سفلیس معروف جهانیان است و پریس‌هبر شیمیست وبرنده جایزه‌نوبل. فروید روانشناس‌بزرگ، وهنری برگسون فیلسوف ونویسنده‌شهیر. اوپنهیمر Oppenhiemer فیزیسین‌معروف عصرحاضر . گوستاوایفل سازنده برج ایفل و استفن‌زوایگ نویسنده مشهور و صدها مردان بزرگی که جهانیان مدیون خدمات آنها در رشته های مختلف می‌باشند .

فصل سوم

محمد شاه قاجار

۱۸۳۴ ـ ۱۸۴۸

هنگامیکه علمای یهود در اروپا در نتیجه بدست آوردن آزادی مشغول چنان خدماتی برای مملکت خود و عالم بشریت بودند ، ببینیم درایران، ایرانی که یهودی را منفور و نجس و قابل ترحم نمیدانست چه می گذشت .

محمدشاه بتخت نشست، انگلیسها بمنظور حفظ هندوستان درمقابل روسیه به او کمك می نمودند • قائم مقام که در تبریز وزیر و مشاور محمد

شاه بود به تهران احضار و کارهارا در دست گرفت اما دیری نپائید که شاه جوان بی‌جهت به او بدگمان شده و دستور داد او را خفه کردند و حاجی میرزا آقاسی که معلم سرخانه شاه بود به صدارت منصوب گردید • میرزا آقاسی مرد نادان و متعصبی بود ، در عصر صدارت او روابط با انگلیسها تیره شد و روسها نفوذ بیشتری درایران یافتند:

محمد شاه درسال ۱۸۳۷ متوجه محاصره هرات گردید و انگلیسها چون از این عمل ناراضی بودند جزیره خارك را بتصرف در آوردند و شاه بالاخره مجبور بترك محاصره هرات گردید. درسال ۱۸۴۰-۱۸۴۱ آقاخان محلاتی پیشوای فرقه اسمعیلیه شورشی نمود و حاکم یزد و کرمان را مغلوب نموده واز آنجا به هندوستان فرار کرد•

با وجود آنکه در عصر محمد شاه قاجار روابط ممالك اروپا باایران توسعه یافت و تعداد زیادی مسافرین اروپائی به ایران آمدند وازایران هم کم و بیش شروع به مسافرت به اروپا نمودند وخصوصاً تمام سفرای ممالك خارجه دردربار ایران بودند، مع الوصف تغییری درروحیه ووضع رفتار توده مردم نسبت بیهودیان ایران پدیدار نگردید. حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم کشور بود و با موجودیت او در دربار ایران و سنخ فکرش امید هیچگونه اصلاح اساسی فکری و اداری در کشور ایران نمیرفت گرچه درعصر محمد شاه دیگر آن قتل عامها و کشتارهای بزرگ دسته جمعی یهودیان ایرانی ، مانند عصر فتحعلی شاه وجود پیدا نکرد خصوصاً آنکه محمد شاه شخصاً نظر مخالفتی با یهودیان نداشت ، بـا وجود این باید گفت که یهودیان ایران دیگر از پا درآمده بودند و درواقع هستی

وجمعیت قابل ملاحظه‌ای نداشتند تا فشارها و تجاوزات صورت سابق را داشته باشد ، مع‌الوصف همان مقدار کمی که از یهودیان باقی مانده بود بازهم مورد مضحکه و تمسخر و تنفر بود . محمد شاه که در تحت تاثیر کامل حاجی بود ، پادشاهی بود که در کلیه نوشته‌های آن عصر وی را حامی دین لقب داده‌اند، محمدشاه ضمناً چون بیمار بود تمام کارهارا بدست وزیر خود سپرده بود .

اوژن فلاندن که در عهد محمد شاه به ایران آمده در صفحه ۱۲۱ مینویسد : « محمد شاه چند سال است بمرض نقرس گرفتار شده و بطوری ناتوان گشته که تمام کارهارا نخست وزیرش انجام می‌دهد . این ملای متعصب کم تجربه و بی‌فکر نمیداند چطور کارهارا باید انجام دهد . ایران را فلج کرده و عقیده‌اش بر اینست که خدا و پیغمبر بایرانیان وحی می کند که مطیع شاه خود باشند» .

درصفحه ۱۲۹۳ می‌نویسد :

«امروزه که کلیه کشور ایران را ویرانه‌ها مستور ساخته‌اند جای تعجب نیست اگر جلفا را نیز بدین شکل ببینیم ، مع‌هذا باید گفت بمراتب خرابی جلفا از محلات مسلمانان کمتر است»(۱) درصفحه ۲۹۷ مینویسد:

« کلیمیان ایران باهمان فلاکت و بدبختی ، درسرتاسر آسیا پراکنده شده و محلی معین جهت خود برنگزیده‌اند (۲) در نزد مسلمانان خوار

---

(۱) محلات یهود تکلیفش معلوم و قابل بحث نبوده است .

(۲) پس از یکقرن و نیم از عصر فلاندن و ۲۰ قرن پراکندگی آنها هم که میخواهند برای خود محلی برگزینند بسیاری مخالف می باشند .

و سربزیر و حاکم ایران نیز پیوسته در صدد آزار آنها است وخلاصه منفور عامه هستند . »

ژویش انسیکلوپدیا جلدششم صفحه ۶۵۹ راجع به اصفهان می نویسد:

« پس ازمرگ فتحعلی شاه شورشهای جدیدی بوقوع پیوست (دراصفهان) صدو سی نفر یهودی هلاك شدند وخیلی بیش از این عده زخمی گردیدند . در میان قربانیها ، ثروتمند ترین یهودی جامعه بنام اباناسی و ملا آقابابا حاخام بزرگ اصفهان ویکنفر زن یهودی،عیال شخصی موسوم به حزقیا وجود داشتند .

در شهر مشهد در سال ۱۸۴۰ واقعه ناگوار زیر برای یهودیان اتفاق افتاد (۱)

در ۱۳ ماه نیسان سال ۵۵۹۹ عبری=۱۸۳۸ میلادی یکنفرزن یهودی که ورم دست داشته و به طبیبی مراجعه و او دستور می‌دهد که سگی را کشته و خون آن‌را بدست خود بمالد . مرد خانه ، سگی را از کوچه آورده ولی دلش برای کشتن آن سگ گواه نمی دهد پس مسلمانی را بخانه آورد و آن سگ را می کشد . بر سر مزد این‌عمل مرافعه‌ای تولید می گردد قضا را روز عید قربان بود وآن مردمسلمان بکوچه رفته فریاد می کند : مسلمانان یهودیان عید قربان رامسخره کرده سگ را قربانی کردند . (۲) مردم شهر مشهد (مانند همیشه) بدون تحقیق به محله یهودیان ریخته پس از آنکه ۵۰ نفر را کشتند

---

(۱) نیمرك درکتاب خود مینویسد .

(۲) در مذهب یهود مراسم قربانی وجود دارد پس چگونه ممکن است عید قربان را مسخره کنند .

و کنیسه‌هارا خراب کردندو توراتهارا آتش زدند (و فقط یك تورات که مخفی بود باقی ماند)آنوقت حاضر شدند در صورتی که‌مسلمان گردند از کشتار بقیه صرفنظر نمایند . نیمرك سیاح اضافه می کند که عده کثیری ازآنهابه هرات‌مهاجرت کردند همچنین‌به تهران‌وشهرهای دیگر ایران • بتدریج سواد و اطلاعات مذهبی آنـان کم شده است و مذهب اجدادی را فراموش می کنند . آنهائی که از شهر دورندایام اعیاد را نمی‌دانند چه وقت است (در سال۱۸۸۳) نیمرك جمعیت‌مشهد را ٤۰۰ خانواده دانسته (در آن ایام ۳۰ خانوار هم بهمدان مهاجرت می‌نمایند• و از بس به یهودیان ظلم شده بود ، مردم آن شهر راتشبیه به مردمان صدوم نموده بودند) (۱) .

لرد کرزن در کتاب ایران ترجمه فارسی صفحه ۱۱۳ راجـع بواقعه مشهد چنین می‌نویسد :

« بطوریکه مشهور است و دکتر وولف نیز تقریبا شـاهد قضیه بوده ، در سال ۱۸۳۸ میلادي برابر ۱۲۵۱ هجری قمری یك‌زن‌یهودی فقیریکه دستش پیس بوده و یـا زخم دیگری داشته برای مداوا ، نزد یکی از اطباء مسلمان می‌رود • طبیب مسلمان دستور می‌دهد سگی را بکشد و دستش‌را در خون گرم سگ آغشته کند • زن بدبخت‌یهودی دستور طبیب‌رااجرا می‌نماید و ظاهراً این پیش‌آمد در روز دهم‌ذیحجه یعنی عید قربان مسلمانان اتفاق میفتد • شیعیان متعصب شهر، قضیه‌را باهانت وتحقیر عیدقربان‌تعبیر کرده بفاصله چنددقیقه‌سی وپنج‌یهودی

---

(۱) ازیادداشتهای آقای کهن صدق

را می کشند . سایر یهودیان مشهد از ترس جان بخانه‌ملاها پناه‌آورده و دین اسلام را می‌پذیرند. پرواضح است که چنین ایمانی ازهر گونه ارزش معنوی بی‌بهره است‌وبرای فراراز کشته شدن‌مي‌باشد»

راجع به مهاجرت و فرار یهودیان از اوطان چند هزار ساله خود در اثر بی مهری هموطنان همگی متفق القولند و یکی دیگر ازنویسندگان که پدرش شاهد قضیه بود در کتاب(عونگ لشبات) بقلم متتیا گرجي می‌نویسد :

« قسمتی از سر گذشتی که برسر ما آمد و اولادان ما آن را فراموش نکنند ، می‌نویسم تا شکرانه خداوند را بجا آورند . ما قبلا ایرانی بودیم و اجداد ما در زیر سلطنت سلاطین بسر می‌بردند .

گناهان ما موجب شد که مسلمانان از ما بهانه جوئی‌هائی غیر حقیقی نمودند و غفلتاً کلیه آنها بـا اسلحه جمع شده شروع به قتل و غارت کردند و تمام کنیسه‌ها و مدارس را ویران نموده و ۳۱ نفر را کشتند و سپس گفتند یاکلیه را خواهیم کشت یا آنکه مذهب خود را عوض نمـائیم و همه مجبور به تغییر مذهب شدند و این واقعه در ۱۳ نیسان سال۵۵۹۹ عبری بود.

پس بقلب عده‌ای افتاده وطنی را که درآن‌متولد شده بودندترك نمایند و ازآنجا حرکت نمودند وپدرم جزء مهاجرین بود و به هرات در افغانستان آمده ساکن آنجا شد ومن درشهرهرات در۲۶ ماه کسلو ۵۶۰۵ درروز شنبه متولد شدم » .

سپس به شرح محاصره وتصرف هرات درسال ۵۶۱۶ = ۱۸۵۵

عهد ناصرالدین شاه و مصائبی که ارتش ایران برسر آنها وارد آورده پرداخته است .

درنتیجه‌وضعیت‌وخیمی که‌در این‌زمان‌مانندسابق ادامه‌داشت کم وبیش‌مهاجرت‌وترك‌وطن‌یهودیان‌ادامه‌داشته‌است(درسال۵۶۰۵ = ۱۸۴۵ میلادی اولین‌فامیل از یهودیان ایران‌از شهر یزد بنام ابوگرشوم‌چرخ تاب از طریق بوشهر و بمبی به اسرائیل رفته در شهر صفات ساکن می گردد ، وی ۷۲ اولاد و نبیره‌های خودرا دید و تا چندی فرزندان او قنسول ایران در آنشهر بودند و در سال ۱۸۴۶ هم که در ایران بار دگر وبا آمده بود ، ملا مختار بن العازار لوی عازم صفات و به آن شهر مهاجرت‌می‌نماید(۱)

باوجود واقعه مشهد و اتفاقات فردی که از این تاریخ به بعد پیوسته برای یهودیان ایران اتفاق افتاده است بایستی گفت که اوضاع و احوال یهودیان نسبت به عصر فتحعلی شاه بهبودی یافته بود زیرادر عصر آغا محمد از عده یهودیان در حدودهفتادهزارو در زمان فتحعلی‌شاه ۴۵ هزار در اثر مهاجرت یا تغییر مذهب یا کشته‌شدن کسر گردیدند در صورتیکه در زمان ۱۴ ساله سلطنت محمد شاه می‌توان گفت که عده ۴۵ هزار نفری آنها از اول تا به آخر در پایه همان حدود مانده است یعنی آنچه اضافه موالید داشتند مهاجرت‌و یامسلمان شده‌اند . یهودیان تهران نسبتاً راحت‌تر بودند و علت را در اثر آن دانند که جزو حرم محمد شاه یك زن یهودیه تهرانی بوده که اغلب برای سر کشی محله‌یهود

---

(۱) از یادداشتهای آقای کهن صدق

میامد و یهودیان جلو پای مشار الیها گوسفند قربانی می کردند .
سند پیوست که کلیشه شده ثابت میکند که وضع یهودیان ایران، باوجود نظر مساعد درباروقت، هنوز ناراحت کننده بوده وملانماها بخرابکاری مشغول بودند و بالاخره این سند زنده ثابت میماید که علمای حقیقی وعالم مسلمان ایرانی ، نسبت بیهودیان نظر سوئی نداشتند و بلکه کمك کافی میکردند زیرا ۵ نفر از آنها یك حکم شرعی را امضاء کرده اند و صریحاً امر داده اند که اگر شخصی اهل اسلام مال یهودی را غصب و بغیر حق گرفته باشد ، اگر مال موجود باشد ، عین آن را و اگر تلف نموده باشد مثل آنرا واجب و لازم است مرجوع دارد واگر مسلمانی یهودی را بکشد قصاص النفس بر شخص جانی واجب است مگر آنکه غیر عمدی و بخطا کشته باشدو بشرایطی می‌توان وی رابری کرد . واگر یهودی مسلمان شده و بخواهد بر گردد او را نباید بقتل رسانید بلکه حبس دارد یا جرم مالی و قضات اسلامی پس از فوت یهودی نباید مطالبه ترکه نمایند .

عین مندرجات سند فوق الذکر ضمیمه بشرح زیرمیباشد :

«در این مسئله که شریعت کفار غیر مخاطبین بشرایع باشند **بشرایط مالی** اگر شخصی ازاهل اسلام مال یهودی زمی را غصباً بغیر حق گرفته باشد، اگر آن مال موجود باشد عین آن واگر تلف نموده باشد ازمثلی مثل و **الافمی** قیمت آن برشخص مذکور واجب ولازم شده باشد واگرشخص مذکوریهودی مذکوررا عمداً بآلت جارحه زده کشته باشد دراین صورت قصاص النفس برشخص مذکور واجب و لازم شده

باشدواگرخطازده کشته‌باشد و بریت بروی واجب‌ولازم‌شده‌باشدبشرایط واگرحکام یاقاضی‌اسلام کره براسلام یهودی مذکورنمایند این‌فعل از هرحکام وقاضی اسلام غیرجایز ونامشروع‌باشد بشرایط مالی‌وبرتقدیر کره اگر یهودی مذکور اسلام‌بیاورد دین اسلام از وی صحیح ومعتبر باشد بشرایط مالی و اگر رجوع ازدین اسلام نماید بر وی لازم‌حبس از غیر قتل باشد بشرایط مالی و اگر قاضی اسلام می‌باشد بعقد نکاح یهودی‌نبوده باشد اخذاً اجزه نکاح ونیز ترکانه از اموات‌آنها گرفتن قاضی اسلام را نادرست باشد بشرایط مالی .

و اختلاف الدینین بس‌کافروارث‌نمیشود ازمسلم‌بالاتفاق .

ونه مسلم درکافر .

قاضی‌میرمحمود	میرفضل‌الله	میرزا کلان
ابن میرزا	المفتی	مفتی عالم
		ابن‌مرئوث

والله‌الملك

ملامیر ربیع	هوالله العلم العالی
ابن‌آخوند هیبت	الفضل‌الله

با وجود چنین سند محکمی ، دراثر وجود نداشتن وسیله ابلاغ به مردم (مانند رادیوویا جراید وبخصوص دراثربی‌سوادی) همان‌رویه سابق ادامه داشت والبته فرق بزرگی که حاصل شدتوقف‌قتل‌وغارتهای دست جمعی یا تغییر مذهب دادن اجباری و دست جمعی یهودیان بود ولی تجاوزات انفرادی وتغییرمذهب دادنهای فردی در اثر فشارها و

بدبختیهای گوناگون ، همچنان ادامه داشت

« ازاین زمان یهودیان تهران وخصوصاً کاشان بتدریج داخل کار پشم وابریشم وصنعت قالی‌بافی گردیدند»(۱) .

ودراثر لزوم اینگونه معاملات روابط بین یهودیان ومسلمانان کاشان بهبودی یافت که این بهبودی تا امروز باقی است .

بنیامین دوم سیاح یهودی اهل باواریا در سال ۱۸٤٦ بـه ایران آمد و گفته است که او اولین مسافر یهودی به کشور ایران بعد از بنیامین تودلا میباشد ؟ او مینویسد :

« از کردستان عبور کردم وتا کنون شخص اروپائی به آنجا قدم نگذارده بود ولی گاهگاهی بعضی(حاخامها)ازاورشلیم به آنجا میایند واغلب نمیتوانند مراجعت نمایند زیرا بدست راهزنها کشته میشوند»

با اینکه یهودیان ایـران در این زمان به منتهای درجه ضعف مادی ومعنوی خود رسیده بودند مع‌الوصف اگردرقسمت مادیات بکلی خوردشده بودندولی درقسمت معنویات وتحصیل دانش کوشش فراوانی داشته وباوجود کلیه اشکالات ، عقب مانده نبودند .

گوبینوسفیر فرانسه در دربارایران راجع به آن عصر مینویسد:

« مردم ایران به مذهب اجدادی خود علاقمندند و کمتر ملاحظه میشود کـه حاضر به تغییر مذهب خود گردنـد بطور مثال میشود گفت که بسیاری از یهودیان را که مسلمان کرده بودند بدین موسی برگشتند یاآنکه اولادان خودرا بدین اجدادی باقی گذارده و خود

---

(۱) ازیادداشتهای آقای کهن صدق ،

مسلمان مانده‌اند » (۱).

درصفحه ٦٥ مینویسد :

« یهودیان تااین اندازه لایق تنفر نیستند ، در واقع منظره مادی صورت ولباس آنها موجب شده که در هیچ جائی مورد توجه نباشند (۲) آنها درآسیا مانند سایر ممالك جهان دارای اراده اخلاقی وتفاخر مذهبی که موجب برخواستن از این همه خرابی ومذلت است میباشند . آنها به مراسم مذهبی خود علاقمند و حتی درپست ترین دهات وباوجود عده کم ، محلی نیست که یهودی درآن نباشد و درمدت صد سال اخیر که سیاحان اروپائی به آسیا آمدند بمقدار زیادی کتبی که چاپ ونیز یالیورنو است درآنجا آوردند . اما برای پیروان دین مسیح نمیشود چنین مطلبی را اظهارداشت . یهودیان دارای علمائی هستند که داراي اطلاعات تلمودی وفلسفه‌ای میباشند و دانشمند هستند وخیلي اسباب تعجب من شد ، روزی که ملاحظه کردم یکی ازآنها باعلاقه خاصی از اسپینوزا با من صحبت نمود (۳) وراجع به نظریه (کانت) از من توضیحاتی خواست . این اسامی ، واین افکار، وعقاید ، باوارد نمودن کتب ، از آلمان از راه بغداد به آنها میرسد .

برای کسب اطلاعات و معلومات وایجاد رابطه ، بمنظور روشن نمودن مسائل مذهبی و مشکلات قانونی وحقوقی ، با رابهای بزرگ اورشلیم تماس گرفته وحکم اومانند پادشاه اسرائیل، قابل اجراوقانونی است

---

(۱) صفحه ۲۲

(۲) اطلاع نداشت که مقررات محدودیت تحمیلی ، لباس ووضع آنها را به این صورت درآورده بود .

(۳) این بود دانش پیشوایان مذهبی یهودی ایران دریکقرن قبل

یهودیان هندوایران توسط مامورین جمع آوری اعانات برای اورشلیم ملاقات میشوند وبوسیله این مسافرین است که سابقاً ازیکدیگر اطلاع حاصل مینمودند ولی امروز از وسیله جدید بهتر و سریعتر استفاده مینمایند. وبدین ترتیب نه فقط بحل مشکلات امور ملی ومذهبی مبادرت مینمایند بلکه به روشن نمودن مسائل ادبی نیز میپردازند. زبان مکاتبه آنها نه فقط عبری بلکه بزبان آرامی (ترگوم) هم مینویسند.

چندی قبل یهودیان باسوادتهران را یك انشاء نظمی که توسط یك راب اورشلیمی درست شده بود مشغول داشته. **در هیچ زمانی یهودیان مطالعات فلسفی را غفلت ننمودند روح یهودیت طالب تحقیق است** وطبیعتا، نه فقط مایل به کسب ثروت جهان بلکه کسب علوم نیز میباشد زیرا خود علم نیز طلا است. نباید فراموش کرد که عده ای از یهودیان ایران ازمنشاء عبرانیان نیستند بلکه به مذهب یهود درآمدند (۱) ..... عده ازیهودیان ایران هم به مطالعات کارهای طلسمی که مسلمانان آنرا دوست دارند پرداخته اند. » درصفحه ۳۱۸ مینویسد:

« در شرق ملاحظه میشود که یهودیان، موقعیکه صحبت از اورشلیم وتجدید استقلال یهودا میشود ازروی حقیقت گریه میکنند، اما هیچ کدام ازاین مردمانیکه در انتظار آنند، حتی بخود زحمت تاسر کوچه رفتن، برای رسیدن به دروازه های مقدس را نمیدهند»

باآنکه درمراسم ملی ومذهبی یهود عزاداری وجود ندارد وفقط سالی یکروز که مصادف باخرابی خانه خدا در اورشلیم است، روز روزه

---

(۱) دراین باره درجلد اول فصل خشایارشا گفته شد که بسیاری از ایرانیان به مذهب یهود درآمدند همچنین دردوره سلسله اشکانیان.

و دعا میباشد ، یهودیان ایران در اثر مصیبتهای پي در پی و عزاداری های فراوان متمایل به انجام عزاداری گشته‌بودند و گوبینودراین باره در صفحه ٤٠٦ مینویسد :

« بایستی بگویم که‌این علاقه‌به عزاداری یامجسم ساختن‌فاجعه، نه فقط منحصر به مسلمانان است بلکه به یهودیان نیز سرایت کرده است . یهودیان ، مایلند که آنرا انجام دهند ولی ازترس آنکه مبادا موردایراد مسلمین واقع گردند ازصحنه سازي خودداری میکنند اما درعوض آنرا مینویسند وبنظم درمیآورند وبه زبان (گمارا) آنرا مینویسند وباعلاقه آنرا خوانده وهرروز مطالبی بر آن میفزایند .

وقایع خرابی‌اورشلیم‌یا آتش‌زدن کتب مقدسه را توسط‌امپراطور رم یا کشته شدن ۸۰هزارنفرراتوسط مسیحیان‌یاقتل زکریارامیخوانند موضوعهای‌زیادی دارند.من آنهارانخوانده‌ام تادرباره خوبی آن نوشته‌ها قضاوت کنم اماخواستم ازوجودآنهاصحبت کرده تامعلوم شود که تاچه اندازه اینگونه افکار مسری میباشند . »

دراین عصردراثرضعف مادی وفقدان‌آزادی، جامعه یهود ایران بهترین زمینه برای‌تبلیغ‌مذاهب مختلفه گردیده‌بود . مسلمانان بافشار وتهدید وبزوراسلحه وانجام خواری ومضحکه‌نسبت‌به‌یهود میخواستند آنها را به مسلمانی جلب نمایند و مامورین میسیونری پروتستانها موقع را مناسب میدانستند که با محبت جلب توجه ایشان را بنمایند که نجات آنهادرایمان به‌الوهیت حضرت مسیح میباشد . درهمین‌موقع

عامل جدیدی در بین مسلمانان ایران پیدا شد که در سر گذشت هزاران نفر از یهودیان همدان و کاشان و بعدها اراك حتی تهران تاثیر بسزای داشت و آن عبارت از دعوی میرزا سید علیمحمد باب از اهالی شیراز بود که درسال ۱۸۴۴ آن را اظهارداشت .

نظر باینکه این نهضت جدید ودرپیرو آن نهضت میرزا حسینعلی بهاءالله تماس فراوانی باجامعه یهودیان ایران دارد ، قبل از آنکه از آن تماسها وعللی که موجب شد عده کثیری ازیهودیان ایران ترك جامعه خودرا نمایندلازم است ازتاریخچه این نهضت اطلاع حاصل نمائیم (۱) .

اگر قبل ازفتحعلی شاه سیاحان و مسافرین خارجی بندرت به

---

(۱) هدف این کتب تاریخی تبلیغاتی برله یابرعلیه هیچ یك ازمعتقدات هموطنان عزیز ومحترم نمیباشد بلکه بمنظور روشن نمودن گوشه هائی از تاریخ تاریك یهود خصوصا یهود ایران و اینکه چه عوامل روحی یا فشارهای جسمی واقتصادی ویا تبلیغاتی عده از آنها را مجبور بترك مذهب اجدادی وجامعه خود نمود میباشد و از این نقطه نظر ناچار بطور اختصار مبادرت به ذکر وقایع تاریخی مربوطه میشود تا هموطنان وخصوصا افراد یهود بهتر بتوانند بهعوامل گوناگون سرگذشتهای تاریخی اجداد خویش وازدست دادن افرادی که ممکن بود اجفاد آنهاموجب سعادت این جامعهرا فراهم سازند پی برند. همانقسم که دراین کتب به شرح تاریخی مذاهب وملل که تماسی بایهود داشتهاند پرداختیم همانطورهم مختصراً به شرح وقایع تاریخی نهضت جدید میپردازیم تابهموجبات پیوست عدهای ازافراد یهود به این نهضت آشنا گردیم وآنچه بعداً درصفحات این کتاب راجع به پیشوایان مذهب جدید نوشته میشود از نویسنده معروف خارجی گوبینو سفیر فرانسه آنعصر درایران میباشد .

حکم ۵ نفر از

رف مراجع شوی کنود

ایران مسافرت میکردند. از ابتدای فتحعلی شاه هرساله عده کثیری بنام مامورین سیاسی ویامتخصص نظامی یا بمنظور تحقیقات جغرافیائی وعلمی به ایران میامدند.

آنهائیکه سابقاً به ایران مسافرت میکردند برای تعریف، مطالب مهم وجدیدی نداشتند که صورت انقلابی وجدیدی داشته ویاحکایت آن بتواند در روحیهٔ مردمان ایران تغییراتی حاصل نموده یا آنهاراتکان دهد، اما ازعصر فتحعلی شاه هرچه از اروپاشنیده میشد تازگی داشت انقلاب فرانسه و اصلاحات در کلیه ممالك اروپائی و کشفیات ابزارها و اسلحه های جدید، تمام موضوعاتی بودند که جلب توجه نموده افکار را بجنبش درمیآوردند.

درحینیکه ایرانیان چنین مراتبی را میشنیدند. فشار مامورین دولت و شاه بتجاوزات، مانند عصر مغول ادامه داشت و کثرت ملانماها موجب زحمت مردم گشته بود. این طبقه که از معلومات حقیقی بی بهره بودند برای احراز بمقام عالیتر وجلب مردم به بحث مطالبی میپرداختند که روح اسلام از آن بی‌خبر بود. طبقه منوره وتحصیل کرده انگشت شمار بودند وجرئت سخن گفتن نداشتند واغلب اتفاق میافتاد که از طبقه علمای واقعی وآنهائیکه حقیقتاً استحقاق پیشوائی امور مذهبی را داشتند گمنام بسر میبردند درحالیکه شخص دیگری که فاقدلیاقت بود مورد شنوائی بود. سختی وفشار برمردم وناراحتی های اقتصادی و معنوی وسیاسی وتلفات ازامراض ساری، روح مردم را بیش ازپیش علاقمند به ظهور حضرت حجت که هدف وایده آل کلیه مذاهب است

نموده بود. تمام این عوامل زمینه را برای ظهور ویادعوی آن شخصیتی که بتواند انقلابی فکری که اثر آن بهبودحال مردم باشد مهیانموده بود . قبل ازآن ایام مردم مسلمان ایران‌متوسل به افکاردیگری مانند صوفی گری وغیره برای تسلی وتسکین آلام درونی خود شده بودند واما یهودیان. راحتي وتسلی روحی خودرا ، در کتب انبیای اسرائیل میافتند، وچون دراین عصرافکارومسلکهای گوناگون‌فلسفی، نتوانسته بود که آسایش و آزادی گم شده مردم ایران را بدهد پس‌آیا بهترین راه همانا اتکا به‌ظهور حضرت حجت وآن امامیکه دشمنان بشریت را خورد وعدل وداد را در جهان برقرار کند نبود. یهودیان هم که کم

میرزا سید علی محمد باب

وبیش به افکارجهان جدید آشناشده بودند دیگر جملات مهیج انبیا آنها راکاملاتسلی نمیداد . درچنین موقعیت وروحیه‌ای بود که ندای میرزا سید علی‌محمد باب‌بلند گردید. گوبینو در کتاب مذهب وفلسفه درآسیای مرکزی‌صفحه ۱۳۱ به بعد مینویسد :

« سید علی محمد باب در سال ۱۸۲۰ متولد شده بواسطه علاقه به امور مذهبی وی به کربلا فرستاده شد و در آنجا درنزد یکی از مجتهدین به‌تحصیل‌پرداخت. سیدطالب‌دانستن‌موضوعات جدید بود. اناجیل (۱) راکه میسیونرها ترجمه به فارسی کرده بودند خوانده واغلب با یهودیان شیراز برای کسب اطلاعات تماس گرفته و در صدد شناختن‌مذهب زردشتیان برآمده‌و برای‌اطلاع از کتبیکه از روی اعداد علوم مخفی و فرضیه‌های فلسفی را حل می کند، کوشش نموده است . در جوانی‌بزیارت مکه‌رفت درعوض آنکه باایمان محکمتری بر گردد از راه معمول خود خارج گردید و ممکن است در همانجا تصمیم به ایجاد مذهب جدیدرا گرفته باشد . چون شخصی شیرین و رفتاری ساده و قیافه‌ای زیبا و جوان داشت عده‌ای را به اطراف خود جلب نمود . موقعیکه دهان باز کرده و با احترامات‌کامل راجع به پیغمبر وامامها صحبت می‌نمود توجه مومنین را جلب می کرد . از مکه به کوفه واز آنجا از راه بوشهربه شیراز آمد. بمحض ورود بعضی از رفقای‌مسافرت

(۱) منظور کتب عهدعتیق که تورات باشد وانجیل مسیحیان‌می باشد

را بدور خویش جمع نمود واولین نوشته خودرا که مربوط به مسافرت حج و تفسیری از سوره یوسف بود به آنها ارائه داد . مستمعین او با تعجب ملاحظه نمودند در طرز تفسیر خود ، برخلاف گذشته رویه جدیدی بکار برده است مخصوصا در انشاء عربی و بعضی از آنها بسیار مورد پسند واقع گردید (اما گوبینو میگوید) من با آنها هم عقیده نیستم بهرجهت اثر ورود او بشیراز زیاد بود زیرا مردمان باسواد و مذهبی بگرد او جمع شدند . بمحض ورود بمسجد دوراوجمع میشدندوچون می‌نشست عموم را به سکوت دعوت می کردند . در نطقهای خود به اسلام حمله نمی کرد واکثراً ظاهر امررا حفظ می‌نمود . سرگذشت تلخ‌ناك بشریت ،اغلب موضوع بحث اوبودومستمعین او روزبروززیادتر میشدندبطوریکه طولی نکشید درتمام ایران صحبت از او بود . وی قرآن را در دست داشته و شرح اعمال و رفتارمردم وآخوند ها را که برخلاف آن کتاب بودروشن می‌ساخت که نسبت به احکام آن رفتار نمیشود و سپس به آنها حمله می‌نمود . بعد ، دیگر در بین اجتماع نیامد و در خانه،طرافداران خود را می‌پذیرفت و راجع به افکار خویش باآنها صحبت می‌نمود. موقعیکه اطمینان حاصل کرد که دوستداران او برای هرگونه فداکاری بمنظور بدست آوردن حقیقت ، برای کشته شدن وسوخته‌شدن وفدا نمودن مال حاضرند ، در آنموقع اظهار میداشت که اوباب‌است‌یعنی‌ازاین درمیتوان وارد شده خدارا شناخت و از آن به بعد به‌نام باب خوانده شد. اما بعدها طرفدارانش او را بنام‌حضرت اعلی خواندند . موقعیکه ملاها دیدند که‌معلوم‌نیست‌نهضتی که‌برعلیه آنها ایجاد شده بکجا خاتمه خواهد یافت و مامورین دولت دانستند

مردم شیراز که مستعد انقلاب و شورشند و کمتر به سلسله قاجاریه علاقمند بوده و قدرت باب با اینکه بدولت حمله نکرده ، ممکن است موجب زحمت آنهارا فراهم سازد وملا ها هم خطر را برای هردوطرف جلوه دادند ، آنوقت میرزا حسین خان نظام الدوله حاکم شهر،مراتب را به تهران اطلاع داده واجازه رفع مزاحمت او را تقاضا نمود.میرزا علیمحمد که از این قضیه بااطلاع گردید خود نیز نامه‌ای بشاه نوشت و طلب عدالت نمود . در آن نامه شرحی از تجاوزات ملاها و خرابی کشور دراثر نبودن اخلاق و خلافهای آن دسته نسبت به مردم ومذهب نوشته و گفته بود که ملت در تاریکی غوطه‌ور شده و در خطر انهدام است و خداوند خواسته است که او رفع این بدبختیهارا نموده و اول به روشن نمودن ضمیر ملت فارس پرداخته ونظریه‌او ترقی کاملی حاصل کرده و مخالفین در عدم قدرت و تنفر عمومی بسر میبرند و اکنون ابتدای امر است و از شاه خواسته بود که با طرفداران خود بتهران آمده و در یك جلسه‌ای که با حضورملاها تشکیل شود آنها را خجل سازد ، و قول داده بود که طبق میل اعلیحضرت، خود و طرفدارانش رفتار نمایند . حاجی میرزا آقاسی با خواستن باب بتهران مساعدبود و شاه هم پیرو افکار وی گردید ، اما شیخ عبدالحسین به این تصمیم مخالفت کرد و حاجی میرزا آقاسی به شیراز نوشت که هر دو دسته (دسته باب ومخالفین) بایستی به فعالیت خودخاتمه دهندو باب‌ازخانه خود خارج نشود . باب موافقت کرد ولی ملاها میگفتند که این رویه نسبت به مذهب توهین آمیز است در حالیکه طرفداران باب اظهار

میداشتند ، اجتناب از مباحثه با باب ضعف ملاها رانشان میدهد واین حرف به مردم اثر کرده و در نتیجه هرروزه برعده طرفداران میرزا سید علیمحمد اضافه می گردید حتی چندنفراز ملاهابه‌طرفداری‌وی قیام‌نمودند .»

گوبینو اضافه‌کرده مینویسد :

«این وضعیت، باب را تشویق‌نمودتا بجائیکه دیگر، دعوی‌آنکه به او الهام می‌شود یا پیغمبر است و حتی باب که از طریق او خدا را میشود شناخت نداشت ، بلکه نقطه اولی است یعنی خـود آفریننده حقیقت‌و مظهرالله وازآنموقع به حضرت‌اعلی ملقب گردید.

از این پس‌اطراف‌سید راطرفدارانی که کور کورانه‌به اوعقیده داشتند احاطه کرده و ۱۸ نفر بسمت خلیفه او معین شدند و آنها را طرفداران باب و بالاتر ازمقدس می‌دانند و برجسته ترین آنهایکنفر آخوندخراسانی موسوم‌به ملا حسین بوشرویه میباشد. مشار الیه‌مامور عراق و خراسان برای تبلیغ دین جدید شد . بوشرویه ، نوشتهٔ شرح مسافرت زیارتی میرزا سید علیمحمد را ، با تغییر سوره یوسف ، که تا آن تاریخ سند دیگر برای مذهب جدید وجود نداشت ، همراه خود برد و روانه اصفهان شد. در آنجا موفق گردید که ملا محمد تقی هراتی راکه بعدهایکی از بزرگان آن جمعیت شد به مذهب جدید در آورد در آنشهر دیگر وحشتی‌مانندشیراز نداشت که علناً بگوید،علیمحمد امام دوازدهم منتظر است، طوری‌در سخن رانیهای خود موفق گردید، که حاکم شهر منوچهر خان معتمدالدوله را تحت تاثیر در آورد در

حالیکه مفهوم امام دوازدهم، برای مسلمین غیراز نقطه اولی است که سید علیمحمد دعوی کرد .

از اصفهان متوجه کاشان و در آنجا هم چند نفری را تبلیغ نمود از جمله حاجی میرزا جانی یکی ازتجار شهر را ، سپس بتهران رفت و بدون سروصدا عده‌ای به ملاقات اورفتند و حاجی میرزا آقاسی هم او را خواسته و بوشرویه دعوی مذهب جدید را به او اطلاع داد. ملا حسین بوشرویه اظهار داشته بود که نسبت به اوامر شاه اطاعت کامل دارند ومذهب‌جدید میخواهدازتخت وتاج‌حمایت نماید .

ملا حسین بشاه گفته بود که ایران در طریق جدید در حال قدم برداشتن است زیرا روابط با اروپا روزبروز زیادتر می‌شود و مساعدت به مذهب جدید در این عصر لازم‌است ، از قبیل ملغی نمودن نجاست سایر ملل و تعداد زوجات و رفع اختلافات مذهبی که آمال شاه عباس اول ونادر و شاه اکبرهند بوده‌و اگر در این عصر عملی شودافتخار دائمی را برای شاهنشاه تامین خواهد کرد . اما شاه و میرزا آقاسی بخشونت جواب بوشرویه را دادند و گفتند اگر بجان خود علاقمند است فوراً تهران را ترك گوید ، ولی بتدریج ، در شهرستانهای‌ایران، طرفداران سید زیاد میشد .

در همین موقع ،از شیراز ، حاجی محمد علی بار فروشی که جزو مقدسین در آمد و یك‌زن، مامور تبلیغ در سایر شهرستانهای ایران شدند . حاجی محمد علی مامور مازندران‌شد و آن زن که از اهالی‌قزوین و موسوم‌به زرین تاج بود ملقب به قرة العین یاحضرت طاهره گردید . مشارالیها ازیك‌فامیل‌مقدس ، دختر حاجی‌ملا صالح بود که‌در کوچکی

بعقد پسرعموی خود ملا محمد در آمده بود . وی تحصیلات عربی داشت و قرآن را می دانست و چون اطلاعاتی راجع به مذهب جدید به او رسید شروع به مکاتبه با شیراز نمود و ایمان آورد . زرین تاج علنا برعلیه تعداد زوجات و حجاب صحبت می کرد وروی خودرا درمقابل مردم مومنیکه ازاین عمل وحشت داشتند باز میگذاشت .

موقعیکه ملاحسین عازم ترك تهران بود با این دو نفرمشورت کرد وقرار شدفعلا به تبلیغ مردم مشغول شوند، وبعد از بدست آوردن قدرت ، دولت را بدست گیرند بنا براین قرة العین در غرب ایران، بارفروشی در شمال ، و بوشرویه بطرف خراسان رو آوردند . اینموقع بسال ۱۸۴۷ بود ، در نیشابور بوشرویه موفق به تبلیغ دو نفر ملای معروف گردید و درورودبه مشهد ملاها برعلیه اوقیام و بوسیله‌شاهزاده حمزه میرزا توقیف و ملا علی را که در نیشابور تبلیغ شده بود بـه مشهد آوردند که بر گشت‌نمود امامملا عبدالخالق نیشابوری برنگشت و او را مجبور به خانه نشین شدن . نمودند در صورتیکه بوشرویه را زنجیر و درحبس اردو نگاه داشتند. این هنگام مصادف با شورش‌سالار در خراسان بود که غفلتاً موفقیت حمزه میرزا در خطر افتاد وحمزه میرزا که مجبور به عقب نشینی‌بود دیگر بفکر محبوس خود نبودلذا بوشرویه ازموقع استفاده نموده بطرف شهر فرار کرد ولی آنجاچون امید موفقیت نداشت بطرف نیشابور رفت. در این وقت فکر بوشرویه عوض شده بود زیرا کشور در حال شورش‌بود و از نتایج کارهای‌سالار در اطراف مشهد، بااطلاع گردیدلذا تصمیم گرفت که‌طرفداران‌خود را

مسلح سازد و بدین ترتیب متوجه سبزوارشد .

میرزا تقی جوئینی‌درشهر متحمل مخارجات او گردید دراینجا افراد خود را زیاد کرده بطرف میامی ویارجمندحرکت نمود ولی از آنجا توسط آقا سیدمحمّددفع گردید . درخان خوندی‌با پیوستن‌ملاحسن و ملاعلی بر تعدادش افزوده گردید. بااینکه میل‌به زد وخوردنداشت طرفدارانش بقدری در حال هیجان بودند که ناچار در میامی تصادفی رخ داد که منتهی‌به عقب نشینی‌آنها بطرف‌شاهرود شد، در آنجانزدیك بود بین بوشرویه و مجتهد شهر اتفاقات ناگواری افتد که غفلتا خبر فوت محمّد شاه رسید .

فصل چهلم

ناصرالدین شاه

۱۸۴۸ ـ ۱۸۹۶

دنباله‌گفته‌های تاریخی ژنرال‌گوبینو

همواره‌در ممالك‌شرق، فوت‌سلطان موجب بروز بحران‌بزرگی است زیرا توقف قدرت محسوب میگردد و آن بهترین فرصت برای بروز انقلابات‌و شورشهااست. بنابراین فوت شاه موقعیت مناسبی‌راجهت بوشرویه فراهم ساخت. خراسان صورت خوشی به او نشان نمیدادلذا متوجه مازندران گردید . در دهی نزدیك‌حسین‌آباد با پیوستن‌مومنین جدید توسط‌ملا علي حسین آبادی ، تقویت یافت مردم‌مازندران‌غیر از خراسانی هستند از جنگ متنفر میباشند و بیشتر مردمـان هیزم شکن میباشند . بمحضیکه بوشرویه وارد بهدشت شد در آنجا مصادف

باچند نفر گردید که بعدها اهمیت خاصی در تاریخ مذهب جدید پیدا نمودند. میرزا یحیی که آنموقع بیش از ۱۵ سال نداشت و بعد به جانشینی باب تعیین گردید وحاجی محمد علی بارفروشی و قرةالعین و عده‌ای از فدائیان دیگر. قرة العین بعد از آنکه، پدر زن و عموی او را کشته بودند دیگر نتوانسته بود در قزوین بماند، پدر و شوهر راترك نموده به مازندران پناه برده بود و با نطقهای آتشین خود بر عده افراد میفزود. برای ملاها، وضع وخیم میگردید پس شروع به مسلح نمودن مردمانیکه از موقوفات مساجد میخوردند کرده و بعد به خانلر میرزا حاکم ایالت و عباسقلی خان حاکم لاریجان شکایت نمودند. خانلر میرزا که نمیدانست نسبت به شاه جدید که بطرف تهران از تبریز حرکت کرده بود، چه خواهد گذشت محلی نگذاشت اما عباسقلی خان با سیصد تفنگچی به بارفروش رفت تا اقدامات لازمه را بنماید. درشهر زد و خورد شد و بالاخره قرار گردید که بوشرویه با عده اش از شهر خارج شوند، پس آنها متوجه علی آباد شدند در آنجا مردم خواستند به آنها حمله کنند ولی شکست خوردند. در نتیجه، ملا حسین بوشرویه از ترك مازندران صرفنظر نمود و درهمان نزدیکی درقلعه معروف به شیخ طبرسی اقامت گزیده آنرا مستحکم ساخت. دراین ضمن نامه‌های تشویق آمیز از باب میرسید و طرفداران او تصور میکردند که بزودی کلیه مازندران را متصرف و بسوی تهران حرکت خواهند کرد.

شاه بتهران آمد ومیرزا آقاسی روانه کربلا شد وامیر نظام به‌مقام

ناصرالدین شاه

وی منصوب ومصمم به امن نمودن کشور گردید وبه سران مازنـدران دستور دفع بشرویه‌را داد» ازاین پس حکایت زد و خوردهای بابشرویه وبار فروشی و فتوحات درخشان آنهارا گوبینومفصل مینویسد و ادامه میدهد که بالاخره این قضایا منجر به کشته شدن بشرویه و سایرین و خرابی قلعه طبرسی گردید وحاجی محمد علی بارفروشی را درمیدان بار فروش کشتند و کلیه طرفداران مذهب جدید را درجلو قلعه طبرسی از بین بردند.

دنباله مشروحات گوبینو

«موقعیکه‌این واقعات درمازندران‌میگذشت،در کلیه‌شهرستانهای

ایران بر پیروان سید افزوده شده بود. (دراینجا مینویسد) آنچه موجب تعجب است درهمدان حتی بین یهودیان نفوذ یافته بود (۱) ملا محمدعلی زنجانی ازعلمای زنجان که اصلا مازندرانی وحاجی میرزا آقاسی مانع برگشتن او به زنجان شده بوداز این عمل ناراضی بود .(۲)موقعیکه محمد شاه فوت کرد و اخبار فتوحات بشرویه به تهران میرسید وی شبانه از تهران فرار و عازم زنجان شد و طرفداران خود را جمع ومسلح نمود ودرآنجا یك ارکان حرب کاملی تشکیل ودر مقابل قوای دولتی شورشی نمود . درابتدا به موفقیتهای بزرگی نائل گردید و درواقع جنگهای مهمی دراین شهر بین دودسته رخ داد که بالاخره منتهی بشکست پیروان باب و کشته شدن اکثریت آنها واسارت و کشتن پیشوایان ایشان گردید. زنجان وقلعه طبرسی شکست خورده بودند ولی فکر مذهب جدید در میان مردم انتشاریافته بود .

باب که درشیرازقبلا نیمه آزاد ودرخانه خود مشغول فعالیت بود توقیف ووی را به گیلان (سایکس نزدیك ارومیه میداند) به چهریق برده بودند . دراین موقع حاجی میرزا تقی وزیر ، تصمیم گرفت که میرزا علیمحمد را از بین برده تابدین وسیله غائله را کوتاه کند در صورتیکه مدارکی از مداخله وی در انقلابات اخیر وجود نداشت مع‌الوصف مایل بود قبلا اورا با مردم تماس دهد تاآنچه را که درباره مقام مقدس او فکر میکنند از بین برود ویا بعبارت دیگر حیثیت وی خراب شود . قیافه و زبان سید در چهریق ، بین محافظین او بی اثر

(۱) بزودی به علت آن آشنا خواهیم شد .
(۲) منظور از دویه دولت است .

نبود وخودش میدانست که اورا خواهند کشت و گاهی از این موضوع سخن میراند . نخست وزیر به سلیمان خان افشار اختیار داد تا او را به تبریز که بتازگی حمزه میرزا حاکم آنجا شده بود ببرد ودرانتظار دستور ثانوی باشد .

باب که مدت ۱۸ ماه بود در آن قلعه توقیف بود ، با زنجیر و مستحفظین بسیار وبا دونفر ازطرفداران او ، سید حسین یزدی ومحمد پسربرادر آقا سید علی زنجانی که ازفامیل تاجر ثروتمندی در تبریز بود ، بردند . بمحض ورود بتبریز طبق دستور حمزه میرزا قرار شد جلسه ای ازعلما برای مباحثه وثبوت اشتباه باب تشکیل دهند . ملاها میگفتند که موقع این مباحثات دیگر دیراست وباید اورا کشت . اما حمزه میرزادستور تشکیل جلسه‌را صادر نمود. هیئتی از روسای کشور حاضر شدند ودرآن جلسه سوالاتی راجع به پیغمبر وائمه ازاونمودند که جواب داد . دراین موقع حمزه میرزا به او گفت شنیده ام که تو دعوی الوهیت کرده و کتابی نوشته ای‌اگرچنین است بطرف شمعدان بلور برگرد واستدعا کن که یك سوره ای بتو الهام شود . باب‌بدون نگرانی بطرف شمعدان برگشته و جمله ای بعربی راجع بطبیعت و روشنائی وحالاتیکه انحطاط مامورین دولت را میرساند گفت . حمزه میرزا که قدری تعجب کرده بوداظهار داشت که‌آیا این جمله ازآسمان صادر شد . باب جواب داد بله حمزه میرزا دستور دادآنجمله‌رابنویسد مسلمانان میگویند که‌چون‌بازدیگرازاوخواستند همان جمله‌رابخواند قسم دیگر خواند وبابیان این موضوع را منکرند .

خلاصه آنکه در آن جلسه باب را محکوم به اعدام نمودند . در ایران رسم است که محکوم را برروی زمین خوابانده سر آن را میبرند ولی گفته شده بود که با این رویه، مردم اعدام را نخواهند دید وتصور خواهند کرد هنوز زنده است . صبح روز بعد باب و دونفر از طرفداران اورا بازنجیر ، اول در کوچه وبازارهای شهر در حالیکه مردم به آنها بد میگفتند گردانده ازآنجا آنها را نزد حاجی میرزا باقر بردند و سپس به پیش ملا محمد ممقانی وبعد بنزد آقا سید زنوزی ومورد آزارش قرار دادند وهرسه مجتهد حکم اعدام را تائید نمودند. درموقع خروج از منزل زنوزی، سید حسین یزدی که یکی ازطرفداران و محکومین بود شروع بگریه وطلب بخشش نمود وبه او گفتند که اگر به باب بد گوید مورد عفو قرار خواهد گرفت اواین کار را کرد سپس گفتند به صورت وی تف اندازد تا بلا فاصله آزاد شود واین کاررا نیزانجام داد . پس اورا آزاد نمودند که بلافاصله شهررا ترك وروانه تهران شد. اطرافیان خواستند شاید ملا محمد علی هم همین عمل را انجام دهد ، زن جوان اوراخواسته وبا اطفال کوچکش دربازار حاضر کردند، گریه وزاری آنهااثری در اونکرد وچون مامورین خسته شده ونزدیك غروب بود آنها را به قلعه آورده وبدیوارآن با طناب قطوری آویزان کردند که همه کس آنهارا ببینند. آنروز دو شنبه ۲۷ ماه شعبان بود ، یك بهادران سرباز مسیحی درآنجا حاضر نمودند و موقعیکه هر دو کنار یکدیگر آویزان بودند ، ملا محمد علی به باب گفت آیا از من راضی هستی ؟ دراین موقع شلیك شد وملا محمدعلی فوراً کشته گردید ولی به باب صدمه‌ای نرسید وطنابیکه بوسیله آن آویزان بود بریده شده باب

پائین افتادوازمیان‌مردم‌خودرادور نماید (گوبینو میگوید) اگر بجای‌این عمل خود را بمیان جمعیت انداخته بود ، کلیه مردم ، این پیش آمد را معجزه ای دانسته وتمام شهر تبریز بطرفداری او قیام کرده بودند و هیچ سربازی خواه مسیحی‌وخواه مسلمان جرئت شلیك مجددبطرف اوراً دیگر نداشت و قطعاً سلسله قاجار از بین میرفت اما باب بطرف اطاق مستحفظین رفت.

موقعیکه افتاد دمی مردم تصور معجزه نمودند ومامورین دولت خطر نسبت به خودرا حس کردند اما موقعیکه باب وارد سربازخانه شد سلطان قوچ علی ، وی را دنبال کرده وباشمشیر اورا زد ووقتی که سربازها مشار الیه را در خون خود غوطه ور دیدند ، چند تیر به او شلیك وبعد نعش اورا تا چند روزدر کوچه ها گردش داده وسپس آنرا درخارج شهر گذاردند . بالاخره حساب میرزا تقي خان اشتباه در آمد زیرا درعوض خاموش نمودن آتش ، برعکس بدان شدت داده بود.

باب ودستورات او : منظور سیاسی ویا مخالفت با دربار نداشت اماپس ازاین واقعه بابیهابرعلیه دربار وشاه شدند . نمایندگان آنهابرای تعیین جانشین درتهران جمع شدند، قدری تردید درکاربود ولی بالاخره میرزایحیی پسرمیرزا بزرگ نوری را بدین سمت شناختند وی ۱۶ساله بود واورا جناب بها وحضرت ازلی لقب دادند . در آن موقع یکی از معروفین بابی موسوم به اسدالله معروف به دیان که درتبریز بود حضور نداشت و شروع به اقدام کرد که خود را بجای باب بشناساند وروانه عربستان گردید که در آنجا مامورین مذهبی باب به او رسیده در شط

غرقش نمودند . میرزا یحیی ازل از پایتخت خارج شد ودولت در صدد دستگیری اوبود. وی شهربشهررفته جمعیت خودرا به سکوت و آرامش دعوت میکرد وبرای رفع اختلاف داخلی کوشش مینمود . دراین بین میرزاتقی خان درفین بحکم شاه کشته‌شد وبجای اودرسال ۱۸۵۲میلادی میرزا آقا خان نوری صدر اعظم گردید . بعداز چند ماه روزیکه شاه درباغ نیاوران‌بودچندنفربابی که بطورکار گروارد باغ شده کارمیکردند روزی که شاه سوار براسب وبرای گردش‌روانه شدسه نفرازآن‌کار گران به طرف شاه شلیك ووی‌را مجروح نمودند ، یکی ازآنها درهمان‌محل کشته شد ودونفر دیگرتوقیف شدند . از مدتی قبل انتشار داده بودند که شاه درماه شعبان کشته میشود واز روزقبل نانوائیها شلوغ بود. در نتیجه این‌پیش‌آمد شروع به تفتیش وتوقیف بابیها نمودند ودرمنزلی درسرچشمه، قرة العین را باعده ای دیگربدست‌آوردند . دونفرتوقیف شدگان نیاوران گفته بودند که چون دستور داشتند سرشاه را ببرند فقط وی را مجروح کردند که از اسب پائین آورده و سرش را ببرند و غیر این میتوانستند با شلیك خوداورا بکشند . دراین ضمن عده‌ای را توقیف کرده بودند. قرة العین دراندرون محمود خان کلانتر تهران توقیف‌بود واورابه نیاوران‌بردند ودرمقابل بزرگان از اوسئوال کردند که‌آیا بابی است‌یانه تا اگربگوید نه آزاد شود ولی مشارالیها اعتراف کرده‌بود، پس وی را بتهران آورده آتش زدند وبقیه توقیف‌شدگان‌را نیز توسط وزرا و مامورین دولت بازجر بقتل رساندند. در بین آنها ملاحسین‌یزدی‌بود که بعد از توهین به باب در تبریز بخشیده شده به تهران رفت ودراینجا ازکردار خودپشیمان وبه مذهب باب برگشت و

دراین روز ، از اینکه کشته می‌شد خوشحال بود . فشار و زجر بابیها درآن روزفدائیان مخفی زیادی را برای آنها تهیه کرد واین واقعه درهمان سال ۱۸۵۲ بود وازآن پس تبلیغ درخفا وبدون سروصداانجام شد (۱) این بود واقعات مدت ۵ ساله از ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۲

(در بین کلیه مذاهبی که درایران رواج دارد . دو دسته کنار ماندند مسیحیان و نصرانیها . قبلاازنوشته های‌اولی‌باب‌بااطلاع شدیم که سفرنامه حج و تفسیر سوره یوسف بود بعد در ۱۸۴۸ نوشته‌های خودرا درکتابی بنام بیان جمع آوري نمود که آن کتاب مقررات مذهب جدید را تعیین میکند و بصورت ۳ کتاب است بزبان عربی ، بزبان فارسی مخلوط بالغات عربی ، ویکي هم بطور اختصار از طرف باب تنظیم شده است . بیان به ۱۹ فصل تقسیم و هر فصلی دارای ۱۹ قسمت است ولی باب ۱۱ فصل‌آن را نوشته است که میگویند ۸ فصل دیگر را برای شخص دیگری که برای تکمیل میاید گذارده است . (گوبینو ادامه داده میگوید) او بقدری‌دراقتدارخود تردید داشت که گفت بعد از او دیگری خواهدآمد.

قبله مکه و اورشلیم را ملغی کرده و صحبت از یظهرالله یعنی آنکسی که خداوند خودرا دراوظاهر میسازد نموده است و گفته است آنکس که میاید نام او مطابقت با ۱۹ خواهد داشت و بابیها این عددرا در میرزا یحیی یافتند درصورتیکه باب گفته است که یظهرالله درزمان روز محشر ظهور خواهد کرد و اواست که جهان‌را پاك وطاهرین‌رابه

(۱) سایکس قتل باب را درسال ۱۸۵۰ میداند صفحه ۴۹۲ جلددوم

دستگاه‌الهی‌وارد خواهد ساخت. و گفته است که‌اوامام مهدی وحضرت مسیح است که بر روی‌ابرها، برای محاکمه‌این جهان‌میاید و اگر بخواهیم جناب ازل (میرزا یحیی) را یظهرالله بدانیم (۱)پس ما،در آخرایام وزمان محاکمه بوده وبایستی درانتظار روزهای‌آخرخودباشیم اما بعضی از بابیها میگویند که میرزا یحیی ادامه باب است . باب از قرارمعلوم مقرراتی برای حکومت وحتی سلطنت وضع کرده است و بنای مقدس آنها بایستی درمحلیکه اورا میکشند (تبریز) بر قرار گردد (۲) وهمچنین درشهرها وپایتخت مومنین بایستی دارای طلسمی که بشکل ستاره که نام خداوند برآن باشد وجود داشته باشد ووی به اثر اعداد، بسیار عقیده داشت وبه عقیده های سابق کلدانیان نزدیك بود ، معتقداتی که بایستی بدانیم قدیمی ومرده وازبین رفته استولی‌بار دیگردیده میشود ومانندآنست که معبدان نینوا وبابل بار دیگربچشم مامیخورند. هنگامیکه‌آن‌جوان۲۷ ساله درچهریق توقیف بودنوشت: « **قطعاً بایستی دارائی غیرمومنین‌را توقیف وهنگامی که ایمان آوردند به آنها رد نمائید و این قانون در همه جا باید مراعات شود مگر در ممالکی که اقتدار ندارید** » و با این ترتیب آنهائیکه ایمان ندارند بایستی‌ثروت وهستی‌خودراازدست‌بدهند در بیان اضافه نموده بود که؛

---

(۱) بعداً اختلافی بین بابیها پیدا شد ، عده‌ای بـه میرزا یحیی معروف به صبح ازل گرویدند که موسوم به ازلی شدند وعده دیگر به میرزا حسینعلی که موسوم‌به بهائی گردیدند

(۲) درعوض تبریز درحیفا درخاك اسرائیل برقرارشد.

«درایالات عراق، آذربایجان، فارس، خراسان، ومازندران نبایستی غیر بابی زندگانی نماید»

« موقعیکه زمینی بدست پیروان بیان میفتد قیمتی ترین آن‌را به‌آنکه پیشوای مؤمنین است بدهید و کسی رابقتل نرسانید » گوبینو ادامه‌میدهد:« بابیها **اکنون که با مسلمانان دشمنی پیدا کرده‌اند نسبت بیهودیان ومسیحیها و زردشتیها محبت نشان میدهندولی بایستی منتظر آن روزی بودکه اگراقتدار بدست‌آورند نسبت‌به آنها چه خواهندکرد.** باب برای غسل حکم اجباری نداده و گفته است اگر کسی‌بخواهد میتواند آب تنی کند ونمازمگر درمواردمعینی اجباری نیست .

با اینکه درکشور ایران موضوع نجس موقعیت خودرا از دست داده مع الوصف رویه آزار نسبت بیهود موجب ادامه نجسی وپاکی است واگربابیها این فکر را ازبین ببرندخدمتی انجام داده‌اند .

دربیان‌نه‌فقط کشتن ممنوع است حتی مجازات هم ممنوع‌میباشد و حتی دست زدن روی شانه نیز و فقط جرم باید پرداخت . فقرا بوسیله ۱۹ مثقال نقره و اغنیا با۱۹مثقال‌طلا.

گدائی ممنوع است‌و اغنیابایستی به فقرا کمك نمایند . تربیت و ادب را بسیار سفارش نموده. **مطالعه‌کتب فکری‌خارجی‌را دستور سوزاندن داده است.** پوشیدن لباس قشنگ و ابریشمی و استعمال جواهرات وازدواج‌را سفارش کرده ونوشته است:

« لازم است که هر انسانی از خود وجودی باقی گذارد وبایستی

موقعیکه سال یازدهم آنها تمام شد ازدواج نمایند و آنهائیکه اقتدار ازدواج دارند وانجام ندهند به وظیفه خود عمل ننموده‌اند.»

ازدواج با نفر دوم را اجازه داده ولی صیغه را کاملا قدغن کرده است. طلاق را ممنوع داشته و اگر اجباری است، بایستی یکسال صبر کند که اگر محبت تجدید نشود انجام شود. دربیان نوشته‌است:

« آنهائیکه بین ملل عالم هستند اجازه دارند که زنها را نگاه کنند و با آنها صحبت نمایند و زنها آنهارا نگاه نمایند. در واقع ای پیروان من احترام گذارید و اگر مذاکرات بین دو جنس مخالف زیاده از حد لزوم و بیش از ۱۸ کلمه واقع شود از ادامهٔ آن احتراز جوئید و بدانید که نتیجه‌ای ندارد» و این نشان میدهد که نسبتی را که به آنها میدهند صحت ندارد. نسبت به مجازات محصلین و اطفال بسیار مخالفت کرده‌است. تغییر گفته‌های خودش را نیز ممنوع داشته (۱) و هر قسم معامله و تجارتی را آزاد کرده‌است» (۲) این بود بطور اختصار گفته های گنت دو گوبینو.

اما دنباله این واقعات بطور اختصار نیز بقرار زیر می‌باشد:

که میرزا حسینعلی برادر میرزا یحیی صبح ازل در زمانی که بابیهارا توقیف می کردند نیز توقیف شد ولی در اثر وساطت چند نفر به بغداد تبعید گردید، بعد ازاو صبح ازل خودش دنبال او روانه بغداد

«۱» صفحه ۴۲۲

«۲» « ۴۴۳

شد و در آنجا در اثر اختلاف دو برادر ، میرزا حسینعلی (۱) روانه سلیمانیه شدو سپس به بغداد بر گشت و چون در بغداد فعالیت آنها ادامه داشت بنابخواهش دولت ایران ، حکومت عثمانی آنان‌را به استامبول و سپس به آدرنه تبعید نمود . در این شهر اختلاف بین دو برادرشدید شد و چون باب وعده آمدن (من یظهر الله) را داده بود میرزاحسینعلی

میرزا حسین علی (بهاءالله)

« ۱ » میرزا حسینعلی بعدا معروف به بهـاء الله گردید و پیشوای بهائیان میباشد که دعوی یظهرالله‌ئی نموده مقبره‌وی درباغ بهجی درشهر عکا در اسرائیل‌است که اخیرا پارکی‌درآنجا ایجادشده .

گفت من همانم ودر نتیجه بابیها در ادرنه دو دسته شدند وچون اختلاف شدیدشد دولت عثمانی بمنظورازهم جدا کردن آنان صبح ازل وطرفداران او را به جزیره قبرس و میرزا حسینعلی ملقب به بهارا به عکا تبعید کرد . در بین آنهائی که به عکارفته بودند چهار نفر بابی بود که شروع به تبلیغ بین بهائیها کرده تا آنها را بابی کنند و برای جلوگیری ، بهائی‌ها به خانه آنها ریخته و چند نفر از بابیها را کشتند . در نتیجه دولت عثمانی آنها را توقیف و تـا انقلاب مشروطیت عثمانی در حبس گذارد و بهائیها دیگر در عکا آزاد نبودند .

پس از فوت میرزا حسینعلی در عکـا ، عباس افندی یا عبدالبها (۱) جای پدر را گرفت وبا میرزا محمد علی برادر خوداختلاف حاصل نمود در اینجا نیز دو دستگی تولید گردید و رساله های منتشر و تشبثاتی برعلیه‌یکدیگر نمودند . بعداز درگذشت‌عبدالبها پسردختر وی موسوم به شوقی بجای او نشست و تا سال ۱۹۵۷ در حیات بود که در لندن از مرض گریپ آسیائی که درآنوقت‌شایع بود فوت کردوچون طبق قانون بهائیها میت بیش‌ازچهارروزنباید بزمین بماند ممکن‌نشد او را به‌حیفا، و لوبا طیاره جت ببرند . بعد از خاتمه جنگ بین‌المللی اول و برقراری و قیمومیت فلسطین ، موجب تامین آزادی عقایدمذهبی در عصر انگلیسها و در حکومت اسرائیل شد . و بدین ترتیب راحتی بهائی‌ها و توسعه بناوآسایش آنها را در کشوراسرائیل فراهم ساخت اما

«۱» عبدالبها مذهب جدیدرا بصورت متجددی درآورد یعنی کوشش نمود که بافکار عصر حاضر وفق دهد . مشار الیه در سال ۱۹۲۱ درحیفا فوت نمود ومقبره اودراین‌شهر یهودی نشین است .

در بین یهودیان اسرائیل موفقیت تبلیغاتی ندارند .

نتیجه از این واقعات

از این واقعات چنین نتیجه بدست می آید که مردم مسلمان بدو دسته تقسیم گردیدند ، یك دسته که اکثریت داشتند دراثر کشته شدن باب و تبلیغاتی که از طرف دولت وعلما برعلیه بابیان و بهائی‌ها می‌شد بر تعصبشان افزوده گردید یا بعبارت دیگر عکس‌العمل آنها نسبت به آنچه غیر مسلمان بود تشدید گردید و دسته دیگر که از اقلیت بودند بابی یا بهائی شده بودند. دسته اول نمی‌توانست که دسته دوم را بشناسد زیرا دستور اکید برای بابیها و بهائی‌ها صادر شده بود که دیگر تظاهری ننمایند و چون لهجه و گفتار و عادات و لباس آنها شبیه مسلمانان بود شناخته نمی‌شدند. و مسلمانان که نهضت جدید را مغلوب کرده بودند احساسات ضدهر آنچه غیرمسلمان است در آنها شدت یافته بود وفوق‌العاده مایل بودند که محض خاطر خدا وپیغمبر و ایمان، دست رسی به بابیان یافته آنهارا مجازات نمایند وچون دستشان به آنها نمی‌رسید وهر روزه مصادف بایهودیانی که لباس و ریش ولهجه مخصوصی داشتند میشدند، وبسهولت آنهاشناخته‌می گردیدند، طبعایهودیان را مورد لعن و مسخره و آزارقرار می دادند .

تمایل به قتل و کشتار سابقی ملانماها ضعیف شده بود ، زیرا با آن همه اروپائی که پایشان بکشور باز شده بود این عمل خصوصا در نظر دولت، که بیش ازسلاطین سابق اقتدار داشت پسندیده نبود واگر هم درنهاد بعضی‌ها علاقه بقتل‌و کشتار باقی‌بود متوجه بابی‌هاوبهائی‌ها

شده بود و تجاوز یا آزار اقلیت‌های مذهبی از این زمان بیشتر جنبه تنفر یا محدود نمودن آنهارا داشت . بطوریکه گفته شد برای تسکین این حسن تنفر ، ناچار به آن دسته‌ای که در دسترس او بود وشناخته می‌شد تجاوز می کردند وآن دسته هم عبارت از یهودیان بودند . زیرا بابی و بهائی شناخته نمی‌شدو نسبت به‌مسیحیان وحشت داشتند که تجاوز نمایند زیرا دول اروپائی را در کنار او می‌دیدند در صورتی که یهودیان از طرفی هیچگونه حامی نداشته و از طرف دیگر آنها کم و بیش در کلیه کشور حتی در قصبات پخش ودردسترس مردم قرارداشتند .

عامل دیگری که نیز موجب ادامه تنفر مسلمانان برعلیه یهودیان بود آن بود که در ۱۸۵۲ میرزا تقی خان امیر نظام که علاقمند به اقتباس تمدن جدید بود بحکم ناصرالدین‌شاه کشته شد ومیرزا آقاخان اعتمادالدوله چون صدر اعظم گردید بمنظور استحکام موقعیت خود شروع به تقویت از ملاها نمود. در تاریخ ایران بقلم آقای دکتر عبدالله رازی در صفحه ۴۹۵ می‌نویسد :

« یکی از آمال امیر نظام آن بود که روحانیون از آنچه مربوط به سیاست کشور یا قضایای عرفی است اجتناب نمایند . **چه می‌دانست دخالت این طایفه (ملاها) در سیاست چه در زمان شاه سلطان حسین وچه درعهدفتحعلی شاه تاچه‌اندازه خسارت بایران وارد آورده است** وازطرف دیگر شفاعت آنها ازهر کس وحمایت ازبستگان خود موجب اختلال امور کشور است و دست امناء دولت و حکام را خواهدبست .

بنابر این در سلب نفوذ آنان بکوشید و حتی بست نشستن را

موقوف داشت تا فارغ البال بدون مخالفت احدی بتواند اصلاحات لازمه را بنماید • و پس از او میرزا آقاخان نفع خود را در تقرب بروحانیون و بسط نفوذ آنان دانست تا بکمك این طایفه و مساعدت امراء که‌در زمان‌صدارت‌آزاد بودندبتواند زمامداری خود راادامه‌دهد».

تبلیغ بهائیان در بین یهودیان و علت جلب عده‌ای از یهودیان به مذهب جدیددراثرجریاناتیکه شرح‌داده‌شد•

بابی‌ها و بهائی‌ها نسبت به مسلمانان تنفر شدید پیدا نموده ، و یهودیان را مانند خود مظلوم و قابل ترحم می‌دانستند • (۱) **بعلاوه برای‌تبلیغ یك‌مسلمان،لازم‌بوداحتیاط‌زیادی بنمایندرصورتیکه بایکنفر یهودی‌بدون وحشت میتوانستندصحبت‌نمایند.**

تبلیغ بهائیان در بین یهودیان ، مخصوصا بیشتر در شهرهائیکه دسته اخیر درفشار بودند موثر واقع گردید مانند همدان و کاشان.

اکنون لازم است اطلاع حاصل نمائیم بچه علت بعضی‌ازیهودیان متمایل به مذهب جدیدشدند و علت روحی یا موجبات آن چه بود ؟

بسیاری از یهودیان در نتیجه متلاشی شدن تشکیلات اجتماعی سابق‌یهود که در اثر فشارهای گوناگون واز بین رفتن مدارس مذهبی وپیشوایان عالم روحانی حاصل شده بود، بتدریج ارزش اخلاقی‌مذهب خودرا فراموش کرده بودند تا بجائیکه درایران کمتر کسی به‌تلمود یا گمارا آشنائی داشت . زبان عبری را نیز فراموش کرده یا بقسمی ناقص میدانستند که‌برای مطالعه وفهم حقیقی تورات ومخصوصاً بحث

«۱» اما تعجب در آن است که وقتی یکنفر یهودی بهائی میشد . نسبت به‌هم‌مذهبان سابق خود نفرت پیدا میکرد •

در تفاسیر آن کافی نبود . آنچه که آنها اکثراً بدان آشنائی داشتند عبارت ازانجام یك رشته مراسم عمل مذهبی خشك بود که ظاهری غیر منطقی برای ایشان داشت ،بدون اینکه ازفلسفه باطنی آن بااطلاع باشند. آنها تنها میدانستند که بزودی قرن بیستم میشود که دراین بدبختی غوطه ورندوروزنجاتی دیده نمیشود. هنوز کشتارهای عصر آغامحمدوفتحعلی شاه درخاطر آنان زنده بودوملاحظه میکردند که همان مسلمانیکه تادیروز اورا نجس وکافر دانسته وآزارش داده حتی میکشت ، اکنون با کمال محبت به او احترام میگذارد اگر بعبادت گاه اورود خطری ندارد و وی را بخانه خود دعوت میکند ، استکان او را که چائی خورده آب نمیکشد واورا باخود مساوی وبرابر میداندوشنیده بود که پیشوای مذهبی جدید گفته است بشریت همه بنده خدا وفرقی بین آنان نیست . جمع تمام این عوامل وانگیزه موجب علاقه آن یهودی به نهضت مذهبی تازه میگردید و وقتی بزرگ یك فامیل این راه را طی میکرد بقیه افراد هم پیروآن بودند. درآن زمان یهودیان ایران هنوز اطلاعی از آزادی برادران خود دراروپاوپیشرفتهای حاصله آنانرانداشتند واین نیز تزلزلی در روحیه آنها حاصل میکرد .

بطورخلاصه طبقه ایکه اطلاعات مذهبی اش سطحی بود امیدی به آزادی یهودایران یاتجدید افتخارات گذشته یهود نداشت وبدین ترتیب بسرعت جذب وبطرف بهائیت میگرویدند .

برای اینکه بهتربه وضع روحیه آنان آشنا شویم باید اضافه کرد که اکثر یهودیان آن زمان یهودیت را یك موضوع نژادی ندانسته

وآنچه را که پیغمبران وی‌ازهزاران سال قبل راجع به تساوی‌حقوق بشری وصلح‌عمومی بین ملل وترك اسلحه‌وآلات جنگ گفته‌بودند بی اطلاع و حتی از تاکیداتیکه برای توسعه اخلاق تعلیم و تربیت شده بودخبری‌نداشتند،بلکه یهودیت برای آنهاعبارت بودازانجام یك‌سلسله مراسم نماز واعیاد و روزه واحتراز ازخوراکهای غیرمجاز وحفظ‌شنبه که اگر تصادفاً یکی ازآنها مراعات نمیگردید یهودیت یادین خودرا از بین رفته میدانست ودر آن صورت آب چه یك و جب از سر رود چه هزاران ذرع. باچنین روحیه‌ای ، عده‌ای از یهودیان بی‌خبرازارزش اخلاقی مذهب خود و بی اطلاع از اهمیت عالم یهودیت در خارج از کشور ، مخصوصاً آن اشخاصیکه علاقه نژادی وملی‌را درمقابل احترام خود بی اهمیت تلقی میکردند ویهودیت را فقط در ظاهرمحله‌یهودیان وطبقه گدا و کثیف آن روزولهجه خراب برادران که دست مظالم‌بشری آنها را بدان صورت در آورده بود میدانستند ، در عوض کوشش در اصلاح خرابیها و عقب افتادگیهـای جامعه خود . از میدان مبـارزه فراری میشدند .

اما اثرات رفتار مسلمانان در متمایل نمودن یهودیان بـرای قبول مذهب جدید : ؟ بعنوان مثال‌یکی ازهزاران واقعات آن ایام در اینجا یاد آور میگردد :

یکی از یهودیان که افتخار طبابت خانواده سلطنتی را داشت و نوه اوجوان وعلم طب می‌آموخت، بنابراین چه ازنقطه نظرمقام وچه معلومات احتراماتی برای خود قائل بود ، روزی درسر کوچه حاجیها ابتدای محله یهودیها درآب شاهی ، چند سیلی جانانه از یك یخ فروش

میخوردوهر روزموقع عبور فحش و ناسزا از حمالهای سر گذر میشنود و همواره احتمال کتك خوردن برای او باقی بود. برای حفظ حیثیت خود وخاتمه دادن به این تهدیدات وخطرات نزد مجتهد محل رفته پروانه مسلمانی گرفت. آیا میتوان فکر کرد که این شخص، دوست و علاقمند به معتقدات یخ فروش شد؟ درهمین حال ملاحظه میکند همان نوع مسلمان (مسلمان بهائی شده) که سابقاً نمیگذاشت بپای منبر درمسجد حاضر شده ومایل بود که بدون فرصت درك واستدلال مسلمان شود اکنون قبل از آنکه به مذهب او در آمده باشد به او محبت میکند و وی را دعوت برای استماع نطق مینماید وبا کمال احترام بدون آب کشیدن استکان، برای او چائی میاورد اورا می بوسد و در آغوش میگیرد. بنابراین جوانیکه غیر از یك مشت مراسم خشك از مذهب ملت خود چیزي نمیدانست وبرای آن دچار آنهمه مصیبت گشته بود آیا غیر از استقبال با آغوش باز از بهائیت، میتوانست فکر دیگری بنماید. پس آن جوان طبیب با اینکه مسلمان شده بود بطرف بهائیت رفت ویك عمر وقت خود را صرف تبلیغ و پیشرفت مذهب جدید نمود ودوستان واقوام خودرا دنبال خود کشاند وهریك از آنها بنوبت خود چنین کردند درحالیکه پروانه مسلمانی را درجیب خود داشتند. این نمونه ای بود از صدها اتفاقات مشابه که در شهرهای همدان، کاشان و تهران اتفاق افتاد، البته بازهم واقعات دیگر اجتماعی مانند قضیه آخوند ملاعبدالله درهمدان، موضوع آقا سید ریحان الله و شیخ ابراهیم قزوینی در تهران و غیره و غیره که موجب مسلمان شدن دسته های بزرگ در اثر وحشت شده و دنبال آن، همان دسته ها بطرف بهائیت رفتند که البته بموقع شرح

آنها داده خواهد شد .

صرفنظر ازدلایل فوق، جریانات دیگری هم موجب جلب بعضی ازیهودیان به مذهب جدید میگردید :

۱ـ افرادیکه به ارزش اخلاقی مذهب خودآشنائی کامل نداشتند واز معنی ومفهوم ناجی یامسیحیکه قریب ۲۰قرن درانتظارش میزیستند بی خبر بودند وازمشاهده مشقات وناراحتیها و بیمهری های هر روزه هموطنان، حوصله ایشان بتنگ آمده بود وباشنیدن اینکه قدرت موعود ظهور کرده میخواستند با ایمان جدید ، خودرا تسلی داده وبه حساب به سر گردانیهای خود پایان دهند .

۲ ـ عده‌ای هم که خودرا متجدد دانسته و ازمشاهده سروضع و لباس ولهجه یك مشت همکیشان که تجاوزعده‌ای ازسود پرستان آنانرا به این صورت در آورده بود ونمیتوانستند بیش ازاین خود را وابسته به این طبقه‌ایکه ظاهری حقیر داشت بدانند وچون به آنها گفته میشد که یهودیت مانند لباس دموده شده است(۱) و آنها هم از روی بی اطلاعی یهودیت را از ظاهر زننده بعضی از یهودیان که دست مظالم بشری آنها را بدین صورت در آورده بود قضاوت میکردند ، لذا در عوض تشبث به اصلاح امور جامعه خود و بهبود دادن به وضع افراد آن ، از میدان مبارزه مانند سربازان فراری پشت بمیدان رزم مینمودند وحتی نمیدانستند که غیر از جنبه مذهبی یهودیت موقعیت قومی هم داشته و خصوصاً

«۱» یکی ازمطلعین قوم جواب داده بود :دستورات اخلاقی یهودیت و مقررات آن مانند صندوق خانه ایست که همواره لباسهای متناسب مدهرعصر وزمانی حتی برای هزاران سال ماضی در آن یافت میشود .

آنچه بیشتر آنها را موظف میداشت ، لزوم ادامه همدردی با طبقه‌ایکه قرنها بـا آنها یك قسم سرگذشت مشترك حقیر یا سعادتمند داشتند وهمچنین لزوم اقدامات برای آسایش عموم تیره بختان بودو نه تامین راحتی انفرادی خود •

۳ ـ اصولا چون در شرق و حتی در غرب افرادی یافت میشوند که قضاوتشان بصورت بشر بدوی است یعنی تصادفات را وابسته بعلل بخصوص فرض مینمایند و از این رو بعضی از یهودیان با مشاهده آنکه فلانی بامتمایل گردیدن به مرام جدید وضع مالیش رو به بهبودی رفته، این پیش آمد را در اثر ایمان متخذه تازه دانسته و فراموش میکردند که همین گونه پیش آمد ها همواره برای مومنین سایر مذاهب هم در جریان است لذا آنان هم مجذوب طریقت جدید میگشتند .

موضوع جالب آنست که معاضدت ومحبت و ادب و احترام متقابله که چهار رکن اساسی قسمت اخلاقی موسویت میباشد همچنین بهداشت ودر اثر فشارهای قرون متمادی بر جامعه یهود ایران رو بفراموشی رفته بود، عوامل اساسی برای جلب بعضی از افراد، به دین تازه گشته و تعجب در آنست که پس از ترك مذهب سابقی ، اجرای این عوامل اخلاقی را نسبت به اقوام یا همکیشان قدیمی خود فراموش میکردند و بغض و کینه مخصوصی نسبت به آنان پیدا نموده و اندوخته و ثروتی را که داشتند یا بدست میاوردند ، با کمال جوانمردی درراه ایمان جدید خرج کرده و برادران خود را که آن همه احتیاج به محبت و معاضدت وخصوصا افراد فعال و متمکن و با استعداد برای ایجـاد موسسات و ابتکارات و متشکل نمودن جامعه را داشت فراموش نموده و نه فقط در انجام

وظیفه قومی خویش قصور ورزیده بلکه با تنها گذاردن تیره بختان ، نسبت به بشریت که قطب جاذبه مذهب تازه بود خیانتی بزرگ روا میداشتند.

با این وضع عناصریکه می‌توانستند با برداشتن قدمهای مفیدی حیثیت خودرا اعاده داده وسرو صورتی به وضع زننده افراد ملت خود دهند و بدین ترتیب حیثیت و احترام خود را حتی از وضع جدید هم بهتر گردانند ، پشت به وظایف قومی و بشری نموده اقوام مظلوم خویش را تنها میگذاردند .

با وقایعیکه بعداً و بتدریج و در هر گوشه و کنار جهان برای یهودیت رخ داد و باقدمهائیکه جوانان یهود سایر کشورها (که موقعیتشان نظیر همین اشخاص بود) برداشتند و درعوض فرار به اصلاح پرداختند بزودی پی خواهیم برد که چه انقلاب عظیمی در بهبود وضع و اعاده حیثیت یهودیان جهان حاصل گردید .

دنباله اتفاقات تاریخی

نهضت بابیت و بهائیت و عکس العمل ملت و دولت ایران برای یهودیانهم اثرات ناگواری باقی گذارد ، زیرا بیداری احساسات مذهبی شدید، نه فقط شکنجه هائی را برعلیه بهائی ها ایجاد کرد بلکه شامل یهودیان که دراین ماجرا دخالتی نداشتند نیز گردید .

ژودئیش انسکلوپدیا جلد یازدهم صفحه ۲۹۶ از قول بنیامین دوم که در سال ۱۸۵۰ در شیراز بوده مینویسد :

« یهودیان در این زمان در دست وزرای پر مدعا اسباب بازی میباشند . چند ماه قبل از ورود بنیامین به شیراز وزیر زمان (منظور

حاکم است) ملا آلیا حاخام بزرگ شیراز را محبوس کرد و گفت یا جریمه بسیار سنگینی دهد و یا آنکه دین اسلام را قبول نماید ،چون مقدار جریمه برای وی خیلی زیاد بود بمسلمان شدن رضایت داد ، اما مهلت خواست تا خودرا برای مذهب جدید آماده کند . باانقضای زمان مهلت،از پذیرفتن مذهب جدید امتناع نمودلذا وی را بزندان انداختند و تازیانه های سختی بـه او زدند . در جریان جنگ داخلی که در آن هنگام در پیشرفت بود ، شورشیان فاتح ،تمام زندانیان را آزادساختند والیا به بغداد فرار نمود . بنژامین همچنین متذکر شده است که تقریبا کلیه یهودیان مسلمان شده،فقط بواسطه شغلشان ظاهراً مسلمان بودند این امر توسط هنری آ. استرن Henry A.Stern مبلغ ، که در ژانویه ۱۸۴۹ از شیراز دیدن کرده تائیدشده است. وی اظهار میدارد که کلیه تجار ابریشم در بازار وکیل از آنانی بودند که دین یهود را ترك گفته بودند. اما دراثر اصرار او ، ایمان به موسی را اعتراف میکنند . استرن اوضاع یهودیان شیراز را منتهی درجه رقت انگیز تشریح مینماید و میگوید کسب آنها معمولا ناچیز وپست میباشد، ازقبیل خرده فروشی ،فالگیری، نوشتن دعاهای جعلی ونگاهداری میخانه‌های مخفی و شغل اخیر مهمترین منبع درآمدآنها است .»

البته اتفاقات و تجاوزات نسبت بیهودیان در عصر ناصرالدین شاه زیاد است . آنچه که مسلم میباشد آنست که اتفاقات در عصر سلاطین قبلی خیلی زیادتر وتاثرانگیزتر بوده امامتاسفانه کاملا ضبط نگردیده‌اند و از روی شرح زیر که تقریبا بزمان معاصر نزدیك و عصری است که دنیا رو به آزادی رفته و رابطه با اروپا باز بوده و این اتفاقات توسط

سیاحان و موسسات خارجی و داخلی ضبط گردیده ، میتوان نسبت به شدت و وخامت اوضاع و احوال یهودیان زمان استیلای مغول به بعد، بخوبی آشنا گردید که یك جامعه ضعیف و بدون حمایت دچار چه مصائبی بوده اند .

در یادداشتهای آقای کهن صدق وارد است که اولین اشخاصیکه درخراسان درشهر تربت بابی شدند یهودیان مشهدی بودند (که جدید الاسلام شده بودند) وبااین اطلاع نظریه بالا ثابت میگردد.

ناصرالدین شاه ازشنیدن نام یهودی تعجب کرد

«گویند موقعیکه محمد شاه فوت کرد وناصرالدین شاه ازتبریز بتهران آمد یهودیان تهران به پیشوازرفتند درآنموقع ملا رحیم پیشوای روحانی بود(۱) و بایوسف رحمیم کدخدا ، جمعیت را رهبری میکردند و بمنظور مراعات احترام شاه ، تورات بزرگ را همراه میبرند همینکه بشاه اطلاع می رسد که یهودیان نیز آمده اندازشنیدن اسم یهودی تعجب میکند زیرا درکلیه مدت اقامت خود در تبریز و خصوصاً هنگام ورود به بسیاری ازشهرهاازقبیل زنجان قزوین وغیره مردم بجلو اورفته بودند و اسم یهودی را نشنیده بود . پیشکارشاه یهودیان را معرفی و میگوید مردمانی دنیا دار هستند و استدعای توجه نسبت به آنان را مینماید . اوضاع ایشان دراین عصرخیلی درهم وآشفته بود مخصوصاً آنکه جرئت تظلم نمودن را نداشتند وآنها دارای نشان ممیزی بودند و بایك تهمت غرض آلود ممکن بود عده‌ای درخطرمرگ قرار گیرند. بیرون نیامدن

(۱) کنیسه ملا رحیم هنوزدرمحله یهودیها در کنار خانه سابقی عزرا یعقوب کهن هنوز باقی است .

روزبازانی جزیه دادن وتصرف کلیه ارث توسط جدیدها همه را درزحمت انداخته بود » (۱).

در سالهای ۱۸٤٤ و ۱۸۵۲ آ. اشطرن به ایران آمده واز وضع یهودیان اطلاعاتی به اروپائیان ویهودیان اروپاداد بود. ودر سال ۱۸۵۵ ادوارد پولاك یهودی ، طبیب ناصرالدین شـاه بود ومشارالیه وسیله‌ای برای اطلاع یهودیان خارجی ، خصوصاً انگلستان ، از وضع یهودیان ایران گردید .

حکیم حقنظر طبیب مهد علیا

ناصرالدین شاه درتهران بتدریج بحال یهودیان آشنائی پیدا کرد مخصوصا آنکه طبیب مادرش (مهد علیا) حکیم یحزقل معروف به حکیم حق نظر ، ازاهل خوانسار ومقیم تهران شده بود و همواره در دربار رفت وآمد داشت . درآن ایام طفل کوچك ناصرالدین شاه فوت میکند وقتی شاه باخبر می‌شود سئوال میکند ، طبیب او کی بوده‌است؟ نخست وزیر که بایهودیان مخالف بود اظهار میدارد حکیم حق نظر . فوراً حکم توقیف اوصادرمی‌شود ومامورین علت حبس را باو میگویند در حالیکه اورا جلب به حبس مینمودند ، حکیم ، با پرداخت انعامی عریضه ای به مهد علیا نوشته ومراتب را توضیح میدهد . مادرشاه که به طبیب خود زیاد علاقمند بود، نزد شاه رفته مراتب را حالی اومیکند و شاه فوراً حکم آزادی ودادن خلعت وخواستن اورا به قصر نیاوران مینماید، درحالیکه حکیم حق نظر سوار براسب وبطرف نیاوران میامده وصدر اعظم(نوری)هم بشهر مراجعت مینمود، حکیم حق نظر که فاتح شده

(۱) از یادداشتهای آقای کهن صدق .

بود باصدر اعظم مشاجرات لفظی مینمایند .

حکیم‌حق نظردرآن زمان‌ازمحترمترین وثروتمندترین‌یهودیان ایران بود بیرونی واندرونی بزرگ وسرطویله که بعدها میسیونرهای انگلیسی برای مدرسه کرایه کردند داشت که هنوز درمحله یهودتهران باقی است و کنیسه ای سرخانه نیزداشت که بعدآنرا وقف ملت نمود وامروزه معروف به کنیسه حکیم میباشد . درآن زمان برای یهودیان تهران یك مکتب خانه افتتاح‌نمود که کلیه مخارج آنرا عهده داربود. ازآشپزخانه شاهی برای اوسهمی معین کرده بودند که ظهروشب‌برایش می آوردند و آنرا برای طلاب مدرسه مروی بخشیده بود . در همان ایام یهودیان هیچ‌یك حق‌افتتاح‌دکان درخارج ازمحله نداشتند جوانی ازبین یهودیان تهران که جدش داود ازشیراز بتهران آمده وپدرش یعقوب به‌کار جواهری اشتغال داشت موسوم به عزرا که داماد حکیم حق نظر شد وبعدها در حدود سال ۱۸۷۰ درسرای ارامنه دربازاربرای اولین دفعه موفق به کرایه نمودن حجره‌ای گردید و به امور تجارتی بین تهران وبغداد وتهران‌ومنچستر مشغول شد ونسبت‌به‌آن‌زمان‌ثروت زیادی اندوخت که بعدا ازاوباز صحبت خواهیم نمود .

اطلاع چند نویسنده سیاح

« درسال ۱۸۴۸ الی ۱۸۵۱ که اسرائیل یوسف معروف به‌بنیامین دوم در شرق بود به کرمانشاه و همدان وتهران ویزد وکاشان واصفهان تا بوشهر میرود واز وضع جمعیت یهودیان ایرانی بسیار متاثرمیگردد ووعده میدهد که درمراجعت اقدامات لازمه به نفع آنان بنماید ولی برگشتن‌به اروپابه وعده خود وفامیکند درسال ۱۸۵۶ـ۵۷ نزدناپلئون

سوم وملکه انگلستان وسلطان عثمانی شکایت میبرد .» (۱)

در سال ۱۸۵۵ = ۵۶۱۶ عبری ، بطوریکه درفصل محمد شاه گفته شد ، در کتاب (فوروت زمانیم) نویسنده یهودی مشهدی اضافه کرده است که ناصرالدین شاه امر بتسخیر هرات داد . تاقبل از این موقع یهودیان فراری مشهد که درعصر محمد شاه بدانجا پناه برده بودند آزاد بودند، اما دراین موقع مینویسد: « ارتش ایران شهررا محاصره کرده متصرف شد و یهودیان را در وسط زمستان در ماه شباط ۵۶۱۷ ازشهر خارج ساختند وآنها را بطوز اسیر به مشهد بردند واز سرما عده‌ای در راه فوت کردند . درخارج شهر مشهد محلی است بنام بابا قدرت که همه ما را درآنجا محبوس ساختند ومستحفظین‌را تا مدت دوسال برما گذاردند ودر این مدت چه فشارها وچه بدبختیها وچه امراضیکه برما وارد نشد و بعد ازآن خداوند برما رحم کرد زیرا مارا آزاد کرده و گفتند به هر کجا که میخواهید بروید ودرماه طبت (زمستان) سال ۵۶۱۹ = ۱۸۵۸ به هرات مراجعت نمودیم » . (وبعد اضافه میکند:

« سربازان ایرانی شهر را ترك نموده به افغانها واگذار کردند ودرسال ۵۶۲۱ = ۱۸۶۰ پادشاه کابل (دوست محمد خان) با قشون زیادی بشهر هرات آمد زیرا حاکم شهر شورش کرده بود . حاکم از خویشان و داماد اوبود وشهر محاصره شد ودرسیوان ۵۶۲۳ = ۱۸۶۲ تسلیم گردید وبه چپاول رفت و در سال ۵۶۳۱ = ۱۸۶۹ دچارقحطی وانقلاب گردید » سپس به شرح بقیه واقعات آن روزهرات میپردازد که

(۱) از یادداشتهای کهن صدق

ارتباطی باتاریخ ماندارد.

موضوع ترك شهرهرات از طرف ارتش ایران دراثر آن بود که انگلیسها ازتصرف هرات بوسیله قشون ایران ناراضی بودند لذا دست بعملیاتی برعلیه‌ایران درخلیج فارس ازقبیل‌تصرف (محمره) خرمشهر وبوشهر زدند وبالاخره دراثرمذاکرات سیاسی قرارشد که ایران‌هرات را وانگلیسها سواحل خلیج فارس را تخلیه نمایند.

در همین ایام در سالهای۱۸۷۳ روسها خیوه را بتصرف درآوردند ودر ۱۸۷۶ فتوحات روسها در سر زمین بخارا خاتمه یافته‌بود.

« درسال ۱۸۵۰ زمان صدارت میرزا تقی خان امیرنظام واقعه ناگواردیگری برای یهودیان مشهد اتفاق افتاد که منجر بقتل وغارت گردید واین‌واقعه دراثرآن بوده است که‌یکنفرهنگام بریدن‌سرمرغ، سررا از تن مرغ جدانکرده بوده است. » (۱).

کتاب نیدحه اسرائیل درصفحه ۱۸۵ اطلاعات زیررا راجع به یهودیان مشهد مربوط به این زمان اضافه میکند.

« اطلاعات روشنتری راجع‌بیهودیان‌افغان (که مهاجرین‌مشهدی بودند) درصد سال گذشته بوسیله یهودیان مشهد که درتلخی وبدبختی (وسرگردانی مذهبی) بسرمیبردند وبرای یافتن پناهگاهی کوشش مینمودند تابمذهب خود رجعت نمایند بدست‌آمده.

قسمتی ازآنها به بخارا وقسمت دیگر به هرات مهاجرت کردند زیرا ساکنین افغان سنی وآنها توانستند آزادانه به مذهب خود عمل

---

(۱) نیدحه اسرائیل صفحه ۹۸

نمایند وبه تجارت مشغول شوند واین واقعه درسال ۱۸۴۰ است .

تصدیقی در کنیسه مشهدیان در اورشلیم است که حکایت ازواقعه عیدسوکاسال ۵۶۱۷ = ۱۸۵۶ مینماید که ایرانیان هرات را متصرف و یهودیان مشهدرا ازشهر بیرون کرده واین واقعه درروز ۱۵ شباط ۵۶۱۷ = ۱۸۵۷ اتفاق افتاده که آنها رابه اسارت به بابا قدرت نزدیك مشهد بردند وبعد ازدوسال آنها را آزاد واجازه مراجعت به هرات دادند .

بعد ازتسلط انگلیسها درهنداطلاعاتی ازیهودیان افغانستان بوسیله سیاحان ، مانند میسیونر یوسف ولف ومسافرین یهودی که بعد از او مسافرت کردند ، طبق مجله ژویش کرونیکل بدست آمده که درآنجا درصد سال قبل (۱۸۵۰) چهل هزار یهودی در ۶۰ جامعه وجود داشته درکابل، هرات ، قندهار ، بلخ ، اندکساوی ، مزارشریف ، میمنه وغیره ازسال ۱۸۷۰ مقررات سختی مانند جزیه ودادن ۳۰۰ نفر برای خدمات قشونی برآنها تحمیل شد وازآنموقع مهاجرت بطرف ایران و بخارا شروع گردید. بعد ازرفتن امان‌الله خان ازافغانستان ، دولت تحت‌نفوذ نازیها قرار گرفت وبه بقیه یهودیان که بیش از ۸ الی ۱۲ هزارنفرباقی نمانده بودند فشارهائی خصوصاً درامور بازرگانی وارد شد » (۱).

ژویش انسیکلوپدیا ، درجلدششم صفحه ۱۸۸ دربخش همدان مینویسد:

« دکتر پولاك که از ۱۸۵۵ تا ۱۸۶۰ پزشك ناصرالدین شاه بود و فرصت داشت که اوضاع یهودیان همدان را که اقامتگاه تابستانی شاه بود ، دقیقاً مطالعه نماید ، مینویسد : جماعت یهودی ، در محله

---

(۱) عده اخیر هم کاملا رو به نقصان گذاشت زیرامهاجرت نمودند.

مخصوصی در وسط شهر زندگانی میکنند ، جایگاه مقدس آنها بنای کوچکی است که بشکل گنبد ساخته شده ومطابق رسوم یهود شامل قبورمردخای‌واسترمیباشد. یهودیهامعیشت خودرا بوسیله انواع کارهای نقره وطلا که درآنها مانند قفقازیها مهارت واستادی دارند ویا بوسیله شیشه بری ، حریربافی ، معامله البسه کهنه و پوست تامین مینمایند . بسیاری ازآنها بنا ، آهنگر ، خیاط و کفاش میباشند (۱) بعضی بشغل طبابت بوسیله کتابهای ابن سینا که درهمدان مدفن وی میباشدتحصیل و مشغول میباشند آنها تحت مشکلات بزرگی زندگانی مینمایندزیرا هموطنان ایشان یهودیان را مردود میدانند .

آنهاهمواره درمعرض خودسریهای‌حاکم که ازهربهانه‌ای‌برای غارت کردن آنها استفاده مینماید قرار دارند . چنانچه یکنفر یهودی باوضع آراسته یاسواربراسب درکوچه ظاهر شود ناظرین برای او که جسارت نموده مانند مؤمنی خود را ظاهر ساخته نگرانی خاطر پیدا میکنند وهرگاه برعکس لباس مندرسی در برداشته باشد، جمعی از اوباش و اراذل جوان ، وی را تعقیب و سنگ و گل بسوی وی پرتاب مینمایند » .

بدبختی یهودیان ایران ، بعد ازواقعه باب درعصر صدارت میرزا آقا خان اعتمادالدوله که از۱۸۵۲ نخست وزیر شد همچنان رو بشدت بود . نامه ای ازیهودیان دماوند بدون تاریخ خطاب به ملا رحیم راب تهران (ملارحیم ازابتدا ناصرالدین‌شاه تاحدود سالهای ۱۸۶۰ پیشوای

---

(۱) درسایرشهرهای‌ایران درآن زمان‌بین یهودیان کمترصنعت‌رواج داشته است مگر زرگری ومخلاجگری

روحانی یهودیان تهران بوده است.) حاکی از استدعائی است که بفریاد آنها برسند زیرا قرقچیهای دولت ۳ تومان وشش هزار (۳٦ ریال) پول جزیه از آنها میخواهند که ندارند بدهند و مردم بطرف کوهها متواری شده‌اند (یك تومان در آنوقت معادل ۱٤۰ تومان حالا بوده است(۱) .

واقعه‌ای در مازندران ـ دانیال مختاررا برای روغنش داغ کردند

. منشه منوچهری مازندرانی که مردی سالخورده و در سال ۱۳۲٤ شمسی صد ساله بود (۲) حکایت کرد که « در سال ۱۸٦٤ میلادی در شهر بارفروشی بابل فعلی، سیدی که غریب بود وارد شهر شد و یهودیانرا متهم نمود که دختر او را کشته اند در نتیجه مسلمانها برعلیه یهودیان قیام کردند میخواستند آنهارا قتل‌عام نمایند، ناچار همه یهودیان آن شهر مسلمان شدند. موضوع به‌عرض ناصرالدین‌شاه رسید وحکم کرد که یهودیان به‌مذهب خود برگردند و آنها هم برگشتند. بعد به بهانه اینکه یکنفر یهودی انگشت به تاقار ماست زده به حکم سید ریختند حدود ٦۰ نفر یهودی رااز ۱۵۰ خانوار که مقیم آن شهر بودند کشتند وبقیه که زنده ماندند اشخاصی بودند که دارائی خود را بدوستان مسلمان برای حفظ جان داده بودند از جمله کشته‌شدگان و سوختگان یکنفر یهودی چاقی بودموسوم به دانیال مختار ۵۰ ساله که اورا داغ کردند تا روغنش را برای معالجه زخم ، بدست آورند وهنوز از آن روغن وجود دارد که گاهگاهی مردم میخرند. وهمان موقع کنیسه وتوراتها را سوزاندند.

(۱) از گفته اسمعیل مروتی .

(۲) در روز ۱٤ر۵ر۱۳۲٤ درآب گرم لاهیجان تعریف کرد .

مشروحات رحیم خداداد

«۱» در تهران ملا رحیم فوت کرد و ملا ربی اسحق بجای او منصوب گردید درحوالی سال ۱۸۷۱ آب را مسلمانان بر روی یهودیهای تهران بستند و ناچار بعجله دو چاه یکی درمنزل یوسف رحیم کدخدا و یکی هم در خانه ملا آبراهام برای بدست آوردن آب کندند که هنوز باقی است . در سال ۱۸۷۰ م . ملا ربی اسحق فوت کرد و ملا با خاج بجای اوراب بزرگ یهودیان تهران شد و در سال ۱۸۷۵ م . ملا باخاج (جدبزرگ نعمت‌الله فرهادی) فوت نمود و ملا آبراهام آقا باباشیرازی ملای بزرگ یهود ایران شد. وربی کدخدا ، کدخدای یهودیان تهران گردید. ملا به‌امور مذهبی رسیدگی میکرد و کدخدا به‌مرافعات و نزد حکومت رفتن . کدخدا را خود یهودیان انتخاب میکردند و حکومت آنرا می‌شناخت. ملا آبراهام بتدریج قدرت زیادتری بین یهودیان پیدا نمود زیرا مورد احترام بودو قیافه گیرنده‌ای داشت ریش سفید بلند چشمان آبی و سفیدرو بود. کم کم مردم مرافعات خودرا نزد او میبردند و کدخدائی مقامی خالی از وظیفه شده‌بود. در شیراز اوضاع و احوال یهودیان نیز مانند گذشته وخیم بود و نمونه زیر که در زمان فتحعلی شاه اتفاق افتاده بود کافی است که وضع آنهارا نیز دراین زمان مجسم سازد:

برخورداری مردی بود که معاملات طلا و نقره و جواهرات مینمود درحدود سالهای ۱۸۲۰ روزی با برادر خود در بازار شیراز مطالبه

---

(۱) از گفته های مرحوم پدرم رحمیم خداداد متولد ۱۸۵۳- ایلول ۵۶۲۴ عوت ۵۵۹۹ = ۱۹۴۰

طلب خودرا از مسلمانی نمود . مدیون بمنظور آنکه طلب کار خود را بکشتن داده از پرداخت آن آسوده گردد، کشیده محکمی به برخوردار زده و فریاد میزند ای مردم این جهود کفر گفت . مردم متوجه حمله و کشتن برخوردار شدند ولی برخوردار جوان و عصبانی المزاج ، در حالیکه کشیده محکمتری به مدیون زده شهادت را با صدای رسا گفت و ناچار برادرش هم همین عمل را کرد . در عوض چماق وچاقو، بوسه و محبت بود که متوجه برخوردار و برادرش کردند . آنهارا بحمام برده خلعت پوشانیدند محبت نمودند وطلب اوهم وصول شد و نام برخوردار تبدیل به علیمحمد گردید مدتها میگذشت و برخوردار جوان، آرزوی دیدار پدر و مادر و اقوام را داشت اما این عمل ممکن بود سوء تعبیر شده و خرابی ببار آورد تا بالاخره شب شنبه‌ای بی‌طاقت شده، دیرهنگام در تاریکی خودرا بخانه پدری رسانده وبدون سر و صدا از دیوار وارد خانه شد ، به اطاقی رفت که چراغ شب شنبه میسوخت و کتابی را که برروی طاقچه بود برداشته خواند تا تصمیم به بیدار نمودن اقوامش نماید. تصادفا آن کتاب تهیلیم (زبورداود) بود ، وفصل ۱۳۷ بنظر آمد.(۱) که آنرا خواند . برخوردار این فصل را بفال خود برآورد

(۱) فصل ۱۳٦ زبور حضرت داود چنین مینویسد . درکنار نهر بابل نشستیم وچون صیون را بیاد آوردیم گریه کردیم بربطهای خودرا در میان درختان بید آویختیم ـ زیرا آنانیکه مارا باسیری برده بودند در آنجا از ما سرود خواستند و آنانیکه مارا تاراج کرده بودند شادمانی طلب مینمودند که یکی از سرودهای صیون را برای ما بسرائید . چگونه سرود خداوند را درزمین بیگانه بخوانیم ؟ اگر تورا ای اورشلیم فراموش کنم آنگاه دست راستم مرا فراموش کند و اگر ترا بیاد نیاورم آنگاه زبانم بکامم بچسبد واگر اورشلیم را برتمام شادمانیهای خودترجیح ندهم.

کرد و همان دم تصمیم گرفت که شیراز را ترك گفته روانه بغدادشده و در کنار رود بابل به گریه و زاری پردازد . پدر و مادر را بیدار کرد و آنها فرزند را که مدتها بود با برادر دیگر ندیده بودند در آغوش گرفتند . وی تصمیم خود را به آنها گفت و ایشان خوشحال شدند . و همان شبانه‌راه خلیج فارس و بصره و بغداد را در پیش گرفت ، در حالیکه برادر بزرگتر بواسطه آلودگی کار و کسب و اطفال درشیراز ودر مسلمانی ماند ، در بغداد روزی چند در کنار دجله به گریه‌وزاری پرداخت و خیال‌اقامت در آن شهر داشت ولی خود را در محیطمردمان عرب زبان، غریبه می‌دانست وحب وطن نمیگذاشت دمی راحت باشد. پس عازم تهران گردید . در آن زمان عده‌ای زیادی از یهودیان شیراز از فشار ظلم به امید امیدها به تهران پناه میبردند مشار الیه نیز از طریق کرمانشاه به تهران آمد و با یك دختر شیرازی ازدواج نمود و پسری بنام خداداد آورد که‌ازاو دارای چهار پسر ویك دختر گردید پسر بزرگ وی آشر خداداد بود که مسلمانان او را هاشم میگفتند و فرزند دوم رحیم. خدا داد در حوالی‌سالهای ۱۸۷۰فوت کرد. در زمان حاجی میرزا حسین خان سپه سالار صدر اعظم ، خبر فوت خداداد به شیراز رسیده بود و پسر برادر علیمحمد یا برخوردار که در مسلمانی باقی ماند و ثروت پدری‌را از دست‌داده بود ، بمحضیکه شنیدند که‌پسر عموی‌آنها خداداد در تهران‌فوت کرده، طبق‌رسم وقت که ولودورترین خویش جدیدالاسلام فوت کند ، و با وجود داشتن‌وارث‌مستقیم واولاد، باز هم کلیه‌دارائی‌میت‌به‌جدید الاسلام مذکور میرسد ، به طرف تهران

حرکت کرده ودر پایتخت به ملائی مراجعه وحکم میگیرد که دارائی آشر راضبط کند. : آشر مذکور ، که با برادرهای کوچکتر در منزل پدری و در نزدیکی سرپولك اقامت داشتند ، غفلتاً ملاحظه میکنند که عده‌ای طلبه با مردی ریش حنائی به خانه ریختند وتمام دربهای اطاقها را مهر و موم کردند ، وقتی علت را پرسیدندمعلوم شد مردریش حنائی پسر عموی پدرش میباشد که خود را وارث پدر او میداند . آشر قبل از آنکه کار ازکار بگذرد خود را به باغ فعلی مجلس دارالشورای ملي که خانه حاجی میرزاحسین خان سپه‌سالار بودمی‌رساندوحاجی میرزاحسین خان که آشر را می‌شناخت و چند معامله با او کرده بود ، از شنیدن واقعه متاثر میگردد و میگوید من بهیچ وجه کاری برای تو نمیتوانم بکنم (۱) مگر یك راه است که باید حرف مرا گوش کنی . من آنها را احضار کرده و علت این کار را از آنها میپرسم و آنها خواهند گفت که چون پسر عموی پدرت مسلمان است دارائی به او می‌رسد ومن‌هم خواهم گفت،هاشم صحیح است. چون تو یهودی هستی باو می‌رسد وتو جواب گو منهم مسلمان میشوم و فوراً شهادت گو و بقیه بامن . میرزا حسین خان بخانه‌ملای مسلمان فرستاده اورابا مرد ریش حنائی احضار نمود ، عصر بود و هاشم‌هم آمد و همانقسم عمل شد و چون هاشم‌شهادت را جاری‌ساخت میرزا حسین خان رو به مرد ریش حنائی نموده گفت کار ختم است و شما دیگر بهیچ وجه حق مداخله در دارائی پدر اورا ندارید وتو هاشم فوری برو دربهای اطاقت را باز کرده اموال پدری‌را متصرف شو . آخوند از اینکه خمس دارائی را از دست داده ناراحت

(۱) این بود قدرت نخست‌وزیر آن زمان.

بود ولی چاره‌ای نداشت روز بعد مرد ریش حنائی بعنوان آنکه خویش نزدیك است و خرج بر گشتن به شیراز راندارد به آشر مراجعه وخرج راه گرفته عازم شیراز گردید.»

✿ ✻ ✿

دنباله تاریخ ـ انتساب میرزا حسین خان مشیرالدوله بصدارت

بر گردیم به تاریخ مشروحه قبلی، از اینگونه گرفتاریها و زحمات هر روزی برای یك خانواده ای فراهم میگردید.

اما از این عصر به بعد اوضاع ایران بسرعت رو به تغییر می‌رفت زیرا از ۱۸۵۷ میرزا آقاخان اعتمادالدوله بر کنار شد و طولی نکشید که میرزا حسین خان مشیرالدوله بجای او صدر اعظم گردید در زمان میرزا تقی‌خان امیر کبیر شروع به اصلاحاتی در کشور شده بود.

راجع به حاجی میرزا حسین خان سپه سالار که مرد متمدن و فاضلی بود در کتاب مشروطه ایران (۱) چنین نوشته است.

«در سال ۱۲۵۰ هجری (۱۸۳۳) ناصرالدین شاه او را از استانبول خواسته و نخست وزیر عدلیه وسپس صدراعظم گردانید. سپهسالار چون مردکاردان و نیکی بود و دیرزمانی در استانبول و دیگر جاها مانده و از چگونگی کشور های اروپائی آگاهی داشت، خواست در ایران نیز تکانی پدید آورد وسامانی به کارهای دولت دهد از لگام گسیختگی حکمرانان شهرها جلوگیری و رشوه را از میان برداشت، یکی از کارهای نیك او این بود که وزارتخانه‌ها ودربار ی بآئین اروپا پدید آورد»

✿ ✻ ✿

---

(۱) بقلم کسروی

نکاتی چند از یادداشتهای سیاحان و مامورین مذهبی راجع بیهودیان ایران

آنچه که از گذارش سیاحان و مامورین مذهبی تا قبل از این زمان (محمد شاه) بود هریك بجای خود و بتاریخ مربوطه گفته شدیکی از سیاحانیکه بمنظور پیدا کردن ده اسباط گم شده اسرائیل که بین سالهای

میرزا حسین خان سپهسالار بانی مدرسه سپهسالار

۱۸٤٦ (۱) تا ۱۸۵۱ به شرق مسافرت و کتابی هم نوشته (۱) اسرائیل یوسف معروف به بنیامین دوم(۲) از اهالی مولداوی (روحانی) بود که در زمان جوانی ناصرالدین شاه در ایران بوده است. بعضی ازاطلاعات وی بطور اختصار بقرار زیر است :

« اصفهان ٤۰۰ خانوار یهودی و سه کنیسه و ۸ حاخام دارد . کاشان ۱۸۰ فامیل یهودی دارد. یزد ۱۵۰ فامیل و وضع آن وخیم است تهران ۵۰۰ فامیل و ۸ کنیسه و چند حخامیم ، فشار بر آنها کمتر از ولایات است .

جد سلطان فعلی (منظور فتحعلی شاه است) یك زن یهودی گرفت که ولیعهد از او بعمل آمد (۳) و یك پسر آورد که موجب ثروت یقوتیل (اسمعیل وزیر) گردید که امروز نخست وزیر است و شاه فعلی

---

(۱) نظر باینکه این سیاح دراواخر محمد شاه به ایران آمده است ولی بیشتر خطابش مربوط به ابتدای ناصر الدین شاه است. لذا گفته‌های او درفصل مربوط به ناصرالدین شاه گذارده شد.

(۲) کتاب بنام(پنج سال مسافرت از ۱۸٤٦ توسط اسرائیل یوسف بنیامین دوم کتابخانه میشل لوی برادران ۱۸۵٦)قبلا دراین صفحات مطالب زیادی نیزازگفته بنیامین دوم نوشته شد .

(۳) بنیامین اول معروف به میتودیلا می‌باشد که در زمان سلطان سنجر به ایران آمد. فتحعلی شاه ، بطوریکه ملاحظه شد زنهای یهودی بسیاری داشت ولی عباس میرزا از زن یهودیه نبوده و محمد شاه هم اززن یهودیه عباس میرزا نبود .

توجه بیهودیان که هم مذهب مادرش هستند دارد • (گویا اشاره به مادر پدرش میباشد) شاه مرحوم(محمد شاه) گاه گاهی به محله یهودیان میامد و یهودیان از او پیشواز میکردند و گوسفند بپای اوقربانی مینمودند.

ملاآقابابا که در زمان ملارحیم (منظوملاآقابابا جدید الاسلام میباشد)بود،به شاه گفت که درتورات حکمی است که(نزول از برادرانت نگیر)پس این جمله چنین معنی میدهد که ازدیگران بگیر ، شاه بزرگان را احضار کردوتوضیح خواست(منظوربزرگان یهوداست)وآنها گفتند که (رابی)(منظورپیشوای روحانی است)ازبیت المقدس اینجا است ومرا بنزد شاه بردند . گذرنامه من روسی بود که در این کشوربا نفوذ هستند. گفتم مرسوم نیست که بدون اجازه قنسول بیایم ولی برای اطاعت امر شاه حاضر شدم• درنتیجه به من احترام گذارده واجازه نشستن داد وچون صحبت از موضوع گذشته ملا ابا پیش آمد ، (منظور ملا آقا بابا یا محمد رضا جدید الاسلام است)جواب دادم که بغلط بعرض رسانده ، و اطفال مدرسه اروپا معنی جمله‌ای را که بدین قسم است می‌دانند :

« اگر برادرت فقیر شد و نزد تو تهی دست باشد او را مثل غریب دستگیری نما تا باتو زندگانی نماید . از اوربا وسودمگیر وازخدای خود بترس تابرادرانت باتوزندگانی نمایند نقد خودرا باو بربامده وخوراك خودرا باو بسود مده » (۱)

این جمله نشان میدهد که غریب وغیر برادر اولویت دارد ملا یعقوب ترجمه میکرد و حضار رضایت حاصل نمودند . شاه که در

---

(۱) سفرلاویان فصل ۵ر آیه ۳۵ و۳٦

اطاق دیگر بود سؤال کرد آیا بارون روچیلد رامیشناسی (در سال ۱۸۵۰ بود یعنی سال دوم ناصرالدین شاه) گفتم مال وین را میشناسم. شاه ناصرالدین ۲۲ ساله بود و گفت که پدرش گفته است که این فامیل خیلی ثروتمند ودر اروپا مورد احترامند و اضافه کرد که اگر اینها آنقدر قدرت دارند چرا به یهودیها کمك نمیکنند (منظورش به یهودیان ایران بوده است) جواب دادم ما دراروپا از بدبختیهای این یهودیان دور افتاده بی خبریم. جوابداد یهودیان کدام مملکت اروپا عالمترند گفتم بسته به کشوری است که درآن زندگانی مینمایند.

سه ماه درتهران بودم. قنسول انگلیسی گفت برای رفع خطر لباس روسی بپوش. قبرابن عزرا درمشهداست.

همدان سه کنیسه وسه حخامیم دارد. ربی الیاهو ناسی (رئیس یهودیان) مرد عاقلی است.

ربی اهرون درموقع خرابی دیواری کوزه‌ای از سکه طلاو کوزهٔ از نقره یافت.

کرمانشاه ۴۰ خانواریهودی دارد.

شیراز در ۲۰ سال قبل ۳ هزار فامیل یهودی داشت و ۲۵۰۰ فامیل مجبوربه تغییر مذهب شدند (۱) اما عده‌ای ازآنها قلبا یهودی ماندند، ۹ کنیسه دارد در خانه ناسی پذیرائی شدم.

زنهای یهودی باید روبند سیاه داشته باشند که شناخته شوند. زنهای روبند سفید که اجباراً مسلمان شده بودند آمدند که مرا ببینند آنها روبندها را انداخته ودست مرا میبوسیدند و گریه میکردند که

«۱» مربوط به زمان فتحعلی شاه است که شرح آن داده شد.

چگونه برای خلاصی از مرگ مجبور به این کار شده‌اند . من آنها را امیدوارساختم . یکی از روسای ایلات که بدیدن ناسی آمده بودپرسید این شخص کی است . گفت ازبیت‌المقدس آمده . گفت خوب شد زیرا من جنگی درپیش دارم، یك طلسم برایم بنویس . چون گفتم بلدنیستم شمشیرش را کشید ، پس وعده فردا را دادم واسامی ده پسران هامانرا نوشتم به اودادم که خوشحال شد.

در راه شیراز چون تفیلین داشتم مرا شناختند و بعنوان آنکه قافله را نجس کرده ام میخواستند مرا بکشند وتیربطرف من خالي کردند اما رئیس قافله بکمکم شتافته و نجات یافتم . درراه دو نفر میخواستند مرا بکشند وبادادن عرق به‌آنها خلاص شدم .

در آب شور سرحد خلیج فارس ۷۰ فامیل یهودی دارد و مانند یهودیان داخل کشور مورد آزار واذیت واقع نمیگردند زیرا قنسول انگلیسی ازآنها حمایت میکند .

درایران یهودیان دریك محله‌سا کنند،حق تجارت پارچه‌ندارند در بازار حق داشتن دکان‌راندارند.چون نجس محسوب میشوند در کوچه نبایدتن آنها بمسلمان بخورد. روز بارانی حق خروج ازخانه را ندارند .در کوچه مسلمانان بصورت آنهاتف میندازند اغلب مورد چپاول واقع میشوند. اطبای یهود مورد توجه اند . اگر روز قتل (عاشورا) بکوچه بیایند کشته میشوند . »

وبعد بشرح بعضی از قوانین محدودیت پرداخته که چون قبلا نوشته شده تکرار مجدد آن‌لزومی ندارد .

بنیامین دوم شرح دیگری راجع به طایفه بنی اسرائیل هند که آنهارا از ده اسباط میداند داده و اضافه میکند که عده‌ای، از آنها به مالابار Malabar و کوشن Cochin رفتند و تاریخ دارند که این مهاجرت در سال ۸۹٤ از خروج مصر و یا ٤ سال بعد از خرابی خانه اول بوده است . و راجع به یهودیان چین (که در زمان فیروز ساسانی از ایران فرار کرده تابه چین رفتند) مینویسد : «که عده‌ای در کانگ چو Kang Chou مقیم هستند وعده‌ای هم در ارنوی Arnoy ودرپکن و در اثر فقر راب ندارند . عبری را فراموش کردند و خطنه ندارند تقریباً ۱۲ هزار نفرند وقیافه آنها شبیه مغولها شده است.»

در کتاب «مسافرت نیمرك صفحه ۱۵ مینویسد :

«دکتر یعقوب ادوارد پلاك یهودی اهل بوهم در ۱۸۵۱ معلم تشریح و جراحی در مدرسه نظام (۱) تهران که توسط ناصرالدین شاه تاسیس شده بود ودرسال ۱۸۵۵ طبیب شخصی شاه شد مینویسد : نزدیك همدان به دومسافریکه از اورشلیم میامدند برخوردم که عازم هند برای جمع آوری اعانه بودند و تصدیق نامه‌ای هم دردست داشتند . یکی از آنها اهل مجار بود و دومی یونانی ساکن اورشلیم و شخص اخیر زبانهای ایطالیائی ـ عربی ـ ترکی ـ وعبری را میدانست و آنها به سمرقند وبخارا وقندهار وهرات وبلخ برای دیدار برادران خود عازمند وبرای آنها خطراتی متصور است» جای دیگر دکتر پولاك اضافه میکند «در سال ۱۸۵٤ یکنفر یهودی از اورشلیم به تهران آمد برای جمع آوری اعانه، چون از او سؤال کردم کجامیروی گفت به ترکستان وافغانستان

«۱» باید مدرسه دارالفنون باشد .

پس از آنکه خطرات راه را به او گوشزد کرده و گفتم برای اروپائیها مانند استوارت و کونلی انگلیسی که کشته شدند خطر وجود دارد ، جواب داد سختی مسافرت من فقط در ایران است که در عبور از هر شهر باید مبلغی بپردازم و آن لحظه‌ایکه از سرحد رد شوم برای من امن خواهد بود ، زیرا من تجربه دارم و تا کنون چند مرتبه این راه را طی کردم و دوسال بعد که اورا دیدم پولی چندان نداشت زیرا برای نجات خود همه‌را خرج کرده بود» .

در صفحه ۳۸ کتاب نیمرك ازقول بنیامین دوم مینویسد :

« موقعیکه حاخامی ازاورشلیم به کردستان میاید ، همه‌پیشواز او میروند دست و پای او را ، کوچك و بزرگ برای تجلیل شخصیت و مقام او میبوسند و بعد او را بمنزل رئیس جامعه میبرند و پای‌اورا میشویند و از آن آبیکه پای او را شسته‌اند اول بزرگان ملت و بعد زنها و بچه ها مینوشند و تصور میکنند که این کار متبرك و از ابتلای آنهابه امراض جلوگیری میکند » .

در صفحه ۲۹ مینویسد : « مهاجرت دسته جمعی یهودیان ایران از سال ۱۸۸٤ شروع شده (۱) (دو سال بعد از مهاجرت بیلوها) که در همان سال مهاجرت دسته جمعی از یمن و بخارا هم شروع گردید. اول

---

(۱) درسال ۱۸۸٦ نهضت مهاجرت مهمی ازممالك اروپای شرقی خصوصاازروسیه بنام‌مهاجرین بیلو که بمعنی «ای خانواده اسرائیل بحرکت آئید » شروع شده بود و قطعا رسیدن این خبر به ایران یهودیان‌ایرانی راکه پیش از یهودیان اروپائی شرقی در ناراحتی بودند به جنبش در آورده‌است .

همه یهودیان شیراز حرکت کردند و مخصوصاً اکثر آنهـا در سال ۱۸۹۲ به اورشلیم رفتند و دولت ترکیه میخواست بعنوان آنکه اجازه نامه ورود نداشتند آنها را اخراج نماید ولی در اثر اقدامات بزرگان یهود اورشلیم در آنجا ماندند »

این مهاجرت اولی یهودیان از ایران نبود قبلا به بغدادوترکیه و یا قفقاز و ترکستان فرار میکردند و از ٤ سال قبل از فوت ناصرالدین شاه‌به اورشلیم رفته‌اند .

یهودیان شیراز (در ۳۰ سال قبل) دو ثلث مهاجرین ایرانی را تشکیل می‌دادند و در سال ۱۸۹٤ شاعر فارسی ملا حئیم العازار (با عده‌ای دیگری از راه مازندران و روسیه عازم اورشلیم‌شدند.

اولین دسته مهاجرین تهرانی بودند (دومین بود) که از طرف مامورین مذهبی تشویق برفتن به اورشلیم شده بودند ، و وقتی وارد اورشلیم شدند فقط دو خانواده یکی کاشانی و یکی اصفهانی‌در اورشلیم دیدند و بقیه شیرازی بودند (در همین سال ٥٦٥٤ = ۱۸۹٤ در اثر ناراحتیهای موجوده در کشور) غیر از ملا حیم العازار که درماه سیوان‌حرکت کرد(از راه مازندران) یك‌فامیل‌هم‌ازیهودیان‌همدانی عازم اورشلیم میگردد و در سال بعد (۱۸۹٥) پنحاس‌ربی حنینا ویوسف ملاآقابابا زلیخا وداودبخشی تارزن‌نیز حرکت مینمایند .

بعد از آنها از تهران مهاجرین بسیاری به اورشلیم رفتند ، در سالهای بعد هم از سایر مراکز یهودی نشین ایران نیز بـه اورشلیم مهـاجرت کردند همچنین از افغانستان واز مشهد، تا آزادی مذهب

بدست آورند . یهودیان کردستان نیز در آخر قرن نوزدهم مهاجرت نمودند و همچنین بعد از جنگ‌بین المللی اول ، مهاجرت آنهاتوسعه یافت (قبل از تشکیل دولت اسرائیل یازده هزار یهودی ایران دوهزار بخارائی سه هزار کرد در اسرائیل زندگانی میکردند» ،(۱)

سفرنامه نیمرك

نیمرك در صفحه ۷۵ مینویسد (۲) « در ایران یهودیان رانجس می‌دانند ، هرچه مرطوب وتر باشد بیشتر ، نان و کلیه خوراکیها را از یهودی نمیخرند ، فقط پارچه و نخ را میخرند . اگر روی لباس یهودی باران بریزد و تن مسلمان به آن بخورد خود را نجس شده می‌داند . اگر یهودی‌بخواهد ازمسلمان خرید کند باید از دور جنس موردتقاضای خودرا نشان دهد» .

در صفحه ۷۶ مینویسد :

« یهودی که مسلمان میشود با شهادت چند نفر بیسواد میتواند ادعا کند که شخص یهودی فوت شده ، خویش او است و دارائی‌اش به او میرسد . در مسافرت شاه در ۵۶۳۳ عبری ـ ۱۸۷۲ که وعده کرده بود قانون‌ارث‌را بهم‌بزندعملی نشد مگر برای‌بعضی‌ها فقط‌درتهران(۳)

در صفحه ۷۷ : « تبریز شهری است که دشمن یهودیان است وبه

«۱» از یادداشتهای آقای کهن‌صدق .

«۲» مربوط به سال ۱۸۸۳ است .

«۳» این قضیه مربوط به وعده‌ایست که ناصرالدین شاه به‌الیانس اسرائیلیت در پاریس داد و بزودی ازآن آگاهی‌حاصل خواهیم‌نمود .

این واسطه ولیعهد « مظفرالدین » با یهودیان خوب ـ ت «۱» اما ظل‌السلطان یهودیانرا دوست دارد .

ملائی در اصفهان است که یهودیانرا دشمن دارد ، ظل السلطان او را خواست و گفت شراب بنوشد و خودش نوشید وبه اواظهارداشت آیا تو از من‌بالاتری که نوشیدم واورا مجبور کرد برقصد» «۲»

صفحه ۷۸ :

شاه برای هرشهری حاکمی تعیین می کند و او بر جان ومال مردم تسلط دارد و می‌تواند یهودیانرا به شخص پائین تر از خودش بفروشدو او را آقای یهود می‌نامند. جزیه‌ای از زمان شاه عباس‌وجود دارد که به مامورشاه بایدبدهند و یهودیان بین خود طبق توانائی‌افراد تقسیم می کنند اگر آقای یهودیان بمبلغ پرداختی قناعت نکند خانه‌ها و اموال آنانرا توقیف می‌نماید . تنها امید یهودیان اطبای‌آنها است که حکیم نامیده می‌شوند و آنها محترم هستند و بوسیله آنها بعضی از مشکلات خود را حل می‌نمایند و آنها حق سوار شدن دارند در صورتیکه برای سایر یهودیان ممنوع است و بعضی اوقات مریض اعیان،اسب‌خود را برای‌سوار شدن او میفرستد زیرا او را مانندارسطو و بطلیموس و افلاطون می‌داند .

«۱» به‌فصل فتحعلی‌شاه‌مراجعه‌شود تاعلت اینکه تبریزیها یهودیانرا دوست ندارند معلوم گردد .

«۲» این موضوع بنظر صحیح نمیرسد و بایستی انتشارات عوام کوچه و بازار باشد و یاقطعا یك‌ملانمای گم نامی بوده

یهودیانیکه قدری زبان عبری و خط آشوری بدانند، مجتهداو را ملا خوانده و در این صورت حق دارد مندیل‌سر بگذارد ولی‌بوسیله پرداخت پول این موفقیت حاصل می‌شود. یهودیانیکه موفق بزیارت اورشلیم شدند آنهاراحاجی‌خطاب‌می کنند» ،

یهودیان بهائی که از تعصب شاه می‌ترسند خود را وابسته بـه میسیونرها می‌نامند و مسیحیان در مدرسه خود دام برای اطفال یهود، باتدریس کتب مقدسه یهود در همدان ایجاد کرده اند (در۱۸۸۳مدارس مسیونر برای یهودیان وجود داشته است) و معلمین رااز مومنین‌یهود که حقوق‌کافی به آنها می‌دهند انتخاب کرده اند و اطفال را مجانی درس می‌دهند . در سالها ٥٦٣٩ = ۱۸۷۸ و ٥٦٤٠ = ۱۸۷۹ که قحطی بروز کرد یهودیان اروپا توسط بزرگان ملت اعانه فرستادند ، آنهـا هریك نسبت به اهمیت خود مقداری از آنرا برداشته و بقیه را بفقرا تقسیم نمودند.

وضع تبلیغ بهائیان و مسیحیان بین برادران ما بکجـا خواهد انجامید خدا می‌داند .

از ۸۰۰ خانواده یهودی همدان ۱۵۰ خانوار آن بهائی هستند و۳ کنیسه دارند ، بزرگان آنها یکی مئیر حاجی العازار و دیگری حکیم‌آبراهام که معلم‌و (شوفط) و ملا ربی یحزقل و همچنین‌ملایهودا پسر ملا حاخام و حکیم موسی که هردواز اشخاص صحیح العمل هستند می‌باشند .

زبان‌یهودیان هرشهری باهم فرق دارد . در کردستان زبان‌جبلی ارمی صحبت میکنند . در مشهد یهودیان مسلمان شده هنوز وصلتهای خارجی ننموده اند ومردمان عادی درمراسم خطنه عمل (پیریا) را بلد نیستند . آنها سابقاً مدت ۳۰ سال (ازسال ۱۸۳۸) بتدریج ازاموردینی دور میشدند ولی بعد متوجه تحصیل تورات شدند . درتمام ایـران مردمان به این سختی برای دادن اعانه ندیدم . پاسبانان در این شهر از ساعت ۳ از شب رفته عابرین را توقیف میکنند به استثنای جدیدها را که مورد احترام اهالی هستند .

یهودیان ایران غیر از یزد ومشهد که نانرا در خانه‌میپزند بقیه مردم‌شهرهاازنانوائیهامیخرند.زندگانی یهودیان ایران حتی‌ازعربستان بدتراست میز وصندلی ندارند حتی درمنزل ثروتمندان به غیرازبعضی خانهای تهران . قالی نو در خانها نیست کهنه است که در ایران قیمت آن بسیارنازل میباشد ، درزمستان کرسی دارند . غیراز یهودیان همدان که لباس‌پشمی میپوشند بقیه یهودیان ایران‌لباس‌سبك دارند. درهمدان تجارو اطبا کلاه پوست‌بسرمیگذارند وازیهودیان‌بغدادی یاد گرفته‌اند که دختران خود را به مردان بزرگ به زنی دهند .

درشهرهای ایران غیراز مشهد یهودیان را به حمام راه نمیدهند وآنها حمام جدا دارند. یهودیان صنعت بلد نیستند، خیاط و کفاش‌بین آنها نیست فقط زرگری است. تجارت را فقط یهودیان همدان انجـام میدهند ، درسایر شهرها تجار یهودی انگشت شمارند . اما مشهدیها تجار محترمی‌هستند که بایزد وتهران وبخارا و روسیه رابطه دارند و

ثروتمندانی بین آنها است که تا ۸۰ هزارتومان (۱) سرمایه دارند . تعلیم اطفال بسیارناچیز است ، ملا ۲۰ طفل را درس میدهد پاراشای هفته وهفته دیگررا تعلیم میدهد واین نقص تدریس موجب میشود که بعد از ده سال هم چیزی یاد نگیرند اما در یزد حتی تلمود رامیدانند .

در همدان قبل از ۵۰ سال (۱۸۳۳ اواخر فتحعلی شـاه) ملا یعقوب یزدی خواندن‌تورات رابین‌آنان توسعه داد (۲) ومانند او کسی تاکنون‌درهمدان نیامد .

در مشهد سابقاً ملا سیمانطوب بود که هنوز اشعار اودرمشهد و بخارا خوانده میسود .

دربخارا یهودیان مشهد هستند آنهارا ایرانی مینامند وفقط خط فارسی بلد هستند .

در صفحه ۹۷ مینویسد :

« درهرات سیصد خانوار یهودی هستند که اکثراً فراریان‌مشهد میباشند در کرمان عده کمی‌یهودی دارد . درمیمنه ۲۰نفر. دربلخ شهر قدیمی ٤۰خانوار. درتاش گرگان۲۰ نفر. درافغانستان ایلاتی هستند که معتقدند که اگر گوشت را درشیر بپزند گله ها خواهند مرد(۳) درایران هم ایلاتی دیدم که لباس آنها نوعی (صیصیت) است (٤) .

---

۱ ـ سه میلیون امروز

۲ ـ معلوم میشود که مصیبتهای آن زمان آنها را از راه قدیمی خود سست کرده بود .

۳ ـ به جلد اول فصل ۳۲ مراجعه شود .

٤ ـ به جلد اول فصل ۳۲ مراجعه‌شود این مردمان بایستی از ایل افریتی افغانی باشند نه ایرانی

در افغانستان مردم با ایرانیها بد هستند اما با یهودیها بد نیستند . گلاه آنها (یعنی یهود ومسلمان) یك نوع است . تا سال ۵۶۴۹ = ۱۸۸۵ مالیاتی برای یهودیان وجود نداشت ولی از سلطنت امیر عبدالرحمن بتدریج برقرار شد که سالي ٤ روبل بدهند . شش خانوار در کابل اهل یزد وقزوین هستند ویکی ازخانقین. در مرو ۲۰ نفر یهودی هراتی دارد.

یهودیان بخارا از بلخ وسبزوار میباشند . یهودیان در آنجا حق مندیل گذاردن ندارند وهزار خانوار هستند . در کرمینه ۶۰ خانوار. خطیرچی ۶۰ خانوار. کتاگرگان ۴۰ خانوار. پنجشنبه بازار وپنجاقند ۳۰ خانوار. شهرسیر ۱۰۰ خانواد. در کرکی و غرشی هم کمی هستند. درخیره ندارند ودرسمرقند که قبر تیمور است در ۴۵۰ سال قبل (۱۴۳۲ عهد شاهرخ پسر تیمور) یهودیان سبزوار سکنی گرفتند وعده آنها ۷۰۰ خانوار است. درخوقند ۱۰۰ نفر ، آنجا را روسها در سال ۵۶۲۷ = ۱۸۶۷ بتصرف درآوردند . فرهنگ اهالی ترکستان بسیار پائین است وبتازگی با مسکو تجارت میکنند .

نیمرك احصائیه یهودیان ایرانرا درسال ۱۸۸۴ چنین میدهد :

« کرمانشاه	۲۵۰ نفر
کنکاور	۱۵ «
نهاوند	۳۰ «
تویسرکان	۱۵ «
بروجرد	۸۰ «

همدان	۸۰۰ خانوار وحدود	۵۰۰۰ نفر
تهران	۱۰۰۰ « «	۶۰۰۰ «
کرمان		۳۰ «
مشهد	۴۰۰ خانواده	۲۵۰۰

(شهرهای دیگر را که یهودی نشین بوده‌واسم برده ولی تعداد آنها را نگفته ازاین قرارند :)

دماوند عده کمی دارد ،بارفروش‌بیشتر هستند ،کاشان مینویسد زیاد دارد، اصفهان‌مینویسند زیاددارد) ، گلپایگان ، خوانسار ، یزد که مردمانش خدا ترس وعالمند ،شیراز که زیاد دارد ، بندر بوشهر، سنندج ،بیجار ، ساوجبلاغ ، ارومیه ، ماخس ، بشقالن ، سلماس (نیمرك درصفحه۷۲ مینویسد شهرهائیکه ۴۰سال‌قبل۱۸۴۴ (۱)

(در عصر محمد شاه) یهودی داشته واکنون ندارد بقرار زیراست :)

شوشتر ، قزوین ، تبریز ، رشت ، سبزوار

و اضافه میکند سر گذشت آنها بسیاراست آنقدر ازآنها کشتند تاپای یهودیانرا ازآنجا کوتاه کردند حتی امروزبین یهودیان‌مردمانی هستند که به‌آنها قزوینی ، شوشتری (لاهیجانی)وغیره میگویند .

در اینجا شرح سیاحتنامه نیمرك که به اندازه لزوم و بطور اختصاراز آن استفاده شده‌خاتمه‌میابد. گفته فلاندن راجع به‌یهودیان همدان که درسال ۱۸۴۱ آنجا را دیده با گفته نیمرك مطابقت میکند:

---

۱ ـ بایستی قدری بالاتراز ۴۰ سال باشد یعنی‌در عصر فتحعلی شاه وحتی جلوتر و نه زمان محمدشاه : به فصل‌فتحعلی شاه مراجعه شود

« یهودیهای همدان باوجوداعمال شکنجه بطورقابل ملاحظه ای افزایش یافته‌اند وعده آنها را به ۵۰۰۰ تخمین زده‌است» (ازژویش انسیکلوپدیا جلد ششم صفحه ۱۸۸)

برای آنکه به اوضاع واحوال قسمت دیگری ازیهودیان ایران که در ایالت کردستان ساکن بودند (در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه) مطلع گردیم لازم است که به ژویش انسیکلوپدیا جلد هفتم صفحه ۵۸۵ مراجعه نمود . از ذکر آن مشروحه بواسطه اختلاط موضوع با اوضاع واحوال یهودیان کردستان ترکیه صرفنظر شد .

چند اتفاقات دیگر در عصر ناصرالدین شاه (۱)

« جهانسوز میرزا پسر ناصرالدین شاه در تهران با یك یهودی اختلاف پیدا میکند . وقتی به حکومت همدان منصوب و روانه آنجا میشود در اولین روز ورود چند نفر یهودی که به حکومتی مراجعه میکنندبمحضیکه آنهارا شناخت دستور داد گوش آنها را بریدند شب همانروز اتفاقا مبتلا به دلدرد هندی (گویا آپاندیسیت) گردید ، حکیم یهودی موسوم به دانیال مردخای را برای اوبردند ، حکیم چون‌فهمید معالجه نتیجه‌ندارد دوا نداد واطبای مسلمان‌را احضار کرد وجهانسوز میرزا فوت کرد.

درهمدان حکیم مشه که‌بهائی وبعد مسلمان شده‌بودوتبعه‌عثمانی بود، روزروزه بزرگ یهودیان ، موجب زحمت یهودیان همدان رافراهم

---

۱ ـ از یادداشتهای کهن صدق

ساخت وضمنا مشارالیه به مجتهد محل احترام نمی گذاشت در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه بود ومجتهد به حاکم شکایت کرد و حاکم سر اورا برید. در زیر گنبد استر در همدان چیزی آویزان بود که درخشندگی داشت شخصی که ازدسته دیولافوا بود (۱) در اواخر ناصرالدین‌شاه نزد پاسبان مقبره آمد وبا پرداخت مبلغ کمی آن‌شیئی را که میگفتند ممکن است تاج استر ملکه باشد گرفته برد. یهودیان همدان به حاکم عارض شده پاسبانرا توقیف وبه محبس تهران‌آوردند وبعد ازمدتی درمحبس جان سپرد .

در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه هنگامیکه یکنفر از خانواده سلطنتی را درحدود خسروی دزدها میکشند حکم به کشتن زندانیان تهران داده میشود بین محبوسین ۳ نفر یهودی بودند.

یهودیان تهران فوراً یك قلم دان مزین به جواهرات برای ظل السلطان‌میبرندواوراواسطه قرارمیدهندواوهم بعنوان اینکه خون یهودی شوم‌است حکم آزادی‌آنها را گرفته ودرست درموقعیکه‌هنگام صبح محبوسین را برای اعدام میبردند حکم را به علاءالدوله میرغضب باشی داده وآن سه نفر رامستخلص‌میسازند .

ناصرالدین شاه‌دردربار مهمانی‌بزرگی‌داشته که‌چندین‌روز بطول مینجامد . داود کوچك که متخصص ترین طار زن ایران بودهفت

۱ـ بایستی درسال ۱۸۸٤ درسفردوم دیولافوا که برای حفاری به ایران آمده باشد.

روز قبل از روزه بزرگ بدربار برده میشود وچون عصر قبل از روزه رسیده وآزاد نمیگردد با وجود خطر جانی فرار کرده وخودرا بنمازشب روزه بزرگ به کنیسه میرساند

✿ ✻ ✿

ناصرالدین شاه به چشمه اعلی دماوند براي گردش میرود . یهودیان شکایت حاکم شهررا که حسین نامي ویك چشم داشت میبرند که فوق العاده اسباب زحمت آنها است . شاه روبه صدراعظم کرده و میگوید به قوم وخویشهای خود بگو قدری تخم مرغ فراوانی که مخصوص شنبه است آورده تقدیم دارند و صدر اعظم رفع آزار آنها را مینماید . »

✿✿ ✿

خاطرات رحیم میشائیل
که پیرمردی زنده دل ودر سال ۱۹۵۵ فوت نمود
در تاریخ یکشنبه ۱۱ دیماه ۱۳۲۷ شمسی اول طبت
۵۷۰۹ اطلاعات زیررا داده

« در ۷۰ سال قبل در (۱۸۷۸ میلادی) تهران ۳۰۰۰ نفریهودی داشت شغل آنها درابتدا علاقه بندی دورخانه ها ، پیله وری ، عرق کشی ، نوازندگی و زرگری بود . و درآن ایام ، اول عزرایعقوب کهن وبعد داود وآشر مردخای کاشانی تاجر بودند .مدرسه جدیدی نداشتند ملاالعازار ملمد در کنیسه مشه یوسف وملا مردخای در کنیسه

بزرگ (کنیسه ملا رحمیم) درس میدادندویکی هم‌ملا العازار شوحط بود که‌در کنیسه آیوسف‌درس‌میداد . بیشتر مردم‌عبری میدانستند ونود درصدبه کسی که سواد نداشت دختر نمیدادند. در همان‌ایام (۱۸۷۸) که‌مامور مذهبی از اورشلیم میآمد لازم بود که استوار نامه ازحاخام (ریشون‌لصیون) بزرگ بیت المقدس داشته باشد ودر این صورت‌بسیار مورد احترام بود واعانه میگرفت. یکی ازاین مامورین درسال ۱۸۸۸ حاخام پنحاس بود که استوار نامه هم داشت وی عمامه برسرداشت ، و چون یك سید مسلمانی بااو دعوا کرد . مجبور شد مسلمان گردد ودر مسلمانی زن‌برد وچهار سال بعد ازآن فوت نمود . درحوالی سال ۱۸۸۳ ده نفر از یهودیان علاقبند دور گرد در بقچه‌خود جنس بزازی هم گذارده برای فروش رفتند ، بزازهای مسلمان رفتند نـزد عزت الدوله خواهر ناصرالدین شاه که زن امیر کبیر بود عارض شدند، علت‌اینکه‌نزد عزت‌الدوله رفتنداین‌بود که بعداز کشته شدن امیر کبیر مالیات بزازخانه‌را شاه به خواهرش‌بخشیده‌بود وچهار صد تومان‌بود و گفتندا گرجلو گیری نشود مالیات‌رانخواهند داد درنتیجه عزت‌الدوله حکم کرد هرجنس بزازی که دست یهودی دیده شود آتش بزنند . من (رحیم میشائلی) با مادرم دلال خانه شاهزاده بودیم،مخمل وتافته زیرچادر مادرم پنهان کرده برده میفروختم ، درسر چشمه خواجه عزت الدوله مخمل تافته را پیدا کرده حکم کردآتش بزنید ، بـه او گفتم چـرا آتش میزنی برای خودت بردار. بعد از این واقعه ۵ نفر شده بشاه عریضه نوشتیم که مایلیم بزازی کنیم و مالیات هـم میدهیم‌شاه به نایب السلطنه کامران میرزا واوهم‌بنوبه خودبه‌وزیر نظام

حاکم تهران ، قضیه را واگذار نمودند و توسط (صویا) زن اسرائیل سیمانطوب دویست تومان‌جهت وزیرنظام فرستادیم‌واو باما مساعدشد. بزازها ناچار شکایت بنزد حاجی میرزا حسن اشتیانی که حکم تحریم تنباکو (رژی) را داده بود ، بردند و حاجی میرزا حسن بـه وزیر نظام نوشت :

« ای خسرالدین والاخره چرا نان مسلمین را در دامان کفار میگذاری »

و باز موجب مزاحمت فراهم آمد . ناچار رفتیم بار دیگر نـزد وزیر نظام ، جواب داد که من از عهده این کار برنمیایم و اگر بزازی کنید هرروزیك گرفتاری خواهید داشت‌مجدد به شاه عارض شدیم و شاه به نایب‌السلطنه‌نوشت‌کاریهودیهاراصلاح کن که‌بیش‌ازاین‌ناراحت نباشند (۱) وسالها همین گرفتاریها باقی بود .

درآن ایام یکی ازمقررات محدودیت یهود آن بود که اگرزن یهودی مسلمان میشدبدون آنکه‌طلاق گرفته‌باشد میتوانست‌زن‌مسلمان شود . زلیخا زاغی ابراهام برخوردار باشوهرش دعوایش شد ودر سال ۱۸۹۲ مسلمان گردید وسید علی اکبر مجتهدآبشاهی اورا صیغه خود کرد وحکم کرد که دارائی شوهر زلیخا مال اواست . زاغی بیچاره از ترس طلبه ومامورین‌سیدعلی‌اکبر، رفت منزل برادرش موسوم به‌بشیر مخفی شد . زلیخا فهمید وبا آخوندها به منزل بشیررفت وزاغی بطرف

۱ـ علت مساعد شدن ناصرالدین شاه دراثر مسافرت به اروپا بوده که شرح آن بعداً میاید .

بام فرار کرد وزلیخا اورا تعقیب نمود . مریم بنفشه که پیرزنی بود و درخانه بشیر سکنی داشت زلیخا را دنبال نمود تا زاغی را ول کند . زلیخا شوهر خود را از بام به پائین انداخت و فوراً فوت کرد . من (رحمیم میشائلی) که در بام (موقع تابستان بود) شام میخوردم دویدم که به بینم صدای داد و فریاد از چه جهت است وزلیخا را گرفتم ، آخوندها به کوچه دویده با ۶۰ نفرازمسلمانان برسر من ریخته مرا کتك و زخم قداره زدند و خانه‌ام راچاپیدند. بعد از چند سال که زلیخا پیرشده بود به‌یهودیت بر گشت و بعد از مردنش پسرش برای‌او«میشمارا» نماز میت یهود می‌خواند «۱». درسال وصله‌ای در اثر توهین و فشار و ناراحتیها ، دونفر ازدکترهای یهودی بایوسف سلیمان و افلاطون‌لال،رفتند درخانه مرحوم آقا سید عبدالله بهبهانی(۲) مسلمان شوند آنها که زبان داشتند شهادت دادند ولی افلاطون که‌لال دائم بود آهای آهای می کرد و دستهایش را بعلامت شهادت بالامی‌برد و مرحوم آقاخودش‌صیغه‌شهادت‌را جاری‌فرمودند

آقای استاد سعید نفیسی راجع‌به جبهه ملاها در تهران درزمانی

«۱» راجع به آقای‌سید علی‌اکبر در مجله خواندنیها شماره ۱۷۰ نهم ابان۱۳۳۴ بقلم آقای استاد نفیسی در صفحه ۱۶مینویسد«سیدعلی‌اکبر تفرشی مردی بی‌باك بد زبان هم بوده است که بهمین جهت بدیوانگی معروف شده » .

«۱» این پیشوای بزرگ‌وعالم روحانی روحش شاد باشدکه‌همواره حامی یهودیان بود.

که مقدمات مشروطیت فراهم میگردید می‌نویسد «۱» آخوندهای تهران هم‌بدو دسته متمایزو ممتاز تقسیم شده‌بودند . دسته‌ای که‌بشمال مایل بودند و تکیه گاهشان اعیان واشراف و خانواده سلطنت .... بود .... و دسته دیگر.... در این میان‌چند تن ملای متنفذ دیگر هم‌در تهران‌بودند که بنعل ومیخ میزدندوصرفه خودرادر آن‌میدانستند که گاهی با این دسته و گناهی با آن دسته باشند و معروفترین آنها حاج شیخ عبدالنبی «۲» نوری و سید ریحان الله‌موسوی وسید مهدی افجه‌ای بودند . .

همین آقای سید ریحان‌الله موسوی نزدیك مسجد مروی منزل داشت و اززمان‌ناصرالدین‌شاه‌برای‌معروفیت‌نام‌خوداقدام‌مینمود (۳) و راه رسیدن بمقصود را در آزار یهودیان قرار داد بطوریکه عملیات او در سال اول سلطنت مظفرالدین شاه هیجاناتی در سرتاسر ایران‌واروپا ایجاد کرد که البته‌بشرح آن خواهیم پرداخت.

عزرا یعقوب

در اواخرسلطنت ناصر الدین‌شاه سید ریحان‌الله موجب‌زحمت یهودیان بطورانفرادی‌می گشت‌وافکارعامه‌مسلمانان‌رابرعلیه آنان‌تحریك‌مینمود دراینجا نمونه‌ای‌ازیکی از اعمال وی نوشته می‌شود . عزرا یعقوب که یکی از شخصیتهای درجه اول یهودیان تهران بود واول تاجری‌بود که

«۱» خواندنیها شماره ۱۷۰ نهم‌آبان ۱۳۳۴ صفحه ۱۶

«۲» راجع به حاج شیخ عبدالنبی‌نوری‌در آخرسلطنت‌احمدشاه‌به آن برخورد خواهیم کرد .

«۳» چنانچه‌شیخ ابراهیم قزوینی درعهد مظفرالدین‌شاه نموده

« قبلا گفته شد » روابط تجارتی بین ایران و منچستر ایجاد کرد و در سرای ارامنه حجره داشت مردی بود خیر که ثروت خود را اکثراً برای آسایش دردمندان جامعه خرج می‌نمود. هردختری که در اثر نداشتن ثروت به شوهر نمی‌رفت یا هرپسریکه بواسطه نداشتن سرمایه موفق به کسب وکار و ازدواج نگردیده بود مدد و یاری می کرد و فقرا را دسترسی می‌نمود. روزی، در زمستان که از کوچه حاجی‌ها عازم بازار بود موقعی که به چهار راه نزدیك مدرسه مروی می‌رسد،سید ریحان‌الله جلو درب خانه به انتظار پیدا نمودن برف پاك کنی ایستاده بود بمحض آنکه چشمش به تاجر یهودی میفتد او را احضار و وارد منزل کرده و به جبر پارورا بدست او می‌دهد تابامها و حیاط را تمیز کند. زمستان سختی بود و برف زیاد ، عزرا تا ظهر گرفتار برف‌روبی آقا بود و هرچه اظهارمی کرده که پول برف‌پاك کردن‌را حتی چندبرابر می‌دهم دیگری را احضار نمائید زیرا من کسالت دارم با فحش وتهدید ویرا مجبور به ادامه کار می کرده‌است .

عزرا مدتها بود که کسالت ریوی داشت ظهر که بخانه بر گشت مرض او شدت کرد بستری شد و درتابستان در سن ۴۰ سالگی درسال ۱۸۹۵ فوت کرد .عزرا می‌دانست که‌از آن بستر بیماری بلندشدنی نیست در همین زمان بار دیگر موضوع محدود نمودن آب دادن به یهودی‌ها جدی شد و جمعیت محله یهودیان نسبت به سابق زیاد تر گردیده بود و آب دو چاه‌سابق کفایت احتیاجات جمعیت را نمی کرد . آب دادن به یهودیان را مقرر داشته بودند هر شش ماهی یك مرتبه بیشتر نباشد

پس عزرا وصیت نمود که قسمت اعظم ثروت اورا در راه کارهای اجتماعی یهودیان تهران خرج کنند، (اول) ازقبیل ساختن آب انباریکه احتیاج شش ماهه محله یهود تهران را کاملا تامین نماید (دوم) ساختن عمارتی برای مکتب‌خانه، زیرا تا آن زمان اطفال در کنیسه‌ها درس میخواندند (سوم) ساختن کنیسه بزرگی که بتواند جای کافی برای یهودیان که رو به ازدیاد بودند و از شهرستانها میامدند تامین کند (چهارم) کمك برای کنیسه‌ای در بیمارستان بیت‌المقدس. بعدازفوت عزرا به‌سرعت وصیت نامه او درتهران عملی گردید.

قنات حاجی علیرضا

در بین مسلمانان چه مومن و چه دیپلمات مردمان زیادی ازوضعیت یهودیان بسیار متاثر بودند اما قدرت آنها برای رفع این مصیبت ها کافی نبود. از جمله وقتی که حاجی آقا علی رضا (۱) نامی از قضیه بستن آب بر محله یهود که عملی نظیر عمل شمر بود مستحضر گردید قناتی کند که آب بسیار خوبی بدست آمدو قسمتی از آنرا وقف محله یهودی‌ها نمود که هنوز از آن تاریخ تا کنون استفاده میکنند.

یك بانوی یهودیه خیرموسوم به‌صنوبر

درسال ۱۸۹۵ عیال عزرا، صنوبر دختر حکیم حقنظر بادامادخود رحیم خداداد لوی (که قبلا به تاریخچه جداو برخوردارو آگهی حاصل نمودیم

«۱» حاجی علیرضا نیز از خانواده حاجی ابراهیم کلانتر شیرازی و همچنین با خانواده ملاآقابابا رضا جدیداسلام قرابت داشت. درحالیکه ملاآقابا باکوشش نمود نفرت مسلمانان را نسبت بیهودیان جلب نماید، حاجی علیرضا عملی انجام داد که هرمسلمان مؤمن وپاکدلی انجام‌میدهد.

و چند نفر دیگر از راه مازندران و بحر خزر و باکو واستامبول عازم بیت المقدس شدند در ورود به آنشهر وصیتنامه مرحوم عزرا را عملی کردندوبه بیمارستان میسگاب لداخ کمك نموده و درجوارآن کنیسه جهت نماز بیمارها بنا کردند وسپس به تهران مراجعت نمودند .

حاجیه صنوبر که تا ۱۵ طبت ۵۶۹۶ عبری درحیات بودازز نانی بود که بین جامعه یهود خصوصاً تهران در زهد وتقوی مورد مثل بود، مشارالیها که در جوانی شوهر خودرا در اثر هوس مردم آزاری سید ریحان الله ازدست داده بود ، در خانه عزرا نشست وازثروت باقی‌مانده شوهر بامور خیریه میپرداخت . تاروز وفات نان را خودش میپخت و به تمام مقررات مذهبی رفتار میکرد نماز سه وحله روزانه را هیچگاه فراموش نمیکرد که به کنیسه ایکه خود در عوض شوهر ساخته بود برود.درتمام مدت عمر اوقات بیکاری را صرف تهیه پشم تمیز وتابیدن ودرست کردن (بند صیصیت) و تقسیم مجانی آن به طالبین بود . هر سال‌به بیمارستان میسگاب لداخ کمك مینمود . ازصابون بیت‌المقدس وخاك کوه زیتون و کتان اورشلیم برای موقع تدفین خود آورده بود ودر گیلعاد دماوند بخاك رفت .

عدم قدرت ناصرالدین شاه

با اینکه ناصرالدین شاه در هنگام مسافرت خود در سال ۱۸۷۳ درپاریس‌ولندن‌وبروکسل‌وامستردام، برلن، وین واستامبول‌وعده قطعی برای تامین‌آزادی یهودیان داده بود ، معهذا اوضاع واحوال آنان‌بوضع گذشته باقی‌بود.شاه وخصوصاًصدر اعظم وبعضی ازدرباریان منورالفکر

بخوبی درك کرده بودند که‌بارسیدن اخبار، رفتار خشونت‌آمیزملانماها نسبت بیهودیان، آبروی ایران آنهم درعصریکه اروپاتکانی خورده ودر همه جا بیهودیان تساوی حقوق داده شده ، میریزد ولی اختیار کشور کاملا دردست‌آنها نبود تا بتوانند جلوگیری نمایند ، بنا براین‌تجاوز بیهودادامه داشت. درآنروزها اشخاصیکه‌ثروتمند بودند درخانه‌هائیکه ته کوچه های پیچ درپیچ وتاریك بود پناه میبردند و اینگونه خانه‌ها قیمتش فوق‌العاده گرانتر از خانه های سر کوچه بود زیرا جامعه‌یهود همواره دچار مخاطره حمله بود . درایام ماه محرم که دراثر عزاداری حضرت امام حسین علیه‌السلام دسته‌های متعددی از طرف محلات شهر راه میافتادند، مخصوصا در ده روزه اول محرم که مسلح بودند ناراحتی یهودیان بسرحد کمال میرسید و اینگونه خانه‌های ته کوچه بهترین پناهگاه مخصوصا برای این ایام بود . ماه صفر هم که باز دسته‌جات وعزاداری‌ادامه داشت این ناراحتیها باقی بود .

وضع محله یهودیان در ایران یا گتوهای ایران

درکلیه شهرهای یهودی نشین ایران گتوهائی وجود داشت که کلیه یهودیان درآن محله ساکن بودند (۱) دوموضوع موجب تشکیل این محله‌ها گشته بود:

۱ ـ موضوع محدودیت یهودیان (۲) که یکی ازمواد آن‌تماس

---

(۱) بعد از انقلاب مشروطیت ایران‌بتدریج یهودیان متمکن توانستند که خانه‌ای جهت خود درخارج از گتوتهیه وساکن گردند.

(۲) باقسمت شاه‌عباس‌ثانی‌مراجعه شود.

یهودی را بامسلمانان ایران ممنوع میداشت خصوصاً حق دکان داشتن و کسب خارج ازمحله یهود را به آنها اجازه نمیداد.

۲ - عدم امنیت خارج از محله ولزوم نزدیك بودن به قصابهای یهودی جهت تهیه گوشت کاشر(۱) وحمام (۲) و کنیسه وبالاخره برای

یکی از مدخل‌های محله یهود تهران

(۱) کاشر بمعنی آنکه قوانین مقرره راجع به بهداشت گوشت انجام شده باشد. (۲) رفتن بحمام مسلمانها برای یهودی ممنوع بود.

امکان کسب بین یکدیگر .

گرچه مجبور نمودن یکدسته از افراد کشوری برای زندگانی در محله های مخصوص با شرایط محدودیت امری بس دشوار وخارج از اصول نوع پروری بود اما شکی نیست که این رویه موجب تحکیم حفظ قومیت ومبانیت یهودیان میگشت و آنها را قهراً ناگزیر میساخت که به معتقدات خود بیشتر پای‌بند باشند .

محله‌های یهود در ایران تقریبا مشابه یکدیگرند (۱) در اینجا فقط وضع و موقعیت یکی از آن محله‌ها را که محله یهودی نشین تهران‌است نشان میدهد

محله یهودیهای تهران در بخش عودلاجان ودر اوائل تشکیل ،

یکی از مدخل‌های محله یهود اصفهان

(۱) هنوز تا این تاریخ باقی هستند با اینکه اغنیا متوجه محله‌های تمیز واعیان نشین شهر گشته‌اند ولی فقرا هنوز درآنجا زندگی میکنند.

در وسط شهرقرار گرفته بود وازشش‌طرف به محله مسلمانان راه‌داشت.

کوچه‌های پرپیچ وخم آن باریك وبدون فرش بود .در تابستان هوا آلوده به گرد و غبار ودر زمستان تا ۲۵ سانت وشاید بیشتر دراکثر جاها پا در گل ولای فرومیرفت . خانه‌ها از خشت خام وروپوش آن از کاه گل که برروی حصیروتیر چوبی کشیده شده بنا گردیده بود.

از کوچه بوسیله درب کوتاهی که موضوع محدودیت مقررداشته بود،وارد حیاتی که در گودی واقع‌بود میشدند.(۱)اطراف‌حیاط را یك

یکی از منزل‌های محله یهود کاشان

(۱) حیاطها رادر گودی میساختند که آب ازخارج بر آب انباروحوض وسط حیاط سوار شود .

طبقه که از چند اطاق تشکیل شده است میساختند. وسعت حیاطها متناسب وضع مادی صاحب آن بود، ۲ × ۳ متر الی ۱۰ × ۱۲. یك آب‌انبارزیریکی‌ازاطاقهابناشده که‌آب‌خورا کی‌ومصرفی راتامین‌میکرد. اغلب خانه‌ها فاقد این آب‌انبار بودند و ناچار از همسایه‌های اطراف یا ازآب انبار کنیسه عزرا یعقوب کوهن (۱) احتیاج خود را تامین میکردند. در این خانه‌هااغلب‌چندفامیل زندگانی مینمودندزیراصاحب اولی بمرور زمان که اوضاع کسبیش خراب میشد ناچارمیگردید که یك یا دو اطاق خود را به گرو (میشکنتا) (۲) گذارده یا کرایه دهد. قیمت این خانه‌ها بین ۳۰۰ تا ۲۰۰۰ تومان بود (۳).

خانه‌هاایکه در آخر پس کوچه‌های تنگ و تاریك واقع شده بودند ارزش زیادتری داشتند زیرا امنیت آنها محفوظ تربود یا بعبارت دیگرملانماها که هردم‌برای‌تجاوز بمحله بهانه‌ای میافتند کمترتاآخر کوچه‌های تنگ و تاریك میرفتند. (٤) در اثر مرور زمان دیوارهای خشتی خانه ها یا ترك برداشته یا بوسیله موش و یا سوسکها و عقرب

---

(۱) پدر بزرگ مادری مؤلف

(۲) رهن

(۳) یك تومان معادل ۵ فرانك طلا فرانسه بود.

«٤» اگر بهانه‌ای هم‌یافت نمی‌شد عده‌ای از اوباش هرهفته‌تجاوز بمحله‌را تفریح خود قرار میدادند خصوصا آنکه در آن ایام وسیله‌تفریحی غیراز گردش درباغات اطراف شهر که‌امروزه از بین رفته نداشتندوتفریح درباغات بطوردائم برای آنها خسته کننده بود.

و حتی مار سوراخ‌شده‌بود. در هر تابستان هنگام‌شب که در اثر تاریکی خورد و بزرگ دست خودرا به دیوار می گذاردند ، عقرب دست آنهارا زده و ناله آنها تاصبح بلند می‌شد . در زمستان باران و برف بتدریج بامها و دیوارها گلی و خشتی رامی‌خوردند و درنتیجه منظره(خصوصاً خارجی) بناها که کمتر مورد توجه و تعمیر بودند،بشکل‌بیغوله‌های نفرت انگیز درمیامدند: در وسط محله ، میدان کوچکی که‌هنوزوجود دارد و موسوم به سر چال‌است ، در آن تاریخ در اثر اشکال عبوربخارج و ده‌ها دلایل دیگر ،آشغالهای خانه‌ها را در آن میدان میریختندواین کثافات حتی‌از بلندی‌بام خانه‌های اطراف می گذشت واگر گاه گاهی بعضی اززارعین‌دولاب برای کود ازآن استفاده‌نمی کردند معلوم نیست حجم این کثافات چه صورتی پیدا می کرد . ذبح گوسفندها، روزانه‌در همین محل بعمل میامد و ساعتی نمی گذشت که حرارت آفتاب بوی عفنی را ازآن متصاعد کرده مگس‌ها و زنبورها کلیه آن محوطه را فرامی گرفتند. لشهای سگها و گربه‌های مرده را که تعداد آنها درآن ایام زیاد بود بر روی زباله های سرچال میریختند . اطراف سرچال را دکانهای میوه فروشی و سیرابی وحلیم و عدس وآش کشکی که‌خوراك بیشتر مردم‌فقیر آن عصر بودتشکیل می‌داد . داخل اطاقها میزوصندلی وجود نداشت، طبقه نسبتاً اغنیابر روی فرش، متوسطین بر روی گلیم و فقرا بروی حصیر زندگی می کردند . لحافهای کثیف کرباسی که از اجدادشان به ارث رسیده بود روپوش شبانه‌آنها بود، در زمستان‌یك کرسی در وسط اطاق گذارده و منقل زیر آن و روی آنرا با لحاف

پوشانیده دور آن برای گرم شدن جمع می‌شدند. درب‌های اطراف اطاق تمامادرز داشت که سرماداخل می‌شد ،بعضی درب‌هاشیشه نداشت‌وبرخی هم بمرور زمان‌اغلب شیشه‌های آن شکسته وپارچه کهنه‌ای‌را برسوراخ شیشه چسبانده بودند .

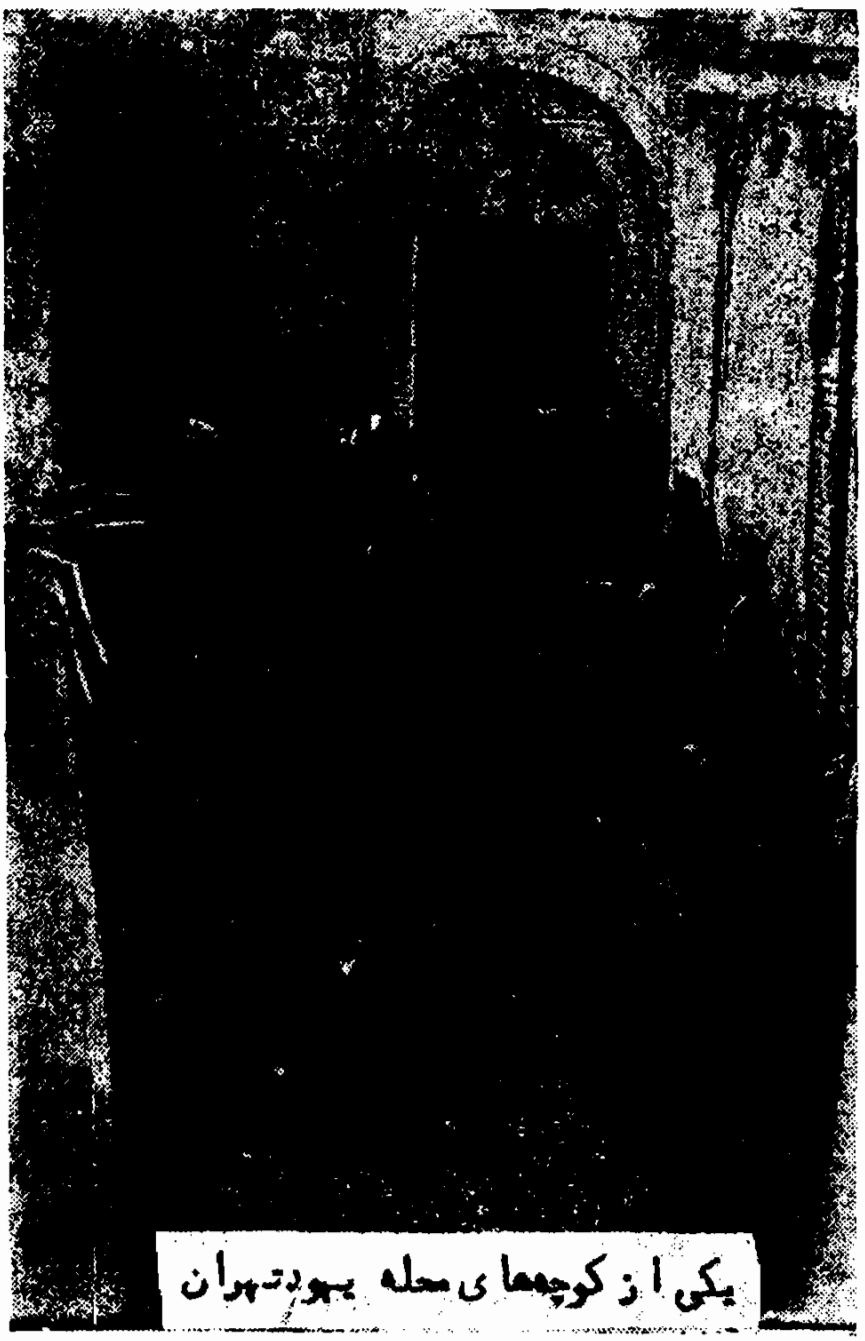

یکی از کوچه‌های محله یهود تهران

برای رفع حاجت لازم بود از اطاق خارج شده به ته حیاط روند و در زمستان اغلب مبتلا به ذات الریه و یا برونشیت می شدند و اکثر اطاقهای خانه‌ها مرطوب بود . بطور خلاصه کلیه آن‌محوطه عاری‌از بهداشت بود و جملهٔ این نواقص موجب‌می گشت که امراض گوناگون خرمن هستی این یك مشت مردم ضعیف را که ملانماها ، آنها را محکوم به این طرز زندگانی نموده‌بودند روزانه‌درو کند . مالاریاومطبقه وبطور دائم‌دراین محله سکنی گرفته بودند و هر روزی ناله و فریاد و گریه بمناسبت فوت این و آن از هر گوشه شنیده‌می‌شد و همسایه های‌اطراف برای‌تسلیت و کمك به کفن‌و دفن‌به طرف‌آنهارو میاوردند . گاهی هم معلوم‌می گردید که ناله‌و گریه در اثر بدست نیاوردن پول و نداشتن کسب روزانه مرد خانه است که در نتیجه زن و بچه‌های او بایستی گریه کنان سر بی‌شام بر زمین گذارند یا آنکه مرد خانه که با مختصرپولی (۱۰ـ۲۰تومان) برای کسب دوره گردی به‌خارج‌ازمحله‌رفته‌تاخریدی کرده، فروشی کند، متجاوزین بمنظور بدست‌آوردن‌آن‌مختصر سر مـایه اورا کشته بخانه بر نگشته یا بانسر و دست خون آلودو شکسته‌مراجعت نموده است .

آنچه که بر تمام این مصیبت‌ها میفزود هنگامی بود که میت‌را در تابوت گذاشته مجبوراً از بازار پامنار یا سرچشمه عبور میکردند تا بیرون شهردر ٤ کیلو متری او را دفن نمایند ، هنگام عبور از این محلات، اوباش توهینات گوناگونی بمیت کرده مزاحمت می‌نمودند و بعضی هم از کتك زدن جماعت خودداری نمیکردند .

توپیلدور یهودی به یک مسلمان فروش میکنند
تابلوی نقاشی شده مرحوم استاد کمال الملک

کلیه افراد یهود دارای لهجه‌ای بخصوص شده بودند که با لهجه هموطنان مسلمان فرق زیادی داشت به این معنی که در ادای جملات هر کلمه‌ای بطور کشیده ادا میشد یا بعبارت دیگر جملات طوری تلفظ

میشد که حالت ندبه و زاری ویا التماس داشت وقطعا این طرز کشاندن هر کلمه وجمله ، در اثر ۷ـ ۸ قرن توسری و گریه وزاری وعزاداری که بواسطه تجاوز ستمکاران بود ایجاد گشته وعادت عمومی شده بود بطوریکه اکنون پس از ۳۵ سال که از بهبود وضع عمومی یهودیان میگذردهنوزهم این‌قسم لهجه کم وبیش خصوصا بین‌یهودیان محله‌وجود دارد. آنچه که‌جای تأسف میباشد آن است که عده‌ای ازهموطنان، این طرز لهجه را که علامت وتابلوئی ازتراژدی تجاوز به یهودیان درمدت قرون متوالی‌بیداد گران‌است وسیله‌ای برای تمسخرو استهزا یهودیان وتفریح خود میدانستند و تقلید آن لهجه را بمنظور تحقیر یهودیا ن انجام میدادند غافل از آنکه این وضع گفتار کشیده وتاثر آور در اثر تالمات روحی گذشته بوده است .

قدرت روحیه یهودیان

آنچه که راجع به وضع یهودیان ایران نگاشته شده مختصر و نمونه‌ای ازجریانات واتفاقاتی است که بعداً نیز از آن صحبت خواهد شد . با این اوضاع و احوال ممکن است این سئوال را نمود که این توده‌های محروم بااین وضع زندگانی رقت‌بار در این بیغوله‌های تنگ وتاریك و دور از بهداشت ، به چه‌امیدی ادامه حیات میدادند ؟

در مقدمه جلد اول و قسمتی از ابتدای همان جلد توضیح لازم راجع به تقویت روحیه افراد یهود دراثر تعلیمات اخلاقی وامیدهائی که انبیای‌اسرائیل‌داده‌وچنین روزگارانی را برای آنها پیش‌بینی کرده بودند داده شد . بقول ارمیای نبی:

« وآنانیکه خوراك لذیذ میخوردند در کوچه‌ها بینوا گشته‌اند

وآنهائیکه درلباس سرخ تربیت یافته‌اند مذبله‌ها را درآغوش میکشند(۱) چگونه طلا زنگ گرفته وزرخالص منقلب گردیده است (۲) بایشان ندا میکنند که دورشوید نجس هستید دورشوید دورشوید لمس ننمائید ودرمیان امتهامیگفتند که‌دراینجادیگرتوقف‌نخواهند کرد (۳) جوانان سنگهای آسیا را برمیدارند و کودکان زیربارهیزم میافتند . مشایخ از دروازه‌ها نابود شدند وجوانان ازنغمه‌سرائی‌خویش. شادی دل مانیست شدورقص ما بماتم مبدل گردید . تاج ازسرماافتاد وای برما زیرا گناه کردیم(٤). کیست که‌بگوید وواقع شوراگرخداوند نفرموده باشد. آیا از فرمان خداوند هم بدی وهم‌نیکوئی صادر نمیشود. (۵)

در جوار محله یهودیها کاروانسرای ذغالی‌ها بود که سید داود ذغالی ، مرد تنومندی آنجا را اداره میکرد اغلب عشقش میکشید که جلو محله آمده فریادی بر آورد که در اثر آن صدها از یهودیان پا بفرار گذارده وتصور مینمودند که‌حمله وچپاول شروع‌شدواین‌وضعیت گفته کتاب‌تورات‌رابخاطر میاورد ،

که یهودیانیکه در زمان عظمت خود مظهر شهامت بودند (۶) « چگونه یکنفر هـزار را تعـاقب میکرد و دو نفر ده هزار را منهزم می‌ساختند» (۷) اینك‌عینا برعکس شده‌بود.

---

(۱)مراثی ارمیا باب چهارم آیه ۵
(۲) مراثی ارمیا باب چهارم آیه ۱
(۳) مراثی ارمیا باب چهارم آیه ۱٤ و۱۵
(٤) مراثی ارمیا باب پنجم آیه ۱۳ تا ۱۵
(۵) مراثی ارمیا باب سوم آیه ۳۷
«۶» مراجعه به فصول ۸ و ۹جلد دوم که شهامت جنگهای بایونان و فصل ۲۲ به بعد که جنگهای روم‌رانشان میدهد بشود.
«۷» سفر تثنیه تورات باب ۳۲آیه ۳۰

با وجود صحنه‌هائیکه مجسم ساختن آن بوسیله قلم بسیار مشکل است و با اینکه اوضاع مادی آنها به منتهای وخامت رسیده و روزوشب در ناراحتی بسر میبردند ومورد نفرت و تمسخر و آزار و تجاوز عده‌ای از هموطنان بودند ، در اثر داشتن سواد و اطلاع از وعده ایکه انبیاء اسرائیل راجع به روز آزادی آنان داده بودند ، تحمل کلیه این مصائب و مشکلات برای ایشان آسان بود ونام یهودي را میتوان با کلمات صبر و شکیبائی مترادف دانست. آنها مکرر جملات آخرین پیش‌بینی حضرت موسی را راجع به زمان بدبختی خوانده بودند : «برایشان یهود» بلایارا جمع خواهم کرد و تیرهای خودرا تماما بر ایشان مصرف خواهم نمود از گرسنگی کاهیده واز آتش تب، وازوبای تلخ تلف میشوند ودندان‌های وحوش را بایشان خواهم فرستاد ، با زهر خزندگان زمین . شمشیر از بیرون و دهشت از اندرون . ایشان را بی‌اولاد خواهم ساخت . هم جوان و هم دوشیزه شیر خواره را با ریش سفید . میگفتم ایشان را پراکنده کنم ، و ذکر آنها را از میان مردم باطل سازم ، اگر از کینه دشمن نمیترسیدم که مبادا مخالفان ایشان برعکس فکر کنندوبگویند دست ما بلند شد، وخداوند همه اینهارا نکرده است.» (۱)

و همچنین ازوعده‌های «جبران این ناراحتیها» که حضرت موسی از قول خداوند به آنها داده بود بااطلاع بودند : « وبر بندگان خویش شفقت خواهم کرد. چون میبینند که قوت ایشان نابود شده و هیچکس چه غلام و چه آزاد باقی نیست. خواهند گفت خدای ایشان کجااست و صخره‌ایکه بر آن اعتماد داشتند» مخالفین یهودمیگویند » الان ببینید

«۱» سفر تثنیه باب ۳۲ آیه ۲۳ تا ۲۷

که من خود او هستم . و با من خدای دیگری نیست . من میمیرانم و زنده میکنم مجروح میکنم و شفا می‌دهم ، و از دست من رهاننده‌ای نیست ، زیرا دست خود را بآسمان میفرازم و میگویم من تاابدالاباد زنده هستم . اگر شمشیر براق خودرا تیز کنم وقصاص را بدست گیرم، آنگاه ازدشمنان خود انتقام خواهم کشید وبخصمان خود مکافات خواهم رسانید « به آزار دهندگان یهود » ای امتها با قوم او آواز شادمانی دهید ، زیرا انتقام خون بندگان خود را گرفته است (۱) ،

البته جملات لایزال تورات و فصول هیجان انگیز کتب انبیای اسرائیل همدم پراکندگان و تیره بختان یهود بود و دل و فکر آنها را برای استقامت در مقابل ناملایمات تقویت می کرد . و بآنها روح صبر وشکیبائی می‌دمید. باوجود ، عوامل دیگری هم راجع بمقاومت آنها درمقابل اختلاط وجود داشت.

باتمام محدودیتها و مصائب و یا اینکه هنوز مدارس الیانس در ایران باز نشده و فقر و مسکنت آنها به حد اعلای خود رسیده بود ، بازهم فرهنگ یهود بالاتر ازهموطنان خودبود ٪۹۰ یهودیان باسواد وازمتن تورات و کتب انبیاواز تاریخ ملت خودبااطلاع بوده ضمناً ملاحظه میکردند که توده هموطنان اکثر بی‌سواد وبعلاوه در آن زمان موضوع کشتاردر ایران تحت مراقبت بهداری شهرداری نبودومراعات نکات لازمه بهداشتی نمیشدوهر گونه گوسفندویامرغی را ولو مریض بودند مصرف میکردند ویهودیان ازقرون قبل متوجه معاینه بهداشتی حیوانات

---

(۱) سفر تثنیه تورات باب ۳۶ تا ۴۳

ذبح شده بوده واین امر بتدریج برای آنها موضوعی مذهبی گشته بود. از طرف دیگر پیشوایان مذهبی ، هرشنبه بعد از ظهر برای آنها موعظه کرده امید رسیدن روز آزادی بشریت و اسرائیل را در آنها تقویت میکردند . غیرازپیشوایان مذهبی ۱۳ نفر اشخاصیکه اموراجتماعی

انجمن ۲ نفری یهودیان تهران

ملت را ازقبیل ، قصابخانه ، حمام ، قبرستان وفرهنگ جامعه را اداره میکردند وملقب به چشمان جماعت بوده ودرواقع سمت رسمی داشتند. بین جامعه یهود مردان وزنانی دیگری هم بودند که بسیارجسور،فداکار، بدون ترس، زبان دار، ازخود گذشته وحاضر بودند درصورت لزوم اوقات کار و کسب خود را در راه ملت خویش فدا کنند . بطورمثال یکی دو نفرازآنها واعمالشان در اینجا ذکر میشود :

حاجی بنیامین اصیل وداودهارون

یکی ازاینها حاجی بنیامین اصیل مازندرانی بود که قدی رشید قیافه ای جذاب وسفید وچشمانی آبی وصدائی بسیار گیرا داشت و خواهی‌نخواهی هر کس بااوتماس میگرفت مجبوربه مراعات واحترام نسبت به وی میگردید. حاجی بنیامین در تهران و خصوصاً مازندران برای رفع مشکلات ومخاطراتیکه جهت یهودیان اتفاق میافتاد همواره نزد حکومت ویا درتهران نزد وزرا رفته وموفقیت داشت. درموقعیکه برای امور اجتماعی اعاناتی لازم بود از دوستی و مراعات سابقه با ثروتمندان چشم پوشیده حتی متوسل بقوه جبریه و حکومتی برای وصول اعانه میگشت (۱) شخص دوم مردی بود بنام داود هارون که تا چندسال قبل درحیات بود (و قبلا ضمن پاورقی شرحی راجع به قضیه مسلمان شدن او در نزدمرحوم آقای‌شیخ‌هادی ، نجم آبادی نوشته‌شد) در جسارت و تهور و اقدامات خود موجب تعجب وشگفت مسلمانان و یهودیان وحتی شاه را فراهم میساخت. درزمان ناصرالدین شاه که فشاربریهودیان ادامه‌داشت، روزی دربیرون شهر میدان بهارستان فعلی ، ملاحظه میکند که شاطران‌آماده حرکت با موکب ملوکانه هستند ، خود را آماده کرده و بمحضیکه کالسکه سلطنتی بنزدیك اومیرسد فریاد میکند که تورات حضرت موسی‌پشت پناهت باشد ، قربان یهودی هستم وعرض دارم. شاه امر بتوقف‌کالسکه داده اورا احضارمیکند. داود عرض مینماید اعلیحضرتا خود میدانم که

۱ـ چنانچه درزمان حمله سیمتقو برای‌باقی مانده یهودیان‌آذربایجان درابتدای رضاشاه کبیر ، بزور حکومت نظامی وقت اعانه‌جمع‌آوری کرد.

توقع رفع آزادیهودیان میسر نمیباشد. از اینکه ترك کتك زدن و آزارما را کنند آنهم ممکن نیست فقط استدعای ما یهودیان آنست که هر کس که مایل است یهودی را بزند هفته یکروز همه در میدان مشق حاضر شوند و کلیه یهودیان هم با زن و بچه در آن یك روز در آنجا حاضر می‌شویم ، وهر شخصی میل زدن مارا دارد هرچقدر هوس دارد که در عرض یك هفته مارا بزند یکجا در همان یکروز بزند و شش روز دیگر هفته را بگذارند راحت باشیم . شاه درعین حال که خنده اش گرفته بود بسیار متاثر بنظر میرسید وبه داود جواب داد راحت باشید من در فکرحال شما هستم . اما شاه مقتدر زمان ، درمقابل ملانماها و افکاریکه آنها به توده ملت تلقین کرده بودند و نفرت از یهود جزو معتقدات آنهادر آمده بود قدرتی نداشت تابتواندبرفع این مشکل بپردازد.

یکی دیگر ازعملیات داود آن بود که چون درسال ۱۸۷۳ ناصرالدین شاه به‌اروپا رفت ویهودیان اروپا تقاضا کردند که وزارتخانه مخصوصی برای رسیدگی به امور یهودیان ایجاد شود بالاخره در سال ۱۸۷۸ امور یهودیان بدست وزارت خارجه سپرده شد که تا طلوع سلطنت فرخنده رضا شاه پهلوی کبیر یهودیان را جزو ملل متنوعه میگفتند در آن زمانهم کاپیتولاسیون مجری بود واگر یك اروپائی مرافعه‌ای بایك ایرانی داشت به داد گستری ایران مراجعه نمیشد بلکه در محکمه مخصوص که باحضور قنسول مربوطه ، دروزارت خارجه تشکیل می گردید ، بحل موضوع میپرداختند که اکثراً بمنفعت شخص اروپائی تمام میگردید . داود مرافعه ای بایك نفر خارجی داشت که ناچاراین دعواهم به آن محکمه رجوع شده بود . در ضمن چند جلسه که داود حضور یافته بود برایش محسوس گردید ، با اینکه حق با اواست این

قضیه بزیانش تمام خواهد شدزیرا، طرف اروپائی بود . داود لباس آن زمانرا که لباسی راسته وشال و کلاه درازی بود میپوشید . این مرتبه در روز وعده لباس اروپائی کت وشلوار ویك کلاه (ملون فوتر) بایك عصا که‌فرنگیان درآنزمان بدست میگرفتند تهیه‌دیده بافکل‌و کراوات پوشیده واردآن مجلس‌میشود. پس ازآنکه بسختی اورا شناختند رئیس محکمه پرسید چه عجب خودت را بدین شکل در آوردی جواب داد زیرا شماقضات حق را بدین لباس میدهید .

میرزا رضا کرمانی

موقعیکه میرزا رضای کرمانی موفق‌به کشتن ناصرالدین شـاه شداوراتوقیف واستنطاق مینمودند دراستنطاقات خود این مردباوجدان بیاناتی بدین قرار کرده بود:

که من قبلا وسیله بهتری داشتم که شاه را بکشم بدون آنکه گرفتار شوم بدینقرار :اطلاع یافتم که شاه به باغ یکی از اعیان‌برای گردش میرود(۱) پس خودرا به آن باغ رسانده مخفی شدم ، شاه‌آمد و کشتن اوهم بسیار آسان وراه فرار برای من باز بود اما اورا نکشتم زیرا عده یهودی درآنروز (گویا شنبه بوده) برای تفریح در آن باغ اقامت داشتند (۲) واگر شاه کشته می‌شد ومن فرار میکردم خونـرا بگردن‌یهودیانیکه‌درآن‌باغ‌اقامت‌داشتندمیانداختند . گویند در آنروز جمعی‌یهودی درآن‌باغ‌سرخوش بودند وبین‌آنهامردی‌بود که‌درشتی سر وانگشتان‌اوتوجه شاه‌را جلب کرده‌مدتی باخنده او را میدید وبه آنها

۱ـ گویا باغ فرمانفرما بوده است

۲ ـ مرحوم فرمانفرمانسبت بیهودیان محبت داشت واجازه داده‌بود که ورودآنها درباغ او آزاد باشد.

گفت نترسید راحت باشید .

اوضاع واحوال یهودیان اروپا در این عصر واقدامات آنها برای یهودیان ایران

در حالیکه بدبختی یهودیان ایران بدین پایه رسیده بود اکنون ملاحظه نمائیم وضع یهودیان اروپا درچه حال بوده وچه فعالیتی برای سعادت وترقی خود میکردند وراجع به یهودیان ایران چه اقداماتی درنزد ناصرالدین شاه نمودند :

تساوی حقوق برای یهودیان اروپائی غربی ومرکزی تاثیر فراوانی درپیشرفت فرهنگ جدید آنها داشت ، درهر رشته‌ای ازعلوم با کمال موفقیت بترقیات بزرگی نائل گشته و عوامل مفیدی برای کشورهای خود میگشتند. دررشته بازرگانی وبانکداری وخصوصاً ایجاد کارخانجات وتوسعه صادرات کشور و ازدیاد ثروت موفقیت‌های شایانی بدست آوردند که نتیجه آن عاید صندوق کشور و ازدیاد کارهای تولیدی و بهبود وضع بیکاران مملکت بود.

یهودیان این ممالك دارای دو عقیده بودند ، دسته ای که اکثریت داشتند علاقمند شدند که درکلیه عادات ورسوم کشور خودقدم برداشته وباسایر هموطنان درپیشرفت فرهنگ و تمدن هم قدم و وضع خودرا با آنها هم آهنگ سازند وفقط حفظ مذهب اجدادی رابنمایند. ودسته دیگری که دراقلیت بودند مایل بودند بطرف اختلاط کامل با هموطنان قدم بردارند (۱) دسته دیگری هم پیدا شدند که ازسال ۱۸۰۸ ـ ۱۸۱۷ درآلمان ، بمنظور نزدیك نمودن افکار و عقاید دوفرقه فوق

---

(۱) بزودی در فصل مظفرالدین شاه به نتیجه افکار این دسته برخواهیم خورد .

الذکر جمعیت رفور میستها را تشکیل دادند که مراسم انجام نماز در کنیسه ها را بصورت مسیحی درآوردند وحتی نماز را بزبان کشور خود میخواندند .

مقدمه تأسیس الیانس اسرائیلیت او نیورسل

در سال ۱۸٤۰ یکنفر کشیش بنام توماس درشهر دمشق مفقود میگردد . یهودیان را متهم نمودند که بمنظور انجام مراسم مذهبی توماس را ازبین برده‌اند و کنسول‌فرانسه هم این فکررا تقویت میکرد در نتیجه ۷ نفر ازسرشناسان جامعه یهود را توقیف وزجر میدادند که چند نفر ازآنها فوت کردند . درهمان ایام درجزیره رود (درمدیترانه) هم چنین وضعی پیش آمد که باز موضوع را متوجه یهودیان نمودند و

در اثر آن در رود وشهر اسمیرن اغتشاشاتی برعلیه یهودیان بروزنمود (مانند اتهامات دروغین ابتدای قاجاریه در آذربایجان) در مقابل این افکار تعصب‌آمیز بیجا، احساسات همدردی یهودیان بیدار گردید. مشه منطفیوری معروف از طرف جامعه یهود انگلستان، ادولف کرمیو (نماینده پارلمان فرانسه) وسلمون مونك از طرف یهودیان فرانسه به طرف مصر حرکت کردند تا محمد علی خدیو که سوریه را درتصرف داشت ملاقات نمایند. با وجود مخالفت کنسول فرانسه، خدیو، بی‌تقصیری متهمین را تائید وامر به‌آزادی آنها داد کرمیو ومنطفیوری از آنجا عازم استامبول شده عدم صحت این عملیات ومخالفت این رویه وحشیانه را باکلیه مبانی مذهبی ودینی یهود ثابت کرده ودرتاریخ ۶ نوامبر ۱۸۴۰ فرمانی از سلطان عبدالمجید گرفتند که این گونه اتهامات برای یهودیان در کشور عثمانی همیشه ممنوع میباشد.

درتعقیب‌این واقعه ونتیجه حاصله ازاقدامات این هیئت وبمنظور حمایت از ضعفا وترقی عمومی یهودیان، در مدت ۲۰ سال فکراینکه لازم است یهودیان را متحد ساخت بوجودآمد.

در شهربولون Bologne یك کلفت مسیحی، یك طفل ۳ ساله یهودی موسوم به(مورتارا) رابدون رضایت اقوامش درسالها قبل غسل تعمید داده وآن طفل را به مامورین دربار پاپ سپرده بود. اعتراض اقوام‌طفل بی اثرمانده وپاپ پی نهم، حاضر نبود که طفل‌را به‌اقوامش برگرداند. درسال ۱۸۵۸ این قضیه افکار عامه اروپا را بهیجان‌آورده مندرجات جراید واقدامات‌رسمی دول آزادی خواه‌هم‌درنزد پاپ مؤثر نشد و همین موضوع تکانی به یهودیان اروپا داده ولزوم تشکیل

یك موسسه بزرگی راکاملاحس نمودند . درآن ایام درپاریس جوانانی دربین یهودیان وجود داشتند که به افکار بزرگ انبیای اسرائیل وروح انقلاب فرانسه که در سالهای ۱۷۸۹ - ۱۸۴۸ پدیدار شده بود ، آشنا بودند وآن توهینی راکه به ملت یهود شده بود درك کرده وتصمیم به ابراز عکس العمل گرفتند .

این جوانان ۱۷ نفر بودند که ۶ نفر ازبین خود برای تاسیس الیانس اسرائیلیت اونیورسل (اتحادیه یهودیان جهان) وترتیب اساسنامه وابلاغ آنرابه یهودیان انتخاب نمودند . اسامی آنهابه قرار زیراست :

اریستیداستروك راب ۱۹۰۵ ـ ۱۸۳۱

ایزیدور کوهن ۱۹۰۲ ـ ۱۸۲۶ روزنامه‌نگار

ژول کاروالو ۱۹۱۵ ـ ۱۸۲۰ مهندس

نارسیس لون ۱۹۱۵ ـ ۱۸۳۳ وکیل دعاوی

اوژن مانوئل ۱۹۰۱ ـ ۱۸۲۳ استاد دانشگاه

شارل نتر ۱۸۸۲ ـ ۱۸۲۸ بازرگان

سالومون مینك در ۱۸۶۰ و بعد ادولف کرمیو نماینده پارلمان فرانسه در ۱۸۶۷ بریاست انتخاب شدند . در ۱۸۶۰ هدف الیانس ازاین قرار بود :

۱ ـ کوشش در کلیه جهان برای بدست آوردن آزادی و ترقی سطح فکر یهودیان .

۲ ـ مساعدت کافی به آنهائیکه دراثر یهودی بودن ناراحتند .

۳ ـ تشویق هر گونه نشریه ای که منظور فوق را بدست آورد.

اساسنامه وبیانیه مربوطه به‌چندزبان ترجمه وبه‌تمام جهان ارسال شد ، اثرات آن حتی در دورترین کشورهای جهان محسوس گردید و

ازهرطرف یهودیان به عضویت الیانس درمیامدند.

اهمیت واثر اقدامات الیانس برای یهودیان شرق وشمال افریقا غیر قابل وصف است ویهودیان این نواحی، آزادی وحتی حیات وثروت خودرا بایستی مدیون الیانس بدانند بعدها درسال ۱۸۷۱ در انگلستان Anglo Jewishe Association و در سال ۱۸۷۳ نظیر الیانس در وین پایتخت اطریش و در برلن هم در ۱۹۰۱ ایجاد گردید.

الیانس به محض تاسیس بادولت خود بطور نماینده یهودیان تماس حاصل نمود وسایر دول اروپائی این موسسه را مورد توجه قراردادند. الیانس در نزد دول صربستان ورومانی برای تامین آسایش و آزادی یهودیان اقدام نمود. ودر ۱۸۷۷ به کنگره برلن ۳ نفر نماینده گسیل داشت تا راجع به تامین آزادی یهودیان اروپائی شرقی بانمایندگان این کنگره صحبت نمایند ونتایج حاصله نسبتاً مثبت بود.

تاسیس مدارس الیانس در شمال افریقا وشرق، نتایج مهمی را برای یهودیان آن نواحی دربرداشت. درسال ۱۸۶۲ درتتوان مراکش ودرسال ۱۸۶۴ درطنجه مراکش ودر ۱۸۶۵ در بغداد ودر ۱۸۶۷ در آدرنه ودر همین سال درپاریس مدرسه نورمال الیانس را برای تربیت معلمین ایجاد شد ودرسال ۱۸۸۲ مدرسه صنعتی اورشلیم را ودر ۱۸۶۹ مدرسه فلاحتی یافا تاسیس گردید.

خبر تاسیس الیانس درایران وشکایت پیشوای روحانی یهودیان

خبر تاسیس الیانس و هدف آن، بعد از ۵ سال به اطلاع یهودیان ایران رسید، یعنی موقعی که اقدامات الیانس در بغداد

آغاز گردیده بود (درسال ۱۸۶۵) وقبل از آن اطلاع نداشتند که درآن طرف جهان مردمان شریفی برای حمایت و رفع بدبختی تیره بختان آغاز فعالیت کرده‌اند .

« در ماه مارس ۱۸۶۵ یهودیان همدان از منطفیوزی در خواست مساعدت برای رفع تجاوز بعضی از هموطنان خود را نمودند که در نتیجه وی مضطرب‌شده وخیال‌آمدن به ایران داشته(باسن ۸۰سالگی) ولی‌رفقایش‌مانع‌میشوندوازمجرای سفارت‌انگلیس شکایتی بناصرالدین شاه نمود » (۱)

ملا ربی اسحق پیشوای روحانی وقت تهران درنامه خود که در سال ۱۸۶۵ به الیانس نوشته ، چنین میگوید :

« اجازه دهید که شکایت خودرا بحضور شما تقدیم داریم . آیا موقعیکه میشنویدبرادران شما، یعنی گوشت وخون شما، باوضع‌فلاکت باری در اثر آزار واذیت که منظما تجدید وتکرار میگردد ، دارنداز بین میروند ناراحت نمیگردید . مامورد مضحکه دشمنان خود که مارا بدون حمایت میدانند واقع گردیده ایم و هر عملی‌را میخواهند به ما روا میدارند . روز وساعت ودقیقه ای نیست که یك اتهام جدیدی نسبت ندهند . حیات و دارائی ما و هر آنچه برای ما عزیز است در معرض چپاول آنها قرار گرفته وضع ما از زر خریدان بدتر است یکنفر یهودی ترك مذهب کرده حق دارد که کلیه دارائی اموات‌خود را به ارث برد . زن و اطفالش اگر در مذهب‌موسی باقی بمانند ، بایستی هستی خود را به او دهند . یکنفر مسلمانی که یهودی بکشد مسؤلیتی در مقابل دادگستری ندارد و اگر ولو قاضی،

---

(۱) ازیادداشتهای آقای کهن صدق

جرم اورا تائید کند فقط جریمه میپردازد . ما درزیر سنگینی جزیه توهین آمیز خورد شده‌ایم» «۱». تاریخ نارسیس لون به شرح وضعیت یهودیان ایران پرداخته و تاریخچه مختصری از وضع آنها را مجسم میسازد و اضافه میکند « این است وضع یهودیـان ایران در عصریکه پادشاه آنها باایشان مساعد است »

اطلاع یافتن الیانس از وضع نامطلوب یهودیان و اقدامات این موسسه

نارسیس‌لون منشی در جلسه ماه مه ۱۸۶۵ (۲) مراتب بدبختی یهودیان را بسمع کمیته مرکزی الیانس رسانید و اضافه کرد « ما میتوانیم شرح بیشتری راجع به مصیبت آنان بگوئیم ولی بهتر است راجع‌به یافتن راه علاج صحبت نمائیم . از چند دولت اروپائی‌تقاضای حمایت ازیهودیان‌ایران رانموده‌ایم. روز گذشته سرفرانسیس کلدشمید عضو پارلمان انگلستان که یکنفر مدافع آماده از حق و حقیقت‌است و برای‌ما فعالیت زیادی مینماید ، به ما اطلاع داد که دولت‌انگلستان سفیر خود را مامور حمایت‌ازیهودیان نموده است . سفیر ایران‌درپاریس نیز قول داده که بدولت خودش راجع به هدف الیانس وکارهائی را که تاکنون انجام داده و چگونگی آنکه چند دولت بوی کمك مینماید اطلاع دهد و همچنین وعده داده که راجع بیهودیان ایران مذاکره نموده و حمایت دولت را برای آنها درانجام مراتب زیرتقاضانماید:

۱ ـ تاسیس چند مدارس در شهرستانهای ایران توسط کمیته

---

(۱) تاریخ ۵۰ ساله بقلم نارسیس‌لون جلداول‌صفحه ۱۶۵
(۲) بولتن الیانس مورخهٔ ۲۵ر۵ر۱۸۶۵ صفحه ۱۲

مرکزی الیانس.

۲ ـ صدور فرمانی که مدارس الیانس و معلمین آن تحت حمایت مستقیم دولت ایران باشند.

۳ ـ تاسیس یك اداره ایالتی در جوار حکام شهرستانهائیکه بیش از ۳۰۰۰ نفر یهودی دارند و تاسیس یك اداره مرکزی در پایتخت مرکب از نمایندگان ایالتی فوق الذکر که مربوط به یهودیان است مانند امور فرهنگی ومالیاتی و مذهبی وانتخاب روسای مذهبی.

الیانس با کمال اعتماد منتظر جوابی است که یکی ازاعضاسفارت به او وعده کرده است.

ما مستقیما به همکیشان ایرانی خود پیشنهاد کردیم که چند نفر برای اداره امور مدرسه انتخاب نمایند و آنها تحت حمایت چند دولت قرار خواهند گرفت تا بدون ترس بتوانند ندای خود را به منفعت جامعه خویش بلند نمایند.

ماامیدواریم که بزودی همکیشان ایرانی ما شاید مانندمراکش راحت شده وازناراحتیهای خود رهائی یابند.

در ضمن اینکه الیانس در انتظار اقدامات سفیر ایران بود، اوضاع یهودیان ایرانی بحال سابق ادامه داشت.

« در فوریه ۱۸۶۶ تلگرافی از بغداد به الیانس رسید حاکی از آنکه رئیس یهودیان همدان را زنجیر کرده بتهران فرستاده اندوممکن است کشته شود. مراتب به وزارت خارجه فرانسه اطلاع داده شدوجواب دادند که مامورین دولت فرانسه دستور جدی دارند که همه جا ازمنافع

تمدن دفاع نمایند و از هر گونه اقدامی برای دفاع از حقوق بشریت کوتاهی نخواهند نمود، همین گونه اطمینان از انگلستان بتوسط سر موریس منطفیور داده شده است(۱) »

« مراتب بالا در جلسه ۲۶ فوریه ۱۸۶۶ الیانس در پاریس مورد بحث قرار گرفت و ادولف کرمیو در آن باره صحبت نمود و اطلاع داد یك هیئت علمی که از طرف دولت ایطالیا مامور ایران است در اثر تقاضای کمیته مرکزی الیانس حاضر شده است که اوضاع و احوال همکیشان ایرانی ما را تحت مطالعه قرار دهد » (۲)

در جلسه ۲۹ نوامبر ۱۸۶۶ (۳) آقای ادولف کرمیو در نطق خود چنین اظهار داشت:

« اوضاع واحوال یهودیان ایران برای ما موجب اندوه و نگرانی است . سال گذشته بنظر شما رساندم اما متاسفانه تغییراتی حاصل نشده است . مخصوصا در شهرستانهای ایران یهودیان بیشتر مورد تجاوزند بدون آنکه اقداماتی برای جلوگیری بعمل آید . آنها را میزنند بدون آنکه بتوانند دفاع نمایند، دارائی ایشان را میربایند بدون آنکه بتوانند شکایت کنند . بسیار زجر میکشند وما تنها هستیم که بطور خصوصی از احوال آنها با اطلاع میباشیم . گاهگاهی تجاوز بصورت وحشیانه‌ای بروز میکند و در آن موقع مناظر وحشتناك چپاول وقتل مشاهده میشود .

لازم است وضع غمناك این آزار و اذیت را تشریح نمود :درباره

«۱» تاریخ ۵۰ ساله صفحه ۱۶۹

«۲» جلسه ۲۶ ر ۲ ر ۱۸۶۶ الیانس

«۳» بولتن سه ماه دوم صفحه ٤

گم‌شدن یك دختر در بارفروش(۱) ساکنین را بر علیه یهودیان برانگیخته و چون بقتل و غارت تهدید شدند ، مجبور به تغییر مذهب گردیدند . مداخله سفرای انگلیس و فرانسه موجب شد که بمذهب خود مراجعت نمایند . چنین بنظر می‌رسد که دولت ایران از اینکه توانسته است رضایت یهودیان را فراهم سازد خوشحال است . سفارت ایران درپاریس درنامه سوم ژویه مینویسد :

«میتوانید اطمینان داشته باشید که دولت اعلیحضرت شاه بدون فرق مذهب ، رعایای خود را با محبت پدرانه دوست داردو مایل نیست که رعایای باوفای یهودی وی تحت فشار باشند و البته در صورت لزوم اقدامات کافی برای جلوگیری از تجاوز خواهد نمود »و بعداضافه کرده:

« متاسفانه عدالتی را که در باره یهودیان از طرف دولت ایران انجام شده ، موجب تحریك تعصبات مردم گردید و اخبار تاثر آوری رسیده است که ۱۸ نفر یهودی را در بار فروش (بابل) کشته و دو نفر از آنهارا زنده سوزانده‌اند . و بواسطه مداخله اروپائیها ، نماینده‌دولت خارجی را هم چاپیده‌اند ، مراتب را به سفارت ایران و دولت فرانسه اطلاع دادیم و همچنین به سر فرانسیس گلدشمیت و از دولت ایران تقاضای مجازات شدید مسببین را نمودیم . روزنامه های سیاسی اطلاع میدهند که مامور دولت ایران شش نفر از مقصرین،واقعه را دستگیر و آنهارا زنجیر کرده وروانه تهران نموده است . تنبیه آنها برای نجات همکیشان ما لازم است زیرا آنها مایلند بطور دسته جمعی ایرانراترك نمایند . وظیفه ما آنست که اگر دولت ایران ، نمیتواند از آنها دفاع

«۱» درصفحه ٦٤١ راجع به گم‌شدن دختر سیدشرحی داده شده

کند این‌مهاجرت‌را تشویق نمائیم. خوشبختانه اوضاع یهودیان ترکیه برعکس‌ایران‌رضایت بخش‌است» .

در این سال ۱۸٦٦ در ایران مرض وبا پیدا شد و در نتیجه بر بدبختی یهودیان افزوده گردید ودربغداد که نزدیك ترین شهرخارجی به ایران بوداز وضع اسفناك یهودیان ایران زودتر مطلع میگردیدند درآنجا شروع به جمع آوری اعانه‌ای جهت یهودیان ایران نمودند و ٤۹۱ فرانگ (فرانگ طلا) برای آنها جمع آوری کردند .»

« در سال ۱۸۵۸دو خانوار ازیهودیان‌ایران که‌یکی‌ازآنهاحاجی یحزقل کهن بود روانه صفات گردید و همان سال (در ماه بهار ایار) ناصرالدین شاه بهمدان مسافرت کرده و یهودیان مراسم احتراماتی برای او انجـام دادند . و در همین سال نیز داود اسحق که طبع شعر داشت از کتاب‌نظمی‌شاهین چندرونوشت درست کرد وهمین شخص‌در کتابی که در سال ۱۸٦۰ نوشته اضافه کرده است نان یك من ٤۰ سیرچهار عباسی ۸۰دینارشده‌است . «۱» ،

در دومین بولتن سه ماهه ۱۸٦۷ الیانس،صفحه ۲۵ مینویسد:

«بدبخت‌ترین یهودیان شرق یهودیان ایران هستند . دولت ایـن کشور ، در مقابل‌تعصبات ملتیکه هرلحظه آماده برای ابراز تنفرخود نسبت بیهود ضعیف است ناتوان میباشد . تراژدی بار فروش را بخاطر دارید بعد از کشتن ۱۸ نفر ، خطر قتل عام وجود داشت ، لذا نجـات خودرا درتغییرمذهب دیدند.ما شکایت آنهارا به دولت ایران،انگلستان

---

(۱) از گرانی‌روزشکایت نموده‌است. ازیادداشتهای آقای کهن‌صدق

و فرانسه رسانیدیم و یهودیان بیچاره، مجاز شدند که به مذهب اجدادی خود بر گردند . حکم تنبیه متجاوزین نیز صادر شد و شهر بارفروش مبلغی خسارت به منفعت یهودیان خود پرداخت و الیانس هم مبلغ دو هزار فرانگ(۱) توسط آقای آلیزون Alison سفیرسابق انگلیس به آنها رساند و او به ما نوشته است امیدوار می‌باشد که این واقعه دیگر تجدیدنشود .

فقر و بیچارگی یهودیان تمام نشده است باوجود تذکر منظم دولتین انگلستان و فرانسه ، و باوجود وعده‌های حمایت دولت‌ایران هنوز تجاوزنسبت‌به آنان ادامه دارد .»

« در سال ۱۸۶۸ مسلمانان همدان نسبت بمقبره استر تجاوزاتی نمودند که در نتیجه‌به الیانس شکایت شد ودرهمان سال یك نهضت مهاجرتی در یزد پدیدار گردید که اولین حاخام ایشمعیل کهن بود که بطرف صفات حرکت نمود . ودر تهران زلزله‌ای آمد که درنتیجه کنیسه خاله خراب گردید » (۲) .

راجع به‌شکایت یهودیان همدان‌به الیانس درسال۱۸۶۸ دربولتن ۱۱ ژانویه ۱۸۶۹ صفحه ۷۸ تائیید شده‌واوضاع کلیه یهودیان ایرانرا ناراحت کننده میداند.

راجع به اوضاع یهودیان درسال ۱۸۶۹ دربولتن ۳ فوریه۱۸۷۰ صفحه ۳ مینویسد :

«۱» درآن‌ایام ۱۰ فرانك معادل یك‌لیره طلا بود .

(۲) از یادداشتهای آقای کهن‌صدق .

« وضع یهودیان مانند سالهای قبل است شکایات زیادی از بدبختیهای خود دارند، نه زمین برای کارگران و نه وسیله‌ای برای کار کردن دارند درحالیکه مالیاتهای سنگینی را متحمل میباشند و هیچ عدالتی درباره آنها اجرا نمیگردد. خانه‌ها واثاثیه آنها را بوسیله اسناد ساختگی تصاحب میکنند. در موقع غیبت شوهر ، زن را مجبور بترك مذهب مینمایند وهرموقع یکی از آنها فوت میکند قاضی حکمی صادرمینماید که شخص جدید الاسلام وارث میت است . این مراتب را بنظر سفیر ایران در پاریس ودولت ایران درتهران رساندیم وبه مااطمینان داده‌اند که دولت ایران نظر مساعد دارد اما عدم توانائی او درمقابل تعصبات مردم ، نتیجه را بی‌حاصل کرده است .

در سایر ممالك شرق صدمه‌ای به آسایش همکیشان ما وارد نگردیده است » .

راب بزرگ پاریس ایزیدور ـ در جلسه ۱۶ سپتامبر ۱۸۶۹ اظهار داشت (۱) .

« اخباریکه از ایران رسیده حاکی از اذیت و آزار نامحدودی است که یهودیان دچار آن میباشند درسلماس در معرض هر گونه رویه توهین آمیز هستند . از آنها مالیات اضافی (جزیه) طلب مینمایند. هنگام غیبت شوهر اطفال و زن خانه را ناراحت مینمایند . موقع فوت ، اقوام ترك مذهب نموده کلیه دارائی میت را مطالبه میکنند. درهمدان زمینهای اطراف مقبره استر ومردخای را که یهودیان مالك آن میباشند بتدریج

---

(۱) از بولتن ٦ ماهه دوم ۱۸۷۰ صفحه ٦٥

مسلمانان صاحب شده‌اند و حتی خود بنای مقبره مورد تهدید است.
اطلاعات بالا توسط یکنفرمسافر که نامه‌ای ازهمدان آورده‌به آقای هنری‌اولد Henry Euld در وین‌رسیده‌نقشه مقبره نیز ضمیمه است.
بازهم‌الیانس درنزدسفیرایران‌درپاریس شکایت‌خواهد کرد».

«درسال ۱۸۷۱میلادی = ۱۲۸۸ هجری قحطی سختی درایران اتفاق افتاد بطوریکه مردم‌لاشه‌حیوانات رامیخوردند. در سال۱۸۷۲ = ۵٦۳۲ ـ در اثرفشار قحطی، یهودیان ایران ازبرادران اروپائی تقاضای کمك‌نمودند. مشه منطفیوری یازده‌هزار لیره جمع‌آوری کرده بوسیله دولت ایران ارسال داشت که تا قسمت نماید. منطفیوری مصمم بودبا اینکه ۸۸سال داشت‌مسافرتی به‌ایران‌نمایندزیرا حکام، بیهودیان‌صدمه میزدند، اما رفقایش مانع شدند. پس به ناصرالدین‌شاه نامه‌ای نوشت و ازلرد گرانوش درخواست نمود که مداخله نماید وی اقدامات لازمه را نمود ویهودیان تهران توسط الیانس تشکر کردند ودرسال ۱۸۷۳در اثرغارت کردن الیعزر شالوم بن یوناتان مشهدی و کشته شدن‌وی(۱) دو اولادش به تهران فرار نمودند و روسای یهود تهران از الیانس دادخواهی نمودند (۲).

مسیولون منشی الیانس درجلسه ۱۲ مه ۱۸۷۲ اظهارداشت(۳).
« از اوضاع پست و خراب یهودیان ایران چه اطلاعی به شما

---

(۱) خود او و دونفر از اولادانش کشته شدند، به اطلاعات بعدی الیانس مراجعه شود.
(۲) از یادداشتهای آقای کهن صدق.
(۳) از بولتن شش ماهه دوم ۱۸۷۲ صفحه ۳.

بدهم ، آزار مذهبی به حد اعلای خود رسیده‌است . چنین بنظرمیرسد که‌وضع آنها وخیم‌تر نخواهد گردیدو براین‌بدبختی،قحطی که‌اروپائیان نمیدانندچه‌است اضافه گردیده وچه کشتاری که‌این‌قحطی،قبل‌ازآنکه ازآن‌مطلع‌شویم کرده‌است. بورددپوتی‌لندن Board of Deputies که‌اول‌بااطلاع گردید،اقدام‌به جمع‌آوری‌اعانه‌نمود وماهم کمك کردیم واز شعبات خود هم کمك خواستیم که پذیرفته شد . اعانات رسیده بعدا به اطلاع شما خواهدرسید و بدین وسیله ممکن شده که تسکینی در آلام آنها بدهیم » .

بطوری که ازمشروحات بالامعلوم گردید قحطی درسال۱۸۷۱در ایران اتفاق‌افتاده ودرسال ۱۸۷۲ یهودیان لندن وفرانسه بجمع‌آوری اعانه برای ایران مشغول گردیده‌اند علت تاخیر ازآن بوده که در اثر نبودن‌وسائل‌ارتباط‌وآشنانبودن یهودیان‌ایران‌به‌امکان رسیدن اعانه دیر اقدام و دیر خبر به لندن وپاریس رسیده است درنتیجه تلفات یهودیان ایران از قحطی زیاد بوده است. درهمین سال راجع به یك اعانه‌ای که الیانس بمنظوری جمع آوری میکرده ، بولتن شش ماهه دوم ۱۸۷۲ صفحه۲۷ مینویسد. که یهودیان‌ایران هم ده فرانگ مساعدت‌نموده‌اند این بوده است قدرت مالی یهودیان ایران درآنزمان .

خوشبختانه ، در سال ۱۸۷۳ ناصرالدین شاه به اروپا مسافرت مینمایدوشرح ملاقاتهاومذاکراتی که ازطرف‌موسسات مختلفه یهودیان پاریس لندن ، بروکسل ، امستردام ، برلن ، روم واستامبول دربولتن شش ماهه اول ۱۸۷۳ راجع به جلسه ۲۲ مه ۱۸۷۳ مینویسد :

« درایران اولین وکاملترین‌نوع تجاوزات مذهبی اجرا میشود، ایران دارای ملتی متعصب و دولتی ضعیف میباشد با وجود تقاضای پی در پی یهودیان ایران و با وجود وعده‌های‌دائم دولت ایران برای‌اتخاذ رویه بهتر، معلوم میگردد که یك تنزل اجتماعی کامل غیرقابل تغییری در آنجا وجود دارد که درسال‌های اخیر وضع را بدتر کرده است. مسافرت شاه فرصتی به ما خواهد داد که حمایت اورا جلب نمائیم. تصمیم گرفته‌شده‌است که در کلیه کشورهای‌اروپائی‌یك‌هیئت‌نمایندگی هم‌کیشان ما، اعلیحضرت شاه را ملاقات نمایند. امیدوارم که این ملاقات‌تصمیمات‌نجات‌دهنده‌ای‌برای برادران ما ببار بیاورد. کمك‌دولت (فرانسه) رانیزداریم.سفیرجدیدفرانسه درایران‌آقای‌ملینه Mellinet همانقسم که در رومانی برای آزادی یهودیان اقدام کرد در اینجا هم وعده مساعدت داده است » درصفحه۲۸همین بولتن‌اضافه کرده‌است :

« بدبخت‌ترین اشخاص یهودیانی میباشند که در کشور ایران زندگانی مینمایند. اگردراین مملکت آنها مانند زمان خشایارشا (۱) محکوم به مرگ نشده‌اند ولی محکوم به بدترین آزار میباشند. آنها را محکوم به پست‌ترین مشاغل نموده‌اند. من مایل‌نیستم این تابلوی بدبختی رامجسم سازم زیرا درواقع آمدن شاه در کشور ما، معجزه‌ای است. الیانس اسرائیلیت به او خواهد گفت: ما آمده‌ایم از شما تقاضا کنیم که به اذیت و آزاری که یهودیان در امپراطوری شما محکوم شده‌اند خاتمه‌دهید. آن شخصی که قبل ازدوهزارسال درایران‌سلطنت میکرد (خشایارشا) بدون آنکه بااطلاع باشد، قتل کلیه یهودیان را

(۱) به جلد اول فصل خشایارشا مراجعه شود.

امضا نمود و آن پادشاهیکه امروز درایران سلطنت میکند ازاوضاع وخیم چهل هزار ازرعایای خود خبر ندارد. بنام خدا، همان خدائی که در دو هزار سال قبل از یهودیان حمایت کرد ما آمده‌ایم از اقتدار اعلیحضرت تقاضا نمائیم به این تنزل اجتماعی منفوری که متوجه یهودیان که اجداد آنها مورد حمایت ومحبت یکی ازشاهنشاهان بزرگ ایران (کورش کبیر) بودند واعلیحضرت از آن خبر ندارد خاتمه دهید.

یهودیان ایران ندای خود را با حال تضرع بطرف تخت و تاج بلند نموده همانقسم که ازدرگاه خداوند تمنی میکنند، مسئلت دارند که بحال آنها رسیدگی فرمائید.

در تقاضای کتبی ما شرح غیر باور کردنی واقعات را خواهد خواند و صحنه‌های نفرت‌انگیز تجاوزات را بوسیله کلمات، مشاهده خواهد نمود که برسرجمعیت بدون دفاعی چه وارد میشود.

قطعا کمك خداوند در این امر بما داده خواهد شد. وهمکیشان ما در ایران یك (مغیلا) (۱) جدیدی راجع به اقدامات نجات بخش الیانس در قرن ۱۹ خواهند نوشت که تاثیر آن کمتر از سرگذشت و اقدامات استر نخواهد بود.

ناصرالدین شاه درپاریس نمایندگان الیانس اسرائیلیت را میپذیرد (۲)

«دیروز شنبه ۱۲ ژویه ۱۸۷۳، طبق دعوتیکه از کمیته‌مرکزی

---

(۱) شرحی است که یهودیان ایران پس‌ازواقعه مخالفت هامان درعصر خشایارشا نوشتند.

(۲) از بولتن سمستر اول ۱۸۷۳ صفحه ۱۷۶

الیانس بعمل آمده بود ، در سر ساعت معین در هتل ریاست پارلمان فرانسه که فعلامحل‌اقامت شاه ایران در پاریس است حضوربهم‌رساندند

جناب آقای میرزا ملکم خان وزیر امور خارجه ایران ، هیئت کمیته مرکزی الیانس را در سالون پذیرائی بحضورشاه وارد نمود •

موقعیکه‌آقای (ادولف) کرمیو رئیس الیانس میخواست شروع به صحبت نماید ، اعلیحضرت وی را شناخته به اودست دادند . آقای کرمیو این قسم شروع به سخن‌نمود .

اعلیحضرتا الیانس اسرائیلیت اونیورسل که‌نماینده‌آن، انجمن مرکزی میباشد، فوق‌العاده افتخار دارد که بوی اجازه شرفیابی‌حضور داده شده است .

اعلیحضرتا ، حتی بی سوادترین افراد یهود ، تاریخ اجداد خود را میدانند . آنچه را ما میدانیم عموم یهودیان ایران نیز میدانند که تاریخ یهود مخلوطی با تاریخ سایر ملل میباشد .

این ملت ایران بود که دراثر علاقه ومحبتی که بیهودیان داشت وسائل مراجعت آنها را به فلسطین فراهم نمود. این عمل تحت توجه وحمایت شاهنشاه ایران کورش کبیر که نامش‌جاویدان میباشد واقع گردید و او است که بعد از تهیه آزادی‌آنان، حامی دائمی‌آنها گشت.

(جناب ملکم خان جملات اخیر را به زبان فارسی برای شاه ایران ترجمه نمود و اعلیحضرت با تبسم ، سر را تکان داد . و ملکم خان گفت . تمام مطالب شمارا عینا برای اعلیحضرت ترجمه خواهم‌نمود. ادامه دهید) .

کرمیو ادامه داده وچنین گفت:

همه میدانند که در کتب انبیا ازبین کلیه سلاطین جهان فقط کورش کبیر لقب مسیح (نجات دهنده) را یافته استو برروی درب خانه خدا دراورشلیم. نقشه یك شهروجودداشت ، شوش که درآن زمان پایتخت ایران بود .

(شاه باتوجه گوش میداد وملکم‌خان مطالبی از گفته اعلیحضرت بدین قرار ترجمه نمود)

(اعلیحضرت‌میفرمایند که از این صحبت تاریخی که شما یاد آوردی کردید و با این طرز مؤثر بیان نمودید بسیار متاثر شدم) ناطق ادامه داد :

اعلیحضرتا، چهل هزار یهودی درسایه تاج وتخت شما زندگانی مینمایند. اجازه فرمائیدبعرض رسانم که آنهانام اعلیحضرت ناصرالدین شاه را با نام کورش مخلوط مینمایند . اجازه فرمائید اضافه نمایم که احساسات مذهبی آنها ضامن قطعی صمیمیت ایشان برای شاه خودشان میباشد (۱) .

(اعلیحضرت به ملکم خان فرمودند ، ازاین مطالب قدردانی مینمایم و فوق العاده تحت تاثیر آن واقع گردیده ام) ـ کرمیو ادامه داد :

با اینکه از ایران اطلاعات‌جگر خراشی راجع به اذیت وآزار نسبت بیهودیان کشور شاهنشاهی میرسد ، دراین موقع شاه فریاد کرد

---

(۱) منظورازاحساسات مذهبی ایشان ضامن قطعی صمیمیت برای‌شاه است، مربوط به دستور مذهبی ودعائی‌است که هنگام نماز یهودیان‌موظفند برای شاه کشور خود بخوانند .

(خیر،خیر) ناطق گفت :

اعلیحضرتا، نمیدانید باچه مسرتی منتظر بودم که مردم کشورهای مختلف جهان ، این انعکاس ندای شریف وبا اراده شمارا که فرمودید این اتهامات صحیح نیست بشنوند .

شاه که بهیجان آمده بود روبه وزیرخود کرده فرمود: «این اتهامات دروغ است من از کلیه اتباع خود حمایت میکنم • و بایستی بگویم که من به مذاهب غیر مسلمان بیشتر توجه دارم ، یهودیان مانند سایررعایای ما ، مورد توجه میباشند . هرچه بشما گفته اند دروغ است وباز تکرار میکنم دروغ است » ناطق که نیزمتاثر شده بود ادامه داد:

اعلیحضرتا ، فرمایشات شاهانه تااعماق قلب ما اثر کرده است. بلی حامی ٤٠ هزاریهودیان ایران میباشید ، همانقسم که حامی ملیونها افرادمذاهب مختلفه دیگر که در کشورشما اقامت دارند هستید حقیقتاً برای ما وهمچنین برای آنها (یهودیان ایران) مسرت بزرگی است که این اعلامیه مهم اعلیحضرت را میشنوند •

(شاه با دست خود صدر اعظم (میرزا حسین خان سپه سالار) را نشان داده وبه زبان فرانسه فرمودند:این نخست وزیرحامی یهودیان است واین کار را مانند کار خودش میداند • اوبقدری دوست یهودیان است (۱) تا باندازه ایکه مسلمانان کینه بوی پیدا کردند . صدراعظم

۱ـ درقسمت بالاتر همین فصل مشاهده شد که میرزا حسین خان سپه سالار راجع به آشرپسر خداداد چگونه مساعدت کرد و نگذاشت ثروت او را پسر عموی پدرش بنام جدید الاسلام ضبط نماید •

باتبسم تعظیمی نمود .)

شاه سؤال کرد : چند نفر یهودی درفرانسه‌است؟۱۲۰هزار: در انگستان؟ قدری کمتر. درسایر کشورهای اروپا ؟ آلبرت کوهن عضو کمیته مرکزی جواب داد .

اعلیحضرتا ، درآلمان ۵۰۰ هزار دراطریش یك ملیون ودویست هزار ودر روسیه دو ملیون و ۴۰۰ هزار واضافه نمود ، این است راب بزرگ کونسرواتوار مرکزی واین است گراند رابن پاریس. رابهای بزرگ که ملبس‌به لباس رسمی خود بودند تعظیم کرده ربن مرکزی اظهار داشت :

اعلیحضرتا ، ما بدرگاه خداوند دعا خواهیم کرد که سالیان دراز سلامتی وسعادت به شمامرحمت فرماید و کشورشمارا مانندآفتاب درخشان سازد .

شاه بیاناتی به ملکم خان گفت ومشار الیه بفرانسه اظهارداشت. اعلیحضرت تشکر میفرمایند . کرمیو ادامه داد ، آیا ممکن است که اعلیحضرت اجازه تقاضائی به این جانب مرحمت فرمایند یك جواب مساعد برای ما سعادتی خواهد بود .

(شاه‌اظهارموافقت فرمودند وصدراعظم به کرمیو گفت، صحبت کنید اعلیحضرت گوش میدهند .) کرمیو گفت : اعلیحضرتا الیانس اسرائیلیت‌مایل‌است که‌رعایای‌یهودشما،نسبت‌بوظایفی که نسبت به وطن پرستی‌وپادشاه‌خوددارند آشنا گردند.لازم‌است که‌ازطفولیت آنهارابه‌نتایج نیکوی فرهنگ آشناساخت . ماپیشنهاد میکنیم که دربعضی ازشهرهای کشور شما (همانقسم که در شهرهای شرق کردیم) مدارسی تاسیس

نمائیم که معلمین ما آنها را اداره کنند. آیا این فکر مورد تصویب ملوکانه واقع خواهد گردید.

(شاه به زبان فرانسه جواب داده فرمودند. «بلی من از مدارس شما حمایت خواهم کرد، آقای کرمیو باصدر اعظم موافقت نمائید و من آنرا تصویب میکنم.»

کرمیو ادامه داد: اعلیحضرتا، وقتی این فرمایشات بین کلیه جوامع یهود منتشر گردد با یك احساسات سرشار و محبت و علاقه مخصوص برخورد خواهد کرد. همچنین مورد علاقه محافل متمدن جهان خواهد بود.

جمله فوق آخرین بیانات کرمیو بود. پس از بجا آوردن مراسم احترام، اجازه مرخصی خواسته شد و شاه به زبان فارسی این بیانات را نمود که آقای ملکم خان آنرا به فرانسه ترجمه نمود. «من از حضور یافتن شما خوشوقتم. شما بایستی راجع به وضع همکیشان ایرانی خود اطمینان حاصل نمائید والبته خود آنها به شما خواهند نوشت که دیگر شکایتی ندارند.»

بعد شاه روبه کرمیو کرده بزبان فرانسه گفت: «بانخست وزیر من راجع به مدارس صحبت کنید» وبدین ترتیب این ملاقات بخوبی خاتمه یافت.

کلیه اعضاء کمیته مرکزی که در ملاقات با اعلیحضرت شاه ایران حضورداشتند، تصمیم گرفتند که صورت جلسه‌ای که ضامن حقایق مطالب است و درارشیو الیانس اسرائیلی میماند بعنوان آنکه بیادگار

دائمی باقی باشد امضاء کرده وبوسیله کمیته های مختلفه الیانس که در ممالك جهان وجود دارند آنرا چاپ نموده بین یهودیان دنیا منتشر سازند و بترتیب فوق انجام شد ۱۳ ژویه ۱۸۷۳ .

رئیس ادولف کرمیو

ل . ایزیدور راب بزرگ فرانسه ورئیس افتخاری

ن . لون منشی :

و آقایان :

ب . آلگری ، ژ . بدارید ، کاموندو ، ژول کاروالو ، آلبرت کوهن ، آبرهام کرهانژ ، ج . درنبورگ ، میشل ارلانژر راب بزرگ پاریس صادوق کاهن ، لئونس لهمان ، ژول روزنفلد

و بعد از آنکه صدراعظم ایران از مراتب بااطلاع گردید ازوی نیز درخواست شد که این صورت جلسه را امضاء نماید.

امضاء حسین(البته با اجازه شاه این امضاء بعمل آمد)

روز بعد نامه زیر از طرف الیانس به صدراعظم ایران نوشته شد:

۱٤ ژویه ۱۸۷۳

حضور حضرت اشرف میرزا حسین خان نخست وزیر

ریاست الیانس اسرائیلی محترما اجازه میطلبد، درخواستی را که امروز از طرف کمیته مرکزی تقاضا و تقدیم گردید یادآور شود :

۱ ـ حضرت اشرف مراتب علاقه شاهانه را برای حمایت مدارس که تاسیس خواهد گردید به اطلاع اهالی کشور ایران خواهند رساند.

۲ ـ در تهران مدرسه‌ای ایجاد خواهد شد که رئیس آنرا کمیته

مرکزی خواهد فرستاد .

۳ ـ محل مدرسه را دولت شاهنشاهی ایران خواهد داد و یك معلم بزبان فارسی که از طرف دولت ایران استخدام میشود وابسته به این مدرسه خواهد گردید و حقوق وی بـه امر اعلیحضرت پرداخت خواهد شدتا بدین وسیله ودادن‌محل مدرسه علاقه شاهانه برای‌حمایت این مدرسه‌تائید گردد.

٤ ـ اعلیحضرت فرمانی صادر خواهند فرمود که ۳ نفر جوان یهودی ۱۲ تا ۱۵ ساله بنزد ریاست کمیته مرکزی الیـانس فرستاده شوند . این ٤ نفر برای مدت لازمه در پاریس اقامت خواهند نمود تـا کسب معلومات لازمه را برای اداره امور مدرسه در ایران بنمایند.

مخارج تعلیمات‌و تحصیلات آنها به خرج کمیته مرکزی الیانس خواهد بود .

مخارجیکه برای تاسیس مدرسه در تهران باید بشود بـه عهده کمیته مرکزی خواهد بود و بعدها با موافقت دولت ایران مطـالعه خواهدشد که آیامدارس جدیدی در شهرستانها دیگر ، لازم است‌تاسیس شودیاخیر و کمیته متحمل مخارج مدارس‌جدید خواهد گردید .

ریاست‌الیانس و کمیته مرکزی‌احترامات فائقه را تقدیم‌حضرت اشرف نخست‌وزیر مینمایند .

رئیس ادولف کرمیو

صدراعظم ایران جواب زیر را برای ریاست الیانس اسرائیلیت ارسال داشت :

پاریس ۱۸ ژویه ۱۸۷۳

آقای ادولف کرمیو رئیس الیانس اسرائیلیت اونیورسل، پاریس

آقای رئیس ـ این جانب با کمال رضایت پیشنهاد شمارا که بنام شرکت الیانس اسرائیلیت اونیورسل نموده اید میپذیرم. دولت شاهنشاهی و اعلیحضرت همایونی سرور من باعجله حمایت خود را برای مدارسیکه آن شرکت درایران تاسیس وآنرا حفظ خواهد نمود می‌دهد تااخلاق (مورال) وافکار یهودیان ایران توسعه یابد.

بمنظور تسهیل وعملی نمودن این نقشه دولت شاهنشاهی یك محل متناسبی را در اختیار الیانس اسرائیلی در تهران خواهد گذارد.

بمنظور تقویت و موفقیت انجام منظور، دولت برای تدریس فارسی یك معلم یهودی اگر وجود داشته باشد و غیر آن در صورت لزوم مسلمان تعیین خواهد نمود وحقوق ویرا خواهد پرداخت.

آقای رئیس، با این عمل دولت ما، امیدواریم که به احساسات و علاقه اعلیحضرت، نسبت به اتباع یهودی خود آشنا خواهید گردید. مخصوصا آنکه حضوراً از دهان اعلیحضرت آنرا شنیدید.

بعلاوه آقای رئیس با کمال افتخار به شما اطلاع می‌دهم که طرح شما راجع به اینکه با خرج شرکت شما درپاریس معلمین برای همکیشان ایرانی خود تربیت نمائیدمورد تصویب است و طبق تقاضای شماهرچه زودتر ۳ یا ٤ نفر یهودی که لیاقت داشته باشند به پاریس در این مرکز تمدن درخشان، روانه خواهندشد تاآنکه شغل معلمی را بیاموزند.

متمنی است آقای رئیس مراتب بالارا به علاوه اعتماد و علاقه حقیقی مرا به همکاران محترم ابلاغ نمائید. حسین

اقدامات پی‌درپی سایرموسسات‌یهود دراروپا بنزدناصرالدین‌شاه وسایر اعضاءدولت‌ایران

آقای M.S.E. Nijkerk عضو کمیته‌مرکزی‌ازاهالی‌امستردام اطلاع می‌دهد که نمایندگان جامعه یهود پرتقالی وهلندی این شهر، روانه بروکسل شدند تا تقاضای انجمنهای مربوطه را تقدیم شاه ایران نمایند.

چون‌دراثر اقامت کوتاه‌شاه‌موفق‌به‌حضورنشدند،یادداشت‌خودراتوسط‌سفیر دولت‌هلنددربروکسل،تقدیم وزیرخارجه‌ایران‌نمودند(۱). نامه تقدیمی مورخه۱۰ ژوئن ۱۸۷۳ وبه‌امضاء L.P. Jacob بوده‌وجواب ملکم خان‌ازطرف‌شاه مورخه۱۷ ژوئن۱۸۷۳ میباشد.

آقای دالزاس M.G. D.Isace عضو کمیته پروپاگاند ورئیس یکی از لژهای(ماسونیك)چون‌دریکی‌ازجلسات‌باچندنفرازاعضا دربار ایران برخورد کرد. از این فرصت استفاده نموده وراجع به یهودیان ایران صحبت نمود واین مذاکرات اثر نیکوئی درآنان داشت.

(استخراج از صورت جلسه ۱۰ سپتامبر ۱۸۷۳ ازبولتن سمستر دوم ۱۸۷۳ صفحه ۵۰)

کمیته الیانس اسرائیلی‌وین شرح ملاقات‌خودرا با نخست‌وزیر ایران فرستاده است ونامه مفصلی‌درژویه ۱۸۷۳ ارسال حضورشاه داشته (چون مفصل‌وموضوع نطقها وجوابها شبیه مراتب‌بالابود ازشرح‌مفصل آن صرفنظر شد).

---

(۱)رابرت درجلسه۱۳اوت۱۸۷۳ بولتن شش‌ماهه‌دوم ۱۸۷۳صفحه۳٤

مسیوونزیانVenezianازاستامبول شرح ملاقات خودشان‌را با اعلیحضرت شاه ایران وملتزمین رکاب فرستاده‌اند . مشارالیه به زبان فرانسه نطقی ایراد نموده که اعلیحضرت با توجه خاصی گوش دادند و شاه همانقسم که در پاریس‌ولندن (۱) گفته بود جواب داد واضافه کرد که اوضاع یهودیان ایران آن‌قسمی که بعضی ازجراید اروپا نوشته‌اند نیست و برعکس رعایای موسوی ما همواره مورد حمایت‌ما بوده‌اند و برای‌ثبوت‌خودآجودانChambellan (۲)خویش‌رانشان‌دادوفرمود که‌در کشورمن‌تغییراتی‌طبق‌ترقیات‌روزانجام‌خواهدشد،فرهنگ‌توسعه خواهدیافت ویهودیان مانندسایرافراد کشوربدون فرق مذهب استفاده خواهند نمود. نامه کمیته استانبول‌توسط ژنرال محسن‌خان سفیرایران ارسال شد وملاقات ازشاه درقصر بیلربی بعمل‌آمد.

درصفحه ۹۳ مینویسد :

کمیته‌الیانس‌برلن درتاریخ ٤ مه ۱۸۷۳ عریضه‌ای به‌ناصرالدین شاه نوشت وشاه‌آنها را بارداده و اعضا کمیته چند دفعه وزرا را ملاقات نمودند و وعده مساعدت برای یهودیان دادند و گفتند بهترین وسیله تاسیس مدارس برای آنان است .

انکلوژویش‌اسوسیاشین نامه مفصلی بشاه نوشته واز جمله مطالب زیررا تذکرداده‌است :

---

(۱) درلندن هم ازطرف موسسات یهود اقدام شده بود .

(۲) افسر پیشکار یاشخصی که کارشاه بدست او است مانند وزیردربار یا آجودان مخصوص‌شاه .

۱ ـ کلیه جامعه یهود برای عمل یك نفر یهودی جزا میبابد.

۲ ـ قسم یك نفر یهودی را قضات قبول ندارند.

۳ـ یکنفر یهودی مسلمان شده وارث کلیه دارائی فامیل خود میگردد

٤ ـ در بعضی از شهرستانها یهودی حق باز کردن دکان در بازار ندارد.

٥ـ یهودی که مجرم باشد اگر مسلمان شود از مجازات معاف میگردد

٦ـ مالیات مخصوص غیر از مالیات قانونی از آنها مطالبه میکنند.

۷ ـ با اینکه ظاهراً در محاکمات یهودی حق استیناف دارد از ترس محکمه ابتدائی، یهودی جرئت مراجعه به محکمه بالاتر را ندارد.

۸ ـ قانون، حیات یهودی را تامین نکرده است وقاتل یهودی با پرداخت جریمه از مجازات معاف میگردد.

ما با کمال احترام توجه اعلیحضرت را به این نکته جلب مینمائیم که این گونه تجاوزات شایسته پادشاه روشن فکر و عادلی که علاقه بترقیات عصر حاضر را دارد و برای مطالعه به اروپا مسافرت نموده، نمیباشد.

ملکم خان وزیر خارجه ایران در تاریخ ٥ ژویه ۱۸۷۳ از طرف شاه جواب داد که در مراجعت، نکاتی را که نوشته اید تحقیق خواهد نمود.

از روم جامعه یهود، نامه مفصلی در ژویه ۱۸۷۳ـ برای اعلیحضرت شاه ایران ارسال داشت. این بود شرح مختصری از اقدامات یهودیان اروپا بمنظور تامین آزادی یهودیان ایران ورفع آزار واذیت از آنها. درهمین سال ۱۸۷۳ = ٥٦٣٤ عبری بنا به پیشنهاد انگلوژویش اسوسیاشین لندن تصمیم گرفته شد نشریه‌ای که حاوی کلیه مذاکرات ونوشته‌های رسمی

مربوط به مذاکرات با ناصرالدین شاه ودولت اومیباشد به زبان‌عبری منتشر گردد. و البته این عمل بمنظور تقویت روحیه یهودیان ایران بوده است.

نام این نشریه (میشلح مانوت) وبه زبان عبری‌طبع گردید زیرا درآن زمان‌بین یهودیان‌ایران فقط یکی‌دونفر بودند که به زبان فرانسه آشنا بودند (۱) ومقدمه این‌نشریه چنین است:

میشلح مانوت

به خانواده اسرائیل درکشورایران
ازطرف‌اتحادیه معروف به‌نام
الیانس اسرائیلی جهانی
در پاریس پایتخت
بسال ۵۶۳٤ (عبری)
متحد المال الیانس
خطاب بیهودیان ایران

نمیدانیم آیا ازاین بشارت‌عظیمی که‌امروزبه‌شمااطلاع‌میدهیم‌باخبر میباشید. برادران! بدانید که‌در کلیه پایتخهای کشورهای‌غرب، روسای اتحادیه الیانس‌اسرائیلت‌بنزد پادشاه شما ناصرالدین‌شاه شرفیاب شده تا توجه اورا برای‌شما جلب نمایند واینك رونوشت مکاتباتی که بدست اعلیحضرت داده شده ازنظرشما میگذارند.

(ضمنا بشرح اقداماتی که‌برادران‌مادرشهرهای بزرگ‌امستردام، برلن، لندن، پاریس، استامبول و روم در موقع مسافرت شاه انجام

---

(۱) میرزا خداداد منتخب‌ومیرزا عزیزالله سیمانی

نموده‌اند میپردازد بعلاوه‌جواب‌ونظریات پادشاه راشرح‌میدهدبه‌داضافه میکند:و بدین ترتیب ملاحظه خواهید نمود که کلیه جوابها واضح دلپذیرو روشن میباشند. بنابراین جرئت وشهامت‌داشته‌باشید زیراامید نجات شما وجود دارد.

شماای برادران ما ازخانواده اسرائیل، که برای سلامتی‌شاه‌نماز میخوانید، شما نیزمانند سایر برادران خود (درخارجه) از ناراحتیها و هیجانات و نوحه گریها خارج شوید و کوشش نمائید که مانند سایر هموطنان خود گردید. خداوند خودش شما را هدایت کرده راه‌صاف و مستقیم را درجلوملت خودخواهد گذارد. اواست که طبق‌قوانین مقدس خود ما را امرفرموده که ملتی درست‌کار، با حقیقت وفهمیده بوده و او است که بدوستان خودفهم ودانش عطا میفرماید و هرانسانی را طبق فعالیت اومزدمیدهد. برادران! برشما واجب است که از گنجینه‌ودانش تورات ارث برده وادب بیاموزید همانقسم که پیشوایان فهیم ما ، در ایام سابق به‌ما تذکرداده‌اند .

اینك پادشاه شما ومشاورین‌اوبه ما قول داده‌اند که شما را مانند چشم خودمحافظت نمایند .

خوبست به باطن قلب شاه واقدامات نزدیکی که الیانس‌خواهد نموداعتماد نمائید زیرا متفقا برای اجرای عدل‌ودادخواهی دربین شما اقدام خواهد شد (۱). . . . .»

(۱) آنها امید مرده‌ای راکه دراین زمان موجب پستی اخلاق بعضی ازطبقات یهودشده بود، میخواستند زنده نمایند .

سپس شرح مفصلی راجع به لزوم اتحاد و اتفاق وداشتن امید وتوجه به‌علوم مذهبی وجدید واخذ تربیت وتعلیم اطفال وتوسعه‌دانش وفراگرفتن‌صنعت وآموختن زبان‌وخط فارسی وتقویت روح ومراعات بهداشت ونظافت وبرقراری روابط حسنه با مسلمانان داده و مخصوصا لزوم کمك ومساعدت بیکدیگر رادرروزهای‌سخت‌تأکید نموده و نوشته است مهمان‌نوازی وصدقه و کمك به‌بینوایان ازوظایف مقدسه و حتمی اجدادمابوده که‌بایستی‌شمانیزمراعات‌نمائید(۱)بنابراین به‌یکدیگرمحبت کرده ودانش وفهم را بین‌خود ودرخانواده خویش‌توسعه دهید زیرا گفته شده است که: دانشمندان، مشاورپادشاهان گردند. در کلیه شهرستانها مدارس افتتاح نمائید و با این‌ترتیب سلامتی و امنیت بر سر شما سایه خواهدافکند وما هم به شما کمك مینمائیم زیرا ، تمام یهودیان ضامن یکدیگرند وما مانند یك روح درقالبهای مختلفیم . ماسلامتی شما را میطلبیم وشما را برکت میدهیم .

اینك بشرح نطقها ومبادلات نامه‌ها که از طرف جوامع مختلف یهودباپادشاه‌شما بعمل‌آمده میپردازیم وبدانید که روزنجات‌نزدیك‌است.

بعد به شرح مکاتبات واقدامات یهودیان برلن ، لندن ، پاریس، امستردام، دربرو کسل‌وروم ، واستامبول پرداخته که‌قبلا تذکرداده‌شد.

(۱) بطوری وضع مادی ومعنوی یهودیان در این عصروخیم بود که هرفردی فقط بفکر نجات خود از آن گرداب فلاکت بود بدون‌آنکه متوجه اطرافیان خود باشد .

دنباله وضعیت یهودیان ایران واقدامات انجام شده .

« دونفر ازواسطه‌های الیانس درتهران، نسبت به مساعدتیکه آن مؤسسه در هنگام قحطی نموده بودنامه‌تشکرفرستادند.ونیزاطلاع‌دادند، پولیرا که مشه منطفیوری توسط M.Alison وزیرمختار انگلستان در تهران، ارسال‌داشته بود،رسیده‌است ووزیر مختار ، طبیب خودآقای Dabson Zahab رامامورتقسیم‌این‌پول‌نمودواین‌شخص‌علاقه‌زیادی نسبت‌بیهودیان‌داردودرمسافرت‌شاه‌به‌اروپا همراه‌اواست. آشنائی کامل‌وی ازشرق‌به‌اواجازه‌میدهد که‌اطلاعات‌لازمه را ازملاقات‌شاه بدهد.مشارالیه وعده داده که راجع به اوضاع یهودیان بیچاره‌ایران ومالیاتهای سرسام آوری که آنهامجبوربه پرداخت‌آن میباشند وهمچنین راجع به‌خواری وخفتی که برآنها وارد میگردد اطلاعاتی ارسال‌دارد (۱) .

آقای هیرش ازاستامبول نامه‌ای به‌الیانس فرستاده که چند نفر از اشخاص معروف تهران نسبت به وضع الیعزرشالوم یهوناتان یهودی مشهدی(۲)اطلاعاتی‌داده‌اند. اهالی‌استامبول وی را میشناسند که‌شخصی ثروتمند بود ولی‌امروز (اولادان) اوبیچاره شده‌اند. بدبختی اواززمانی شروع گردید که درایران قحطی‌شد وحکومت‌حکمی‌صادر کرد که هر ثروتمندی موظف است یك کوچه ازشهررا خوراك‌دهد. چون مامورین دولت نسبت به ثروت این شخص حسادت میورزیدند مجبورش نمودند که (درعوض‌یك کوچه) کلیه‌محله خودراغذا دهد. باوجودآنکه‌حاضر بود، نتوانست‌غذای لازمه را به اندازه‌کافی تهیه نماید، لذا تمام دارائی

---

(۱) از بولتن شش ماهه دوم ۱۸۷۳ صفحه ۳٤

(۲) قدری بالاترمختصری راجع به این‌شخص نوشته شد.

اورا که حدود ۳۰هزارتومان بود(تومان۱۲ الی۱۵ فرانگ طلای‌وقت بود) واملاك اورا غارت وخراب نموده و دونفراز اطفال اورا کشتند و خودش با مصیبتی فرارنموده وازآن موقع ازبچه‌های‌خوددیگرخبری ندارد. شکایت اونزدشاه موجب شد که ۱۵۰۰ تومان بگیرد ولی مدتی است آنرا تمام کرده و فعلا با اعانه چند نفرزندگانی مینماید. آقای هیرش از کمیته مرکزی تمنی نموده که به این بدبخت مساعدت شود ووسیله سکونت اورا درتهران وپیوستن به‌فامیلش را فراهم سازند.

درصفحه ۹۱ مینویسد :

آقای A. Loewy ازلندن گذارش‌میدهد که اطلاعات‌مفصلی‌راجع به وضع یهودیان ایران بدست آورده و عقیده دارد که باید هر ساله اقلا۲۰ نفرازجوانان‌یهودرا برای‌تحصیل به‌اروپا آورد تا بتوانند سطح زندگانی‌همکیشان‌ما را درایران‌ترقی‌دهند. وممکن‌است‌مخارج‌مربوطه را از اقوام آنها وازاعانات تامین‌نمود.

« در ۱۸۷٤ وزارت خارجه فرانسه به‌نماینده خود دستورداد که نسبت به کوششهائی که الیانس‌اسرائیلیت نموده است مساعدت کرده ، آنرا دنبال وبیهودیان کمك نماید .

نماینده‌فرانسه آقای‌ژنرال Mellinet شخص‌نیکی‌بود که‌الیانس را برای افتتاح مدارس تشویق کرد و او از ۱۸٦٥ این‌پیشنهاد رانموده وگفته بود که معلمین‌این‌مدارس نیزعهده‌دارحمایت ازملتی‌باشند که از شکایت حتی‌بحکومت ایران (که حاضراستماع است) وحشت دارد ،

واضافه نموده که ازرئیس مدرسه درتهران پذیرائی بعمل‌خواهدآمد و دولت ، زمینی راکه بتوان درآن مدرسه ساخت ، در اختیار او خواهد گذارد (۱) » .

«درلندن آقای دکترLoewyدر کمیسیونی حضور داشت که در اکتبر ۱۸۷٤ راجع به ضبط دارائی یکنفر یهودی سلماسی (تاتبریز ۳ روز راه است) شکایت آورده بود رسیدگی بعمل‌آمد و سفیرایران هم حاضربود. سفیراظهارداشت هنگام مراجعت شاه ، دستورات لازمه‌برای تساوی‌حقوق کلیه اتباع خودرا صادرخواهد نمود ویهودیانی که مورد تجاوز قرار گیرندمیتوانندشکایت بنزد شاه برند تا رفع مزاحمت شود. دکترلوو،به‌سفیرپیشنهادنمود که درچندشهرستان مامورین عالیرتبه‌ای ازطرف‌دولت برای‌حفظ حقوق یهودیان‌تعیین گردد. سفیرنسبت به‌نتایج حاصله‌ازاین‌عمل‌مشکوك‌بود واظهارداشت که مسیحیان دارای‌امتیازاتی هستند (قانون‌کاپیتولاسیون) که ازآنها حمایت میکند، ممکن است به یهودیان امتیازی نظیرآن‌داده شود وازانگلوژویش‌اسوسیشین‌درخواست کرد که یك پیشنهادی که عملی‌باشد تهیه نماید.» (۲)

« قضیه سلماس مربوط به شخصی‌بنام حنوکایخرقل بوده ونتیجه این واقعه آن‌شد که درسال ۱۸۷۸ حفظ منافع یهودیان به وزارت‌امور خارجه‌ایران‌سپرده‌شد»(۳) (دردوره‌صدارت‌میرزاابراهیم‌امین‌السلطان).

---

(۱) تاریخ ۵۰ ساله صفحه ۲٦۱

(۲) تاریخ ۵۰ ساله صفحات ۲٦۱ ـ ۲٦۲

(۳) ازیادداشتهای آقای کهن صدق .

« درسال ۱۸۷۵ـ میرزا حاجی‌مجتهد در همدان ، مردم راتحریك نمود که یهودیانرا بقتل‌رسانند ومسلمانان به‌بهانه آنکه یهودا باباسمح کفر گفته است وی را نزدآن‌مجتهد آورده وفورا امربقتل‌اودادومردم بدون آنکه در انتظارنظرحاکم باشند ، اول با چند ضربه اورا کشتند سپس اورا به قبرستان یهودیان برده آتش زدند وبعدازچند روز شروع به چپاول خانه‌های یهودیان وضرب و آزار عده‌ای نمودند. بمحضی که کمیته مرکزی الیانس ازاین مراتب با اطلاع شد تلگرافا به دولت ایران مراجعه نمودونخست‌وزیر جواب زیر را داد :

آقای کرمیوپاریس ـ عدالت بعمل آمد واقعه‌ای قابل تاسف وغیر منتظره‌بود. به توجه مخصوص من اعتماد داشته باشید. حسین .

صدراعظم‌ایران به‌شاهزاده‌معظم‌عضدالدوله،تلگرافااطلاع‌داد که‌ازشورش همدان‌و کشتن‌وسوزاندن یك‌نفریهودی‌بوسیله‌نفت‌وجرح‌وچپاول آنهاو نتوانستن‌خروج‌ازخانه‌های‌خود،اطلاع‌حاصل کرده است(واضافه‌نمود که) این‌خبرغمناك‌اعلیحضرت‌رافوق‌العاده‌محزون‌ساخت. حقیقتاجای‌تعجب است که‌مامورین‌دولت‌نتوانستنداقدامات لازمه را برای خاموش نمودن شورش درظرف ۳ ساعتی که بین شروع شورش و کشته شدن او حاصل شد ، بنمایند. اگرشما ازشهردور بودید سایرمامورین حضور داشتند ، چگونه این‌عمل‌ظالمانه درمقابل چشمان‌آنها توانسته است‌انجام‌یابد ؟ بهرجهت بمحض‌رسیدن‌این‌تلگراف کوشش کنید که مقصرین راتوقیف نمائید. یك‌مامور ازطرف دولت‌ازتهران‌عازم است فعلا تا ورود او، کلیه مقصرین وآنهائیکه شرکت داشتند ودراین‌کار ذینفع بودند در محبس نگاه دارید .

شاهزاده‌عضدالدوله حاکم همدان‌جواب تلگرافی داد که راجع به‌یهودیان‌بیش‌ازاین‌نمیتواند قضیه راتعقیب نماید. درنتیجه اعلیحضرت شاه نماینده خود آقای عبدالرحیم را باحکم‌زیر روانه همدان نموده که درخواست شاهزاده راجع به‌عدم ادامه تعقیب قضیه ، منوط به‌انجام این ۳ شرط میباشد .

۱ـ کلیه متجاوزین که‌تابامروزتوقیف‌شده‌اندجدامجازات گردند.

۲ـ یك اعلامیه کتبی‌بیهودیان‌داده‌شود که‌تا وعده معینی‌میتوانند دوهزارتومان بابت خسارات وچپاول دریافت دارند.

۳ـ به روسای‌محل‌اطلاع داده شود که اگرمنبعد دراثرتحریکات آنها یا آخوندها عمل خصمانه‌ای بر علیه یهودیان انجام شود شدیداً مورد مجازات قرارخواهند گرفت. بعد از اجرای این فرمان بفوریت مراجعت نمائید. حسین (۱) » .

در واقع پس ازقرنها ، یعنی از زمانیکه مغولها درایران استیلا یافتند و با تحلیل خود در جامعه ایرانی روش تجاوزکارانه خود را به ملانماها آموختند وحتی عده کثیری ازآنها در ردیف ملانماهادرآمدند، و این اولین دفعه بود که دولت به این قسم ، رسما وعلنا احقاق حق یهودیان ایرانی را مینمود .

آقای Fishel Hirch ازاهالی Galberstadt به کمیته‌مرکزی‌اطلاع داده که برای کاربه‌ایران‌میرودوحاضراست‌اوضاع‌یهودیان‌راموردمطالعه قراردهدواگر کمیته‌مایل‌است۳نفرازاطفال‌رابرای‌تحصیل‌به‌پاریس‌بیاورد.

---

(۱) تاریخ ۵۰ ساله صفحات ۲۶۳ ـ ۲۶٤

الیانس ازوی خواهش کرد که به‌خرج او۳نفررا همراه بیاورد وبرای افتتاح مدرسه مطالعاتی بنماید (۱) .

سفیرفرانسه M.A.Mellinet درتهران اطلاعاتی راجع به آمادگی دولت ایران برای افتتاح مدرسه میدهد. نخست‌وزیرسابق، حاجی‌میرزاحسین خان (سپه‌سالار) که حالا وزیرخارجه شده موافق است که تعهدات نوشته شده را انجام دهد. نامه‌ای از راب تهران رسیده وازالیانس راجع به‌اقدامی که نموده است‌تشکرمینمایند. (۲) »

(مبلغ۱۸۸فرانگ برای‌یهودیان‌ایران توسط الیانس‌جمع آوری گردیده) (۳)

(فیشل‌هیرش‌ازایران‌مراجعت نموده وراپرت اوازاین‌قراراست: دولت ایران ضعیف‌است وفقط یهودیان‌مشمول‌پرداخت‌مالیات‌فوق‌العاده (جزیه) هستند . قبلااین‌مالیات را تخفیف داده بودند (٤) ولی‌دومرتبه اضافه‌نموده‌اند. یك حاکمی که نام اوموسی‌است روزی بمحل‌ماموریت خود رسید ویهودیان آن ناحیه را خواست وبرای‌آنها مالیات هنگفتی تعیین نمود و گفت شما موسی را خیلی اذیت کردید وحالا انتقام آن توسط من رسیده است. هرشکایتی وضع را بدترمیکند. درشیرازیهودی حق ندارد درمقابل مسلمان سرش را بلند نماید ، حتی دردکانش. یك

---

(۱) بولتن سمتراول ۱۸۷٤ صفحه ٤۲

(۲) بولتن شش‌ماهه اول ۱۸۷٤ صفحه ۷۲

(۳) بولتن شش‌ماهه دوم ۱۸۷٤ صفحه ۹۹

(٤) دراواخرفصل فتحعلی‌شاه دانستیم که الیشاع آنرا رفع نمود ولی باردگر تجدیدشده بود .

نفرمسلمان که دونفرفرزند بیوه‌زنی‌را کشته بود باوجودمداخله‌قنسول انگلیس فقط ۲٤ تومان جریمه داد. وقتی قنسول‌خواست بازخواست ومداخله نماید یهودیان ترسیده مانع او شدند.

راجع به جمعیت یهودیان این احصائیه را داده است:

بندربوشهر ۷۰ فامیل دو کنیسه دارند شغل آنهاعرق کشی!

بازارنگون؟ ۳۳ چندنفرزرگردارندراب آنهاملا گبرئیل‌است.

شیراز ۳۰۰ نه کنیسه دوشوحط رئیس آنها ملاالیامیباشد وشغل آنها ساززن، زرگر، رقاص، حمال، پیله‌ور وبنا هستند.

ازشیراز به اصفهان محلی‌است که ۱۰ فامیل دارد.

اصفهان ۳۰۰ شغل آنها پست‌است‌حاخام آنجا ملایهودا است.

کاشان ۸۰ کارشان‌نظیر اصفهان‌وراب آنهاملااهرون‌میباشد.

یزد ۳۰۰ بدبخت‌ترین یهودیان ایرانند زنهاقالی‌میبافند.

سلماس ٤۰ فامیل

ارومیه ۱۵۰ فامیل

همدان ۱۵۰ فامیل

یك یهودی ایرانی که از نیس عبور میکرد (۱) به راب نتر Netter اطلاعات زیر را داده است:

که یکی ازاطبای شاه که با وی به‌اروپا مسافرت میکردیهودی بود (گویا دکترپولاك) که دراستامبول ازاوملاقات شدوراب‌تهران (۲)

«۱» ازاین تاریخ مسافرت‌یهودیان‌ایران بطرف‌فرانسه وانگلستان شروع میگردد.

«۲» دراین‌سال هنوزربی‌اسحاق‌راب تهران بوده‌است.

به او اجازه خوردن (طارف) (۱) داده .

سفیر فرانسه ، از راب تهران اطلاعات زیر را بدست آورده :

جمعیت یهود تهران ۱۸۰۰ نفر است . آنها مایلند که رئیس مدرسه نه فقط اطفال آنها را تعلیم دهد بلکه از منافع یهودیان دفاع کند. اطفالیکه به مکتب میروند ۱۵۰ نفر میباشند .

آنها ضمنا تورات و تلمود ، انگلیسی وفرانسه وخط فارسی را یاد میگیرند (۲) . ساختن یك مدرسه بدون زمین ۳۰ هزار فرانگ تمام میشود . یهودیان تهران فقیرند. مسلمانها به مدرسه یهودیان نخواهند رفت. موقعیکه اطلاعات تکمیل گردید الیانس شروع به اقدام برای تاسیس مدرسه خواهد نمود » (۳) .

« پس از مسافرت شاه به اروپا وانتشار مربوط به اقدامات الیانس به زبان عبری (میشلاح مانوت) ، کمیته مرکزی روابط منظمی با یهودیان ایران پیدا نموده است حتی در پاریس اشخاصی را ملاقات کرده که ازوضع همکیشان ایرانی ، الیانس را بااطلاع نمودند .

تأسیس مدرسه لزوم قطعی دارد و الیانس مشغول اقدام است و امیدوار میباشد که مساعدت انجمنهای یهود اروپائی را بدست آورد. فعلا ازسفیر فرانسه در تهران خواهش شده که برای تابستان آتیه (۱۸۷۶) دونفر جوان ایرانی را به اروپا بفرستند تا تحصیل نموده به کشور خود مراجعت نمایند. آنها یکسال در مدرسه بغداد قبلا تحصیل خواهند نمود.

«۱» گوشت معاینه نشده .

«۲» گویا قضیه مربوط به محصلین مدرسه میسیونری باشد .

«۳» بولتن شش ماهه اول ۱۸۷۵ صفحه ۵۸

ازتهران اطلاع میدهند : شاه نسبت به ما محبت دارد ولی‌مردم ایران خیر، ومخصوصاً بزرگترین دشمن‌ما، یهودیانی هستند که تغییر مذهب داده‌اند . عدهٔ زیادی یهودی ازشیراز واصفهان ویزد و دماوند و همدان به تهران روآوردند ومشغول‌پیله‌وری‌هستند. حق‌دکان‌باز کردن ندارند برای‌آنکه‌آخوندها ما را نجس‌میدانند . بچه‌هائی که به‌مدرسه نمیروندپارچه‌های‌ابریشم‌میبافند.درزمان‌حکیم‌یحزقل ،مشارالیه‌مخارج یك معلم را میداد تابچه‌های فقیر ویتیم را تعلیم دهند. بسیارسخت‌است که خط فارسی یاد بگیریم زیرا ایرانیها مایل نیستند که خط آنها را یاد گیریم مع‌الوصف اشخاصی‌بین ما هستند که میتوانند فارسی‌تدریس نمایند. حقوق سالیانه یك معلم‌سالی ۶۰۰ فرانگ است . مخارج مدرسه باکرایه سالی ۳۰ هزارفرانگ‌میباشد (۱). ازسال ۱۸۷۳ که‌ناصرالدین شاه در اروپا بود ویهودیان ایران بوسیله (میشلاح مانوت) از اقدامات همکیشان خود در اروپا مطلع گردیدند ووعده افتتاح مدرسه به آنها داده شده بود ، اینك‌درسال ۱۸۷۶ سه‌سال ازآن وعده میگذشت و هر روز برای‌آنهاسالی‌بوده درسال۱۸۷۶ = ۵۶۳۶ دختررئیس کمیته‌الیانس در سالونیك به انجمن انگلوژویش‌لندن مراتب تقاضای یهودیان‌تهران را (که بوسیله‌ملاآبراهام بعمل‌آمده بود)راجع به‌تسریع افتتاح‌مدرسه ابلاغ نمود وهمچنین تقاضای یهودیان‌همدان را برای مدرسه ورضایت ازحکومت آن‌شهررا به اطلاع رسانید . (۲) از همدان گذارش بدین قرار رسید :

---

(۱) بولتن شش‌ماهه دوم ۱۸۷۵ صفحه ۲۲

(۲) از یادداشتهای آقای کهن‌صدق.

نزدیك بود که درشهرما شورش جدیدی بپا گردد وعلت بدین قرار بود : دراواخر آوریل ۱۸۷۶ نعش یك زن درمحله یهودیان پیدا شد ومردم شهر، یهودیان را متهم بکشتن او نمودند. مأمورین دولت دراین شهر پس ازتحقیقات معلوم داشتند که مسلمانان این نعش رادرمحله یهودیان گذارده‌اند. مراتب به‌اعلیحضرت اطلاع داده شد وشاه فوراً جواب داد که اگر یك موازسر یکنفر یهودی کم گردد، شهر همدان را خراب خواهد کرد. این تلگراف درتمام مساجد خوانده شد وحکومت اعلامیه صادر نمود که هر کس حمل اسلحه نماید دست اورا قطع خواهد کرد، بکمك خداوندواعلیحضرت عادل ما، هیجان مردم برعلیه ما این دفعه بی نتیجه ماند.

اعلیحضرت به شاهزاده عضدالدوله حاکم شهر دستور دادند که مردم همدان را هزار تومان جرم نماید. بهمین علت درتاریخ سوم (طبت) تمام مردم دکانهای خودرا بسته بطرف سربازخانه رفتند وحکومت چون ترسید مبادا شورشی شود، قول داد که این پول را ازجیب خودبپردازد. پس ازآنکه این خبر به اطلاع شاه رسید فوراً عضدالدوله را ازحکومت همدان منفصل نمود. چون مردم ملاحظه کردند که آنها موجب انفصال اوشده‌اند ازشاه درخواست نمودند که اورا عوض نکند وحاضرند جریمه را خودآنها بپردازند اما شاه تقاضای آنها را رد کرد وبوسیله تلگراف فرمود که اگرهزارتومان پرداخت نگردداقدامات مخصوصی رادستور خواهدداد. ازآن موقع ملانماهاهمه روزه یهودیانرا احضارواز آنهااجباراً میخواهند که تلگرافاً به شاه اطلاع دهند که رضایت آنهافراهم شده‌است اما شاه میداند که این اظهارات بوسیله تهدیدانجام شده و وقعی به آن

نمیگذارد . ضمنا اطلاع میدهند حاجی میرزاهادی، که حکم او موجب کشتن وسوزاندن یهودا در ۱۵ آب گردیدمحکوم به پرداخت هزارتومان شده است وبایستی تعهدنامه کتبی دهد که مسئول هر گونه شورش بعدی است اما هنوزاین مراتب عملی نگردیده » . (۱) درهمین سال الیانس ۵۰ فرانك برای یهودیان ایران جمع آوری نمود .

درسال ۱۸۷٤ بعد ازمراجعت ناصرالدین شاه ازسفراروپا، درروز جمعه‌ای طرف عصر سید محترمی عبورش ازمحله یهودیان تهران افتاد و مشارالیه غفلتا دچارسکته شده فوت کرد ، عده‌ای ازمسلمانان بعنوان آنکه یهودیان سید را کشته‌اندمحله یهودیانرا مورد هجوم قرار دادند وعده دیگری رفتند به‌منزل شخص میرزاحسین‌خان سپه‌سالارصدراعظم که همان مجلس دارالشوری‌ملی فعلی میباشد. صدراعظم پس ازمشاهده جمعیت، ازبالای عمارت اظهار داشت که دو نفر ازمیان خودتان انتخاب کنید که نزدمن بیایند.

آن دونفرچون بنزد میرزاحسین‌خان رسیدند اظهار نمود ما هم طبیب فرنگی داریم هم ایرانی نعش سیدرا آنهاامتحان کنند اگردراثر سم سیدمرده باشد من دستورمیدهم کلیه یهودیانرا قتل‌عام کنند واگر بمرگ طبیعی مرده باشد پس نبایدمتعرض اشخاص بیگناه گردید وپس ازامتحان اطباء معلوم شد که سید دراثرسکته (دماغی) فوت کرده‌است.

درسال ۱۸۷٦ اوضاع یهودیان بتدریج رو به‌بهبود میرفت دررشت عده‌ای ازیهودیان را درضراب‌خانه استخدام نمودند . اما درسال ۱۸۷۷ = ۵٦۳۷ بحکم سیدعلی‌اکبر، یهودیان رامجبور کردند که کلاه بلندی

(۱) تاریخ ۵۰ ساله صفحه ۲٦٤

ازپارچه نخی سربگذارندوغیرازاین ، کلاه آنان را پاره میکردند.

الیانس مکرراقدام نمود که دونفرجوان یهودی ازتهران برای تحصیل به پاریس ببرد ولی مردم از دوری راه ترسیده حاضر بفرستادن فرزندان خود نبودند ، اما دراین اثنا یکنفر جوان ایرانی موسوم به خداداد (خداداد پسر حکیم الیاهو) بلندن برای تحصیل رفت . اول تحت توجه انگلوژویش اسوسیشین بود بعددرمدرسه الیانس پاریس پذیرفته گردید»(۱)

درهمین سال، حکیم داود زرگراصفهان ومئیر کاشانی وآقابابا شیرازی به ارض اقدس مهاجرت نمودند .

« بالاخره دراول اکتبر ۱۸۷۸ فرمانی راجع به نقشه‌ای که در ۱۸۶۵، از سفیرایران درپاریس و در۱۸۸۳ ازسفیرایران درلندن تقاضا شده بود، صادرشد. فرمان جدیدحاکی ازتقسیم جدیدی راجع به اداره امور ایالات ایران وامور یهودیان ایران بود که وابسته به وزارت امور خارجه ایران میشدند. این عمل پایان بدبختیها وتجاوزات را نویدنمیداد زیرا رژیم کشورواخلاق مردم مشکلات وموانع بزرگی بودند که وجود داشت امابهرصورت قدمی برای بهبودی وضع یهودیان بود» (۲)ومخصوصاً درتصمیم الیانس برای تسریع افتتاح مدرسه بسیارمؤثر بود .

درتاریخ هفتم فوریه ۱۸۸۰ ادولف کرمیو درسن ۸۴ سالگی فوت کرد وعالم یهود راداغدارنموداقدامات وعملیات وسخنان مؤثر وبموقع او ، درروح وجان هرفردی اثرمیکرد همانقسم که درقلب ناصرالدین شاه مؤثر گردید. مدت ۷سال از سفرناصرالدین شاه به اروپا میگذشت

---

(۱) بولتن شش ماهه دوم ۱۸۷۵ صفحه ۲۲

(۲) تاریخ ۵۰ ساله صفحه ۲۶۵

وهنوزمدرسه الیانس‌درایران‌افتتاح‌نگردیده‌بود. تصورمیشوددوموضوع موجب این‌تاخیرشده‌است.

۱ ـ نخست آنکه الیانس در انتظار بهبودوضعیت یهودیان‌ایران وتهیه‌زمینه بوده‌است .

۲ـاوضاع یهودیان روسانی‌وروسیه‌دراین‌موقع روبوخامت گذارده واین واقعات، الیانس وسایرانجمنهای یهودیان ممالك مترقی را، بخود مشغول‌داشته‌وموضوع‌یهودیان‌ایران‌برای‌آنهاجنبه ثانوی‌پیدا کرده‌بود.

درسال ۱۸۸۰ دراثرقحطی، یهودیان ایران ازهمکیشان اروپائی خود استمداد جستند. راب لندن اقداماتی‌نموده اعانه ارسال داشت. از اصفهان‌هم راجع به‌لزوم افتتاح یك مدرسه درآن‌شهروموضوع مسلمان نمودن بزور اطفال‌یهود شکایتی‌رسید. ودرهمین سال‌هفتمین اولادملامشه لوی‌کاشانی موسوم به ملاآقابابا ملامشه ومردخای پدرسلیمان طوب ، مهاجرت به اورشلیم نمودند . ودرهمین سال نیزیهودیان تویسر کان به تهران‌آمده تظلم به‌شاه نمودند که تا یکنفریهودی فوت‌میکند، باوجود داشتن وارث قانونی ، جدیدها بقوه ملانماها میایند و دارائی مرده را میبرند. ازطرف‌دیگرسفیرانگلیس راجع به‌همین موضوع اقداماتی‌نزد شاه نمود که‌درنتیجه درجمادی‌الاخر۱۲۹۷ = اکتبر۱۸۸۰ = فرمانی‌از طرف ناصرالدین شاه صادر گردید که دیگر کسی حق ندارد مزاحم وارث، یهود گردد. اما این فرمان‌مانند بسیاری ازفرامین مرده، اجرا نگردید وآخوندها مانند سابق نظرخودرا انجام میدادند.

درتعقیب تظلم یهودیان اصفهان‌درتاریخ سوم مارس ۱۸۸۱ کمیته

انگلوژویش اسوسیشن لندن توسط دولت انگلیس اقداماتی بعمل آورد ودرنتیجه به‌اخوان ساسون‌از ایران تلگرافی‌ارسال شد که ظل‌السلطان ازیهودیان حمایت کرده وبرای‌تمام حکام‌فرمانی‌صادر نموده که‌مراعات تساوی‌حقوق‌یهودیان‌رابنمایند و کمیته فوق‌الذکر ازظل‌السلطان‌تشکر نموده است .

متن‌فرمان ناصرالدین‌شاه :

بنام اعلیحضرت همایونی

طبق فرمان اعلیحضرت به اطلاع کلیه قضات فعلی و آتیه مملکت‌میرسد که شکایتی‌ازجماعت یهود راجع به‌اشخاص جدید الاسلام که درنتیجه خویشاوندی،ادعای‌کلیه دارائی اقوام فوت شده خود را مینمایند ، شده است که در اثر آن خانواده‌های یهودی منضماً ناراحت میگردند .

میل اعلیحضرت همایونی بطور قطع بر آن است که ملل متنوعه در تحت حمایت شاه براحتی زندگانی نمایند و به این مناسبت موقعیکه‌یك یهودی فوت میکند ، یك جدیدالاسلام‌حق ندارد با یهودی بدرفتاری کرده و حق آنان را تصاحب نماید بعنوان آنکه وارث منحصر بفرد میباشد .

لازم است‌کلیه کوشش خودرا برای جلوگیری تشبثات بر علیه ملت یهود بنمائید و تحت مسئولیت خود این فرمان را مراقبت کنید.

جمادی‌الاخر ۱۲۹۷

مطابق است‌با اکتبر ۱۸۸۰ (ازصفحه ۳۸ کتاب‌البرت کونفینو راجع به‌فعالیت‌های الیانس اسرائیلی از ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۰ درایران)

در ۱۶ نوامبر ۱۸۸۲ نماینده انگلیس در کرمانشاه به انگلوژویش اسوسیشن اطلاعی حاکی از آنکه شاه حکمی مبنی بر تساوی حقوق یهودیان باردیگر صادر کرده است ، داد .

در ۱۸ ژانویه ۱۸۸۲، وزارت خارجه انگلستان به انگلوژویش اسوسیشین ومجمع نمایندگان Board of Deputie اطلاع داد که طبق نامه ۲٤ نوامبر ۱۸۸۱، دوموضوع مهم موجب زحمت یهودیانرا فراهم کرده است.

۱ ـ بزور ارث بردن جدیدها.

۲ـ مانع شدن ازاینکه یهودیان دربازارد کان داشته باشند. این دو موضوع ، بطورجدی بنظروزرات خارجه وبعرض شاه رسانده شده ودر نتیجه جواب رسیده است که حقوق یهودیان وزردشتیان و نصاری مساوی خواهد بود، بنابراین یهودیان مجازند که در بازار دکان داشته باشند وراجع به ارث هم حکام ، فرمانی را که شاه صادر نموده است بموقع اجرا خواهند گذاشت والبته بتدریج نتایج آن بدست خواهد آمد .

بموجب راپرت حاجی محمد حسن نماینده انگلیس در کرمانشاه موقعیکه ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه در بروجرد بوده جماعت یهودیان را دعوت و با کمال مهربانی پذیرائی مینمایند وبه حاکم شهر راجع به تساوی حقوق آنها سفارشاتی مینماید وهمین سفارش رابرای حکام نهاوندو کرمانشاه نموده موجب خوشوقتی یهودیان فراهم میگردد.

درسال ۱۸۸٤ یهودیان ایران مکرر راجع به افتتاح مدرسه تقاضا فرستادند. وظل السلطان هم درتعقیب اقدامات سفیرانگلیس در تهران حکمی برای کلیه فرمانداران شهرستانهای ایران راجع به مراعات تساوی حقوق یهودیان ارسال داشت وانگلوژویش هم از احساسات پاك

این شاهزاده تشکر کتبی نمود و ظل السلطان هم درماه شعبان۱۲۹۹ هجری = ۱۸۸٤ = ٥٦٤٤ جوابی بدین‌مضمون داد:

«عریضه شما واصل» درتهران به‌پیشگاه‌اعلیحضرت‌پدرم‌خوانده » خوشوقت‌شده‌امر فرمودندبین‌یهودیان‌وسایرین‌ابدا‌امتیازی‌نخواهم گذارد.

در سال ۱۸۸٦ = ٥٦٤٦ یهودیانی که درعصر فتحعلی‌شاه (فرار) کرده به قفقازرفته بودند، دولت روسیه‌رنظر میگیرد که‌آنهارااخراج وبه ایران بر گرداند. انگلوژویش اقداماتی بعمل‌آوردومانع از عملی شدن نظردولت روسیه‌شد وآنها بکارو کسب‌خود ادامه دادند.

«درسال۱۸۸۸ = ٥٦٤٨ ناصرالدین‌شاه برای باردوم بامیرزا علی اصغرخان اتابك به اروپا مسافرت نمود، درلندن رودچیلدومنطفیوری‌و سایرروسای‌انگلوژویش را ملاقات نمود وآنهاخطابه‌ای تقدیم شاه مبنی برتشکرازاجرای وعده‌های ۱٥سال‌قبل، سفر اول که در ۱۸۷۳ انجام شد نمودند وتقاضای ادامه مساعدت کردند. شاه از آنها پذیرائی‌نمود ومجددوعده هر گونه مساعدتی را برای یهودیان‌ایران داد و گفت‌مایل است که حتی‌پست‌ترین شخص یهودی شخصا ومستقیما اگرشکایتی‌دارد عرضحال تقدیم دارد تا دادرسی نماید وبرای ترویج فرهنگ هم هیچ دریغ نخواهد نمود(۱). داودساسون معروف درلندن ازشاه دعوت نمود

---

(۱) ادموند رودچیلد درپاریس ازشاه دعوتی‌بعمل‌آورد که درآن جلسه‌صحبت مفصلی‌راجع بیهودیان ایران بعمل‌آمد. ناصرالدین‌شاه‌درضمن پیدانمودن راه حل موضوع یهود، رو به روچیلد کرده اظهارداشت:

آقای‌روچیلدبه‌عقیده‌من‌بهترین‌راه آن است که‌چون‌شما ثروت زیادی دارید درمحلی کشور بزرگی را خریداری کنید ویهودیان جهان را به‌آنجا ببرید وخود شما هم شاه آنها شوید. روچیلد جواب نداد. (از سفرنامه ناصرالدین شاه)

وناصرالدین شاه وی را مفتخر به نشان شیروخورشید کرد» (۱)«دراین سال ۱۸۸۸ باردیگردرایران وبا آمد. آقای سومخ رئیس مدرسه‌الیانس دربغدادمامورسانندن اعانه‌بیهودیان‌ایران گردید. مسیوسومخ‌درراپرت خود به الیانس‌راجع به‌وضعیت‌یهودیان‌وناراحتی‌های‌آنها وتجاوزاتیکه نسبت به ایشان میگردیدمفصل صحبت نموده است ضمنا مینویسد که آزار واذیت فعلاشدیدنیست ،ودراصفهان‌هنوز مردم جرئت کنیسه‌رفتن و اجتماع را ندارند (۲) مسلمانها نان به آنها نمیفروشند مگربه‌قیمت گران و خود یهودیان هم حق نانوائی ندارند. کمك به آنها موجب تقویت روحیه ایشان گردید. هنوز نزد جوامع یهودهمدان کرمانشاه ، نهاوند ، وتویسرکان که دچار وبا شده‌اند نرفته‌ام. هزار فرانگ برای اصفهان فرستادم درارومیه وسلماس‌هم تلفات وارد کرده‌است واین هفته به آنها مساعدت خواهد شد فعلا وبا تمام شده است.» (۳)

در بولتن شماره ۱٤ سال ۱۸۸۹ صفحه ٤۹ از وضع نامنظم‌ایران وعدم قدرت دولت وجهل‌اهالی کشور و کینه‌مامورین نسبت به یهودیان صحبت نموده و مینویسد **یهودیان موقعی متوسل به همکیشان اروپائی میگردند که‌کارد به استخوان رسیده باشد.**

اصفهان‌مورخه۷ نوامبر ۱۸۸۹ .

---

(۱) ازیاداشتهای آقای کهن صدق .

(۲)به قسمت‌مشروحات بعدی‌مراجعه شودتا علت روشن گردد. سومخ در ۱۸۸۹ دراصفهای بوده

(۳) بولتن شماره ۱۵ ـ ۱۸۹۰صفحه ۳۲

واقعه سارابت آشر دراصفهان و تبلیغ بهائیان ومسیحیان بین یهودیان

«درنزدیکی اصفهان ، ده سنگان محل مقدس یهودیان ، ٤ فرسنگی شهر بنای معروف به (سارابت آشر) واقع است . دردهم ماه آب گذشته درروزشنبه اهالی ده ، یهودیان را متهم نمودند که به آخوند سنك پرتاب کرده اندوعرق وشراب درمسجد ریخته اند. درنتیجه دویست نفر به زوار یهود حمله بردند وحدود صد نفر یهودی دست و پایشان شکست وبقیه مجروح شدند وشبانه به شهر فرار کردند.

به سرعت درشهر نیز این اتهام را منتشر ساختند ودراصفهان نیز یهودیان را مورد حمله قراردادند . دونفر یهودی که بمنظور خرید غذا جرئت نموده ازخانه خارج گردیدند کشته شدند و نعش آنها را در شهر میکشاندند. روز بعدبه زنها تجاوز نمودندو آخوندها حکم قتل عام یهودیان راصادر کردند و نزد ظل السلطان بردند که امضا کند اما وی ردنمود. مامورین تبلیغی مسیحیان ومیرزا نورالله(۱) کمك بسیاری نمودند. روز جمعه ۱۵ اکتبر ۱۸۸۹ یکنفر مسلمان ، یهودی را کتك زد ولی میگفت که یهودی وی را زده است فورا در شهر منتشر شد که یهودیان یك مسلمان کشته اند درنتیجه باردیگر شورش برعلیه یهودیان آغاز، آنها را زده وخانه های ایشان را غارت کردند و اگرمساعدت شاه نبود همه

---

(۱) میرزا نورالله فرزند حکیم مشه بود که مسیحی شده و مدیر مدرسه میسیونری انگلیسها گردیداول دراصفهان و بعد در ۱۸۹٤ در محله یهودیان تهران مدارس تبلیغی را تاسیس کرد و پسر برادرش یکی از پیشوایان بزرك بهائی ها ومبلغ آنها شد.

از بین رفته بودند. یهودیان اصفهان توسط ظل السلطان بشاه شکایت فرستادند و ازآلیانس تقاضا نمودند که رضایت شاه را فراهم سازند تا اجازه دهد یهودیان اصفهان خانه‌های خودرافروخته‌ترك‌وطن نمایند »

« واقعه فوق موجب گردید که انگلوژویش به سفیرانگلیس‌در تهران مراجعه کرده تا اونزدمامورین عالی‌رتبه‌ایران سفارش یهودیان را بنماید و وی جواب داد که برای آسایش یهودیان ، علاقمند است و به ظل‌السلطان سفارش نموده و او هم‌ده نفرازیهودیان را خواسته و به آنهادستورداده که هرموقع واقعه‌ناگواری رخ دهد ، وی را مستحضر دارند » (۱) درهمین سال۱۸۸۹ـ۱۸۹۰ درضمن آنکه دراصفهان‌بهائی‌ها مورد حمله بودند ، عده‌ای ازیهودی‌ها راکشتند ومقبره ده‌نفر ازآنها در جوباره محله‌یهودیان این‌شهراست .

درسال ۱۸۸۹ که یهودیان اصفهان در وحشت و فشار متجاوزین بسرمیبردند بهترین‌موقع‌برای تبلیغ وجذب یهودیان به‌مذاهب‌مختلفه بود درحالی که بهائی‌هاازیکطرف مشغول محبت وجذب قلوب‌یهودیان بودندوعده‌ای‌ازمسلمانها برای آنهاچاقومیکشیدند. «مسیحیان‌بدست‌یکی ازفرزندان اسرائیل نورالله حکیم مشه مدرسه خودرا دراصفهان تاسیس میکرد که بعد بنام مدرسه مستر گارلندمعروف گردید. دربروجرددر همین سال مسلمانها کنیسه آنجا را خراب وتورات‌ها را سوزاندند ولی بعد از تظلم یهودیان دولت آنرا دومرتبه بنا کرد .

ازطرف‌دیگر«درهمین‌سال ۱۸۸۹ میلادی در شهر بروجرد میرزا رضا رتولی حکومت داشت و دست‌نشانده ظل‌السلطان بود و حاجی‌آقا

(۱) بولتن شماره ۱۵ سال ۱۸۹۰ صفحه۳۲.

میرزا محمود مجتهد شهر بود.

یهودیان شهر کنیسه‌ای داشتند که طاق آن بسیار کوتاه وجماعت هنگام نماز ناراحت بودند، مردم تصمیم گرفتند که طاق را بلندتر کنند. پیرمردان که تجربیاتی ازروزگاران قدیم داشتند مانند ملاالعازار صد ساله گفت خراب نکنید مبادا دیگر نگذارند که آنرا بسازیم.

جماعت قبول نکرده طاق را خراب کرده آجروتیر برای ساختن آوردند و کنیسه را برزك نمودند و بنا را تمام کردند. چون حاجی هیبت‌الله با اطلاع گردید، اظهار داشت: هر کس سرمرادوست دارد برود وحتی یك آجر آن (کنیسه) مسجد را باقی نگذارد. پس مردم هجوم آورده تا پایه آن را خراب نمودندوتوراتهای بزرگ راسوزاندندوبعضی ازآنها را برده آنها را قیچی کرده ازآن کفش ساختند. (تورات بزرگ را روی پوست آش شده مینویسند وهیتلرهم درزمان جنك دوم جهانی دستوردادتورات‌ها را برده کفش‌ولباس‌ازآن ساختند). یهودیان‌خواستند به ظل‌السلطان‌تلگراف کنند اما آقایان مانع شدندومدت چهارماه‌موفق نشدند تا اینکه حاجی‌نیسان با ۳ نفر به ملایر رفته تلگراف نمودند و جواب آنرا برای حاکم آورده وازشاه هم تلگرافی رسید که فورا باید کنیسه ساخته شود وآن آقای مخرب راهم به اصفهان احضار کرده جریمه کردند و کنیسه باردیگر ساخته شد امامخالفت ونفرت‌مردم نسبت بیهودیان زیادتر گردید، یهودیان موافق بودند سالی ۲۴ تومان جزیه (مقرری)رابدهند اما ازآن‌ها ۵۰تومان میگرفتند. درموقع‌حمل میت بقبرستان، مردم مسلمان‌به‌جمعیتی که با میت‌همراهی میکردند سنك میزدند(حتی درپایتخت کورش‌وداریوش چنین وضعی پدیدارشده

بود) وبازهم مرده بدبخت راحت نبود. زیرا بنابرمعتقدات مردم پس‌از آنکه۳ روز از دفن میگذشت نبش قبر نموده سرمرده را برای‌چله‌بری میبردند. وهرسالی۳ ـ ٤ مرتبه اوباش بعنوان شکستن خمره واز بین بردن مسکرات‌به خانه‌های‌یهودیان ریخته‌به‌چپاول‌مشغول‌میشدند.»(۱)

اخبارناگوار شهرستان‌های اصفهان وبروجرد تاثیری در روحیه یهودیان‌شیرازنمود که‌درنتیجه « درسال۱۸۹۰ سی‌خانوار ازیهودیان‌آن شهردسته‌جمعی‌وطن‌خودرا پس‌ازاقامت‌بیش از۲٦قرن ترك‌نموده، عازم اورشلیم شدند»(۲) بطوریکه قبلاهم‌اطلاع‌حاصل کردیم دراثرفشارهای قرون متوالی‌روحیه یهودیان‌ایران‌خراب‌شده بودووضع مادی‌خانواده‌ها بحران‌آمیز بود بطوریکه اگرخانواده ای در اثر تصادفات یاموقعیت خاصی دارای ثروتی میگشت وآقا زاده های‌آن خانواده که درآسایش وسعادت ونظافت نسبی طبعاً زندگانی میکردند ، پس ازفوت پدرچون دیگراستعداد حفظ ثروت پدری یا ازدیادآنرا نداشتند یابعبارت‌دیگر خود نمیتوانستند ولوبمقدار کمترهم باشد تولید ثروت نمایند وازطرف دیگربا تقسیم دارائی پدر، قسمت هریك ناچیز میشد یا آنکه مبدیدند که مرورزمان دارائی به ارث رسیده را ، ولونسبتاً هم جالب باشدتحلیل میبرد وطولی نخواهد کشید که زندگانی آنان مانند سایر همکیشان (که‌دراطراف‌سرچال‌محله‌یهودیان بودند) در منتهای‌بدبختی‌بایدسپری گرددوخواهی‌نخواهی‌دچارشغلهای‌پست وناچیز خواهد گردید. مجسم

---

(۱) ازیادداشتهای آقای کهن‌صدق

(۲) ازیادداشتهای آقای شلمو کهن صدق

نمودن این منظره وحشتناك برای آنها غیر قابل تحمل بود بنابراین این فکردرمغزآنها رسوخ میکرد که ازقانون محدودیت یهودبمنظور حفظ موقعیت گذشته خودوجلوگیری از سرازیری بطرف فقراستفاده نمایند. باین معنی که تغییر مذهب دهند تابدین وسیله میراث سایر برادران واقوام را ضبط نمایند. آری آنها مسلمان میشدند، برخی در مسلمانی باقی میماندند وبعضی بعداً بطرف بهائیت یاعیسویت متمایل میگشتند. باوجود اقداماتیکه نسبتاً در پس پرده از طرف موسسات خارجی یهودیان بمنفعت یهودیان ایران انجام میشد، ولی هنوزوضع وخیم واوضاع واحوال مشروحه فوق الذکر بقوت خود باقی بود.

دراینجابطورنمونه شجره بندی دوخانوادهٔ بزرگ یهودیان تهران که در اثر آن مقررات و فشارها صرف نظر از موسویت به سه مذهب دیگر روآورند صورت داده میشود. (فرق حروفها اختلاف معتقدات آنهارانشان میدهد).

دوفامیل بزرگ، اولی فامیل حکیم رفائل که دونفرازفرزندان او، حکیم حق نظر(۱) وحکیم مشه یا موسی که طبیب خانوادگی ناصرالدین شاه بودند. وخانواده دومی خانواده حکیم هارون که‌فرزند اوحکیم نور محمود یاحاخام نهورای‌است، که‌دراثرهمین قانون ارث مربوط‌به محدودیت یهود ازهم پاشیده شده یعنی در اثر توجه هریك به مذهبی ازیکدیگردورشدند.

خوانسار وگلپایگان و بعد همدان از قرن گذشته به قبل در واقع مراکز دانشکده های پزشکی ایران بودند و کلیه اطبای یهودی ایران ازاین مراکز خارج میشدند.

ستاره‌ها و خندوف نداهه

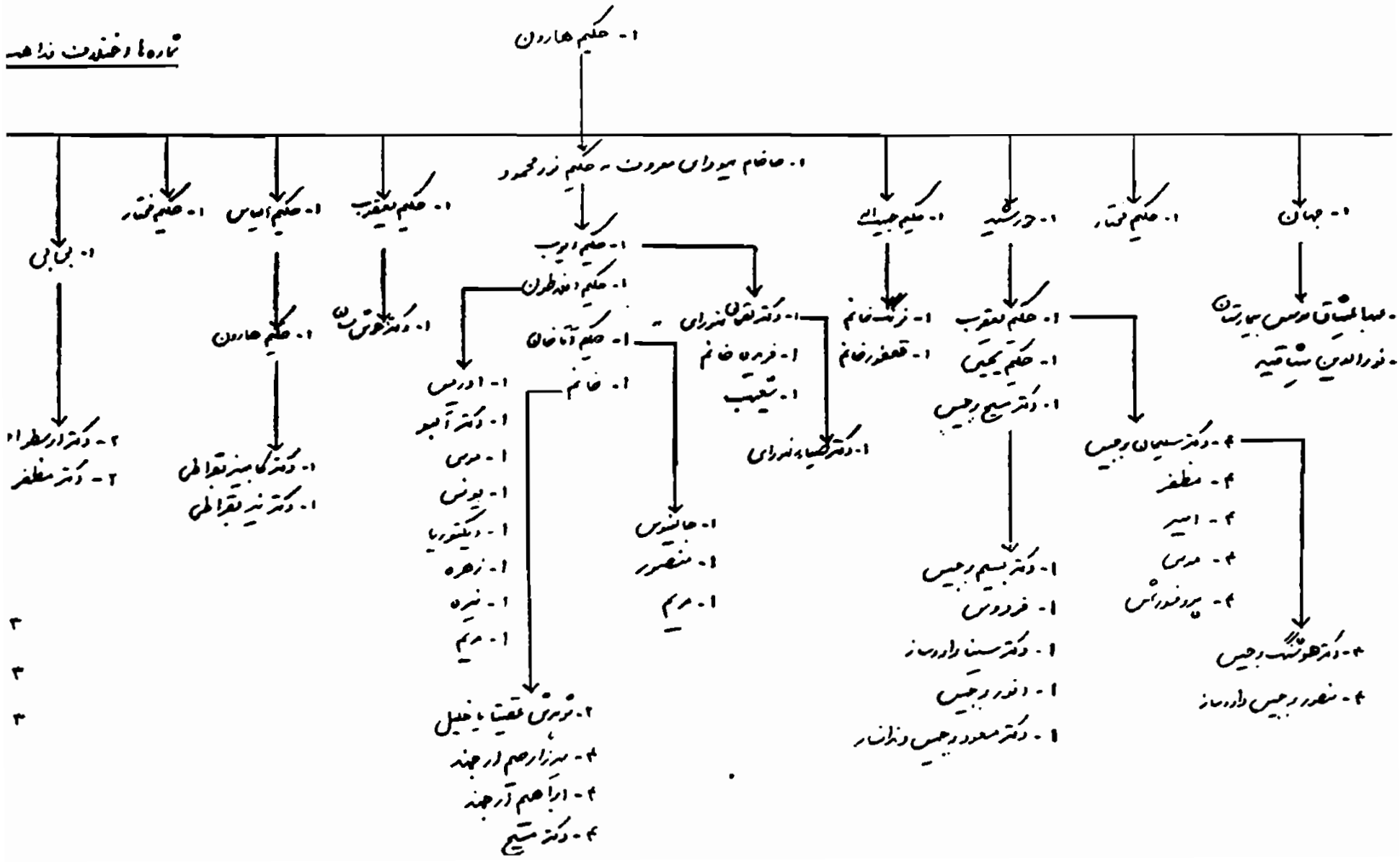

«خانواده‌حکیم توسط حکیم رفائل و فرزندانش حکیم یعقوب و حکیم اسحق‌ازخوانسار بتهران مهاجرت کرده اند در تاریخی‌دیده شده که‌حکیم اسحق ابن‌حکیم رفائل پدر حکیم الیاهو و حکیم آشر درسال ۵۵۸۱ تهران بوده‌اند واین عصر فتحعلی شاه است (ورودحکیم یعقوب پدر حکیم یحزقل به تهران در ۲۷ سیون ۵۶۱۴ بوده است). حکیم شالوم معروف به شالومی پسرحکیم‌یعقوب باسارا ، خواهرشان زن حکیم رفائل (غیر ازرفائل پدرحکیم اسحق) دراثر فشار وصدمات (گالوت)، ازخوانسار صرف نظر کرده در سال ۵۶۱۴ یعنی ۷ سال‌پس ازجلوس ناصرالدین شاه دست خالی به‌تهران میایندوسرموضوع ارث‌به مذهب اسلام درآمده وموسوم به حکیم مرتضي شده وتشکیل خانواده شریف را داد .

به محض اینکه حکیم یحزقل وارد تهران گردید شروع بـه طبابت کرده وبتدریج معروف می‌شود وبوسیله آشنایان و بزرگان ، حکیم‌یحزقل وحکیم مشه‌به دربارمعرفی‌میگردند وازاطبای‌ناصرالدین شاه میشوند وبعداً حکیم حاخام نهورای کاشانی در دربار طبابت میکند موقعی‌حکیم یحزقل برای هوادادن به‌زیرزمین میخواهد بادگیر بسازد مسلمانان‌راضی نمیشوند که یهودی بنای بلندی بسازد ومانع می‌شوند. حکیم یحزقل‌نزد مهد علیا مادرناصرالدین‌شاه رفته شکایت میکندمشار الیها فراشهائی فرستاده‌امر مهد علیا را ابلاغ میکنند که احدی حق ندارد مانع شود وبادگیر ساخته می‌شود .

جیران محبوبه ناصرالدین شاه طفلی داشته که مورد علاقه شاه بود ودرنظر داشت ولیعهدش‌سازد آن‌طفل مریض می‌شود وحکیم‌یحزقل

طبابت اورا میکرد .

بنابرروایتی صدر اعظم چون نسبت به حکیم حق نظر ، کینه داشته وسائل مسمومیت طفلرافراهم ساخته وخبر فوتش‌را بشاه میدهد و شاه عصبانی شده درروز جمعه ای درسال ۵۶۲۰ امر به توقیف وحبس حکیم حق نظر را میدهد که با خفت وی را جلب مینمایند . اخوان حکیم حق نظر نزد جیران رفته که مشارالیها هم بنوبت خود نزد شاه میرودواظهار میدارد که‌حکیم حق‌نظر فقط قند و خاکشیر داده وطفل بدستور صدر اعظم مسموم شده است در نتیجه شـاه حکیم حق نظر را بخشیده وباو خلعت می بخشد و اورا باموزیك بر میگردانند بمنزلش میبرندوصدر اعظم‌مغضوب‌میگردد.

روایت دیگری حاکی است که :

پس از آنکه طفل مریض می‌شود طبیبی بنام حکیم محمودی که طبیب درباری بوده ونسبت به حکیم یحزقل وحکیم مشه حسادت داشته هنگام کسالت طفل بـه کلفت پرستار رشوه داده و دوائی داده میگوید با داروی حکیم یحزقل مخلوط کند و آن کلفت همین قسم عمل کرده طفل فوت میکند و بشاه خبر میدهند . بمحضیکه طفل ، داروی دستوری اطبای یهودی را خورد فوت کرد وشاه در غضب رفته دستور میدهد که چشمهای حکیم یحزقل و حکیم مشه را دربیاورند و فراشها آمده با خفت‌آن دوطبیب را به (انبار شاهي) محبس میبردند تا قصاص کنند . حکیم یحزقل مبلغ زیـادی پول بـه میرغضب داده یکساعت فرصت میخواهدوپیغام برای جیران میفرستد که‌تحقیق کنید کی‌دارورا برای‌طفل‌حاضر کرده‌است‌وازاواستنطاق کنید که کی‌دستوربه

اوداده که‌دوائی‌مخلوط‌دوای‌من کندواز آنجائیکه‌جیران‌به این دوحکیم علاقمندبودبفوریت‌درصددتحقیق‌برمیایدومعلوم‌می‌شود که‌حکیم‌محمودی دستوراتی به‌کلفت داده است و در نتیجه اقدام سریع جیران ، شاه‌حکم آزادي حکیم یحزقل و حکیم مشه را داده با خلعت و موزیك‌به منزل خود مراجعت مي‌نمایند .

خانواده حکیم یحزقل و حکیم مشه (۱) بـا خـانواده سلطنتی رفت و آمد داشتند و مادر شاه مهد علیـا حتی به خانه حکیم یحزقل می‌رفته‌است:»(۲)

حکیم یحزقل مردی بسیار عصبانی و پر جرئت بوده مکرربا صدر اعظم نوری یك و دو داشته‌اند . این دو برادر کتاب شجره‌نـامه داشته اند که معلوم می گردد که اجدادآنها تا ۱٤ پشت‌طبیب بوده‌اند.

راجع به معالجات آنها در دربار نسبت بشاه و حرمهای‌سلطنتی و تحریکاتی که همکارهای ایشان می کردند ، حکایات و اتفاقات‌زیادی وجود دارد که ذکرآنها ازحوصله این‌تاریخ خارج است.

«حکیم‌یحزقل مردی زیبا بودوعده‌ای از زنهای بزرگان‌عاشق او می‌شوند ولی مشار الیه در این زمینه بی‌اعتنائی می کرد و بالاخره

---

(۱) از ۹۰ سال قبل پسران حکیم شموئل برادر حکیم رفائل (پدر حکیم حقنظر) به سنندج مسافرت نمودندهمچنین دکترداودخان ادیب‌الاطبا فرزند حکیم یحزقل پسر بزرك حکیم‌رفائل• شخص اخیر درسال۵٦۹۱ عبری به زیارت اورشلیم رفته از وضع یهودیان کردستان که بهبودی‌یافته بود صحبت کرده •

۲ ـ از یاد داشتهای آقای شلمو کهن‌صدق

او را مسموم نموده فوت‌می کند.

حکیم یحزقل مردی مومن و مقدس و به مراسم دینی حضرت موسی کاملا عمل می کرد و در کنیسه خود هر شنبه تفسیر تورات و (هفطارا) می‌خواند.

حکیم مشه تا ۷ سال بعد از فوت حکیم یحزقل در حیات بود و بفقرا زیاد دستگیری می کرد وی و برادرش حکیم یحزقل هر روز جمعه کیسه بزرگی پول خورد آورده به فقرا تقسیم می کردند روز شنبه را بسیار احترام می گذاشتند و پول‌هائی‌را که مرضی در روزشنبه برای‌آنها میاوردند دست نزده روزیك شنبه‌به ملا العازار ملمدمی‌دادند که مصرف فقرا نماید.

در شب اول و دو روز اول عید فسخ تمام یهودیان تهران را نهار می‌دادند و یکصد من برنج هر مرتبه می‌پختند.

دراثر عدم توجه اولادان حکیم مشه به اموز مذهبی پدرازآنها ناراضی‌بود.

حکیم مشه در۲۱ آب ۵٦٤۱ فوت کرد.

حکیم ماشیح فرزند حکیم مشه پدر دکتر ارسطو حکیم بود و میرزا نورالله هم فرزند حکیم مشه بود حکیم ماشیح در ۱۲ سیوان ۵٦۵۳ فوت کرد و در گیلیارد مدفون شد.

میرزا نورالله فرزند حکیم مشه برای تحصیل زبان انگلیسی به

لندن رفت ودر آنجا مسیحی شده مامور تبلیغ مذهب مسیح گردیده بتهران مراجعت کرد و مدرسه دائر نمود و بالاخره در لندن در سال ۱۹۱۰ به مرض سرطان زبان فوت کرد و میرزا جالینوس فرزندمیرزا شکرالله بجای اوبه‌ریاست مدرسهٔ تبلیغی مسیحیان جهت یهودیان‌تهران منصوب شد .برادر میرزا نورالله فیض‌الله فرزند حکیم مشه نیزمسلمان شد وپس‌از ۱۲سال‌مسلمانی‌فوت کرده فرزندان وی درمسلمانی‌ماندند.

مئیر فرزند حکیم مشه پدر دکتر موسی حکیم اعلم‌دریهودیت باقی ماند .

«درعصر ناصرالدین شاه صدر اعظمی وجود داشت که فوق‌العاده ضد یهودیان بوده است بطوریکه حتی از شنیدن صدای آنها یا دیدن ایشان هم متنفر می گشت . (۱)-

روزی پدر ماشیح روغنی که شغل پیله‌وری داشت چون‌در کوچه صدا می‌زندویرابه خانه برده وکارد میاورند که سرش را در کنارباغچه ببرد عیال‌وزیر شیون کنان مانع گردیده و می گوید از خداوندبترس مخصوصا آنکه خون یهودی شوم است . گردن پدر ماشیح که قدری بطور سطحی بریده شده بود ، برای معالجه و بخیه نزد حکیم یحزقل می‌رود. پس از این واقعه صدراعظم تصمیم می گیرد در میدان‌سرچال که معبرمهم یهودیان تهران بود مسجد بزرگی بسازد و آجر هم‌برای این منظور میاورد و حکم می‌دهد که بایستی یهودیان در خارج از شهر منزل کنندد‌رنتیجه‌برای‌رفع‌این‌عذاب‌بزرگ، یهودیان‌به‌ناصرالدین‌شاه

---

(۱) از قرار معلوم‌صدر اعظم نوری بوده است .

تظلم می کنند و شاه ازنتیجه جلوگیری اجرای این تصمیم، بیمناك بود و مردم به نماز و روزه می‌پردازند در این بین یك پیشوای روحانی از خارجه بتهران میاید و چون از جریان مطلع می گردد دستوراتی برای خواندن کتب مقدسه و انجام مراسمی برای قربانی بعمل میاورد و در همان چند روزه صدراعظم سکته کرده فوت می کند.»(نقل قول ازداود حنا گلی و حاجی بنیامین اصیل مازندرانی، ازیادداشتهای آقای کهن صدق)

واما تاریخچه خانواده نهورای معروف به حکیم نور محمود بقرار زیر می‌باشد : (۱)

«حکیم هارون که سرسلسله خانواده نهورای می‌باشد پسر مردخای کاشانی است که صاحب کارخانه ابریشم بافی بود و در سال ۵۵۳٤ عبری = ۱۱۵۲ شمسی در کاشان متولد شد. حکیم هارون در سن ۱۸ سالگی برای تحصیل طب به گلپایگان رفته بدواً خط وزبان فارسی را تحصیل مینماید و از آنجا به تهران رفته ،نزد حکیم یحزقل یا حق نظر (که قبلا به شرح حال آن پرداختیم) وطبیب ناصر الدین شاه بود به تکمیل معلومات خود می‌پردازد ولی دیری نپائید که حکیم حق نظر او را اخراج ومجبوراً به کاشان مراجعت ونزد حکیم احمد طبیب می‌رود و به دریافت تصدیق طبابت از مشار الیه موفق می گردد ووی اولین یهودی بوده که در کاشان به شغل طبابت مشغول می‌شود وبزودی مراجعات زیادی پیدامی کند.

مشار الیه از زبان فارسی و عربی و خصوصاً عبری اطلاعات کافی

---

(۱) اطلاعات مربوط به خانواده نهورای از آقای دکتر ضیاء نهورای فرزند مرحوم دکتر لقمان نهورای میباشد .

داشت و در تفاسیر تورات و میشنا و قبالا مهارت داشت و در سن ۸۲ سالگی برای شکایت ازفرزندخود حکیم نور محمود ٤۷ ساله که‌طبیب درباری ناصرالدین شاه شده بود به تهران آمد و شاه به هردو نصیحت می کند که اختلافات خود را بین یکدیگر حل نمایند. حکیم هارون در سن ۱۱۲ سالگی در سال ٥٦٤٦عبری = ۱۲٦٤شمسی‌فوت کرد.

حکیم حاخام نهورای‌یا نورمحمود درسال۵۵۸۲عبری = ۱۲۳۸ هجری درکاشان متولد شده و تا سن ۳۵ سالگی مشغول تحصیل علوم عبری عربی و شرعیات و طب واز سن ۲۰ سالگی در مطب پدرمشغول طبابت بود.

در پایان تحصیلات به تهران آمد و در اندك زمانی مشهور شده مورد مراجعه اعیان و اشراف ووزرا وشاهزادگان شد ودر ردیف‌اطبای درباری قرار گرفت بطوریکه مورد حسادت عده‌ای از هم‌کاران خود واقع گردید و چون پیغامات جهت مراجعتش به‌کاشان موثر نشد شبی ۷ نفر به خانه وی رفته و با قداره چند زخم براو و بر پسر ارشدش حکیم ایوب وارد ساخته‌فرار کردند حکیم روده‌های خود را که‌ازپهلو خارج شده بود داخل کرده وجراح باشی آمده زخمهارا بخیه می کند و چون‌صدراعظم، میرزا آقاخان‌اطلاع حاصل میکند متهمین راتعقیب و توقیف مینماید و بالاخره در اثر اقدامات مخالفین، حاخام نهورای تبعید به‌کاشان گردید وطولی نکشید که در اثراقدامات صدراعظم،حکم شاه برای مراجعت وی بتهران صادر گردیده و بلقب نورالحکما مفتخر شد. در این موقع‌است که فرزندان دیگراو حکیم آقاخان نیزبتهران

آمده نزدیك برادران دیگر حکیم ایوب و حکیم افلاطون ساکن شد.

حاخام نهورای در سال ۵۶۵۹ عبری ـ ۱۳۱۷ هجری ۵ سال بعد از فوت فرزندش حکیم ایوب دارفانی را وداع گفت.

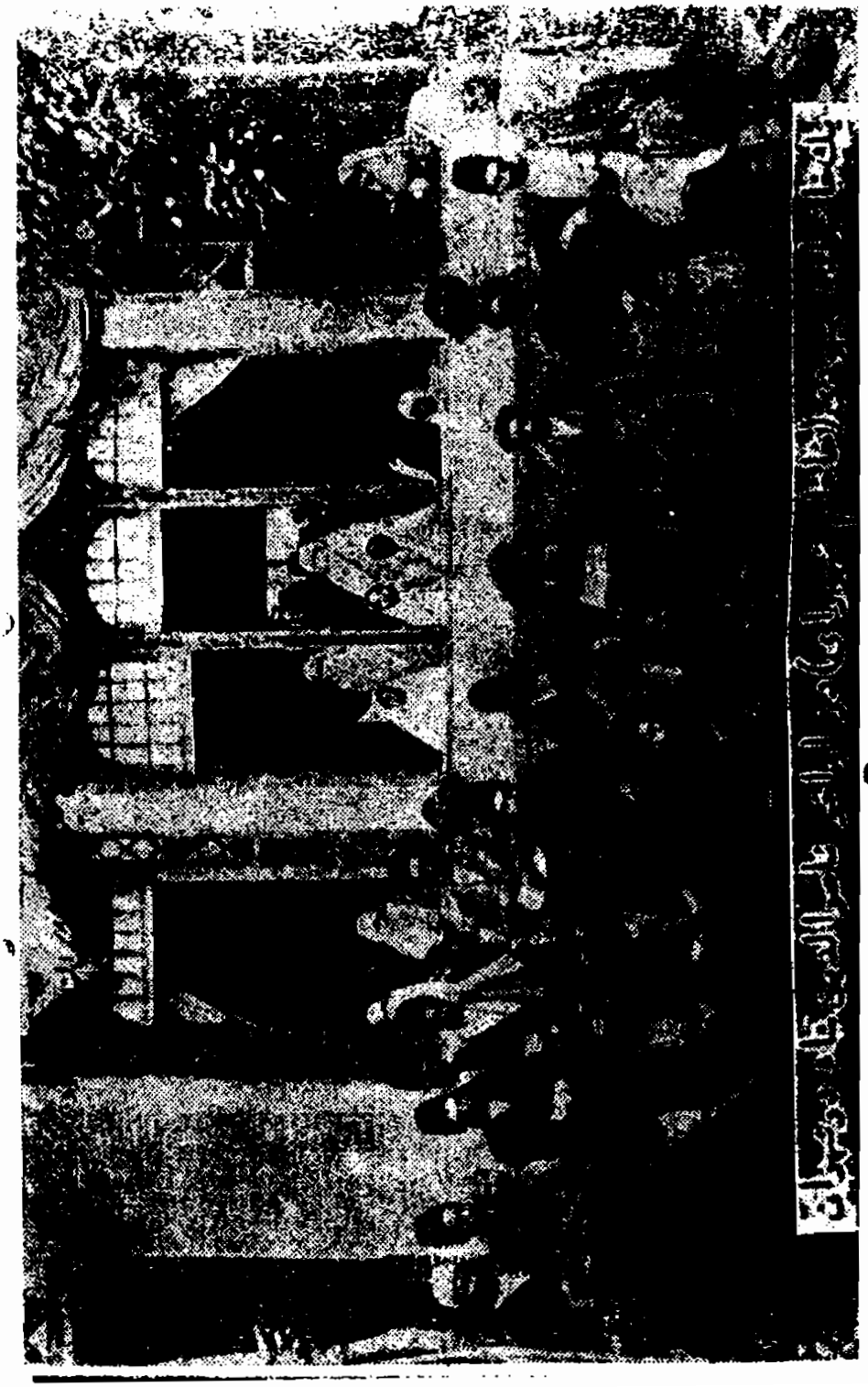

برای تجلیل مقام علمی حاخام نهورای بر روی یکی از کارت پستالهای پست‌خانه ایران عکس‌مشارالیه چاپ‌شد .

فرزند ارشد حاخام نهورای حکیم ایوب بود که در سال ۵۶۱۰ عبری = ۱۲۶۸ هجری در کاشان‌متولدشده برای تحصیلات طب به‌تهران آمد ودوره تحصیلی مدرسه دارالفنون‌را برای زبان فرانسه دیده سپس مسافرتی به اروپا و اورشلیم نمود. پسر ارشد وی دکتر لقمان نهورای بود که بسال ۵۶۴۶ = ۱۳۰۴ هجري متولد شده ، حکیم ایوب بزودی در طبابت معروف گردید و در نقاشی وخصوصا در صنایع ظریفه‌مهارتی حیرت‌انگیز داشت. درتاریخ ۵۶۵۴عبری = ۱۳۱۲هجری‌دراثرخوردن استرکنین بجای کنین درسن ٤٤ سالگی فوت‌نمود .

پسر ارشد حکیم ایوب دکتر لقمان نهورای بود که بزودی در کتاب هفتم ابتدای‌سلطنت رضاشاه کبیرراجع به‌اختلافات وی‌باشموئل یحزقل‌حیم که موجب‌نفاق بین کلیه جوامع یهود ایران‌وخصوصاتهران را فراهم ساخت آشنا خواهیم شد .

ادامه وخامت اوضاع یهودیان‌در اواخر ناصرالدین شاه وآخوند ملا عبدالله

« درسال ۱۸۹۲ مردم تهران دچار بیماری‌وبا گردیدند ودرهمین سال حاجی میرزا حسن شیرازی که ازمجتهدین طراز اول بود ، دراثر واگذاری‌امتیازتنباکو به‌انگلیسها امر به‌تحریم‌استعمال‌دخانیات‌راداد(۱) »

مردم‌ایران که راجع به موفقیت‌اجرای این‌تحریم بهیجان آمده بودند هرملانمائی‌را تصورمیکردند که امرش مانند فرمان‌حاجی‌میرزا

(۱) ازیادداشتهای آقای کهن صدق .

حسن واجب الاجرا است ، لذا باردیگرملانماها ازاین فرصت استفاده نموده شروع به تحریك برعلیه یهودیان را نمودند « در سال ۱۸۹۲ واقعه ای بدین قرار اتفاق افتاد که در نتیجه واقعات بعدی دنبالـه آن شروع گردید :

«دختری یهودی درهمدان از کوچه عبورمیکرد که بخانه اقوامش برود ، وسطراه مسلمانان اورا دستگیر وباتهدید وی را مسلمان مینمایند اقوامش بحاکم شکایت میبرند ، حاکم مسببین را احضار ولی آنهـا میگفتند خود دختر خواسته است . دختر نزد حاکم بود اما آخوند ملاعبدالله عده ای را نزد حاکم فرستاده دختررا گرفته بعقد مسلمانی درمیاورد وحاکم ناچار ازیهودیان عذرخواهی میکند » (۱) .آخوند ملا عبدالله شورش این زمانرا طبق شرح زیر برپا مینماید :

« درشب روزه بزرگ که یهودیان در کنیسه ها جمع بودند از شهر فریاد جمعیت بلند میشود ویهودیان دروسط نماز باعجله خود را به خانه های خویش رسانده چوب وسنگ پشت دربها میریزند . روز بعد عده‌ای از وحشت نزد آخوند ملاعبدالله رفته مسلمان می‌شوند و بقیه‌تاچهل روز درخانه ها بودند وجرئت خارج شدن نداشتند .

از تهران قشون به همدان آمد با این حکم که آخوند بـه تهران رود . مردم شهر کفن سفید پوشیده درحالیکه فریاد یا علی بلند بود میگفتند نمیگذاریم که برود. اجتماع مردم ۲۰ هزارنفرشد وعده کثیری مانند روزعاشوراخودرا خونی کرده ودسته دیگر سینه میزدند درنتیجه حاکم، نزدملاعبدالله رفته پیشنهادات اورا پذیرفت وبیهودیان

---

(۱) ازیادداشتهای آقای کهن .

هم خبر داد که باید ۲۲ ماده‌محدودیت یهود را قبول نمایند و گرنه خود حاکم اجرا خواهد نمود. پس یهودیان مجبوراً ۱۹ ماده آنرا قبول کردند.

دراین‌سال هم‌عده‌ای ازهمدان‌به بغداد وعده‌ای بتهران مهاجرت نمودند، درآنروزها مسلمانان در کوچه ها فریاد میزدند. یا یهودیان باید کشته شوند یامسلمان گردند. بیش از صد نفر از یهودیان سخت مریض شدند. ملا عبدالله قدغن کرده بود بیهودیان خوراك نفروشند، در اثر وساطت قنسول عثمانی آنرا لغو کردند عده‌ای به منزل رئیس پلیس شهر حمله بردند که چرا به یهودیها مساعدت مینماید در نتیجه مجبور شده آمد پای آخوند را بوسیده ومعذرت طلبید»(۱).

دربولتن شماره ۱۸ صفحه ٤۸ سال ۱۸۹۲ مینویسد:

« هیچ مملکتی وجود ندارد که اوضاع یهودیان آن بوخامت اوضاع یهودیان ایران باشد. مردم متعصب و بیسوادند وتصور میکنند که یهودیان کافرند. آخوندها که نفوذ کاملی برمردم دارند مخالف یهودیان هستند وهمواره آنانرا برعلیه این ملت تحریك مینمایند ولی دولت‌به یهودیان حسن نظردارد امامتاسفانه برای جلوگیری ازتجاوز دچارمشکلات میباشد. درسال ۱۸۹۲ دراغلب نواحی خصوصاً درهمدان، واقعات ناگواری رخ داد. آخوندها میخواهند ۲۲ ماده از قوانین محدودیت یهود را مجری دارند و بدین ترتیب یهودیان مجبورند یا مسلمان شوند یا ازبین‌بروند: سی نفر ازآنها موقعیکه درتلگرافخانه میخواستند مراتب‌را به اطلاع دولت برسانند گرفتار ومجبور گردیدند

(۱) از یادداشتهای آقای کهن صدق.

که مسلمان شوند تا کشته نگردند . اکثراً مخفی و از منزل خارج نمیگردندبه امیدآنکه کمکی به آنها برسد. بیست ودوماده مقرراتیکه جهت یهودیان همدان وضع گردید،بزودی به کلیه‌ایران سرایت خواهد کرد . صدها زن یهودیه مریض شده‌اند و آنهائیکه طفل شیرده دارند شیر آنها قطع گردیده است . مردم برعلیه یهودیان تادندان مسلح‌شده زندگانی دیگرقابل تحمل نیست ومرگ بهتر میباشد . چهل روزاست که درخانه های خود محاصره هستند (چون درهمدان مرسوم بود که آذوقه یکسال را داشتند می توانستند در خانه بمانند) مگرطبقه‌فقرا.

عده ای دارند از گرسنگی میمیرند و قدرت آنها تمام شده است

دراثر این اخبار ، الیانس به وزارت خارجه فرانسه مراجعه نمود و اطمینان‌حاصل‌شد که آقای M.de Balluy سفیرفرانسه‌درتهران‌برای کمك به یهودیان همدان‌بامساعدت سفیرانگلیس‌وترکیه‌اقدامات‌لازمه را نموده‌اند. امین‌السلطان وپسرشاه ، اطمینان دادند که اقدامات لازمه شده است . در تاریخ ۱۱ نوامبر ۱۸۹۲ سفیر فرانسه ، نتیجه اقدامات خودرا مفصلا به الیانس نوشت ودولت ایران‌مجبور گردید که‌به‌همدان قشون بفرستد واز اقدامات ملا عبدالله که موجب هیجانات گردیده جلوگیری نماید ولی‌بار دیگرشورشی برعلیه یهودیان آغاز گردید . ملا عبدالله که دراثراقداماتش معروفیتی حاصل‌نموده است (۱) متوجه تهران گردیده همه جا مردم از او پذیرائی میکنند زیرا بدین وسیله توانسته است خودرا مقدس جلوه دهد . فعلا جای اورا عبدالمجید در همدان گرفته‌است واین شخص‌نفرت شدیدی‌نسبت به‌یهودیان دارد. وی

---

(۱) آری برای بدست‌آوردن معروفیت به‌چنین‌اقداماتی‌دست‌میزدند

مردعمل است وجداًاجرای منظورخودرا مطالبه میکندطرفداران اودر کوچه‌ها درحرکت هستند تا یهودیانرا آزار دهند حتی به راب وزنها، حمله مینمایند . در ایران اگر روی زن باز باشد علامت نانجیبی وی است، بزور روی زنهای یهودی رابازمیکنند راب شهر (آبراهام‌یعقوب) را در کوچه بدست آورده بنزد عبدالمجیدبردند،وی‌رابقدری زد که با حال‌مرگ به‌خانه‌اش بر گرداندند (۱) تصورنمیرود که این‌مرد۶۰ساله زنده بماند. شرح اتفاقات روزانه‌بسیارزیاد است(۲).

قشون که برای یهودیان آمده بود شهر را ترك کرده و حالیه عبدالمجید فرمانفرمای شهراست. دریزد وشیراز هم واقعاتی رخ داده، عده‌ای ازیهودیان و زردشتیها کشته شدند در اثر این راپرت ، باردیگر الیانس و انگلوژویش شروع به‌اقدامات لازمه نمودند وبازامین‌السلطان اطمینان میدهد ودرعین‌حال میگفت قبول وصله بنفع یهودیان است و بدین‌ترتیب آثارقرن وسطی درایران انجام میشود خبردیگری رسیده از استامبول ، حاکی از واقعه‌ای دردهکده زانالا نزدیك ارومیه بود . مردخای شاول رئیس جامعه یهود آن محل، زن زیبائی داشت وحاکم شهر وی‌راتوقیف وحکم‌قتل‌اورا صادرو زن اورا بزور تصاحب‌واقدامات مادر مردخای‌نزدمأمورین دولت‌بی‌نتیجه ماند. درارومیه‌برعلیه‌مردخای

---

(۱) کارد بحلق او گذاردند تا قسم خورد یهودیانرا به قبول وصله حاضر کند ومدت۷ سال‌فشار بریهودیان همدان ادامه داشت (ازیادداشتهای آقای کهن صدق)

(۲) موقعیکه درهرشهری شورشی برعلیه یهودیان در ایران بر پا میشد فامیلی نبود که دچارسرنوشت شومی نگردیده باشد .

انیزلی سند تقلبی به مبلغ۱۲ هزارتومان درست کردند وچون نداشت که این مبلغ را بدهد به چوبش بستند وناچار مسلمان شد وبازهم‌در سال۱۸۹۲ لطمه بزرگی به‌یهودیان وارد گردید والیانس۲۵۰۰فرانگ برای یهودیان تهران وهمدان ارسال‌داشت. »

آنچه باید دراینجا اضافه کرد(بااینکه قبلااشاره بدان‌شده) آن است که درموقع شورش‌ملاعبدالله درهمدان ۳۰ نفرازیهودیان متحصن درتلگرافخانه را بزورتهدید و ازمرگ مسلمان کردند، ازطرف دیگر درمقابل چماق وقداره‌های مردم همدان ، یهودیها، ازبهائی‌های آن‌شهر محبت ودوستی دیدند و برادران سابقی هم که در اثر فشارهای قبلی ومحبتهای بهائیها به دین جدید گرویده بودند آنها را تشویق نمودند ، بنابراین‌درحالیکه‌برای حفظ‌جان‌خود درظاهردعوی‌اسلامیت‌مینمودند، باطناً متمایل به بهائیت شده و هسته کوچك‌بهائیت یهودیان همدان را تقویت کردند(۱) وبدین‌ترتیب‌جامعه جدیدی باتشکیلات‌مخصوص‌خود ازطرف یهودیان بهائی شده‌همدان بوجود آمد وبتدریج دراثرتشویقات بهائیان مسلمان ومحبتی که ازآنها میدیدند وتقویت روحی که از آنها میشد ، این دسته را درطریقی که پیموده بود ، کاملا متعصب ساخت تا

---

(۱) عده متحصنین به تلگرافخانه زیاد بودند اما موقعی که شنیدند مردم برای کشتن آنها بحرکت آمده‌اند فرار نمودند و فقط ۳۰ نفر باقی ماندندکه مجبورا مسلمان شدند در بین عدهٔ اخیر میرزامهدی لاله‌زاری و حکیم طاهر وحکیم رحیم وملاابراهیم بلافاصله بهائی شده و دونفر اولی تمام عمرخودرا صرف تبلیغ بهائیت نمودند وبدیع‌الحکما و حاجی سلیمان برادر مهدی‌لاله‌زاری مسیحی شدند .

بحدی که بعدها این تعصب بطور ارث به اولادان آنها رسید تا بجائی که ازفدا کردن مال وهستی خود درراه پیشرفت عقیده جدید خویش کوتاهی نداشتند و با این ترتیب ـ بدست مسلمانانیکه تصورمینمودند مشغول انجام خدمت مقدسی به مذهب اسلام هستند ، اساس یك تشکیلات منظم را که به هدف خود آشنا بود ، برای تبلیغ مسلمانان ایجاد گردید و بین جامعه یهود هم نفاق را برقرار ساختند و تازه این فعالیت منحصر به شهرهمدان نگردید بلکه ازهمدان به تهران وشهرستانهای دیگر سرایت کرد و بین مسلمانان و یهودیان درهمه جا مشغول فعالیت گردیدند .

درسال ۱۸۹۶ ، وضعیت وخیم یهودیان ایران همچنان ادامه داشته است. بولتن شماره ۲۱ مورخه ۱۸۹۶ صفحه ٦٤ اخبارواصله از کرمانشاه راجع به ماه آدار ٥٦٥٦ مینویسد :

« حاکم شهر قیمت خواروبار را ترقی داده ومردم برعلیه وی قیام کرده خواستند اورا ازشهرخارج سازند سپس به محله یهودیان حمله برده آنجاراغارت نمودند. مقدارچپاول شده به دوهزارتومان میرسد = ۱۸ هزارفرانك طلا (یا ۱۸۰۰ لیره طلا) . بعد تصمیم به قتل عام یهودیان را گرفتند . برای رهائی ازقتل، عده زیادی ازیهودیان مسلمان شدند(۱) واگر بعدها بخواهند به مذهب اجدادی برگردند طبق قانون مذهبی کشته خواهند شد .

---

(۱) از فامیل حکیمها درکرمانشاه ۲۰ خانوار مسلمان شدند و در اثر این واقعه ملایحزقل بن ملاشلمو کهن یزدی ملای بزرگ کرمانشاه به اسرائیل مهاجرت کرد و درصفات ساکن شد و فرزند اوحاخام صیون راب بزرك آن شهر گردید (کهن صدق)

اگر یهودی فوت کند ، تمام دارای او نصیب یهودی مسلمان شده میگردد. تازه مسلمان شده‌ها به یهودیان میگویند نمیدانید بعد از مرگ دارائی شما متعلق به ما است چرا زیاد خرج میکنید. آخوندها ، جدیدها را تشویق به آزار ما میکنند . نفوذ آخوندها بیش از شاه است و مردم کور کورانه مطیع آنها هستند و فرمان ایشان را اطاعت میکنند. ما در دوقدمی مرگ هستیم ، هیچ کمکی نداریم و از آتیه خود وحشت داریم و همه فقیریم.

چندی قبل آخوندی جواهرات مسلمانی را دزدید و شناخته شد و گفت به یك عطار یهودی مشهد العازار فروخته‌ام. یهودی بی گناه را زنجیر کرده حبس کردند و پس از پرداخت ۵۰ تومان آزادش نمودند خبر دیگری مورخه ۱۶ سپتامبر از کرمانشاه حاکی بود :

در سه سال قبل، مخالفین ۹ هزار فرانك ما را دزدیدند در اثر آن ۶ فامیل مسلمان شدند تا بتوانند دارائی خودرا بدست آورند و بعد از آن تاریخ ، روز بروز عده‌ای را مسلمان میکردند ضمنا شرح مفصلی از فشارهای وارده بر آنها و بدبختیهای خود میدهند . درنتیجه ، باردیگر الیانس توسط وزارت خارجه فرانسه و انگلوژویش بوسیله وزارت خارجه انگلستان اقدامات لازمه را مینمایند.»

نظر باینکه دراین سال ۱۸۹۶، جشن قرن سلطنت ناصرالدین شاه بود = ۵۶۵۶ عبری .

« مجامع الیانس از پاریس و انگلوژویش و بوارد اوف دپوتی لندن متفقا خطابه‌ای برای جشن ناصرالدین شاه تهیه نمودند ولی غفلتا خبر تیرزدن به شاه (در ۱۴ ایار ۵۶۵۶ = ذیقعده ۱۳۱۳ هجری) منتشر گردید

وتا ده ماه جنازه شاه درقصر گلستان امانت بود. برای روز بعد از عید پسح (٥٦٥٧) مراسم تشییع جنازه بعمل آمد وجمعیت یهودیان تهران درآن شرکت کردند ونوحه‌خوانی نمودند(۱) .

یهودیان ایران درآخر ناصرالدین شاه

لرد کرزن راجع به یهودیان در اواخر عصر ناصرالدین شاه اطلاعات زیررا داده‌است : « عده یهودیان یزد دو هزار وعده زردشتیان قریب‌هفت‌هزار نفرمیشود وهردو گروه ازستم وآزار مسلمانهای‌متعصب آسوده‌نمیباشند.درموقع‌خریداملاك‌بایدمالیات‌مخصوصی‌بپردازندوهنگام بیرون آمدن از خانه‌پارچه مخصوص بلباس‌خودمیدوزند که‌ازمسلمانها متمایز شوندباوجود این، هم‌زردشتیان‌وهم یهودیان کلیه اموربازرگانی ودهقانی یزد را اداره میکنند» (۲) « در کرمان‌صدیهودی دارد»(۳).

« درتهران فقط چهارهزار یهودی اقامت دارند. یهودیان تهران مانند یهودیان اصفهان در معرض قتل عام و یغما نمیباشند امابا آنها خوشرفتاری هم نمیکنند . یهودی‌ها درتهران ده کنیسه . وچند مدرسه دایر کرده‌اند بیشترشان دلال وتاجروپزشك میباشند» (٤)

« ظل‌السلطان بسختی ازملاها نفرت دارد و اکنون که قدرتش محدود گشته ظاهرالصلاح وآرام بنظرمیرسد» (٥).

---

(۱) از یادداشتهای تاریخی آقای‌صدق

(۲) ایران تالیف لردکرزن ترجمه فارسی صفحه ٥

(۳) ایران تالیف اردکرزن ترجمه فارسی صفحه ۷

(٤) ایران تالیف لردکرزن ترجمهٔ فارسی صفحه ۳۸

(٥) ایران تالیف لردکرزن‌ترجمه فارسی ۷۳

«امور بازرگانی بارفروش (بابل) بدست یهودی‌ها اداره میشود»(۱)

آنچه مسلم است با تمام ناراحتی‌ها و تجاوزاتی که درمدت ۵۰ ساله، سلطنت ناصرالدین‌شاه نسبت به یهودیان ایران انجام گردید و با وجود مشروحات دلخراش عصر این سلطان که قبلا گفته شد، باید اذعان نمود که اوضاع واحوال یهودیان ایران از ابتدای حمله مغول تا آخر سلطنت فتحعلی‌شاه هیچگاه بخوبی زمان ناصرالدین‌شاه نبوده است و اگر در مشروحه تاریخی سایر سلاطین خصوصاً، قاجار مانند آغامحمد وفتحعلی‌شاه، مشروحات دلخراشی مانند آنچه درفصل ناصرالدین‌شاه داده شد، برخورد نمیکنیم، در اثر آن است که رابطه یهودیان ایران با جهان روز قطع بوده وبدبختی‌های وارده بقدری شدید بوده است که فرصت ووسیله ضبط تاریخی مانند قرن اخیر وجود نداشته است.

جمعیت یهودیان ایران که در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه به حداقل خود یعنی ۲۵ هزار رسیده بود باوجود زیادی تغییر مذهب، درمدت ۵۰ سال حکومت این پادشاه به ٤۵ هزار نفر رسید.

لرد کرزن در کتاب ایران صفحه ٦۱ مینویسد: **«ناصرالدین‌شاه نسبت به شاهان پیشین ایران، مجسمه عدل وانصاف ومروت میباشد چه که در زمان او مثل ایام اسلاف وپدرانش، شهرها را قتل عام نمیکنند، زنان وبچه‌های یك شهر را بسربازان نمی‌بخشند. فرمان کورکردن مردمان یك ایالت را صادر نمیکنند و اگرهم کسی را سرمیبرند نباید حتما پیش چشم پادشاه باشد.** (این تعدیلات مختصری

---

(۱) ایران تالیف لرد کرزن ترجمه فارسی صفحه ۱٤٦

که درایران بعمل آمده قطعاً بواسطه اقامت ومعاشرت فرنگی‌ها ورفتن شاه باروپا ودیدن اوضاع دنیا ازنزدیك میباشد)

اوضاع واحوال آن روزگاران ونداشتن اتکائی موجب گشته بود که امید افراد یهود فقط به دوموضوع زیرباشد :

۱ـ ایمان به وعده‌های انبیای بنی‌اسرائیل وفرارسیدن روزنجات و آزادی .

۲ـ تهیه ثروت ولو هرقدر کم باشد ، تا درهنگام مصیبت و فشار وبطوری که مکرر بتجربه رسیده بود ، درمواقع لزوم تقدیم ملانماها نموده حیات وآسایش خودرا ولوموقتی هم‌باشد بدست آورند .

ازاین رو دراین زمان نظرها تنك، گذشتها ازبین رفته احساسات نوع دوستی وفامیلی رو به انحطاط درآمده بود. اغلب برای جزئی اختلافی بین دوشریك یا دوبرادر سالهامرافعه باقی بودومداخله حکم و یا واسطه بدون نتیجه ادامه داشت وهمان دسته دوم فوق‌الذکر بودند که بمنظور تامین ثروت وآسایش وبدست آوردن مبلغی حتی ناچیز ترك مذهب مینمودند مخصوصاً اینکه راه بدست آوردن عوایدی را نداشتند .

تبلیغات گوناگون و تهدیدات مرگ بار بااسلحه هم ، آنها را احاطه کرده بود. مع‌الوصف دراواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه موقعیکه افراد جمعیت یهود ازفعالیت موسسات فرانسه وانگلستان برای آسایش خود مطلع شدند و وجودنمایندگان الیانس را درایران برای افتتاح مدرسه وسرپرستی ازآنان راحس نمودند ، که قریب‌الوقوع است،روح جدیدی درکالبد خسته وفرسوده آنان دمید . آنهائیکه سالیان دراز به گند و کثافت محله عادت کرده‌بودند وآن خانواده‌هائی که غیرازتسلی

دادن روح خود بوسیله کتب انبیای اسرائیل ، توسل بچیز دیگری نمینمودند، غفلتا بهیجان وجنبش درآمده متوجه باغات اطراف‌شهر خصوصادرتهران که زیادبود می‌شدند. بمحضی که وسیله خرج چندروز یا یك هفته خودرا داشتند با سازوآواز برای تفریح رو به بیرون شهر کرده یا بطرف کوههای شمیران رفته وتاروزیکه پول داشتند در آنجا اقامت میکردند و بدینوسیله بدبختیهای سابق‌رافراموش مینمودند . گویند روزی داود معروف به اناری که در سر چال محله ـ (مرکز تراکم مزبله‌ها و لش‌های‌سگهای مرده) دکان داشت . او هم مانند سایر رفقای خود ، به باغی که متعلق بشاه و محلی پر از گل وریحان وآب جاری بود رفت ، کمی که درآنجا ماند اظهارداشت از گندگل و وغ وغ بلبل سرم درد آمده و بسرعت روانه محل دکان خود گردید. آری ملتی که روزگاری به بهترین هوای جهان عادت داشت ودر کنارخانه خدا که بدست حضرت سلیمان ساخته شده بود ودر شهریکه مورد نظر امپراطوران بزرگ جهان بود ، زندگانی مینمود ، یا در پایتخت ایران باستان و در کنار قصور سلاطین هخامنشی زندگانی میکرد ، در اثرفشار وتحمیل زندگانی پست ، طبقه ای از افرادش دچار چنین عادات و زندگانی شده بودند و با این‌وصف‌راحتش نمیگذاشتند. ناصرالدین‌شاه دومرتبه به اروپامسافرت کرد وبه اموروقوانین دنیا متمدن‌آشنا گردید . اودیده بود که‌یهودیان اروپا چه خدمات گرانبهائی به کشور خود مینمایند ودانسته بود که لازم است باین رویه ایکه موجب آبروی ریزی ایران است‌خاتمه‌داده شود ، بنا براین متوجه اصلاحاتی در ایران شد و فوق‌العاده مایل بود

که به عملیات ضد یهوددرایران خاتمه‌دهداما کشورایران‌درتحت‌قدرت ونفوذ ملانماهابود وآنها یهودی‌خدا پرست ویهودی پیشوای موحدین را، درنظرملت ایران کافروبی‌دین‌جلوه داده بودند وبه منظورمعروفیت وبدست آوردن سهمی ازچپاول وغنیمت وراضی نمودن طرفداران خود مال یهود را حلال جلوه میدادند وقدرت شاه برای تسکین متجاوزین یاتامین آسایش یهود ایران کافی نبود . ناصرالدین شاه کشته شد بدون آنکه منظور یهودیان و شاه کشور وفضلای ایران که بسیار زیاد بوده وهمه آرزومند تغییر رویه توده ایرانی وتامین آزادی کلیه افراد کشور بود تامین گردد .

میرزا رضا قاتل ناصرالدین شاه

بایستی بخاطرداشت که ازوضع روز واز تجاوز حکام ، نه فقط

یهودیان رنج میبردند بلکه افراد مسلمان ایرانی نیز در نهایت سختی کامل زندگانی میکردند واقدام میرزا رضای کرمانی یکی از عکس العمل‌های بارز وضعیت روز است . میرزا رضای کرمانی نسبت بشاه کشور کینه‌ای نداشت بطوریکه سیداسد آبادی‌به او گفته بود، کشتن حاکم کرمان شاخه‌ای از درخت استبداد است باید تنه‌را قطع کرد تا همه شاخه‌هاخودبخود خشك گردند. ناراحتی‌ها آزادی‌خواهان‌مسلمان و تجاوز بحقوق آنها بذر انقلاب را بتدریج از زمان سابق‌دردل وروح ایرانیان‌افشانده‌بود وبزودی ازثمره‌آن بااطلاع‌خواهیم گردید .

نخست وزیران زمان ناصرالدین شاه و مظفر الدین شاه قاجار

ازاول سلطنت ناصر الدین شاه تا سال ۱۸۵۲ میرزا تقی خان‌امیرنظـام صدراعظم بود بعد از ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۷ میرزا آقاخان اعتماد الدوله در همان‌زمانیکه‌بابیهاشاه رازخمی کردندصدراعظم‌بودوبرای‌حفظ‌موقعیت خودآخوند هارا تقویت میکرد ویهودیها را اذیت مینمودبعد میرزا محمد خان‌قاجاراز۱۸۵۷مدت کوتاهی‌صدراعظم‌شد وملقب‌به‌سپه‌سالار گردید.

سپس میرزا حسین خان مشیر الدوله (سپه سالار اعظم) تا ۱۸۷۳ صدراعظم بودوبعد وزیر خارجه شدانفصال اوبتحریك روسهاوروحانیون انجام شد .

بعد میرزایوسف خان آشتیانی ملقب به مستوفی‌الممالك از۱۸۷۳ تا ۱۸۷۵ صدراعظم گشت بعد آقا ابراهیم امین السلطان و بعد از او پسرش میرزا علی اصغر خان امین السلطان که با ناصر الدین شاه به سفر دوم فرنگ رفت.

نخست وزیران زمان مظفرالدین‌شاه قاجار

اول مظفرالدین شاه ؛ میرزا علی اصغر امین السلطان رامعزول و میرزا علی خان امین الدوله را صدر اعظم نمود ولی بعد میرزا علی اصغرامین السلطان روی‌کار آمد و ملقب به اتابك اعظم شد . عصر او مظفرالدین شاه بفرنگ رفت.

فصل پنجم

عصر مظفرالدین‌شاه قاجار

۱۸۹۶ـ ۱۹۰۷

ناصرالدین شاه هیبتی مردانه داشت وبر کلیه امور کشور مسلط بود،او شخصی بودبس هشیار وازامور جهانی آگهی داشت. مسافرتهای

اروپا وتماس با بزرگان وسیاستمداران آن قاره بر تجربیات ومعلومات او بسیار افزوده بود بنابراین شیوه کشورداری را بهتر میدانست هرچند سلطانی مستبد بود و اگر این رویه را نداشت در عصر او کشور ایران به پیشرفتهای بیشتری موفق میگردید مع‌الوصف باید اذعان نمود که ولیعهد او از ذکاوت و سیاست خصوصاً در ابتدای سلطنت دور بود و تنها قلب رئوف و موافقت دراعلام مشروطیت است که موجب گشته نام وی بنیکی درتاریخ ذکر گردد. آنچه مسلم است مظفرالدین شاه درمحیطی زندگانی نموده بود که ملاها تسلط کامل داشتند.

لرد کرزن در صفحه ۶۸ ترجمه فارسی بقلم آقای جواهر کلام از قول دکتر ویلز جهانگرد و دانشمند انگلیسی مینویسد:

«شاه آینده ایران بدنش ضعیف و فکرش خراب است» اما لرد کرزن این گفته را قبول ندارد و میگوید «بطور مسلم ولیعهد کنونی ایران برعکس سایر برادران با ملاها دلبستگی دارد و بیش از هرطبقه ملاهای، شیخی راستایش میکند».

ضعف پادشاه جدید و علاقه او به ملاها، دسته اخیر را روزبروز تشویق میکرد، طبقه‌ای از مجتهدین که فاضل و دانشمند و علاقمندبه ملت و کشور خود بودند خود را برای اصلاحات و تامین آزادی مردم آماده میساختند ودسته دیگری که درصدد اندوختن ثروت یامعروفیت بین‌توده‌مردم بودند فرصت‌را غنیمت شمرده برای تجدید قدرت‌وشروع تجاوزیکه در زمان ناصرالدین شاه در مقابل آن ایستادگی میشد، در فکر اقدام بودند.

در سال ۱۸۹۶ مجامع الیانس پاریس وانگلو ژویش اسوسیشین

بعوض تبریك قرن سلطنت ناصرالدین شاه،خطابه تسلیت برای فوت شاه و تبریك جلوس جهت مظفرالدین شاه بتهران ارسال‌داشتند(۱)

و منطفیوری ورودچیلد نیز آن اعلامیه را امضاء نموده بودند و ضمناً در آن اعلامیه از وعده های ناصرالدین شاه یاد آوری کرده و مساعدت شاه جدید را برای یهودیان درخواست نمودند .

از سنندج در همین‌سال در دهم نوامبر به الیانس چنین نامه ای نوشته شد :

« شهر ما ۴۰۰ خانوار یهودی دارد همه فقیر و وسیله تاسیس مدرسه نداریم بسیار مورد خفت میباشیم . شهر ما مانند بهشت دارای درخت و آب است ولی متاسفانه ما نمیتوانیم از این موقعیت استفاده نمائیم . بعدازمرگ شاه وضع مابدتر شده است . مکرر از شماتقاضای مدرسه نمودیم ولی جواب ندادید . آدرس شما از ارض مقدس رسیده است، به مارحم کنید ، ویك مدرسه در اینجا تاسیس نمائید تاازبی‌علمی بدرآئیم. هیچ امیدی غیر ازشما نداریم . اعتماد ما برخدا است‌متمنی است مارا به‌جواب مفتخر نمائید. الیانس‌به‌آنها جواب داد که‌موضوع را مطالعه‌خواهد نمود و درنظر دارد ۴ـ۵ نفر از جوانان آنان‌رابرای تحصیل به مدرسه بغداد بفرستد .

« در پائیز سال ۱۸۹۷ هنگام عید سایه‌بندان ، یکی ازمتمولین یهودی همدان به بهانه آنکه بزن فقیر مسلمانی اعانه نداده ، نزد حاکم احضار شده ووی بدون ترس حضور یافت وحاکم از ترس‌اهالی

۱ـ شاه درماه مه ۱۸۹۶ بتخت سلطنت جلوس نمود.

بدون تحقیق حکم میکند که میرغضب سر اورا ببرد و نعش او تا۳روز درمیدان آویزان بود.

یهودیان تا چند هفته در اثر وحشت از خانه ها خارج نمیشدند زیرا موقع عبور در کوچه آنهارا کتك زده لخت میکردند .

در همین سال در تهران هم سید ریحان‌الله حکم وصله را صادر و چون مخالفت دولت هم بی‌اثر ماند در همدان بیشتر شروع به تجاوز بر یهودیان شد .

وضع تهران وهمدان وبتدریج سایر ولایات، قسمی شد که‌برای اولین دفعه سفیرامریکا در تاریخ ۱۷ مه ۱۸۹۷ توسط امین الدوله وزیر دربار شکایت نمود . در روز مولود شاه در نظر داشتند به قتل و غارت یهودیان پردازند ولی در اثر اقدامات سفارت انگلیس و فرانسه مرتفع گردید .اما وضع درولایات‌مخصوصا درشیراز روبوخامت گرائیده‌بود.

در لار شیراز هم ، سید عبدالحسین نامی منتهای ذلت و خفت‌را بر یهودیان‌وارد میساخت در کرمانشاه‌چند نفر از یهودیان کشته‌شدند. در تویسرکان برسر آنکه بار دگرشخص جدیدی میخواست ارث‌اقوام خود را صاحب شود . به اتکای حکم ناصر الدین شاه شکایت بتهران نمود و مشیرالدوله بار دگر آن حکم را تائید کرد و بشاهزاده سیف‌الدوله حکمران همدان ابلاغ نمود اما مجتهدین تویسرکان وقعی نگذاشتند . » (۱)

موضوع سید ریحان‌الله

در بهار سال ۱۸۹۷ یکسال بعد از کشته شدن ناصر الدین شاه

---

(۱) از یادداشتهای آقای کهن صدق .

سید ریحان‌الله که‌قبلا او را شناختیم‌و سالها بود که آرزوی معروف‌شدن نام خویش را مانندآخوند ملاعبدالله همدانی داشت از ضعف پادشاه‌وقت استفاده نمود و در تاریخ ۱۳ ایار ٥٦٥٧ یعنی ٥ سال بعد از آنکه در اثر تجاوز بیرحمانه خود ، یکی از تجار محترم و نوع دوست یهود ، عزرایعقوب را غیر مستقیم‌بوسیله برف پارو کردن اجباری بقتل‌رسانده بود طرح جدیدی ریخت و همان بلوائی را که ٥ سال قبل در همدان بر پاشده بود ، وی درپایتخت ایجاد نمود ، یعنی فتوای وصله گذاردن بر یهودیان راداد . حال ببینیم انعکاس این عمل درخارجه و داخله‌چه بوده ؟ بولتن شماره ۲۲ الیانس در۱۸۹۷صفحه ۷٥مینویسد:

« در سال ۱۸۹۷ وضع یهودیان‌ایران دردناك بود در ژوئن۱۸۹۷ روزنامه‌های‌انگلیسی،اطلاعات تلخ‌زیررا‌راجع به‌انقلابات تهران‌داده‌اند و این نامه برای الیانس رسیده است : (توسط یك یهودی اروپائی) تهران ۱۷مه ۱۸۹۷

با عجله وضعیت وخیمی را که متوجه همکیشان ما در پایتخت ایران شده است از نظر شما میگذراند . سید ریحان‌الله از ضعف دوّلت استفاده کرده کینه مردم را برعلیه یهودیان برانگیخته و آنهارامجبور به گذاردن وصله و چیدن‌زلف و موی سر نموده است . لازم بودمراتب زیر به اطلاع شما برسد تا جهان تمدن را از این واقعه باخبر سازید • هنگام سلطنت شاه مرحوم اوضـاع یهودیان تهران خوب بود فقط در شهرستانها آنها را اذیت مینمودند اما متاسفانه دیروز ۱٦ مه، همه چیز عوض شد . حدود ده هزار آخوند برحسب حکم سید ریحان‌الله محله یهودیان رامحاصره نموده وبدبخت کسی‌بود که‌وصله‌نداشت‌یا آنکه‌زلف

داشت. بزور اورا بنزد سید برده و همانجا سرش را تراشیده وصله به اومیگذاشتند. بدیهی است که این مراسم توام با کتك انجام میشدبطوری که قلب سنگی هم متأثرمیگردید. عده‌ای ازیهودیان برای رهائی ازاین وضع مسلمان شدند. داشتن یك وصله برروی لباس آزاری نیست ولی نتایج بعدی آن وخیم است خوشبختانه عده‌ای ازیهودیان که مانندمسلمانان لباس میپوشندشناخته نشدند».

از بغداد هم اطلاعات دیگری راجع به این قضیه رسیده است . **موضوع مسلم آن میباشد که هرموقع یك آخوندگمنامی خواسته است ازتاریکی خارج گردد، جنگ برعلیه یهودیان راآغاز کرده است .** سید ریحان‌الله که مرد گمنامی بود بااین وسیله خود را معروف نمود. سید ریحان‌الله این فتوا و دستوررا داده تایهودیان شناخته شوند ، یهودیان به‌شاه شکایت کردند ولی این سلطان ضعیف چه میتواند انجام دهد. هرمرتبه‌شاه جواب داده که این کار مربوط به‌مامورین‌دولتی نیست بلکه یك موضوع مذهبی‌میباشد.

یهودیان‌نخواستند تسلیم‌این موضوع گردندلذا سیددستوراجرای اجباری را داد .

در۱٤ ایار یك‌دسته‌ای‌خانه‌های‌یهودیانرامحاصره‌نموده وساکنین آنرا مجبور به گذاردن وصله‌نمودند. درهمان شب، دخترسیدی که دیر بخانه مراجعت کرده اقوامش به‌محله یهودیان آمدندتا اوراپیدانمایند ومردم راتحریك میکردند که یهودیان میخواهند دختر را بکشند ، بنابراین بایدآنهارا قتل‌عام‌نمودامایکی ازمسلمانان‌مؤمن‌ومتنفذمانع این عمل گردید.

بعدازاین واقعه غمناك درتهران احتمال‌خطر برای ولایات است.

دراثراین‌پیش آمد ، الیانس نامه‌ای به‌وزارت‌امورخارجه فرانسه نوشت‌وآن وزارت‌خانه‌هم جلب‌توجه سفیرخودرا درتهران‌نمود. انگلو ژویش‌اسوسیشین‌هم درلندن‌توسط وزارت‌خارجه اقدام کرد. دراین‌ضمن خبررسید که دولت‌ایران اقدامات لازمه را برای‌جلوگیری‌ازآن‌نموده (ولی‌مؤثرواقع نشده‌است) همچنین الیانس نامه‌ای‌بشاه نوشت.

درهمدان تقاضای شاه برای‌عدم آزاریهودیان مؤثرواقع نگردید ودرروزعاشورا مردم را درمساجد دعوت‌برای قتل‌عام این‌ملت مینمودند **بالاخره باپرداخت‌پولی معادل۱۵۰۰ فرانک به‌آخوندها،موضوع مسکوت ماند.** درکرمانشاه وضع آرام بود امامنتشراست که درشیراز ۲۰ نفریهودی کشته شده‌اند وسه کنیسه را آتش زدند.

سیدریحان‌الله فتوای خودرا بتمام شهرستانها ارسال داشته است .

وضعیت وخیمی که درپایتخت‌ایجادشده بود. و وجودسلطانی که علنا اظهارداشته بودامنیت کشورامری‌است مذهبی‌ومربوط به مامورین دولت‌نیست‌وآگاهی‌ازضعف شاه‌جدید موجب گردید که کمیته‌مرکزی الیانس‌تصمیم جدی‌تری بعدازسالیان‌درازبگیرد. بنابراین بفوریت‌مصمم شدیکی اززبردست‌ترین مامورین خود ، موسوم به یوسف‌کازس را در اوریل سال ۱۷۹۸ روانه تهران(که با بی‌صبری درانتظارافتتاح مدرسه الیانس درتهران بودند) بنماید .

یکی ازناطقین درمجمع مرکزی الیانس‌اظهارداشت که :

---

(۱) درآن زمان زلف داشتن مد بود .

«با افتتاح مدارس درایران عمل دخول تمدن دراین کشور مانند ترکیه ومراکش آغازمیشود وخدمتی به این مملکت میباشد.»

الیانس درتاریخ ۱۴ ژانویه ۱۸۹۸ نامه زیررا به جناب سفیرایران آقای نظرآقا درپاریس نوشت :

«آقای وزیر ـ دبیرما افتخار آنرا حاصل نمود که به اطلاع شما برساند درنظر است برای اطفال یهود درتهران مدرسه‌ای افتتاح نمائیم. شما با نظر موافقت با این موضوع برخورد فرموده‌اید واظهار امید نمودید که این عمل نتایج مفیدی برای یهودیان دربردارد.

دولت اعلیحضرت شاه همواره بانظر مساعد نسبت بمایهودیان رفتار نموده ومکرر آنهارادرمقابل تجاوزات حمایت کرده است. حق و عدالت که موردتوجه اعلیحضرت میباشد به ماامیدمیدهد که مامورین دولت، کمك لازمه را باین عمل خیرخواهانه، که درنظرداریم انجام دهیم بنمایند.

با تدریس وتعلیم وآموزش صنعت بیهودیان، اعتمادداریم خدماتی است که برای ایران انجام میدهیم، زیرا رعایای مفید وکارکن ومورد اعتمادی برای اعلیحضرت شاه تهیه مینمائیم.

این فکر بمااجازه میدهد که توجه وحمایت دولت را برای موسسه خود تقاضا کنیم.

برای اداره امورمدرسه یکی ازمامورین با تجربه خود آقای ژوزف کازس را که فعلاریاست مدرسه بیروت را دارد انتخاب نمودیم، وی درماه اوریل حرکت خواهد کرد تا به پست خود برود.

اجازه میطلبد تقاضا نماید که شخصاً سفارشات لازمه را برای مشارالیه بنزد دولت شاهنشاهی بنمائید.»

در ژوییه۱۸۹۸ مسیو کازس وارد تهران گردید. ورود وی در ایران وخصوصا در تهران چنان هیجانی ایجاد کرد که در تاریخ یهود ایران بی‌سابقه بود .

یهودیان تهران وی را مانند مسیح خود محسوب داشته و پس از بیش از ۷ قرن فشار و بدبختی وقتل وغارت ملاحظه میکردند مردی از طرف موسسه‌ای که توانسته از پادشاه آنان مکرر ملاقات وتوجه اورا به طرفداری از یهودیان جلب کند وارد وطن آنها گشته وبا حمایت خود وضع اجتماعی آنها را اصلاح ومدرسه‌ای جهت ایشان افتتاح نماید و بدین وسیله فرزندانشان به علوم جدید آشنا، صنایع مختلفه را که بکلی از آنها عاری بودند بیاموزند. آن خفت وتحقیری را که روز وشب در معرض آن قرار داشتند مرتفع نموده تا بتوانند با آزادی به کار و کسب مشغول ودرآمدی بدست آورده و به این بدبختی وفلاکتی که دراثر فقر وعدم آزادی آنها را احاطه کرده است خاتمه داده شود.

تاثیر ورود کازس را به تهران از جمله نامه زیر که انجمن ریش سفیدان یهود تهران به الیانس نوشته بودند میتوان درك نمود .

« خداوند بر بدبختی ما رحم کرد ، همانقسم که مانند ایام قدیم حضرت موسی را برای مساعدت به یهودیان فرستاد، اکنون هم الیانس را برای ما فرستاده است» .

عده‌ای از جوانان یهود وآنهائی که آرزوی زندگانی و آسایش بهتری را داشتند تصور مینمودند که مفهوم و معنی یهودیت عبارت از توسری خوردن، فقر وفلاکت، مورد استهزا واقع گردیدن وقتل وچپاول ویا زندگانی کردن درمحیط کثافات وفقدان بهداشت است. ازاین جهت

یهودی بودن برای آنها ننك ، وبرای نجات خود ازاین گرداب بدبختی، ازترك مذهب وجامعه خود مضایقه نداشتند. خصوصا آنکه باموقعیت جدید ، ارث ودارائی کلیه افرادفامیل خویش رابدست آورده وبدین وسیله میتوانستند یك عمر تامین بوده و با آسایش زندگی نمایند.

سیوکا زن اولین مدیر و موسس مدرسه الیانس در تهران در کنیسه ملا یعقوب

این طبقه وحتی اکثریتی که همواره جان وهستی خودرافدای ایمان وحفظ

موقعیت قومی و نژادی خود مینمودند، برای اولین دفعه بر راس خود مردی را میدیدند تمیز و معطر و دارای لباس آبرومند و قیافه‌ای جذاب و قابل احترام که حتی لوطیان سرگذر یا متجاوزین هم، به او (صاحب) میگفتند. ایشان نمیدانستند که بدبختی و فلاکت و کثافت لباس و محیط و فقر آنها را، دست بیداد گران در مرور زمان و در اثر وضع مقررات محدودیت و جلوگیری از ترقی و سعادت آنها فراهم کرده‌اند. بنابراین اختلاف عظیمی بین خود و سرپرست تازه وارد میدیدند. مسیو ژوزف کازس اگر خود مسیح نبود قطعا مردی بود که راهرا برای نجات هموار میساخت.

مسیو کازس بعداز ورود، بلافاصله با بزرگان ملت تماس گرفت، انجمن ۷ نفره را که از اشخاص مسن تشکیل میگردید، تقویت روحی نموده عده آنهارا به ۱۳ نفر رسانده و فعالیت آنها را تشویق کرد. هیئتی از جوانان تشکیل داد (۱) تا بمنظور نظافت محله کوشش نمایند و بلافاصله خانه‌ای را اجاره و مدرسه را افتتاح نمود. (۲)

اکثر قریب به اتفاق محصلین را بطور مجانی پذیرفت و قرار شد هرچه زودتر برای آنها در خود مدرسه نهار مجانی آماده سازد. لوازم و کتب تدریس فرانسه را از پاریس به تهران آورد. برای تعلیم زبان عبری، مرحوم ملایعقوب بنلوی و بعدا ملاحئیم موره تعیین گردیدند و برای تدریس زبان فارسی چندنفر از مسلمانان هموطن استخدام شدند و قرار شد چند نفر از جوانان را برای معلمی در محل آماده نموده

---

(۱) در سال ۱۸۹۹

(۲) ۱۸۹۸ میلادی = ۱۳۱۶ هجری قمری مدرسه الیانس اسرائیلیت در تهران مفتوح گردید

و چند نفر را هم از پاریس وارد تهران نماید . یك دسته از جوانان‌را که خوش‌صدا بودند برای سرود خواندن ، انتخاب و سرودهای‌عبری به آنها آموخت و کوچه‌ها آب و جارو شدند . اما تل بزرگ کثافات سرچال به حال خود باقی بود . موقع ورود وی ، وصله گذاردن سید ریحان‌الله ادامه داشت وچون رفع آنرا بفوریت مشکل دید، باماموریـن دولت و جناب‌سید ، داخل مذاکره شد که.چون منظور از وصله‌آنست که مسلمانان یهودیهارا بشناسند ، در این صورت من هم موافقم ولی اجازه‌دهید درعوض‌این پارچه قرمز یك علامت فلزی بر روی سینه‌نسب نمایند (۱)واین‌موافقت‌حاصل‌شد. بلافاصله‌توسط زرگرهاوریخته‌گران یهودی مقداری نشان از فلز و یا نقره که دارای علامت الیانس ، (که دو دست در یکدیگر است) تهیه و افراد ملت خریداری و آنرا نسب به سینه نمودند . این عمل ، قبح وصله‌را ازبین‌برد وحتی‌همین قضیه بتدریج موجب گشت که بعضی‌از مسلمانان که همواره در کوچه وبازار مراقب بودند که یهودی علامت‌وصله‌رابرسینه داشته‌باشد، دیگراهمیتی بآن تفتیش خود نمیدادند.

رحیم میشائیل حکایت نمود که : در موقع وصله‌ای قبل‌از ورود کازس به تهران، روزی در کوچه عبور میکردم مسلمانان مرامحاصره وبا قیچی‌نمدچینی زلفهایم راچیدند بطوریکه درواقع میکندندووصله برسینه‌ام‌زدند. آقاجان کاشی (طبیب زاده)مرا متاثردید ، گفت بیابرویم

---

(۱) پس از چندین سال که سیدریحان‌الله فوت نمود طرفداران وی یهودیانرا برای عزاداری ومشایعت میت به کوچه و بازار شهر تهران برده به آنهادستورداد ند که‌منظم فریاد کنند : واویلا صدواویلا ستون‌دین‌نه پیدا»

مسلمان‌شویم،رفتیم‌محضر سیدریحان‌الله‌شهادت‌دادیم‌به‌هریك‌ازمایك کاغذ سفارش‌نامه که جدید الاسلام (پروانه مسلمانی) هستیم داد و نیز یك عبا (چون تا یهودی بودند حق عبا تن کردن نداشتند) من آمدم‌منزل، مادرم ملاحظه کرد وصله ندارم و عبا دارم قضیه را فهمید شروع کرد زار زار به گریه نمودن، گفت آخر مافامیل چه گناهی کردیم که‌چنین کاری‌را کردی، تمام شب گریه او خاتمه نیافت . صبح رفتم نزد آقاجان گفتم ، قبلا در کوچه درعذاب بودم و در خانه راحت ، و حالا درخانه بدتر از کوچه است . آقاجان اظهار داشت منهم همین قسم گرفتارشدم باهم رفتیم منزل سید ریحان‌الله کاغذ و عبارا پس دادیم گفتیم آقا مـا مایلیم یهودی بمانیم .

سیدوصله‌را باز به لباس ماچسبانده‌و کاغذ راپس گرفت(۱) ولی عبارا نگرفت . «آقاجان‌را بعد بهائیها به طرف‌خود جلب نمودند ولی بعداً بیهودیت بر گشت»

تهران ویهودیان از نظر ژوئیش انسیکلوپدیا

ژویش‌انسیکلوپدیا ،جلد ۱۲ صفحه ۷۳ راجع‌به‌تهران‌وموقعیت آن‌زمان چنین نوشته است :

تهران پایتخت و مرکز دادو ستد ایران ، تقریبا در هفتادمیلی جنوب بحرخزر واقع شده است. توسعه عمده شهر در نیمه آخر قرن نوزدهم در زمان ناصرالدین شاه که پزشك در باریش یکنفر یهودی‌بنام J.E.Polak بود صورت گرفت. قدمت‌تهران ، چونکه موجودیتش

(۱) حقیقتا موجب تعجب است که چگونه سید ریحان‌الله به‌این کارتن درداده است زیرا کسی که مسلمان‌میشد نمیتوانست بر گردد.

را بسختی میتوان آنطرف قرن دوازدهم دنبال نمود عظیم نیست. بنظر میباید که تهران تدریجا بجای شهر (ری) قدیمي که کم کم بفراموشی سپرده شد و اکنون توده‌ای از ویرانه ها و در حومه تهران میباشد گرفته است. خود شهر ری تاریخ طویلی داشته است، باین قرار که شهر قدیمی Media بوده و در Apocrypha بعنوان Rages یا Ragan ذکر شده، در کتاب اوستا و کتیبه های قدیمی پارسی بعنوان Ragha یا Raga

و درادبیات باستانی بعنوان Ragal ذکرشده.

توسط ابن خردادبه (۸۱۷) بعنوان مرکز دادوسته یهودیان ذکرشده است.

دیوارهائیکه شهر تهران را احاطه کرده دائره ای به امتداد (۱۱) میل و توسط دوازده دروازه بخارج راه دارد و دارای وسعت شایان توجهی است. اروپائیها دربخش شمالی شهر که سفارت‌های خارجی درآنجا تمرکز یافته اند سکونت دارند. یهودیها در محله مخصوص خودشان زندگی مینمایند. آنها در زندگانی روز مره تابع همان تضییقات ومحدودیتها که زردشتیها وارمنیها بآن دچار میباشند هستند. وآنها سابقاً درمعرض اعمال شکنجه که منجر به بدبختی وجهل وخفت آنها گردید قرار داشتند. شورشی علیه آنها درتاریخ ۱۶ مه ۱۸۹۷) درتهران روی داد. اتحادیه اسرائیلی بین‌المللی با رفع این اوضاع و بهبود وضعیت یهودیها درجامعه وتاسیس آموزشگاه جهت تعلیم وتربیت اطفال یهودی، عمل بزرگی انجام داده است. گزارش اتحادیه مربوط به سال ۱۹۰٤، حضور تقریباً (٤۰۰) نفر دانش آموز رابه آموزشگاه دوگانه که شش سال قبل برای پسران و دختران تاسیس گردیده)

نشان میدهد. یهودیان درتهران مثل سایر جاهای ایران بطور کلی بشغل تجارت ، نقره کاری ، تجارت شراب . وخرده فروشی مشغول میباشند . از ۲۵۰/۰۰۰ نفر تمام جمعیت تهران ، ۵/۰۰۰ نفر یهودی میباشند.

وضع یهودیان ورا پرت کازس

« در سال ۱۸۹۸ روز جشن مولود شـاه خیال حمله بیهودیان تهران را داشتند ، جشن مفصلی گرفته شد و شاه توسط نظام السلطنه ۲۰۰ تومان اعانه بمدرسه فرستاد . »«دراصفهان آقاي نجفی ۳ حـکم سخت برعلیه یهودیان صادر نمود از جمله ممنوع نمودن معامـلات بایهودیان که موجب پریشانی آنها را فراهم کرد وآلیانس برای آنها اعانه فرستاد » (۱) .

درنامه مسیو کازس به الیانس راجع بیهودیان تهران (۲) مینویسد تهران ۶۰۰۰ نفر یهودی دارد ، آنها موظف نیستند که در یك محله زندگانی نمایند مع الوصف دریکجاجمع هستندیعنی دردور کنیسه‌های خود (موضوع حمام و تهیه گوشت معاینه‌شده و همچنین موضوع امنیت آنها را مجبور بجمع بودن دور یکدیگر نموده بود) و بدین ترتیب یك محله شهر کلیه یهودی است . شهر تهران کلیتا کثیف است وسپورندارد ، یهودیان هم خرجی برای نظافت نمیکنند ، خانه معمولا کوچك ودارای ۵ـ ۶ اطاق است که در یك حیاط و وسط آن حوضی میباشد . خانه های مهم یك اندرونی جهت زنهادارد ، زنها درمقابل اشخاص غیر ، روی خودرامیگیرند وفقط چشمهای آنهادیده میشوند .

---

(۱) ازیادداشتهای آقای کهن صدق

(۲) استخراج از بولتن شماره ۲۳ سال ۱۸۹۸ صفحه ۶۳

لباسی که یهودیان بدان ملبس هستند، لباس مخصوص است که بفوریت شناخته میشوند. دو سال قبل یك ملائی مسلمانان را تحریك کرد که یهودیانرا مجبور به گذاردن وصله قرمز برروی لباسشان بنمایند یهودیان به دولت شکایت نمودند و دولت وعده رسیدگی داد . یهودیان بسیار ضعیف وملاها بسیارمتنفذ میباشند. دولت قدرت جلوگیری ندارد وفقط ممکن است بجای وصله ، یك مستطیل بگذارند و آنرا بشال کمر وصل نمایند . تدریجا عده‌ای دیگر این علامت رانمیگذارندیعنی آنهائیکه مانند مسلمانان لباس میپوشند . هر کس مسلمان نیست در اینجانجس محسوب میشود. هرچه غیرمسلمان دست بزند نجس میشود اما مسیحیها باوضع لباسشان واختلاط آنها درمحله های مختلف شبیه ایرانیان شده‌اند درحالیکه یهودیان بواسطه جمع بودن درمحله خود و فورم لباسشان مورد مسخره ودر تهدید و آزار قرار دارند همچنین وضع زندگانی وشغل آنها ایشانرا مورد تنفر قرار داده .

(خودشان آن وضع زندگانی و آن مشغله ها را نخواسته بودند وبه مرور زمان به آنها تحمیل شده بود) اغلب پیله ور هستند مدتی است چند نفر از آنها دکان بزازی باز کرده اند ، چند نفری هم عتیقه فروشند . ثروتمند بین آنها نیست مگر ۲ ـ ۳ نفر که ۳۰ یا ۴۰ هزار فرانگ دارائی دارند . زنها از حیث نجابت کاملند . با اینکه جامعه، تشکیلات ندارد امورخیریه خوب است وسائلین بین آنها کمتر ازمسلمان است ومردم مستعد ترقی میباشند .

در نامه دیگر کازس نوشته است

چند روز قبل بین قاطرچی ها ویك تاجر که اجناس او دزدیده

شده بود مرافعه ای رخ داد . قاطرچیها بکوچه های شهر رفته فریـاد میکردند که یهودیان کفر گفتندطولی نکشید که مردم دکاکین یهودیان را محاصره وپانصدنفر به چپاول مشغول شدند. چند نفریهودی مجروح گردیدند. این ایام صرفنظر از گرما ایام محرم وعاشوراست. خوشبختانه توانستیم به این شورش خاتمه دهیم .

اتفاق دیگری در ۲۲ ژویه واقع شد. درنزدیکی مدرسه ، بناهـای مسلمان درخانه ای درهمسایگی کارمی کردند ، یك تیر بروی یك عمله افتاد وفوت نمود. فوراً درشهر منتشرشد که یهودیان یك مسلمان را کشته اند . قوه ممیزه توده مردم کم است وفکر نمیکردند کـه کلیه عمله ها مسلمان بوده اند واین عمل توسط عمله دیگرمسلمان شده است ، بلافاصله هزار نفرمسلمان بمحله یهودیان ریخته تاانتقام کشند. (یعنی از کلیه یهودیان) عده ای از یهودیان مورد آزار قرار گرفتند اما فراشهای دولت رسیده جلوگیری کردند . من رئیس فراشان (۱) را ملاقات نمودم وبامحبت ازمن پذیرائی نمود . روزدیگرافتخار آنرا یافتم که مشارالیه از مدرسه دیدن نمود وعده ای از ملاها و اشخاص محترم باحضرت اشرف بودند واین عمل بازدید ازمن بود .

تاکی این وضع نا امنی ادامه خواهدیافت ؟

کازس ادامه داده مینویسد :

هر دقیقه ممکن است ما دچار وضع ناگواری گردیم . دولت نظر مساعد دارد ولی قادر بجلوگیری ازمردم که تحت تاثیر سخنان ملاها هستند نمیباشد. هرموقع یکی از آخوندها تصمیم بگیرد کـه

---

(۱) گویا منظور حکومت وقت، مختارالسلطنه باشد .

مردم را تحریك ومتوجه محله کند ، فقط بیان یك جمله کافی است و درآن موقع حتی‌سربازان قادربجلوگیری نمیباشند.

در نوامبر ۱۸۹۸ نامه کازس حاکی بود:

۳۰ اکتبر ، درمدرسه جشن مولود شاه را گرفتیم بسیاری از مسلمانان در این جشن شرکت کردند وبیانات تشویق آمیز نمودند. چون برای محصلین لباسهای جدیدی درست کرده بودم وزیرخارجه خواست آنها را ببیند ، چندنفرازمحصلین را نزد اوبردم ، عبورآنها در کوچه‌هاوبازارسروصدا بلند کرد (چون محصلین‌یهود لباس‌تمیزپوشیده بودند مردم ناراحت شده بودند)وزیرتبریك گفت وبچه‌ها راتشویق‌نمود که اگردرتحصیلات خودموفق شونددولت به‌آنهادرادارات‌کارخواهد داد. وزیردستورداد که به‌محصلین نوشیدنی‌دادند وصدفرانگ‌هم‌به‌آنها انعام‌داد. هفته گذشته نخست‌وزیرمرا احضارواطمینان به مساعدت‌داد و فرمود که یهودیان رعایای ایرانند واعلیحضرت برای رعایای خود در هرمذهبی که باشند فرق نمیگذارد . یهودیان ایران احتیاج به‌تحصیل وتمدن‌دارند ومن‌به‌الیانس که دراین‌راه‌پیشقدم‌شده‌است‌تبریك میگویم.

این وضعیت ملاها را بتدریج آرام میکند . سال گذشته در همین موقع مردم را به‌قتل عام یهود دعوت‌میکردندموضوع بقدری جدی‌بود که سفیرانگلیس برای جلوگیری‌مجبور شد چندنفر ازغلامان سفارت را برای حفظ یهودیان به‌محله بفرستد ودولت هم سرباز فرستاد . یك هفته یهودیان ازخانه خارج نشدند و عده‌ای از مسلمانان با محبت غذا به‌آنها میرسانیدند. یهودیان‌میدانند که این تحول دراثراقدامات‌الیانس

شده‌است وتشکردارند.

درشهرستانها وضع بهبودی نیافته‌است. یهودیان اصفهان هرروزه تقاضائی نزدمن‌میفرستند دراثراین‌راپرت، کمیته‌مرکزی الیانس‌مراتب تشکرات‌خودرابرای‌نخست‌وزیرایران‌ووزیرخارجه فرستاد. اعلیحضرت درهمین مواقع این نامه را برای وزیرخارجه فرستاده بود .

« باکمال رضایت اطلاع حاصل‌نمودیم ، نظربااینکه سایرمدارس برروی یهودیان بسته‌است وچون‌عده‌ای ازیهودیان مایل‌به تعلیم اطفال فقیرویتیم خودمیباشند، تصمیم گرفته‌اند که اعاناتی جمع‌آوری نموده ومدرسه‌ای‌بازنمایندتادرآنجاطبق‌مذهب‌موسی‌برای‌من‌و کشورم‌دعا کنند مایهودیان را از رعایای با وفای‌خود میدانیم ومیخواهند بوسیله این مدرسه عده‌ای ازرعایای ما را تعلیم دهند که من‌آنرا برای کشور مفید میدانم، بهمین‌علت دستوربنظام‌السلطنه دادیم که ۲۰۰ تومان‌برای این موسسه کمك‌نماید . »

نامه‌ای از اصفهان بتاریخ اوت ۱۸۹۸

« قریب یکسال‌ونیم قبل آخوندها ازهرگونه‌تجاوز نسبت‌به ما مضایقه نداشتند وچون این تجاوزات به‌عطش‌آزارآنها خاتمه نمیداد لذا اخیرا سه ماده محدودیت‌زیررافتوی دادند.

۱ـ مسلمانان با یهودیان معامله‌نکنند وبدین‌ترتیب هزارپیله‌ور یهودی را بیچاره کردند ومشتریان دیگردین‌سابق‌خودرا هم‌نمیپردازند.

۲ ـ یهودیان حق ورود به بازار را ندارند وهر کس برای‌انجام کارهایش برود کتك میخورد .

۳ - هیچ گونه خوراك بیهودیان نفروشند وچون کلیه فروشندگان غذا مسلمان هستند بدین وسیله یهودیان را ازپادرآورند.

کنون میترسیم از خانه‌های خود خارج شویم ووقتی به حاکم عارض میشویم قدرتی ندارد این آخوندها چهارنفر هستند. آقای نجفی شیخ مرتضی، سیدحسن و سیدفانی که کینه برعلیه ما دارند و مردم را برعلیه ما تحریك مینمایند واعتنائی هم به مامورین دولت ندارند. براین بدبختیها قحطی هم اضافه شده عموما فقیرهستیم و آنهائیکه سابقا دارا بوده و کمکی به فقرا میکردند ثروت خودرا ازدست داده‌اند.»

آقای کازس ضمنا اطلاعاتی راجع به ۳۰۰ یهودیان مشهد داده بود.

دراین موقع مدرسه الیانس تهران دارای ٦ معلم عبری وفارسی بود، محل مدرسه را جامعه تهران سالی معادل ۱۲۰۰ فرانك فرانسه اجاره کرده محلش تنك وتاریك بود.

عده محصلین در ابتدا ۳۰۰ نفر بودند. ضمنا در این موقع چند مکتب خانه که زبان عبری وتورات تدریس میشد وجود داشت. کمیته جوانان مردم را برای فرستادن اطفال بمدرسه تشویق میکردودراثر آن عده محصلین از ۳۰۰ نفر به ٤۲۱ نفر رسید که ۱۱۷ نفر آن ماهیانه میدادند و ۳۰٤ نفر مجانی بودند این عده به ۹ کلاس تقسیم شده بودوچون جای مدرسه کم بود ناچار بچه‌های ٦ تا ۸ ساله را به دو کنیسه برده توسط ۳ معلم عبری تدریس مینمودند وازنوامبر ۱۸۹۸، مدرسه ٦۰ نفر ازاطفال یتیم وفقیررا نهارمیداد. ضمنا کلاس‌های شبانه تاسیس گردید تا اکابر سواد بیاموزند ودروحله اول ۱۵۰ نفر داوطلب شدند. اقدام دیگر کازس تاسیس مدرسه دخترانه بود.

« در اصفهان درهمین سال بین‌چندنفر یهودی و دردشتی نامی که نزد گارلندمسیحی‌شده‌بوداختلاف‌حاصل گردیدودردشتی چندنفریهودی را متهم داشت که اوراق پروپاگاندی او را سوزانده‌اند ، در اثرشکایت گارلند ، یهودیان‌اصفهان محکوم‌به‌پرداخت‌یکصدتومان‌شدند. درتاریخ اول اوریل ۱۸۹۹ بارون‌هیرش که‌یکی‌ازثروتمندان یهود ودارائی‌خود را برای امورخیریه مصرف مینمود در پاریس فوت کرد بمحض رسید این‌خبربه‌تهران‌جامعه‌یهودتهران‌در کنیسه عزرایعقوب مراسم‌عزادارای مفصلی بعمل‌آورد» (۱)

نامه‌های کازس وغیره به الیانس

دربولتن‌شماره ۲٤صفحه۵۸سال۱۸۹۹راجع به‌نامه‌ژوین‌مینویسد:

«با وجودی که‌آزاریهودیان ادامه دارداوضاع وخیم آنها بهبودی یافته است . شاه و وزرا از یهودیان حمایت میکنند ، اما درسال ۱۸۹۹ واقعه‌ای رخ داد ، و در حقیقت مشغول طی نمودن بحرانی هستیم که امیدواریم‌سخت‌نباشد.»

شغل پیله‌وری ، یهودیان را درانظار خفیف نموده است . خواستم آنها رابتدریج بشغل بزازی‌بگمارم، قبلا عده‌ای اینکاررا بطوردوره گرد میکردند وچون دکانداران‌جدید یهودی، با سود مختصری قانع بودند مشتریان‌زیادی‌ازمسلمانان‌به‌آنها مراجعه مینمودند، درنتیجه دکانداران مسلمان، دکان‌های خودرا بسته اعتراض داشتند که چرا یهودی ارزان میفروشد و مشتریان آنها را میگیرند . نصیحت مامورین دولت اثری

---

(۱) کهن صدق .

نکرد ، اصناف دیگرهم تصمیم گرفتند نسبت به آنها همدردی‌نمایند . کلاه‌دوزها ، کفش دوزها وحتی بازارآهنگرها را تعطیل کردند. چند روزی‌است‌مصادف بافریادآخوندها که مردم را رهبری مینمایند میباشیم اگر کمك وحمایت دولت‌نبودلحظات بدی راهمکیشان‌ما طی میکردند تعطیل بازار ادامه دارد. خطردراثرمداخله ملاها (ملانماها)میباشد .»

چند روز بعد کازس مینویسد :

«بزازهاطوماری‌امضا کرده‌ازدولت‌تقاضانمودند که دوره گردهای یهودی دیگرفروش نکنند ، درنتیجه وزیرهم ازمن تقاضا کرد که این موضوع اجرا شود ، وضع بسیاروخیم است ودولت مجبور گردیده که به‌بزازها امتیاز دهد.

جریان فوق چندهفته ادامه داشت. **چند نفر از مجتهدین خواستند برای رفع بحران کوشش نمایند ولی آنها را متهم به رشوه‌گرفتن نمودند.** (البته مجتهدین واقعی وعالم روز بوده‌اند.)

درتاریخ۲۶ اکتبرد کان‌های‌بزازی یهودیان بازشد اما درآخرین لحظه دچاراشکال دیگری‌شدیم زیرا حاکم جدید تهران درنظر گرفت بیهودیان وصله بگذاردیااقلا لباس مخصوص‌به‌آنها بپوشاند . من به او گفتم هیچ گاه حاضرنخواهم‌شد ، هرکس آزاد است‌لباسی را که مایل است بپوشد. وی‌جواب داد این کاررا باجبارمایل نیست انجام دهداما اجرای آن متعصبین را ساکت خواهدنمود. درجواب به‌اواظهارداشتم به ساکت شدن متعصبین علاقه‌مندیم ولی‌این‌کار را نخواهیم کرد. بعد ازچند روز ، یکی از مجتهدین (۱) متنفذ اعلامیه‌ای برله یهودیان‌صادر

(۱) گویا جنت مکان مرحوم سیدعبدالله بهبهانی بوده است.

نمود وفعلا راحتیم . ممکن است عده‌ای ازتجار یهودی که دریکی از سراهای بازارند مجبور بترك آن شوند. درسال۱۸۹۹ مدرسه دخترانه تهران بازشد ومسیوومادامAbib مامور مدرسه دخترانه تهران وتاسیس فرش بافی مدرسه شدند و۴۰ دختررامشغول داشتند .

درهمین‌موقع درروزنامهFronde مورخه ۳ اوت۱۸۹۹مقاله‌ای منتشرشدحاکی‌ازآنکه: (اخباری که‌ازتهران میرسد برای تمدن‌بشریت شرم‌آور است که تا این‌حد، نسبت به یك فرقه مذهبی تجاوز شود. لازم است درسی ازطرف اروپائیان به‌آسیائی‌ها داده شود) وبعد به‌شرح واقعه بزازها پرداخته بود .»

تاریخ ۵۰ ساله مینویسد: «درهمدان آخوندها سرقضیه مخالفت دولت با انحصار وراثت جدید الاسلامها ناراحت شده و از هر گونه اقدامی بر علیه یهودیان کوتاهی نداشتند . یك اتهام کوچك ویا یك شکایت خالی از حقیقت ممکن بود که موجب شورش بزرگی بر علیه یهودیان گردد خوشبختانه تمـام ملاها بر ضد یهودیان نمیباشند و بین آنها روشن فکران زیادی وجود دارد . (مکرر در این تاریخ گفته شد ، علمای‌فاضل وبزرگ ، که بااخذ مقام ارجمند علمی، دارائی معروفیت کامل‌بوده وبه ارنش مقررات تورات وقوانین حضرت موسی آشنا بودند وازاهمیت فعالیت وفداکاری تاریخی یهود ، در حفظ وحدانیت اطلاع داشتند ، هیچگاه بـر علیه یهودیان ، نه فقط قدمی برنداشتند بلکه طبق قوانین حضرت پیغمبر اسلام از یهودیان حمایت مینمودند) ودراین سال ۱۹۰۰ میلادی هنگامیکه تهران مغشوش بود

حاجی میرزاحسن خواست بوسیله یك بهانه بی‌اساسی ، یك یهودی را زندانی کند. ولی مجتهدعالی مقام وشیریفی بنام حاجی آقا محمد به‌یهودی بیچاره پناه داد . حاجی میرزا حسن که ازاین عمل عصبانی شده بود خواست ازکلیه یهودیان انتقام کشد ومردم را برعلیه آنان تحریك کرد اما موفق نشد زیرا روسای اصناف از تعقیب دستوراواستنکاف ورزیدند نصایح مشفقانه حاجی آقامحمد وعده دیگر ازمجتهدین مانع بروزحوادث گردید . درهمین سال ۱۹۰۰ مدرسه الیانس در همدان افتتاح شده بود ووجود اوموجب تقویت روحی یهودیان ورفع پیش آمدها مکرر هر ساله بود . » مسیوومادام باسان ریاست مدرسه الیانس همدان راداشتند وعده شاگردان‌مدرسه با۳٤٦ نفرپسر و۲۱۵ نفردختر شروع‌شد وتماماً مجانی بودند . وصله یهودیان همدان دراین سال برداشته‌شد . »

راپرت‌واصله ازتهران‌به الیانس باز در ۱۹۰۰ چنین حاکی‌بود:

«زندگانی‌اقتصادی‌درایران‌بواسطه گرانی‌بصورت‌تاریکی‌جلوه گر می‌شود . سرمای شدید وبحران تجارتی وجوددارد . در کاشان دوطفل ازگرسنگی وسرما فوت کرده‌اند جوامع اصفهان ، شیراز و همدان در بدبختی میباشند وچون مسلمانهاهم دچاراین بحران هستند تعصب آنها بیشترمیگردد . راجع به انحصار وراثت مورد تقاضای جدید الاسلامها مکرراعتراضی کردم‌وزیر فعلی‌حکم ناصرالدین‌شاه‌مورخه‌جمادی‌الاخر ۱۲۹۷ هجری = اکتبر ۱۸۸۰ را ، تجدید نموده است و آن حکم باردیگردرتاریخ شعبان۱۳۰۷ = دسامبر۱۸۹۰ به امضاء مشیرالدوله نیز صادر شده است . ازتویسر کان‌تلگرافی راجع به تجاوزیك جدید الاسلام برای تصاحب کلیه دارائی‌متوفی یهودی ، رسیده بود ودرنتیجه

تلگراف زیر ازطرف دولت ایران مخابره گردید :

جناب آقای شاهزاده‌سیف‌الدوله

چند روزقبل تلگرافی به اعلیحضرت همایونی ازطرف یهودیان تویسرکان حاکی از تجاوز یکنفر جدید الاسلام رسیده . اعلیحضرت امرفرمودند ، بدون تاخیرممنوع است که این جدید به هرعنوان که باشد ارث اقوامش را تصاحب نماید . طبق قانون دولت ، هیچ حقی به کلیه ارث ندارد . حکم را کاملا اجرانمایند وبه یهودیان‌اطمینان‌دهید که درآتیه ازاین بابت ناراحتی نخواهند داشت .»

دربولتن شماره ۲۵ صفحه ۷۲ سال ۱۹۰۰ مینویسد: «رفتاریکه بایهودیان ایران میشود قرن وسطی را بخاطر میآورد . در سال ۱۸۷۳ هنگام سلطنت ناصرالدین شاه ، ملاقاتی ازطرف الیانس وچند موسسه یهودی با شاه انجام شد وراجع به وضع یهودیان ایران صحبت گردید ایران از دنیا جدا است ، تجاوزبشدت در آن مجری میباشد . اخیراً محله یهودیان (تهران) مورد حمله غارتگران واقع گردید و اگر دخالت جدی دولت نبود قتل و کشتار میشد . جای گیر ناصرالدین شاه دیگرتجاوزرا اجازه نمیدهد.»

مسیو کازس راجع به احوال یهودیان جامعه یهود تهران چنین وصف میکند :

«درموقع‌معاملات املاك‌درنزد مجتهدین (۱) یهودی غیرازمزد ، بایدخمس معامله راهم بدهد اما ممکن است باصاحب محضر چانه زده

---

(۱)دراین زمان محضر ثبت اسناد ودفاتر پلمب‌شده‌مرتب‌وجود نداشت

کم نمود وبایستی به اطرافیان مجتهد هم مبلغی داد.

اشخاص فقیر اطاق کرایه میکنند اما اغلب مردم اطاق را (میشکنتا) رهن مینمایند پیراهن کوتاه ویك شلوار (سفید) ویك قبا وشال و عبا لباس مردم است . در دوره حیات ، فقط دومرتبه لباس میدوزند ولو در این مدت لباس کوتاه یادرازوپاره و کثیف شود. دستمال ندارند . دست را با لباس خشك میکنند . روی زمین فرش دار میخوابند .

کسب وتامین زندگانی آنها اززرگری ، دلالی ، ذغال فروشی، پیله وری است وچند نفر عتیقه فروش هم وجود دارد. زنها اغلب دلال میباشند . بازنها مانند زرخرید رفتار میشود و مادر شوهرها آنهارا آزار میدهند . دختران درسن ۱۳سالگی مادرند . مردهائی دیده میشوند که دارای چند زن هستند . یهودیان وظایف مذهبی را عمل میکنند ولی بدون روح ومانند رومیها میباشند، بمحضیکه به اشکالی برخوردندتغییر مذهب میدهند یا پروتستان یا مسلمان ویا بهائی میشوند و این خطری است که جامعه یهود ایرانرا تهدید میکند . لازم است افکار آنهـا را روشن نمود . یکی از دلایل تغییر مذهب ، بخاطر تصرف کلیه دارائی اقوام است و در نتیجه طرف دیگر هم تغییر مذهب میدهد تا دارائی خود رااز دست ندهد واین جریانات منبع عایداتی برای آخوندهااست خوشبختانه ناصرالدین شاه فرمانی بر علیه این قانون ارث صادر کرد یکی دیگر از علل تغییرمذهب، خفت وخواری است که نسبت بیهودیان روا میدارند .

هنگامیکه کاسب یهودی دچار اشکال مالی (ورشکستگی) میگردد،

میگوید خیلی آسان است مسلمان شده راحت میشوم و با این ترتیب آخوند برای محافظت وی و دکانش و جلوگیری از آسیب همسایگان رقیب یهودی وی ، اقدام میکند . در موقع وصله عده‌ای از جوانان با گرفتن ورقه جدید الاسلامی خود راراحت کرده بودند . موقع وصله‌ای (سید ریحان‌الله) صدر اعظم امین الدوله که مرد دانشمندی است به یهودیان مشورت داد که بشاه عارض شوند و درنتیجه مداخله او بجای وصله نشان گذاردند ولی بعدازورود من، بتدریج آنهم موقوف شد.

میسیون پروتستان (۱) که در محله است مشغول فعالیت میباشد.

مردمی وجودداشتند که تصور میکردند افتتاح مدرسه مذهب را از بین میبرد زیرا در افتتاح مدرسه پروتستانها این اثر را دیده بودند .

در نتیجه اعانه الیانس، لباس اطفال فقرا را که معمولا بی کفش بودند درست کردم و کفش و جوراب برای آنها تهیه نمودم و روی کلاه آنها علامت الیانس زدم آنها ماهوت پاك کن را نمیشناسند و کثیف میباشند بسیار به تحصیل علاقه نشان میدهند ترقی دو سال اخیر اطفال جالب توجه است. »

در این سال بواسطه تحریکاتیکه ازطرف یکی دو نفرازیهودیان تهران برعلیه مسیو کازس بعمل آمده بود و نسبت به ناجی خود نمك نشناسی نموده بودند الیانس وی را احضار کرد. این زمان مسیو ومادام ابیب درتهران بودند ومسیو لوی هم بعدبرای ریاست مدرسه به آنها پیوست.

بلوای شیخ ابراهیم قزوینی وخمره شکنی

« شیخ ابراهیم که تا کنون برعلیه یهودیان اقداماتی ننموده بود

---

(۱) مدرسه ایکه میرزا نورالله حکیم رئیس آن بود.

در روز جمعه ۱۸ ژانویه بدون آنکه علتی داشته باشد مومنین را در موقع خروج‌از مسجد(شاه) تحریك کرد خواست ثابت کند که مذهب دارد از دست میرود ، زیرا مردم شراب میخورند ونصیحت نمود که‌لازم است ازفروش مسکرات ممانعت کرد چونکه استعمال شراب درقرآن قدغن میباشد، بنابراین بایستی هرچه شراب وعرق در تهران‌موجود است از بین برود.

او اظهارداشت که دو ملت اقدام به تهیه مسکرات میکنند، یکی ارامنه و دیگری یهودیان و چون یهودیان نزدیك تر ما هستند (۱) بهتر است از آنها شروع کنیم . بلافاصله جمعیت با نعره‌های وحشتناك و آنهائیکه از عناصر بدنام و خطرناك تهران تشکیل میشدند (منظور او باش وقداره بندها) بدنبال شیخ‌ابراهیم بحرکت‌آمدند و وارد‌محله یهودیان شدند .

تمام دکان هارا چاپیدند (آنها رفته بودند مسکرات را از بین ببرند) آنچه که نمیتوانستند همراه ببرند درگلهای کوچه ریخته از بین بردند. کلیه زرگرخا نه‌را تاراج کردند و به این هم‌قناعت نکرده عده‌ای یهودیان را سخت مجروح نمودند . این وضع ۳ ساعت طـول کشید تا فراشان حاکم رسیدند . »

رئیس مدرسه مسیونیسیم لوی مینویسد. « دراثراین واقعه فورا با دو نفر اشخاص معروف به سفارت انگلیس رفتم و شارژ دافررا از وقائع مستحضر داشتم و فوراً با من به وزارت خارجه آمد و راجع‌به

---

(۱) چون یهودیان‌مانندمسیحیان مسلح نبودند .

این موضوع پروتست نمود . وزیر قول داد که مسئولین را توقیف و مجازات کرده و خسارات یهودیان را خواهد پرداخت . روز بعد بـه سفارت فرانسه رفتم واوهم یك نامه‌اي به وزارت خارجه نوشت‌وتقاضا نمود که امنیت یهودیان را تامین نمایند ، و همچنین امنیت‌مدرسه را. اثر آن فوری بود زیرا در مراجعت ملاحظه کردم که عده‌ای قزاق برای حفظ‌مدرسه فرستاده‌اند.

تحقیقات‌از طرف دولت شروع شدو صورت خسارات رابرداشتند مسیو گراهام قنسول انگلیس در روز شنبه برای دیدن وضع محله یهودیان‌آمد . این حمله باسابق فرق داشت زیرا سابقا محرکین‌معلوم میداشتند چه‌موقع‌تجاوزانجام خواهد گرفت ولی‌این دفعه بی‌خبر بود.»

یکی از اشخاص مطلع اظهار می‌داشت که در روز جمعه هنگام حمله رئیس مدرسه از محله غائب و بی‌خبر بود وی طرف ظهر یعنی هنگامیکه‌غارتگران در محله مشغول بودنددر حال مراجعت به‌شمس‌العماره میرسد یك یهودی که لباس او مانند مسلمانان و شناخته نمیشد توانسته بود از معرکه رهائی یافته متوجه خـارج از محله گردد در شمس‌العماره مصادف بامسیولوی رئیس مدرسه الیانس‌شده و باومیگوید مسیو بکجا میروی هزاران نفرمشغول‌چپاول‌و زدن‌ما میباشند. بلافاصله رئیس با درشکه‌ای خود رابه سفارت‌میرساند و باکمك قنسول‌انگلیس موفق میشوند که فراشان حکومت را به محله فرستاده به آن وضـع وحشتناك خاتمه دهند . مؤلف که در آن زمان طفلی بود هنوز بخاطر دارد که چگونه صدای فریاد و ناله مردم فضا را پر کرده و با چه وحشتی مردان خانه ،تیرهای« سوکا»رابه‌پشت‌دربهای کوچه وبام

برای‌جلوگیری از ورودحمله کنندگان‌میریختند . رئیس مدرسه در نامه ۲٤ژانویه خود مینویسد :

« اطلاعاتیرا که در ۲۰ ژانویه به شما داده هنوز به اتمام نرسیده تاکنون ۲۵ نفر توقیف گردیده‌اند ، مسئول واقعی شیخ ابراهیم است که هنوز پیدا نشده ، خسارات چپاول ۳۰ هزار تومان= ۱۵۰ هزار فرانک معادل ۱۵ هزار لیره طلا است. البته دخالت سنارت خانه‌های فرانسه و انگلیس در فعالیت مامورین‌دولت ایران بی‌اثرنبوده است :»

سپس رئیس مدرسه نامه‌ایکه‌حاکی ازفقر وضع ناگواریهودیان بود بشاه مینویسدو صدر اعظم به رئیس مدرسه اظهار میدارد که شاه شخصا ۵۰۰ تومان میدهد .

در نتیجه معین‌الدوله وزیرخارجه از کاربر کنار گردید .

بیست و پنج سال بعد از این واقعه هنگامیکه مؤلف در ارتش شاهنشاهی ایران در زمان اعلیحضرت فقید پهلوی کبیر کار می کرد صندوق‌داری که هرماهه حقوق اطبا را می‌پرداخت ، پیرمردی بود موسوم‌به شمس الاطبا فلاطونی . مردی بود باتجربه و دنیادیده ، روزی به این جانب گفت ، که : آیا بلوای شیخ ابراهیم را بخاطر داری ؟ جواب دادم آری طفل بودم . گفت آیا از علت آن با خبری ؟ اظهار داشتم می‌دانم که توسط شیخ ابراهیم قزوینی برپا شد و قضیه ظاهرا برای شکستن‌خمهای شراب بود ولی عملا فقط چپاولی‌بعمل آمدبدون آنکه خمی شکسته شود . گفت پس تو نمی‌دانی چرا شیخ ابراهیم که نه مجتهدو نه عالم بود این فتوا را که حق اونبود داد . گفتم نه‌ممکن

است بفرمائید گفت اگر به نهاری مرا دعوت کنی تنها من هستم که از این راز آگاهم، و میتوانم برایت تعریف کنم. روز موعود نهاررسید و پس از صرف غذا، من که تشنه دانستن و برداشتن سرپوش از روی این راز بودم گفتم بفرمائید هنگام فاش کردن این راز فرارسیده‌است.

وی ناراحت بود که بگوید، ولی‌قولی داده و نمکی خورده‌بود، اظهار داشت تا قسم نخوری که به من فحش‌و بد نخواهی گفت‌حکایت

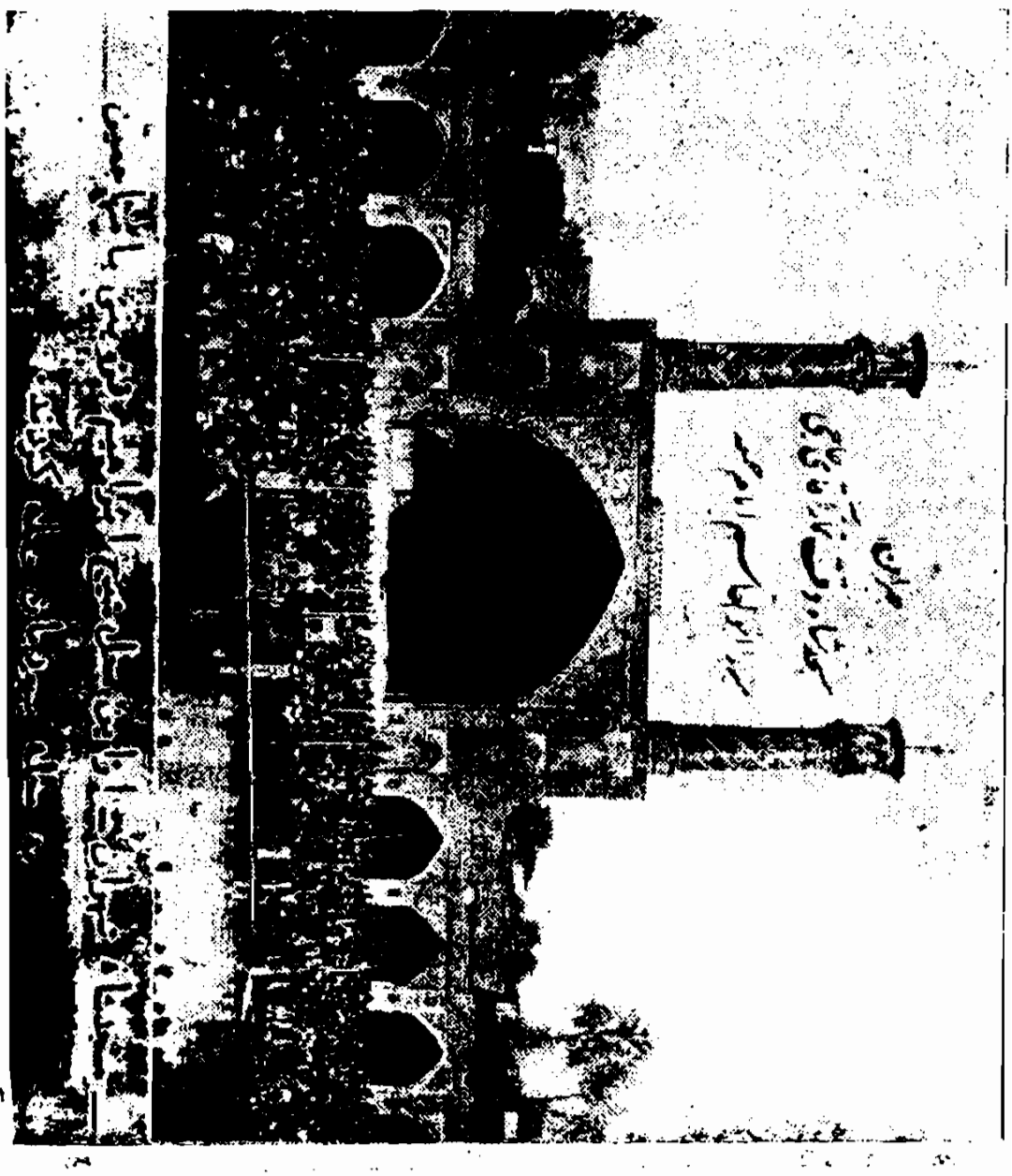

راآغاز نخواهم کرد. رضایت‌اوراحاصل نمودم.

پس واقعه را چنین حکایت کرد «من و شیخ ابراهیم مدتها بود که دوست بودیم‌وباهم در باغچه علی جان عصرها تریا کی می کشیدیم و همیشه موقع فور خود خیلی شوخی می کردیم.

روزی هنگام ماه مبارك که در آن باغچه افطار نموده وبساط‌دود را راه انداختیم شیخ ابراهیم را خلاف سابق شادمان و شوخ ندیدم، به او گفتم دردت چی است. گفت دست بدلم نزن زیرا دیگر آبرو و حیثیتی برایم باقی نمانده علت ماجرارا ازاوپرسیدم وچنین گفت:

از ابتدای‌ماه رمضان در گوشه‌ای‌ازمسجد شاه، آخوند خراسانی بالای منبر میرود که مردم دور او اجتماع‌نموده و موفقیتی کامل‌بدست آورده، من دو روز است که آنطرف مسجد شروع به وعظ نموده ام و ابداً موفقیتی‌ندارم و کسی متوجه من نمیشود وخیلی مجلس من‌سرد و بی‌روح شده است. دراثر این پیش‌آمد آن‌چند نفری‌هم که دورمن بودند متفرق شدند زیرا در انظار آنها نیز کوچك شده و نمی‌دانی تا چه حدی ناراحتم.

به او گفتم شیخ ابراهیم، اگر مانند هرروز به بذله گوئی خود ادامه دهی راه علاج را جلوئت خواهم گذارد. پرسید چه علاجی؟این کار چاره‌ای نداردو آب رفته دیگر بجوی‌بازنیاید. گفتم‌به من‌اطمینان کن فرداباز به محل خود برگرد و در ضمن ذکر مطالب جاری و وعظ شروع به بدگوئی وفحش دادن به جهودها بکن و خواهی دید چگونه مردم دور تو اجتماع خواهند نمود. گفت این کار من چه مربوط به جهودان است گفتم حقا که نالایقی. تو مگر نمی‌خواهی

مردم دور تو جمع شوند مگر مایل نیستی معروف گردی ، گفت چرا گفتم مگر ندیدی آسیدریحان‌الله بایك‌شاهکار وصله گذاردن‌بریهودیان در این چند سال چگونه معروف‌شد . گفت ای‌بابا او وصله و قانون محدودیتی را جلو کشید و برای من چیزی باقی نیست . به او گفتم تو خیال می کنی آنهائی که دور توجمع می‌شوند از قانون و مقررات مذهبی یا امثال آن خبری دارند . تو فردا برو وبد از جهودها بگو و هرچه گفتی نگران نباش.

روز بعد که شیخ ابراهیم به مسجد رفت ، ٤ شنبه بود و پس از ذکر مقدماتی و اینکه‌اسلام در خطر افتاده زیرا مردم شراب میخورند فریاد کرد ای مردم ، چه بگویم از این جهودهای نجس که سازنده شراب‌هستند وشروع به بدگوئی کرد . مردمی که آنطرف‌صحن‌اطراف شیخ خراسانی بودند ،متوجه شیخ ماشدند و چون‌آثار موفقیت‌برایش محسوس گردید با حرارت به رویه خود ادامه داد . روز ٥ شنبه درشهر منتشرشده بود که خبر ندارید چه‌آخوند مومن و مقدسی درمسجدشاه وعظ می کند ، حقیقتا بیاناتش‌شنیدنی‌است .

دیگر در مسجدجا نبود و مجلس شیخ خراسانی بی‌مزه شده‌بود و همه مردم پشت به او کرده بودند . شیخ ابراهیم به رویه روز گذشته خود ادامه دادو دراین روز اوباش وقداره بندها که منتظر فرصت‌برای بدست آوردن غنیمتی بودند نیز حضور داشتند و پی در پی فریاد می کردند که تکلیف را معین کن او وعده به بعد می‌نمود ، و حقیقتا بدان که نظر سوئی نسبت بیهودیان نداشت : عصر که برای کشیدن تریاك در باغچه علی‌خان جمع شدیم . در حالی که از موفقیت خود

خوشوقت بودبه من گفت که دچاربد مخمصه‌ای‌شدم‌امروز تمام‌لوطیهای شهر جمع بودند و کثرت جمعیت زیاد واز من تکلیف می‌خواستند من وعده بعد را به آنها داده‌ام و مطمئنم که اگر فردا فتوائی صادر نکنم مراقطعه‌قطعه خواهند کرد. به‌او گفتم‌رفیق خودمانیم‌جهودهابیچاره‌اند مبادا حکم قتل و کشتار یا چپاولی بر علیه آنها بدهی. جواب دادمن خود به این وظیفه‌آگاهم امابگوفردا با این‌مردم‌چه کنم. گفتم‌فردا بگوای‌مردم بطوری که‌میدانید دین‌دارد ازدست میرود در قرآن کریم خوردن شراب و مسکرات ممنوع است ارامنه و یهودیان سازنده آنند و محیط مارا نجس و مردم را به گناه آلوده کرده‌اند. واگرنتوانستی آنهارا رام کنی حکم کن که بایستی خمره های شراب را خورد کرد و مسکرات را از بین برد. شاید مردم اسم ارامنه بشنوند از حمله صرفنظر نمایند زیرا میدانند که آنها مسلح و از خود دفاع خواهند نمود و اگر چاره‌ای در پیش نبود فقط حکم حمله به خمهای شراب محله یهودیان‌را بده.

روز بعد جمعه ومردم بی کاره زیادتر شده و تا بام‌های مسجدهم دیگر جا نبود. شیخ ابراهیم قضیه گناه یهودیان را کاملا منتصب به تهیه شراب نمود ومی گفت‌ای‌مردم دین‌دارد ازدست میرود.

فریاد لوطیان از هرطرف بلند بود که تا تکلیف‌را امروز معین نکنی نخواهیم گذاشت که از مسجد خارج شوی، ظهر نزدیك می‌شد و ناچار شیخ ابراهیم گفت ای مردم با من حرکت کنید و فقط خمها را بشکنید.

صدای فریاد رضایت جمعیت بلند گردید و اکثراً بطرف محله

یهودیان سرازیر شدند اما متاسفانه در عوض خم سرکله شکسته شد و چپاول نمودندولی بسیار خوشوقتم که در آن‌روز غیر از جرح‌وچپاول کشتاری نشد • گفتم شیخ ابراهیم چه شد؟ جواب داد « طولی نکشید که فراش‌های حکومتی به محله آمدند و شیخ ابراهیم در ابتدامخفی گردید (البته نزد رفیق خود) و بعد چون قضیه را جدی دیدازتهران شبانه فرار کرد • این‌بودتعریف‌شمس‌الاطبا •

یکی‌از شاعران شوخ وظریف آن زمان موسوم به میرزامحمدمهدی مازندرانی متخلص‌به شحنه (۱)درباره حادثه خمره شکنی شیخ ابراهیم چنین گفته‌است :

زاهد بشکست از سر خامی خم می
اسباب نشاط می‌گساران شد طی
گر بهر خدا شکست ای وای بما
وز بهر ریا شکست صد وای بوی «۲»

واقعات درکردستان ، همدان،کاشان ، اصفهان، سمنان، کرمانشاه وشیراز

در ۱۳ اوت سال ۱۹۰۱ پس از سال‌ها انتظار مدرسه الیانس در

۱ـ نام‌اول‌شحنه‌مهدی خان بوده وفاتش سال ۱۳۳۰ هجری است • در زمانیکه حسینعلی‌میرزافرمانفرمای فارس بود مهدی خان داروغه‌شیراز بود و باین مناسبت متخلص به شحنه گردید • مهدی‌خان اصلا مازندرانی بوده چندی‌هم دراصفهان‌زندگانی نموده‌است• «ازتاریخ اصفهان وری‌بقلم حاجی‌میرزاحسین‌خان شیخ جابری‌انصاری »

«۲» خواندنیهاشماره ۱۳۵ سال‌شانزدهم شنبهٔ سوم شهریور۱۳۳۵

شهر سنندج برای یهودیان افتتاح گردید • مسیو باسان رئیس مدرسه همدان به سنندج مسافرت نموده و منظور فوق را عملی ساخت . باسان از شیخ شکرالله که درسال ۱۸۷۶ میلادی برعلیه یهودیان حکم جهاد داده بود واز ترس مشار الیه ۷۰ خانواده یهودی مسلمان شده بودند ملاقات کرد و مشیر دیوان و آسف را هم دیدنی کرد•

ابراهیم جدید، بعناوین مختلفه سالی هزار تومان از یهودیان میگرفت در همین سال الیانس بر فعالیت خود افزوده بافرستادن مسیو کونفینو به اصفهان مدرسه الیانس آنشهر را افتتاح نموده ، یهودیان بیچاره اصفهان که از هر شهر دیگری در ایران بیشتر دچار ناملایمات و تعصبات ملانماها بودند وتبلیغات میسیونرها هم آنهارا احاطه کرده بود امیدوار شده با حرارت وعلاقه مخصوص پیرو علم و دانش می گردندند•

در بولتن شماره ۲۵ صفحه ۷۲ دنباله راپرت واصله به الیانس از همدان مورخه ۷ فوریه مینویسد:

«زنی مسلمان یك بسته امانتی به یوسف عطار داده بود وقتی برمی گردد که آنرا بگیرد اظهار میدارد، یك انگشتر کسر است ومیرود نزد حاجی میرزا حسین شکایت می کند•

این شخص که از یهودیان نفرت دارد نوکرهای خود را به خانه یوسف میفرستد و آنها برگشته اطلاع میدهند که یوسف مؤدبانه صحبت ننموده است . خواستند اورا ببرند اما یوسف فرار کرده نزد مجتهدی دیگر که مهم تر و بیهودیان علاقمند بود پناه می برد • مبارزه بین دو مجتهد آغاز می گردد و چون طرف آقا محمد حاضر نمیشود که یهودی را تسلیم نماید ، حاجی میرزا حسن تصمیم می گیرد ازیهودیان

انتقام بکشد و شروع به تحریك در شهر مینماید • نظر باینکه این موقع مصادف با رسیدن اخبار راجع به توقیف مسئولین بلوای خمره شکنی ازتهران بود ، دراثر نصیحت عده‌ای آرام می گردد •

حاجی‌میرزاحسن سی‌نفر ازتجار مسلمان را که بایهودیان‌رقابت داشتندبا خود همراه نموده و پول لازم برای تقسیم بین اراذل واوباش شهر رااز آنها گرفته، اما از طرف رؤسای اصناف به این رویه‌مخالفت می‌نمایند . خود حاجی میرزا حسن قبل از آرام شدن به‌کاروانسراها خصوصاً به آن‌قسمتی که‌خرده‌ش‌مالك‌بودرفته‌ودکاکین‌یهودیانرامیبست.»

دربولتن‌شماره ۲۶سال ۱۹۰۱ مینویسد:

در سال ۱۹۰۱ موقع ورود کونفینو به ایران، هنگامیکه‌نزدیك کاشان شد ملاحظه کرد که ۶۰۰ نفر از یهودیان‌کاشان با حال گریه (خوشحالی)از او پیشواز کرده و گوسفند قربانی نمودند . موقعیکه‌به اصفهان‌نزدیك شد ملاحظه نمود که‌یهودیان اصفهان هم به جلواو آمدند و مانند یك ناجی از او پذیرائی کردند و نه یك رئیس مدرسه . آنها گفتند **حالا دیگر میتوانیم راحت بمیریم** . بیان این جمله شدت بدبختی آنها را می‌رساند .

مسیو کونفینو در نامه مورخه ۱۶ ژوین از اصفهان مفصلا از فعالیت مسیون پروتستان صحبت می‌نماید که قدرت آنها ازکاتولیکها زیاد تر است و میرزانورالله (حکیم) در سال ۱۸۸۹ موفق شد که هفت نفر یهودی را تغییر مذهب بدهد و در اثر این موفقیت تصمیم‌به‌افتتاح مدرسه گرفتند . چون‌مردم فقیرندمیرزانورالله بسیارخرج‌می کرد.

بجای شخص‌اخیر رئیس Reis آمد و بجای او گارلند

آبراهام دردشتی مسلمان شد. آقا نجفی عقب‌عده‌ای از بزرگان یهود اصفهان فرستاده و از آنها تقاضا کرد که داخل مباحثه برای ثبوت حقانیت مذهب موسی گردند. چون نتیجه‌این مباحثه معلوم‌بود، آنها جواب دادند، ما بی‌علم هستیم‌و رئیس روحانی ما در بغداد است‌ومطالب آقا را به او خواهیم نوشت و هرچه جواب آمد عمل می کنیم، سپس به شرح چند واقعه و تجاوزات انفرادی پرداخته است:

مسیو باسان رئیس مدرسه همدان در تاریخ ۱۹ اوت ۱۹۰۱ از سنندج می‌نویسد:

با اینکه ورود خود را به سنندج خبر نداده بود جماعت یهود شهر، سواره به پیشواز وی آمدند و به او گفتند تا مدرسه برای ما ایجاد نکنی محال است بگذاریم از اینجا بروی. از متنفذین شهر دیدن کرد. این شهر ۳۰۰۰ یهودی دارد ۲۱۰ پسر و ۱۲۴ دختر، برای‌رفتن به مدرسه‌حاضر ندفعلا نزدراب درس‌می‌خوانند. وضعیت آنهاخوب‌نیست.

در آن‌عصر جمعیت‌یهودیان کردستان‌ایران‌بدین‌قرار بوده‌است:

بانه	۶۰	خانوار	۱	کنیسه	۴۰۰ نفر
سقز	۱۸۰	»	۲	»	۱۰۰۰ »
بوکان	۶۰	»	۱	»	۴۰۰ »
میاندواب	۱۶	»	۱	»	۹۰۰ »
ساوجبلاغ	۱۷۵	»	۱	»	۱۰۰۰ »
نکاده	۱۳۰	»	۱	»	۸۰۰ »
قوئی	۵۰	»	۱	»	۳۰۰ »

سلماس	۱۲۰	»	۲	»	۷۰۰ »
سیانکله	٤۰	»	۱	)	۲۵۰)
بیجار	٤۵۰	)	۱	)	۹۰۰)
سنندج	٤۸۰	خانوار	۲	کنیسه	۱۹۰۰ نفر
			جمع		۹۵۰۰

اما بایستی ۱۲۰۰۰ باشند.

در بولتن شماره ۲۷ سال ۱۹۰۲ می نویسد:

« وضع یهودیان ایران بهتر است مع الوصف قیام بر علیه آنان و قتلها هنوز وجود دارد. درچهارم سپتامبر ۱۹۰۲ کمیته مرکزی یك نامه تشکر آمیزی به شاه ایران در پاریس نوشت. »

نامه ۵ فوریه ۱۹۰۲ از تهران می نویسد:

« سمنان ۲۰ نفر یهودی داشت برحسب حکم آخوندها آنها را چاپیدند و یهودیان فرار کردند ماشی کبابی تهرانی سخت کتك خورده و وضعش وخیم است. نزد دولت اقدام شد، وعده رفع ظلم و جبران خسارت داده اند. »

با این ترتیب آخرین دسته ۲۰ نفری سمنان که از قتل و کشتار مغول و بعداً صفویه و افاغنه باقی مانده بودند این شهر را ترك کردند.

نامه دوم آوریل ۱۹۰۲ از همدان می نویسد:

(روز سیزده بدر، باوجودیکه یهودیان خارج نشدند، بواسطه داشتن زلف بلند، مورد حمله قرار گرفتند.

دوم آوریل ۱۹۰۲ از همدان خبر رسید که آقا شیخ محمد حسن بهاری تازه وارد همدان گردیده و برای معروفیت خود در صدد قیام

برعلیه یهودیان است اعلاناتی برای غارت محله یهودیان صادر شده و دستور داده که خیاطهای مسلمان برای یهودیان لباس ندوزند. در بازار، عده‌ای از یهودیان را بعنوان آنکه وصله نداشته‌اند وزلف داشته اند کتك زده‌اند یهودیان توسط قاصدی عریضه برای مشیرالدوله وزیر خارجه ارسال داشتند.»

«واقعه دیگری که در تاریخ اول آوریل ۱۹۰۲ در همدان اتفاق میفتد آنست که شیخی نزد ملاربی ملای یهودیان رفته، اظهار می‌دارد که از کربلا آمده و باید که یهودیان زلف خود را بلند نکنند ولباس ماهوت و شال ابریشمی نپوشند واگرغیر ازاین نمایند وبکوچه بیایند کشته شوند.

ملاربی مراتب را به رئیس مدرسه الیانس خبر داد ووی هم به حاکم شهر. روز بعد نایب‌الحکومه باصد نفر سوار ودومیرغضب در شهر بگردش در آمدند و حاکم به ملاها اطلاع داد که مسؤل هرگونه واقعه سوء میباشند ضمنا یك فوج سوار نظام در شهر واطراف مراقبت نموده و ۲۵ سوار هم برای حفظ مدرسه میفرستند و مدرسه بسته بود. در روز سوم آوریل که آخرعیدنوروز بودعده‌ای ازمسلمانها که از دهات اطراف بودند و مخفیانه برای آنها برعلیه یهودیان موعظه کرده بودند در کوچه‌های شهر بگردش درآمده و اگر یهودی در کوچه می‌دیدند کتك میزدند و شهر بحال تعطیل درآمده بود در نتیجه برای دفعه دوم عریضه‌ای به وزیرخارجه ارسال گردید ودر روز چهارم آوریل حاکم، رؤسای اصناف را دعوت و حکم میکند که باید دکانها باز شوند وآنهاراتهدید می‌نماید.

در نتیجه شیخ محمد حسن بهاری به ده خود مراجعت نمود ضمناً

حکمی هم ازمشیرالدوله به همدان رسید که حاکم آن‌را درشهرمنتشر نمود با این ترتیب مردم آرام شده و می گفتند ما بابابیها کار داریم نه با یهودی‌ها » (۱)

مظفرالدین‌شاه که دچار مشکلات مالی بود در سال ۱۹۰۰ مبلغ سی و دو ملیون ونیم روبل از روسیه قرض نمود با ربح پنج در صد و گمرکات ایران به استثنای گمرکات‌خلیج فارس را وثیقه‌داد ، در این موقع بلژیکی ها بر گمرکات ایران ریاست داشتند و در سال ۱۹۰۱ بار دیگر ده ملیون قرض نمود . این قروض و مسافرت شاه در سال ۱۹۰۲ به‌اروپا، عدم رضایت مردم را درایران فراهم ساخت .

در تابستان‌این سال در لندن نمایندگان انگلو ژویش‌اسوسیشین و بوارداوف‌دپوتی خطابه‌ای ، تقدیم شاه که‌حاکی ازتشکر از توجهات ملوکانه‌به یهودیان ایران ومدارس الیانس‌اسرائیلی فرانسه بود،نمودند و شاه هم وعده هر قسم مساعدت را برای آتیه داد . در تاریخ چهارم سپتامبر ۱۹۰۲ ، همین مراسم در پاریس توسط الیانس بعمل آمدوشاه بار دیگر آنها را بمراحم و مساعدت خود امیدوارنموده وضمناًازالیانس برای مدارسی که افتتاح نموده و خدمتی به فرهنگ در ایران نموده است تشکر نمود .

۳۰ اکتبر ۱۹۰۲ : بروجرد ۶۰۰ یهودی دارد ، علی مردم بـه داود یحزقل پیشنهاد میکند که به دهکده برود زیرا مادر خسروخان صاحب‌ده میخواهد تریاك‌بفروشدوبزازي بخرد.

داود که جوانی ۱۸ ساله و صاحب زن بود با یحزقل لوی ۱۶

---

(۱) کهن صدق.

ساله و یعقوب اسحق ۱۲ ساله نوکرش می‌روند و نزدیك ده هر۳ نفررا کشتند ، به سالار الدوله شکایت شده . حاکم بروجرد معتمد الممالك است و بدیدن مسیو باسان‌رفت . اول اکتبر هم در کرمانشاه دو نفر یهودیکه برای کسب ببیرون‌رفته بودند آنهارا کشتند ، درنتیجه‌الیانس وریاست‌مدرسه باردیگراقدامات‌لازمه‌را برای‌دستگیری‌مقصرین‌نمودند.

مسیوفرحی‌به معاونت مسیو نیسیم مدیر مدرسه تهران‌منصوب شد. بنابراین رئیس‌مدرسه تهران فرصت‌بیشتری‌پیدا کرده عازم‌بازدید جامعه‌یهود اورمیه گردید .

در سال ۱۹۰۳، الیانس، دومحصل برای تعلیم‌معلمی‌ازتهران(۱) و سه نفر از همدان به پاریس گسیل داشت در همین سال مدرسه‌ای تحت نظر ریاست مدرسهٔ همدان در تویسرکان باز شد و مسیو باسان از کرمانشاه و مسیو کونفینو مدیر مدرسه اصفهان از جامعه‌شیراز سرکشی کردند .

در نتیجه راپرت کونفینو ، الیانس مدرسه شیراز را تحت ریاست مسیو شوفر افتتاح نمودند در همین سال یکنفر یهودی موسوم به العازار جهرمی را در سروستان با ۳۵ ضربه کارد کشتند در بولتن شماره ۲۸صفحه ۱۱۵ ازسال۱۹۰۳ می‌نویسد :

---

(۱) درسال ۱۹۰۲ ساسون و داود نهورای برای تحصیل معلمی به مدرسه نرمال الیانس به پاریس رفتند و در سال ۱۹۰۳ ادریس نهورای پسر حکیم افلاط به پاریس مسافرت نمود و بعد بنژامن فرزند یحزقل کاشانی وطوبیا اسرائیل‌کاشانی و بعد یکنفر اصفهانی موسوم به یوحنان و بعدازاو امیر آقابابا بی‌مشه‌و بعدهسکل‌رفتند .

« دراین سال ۱۹۰۳ در شیرازواقعه‌ای رخ داد. در این شهرا کثراً پیله‌ور و مطربند .

شیراز درسال ٦٧٤ میلادی بنا شده قدیمی‌ترین ساکنین اینشهر یهودیان میباشند . می گویند در قبرستان آنها سنگهای مربوط به ۱۱ قرن قبل وجود دارد (مربوط به قرن هفتم و هشتم میلادی)دو کنیسه دارد وورودیهودیان به حمام مسلمین ممنوع‌است .

اصناف یهودیان شیراز بدین قرارمی‌باشند:

پیله ور	٤۰۰	خرازی فروش	٥
بنا	۲۰۰	صراف	۱۰
زرگر	۱۰۲	جواهری	٥
شراب‌فروشی	۸۰	ساز زن	٦۰
عرق کش	۱۰	طبیب	٥
تاجر	۹۰	جراح	۲
عطار	۲۰		
قصاب	۱٥		

جمعیت‌یهودی اطراف‌شیر از

جهرم	٥۰۰
نوباوگان	۳۰۰
راقون	۳۰۰
داراب	۲۰۰
لارستان	۲٥۰

(قبل‌ازصفویه عده یهودیان آن‌هزاران‌نفر بودند)

گرادار	۲۰۰
کازرون	۱۸۰
فیروزآباد	۱۰۰
برازجان	۵۰
جمع	۲۰۸۰

مسلمانها فقط به اطبای یهود احترام میگذارند. گاهی تشبث به قتل افراد یهود میگردد. بجای آصف‌الدوله‌علاءالدوله حاکم‌شده‌است.»

ازهمدان اطلاع رسید:

در بروجرد هنوز قاتلین ۳نفرجوانان یهودی را تنبیه‌نکرده‌اند (هیچ‌گاه نمیکردند) چهارده‌سال قبل قیامی برعلیه یهودیان بروجرد انجام‌شدو کنیسه‌شهرراخراب کردند. درآنجا ۸۰۰نفریهودی‌و۲۰فامیل ثروتمند داردکه آنها طبیب‌هستند.

جمعیت کرمانشاه واطراف		شغل یهودیان کرمانشاه	
کرمانشاه	۱۴۰۶	عطار	۲۲
قواره	۱۸ فامیل	تاجر	۵۵
کرند	۳۰ «	زرگر	۲۳
قصر	۱۲ «	بزازدوره گرد	۴۴
ذهاب	۱۶ «	عطاردوره گرد	۷۰
سرپل	۱۴ «	رنگرز	۲۸
بیلوار	۴ «	حمال	۱۵

دینور	٤	«	دلال	٥
کلیائی	٦	«	معلم عبری	۲
دیار	٤	«	بافنده	۱۰
سنقر	٦	«	عرق کش	۲
رواند	٤	«	فروشنده عرق	۳
وعده‌ای دیگر دردهات اطراف			سلمانی	۳
			خادم کنیسه	۳
			چاه‌کن	۳

در این سال ۱۹۰۳ مدارس سنندج و شیراز کاملا بجریان کار و فعالیت افتادند. »

درسال ۱۹۰۴ راپرتی ازریاست مدرسه شیرازحاکی از تجاوزات نسبت بیهودیان بخصوص درلارستان وتعدیات حاکم جهرم رسیدوخدابخش که ازشیراز به کمجون رفته‌بود مجبورش کردند که‌مسلمان شودووضع یهودیان اطراف شیراز روزبروز بدترمیشود .

و ازاصفهان مینویسند :

« فشار قرون متمادی باعث شده که یهودیان ایران نمیتوانند فرق‌بین آرزو وحقیقت را درك نمایند تحریکات داخلی وخارجی برای ازبین بردن مدرسه شروع گردیده است» (۱)

پایان کتاب ششم
از جلد سوم

---

(۱) بولتن شماره ۲۹ سال ۱۹۰٤ صفحه ٦۱

جلد سوم - کتاب هفتم

یکی ازعلل بزرگ تجاوزات نسبت به بنی‌اسرائیل وناراحتیهای گوناگون آنان درقرون متمادی الی زمان اخیر ، آشنانبودن ملل‌عالم به مذهب واخلاق وتمدن یهود میباشد که آن هم دراثر فقدان دستگاه تبلیغاتی‌این قوم بوده که در نتیجه عدم تمایل به‌تجاوزوتحمیل‌عقاید خود حاصل شده است .

اگر یهودیان جهان بمنظور حفظ نژاد و قومیت اسرائیل یا از نقطه نظراخلاقی‌نخواسته‌اند ولوبوسیله تبلیغ ساده، ایمان وعقیده‌خود را بردیگران تحمیل نمایند ، اقلا لازم بود که پیروان مذاهب مختلفه را نسبت به مقررات کل و جزء دین خویش که شالوده حقوقی‌جهان متمدن کنونی‌است آشنا سازند زیرا حتی دراین‌عصر که تمدن صنعتی به حد اعلای خود رسیده و جهانیان را بهم نزدیك نموده است ، اکثر افراد بشر از اساس مذهب موسی و مقررات اخلاقی یهودیت بی‌اطلاع میباشند ودرنتیجه عدم آشنائی به‌قوانین یهود، وسهم وی درآنچه را که دشمنان عالم‌یهودنیك‌میدانند،همواره‌درهرزمان ومکان، بعضی‌ازافراد بر اساس کینه‌های‌ارثی‌وحسابهای‌شخصی،توانسته‌اندبانسبتهای‌دروغین،توده های بی‌خبررابرعلیه‌یهودیان برانگیخته و مردم بی‌اطلاع‌راآلت‌اجرای اغراض خویش ساخته وبدین وسیله گوشه‌هائی ازصفحات تاریخ ملت خودرا سیاه سازند .

دکترحبیب لوی

یکی ازعلل دیگر تراژدی خونین تاریخی یهودیان عالم ، در اثر آن بوده‌است که‌قبل‌از آنکه‌جهانیان مستعد استفهام ارزش اخلاقی‌اساس وحدانیت‌ومقررات عدل‌وانصاف‌پیغمبران‌اسرائیل ویا دستورات‌بهداشتی عقلای این قوم گردند ، ملت‌یهود ۲۰قرن‌جلوتروشایدبیشترازدیگران پیرو این‌اصول گردید .

درنتیجه، چون‌اختلاف فکری وعقیده‌ای‌بین‌وی‌وملل‌دیگرحاصل شد ، بحکم‌آنکه « اختلاف تولید کینه میکند » مورد نفرت وانزجار اکثریتی که وی را احاطه کرده بودند واقع گردید وهنگامیکه سایر ملل‌جهان پیروهمین اصول ومقررات شدند، کینه ونفرت نسبت‌بیهود که قرنها درافکارآنها ریشه دوانیده‌وموضوعی عادی و ارثی‌برای‌ایشان شده‌بود ، دیگرترك آن بآسانی میسرنبود.

دکترحبیب لوی

جلد سوم ـ کتاب هفتم

اوضاع و احوال یهودیان ایران

پس ازمشروطیت ایران تا عصر فرخنده اعلیحضرت

محمد رضاشاه پهلوی

فصل اول

اوضاع واحوال‌سیاسی واجتماعی ایران که مانند قرن‌وسطی، در اروپابود، ازعصر ناصرالدین‌شاه رو به‌بیداری رفت. نه فقط وضع‌یهودیان ایران وخیم‌ومتشنج بودبلکه فشاروتجاوزحکام وقلدران ، اهالی کشور را نیزبتنگ‌آورده‌بود. وهربالاتروهرقوی‌تری مشغول چپاول‌ضعیف‌تر بود وچون یهودیان‌ازهمه‌ضعیف‌تر بودندومخصوصاً موضوع فرق‌مذهب آنها بااکثریت ، موجب میگشت که تجاوز برآنان بیشترومحسوس‌تر گردد. اوضاع اقتصادی هم خراب بود ، لوطی وقداره‌بند وبیکاره شهر درانتظارفرصت چپاول‌بودند.ملا ، وسیله‌ای را میجست‌تا خودرامعروف کرده نان ومخارج فامیل‌خویش را تامین نماید. ازشاه گرفته تاحاکم ومامورین جزء یك ایالت یا یك شهر یا یك محله ، یك فرد یا عده‌ای را بین‌خود معامله نموده تابه اشدامکان ازآن استفاده شده تامین‌مخارج حرمخانه وآبدارخانه وسفره وسیع خادمان خود را بنمایند. بازاری و

تاجرهم برای جواب دادن به صدها مخارجیکه از اثر تجاوز مامورین حاصل‌میگردید لازم‌بود که ازفروش کالای‌خود حداکثراستفاده راببرد. مردم هیچگونه تسلی‌ای غیراز ایمان به عقبی و امیدزندگانی بهتری را بعد ازمرگ نداشتند. بنابراین‌آنهم بسته بود بدست پیشوایان دین و چون قوه تمیزمردم کم بود نمیتوانستند بین پیشوای حقیقی وملانماها فرقی بگذارند. لذا امرملانماها هم برای آنها وحی آسمانی بود و از همین‌جااست که‌تجاوزبیهودیان‌وقتل‌وغارت‌وآزارآنهاسرچشمه‌میگرفت.

در اثر این اوضاع و احوال تمام مردم ایران تشنه تغییرات و اصلاح وضع کشور بودند. منتها مردم به چند طبقه تقسیم میگردیدند. عده‌ای از راه مذهب خواهان تغییرات بوده و درانتظار ظهور حضرت امام زمان علیه‌السلام بودند ووقتی میرزا سیدعلی‌محمد باب دعوی خودراعلنی نمود، عده‌ای از این طبقه پیرواوشدند. عده دیگرازمردم که ازاوضاع و احوال ملل اروپائی وزندگانی وحقوق اجتماع آنان بااطلاع‌بودند، ازراه سیاسی وحقوق مدنی میخواستندآزادی خودرا بدست‌آورند.

در این راه در زمان ناصرالدین شاه ، سید جمال‌الدین افغانی و جمعیتی که حزب فراماسونری (فراموش خانه) را ایجاد نمودند و میرزا تقی‌خان امیرکبیر ومیرزاحسین خان سپه سالار و میرزا آقاخان کرمانی‌وحاجی شیخ‌هادی نجم‌آبادی ومرحوم سیدمحمد طباطبائی‌وآقای سیدعبدالله بهبهانی وده‌ها نفردیگرازعلمای روحانی فاضل برای بدست آوردن‌آزادی و اصلاح کشور ، قدمهای مفیدی برداشتند و بعداً ملك

المتکلمین و میرزا جهانگیرخان وسیدجمال‌الدین واعظ (۱) و حاجی میرزا ابراهیم‌آقا وقاضی‌قزوینی وروح‌القدس وثقةالاسلام وسرداراسعد بختیاری وعده‌بسیاری‌بهمراهی سپه‌سالارتنکابنی « به منظوردخول‌تمدن درایران » وحفظ آزادی فداکاریهای بسیاری نموده و جان خودرا فدا نمودند تا ثمره انقلاب را که مشروطیت ایران باشد عملی‌سازند .

اقلیت‌های مذهبی همه آرزومند دیدار مشروطیت ایران بودند. یهودیان در اثرفشار وتجاوز خوردشده ، زردشتی‌ها قدرتی نداشتند ولی ارامنه بخوبی توانستند دراین راه خدمات برجسته‌ای بنمایند .

مرحوم دکترمهدی ملك زاده در تاریخ مشروطیت ایران جلد اول صفحه ۱۱۹ مرقوم‌داشته‌اند:

« طبعا درکشورهائیکه آزادی وقانون نیست طبقاتیکه دراقلیت مذهبی هستند مورد فشار و طعن و لعن و تجاوز عامه قرارمیگیرند ، **مخصوصاً درممالك شرق ومسلمان** که مردم بیشتر بعقاید مذهبی علاقمند هستند تا بوطن وآب و خاك ، **گاهی تعصب مذهبی عوام به‌بیرحمی وشقاوت منتهی میشود .**

در ایران هم یهود ، ارامنه ، زردشتی وطرفداران مذهب جدیداز فشارو صدمات‌عامه‌مصون نبودند (**بخصوص‌بطوریکه‌دیدیم‌یهودیان**) و دولت‌های وقت هم نسبت به‌آنها بی‌رحمیها روا داشته‌اند که شاید در کمتر نظیر آن دیده شده باشد »

---

(۱) مرحوم سیدجمال‌الدین واعظ در زمان انقلاب درروزشنبه‌ای که تعطیل بود به محله یهودیان‌حضور یافته ودر کنیسه « هاداش » نطق تاریخی خود را راجع به مشروطیت و آزادی که یهودیان از آن برخوردار خواهند گردید نمود .

فشار روحانیون و عامه مردم بطبقاتیکه در اقلیت بودند طبعاً آنها را مایل بیك حکومت آزادیخواه و قانون نموده بود و آرزومند بودند که روزی تحت لوای قانون از ستمگریهائیکه بآنها میشدرهائی یابند و در عقیده و ایمان خود آزاد باشند و از محرومیت‌هائیکه در نتیجه سالوس‌وریا کاری‌روحانی نماها نصیب آنها شده‌بود خلاص‌شوند. این بود که روشنفکران‌اقلیتها هم‌بااینکه قدرت توانائی نداشتندوخود آنها محتاج بحمایت دیگران بودند تاآنجائیکه برای آنها مقدوربود از دستگاه‌استبدادی ابراز بی‌زاری‌می کردند وبرای پیدایش‌مشروطیت و برقراری قانون سعی‌و کوشش می‌نمودند و رهبران نهضت‌مشروطیت را ناجی خود دانسته و آنها را تکریم و تحسین نموده واز آنان‌پیروی می کردند . »

خلاصه آنکه مسافرت‌شاه ایران وسایربزرگان‌ایرانی در۱۸۷۳ به اروپا وتاسیس پست و تلگراف و مدرسه دار الفنون و سایر مدارس و ازدیاد اروپائی‌ها و تبلیغات آنهادر ایران عواملی بودند که درروشن نمودن ذهن مردمان ایران تاثیر کامل داشته و آنها را برای تغییر در اوضاع و تقاضای آزادی آماده کرد و موضوع دیگر که مردم رابرای بدست آوردن این آرزو تشویق می‌نمود قوت ناصر الدین شاه و رفع هیبت‌اوبود.

سایکس در جلد دوم صفحه ۵۶۹ از قول یاد داشتهای سفارت انگلیس می‌نویسد :

«مدتهابود که وضع ایران روز بروز تحمل ناپذیر تر میشد. شاه کاملا در دست یك عده از درباریان فاسد بود که از یغمای دولت و

کشوراعاشه می‌نمودند. ثروت‌هائی که‌شاه ازپدربارث‌برده بودوهمچنین بیشتر منابع ثروت سلطنتی و ملی را شاه خرج کرده و ناچارمجبوربه توسل به استقراض از دول بیگانه شده بود و آن پول ها را تماما یا خرج مسافرتهای اروپا نموده و یا با درباریان خود تبذیر نموده بود . هرساله کسر عواید مشهودبود و کسر بودجه روزبروز افزایش‌میافت.

شاه بجای(علی اصغر خان) اتابك، عین‌الدوله‌را صدراعظم‌نموده بود ولی او هم غیر از استفاده شخصي نتوانست اصلاحاتی بعمل آورد . مشاغل دولتی را بمعرض فروش می گذاشت . گندم و جو را احتکار و زندگی ترقی کرده بود . ظلم و تعدی و بـاج و رشوه رواج داشت • سیاست عین‌الدوله موجب‌عدم‌رضایت‌طبقات‌مختلفه مردم‌ایران‌وخصوصاً طبقه علمای‌روشنفکر وفاضل‌را فراهم‌ساخت .

اولین عکس‌العمل این وضعیت ، اعتراض برویه عین الدوله‌بود واین اعتراض در اثر آن بود که عین الدوله عده‌ای از سیدهاوتجاریکه شکر احتکارنموده بودند چوب زد .در نتیجه عده‌ای از بازرگانان‌بست نشستند و در آنجا بر عده آنها افزوده شد ، امام جمعه تهران که با دولت مساعد بود آنها را از مسجد خارج کرد و آنموقع که مصادف با دسامبر ۱۹۰۵ بود آنها به حضرت عبدالعظیم بست نشستند و درآنجا نیز عده آنها افزوده گردید. شاه از مردم تقاضای متفرق شدن را نمود ولی مردم مقاومت کردند ، در نتیجه شاه تسلیم اراده مردم شده قول داد که عین‌الدوله‌رااز کار انداخته ویك‌عدالت خانه‌ای‌تاسیس‌نماید.

اما شاه قدم‌عملی در این راه بر نداشت در نتیجه در بهار سال ۱۹۰۶ عریضه‌ای از طرف مردم برای اجرا نمودن ، وعده‌های داده‌شده

تقدیم شاه گردید. در ماه مه شاه سکته ناقص کرد و عین الدوله فشار بر مردم را مضاعف نمود. سید جمال‌الدین واعظ به قم تبعید شد و آقا سید محمد توقیف گردیدو درنتیجه ،اجتماع مردم آزادشد. دراین‌اجتماع یك طلبه‌ازطرف سربازان کشته شدودرنتیجه اغتشاشی‌رخ‌داد که منجر به کشته‌شدن ۱۵ نفردیگر گردید.

و مردم به مسجد جامع‌برای‌بست رفتند وچون ورودخواربار‌را برای آنها جلوگیری کردند به‌قم مهاجرت نمودند. درماه اوت کسبه و دکاندارها دکانها را بستند پس عین الدوله حکم داد که هر کس دکان خودرا باز نکند، دکان‌او چاپیده خواهد شد. در نتیجه‌عده‌ای از صرافان و بازارگانان به سفارت انگلیس در تهران متحصن شدندتا بالاخره این عده‌به۱۲هزار نفررسید. تقاضای مردم‌عبارت‌بود:

از انفصال عین الدوله، اعلام قانون اساسی و دعوت مهاجرین قم به تهران. شاه تسلیم شد و عین الدوله منفصل ومیرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله که یکی‌ازآزادی‌خواهان‌بود به‌جانشینی‌او منصوب گردید. متحصنین قم بتهران خواسته شدند اما آنها با نظر عده‌ای ازایرانیان که از مقررات اروپاباخبرشده بودندتقاضای افتتاح‌مجلس دارالشورای ملی را نمودند که بالاخره فرمان آن‌را در تاریخ جمادی الثانی۱۳۲٤ هجری قمری ۱۵ اوت ۱۹۰٦ صادرنمود.

مردم برای افتتاح مجلس شورای ملی فشار آورده و بالاخره، دراکتبر ۱۹۰٦ اولین مجلس افتتاح گردید و بلافاصله کمیته‌مرکزی برای‌تدوین قانون اساسی تشکیل و آن‌را بسرعت تهیه و به امضاء شاه و مجلس رساند و پس از چند روز مظفر الدین شاه فوت نمود (آخر

سال ۱۹۰٦) این بود مختصری از وضع آن زمان و نتایجی که از آن اوضاع می‌توان به وضعیت یهودیان ایران نیز پی‌برد.

در قانون اساسی کشور ایران، حق یك نماینده به یهودیان ایران داده شده بود و یهودیان را بطور یك دسته از ملل متنوعه شناخته و نه جزو ملت ایران. برای ملل متنوعه محدودیت‌هائی، از قبیل ورود به پلیس و بعضی از وزارت خانه‌ها و بعضی مقامات حساس در کشور قائل شده بودند. مع الوصف وضع جدید برای یهودیان ایران، نعمت غیرمنتظره‌ای بود.

تشکیلات کشوری و مقررات مملکتی عوض می گردید اما آیا نظریه اکثریت ملت ایران نسبت بیهود عوض شده بود؟ آنچه مسلم است، تخفیفی در فشار بر یهودیان، بتدریج حاصل می گردید زیرا از یکطرف برای طبقه روحانی‌نماها موضوع جالب تازه‌ای پیش آمده‌بود که بیشتر از موضوع تجاوز بیهودیان آنان را مشغول داشته وازطرف دیگر در هر گوشه و کنار مملکت صحبت از فرا رسیدن عصر آزادی و اقتباس تمدن اروپائی بود و ضمناً حکام متجاوز مجبور بودنددررویه خودتغییری‌دهند.

اما توده ملت ایران دارای همان احساسات ضد یهود بود زیرا قدرت ملانماها اگر برای طبقه روشن فکر اثری نداشت ولی‌توده ملت پیرو آن بودند.

هنگامیکه در۱۹۰۵درتهران زمزمه‌اصلاحات وافتتاح عدالتخانه وبعدا مجلس دارالشوری ملی میشد در ولایات ایران تحریکاتی برعلیه یهودیان انجام میگردید.

در گلپایگان بازموضوع ارث بردن جدیدها را بمیان آورده و بزور، مردم را تغییر مذهب میدادند.

درهمین سال ۱۹۰۶ که مشروطیت ایران عطا شد پیرلوتی نویسنده نامی فرانسه در ایران مسافرت کرده وضع یهودیان شیراز را در کتاب (بسوی اصفهان) چنین مینویسد:

« حمالهای شیراز کاملا یهودیانی هستند که موهایشان دراز است (صفحه ٦٧)

(درشیراز) هنگام باز گشت بمنزل که از بازار کوچك یهودیان عبورمیکنیم همه دکانها بسته است وصاحبان دکانها جلودرها نشسته کتاب یا نقش نگاری دردست دارند. امروزشنبه است ومن متوجه این نکته نبودم ودراینجا یهودیان مجبورند یك نوع کلاه تاجی مخصوص استعمال کنند این کلاه از پشت گردن تا سر آنها را گرفته و به این وسیله شناخته میشوند (صفحه ۸۸)

(درشیراز) بازار کوچك یهودیان که نزدیك منزل است دردکانهای بازرگانان فانوسهای بلند سه شعله را روشن کرده‌اند، زنهای یهودیه که حق ندارند روبند مسلمانان را برچهره بگیرند ودرعین حال نمیتوانند با صورت باز بیرون بیایند، کاملا صورت خودرا بانقاب سیاه پوشانیده و صورت اینها را هم نمیتوان دید (صفحه ۹٦) «از شیرازاطلاع دادند(۱) که وضعیت یهودیان بداست. آخوندها برعلیه زلف ولباس تمیز یهودیان اعتراض دارند وعلت آن بوده است، که آخوندی یکنفرجوان یهودی

---

(۱) بولتن شماره ۳۰ سال ۱۹۰۵ صفحه ۷۸

را که ملبس به لباس تمیز بوده ودر کوچه به او برخورده، وبتصور آنکه یکی از اشرا فزادگان میباشد به اوسلام داده‌است ازطرف دیگر درشهر منتشر کردند که درمدرسه الیانس قرآن تدریس میکنند وبدین وسیله مردم را به هیجان آوردند وحاکم وعده رسیدگی، بمنظور تسکین مردم را داد، زیرا حاکم که قبلا ازمدرسه دیدن کرده وبه پروگرام تدریس آن آشنا بودمیدانست که این انتشارات دروغ است. باوجود تفتیش و اعلام به مردم، بازهم یهودیان را اذیت میکنند. شب (عید شبوعوت) آقامیرزا ابراهیم اعلانی بدیوارهای محله نصب‌نمود جاکی‌ازآنکه در عوض کلاه، بایستی فینه‌قرمز عثمانی‌رایهودیان‌سر بگذارند. !!. ازطرف آن ملا، آخوندی بنزد من‌آمد (رئیس‌مدرسه الیانس) که کلاهها بایستی عوض شود و وی‌عقب دعوا میگشت. خونسردی من اورا آرام کرد. هنوزموضوع خاتمه نیافته ویهودیان میترسند ازمحله خارج شوند.

در ۱۶ نوامبر همین سال ۳۰۰ نفربه محله یهودیان شیراز حمله کردند ونظامیان‌نتوانستند جلوگیری‌نمایند. جعفرقلیخان رئیس‌قزاقها قرآن درآورد قسم خورد وبه آنها گفت که اگرمتفرق نشویدحکم‌تیر اندازی دارد. اما مردم متفرق‌نشدند پس‌شلیك نمود وسه‌نفر کشته شدند و بدین‌ترتیب متفرق گردیدند. ده روز مدرسه تعطیل بود وعده‌ای از یهودیان دراین شورش مجروح شدند.

«در۱۹۰۵ کنفینو ازاصفهان راجع‌به‌یهودیان گلپایگان‌مینویسد:

«دوازده نفریهودی از گلپایگان برای‌شکایت آمدند که در فشار آخوندهاهستند وحاکم‌هم‌ازآنها میترسد وازتلگراف کردن‌بتهران‌هم

بیم دارند. شش ماه قبل یک زن یهودی را مسلمان کردند و حالا دارائی عموی اورا میخواهند به او بدهند. کنفینو به مشیرالدوله وزیر خارجه عریضه شکایت نوشت و حکم شاه را راجع به ارث یادآور گردید.

درسال ۱۹۰۶ تحت سرپرستی الیانس همدان، در نهاوند هم مدرسه افتتاح گردید. در نهاوند ۴۵۰ نفر یهودی دارد.»

کونفینو در کتاب اضافه میکند: (در صفحه ـ ۳۳) «در هیچ جا یهودیان، مانند ایران مورد مخالفت و تجاوز آخوندها قرار نگرفتند. در ایران، یهودیان حق شکایت نه نزد دولت خودرا داشتند و نه نزد کنسول‌های خارجه، زیرا اگر چنین شکایتی را مینمودند هزاران تجاوز واهانت بدتر، در انتظار آنها بود (منظورش ازطرف مردم و آخوندها است) خصوصاً در ایالات که دولت قدرتی نداشت.

بمحضیکه حاکم حکم انتصاب خودرا بدست میاورد، هیچ فکری غیر از بدست آوردن سود نداشت وازاینجا تکلیف همکیشان معلوم بود.

در صفحه ۳۵ مینویسد: اگر بخواهم شرح بدبختی ومصیبتهای وارده به هم مذهبان را بنویسم تمام شدنی نیست.

اوباش که وارد خانه یهودی میشدند، شراب نوشیده و هر اثاثیه‌ای که بنظرشان پسند میامد برداشته روانه میشدند این مردمان اگر پول قرض میکردند فراموش مینمودند که پس دهند و بهترین حل این موضوع از بین بردن طلب کار بود و اگر جرم هم معلوم میشد فقط ۴۲ تومان میپرداختند.»

محمدعلی شاه قاجار

فصل دوم

عصر محمد علی شاه
۱۹۰۷ - ۱۹۰۹

در ژانویه ۱۹۰۷ محمدعلی شاه برتخت سلطنت نشست . در موقع تاجگذاری نمایندگان مجلس را دعوت ننمود . برخلاف قانون اساسی با سفارت خانه‌های روس وانگلیس برای بدست آوردن یك قرضه ۴۰۰ هزار لیره‌ای داخل مذاکره شد وشاه درتحت تأثیر امیربهادرجنگ بود. میرزا علی‌اصغرخان اتابك اعظم را که در اروپا بود احضار نمود تا مشروطیت رابراندازد. کلیه کشور داخل درهرج ومرج شده وسالارالدوله

برادر شاه سر بطغیان برداشت ودر نهاوند شکست خورد.

اتابك که مشغول مذاکرات ودسته‌بندی بود درماه اوت همین سال موقع خروج ازمجلس توسط عباس آقا تبریزی ترور شد ومردم ازاین واقعه خوشوقت بودند . درمجلس نمایندگان دودسته بودند ، معتدلین وافراطیون که اکثریت داشتند. دراین ضمن انجمنهای مختلفی تشکیل گردیده بود وجوانان یهودتهران با بعضی ازآنها رابطه داشتند .

پس از کشته شدن اتابك ، شاه ناصرالملك را که میتوانست مورد اعتماد مجلس باشد به نخست وزیری انتخاب نمود و بعد در دسامبر ، ناصرالملك را که استعفاداده بودتوقیف و دراثردخالت انگلیسها آزادشد.

دراین موقع درباریان عده‌ای ازقاطرچیها و اراذل و اوباش شهر را تحریك کرده بمخالفت با مجلس مشروطیت برانگیختند وآنها در میدان توپخانه اجتماع نموده و با داد وفریاد و جیب‌بری و کشتن یك نفرمیخواستندمشروطه‌خواهان را مرعوب‌سازندومخصوصاقسمت‌مرکز وجنوبی شهربدست این اوباش بود. این عده با چند نفراز ملانماها به محله یهودیان روآورده ازملا ابراهام ابن ملاآقابابا راب تهران تقاضا نمودند که بایستی درشهر باکلیه یهودیان بحرکت آمده فریاد کنند که ما یهودیان مشروطه نمیخواهیم . ملاآبراهام و یهودیان که ازآن دسته ومحمدعلی‌میرزا وحشت داشتند ، انجام این تقاضا را بعنوان جمع‌نمودن یهودیان بفردا موکول کردند وشبانه دونفر ازجوانان‌یهودی ازبی‌راهه به پشت مسجد سپهسالار رفته وخود را به مجلس رسانده مراتب را به اطلاع زعمای آزادی خواهان رساندند و آنها چون میدانستند که

یهودیان چاره‌ای ندارند، انجام این امر را موافقت کردند. روز بعد عده‌ای از ریش سفیدها و جمعیت یهود را راه انداخته در حالیکه ملا آبراهام در جلو آنها بود، فریاد میکردند «ما امت موسی ایم مشروطه نمیخواهیم» بعد روزنامه‌ای، کاریکاتوری از یهودیان کشیده بود که یکی از اوباش چماق بر سر آنها نگاه داشته و میگفت بگوئید. (مشروطه نمیخواهیم، بمب توسری خواهیم مشروطه نمیخواهیم.)

در این وقت از قزوین و تبریز و تهران مجاهدین برای حفظ مشروطه خود را آماده ساختند و چون شاه وضعیت را وخیم دید قرآن مهر شده برای مجلس فرستاد که مشروطه را حفظ خواهد نمود.

در این سال معاهده روس و انگلیس معروف به قرار داد ۱۹۰۷ برای تقسیم نفوذ خود در ایران برقرار گردید و ایران را سه تقسیم نمودند. قسمت شمالی تحت نفوذ روس، جنوبی انگلیس و مرکز بی‌طرف. هرج مرج و دو دستگی در این زمان در کلیه ایران به منتها شدت خود رسیده بود. هنگام طلوع شفق آزادی و مشروطیت، یهودیان ایران بازهم دچار تجاوز بودند.

وضع یهودیان در اصفهان، شیراز، کاشان، تهران و کرمانشاه

در ابتدای سال ۱۹۰۷ اقداماتی برعلیه یهودیان در اصفهان انجام شد که ۲۰۰ فامیل پیله‌ور را از تهیه نان خود محروم میداشت و وقتی درفوریه ظل‌السلطان از حکومت آنجا منفصل شد وضع یهودیان اصفهان بدتر گردید. درفارس و شیراز هم یهودیان دچار ناراحتی بودند.

---

(۱) تاریخ ۵۰ ساله جلد دوم صفحه ۸۳٤

« مجلس به منظور افتتاح بانگ ملی، درخواست شرکت در خرید سهام از ملت نموده بود ، با وجود عدم استطاعت عده‌ای از یهودیان به این تقاضا جواب مثبت داده بودند » (۱)

در دهات اطراف شیراز درجهرم یهودیان درمحله خود محاصره و دونفر از آنها را کشتند. درنوباوگان دراین عصر مشروطیت، مطالبه جزیه ازیهودیان مینمودند .

بولتن شماره ۳۲ سال ۱۹۰۷ الیانس در صفحه ٦٦ از قول مسیو لوریا مینویسد :

« وضع هرج ومرج درمملکت ادامه دارد قدرت مرکزی هم وجود ندارد یهودیان ایران هیچگونه حمایت کافی ندارند ودرنتیجه مورد آزار جمعیت متعصب قرار گرفته‌اند وآخوندهای مقتدر بنام مذهب آنها را اذیت میکنند واقعاتیکه ابدا مربوط به آنها نیست به یهودیان نسبت میدهند.

در ۱۹۰۷ ـ خصوصا یهودیان شیراز و فارس مورد تجاوز قرار گرفتند. غیرازشیراز که ۵۰۰۰ یهودی دارد قصبات اطراف هریك از ٦۰ تا ۳۰۰ نفر یهودی دارند.

درشیراز وضع غمناك‌تر بود یهودیان اینجا بیشتر دوره گردند. ولی عدم امنیت راهها و خارج ازمحله، اوضاع ایشان را بحران آمیز نموده است وبااین وضع مجبور به پذیرائی ازفراریان اطراف هم گردیده‌اند.

الیانس کمك خرج به آنها رساند .

حاکم جدید گویا مایل است تمام رعایای ایران را به یك چشم ببینند و به نماینده الیانس اطمینان داده است. متاسفانه عدم ثبات مامورین

دولت اطمینان خاطر نمیدهند. »

راجع به‌کاشان مینویسد :

« اطلاعات نسل به نسل کاشان‌حاکی‌است که یهودیان‌کاشان‌قبل از ورود اعراب به این شهر، دراینجا ساکن بوده‌اند ، اما مهاجرین جدیدی که‌به‌کاشان‌اضافه شده، فقط از ابتدای قرن ۱۹ ، ازشیراز ویزد آمده‌اند . احفاد جدیدها هنوز در کاشان هستند (یهودیانیکه درزمان شاه عباس دوم مسلمان شدند و البته عده‌ای هم بعدهادر عصر آغامحمد وفتحعلی‌شاه) وروابط دوستانه با یهودیان دارند.

کاشان ٤٥ تا ٥٠ هزارجمعیت دارد که ۲ هزار نفر آن یهودی هستند، ۳٥۰فامیل‌در ۱۳۰خانه‌سکنی دارند،عده‌ای‌یهودی‌یزدی‌شیرازی و سلطان‌آبادی دارد که درقرن ۱۹ به آنجا آمده‌اند (برای کارابریشم) وضع اقتصادی آنها رو به بهبودی است .

در ٥٠ سال قبل سالی ٤٠٠ تومان جزیه میدادند ولی حالیه به ۲٥ تومان تنزل نموده حدود ۱٥ نفر ازیهودیان کاشان بین ۱۰ تا ٥٠ هزار فرانك دارائی دارند و ۱۰۰ فامیل هم‌حدود ٥هزارفرانك که‌طبقه متوسط میباشند .

٤٠ نفر تاجردارد که تا ماه مارس امسال حق دکان در بازار داشتند درصورتی که درشهرهای دیگریهودیان بایستی به کاروانسرای روند. خودشان فعلا بمنظور رسیدن موقع امن‌تری‌بازار را ترك‌نمودند شغل آنها بقرار زیر است،

۲٥ نفردوره گرددهات. بیشتر شیرازی میباشند.

۹٥ نفر هم بزاز دوره گرد اطراف

۳۵ نفر که نخ ابریشم تهیه میکنند

۵۰ نفر تجار کار ابریشم

۹ نفر قالی باف

کارگران قالی‌بافی ماهی ۵ الی ۳۰ قران‌مزد میگیرند و قالی کاشان از ۱۵ تا ۲۰ تومان مترمربع فروش‌می‌رود.

بقیه کسبه بقرارزیر است:

۱۰ خیاط	۳ کفاش	۳ سازن
٤ ذبح کن وراب	۳ بنا	یك داروفروش
٤ قصاب	۱ زرگر	
۳ عرق کش	٤ طبیب	

حدود ۵۰ فامیل یهودی‌هستند که به‌هر کاری‌دست میزدند.

وضع‌اقتصادی یهودیان کاشان‌ازاصفهان‌بهتراست.همگی زن‌ومرد وبچه‌کار میکنند تا نان خود را درآورند. ۳۰۰ دختربکارنخ ابریشم مشغولند. استادترین آنهاروزی‌ده‌شاهي عایدی‌دارد که آن‌رابرای‌جهیزه جمع‌میکند.

۱٤۰نفر طفل. نزد ملاتورات‌میخوانند، در کنیسه یادگان

راپرت لوریا راجع به‌تهران

(در ۱۹۰٦ـ ۱۹۰۷ـ تعداد ٤۳۰ تا ٤۷۰ شاگرد مدرسه تهران داشته است ولي روزبروز برتعدادآنها اضافه می‌شود . مدرسه پرتستان محله ، ده سالی است‌وجود دارد زیراچون دراثر اشکالات محلي،مدارس الیانس در همه‌جا باز نشد مبلغین مسیحی برای سست نمودن‌معتقدات

یهودیان، خود را دراغلب‌جاها داخل کردند ، آنها برای پیشرفت‌خود از ابتدا تغییر عقیده راتقاضا ننمودند وبتدریج درصدد خرابی‌معتقدات آنهابرآمدند ، وفقرمردم‌هم به‌آنها کمك‌میکرد بالاخره تغییرمذهب ۳ نفر یهودی‌نظر آنهارا روشن کرد. اماورود کازس در۱۸۹۸ بنقشه آنها خاتمه داد وحالا فقط کچلها به‌آن‌مدرسه می‌روند .

مونوپل‌خریدوفروش‌عتیقه‌جات که اروپائیان مشتری آنهاهستند بدست یهودیان‌تهران است عده‌ای در داروخانه وعده‌ای درمطبعه‌فاروس و بلژیك ، یکنفر در خط ترامواى یکنفر نزدزینگر و عده دیگر از محصلین سابق ما به کارهای بدی مشغولند و۳نفرتیپوگراف ماهی ۸۰ فرانگ می گیرند. »

دربولتن‌شماره ۳۳مورخه ۱۹۰۸می‌نویسد:

« اوضاع هرج ومرج فعلی درایران‌بین طرفداران شاه‌ومشروطه طلبان،اثری نامطلوب برروی اوضاع همکیشان ما داشته و جنگ‌بین ایلات ، موجب بحران اقتصادی در کشورشده‌است .

متعصبین دو طرف ، از این موقعیت استفاده نموده ومردم را بر علیه‌یهودیان تحریك‌می‌نمایند.

۱۳ اکتبر ۱۹۰۸

راپرت همدان شرح مفصلی راجع به اقدامات شیخ باقربرعلیه یهودیان و شرح بنا کردن روی‌قبرستان یهودیان وخروج استخوانهای اموات یهودیان‌را میدهد. حاکم حکم خراب کردن بنارا داد و حاجی باقر برای انتقام، رؤسای یهود را احضار نمود که آنها را چوب بزند

و یهودیان به ملای دیگری که رقیب او بود پناه بردند. در نتیجه شیخ باقر مردم را تحریك نمود و مظفر الملك حاکم، اظهار داشت قدرت جلوگیری ندارد و از یهودیان تسلیم به شیخ را خواسته و یهودیان به وزیر خارجه تلگراف نمودند. درنتیجه حاکم به وزیر خارجه تلگراف زده که کارقبرستان یهودیان اصلاح شدو یهودیان مجبور شدند تلگراف دیگری بنمایند. علاءالسلطنه ازحاکم توضیحات تلگرافی خواست وفهمید که قضیه جدی است و حاجی باقر هم موقتا ساکت شده است.»

(حاجی باقر آخوندی است که بعداً بحکم فتوای خود وبدست خویش باقداره سر یکنفر را برید)

«در ۳ مارس ۱۹۰۹ راپرت واصله از شیراز راجع به اغتشاش داراب که ٦ روز تا شیراز فاصله دارد راجع به ملاعبدالحسین که دردو سال قبل یهودیان را ازلار خارج کرد حاکی است که:

این شخص، خود را طرفدار مشروطه خواهان می‌داند و در آن ناحیه اغتشاشی برپا کرده ومالیات وصول نمی‌شود. طبق حکم تهران، قوام الملك و نصرالدوله با ٤۰۰۰ سوار مامور سرکوبی او شدند ولی بعداز دو ماه موفق نشدند. در داراب هم شیخ ذکریا رویه عبدالحسین را پیش گرفت. قوام، شیخ زکریا را مجبور نمود که داراب را ترك نماید و دو نفر ازطرفداران او را اعدام کرد و به محض دور شدن قوام شیخ زکریا به داراب مراجعت وانتقام قوام را از یهودیان گرفت. ۲۳ فوریه: جمعیت متعصب، محله را محاصره، وارد کنیسه شده تورات را پاره پاره و محله را غارت و آتش زده و آنهارا مجبور به تغییر مذهب

نمودند وایشان بدون پناهگاه ماندند و ۱۷ نفر برای خلاصی ازمرگ تغییر مذهب دادند . خوشبختانه عده‌ای ، خارج از شهر بودند و وقتی آنها مطلع‌شدند به جهرم ونوباوگان فرار کردند ، و از آنجا وقایع‌را خبر دادندومن (مدیر مدرسه)توسط نصرالدوله که از مدارس ماحمایت میکند اقدام‌نمودم وصمام‌السلطنه توسط شیخ عبدالحسین‌اقدام کرد.»

راپرت تلگرافی ۳۱مارس ۱۹۰۹ از کرمانشاه حاکی‌است.

« محله یهودیان کلیه چاپیده شددونفر مقتول چند نفر مجروح تقاضای کمك داریم . الیانس فوری اقدام کرد . قضیه و علت این بوده است :

یکنفر جدید ، مسلمانی را در خدمت داشت که مبتلا به مرض قلبی بود و فوت میکند، منتشرمیکنند که در اثر کتك زدن مرده‌است ونیز منتشر کردند که برای‌خون او که چون هنگام‌عید پسح است‌این کار شده‌است .

هیچ خرابی و چپاولی به این اندازه نبوده ، ۱۲۰۰ نفر توی کوچه‌بی‌خانه هستند. ۵۰۰ هزار تومان چپاول شده ، عده‌ای ازمسلمانها برای یهودیان نان فرستاده اند ۱۳۰ خانه به یغمارفته .

الیانس‌بمحض اطلاع ۶۰۰۰فرانگ‌اعانه فرستاد.

موضوع جالب آنست که اگرواقعه‌ای در شهری اتفاق میفتاد ، بمحض اطلاع ، در شهرهای دیگر هم قیام‌ها بر علیه یهودیان شروع می گردید، بطوریکه واقعه کرمانشاه درسال۱۹۰۹ = ۵۶۷۵درخرم‌آباد هم‌اثر کرد واراذل‌خواستند یهودیان‌راغارت کنند.»

بولتن شماره ۳٤سال ۱۹۰۹ می‌نویسد :

«مسببین واقعات فارس و کرمانشاه تنبیه نشدند ، واقعه استقرار احمد شاه بجای پدرش و نهضت بختیاری‌ها و برقراری مشروطه که در ماه ژویه شد موجب امیدواری‌های یهودیان گردیده است. صمصام السلطنه مکرر به یهودیان مساعدت نموده خصوصاً آقا نورالله ، باوجود مقام روحانی سر یك میز با یهودیان اصفهان مینشیند و یك نفر یهودی در شورای شهرداری اصفهان انتخاب شده .

۱۵ نوامبر مجلس افتتاح می‌شود و یهودیان در انتخابات شرکت میکنند .

وضع یهودیان کرمانشاه بهتر است از وقتیکه نظام السلطنه حاکم شده فرانکو مدیر مدرسه کرمانشاه مینویسد . دیگر قتل و دزدی در شهر نیست و حاکم اطمینان داده است . اما وضع فارس هنوز آرام نیست.

۲۹ ژویه ۱۹۰۹ ازشیراز راپرت داده‌اند :

عدم توجه آصف الدوله حاکم ، فارس را مرکز راهزنی نموده . محمد علی شاه چند روز قبل از استعفایش حاکم را منتقل نمود و ظل السلطان را بجای او گذاشت و او بهترین شخص برای امنیت بود ولی قوامیها با او مخالفت کردند و علاءالدوله را بجای او آوردند، نتیجه آن، خرابی بود که موجب ٦ ماه ناراحتی یهودیان جهرم گردید که به شیراز آمده اند ، و در راه چاروادارهای آنها به اتفاق تفنگچی‌ها آن‌ها را لخت کردند .

شیراز ۱۹ اوت ۱۹۰۹

وضع مانند سابق درهم وبرهم است، بازارها بسته است خونریزی

شروع شده، دسته‌های لوطی‌ها ازهرج‌و مرج‌استفاده نموده راه‌افتادند و اولین شکار آنها محله یهودیان بود که با قداره ورول‌ور به خانه‌های آنها داخل‌شده‌شراب‌وعرق‌وپول‌میخواستند.

یك خانه‌را بکلی غارت کردند . به ناصرالدوله که هنوز نفوذی دارد وبه حاجی‌علی‌آقای‌پیشوای مشروطه طلبان و به‌امام جمعه‌مراجعه نمودم و همه وعده مساعدت داده‌اند .

رئیس‌پلیس هم۵ روز است ۲۰فراش برای امنیت محله‌فرستاده.

از قصبات یهودی نشین‌هرروز شکایت‌می‌رسد. بعد از ماه اوت که علاءالدوله‌استعفا داد وسهام الدوله حاکم شد ، وضع بهتر شده زیراوی روشنفکر وترقی خواه است اما ملاهاو قشقائی‌ها هم بر علیه اومیباشند و راه بوشهر را بسته‌اند ، در نتیجه در ژانویه ۱۹۱۰ این حاکم را که برای اصلاحات عجله داشت ، احضار کردند و در فوریه باز آخوندها حاکم شدند .

واما اوضاع داخلی کشور درمدتیکه تجاوز بیهودیان ادامه داشت بقرار زیر بوده است:

عدم موفقیت محمد علی میرزا در ۱۹۰۷ در بر انداختن مشروطه خواهان، موجب یك سکوت موقتی گردید اما موقعیکه در ۱۹۰۸، یك نارنجکی بطرف اتومبیل شاه پرتاب ویکی از راکبین بقتل رسید وشاه فرار کرد ، دیگرامیدی‌برای‌آشتی بامشروطه‌خواهان باقی نماند .

در ماه ژوئن ، شاه به باغ شاه کنار شهر رفت و در آنجا شروع به‌جمع آوری قوا نمود و انجمن‌های ملی هم مایل بودند بتدریج بر

قوای خود در مسجد سپهسالار بیافزایند ولی در اثر مشورت رؤسای خود، متفرق شدند تا اینکه دراول صبح ۲۳ ژوئن قزاق‌ها بسرپرستی لیاخوف روسی فرمانده خود،مجلس رامحاصره وبتوپ بستند، ووحشت محصورین رافرا گرفت وعده ازآنها کشته وزخمی شدند و بقیه‌متواری و عده‌ای هم به سفارت انگلیس پناه بردند ، میرزا جهانگیر خان سور اسرافیل و ملك المتکلمین که جزو ۷ـ۸ نفر دستگیر شدگان بودند بحکم شاه بدار آویخته شده ودر شهر حکومت نظامی استقرار یافت. در نتیجه این وضعیت، در شهر تبریز انقلابی ایجاد گردید. دسته آزادی طلبان به سرپرستی ستارخان و باقرخان بتدریج بر مستبدین شهر فائق آمده آنهارا ازشهر اخراج نمودند .

شاه که مشغول جمع آوری قوا بر علیه تبریز بود ، در فوریه ۱۹۰۹ توانست که محاصره‌تبریزرا تحت‌فرماندهي علاءالدوله تکمیل نماید. علمای‌نجف بطرفداری مشروطه خواهان شروع به اقدام‌نمودند و این عمل‌بزرگ‌ترین لطمه‌بود که‌به محمد علي‌میرزا واردشد.

در اصفهان، صمصام السلطنه بختیاری وارد میدان‌مبارزه گردید و بطرفداری مشروطه خواهان قیام‌نمود ودررشت هم از اصفهان‌پیروی نموده محمد ولي خان سپه‌دار اعظم رشتي ، که اول باعین الدوله بودطرف آزادی‌خواهان را گرفت ، شهر تبریز در تهدید قحطي بود ولی دراثر ورود قشون روس که می گفتندبمنظور حفظ اتباع بیگانه است ازاشکال رهائی‌یافت ومحاصره کنندگان متفرق‌شدند .

در جهرم

از جهرم که در حال شورش بر علیه یهودیان بودمی‌نویسند : در

شهر اخیر، مشه سلیمان و نورالله‌بن شمعون کشته شده و محله‌یهودیان غارت و بالاخره یهودیان، این شهر را نیز مانند لار تخلیه نموده به شیراز رفته و عده‌ای هم به بیت‌المقدس مهاجرت نموده‌اند. در شیراز پس‌ازورود مهاجرین لارستان، اختلافی بین مامورین دولت بروز کرد که نتیجه‌آن تولید اشکالات برای مهاجرین لاری‌بود:

انقلابیون اطراف اصفهان بختیاری‌ها درحالیکه برای آزادی‌قدم برمیداشتندبعضی از یهودیان اصفهان را جا میدند

در اصفهان بختیاری‌ها که جزو مشروطه خواهان بودند، شروع بتجاوز بیهودیان رامینمایند ودردکان ساسون، قریب به دو هزارتومان اسباب نجاری و فرنگی سازی سوخته می‌شود، دولت شاه، دراصفهان قدرتی برای جلوگیری نداشت و بختیاریها جزو انقلابیون بودند. در این‌زمان‌راهزنهازیاد شده بودندویهودیان دچارصدمات‌زیادی گردیدند.

در اثر وقایع فوق الذکر که در عصر آزادی طلبی و مشروطه خواهی درایران می‌شدآن‌هم‌توسط دسته‌هائی که دعوی‌مشروطه‌خواهی مینمودند، تاریخ۵۰سالهٔ جلد دوم صفحه ٤۸۷ می‌نویسد:

« با ملاحظه واقعات اخیر ، انسان نسبت به پیشرفت و ترقی که می گویند در افکار ایرانیان حاصل شده مشکوك می گردد . چه هنگامیکه مجلس تشکیل می گردید و چه‌در این ایام دردناك،عملیات ضد یهودانجام میگیرد.

دشمنان آنها، خودداری از عملیات تجاوز کارانه نکرده وهنوز ادامه میدهند . آیا این هیجانات کینه آمیز به یهودیان ، آخرین‌حمله عصبی رژیمی است که دارد پایان مییابد . »

دو نفر یهودی تهرانی به‌انقلابیون پیوستند

در رشت که مجاهدین از قفقازی‌ها و ارمنی‌ها وپیرم ارمنی هم جزو آنها بود ، با بختیاری‌ها یعنی انقلابیون اصفهان ، داخل ارتباط شده وراه قزوین راپیش گرفتند.

در حینیکه از اطراف گیلان داوطلبان مجاهدین متوجه عده سپهسالار تنکابنی میشدند دونفر از جوانان یهود تهران‌هم به‌فداکاران راه آزادی پیوستند .

یکی از آنها موسوم به‌حاجی‌داود ابراهام‌یعقوب‌پرفروش‌بود که دارای‌شغل خیاطی واز حیث قدرت بیان در بین کلیه مجاهدین‌بی‌نظیر بود ، در هر یك سخن رانیها خود کلیه مستمعین را بهیجان‌وخون آنها را به قلیان میاورد و از این رو بسیار مورد توجه سپهسالار واقع گشت . خدمات وی در تشجیع سربازان راه مشروطیت فراموش نشدنی است . داود در سن ۲۵ سالگی در اثر مرض سل فوت کرد . اگر جوان اخیر الذکر از راه سخن‌رانی برای بدست آوردن آزادی خدماتی انجام داد ، جوان دیگری که بین ۱۷ـ۱۸ سال داشت

و موسوم به عزیز آشر ربی رحمیم بود به میدان مبارزه پیوست . مشار الیه اهل تهران ودر بین یهودیان تهرانی که فشارهای قرون متمادی ایشان را از آن شهامتیکه اجداد آنها در مقابل لشگریان خونخوار آشوری، کلدانی، یونانی و رومی نشان داده بودند بدرجه پستی و ترسو گری، دراثر توسری‌ها ومحدودیت های گوناگون رسانده بود، زندگانی می کرد.

سنه دار اعظم و انقلابیون گیلان

ولی در سال‌های اخیر به روسیه مسافرت کرده و با چشمان خود دیده بود که همکیشان او از بر داشتن اسلحه برای بدست آوردن آزادی مضایقه ندارندوهنگام مراجعت به ایران دررشت مصادف با انقلابیون شد و چون ازروسیه آمده بود و روس‌هاطرفدار مستبدین بودند وی‌را توقیف کردند، اما پس از آنکه مجاهدین وی‌را شناختند که یهودی است و اوهم دانست که‌آنها فدائیان راه‌آزادی هستند به صف‌انقلابیون پیوسته و یکی از افرادی گشت که افتخار فتح تهران را حاصل نمود. عزیز بعداً به شغل عکاسی مشغول و در سرپیری درسنوات‌اخیر دراثر بیکاری عازم‌اسرائیل گردید.

در اصفهان، حاجی علی‌قلی‌خان سردار اسعد که به تمدن

عزیز آهر که به انقلابیون پیوست‌در پشت‌سنگر با رفقای‌خود

اروپائی آشنائی‌یافته بودبه طرفداری صمصام السلطنه قیام کرد.روسای

قبائل بختیاری را متحد کرد تا بکمك مشروطه طلبان آیند. افراد او مردمان متمدن و فهمیده‌ای نبودند که تا به اصول مشروطیت آشنا باشند و از همین نقطه نظر پس از حرکت از کوههای خود به طرف پایتخت ، اولین چپاولی که بعمل آوردند ازیهودیان اصفهان بود. سایکس در جلد دوم کتاب خود درصفحه ۵۹۰ می‌نویسد :

عزیز اشر یهودی بعد از انقلب هنگام شغل عکاسی

«سزاوار است که هم عشیره‌های او (سردار اسعد) خاطره وی را همیشه در بین خود تازه نگاه داشته وبخیر، یادش کنند چه در سایه او توانستند ثروت زیاد ومهمات هنگفت و هزاران چیزهای نفیس دیگر بکوههای خود حمل کنند. رویهمرفته ایشان ایران را بباد غارت دادند.»

محمد علی شاه بعد از مشاهده وضع قدرت بختیاری‌ها در اصفهان و جنوب ومجاهدین تبریز و گیلان، خود را در خطر واقعی دیدومایل بود که رضایت مشروطه خواهان را بدست آوردولی‌دیگردیر شده‌بود.

دول انگلیس و روس با وجود اقدامات خود. نتوانستند مانع حرکت بختیاری‌ها بطرف تهران‌شوند. محمدعلی شاه باه هزار نفر که قزاق‌ها هم جزوآن‌بودند درباغ‌شاه اقامت‌داشت.

۱۵۰۰ نفر از این عده که بطرف کاشان برای جلوگیری از بختیاری‌هارفته بودند از ۲۰۰۰ نفر بختیاری‌ها شکست خورده عقب نشستند. مجاهدین‌رشت درحدود هزار نفر بودند. سرداراسعد، تهران را دور زده خودرا درکرج به مجاهدین رشت رساند و ازآنجا به طرف تهران‌حرکت نمودند. شاه هم که تهران را بتوپ‌بسته‌بود چون‌ازعملیات خودنتیجه نمیگرفت ومجاهدین به پایتخت نزدیك شدند، در۱۶ ژویه ۱۹۰۹ به سفارت روس پناه برد وملت‌خلع اورا ازسلطنت اعلام‌داشت.

نظافت محله یهودیان و شروع نقصان علاقه مذهبی و ملی یهودیان تهران

فتح مجاهدین،هیجان‌فوق‌العاده‌ای‌درنزدکلیه طبقات‌جوان‌تهران ایجاد کرد. یهودیان، دیگرتصورمیکردند که زمان‌آزادی حقیقی آنها فرارسیده است. تاآن زمان فکرمیکردند، که چون مکرر دیده شده است هنگامیکه یکنفریهودی لباس تمیزوآبرومندی دربر کند، نه‌فقط خودش موردحمله وتجاوز قرارمیگیرد بلکه ممکن است منجربه یك شورشی گردد، بدین جهت در تمیز نمودن سرچال و برداشتن مزبله‌ها وسگ مرده‌های این میدان که تا بالای بام دکاکین اطراف

رسیده بود همت نمیگماشتندو میترسیدند که مبادا موجب‌چپاول‌فراهم گردد. اینك طبقه جوانان یهود با مشروطه‌طلبان تماس حاصل نموده تشویق شده بودند . ازاین رو بسرعت انجمنی‌از جوانان بمنظورنظافت محله تشکیل و درظرف چند روز موفق شدند این توده‌های کثافات را از این میدان دور دارند . چند سوپور محلی تعیین وکلیه محله را آب وجارو نموده وسپس چراغهای پایه‌داری دراطراف سرچال وچهارراهها نصب کردند. جوانان یهود که بتدریج به‌صنعت خیاطی، چاپ وبه زبان فرانسه آشنا شده بودند توانستند ازموقعیت خود استفاده نمایند .

مسلمانان‌ایرانی که ذوق تحصیل زبان فرانسه‌داشتندبرای‌معلمی سرخانه ، ازدختران وپسران یهودی استفاده میکردند . عده‌ای متوجه باز کردن دکاکین‌درخیابان‌لاله‌زار شدند . وعده دیگرمسافرت به‌اروپا وافتتاح باب تجارت بین فرانسه و ایران را آغاز کردند و عده‌ای هم برای تحصیل‌طب دندانسازی به فرانسه رفتند درتهران نیزچند نفراز جوانان یهود به بیمارستانها ، مخصوصا بیمارستان امریکائی برای فرا گرفتن طب یا در داروخانه‌ها برای یاد گرفتن داروسازی رفتند .

توجه جوانان وحتی پدران ازفرا گرفتن زبان نژادی ومذهبی خود ، عبری ، بکلی قطع گردید وهمان مختصری که برای قرائت‌خط درمدرسه آلیانس یاد میگرفتند دانش‌آنها را دراین قسمت محدود کرد. در این موقع عده محصلین مدرسه میسیونری در محله ، به صدها نفر رسید در آنجا در عوض فرانسه ، زبان انگلیسی تحصیل مینمودند و تبلیغاتی که در آن محیط بعمل‌میآمد افراد یهودی‌جدیدی را پرورش میداد که درواقع نه‌دلبستگی‌به یهودیت‌داشتند ونه مسیحی‌واقعی‌بودند.

هدف آنان تامین یك زندگانی آسوده‌تر، نظیف‌تر وثروتمندتر بود ، لذا اغلب این طبقه را یا بهائیان بخود جلب میکردند یا بدون آنکه پرنسیب داشته باشند یك پروانه مسلمانی بدست آورده که تا به‌آزادی بتوانند دربین جامعه ایرانی معاشرت نمایند .

حضرت حجت‌الاسلام سید عبدالله بهبهانی که
ازطرف یهودیان هم بسمت نمایندگی
مجلس دارالشوری ملی انتخاب شدند .

اولین نماینده یهود درمجلس دارالشورای ملی

مشروطه آمد و آزادی اعلام گردید . در مجلس اول عزیزالله سیمانی بنمایندگی ازطرف جامعه یهود به آنجا رفت ولی بعد از چند

روز احساس کرد که این آزادی برای او نمیباشد زیرا بغیر از یك عده محدود که بیهودیان حسن نظر داشتند ، اکثریت با نظر تنفر و انزجار بیهودیان مینگرند، لذا بفوریت استعفاداد و ملت به مرحوم جنت مکان آقای سید عبدالله بهبهانی برای دفاع از حقوق یهودیان وکالت دادند. این سنخ فکر بعضی از افراد در مرکز آزادی وحقوق کشور بود .

مرحوم دکتر مهدی ملك‌زاده در کتاب تاریخ مشروطیت ایران جلد اول صفحه ۳۸ مینویسد:

« اینست که همچه ملتی که هزارها سال خوی بندگی واطاعت کورکورانه در روح و جسمش راه یافته بزودی نمی‌توان آن را بمقامیکه یك ملت آزاد داراست و حقوق طبیعی که خدا به او عطا کرده آشنا گردد»

ودرصفحه ۱۰۲ همین جلد اضافه می کند :

«در کشور استبدادی ایران ، ظلم وستمگری عادت وطبیعت ثانوی مردم شده بود وهر کس که قویتر وزورمندتر بود نسبت به مادون خود ظلم میکرد» روی این اصل عادت و طبیعت ثانوی و عدم استعداد توده ، در فهم و معنی مشروطه و آزادی یا تصور آنکه این آزادی و مشروطه برای تنها مسلمانان میباشد(مگر عده مختصری در پایتخت)موجب بود که در شهرستانها تاثیر بسزائی برای یهودیان نداشت(۱)

لوطی گیری در شهرستان خرم آباد موجب کمك به یهودیان گردید

پیرمرد طبیبی یهودی که در این زمان از خرم آباد بتهران آمده

---

(۱) اگر بخواهیم حقیقت گوئی کرده باشیم بایستی اذعان کرد که هنوز هم حسن نظر عده‌ای از مسلمانان نسبت به برادران وطنی خود یهود بسیار دور است تا نظیر ۲۵۰۰ سال قبل عصر کورش وداریوش کبیر گردد.

بود ، اظهار داشت که اگرمشروطه واعلام آزادی‌برای یهودیان‌تهران نسبتا مفید بوده است ، برای مایهودیان ولایات چندان تاثیری‌نداشت. مع‌الوصف یهودیان شهر مااز شما یهودیان تهران‌آسایش بیشتری‌دارند. باکمال تعجب‌از او سؤال شد که این چه گونه است . اظهار داشت که هرروزی ما گرفتار یك آخوندی بودیم و زندگانی برما جهنم بود تـا آنکه روزی در اثر تحریك شیخ گمنامی دچار مصیبتی بزرگ شدیم ، تلگراف بتهران و تا اقدام دولت مرکزی ممکن بود دگر از ما کسی باقی‌نماند لذا متوسل به‌اقدام مبتکرانه جدیدی شدیم . شهرمالوطیان و قداره بندهای زیادی داردخلعت وقند و پولی برای یکی ازمتنفذین آنهافرستاده‌اظهار داشتیم ما از این پس مرید و در تحت حمایت‌تـو هستیم .مردانگی که یکی از خصائل لوطی گیری است وی رامجبور به حفظ ما نمود طرفداران خود را بلافاصله تجهیز کرده باقداره‌های لخت خود در کوچه‌و بازار فریاد زدند که اینها تحت حمایت ماهستند و هر کس نسبت به ایشان تجاوز کند شکمش را سفره خواهیم کرد . بعداً قرار شد هر فـامیلی تحت سر پرستی یکی از رؤسای لوطی‌ها در آئیم . حالا معروف‌است که مثلا طایفه‌حکیم نصیر،جهودك لوطی حسن هستند یا طایفه دانیال جهودك لوطی تقی میباشند و در مواقع اشکال ، یهودی مورد تجاوز ، اظهـار میدارد من جهودك فلان لوطی‌هستم وراحت‌می‌شود.

راجع به مردانگی این لوطیان واقعه ای در خود تهران برای رحیم خداداد پدر مؤلف اتفاق افتاد و عبارت از آن بود که شبی ،

هنگام عبور از بازار پامنار ، لوطی‌مست کرده‌قداره خودرا کشیده‌همه مردم فرار نموده بودندچون آنمرحوم از دوراین وضع‌را میبیندمتوقف می گردد ، لوطی بتدریج آرام شده و قداره را غلاف می‌نماید . بتصور آنکه مستی یا شرارت‌وی خاتمه یافته راه خود را در پیش می گیرد . بمحضیکه بنزدیك لوطی می‌رسد غفلتا مورد حمله قرار گرفته وقداره را از غلاف در میاورد که بسر او زند ، در این بین آنمرحوم او را بـه پیغمبر و امامها وغیره قسم میدادواثری‌دروی‌نمیکرد، درآخرین‌لحظه اظهارمیدارد(لوطیانه‌نزن).لوطی‌جواب میدهدای‌بی انصاف‌برو و قداره را غلاف می کند .

با این روحیه و احوال :موضوع مشروطیت وآزادی اگربقول مرحوم دکترملکزاده برای ملت‌ایران در اثر خوی بندگی واطاعت کورکورانه (از ملانماها) در روح‌وجسمش‌راه یافته و قویتر به‌مادون خود ظلم می کرد ، پس تکلیف یهودیان و موقعیت آنان معلوم‌است که این آزادی و مشروطه یك تغییر اساسی برای آنها ایجاد نکرده بود .توده ملت‌ایران همواره مانند سابق آنها را نجس ومردودمیداشت و تنفری را که به ارث برده و جزو روح و جسمش شده بود ، ممکن نبود که به این زودی‌ها او را ترك نماید چنانچه در همین سال ۱۹۰۹ بطوری که قبلا ملاحظه کردیم در شهر همدان و در سایر قسمتهای ایران ملانماها برعلیه یهودیان موعظه می‌نمودند . در تهران نیزنه‌فقط تنفر از یهود و مسخره و استهزا آنان و نجس دانستن ایشان همچنان ادامه داشت بلکه آنملا نماهائی که خود برای تنویر افکار و تصفیه اخلاقی‌مردم‌موعظه می کردند ، خواستند دست بعمل شرم‌آوری زنند،

بشرح زیر :

مسیو روزانس معلم‌وخانمش معلمه در مدرسه الیانس بودند ودر آن زمان‌مسیو لوریا مدیر مدرسه و مسیو تولدو هم معلم بود. روبروی مدرسهٔالیانس، مدرسه حاجی‌رضایامسجد ملارضا واقع بود که عده از آخوندهادر آن سکونت داشتند . روزی که مادام روزانس از جلودرب مدرسه حاجی رضا برای رفتن به مدرسه آلیانس عبور می کرد،آقایان موعظه کنندگان و مربیان اخلاق باحمله‌ای مشار الیها را بزور داخل کرده و درب مدرسه‌رامیبندند، ناظرین‌یهودی‌بفوریت واقعه‌را بمدیر و معلمین‌مدرسه‌الیانس‌خبرداده وبلافاصله آنها که برای‌حفظ خودهمواره مسلح بودند ، با اسلحه برای نجات آن بانو ، حمله برده و در ظرف چند دقیقه مشار الیها را مستخلص میسازند .

(دکتر لقمان)

دکتر لقمان‌فرزندارشد حکیم ایوب درسال۵٦٤۲عبری = اول محرم ۱۳۰۰ هجری متولد گردیده پس از تحصیلات عبری و فارسی و فرانسه ودر رشته طبابت در مدرسه دارالفنون در سال ۱۳۱۵ هجری که یك سال بعد ازمشروطیت ایران است دیپلمه در طب گردیده وپس ازاندی در تهران مطب خود را افتتاح نمود. در این زمان جوانان‌یهود ازطریق آراءصنفی تشکیل انجمنی‌بنام (هبرا قدیشاه) دادند که‌ریاست آن باپیرمردروشنفکری‌بنام‌آقای‌یقوطیل‌کاشانی‌واگذار گردید ودکتر لقمان بنیابت ریاست حبراقدیشاه تعیین شد که تازمان بمباران‌مجلس باقی بود. و پس از فطرت و تشکیل دوره دوم مجلس شورای ملی جوانان یهود بهیجان آمده مشغول فعالیت شدند و چون دولت برای انجمن قانونی بلدی(شهرداری) موافقت با تعیین یك نماینده از طرف

یهودیان نمود، دکتر لقمان ازتهران و ولایات به اکثریت آراءانتخاب شد و از این پس به غیر از دوره پنجم که شرح آن بعداًمییاید،همواره نماینده یهودیان تا آخر دوره سیزدهم بوده است بعلاوه یکی از امور غلطی که از آن پس مرسوم شد و همان موجب از هم پاشیدگی امور جامعه یهود ایران را فراهم ساخت آن بود که نماینده یهود درمجلس دارالشوری ریاست انجمن ملی یهود تهران را نیز دارا میشد و البته این عمل دراثرتشبث خود نماینده بمنظور آن بوده وهنوز باقی است

دکتر لقمان شورای

که مبادا ریاست انجمن هنگام تجدید انتخابات . اعمال نفوذی بر علیه او بنماید .

دکتر لقمان همواره جزو دسته منفردین نمایندگان مجلس بود و با دستجات مختلف روابط حسنه داشت واز این نقطه نظر می توانست جلب مساعدت هر دسته ای را بنماید .

در اوائل ریاست وزرائی اعلیحضرت رضا شاه فقید ، در شیراز بعضی از ملانماها اسباب مزاحمت جماعت کلیمی را فراهم نموده وحکم کردند یهودی ها باید کلاه جلی (۱) بسر گذارند تا با مسلمین متمایز باشند . کلیمیان آنجا تلگرافا شکایت نموده ودکتر لقمان در نزد هیئت دولت و ریاست مجلس اقدام نموده و تلگرافا دستوراتی بشیراز صادر شد و چون این قائله بقوت خود باقی ماند دکتر لقمان نزد ریاست مجلس اقدام نمود تا اینکه از طرف علمای مجلس و مجلسیان ، آقای شیرازی نماینده شیراز که ازعلما بود بشیراز حرکت کرده وبااقداماتی که نزدمحرکین نمودد فع شکایت کلیمیان شیرازشد.

موضوع دیگر اینکه عده ای از مسلمین اسباب اذیت و آزار یهودیان را فراهم نموده وحکم کردند که یهودیان نباید در بازار دکان داشته ویابالای سکوی مغازه قرار گیرندو مسلمانان درجلو آنها بایستند.

دکتر لقمان نزدهیئت دولت ومجلس اقداماتی نموده وباتذکر مواد قانونی اساسی که می گوید (کلیه اتباع ایرانی در مقابل قانون متساوی الحقوق میباشند و هیچکس را ازکار و کسب مشروع خود نمی توان منع نمود و از محل کار خود خارج کرد مگر بحکم قانون)

---

(۱) کلاه اختراعی ابوالحسن لاری

از مجلس و دولت وقت بیکی از علمای آزادی طلب آنجا دستور داده شد که حکم ملانماها را لغو نمایند ودرنتیجه باین وسیله رفع شکایت این‌شهرستان بعمل آمد ودربازار ومحل دیگری که میل‌خودشان بود به کسب‌وکار اشتغال‌داشتند .

جزیه ، از اقدامات‌دیگر مشار الیه‌اینکه هرساله جماعت کلیمی ایران‌مطابق مقررات گذشته مبلغی‌به عنوان سرشماری (ولی‌درحقیقت جزیه) و این عمل در اکثر موارد ومواقع باعث زجر و شکنجه و صدمه و حتی توقیف بعضی از مؤدیان‌بی‌بضاعت را فراهم می کرد و متصدیان وصول وسیله ایجادناراحتی‌برای‌یهودیان‌بودند تا آنکه در زمان سلطنت‌رضا شاه کبیر فقید ووزارت‌داد گستری داور ،دکتر لقمان به کمك عده دیگری‌از وکلاموجب‌تصویب‌قانونی گردید که‌درنتیجه این گونه‌عوارض‌لغوشد

تغییرمذهب بطوریکه قبلا دانستیم گاه اتفاق‌میفتاد که در یك خانواده یك نفر تغییر مذهب میداد و مسلمان می‌شد هر گاه در چنین خانواده وحتی فامیل‌دور آن شخص کسی میمرد باآنکه وارث قانونی داشت کلیه ارث آن شخص از منقول و غیر منقول به آن شخص تعلق می گرفت که مسلمان‌شده بود وباین ترتیب این شخص به حکم‌بعضی از ملاها کلیه دارائی شخص متوفی را ضبط و تصاحب می‌نمود . البته واضح است که در چنین موارد برای انجام حکم ، جمعی آخوند به خانه متوفی ریخته و آنجا را غارت می‌نمودند و در صورتیکه ممانعت می‌شد خانواده متوفی‌را شکنجه و کتك‌وحتی فلك‌میکردند در نتیجه

خانوده‌هائی بدبخت می‌شدند. دکتر لقمان باشرکت وکلای زردشتی و ارامنه‌و عده دیگر از وکلای آزادی‌خواه و دمکرات مجلس شورای ملی و مساعدت دولت وقت و همراهی وزیر دادگستری ، قانونی از مجلس گذراندند (که از ما ترك متوفی کسی ارث میبرد که مطابق قانون آن مذهبی که مرده حق ارث داشته باشد) پس از تصویب این قانون این‌عملیات‌منسوخ وازبین‌رفت گرچه‌باز در گلپایگان وخوانسار و بعضی شهرهای کوچك گاهگاهی آخوندها احکامی صادرمی‌نمودند ولی طبق قانونی که از مجلس گذشت جلوگیری‌بعمل آمد (۱)

عقد وطلاق- در قوانین‌مصوبه مجلس‌مقرر است که کلیه‌عقدها و طلاق‌ها و ثبت وصیت نامه‌ها وغیره باید در دفاتر رسمی که ازطرف دادگستری معین شده و رؤسای آن مسلمان هستند انجام گردد . البته واضح است که با ثبت امور مذهبی در دفاتر رسمی ودرزیرنظرروسای مسلمان اسباب مزاحمت وتزلزل قوانین مذهبی یهودیان فراهم می‌شد چون این وضعیت برای کلیه اقلیت های مقیم و تابع ایران بود ، علیهذا دکتر لقمان با ارباب کیخسرو نماینده زردشتیان ومیرزایانس نماینده ارامنه اقدامات‌جدی ودامنه‌داری‌نمودندوپس‌از چندین ملاقات با داور وزیر دادگستری و تقاضای مساعدت از رضا شاه ، ماده واحده

---

(۱) در بهار ۱۳۳۸ بعدازسالها سکوت. باردیگر درشهر کاشان‌حکم بتوقیف وراثت دوخواهر یهودی موسوم به خانم‌فرشی وساراعرب‌شادمان به منفعت‌خانم‌باشی امینیان نبیره دختری‌عموی‌متوفی که‌درمسلمانی‌میزیست ازطرف رئیس‌دادگاه بخش کاشان‌داده‌شده.

از مجلس شورای ملی گذشت و اقلیت‌های (کلیمی، زردشتی، ارامنه)، راازدستور فوق مستثنا نمودند.

مرخصی نظامیان کلیمی‌ها پس از تصویب قانون نظام وظیفه عمومی دردوره پنجم تقنینیه مجلس شورای ملی و بخدمت خواندن مشمولین یهودی، مرخصی آنها هم همان ایام تعطیلی‌های رسمی مملکتی بود وایام متبرکه کلیمیان به‌مشمولین کلیمی مرخصی نمیدادند، دکتر لقمان در این باره چند ماه با وزارت جنگ مکاتبه نموده و ملاقاتهائی با مقامات وزارت جنگ نمودچون نتیجه‌ای حاصل نگردیدتقاضای خود را بعرض رضا شاه فقید رسانید بااینکه در زمان سلطنت رضا شاه اکثر تعطیلات رسمی مملکتی لغو شد معذلك موافقت شد که ایام متبرکه مذهبی را به کلیمیان مشمول وزیر پرچم، مرخصی بدهند لذا با مکاتبه مجدد با وزارت جنگ و مذاکرات حضوری موفق شدایام زیر راجهت کلیمیان زیر پرچم، مرخصی گرفته واز طرف اعلیحضرت رضا شاه کبیر احکام لازم صادر گردید.

(روز اول سال روش‌هسانه وروز روزه بزرگ کیپور ودو روزاول میوه‌بندان وهشت‌روز عیدفطر)

گرچه هریك از این اقدامات مفید برای جامعه یهود ایران مهم و قابل‌توجه بودولي گرفتاریهای انفرادی عده کثیری ازیهودیان تهران وولایات که تماس با بعضی ازافرادمسلمان یاادارات دولتی داشتند بقدری زیاد بود که قبل ازسلطنت رضاشاه کبیر ذکر آنها ازحوصله این تاریخ خارج است وچون برای رفع این مشکلات مرسوم نبود که وکلای دادگستری مراجعه

نمایند و حتی اقدامات آنهاهم قطعا نتیجه‌نداشت و دربین یهودیان هم وکلای دادگستری وجود نداشت طبعا افراد یهود مجبور بودند که به دکتر لقمان مراجعه نمایند و چون مشار الیه هم یا در اثر فقدان وقت یا نداشتن استعدادیکه بیش از آن اقدام نماید، رضایت آنها را فراهم نمی‌کرد لذا بتدریج موجب رنجیدگی عده کثیری‌ازیهودیان تهران وولایات فراهم می‌شد و بزودی به عکس‌العمل این‌عدم رضایتها آشنا خواهیم گردید.

فصل سوم

عصر احمد شاه ۱۹۰۹ ـ ۱۹۲۵

پس ازپناه‌بردن‌محمدعلی‌میرزا به‌سفارت‌وخروج ازایران، احمدشاه پسر او که ۱۲ ساله بود، برای سلطنت ایران ازطرف آزادی خواهان انتخاب وعضدالدوله که پیر ایل‌قاجار بود نایب‌السلطنه گردید. سردار اسعد بختیاری وزیر داخله وسپهداررشتی وزیرجنگ وپیرم خان رئیس نظمیه شد.

احمدشاه درتاریخ ۱۹۰۹/۷/۱۵ ولیعهد شد ودرآن موقع درجلو مجلس، مشروطیت‌ازطرف‌انجمن‌های مختلف برقرار گردید ویهودیان هم‌شرکت نموده طاق‌نصرت برپا کردند و به روسای مجاهدین تبریك گفتند.طولی‌نکشید که بتدریج یك اختلاف‌داخلی بین آزادی خواهان تهران پیش آمد کرد و آنها بر دو دسته دمکرات یا انقلابیون تندرو و اعتدالیون تقسیم گردیدند.

انتخاب یك نماینده یهودی برای شرکت درمجلس شورای‌ملی وادامه خرابی وضع یهودیان شهرستانها

درماه‌سپتامبر۱۹۰۹ حکمی‌ازطرف وزارت داخله به‌ولایات‌یهودی نشین‌ایران راجع به‌حق‌انتخاب یك‌نفر نماینده برای مجلس‌دارالشوری ملی صادر گردید و درتاریخ ۱۵ نوامبر ۱۹۰۹ مجلس دارالشوری ملی افتتاح شد ومرحوم دکترلقمان نماینده یهودیان ایران گردید.

باوجودموجودیت وافتتاح مجلس، اوضاع یهودیان ایران‌رضایت بخش‌نبود. خصوصا درولایات ایران وهمچنان تجاوزوتعدی‌ادامه‌داشت. ۳۰ اوریل ۱۹۱۰در کردستان شهرسنه، یهودی‌موسوم به داود بلوری را درآخرعید پسح کشته‌تکه‌تکه کردند وخانه اوراتاراج‌نمودند. درشیراز ۲۱ مه ۱۹۱۰ عده‌ای ازمسلمانان شروع به بهانه‌جوئی ازیهودیان‌نموده معلم مدرسه رامیکشند ودرپائیزهمین‌سال‌محله یهودیان را غارت‌میکنند و۱۲ نفریهودی را بقتل‌میرسانند و۱۹ نفررا مجروح کردند ودرنتیجه این شورش ، مدرسه مدت‌سه‌سال‌تعطیل‌بود(۱)در۸مه ۱۹۱۰ ، درهمدان ابراهیم‌مراد نامی موقع عبور از کوچه تنه‌اش به زن مسلمان میخورد وی را متهم میکنند که عمداً این‌کاررا کرده ، میخواستند اورا بکشند شهر شلوغ میشود سی نفریهودی مجروح گردیدند وصد نفرراهم لخت کردنداما برسراین قضیه‌وعاظ همدان نطقهای آتشینی کرده ومیگفتند بایستی‌بار دگریهودیان وصله‌بگذارند وقتل‌ابراهیم‌راواجب میشمردند ومتهم را برای کشتن به میدان میبرند ، اما آقاتقی رئیس‌نظمیه متهم رانجات داده روانه تهران نمود .

---

(۱) کهن صدق.

بالاخره دولت، متهم را بتهران خواسته و پس از تحقیق او را مرخص نمود (الحمدالله برای اولین دفعه پیرم‌خان لزوم تحقیق را پس از چند قرن تائید نمود)

راجع بوقایع این سال ۱۹۱۰ ، سالیکه مشروطیت ایران استحکام یافته بود و آزادی در عنفوان جوانی خود بود وسران انقلاب و آزادی در منتهای قدرت بودند و هیجانات اولیه هنوز بطور حاد باقی بود ، وضع یهودیان درشهرستانهای ایران بقراری بود که گفته شد واینك مختصری دیگر ازاوضاع واحوال آنان رااز زبان بولتن الیانس بشنویم :

شیراز ۲۵ فوریه ۱۹۱۰

«آخرین دقایق وتاریك‌ترین موقع راطی نموده‌ایم ، و گویا خطر مرتفع شده است ولی بازاعتمادی نیست. ماه محرم وصفر که دوره عزاداری است درشیراز بیش ازهمه جا شدت دارد. در این ۶۰ روز درب خانه‌های مردم برروی آخوندها بازاست، امسال وضعی غیرازسالهای قبل ایجادشده بود.

سیدمحمد که ضد مشروطه است از موقعیت عزاداری استفاده نموده مردم رابرعلیه مشروطه تحریك مینمود وهمین نهضت بود که سهام‌الدوله رااز حکومت برانداخت و بعدازرفتن او درشهر هرج ومرج فرورفت و بدست ملاها افتاد .

۱۵ روز قبل یکدسته ازلوطیها نزدمن آمدند و گفتند تصمیم دارند برای ۷ صفر = ۱۸ فوریه دسته بزرگی راه اندازند که سابقه نداشته و باید یهودیان هزارعدد شال بدهند. لهجه شدید آنها مانع پروتست من شد زیرا میگفتند محله را به آتش وخون خواهند کشید اگر رضایتشان فراهم

نگردد. وقتی پیشوایان یهودیان را خبردادم مجلس به‌عزاو گریه‌تبدیل یافت‌وقسم‌خوردند که درتمام‌محله ممکن نیست‌حتی ۵۰شال‌فراهم کنند وهزارشال ۶۰۰۰تومان قیمت‌دارد = ۳۰هزارفرانگ (طلا).

وقتی‌اداره کنندگان‌دسته،دریافتند که‌تقاضای آنهاعملی‌نیست‌خیال کردند من‌مانع‌هستم،درروزچهاردهم‌مدرسه‌دخترانه رالوطی‌هامحاصره کردند و گفتندچون‌ازمدرسه‌جدیددخترانه آب به‌محله‌مسلمانهاعبورمیکندوآب نجس‌میشود نبایددراینجااقامت کنید ومیگفتند توفرنگی نیستی‌یهودی هستی با وعده ووعید آنها را ساکت کردم. دراین بین‌دسته دیگری از لوطی‌ها به‌محله روآوردند،عده‌ای را زدندومجروح کردند.

در نزد نصرالدوله و سیدمحمد اقدام کردم هر دو وعده مذاکره با رئیس لوطیان را دادند قدری هم پول خرج کردم وروزچهارشنبه ۱۶، وضع یهودی یافت و بالاخره با دادن۱۲۰ شال که ۷۰ ازمحله و ۵۰ کرایه شدقضیه خاتمه یافت.»

بولتن شماره ۳۵ سال ۱۹۱۰ صفحه ۱۷۹

«در شیراز یکی‌ازمعلم‌های الیانس رایکنفر آخوندجوان‌در روز روشن کشته‌است(نیسانی ماشاالله)محض آنکه میخواسته‌مانع‌زدن دونفر یهودی‌شود، بعدازچند هفته‌امنیت، بازبرعلیه یهودیان‌شورشی شده‌وچند نفریهودی را مقتول ساخته‌اند ابراهیم منشی‌زاده ورئیس پلیس اعلامیه برای حمایت یهودیان صادر کرد.

درسنه یك یهودی‌جوان را یك‌عده مردم متعصب کشته‌اند.

درهمدان‌با شهادت و اتهام دروغین‌یك یهودی رابحبس‌انداخته‌اند

وبه یهودیان حمله میکنند .

ازهرطرف برای یهودیان خطروجود دارد ، حکومت قدرت ندارد. مسیو ناتافرئیس شیرازدر۲۱مه خبرمیدهد: اوضاع وخیم ما ، پایان ناپذیر است هرروز بهانه جدیدی پیدا میکنند. »

شیراز دوشنبه ۳۱ اکتبر ۱۹۱۰

«آنچه که روز گذشته درمحله یهودیان واقع شد از بربریت هم تجاوز کرد. درمدت چندساعت ۶۰۰۰ نفرمرد وزن وبچه هستی خودرااز دست دادند ۱۲ فامیل هم تلفات جانی دادند و ۱۵ فامیل دیگر مجروح شدند مردم پولی ندارند که حتی یك استکان شیر بخورند ، فکرم راحت نیست که بتوانم شرح کاملی بدهم .

قاتل معلم مدرسه سه ماه است درحبس میباشد وفامیل اوصدتومان خسارت داده ومنتظر فرصت میگردند. روز اول عید (سوکوت) موقعیکه یهودیان از کنیسه مراجعت میکردند ملاحظه نمودند زنی مسلمان بسته‌ای زیربغل دارد، بمحضی که دیدیهودیان نزدیك میشوند بسته را درچالیکه کنارمنزل هریهودی وجود دارد انداخته فرار کرد. بسته که کتاب مقدسی بود باعجله خارج کردند وبه من اطلاع دادند. لازم دانستم میرزاابراهیم رئیس روحانیون شهررا با اطلاع نمایم زیرا مطمئن نبودم که آیا همین قسم درمنزلهای دیگریهودیان چنین کاری نکرده باشند .

میرزاابراهیم مرا اطمینان دادو گفت این صحبت را جای دیگر نگوئید. روزقبل ازخاتمه عید ، عده‌ای با تاجرمسلمانی بمنازل دو (راب) شهرآمده گفتند که دختر ٤ ساله تاجری مفقود شده وبرای خون ، او را

ربوده‌اند. بیچاره رابها قسم خوردند که ازهمچه طفلی خبر ندارند و موضوع دروغ است. لوطی‌ها تهدید کردند که اگر تا فردا طفل پیدا نشود محله را به‌خون و آتش خواهند کشید. فردا اطلاع یافتیم که نعش طفلی را که تصور میکردند اواست دریك کیلومتری شهر نزدیك مقبره یهودیان پیدا کرده‌اند وانتشار دادند که یهودیان او را کشته‌اند فوراً دومعلم را مامور ملاقات قوام‌الملك ومیرزاابراهیم و ناصرالدوله حکومت‌نظامی‌شهر نمودم که ازاین‌اکاذیب‌جلوگیری نمایند. ناصرالدوله ۳۰۰ سربازبرای حفظ محله فرستاد ومن‌تقریبا اطمینان یافتم که نعش طفل دختر کی یهودی است که ۸ روزقبل فوت نموده‌بود وازقبرخارج کرده جلوحکومتی آورده و دورآن، مسلمانها جمع میشدند وتقاضای انتقام داشتند. قوام‌الملك که به سواران خود دستور کمك به سربازان ناصرالدوله‌را داده بود، اولین دسته‌ای‌بودند که‌بخانه‌های یهودیان حمله بردند وبااین‌ترتیب ۶ـ۷ ساعت چپاول وخرابی که هیچ قلمی‌قادربشرح فجایع آن‌نیست ادامه یافت. غارتگران‌تا ته حوض‌ها را جستجو کردند از ۲۶۰ خانه یکی‌هم مستثنی نشد.

سرباز، لوطی، سید، زن‌وبچه دارائی‌یهودیان را چپاول‌میکردند. عده‌ای‌ازایل‌قشقائی که برای‌فروش گله به‌شهر آمده بودند به‌غارتگران پیوستند وهرچه سنگین وقابل‌حمل نبود خورد کردند. درب وپنجره‌ها را کندند زمینها ودیوارها راخراب‌میکردند شاید لای‌آنها چیزی‌بیابند وبه همین هم قناعت نکرده شروع بکشتن و زخم و کتك زدن نمودند، یهودیان عده‌ای به خانه‌های دوستان مسلمان و عده‌ای به کنسول‌خانه انگلیس پناه بردند وحتی به مساجد.

۱۲ نفر کشته ، ۱۵ نفر زخمی‌شدند و ۴۰ نفر جراحت مختصر یافتند. برای بدست‌آوردن گوشواره‌ای گوشهای زنی را کندند. برای بدست‌آوردن نقره‌ای که‌بگردن‌زنی‌بودبوسیله چاقو گردن زن رازخمی نمودند، یهودیان هرچه داشتند ازدست دادند.

روزبعد کوچه‌های یهودیان منظره ماتم زده‌ای داشت . زن وپیرو مرد وطفل در روی خاکهای، کوچه‌ها خوابیده‌اند. به کی میشوددرسید آنهائی که تا دیروز ثروتمند بودند امروز بیچاره ودرمانده وازهستی ساقط شده‌اند.

اطباء اروپائی متعلق به تلگرافخانه انگلیس برای زخم بندی به محله آمدند یك داماد ویك‌عروس جزو مجروحین میباشند ویك زن وشوهر، هنگام فرار مورداصابت گلوله‌واقع گردید.عده‌ای‌ازمسلمانان شریف بعضیها را پذیرائی و کمك میکنند.

قوام‌الملك ۲۰۰۰ کیلونان‌داده یك مسلمان دیگر۱۴۰۰ کیلو ، میرزا ابراهیم (مجتهد)۴۰۰ کیلو وامام‌جمعه۴۰۰ ، ناصرالدوله ۱۵۰۰ بعضی ازمسلمانهای‌شریف‌خودشان‌نان وانگوروپول تقسیم کردند.رئیس پلیس هرچه را بدست‌بیاوردخودش‌ضبطمیکند .(۱)

اول نوامبر مردم بدون روپوش وآتش هستند شبها خیلی سرد است قنسول‌انگلیس کمك میکند. یك کمیته‌ای‌بمنظورمساعدت‌تشکیل شده قوام ازمردم میترسد، هیچ خبری ازتهران‌نیست.»

کمك‌های پولی وسیاسی ازطرف الیانس‌پاریس‌بعمل‌آمد.»

---

(۱) چنانچه دقیقا مطالعه شود مسلم میگردد که متجاوزین قریب به اتفاق ازنژاد ایرانی شریف نبوده‌اند

مسیوتراگانو مدیرمدرسه سنندج درمه ۱۹۱۰ مینویسد:

«یك جدیدی بنام فرج جدید، ازداودبلوری ۲۸ ساله‌ه قران مطالبه میکند داود نمیدهد وفرج فریاد میکند که داود با زن مسلمانی رابطه دارد مردم جمع شده داود را به مسجدی برده از او میخواهند که مسلمان شود بالاخره پس ازمجروح نمودن، وی حاضرمیشود اماملاها قبول نکرده او را به کوچه برده میکشند. مردم بعده ۳۰۰۰ نفر بخانه مقتول ریخته آنرا غارت کردند. با توجه مامورین و رسیدن سربازهااز چپاول محله جلوگیری شد .

روز بعد ٤۰۰۰ نفر اجتماع نمودند. سالارمکرم خانه مرا حفظ کرد مردم منتشر کردند که یهودیان یك آخوند کشته‌اند ومن ازوحشت، فامیلم را به‌خانه مشیردیوان فرستادم.»

واقعه سنه روی همدان اثر کرد .

همدان ۲۰ مه ۱۹۱۰ حبیب مدیرمدرسه مینویسد:

«خبرسنه‌زود به همدان رسید ، چند نفر آخوند خواستند از این موقعیت استفاده کرده مردم را درمسجد جمع نموده که فرمان جهاد برعلیه یهودیان بدهند وانتشاراتی برعلیه آنان اختراع نمودند .

یك‌شنبه۸ مه، ابراهیم‌مرادیهودی که احتیاجات‌خانه راخریداری نموده و در دست داشت در کوچه‌ای تنگ ، موقعیکه بفکر خود بود تنه‌اش به‌زن مسلمانی‌خورد. چند مسلمان این واقعه را بزرگ نمودند ، خوشبختانه رئیس پلیس جلوگیری وآنها را حبس کرد به‌این مناسبت

در مسجد اجتماع نموده وتقاضای تجدید وصله را نمودند. فوری ۲۰۰ ۳۰۰ نفرمسلمان به بازارها آمده کشتن ابراهیم‌مراد را تقاضا نمودند. بازارها دراثروحشت بسته شد. مردم موقع خروج ازمسجد به یهودیان حمله کردند وباکارد وچاقو آنها را مجروح مینمودند، ۳۰ نفرمجروح شدند و صدنفرمردم را لخت کردند ، آقاتقی رئیس پلیس به شورش خاتمه داد . دولت تهران به اسم اینکه باید تحقیق شود ابراهیم مراد را به تهران برد. »این‌بود خلاصه‌ازاوضاع‌واحوال‌یهودیان‌درسال ۱۹۱۰

ملاابراهام آخرین روش گالوتای ایران

در همین سال در دهم تموز ۵٦۷۱ = تابستان ۱۹۱۰ ملاآبراهام ملاآقابابا آخرین (روش گالوتا) ویا آخرین رئیس روحانی متنفذ ایران فوت کرد و باجلال تمام مراسم تدفین وی بعمل‌آمد .

ملاآبراهام پسر ملاآقابابا اصلا از اهل‌شیراز (۱) و وی مردی نورانی‌قدی کوتاه وقیافه‌ای جذاب باچشمانی‌آبی ونافذ داشت«مشارالیه ازشاگردان ملاباخاج وملاربی اسحق بود پدر مشارالیه جواهر فروش ودرب منزل وی برای علمای‌غریب باز ونسبت به اشخاصیکه تهی‌دست بوده وروی فقارت نداشتند مساعدت میکرد . ملاآبراهام ازسال ۵٦٤۱ تا سال ۵٦۷۱ مدت ۳۰ سال پیشوائی روحانی یهودیان را داشت و در سال ۵٦۳۸ درحیات ربی‌اسحق معاون ملای اخیر گردید وپس از فوت ملاباخاج‌رسماپیشوای‌روحانی‌یهودیان ایران‌شد.امضا(کتوبا)ملاآبراهام

---

(۱) ملا آبراهام پسرملا آقابابا غیراز ملا آبراهام شیرازی است که موجب اختلاف با آقابابا درعصرفتحعلی‌شاه شد .

بسال ٥٦٣٧ با ملاباخاج دیده شده و امضای وی‌به‌تنهائی، بسال ٥٦٤٤ مشاهده گردیده است . »(۱)

ملاآبراهام تحصیلات روحانی خود را در بغداد خاتمه داده و از پیشوایان مذهبی انگشت‌شماری درایران بود که به تلمود آشنائی‌داشت قدرت‌این مردمحترم بسیارزیادبود. حاکم‌تهران مختارالسلطنه ووزرا ، حکم اوراجع بیهودیان محترم میشمردند. هر گونه اختلافاتی که بین یهودیان‌تهران‌ایجادمیگشت‌برای حل‌وفصل‌آن به او مراجعه میکردند و کمتر اتفاق‌میافتاد که‌بحاکم ومراجع دولتی مراجعه نمایند.مقررات دینی ومذهبی‌درزمان اوبخوبی‌اجرامیشد وپیران قوم‌اطراف اوراداشتند و از اومتابعت میکردند .

بعد ازفوت ملاآبراهام فرزند ارشدش ملاالیاهو بجای اومنصوب شد ولی اوپیشوای لایق و با نفوذی نبود وازآن پس وضع جامعه‌یهود روبه‌انحطاط وخرابی‌رفت ودیگرنظم‌وتشکیلات قدیمی که موجب‌اتحاد واتفاق افکار جامعه یهودبود وجودنداشت.

دراین‌سال ۱۹۱۰ عضدالدوله فوت‌نمودوناصرالملك همدانی که‌در آنموقع درانگلستان بودبجای وی منصوب‌و روانه تهران گردید .

در۱۹۱۱ شاه مخلوع از ادسا به حدودشمالی ایران بین‌ترکمنها آمدوقوائی‌تهیه‌وبطرف‌تهران فرستاداماقوای‌اوشکست‌خورد.سالارالدوله برادرشاه مخلوع هم که ازایلات اطراف حدودغرب قوائی‌تهیه‌نموده‌بود مغلوب گردید .

---

(۱) ازکهن صدق

وضع یهودیان در همدان

درموقع ورود اکراد و الوار که جزو قوای سالارالدوله بودند بهمدان ، هشت‌دکان ازیهودیان را غارت کردند.مرحوم راب منحم لوی که یکی ازمردان برجسته‌ایران بود ودرسخنرانی وسخنوری درایران کمترنظیرداشت(۱) دراینموقع‌با برادرخود میرزایعقوب لوی درهمدان دچارلطمات فراوانی گردیدند وقضیه میرزا یعقوب ازاین‌قراراست:

وی معلم‌مدرسه الیانس‌بود در کوچه اورا دستگیروبه بهانه‌آنکه لباس‌مانندارو پائی‌پوشیده‌اورا لخت کرده کتك زده به‌طرف‌دارالحکومه میبرند ، برادرش راب منحم که درآن زمان معروف بوده میرود بکمك برادر، اورا هم توقیف کرده که چرا لباسش با مسلمانها فرق ندارد و چراسرش‌رامانند مسلمانها تراشیده است ، وچرا فکل دارد بنا براین مشروطه خواه و بابی است فوراً آنها رالخت کرده بایك زیر شلواری و با ته تفنگ زده به دیوانخانه میبرند. خبربه رئیس مدرسه میرسد فوراً نزد احتشام‌الدوله(داماد مظفرالدین‌شاه) که حاکم بودمیرود **و ازشدت جراحت** شناخته‌نمی‌شدند، حاکم میرزامنحم‌را که معلم‌سرخانه اوبوده شناخته حکم‌آزادی‌آنها راصادر میکند. احتشام‌الدوله ازیهودیان ۵۰۰۰ فرانگ برای کمك‌قشون‌ضدمشروطه،طلب‌مینماید وازترس آنکه مبادا چپاول شوند ناچار قبول میکنند. در کرمانشاه فشار و تجاوز قشون سالارالدوله‌یهودیان‌رامفلوك‌میسازد.

---

(۱) راب‌منحم‌لوی‌بالاخره به اورشلیم مهاجرت کرد ومتصدی‌مقاماتی درآنجا گردید ودرآن شهرفوت نمود.

شستر مورگان یهودی امریکائی

درسال ۱۹۱۱ شوستر مرگان یهودی امریکائی که بسمت مستشاری برای ایران استخدام شده بود تصمیم به اصلاح خزانه‌داری کشور و تاسیس ژاندارمری گرفت سفارت روس که با اصلاحات شوستر یهودی مخالف بود (در آن موقع حکومت تزاری روس با کلیه یهودیان مخالف بود) تصمیم به اخراج شوستر گرفت مخصوصا آنکه شوستر تصمیم به وصول مالیات از شعاع السلطنه برادرشاه مخلوع را گرفت بود، لذادر ٥ نوامبر روسیه اولتیماتومی برای اخراج شوستر از ایران داد که موجب شورش مردم ودارزدن روحانیون درتبریز ازطرف روسها وحرکت قشون روس بطرف تهران گردید ودر نتیجه ایران شرایط روسیه را پذیرفت .

در ۱۹۱۲ هم روسها در ۲۹ ماه مارس گنبد حضرت امام رضا را بتوپ بستند و احساسات عالم اسلام را بر انگیختند .

در تویسرکان وگلپایگان وشیراز واصفهان

در ۱۹۱۲ در اطراف تویسرکان پسر حاجی دانیال تویسرکانی را مقتول نمودند وباز درتویسرکان موضوع ضبط کلیه دارائی یهودی متوفی ، بمنفعت خویش جدیدالاسلام بمیان آمد .

در ۱۹۱۳ ،موقعیت مالی یهودیان کرمانشاه بقدري رو بوخامت نهاده بود که الیانس برای آنهـا اعانه میفرستاد، در همین سال که ژاندارمری ایران تحت ریاست سوئدیها تشکیل گردیده بود، سرپرستی آنها از قوای ایرانی که مامور امنیت راهها و شهرستانهای ایران بودند یك نعمت الهی بود که فوق العاده برای آسایش یهودیان موثر

و مفید واقع گردید مخصوصاً ورود کلنل اولگد در شیراز ، تاثیر بسزائی جهت یهودیان این شهر داشت . مدرسه الیانس که تا این سال درشیرازبسته بود باز گردید.

در همین‌ایام‌بار دیگردر گلپایگان موجباتی‌جهت تجاوز بیهودیان فراهم آمد بطوریکه خیال قتل عام کلیه یهودیان این شهر را داشتند اما در تلگراف خانه متحصن گردیدند تا آنکه بالاخره از طرف دکتر لقمان که بنمایندگی مجلس انتخاب شده بود و مسیو براسور مرحوم که فعال‌ترین رئیس الیانس‌در ایران‌بودو ریاست مدرسه‌الیانس اصفهان را داشت اقداماتی بعمل آمده رفع خطر را نمودند . در سال ۱۹۱٤ مدرسه‌ای در گلپایگان ایجاد گردید . یهودیان این شهر بسیارپریشان و از کثرت فقارت مسلمان می‌شدند . جمعیت آنها در این موقع۱۵۰ خانوار یا ۷۰۰ نفر و محصلین ذکور و اناث ۱۱۵ نفر بودند » (۱) در همین ایام در زمان حکومت‌سردار ظفر در اصفهان دونفر یهودی‌موسوم به یونا و شیمعون را در نجف آباد می کشند و در نتیجه سردار دستور داد که ده محل قتل را چپاول نمایند و قاتلین را دستگیر کرده چند هزار تومان خون تاوان گرفته و هردو قاتلین پس از دو سال در حبس فوت کردند .

در اوت ۱۹۱٤ جنگ اول بین المللی شروع گردید و جهانی را بخون‌و آتش کشاندوضع‌مالی‌تجاریهودی‌وخیم‌شد بطوریکه‌نمیتوانستند مساعدت معمول خود را کما فی‌السابق به الیانس بنمایند باوجود این

---

(۱)از آقای کهن‌صدق.

الیانس مساعدت‌های لازمه را نمود که تا مدارسش در ایران بسته نشوند.

نهضت کسب دانش بین یهودیان ایران و توجه بطرف اختلاط

نهضت ترقی‌خواهی و کسب دانش در بین یهودیان تهران رو بتوسعه بود و روزنامه شالوم بمدیریت (مردخا) مراد شالوم در ۱۹۱٤ = ۱۳۳۳ در تهران تاسیس گردید.

وجود روسای بلژیکی در رأس گمرکات و سوئدیها بر ادارات ژاندارمری‌های کشور، ولزوم جوانانی که به زبان خارجی آشنا باشند موجب گردید که دربهای بعضی از ادارات، در ابتدا گمرکات و بعد پست و تلگراف وبالاخره ژاندارمری برروی جوانان یهود باز گردد در این ادارات عده کثیری از جوانان استخدام شدند و آقای کهن صدق هم به‌سمت صندوقدار ژاندارمری تعیین گردید. این عمل موجب تشویق جوانان یهود برای توسعه اکتساب دانش و فضل و کمال گردید و در این عصر عده کثیری در اروپا به تحصیل علوم مختلفه مشغول گردیدند همچنین عده‌ای از جوانان توانستند تحصیلات خود را در رشته طب در مدرسه دار الفنون تهران خاتمه دهند و عده دیگری دارای داروخانه و مطب طبابت و دندانسازی گردیدند وصدها نفر عازم اروپا برای امور تجارتی بین ایران وخارجه شده بودند.

عوامل گوناگون توجه جوانان بطرف اختلاط

بطوریکه در بالا ذکر شد اصلاحاتی که در کشور شروع شده وندای تجدد خواهی وتغییر لباس جوانان بصورت خارجی و مسلمانی

و ورود به دستگاه ادارات دولتی و ازدیاد تماس با مسلمانان که لازمه آن بتدریج معاشرت زیادتر و شرکت‌در عیش و نوش آنان بودتمایل به اختلاط را زیادتر نموده بود . و چون توده مسلمان ، و حتی طبقه اداری و مخصوصا بازاری و کسبه ، باز هم یهودیان را با نظر بیگانه و نجس می‌نگریستند و از طرف دیگر عوامل گوناگون که عبارت‌از مراتب زیر باشد در رویه سابقی آنها تغییراتی داد و ایشان را برای گرفتن پروانه مسلمانی آماده ساخت و همچنین آنهـا را در معرض تبلیغات میسیونرهای مسیحی ومبلغین‌بهائی قرارداد.

اما عوامل اساسی

۱ ـ اطلاعات تاریخی و مذهبی آنها نسبت به سابق بسیارکاهش یافته بود زیرا برنامه‌های تحصیلی جدید دیگر به آنها فرصت نمیداد که به‌تاریخ گذشته‌ملت خود یابه‌اصول مذهب اجدادی‌خود یاازفلسفه مقررات‌جاری‌وبهداشتی که‌صورت‌مذهبی‌پیدا کرده بود با اطلاع باشند.

۲ ـ جامعه یهود ایرانی فاقد پیشوایان روحانی عالم گردیده‌بود وراب آبراهام ملاآقابابا، آخرین نماینده آن طبقه از دانشمندان که گوبینو از آنها صحبت کرده‌بود دیگر وجودنداشت .

۳ ـ در ایران‌وخصوصا در تهران ، مرسوم شده بود که هرپیله‌ور یا لحاف دوزیکه سواد خواندن عبری داشت ودر کسب خویش‌شکست خورده بود ، خودرا داوطلب پیش‌نمازی یا فاتحه خوانی بداند و چون جوانان مختصر اطلاعاتی از علوم جدید یافته و برخورد به نادانی‌دسته اخیر میکردند و چون بظاهر آنان پیشوای روحانی محسوب‌می‌شدند

لذا نسبت به ایمان و مذهب‌خود مشکوك‌وسر گردان‌میگردیدند. (۱)

٤ ـ فکروایده‌آل وعلاقه افراد جامعه ، بدست آوردن موقعیتی در بین مسلمانان برای کسب یامطب‌یا دارو خانه یا ورود به‌ادارات یا تجارت‌شده بود و بس . تا بتوانند یك موفقیت مالی بهتری برای اصلاح وضع دلخراش خود و خانواده محروم خویش فراهم سازند و بتوانند لباس آبرومند ، یا غذائی بهتر یا خانه‌ای منحصر به خود ، یا بهتراز آن‌درعوض‌منزلی که‌در محله یهودداشتند،(کانون‌امراض‌و کثافت و تجاوز) درمحله حسن آباد فراهم نمایند .

٥ ـ انجمن بخصوص که بمنظور تبلیغات مذهبی یا ملی باشد وجود نداشت .

٦ ـ روسای الیانس که در ابتدا مردانی ایده‌آلیست بودند . د آن زمان توجه خاصی به جامعه نداشته و در توجه به صحت تنظ مخارج مدرسه مشکوك بودند .

۷ ـ نماینده‌ملت دکتر لقمان‌باوجود بعضی فعالیتهای موثرو مردی محافظه کار و راحت طلب بود و کاندید بعدی دکتر نجات‌ا بینا که مرد شریف وفعال تری بنظر میرسید درانتخابات بعدی‌شکس خورد و تازه اگر موفقیت هم حاصل مینمود اطلاعاتی از عالم یهود تشکیلات آن وچگونگی اصلاحات لازمه‌را نداشت .

۹ ـ بالاخره عامل مهم دیگر آن بود که مشروطیت و اء تساوی حقوق و آزا ، موضوع تنفر ازیهودیت‌راحل‌ننموده‌بود.

---

(۱) هنوز هم‌تقریبا همین‌جریان‌ادامه دارد .

در همین ایام در تهران پایگاه مجلس دارالشورای ملی . واطراف آن، پیله‌وران یهودی را برای ۵ یا ۱۰ تومان پولی که برای خرید لحاف کهنه یا لباس کهنه به دوره گردی رفته بودند ، جلب به خانه‌ای برای ارائه جنس فروشی خود کرده، وی را کشته و نعشش را درچاه میانداختند بطوریکه ابداً خبری از آنها نمی‌شد . نمونه ای از آنها آقابابا نوری و مردخای دوره گرد اصفهانی و غیره بودند و در اطراف اصفهان که دوره گردان یهودی بیشتر برای کسب میرفتند این اتفاقات زیادتر بود.

در تهران هر روزی یك آشوبی برپا می‌شد که فلان جوان یهودی فلان زن را نگاه کرده و کثرت اجتماع مردم خطر مرگ برای وی داشت . اطبا و داروسازها که اجباراً مراجعین زن و مرد برای مراجعه و یا خرید دارو داشتند، بیشتر مورد این اتهام وخطر بودند.

چندی بعد از این زمان ، در اثر آنکه طفل طبیب دندانسازی دستش به پشت طاقار دوغ خورده و با اینکه پدرش اولین افسر یهودی بود بلوای بزرگی در تهران برپا شد . زنهای جوان یهودی که بعد از مشروطیت مایل بودند پیچه بزنند تا از چشم چرانی لوطیان سر گذر راحت شوند ، اگر شناخته می‌شدند ، وامصیبتا بود . داود هارون که دو مرتبه از وی صحبت شد جلو دکانش را آب میپاشید به کفش حاجی آقا بازاری ترشح می‌شود، بلوائی برپا شده عده‌ای اورا جلب به کلانتری مینمایند . چون مورد سرزنش واقع ورئیس کلانتری تقاضای پوزش از داود میخواهند وی بعنوان عذرخواهی دست حاجی را میبوسد و این عمل وی نزدیك بود بلوای جدیدی بر پا سازد و حد اقل جمعیت

طرفداران حاجی، اشدتنبیه‌را برای داودمیخواستند.

تمام‌این عوامل‌موجب گشته بود که از طرفی‌عده‌ای برای‌بدست آوردن پروانه مسلمانی‌توسط آخوندی برای خود تامین امنیت‌نمایند و عده دیگر که با اعلام مشروطه تصور مینمودند عصر مسیحا و دوره نجات آنان فرا رسیده چون مایوس گشتند نجات و رجای خود را در توجه به بهائیت‌میدانستند.

بنا بر این در این‌ایام تبلیغات‌مسیحیان با عنویت دختران‌میرزا نورالله حکیم در مدرسه مسیحی‌محله از یك طرف و بالاتر از آن‌توسعه تبلیغات بهائیها در جامعه یهود تهران، به اشدقدرت و قوت خودرسیده بود به‌طوریکه عده‌ای از یهودیان کاشان و عده بیشتری همدانی که‌به فرقه بهائی پیوسته بودند باتعصب خاصی وبا تحمل هر گونه مخارجی منتهای کوشش را برای جلب بقیه یهودیان به دین جدید مینمودندو در مجالس ویا محافل تبلیغی آنان، اشخاصیکه در این رشته تخصص داشته وبه نقطه ضعف جوانان یهود آشنا بوده واز مسلمانان بهائی‌شده بودند حاضر گردیده کنفرانسهائی‌میدادند ودر هرشب یك شنبه‌چندین مجالس درمحله یهودیان برپا وچون در آن زمان سینماو وسائل‌تفریح و گردش کمتر وجود داشت، جوانان‌را که بیکاربودند بهتر میتوانستند برای‌شرکت دراین محافل جلب‌نمایند.

اعلامیه بالفور وتاثیر آن‌بین‌جامعه یهودایران

خطر دو دسته گی شدیدمانند جامعه همدان، تهران را هم تهدید میکرد، ولی در سال ۱۹۱۷ که هنوز جنگ‌به پایان نرسیده بوداتفاق مهمی در اروپارخ داد که در توقف این وضعیت اثراتی بس مهم ازخود

باقی گذاشت .

۱ - انقلاب کبیر روسیه که در اکتبر ۱۹۱۷ ایجاد شد حکومت استبدادی تزاری روسیه را سرنگون کرد و با سرکار آمدن کرنسکی کلیه ایرانیان ویهودیان جهان را مسرور و امیدوار ساخت .

روسها در ۱۹۱۶ تقریبا کلیه قسمت غربی ایران و اصفهان را بتصرف در آورده بودند و عثمانی‌ها که از همدان توسط قوای روس اخراج شده بودند در کرمانشاه موقعیت گرفته اما پس از تصرف بغداد در مارس ۱۹۱۷ توسط قوای انگلیس ، کرمانشاه و ایران را تخلیه نمودند. درهمین ماه مارس ۱۹۱۷ انقلاب روسیه آغاز و امپراطورروسیه مجبور به استعفا گردید و قوای روسیه شروع از هم پاشیدن کرد. دولت استبدادی روسیه در مدت قرنها برای ملل مختلفه مقیم کشور خود بدبختی و مصیبت فراهم کرده بود ولی ظلم به یهودیان نسبت به همه این ملل بیشتر بود . دولت آزادی خواه کرنسکی در سوم آوریل کلیه محدودیت های مذهبی را ملغی نمود و یهودیان روسیه پس از قرنها نفسی به راحتی میکشیدند . درتاریخ دوم نوامبر ۱۹۱۷ ازطرف وزارت خارجه انگلستان اعلامیه کش داری به امضاء لرد بالفور که حاکی از موافقت دولت انگلستان ، در ایجاد یك کانون ملی برای یهودیان جهان در فلسطین بود برای اداره مرکزی صیونیستها(۱) ارسال گردید . در آن زمان یهودیان اروپا در کلیه جبهه‌های جنگ مشغول

---

(۱) صیونیستها فرقه‌ای بودند که برنامه آنها ایجاد یك کانون ملی برای یهودیان جهان درفلسطین بود.

نبرد بودند ، دولت انگلستان با فرانسه در مقابل دشمنان قوی خود آلمان و اطریش تنها بودند و انقلاب روسیه قدرت جنگی وی را از بین برده‌بود یهودیان هم‌در انقلاب روسیه عاملی بودند ودولت آمریکا هنوز داخل جنك نشده بود، پس دولت انگلستان با این اعلامیه ، در نظر داشت که از نفوذ یهودیان روسیه و آمریکا استفاده نماید ودرواقع صدور این‌اعلامیه‌برای‌منظوردولت‌انگلستان‌مفید واقع گردید. باوجود عدم صراحت این اعلامیه ، بعد از ۹ قرن دربدری‌یهودیان، اثری بس مفید برای آنهاداشته و روحیه این ملت‌را فوق‌العاده‌تقویت کردومانند آبی درصحرای‌خشك‌برای‌تشنه‌ای سر گردان بود . یهودیان جهان با شادمانی کاملی با آن برخورد کردند و در همه جا جشن هائی بدین مناسبت برقرار شد . یهودیان ایران که از این جریان و ارزش این واقعه تاریخی بی‌اطلاع بودند ، چند روز بعد (۵ نوامبر ۱۹۱۷) ازاین اعلامیه بوسیله‌صیونیست‌های شهرسن پترسبوك (پایتخت سابق روسیه که بعد ازانقلاب‌به پتروگراد، نامیده‌شد) باخبرشدندتلگراف‌مربوط به این خبر توسط عزیزالله تیزابگر به پیشوای روحانی یهودیان تهران ارسال شده بود .

پس ازرسیدن این تلگراف مفصل ، پیشوای روحانی عده‌ای از جوانان را دعوت ومراتب را به آنها اطلاع داد ، درنتیجه جلسه‌ای در کنیسه‌خاله وبعددر کنیسه حاداش‌تشکیل گردید که‌این مقدمه موکول به‌برقراری وتاسیس انجمن فرهنگی‌جوانان یهودی‌تهران گردید(۱)

---

(۱) شرح اولین‌جلسه واقدامات آنها بعدا می‌آید.

قبل از آنکه بشرح عملیات این انجمن پردازیم خوب است بدانیم صیونیست چیست و هدفش کدام و علت ظهور این نهضت چه بوده و آیا صیونیسم به فرقه‌های مختلف تقسیم شده است ؟

فصل چهارم

منشا صیونیسم و علل پیدایش آن

موسس صیونیسم تهودور هرتسل اطریشی اهل بوداپست است که کتاب دولت یهود را نوشت واولین کنگره صیونیست را دربال تاسیس وایجاد یك وطن ملی را هدف خود قرارداد.

قبل از آنکه نهضت صیونیسم سیاسی بوجود آید ، جنبش صیونیسم مذهبی وجود داشت بنام هوبه صیونیسم (۱)

پس از آنکه از تساوی حقوق یهودیان در اروپا مستحضر گردیدیم این سؤال پیش میاید بااینکه یهودیان به هدف خود که عبارت از تساوی حقوق و آزادی بود ، رسیدند ، موضوع ایجاد کانون ملی یهود یا دولت یهود دیگر چه لزومی داشت . مشروحات زیر علل و موجبات آن را روشن میسازد .

(آنچه که راجع به وضع یهودیان بعد از استقرار مشروطیت وعدم تخفیف تنفر هموطنان آنها نسبت به یهودیان بود با اطلاع گردیدیم وبعداهم خواهیم دانست که حتی در تهران بعد از کودتای ۱۲۹۹ شمسی چگونه مورد تجاوز واقع گردیدند وموضوع تساوی و آزادی آنها نسبی و لفظی بود.)

---

(۱) شرح مفصلتر آنها میاید .

اوضاع یهودیان دراروپا

موقعیکه‌دراروپای غربی‌در کشورهای انگلستان ، فرانسه، آلمان اطریش، هلند، ایطالیا وغیره‌یهودیان ازتساوی حقوق و آزادی‌برخوردار میگردیدند ، ممالك عقب‌افتاده اروپائی شرقی ، همچنان مانند مردمان قرون وسطی موجبات ناراحتی یهودیان را فراهم مینمودند . در عصر الکساندراول‌امپراطورروسیه در۱۸۰٤ ، امید بهبودوضع یهودیان‌میرفت اما پس از وی درزمان نیکلای اول رویه مستبدانه‌ای برعلیه یهودیان پیش گرفته شد. بعدازاو هرچند الکساندر دوم تضییقات یهودیان را کم نمود ولی توده ملت عقب افتاده روسیه ، یهودیان را دشمن خود وملت روس‌میدانست‌ومخصوصاً بعد از کشته شدن الکساندر دوم تنها یهودیان روسیه بودند که موردتجاوز وقتل‌وغارت شدید (در۱۸۸۱) قرار گرفتند.

درسربستان (یوگواسلاوی فعلی) در۱۸٦۱ حکمی برای‌اخراج یهودیان‌صادر گردید که دراثراقدامات الیانس‌ملغی‌شد. درایالات‌والاشی ومولداوی که‌عده زیادی یهودی‌داشت ازسال ۱۸۲۹ بعد ازصلح آدرنه بین روسیه وعثمانی، این دو ایالت بدست دولت رومانی افتاده و برعده یهودیان این کشوراضافه شده بود. در۱۸۳۱ قوانین وحشیانه‌ای برعلیه یهودیان وضع گردید وبیش از۲۰۰ هزار یهودی مورد تعدی و تجاوز قرار گرفتند. وبعداز۱۸٦۰همواره الیانس برای‌آسایش‌آنها بدون‌آنکه نتایج قطعی حاصل گردد اقداماتی مینمود. وبا وجود تصمیمات کنگره برلن‌در۱۸۷۸ برای‌آزادی‌مذهب،دولت‌رومانی‌بوظایف‌خویش‌عمل‌نمینمود

درآلمان واطریش اروپای مرکزی، که‌مدتها قبل تساوی حقوق

یهودیان اعلام شده‌بود ودرعصریکه یکقرن ازانقلاب فرانسه میگذشت ودرهمان ایامیکه هنوزمرکب قرارداد کنگره برلن که تساوی‌حقوق بشری را بدون فرق نژاد ومذهب اعلام داشته خشك نشده بود ، یعنی تقریبا درهمان سال۱۸۷۸ ، جنبش ضد یهود بصورت مذهبی‌درآمده ودر اثر عقب افتادگی فکری و علمی مردم، خرابی وارد میکرد و مانند میکروبهائی که با وجود پیدا شدن داروهای کشنده‌آنها بصورت‌دیگر، با مقاومت بیشتری جلوه گر شده و به فساد خود ادامه میدادند ، این نهضت در آلمان شروع شده و از آنجا به اطریش و سپس بـه فرانسه مهد آزادی سرایت کرد. حال دیگر تمدن و علوم جدید اجازه نمیداد که یهودیان رااز نقطه نظر مذهبشان‌مورد حمله قرار دهند ، بنابراین یك فرضیه جدیدی،بمیان‌آورده بودند که‌نژاد یهودی پست‌است وچون این موضوع به حضرت عیسی برخورد می کرد ، لذا حضرت عیسی را از نژاد آریائی میدانستند و دلیل‌آن‌را هم این می گفتند که‌عکسهائی را که از حضرت‌مسیح نقاشان اروپائی کشیده بودند چشمانش آبی‌بود مانند چشمان‌آریائی‌های اروپائی. آنها می گفتند که نژاد سامی لیاقت توسعه تمدن فعلی را ندارد (۱) و باآنکه اظهار می کردند که‌یهودیان میخواهند برما تسلط یافته حکومت‌نمایند .

سابقا بر یهودیان ایراد داشتند که چرا آنها بـا جامعه بزرگ کشور ، معاشرت نمیکنندو عناصر مفیدی برای مملکت نیستند ولی

---

(۱) در صورتیکه‌درهر رشته‌ای که‌دراروپا ترقی حاصل گردیدمردان نامی آن یهودی بودند .

حالیه میگفتند تجارتخانه‌ها و بانکها و کارخانجات تاسیس کرده‌اندو میخواهند بمقامات مهندسی ، پزشکی ، نویسندگی ، وکیل دعاوی رسیده و نیز قاضی و روزنامه نگار گردند . بالاخره فرضیه نژادی را و اینکه وجود نژاد سامی مانع توسعه تمدن آریائی است در پیش کشیدند و بدین ترتیب نهضت ضد سامی را ایجاد کردند . اتهامات سابق را تجدید نموده و جراید را برعلیه یهودیان آماده میساختند و تعصب ضد یهودرا بیدار کردند و قتل وغارت کشتار برعلیه آنان راماننددقرون تاریك وسطی پیشنهادمینمودند. بیسمارك بمنظور سیاسی و برای توفق بر مخالفین خود پیرواین نظریه شد(۱). مار Marr اولین پهلوان این نهضت بود و بیسمارك Stoecker کشیش را برای این منظور بجلو انداخت اما خوشبختانه مردمان ترقی خواه ممالك اروپائی مرکزی و غربی و سوسیالیستها ، بزودی منظور باطنی این نهضت را دریافتند ودرمقابل ضد سامیها و بطرفداری یهودیان جبهه‌ای از سال ۱۸۹۱ تشکیل دادند و حزب سوسیالیست در کنگره خوددر سال ۱۸۹۳ ، بر علیه این جنبش مخالفت شدید خود را اظهار داشت ، قدرت و فعالیت این نهضت مانند قرون تاریك وسطی ، منوط به بحران سیاسی ، اقتصادی و نظامی بود. در اطریش هم جعلیاتی راجع به دستورات مذهبی یهود ، بین مسیحیان منتشر ساختند.و افکار ضد یهودحتی دردانشگاهها بشدت هرچه تمام‌تر بین محصلین جریان داشت .

عکس العمل قتل و کشتار و فشارها (در روسیه) از ۱۸۸۱ به

---

۱ ـ مانند هیتلر

بعد ، امیدی برای ادامه زندگانی دراین مملکت باقی نمیگذاشت ،در نتیجه عده کثیری متوجه مهاجرت به آمریکا گردیدند و دسته دیگر تنها نجات ملت اسرائیل را در ایمان به معتقدات مذهبی که عبارت از فرا رسیدن روز رجعت به ارض مقدس بود دانستند . بنابراین نهضتی بنام حوبیه صیون یا عشاق صیون ایجاد گردید . هدف آنها بدون آینکه نظر سیاسی یا ایجاد وتشکیل دولت یهودی در بین باشد . مراجعت به فلسطین وتحصیل زبان عبری بود .

پیشوای این دسته Leon Pinsker (۱) از شهر او دسا بود و بسیاری از متفکرین و محصلین پیرو این مرام گردیدند ، ۲۵ نفر جوانان به مسافرت در روسیه پرداخته و پانصد داوطلب برای مهاجرت فوری به فلسطین نام نویسی نمودند و سرلوحه مرام خویش را جمله اشعیا نبی (ای خاندان اسرائیل به جنبش آمده حرکت نمائیم) قرار دادند وجمعیت خودرا بنام مخفف (بیلو) نامیدند .

---

(۱) اقدامات دکتر در طب Leon Pinsker (۱۸۲۱-۱۸۹۱) متولد درشهر Tomachev در لهستان ساکن شهر ادسا سردبیر روزنامه صیون وطرفدار اتخاذ تمدن جدید و همفکر شدن باهموطنان بود اما واقعات سال ۱۸۸۱ درروسیه او را متوجه ساخت که حل مسئله یهودیت دراهدای آزادی از طرف سایر ملل نیست بلکه خود بایستی آزادی خویش را بدست آورند و کتابی بنام Auto Emancipation نوشت افکار و کتاب او موجب نهضت مذهبی حوبیه صیون گشت که مهاجرین را از سال ۱۸۸۲ متوجه ارض اقدس کرد و در سال ۱۸۸۳ . دوم اکتبر در خانه خود در ادسا، انجمن زرو بابل حوبیه صیون را تشکیل داد .

اما بلافاصله‌دچار اشکالات‌دولت روسیه‌در منع مهاجرت و دولت ترکیه در منع‌ورود به فلسطین قرار گرفتند: بنابراین مهاجرت وورود آنهابه ارض مقدس بطورمحدود وباتعداد کم صورت گرفت و اولین‌دسته در ۱۸۸۲ واردشده‌ودر نزدیکی شهریافا دهکده زراعتی(ریشون لصیون) را تاسیس نمودند. دسته دیگراز اهالی اورشلیم (پتح تیقوا) یا دروازه امید رادر۱۸۷۸ ایجاد کردند. بعد از این هم مستعمره‌های زراعتی دیگر بتدریج بنا نمودند. (یهودیان ایران خیلی زود تر از این تاریخ و قبل‌از بیلوهادراثر ناراحتی‌هائیکه داشتندمتوجه مهاجرت به‌فلسطین گردیده بودند.)

مجمع نمایندگان حوبیه صیون در سال ۱۸۸۳. در ادسا یکی از شهرهای روسیه تشکیل گردید و در آن مجمع تصمیم گرفته شد که مهاجرین به امور زراعتی پردازند. نهضت حوبیه صیون در سایرممالك اروپائی و حتی امریکا نیز ایجاد گردید و روز بروز به فعالیت خود توسعه‌داد و توجه ثروتمندان یهود اروپا و آمریکا را برای کمك مالی نسبت به‌هدف خود جلب نمود. در بین همین جمعیت در ادسا: شخصی بنام‌آشر گینزبرگ تحت نام مستعار (احادهاعام) در سال ۱۸۸۹مقاله تنقیدی درتحت عنوان‌آنکه (این‌طریقت صحیح نیست) نوشت‌حاکی از آنکه‌فلسطین نمی‌تواند مهاجرین رابطور زیاد و دست جمعی‌تحلیل برد و یهودیان نمی‌توانند واقعا زارع گردند و فلسطین نمی‌تواندقضیه سیاسی این دسته های کوچك مهاجرین را حل کند و بطور خلاصه طرفدار توسعه افکارمعنوی یهود بودو نه بهبود اوضاع مادی. ومیگفت

فلسطین می‌تواند مرکز الهامات فکری ملت یهود قرار گیرد نه مرکز ملی و سیاسی .

آشر گینزبرگ در راه پیشرفت هدف خویش قدم‌هائی برداشت در حالیکه حوبیه صیون با کمال جدیت به توسعه اقدامات خود مشغول بود . در این زمان پیش آمد دیگری شد که نتیجه آن ظهور نهضت وسیع تر و مؤثری در بین یهودیان جهان گردید و آن عبارت ازظهور صیونیسم سیاسی دکتر تهودورهرتسل می‌باشد .

هرتسل بنیانگذار صیونیسم سیاسی

تهودور هرتسل موسس صیونیسم سیاسی ، در سال ۱۸۶۰ (سال تاسیس الیانس) در بودا پست متولد گردید . وی فرزند بازرگـان

ثروتمندی بود و درمحیط خانواده‌ای که احساسات یهودیت ، خصوصا احساسات ملی و مذهبی وجود نداشت بزرگ گردید . هرتسل هیچ گونه مطالعات ملی یهود را نداشت اما پیش آمدها و مخالفت های دسته های ضدسامی‌دراروپای مرکزی و غربی وی را پهلوان‌وپیشوای ملی یهودجهان‌ساخت .

هرتسل علم حقوق را در دانشگاه وین تحصیل نمود و درسال ۱۸۸٤ خاتمه وبعدازیك‌سال عمل، تصمیم به نویسید گی گرفت .

بسرعت دراین رشته‌معروف‌ودرسال۱۸۹۱ بسمت مخبری‌روزنامه اطریشی‌موسوم‌به Newe Freie Presse درپاریس انتخاب گردید.

هرتسل‌فراموش کرده‌بود که یهودی‌است و اولین مرتبه‌احساسات اوبوسیله محصلین دانشکده‌وین که تظاهرات ضدیهودی مینمودند بیدار گشت. درآن ایام فکر میکرد که ایکاش برای وی ممکن میشد که از این کشور عقب افتاده نجات یافته به مملکتی مانند فرانسه که درآن مساوات و آزادی‌کامل افرادبشراعلام گردیده ، رفته سکنی گزیند. در ۱۸۹٤ هنگامیکه درپاریس بود محاکمه کاپیتن آلفرد دریفوس که در اثرحقه‌بازیهای چندنفرازافسران ستادارتش فرانسه که مسئولین‌واقعی جاسوسی در ارتش آن مملکت بودند ، واورا بناحق متهم کرده بودند جریان داشت وهرتسل مامور تهیه راپرتهای لازمه ازاین‌محاکمه برای روزنامه خود گشت .

چون‌نهضت‌ضد سامی ازآلمان واطریش به فرانسه سرایت نموده بود ، انتی‌سمیتها مانندا‌جداد متعصب خود اتهامات دروغین رابیهودیان نسبت میدادند تا بدین وسیله افکار عامه را برعلیه آنان برانگیزانند

ویکی ازاین اتهامات دروغین تاریخی، موضوع دریفوس بود، عبارت از آن که پرونده‌ای از اطلاعات نظامی را که به آلمان داده شده و بدست آمده وچون خط دریفوس را شبیه آن یافتند ، لذا دریفوس را متهم به این خیانت نمودند . متخصصین خطشناسی اظهار میداشتند که این خط دریفوس نیست اما او را به محکمه نظامی کشانده محکوم نمودند و وژنرال مرسیه وزیرجنگ (مردی ضدیهودی) چندین پرونده که هیچ کدام مربوط به دریفوس نبود ارائه وبدین وسیله وی را محکوم به حبس ابد، دریکی ازقلاع فرانسه نموده وکلیه درجات نظامی اورا بامراسم رسمی ازاوپس گرفتند.

آلفرد دریفوس

دریفوس را به جزیره شیطان که محل بدآب وهوا بود بردند تا درآنجا ازبین برود ومانع رفتن زنش بآنجا شدند. دریفوس را در قفسی محبوس ساخته: پاها وبدنش را بستند که نتواند حرکت کند تازودتر فوت نموده حقایق مکشوف نگردد. در ۶ نوامبر ۱۸۹۶ تحت عنوان (یك اشتباه قضائی وحقیقت کاردریفوس) یك کتابچه‌ای منتشر شد که برنارد لازار آن را نوشته بود وپرده ازروی بسیاری از جریانات این موضوع ومحاکمه دریفوس برمیداشت. چهارروز بعد در روزنامه‌ای عکس محتوی پرونده‌ای که موجب محکومیت دریفوس را فراهم ساخت منتشر شد. نویسندگان و متفکرین بی‌طرف فرانسه نسبت به جریان این واقعه مشکوك شدند و ندای امیل‌زولا نویسنده بزرگ فرانسه در ۱۳ ژانویه ۱۸۹۹ بلند گردید و کشورفرانسه‌را تکان‌داد. روحانیون فرانسه بمخالفت نسبت به زولاقیام کردند ومردم راتحریك برعلیه‌یهودیان مینمودند (۱) وتجاوزاتی انجام گردید. وقتی کابینه عوض شد وقدرت بدست بریسون رسید، بار دیگر به پرونده فوق‌الذکر رسیدگی‌شد ومعلوم گردید که کلنل هنری، بمنظور محکوم نمودن‌دریفوس، درپرونده تقلباتی‌نموده پس وی را محکمه احضار واعتراف نمود ودرحبس خودکشی کرد.

اصل‌خیانت، توسط کماندان Esterhazy مسیحی انجام‌شده که در اثراحتیاج به پول این‌خیانت را به وطن خود نموده بود ودراین موقع فرار کرد. روزنامه‌های ضد یهود راجع به این موضوع سکوت اختیار نمودند. سوم‌ژوئن ۱۸۹۹ محکمه‌حکم تجدیدنظر درمحکومیت‌دریفوس را داد ودر۱۹ سپتامبر ۱۸۹۹ رئیس جمهوری، دریفوس را عفو نمود و

بالاخره پس از مطالعات وتحقیقات زیادی با وجود کارشکنی دسته‌های ضدیهود ، در۱۲ ژویه ۱۹۰۶ محکومیت دریفوس لغو گردید و اعتراف به اشتباه آن رانمودند ودرجه ریاست اسکادرون ونشان لژیون دوهونور به‌دریفوس‌دادند وهمین‌واقعه‌موجب‌جدائی‌دولت‌را ازکلیسافراهم ساخت.

هرتسل شاهد تمام واقعات تاثرآور و جریان این محاکمه تا محکومیت‌وخلع درجه‌وحبس این‌افسرشریف وبی گناه بود وبا گوشهای خود تهمت و فحشهائی را که بیهودیان میدادند و فریادهای مرده باد یهودیان که در کوچه‌های‌پاریس‌طنین انداز میشد شنیده بود. اوتمام‌این جریانات را در مترقی‌ترین کشورجهان میدید . یعنی در کشوریکه یك قرن ازتاریخ انقلاب آن گذشته و(آزادی وبرابری وبرادری) را اعلام داشته بود .

هرتسل‌فکرمیکرد، گیرم که‌پس‌ازقرنها، ترقی وتمدن وپیشروی ممالك عقب‌افتاده‌دیگربپایه‌فرانسه برسد، بازهمان‌آش‌است وهمان‌کاسه.

ودراین‌صورت اعلام‌آزادی‌درهر کشوری، ولو یك قرن هم‌بگذرد آزادی وآسایش یهود را تأمین نمیکند (همچنانکه دربسیاری ازممالك پیدا نکرد). هرتسل که‌مردی حساس ونکته‌سنج‌وقدرت فکری وقلمی او در سرحد کمال بود ، از این‌واقعه‌سخت متاثر شد و درنتیجه کتابی بنام(کتوجدید)(۱)درپائیز۱۸۹٤ برشته‌تحریردرآورد. قبلاهم که‌فامیل

---

(۱) موقعی که در هر کشوری بخواهند موضوع بی‌منطقی وخالی‌از حقیقت را پیش برند ، متوسل به هو وجنجال برعلیه یهود میکردند.

(۱) کتو محله‌هائی بود که یهودیان‌درتحت شرایط محدودیت درقرن وسطی محکوم بزندگانی در آن بودند.

وی‌از بوداپست مقیم وین شدند ، مصادف با نطق آتشین ضد یهودی شهردار شده بودند و در سال ۱۸۸۳ خودش هم مجبور به ترك اتحادیه محصلین دانشگاه وین که ضد سامی بودند شده ودر آلمان ازافکار ضد سامی مردم‌با اطلاع گردید. تمام این جریانات‌فکراورا متوجه‌این‌نکته ساخته بود که لازم‌است راه حلی‌برای مسئله یهود که ۱۹ قرن‌همچنان بدون حل‌ادامه داشت‌وهرروزی به بهانه وبه صورت جدیدی جلوه گر میشد پیدا نماید.

هرتسل عقیده ونظریات خودرا راجع به حل‌مسئله غامض‌یهود، در کتابچه‌ای موسوم به(دولت یهود) که در تابستان ۱۸۹۵ نوشت‌ارائه داد (یکسال قبل‌از کشته شدن ناصرالدین شاه)مشه هس‌در کتاب (روم‌و اورشلیم)ولئون‌پینسکر در کتاب(اوتواماتسیپاسیون)(آزادی‌بدست‌خود) ازحل مسئله یهودبحث‌نموده‌بودند و تااندازه‌افکارشان‌شبیه عقیده‌هرتسل بود اما نه از راه حقوق بین‌المللی و از جنبه سیاسی وملی ، درحالیکه هرتسل کتابهای آنان‌را نخوانده بود . هدف هرتسل ایجاد یك دولت یهود بود. هرتسل‌معتقد بود که‌مهاجرت ازممالك مورد آزاربکشورهای آزاد، موضوع یهود را حل نمیکند زیرا پس ازچندی بر اثر عوامل گوناگون ،نهضت‌ضد یهودی درهمان ممالك آزاد نیز ایجادمیگردد.

هرتسل میگوید که اگرملل‌جهان در مدت دو دوره یهودیان را آزادمیگذاشتنددیگریهودیتی‌وجود نداشت‌وکلیه یهودیان‌دربین‌اکثریت کشور خود تحلیل میرفتند اما چون آنها را راحت نمیگذارند طبعا عکس‌العمل‌آن تجدید علاقه به یهودیت است. هرتسل مینویسد مسئله یهود نه یك‌مسئله اجتماعی ونه مذهبی است‌بلکه فقط وفقط موضوعی

است ملی وحل آن مگرازراه سیاست جهانی طور دیگری میسر نمیباشد وبایستی‌دریك مجمعی‌ازملل متمدن‌مورد بحث وحل‌قرار گیرد. هرتسل گفت که واگذاری کشوری که کفایت‌جا دادن‌یهودیان جهان راداشته باشد وتامین استقلال آنان را نماید، حل‌مسئله یهودرا دربردارد وبقیه چیزها خود بخود عملی‌میگردد . راجع به‌اینکه این کشور درفلسطین یا جای دیگرایجادشودآن را منوط به افکارعمومی یهوددانست .

موقعی که کتابچه دولت یهود را به یکی از دوستان خود برای مطالعه واظهار نظرداد، دوست اوتصور کرد که هرتسل دیوانه شده‌است وبعد چون‌آن‌رابه(ماکس‌نوردو) طبیب وروان‌شناس وشخصیت معروف داد ، نوردو نه فقط مطالب‌اورا صحیح تشخیص‌داده و اورا تشویق‌نمود بلکه مساعدت خودرا درراه نیل باین هدف اظهار داشت . بارون‌هیرش ملیونر معروف که به مهاجرین یهودوموسسات فلاحتی آنها مساعدت مینمودبانظریه هرتسل‌موافق نبود و با حل‌مسئله یهود ازطریق‌سیاست مخالفت نمود . در لندن هم نتوانست جلب نظر پیشوایان جامعه یهود را نماید لذا تصمیم گرفت که مستقیم به توده‌های زجردیده یهود اروپا مراجعه نماید .

کتابچه دولت یهود

در ۱۸۹۶ برای‌اولین‌دفعه کتابچه دولت‌یهوددروین‌بطبع رسید و طولی‌نکشید که‌بزبان‌های‌فرانسه وانگلیسی‌هم ترجمه شد. این کتابچه بسرعت توجه کلیه محافل یهودی وغیریهودی را جلب نمود. دسته‌های طرفدارومخالف، مباحثات خود راشروع کردند . یهودیان مومن‌بعنوان آنکه این کتاب بانظریه انتظار مسیح و اقدامات او برای نجات یهود

مخالفت دارد،

موافق نبودندو دسته دیگری از یهودمیگفتند که‌این رویه،وطن‌پرستی یهودیان را مشکوك میسازد و ضمناً عملي نیست . طرفداران فکر هرتسل‌بیشتردربین یهودیان اروپای شرقی بودند که‌درآتش بیدادگری متجاوزین میسوختند ، امـا ضمنا در اروپای غربی عده از متفکرین و مردان شجاع و روشنفکر یهود ، از آن طرفداری کردند و مخصوصاً میگفتند که توده‌های‌انبوه یهود که دراروپای شرقی وروسیه زندگانی میکنند ، باوضعیکه دارند ، ایراد در وطن پرستی آنها مسخره‌آمیز است . اکثریت جمعیت حوبیه صیون بطرفداری نظریه هرتسل قیام نمودند . در وین عده کثیر ی از جوانان یهود و اتحادیه های مختلف محصلین یهود ، از نظریه وی پیروی نمودند ، در ۱۸۹۶ در لندن‌شرقی مورد تشویق قرار گرفت و ازاکثر ممالك جهان ، تلگرافات‌شادباشی دریافت داشت. وی برای پیشرفت نظرخود موفق به ملاقات‌امپراطور آلمانی گردید . سپس به ملاقات نخست‌وزیرعثمانی‌رفت .

در ملاقات با روچیلد ، که کمك شایانی به مهاجرین و فلاحین یهود درفلسطین مینمود، از نقطه نظراقدامات سیاسی هرتسل نتوانست جلب توجه وی را بنماید . بنا بر این رویه اقدامات دمکراسی برای تشکیل مجمعی از نمایندگان یهود، بار دیگر فکرش را تقویت کرد. چنین مجمع وسیعی که از نمایندگان کلیه یهودیان جهان باشد ، از روزیکه یهودیان در تمام دنیا بخش شده بودند سابقه نداشت . اول در نظر بود که این کنگره در مونیخ تشکیل شود : یهودیان این شهر دراثر محافظه‌کاری ، مخالفت کردندتا بالاخره شهرپال‌در سوئیس

را انتخاب نمودند.

برای مقاومت در مقابل دسته مخالف یهودیان، در ۱۸۹۷ روزنامه Die Welt (جهان) تاسیس نمود و جلد آنرا بشکل زرد که علامت وصله بر یهودیان اروپا در قرون وسطی بود در آورد (در ایران وصله را که تاعهد مظفرالدین شاه هم ادامه داشت به رنگ قرمز میگذاشتند) و هرتسل گفت که این علامت شرم و ننگ را علامت افتخار خود سازید. بالاخره پس از زحمات طاقت فرسا اولین کنگره صیونیست در ۲۷ اوت ۱۸۹۷ تشکیل گردیده (۱) و سه روز ادامه داشت و ۲۰۴ نماینده در آن شرکت کردند (از ایران کسی نبود زیرا یهودیان ایران در سال ۱۹۱۷ و حتی تا امروز هم بمفهوم صیونیسم آشنائی نداشته و ندارند) از اکثر کشورهای جهان یهودیان بصورت و قیافه‌ها و زبان ها و عقاید مختلف در این کنگره شرکت داشتند. قیافه و صدا جذاب باریش وقدبلند هرتسل، نمایندگان را تحت تاثیر خود قرارداده بود.

در نطق خود هرتسل اظهار داشت که صیونیسم اعضا متفرق خانواده اسرائیل را بر اساس ملیت گرد هم آورده وقبل از آنکه به کارزمین رجعت دهد به یهودیت بر گردانده است.

تجربیاتیکه تا کنون در فلسطین بعمل آمده لیاقت یهودیان را برای امورزراعتی ثابت نموده وبایستی رجعت یهودیان به وطن اجدادی بر اساس محکمی و بصورت قانون و بعد از بدست آوردن تضمینات لازمه انجام گیرد. (ماکس نوردو) وضعیت تیره و وخیم یهودیان شرق اروپا را مجسم ساخت و گفت وظیفه کنگره است که بحل این مشکل

«۱» سال دوم سلطنت مظفرالدین شاه

پردازد . هرمان‌شپیرا پیشنهادنمود که یك‌دانشگاه یهودی ویك‌صندوق سرمایه ملی تاسیس گردد . ازاین کنگره‌دونتیجه بدست آمد :

۱ - تعیین هدف صیونیسم که عبارت از ایجاد یك مرکز ملی یهود درفلسطین که بوسیله حقوق عمومی‌شناخته‌شود گردید.

۲- تاسیس تشکیلات صیونیست جهانی .

و برای رسیدن‌به این دو هدف چهار موضوع زیررا جزوبرنامه خودقراردادند :

آ - تشویق‌منظم‌امورزراعتی بوسیله ایجاد دهات فلاحتی‌وتوسعه صناعت و کاربین یهودیان .

ب -متشکل ساختن‌وایجاد اتحادیه‌های‌یهودی بوسیله‌انجمنهای محلی در حدود قوانین کشوری هرمملکتی .

ج - احیای‌احساسات ملی‌یهودیان جهان.

د- اقدامات لازمه برای‌بدست‌آوردن موافقت دول، برای‌اجرای هدف صیونیسم . یك دفتر مرکزی در وین ایجاد شد و شورائی‌به نام هیئت فعاله تشکیل دادند و یك کمیته اجرائیه نیز تاسیس و هرتسل به مقام ریاست انتخاب گردید . (۱)

«۱» از سال ۱۸۸۲ مهاجرت یهودیان اروپای شرقی به فلسطین شروع گردیده بود . قیام لئون پینسکر از ۱۸۸۳ و نوشتن کتابی برای آزادی یهود، ورجعت یهودیان به فلسطین وتوجه روچیلد برای خریداری زمین و تقویت مالی یهودیان برای مهاجرت به فلسطین و پیش‌آمدقضیه دریفوس ونوشتن کتاب دولت یهود و تشکیل کنگره صیونیست و بعدا ملاقاتهای‌هرتسل از امپراطوران آلمان عثمانی ایطالی ونخست‌وزیرروسیه

بقیه در صفحه بعد

و مقرر گردید اشخاصیکه در سال یك ورقه (شقل) به مبلغ یك شلینك برای تامین بودجه تشکیلات میخرند، حق انتخاب نمایندگان کنگره را داشته‌باشند.این کنگره باخواندن سرودهتیقوا که‌سازنده‌آن نفتالی هرز بود پایان یافت .

بعد از مراجعت هرتسل به وین در تاریخ ۳ سپتامبر ۱۸۹۷ در روزنامه خودچنین نوشت :

« اگر بنا باشد که نتایج بال را خلاصه نمایم ، بدین قراراست: در بال من دولت یهود را ایجاد کردم ، اگر آنرا امروز اظهار دارم دنیائی را بخنده در آورده‌ام . در پنج سال دیگر شاید اما در ۵۰ سال دیگر (۱) تمام جهانیان‌آنراخواهند دید . دولت یهود هم اکنون‌بطور اساسی ایجادشده‌است زیراایجاد یك‌دولت منوطه به‌اراده ملت‌است».

فعالیت‌شروع گردیدو درتمام کشورهای اروپا وآمریکاتشکیلات صیونیست ایجاد شد. روح جدیدی درکالبد فرسوده یهود دمیده گردید و دسته‌های حوبیه صیون به تشکیلات صیونیست سیاسی میپیوستند.

بقیه ازصفحه قبل

و تاسیس قصبات یهودی نشین در فلسطین . تمام عواملی بودند که هر ناظری را متقاعد میساخت که دوره‌قیام مردگان « یهود » فرا رسیده‌است از این‌لحاظ‌عبدالبها که ازجریان سیاسی‌روز بااطلاع و ساکن فلسطین‌بود، در همان زمان و در خلال آن مدتیکه یهودیان به فعالیت پرداخته بودند الواحی صادرنموده وازاینکه بزودی‌یهودیان به آزادی و ترقیات شگرفی نائل خواهند شد صحبت میکرد.

«۱» درست بعد از ۵۰ سال ۱۹۴۷ دولت یهود اعلام گردید .

یهودیانی که بتدریج ایمان اجدادی را فراموش کرده و به اطرافیان خود روآورده بودند ،متوجه یهودیت میگشتند و یهودیانیکه در گتوها خود را تنها و مایوس می‌دیدند امیدوار شدند . تحصیل و دانش عبری توسعه مییافت و افراد یهودیکه خود را خوار و خفیف می پنداشتند عزت نفس اجدادی را باز یافتند و جراید ملی زیاد شدند . در دوره حیات هرتسل فقط ٦ کنگره تشکیل گردید که چهارمین آن در لندن و بقیه دربال بود ، دومین کنگره در ۱۸۹۸ با دو برابر نماینده،نسبت به‌اول تشکیل‌شد ودراین کنگره موفق به تشکیل یك بانك ملي گردیدند.

هرتسل در ۱۸ اکتبر ۱۸۹۸ ، در اسلامبول موفق بـه ملاقات با گویوم دوم امپراطور آلمان شدودر ۲ نوامبر که بار دیگرامپراطور را در اورشلیم ملاقات نمودجوابی منفی راجع به کمك وی برای ایجاد کانون یهود شنید.در ۱۸۹۹ (سومین کنگره در لندن)، هرتسل اظهار داشته بود که: « انگلستان که تمام دریاهارا زیرنظر دارد ، بهترمیتواند از هدف ما با اطلاع گردد وما مطمئنیم که افکار ما بتدریج بلند تر ، پرواز خواهد نمود .» در کنگره ۱۹۰۱ ، حیم ویزمان تاسیس دانشگاه عبری را پیشنهاد نمود و یك کمیسیون فرهنگی انتخاب گردید و در کنگره پنجم تصمیم گرفته شد که از سرمایه ملی ، اراضی درفلسطین برای فلاحت یهودیان . خریداری گردد که متعلق به ملت باشد.

در ۱۹۰۱ هرتسل از عبدالحمید سلطان عثمانی ملاقات نمودتا با پرداخت مبلغ سالیانه‌ای امتیازی برای ورود یهودیان به فلسطین بدست آورد . مذاکرات بیش از ۱۲ ماه دامنه پیدا کردو هرتسل مکرر از عبدالحمید ملاقات نمود ، بالاخره در ۲۳ ژوییه ۱۹۰۲ سلطان اظهار

داشت که برای ورود یهودیان و استقرار دهات فلاحتی آنان ،درسوریه وبین‌النهرین واناطولی حاضراست‌امانه‌در فلسطین.

در این موقع یهودیان زیادی از روسیه وارد انگلستان میشدند و هرتسل در کمیسیون مهاجرت انگلستان ، علت آنرا ، ازدیاد نهضت ضد یهود در روسیه و شرق اروپا گفت‌و حل آنرا در اجرای پروگرام صیونیست دانست .

در موقع اقامت خود در لندن، هرتسل که از سلطان عبدالحمید مایوس شده بود، موافق‌به ایجاد دهات فلاحتی یهودیان در شبه جزیره سینا وجزیره قبرس که جزومتصرفات انگلیس‌بود گردید.

منظور از این عمل پیدا نمودن راه حل فوری برای مهاجرین بدبخت بود. هرتسل در ۱۹۰۲ کتابی بنام(کشور گذشته‌وجدید)نوشت که در آن دولت یهود را بصورت زیبائی جلوه گر ساخته و در آخر آن‌نوشته بود که :«اگربخواهید افسانه نیست».

در ملاقات با ژوزف چمبرلن ، وزیر مستعمرات انگلستان ، به وی گفت که ایجادکانون یهودی درقبرس در اثر مخالفت اهالی‌جزیره عملی نیست و وزیر خارجه انگلستان راجع به شبه جزیره سینا او را بفرمانفرمای انگلیس معرفی نمود و او هم به بهانه اشکال بردن آب نیل موافقت نکرد .

اما چمبرلن در عوض ، موافقت کرد که در افریقای شرقی در مستعمره اوگاندا ، کانونی برای یهودیان ایجاد گردد . قتل عام کیچنو در ۱۹۰۳ ، هرتسل را طرفدار پیدا نمودن کانونی در هر کجا که باشد نمود . در اوت ۱۹۰۳ هرتسل بروسیه رفت تا از محدودیت

صیونیستهای روسیه جلوگیری نموده و آن دولت را موافق میانجی گیری با سلطان عثمانی نماید. وزیر داخله روسیه Von Plheve با نظر هرتسل موافقت نمود: از آنجا به ویلنا رفت و یهودیان مانند سلطانی ازاو پذیرائی کردند.

در کنگره ششم پیشنهاد انگلستان موردحمله وتنقید سخت قرار گرفت. دکتر (نوردو) از آن طرفداری کرد و آنرا تشبیه به یك استراحت گاه شبانه نمود وموقعیکه اوسیشکین یکی از لیدهای صیونیست روسیه در نطق خود فریاد کرد. (ای اورشلیم اگر تورا فراموش کنم دست راستم را فراموش نمایم و اگر تورا بر کلیه شادمانی‌های خودترجیح ندهم زبانم به کامم بچسبد)(۱) عده‌ای از نمایندگان زار زار گریسته و اکثریت بر علیه آن پیشنهاد، رای داده و آنرا رد نمودند.

هرتسل بعداز این به روم نزد پادشاه ایطالیا که طرفدار صیونیسم بود رفت. بالاخره اختلافیرا که قضیه طرفداران ایجاد کانونی درخارج از فلسطین بنام (تریتوریالیست) و طرفداران ایجاد کانون یهود در فلسطین، بنام صیونیستها، ایجاد شده بود، در ۱۱ آوریل ۱۹۰٤ آنرا مرتفع نمود و این آخرین اقدام هرتسل بود. چندین سال بود که هرتسل به مرض قلبی دچار شده و فعالیت زیاد وخستگی بر شدت مرض او افزوده و برای استراحت بشمال اطریش رفت و در آنجا در اثر ذات الریه در سن ٤٤ سالگی در سوم ژویه ۱۹۰٤ فوت نمود، هزاران نفر در مراسم دفن وی شرکت کردند. او انقلاب مهمی را در عالم یهود ایجاد کرد که آثار و اهمیت آن روز بروز روشن تر گردید واز نتایج

«۱» از کتاب مزامیر، فصل ۱۳۷

آن قرون متمادی یهودیان جهان برخوردار میگردند .

اولین سیاستمدار حقیقی ملی یهودی است که بعد از ۱۸ قرن بظهور رسیده و مردی خستگی ناپذیر بوده یاس وناامیدی در قاموس حیاتش وجود نداشت و آنچه را که یهودیان و مخالفین یهود آنرا توهین آمیز برای یهودیان تصور میکردند ، آنرا با افتخار ساخت و یهودی سرافکنده را سربلند نمود وعزت واحترام یاخفت را بدست خود یهودیان سپرد.

واقعه تاریخی را که ۱۹ قرن یهودیان در انتظار آن بسر میبرند، صورت عملی بدان داد . مرگ هرتسل لطمه بزرگی برای نهضت صیونیسم بود زیرا غیر از دکتر ماکس نوردو ، کسی قدرت و نفوذ او رانداشت و (نوردو) هم بواسطه عدم صحت مزاج از قبول مقام هرتسل استنکاف نمود . در هفتمین کنگره بال ، در ۲۷ ژویه ۱۹۰۵ بار دیگر پیشنهاد انگلستان مردود واقع گردید بنابراین درنامه‌ای تشکر آمیز بدولت انگلیس، آنرا رد کردند و اظهار امیدواری نمودند که اگر در حدود پروگرام بال مساعدتی از طرف انگلستان ممکن باشد اقدام نماید . طرفداران تریتوریالیست ، از آن تاریخ خود را تحت ریاست اسرائیل زنگویل نویسنده یهودی انگلیسی قرار داده وازصیونیست‌ها جدا گردیدند و صیونیستها هم بتدریج به اقدامات خود ادامه داده وفعالیت زراعتی خویش را بطور محدود در فلسطین انجام میدادند و داوید ولفسون بجای هرتسل انتخاب گردید که تا سال ۱۹۱۱ به این سمت باقی بود وناحوم سوکولوو اورا یاری می کرد .

هفتمین کنگره در ۱۹۰۷ در لاهه هلند تشکیل گردید و در آن

زمان دکتر حیم و یزمان پیشوائی (صیونیست های عملی) میگفت نتایج سیاسی منوط به آثار عملی اقدامات ما در فلسطین است برای این‌هدف اقدامات و تشکیلات مفیدی ایجاد کردند .

در دهمین کنگره در ۱۹۱۱ قرار شد مرکز تشکیلات از وین به برلن منتقل گردد، هیئت‌اجرایه‌ای بدون‌رئیس انتخاب گردید. یازدهمین کنگره در سال ۱۹۱۳ تشکیل شد و در سال بعد ولفسون‌فوت کرد و جنگ اول بین المللی آغاز گردید و کنگره های صیونیست اجباراً تعطیل شدند .

به محضیکه ترکیه بطرفداری آلمان واطریش داخل‌جنگ‌شدتجاوزات یهود را درفلسطین شروع نمودند .

جنگ، صیونیستها را بسه دسته تقسیم نموده بود . صیونیستهای ممالك اروپای مرکزی جبهه متحدین، صیونیست‌های ممالك‌متفقین و صیونیستهای ممالك بی‌طرف . برای آنکه رابطه بین آنان قطع‌نگردد دفتری در کوپنهاك پایتخت دانمارك ایجاد گردید . عده از فراریان تجاوزات دولت عثمانی که درمصر بودند، فوجی از داوطلبان یهودی به نظریه‌سروان‌یوسف‌ترومپلدور درمصر تشکیل گردید و به جبهه گالیپولی فرستاده‌شدند وژابوتنسکی‌درلندن دوباطالیون‌ارتش یهودی‌تشکیل‌داد .

۸ دسامبر ۱۹۱۷ ژنرال‌النبی پیاده با ارتش خود ، فاتحانه وارد اورشلیم گردید ودر فوریه ۱۹۱۸ باطالیون یهود وارد آنشهرتاریخی‌شد.

در۱۹۱۷ دکترحیم ویزمان شیمیست معروف که کشف شیمیائی مهم خودرا دراختیاردولت‌انگلستان گذارده‌بود وعضو کمیته‌فعاله صیونیست

ودر اونیورسیته مانچستر ، مقام استادی را ازسال ۱۹۰۳ داشت ، بنام صیونیستها درلندن ازسال ۱۹۱٤ فعالیت‌مینمود.

موقعیکه کشف خودرابه دولت‌انگلستان‌واگذارنمود، للویدژرژ نخست‌وزیر به اوگفته بود که مایلم با دولت راجع به واگذاری یك مقام افتخاری برای شما پیشنهاداتی بنمایم و اوجواب داده بود که من برای خود چیزی‌مایل‌نیستم وللویدژرژ گفته بود آیا پس ما نمیتوانیم کاری که جبران زحمات شما را بنماید برای شما انجام دهیم ؟ ویزمان جواب داد : چرا، شما میتوانیدکاری برای ملت من انجام دهید واضافه کرد میتوانید در سرزمین مقدس ، آمال ملت مرابرآورده نمائید و از اینجااعلامیه بالفور که‌قبلابدان‌آشنائی حاصل‌نمودیم سرچشمه گرفت. درسالهای۱۹۱۵،۱۹۱٦ ، ۱۹۱۷ ، دکترویزمان دنباله اقدامات خود را گرفت و دولت انگلستان زمینه را برای موافقت متحدین خود آماده ساخت تا بالاخره منجربه صدور اعلامیه معروف بالفورمورخه۲ نوامبر ۱۹۱۷ که قبلا ازآن صحبت کردیم گردید(۱) .

فصل پنجم

نهضت فرهنگی جوانان یهود تهران یا احیای زبان عبری

بطوریکه قبلا گفته شد پس از اطلاع جامعه یهود تهران ازصدور اعلامیه بالفورهیجانی‌دربین یهودیان تهران وسایرشهرستانهای ایران ایجاد گردید وعده‌ای ازجوانان یهودتهران بدوا در کنیسه خاله وبعدا در کنیسه حکیم آشر گردهم جمع شده درصدد تشکیل انجمنی

(۱) مراجعه بصفحه شود

برای اصلاح امور جامعه خود برآمدند.

در عصریکه‌صحبت از ایجادکانون ملی‌یهود بود، یهودیان ایران نه‌فقط به نهضت‌های ملی‌واجتماعی آشنائی نداشتندبلکه در اثر فشارهای قرون متمادی وتبلیغات گوناگون دربین افراد جامعه آنها و خصوصا بعد ازآنکه برنامه‌های‌تعلیماتی جدید فرهنگی توسط مدارس الیانس برقرارشده بود، حتی‌زبان ملی‌ومذهبی‌خودرا کم کم فراموش‌میکردند.

اجتماع آن شب ممکن‌نبودمنتهی به‌تاسیس‌یك‌انجمن‌مذهبی‌ولو بصورت‌حوبیه‌صیون که‌رویه‌سیاسی‌نداشت گرددزیراتوسری‌هاوبدبختیها از ابتدای حمله مغول ودوره صفویه‌الی‌قاجاریه روح شهامت وحق‌طلبی را درآن‌ها کشته بود، برادران‌بر گیوراوبر کوخباوهشمونائیم‌ها وعضو ملتی که درمقابل‌حملات ارتش‌های یونان و روم این‌همه پایداری کرده بودندکارش بجائی کشیده بود که درمقابل‌فریاد یك داود ذغالی دربهای دکانهای کلیه محله را تخته میکردند. بااین روحیه وفکر خصوصاً این موقعیت، درآن شب ودربین‌آن اجتماع، وقتی اظهار شد که برادران! درعصریکه صحبت از ایجادکانون‌ملی یهود است بیائید اقلا اجتماع‌ما مبادرت به ایجادیك انجمنی که‌زبان مذهبی را توسعه دهدوازفراموشی آن جلوگیری کند، بنمائیم، وحشت و رعبی بین عده‌ای برقرارشد، تا بالاخره ۱۳ نفر ازبین ۴۲ نفرجوانان بقرار زیر انتخاب‌شدند:

آقایان، سلیمان کهن‌صدق دکترمرتضی(هودایان)معلم، نهورای باروخ، میرزا داوداهرون، سلیمان‌حئیم،ابیشور، آشرآبراهام‌شالوم، شموئل رخسار، بنیامین‌مصاچی، حاخام یودعیم، آقاجان کهنیم، شمعون الیاهو، سلیمان ناقی ورئیس آقای سلیمان کهن‌صدق گردید. همانشب

جلسه آنهادرمنزل آقای کهن‌صدق‌تشکیل ونامه تشکرآمیزی‌درجواب تلگراف حاصله ازپترو گراد نوشتند.

چون هیئت مذکور هدف خودرا توسعه زبان عبری قرارداد نام انجمن را (عبرت همهزقت‌صفت عبر) انجمن‌تقویت زبان عبری، قرار دادند. بالاخره اولین جلسه این انجمن بعد از اقدامات مقدماتی فوق در کنیسه حکیم آشر درشب ۳شنبه ۹ طبت سال ۵۶۷۸، زمستان۱۹۱۷ تشکیل گردید. باوجودیکه این‌انجمن هدف فرهنگی داشت بازهم عده‌ای از اعضای آن مردد بودند وبهمین‌جهت آقایان حاخام یودعیم و آشرآبراهام شالوم کناره گیری نموده وبجای آنها ربی‌مئیرملایعقوب و حاجی‌ربی‌نیسان ملاآقابابا انتخاب شدند. وهمانشب نظام‌نامه که توسط دکترمعلم نوشته شده بود مورد تصویب قرار گرفت.

در جلسه شب ۵ شنبه ۱۱ شباط، موضوع تاسیس مدرسه شبانه تصویب گردید. ودرشب دوشنبه۲۲ طبت درجلسه‌چهارم درتعقیب اعلانی که بین جامعه یهود تهران‌منتشر نموده‌بودند داوطلبان‌برای یاد گرفتن زبان‌عبری حاضرشدند.

در جلسه پنجم شب‌جمعه ۲۶ طبت، آقای (سلیمان‌حیم) استعفا داد وحبیب‌الله یودعیم به جای وی انتخاب گردید وقرارشد ازشب۳۰ طبت تدریس شروع گردد.

دراثراشکالات گوناگون، انجمن‌مذکوربرای محل‌انعقادجلسات خود، در زحمت بود تا بالاخره از جلسه هیجدهم ۱۶ حشوان ۵۶۷۹ زمستان ۱۹۲۸میلادی، جلسات درمنزل عزیزحیم اسحق (حاجی‌عزیز القاتایان) تشکیل گردیددرهمین موقع کتاب گرامرعبری توسط آقای

کهن‌صدق تالیف‌وبچاپ رسید در آخر سال ۱۹۱۸ هنگام زمستان، گرانی وقحطی‌وسپس مرض آنفلوانزا به ایران‌ومحله‌یهود تهران روآورد وعده کثیری را درحدود هزار نفر تلف‌نمود وبرای تخفیف‌الام‌دردمندان‌انجمن دیگری بنام انجمن نیك خواه تشکیل گردیده و عملیات مفیدی را انجام میدادند وارطرف آمریکائی‌ها و یهودیان آمریکا، کمکهای انجمن ژوینت جهت تهیه غذای‌ارزان برای‌فقرا بموقع رسید. باوجود گرفتاری‌های حاصله دراثراین وضع جوانان یهود تهران با فعالیت و حرارت زیادی به عملیات فرهنگی خود ادامه میدادند و یوسف گئولا (کفاش)حاضرشد منزل‌خودرا دراختیارانجمن گذارد ومقرر گردید که گرامرتالیفی کهن‌صدق در مدرسه الیانس هم تدریس گردد.

آقای دکترمعلم وچندنفردیگرازعضویت کناره گیری کردند و عده دیگر بجای آنها منصوب شدند.

وضع عمومی کشور در آن زمان و روحیه (گالوتی) بسیاری از جوانان یهود (که هنوزهم ادامه دارد) موجب میگشت که بسیاری از آنها درعضویت‌به‌این انجمن‌تردیدبخودراه دهند وبه همین سبب مرتب عده‌ای‌ازآنهااستعفا داده وعده دیگری بجای آنها انتخاب میشدندوتنها جوانی که باکمال شجاعت پایداری مینمود آقای سلیمان کهن‌صدق و چندنفردیگر بودند لذا درجلسه بیستم قرارشد، درصدد برآیند که چند نفرازجوانان تحصیل کرده وفعال وعارف بالنفس را که دارای اراده و پشتکار باشندبرای عضویت دعوت نمایند تاشاید به وضع آشفته جلسات واستعفاهای‌پی درپی خاتمه داده وبتوانند آنچه را که نماینده جامعه یهود یا دراثر نقصان وقت‌یا به‌علل دیگرانجام نمیدهد آنان انجام دادم

وبد وضع خراب یهودیان ایران که فاقد هر گونه انجمن برای بهبود وضع اجتماعی بود پایان دهند از اینجهت پیشنهاد گردید که آقای عزیزالله یمونا دماوندی (مرحوم راب‌نعیم) را دعوت وبا مشورت‌مشارالیه عده دیگری نیزبعضویت قبول شوند.

مراسم جشن پدر بعلم میاوردند.

درنتیجه ، درجلسه ۲۲ شب چهارشنبه ۲٤ ادار ٥٦٧٩ آقای نعیم

دعوت شد وضمنا تصمیم گرفته شد نمایشی درشب جمعه وسط عید پسح داده شود. در آن شب ۱۵۰۰ نفر تماشاچی حضور یافتند و با موفقیت خاتمه یافت.

درجلسه ۲۵ آقای نعیم‌بسمت منشی معین شد. دراین موقع اعلام گرفتن سجل یا شناسنامه ازطرف دولت شد وانجمن اعلامیه‌ای صادرو

مردم را تشویق نمود که اسم فامیل خودرا به‌عبری دهند وقرارشداوراق عضویت طبع شود ومهر انجمن درست شده. رسمیت یابدومنظما کنفرانسهائی جهت تنویر افکار جوانان یهود داده شود تا بمقام شامخ یهودیت وماموریت اخلاقی ومقام تاریخی وی اطلاع حاصل نمایند.

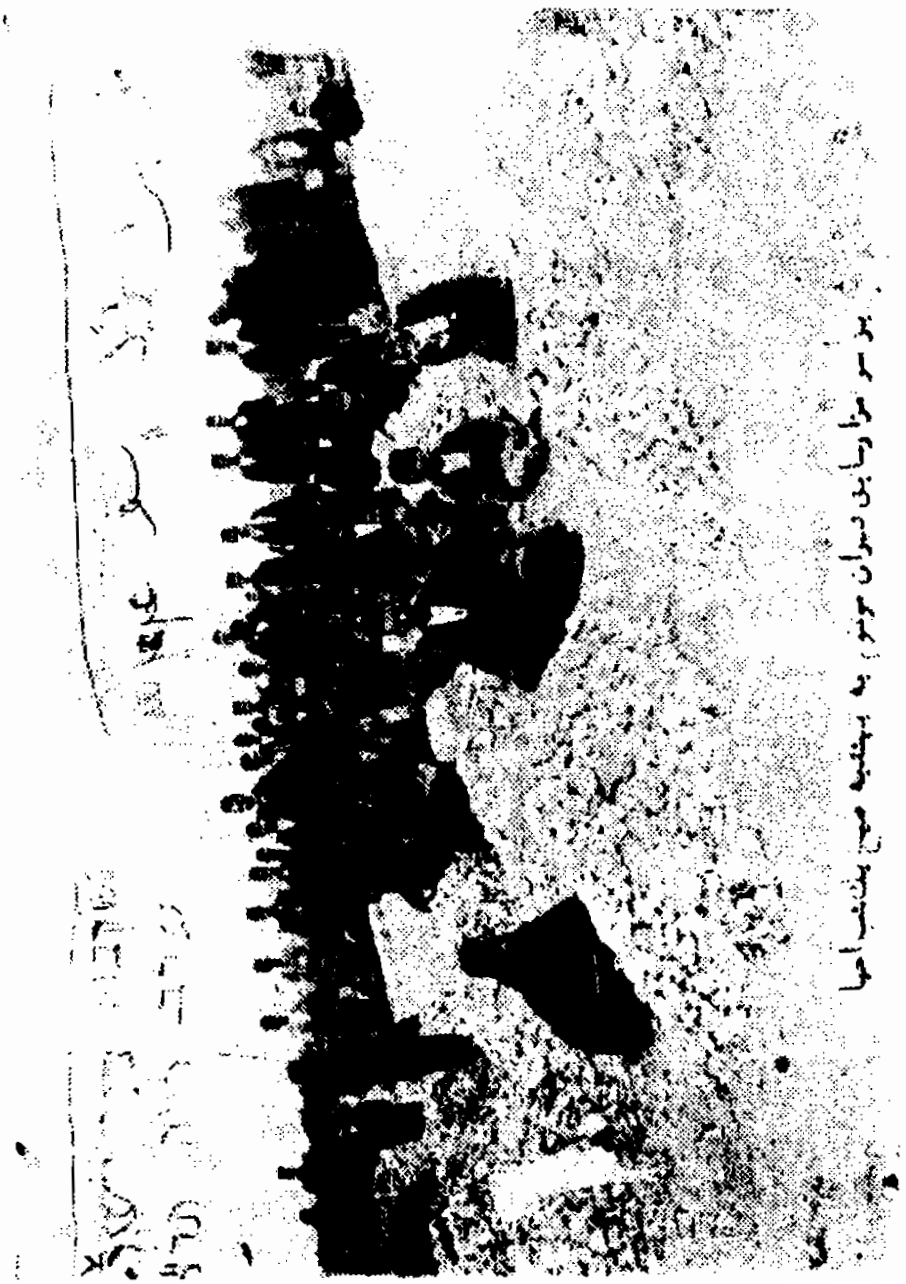

نهضت اجتماعی یهودیان تهران

هنگامیکه صحبت از استقرار مشروطیت درایران بود ودرزمانی که انقلاب و زدوخورد بین مشروطه خواهان و مستبدین بشدت ادامه داشت نورامیددر دلهای یهودیان ایران میدرخشید وتصورمیکردند که درعصرنوین نه فقط ازتساوی حقوق مانند هموطنان برخوردارخواهند گشت وآزادی بیشتری را برای آنها قائل خواهند گردید، بلکه به اوضاع

خراب اقتصادی آنها که درنهایت پریشانی بود سروصورتی داده‌خواهد شد اینك ۱۵ سال از اعلام مشروطیت ایران میگذشت ودر این مدت نه فقط نظریه هموطنان نسبت به جامعه یهود ایران تغییر نیافته بودبلکه، ازنقطه‌نظراقتصادی هم ، خصوصاً یهودیان ولایات در فشار بسیار سخت بودند. وصف شدت فقروپریشانی آنها صفحات زیادی را پرخواهد کرد وممکن نیست که‌هر فرد بشری که تا اندازه‌ای دارای قلب حساس‌باشد ازشنیدن اوضاع واحوال آنها متاثر نگردد.

اکثریت وقریب به‌کلیه افراد یهود ولایات وحتی درتهران فاقد سرمایه و یا تخصص برای امور بازرگانی بودند کمتر فردی به امور صنعتی آشنا بود. آن طبقه‌ایکه درسنوات اخیر بوسیله مدارس الیانس دارای معلوماتی شده بودند نمیتوانستند در ادارت دولتی شغلی بدست آورند(مگردراداراتی که روسای آن‌خارجی بودند مانند اداره تلگراف وپست و گمرك)دراثراین فقراقتصادی، بهداشت وتغذیه‌آنها خراب ودر نتیجه تلفات افراد جامعه روزافزون بود.

برای‌اصلاح‌این‌وضعیت وخصوصابرای‌بدست آوردن‌کار، تشخیص داده شده بود که فعلاامیدی درایران وجود ندارد (قبل ازعصرفرخنده پهلوی حتی‌برای‌ایرانیان مسلمان هم وضع اقتصادی رضایت‌بخش‌نبود) با این اوضاع و احوال تماس با انجمنهای یهود خارجه بمنظور جلب کمکهای فرهنگی و اقتصادی لازم بود وتنها تشکیلاتی که میتوانست ازجوانب مختلف کمکی دربهبود اوضاع فرهنگی و خصوصا ایجادکار برای‌یهودیان‌ایران‌بکندوحتی‌اگر بهبودزندگانی آنهادرایران‌غیرمیسر

باشد مبادرت به‌مهاجرت آنها کند تشکیلات صیونیت مرکزی بود . از این نقطه‌نظر انجمن‌صفت عبر تصمیم گرفت که نام‌خودرا تبدیل به‌انجمن صیونیت ایران بنماید تا بتواندازمساعدت فرهنگی واقتصادی‌برادران مذهبی خود برخوردار گردد در واقع در نظر گرفت که حدود برنامه را توسعه داده وصرف‌نظرازاجرای برنامه فرهنگی وترویج زبان‌عبری برای ترمیم اوضاع اقتصادی تیره‌بختان یهود ایران هم چاره‌ای‌بنماید وبالاخره نظر باینکه دکترلقمان‌نماینده وقت بتنهائی نمیتوانست‌به‌کلیهٔ اموریهودیان شهرستانها برسد وبرای دفاع ازحقوق اغلب افراد که‌هر روزه مورد تجاوزبودند اقداماتی کافی‌بنماید تصمیم گرفته شد که روابط نزدیکی با وزارت داخله و اداره نظمیه وقت بر قرار نموده در کلیه شهرستانهای ایران شعبات ایجاد نمایند.

هرچند نام این انجمن به‌اسم انجمن‌صیونیت تبدیل گردید ولی درواقع‌این‌انجمن‌یك‌نوع‌انجمن‌محلی‌مانندقرون گذشته‌بودبافرق اینکه بدین‌وسیله درصدد جلب مساعدت هم کیشان خارجی هم برآمده بود و آنچه‌میشود بربرنامه‌فوق ونتایج‌حاصله اضافه کرد اینست: بدون‌آنکه دربرنامه این انجمن پروگرامی برای جلوگیری ازتبلیغات مسیحیان ویا بهائیان وجود داشته باشد، وجود یك انجمن وسیع ومتشکل‌وفعال که دائم برای دفع تجاوز نسبت بیهودیان ایران فعالیت میکرد، خود بخود موجب گشت که امید دردلهای مایوس و مرده فرزندان‌پراکنده اسرائیل‌احیا گرددودرنتیجه‌موفقیت‌های‌مبلغین گوناگون‌متوقف گردد. نتیجه آن شد که باب روابط با دفتر کپنهاك باز گردید . و نظام نامه کامل‌تهیه و بتصویب رسید و اولین کنفرانس راجع به تاریخچه نهضت

صیونیسم در کنیسه حاداش داده شد و دفتر ثبت اسامی اعضا ، بعد از این کنفرانس افتتاح گردید .و قرار شد که شعبات ولایات تشکیل گردد. لذا نامه‌هائی به شهرستانهای همدان ، کرمانشاه ،رشت، ارومیه ،سنندج بارفروش ، دماوند ، مشهد ،کاشان ، اصفهان ، یزد ، کرمان ، بوشهر شیراز، ولایات ثلاث نهاوند،و توبسر کان و ملایر، بروجرد ، گلپایگان وخوانسار نوشته‌شد و انجمن متشکله‌در ایران‌به خارجه معرفی گردید تا کتب مفید وروزنامه ها ومجلات یهود رابرای تاسیس قرائت خانه در تهران ارسال دارند وصند و قهائی برای نصب در مراکزمختلفه جهت کمك به‌انجمن آماده گردید.ومستخدمین برای کارهای متفرقه انجمن‌استخدام گردیدند .

در تاریخ یهود ایران سابقه نداشت که یك انجمن در پایتخت تشکیل گردد وباب روابط باکلیه شهرستانهای ایران‌باز نماید.یهودیان شهرستانهای ایران هریك از یکدیگر جدا ، و مانند جزایر دور افتاده هر کدام به تنهائی مشغول تحمل مشقات و بدبختیهای خود بودنداما اکنون پس ازرسیدن نامه‌های انجمن بدست ایشان شور و هیجانی‌پیدا نموده‌در صدد افتتاح باب مراوده باانجمن‌صیونیست‌تهران گشته‌بودند. در خارج از ایران ، بطوری که قبلا دانستیم صیونیسم معنی دیگری داشت ، آنها برای ایجاد یك مأمن ملی یهود کوشش می‌نمودند ، در حالیکه‌صیونیسم درایران‌برای‌یهودیان‌ولایات‌حتی تهران،مفهومش‌نوع دیگریعنی‌بدست‌آوردن‌سطح‌فرهنگی‌بالاتروتامین‌آزادی وجلوگیری‌از تبلیغات‌مسیحیان و بهائیان بود .کلیه یهودیان ایران این انجمن را

مرجع اصلاح بدبختیهای و رفع تجاوزات نسبت بخودمیدانستندو آنرا کانون بر آوردن آمال و آرزوها که عبارت از دمی استراحت و ایمن بودن از قتل و کشتار و چپاول و تجاوزمی‌پنداشتند .

تااین تاریخ‌یهودیان‌ایران‌برای‌جلب حمایت دولت، دکتر لقمان نماینده پارلمان‌راواسطه‌قرار می‌دادند و مشار الیه که دارای مطب‌صبح و عصر بود ،و هفته چند جلسه هم لازم می‌شد که در پالمان حضوربهم رساند ، با نداشتن دفتر و منشی و تشکیلاتی ، کمتر می‌توانست بـه این همه بدبختی یهودیان ایران رسیدگی کند، لذا تاسیس این‌انجمن برای یهودیان ایران نعمت غیر مترقبه‌ای بود ، پس از هرطرف برای استمداد و خصوصا واسطه شدن در مقابل دولت برای رفع تجاوز در ولایات به وی رو آوردند و در نتیجه ۱۸ شعبه در شهرستانهای‌ایران تشکیل گردید .

جوانان یهود ایرانی خصوصا تهرانی و همدانی که در اثر عدم وجود مشغولیات شبانه از یکطرف و تبلیغات بهائیان از طرف دیگر، به جلسات ، آنهـا رفته و منظم در ردیف معتقدین جدید آنهـا قرار میگرفتند از این پس متوجه نکاتی می‌شدند که‌اگربرای‌اجدادآنها تازه گی نداشت اما برای آنها فوق‌العاده جدید و جالب بود . بتدریج روح یاس وخفت‌و حس حقارت یهودی بودن ، از ایشان زائل میگشت در همین ایام اتفاقات فردی ناگواری جهت بعضی از یهودیان همدان و ارومیه اتفاق‌افتاده بود، در خمین موجب ناراحتی یهودیان رابطور دست جمعی فراهم کرده بودند و از این وقت است که رابطهٔ انجمن

صیونیست ایران با دوایر دولتی در تهران آغاز و اقدامات مفیدی‌را برای‌یهودیان شهرستان انجام داد .

شرح مراجعات از ولایات و اتفاقاتیکه در شهرستانها رخ داد و اقداماتیکه‌ازطرف انجمن صیونیست تهران انجام شد بسیارمفصل‌است. اتفاقات شهرستان‌ها همان تجاوزات منظمی است که مکرر در صفحات این تاریخ به آن برخورد کردیم مافوق اینکه در این عصر ، یهودیان آزرده شهرستان‌ها ، مرجعی داشتند و جوانان غیور که درتهران بگرد هم جمع شده بودند با کمال سرعت و شهامت بدون تلف کردن وقت و بدون محافظه کاری به دولت مراجعه و تلگرافاً و با سرعت هرچه تمامتر حکم دفع مزاحمت را تلگرافی‌خطاب‌به‌حاکم‌محل‌میگرفتند.

هیجان صیونیست‌ها تهران و فعالیت آنها موجب گشته بود که دسته‌های دیگر از جوانان ، دست به فعالیت از طرف دیگری زنند ، انجمن نیکخواه که‌آقای سلیمان نیکخواه‌بر آن ریاست داشت به‌امور خیریه میرسید ، انجمن شم طوب برای توجه مراعات تعطیل شنبه ها تشکیل شده بود . مسیوترگانو مدیر مدرسه الیانس بر فعالیت خود برای پیشرفت تحصیل محصلین افزوده‌بود.

جلسات بهائی‌ها در محله ، که در هر گوشه و کناری رسوخ‌یافته بود قدرت خود را از دست داد .در جلسه شب ٤ ٧ سه شنبه ۲۱ ایلول همان سال ، خبری از تجاوز به املاك یهود در گیلعاد رسید و ازاین تاریخ است که پس از ۲۷ قرن مالکیت این محل ، دچار دسایسی‌برای تصرف این ملك که مدتهاقبل‌مقداری از آن را ربوده بودند شدوبرای

تصاحب آخرین قسمت فلاحتی آن ، شروع به اقدام گردید و انجمن مسلسل ومنظم دنبال این کار را داشت.

یکی دیگر از اقدامات انجمن ، افتتاح مدارس در بعضی از شهرستان‌ها که تا آن تاریخ فاقد دبستان بودند میباشد مانند گلپایگان یزد ، نهاوند دماوند وغیره .

فصل ششم

صیونیست درخارج

در ۱۹۱۸ انقلاب روسیه تبدیل بدانقلاب کمونیزم گردیده بود ودر همین سال ۱۹۱۸ (چهارم آوریل) کمیسیونی از طرف صیونیست های جهان تحت ریاست دکتر حیم ویزمن به فلسطین رفت تا برای مطالعه توسعه مهاجرت یهودیان به آن کشور و آبادانی آنجا اقدام نماید زیرا خرابی در اثر جنگ وقحطی وامراض در آنجا زیاد بود. عدهٔ یهودیان فلسطین از ۵۵هزار تجاوز نمی کرد .

درابتدای ۱۹۱۹ در کنفرانس صلح، نمایندگان صیونیست تقاضا نمودند که حق تاریخی یهود بر فلسطین شناخته شود و در ۲٤ آوریل ۱۹۲۰ شورای عالی صلح منعقده در سن رمو آن تقاضا را بـا اعلامیه بالفور پذیرفت . در اول ژویه ، هربرت ساموئل فرمانفرمای فلسطین شده ودر هفتم اکتبر همین سال هیئت موسسان یهود بنام (آصفت هنیبحاریم) در فلسطین تشکیل گردید و (وعدلئومی) بنمایندگی جامعهٔ یهود آن کشور انتخاب شد و در اول مه ۱۹۲۰ اعراب یافا و اطراف بیهودیان حمله بردند .

تا قبل از جنگ بین المللی اول، یازده کنگره صیونیست تشکیل

گردیده بود ، در همین سال ۱۹۲۰ شروع مقدمات تشکیل دوازدهمین کنگره صیونیست را فراهم می‌ساختند و از انجمن صیونیست تهران هم تقاضا شده‌بود که نماینده‌ای جهت دوازدهمین کنگره که قرار بود در سپتامبر ۱۹۲۱ در کارلسباد تشکیل گردد انتخاب و روانه نمایند. برای انجمن تهران که هنوز قدرت و تجربیات لازمه را نداشت خصوصا آنکه نهضت آنها بر اساس سیاست برقرارنشده بود ،شرکت درچنین کنگره‌ای غیر مقدور بود ، لذا با موافقت شعبات تصمیم گرفته شد که دکتر ویزمان را بسمت نماینده صیونیست‌های ایران انتخاب نمایند (تشری ۵۶۸۰)ولی مشارالیه بواسطه ضیق وقت ردنمود لذا داود فلورانطین انتخاب گردید. اول حشوان اولین کنفرانس بزبان عبری بتوسط آبراهام کوهن هربط اطریش در کنیسه آعزرا یعقوب داده شد و مطالب او ترجمه گردید.

طبق دعوت‌نامه‌ای که در جلسه ۵۷ شب سه شنبه دوم ماه کسلو ۵۶۸۰ زمستان ۱۹۱۹ ، از دکتر حبیب لوی بعمل آمد ، قرار شد که مشار الیه عملا در جلسات شرکت نماید و سپس از دکتر البو نهورای و آقایان سلیمان اسحق حی و داود مرادی و سلیمان رخسار و بعد ، سینور کوهن شوحط نیز دعوت گردیدو بدین ترتیب روح جدیدی در کالبد انجمن دمیده شد وانجمن پایه واساس واقعی پیدا کرد.

در این موقع آقای لاردو ریاست مدرسه الیانس را داشتند و مشارالیه همکاری‌های جالب توجهی می‌نمود.

در جلسه ۶۳ سه شنبه اول طبت ، بنا به پیشنهاد دکتر حبیب

لوی قرار شد که مرام نامه و اساسنامه صیونیسم ایران طبع و منتشر شده و رسما باب مراوده را بادولت متبوعه ایران باز نموده واساسنامه و نظامنامه تشکیلات را نیز برای اداره نظمیه ارسال دارند تاباتصویب مقامات‌رسمی دولت‌ایران بفعالیت‌ادامه‌داده‌شودو برای توسعه‌تشکیلات قرار شد کمیسیون‌های‌متعددی فرهنگی ، مالی ، نمایش ، پروپاگاندو مهاجرت (۱) تشکیل گردد و اجازه عبور شب از نظمیه برای‌اعضای صیونیست گرفته شد و محلی ثابت برای دفتر تشکیلات تهیه گردید .

در شب ۲۰طبت۵٦۸۰ فیلم اطلیا را انجمن در معرض نمایش گذارد و اکثراً از طریق کنفرانس پیشرفت‌های حاصله و اقدامات انجام‌شده را بنظر ملت میرساندند .

نظامنامه جدیدی بر اساس توسعه تشکیلات وتعیین یك کمیته مرکزی و برقراری شعبه صیونیست تهران‌و اجتماع کنفرانس‌سالیانه از طرف نمایندگان شعبات برای انتخاب کمیته مرکزی و جریـان انتخابات بر اساس رای مستقیم و مخفی طبق اصول دمکراسی تدوین گردید ویك بازرس کل درجلسه ٦۸سه‌شنبه ۲۹طبت ۵٦۸۰انتخاب‌شد.

و آقای نعیم تاریخچه ای از نهضت صیونیسم ترجمه نموده از طرف انجمن بطبع‌رسید سپس‌درجلسه ٦۹ تصمیم گرفته شد روزنامه‌ای که‌ارگان‌صیونیست‌های‌ایران باشدبمدیریت عزیزالله‌نعیم تاسیس گردد.

انتخابات یك نماینده از طرف یهودیـان ایران ، برای مجلس دارالشوری‌ملی نزدیك بود ، با اینکه تشکیلات صیونیست ایران‌بامور

---

(۱) برای افراد بیکاره

نمایندگی مجلس دخالتی نداشت اما نظر باینکه کاندیدی دیگری غیر از دکتر لقمان وجود نداشت با گرفتن قول از دکتر لقمان که بر اقدامات و فعالیت خود نسبت به فراهم آوردن آسایش یهودیان شهرستان‌ها بیفزاید و به انجمن صیونیست کمک‌های لازمه را بنماید به شعبات خود راجع به انتخاب وی توصیه نمود .

شب یکشنبه ۱۷ آدار سال ۵۶۸۰ مطابق ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۳۸ قمری زمستان ۱۹۱۹ نمایش با شکوه استر و خشایارشا که بغلط اردشیر واستر نامیده شده بود در سالن گراندهتل داده شد. و معلم عبری بنام موره صیون استخدام گردید.

طبق مقررات اساسنامه جدید انتخابات صیونیست تهران و انجمن مرکزی صیونیست برای اول (هول موعد) و ۵۶۸۰ = ۱۹۲۰ مقرر گردید و هیئت نظارتی انتخاب گردید و عکس اعضا انجمن گذشته برداشته شد

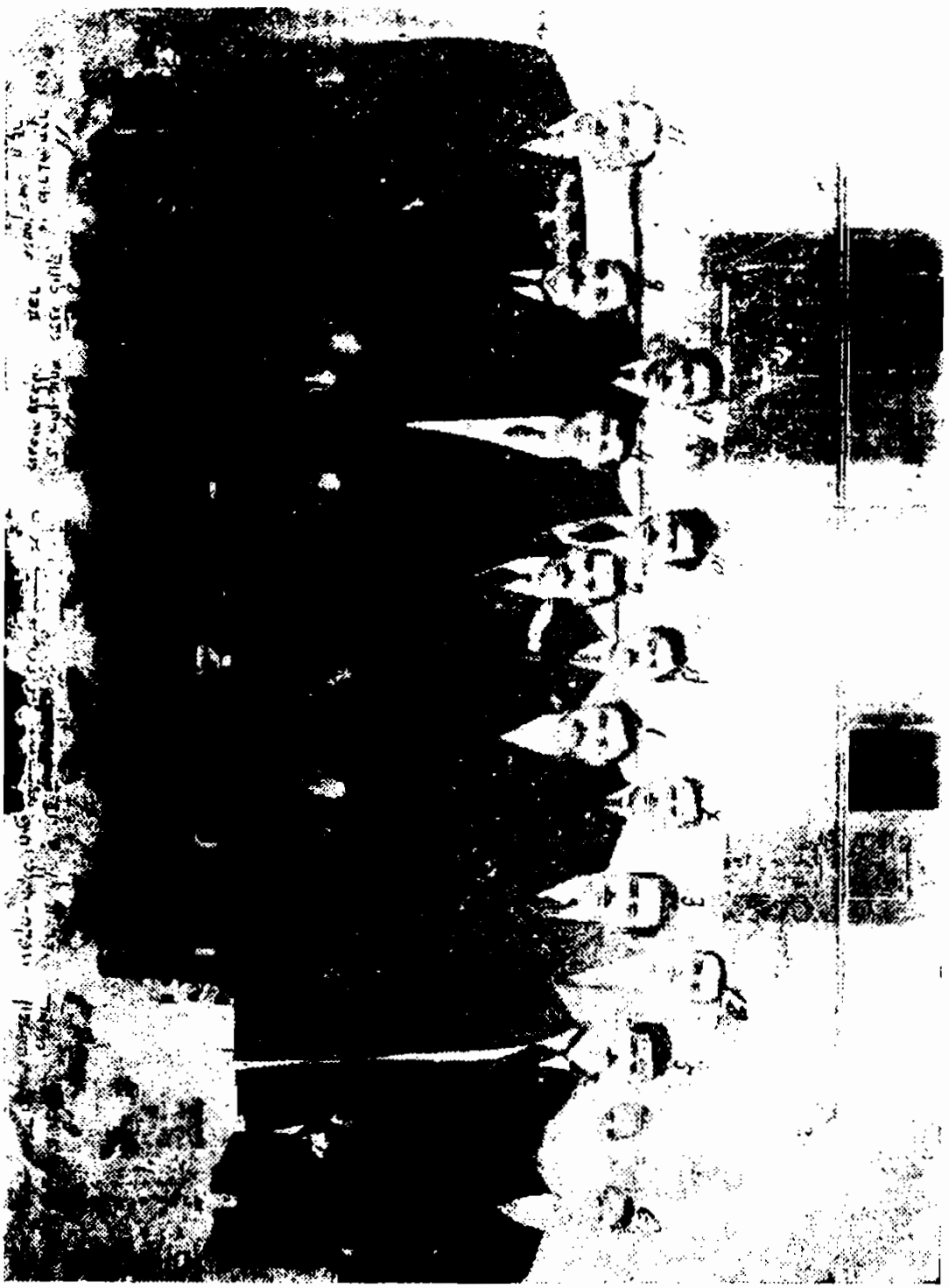

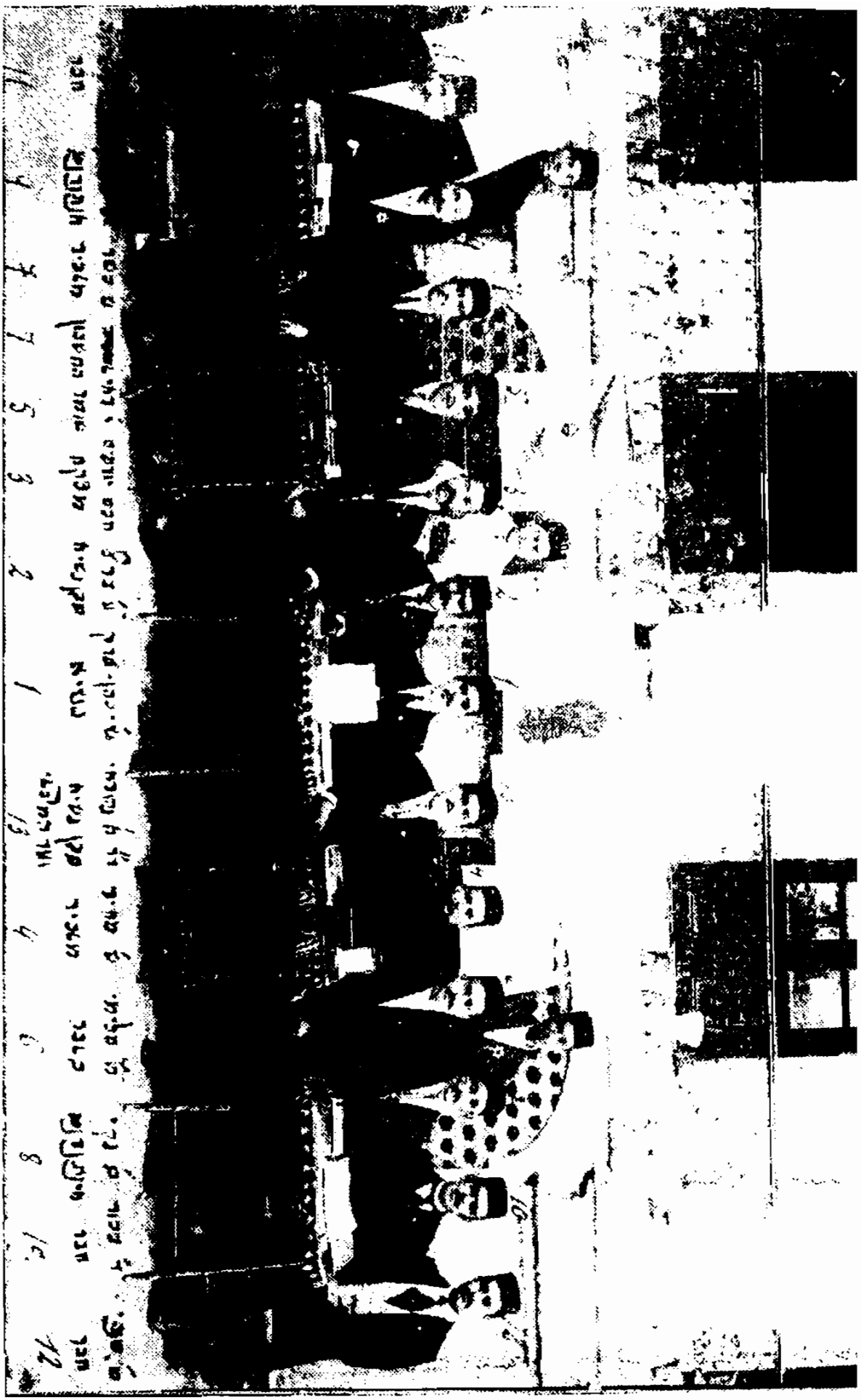

شعبه انجمن صیونیت تهران

فصل هفتم

دوره عظمت و ترقی انجمن صیونیت تهران

روز دوشنبه ۱۷ نیسان ۵۶۸۰ بهار ۱۹۲۰ انجمن نظارت تشکیل و اخذ رای بعمل آمد ودرروز ۱۹ صندوق افتتاح و۲۵ نفر آقایان زیر بترتیب برای اداره امورتشکیلات مرکزی وشعبه تهران انتخاب شدند.

دکتر البو نهورای، کهن صدق، عزیزالله نعیم، سلیمان اسحق حی، دکتر حبیب لوی، حبیب الله یودعیم، یوسف گئولا، شموئل رخسار آشرشالوم، سلیمان حییم، میرزا آقاحییم ماشیح، بنیامین مماچی، داود مرادی، حاخام یودعیم، نهورای باروخیان، عزیزالله برال، اسحق بروخیم، شمعون کاشر، شموئیل مئیر، داودبخور، صینور کهن شوحط، رحیم تربتی، سلیمان بوستنای، داود ماری، یوسف درویش.

عده ۲۵ نفری ۱۳ نفررا بطریق زیر برای تشکیل انجمن مرکزی انتخاب نمودند و۱۲ نفر بقیه هیئت شعبه صیونیت تهران راتشکیل دادند.

کمیته مرکزی

عزیزالله نعیم رئیس کل تشکیلات، کهن صدق صندوقدار، دکتر البو نهورای نائب رئیس، دکتر حبیب لوی بازرس کل، آشرشالوم منشی، شموئل رخسار، داود مرادی دفتردار، سلیمان بوستنای، حبیب یودعیم وقایع نگار، میرزا آقا ماشیح، صینور کهن شوحط، سلیمان اسحق حی، رحیم تربتی مباشر

یهودیان ایران که از بسیاری جهات نسبت به یهودیان خارجه عقب افتاده بودنداحتیاج مبرمی به تماس و آشنائی واکتساب ازمعلومات

فرهنگی و اجتماعی واقتصادی همکیشان خارج خود را داشتند ، بنابر این وظیفه انجمن مرکزی صیونیست از یکطرف تماس با شعبات شهرستانها ووزارت داخله بود وازطرف دیگر باتشکیلات خارج یهودیان وشعبه صیونیست‌تهران اداره امورصیونیستهای تهران را داشت .

درانتخابات انجمن مرکز ازحیث عضو مراعات این نکته بعمل آمد ولی موضوع مهم آن‌بود که برای اداره تهران شخصیتی‌لازم‌بود که نفوذکاملی‌برجامعه یهودتهران‌داشته وخصوصاً ازعهده اداره شعبه‌تهران برآید. سلیمان کهن‌صدق که دراین موقع بحداعلای محبوبیت خوددر بین جامعه یهودتهران رسیده بود ودرمجلس ومحفلی‌نبود که نام وی را با ذکرخیریادنکنند ، این فداکاری را قبول کرد که از انجمن‌مرکزی کناره گیری کرده وریاست‌شعبه تهران راپپذیرد لذا درجلسه شب‌سه‌شنبه

عده‌ای از جمعیت یهودیان تهران هنگام حین تصویب مانداتی برای ایجادکانون ملی یهود.

دوم ایار ۵۶۸۰ بهار ۱۹۲۰ خواهش نمود که ویرا بسمت ریاست انجمن مرکزی انتخاب ننمایند. در نتیجه شعبه صیونیست تهران آقای کهن صدق را بریاست انتخاب نمود.

درجلسه شب ٤ شنبه دهم ایار تلگرافی که حاکی از تصویب ایجاد مرکز ملی یهود تحت قیومیت دولت انگلیس در فلسطین و بتصویب انجمن متشکله درسن رمو بود رسید و باحضور بزرگان ملت و دکتر لقمان نماینده مجلس شورای ملی مقرر شد با اجازه نخست وزیر، مجلس جشنی برپا گردد.

درسال ۱۹۱۹ چندفامیل ازهمدان برای اورشلیم حرکت نموده بودند و دراین سال ۱۹۲۰ دوسه دسته ازتهران وشیراز مهاجرت نمودند.

جوامع یهود ایران که تا این عصر بدون فعالیت و تشکیلات بودند بجنبش درآمده هر گوشه و کنار فعالیت‌هائی دیده میشد. در اصفهان مسیو براسور، مردیکه مانند کازس درتهران، حق بگردن یهودیان اصفهان دارد باشهامت وشجاعت فوق العاده‌ای مشغول اعاده حیثیت از دست رفته یهودیان آن شهرستان بودوانجمن محلی جامعه یهود آنجا را منظم ساخت. درتهران که تااین زمان انجمن محلی جامعه یهود مفهوم حقیقی نداشت، درآخر سال ۵۶۸۰ بنام (حبرت اسرائیل تهران) که بعدها بنام (وعدهقهیلا) موسوم گردید، تشکیل ومساعدت انجمن صیونیست را برای معرفی و تماس با ولایات طلب نمود.

درپایان سال ۵۶۸۰ = ۱۹۲۰م. درهمدان واطراف قتل‌های انفرادی یهودیان روبتزاید بود وجامعه یهود همدان عدم رضایت خودرا ازدکتر لقمان نماینده مجلس شورای ملی علنا اظهارمیداشت لذا تصمیمی را که

قبلا انجمن ، راجع به معرفی دکتر لقمان در اثر عدم وجود کاندید دیگری گرفته بودمسکوت گذارد. در۱۵ ماه آب۵۶۸۱ = ۱۹۲۱ جشن بزرگی در منزل آقای کهن‌صدق بمناسبت تصویب‌نامه سن‌رمو تشکیل گردید که چندهزار نفرازیهودیان درآن‌شرکت نمودند .

در۱۹ تشری۵۶۸۱ پائیز۱۹۲۱ اعضاانجمنهای‌صیونیست‌اعانه‌ای بین‌خود برای امورخیریه بنام‌قرن هگولا با شعف و هیجان فوق‌العاده جمع‌آوری نمودند. ودرماه شباط همین سال‌مجمع (قرن‌هگولا) تشکیل و با موفقیت بعملیات خود ادامه داد . در همین ایام انجمن صیونیست نسوان یهود ایران ، بریاست‌افتخاری(حاجیه)صنوبرعیال مرحوم‌عزرا یعقوب که‌قبلاازمشارالیهاصحبت شدتشکیل گردیدومرحوم راب‌عزیزالله نعیم‌بسمت‌مشاورآن‌انجمن‌انتخاب گردید.

در اثر ادامه توهینات گوناگون نسبت بیهودیان تهران ، بیش‌از ۲۰ فامیل‌آماده مهاجرت‌بداورشلیم شدند. امتیازروزنامه دراثرمخالفت نصیرالدوله وزیرفرهنگ وقت دچار تاخیر شده بود ، تا بعد ازتغییراین وزیردرشب دوشنبه ۲۵ کیلو ۵۶۸۱ زمستان ۱۹۲۱ اطلاع حاصل‌شد که امتیاز روزنامه بنام هگولا گرفته شده است . آقای کهن صدق در ۲۵ آوریل ۱۹۲۱ بسمت‌ریاست کمیسیون امور مهاجرین انتخاب شد(جمعه ۵ ماه شباط ۵۶۸۱)

کنگره سیزدهم قراربود درپائیزسال۱۹۲۱ تشکیل گردد وچون عزیزالله نعیم با سلیمان اسحق‌حی خیال‌مسافرت به اروپا را داشتندنعیم حاضر شد که نمایندگی یهودیان ایران را در این کنگره قبول‌نماید و اعضا صیونیت با این نظریه موافقت کردند(جمعه ۵ ایار ۵۶۸۱)

فصل هشتم

اوضاع داخلی وعمومی یهودیان ایران

درفوریه ۱۹۲۱ کودتای اسفند ۱۲۹۹ شمسی توسط اعلیحضرت فقید رضاشاه‌پهلوی کبیر بعمل آمد.(۱) حبرت اسرائیل تهران که‌چندی قبل تشکیل گردیده‌بود دراین‌موقع نامش‌تبدیل به(وعدهقهیلا) گردید وچون صندوق ملت و مالیات گوشت و تامین کسر بودجه مدرسه الیانس بدست اوبودوضع مالی این انجمن درخشان شد وقصابها تحت نفوذ این انجمن بودند زیرا دائم برای محاسبات خود پرداخت قیمت اضافی گوشت با وعدهقهیلا درتماس بودند.

دراین زمان عزیزالله برال که مردی جدی وفعال و با اراده و با پشت‌کار بود و میتوانست در مقابل جمعیت قصاب که هر کس حاضر بتماس با آنها نبود ایستادگی نماید، ریاست وعدهقهیلا را احراز نمود و باقدرت‌بر آنهاتسلط‌داشت. جامعه یهود تهران هم که بتازگی‌ملاحظه میکرد دارای تشکیلاتی شده‌وآبروئی بهم رسانده‌است مراعات‌دیسیپلین را نموده وبتدریج آقای‌عزیزالله برال‌دربین جامعه‌وزنی که‌شایسته اوبود پیدا کرد. اما متاسفانه یك موضوع این شخص فعال را بسیار ناراحت میکرد ، وعبارت ازآن بود که در انتخابات صیونیتها مشارالیه بسمت عضو شعبه تهران انتخاب شده در حالیکه مایل بود جزو هیئت انجمن مرکزی گردد .

---

(۱) راجع به این‌واقعه مهم تاریخی که اثرات بسیار مهمی در بهبود وترقی مردم کشور ایران واقلیت یهود داشت بعداً صحبت خواهد شد.

موقعیت ممتاز وی در وعدهقهیلا ، عضویت اورا در شعبه تهران برای جامعه مفیدترمیساخت، اما متاسفانه آن‌فداکاری که آقای کهن صدق برای‌صرفنظر نمودن‌ازریاست‌انجمن مرکزی نمود، درآقای‌برال وجود نداشت ازاین نقطه نظر روح سرکشی نسبت به مرکزخود پیدا نمود وهمواره کوشش میکرد که تصمیمات و ابلاغات مرکز را درشعبه تهران بلااثر گذارد. این وضعیت برای انجمن مرکزی صیونیت‌روشن شده بود ودرنتیجه کمیسونی ازمرکز بشعبه تهران روانه شد تا آقای عزیزالله‌برال‌را تشویق ورفع دلسردی بنمایند ولی‌مشارالیه از مدتهاقبل تصمیم‌تغییر ناپذیرخویش را گرفته بود وازهمین اینجا است که بسیاری از واقعات تاسف‌آور بعدی واختلافات داخلی یهودیان ایران تاانحلال تشکیلات صیونیت و وعدهقهیلا سرچشمه میگیرد.

درشب ۵ شنبه ۳ سیوان ۵۶۸۱ بهار ۱۹۲۱ مراسم خدا حافظی باآقای‌عزیزالله‌نعیم وسلیمان اسحق‌حی بعمل‌آمد ودرجلسه قبل‌بمنظور تشویق‌عزیزالله‌نعیم وبرای‌جلوگیری‌ازنفاق، تصویب‌شد بود که‌مدیریت روزنامه‌هگولا بمناسبت‌مسافرت‌آقای نعیم به‌آقای عزیزالله برال‌واگذار گردد ولی مشارالیه در اثرضیق وقت از اقدامات لازمه برای طبع آن غفلت میکرد وبعد از طبع شماره اول ، درجلسه ۲۲ تموز ۵۶۸۱ ازاین کار کناره گیری ومدیریت را به سلیمان ناقی واگذار نمود وازماه بعد این روزنامه ملی‌شروع به انتشار منظم کرد وموسی لاوی‌شریك‌سلیمان اسحق‌حی ، کمك به امورمالی آنرا قبول‌نمود.

در ۱۴سیوان بجای‌مرحوم نعیم دکترالبونهورای‌بریاست‌انتخاب

گردید و آقای مرتضی سنهی بجای اسحق‌حی منصوب گردید درحالیکه عزیز برال درشعبه تهران ناراضی بودودو نفر ازاعضای فعال کمیته مرکزی هم‌عازم‌خارجه‌شده بودند و۳نفرازاعضا دیگرمرکز دکترالبو، و آقایان داود مرادی و کوهن شوحط که ازاعضاء مفید وفعال وروشن‌فکر بودند کناره گیری کردند وچون دکترالبودرتصیم خود جدی ماند کهن‌صدق بریاست‌انتخاب گردید وبرای‌پرنمودن کناره کنندگان چندعضوازشعبه تهران خواسته‌شد.

مرحوم‌عزیزالله‌نعیم دراثربسته بودن راه‌بغداد به حلب نتوانست به مسافرت ادامه دهد و خود را بکنگره برساند ناچار دربغداد ماند (ماه منحم ٥٦٨١)

راب تهران ملاالیاهوفرزند مرحوم ملاآبراهام در اواخرتشری ٥٦٨٢ فوت نمود (شب دهم حشوان ٥٦٨٢ = ۱۹۲۲)(بمنظور اجرای نظام‌نامه جدید که براساس احتراز ازنفاق ومتحدساختن شعبه صیونیت تهران وانجمن‌مرکزی دریك کمیته که‌متفقابه کلیه‌امورتهران‌وولایات وخارج رسیدگی نمایند اقدام شد، مع‌الوصف رئیس وعدهقهیلا بعنوان آنکه مسافراست بکلی ازعضویت کناره گیری کرد وهیئت رئیسه جدید بقرار زیرتعیین گردید:

کهن‌صدق رئیس ، دکترحبیب لوی نایب رئیس ، موسی سلیم بازرس کل، میرزاآقاماشیح منشی، یوسف‌بن لوی دفتردار، مئیرحلیمی صندوقدار، نتنئل لوانوف مباشر، حبیب یودعیم وقایع نگار، و بقیه تا ۲٤ نفرعضو مشاورشدند و کمیسیونهای مهاجرت ، فرهنگ ، تبلیغات ومالیه وبقیه اعضای مشاور تشکیل گردیدند.

(بمناسبت فوت حزقیا رئیس یهودیان اصفهان که خدمات برجسته‌ای به جامعه خود نموده بوده در شب جمعه ۸ کسلو ۵۶۸۲ تصمیم گرفته شد که درقبرستان بهشتیه وقت، مجلس تذکری تشکیل گردد.)

اولین انعکاس مقدمه اختلافات داخلی جامعه، در این موقع با تشکیل انجمنی بنام ترقی ظاهر گردید.

اعضا کمیسیون تبلیغات مامور تحقیق ازمنظور باطنی این کمیته جدیدالتاسیس، چنین اطلاع دادند که یکی دو نفراز اعضا رئیسه این انجمن با اینکه مردمانی پاك ومنزه میباشند بدون آنکه واقف باشند آلت مقاصدی شده و ممکن است اختلافات داخلی را ایجاد کنند در صورتیکه بقیه اعضای آن روی اصل اعتمادبه رئیس خود عضو آن انجمن شده بودند وتوهینی را که آقای عزیز برال در جلسه رسمی وعدهقهیلا به تشکیلات صیونیت نموده بود و در جلسه ۱۵ کسلو ۵۶۸۲ مطرح و مذاکره شدباتشکیل انجمن ترقی رابطه‌ای داشت.

وضع اخیر نشان میداد که عزیزالله برال دیگر مورد اعتمادنیست وچون تا این تاریخ مدیریت روزنامه هگولا بنام وی بود درشب آخر کسلو ۵۶۸۲ اقدامات لازمه برای انتقال مدیریت بنام حبیب‌الله یودعیم بعمل آمد وازطرف دیگرچون شروع تحریکات قطعی بنظرمیامد قرار شد که بلافاصله از کلیه کنیسه‌های شهرازهریك. یك نماینده تام‌الاختیار برای تشکیل انجمن (امدادی صیونیت) خواسته شود وآن راعملی نمودند.

وضع یهودیان درشهرستانها

وضع یهودیان شهرستانها حتی در این زمان که سالها از تاریخ

مشروطیت ایران میگذشت رضایت‌بخش نبود هروزشکایاتی برای‌دکتر لقمان نهورای وانجمن مرکزی صیونیت میرسید . دکترلقمان مردی خوش‌طینت ویهودی پاکدلی بود ، ولی در اثرخصلتی چند مورد ایراد واقع میگشت . اولا او طبیب وحاضرنبود از مطب صبحانه و عصرانه خود که‌عایداتی‌برای‌اوداشت صرفنظر کند وازشرکت‌درجلسات‌مجلس ملی‌هم نمیتوانست صرف‌نظر نماید. دراین‌صورت، وقت‌وی بسیارمحدود بود ونمیتوانست غیر ازمراسله نویسی به ادارات مربوطه‌وزارت داخله ونظمیه(شهربانی)برای‌مساعدت‌به یهودیان‌مظلوم حضوریافته به‌مذاکره پرداخته ونتیجه بدست‌آورد ، بعلاوه وی شخصی محافظه‌کاربود ازطرف دیگرمردی نبود که استعداد ایجاد تشکیلات اجتماعی‌داشته ویا دفتر مخصوصی‌را برای پیشرفت‌منظورخود تاسیس‌بنماید درحالیکه‌مشکلات یهودیان ایران بسیارو از وی توقعاتی‌داشتند که معمولا ازحدودوظائف یك نماینده پارلمان خارج بود اما افراد مظلوم ملت هم مرجع رسمی دیگری نداشتند . از طرف دیگرمدت طولانی نمایندگی وی هم مردم را خسته کرده واکثریت یهودیان ایران را ناراحت نموده بود. دراین ضمن درمحله سرپولك ، سیدکاظم عطار مانند قبل از مشروطیت شروع بتجاوز بیهودیان نموده بودوموقعیکه به کلانتری، محل‌شکایت‌میکردند نایب‌عبدالله نامی که مامور حفظ مردم بود خودیکی از افراد بیسواد و نسبت [illegible] شدید [illegible] گان معلوم بود. درنتیجه عصبانیت‌مردم نسبت‌به‌دکترلقمان روزبروز افزوده

میشد وچون وضع یهودیان ولایات خصوصا درآذربایجان (۱) و شیراز هم خوب نبودو برعلیه آنان شروع بتجاوزشد لذادرچنین موقعی که اسباب آماده بود شخصی ازیهودیان کرمانشاه بنام شموئیل یحزقل حیم وارد تهران گردید.

شموئل یحزقل حیم معروف به مسیوحیم

مسیوحیم مردی جوان با اراده ،باجرات وخودرا بانفوذوعلاقه‌مند به ملت نشان میداد ، وی با بعضی از جراید روابط حسنه داشت. در ابتدای ورودبتهران بطورجدی تحقیقات لازمه رابرای شناختن متصدیان امور جامعه یهودنمود و برای اولین دفعه با یکی از لیدرهای تشکیلات صیونیست تماس حاصل کرد.

در این موقع عده‌ای از پیشوایان صیونیست مسافرت کرده ویا در شرف مسافرت بودند و چند نفر دیگر هم که در تهران بودند موانعی داشتند که نمی‌توانستنداز آن پس درانجمن‌هاشرکت نمایند در نتیجه لیدری که دربین جامعه بانفوذ بوده وبتواند تشکیلات صیونیست را هدایت کند وجود نداشت.

بنابراین ، چنین بنظر آمد که مسیو حیم بهترین شخصی خواهد بود که بتواند تشکیلات را رهبری کند. روی این اصل وسیله آشنائی او با بسیاری از یهودیان متنفذ تهران فراهم شد. و با سرعت درجلب نظر آنها نسبت بخود موفقیت حاصل نمود. بتدریج ملت می‌شنید که

---

(۱) قدری بالاتر شرح مربوط بتجاوز آسوری‌ها و بعد دسته سمیتقو ومهاجرت دسته‌جمعی یهودیان آذربایجان میباید

وی با یکی از روزنامه‌های کشور رابطه دارد و از آن مجرا می‌تواند بعضی از مشکلات یهودیان را حل نماید. رابطه شموئیل حیم با آقای عزیز برال نیز برقرار گردید. در حالی که اعضا صیونیست بی‌اطلاع بودند رئیس وعد هقهیلا، انجمن صیونیست را بغلط بنظر حیم مخالف او جلوه می‌داد (۱) در این بین در نیمه دوم ماه شباط ۵۶۸۲ = ۱۹۲۲ مامورین کمیسیون پروپاگاند بطورخصوصی اطلاع یافتند که ازطرف عزیز برال با نظر مسیو حیم بطور مخفی اقداماتی برعلیه تشکیلات صیونیست در شرف انجام شدن است وثابت‌شد که انجمن ترقی وابسته به‌عزیزالله‌برال یاحیم میباشد.

و بزودی انجمن‌های دیگری برای ایجاد نفاق و تضعیف صیونیست‌ها تشکیل خواهد شد وهم‌از اکنون در کوچه‌ها و بازار برعلیه‌تشکیلات صیونیست پروپاگاندهائی می‌شود ودر نظر است که وعده هقهیلا زمینه اجتماع یك شورای عالی از بزرگان ملت را فراهم سازد و در آنجا موضوع لزوم تعطیل‌این تشکیلات مطرح وتصویب گردد و بااین‌ترتیب نمایندگان تشکیلات صیونیست که خود درآن شوری دعوت خواهند داشت مجبوربه‌انحلال تشکیلات‌خود خواهند گردید.

نقشه مذکور بقدری وسیع و با مهارت طرح شده بود که بغیر

---

(۱) کلیه اختلافات ونفاق‌داخلی‌جامعهٔ یهودتهران از همینجاسرچشمه گرفت ونتیجه آن‌شد که اولاموضوع نمایندگی مسیوحیم که امری‌ساده وقطعی وسهل‌بود دچاراشکالات گوناگون گردید وثانیا درنتیجه شکست مشارالیه درانتخابات‌دورهٔ ششم مسیوحیم متهم بجریاناتی شد که بقیمت جان او تمام شد

از یك اقدام ـ ربع ، امکان نداشت که بتوان آن‌راخنثی کرد.

دراین موقع انجمن دیگری‌با مشورت‌مسیو حیم بنامهای‌حوبه صیون و کمیته امید تشکیل گردیدند و انجمن ترقی بیانیه‌ای صادر نمود که حمله‌بتشکیلات صیونیست درآن‌مستتر بود .

در جلسه ۸۰ شب جمعه ۲٤ آدار ۵٦۸۲ هم شخصی که عضو انجمن صیونیست تهران بود (۱) پیغامی از مسیو حیم آورد حاکی از آنکه چون صیونیست‌ها حیثیت جامعه یهود را از بین برده! وموجب بدنامی ملی را فراهم نموده‌اند ! بایستی تشکیلات خودرا منحل‌نمایند وگرنه خود مسیو حیم بوسیله مقامات عالیه کشور اقدام نموده آن تکشیلات را منحل و اعضای آنرا بحبس خواهد انداخت . در نتیجه، انجمن صیونیست ، چند نفری را مامور ملاقات وی نمود تا شاید بـه این نفاق خاتمه داده شود ولی نتیجه‌ای بدست نیامد . باید دانست که در آن زمان‌خودمسیو حیم چنین انتشار می‌دادیا مردم تصورمی کردند که‌درخدمت‌انگلیسها کار می کند و در آن ایام مردم ایران از اسم انگلیسها خیلی‌حساب می‌بردند .

وعدهقهیلا از کلیه بزرگان ملت برای شب معین دعوت نمـود همچنین از کلیه رؤسای انجمن‌های تازه تاسیس و انجمن صیونیست ، وقرار شد که در آن شب عزیزالله برال مجلس‌را افتتاح نمایدوعزیزالله سیمانی نطقی شدید بنماید و یك تابلوی وخیمی از وضع و خطری که جامعه یهود ایران راتهدید می کندمجسم سازدتاآنکه عموماوبلافاصله

«۱» به آقای عزیزالله برال همدردی و همکاری می کرد وبعد از موفقیت مسیوحیم انجمن صیونیستی غیرقانونی باعضویت‌او تشکیل‌شد.

انحلال صیونیست راتقاضا وهمان‌شب‌عملی سازند .

بالاخره شرح دادن اوضاع و احوال روز و لزوم انحلال انجمن صیونیست به شخصی که آقای برال‌تصور می کردمطابق میل اوصحبت خواهد کرد واگذار شد و مشار الیه اظهار داشت که وضع بد و بسیار جدی است و هر کس بیانات مرا قطع کند خائن حقیقی بملت است برال و دسته او تأئید کردند و کهن صدق نگران بود . سپس ناطق پرده از روی حقایق برداشت و در نتیجه از آن شورا نتیجه‌ای گرفته نشد و بزرگان ملت گفتند جریان‌معلوم شد که امشب برای انجام‌چه نقشه شومی مارادعوت نموده‌اند وسپس پراکنده شدند. همان شب‌عضو مستعفی صیونیست بامرحوم موسی سلیم که او هم اخیراً روی بعضی‌از مقتضیات کناره گیری‌نموده بود به سرماموریت خود باز گشتند وبدین ترتیب‌نقشه مخالفین صیونیست برهم خورد .

در شب چهار شنبه دوم ماه تموز ۵۶۸۲ = تابستان۱۹۲۲ نامه رسیده از تبریز حاکی بود که سمیتقو ، یهودیان صائین قلعه را قتل و غارت‌نموده و کلیه یهودیان این ناحیه واطراف بدون لباس ومسکن و غذا در کوههای اطراف متواری می‌باشند و تقاضای استمداد فوری نموده بودند . (۱)

از طرف دیگر خبر واصله از مرکز کل تشکیلات صیونیست، حاکی بود که مواد قیمومیت بر فلسطین که ایجاد کانون ملی‌یهودیان را تامین می کرد از طرف جامعه ملل بتصویب رسیده است و لازم بود

---

(۱) شرح مفصل این‌واقعات قدری‌بالاتر بیاید.

که کلیه افراد ملت در یك جشن همگانی شرکت‌وشادی‌نمایند .

پس از ۲۷ قرن اقامت در آذربایجان ، احفاد ده‌اسباط اسرائیل دسته‌جمعی مهاجرت کردند.

جریان تاریخ غم انگیز یهودیان بیچاره آذربایجان که دو قرن قبل از سلطنت کورش کبیر وحتی قبل از سلاطین ماد توسط پادشاهان آشور در آذربایجان کوچانیده شده بودند. بدین‌قرار بود : در صفحات این تاریخ ملاحظه شد که مکرر چه در زمان استیلای چنگیز و تیمور و یا خصوصا در اواخر سلطنت ارغون خان و بالاخره پس از فوت کریم خان‌زند الی اواخر فتحعلی‌شاه یهودیان‌ایران خصوصا آذربایجان دچارسرنوشت‌های‌غم انگیز شدند. امادر این زمان پس از آنکه ملت آشوردر ۲۷قرن قبل عده کثیری‌ازده اسباط را به آذربایجان کوچانید، طولی نکشید که خود نیز دچار سرنوشت مغلوبین گردید و بعداً هم آشوری‌ها سرگذشت‌های گوناگونی را طی کردند وازآن ملت مشتی بیش باقی نماند و پس‌ازآنکه قرنها ازتغییر مذهب دادن آنهامیگذشت و از اصنام پرستی متوجه مسیحیت که بر اساس اخلاق و محبت‌پایه گذاری شده‌بود گشتند وبدین وسیله امیدمیرفت که خوی تجاوزکارانه آنهاتغییریافته باشد ، متاسفانه درخاتمه‌جنگ بین‌المللی اول،درسالهای ۱۹۱۸- ۱۹۱۹ پس ازشکست دولت عثمانی ، آسوریها میدان را خالی دیده و چون دولت آن زمان ایران هم ارتشی نداشت، مرشمعون نامی اسوری با۸-۹ هزار سوار وپیاده‌باجمعیت خود ازطرف موصل‌و کرکوك متوجه، کردستان وآذربایجان‌شدند. این‌دسته به‌هرشهروقصبه‌اینکه وارد

میشدندشروع به قتل‌وغارت وچپاول کرده مسلمان‌ها وخصوصاً یهودیان را مقتول میساختند . نظر باینکه مسلمانان مسلح بودند می توانستنداز خود دفاع نماینده‌ولی یهودیان وسیله دفاع نداشتند . عده‌ای از ایلات مسلح آذربایجان درتعقیب آنها بودند و از همین نقطه‌نظر آسوریها به حمله و گریزمبادرت‌مینمودند، تلفات یهودیان دراثرحملات آنها بقرار زیر بود. درصائین‌قلعه۸نفر، درمیاندوآب۱۸نفر، درمهاباد ٦نفر، درنقده ٤ نفر ، در اشنویه ٦ نفر، درسلماس ٤٠٠نفر، ودررضائیه (ارومیه) که مستقر شده وحکومت برقرار نموده بودند ۸۰ نفر یهودی را کشتند. صرف‌نظر ازخوی چپاول وتجاوز، علت دیگریکه موجب کشتن‌یهودیان ازطرف آسوریها بود ، اینست که آنها تصور میکردند ، حضرت مسیح آسوری بوده وبازهم بغلط فکرمیکردند که حضرت مسیح را یهودیان مصلوب‌نموده‌اند.مدت‌اقامت‌آسوریهادررضائیه٦ماه طول کشید، بالاخره اهالی آذربایجان متوسل‌به عثمانیها شدند وآنها عده‌ای‌قشون فرستادند و دراین بین اسمعیل سمیتقو به مرشمعون پیشنهاد نمود که با اوهمراه ومتحد شده کلیه آذربایجان را تصرف کرده و متحداً حکومت نمایند . مرشمعون‌مهمان‌سمیتقوشد وشخص‌اخیرمرشمعون‌را درروزمهمانی کشت وآسوریهافرار کردند وبعد دولت‌عثمانی وعراقیهاعده‌بسیاری ازآسوریها راکشتند. سپس سمیتقونسبت به یهودیان چنین رفتارمیکرد : هرشبی برای یکی‌ازتجار یهودی پیغام میفرستاد که ٥٠٠ لیره طلابایستی‌بدهی یا ۱۰۰ ویا ۲۰۰ لیره وچنانچه نمیدادند یا نداشتند که بدهند آنها را

میکشت واغلب دکاکین آنها را چپاول مینمود. (۱) درمدت چندسال اخیر تجاوزات وقتل وغارتها تحمل وصبر یهودیان آذربایجان را لبریز نموده بود وبرای آنها ادامه زندگانی با چنین وضعی غیرممکن گردید ، لذا تصمیم گرفتند که دست جمعی کلیه قصبات و شهرستانهای آذربایجان را که قسمتی ازخاك آنجا متعلق به اجساد اجداد آنها درمدت ۲۷ قرن گذشته بود ترك نمایند و ازاینجهت دربین سالهای ۱۹۲۲ و۱۹۲۳، از رضائیه ۵۰۰ خانواده ازسلماس ۲۰۰ ، از نقده ۶۰ ، از اشنویه ۲۰ ، از مهاباد ۳۰ ، از سردشت ۳۰ ، از بانه ۴۰ ، ازسقز ۳۰ ، از بوکان ۴۰ ، ازصائین قلعه ۴۰ ، از میاندواب ۴۰ ، وتیکاب ۴۰ خانوار مهاجرت کردند. مهاجرین به ۳ طرف روآوردند، قسمتی بطرف خاك روسیه رفتند عده‌ای هم از راه سلیمانیه بطرف بغداد وفلسطین حرکت نمودند و دسته سوم از طریق همدان بطرف بغداد که عده‌ای از آنها ازراه دریا عازم خاك اسرائیل شدند . وآنها خانه و اثاثیه خودرا ترك نموده فرارمیکردند و اگرامکان فروش اثاثیه‌ای وجودداشت سماوررا دانه‌ای ۳۰ شاهی واثاثیه صدتومانی را به یك تومان میفروختند. آن عده‌ایکه به اسرائیل نرفتند ودر

---

(۱) سمیتقو که در سال ۱۲۹۶ شمسی موجب قتل و غارت ساکنین آذربایجان را فراهم کرده بود و درسال ۱۳۰۵ شمسی بار دگراین عملیات را تجدید نمود، درهمین سال اخیر جناب سپهبداحمدی از طرف رضاشاه کبیر مامورسرکوبی وی گردید وبا کمك عمرشکاك و ۲۵۰ نفر ازروسای ایل اورا درسلماس شکست داد وبه ترکیه فرارنمودو بعدبا اجازه دولت مراجعت نمود وچون بازشرارت میکرد . فرمانده آذربایجان اورا درسال ۱۳۰۷ دعوت وغافلگیر نموده کشت .

بغداد ماندند بعدها درجنگ بین‌المللی دوم دچار قتل و کشتار رشیدعالی گیلانی گردیدند.

کوشش انجمن صیونیت برای رفع نفاق و بحران

وضع یهودیان آذربایجان ازیك طرف وموقعیت تازه یهودیان جهان ووظائف سنگینی که عهده انجمن صیونیت بود ازطرف دیگر، وی را موظف میساخت که بهر قیمت شده به اختلاف خاتمه دهد، بنابراین وجود وادامه دوئیت داخلی بهیچ وجه مصلحت نبود. برای رسیدن باین هدف تصمیم گرفته شد که اولا از کلیه انجمنهای واو مصنوعی ویاغیرقانونی باشند دعوت شود ولزوم اتحاد و اتفاق را گوشزد نموده و برای نجات آسیب دیدگان ازسمیتقو ، همه با یکدیگر همکاری نمایند ودرثانی رئیس و نایب رئیس انجمن ورئیس کمیسیون تبلیغات ازشموئل حیم ملاقات نمایند ووی را برای رفع اختلاف دعوت کنند. وچون مسلم شده بود که کلیه اختلافات حاصله برای بدست آوردن مقام نمایندگی مجلس دارالشوری ملی است وضمنا روزنامه هحیم که درتاریخ ۱۷ ژوئن ۱۹۲۲ منتشرشده بود این فکررا تائید میکرد باو اطمینان داده شود که تشکیلات صیونیت ایران بهیچ وجه در امور انتخابات دخالت نخواهد کرد و در ۲۰ آدار ۵٦۸۲ این بیطرفی وعدم مداخله توسط روزنامه هگولا اعلام گردید وتصمیم گرفته شد که اگر مسیو حیم اطمینان دهد که ازتشکیلات صیونیت حمایت نماید حتی وی را بریاست این تشکیلات برسانند . مراتب بنظر مشارالیه رسانده شد واضافه گردید که کهن صدق سخت مریض و عازم اورشلیم است وخود پیغام آورنده بزودی مجبور است ترك مداخله درامور تشکیلات صیونیت را بنماید وضمنا برای اطمینان وی وعملی نمودن عضویت او در

انجمن، قول‌داده شد که کوشش خواهد شد که وی را ازشعبه‌صیونیت کرمانشاه بسمت‌نماینده کنگره‌صیونیتهای‌ایران تعیین‌نمایند ودرجشنی که در ۱۵ ماه آب باجلال وشکوه تمامی بمناسبت تصویب (ماندا) برقرارخواهدشد . بسمت مهماندار انتخاب گردد ودکترلقمان رابطور عادی دعوت نمایند.

مشارالیه ازاین‌جریان‌خوشحال‌بنظرمیرسید وحتی راجع به‌طرز برقراری‌جشن‌هم‌نظریاتی‌داد وبدین ترتیب بنظرمیرسید که به‌اختلافات و نفاق‌های داخلی خاتمه داده شده و کلیه اعضاء تشکیلات صیونیت خوشحال بودند .

راجع به لزوم کمك به فراریان سمیتقو ، تلگرافی بیهودیان امریکا شد و در تهران هم‌کلیه انجمن‌ها گرد هم جمع شده وچون از مذاکرات با مسیوحیم‌اطلاع نداشتند ، نزدیك بود مشاجراتی‌دست‌دهد اما بالاخره‌تصمیماتی برای‌جمع‌آوری اعانه ودادن‌یك کنفرانس گرفته شد ودرنتیجه کمیسیون مخصوص برای این‌کار تشکیل گردید ومرحوم حاجی‌بنیامین اصیل درجمع‌آوری اعانه فداکاری فوق‌العاده‌ای نمود.

برای فراهم نمودن مقدمات جشن وجمع‌آوری مخارجات‌لازمه درشب سه‌شنبه هفتم‌آب۵۶۸۲ جسله فوق‌العاده تشکیل گردید که صد نفر از روسای تجار واصناف‌یهود درآن‌شرکت نمودند وبرنامه رامعین کرده‌تصمیم گرفته شد که‌این‌جشن درمحل‌مدرسه الیانس برقرار گردد.

بالاخره روز ۱۵ آب که برای جشن معین شده بود فرا رسید . کهن صدق مریض و بستری بود و نایب رئیس ازاین پس برای تشریك مساعی‌وعضویت ، مانعی نداشت . قراربود که سه ساعت قبل از

شروع جشن شموئیل‌حیم حاضرشود ولی ازوی خبری‌نبودوهرجا تلفن کردند او را نیافتند .

چون‌وجود یك‌مهماندار لازم وقطعی بود ، نیم‌ساعت قبل‌ازشروع جشن ناچار ازدکترلقمان‌دعوت شد که‌برای‌نطق افتتاحیه حاضر گردد و وی با اشکال حاضرشد زیرا شنیده بود که قبلا رقیب وی را دعوت نموده‌اند . بالاخره مسیوحیم نیامد ودرعوض ، برخی از طرفداران او برای اختلال جشن حاضر بودند ودر اثربعضی اقدامات ساکت شدند . درحالیکه کلیه این جریانات درزیرپرده میگذشت و ابداً ملت ازآنها اطلاعی‌نداشت .

برنامه جشن‌برای دوشب بود، شب اول‌رسمی وطبق‌کارت دعوت ازکلیه وزراءووکلای مجلس‌وسفارت‌خانه‌ها و تجاردرجه اول کشور و روزنامه‌نگاران‌وروحانیون‌دعوت شده بود که همه حضوریافتند ونماینده آقای نخست‌وزیروقت سردارسپه نیزمجلس را مفتخرساختند وشب‌دوم ورود برای کلیه افراد یهودآزاد بود.

درشب‌اول‌ازطرف عده کثیری ازمردان سیاسی‌ولیدرهای پارلمان نطقهائی‌برله کانون ملی‌یهود ایراد گردید.

ومجلس جشن با موفقیت تمام وفوق‌العاده آبرومندخاتمه‌یافت وهردوشب دودسته ارکستر نظامی‌مدعوین‌را بوجدمیآوردند.

در روزنامه‌حئیم شماره ۹ مورخه۲۳ اسد۱۳۰۱ = اوت ۱۹۲۲ که بلافاصله دوروزبعدازجشن‌انتشاریافت‌تحت‌عنوان(بدوستان‌حئیم)نوشته بود که « یعنی ازدوستان علت عدم حضور مرا درجشن استقلال یهود

(درصورتیکه موضوع استقلالی دربین نبود) سئوال نموده‌اند . علت آنست نظر باینکه ما از سیاست انگلیس متنفر واین جشن بدست آنها درست شده بود ازحضوردرچنین مجلسی خودداری نمودیم » .

اعضاء هیئت مرکزی تشکیلات صیونیت در تعقیب این بیانیهٔ ، تشکیل جلسه داده واین بحث مهم پیش آمد که یهودیان ایران که در مدت ۲۷قرن اقامت خود درایران هیچگاه‌به امورسیاسی‌مداخله‌نکرده وهیچ رابطه‌ای با انگلیسها یا هر گونه مؤسسه سیاسی خارجی ندارند ، اکنون از طرف این شخص متهم به همکاری با انگلیسها گردیده‌اند. بنابراین آشنائی‌به هویت شخص حئیم واجب وازوظیفه حتمی انجمن میباشد ودرنتیجه‌عده‌ای‌مامور تحقیقات‌کامل وعمیقی دراین باره شدند وبرحسب‌تصادف بسرعت موفقیت در این زمینه حاصل گردید وبطور مسلم واضح شد که :

شموئیل‌یحزقل حیم قبلا در اداره گمرك کارمیکرده ، وزمانی با مبلغین مسیحی نزدیك بوده و مدتی درخدمت ادازه اطلاعات انگلیسها انجام وظیفه نموده وبه ماموریت‌های گوناگونی روانه شده و بالاخره در اثرپیش‌آمدهائی وی را اخراج نموده‌اند واکنون متهم است که با مقامات خارجی‌دیگری‌درتهران تماس گرفته وتوسط جوانی که پروانه مسلمانی بدست آورده نشریه‌هائی بطور مخفی طبع می‌نماید وضمنا با یکی از روزنامه‌نگاران پایتخت به منفعت کمپانی سینکلر امریکائی برای‌بدست‌آوردن‌امتیاز نفت‌شمال‌همکاری‌میکندوواسطه‌ای‌است‌برای‌یك طبیب‌دوست‌خود(۱) که‌بابودجه‌مخصوص‌تبلیغاتی‌دربازارچه کربلائی‌عباسعلی

---

(۱) آن طبیب چندی است فوت کرده

پلی‌کلینیکی بازنموده است . بنابر این برای انجمن صیونیست مسلم می‌شد که عملیات او بمنفعت جامعه یهود نیست ، پس برای تشکیلات صیونیست ایران ، (بطوریکه قبلا هم گفته شد) که از مداخله‌به‌امور سیاسی احتراز داشت (۱) قطعی بود که نمی‌تواند چنین شخصی را که مورد اعتماد وی نمی‌باشد در رأس خود قرار دهد و بدین وسیله موجب مسئولیت جامعه صالح یهود ایران را در مقابل ملت و دولت ایران فراهم سازد . برای آشنائی کاملتری به افکار حیم ، رویه روزنامه‌نگاری وی تحت مطالعه قرار گرفت و مقالات اساسی روزنامه حیم ، باچشمان بازتری خوانده شد و ملاحظه گردید که در شماره اول ۲۷ جوزا ۱۳۰۱ اشاره به کناره گیری گذشته یهودیان‌از امور سیاست کشور نموده که‌در نتیجه نتوانستند خدمتی به کشور ایران بنمایند . و تاسیس روزنامه‌را برای آشنا نمودن یهودیان به اصول سیاست دانسته در حالی که آن روزنامه بمنظور پیشرفت مقاصددیگری تاسیس گردیده بود . (بعداً ملاحظه‌خواهیم کرد که‌بعدازموفقیت‌درانتخابات‌روزنامه‌اش‌هحیم‌تعطیل گردید)و درشماره ۲سوم سرطان طرفداری‌ازدادن امتیازنفت‌به کمپانی سینکلر نموده بود .

در شماره ۳ سیزده سرطان باز هم طرفداری از دادن امتیازنفت

«۱» شکی‌نیست که‌اصول دمکراسی وقانون اساسی کشور هیچگونه مانعی برای مداخله افراد کشور ایران ازهرمذهبی که باشند ایجادنکرده است . محیط‌آن عصر وعدم علاقه توده ایرانی نسبت بیهودیان . لازمه‌اش عدم مداخله به‌امور سیاسی کشور ایران از طرف یهود بود : چنانچه هنوز هم اتخاذ این رویه چندان کهنه نمیباشد .

به سینکلر و مخالفت با روزنامه ستاره ایران که طرفدار کمپانی نفت جنوب بوده کرده و حمله بانگلیسها نموده .

در شماره ٤ باز حمله به انگلیسها و در شماره ٥ طرفداری از کمپانی سینکلر ودر شماره٦ مخالفت با کمپانی استاندار اویل کرده بود

درشماره ۱۰ چرا امتیاز نفت تصویب نمی‌شود .

در شماره ۱۱ بیانیه انجمن ترقی و بالاخره در شماره ۱۲ حمله به تشکیلات صیونیست تهران نموده و آنها را خائن و دزد و روزنامه هگئولا را ننگ ملت دانست و آن انجمن را قابل خدمت به ملت نمیدانست.

بااین وضعیت، خصوصاً با توجه باینکه مشار الیه در سیاستهای خارجی که مربوط به جامعه یهود نیست مداخله می کند دیگر جای تامل نبود که بامشار الیه نمیشود همکاری نمود و خصوصاً صلاح ملت یهود ایران نبود که وی را درامورداخلی خودمداخله دهد .

یهودیان جهان بعد از قرنها ، به این تجربه تلخ آشنا شده بودند، که هر عمل بدی و حتی مشکوکی را یك نفر یهودی انجام دهد ، کلیه یهودیان را مسؤل آن دانسته و به آنها میتازند . برای کارکنان صیونیست تهران مسلم گردید که واگذاری امور صیونیست یا بعبارت دیگر امور اجتماع یهود ایران به دست مسیو حیم قطعاً ناراحتی های بزرگی برای ملت یهود تولید خواهد کرد اما این اوضاع و احوال را ممکن نبود رسما اعلام دارند .

در نتیجه ، انجمن مرکزی صیونیست معرفی را که بـه شعبه کرمانشاه برای انتخاب مسیو حیم جهت نمایندگی کنگره نموده بود،

در ششم ایلول ملغی کرد و شعبه کرمانشاه شخص تاجری‌را بنام رحیم هارونیان انتخاب‌نمود . دراین بین در شب جلسه ، عزیز نحاما مستخدم وعد هقهیلاوارد و برای کلیه کارکنان صیونیست هر کدام یك‌پاکتی جلو آنها گذاشت وبسرعت دور شد ونوشته محتوی پاکت بسیارزننده و توهین‌آمیز بود واین عمل‌عکس‌العمل شدیدی در بین‌اعضاصیونیست ایجاد کرد .

نمایندگان کنگره از تهران و شهرستانها انتخاب شدند ومقرر گردید که درست ۳۰ روز بعد از جشن ، درجمعه ۱۵ ایلول ، کنگره افتتاح یابد . در روز موعود نمایندگان همگی با لباس رسمی حاضر شدند و در همان روز شخص‌مسیوحیم با طبیبی که ازرفقای‌او بودحاضر گردید تا اینکه وسائل عضویت مسیوحیم را در کنگره فراهم سازد . ولی چه از نقطه نظر مراسم قانونی و چه از نظر عقیده‌ای که نسبت‌به او پیدا کرده بودند انجام این‌کار غیر قابل قبول بود لذا حیم پس از توهین نسبت به نمایندگان ، جلسه را ترك گفت و از این پس فحش وتوهین و تحریکات و نشر اکاذیب و اتهامات و جعلیات در جامعه‌یهود تهران زیاد شد .

هنگامی که انجمن‌و کنگره صیونیست‌دچار اشکالات‌واختلافات داخلی بودند، موضوع چند هزاران نفریهودیان غارت شده‌آذربایجان نیز افکار آنان را مشغول داشته بود زیرا نه اثاثیه و نه خانه‌ای‌برای آنها باقی مانده و اطمینانی هم برای‌حیات خود جهت ادامه زندگانی در آذربایجان نداشتند لذا مسافرت آنها را از طریق همدان بغداد

با کشتی از راه دریا فراهم نموده عازم اورشلیم شدند .

موضوع توهین به حمار نوکر مرحوم شیخ‌عبدالنبی

در حالیکه درسپتامبر۱۹۲۲ مجلس کنگره آمریکا رای موافقت بطرفداری از یهود و ایجاد کانون برای وی می‌دادند در روز ٤ شنبه ۲۹ سنبله ۱۳۰۱ مطابق چهارم سپتامبر ۱۹۲۲ غفلتا در شهر تهران ، پایتخت کشور کورش کبیر در محلی که مرکز آزادی و مشروطیت و انعقاد مجلس دارالشوری ملی است ، بلوائی بزرگ برعلیه‌یهودیان برپا شد .

علت ظاهری شروع بلوا از این نقطه نظر بود . که هنگام‌عبور خر نوکر مرحوم آقای‌آقا شیخ عبدالنبی(که آن نوکر برآن سوار بوده) چون هنگام‌ظهر و موقع‌خروج اطفال بطور ستون ردیف ازدرب مدرسه الیانس بود و چون خلیفه بمنظور آنکه طفلی زیر دست و پای الاغ نرود ، جلو آنرا گرفته بود ، لذا نوکر آقای عبدالنبی عصبانی و مراتب را به حضرت ایشان اطلاع داده و مشار الیه بلافاصله حکم تعطیل عمومی شهر ، و معین نمودن تکلیف یهودیان را خواسته‌اند.(۱) در ظرف دو ساعت شهر تعطیل وبازاریها دست ازکار کشیدند و مردم‌در مساجد اجتماع نموده خصوصاً مساجد اطراف محله یهودیان ودرصدد

«۱» کارتوهین‌به خرآقا یاصحیح تر است که‌بگوئیم متوقف نمودن حمار بمنظور آنکه اطفال زیر دست وپای آن نروند ، مسئولیتش متوجه کلیه یهودیان تهران و حتی ایران شد و اگر امکان داشت ممکن بود متوجه یهودیان عالم گردد. این‌است قضاوت‌بعضی ازافرادبشر!

حمله و کشتار و چپاول برآمدند .

در حالی که اکثریت ملت ایران متأثر بود، اوباش و طبقه بی‌سواد هر کجا در خیابانها و کوچه‌ها یهودی دیده می‌شد کتك زدند و یهودیان بخانه‌های خود پناه بردند . روز ٥ شنبه ، شهر وضع غیر عادی داشت و یهودیان خارج نشدند امادر روز جمعه از صبح طبقات ذینفع ، تشکیلات خود را منظم نموده و دسته های زیادی با بیرق و علم و چوب و چماق و بعضی‌ها مسلح مانند ایام عاشورا براه افتادند (۱) دهها هزار نفر از افراد مسلمان، محله یهودیان رامحاصره وعده کثیری متوجه خیابانهای یهودی نشین شمالی شهر شدند . خطر قتل و غارت حتمی بود . وضع شهر منظره روزعاشورا و زمانیکه یهودیان درعصر آقامحمدویافتحعلی‌شاه قاجار مورد قتل و غارت قرارمی گرفتند شده بود .

مخالفین دکتر لقمان اظهار میداشتند که مشار الیه از محیط محله یهودیان خارج شده ودر منزل اسحق مردخای مراد اوف، تاجر معروف عصر ، به بازی تخت‌نرد مشغول بوده .

از طرف دیگر حیم از این پیش‌آمد ناراضی نبود زیرا واقعه‌در عصر وکالت دکتر لقمان اتفاق افتاده . و عدم‌لیاقت اورا ثابت کرده‌وبرای وی بی نتیجه نبود .

«۱» مؤلف که در آن زمان افسر بود . درخیابان ازعده‌ای سؤال کرد چه عجب امروز دسته راه افتاده است ؟ آنهامیگفتند : آقامگر خبر نداری ، جهودهادوطفل‌سیدرا کشته‌اند و بدین‌ترتیب بانشرا کاذیب‌یهودیان رامتهم‌نموده واحساسات مردم‌مسلمان‌را بهیجان میاوردند ، دوصورتیکه‌این بلوا دراساس‌رابطه به قضیه نفت‌شمال‌داشت .

روزقبل منشی مسلمان سفارت امریکارا بگمان آنکه یهودی است درسرچشمه کتك مفصلی زدند وصبح جمعه که بوی خون میامد سفیر کبیر امریکاراب کرنفلد، بنام انسانیت ازوزیر جنگ آن زمان (اعلیحضرت فقید) تقاضای کمك نموده و انعکاس سوء این اوضاع را در جهانی که دیگر فاصله وجود ندارد گوشزد کرد و بدون درنگ، ناجی بزرگ ایران ، باعزام عده‌ای کافی ازنظامیان سواره به اطراف محله ، بسرعت به آشوب خاتمه‌دادند و بعداز ختم غائله سلیمان میرزا که یکی از لیدران مجلس دارالشورای ملی بود نطق تاریخی خودرا درروز شنبه غره صفر ۱۳۴۱ هجری قمری یعنی روزبعد، ازبالای تریبون پارلمان چنین ایراد کرد .

«اصل هشتم قانون اساسی ، اهالی ایران را در مقابل قوانین دولتی متساوی الحقوق میداندواهالی مملکت هر کس که است متساوی الحقوق است .

اصل نهم افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمی‌توان شد مگر بحکم وترتیبی که قوانین مملکت تعیین نماید. ما بایدبعالمیان اثبات کنیم که مملکت آزاد و مشروطه ایران از تمام افراد خود دفاع می کند . باید موکلین ما گول **دسته‌های خارجی را نخورند** . باید مسلمانها اصلیت خود را حفظ نمایندونباید اعضای مملکت خودرامتفرق نمائیم .» در نتیجه این نطق، قوام السلطنه نخست وزیر اطمینان داد که اقدامات لازمه برای حفظ امنیت شده است وعوامیکه این عمل را کرده‌اند تنبیه خواهند شد وحضرات می‌توانند مشغول کار و کسب خود شوند

ودرخاتمه‌ازاین پیش‌آمد اظهار تاسف نمود .

در ۱۹۲۲ـ آری در۱۹۲۲ هنوز ملت ملت ایران آلت‌سیاستهای خارجی شده بود زیرادر تابستان بعدی که قضایای مسجد جامع‌تهران و بساط سقاخانه‌خیابان‌شیخ‌هادی‌و کشته‌شدن‌قنسول‌آمریکا پیش آمد ، پرده از روی نقشه مسببین قیام بر علیه یهودیان برداشته شد و معلوم گردید که عمال خارجی بمنظور آنکه ، در آمریکا ایران را کشوری وحشی و غیرقابل اعتماد بدانندو از دخول سرمایه به ایران خودداری نمایند و یا بعبارت دیگر کمپانیهای نفتی امریکا ، از تعقیب گرفتن امتیازنفت شمال صرفنظر کنند دست‌به حمله برعلیه یهود زده تاسفیر امریکا که یهودی بود احساساتش برانگیخته شده و گذارش بر روی این زمینه به امریکا بدهد .

اما چون ملاحظه کردند که ازعمل اولی منظور حاصل نگردید دست به عمل‌سقاخانه زدند که مستقیم‌مربوط به یك عضو وزارت‌خارجه امریکا بود ودرنتیجه امتیاز نفت شمال دفن وفراموش‌شد. سلیمان‌میرزا هم درنطق فوق‌الذکرخود اشاره به مداخله عناصرخارجی نموده‌بود.

پس ازواقعه، درسرمقاله روزنامه‌حیم‌شماره ۱٤مورخه۲۷سپتامبر نوشت که این آشوب را لقمان انجام داد اما درشماره شانزده این‌واقعه را به انگلیسها نسبت داد.

بالاخره‌نتیجه‌آن‌شد که‌بسیاری ازیهودیان نسبت ببرادران‌ایرانی سلب اعتماد نمودند و اولین عکس‌العمل این آشوب‌آن‌بود که ٥٦ نفر در روز دوشنبه ۱٥ حشوان ٥٦۸۳ با آقای سلیمان کهن صدق عازم

بیت‌المقدس شدند وچند هفته بعد حدود ۱۳۰۰ نفر ترك وطن نموده و به برادران خود که درزمان‌سیدریحان‌الله (۱)ایران راترك کرده بودند پیوستند. (۲) جرایدشفق سرخ‌ودیگران، منع مهاجرت را طلب‌نمودند ولی فراموش‌میکردند که منع درمهربانی‌است و غیرازآن هیچ قانونی نمیتواند بطور قطع از آن جلوگیری نماید. شش ماه بعدهم تحت سرپرستی راب منحم لوی عده کثیری از یهودیان همدان و سپس از شهرستانهای دیگرمهاجرت‌نموده وعده‌ایرانیهای‌مقیم‌ارض‌اقدس‌رادرآن عصربه ۲۰هزار نفررساندند.

ادامه‌اختلافات‌داخلی‌بین‌طرفداران دکترلقمان ومسیوحیم

درتاریخ۲۹ اکتبر۱۹۲۲ انجمن حوبیه صیون از زیرپرده‌استتار بدرآمد یعنی‌قصدباطنی‌خودرا علنی کرد وتوسط روزنامه حیم‌بیانیه‌ای انتشارداد وگفت میخواهند تشکیل انجمن جدید صیونیت را بدهد، زیرا (انجمن‌سابق صیونیت که‌بوسیله کنگره انتخاب شده بود)حیثیت خودرا ازدست داده؛ درحالیکه تشکیل‌انجمن حوبیه صیون بدست‌خود مسیوحیم بود ودر زیربیانیه حوبیه‌صیون نوشته بود « با اینکه در پیش آمدهای اخیر کمیته‌ها امتحانات خودرا داده‌اند و ما را کاملا مایوس کرده‌اند ولی ما بنام آزادی مطبوعات مراسله فوق را درج نمودیم!

---

(۱) به صفحه۷۷۳مراجعه شود

(۲) طولی نکشید که چندنفرازتجار معتبریهود ایران‌ازجمله‌مرحوم اسحق وریحان‌مراداف که ازبازرگانان بسیارمعتبر بودند ترك‌وطن‌نموده مقیم انگلستان و پاریس گردیدند.

ضمنا امیدواریم که آقای میرزالقمان زیراین پرده نبوده و این کمیته هم مثل سایرین آلت اجرای مقاصد(پولیکراسی) ایشان نگردد!ودو ماه بعد کمیته اوحبه صیون تاسیس شد .

قبل‌ازحرکت کهن‌صدق‌بطرف‌اورشلیم، مشارالیه‌مورد‌بی‌احترامی وفحش بود ، بعد ازحرکت درشماره ۲۰ روزنامه حیم، کهن‌صدق مورد تمجید قرار گرفت .

طرفداران دکترلقمان ازسه طبقه تشکیل شده بودند .

۱ ـ ازیهودیان محافظه‌کارمانند یهودیان یزد و کرمان و کاشان که از تندروی وحشت داشتند .

۲ ـ ازیهودیان‌کاشان‌مقیم تهران که همشهری دکترلقمان‌بودند.

۳ ـ ازصیونیتهائی که ازجریانات پشت‌پرده‌با اطلاع شده‌ونه‌فقط به حیم اعتماد نداشتند بلکه میترسیدند که مشارالیه موجب خرابی و بدنامی‌جامعه‌را فراهم سازد و از روی ناچاری متوجه دکترلقمان شده بودند . اما طرفداران مسیوحیم صرف‌نظر ازچند نفر بکه‌بمنظور انتقام و کینه‌جوئی یا احرازمقام بطرفداری ازاوقیام کردند و آن‌عده‌ازاوباش که بمنظور مرعوب کردن مخالفین مجهزشده بودند بقیه طرفداران مشارالیه‌مردمانی‌ایده‌آلیست بودند که‌غم‌ملت را در دل‌داشتند و آرزومند آن بودند که مردی جسور و با اراده وملت‌دوست، پس‌ازقرنها مصیبت وبیچارگی‌دست به اصلاح وضع خراب جامعه‌یهود بزند وچون‌شخص دلخواه خود را فرض میکردند که مسیوحیم میباشد حاضر همه‌گونه فداکاری درراه موفقیت وی بودند .

درولایات هم شهرستانهائی که یهودیانش فکور مانند همدان یا جمعیتش شجاع وجسور وازخود گذشته‌مانند اصفهان بودند بطرفداری مسیوحیم برآمدند واین رویه برای آنها امری ملی ومذهبی و مقدس بود زیرا ابدا ازافکارورویه‌مسیوحیم‌وجریانات باطنی جامعه‌یهودتهران خبری نداشتند.

درتهران توهین وفحش وتهدید نسبت به‌آنهائی که طرفدارحیم نبودند ولو آنکه سابقه ممتدی درخدمت بجامعه خود داشتندشروع شد و این رویه نیز یکی از اشتباهات طرفداران مسیو حیم بود که تولید عکس‌العمل‌های فراوانی نمود .

قبل از این واقعات ، جامعه یهود ایران دارای دیسیپلین بود و احترامات بزرگان خود را داشت، خصوصاً خدمات خادمین ملت مورد نظر همگان بود و همین موجب میگشت که داوطلبان خدمت بجامعه روزبروز افزایش‌یابدولی‌از آن‌پس‌وضع برعکس‌شد درشماره ۱۹ روزنامه حیم تحت عنوان (بوکیل‌احمق) ، مدیرداخلی روزنامه ، فحشهائی به دکترلقمان میداد وبدین وسیله اخلاق طبقه جوان را خراب مینمود . درصورتیکه اکثرجامعه یهودتهران‌وایران وخصوصاکارکنان‌تشکیلات صیونیت ایران ازدکترلقمان عدم رضایت داشتند وبدون این گفتارها، در اقلیت گذاردن او امری قطعی و حتمی بود و این رویه غیر ازآنکه فساداخلاق ایجاد ودرنتیجه‌تولید عکس‌العمل وازدیاد طرفدارانی‌برای دکترلقمان‌بنماید ، چیزدیگری نبود . و همین قسم‌هم شد .

اما آنچه حقیقتاموجب تاسف بود، آنست که‌درنتیجه این‌وضعیت

اشخاص وارد برای حفظ آبروی خود سکوت اختیار میکردند ودرنتیجه بر تجری اوباش افزوده شده و روزبروز هم خادمین ملت مایوس گشته بتدریج ترك خدمت جامعه را مینمودند بطوریکه از آن تاریخ ببعد، تشکیلات ملی یهودیان متلاشی و دیگرتا بامروز قدرت و نظمی مانند آن زمان نیافت.

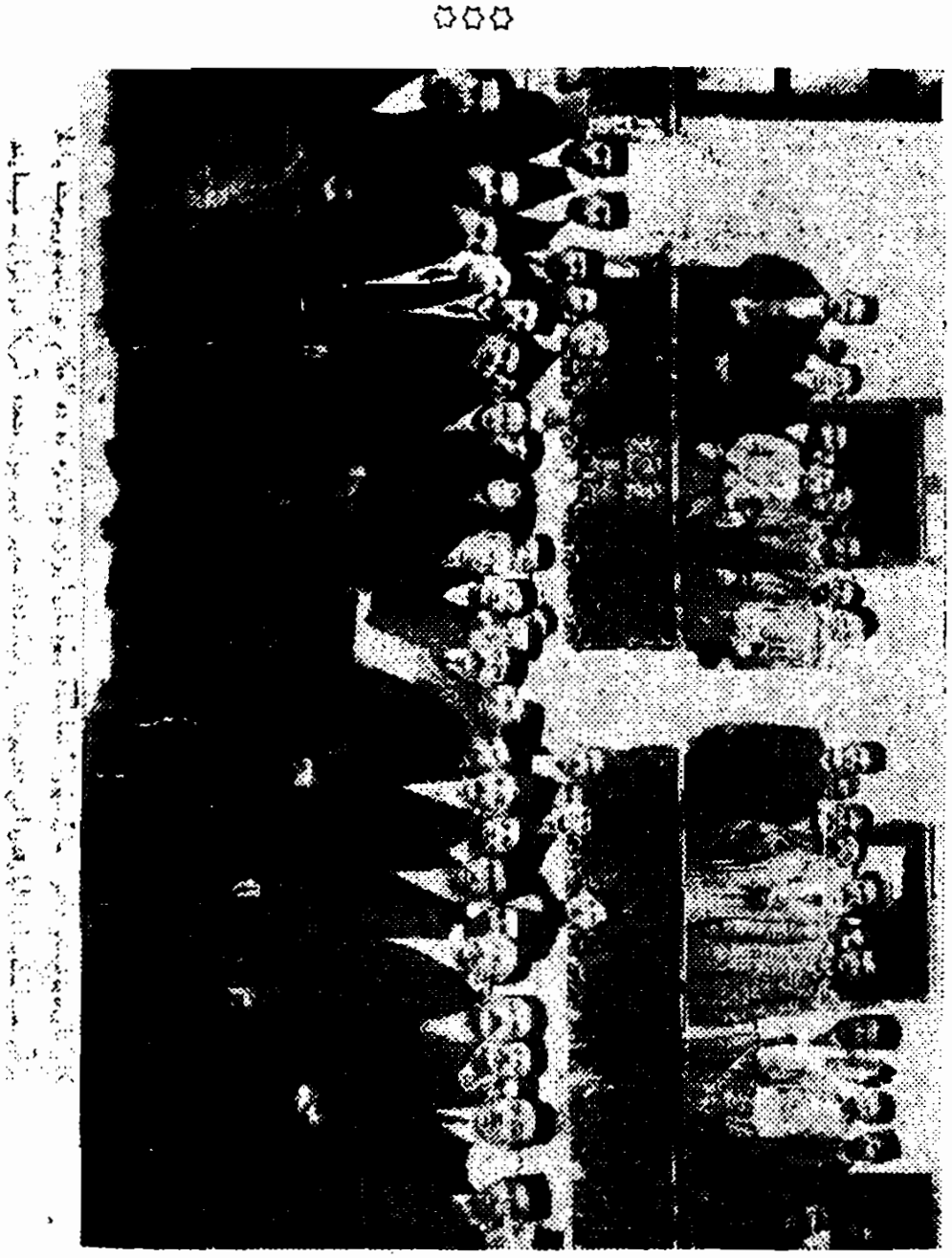

پس از واقعه خرنوکر آقای شیخ النبی، در اثر اقداماتی که جناب

راب گرنفلد سفیر کبیر امریکا نموده بود ، قبل ازحرکت کهن صدق ، درمنزل مشارالیه مجلس عصرانه‌ای تشکیل گردید وباحترام وی نطقها وتشکراتی بعمل آمد ویك تقدیمی نفیسی که عبارت ازدو لوح نقره که

حاجی رحیم خدادادلوی مربوط به صفحه ۶۴۲ واین صفحه

ده احکام حضرت موسی با خطوط طلا بر آن نصب گردیده واطراف لوح به صورت بسیار زیبا از گلهای طلا مزین شده بود (اثر کارحاجی رحیم خداداد) تقدیم وی شد وبقدری این تقدیمی نفیس دراوموثرواقع گردید که اشك شادی ازچشمانش جاری گشت .

اقدامات ناجی ایران برای استقرار امنیت درکشور کورش

موضوع استقرارامنیت در کشور ایران در اثروجود رضاشاه کبیر نه فقط برای یهودیان ایران فراموش نشدنی است بلکه اثرات بزرگی برای طبقه ایرانی که تصور میکردتنها راه ادامه حیات چپاول وتجاوز است باقی گذارد. یکی ازمراکزیکه قرنها روی امنیت را بخودندیده ایالت لرستان بود که آنجا هم یهودی نشین بود ، « در دوره حکومت یمین السلطان بهانه‌های گوناگونی برای اخذ دارائی یهودیان توسط حاکم میشد تااینکه امیرغرب واردشده حاکم را اعدام نمود. بعدهم در حکومت قوام‌الدوله دربروجرد ، چندین نفر ازجوانان یهودی توسط اشرار کشته شدند وسیف‌الله خان ماموردولت، آنها را تعقیب وقاتلین را دستگیر نمود، اما آنها موفق بفرار شدند وبالاخره ورود ارتش موجب آسایش آنان گردید . درسال۱۹۲۲ = ۵۶۸۲ هنگامیکه احمدآقاخان (سپهبد)(۱) رئیس کل قوای لرستان ازهمدان عبورمیکرد، رئیس مدرسه الیانس مراسم احترامات را بجا آورد وجناب سپهبد اظهار تشکر نموده

---

(۱) جناب تیمسارسپهبد احمدآقا احمدی بودندکه دربرقراری امنیت درایران سهم بزرگی دارند و محبت‌های این راد مرد بزرگ‌در آسایش یهودیان ایران فراموش نشدنی است

واطمینان هر گونه مساعدت را دادند واظهار داشتند که اخیراً یکی از لرها که بیك طبیب یهودی بر وجردی صدمه وارد آورده بود اعدام گردید(۱)

در ۱۱ کسلو ۵۶۸۳ آخر ۱۹۲۲ اطلاع حاصل شد که در گیلان، یحیی اصفهانی را مقتول ساخته‌اند.

ادامه نفاق بین یهودیان تهران وشکست مسیوحیم

بالاخره تمام کوشش‌های صیونیت‌های تهران بمنظور اسکات مسیو حیم باوجود اینکه درروزنامه‌هگولا اعلام نمودند که در امور انتخابات نماینده برای مجلس مداخله نخواهندنمود، موثرواقع نگردید چه مسیوحیم تصمیم قطعی گرفته بود که در رأس تشکیلات صیونیت قرار گیرد وکارکنان صیونیت هم تصمیم راسخ داشتند، شخصی را که امتحان عدم صحت گفتار و کردارخود را داده وممکن بود در آتیه برای یهودیان ایران خرابی ودردسر به بار آورد، ازواگذاری ریاست تشکیلات به او خودداری کنند و وقتی صیونیت‌ها ملاحظه کردند که مسیو حیم دست از حملات وتوهین خود برنمیدارد وغیر ازدکترلقمان کاندید دیگری وجود ندارد، ناچار باوجودآنکه نسبت به دکتر لقمان نظرمساعدی نداشتند، (اگراوراعامل مفیدی نمی‌دانستنداقلاعامل مضری هم محسوب نمیداشتند) برای دفع حملات مسیوحیم، همکاری با دکتر لقمان را شروع نمودند.

---

(۱) ازیادداشتهای آقای کهن صدق

در هنگام کنگره ، بیانیه‌ای ازطرف تشکیلات صیونیت راجع به شرح حملات مسیوحیم و توهینات وارده ودفاع از اتهامات دروغین که داده بود ، طبع و منتشر گردید وروزی نبود که نشریه‌ای از طرفین بین‌مردم منتشر نگردد ودرنتیجه وضع‌جامعه‌یهود ایران‌خصوصا تهران بسیاراسفناك شد . اختلاف ازمحله و کوچه ودسته جات گذشته بین خانه ها و فامیلها وارد گردیده بود . زن با شوهر ، برادر بابرادر باجناق‌باباجناق ، پدر زن با داماد ، شریك با شریك همه با یکدیگر اختلاف پیدا نموده وبا ایمان کامل مبارزه عقیدتی حاصل نموده‌بودند. مسیوحیم با موقعیت روزنامه خود و دوستانیکه بین مسلمانان و بعضی از مدیران جراید پایتخت بملاحظاتی داشت ، به او نزدیك شده و کمکش میکردند .

با اینکه اکثریت طبقه تجار (و آنهائیکه به موقعیت ملت‌خود آشنائی داشتند) ، نسبت به انتخاب مسیوحیم به نمایندگی یهودیان ایران موافق نبودند ، مع الوصف دراثر کمك بعضی از روسای‌ادارات و جراید وغیره ، موفقیت آنها در خطر افتاده بود .

از طرف دیگراطرافیان مسیوحیم طبقه ای بودند که درتظاهر و از خود گذشتگی وحمله و فحش دادن، آماده تر بودند وباین‌ترتیب دسته مخالف مسیوحیم شکست خود را حس میکرد ، و چون از انتخاب او ونتیجه حاصله بعدی برای ملت خویش نگران بود ، لذا در یك بیانیه‌ای، بدون پرده وعلنا، دولت وملت ایران را خطاب‌نموده گوشزد کرد که مامورین دولت با این شخص مساعدت مینمایند و بدون‌آن که اکثریت یهودیان‌ایران بامسیوحیم موافق باشد ، احتمال

میرود که مشار الیه موفقیت‌حاصل نموده وبه مقام نمایندگی‌یهودیان ایران در مجلس دارالشورای ملی برسد ، بنابراین از هم اکنون با صدای رسا میگوئیم که این شخص نماینده جامعه یهود ایران نمیباشد و هرعمل یا اقدامیکه به ضرر کشور انجام دهد مسئولیت‌آن متوجه یهودیان ایران نیست .

واقعه مسیوحیم و اقدامات و گفتارهای او وهیجان و ایمان طرفدارانش را ، میتوان شبیه واقعه شبتای سوی دانست . (۱) عده‌ای از طرفدارانش بقدری به او ایمان داشتند که بعضی ازآنها میگفتند و قسم میخوردند که ناجی موعود همین شخص است .

بالاخره ازصندوقهای آراء تهران ، اکثریت بنام شموئیل حیم (برای دوره پنجم) درآمد والبته درشهرستانها هم که تابع رای‌تهران میباشند همین قسم شد وحیم به مقام نمایندگی رسید . اولین اقدام او تشبث بوسیله حکومت نظامی برای توقیف ارشیو صیونیت و بدست آوردن مهرآن انجمن بود. مهر انجمن رابنزد رحیم ملااهرون کوهن که از معتمدین وقت بود سپردند ولی بالاخره آن مهر را باتهدید بدست آورد و بلافاصله انجمنی غیر مجاز وغیر قانونی بنام انجمن صیونیت تشکیل داد و یکی از کار کنان سابق صیونیست با او همکاری کرد .

قرار بود دو نفر ازطرف یهودیان در مجلس موسسان که برای تعیین سلطنت ایران منعقد میشد شرکت نمایند .

---

(۱) مراجعه شود به صفحه ۲۷۸جلدسوم

مسیوحیم وحاخام ربی مشه مقتدر که از اطبای قدیمی ودوست و طرفدار مشار الیه بود در مجلس موسسان که در ۵ آذر ۱۳۰٤ شمسی مطابق ۱ اکتبر ۱۹۲۵ منعقد گردید، بنام یهودیان ایران شرکت کردند و در مجلس تاجگذاری شاه در ۱۳۰۵/۲/٤ هم حضور یافت آخرین روزنامه حیم که با چاپ طلائی آنرا طبع کرد بشماره ۱۵ مورخه ۲٦ آذر سال ۱۳۰٤ بود و چون بمقامی که در جستجوی آن بود موفق گردید دیگر آنرا منتشر ننمود و آن‌همه فریادهای علاقه بملت وجامعه یهود خوابید.

آنهائیکه مدت ۹ سال روز وشب برای ملت خود خدمت نموده و باخون دل تشکیلاتی برای جامعه ایکه بیش از ۷ قرن دچاربدبختی بود، ایجاد کرده بودند، نمی‌توانستند که تماشاچی بوده و ملاحظه کنند که تمام تشکیلات مفید ملت متلاشی شده و سرنوشت آنها نا معلوم و اختلاف بین جامعه باقی بماند، لذا پس از موفقیت میوحیم درصدد بر آمدند که راه اصلاح را جلوآورده، و اتحاد راتحت شرایطی برقرار سازند.

نتیجه چند جلسه ملاقات منفی بود (۱) و آنها درخاتمه باو گفتند در مذهب مابزرگترین گناه ایجاد نفاق است و گناه این نفاق بگردن تو است واین عدم

---

(۱) برای رفع اختلاف کار کنان صیونیت حاضر شدند تحت شرایطی با مسیوحیم همکاری کنند و مشارالیه در جلسه ای موافقت خود را منوط به تصویب پیشوایان طرفداران خود نمود و آنها موافقت نکردند.

موافقت تو برای همکاری میرساند، که در فکر ملت و اتفاق آن نیستی، بنا بر این ما ناچاریم که به مخالفت خود ادامه دهیم، و مسیوحیم جواب داد که از شما وحشتی ندارم و بدین ترتیب مدت دو سال، در دوره وکالت مسیوحیم، وقت ملت به بطالت گذشته و غیر از بعضی اقدامات انفرادی موثری که وی درادارات دولتی برای بعضی افراد یهود که مورد تجاوز قرار گرفته بودند انجام می‌داد نتوانست که خدمات اجتماعی موثری برای جامعه یهود انجام دهد. و حتی اعضاء وعدهقهیلا که بریاست آقای عزیز برال بودوسابقاً فعالیت‌خوبی داشتند بعداً بتدریج منحل‌ومتلاشی گردید.

در مدت دو سال نمایندگی مسیوحیم نظریه دولت وقت نسبت‌به او تغییر یافت، لذا در انتخابات بعدی، رویه معکوس در پیش گرفته شد تا جائیکه در یك مجلس سخن رانی تبلیغی قبل از انتخابات که‌در روز شنبه‌ای در کنیسه عزرا یعقوب توسط طرفداران حیم تشکیل‌شده بود، در اثر حمله وزد و خوردی که‌رخ داد، طرفداران مسیوحیم‌مقهور شده و خود اوهم مجبور به فرار گردید و بالاخره دکتر لقمان برای دوره ششم مجلس‌دارالشورای ملی انتخاب گردید.

این پیش‌آمدها مصادف با زمانی گردید که عده‌ای از افسران ناراضی مانند سرهنگ محمود خان پولادین وعده دیگر درصدد اقدام به کودتائی بودند وآن نقشه کشف گردیده ومنجر به توقیف آن‌دسته شد وچون مسیوحیم‌هم متهم‌به مداخله درآن جریان گردید اوراتوقیف وچندین‌سال درحبس‌باقی‌بودوبالاخره درتاریخ۳شنبه۲۳ آذر ۱۳۱۰ = ۱۵ دسامبر ۱۹۳۱مطابق چهارم‌طبت ۵۶۹۲ تیرباران گردید.

رابطه مسیوحیم در این موضوع بهر کیفیتی که بوده است برای جامعه یهود ایران تاثر آور بود و اگر دولت و ملت ایران با اطلاع نمی‌شدند که اکثر یهودیان ایران نظر مساعدی با مسیوحیم ندارند، ممکن بود مانند مرسوم، که اگر یك نفر یهودی مورد ایراد واقع‌شود تمام جامعه یهود دچار ناراحتی می گردند در این مورد نیز این وضع پیش آید ولی سکوت و عدم سرزنش نسبت به یهود را بایستی مدیون محبت شخصی اعلیحضرت فقید پهلوی کبیر شاهنشاه ایران دانست که فکر بزرگ او، مانع از آن شد که جامعه‌ای را مسئول رفتار یکفرد بداند. از طرف دیگر فریاد وناله‌و اشتغاثه‌و بیانیه‌های مکرر تشکیلات صیونیست ایران و تقاضای استمداد از دولت و ملت ایران، برای جلوگیری از حیم درمداخله به امور اجتماعی یهودیان ایران که‌بدان توجهی نکردند، نیز مدارکی بودند که یهودیان را از هر حیث منزه و مبرا میساخت و اکثر اهالی کشور و مسئولین دولت ایران آنها را بخاطر داشتند.

عدم مساعدت دکتر لقمان، گسیختگی نظم جامعه، ضعف و انحلال انجمنهای صیونیست ایران

بعد از آنکه دکتر لقمان بنمایندگی دوره ششم انتخاب گردید، امید میرفت که برخلاف گذشته، دست از رویه سابق کشیده بیشتر در امور ملی دلسوزی نماید. مخصوصاً کارکنان صیونیست انتظار داشتند که مشار الیه مساعدت کاملی به تشکیلات آنها که دراثر پیش آمدها دچار رکود و ضعف شده بود بنماید، اما متاسفانه مشار الیه، حتی از

سابق هم فعـالیت خـود را کمتر نمود ضمناً ٤ موضوع زیر هم جبهه صیونیست‌هارا ضعیف کرده بود :

۱ . دوری لیدرهای آنان که هریك بمناسبتی حضور نداشتند یا مجبور بکناره گیری گردیدند.

۲ ـ چون در مدت چندین سال طرفداران مسیوحیم آنهارامورد حمله و فحش و اتهامات دروغین قرار داده و ملت هم نسبتاً سکوت اختیار کرده و از آنها دفاع ننمود ، موجب دلسردی و یاس آنها را فراهم ساخت .

۳ ـ طبقه جوان ملت دیسیپلین سابق را از دست داده بود زیرا وضعیت درهم و برهمی که در سنوات اخیر رخ داد، دیگر نمی‌توانست فرق بین‌خادم وخائن‌را معلوم‌سازد.

٤ ـ مهمترین قسمت آن بود که وضع سیاست داخلی کشور هم دیگر اجازه اجتماعات‌را نمیداد خصوصاً آنکه جبهه شکست‌خورده طرفداران حیم ممکن بود که‌نسبتهائی‌دروغینی به انجمن‌و اجتماعات آنان بدهند .

بنابراین تشکیلات صیونیست که بعد ازحیم‌باضعف تمام کوشش مینمود شاید فعالیت خود را ازسر گیرد روبه تحلیل قطعی رفت‌وحتی کوشش اتحادیه‌های همکیشان خارجی، با فرستادن یهودا کوپلیویتچ در ۱۹۲۸ برای‌متشکل‌نمودن جامعه یهود ایران و برقراری اتفاق‌بین آنها، موثر واقع نگردید وتشکیلات مختلف‌ایشان‌شالوده اساسی‌نیافت.

سستی ایمان نسبت به سابق و برقرار نشدن احساسات نژادی‌یا

ملی بجای آن، تا آنکه این خلاء را پر کند از یك طرف، و دشنام وناسزائی که بخادمین ملت‌درعوض‌سالها خدمات گرانبهای وفداکاری و از خودگذشتگی و صرف پول و وقت داده بودند از طرف دیگر، موجب گشت که نظم و مقررات‌جامعه از بین برود و نتیجه‌آن شد که در آن‌زمان طبقه فراری، که سالها ترك جامعه‌را نموده‌و در اثرمخفی داشتن منشأ خود، خویشتن و یهودیت‌را درنزد هموطنان ایرانی‌خفیف و پست کرده بود و هیچگاه در غم و شادی برادران خود شریك نبود و ضمناً هیچ سابقه‌ای در خدمت بجامعه یهود نداشتند، غفلتاًهمینکه میدان را خالی و وضع یهودیان جهان را رو به آبرومندی دیدند (۱) از زیرپرده استتار در آمده و بدون‌لیاقت ومراعات اصول قانونی‌شروع به مداخله در امور اجتماع نموده و خود را کاندید نمایندگی مجلس دارالشوری ملی ازطرف‌جامعه‌یهودایران نمودند ویاآنکه خودشانرا از پیشوایان‌قوم‌وشایسته‌مداخله‌به‌امورجامعه‌میدانستندوتعجب دراینجاست که‌ملت وبزرگان قوم‌هم برخلاف سابق نه فقط عکس العملی درمقابل این‌جریانات نشان نمیدادندبلکه‌احترامی فوق‌العاده در مقابل‌اینگونه اشخاص ابراز میداشتند در حالیکه حیثیت جامعه آنها در خطربود. بعد اززدوخورد دکتر لقمان و مسبوحیم هنگام انتخابات دوره‌چهاردهم

---

(۱) در ایامیکه اوضاع واحوال یهودیان رقت‌انگیز بود. درعوض کوشش در اصلاح آن، براساس خودخواهی و راحت طلبی وعدم لیاقت فراری شدند تازندگانی سعادتمند و آبرومندی را بدست آورند و چون‌تا اندازه‌ای حیثیت جامعه یهود از نظر مادی و معنوی تامین گردید واوضاع یهودیان جهان هم‌رو به آبرومندی میرفت خود را شایسته پیشوائی قوم می‌دانستند.

مجلس دارالشوری ملی رفتار و گفتار کاندیدها از هر موقع دیگر افتضاح آمیزتر بود (۱)

فصل نهم

عصر فرخنده رضاشاه پهلوی کبیر
دسامبر ۱۹۲۵ـ۱۹٤۱
۲۱ آذر ۱۳۰۴ـ۱۳۲۰

بدون تردید جلوس رضا شاه کبیر برتخت سلطنت ایران یکی از واقعات تاریخی مهم این کشور بشمار میرود چنانچه بخواهیم بدون تعصب وطنی و ملی ایرانی راجع به اوضاع و احوال ایران در ۱۳ قرن گذشته قضاوت نمائیم بایستی اذعان کرد که پس ازفتح اعراب وشکست یزدگرد سوم ملت و کشور ایران تا عصر پهلوی کبیر مانند گذشته دارای اقتدار و استقلال کاملی نبودند . گرچه سلاطینی از ایران قیام ونگذاشتند که زبان و ملیت ایران مانند سایر ممالك مفتوحه عرب از بین برود ولی نفوذ خلفا و پیشوایان اعراب کم و بیش برملت ایران استیلا داشت و بعداز حمله چنگیز هم حتی تا عصر صفویه و قاجار ، زبان و نفوذ مغول بر کشور ایران مسلط بود . عصر صفویه تغییراتی بنفع استقلال کامل کشور بعمل آمد اما حکام .

---

(۱) در انتخابات دوره بیستم با آنکه در اثر انتشار اعلامیه های گوناگون درجراید آبروی جامعه یهودایران در مخاطره افتادمع الوصف بایستی گفته شود که طرز مبارزه از دوره‌های پنجم و ششم و چهاردهم آبرومندتر بوده است.

رضاشاه پهلوی کبیر با کورش ثانی یهودیان ایران

و وزرا وحتی زبان درباری هنوزمغول بود و گرچه نادرشاه نژاداً ترك بود ولی رویه‌ای ملی و ایرانی در پیش گرفت. دوره حکومت ملی زندیه کوتاه بود و سلسله قاجاریه بار دیگر قدرت ترك و مغول را بر ایران استقرار داد.

اعلیحضرت رضا شاه کبیر اگر فتوحاتی بزرگ مانند نادر در عقب خود نگذاشت و ثروتی مانند او از هند برای ملت ذخیره ننمود، اما اقدامات مهم اقتصادی واصلاحات اداری و فرهنگی و مالی و آبادانی کشور از حیث احداث خط آهن و جاده‌ها و تاسیس دانشگاه و ایجاد کارخانجات و لغو امتیازات خارجی (کاپیتولاسیون) و الغای قرار داد ۱۹۱۹ وتامین حقوق نسوان و ثبت اسناد و املاك و اصلاحات قضائی

وتاسیس بانگ ملي و تامین امنیت و بسط عدالت و متحد نمودن لباس و هزاران نکات دیگر که سعادت اجتماعی و اقتصادی و ترقی کشور را بریك شالوده محکم و دائمی استوار ساخت ، اصلاحاتی بودند که در تمام ۱۳ قرن گذشته هیچ یك از آنان صورت عملی بخود نگرفته بودند و اثرات اقتصادی و اجتماعی آنها برای قرون بسیاری بـاقي خواهد ماند. قبل‌از سلطنت این پادشاه بزرگ که اکثریت ملت‌ایران در جهل کامل غوطه‌ور بود ، بطرف علم و معرفت و اصلاحات سوق داده شد و معنی ملیت که برای او وجود خارجی نداشت مفهوم‌خودرا بدست آورد و امنیت به تمام معنی بر قرار گردید . قبل از رضا شاه کبیر اکثر اهالی کشور بمنظور تامین زندگانی خود از شاه کشور گرفته تا وزیر و حاکم و شیخ و ملا و ایلات مشغول چپاول‌یکدیگر بودند و موضوع ایجاد کار برای مسؤلین امور مفهوم خارجی نداشت و بدیهی است وقتی بااین شرایط و احوال اکثریت اهالی کشور دچار مصائب گوناگون باشند تکلیف یهودیان در اقلیت پر معلوم است . ارزش و عظمت خدمات گرانبهای رضا شاه را نسل‌های آینده بهتردرك خواهند کرد .

برای یهودیان‌ایران که حتی مشروطیت نتوانسته بود تغییری‌در وضع وخیم‌آنها ایجاد نماید، سلطنت این پادشاه بزرگ انقلاب‌عظیمی در بهبود وضع آزادی وآسایش‌یهودیان ایران پدید آورد و اگر گفته شود که‌زمان رضا شاه کبیر برای‌یهودیان ایران‌نظیر زمان کورش کبیر و عصر فرزند اومحمد رضاشاه ،نظیر عصر داریوش اول گردید، راه‌اغراق نپیموده ایم . آزادی یهودیان ایران و اجرای اعلامیه بالفور که در

زمان رضا شاه کبیر بود و اجتماع پراکندگان در عصر محمد رضا شاه ، این‌دو نظر را تقویت‌وتأئید میکند.

ملت ایران و خصوصاً یهودیان ایران ، دین بزرگی نسبت به این شاهنشاه عظیم الشان دارند ، زیرا سعادت و آزادی و آسایش یهود فقط در سایه عدالت و توسعه معرفت و تمدن و عدم فقر مللی که در بین او زندگی میکند میسر است و اگر وضع مادی و آزادی‌یهودیان ایران بهبود یافت‌در اثر همان استکه رضا شاه کبیر برای ملت‌خودش عدالت و رفاهیت فراهم ساخت . تاریخ یهود نشان میدهد که آسایش او فقط و فقط در عصرسلاطین بزرگ وبامعرفت‌مانند کورش‌وداریوش بزرگ و اردشیر دوم وشاپور بزرگ که وضع سیاسی‌و اقتصادی کشور براساس محکمی استوار بوده تامین گشت زیرا در هر عصر کشوریکه وضع سیاسی و اقتصادی اش بحرانی گردد و یا آنکه سطح فرهنگیش تنزل نماید تجاوز بیهود شروع می‌شود . و چون رضا شاه کبیر ناجی بزرگ ایران درزمره سلاطین بزرگ قرار دارد اوضاع یهودیان دراثر بهبودوضع عمومی ایران روبه ترقی وتعالی گذاشت.

قبلا گفته شد که‌حتی بعداز مشروطیت، اوضاع واحوال‌یهودیان کم و بیش مانند زمان ناصرالدین شاه باقی بودو تجاوزات نسبت‌بیهود همواره صورت می گرفت، درحالیکه اگر در زمان رضا شاه کبیروضع یهودیان صد درصد بهبودی نیافت‌بایستی‌اذعان داشت که ۸۰٪ اصلاح شد ، این بهبودی در اثر توجه بخصوص‌نبود بلکه بعلل زیر موجب اصلاح‌این امر گردید.

۱ - تامین امنیت و آسایش کشور که بیش از ۱۳ قرن بود که ایران چنین امنیتی بخود ندیده بود.

۲- توجه مخصوص شاهنشاه به بالا بردن سطح دانش وفرهنگ اهالی کشور خصوصاً طبقه جوان ومبارزه برعلیه بیسوادی .

۳- اصلاح امور ادارات دولتی.

٤- تامین بهداشت و تولید کار برای مردم که احتیاجات ضروری آنها بر آورده شود (و بدین ترتیب محتاج بتجاوز به دارائی دیگران نگردند .)

٥ - موضوعیکه بسیار مهم بود آنستکه اگر شاهنشاه نظر مساعدت خاصی نسبت بیهودیان نداشتند ابداً نظر بدی هم نداشت زیرا اگر هم بعضیها میخواستند تحریکی برعلیه یهودیان نمایند هرگز موفق نمی شدند، اراده شخص پادشاه در کشور حکومت میکرد وتحت تلقینات کسی قرار نمیگرفتند و بهمین مناسبت آسایش یهودیان مانند عهد شاهنشاهان بزرگ ایران تامین گردید . در حقیقت از بسط فرهنگ و امنیت و عدالتی که در کشور مستقر گردید یهودیان نیز مانند سایر هموطنان از نعمت آن برخوردار شدند .

در عصر فرخنده رضا شاه کبیر در اثر آزادی یهودیان و امنیت و آسایش کشور و توسعه بازرگانی نه فقط عده کثیری از مسلمانان ثروتمند گردیدند بلکه عده‌ای از یهودیان هم نیز متمکن شدند. پولدارها و حتی عده کثیری از طبقه متوسط از محله‌های یهود خارج ودرخیابانهای جدید التاسیس تهران ساختمانها کرده در آبادی شهر و آسایش خود افزوده ازطرف دیگر چون پایتخت رو بتوسعه بودو مقررات بازرگانی حضور تجار را در تهران اجباری کرد جمعیت زیادی از یهودیان

شهرستانها خصوصاً از کاشان وهمدان متوجه تهران شدندوبدین‌ترتیب عده یهودیان پایتخت که‌در اواخر ناصرالدین‌شاه به ۳هزار نفرمیرسید در اواخر سلطنت‌رضاشاه کبیرقریب‌به ۲۰هزارنفر گردید(۱)

با توجه به وضعیت فوق، علاقه یهودیان ایران به رضا شاه کبیر بسیار زیاد بود وبهمین‌جهت درزمان عروسی‌ولیعهد (اعلیحضرت محمدرضا شاه) با والاحضرت‌فوزیه‌یهودیان‌تهران داوطلبانه و با علاقه مخصوصی در صدد ساختن تقدیمی جالبی ازطلا مزین به جواهرت برآمدند که شایان توجه بود وبرآن لوحه جواهرنشان مطالب زیر با طلا منقوش گردیده بود :

تا که شهنشاه ما خسرو ایران بود
بخت جوان یار ماست کار بسامان بود
گلشن خسرو چه یار مایه رونق و حق
لاجرم گل بشاخ خرم و خندان بود
پور شهنشاه را دل ز صفا تابناك
چون کف رخشنده موسی عمران بود
همسر شهزاده را خواست شهنشاه راد
گوهر پاکی که چون مهر درخشان بود
عالی والا نژاد حضرت فوزیه باد
کو صدف مجد را چون در غلطان بود
مصر کهن رأی را کین گهر آورد بار

---

(۱) امروز در ۱۹۵۹ = ۱۳۳۸ قریب ٤٥ هزار نفراست .

باد بقـا تا فلـك برسردوران بود (۱)

هر که بود در جهان پیرودین کلیم
سجده برد پیش شاه تا به تنش جان بود
گر همه روی زمین بهر مثال آوریم
همت شه زان هزار مرتبه چندان بود
لاجرم از راه عذر پیش سلیمان همی
ران ملخ مان چو مور در بن دندان بود
همچو سلیمان پذیر زانکه بتاریخ جشن
ران ملخ نزد جم هدیه موران بود

تجاوز به املاك موقوفه یهود در گلیعاد

قبلا در سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ تجاوزاتی به املاك موقوفه یهودیان گیلعاد (گیلیارد) شده بود که سلیمان ابراهیم وکیل دعاوی از طریق وزارت دادگستری واداره اوقاف اقداماتی نموده وبالاخره موفق بصدور حکم بر له یهودیان گردید واین ملك را یهودیان به اجاره کدخدا خداداد داده بودند غافل از آنکه باطنا این مردقبل ازسال ۱۳۰۷ شمسی بانقیب زاده مشایخ تبانی کرده (۲) وبعداً شخص اخیر ملك موقوفه یهودیان را ثبت میدهد . اسمعیل مروتی که ازیهودیان دماوند است نسبت به این ثبت اعتراض داد وپیرمردهای مسلمان دماوند وگیلیارد شهادت دادند که ملك متعلق بیهودیان است درمحکمه بدوی نقیب زاده محکوم گردید ولی بعداستیناف داد و گفت طبق ماده یك وپنج قانون اوقاف این اعتراض

(۱) اما امروز
(۲) از مشروحات آقای اسمعیل مروتی

از وظایف اداره اوقاف بوده و با این ترتیب عرض‌حال یهودیان را رد کرد و درنتیجه آنها تمیز خواستند ودر آنجاهم نقیب‌زاده که خود از وکلای مرافعه‌ودروزارت دادگستری سابقه ممتدی داشت موفق گردید که تمیز، رای استیناف را تائید کند. ناچار به شاهشاه فقید شکایت‌شد که اداره اوقاف در مرقع خود مداخله نکرده، لذا ملك متولی خاص داشته که‌اسمعیل مروتی‌میباشدوشاه موضوع رامراجعه به صدرالاشراف نمود و او هم به آقای اوحدی واگذار کرد وشخص اخیر یهودیان را محق دانسته به شاه گزارش داد که سند مالکیت‌به‌نقیب‌زاده ندهند. اما مشارالیه با زورخودش‌وخداداد کدخدای محل، ملك را درتصرف‌داشت تا سال عروسی ولیعهد (اعلیحضرت محمدرضاشاه) با والاحضرت فوزیه. میرزاعلی‌خان نورانی پیشکارنقیب‌زاده به اسمعیل مروتی اطلاع داد که اسنادی دردست دارد که به او کمك خواهد نمود. اسناد حاکی از آن بود (به خط نقیب‌زاده خطاب به نورانی) که به هرقسم شده این‌املاك را بایستی از دست یهودیان خارج کرد. این اسناد را اسمعیل گرفته و در اختیار انجمن یهودیان گذارد وتوسط آقای انتخابی وکیل دعاوی نقیب‌زاده را تعقیب جزائی نمود ولی آن زمان هنگامی بود که نفاق درجامعه یهودتهران، بین دکترلقمان ومراد آریه برای بدست آوردن مقام وکالت مجلس دارالشوری ملی ایجاد شده بود وکسی نبود که به این‌کار رسیدگی وآنراتعقیب نماید لذا موضوع متوقف ماند ونتیجه‌آن شد که بعد ازواقعه شهریور۱۳۲۰ که اعلیحضرت فقید از ایران خارج شدند، نقیب‌زاده شکایت نموده وسندمالکیت‌را بدست آورد و درعوض خدماتی که خدا داد به وی نموده بوده‌یك قطعه اززمینهای متصرفی

را به‌مشارالیه واگذار نمود و کدخدا هم آن زمین را به پسر حاجی عیسی دماوندی فروخت که بعد ازخریدفوت نمود وپدرمتوفی که درنجف بود بعد از شنیدن این جریان دستور میدهد که این ملك موقوفه است و به صاحبانش مسترد دارید، بدین‌جهت آن را بیهودیان بر گرداندند واین ملك زراعتی که قطعه کوچکی ازملك بزرگتری است که آن نیز از از فرسنگها ملك سابقی بوده و۲۴۰۰ متر میباشد. یهودیان دماوندفوت نابهنگام جوان‌ناکام نقیب‌زاده را که ازطیاره افتاده‌وشکستن پای‌خودش را هم که‌درهمان ایام واقع‌شد در اثرتجاوزبه ملك‌موقوفه خودمیدانند. فعلا قبرستان یهودیان گیلعاد که از سال ۷۲۰ قبل از میلاد متعلق بیهودیان بوده باقی‌است‌وبطوریکه‌درصفحه۱۹۲ گفته شد بمنظور ازبین بردن‌سند زنده مالکیت‌یهودیان ، چند سنگ تاریخی آن را که جاداشت در موزه ایران‌باستان گذارده شود ازبین بردند .

قبرستان گلیعاد به بزرگی ده‌خروار بزرافشان است که ۷۲هزار متر باشد. در دهکده آثار کنیسه و حمام یهودیان هنوزباقی است.

تاسیس دبیرستان کورش

آخرین قدم‌جالب‌توجهی‌را که درراه اصلاح بهبود وضع‌فرهنگی اجتماع یهود تهران ازطرف یکعده از یهودیان خون گرم برداشته‌شد، موضوع تاسیس دبستان کورش بود که بعدا تبدیل‌به دبیرستان گردید. ایجاد این‌فکردر ابتدا ازطرف‌فرج‌الله حکیم ودکترحبیب‌لوی بود که در اثرمساعدتهای آقایان اسمعیل‌حی وحاجی عزیزالقانیان و مرحوم راب‌نعیم وعده‌دیگرازخیرخواهان ملت مانند نورالله مکابی ومسیوری و یهودا هارونیان وبعداً اسحق‌بروخیم و عده دیگراین مدرسه تاسیس‌شده

در ابتدا درمحل کرایه‌ای با اشکالات زیادی تامین بودجه رامینمودند وبعدا ملك مسکونی فعلی را برای مدرسه خریداری کردند.

دبستان درسال ۱۳۱۰ تاسیس وبعد تبدیل به‌دبیرستان گردید

بمحضی که ندای افتتاح مدرسه و اجتماع انجمنی برای اداره امور آن بلند گردید، دکترلقمان که تازه ازرقیب خطرناك خودرهائی یافته ووظائف وجدانی خودرا برای احیای تشکیلات متلاشی شده ملی فراموش نموده بود، درصدد تعطیل نمودن مدرسه کورش بر آمد وحتی بعضی از مؤسسین اولیه آن را خواست دچار اشکالاتی بی اساس نماید، دراین هنگام رضاشاه فقید در کمال اقتدار سلطنت میکرد و هرانجمنی را بعد از واقعه حیم ممکن بود بسهولت مشکوك جلوه داد، پس دکترلقمان به وزیر فرهنگ وقت آقای رهنما اظهار داشته بود که از بابت این انجمن مدرسه کورش وهدف آنها هیچگونه مسئولیتی را بعهده نمیگیرد وزارت فرهنگ امر به بسته‌شدن دبستان کورش راصادر نمود ولی با پیش آمدهائی بسرعت برای وزیرفرهنگ مسلم گردید که هدف انجمن کورش غیر از امورفرهنگی وبرقراری این دبستان درمحله حسن آباد که ساکنین زیادی ازیهودیان دارد (آنهم بدون وجودمدرسه‌ای) چیزدیگری نیست و با این‌ترتیب مدرسه فوراً افتتاح گردید وروزبروز برتوسعه وفعالیت آن افزوده‌شد.

اما متاسفانه متلاشی‌شدن وازهم کسستگی نظم جامعه و انحطاط آن وعدم تشویق خدمت گذاران ملت بحدی رسیده بود که بعد ازچند سال درجشنهای سالیانه مدرسه‌همه کس دعوت می‌شدند، غیر ازمؤسسین

حقیقی و اولیه دبیرستان مذکور .

مهاجرت یهودیان بخارا ، جنك‌بین‌المللی و پروپاگاند هیتلر در ایران

در بین سالهای ۱۹۳٤ تا ۱۹۳۸ عده کثیری از یهودیان بخارا و سمرقند ازطریق افغانستان‌و مشهد به تهران آمدند با اینکه‌یهودیان تهران تشکیلات منظمی نداشتند ، مع الوصف به این بیچارگان که فاقد وسائل زندگانی بودند مساعدت‌های شایان توجهی نموده و آنها در کنیسه عزرا یعقوب ساکن شده و بتدریج بطرف خاك اسرائیل حرکت کردند .

تبلیغ دولت آلمان‌هیتلری برعلیه یهودیان ایران

اصلاحات فرهنگی واداری ومتحد الشکل ساختن لباس‌و کلاه و متفق ساختن برنامه تدریس در بین اهالی کشور از هر طبقه ومذهبی که باشند و مبارزه با تجاوزات و هرج و مرج و لوطی بازی در کلیه نقاط مملکت و همچنین مبارزه با بی‌سوادی و هو و جنجال در عصر شاهنشاه فقید ، همه عواملی بودند که اجازه میداد کلیه اهالی ایران‌در پی تولید و ازدیاد ثروت کشور رفته و از فکر تجاوز و تامین زندگی خود بوسیله چپاول طبقه ضعیف باز ایستند و نتیجه آن طبعاً آسایش یهودیان ایران‌بود .

اوضاع یهودیان ایران در عصر این شاهنشاه بزرگ از حیث ثروت و آزادی رو به بهبودی رفت و افکار مردم ایران بتدریج نسبت به یهودیان تغییر میافت اما متاسفانه با ظهور و روی کار آمدن هیتلر در ۱۹۳۳ و تبلیغاتیکه عاملین و ستون پنجم وی در کلیه جهان برعلیه یهودیان شروع نمودند . در نتیجه به نوای این ساز بسیاری از طبقات

مختلفه ساده لوحان بار دیگر به حربه قدیمی اتهام و تجاوز بر علیه یهود مسلح گردیدند، در کوچه‌ها و خیابانها وبازارهای تهران‌مخصوصا پس از شروع جنگ وفتوحات اولیه هیتلر ، عده‌ای نقشه تجاوزبرعلیه یهودیان‌را میکشیدند .

کالاهای یهودیان رابه قیمت گران‌تر امابا سفته و نسیه به‌امید رسیدن هیتلر به ایران (۱) می‌خریدند . درجراید نویسندگانی کهاز سفارت آلمان کمك دریافت میداشتند مقالاتی برعلیه یهودیان جهان و ایران مینوشتند. وبدون توجه به علل و موجبات هرچیزی به‌تنقید وهو یهودیان پرداختند و اخلاق و کردار یا وضع لباس یك یهودی بیچاره فقیر و یابی علم را منتسب به کلیه یهود مینمودند (۲) .

در روزنامه کوشش ٤ و٥ سپتامبر ۱۹۳۳ شماره‌های ۱۸۹و۱۹۰ در شرح مربوط‌به گردش‌درتهران از هر گونه توهین و اتهام، نویسنده خود داری نکرد و کلیه (نقشه‌های اقتصادی که در دنیا بر خیزد و یا هر آتش انقلابی که بر اثر تندباد فلاکت انگیز در جهان پدید آید ،

---

(۱) حقیقتاجای‌بسی تاسف‌است که ایرانی‌ولو بی‌سواد و عامی باشد آرزوی‌رسیدن پیشوای‌خارجی‌را به خاك‌وطن‌خودولو بطورموقتی داشته‌باشد آیاغیرازخرابی وچپاول‌ومیدان‌جنك شدن‌خاك‌وطن چه‌نتیجه‌ای داشت.

(۲) اشخاصی که اطلاعاتشان سطحی‌بودحق داشتند. زیرا صدهانفر یهودی که مانند خود منقد زندگانی کرده وهرروزهم درکوچه‌وبازارآنها را میدیدولی‌نمیشناخت، آنهارایهودی‌نمیدانست‌ولی‌آن‌بدبخت‌فقیررامظهر یهودیت میشمرد .

عامل موثر آنرا یهودی میدانست، آنهارا پول پرست (۱) غیر فداکار دانسته و دخمه های تاریك محله یهود را که بدست اجداد بیداد گر نویسنده آن مقاله درست شده بود بباد مسخره گرفته و محدودیت‌های شغلی و کسبی که بدست مخالفین یهود درست شده بود و نتیجه آن اشتغال به کسب و کار پست است ، مسئولش را یهودیان دانسته و آنها را مسخره کرده بود و این موجودات بیچاره مظلوم بیسواد ساکنین محله را (بزرگترین خطرجانی شمرد) و آنهائیکه در این محله کثیف و بیغوله‌های تاریك ومتعفن‌بدست بیدادگران ازقرون گذشته‌محکوم به زندگانی پست در نهایت فقر و بدبختی گشته اند آنها را در زمره ثروتمندان جهان در آورد و نسبت به تجاریکه با زحمات روزانه خود توانسته اند تامین زندگانی آبرومند تری بنمایند صد ها بهانه گرفته بود و بدین وسیله احساسات عده‌ای از هموطنان بی‌خبراز هرجا وهرچیزرا بر علیه یهودیان تحریك مینمودند تابقسمیکه‌بتدریج افکار عده‌ای از اهالی را در سر تاسر کشور بر ضد یهودیان مسموم ساختند و بدین ترتیب نزدیك بود تمام نتایج بیش از ۱۵ سال زحمات شاه فقید از بین برود و با همین رویه نامطلوب طرفداری از هیتلر ، می‌خواستند بساط قرن‌تیره وسطی‌را در کشور کورش و داریوش‌بزرگ بگسترانند .

---

(۱) پول‌را برای‌تسلیم به یغماگران‌جهت نجات‌خود واحفادش لازم میداشت .

اعلیحضرت همایونی محمد رضاشاه پهلوی
شاهنشاه ایران که عصر او همانند زمان داریوش بزرگ
برای یهودیان ایران است

فصل دهم

عصر محمد رضاشاه پهلوی ۱۳۲۰ = ۱۹۴۱ میلادی

ادامه پروپاگاندنازیها برعلیه یهودیان وفراریان لهستان

مرض تیفوس وتاسیس درمانگاه توسط دکتر سپیر

در سال ۱۹۴۲ هیتلر تا قلب قفقاز پیش رفته بود چندین هزار از یهودیان فراری لهستانی که جلو ارتش‌های پیش‌رو هیتلر مجبور به

ادامه سرگردانی و فرار بودند در این موقع با توافق دولت روسیه و انگلستان برای رفتن به ارض اسرائیل، راه ایران را پیش گرفتند.

آنها با وضعی رقت بار بدون لباس حسابی و پوشاك و بدون یك شاهی دارائی اکثراً مریض ومبتلا به تیفوس در حالیکه این مرض در خود ایران هم شروع بکشتار نموده بودوارد گردیدند. باورود آقای شفربه تهران نماینده آژنس یهود چندنفر ازخیرخواهان، از جمله حاجی عزیز القانیان و دکتر حبیب لوی برای جمع آوری اعانه و تهیه لباس و غذا وتامین مسکن در اردوگاهی در خارج تهران اقدام نمودند و بتدریج هرچه وارد میشدند پس از قدری آسایش و بهبود حالت مزاجی آنها، ایشان را روانه اورشلیم میکردند. عده آنها زیاد بود و اردوگاه معینه برای جا دادن ایشان کافی نبود یهودیان ایران در این وقت از خودگذشتگی فراوانی نمودند، با اینکه خطر ابتلا به تیفوس برای آنها حتمی بود مع الوصف هر فامیلی عده‌ای از این بیچارگان رادرخانه‌های خود راه میداد ومتحمل مخارج آنهامیگشت. صاحبان خانه‌ها از تخت‌خوابها خود پائین آمده برروی قالی خوابیده و تخت های خود را به مهمانان خویش واگذار میکردند. دراین‌سال مرض تیفوس در بین یهودیان شدت یافت و عده کثیری از جوانان یهود مبتلاو فوت نمودند از جمله دکتر سپیر (۱) بود که درواقع ویرایکی از بزرگترین موسسین درمانگاه محله یهود باید شناخت، و در راه

---

(۱) ارزش وشخصیت مرحوم دکتر سپیر ازاینجا ثابت می گردد که با وجودی که بعضی ازاقوام نزدیك او بطرف اختلاط رفته بودند آن مرحوم پشت به فامیل بزرگ خود ننمود ودرمیدان مبارزه فراری نشد.

عیادت و رسیدگی به مبتلایان فقیر و معالجه‌بیماران، خود نیز مبتلا به تیفوس‌ومتاسفانه فوت نمود مراسم تدفین‌اوتاریخی بود و سابقه‌نداشت زیرا تمام یهودیان ایران ازاین‌واقعه شدیداً محزون‌وداغدار بودند.

درهمین سال ۱۹٤۲ برای رسیدگی به وضع فراریان لهستانی‌دو نفر ازشخصیت‌های آژانس‌یهود آقای‌الیاهودووکین وخانم مشه شرتوك (شارت) بتهران آمدند، بعد متصدیان دیگری ازآژانس یهودآمدند که از روی درستی وحقیقت برای بهبود این مهاجرین‌کارمیکردند ویکی ازآنها آقای زیلبربرگ بود. از آن تاریخ به بعد شعبه آژانس یهود یا سوخنوت درتهران‌دائرو روسای‌مختلفی بخود دیدازجمله یکی‌ازآنها که‌غیرازخدمت‌به‌جامعه یهودایران‌نظری‌نداشت‌دکتر گلدبرگ‌میباشد

حاخام حیم موره

حاخام حیم موره فرزند حاجی‌مردخای‌ابن‌الیاهوشیرازی‌مادرش راحل دختر یادگار از اهالی اصفهان در تاریخ ۱۷ ماه نیسان ٥٦۳۲ درتهران متولدشده پدرش در اثر علاقه به ارض مقدس با الیاهو پدر خود عازم اورشلیم شده وبتهران مراجعت کرد درحالیکه الیاهودر حلب فوت نمود.

در سن ۲ سالگی حاخام‌حیم بمرض سرخجه مبتلا گردید و در اثرآن نابینا شد درسن۷ سالگی در روز (کیپور) ٥٦۳۹ پدرش‌مرحوم ونظر به‌نداشتن‌مربی، تنبل‌بودویادگارربی‌شلمواز وی سرپرستی‌میکرد.

در اثر فشار والده‌اش روانه مکتب خانه شد ولی نظر باشکال درتعلیم گرفتن، معلین وی متوجه اونبودند. جده مادرش بی‌بی، وی

را نزد ملاالعازار برده و زحمات پدر او را که معلم العازار بوده خاطرنشان و درخواست تعلیم و تربیت او را میکند . ملاالعازار توجه مخصوصی بوی نموده وآنچه به او تدریس میکرد ، آنرا حفظ کرده تکرارمینمود . درابتدا نمازها را ازبر کرد و بعد کتاب(تهیلیم) را ، درنتیجه تشویق شده شروع به آموختن تورات را نمود و بتدریج تمام‌آن را ازحفظ کرد و بعد کتب مقدسه دیگررا؛ حکیم‌ایوب‌نهورای در حضور ناصرالملك از او امتحان تورات وزبور را نمود .

ازبدومدرسه‌الیانس ،دوم‌ماه‌آدار۵٦۵۸ ،بسمت‌معلمی‌عبری مدرسه مفتخر گردید و بوسیله مسیو کازس زبان فرانسه را تحصیل نمود . قوه حافظه‌مرحوم‌حاخام‌حیم‌منحصربفردبود بطوریکه‌موجب‌تعجب‌خودی و بیگانه را فراهم میساخت . مشارالیه حتی (نقودوت) کتب مقدسه و تفسیرات اغلب محققین مربوط به تورات را میدانست.

درسال ۵٦۷۹ کتاب (درخ‌حیم) را تالیف و بچاپ رساند .

درسال ۵٦۸٤ گدولت مردخای .

درسال ۵٦۸۷ (یدالیاهو) را طبع نمود .

ودر دوم‌آبان ۱۳۱۸ شمسی بیانات موره را بفارسی تالیف کرد .

ودردوشنبه ۱۷ آیارسال ۵۷۰۲ = ۱۹٤۵درساعت ۲ وبیست‌دقیقه بعد از ظهر درتهران مرحوم شد ومردم تهران با احترامات لازم مراسم دفن آن شادروان را بجا آوردند .

اوضاع واحوال یهودیان خارجه منتج بایجاد دولت اسرائیل گشت و تأثیر استقلال اسرائیل در وضع یهودیان خارجه و ایران

یهودیان آلمان ولهستان وممالك اروپای شرقی وحتی یونان که دچار مصائب جنگ شده ونازیها به قتل وغارت آنها پرداخته بودند در هیچ کجای دنیا پناه گاهی نداشتند وآنها را اجازه ورود نمیدادند تنها امید آنها مهاجرت به فلسطین بود که آنهم دولت قیم انگلستان با ورودشان مبارزه میکرد . تصورمیرفت که این مخالفت بواسطه اوضاع

جناب حیم و ایزمان پیشوای
صیونیسم عملی و ناظر ایجاد
دولت اسرائیل و اولین
رئیس جمهور اسرائیل .

زمان جنگ است اما بمحضیکه جنگ پایان یافت، دولت قیم خواست وضع را مانند سابق ادامه دهد وازاین‌رو عکس‌العمل آن ، بین یهودیان فلسطین بسیارشدید بود ودسته‌های (اصل) و(هگانا) و (اشترن) برعلیه حکومت انگلیس قیام نمودند ومدت ۳ سال از اواسط ۱۹۴۵ الی ۱۹۴۸ دست به‌عملیات شجاعانه‌ئی زدند که درتاریخ جهان سابقه نداشت. درنتیجه دولت قیم تصمیم به ترك فلسطین را گرفت بدون آنکه تعهدات خود را نسبت به‌اعلامیه بالفور کاملا انجام‌داده باشد . دول عربی وسوریه‌وعراق ولبنان و شرق‌اردن ومصر وحجاز تصمیم بنابودی یهودیان فلسطین را

جناب اسحق بن سوی دومین رئیس‌جمهور اسرائیل

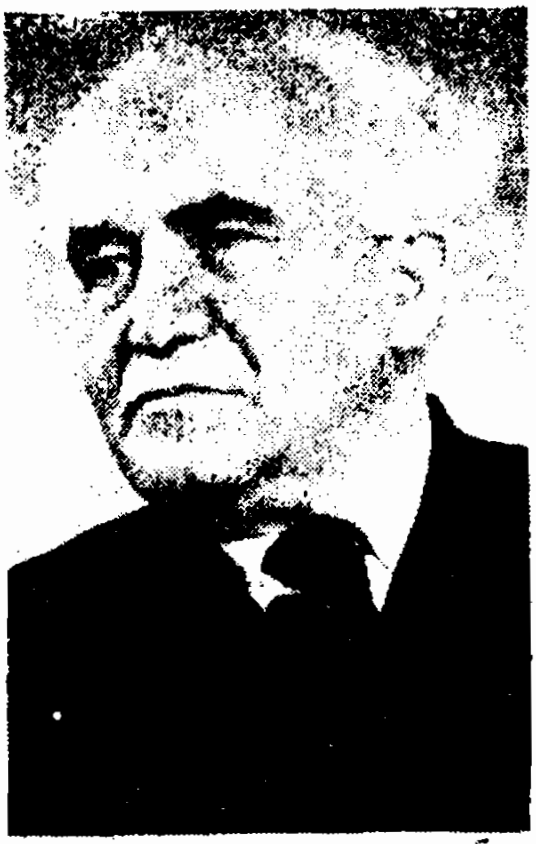

آقای داود بن گوریون نخست وزیر اسرائیل

گرفته تا آنکه تصمیم مجلس اتفاق ملل را که در ۹ نوامبر ۱۹٤۷ راجع به تقسیم آن کشور گرفته بود ، ازبین ببرند.

در ماه مه ۱۹٤۸ یهودیان فلسطین هنگام خروج قوای انگلیس از آن کشور ، تاسیس دولت اسرائیل را اعلام نمودند و بلافاصله قوای دول عربی به یهودیانیکه هنوز متشکل نشده بودند حمله‌ور گردیدند.

حقیقت معلوم نیست که اشرف مخلوقات از جان آنها چه میخواست در کشور قدیمی خود ، آنها مورد انزجار بودند وبعد از کشتار

آنها وتحمل بدبختیهای ۲۰ قرنه ، به خانه اجدادی رفتند(۱) و تازه درآنجا هم میگفتند چرا رفته‌اید . بنا براین حمله بیرحمانه اعراب بر علیه یهودیان شروع شد وتعجب درآن است که پروپاگاندهای اعراب درایران هم بین عده‌ای موثر واقع گردیده ویك قضیه ملی عربی را میخواستند بصورت یك امرمذهبی واسلامی در بیاورند.

برای پیشرفت منظور ملل عربی ، که سابقه آنها با ملت‌ایران و مذهب شیعه معلوم است درتهران روزنامه‌هائی‌بخصوص پیدا شدند و میخواستند که بعضی از پیشوایان مذهبی را نیز بطرف خود جلب نمایند ولی موفق نشدند . یکی دو روزنامه برای جنگ فلسطین داوطلب میخواستند و در روزقتل امام حسن علیه‌السلام درآن سال ۱۹۴۸ نزدیك بود که بار دیگرواقعاتی برعلیه یهودیان ایران که در امور سیاسی و خصوصا فلسطین وقوف و مداخله‌ای نداشتند ایجاد گردد. در اثرحسن‌نیست شاهنشاه و عده‌ای از روحانیون عالی‌مقام که فراموش نشدنی‌است‌وتوجه دولت وقت، ازهر گونه واقعه‌ای جلو گیری

---

(۱) کشور فلسطین یا یهودیه سابق، بطوری که درجلد دوم اطلاع داده‌شد قبل ازخرابی خانه دوم یا قبل از سال ۷۰ میلادی دارای حدود ۵ میلیون جمعیت بودواین کشور درسال۱۹۱۸ بعد ازصدور اعلامیه‌بالفور در عصری که جهان متوجه بهداشت و کثرت جمعیت‌بود بیش‌از ۴۵۰ هزار جمعیت اکثراعراب‌بدوی‌نداشت زیرا مالاریا و امراض مسری دیگرهمواره قتل‌و کشتار میکردند تا اینکه درمدت ۳۰سال از ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۸ بعد از ورودیهودیان دراثر توجه‌یهودیان‌ببهداشت اعراب‌جمعیت آنها قریب ۲ برابر شد مع‌الوصف اعراب میخواستند همه یهودیان‌را کشتاردسته جمعی بنمایند.

شد. اما موج نفرت بیهودباردیگر سرتا سرایران را فرا گرفت واکثراً یهودیان شهرستانهای دورافتاده و کم‌جمعیت ، خودرا درخطرمیدیدند.

مهاجرت یهودیان تیره‌بخت ایرانی به اسرائیل

صرف‌نظرازعده انگشت‌شماریهودیان تهران که دراثر فعالیتهای کسبی وبازرگانی توانسته‌اند ثروتی برای خوداندوخته نمایند، اصولا توده‌های یهود ایران‌همه دچار فقروتنگ دستی میباشند. درتهران بیش از ۱۲هزارنفر درمحله یهودیان متراکم واکثر بسختی نان‌روزانه‌خود را بدست میاوردند . درهمدان واصفهان نیز فقرای زیادی وجود داشت و دارد وعده کثیری‌ازآنها مجبوراً متوجه طهران میشدند دریزد وشیراز وخصوصا قصبات دور افتاده مانند نوباوگان و اطراف ، فامیلهائی از گرسنگی باعلف‌وسبزه‌صحرا سدجوع‌مینمودند ودر این حال‌فلاکت‌بار، خطرتجاوز مانند روزگاران گذشته‌آنها را تهدید به مرگ مینمود . از این‌رو دسته‌های مختلف رو به تهران‌آوردند و عده آنها به هزاران نفر رسید چون در کنیسه ها دیگر جائی برای سکونت آنها نبود ، محل‌قبرستان سابق راه دماوند موسوم به بهشتیه را برای آنهااختصاص دادند . کثرت پناهندگان رو بتزاید بود و اعانه‌های یهودیان تهران کفاف‌مخارج‌آنها را نمیداد، لذا اداره‌جوینت‌امریکابکمك‌آمد، موضوع سکونت و کسب وکار این عده کثیر که دراثرفقرووحشت از اطرافیان خود ، رو به تهران آورده بودند هیچگونه راه حلی غیر از مهاجرت از ایران نبود و هیچ کشوری هم غیر از اسرائیل به آنها اجازه ورود نمیداد. بنابراین جوینت برای آنها طیاره‌های مجانی تهیه و در اختیار افراد مربوطه که‌با سوخنوت همکاری داشتند گذاشت.

عده مهاجرین کمتر از عهد داریوش اول نبود، اگر داریوش کبیر بمنظور ایجاد جبهه‌ای موافق در کنار مدیترانه کمك به مهاجرت یهودیان ایران و تاسیس دولت یهود نمود اما مهاجرین این عصر در اثر مخالفت توده تحریك شده مردم ایران ترك وطن مینمودند. دولت ایران و خصوصا شاهنشاه عادل و جوانبخت کشور با اینکه با کمال تأسف ناظر رویه مخالفت آمیز عده‌ای از هموطنان بودند، در عین حال بمنظور آسایش طبقه تیره بختان یهود ایران منتهای مساعدت و محبت را مبذول فرمودند و بدینجهت اگر رضاشاه کبیر برای یهودیان ایرانی نظیر عصر کورش کبیر میباشد عصر محمدرضاشاه وقایع‌ای مانند زمان داریوش بزرگ برای این ملت در ایران دست داد. مهاجرین که تماما از طبقه بینوایان بودند عازم اسرائیل میشدند اما متاسفانه کلیه مامورین یهودی ایرانی وخارجی متصدی امور مهاجرین مراعات امانت و ترحم درمورد این تیره بختان را نمی‌نمودند وانجمنی که دعوی مسئولیت اینگونه امور را داشت دچار کمروئی گشته بود.

موضوع دیگری که در این زمان رخ داد فشار دولت عراق برساکنین یهود خود بود که بعد از ۲۵۰۰ سال آسایش در آن ناحیه اکنون دارائی آنها را ضبط و اخراجشان میکردند و عده کثیری از آنان از طریق خرمشهر و تهران فرار کرده و پس از اقامت در اردوگاه مهاجرین بهشتیه عازم اسرائیل میشدند.

فصل

امور اجتماعی یهودیان ایران

بطوریکه قبلا دانستیم ازسالهای ۱۳۰٤ شمسی = ۱۹۲۵ در اثر اختلافات کاندیدای یهودیان برای مجلس دارالشوری ملی تشکیلات مختلف یهودیان که تا آن زمان براساس دمکراسی انتخاب میشدوافراد آن اشخاص با سابقه و وارد به اموراجتماع بودند وغیراز منظورخدمت به برادران خود هیچگونه منظور شخصی نداشتند ازهم متلاشی گردید وعده‌ای از افرادی که شایستگی مداخله در امور اجتماع را نداشتند و بمنظور امور گوناگون شخصی وشناساندن ومعرفی خویش دربین جامعه توانستند خود را در ردیف اشخاص شایسته داخل نمایند و این اوضاع واحوال موجب گردید که طبقه‌ای که قدرت واطلاعات متشکل نمودن جامعه را داشت خودرا کنار کشد وبدین‌ترتیب پیشرفت امور و ترقی دررشته‌های مختلف امور اجتماع دربعضی قسمتها متوقف ودربرخی بکندی پیشرفت کرد. با وجود دراثر همت وفعالیت عده‌ای از افرادخیرخواه، اکنون جامعه یهود تهران دارای تشکیلات زیراست که هر یك بسهم خود کم وبیش فعالیت‌های مفیدی مینمایند.

کانون خیرخواه که امور درمانگاه را اداره میکند ومؤسس آن مرحوم دکترسپیر بودوامروزه آقای سوفر فروزان با موفقیت تمام ریاست اداره امور آن را داراست.

انجمن بانوان یهود که درچندین رشته فعالیت مثبت دارد و بانو حکمت‌پناه وبانوملیحه کشفی بهمراهی عده‌ای از بانوان خون گرم آن را اداره میکنند.

انجمن فرهنگی خیریه و بهداشت کلیمیان وابسته بدبیرستان اتحاد که آقایان مرتضی سنهی وحاجی عزیز القانیان آن رااداره میکنند. این انجمن درامورخیریه فعالیت قابل تحسینی دارد وحاجی عزیز که عمری اززندگانی خودرا وقف خدمت بهملت کرده دراین زمینه فعالیت زیادی دارد درصورتیکه درقسمت فرهنگی فعالیت برجسته‌ای بچشم نمیخورد و راجع به بهداشت هم زود است که قضاوت نمود.

انجمن اورت ایران که آقایان سنهی و برادران القانیان اعضای افتخاری آن هستند وموسسه‌ای است که یهودیان خارج ایجاد کرده‌اند وخدمات برجسته‌ای به جامعه یهودایران وحتی کشورایران نموده‌اند زیرا جوانان را دررشته‌های مختلف صنعتی متخصص مینماید.

انجمن کوی کلیمیان که بهامورمحله یهودیان رسیدگی مینمایند.

انجمن اداره‌امور گورستان که فعالیت نسبتا رضایت بخش دارد

انجمن مدرسه کورش که‌اخیراً فعالیت رضایت بخش دارد .

وبالاخره انجمن کلیمیان که‌عواید موقوفه‌رادردست‌داردولازمه‌اش آن بود که‌کلیه انجمنهای مختلف درتحت سرپرستی اوباشند اما در اثر دلایلی که قبلا گفته شد نتوانسته‌است وظایف بسیارسنگینی را که بعهده دارد انجام دهد .و حتی برخلاف اساس نـامه‌خود به دلایل گوناگونی همواره کوشش مینماید که تجدیدانتخابات خودرابتاخیر اندازد .

باوجود تشکیلات مختلف و فعالیتهای گوناگون ، عده کثیری از افراد جامعه ،ناچار به این حقیقت تلخ بایستی اعتراف کرد که عقب ماندگی‌هاونا کامی‌هاوفقرجامعه‌یهودایران بقدری‌زیاداست که عملیات وفعالیتهای‌انجمنهای‌فوق‌الذکروافراد وابسته‌بدانهابااینکه موردتقدیر

میباشند ، کافی نیستند و خصوصاعدم وجود یك صندوق ملی و همچنین نبودن هم آهنگی در بین انجمن‌های مختلف، پیشرفت امور را فلج کرده‌ودر نتیجه فرصت‌های بزرگی که‌ممکن بود به‌بسیاری از بدبختی‌های توده‌های جوامع یهود ایران خاتمه دهد از دست رفته است و با وضع حاضره بازهم ازدست خواهدرفت.

چنانچه پیشرفت‌های سریع وعظیم کشور ایران و برادران‌وطنی مسلمان را که دراثر اقدامات‌رضاشاه کبیر فقیدوفرزندباکفایت‌وفاضل و خیراندیش او اعلیحضرت محمد رضا شاه کبیر در مدت ۳۵ سال اخیر حاصل گردیده در نظر بگیریم ناچاریم اعتراف نمائیم که غیر از امور بهداشتی و صنعتی که توسط کانون خیرخواه و اورت و انجمن بانوان یهود انجام شده ، در رشته های دیگر جامعه یهود ایران متوقف شده است که این خود رو بقهقرا رفتن محسوب می‌شود و قطعاً آنهائیکه دعوی پیشوائی قوم‌رادارند مسؤل میباشند .

آن افکار بزرگ وایده آلهای عالی که در میان فقر و مصیبت وجود داشت اکنون جای خود را بطور نسبی به مجالس قمار در بین متمکنین جامعه داده و آن همکاری‌های بدون ریا و از خود گذشتگی‌ها در انجمنها که موجب ترقی قدرت معنوی ومتشکل شدن جامعه‌بود ، در انجمن‌های فعلی متوجه همکاری بارفقای کسبی و رفاقتی ووصلتی شده است وبدین ترتیب از وجود عده کثیری از جوانان یهود که‌سطح دانش آنها بالااست وقدرت فعالیت دارند استفاده نمی‌شود واین‌بمنظور آن است که مبادا عدم لیاقت بعضی از متصدیان‌تحمیلی، ظاهر گردیده

ومعروفیت خودرا ازدست دهند.

همچنین یکی دیگر ازسرچشمه‌های هرج ومرج تشکیلات یهودیان ایران که در اثر آن بوده این است :

از روزیکه قانون اساسی کشور، حق انتخاب یك نماینده بخصوص را برای یهودیان ایران اجازه داد ، هر فردیکه بمقام نمایندگی رسید بمنظور تامین انتخابات بعدی برای خود ، کوشش نمود که اعضاء انجمن کلیمیان یا (وعدهقهیلا) را ازطرفداران و اقوام خود ولو اینکه شایسته نباشند تشکیل دهدو مهر انجمن را بدست گیرد وهمین موجب میگشت که امور یهودیان ایران هرمرتبه برای مدتیکه نماینده وقت درمجلس عضویت داشت و خصوصاً در زمان فطرت مجلس ، فلج وکاری از پیش نرود (۱) . در حالیکه بزرگترین مرجع حل وفصل امور یهودیان انجمی کلیمیان یا وعدهقهیلا میباشد که می‌تواند بیش از نماینده یهود درمجلس دارالشوری ملی، مفیدومنشااثرواقع گردد و مادامیکه عضویت یا ریاست نماینده وقت در انجمن قطع نگردد خرابی بحال خودباقی خواهد بود (۲) .

---

(۱) یکی از تصادفات یاواقعات عجیب روزگار آنست که درمدت ۵۰ سال اخیر عاقبت بخیری پیشوایان یهود وشدت وضعف آن یاعدم آن بستگی کامل بارویه ورفتار آنها نسبت به امورجامعه داشته است.

(۲) لازم است شخصی که بمقام نمایندگی میرسد کوشش نماید که اعضاء انجمن وعدهقهیلا نماینده افکار کلیه طبقات یهود باشند و از روی اصول دمکراسی انتخاب گردند و شخص نماینده عضویت و ریاست انجمن را نداشته باشد وجامعه خودرا ازهرحیث متشکل سازد وصندوق ملی ایجاد نماید و اگر ازروی حسن نیت چنین عملیاتی را انجام دهد بااینکه ریاست

بقیه در صفحه بعد

تاسیس اوتصرهتوراواورت

قبلا گفته شد که در اثر توسعه فرهنگ جدید قرن بیستم در ایران و خصوصا بعد از افتتاح مدارس الیانس در این کشور ، جامعه یهود ایران در نتیجه عدم مطالعه ، بستگی اکثر افراد طبقه جوان نسبت به امور مذهبی سست گردید درحالیکه متوجه‌علاقه به‌جنبشهای ملی وغیرملی نگردیده بودند.

بعد از آنکه یهودیان فراری لهستانی قبل از خاتمه جنگ دوم از طریق ایران عازم اسرائیل شدند و بعد از مدتی اقامت در تهران به افکار و عدم علاقه عده کثیری از یهودیان ایران به بعضی‌از مراسم‌دینی یهود آشنا گردیدند، برخی از این فراریان لهستانی که سمت پیشوای روحانی‌را داشتند در صدد جلب توجه طبقه مذهبیون یهودیان‌آمریکا بر آمده‌و موفق‌هم‌شدند . دراین قسمت راب لوی لهستانی مقیم‌اسرائیل اقدامات لازمه را برای افتتاح مدارسی که زبان عبری را تدریس و انجام‌مراسم‌مذهبی‌را تشویق نماید کرد. در شهرستانهائی که‌موسسات الیانس وجود نداشت مانند رضائیه ، اراك ، کرمان ، و شیراز مدارس مورد نظر رابه کمك آقای شلمو کهن صدق افتتاح‌نموده‌و ضمناًموجب

بقیه از صفحه قبل

آنرا ندارد و مهر انجمن هم بدست او نیست مع‌الوصف درانتخاباتهای بعدی همه‌متوجه اوخواهند بودو بالاخره این وعده‌قهیلا حقیقی یعنی‌انجمنی که‌نمایندهٔ‌افکار جامعه باشد، بایستی بارای اکثریت معلوم دارد که افراد ملت به‌چه کسی بایستی‌اعتماد نموده رای‌دهد و کاندیدهای دیگر که‌دراقلیت مانده‌اندبدون سروصدا بایستی ازمبارزه کناره گیری نمایند . چنانچه‌انتخاب نماینده یهود برای‌مجلس اول‌ودوم چنین‌بود .

توسعه و تحکیم زبان‌عبری درمدارس الیانس گردید اولین قدم شروع بکاردرسال ۵۷۰۵ = ۱۹۴۴ انجام‌شد.

این‌انجمن در ابتدا بنام(بریت‌تورا) بودوبعداً بنام(اوتصرهتورا) خوانده شد .ریاست‌اوتصرهتورای آمریکا ، آقای اسحاق شالوم‌توجه مخصوص برای جامعه یهود ایران منظور داشت و هرسال مبلغ‌معادل یکصد هزار تومان بودجه کمکي از آمریکا توسط موسسه (ژوینت) میرسد . باوجود تاثیر نیکوی نسبی اقدامات این موسسه در ایران از ذکر این نکته نباید خود داری کرد که طرز تعلیم و تربیت محصلین بر اساس رسومات مذهبی یهود قرار دارد و نه بر پایه اساسی واخلاقی موسویت که افتخار یهودیت میباشد و این رویه ممکن است در بعضی مواردنتایج‌معکوس ببارآورد.واگر پیشوایان قوم‌هم ازاکنون‌ازبعضی اقدامات راب لوی‌جلوگیری‌ننمایند خرابی‌جبران ناپذیری درروحیه محصلین این مؤسسه وارد خواهد ساخت .

یکی از اقدامات مفید دیگر برای یهودیان ایران تاسیس‌مدرسه صنعتی اورت‌درتهران بود که شروع بکار تعلیم و تهیه جوانان صنعت گر نمود . در موسسات اورت شعبات مختلفی از صنایع مفیده امروزی وجود دارد که به جوانان یهود تعلیم داده می‌شود واز این راه خدمت مهمی به جامعه یهود ایران که در اثر محدودیت های گذشته غیرازاشتغال‌به اموزبازرگانی و اکثراً دلالی وواسطه بودن چاره‌ای نداشتند می‌شود .

در سال ۱۳۳۲ بهمت یکعده‌ای ازبانوان یهود ایرانی و پشت‌کار بانو ملیحه کشفی همشیره دکترسپیرموسس درمانگاه ، سازمان‌بانوان یهود ایران و پرورشگاه شماره های یك و دو کودکان ایجاد گردید که از چندین هزار کودك که پدر و مادر آنها‌توانائی رسیدگی و تامین بهداشت اطفال خودرا ندارند، پذیرائی‌میگردد والبته کمکهای‌جمعیت و عده‌ای از نیکوکاران یهود تهران در استقرار این پرورشگاه‌ها مؤثر بوده . سازمان بانوان یهود ایران همواره دست به فعالیت‌های مفید و نوع پرورانه دیگری زده و میزند . که از هرجهت شایسته تحسین و تقدیر است .

در سالهای اخیر تشبثاتی در ایجاد چند مجله مانند، رهنمای یهود ،عالم یهود ، و مجله سینا گردید اما چون تشکیلاتی که براساس محکمی استوار باشد وجود نداشت و آن مجلات وابسته به دسته های قانونی‌نبودند بسرعت‌تعطیل شدند .

ادولف براسور رئیس‌سابق‌مدرسه الیانس اصفهان که بامرحومه خانم خودسوابق‌درخشان وممتدی‌در راه‌اصلاح‌امور فرهنگی‌واجتماعی یهودیان داشت ودر اثر اقدامات او بصنعت قلم‌کار شهر اصفهان‌خدمات برجسته ای نموده بود ، در روز ٤ شنبه ۲۳ سپتامبر ۱۹۵۲ در تهران فوت نمود. آنمرحوم در سال ۱۸۷۸ در شهر بیروت‌متولد گردیده بود.

پس از پایان تحصیلات خود در فرانسه به تعلیم در مدرسه کشاورزی میقوه اسرائیل پرداخته وبعدها در تونس و ازمیر بشغل تدریس مشغول و در سال ۱۹۰۷ به ایران آمد و بمقام ریاست مدرسه الیانس اصفهان گماشته شد و در سال ۱۹۲۰ بدستور اعلیحضرت فقید بتدریس زبان فرانسه در مدرسه نظام اشتغال ورزید .

دکتر لقمان نهورای که بعد از شکست در انتخابات مجلس چهاردهم از کارهای اجتماعی یهودیان کناره گیری کرد درروزچهارشنبه ۱۸ طبت ۵۷۱۲ = ۱۶ ژانویه ۱۹۵۲ فوت نمود .

فصل یازدهم

نتیجه فشارهای هفت قرن اخیر به یهودیان ایران ومقایسه فعالیت آنان درراه ترقی کشور . نسبت به همکیشان درممالك همسایه واروپاوامریکا

پدر خانواده ایکه هرروزبوسیله عدم تشویق و بخصوص تنبیه گوناگون ، فرزند خود را بیچاره ومایوس میسازد قطعاً در روحیه طفل اثر ناگوار کرده ویرا عصبانی ، لاقید ،تنبل و غیر قابل استفاده میسازد. وقتی بتاریخ یهودیان ممالك اروپا مراجعه مینمائیم ملاحظه می‌شود درتمام مدتیکه آنها تحت فشارو ناراحتی های گوناگون بوده‌اند کمتر افراد مفیدی برای کشور خود پرورانده‌اند امابمحضیکه

قرن نوزدهم آزادی و آسایش آنها به حد کمال رسید و دولتهای مربوطه راهرا برای ترقی و تحصیل یا اشتغال آنها بکارهای حساس کشور باز گذاردند، بسرعت مردمانی برجسته در کلیه رشته‌های علوم و صنایع از بین این یهودیان پیدا شد که دراثر وجود وفعالیت و کشفیات یا معلومات آنها، نام کشورشان معروف و دارای افتخارات گوناگون گردیدند و حتی توانستند امور مالی و اقتصادی و بازرگانی مملکت خود رابحد کمال ترقی دهند. راجع به نتایج حاصله از آزادی یافشارهای مختلفه نسبت بیهودیان یك کشوری و اثرات و نتایج آن برای مملکت، پر هم دور نمیرویم بین‌النهرین اززمان کورش کبیر تا چند قرن قبل یکی از ایالات غربی ایران و یهودیانیکه تا انتهای ایران پخش و مقیمند خصوصا در قسمت مرکزی و جنوبی ایران، همگی از مهاجرین این ایالت بوده‌اند، اما فرق فکری و فعالیتی بین یهودیان عراقی و ایرانی بسیار زیاد است، و علت از آن میباشد که یهودیان ایرانی از عصرچنگیزو خصوصا زمان صفویه الی آخر قاجاریه درمدت قریب ۷ قرن تحت فشارهای گوناگون بودند درحالیکه یهودیان بین‌النهرین خصوصا در دوره حکومت عثمانی از آزادی کامل برخوردار بودند، در مدت این هفت قرن، آن انرژی که در نهاد نژاد یهودیان بطورارث وجود دارد در ایران خفه گردید، افکار آنها را تنگ و یك روح (گالوتی) پراکندگی درنهاد آنها مستقرو هیچگاه بفردای خوداعتماد نداشتند و نسبت بهر عملی ولو بنفع آنها بود، بدبین گردیده.

واراده آنها معدوم‌شد و فعالیت‌های ایشان فلج گردید، حتی در زمینه فرهنگ و ادب نیز بدرجه صفر رسیدند و از آن همه شعرا که در

آخر فصل شاه عباس اول صورت داده شد در قرون بعدی بیش از چند نفری بوجود نیامدند .(۱) اگر هم اشخاصی که استعداد ذاتی آنها هنوز کاملا از میان نرفت بود یافت می‌شدند، راه غربت و ترك وطن را پیش گرفتند. نتیجه آن شد که یهودیانیکه در اروپا و آمریکا در طب و جراحی در شیمی وفیزیك ویا معرفت الروح وموسیقی و در اقتصادیات وبازرگانی و در سیاست و کشورداری ، در امور اجتماعی و روزنامه نگاری ودهها رشته های دیگر توانستند افتخارات درخشانی برای کشور خود تهیه نمایند. امادرایران یهودیان نتوانستند فعالیت موثری بنمایند(۲) واگر دلایل متعددی برای عقب ماندگی نسبی کشورایران تاقبل ازسلسله پهلوی وجود داشته باشد، یکی ازدلایل موثر آن همان فشارهائی است که بیهودیان ایرانی درقرون متوالی وارد شد که نتیجه آن همین است که ملاحظه کردیم.

اگر بمطالب زیر اعتراف نکنیم از راه حقیقت منحرف شده‌ایم. فشارها و بدبختیهای وارده بر یهودیان ایرانی متوجه ملت

«۱» درصفحه ۲٦۸ به بعدجلد سوم اسامی شعرای یهود ایران نوشته شدند و بعداز آن بایستی نام ملاحیم العازار گوینده ایگدل الوهیم که در اوائل مظفرالدین شاه به اورشلیم مهاجرت نمود و شاعر معاصر فیض الله متخلص به فیض فرزند یائیر آبراهام دردشتی اصفهانی را که قریب ۵ هزار بنداشعار سروده اضافه نمود .

(۲) درعصر اشکانیان که آزادی و آسایش یهودیان تاحد اکثر تامین بود یهودیان ایران سه دانشگاه درایالت غربی ایران تاسیس نمودند که در مدت چندقرن دانشکده‌های روحانی و پزشکی وفلسفی آن دانشگاه‌ها خدمات بزرگی به کشورایران وملت خود نمودند .

از روزی شیرو گردید که حکومت مغول ووحشیان خونخواربر این کشوراستیلا یافتند وازروزی خراب شد که دولت‌ها ، تنهامنظورشان تامین ثروت‌و حکومت‌خود برمردم‌این کشوربودوتوجهی به‌بدبختیهای ملت و اقلیت های مذهبی که خوداعضاحساس‌ابدان کشورند نداشتند، بعدازخاتمه حکومت‌دولت‌های‌مغول‌درایران،بازهم‌عده‌ای‌ازهمین‌جمعیت تحت عناوین دیگر بر ملت ایران حکومت کردند . درست است که تمدن ایرانی و اسلامی آنهارا در بین خود تحلیل برد یا بعبارت‌دیگر صورت‌ظاهری‌آنهاهم تغییریافت‌اما بازهم بین‌اعضاءدولتهاوسلطنت‌های بعدازمغولان ، وارد بودندوبعضی ازاعتمادالدوله‌های عصرصفویه،و بعد ازآن‌هم‌تا استقرارسلسله‌پهلوی ،از چه‌افرادی‌تشکیل‌میگردید؟ ازهمان مغول‌زادگان .

اما ملاحظه میشود که بعد از استقرار سلسله پهلوی که ایرانی الاصل هستند ، علاقه حکومت به آزادی و ترقی کشور و ملت و طبقه اقلیت های مذهبی زیاد شد و ملت ایران در روابط خود رویه محبت‌آمیز اجدادی‌را پیش گرفت

اینك بمنظورآنکه‌معلوم گردد که‌مراعات آزادی‌نسبت‌بیهودیان چه منافعی را برای ترقی هر کشوری در بر دارد ، ذیلا بشرح حال عده محدود از یهودیانیکه‌نام کشور خودرا،در اثر فعالیت‌ها ومعلومات خود (که آنهم درنتیجه آزادی مذهبی وتساوی حقوق کامل کشوری بدست آمد) بزرگ نمودند ، مبادرت می‌شود و امید است قارئین‌غیر یهودی بانظرهای منصفانه و بدون توجه به احساسات ارثی علیه یهود نسبت بدان قضاوت‌فرمایند .

بزرگان یهود جهان که خدمات جالبی نسبت به کشور خود و بشریت انجام دادند

در این قسمت از ذکر نام یهودیانیکه سمت پیغمبری داشته و اولادان آدم درحینیکه به رسالت آنها ایمان دارند ، موجب تجاوز وقتل وغارت وپریشانی برادران آنها را فراهم ساختند صرفنظر میشود .

همچنین از ذکر نام عده کثیری از افراد یهودیکه سمت مربی اخلاقی بشررا داشته و مبتکر ارشاد طبقه ضعفا و مستمندان بوده و یا درصدد وضع مقرراتی برای اصلاح امور اجتماعی برآمده‌اند ، یا نویسندگانیکه معروفیت جهانی دارند، میگذرد.

برای اجتناب ازتطویل این فصل، نیزاز ذکر نام صدها نفر یهودیانیکه ازطریق سیاست و اقتصادیات خدمات فراموش نشدنی بکشورخودوبه بشریت نمودند صحبت نمیشود در اینجا فقط به ذکر نام معدودی از یهودیانیکه خدمات آنها دربهداشت وحفظ حیات مردم جهان ویا آنکه عملیات آنها در بهبود زندگانی وآسایش ومسرت روحی آنها موثر بوده قناعت میگردد .

کریستوف کلمب کاشف امریکا

کوخ کاشف میکرب سل

واسرمان کاشف تشخیص سفلیس در خون

ارلیخ کاشف نئوسالوارسان جهت معالجه سفلیس

هافکین کاشف واکسن ضد طاعون

فلمینگ کاشف پنی‌سیلین که موجب ازدیاد جمعیت جهان گردید

واکسمان کاشف استرپتومیسین

سالك كاشف واكسن پوليوميليت

مشه مندلسون فيلسوف

برگسون فيلسوف

فرويد استاد معرفت‌الروح

وايزمن فيزيك دان معروف

آلبرت انشطين فيزيك دان معروف

اوپنهيمر فيزيك‌دان مشهور

گوستاو ايفل‌مهندس معروف سازنده برج ايفل

مندلسون بارتولدى موسيقى‌دان

يشوعا حيفظ موسيقى‌دان

يهودى منوحيم « «

يعقوب مئير اوپرانويس معروف

راشل ارتيست نامى

چارلى‌چاپلين

واما قدردانى‌عالم بشريت نسبت به احياء كنندگان خود چگونه بوده ؟ خلاصه‌اش در اين كتاب ذكراست!

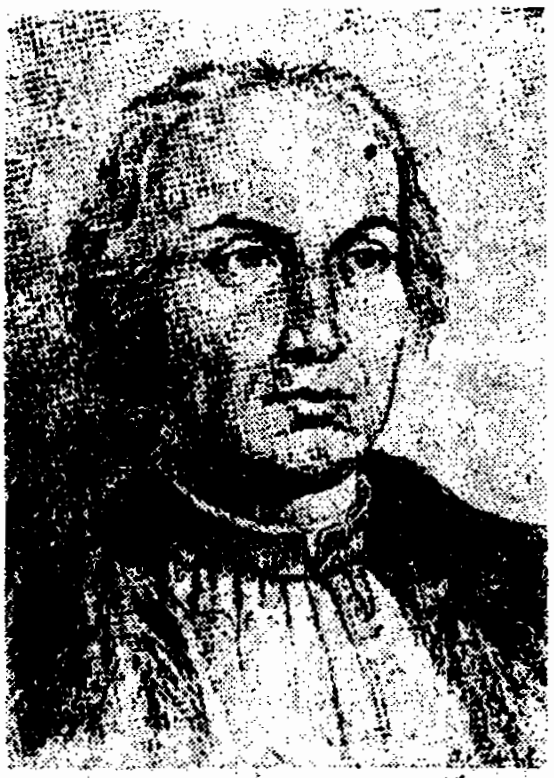

کریستوف کلمب یهودی
که بزور مسیحی شده

کریستوف کلمب

آیا مطالعه دقیق وبیطرفانه این ۳ جلد تاریخ درس‌عبرتی‌برای عده‌ای که خود هم نمیدانند چرا نسبت بیهود کینه دارند ویا برای متجاوزین آتی‌خواهد گردید؟ منوط به‌نظم‌اجتماع ووجود یك تشکیلات دول متفق حقیقی بدون بند و بسطهای سیاسی طبق نظریه اشعیانبی و خصوصا بسته بسطح فرهنگ اجتماعی گوناگون بشری و اطلاعات آنها از آنچه را که مدیون یهود ویهودیت است میباشد .

یشوا حفظا موسیقی دان شهیر عصر حاضر

راحل آرتیست نامی در فرانسه

زلمان و وکسمان کاشف
استرپتومیسین

بنزامن دیسرائیلی
نخست وزیر انگلستان

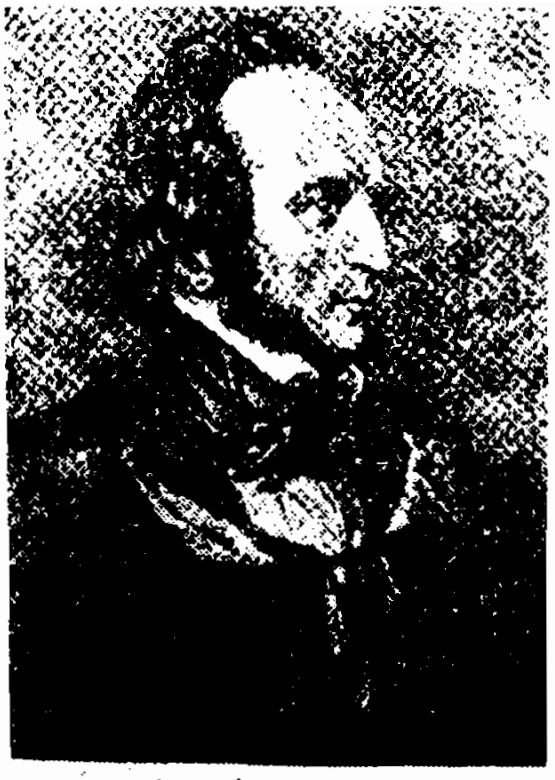

ماندلسون بارتولدی
موسیقی دان مشهور

گوستاو ایفل سازنده برج ایفل

مشه مندلسون فیلسوف بزرگ

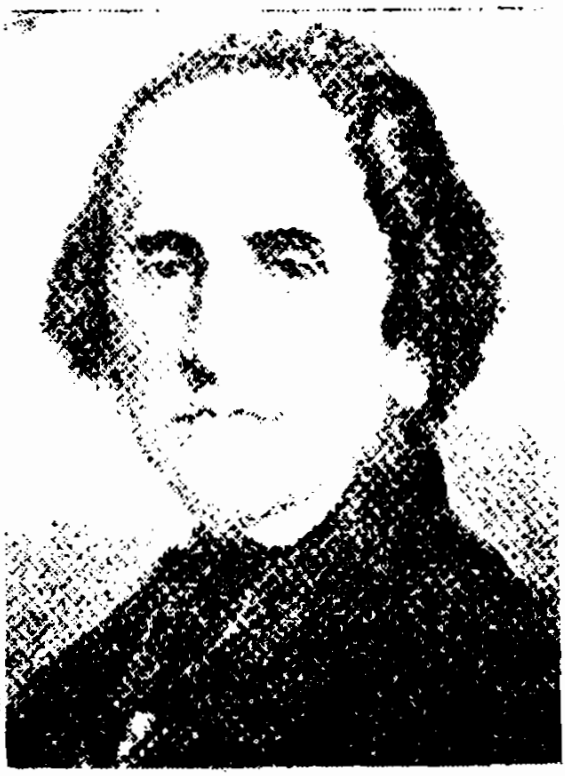

یعقوب مشیربر اوپرا نویس مشهور

آلبرت انشتین فیزیک‌دان
مشهور و کاشف اتم

مارک شاگال نقاش معروف

فصل دوازدهم

شهرستانهای یهودی نشین ایران

راجع به شهرستانها یا قصباتیکه یهودی نشین بوده و در کتاب ریخ یهود ایران ذکری ازآنها یاجمعیت آنها نشده، در مسافرتهائی که آقای شلمو کهن صدق درایران نموده توانسته است اطلاعاتی نسبت ه بعضی ازآنها بدست آورد و ذیلا بشرح آنها پرداخته می‌شود . این زقام و اطلاعات مربوط به سنوات مختلفی از ۱۹۱۰ تا ۱۹۴۲میباشند ضمناًاطلاعات دیگری که‌مؤلف بدست آورده‌بر آنها اضافه شده‌است . از طالعه این‌فصل‌مطول که‌حاکی ازاحصائیه‌ناقص‌مربوط به‌اقامت گاه ها عده جمعیت یهودیان ایران است ، وضع پراکندگی آنان که در ثر فرار از مظالم گوناگون یادر نتیجه‌محدودیتها بدنبال پیدا کردن قمه‌نانی بوده معلوم‌میگردد. وبالاخره‌این پراکندگان ازبازماندگان جوامع یهودیانی میباشند که قبل از حمله مغول به ایران در نعمت وآسایش زندگی میکردند .

نام شهر	عده نفرات یهودیان	عده خانوار	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی مربوط به یهودیان آن محل
استرآباد (گرگان)					دربار فروش سابق ،بابل امروزی خانواده های یهودی استرآبادی وجود داشتند بنا براین قطعاً این شهریهودی نشین بوده وازآنجا مانندسایر شهرستانها متواری شده‌اند . طبق روایاتی‌استرآبادبیادگار

نام شهر	عده نفرات یهودیان	عده خانوار	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی مربوط به یهودیان آن محل
					استر ملکه خشایارشا که یهودیه بوده ساخته است . در کوههای قریه‌ابرجنگل مجاور بندر طحل ئیلاقی در مرتفع‌ترین محل کوه که درخت‌وجود نداردمقبره های بزرگی یافت میشود که‌مانندقبرستان یهودیان است و در بالای شهر گرگان قلعه‌ای بنام قلعه استراست که زیارت گاهی بنام خواجه نظر دارد . بین گرگان و گنبد قابوس زیارتگاههای‌مهمی بنام پیغمبران بنی‌اسرائیل نظراً بنام ذکریا نبی‌موجود است‌نقل‌قول ازالعازار مرادی
اصفهان	۱۲۵۰۰		۲۹	۳	
اطراف	۲۰۰		۱	۱	
خرم آباد	۳۰۰		۱		
ملایر	۳۵۰		۱	۱	عده‌ای‌از آنها بهائی شدند
اراك	۳۰۰		۱	۱	مهاجرین کاشان همدان و گلپایگان میباشند .
یزد درسال ۱۹۲۲ جمعیت ۱۹۴۲	۲۰۰۰ ۴۰۰۰		۱۱	۲	از۲۲۸خانه درسال۱۹۲۲ ۲۰ الی ۳۰ خانه آن خوب و بقیه کلبه‌های خرابه‌است-۲۵۰ نفرتا سال ۱۹۲۶ به اورشلیم

نام شهر	عده نفرات یهودیان	عده خانوار	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی مربوط به یهودیان آن محل
					مهاجرت کردند . دراین شهر ۲۵۰ نفر یهودی دوره گرد دارد در سال ۱۸۵۰ بنیامین دوم عده یهودیان یزد را ۱۵۰ خانوار نوشته است .
همدان	۸۰۰۰		٤	۲	در سال ۱۹٤۲ یکهزار و پانصد نفر بتهران مهاجرت کردند و بعدهم عده کثیر دیگر (اکنون ۳ هزار)
زرنجان		۳۰	۱		در دوفرسنگی اراك است وسابقاً یهودی نشین بوده ولی کلیه بگلپایگان واراك مهاجرت کردند. توراتی درآنجا تازمان اخیر بود که تاریخ سال ٥٦٥۲ را داشت . در۱۸۷٦ دو کنیسه داشت .
نهاوند	٦۰۰		۱	۱	دردو سه فرسنگی نهاوند راه بروجرد زیارتگاهی وجود دارد که بدست مسلمانها است و معروف به قبر هوشع بن باری‌میباشد که یهودیان زیارت میکنند . اسم نهاوند درتلمود مذکور است و یك مقبره هم در باغات شهر بنام کدلاعومر وجود دارد .

نام شهر	عده نفرات یهودیان	عده خانوار	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی مربوط به یهودیان آن محل
توسیرکان	۳۵۰		۱	۱	یهودیان فعلی تویسرکان فراریان اصفهان و قزوین و یزد هستند که درسال ۱۸٤۱ بطور فراری به این شهر آمده اند وعده‌ای هم فراریان قزوین قبلا آمده بودند .
بوشهر	٤۰۰				در ۱۸۷٦ سه کنیسه و ۷۰ خانوار جمعیت داشت . از ۱۸۹۰ بطرف اورشلیم مهاجرت کردند جمعیت اینجا از سال ۱۷۳۰ از شیرازی و کازرونی و اطراف تشکیل شد.
دهدشت					در سابق ٤ کنیسه باجامعه یهود داشته‌ولی دراثر تجاوزات گوناگون ترك این محل را نمودند .
برازجان	۱۰۰				یهودیان آنجا تقریباً مذهب رادارند فراموش میکنندسیصد سال قبل ده خانواده بوده‌اند بیسواد شده اند و (شوحط) ندارند و کنیسه هم ندارند برای خطنه به بوشهر میروند از قوانین شرعی خبر ندارند. تمام اهالی غیر ازیك نفرهمه کاهن هستند وآن یکنفر برای خدمت میت است .

نام شهر	عده نفرات یهودیان	عده خانوار	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی مربوط به یهودیان آن محل
چاه کوتاه					در آنجا در ۳۰۰ سال قبل یهودی نشین بود .
کپر					فراریان جهرم ولار عده کمی به این دهات میایند.
هرم کاریون					سروستان ـ بایغان طاروم وخیل خارزین سابقاً یهودی داشته‌اند ولی مسلمان‌شده‌اند اثر کنیسه و قبرستان آنها باقی بود .
قیط یا جزیره قشم					در قرن دوازدهم بنیامین میتودیلا مینویسد ۵۰۰ یهودی داشته است .
بحرین					سابقاً یهودی داشته حالیه هم دارد (مقصود حدود ۱۹۲۲ میباشد)
طاهری	۵۰		۱		شوحط ندارند هنوزجزیه میدهند ، مانند لاریها حرف میزنند .
خندان	۱۰۰		۱		فعلا شوحط ندارد .
گله دار	۲۰۰		۱		داری ۲۲ تورات بزرگ و سابقه یهودیان آنجا از جهرم است . درقصبات فارس غیر از شیراز جزیه میدهند (گویا منظورتاقبل از جنك دوم‌است) از تعداد تورات آنجا معلوم

نام شهر	عده فرات یهودیان	عده حانوار	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی مربوط به یهودیان آن محل
دنباله گله‌دار					میشود سابقاً عده یهودیان آن بسیار زیادتر بودند.
دیر	۱۵۰		۱		زبانشان لاری است. عده قلیلی به اورشلیم رفتند.
هرمز					سابقاً یهودی نشین بوده و بواسطه وسعت بازرگانی از یهودیان عثمانی هم بسیاری به این جزیره آمده ساکن شدند از اینجا با کشتی تاطرابلس و شام و بنادر چین و بغداد برای تجارت وفروش ابریشم میرفتند یکنفر یهودی اهل صفات در سال ۱۵۶۷ در هرمز ساکن شد(ازاو تصر اسرائیل صفحه ۱۲۸
دماوند و گیلعاد درسال ۱۹۳۰	۵۲۰		٤	۱	درقبرستان گیلعاد سنگهای ۸۰۰ ساله دیده شده و کنیسه خرابهٔ آن هنوز باقی است(درجلد اول و سوم مفصل ازاین شهر صحبت شد) بعدازپراکندگی آشور، یکی ازمهمترین مراکز یهودی نشین ایران بود . در سال ۱۹۰۱ مدت یکماه در این قصبه زلزله های متوالی آمد درکتاب(اگرت صدقا) نوشته است که در سال ۱۵۲۲ ازاین شهر برای کاشان اعانه میفرستادند از دامغان و کاشان و شیراز به این ناحیه مهاجرت میکردند ،

نام شهر	عده نفرات یهودیان	عده خانوار	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی مربوط بیهودیان آن محل
					همچنین فراریان اطراف قزوین عده‌ای به آنجا آمدند.
بروجرد	۱۵۰۰		۱	۱	
رشت	۳۰۰		۱		در ۱۸۰۹ پنجاه خانواده داشت که بابدبختی زندگانی میکردند . در سال ۱۸۳۰ در اثر طاعون عده آنها کم شد. در ۱۸۷۷ عده‌ای از یهودیان در ضرابخانه رشت کار میکردند در ۱۷۵۰ دراثر بازی، سنگی از یك پسر یهودی بچشم پسر مسلمانی خورد ویك چشمش در نتیجه کور گردید ، در اثراین واقعه عده‌ای از یهودیان این شهررا کشتند وعده‌أی مسلمان شدند وبقیه فرار کردند . در سال ۱۸۸۵ بار دگر یهودیان به‌این‌شهررو آوردند اهالی آن از جماعت یهودسیاه کلی‌ـ‌ارامجانی‌ـ‌تهرانی کاشانی و اصفهانی میباشند . در زمان اخیر (۱۹۲۰) مرحوم سلیمان اسحق حی خدمات برجسته‌ای به امور فرهنگی و اجتماعی یهودیان رشت و بندر پهلوی نمود .

نام شهر	عده نفرات یهودیان	عده خانوار	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی مربوط بیهودیان آن محل
سیاه کل محل روحانیت گیلان بود			۲		در این ناحیه نیز یهودیان دچار مصائب شدند ـ پس از آنکه عده‌ای مسلمان شدندعده کثیری دیگری بطرف همدان و طهران و رشت فرارمیکنند توراتی بتاریخ سال ۱۸۱۸ = ۵۵۷۸ ازسیاه کل دررشت‌مانده است. درسال۱۸۹۶هنگام‌عبور ادلر از رشت جمعیت یهودیان سیاه کل‌را ۱۰۰ خانوارصورت داده‌است ومینویسد که پراکنده ـ گی آنها سخت و ناراحتی‌زیاد دارند .
ارامجان‌یا افرمجان					ازفراریان‌تپه‌رشت میباشند که عده ای ازآنها دراثرفشار مسلمان شدند وبقیه جماعت تپه رشت‌راترك نموده ـ عـده‌ای متوجه‌ارامجان‌وبقیه به‌سیاهکل ولاهیجان پنـاه میبرند بعد مجبور میشوند شهر اخیررا هم ترك کرده به سیاهکل رفتند یکی از فامیلها لاهیجان بـه تهران آمدند.
لاهیجان					این‌شهریهودی نشین‌بوده وازاین‌محل‌فرار کرده به‌سیاهکل میروندوازآنجاعده‌ای‌درابتدای قاجاریه بتهران مهاجرت کردند

نام شهر	عده نفرات یهودیان	عده خانوار	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی مربوط بیهودیان آن محل
گلخ و یهودی محله					در گلخ چهار فرسنك به دیلمان محلی است بنام یهودی محله .
انبالو و یهودی محله					دراطراف انبالو نیز محلی بنام یهودی محله وجود دارد .
خوانسار	۸۰۰	۱۰۰	۳	۱	سابقاً مرکز دانشکده طبی (طب قدیم) یهودیان بوده همچنین گلپایگان مرکز تعلیم علم طب بود یهودیان این محل تاریخ خودرا تا ۵۰۰ سال قبل حفظ کرده‌اند : اغلب دوره گرد و پریشانند. عده‌ای خانه‌وزندگانی را ترك کرده و به‌الیگو درز و جاهلق سرد رود رفته اند سه مقبره دارند که دوتای آن قدیمی و یکی جدید میباشد . یکی از آنها دارای بقعه‌ای است که میگویند متعلق به حاخام زبولون است . دو سنك در آن مقبره دیده میشود یکی از آنها یك سمتش خط کوفی دارد که محفوظ مانده و سمت دیگر به عربی است که حروفش نامعلوم میباشد و تاریخ کوفی ۱۱٤ هجری

نام شهر	عده نفرات یهودیان	عده خانوار	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی مربوط بیهودیان آن محل
					دارد . پشت این بقعه محلی است که سابقاً درآنجا کنیسه بوده و زیر آن چشمه آبی دارد، معروف به حوض کنیسه که جهت غسل بوده و از روی کم وزیادشدن آب میفهمیدند که درآن سال آیا قحطی میشود یانه ، گویند در سال قحطی از ۳۰۰ خانوار ۳ خانوار باقی مانده و شعری دراین مورد گفته شده :
					میان ۳۰۰ خانه مانده باقی بنیامین خداداد وابراهیم ساقی
					سنگهای مقبره یهودیان این شهر در اثرخاك زیاد فقط تاریخ تاسال ۵٤۱۲ = ۱٦۵۲ م. دیده میشود ولی گویند که مقبره از ۵۰۰ سال قبل راهم دیده‌اند واظهار میدارند که یهودیان این ناحیه درزمان تیمور به‌اسیری آمده‌اند (مراجعه شود به صفحه‌از ۱۲۷ ببعدجلدسوم) در یکی از کنیسه‌ها سنگی نصب است که تعمیر آنرا منتصب به آقارفائل یعقوب بسال ۵۵۰۰ = ۱۷٤۵ میلادی میدانند ، و فوت اورا بسال ۵۵۷٤ - یك (منورا) شمعدان ازسنك سماق درآنجاوجوددارد که تاریخ ۵۳۹۰ = ۱٦۳۰م.

نام شهر	عده نفرات یهود	عده خانوار	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی مربوط بیهودیان آن محل
					و کنیسه (هخال) آن بسال ۵٤۱۰ = ۱٦۵۰ میلادی است (از گفته آقای العازار داود)
خمین	٦۰				گویند که از سال ۵۹۵۰ = ۱۸۹۰ یهودی نشین بوده و بتدریج زیاد شدند، بیشتر از اهالی گلپایگان میباشند (قطعاً خیلی زودتر در آنجا یهودی نشین بوده است و این اطلاع اشتباه میباشد)
تربت					این شهر هم یهودی نشین بوده زیرا احفاد یهودیانیکه از شهر تربت به تهران مهاجرت کردند هنوز در تهران زندگانی مینمایند وشرح جزئیات یهودیان این شهر در دست نیست ، امامیشود با اطمینان گفت جامعه آنها تا ابتدای قاجاریه در تربت باقی بوده است، زیرا جامعه یهود تهران درعصر فتحعلی شاه رو بتوسعه نهاد ، بنا براین یهودیان تربت هم جزو جوامع یهودی است که پس از فوت کریمخان زند تا نزدیك به اواخر فتحعلی شاه از بین رفته است

نام شهر	عده نفرات یهودیان	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی واجتماعی مربوط بیهودیان محل
شیراز	۱۷۰۰۰	۱۲		بغیر اززمان سلسله پهلوی که تهران بزرگترین شهر یهودی نشین ایران گردید و مدت زمانی هم‌درعصر یزدگرد اول اصفهان مهم ترین شهری بود که توده‌های یهود را درخود جای داد - شیراز همواره پر جمعیت ترین محل یهودی‌نشین ایران بوده‌وازاین‌شهرواطراف آن است که یهودیان‌متوجه‌اکثر نقاط ایران شده اند در تاریخ ٤ دی ماه۱۳۲۸هنگام‌مسافرت مؤلف درشیراز اطلاعات زیر بدست‌آمد: هزار نفری‌درخیابان‌های شمال‌شرقی‌ساکن‌شده‌اند امابقیه‌در محله یهودیهامتراکم میباشند . اصولا مردم شیراز بطورعموم‌زیادمسکرات‌استعمال میکنند و یهودیان که‌تنهاتسلی دهنده و مقوی قلب آنها در پراکندگی مسکرات بوده‌است بیشترازمسلمانان مینوشند وحد وسط‌استعمال‌درماه برای‌هرفرد کبیری ٦ لیترعرق است. سه نفر طبیب دیپلمه ودومجاز و٤ نفر داروساز دارند و۱۵۰نفر زرگر که همه‌بیك فامیل منتهی میگردند دارند پنجاه نفرتاجر

نام شهر	عده نفرات یهودیان	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی واجتماعی مربوط بیهودیان محل
شیراز				و بقیه (بیله‌ورند) مطرب ۱۰ ر. وعرق‌فروش ۳ ر. وقریب ۲۰۰ نفرهم صراف‌دارند که سرمایه آنها ازده الی صد هزار تومان میباشد . گدای دوره گرد ۲۰ نفر، مردم درخانه‌های شخصی یا بطور رهنی سکنی دارند ، مؤسسات اجتماعی و بهداشتی ندارند . یك دبیرستان که دارای ۳۰۰ نفر محصل است بنام ابن‌سینادارند که‌مدیر آن‌مسلمان آقای‌شرقی مدیرروزنامه پارس است و محل مدرسه سابقاً از پول‌جماعت‌یهود خریداری شده وبودجهٔ آن ازمحصلین‌وفرهنك محل تامین میگردد . مدرسه دیگری از طرف‌اوتصرهتوا از طرف راب‌لوی تاسیس شده که ۹ کلاس دارد و عبری بیشتر تدریس میشود و ۵۰۰ محصل دارد وبودجه آن‌ازطرف‌جمعیت اوتصرهتورای‌امریکاتامین‌میگردد ۷۰۰ تومان از مالیات گوشت باین مدرسه کمك میشود ومحل مدرسه را ۲۰۰ هزار تومان خریده‌اند که نصف آن‌رایهویان شیراز پرداخته اند چهاردبستان

نام شهر	عده نفرات یهودیان	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی واجتماعی مربوط بیهودیان محل
شیراز				٤ کلاسه هم دارند که مبلهای آنان کرایه‌ای است و آنهاهم بکمك اوتصرهتورا بودجه اش تامین است. رابطه مسلمانها فعلا بـا یهودیها خوب است ـ زیرا بین یهودیان تمیزپوش و ثروتمند زیاد وجود ندارد یاترقی فوق العاده‌ای ندارند که‌موردحسادت واقع شوند ، یهودیهای شیراز تغییر مذهب نمیدهند و بهائی‌در بین‌آنها وجودندارد ودرمذهب حضرت موسی بسیار متعصب میباشند ، به شهرهای داخلی ایران مهاجرت نمیکنند ولی علاقه زیاد به مهاجرت ارض اقدس دارنـد . اولین دسته مهاجرین قرن ۱۹ به‌اسرائیل، یهودیان شیرازی بودند که از نامهربانیهای هموطنان فراری شدند اما علاقه به مهاجرت امروزی آنها جنبه علاقه‌مذهبی دارد.زیارتگاهی‌درشیراز ندارند افسانه های مذهبی ندارند اشعار و سرودهائیکه در موقع عروسی وغیره میخوانندا‌قتباس از شعرای اصفهانی و کاشانی‌و

نام شهر	عده نفرات یهودیان	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی واجتماعی مربوط بیهودیان محل
شیراز				با شعرای مسلمان ایرانی است. موالید پسر زیادتر است واغلب مجبورند در شهرستانهای دگر یهودی نشین زن اختیار کنند. جهیزه کم به دختر میدهند اغلب بین صد تاهزار تومان و آنهم پول نقد وهرچه جهیزه دهند مهریه ۳ برابر خواهد شد،طلاق نادر است و اگر هم باشد در نتیجه بی اولادی است زن نانجیب وجود ندارد. شاید بین زنهای عرق فروش‌ده نفری سبك باشند ولی خائن نیستند. بین جوانان عیاش ودنبال زن برونیز نادر است وعلت هم دراثر آن است که پسرها در سن ۱۸ سالگی زن اختیار میکنند دختر را نیز بسیار زود شوهر میدهند. عدم علاقه جوانان به معاشرت با زنان غیر دراثر ترس ازابتلابه امراض و قیام مسلمانان است جوانهای یهودزبان خارجی نمیدانند ولی اکثراً خواندن عبری وخط (راشی) وقرائت نماز را میدانند و درروزهای ۲ شنبه و ۵ شنبه که روزقرائت تورات

نام شهر	عده نفرات یهودیان	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی واجتماعی مربوط بیهودیان محل
شیراز				است ۷۵ ٪ جوانان به کنیسه میروند وشنبه‌ها واعیاد ۱۰۰٪ قبرستان قدیمی را که خیلی بزرگ بود درعصر رضاشاه کبیر تصاحب نموده - سربازخانه های هنك پیاده کرده وهر کجادر آن محل بناء نمودند استخوانش راخارج کرده درمحل دیگری دفن کردند وازسنگهای روی مقبره ها برای ساختمان مصرف کردند. قبرستان قدیمی درشمال شهروخیلی وسیع وازقدیم الایام آنجامزار یهودیان بوده است . وقتی دولت آن را تصاحب نمود زمینی در شمال شرقی دادند ودر ۱۵ سال قبل این عمل انجام شد. دفن اموات یهود مجانی است . گدا و ثروتمند وقتی پا به سن گذارد کفن خودراخریده وخرج یکسال بعد از فوت را برای خواندن تورات وملارا خودش تهیه می- کند وقتی شخصی فوت کندخواه ثروتمند یافقیر باشد- مردم جنازه اورا مشایعت میکنند پیاده تا بقبرستان میروند که ۳ کیلومتر تا شهرراه است و میت را با دوش میبرند. انجام این مراسم

نام شهر	عده نفرات یهودیان	تعداد کنیسه	تعداد حمام	شرح مختصر تاریخی واجتماعی مربوط بیهودیان محل
شیراز				را جهت صواب مینمایند . بغیر از عده‌ای ازجوانها بقیه خط فارسی بلد نیستند . خط‌عبری میدانند , دفاترشان را با خط عبری مینویسند . با مسلمانها چندان معاشرتی ندارند. پنیر و حلواوشیره وشراب(نسخ) نمی‌خورندیکی ازمعتقدات‌مسلمانها این بود که‌درروز عیدعمر کشان که ۹ ربیع الاول است زنهای مسلمان که بچه ایشان‌بزرگ نمیشود یاآبستن نمیشوند‌نظر میکنندودر آن‌روز نجاست‌انسان را بقبرستان یهودیان برده و برروی قبرهای‌یهودیان گذارده وآن نجاست راآتش میزنند!! شرحی که راجع به شیراز داده شد در ۵۰ سال قبل همین قسم درشهرهای ایران و حتی تهران بوده‌است ولزومی نیست که برای هرشهری‌تکرارشود.

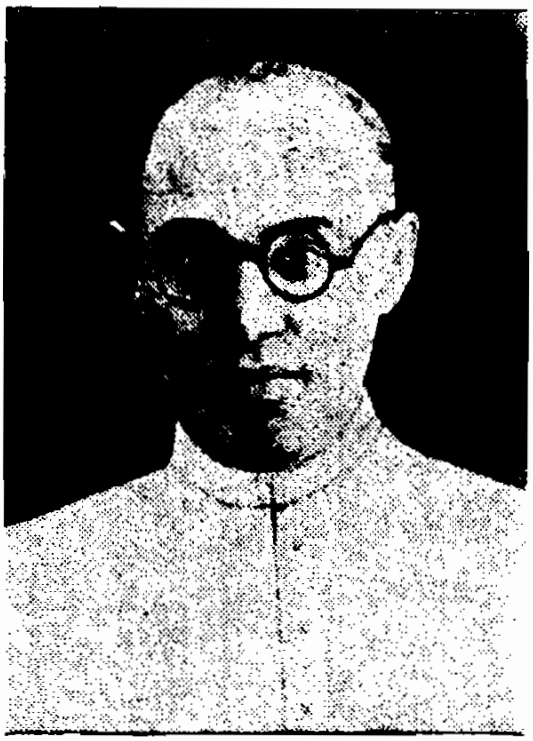

مرحوم دکتر سپیر مؤسس درمانگاه که قبلا شرح آن گذشت

چشمه اسحق کبیدن: در راه کرمان‌است ۳۰۰۰ نفوس‌دارد یازده کنیسه بدون (میقوه) ولی دراغلب خانه‌ها آب جاری اسب وزیر زمینی‌دارد که درآنجا (طویلا) میکنند.

کنیسه‌سرسنگی، قدیمی‌ترین کنیسه آنجاست که خراب شده و درمواقع سخت به‌آنجا رفته نمازمیخوانند. دریکطرف کنیسه(یوخبد) سنگی دارد بتاریخ ۵۳۳۶ وطرف دیگر تاریخ تعمیر آن در سال (بونه یروشلیم) = ۵۶۴۹.

کاشان: یهودیان کاشان معتقدند که آنهاقدیمی‌ترین‌جامعه‌ایران میباشند. (اشتباه است گلیعاد و آذربایجان و کردستان قدیمی‌ترند)

میگویند در سنه ۲۰ هجری پس از جنگ نهاوند که ایرانیان قدیم مسلمان شدند یهودیان کاشان بمذهب خود باقی ماندند و تجاوزی از طرف اعراب به آنها نشد درصورتیکه قشون خلفا یهودیان فارس را متزلزل کردند. مهاجرتی از سایر شهرهای یهودی نشین ایران به کاشان نشد تا قرن نوزدهم میلادی که از شیراز و یزد و سلطان آباد به آنجا رو آوردند. در بید گل و هارون محله و پامنار وجهودمحله درسابق یهودی نشین بوده است. هنگام سلطنت نادرشاه افشار ۱۶۸۸ـ ۱۷۴۷ یهودیان کاشان نسبتاً راحت شدند. درصنعت ابریشم کاری موفقیت حاصل نموده و در تحصیل علوم دینی پیشرفتهائی حاصل کردند و کاشان مرکز روحانیت یهود ایران گردید زیرا چند نفر از پیشوایان روحانی از بیت المقدس به این شهر آمدند(۱) و یهودیان این شهر را به کتب (میمونی) و(راشی) آشنا ساختند و از این موقع است که کاشان مسمی به اورشلیم کوچك میگردد و علمای سایر شهرها ازعلمای کاشان اجازه رهبری امور روحانی رامیگرفتند.

بعد ازقتل نادرشاه وضع یهودیان کاشان تغییر یافت ودوره انحطاط بازشروع گردید وتاسلطنت فتحعلی شاه ادامه داشت وجلوس محمدشاه قاجار وضع رابهبودی داد. ربی بنیامین دوم درسال ۱۸۵۰ جمعیت یهودیان کاشان را ۱۸۰ خانوار صورت میدهد(اماقبل ازصفویه کاشان و اطراف دارای ۷۰ هزار نفر یهودی بود) سابقا سالی ۴۰۰ تومان جزیه میدادند ولی به سالی ۲۵ تومان رسید که آنهم موقوف شد چون درعصر ناصرالدین شاه براهمیت تهران افزوده میشد بتدریج بتهران مهاجرت میکردند.

دامغان : دراوائل قرن دهم دانیال بن مشه القومیطی دراین شهر

---

(۱) بعدازخروج یهودیان از کشور اسپانیول عده کثیری از آنها بطرف ترکیه و چندخانواری هم به ایران آمدند ازجمله خانواده جناب حاخام یدیدیا شوفط از احفاد آنها میباشند.

متولد شده درابتدا ازعنان بن‌داود موسس فرقه (قرائیم) طرفداری میکنند ولی بعد مخالفت مینماید. ازقدیم دردامغان یهودیان ساکن بودند. بعدها عده‌ای ازآنها به دماوند میایند.

سبزوار : ازقول درویش سبزواری موسوم به الیاه درعصر شاه اسمعیل وشاه طهماسب بتاریخ ۱۸۷۰ شطاروت = ۱۵۵۹ میلادی که اشعار مفصل ودیوانی گفته اظهار میدارد: درآنوقت یهودیان زیادی در این شهر بوده وپریشان میشوند ودرآنجا دو کنیسه داشته ودراثر ظلم دراین شهر آواره میگردند وبه یزدو کاشان میروندوعده زیادی ازیهودیان سبزوار به بخارا میروند . (۱)

سمنان : سابقا یهودی نشین بوده ولی از کثرت ظلم ازمیان رفته‌اند درفوریه ۱۹۰۲ که ۲۰ نفرازآنها باقی بود آنها را چپاول کرده فراری میشوند. بقولی مقبره آبراهام بن عزرا جنب سمنان است. کتاب اوصر ایسرائیل مینویسد که با ابن عزرا بایران رفته .

کردستان : از قدیم الایام یهودی نشین بوده. در بردوگ چندین هزارقبورقدیمی وجوددارد که قسمتی ازآن خراب شده ویهودیان میگویند متعلق به آنها است .

بین این قبورقبری است متعلق به ربی آبراهام که زیارتگاه شده و زوار یهودی هرسال بزیارت میروند و حتی اکراد هم به آن احترام میگذارند. سابق یهودیان دارای حشم بودندودرچادرهازندگانی میکردند. (بصفحه ۱۷۶ جلداول مراجعه شود)

---

(۱) یهودیان بخارا هم خودرا ازشهرستان سبزوار وایالت مازندران میدانند . قسمتی درعصر تیمور وبقیه درزمان صفویه آواره شده‌اند .

شهرهای اسرائیل‌نشین : در سال ۱۸۷۶ جمعیت آنها بقرار زیر بوده (بعضی ازشهرهای کردستان ایران وترکیه)

عمیدیه	۵۰ خانوار	ارومیه	۵۰۰ خانوار
باجرگا	۵۰ خانوار	سنه	۴۰۰ «
باشکلا	۴۰۰ «	ساوجبلاغ	۲۰۰ «
بیتانورا	۵۰ «	اربل (رسن‌قدیم)	۱۵۰خانوار
دایا	۲۵۰«	بشقلان	۲۰۰ «
دز	۱۰ «	کرکوك(خلیج‌قدیم)	۲۰۰ خانوار
اشنو	۸۰ «	موصل	۵۰۰ خانوار
جزیره	۸۰ «	کارادا	۸۰ «
میاندواب	۱۰۰ «	نخدا	۶۰ «
نری	۵۰ «	پنجور	۳۰ «
رواندط	۶۰ «	ساپو	۲۰۰ نفر
سلیمانیه	۱۸۰ نفر		

همچنین شهرهای سلماس رواندوز، بیجارسالقوس‌سوندور یاسنقر بانه ، کاروانسرا، نجده ، صینه‌بان ، بوکان. سقز، طلندوز نقده وغیره یهودی نشین‌بوده‌اند

کردستان‌ایران‌دارای‌ده‌هزاراسرائیل‌بوده(۱)وزبانشان‌مخلوطی از ارمی وعربی و عبری است .

مسیوباسان درسال ۱۹۰۱عده یهودیان بعضی‌ازشهرهای کردستان را طبق صورت زیربه الیانس راپرت داده است:

---

(۱) این عده مربوط به قرن اخیر است و در زمان سابق کردستان وآذربایجان که محل اسارت ده اسباط بوده صدها هزار یهودی‌داشته‌است،

بیجار گروس	٤٥٠	خانوار	
سنه	٤٨٠	«	
سقز	١٨٠	«	دراثر حمله سمتقو صدمه زیادی دیدند (۱)
ساوجبلاغ مهاباد	١٧٥	«	
میاندواب	١٦٠	«	دارای یك کنیسه سابقا یك مرتبه یهودیان شهر
ناخوده نقاده	١٣٠	«	را مسلمان کردند
سلماس	١٢٠	«	
بهانه	٦٠	«	دراثر حمله سمتقو صدمه دیدند همچنین در آخر جنگ روس وعثمانی
بوکان	٦٠	«	یکنفر بوکانی گفته ۲۰۰ خانوار در سال ۱۹۱۸ غارت شدند
اشنو	٥٠	«	یك کنیسه در واقعه سمتقو غارت شدند دو نفر کشته بقیه به ارومیه رفتند.

صائین قلعه ٤٠ تا ٦٠ یك کنیسه بقیه پراکنده در اطرافند

تکان تپه (یك کنیسه)	٤٠	خانوار
نیکی جان	٨	«
پرده زرد	٥	«
سرچاوا	٥	«
سیهان خانی	٥	«

(۱) قبلا شرح مفصلتری داده شد

قلعه خان	۳		«
کل تپه	۵		«
ناچی‌اوش‌تپه	۷		«
میراوه	۱۲		«
تمامیان	۷		«
قلعه رطولطی	٦		«
بودیا	۱۲		«
کولیچه	۷		«
تازد قلعه	۱۰		«
کاش‌اور	۲۵		«
مهموجك	۳۵	یك کنیسه	«
هنگوران	۳۰		«
سلدوز (۱۹۰۲)	۱۳۰		«

ارومیه یا رضائیه‌کنونی :

الیاهو رحمیم شاعر اسرائیل ارومیه ای بوده و در حوالی سال ۱٦۵۰ = ۵٦٦۱ تورات‌را بزبان ترکی بنظم درآورده‌است و(تفیلاهارا) نمازهارا بترکی ترجمه نمود.

در اواخرجنگ‌بین‌المللی اول آشوریها به یهودیان‌اطراف و حتی ارومیه حمله میکنند وعده کثیری‌دچار مصائب میگردند واز ٤ کنیسه این‌شهردوتای آن‌خراب می‌شود.

سلماس : در ۱۸۷٦ شصت خانوار یهودی معادل ۸۰۰نفر و یك کنیسه داشته در نتیجه جنگ سمیتقو با دولت یهودیان نقده

عده زیادی کشته شدند و بقیه ٤٤٥ نفرمتواری‌شدند.

خوی: قبلا یهودیان این شهر را مسلمان کردند کنیسه سابق هنوز وجود دارد.

بیجار وگروس: دارای ۱۰۰ خانوار و یك کنیسه و یك حمام ویك دبستان ٦ کلاسه‌است،

کرمانشاه : تاریخ ورود یهودیان به این شهر معلوم نیست ولی ربی بنیامین تودلادر ۸۰۰ سال‌قبل از این‌شهر صحبت کرده (۱) و درعصر ساسانیان هم یهودی نشین بوده است . بنیامین دوم که در سال ۱۸۵۰ به‌این شهر مسافرت کرد جمعیت‌یهودیان آنرا ٤۰ خانوارصورت‌میدهد.

قصرشیرین: حالیه ۵۰ خانوار در ۵۰ سال قبل ۱۲ خانواربوده اند . بیشتر جمعیت اززهاب آمده‌اند . دو کنیسه ویك‌حمام شخصی‌دارد ویك (تلمودتورا) و۲۰محصل دارد .

بیستون : چهاردکانداریهودی دارد.

هرسین : عده قلیلی دکاندار وبزاز دارد.

زهاب : دارای ۱٦ خانواده اغلب ازقره‌داغ آمده‌اند یك کنیسه دارند، دراثر نزاع بین عشایر یهودیان،آنجارا تخلیه کردند قسمتی به سرپل و بقیه به قصر شیرین رفتند تا ۲۰ سال قبل یهودی ساکن آنجا

---

(۱) شهر کرمانشاه سابقا بنام کرمیشن خوانده میشد و درسال۹۱۷ میلادی المقتدر خلیفه، اوکبای رئیس جامعه یهود بغداد را به آن شهر تبعیدنمود «جلد دوم صفحه ۳۸۲-۳۸۳» بعلاوه حجاریهای طاق بوستان و بیستون نشان میدهد که در عصر هخامنشی و ساسانیان آن نواحی آباد بوده است.

نبود یك تورات بزرگ داشتند که بردند به کرند وبعد آوردند به‌قصر از قدیم زهاب یهودی نشین بود ولی دیگر آنجا نمیروند . یهودیـان آنجا زبان جبلی حرف می‌زنند خانه‌ها آنها را درزهاب سوزاندند. عده آنها ۵۰ خانوار بوده .

کرند: عده آنها ۵۰ خانوار = ۴۰۰ نفوس دارای یك کنیسه و۳ تورات ویك‌حمام‌اند. بعدازخرابی زهاب که عده‌ای‌به قصروخانقین رفتند کمی هم به کرند آمدند اهالی کرند علی الهی هستند ومیگویند از طایفه بنیامین وداود میباشند (۱) وبا یهودیان محبت دارند .یهودیان کرند سابقا تلمودتورا داشتند هنگام جنگ اول دراثر جنگ عثمانی و روسها چندین مرتبه یهودیان کرند غارت شدند و مدرسه آن‌ها هم بسته شد .

گهواره: جمعیت ۱۸ خانوار ولی بعد کمتر شده‌اند رفتند بـه کرند و کرمانشاه یك کنیسه دارند .

شاه آباد: ۷دکان‌دارند که‌خانواده‌های آنهاازاهالی کرمانشاه‌میباشند .

سرپل : ۱۴ خانوار ازاهالی زهابند ولی بعدآنجا راترك‌نموده بطور دوره گر به‌آنجا میایند .

زیافران یازعفران: درسال ۴۶۰۰عبری‌درزعفران‌نزدیك کرمانشاه مشه معروف به ابوعمران(قرائیمی) را تعقیب‌میکنند ودسته‌ای‌تشکیل میدهد موسوم به الزعفرانی .

«۱» به‌صفحه۵۵۲جلد سوم‌مراجعه شود «عصرفتحلی‌شاه»

دهاتهای اطراف: دیتهواور کلیائی ـ دیاز سنقر هر کدام دارای ٤ تا ٦ خانوار یهودی دارد که بدون علم بوده و کنیسه ندارند.

کنگاور: یك کنیسه وتورات بزرگ دارد گویند از ۷۰ـ۸۰ سال قبل یهودیان به این قصبه رفته‌اند در سال ۵۷۰۲ جمعیت آنجا ۵۰ نفر و ده دکاندار داشت منشاء یهودیان این محل از نهاوند و تویسرکان و همدان است. پیرمردی بنام سیمان طوب ابن شلمو در آنجا وجوددارد که جدش ازقزوین بوده است.

اسدآباد: از سال ۵٦۲۰، این محل یهودی نشین شده و حالیه ۷ـ۸ خانوار دارد و اغلب دکاندار و بزاز می‌باشندو قبرستان مخصوص هم دارند.

رفسنجان: در ٤ شنبه ۲۹ آدار ۵۷۰۲ این اطلاعات بدست آمده.

اجتماع یهودیان دراین محل (بایستی درعصر جدید باشد) درسال ۵٦۷۵ میباشد و بعقیده حاخام اسحق سوفر از ۵٦٤۵.

از ۱۵ سال باین طرف ۲ کنیسه ساخته شده و ۳ تورات دارند و جمعیت یهودیان آنجا ۷۰ نفراست حمام ندارندو عمل غسل را (میقوه) موجوده در کنیسه انجام میدهند برای امور دینی به یزد و کرمان مراجعه مینمایند مدرسه ندارند و اطفال، عبری را نزد پدران خود میاموزند، ۱۲ دکان خرازی و بزازی فروشی دارد، تحت فشار نیستند، سه ربع آنهاوضع اقتصادیشان خوب است.

کرمان: ۵شنبه ۲۸ نیسان ۵۷۰۲: روایت است که عصر خشایارشا، این شهر یهودی نشین بوده است وهمچنین که حکم هامان به کرمان میرسد دیگر در انتظار روز موعود نمی‌شوند و یهودیان را قتل عام

میکنند. آثار قبور درنزدیك قلعه استو حالیه گورستانی‌در تن‌درستان وصل بکوه قلعه دختر میباشد.

تشکیل جامعه یهوداین عصر از ۱۳۰ سال قبل است که‌درتعقیب قحطی در یزد به این شهر رو آورده و بتدریج زیاد شدند. کتاب(یوره دعا) اثر قلم ملا مشه ملایوسف‌قزوینی‌بسال۵۵۱۳وجوددارد‌بنابراین‌در سال ۱۷۵۳ میلادی در کرمان جامعه یهود وجود داشته است. جمعیت یهود کرمان درسال۱۹۴۲ـ ۴۷۰ نفر بوده‌اندیا ۶۰ خانوار، در کرمان یهودیان تلمود تورا دارند. اغلب خرازی فروش یا بزاز می‌باشندیك حمام هم دارند. در این شهر یهودیانرا بنظر نیك مینگرند و نجس نمی‌دانند.

بنظر میرسد که جامعه یهود کرمان‌در موقع زدو خورد آغامحمد خواجه با زندیه ازبین رفته باشند. و بعد از ۲۰ سال باز جامعه آن‌ها تشکیل شده باشد. در تاریخی ملاحظه شد که در سال ۵۸۲ سیلی در کرمان آمد قلعه و ۳۰۰۰ خانه را خراب کرد و ۱۷ نفر یهودی هم از بین رفتند.

بم: ملا مشه یحزقل ملای کرمان‌از پیرمرد مسلمانی شنیده که اجدادش به او گفته‌اند: در خانه روغن، مسجدی بوده که سالی یکبار جمعیت، پارچه سفیدی روی سر انداخته نفیرمیزدند. (۱) یهودی‌نشین این شهر از ۴۰ـ۵۰ سال قبل‌است که تجدیدشده ولی(شوحط) ندارند ساکنین‌اینجا از کرمان آمده‌اند.

«۱» اشاره به مراسم«کیپور» روزه بزرك‌یهودیان‌است.

سیرجان: در سیرجان سعیدآباد راه کرمان به بندرعباس یهودی بازن وبچه یافت می‌شود وضعیت آنجاهم شبیه بم است. سه خانوارند که کسب آنها خرازی‌فروشی است.

لار: عقیده بر آن است که لارمانند اصفهان قدیمی‌است دراین شهر ۷۰ کنیسه وجودداشته‌و(یشیبوت) هم‌داشته ۲۵ دختر(گمارا)خوان ازاین‌شهر بیرون میاید. (۱)

جهرم: جمعیت آنجا ۳۰۰ و بقولی ۵۰۰ نفر است اکثراً از سرپستان میباشند وبعد از لار که از دویست سال باین‌طرف آمدند و ۲ کنیسه و دوازده تورات‌دارند اخیراً حمام ساخته‌اند سابقا جزیه آنها۳۳ تومان وبعد به هفتادتومان رسیده که درعصر ناصرالدین‌شاه موقوف‌شد. قبل ازسیدلاری‌چندان ناراحت نبودند مگردردوره سیدعبدالحسین که دامادش‌سیدابراهیم‌رافرستاد که‌حکم‌سخت‌لاررابرای‌جهرم‌هم‌نمود وبعد ازاخراج‌یهودیان‌ازلاربه‌جهرم آمدندودرسال‌بعدش‌درحوالی۵۶۶۲ظلم‌های بسیار کردند و حتی عده‌ای‌ازیهودیان‌ویهودیان مسلمان شده را کشتند وخانه‌ها راغارت کردندمخصوصاً درسال ۵۶۶۹ که ناچار عده‌ای‌به‌شیراز وعده دیگر به اورشلیم مهاجرت کردند.

فسا: در ایلول ۵۷۰۵ اثری‌ازجامعه یهودیان سابق درآنجادیده نشدمگرآنکه پیله‌وران‌نوبندگان‌برای کسب وبرای اعیادبرمیگردند.

---

(۱) شهر لار شیرازیکی ازمراکز بزرك یهودی‌نشین ایران‌بود که درعصرشاه‌عباس اول ببعد آن جامعه بزرگ خراب گردید. مکررشهرلار در اثرزلزله خسارات دید درسال ۱۳۳۹ = ۱۹۶۰ میلادی دراثرزلزله عده کثیری از اهالی‌این‌شهر کشته شدند ولار بکلی ویران گردید

داراب : شهریست قدیمی یك کنیسه و۳ تورات دارد ودارای ۳۰ خانوار یهودی است جامعه یهود آنجا را مسلمان کرده بودند موقعی حاکم جدید میاید عارض میشوند که ما را بزورمسلمان کردند حاکم حکم آزادی آنها را میدهد وبرمیگردند به مذهب خود و هنوز هم به یهودیت باقی‌هستند ، زبانشان فارسی خالص است عده‌ای ازآنها به‌اورشلیم مهاجرت کردند .

نوبندگان : یهودیان این شهرازسروستان بوده ومانند جهرم که درحدود ۲۰۰ سال سابقه دارند عده آنها ۳۰۰ نفوس است. صدمه سید (بایستی عبدالحسین باشد) به یهودیان نوبندگان هم رسید اما با خرج کردن پول رفع شدجزیه درابتدا ۱۸تومان بود که به ۲۰۰تومان‌رسید کنیسه‌قدیمی آنجا خراب شد وجدیدساختند زبانشان فارسی‌خالص‌است عده ازآنهابه اورشلیم مهاجرت کردند.

سیدآنها رامجبوربه مسلمان شدن‌نمود ومجبور شدند پول‌زیادی خرج کنند در۱۹۰۹ ازظلم میرزا مصطفی کدخدای محله که زیادتعدی میکرد بشیراز شکایت کردند و۲۰ نفرآمدند تظلم نمودند ودارائی‌شان را پس گرفتند ولی وی با آخوندها همراه شده چند مرتبه خانه‌های یهودیان را چپاول کردند و یهودیان نتوانستند دادخواهی کنند و آن آخوندهامیخواستندبعناوین‌مختلف‌صدمه بزنند پس‌یهودیان بنزدحاکم فسا رفته متحصن شدند ورئیس‌مدرسه شیرازاقدام کرد که محرك(میرزا مصطفی) بشیراز برود .

در ایلول ۵۷۰۵ نوبندگان ۵۰۰یهودی داشت‌و ٤ کنیسه و محل غسل‌در کنیسه‌میباشدوحمامی که ٦۰ سال است وجوددارد وفعلا تعطیل

است وضعیت‌مادی‌جماعت بسیار اسفناك‌است .

فیروزآباد : شهریت آن ممکن است ازعهد فیروزباشد(۱) واز قدیم یهودی‌نشین بوده است یك کنیسه ودوتورات دارد . سید درموقع حکومت صولت‌الدوله ازلار فرار کرد به فیروزآبادآمد ولی حاکم به اوراه نداد پس به‌جهرم رفت. سابقاً بین یهودیان علمای بزرگی دراین شهروجودداشته ولی حالیه (شوحط) هم ندارند زبانشان مانند یهودیان شیراز است وعده‌ای ازآن‌ها به اورشلیم مهاجرت کردند .

چهارطالار نزدیك کیاکلاه: پس‌از کشته‌شدن‌ابوالحسن لاری (به فصل شاه‌عباس‌اول مراجعه شود) ومردن خواجه لاله‌زار درفرح‌آباد خدمات سابق یهودیان گرجی مهاجر نسبت به کشور ایران فراموش شد واحکام سخت برعلیه‌آنان صادرمیگردید پس‌ناچار مسلمان شدند و آمدنددرچهارطالار کیا کلاه‌ساکن‌شدند وجزئی ازآنها که به‌بار فروش رفتند ودیدند که‌درآنجا ازیهودیان‌ساکن‌میباشندبدینجهت بتدریج به یهودیت برگشته وهنوز عید پسح و روزه بزرگ را نگاه میدارند(این خبرمربوط به۳۰سال‌قبل‌است‌اکنون این‌دومراسم ترك شده)

زرقان : مسیو کونفینورئیس‌مدرسهٔ الیانس‌اصفهان که در۱۹۰۲ برای سرکشی به‌شیرازمیرفته‌مینویسداین شهردارای ۵۰خانواریهودی است که ۳۰۰نفرنفوس دارد وازقدیم‌الایام ساکنند.
مسلمان‌ها با آنها خوب هستند دارای یك کنیسه بزرگ میباشند و یك ملای (شوحط) دارند کسب مردها ده گردی است.بچه‌ها تاده‌ساله شنف

---

(۱) گویا منظورشهرفیروز شاهپوراست که یکی‌ازبزرگترین‌شهرها یهودی نشین عصر ساسانیان بوده

دماغ میگذارند و بعد گوشواره .

درسال ۵۷۰۲ وضعیت بدین قرار است نفوس ۸۰ الی ۱۰۰ نفر = ۳۰ خانوار و یك کنیسه بزرگ حمامی مخروبه دارند ودر (میقوه) غسل میکنند. مدرسه ندارند تلمود تورا دارند. وضعیت اقتصادی آنها بداست وخیلی بیچاره هستند .

کازرون : ۱۸۰ نفر یهودی دارد که ۱۵ خانوارند یك کنیسه کوچك دارند در ۵۷۰۲ کنیسه آنجا را دیدم (کهن صدق) ۳ تورات دارد برای کسب به اطراف میروند ازمعلومات دینی اطلاعاتی ندارند.

بهبهان : آثار وجود یهود در سابق با مشاهده طلسمهائی بخط عبری معلوم است درعصر صفویه جامعه یهود این شهر ازبین رفته است و از آن تاریخ دیگر یهودی نشین نمیباشد سابقا ۲ کنسیه داشته است.

قلعه جیدون : ٤ کیلومتری کازرون است سابقاً یهودی نشین بوده وچون آنجا را آب گرفت اهالی آمدند به کازرون .

قزوین : در ۱۸۷٦ دو کنیسه داشته . این شهر دارای محله یهودی نشین در سابق بوده ویك محله‌ای است باسم جهودمزاری و زیارتگاه ٤ پیغمبر بنی‌اسرائیل بنام یشلوم ، سلیم ، حزقیا ، وحلقیا وجود دارد که بدست مسلمانان است وجنب امامزاده است .

درلوحه زیارتگاه که بدست مسلمین است اسامی را بدین طریق نوشته یافتم (کهن صدق) سلام سلوم سهولی والفیا. متولی میگفت اینها از پیغمبران بنی‌اسرائیل هستند که برای هدایت آمده شهید شدند به عقیده من (کهن صدق) این اسامی عبری آن‌ها عبارت است از : شالوسی،

شالوم ، شاولی و حلقیا که درهنگامی که این‌شهر یهودی‌نشین بوده‌شهید شدند و بعید نیست که ازبغدادوبین‌النهرین آمده باشند . مهاجرین‌جدید از ۳۰ سال قبل است که از کاشان وهمدان وتهران هستندحالیه‌دارای ۱۰ـ۱۲ خانوارند و۷ـ۸ دکاندار دارد و یك کنیسه و۲ تورات .

کهه یا کهك : از دهات قزوین است. سابقا یهودی‌نشین بوده و کنیسه هم داشته بواسطه قتل وغارت متواری شدند ورفتند به گیلیارد ودماوند ساکن شدند و از اسلاف آنها بنام کهی در دماوند میباشند.

ساوه : سابقا یهودی‌نشین بوده ونشانه از خرابه محله‌یهودی‌ها درآنجا باقی است.

نطنز : در عصر شاه‌عباس ثانی سپه سالار ایران مامور قندهار میشود دراین‌موقع آصف ازطرف شاه حکمی بتمام ایران فرستاده‌بود که یهودیان بایستی مسلمان‌شوند سپه‌سالار. به نطنزمیرسد.تحقیق از یهودیان میکند میگویند که در این شهر ۴۰۰۰ یهودی دارد آنها را میطلبد که مسلمان شوید وانعام بگیرید جواب میدهند مطیع هستیم‌از ماها درکاشان زیاد هستند هرچه آن‌ها کردند ماهم خواهیم کرد گفت بسیارخوب عموم شما بروید کاشان تا من بیایم وآن‌ها یك شبه خود را بکاشان رساندند ومانند کاشانی‌ها مسلمان شدند. (به فصل شاه عباس ثانی مراجعه شود)

قهروت : از قول‌العازاردواود این‌محل واقع درسمت شمال شرقی قم میباشد. سابقا یهودی‌نشین بوده وحالیه محله یهودیان بکلی خراب شده دراطراف‌این‌خرابه قم‌قدیم دومغاره بزرگ‌است‌باسم‌شهزاده‌شیرزاده

ملا آقابابا،وشهزاده ملا آبراهام که‌دست مسلمانان‌است‌وتاریخی ندارد و ۳۰ سال قبل یوسف آبراهام دراین خرابه (مزوزا) یافته و کسی برای تفتیش نرفته‌ومیگفت کتابی بنام(حبوت‌یهودا)وجوددارد که‌ممکن‌است آن تاریخ را بگوید (کتاب‌حبوت یهود ابقلم یهودابن‌العازار است که راجع به مباحثات دینی میباشد)

کنجدخون : موجب اطلاع العازارداود، رودقیشون سمت کنجد خون است وشایع میباشد که درآن محل‌برروی مقبره بعضی‌ازیهودیان بخط‌اسرائیل‌های‌قدیم‌سنگهائی‌بعبری گذاشته شده‌ومنجمله‌برروی قلعه کوهی‌وجود دارد که آن رامتعلق‌به شیمشون‌نامی‌میدانند.

قوچان وتیجان : سابقا یهودی نشین بوده ولی حالیه اثری از آن‌ها نیست و ازقرار معلوم ساکنین آنجا جدید بایستی باشند.

دره‌بید : خوانساری‌ها میگویند (کتوبای) زن‌آقا رفائیل را دیده‌اند که اسم دربیده در آن نوشته شده.

ویس : سابقایهودی‌نشین‌بوده‌ودارای کنیسه‌ای‌چهل‌ستون‌داشته چندسال پیش خراب‌شد وقبل‌ازخرابی بدست مسلمان‌ها بود ویهودیان درآنجا تورات هم دیده‌اند.

صیون بالا و صیون پائین : سابقاً یهودی‌نشین بوده ولی‌حالیه اثری ازآن باقی نیست اهالی‌آنجا از احفاد یهودیان میباشند.

ری : که خرابه‌های آن درجنوب تهران است. ابن‌خداداد در ۸۱۷ میلادی مینویسد تجار یهودی (ردانیها) از برای تجارت آنجا آمدند وزبان‌های یونانی، عربی، رومی، فرنگی، اسپانیائی و اسلاو می‌دانستند.

این شهر مرکز بازرگانی خراسان وارمنستان وازبکستان بوده و تجار در آنجا معامله میکردند در ٤٥١٥ ابوعیسی (اصفهانی که دعوی مسیحیت یهود را کرد) در عصرخلیفه عبدالله ابن ملك مروان تا بشهرری آمد ودرجنك کشته شد درعصر مغول این شهر خراب شده از بین رفت . (قطعا یکی ازمراکز بزرگ یهودی‌نشین ایران بوده‌است)

تهران : تهران در اواخرسلطنت نادرشاه افشار ۱۱٦۰=٥٥۰٦ یهودی‌نشین شد وبتدریج به این شهر روآوردند درسال ٥٥٥۱ یهودیان گیلیارد وشیرازواصفهان وکاشان متوجه تهران‌شدند ودرعصرفتحعلی‌شاه وخصوصاً ازاوائل‌سلطنت محمدشاه قاجار که جزواندرونش یك زن‌یهودیه وجود داشت و از یهودیان توجه‌میکرد، عده یهودیان تهران روز بروز زیاد شدومخصوصا بیشتر از شیراز آمدند وبعدازکاشان‌ویزد واصفهان‌و دماوندوخوانسارو گلپایگان وهمدان. اولین کنیسه‌تهران کنیسه‌بزرگ وکنیسه کوچك کنیسه حاجی و کنیسه خاله و کنیسه العازار بوده و اولین حمام‌درسرچال‌توسط حاجی‌برخوردار کاشانی‌بشرکت مشه‌یوسف ساخته شد و قدیمی‌ترین تورات وقفی که روی جلد آن وقف‌نامه نوشته شده توسط برخوردارابن‌برخورداربن‌مشه مورخه٥٥٦٤ عصرفتحعلی‌شاه در کنیسه حاجی میباشد و تورات ٥٥٧٥ توسط اسحق آقا مردخای و تورات ٥٥٨۱ توسط‌یعقوب آبراهام در کنیسه مشه یوسف است.

سرچال اول متعلق به حاجی‌زینب بوده و یوسف رحمیم کدخدا آنرا خریده و قباله‌اش نزدبنیامین آقا یوسف‌بود .

فصل سیزدهم

پیشوایان روحانی یهود تهران

در ابتدا ملا رحمیم کرمانشاهانی چندی در تهران بود ولی مراجعت کرد

بعد از او ملا آبراهام ملای شیرازی جد حاخام ربی مشه و در همان عصر

ملا آقابابا معروف به جدید و بعد از آن

ملااسرائیل بن ملاالیاهو که امضا اودر (کتوبائی) سال ۵۶۰۶ دیده شده و بعد

ملارحمیم بن ملاشموئیل شیرازی و بعد

ملاآقابابا و بعد

ملا ربی اسحق بن ملا اسرائیل بن ملاعبدالله عزیز یهوشوعه شیرازی و بعد

ملاباخاج بن ملا یحزقل بن ملاعرزیا بن ملاباخاج ازهمدان و بعد

ملاآبراهام ملاآقاباباشیرازی و بعد پسر او

ملاالیاهو بن ملا آبراهام و بعد

ملاشالوم بن راوبن کاشانی که دراول کسلو ۵۶۹۶ آذر ۱۳۱۱ فوت نمود و بعد

حاخام شلمو بن حاخام اسرائیل کهن صدق گلپایگانی و بعد

حاخام یدیدیا شوفط کاشانی

ازملارحمیم کرمانشاهی اولین ملای تهران اطلاعی دردست نیست

ملا آبراهام شیرازی دومین‌ملای تهران (دیان‌وشوحط) بوده در اثر اختلاف با وی ملا آقابابا مسلمان شد و شرح آن را درصفحه٥٦٦ گذشته است .

ملا رحیم از شاگران ملا آقا بابا بود که پس از مسلمان‌شدن وی در ٥٥٧١ در عصر فتحعلی شاه بجایش ملا می‌شود . حکیم یخزقل و حکیم مشه درعصر او میایند تهران و(هانری‌آ. شطرن) درعصر آنها در سال ١٨٤٤ = ٥٦٠٤ به تهران‌آمد.

موقع جلوس سلطنت ناصر الدین شاه در سال ٥٦٠٧ ملا رحمیم بایوسف رحمیم کدخدا باجماعت تورات‌رابردند درجلوشاه .

فصل چهاردهم

کدخدایان جامعه یهود تهران

١ ـ بابائي‌ملا اهرون‌در عصرملارحمیم‌به‌اورشلیم مهاجرت کرد

٢ـ یوسف رحمیم بن اسحق پدر بنیامین‌آیوسف درعصر ملاربی اسحق و ملا باخاج بوده در سال ٥٦٣٧ فوت کرده .

٣ـ بخشی‌سیمان پدرمیرزا خداداد منتخب.

٤ ـ ربی‌بن آبراهام ملاارزانی معروف‌به ربی کدخدا فوتش‌در ٥٦٨٧ است. آخرین کدخدا بوده‌است.

فصل پانزدهم

گورستان‌یهودیان تهران

اولین گورستان‌یهودیان‌تهران محلی است که‌اکنون دردوطرف

خیابان‌سپه واقع‌است . قسمت جنوبی آن‌دبیرستان‌نظامی شده‌وقسمت شمالی در ید انجمن کلیمیان تهران است . استاد نیسان بنا ۸۰ ساله که قبر کن هم بود ، اظهار داشت که آخرین میت مدفون در آنمحل پدر وی یشوعا بوده که از شیراز آمده بود و در ۱۹ نیسان ۵۹۲۵فوت کرده و در نتیجه بازرسی دیگری در کاروانسرا (قبل از بنای جدید) سنگ کوچکی بشکل هاون که روی‌آن نوشته شده بود (تاریخ وفات ه ب آداودبن‌آ یهودا (هروفه) طبیب یوم سال ۵۶۲۶ و از این تاریخ به بعد چیزی دیده نشده موضوع موقوف شدن گورستان در آن محل‌دراثر آن بوده که روزی ناصرالدین‌شاه از آن محل عبوره‌میکرده برجستگی مقبره‌ها موجب رم کردن اسب وی‌میگردد و چون میفهمد که آنمحل گورستان یهودیان است‌امرمیدهد راهرا صاف کرده‌خیابان کنند و دو طرف را دیوار بکشند و در مقابل یهودیان زمین بهشتیه‌راه تهران نورا میگیرندو آن گورستان خیابان‌سپه‌موقوف شده واستخوانها را منتقل به محل جدید مینمایند وبوسیله قرضیکه میرزا خداداد منتخب به جامعه یهود تهران میدهد دو باب کاروانسرا با دکاکین‌به منفعت جامعه میسازد میرزا خداداد منتخب در دوم آدار ۵۱۷۹ فوت مینماید .

فصل شانزدهم

(تلمودتورا) یامکتب خانه‌های یهودیان تهران قبل‌از افتتاح مدرسه الیانس

سابقا برای تعلیم زبان عبری اطفال به ملا خانه یا مکتب‌خانه

که محل آنها در کنیسه‌ها بود میرفتند هرملائی کنیسه مخصوصی را برای خود انتخاب میکرد و شاگردانی دور خود جمع‌مینمود. اسامی ملاها بقرار زیر بودند :

۱ـ ملاالعازار ملمد که مرحوم‌حاخام‌حیم‌موره یکی‌ازشاگردان او بود .

۲ـ ملا العازار ملا شموئل که هم (شوحط) بود و هم ملا خانه در کنیسه العازار داشت ومشار الیه ضمنا خیاط و کلیجه دوز بود ودکتر لقمان نهورای ازشاگردان آنمرحوم بود .

۳ـ ملا یوسف کاشی که ملا خانه وی در محل میدراش کنیسه عزرا یعقوب بود ، حتی بعد از افتتاح مدرسه الیانس ، ادامه به تعلیم اطفال میداد .

٤ ـ ملا راوبن نیز در همان ایام درمیدراش عزرا یعقوب‌تدریس می‌نمود .

٥ ـ ملا آقابابانوری نیز در همان‌ایام در میدراش عزرایعقوب مشغول بود .

٦ـ ملاآبراهام پیکل .

۷ـ ملا ربی شیمعون هم ملا خانه داشت که بتدریس عبری و تورات مشغول بود . وضع بهداشت اطفال در مکتب خانه ها بسیار بد بود اطفـال در تابستان بر روی حصیر و در زمستان بر روی نمد مینشستند و بعضی اطفال پوست گوسفند خشك شده همراه میاوردند که بر روی آن مینشستند در تابستان بعضی اطفال میوه همراه میاوردند. عموماً مراسم و مقررات دینی‌را بجامیاوردند .

شاگردان به چند دسته تقسیم میشدند : الف ب خوان : حجی خوان، (میقرا) خوان وتفسیر خوان . ملا درس میداد و خلیفه‌اطفال را به تکرار وا میداشت و اصولالازم بود که دسته جمعی بلندبخوانند. تنبیه اطفال‌بوسیله چوب فلك بود وقتی اطفال (میقرا) خوان میشدند برای او مراسم (هفطارا) خوانان ترتیب میدادند و صبح شنبه بـا عده کثیری‌ازرفقای او مانند داماد متوجه کنیسه‌شده در حالی که‌سرودهای مذهبی میخواندند و پس از ختم مراسم در کنیسه دسته جمعی به‌منزل مراجعت ،نقل و شربت به‌مشایعت کنندگان میدادند و برای اقوام‌هم شیرینی‌میفرستادند وبرای‌ملاهم قباو شیرینی‌ارسال‌میداشتند

برای مراسم (تفیلین) در سن ۱۳ سالگی در شب مجلس(یشیبا) فراهم نموده بخواندن تورات و (تهیلیم) و خواندن سرود های مذهبی پرداخته تاصبح که مراسم(تفیلین) را به‌طفل‌میآموختند . ادامه داشت واین‌مراسم‌را که «برمیصوا»است‌تفیلین بندان میگفتند

فصل هفدهم

مراسم زیارت اورشلیم ومهاجرت

بسیاری از یهودیان که توانائی داشتند ازراه‌مازندران‌مشهدسریا بابل‌سر امروزی‌به‌باکو و باطوم و استامبول رفته و ازآنجا هم‌با کشتی به یافاو اورشلیم میرفتندوچون مراجعت میکردند به تقلیدازمسلمانان عنوان حاجی میافتند . مانند صاحب کنیسه حاجی که در آنجاسنگی از (کوتل‌معرابي) دیوار ندبه توسط آبراهام ماشیح‌در سال ٥٦١٤ آورده شده ، نصب است و روی آن (منورا) حجاری شده .در هر موقع که

فشار بر یهودیان ایران مضاعف می گردید عده‌ای متوجه مهاجرت بطرف اورشلیم می شدند و این جنبش ازسال ۵۵۵۸ شروع گردیده و در سال ۵۶۰۶ بعدازوبائی ملا مختاربن‌العازار لوی‌از تهران‌حرکت و در شهر صفات متوطن میشود و در سال ۵۶۵۶ = ۱۸۹۵مهاجرت از تهران بطور دسته جمعی با هیجانی آغاز گردید (۱) و مرحوم حیم العازار ربی حنینا پیش قدم آن دسته بود و بعداز او ملا العازار ملمد که شخص صدیق و عالم بود و پدرش ملا مشه‌بن ملا آبراهام یزدی بوده که حدود صد ساله شدو در تهران ملا خانه‌داشت نیز عازم‌اورشلیم گشت (کلیه‌این مهاجرت‌ها باوقایع تاریخی‌در ایران رابطه‌داشته‌اند) سال مهاجرت ملاالعازار درایلول ۵۶۵۵ است که حاجی اهرون‌پسرش او را بر دوش گرفته با مردخای کچل و داود آرفائل و عده‌ای عازم شدند ودرست‌یکسال‌بعد ملاالعازار درصفات فوت نموده

و در سال ۵۶۵۶ پنحاس ربی حنینا وداود بخشی و یوسف‌آقابابا زلیخا بادسته‌های‌دیگر مهاجرت کردند.

دسته دیگر که عده آن‌ها بسیار زیاد بودند بعد ازبلوای خر آقا رفتند «مراجعه‌به‌تاریخ‌اواخراحمد شاه‌قاجار شود» و بالاخره مهاجرت بزرگ پرنامه‌ازسالها ۱۹۴۰ به بعد است که شرح آن‌داده شد

---

(۱) در این‌زمان باوجود عدم‌رابطه با خارج‌یهودیان ایران‌استحضار حاصل نموده بودند که مهاجرت (بیلو) ها بطرف ارض موعود شروع شده است وچون آنها مورد تجاوز بودند نهضتی برای مهاجرت بطرف‌اورشلیم شروع گردید.

فصل هیجدهم

کنیسه‌ها

عده کنیسه‌های تهران قبلا گفته شد.

اولین کنیسه درعصر فتحعلی شاه موسوم به کنیسه بزرگ توسط حاجی برخوردار بوده است اما کنیسه بزرگ تری بعداً بنام کنیسه یعقوب داود و پسر او عزرا یعقوب با آب انباری که کلیه محله یهود تهران راآب میداد ساخته‌شد (مراجعه به صفحه ۶۷۲ شود)

فصل نوزدهم

بعضی ازمطالب دانستنی راجع به یهودیان ایران

۱- لهجه یهودیان شهرهای مختلف درایران با یکدیگر فرق دارد و این درنتیجه آن حاصل شده که شهرها از یکدیگر فاصله زیادداشته‌اند و وسائل نقلیه بسیار ناراحت کننده بوده وخصوصاً امنیتی برای مسافرت وجود نداشته است و چون جان یهودی مسافر در خطر بوده بندرت مسافرتی انجام میدادند.

بنابر مراتب فوق لهجه وزبان‌های مختلفی بین یهودیان ایرانی وجود داشته است و هنوزهم باقی است (ژارگون) کاشی، یزدی، اصفهانی، شیرازی وجهرمی ولاری.

۲ - چند موضوع موجب بدبختی یهودیان را در زمان سابق در ایران فراهم کرده است. یك حکومت مرکزی که در تمام کشور قدرت داشته باشد وجود نداشته است و کشور نه فقط بصورت ملوك الطوایفی

بوده بلکه بدتر . رؤسای عشایر از یکطرف تجاوز میکردند حکام از طرف دیگر، راهزنان‌هم بچپاول مشغول بودند. در شهرها لوطیان و قاطرچی‌ها قدرت داشتند وبالاخره آخوند نماها که خودرانماینده و مربی اخلاقی و معلم روحانی میدانستند و یا بطور خلاصه هر کس زورش بر دیگری می‌چربید بتجاوز می‌پرداخت و سلاطین هم مقام حکومت یا فرمانفرمائی‌را میفروختند وآن‌ها نیز بنوبت خودمقامات کلانتری و غیره را بحراج میگذاشتند . و چون از صدر تا ذیل همه مشغول چپاول یکدیگر بودند و یهودی از همه ضعیف تر بود تمام فشارها بر وی وارد میگردید و تصفیه حساب های انفرادی بین مسلمانان و یهودیان خصوصا برای اینکه مسلمانی از تصفیه بدهی خود بیهودی گریز زند بلواها برپا میشد .

۳ - یهودیان ایران وخارجه با یکدیگر تماسی‌نداشتند وتماس کامل ازبعد تاسیس‌الیانس اسرائیلیت فرانسه شروع شد.

٤ -بااینکه یهودیان ایران‌دچارمصائب گوناگون‌بودند برخلاف شایعاتیکه‌راجع‌به علاقه مادی آنهامیدهند، چون‌بفردای خوداطمینان نداشتند بمحضیکه‌چند تومانی‌در ۵۰-۶۰سال‌قبل کاسبی‌میکردندبساط عیش خودرا ازحیث خوراك و مشروب برای اقامت چند روزه‌در باغ مصفائی در خارج‌شهر فراهم میکردند وبطور دسته‌های ده‌و بیست‌نفری مبادرت به این‌کار میکردند.

۵ - یهودیان بیش از یکروز در سال عزاداری، واقعی نداشتند که روز نهم آب یعنی روز گم کردن استقلال خود است ولی در روز اول

سال (اول تشری) بواسطه بی‌اطلاعی از مفهوم حقیقی روز ، چون آن روز را روز توبه میدانستند و روز قربانی کردن حضرت اسحق بگریه می‌پرداختند ولی۸ روز عیدپسح و۹ روزعید سایبان‌و دو روزشابوعوت و تمام شنبه‌های‌سال‌را بتهیه‌وسائل زندگانی مرفه‌ای پرداخته‌وخودرا سعادتمندمیدانستند(۱)

یهودیان ایران برای یاد بود رحلت دونفر از بزرگان روحانی خود یکی ربی مئیرو دیگری ربی شیمعون بریوحای که شرح‌تاریخی آنها را داده‌شدروزهای فوت‌آنانرا که در اثر نزدیکی به خداوند به آسایش ابدی وآسمانی رسیده‌اند جشن میگیرند و تا۴۰سال قبل‌خیلی بیش‌ازامروز به اینموضوع اهمیت میدادند .

---

(۱) یك‌افسری که‌از نژاد ایرانی نبود ولی در ارتش بمقام شامخی رسیده بود و از سال ۱۳۰۵ تا مدت حدود ۲۰ سال همواره هر یهودی که‌گذرش نزد او میافتاد به آزارش می‌پرداخت ، روزی بمنظور توهین بیهودی پیرمردی گفت :

ای جهود بگو ببینم تو از این جهودی چه خیری دیدی که از آن دست بردار نیستی ، موسوی جواب داد: جناب افسر چند سال دارید . گفت ۳۵ سال، یهودی- چقدر از این ۳۵ سال را راحتی کردی، وخوش بودی ؟ افسر- نمیدانم. یهودی گفت من ۷۰سال دارم که ده سال آن شنبه‌بوده ، نگاه به‌لباس‌فعلی‌من‌نکن ، بهترین لباسم را شنبه‌ها پوشیده‌و هرقسم‌بوده خوراك‌خوب را جهت‌شنبه‌ها تهیه کردم، هیچگاه درآن روز به بدبختی‌خود نیاندیشیدم‌وهیچ طلبکاری به خانه‌ام درآن روز مراجعه نکرده است۰این حد اقل راحتی من در این ۷۰ سال بوده زیرا در اعیادهم آسایش بیشتری داشته‌ام واین‌خیری‌است که ازجهودی‌خوددیده‌ام . خداحافظ ۰

خانوادهائیکه درمدت سال دچار مصائبی می‌شدندنذر میکردند که برای یك مرتبه یا هرسال درروزرحلت یکی ازآنها مراسم (سال) برپا کنند ودرآن روز ازیك تا چندنفرروحانی(۱) بقرائت کتب‌مقدسه مشغول میشدند وعده‌ای ازدوستان وفامیل وفقرا را برای اطعام‌دعوت میکردند همه گونه میوه‌فصل را (موقع هنگام بهاراست) تهیه و اغلب باقلاپلو با مرغ به مدعوین میدادند و سرودهای مذهبی زیادی که اثر شعرای یهود ایران است میخواندند مخصوصا شاعرزمان‌ناصرالدین‌شاه موسوم‌به‌ملاحیم العازار نویسنده کتاب‌سرودی (ایگدل‌الوهیم) مراسم قرائت ازصبح تا۱۱شب بود ولی‌مهمانان ازغروب به‌بعد می‌آمدند.

۷ ـ یکی دیگر ازمراسم عید که دراسفندماه = ۱۵ آذار اجرا میشد و آن سنگینی خودرا از دست داده جشن پوریم است ، این جشن بمناسبت واقعات‌عصرخشایارشا است(۲) که دو روزطول‌میکشد و این‌دو روز پوریم انواع شیرینی‌جات تهیه وبه‌اطفال عیدی داده میشد وعده‌ای ازبزرگان مشغول‌بازی وقمارمیشدند ، هفته قبلش یکروز روزه مرسوم به روزه استر را میگرفتند و شب اول عید پوریم مجله استر را در کنیسه‌هاودرخانه‌هائیکه‌نذرداشتندمیخواندندوبعدحلوابه‌حضارمیدادند.

یك پوریم‌دیگری موسوم به‌پوریم بصره هم سابقاً بعد از سلطنت کریم خان زند تا چندین سال اجرا میشد و بعد موقوف گردید و این پوریم دراثرآن بود که صادق‌خان برادر کریم‌خان خیال داشت که پس

---

(۱) اخیرا بجای روحانیون عالم اشخاصیکه دراثر بی کسبی و بیکاری ناتوان شده‌اند این‌وظیفه را انجام میدهند.

(۲) به‌صفحه۲۶۲جلداول مراجعه شود.

ازفتح بصره یهودیان را قتل‌عام کند وچون موفق نشد جشنی به این مناسبت تا چندین‌سال برپا بود .

در اروپا هم در اثرحسن اتفاقاتیکه برای یهودیان هنگام دسیسه برعلیه آنان‌رخ‌داد ، چند پوریم دیگری درست شد که غیر از پوریم شوش یا ایران است از قبیل پوریم Syracuse مربوط به جزیره Sicile وپوریم مصر در اثر نجاتیکه در ۱۵۲۴ اتفاق افتاد و پوریم حبرون مربوط به سال ۱۷۴۱ وپوریم اوسطوا ۱۷۹۲ و پوریم ناربون ۱۲۳۶ وپوریم Borghd وپوریم گوملجیناوپوریم طبریه وپوریم آنگوراوپوریم‌تور کیتوو۱۲پوریم Sari-Kiz وبلگرادوبالاخره Serajevo. بمناسبت‌پوریم‌اشعارزیادی‌توسط‌شعرای‌یهودی‌ایرانی‌سروده شده است .

دو عید دیگر، یکی ایلانوت یا عید درخت‌کاری است که اززمان قدیم بین‌یهودایران‌مرسوم‌ودرشب‌آن عیدهمه گونه محصولات‌تروخشك هردرختی‌را که خوردنی است درمنزل اشخاصیکه درآن سال ازبستگان نزدیك فوت کرده فراهم نموده وعده‌ای هم حاضر شده با انجام مراسم مذهبی‌وخواندن برکتی‌برای هریك ازآن میوه‌ها وخوردن مقدار کمی ازهریك تا دوسه ساعتی به مراسم پایان میدادند و دیگر عید حنوکا است که‌مدت‌هشت‌شب‌بمناسبت‌فتح‌متتیا بریونانیهای‌سابق‌بت‌پرست(۱) میباشد که‌هرشبی یك شمع برشب قبلی اضافه نموده روشن مینمایند

۹ـ بمناسبت‌اعیادحنوکادامادهاشیر ینی جات‌ودرعیدایلانوت‌انواع

---

(۱) به‌فصل هشتم جلددوم مراجعه شود

آجیل و بمناسبت پوریم شیرینی جات را موظف بودند برای نامزدهای خود ببرند و بعلاوه رسم بود که پدرزنها دراین ۳ عیدواعیاد دیگر مانند عید پسح وسایه بندان و شابوعوت از دامادها و حتی از اقوام نزدیك آنها دعوت نموده نهار وشام مفصلی تهیه پذیرائی کامل بنمایند و مطرب و آوازه خوان بنوازند .

۱۰ـ یهودیان ازعهدعتیق وخصوصا اززمان حضرت داودبرای مؤثر ساختن مناجات وبعضی ازسرودها مذهبی انواع ابزار موسیقی رابطور انفرادی یا دسته‌جمعی بکارمیبردند وبدین وسیله به قلب پژمرده خود تسلی میدادند . اگرشعرای قدیم ایران مانند شاهین و عمرانی و امینا به سرودن اشعارمربوطه کتب انبیا و تورات پرداختند در زمان ناصرالدین شاه به سرود های وجد آور مذهبی اقدام نمودندواین سرودها مخلوطی از عبری وفارسی است که باموسیقی میخواندند . شاعری که در این زمینه زحمات زیادی بکاربرد ملاحیم العازار از اهالی تهران بود که به اورشلیم مهاجرت کرد. وچون موسیقی از زمره لوازم مذهبی یهود بود لذا استادان موسیقی‌شناس زیادی بین یهودیان وجود پیدا کردوهمین طبقه‌بودند که‌ازعصرشاه سلطان‌حسین که قدرت‌ملانماها موسیقی را بین‌ایرانیان‌مسلمان مکروه داشته بود ، این طبقه از یهود سرودهای‌ایرانی‌راحفظ کرد تازمان فتحعلی‌شاه که خصوصاً بار دگر کم وبیش‌مسلمانان به این‌صنعت‌توجه بیشتری کردند. عبدالله‌خان‌آشر یعقوب یهودا (خرمیان) ازعصر مشروطیت تا زمان اخیر توجه خاصی بموسیقی مذهبی نموده ودسته‌ای سرودخان از جوانان بنام دسته (قول

ناعیم) تشکیل دادودرشب شنبه ها و اعیاد بطور دسته جمعی سرودهای مذهبی در کنیسه یعقوب داود پدر عزرا یعقوب معروف میخواندند. راجع به موسیقی دانها معروف یهود تهران قبلاشرحی داده شد.

۱۱ ـ فشارهای گوناگون قرون متوالی ، دربدری ها و کشتارها و بالاخره توهین وتضییقات ومحدودیت ها و محصور بودن یهودیان در محلاتی تاریك و کثیف از روی اجبار ، نتیجه آن عدم مراوده ومعاشرت و قطع رابطه با دنیا خارج از محیط ، موجب شد عناصری شوند که نتوانند نه فقط برای کشور خود عوامل مفید و مولدی گردند بلکه برای جامعه خویش هم نتوانستند مبادرت به تشبثات و یا اقدامات مفیدی بنمایند ، عدم وجود تشکیلات گوناگون برای بهبودی امور اقتصادی وفرهنگی وبهداشتی و اجتماعی یهودیان درایران ازهمان دلایل فوق سرچشمه میگیرد واگرجزئی اقداماتی درامورفرهنگی یا بهداشتی هم انجام یافته متناسب باطول زمان وآزادی نسبی ۴۰ سال اخیر آنها نمیباشد وهنوز نسبتا جامعه در مات زدگی و بیعلاقگی بسربرده و دارای افکار زمان تاریك پراکندگی است که هر کس بفکر نجات خود بود . آنچه موجب خرسندی میباشد آنست که پاکی و طهارت خانوادگی که از دوران قدیم در اشد تعلیم وتربیت مادری وخانوادگی فوق العاده بدان اهمیت داده میشد محفوظ ومصون مانده است .

۱۲ ـ درایام سابق کنیسه هامراکز تقاضای استمدادالهی وتسلی وخصوصاً اجتماع یهودیان جهان وایران بودو چون دوره جدیدفرارسید کلوپ های ورزشی و فرهنگی و انجمن های گوناگون ملی جای گزین آن گردید، در ایران مراکز تسلی قدیمی ضعیف شده و چیز

دیگری جای گزین آنها نشد و این نقیصه را پیشوایان ! جامعه بمنظور مخفی داشتن عدم لیاقت خود و وجود نداشتن مراکزی که رقبای لایقتری برای آنها ایجاد نماید یا دسته‌هائی که ازعدم فعالیت آنها تنقید نمایند فراهم میساختند .

۱۳ ـ وضع کار و کسب یهودیان درایران هیچگونه تناسبی باوضع کارو راه زندگی یهودیان خارجه ندارد بیشتر واسطه معاملات وعده کمتری بازرگان میباشند ، مشاغل دولتی تقریبا ندارند ، وکیل دعاوی بین آنها انگشت شماراست، طبیب و داروساز ودندانساز ومهندس بین آنها بسیار محدودمیباشد . نویسنده و یا شاعر و ادیب ، نزدیك به صفر می باشد. مشوقی برای دست زدن به امورتولیدی ندارند تعداد صنعتگران آنها متناسب جمعیت آنها نیست ، علاقه بتحصیلات عالیه نسبت به ۵۰ سال قبل کاسته شده است. طرزجمع آوری وتنظیم وتامین بودجه‌های فرهنگی و بهداشتی بسیار صورت بدوی دارد . مراعات اعیاد و روزه (کیپور) براساس عادت ارثی محفوظ است وبدون مفهوم واقعی میباشد . روز اول سال (روش هشانا) دموده شده. مراعات توجه به فقرا ونیازمندان ازجنبه وظیفه اجتماعی وملی صورت نمیگیرد بلکه ازجنبه آنکه این مراعات پاداش الهی و نتیجه مادی در بردارد ویاروی هم چشمی مجری است .

۱۴ـ با تمام انتشاراتی که نسبت به ازدیاد ثروتمندان ومالکین یهودی در ایران داده می‌شود عده آنها نسبت به جمعیت یهودیان ایران ناچیز است وعده فقرا بسیارزیاد هستند مخصوصا درشهرستان‌ها و دهات وقصبات که حتی نان شب ندارند و بهمین جهت بمحضی که استقلال اسرائیل تأمین گشت اکثرا بمنظور تامین زندگانی به آن کشور رو

آوردندومهاجرت عده‌قلیلی‌هم براساس احساسات مذهبی بوده وازجنبه ملی کسی به آن مملکت نرفته است.

۱۵- علاقه خانوادگی‌بین‌یهودیان ایرانی بیش‌ازخارجی‌میباشد.

۱۶- علاقه‌به اجرای مراسم مذهبی‌و توجه به کنیسه‌ها روزبروز کمتر میگردد.

۱۷- پیشوایان مذهبی که واردبه‌وظائف خود باشند انگشت‌شمار شده‌اند ، زیرا درایران مدارس مخصوص علوم روحانی برای‌یهودیان وجود ندارد و چون برای تحصیل در این رشته داوطلبانی پیدا نمی‌شود ، کسی بخارج برای تحصیل و تخصص نمیرود ، بنا بر این اشخاصی که کاملا برقوانین مذهبی وارد باشند یا تلمود را خوب بدانند کمیاب است و آنهائیکه جنبه پیشوائی دارند اغلب برای‌حفظ موقعیت خود در اجرای وظائف دینی که پیش آمد میکند ، جنبه محافظه‌کاری را پیش میگیرند .

۱۸- بر خلاف خارج توجه کاملی به قبرستان نمیشود و بایستی گفت که متاسفانه درایران اموات آسایش‌ندارند و بمحضیکه گورستان درکنار شهر واقع شد از طرف مردم و شهرداری مراعات احترام این مکانیکه در تمام جهان‌از تجاوز مصون است نمیشود ، بطوریکه اخیراً بقبرستان ۴۰ سال‌قبل‌هم‌نزدیك‌بودتجاوزشود. قبرستان‌یهودیان‌ایران‌دفتر ومقررات منظمی ندارد و اموات را بطور ردیف منظم‌بخاك‌نمیسپارند . مراسم عزاداری یکماهه و یکساله هنوزمراعات میشود.

۱۹- روز دوم عیدپسح بجای اول‌سال تصور میگرددوخانواده‌ها و دوستان از یکدیگر دیدنی میکنند روز ۲ و ۷ این عید برای‌بازدید

است . همین مراسم دید و بازدید درعید سایبان هم انجام میشود همچنین روز عزاداری ۹ آب و مراعات انجام مراسم دوروزعیدشابوعوت باانجام مقررات حنوکا وایلانوت بسیار ضعیف شده است .

۲۰- ترك مذهب و پیوستن به مذاهب مختلفه ، از سال ۱۹۱۷ روزبروز ضعیف تر گردید.

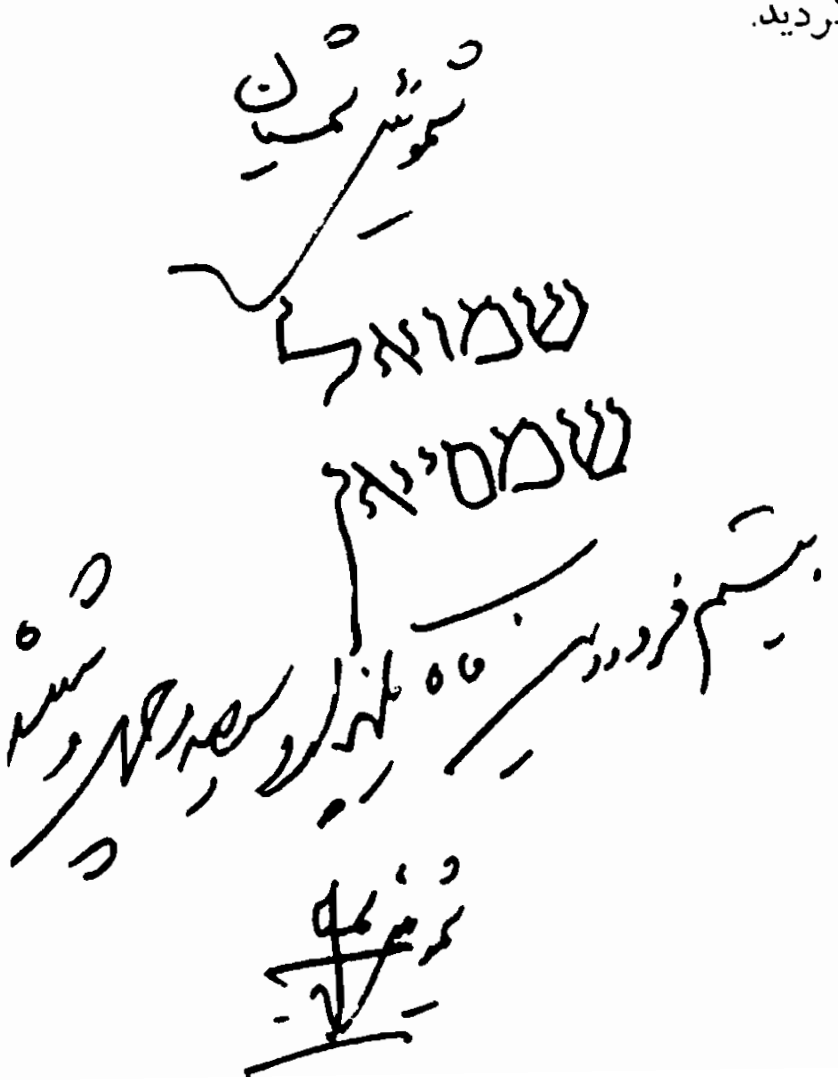

فصل بیستم

خلاصه‌ای از وضع جمعیت یهود ایران در مدت ۸۰۰ سال گذشته

اولین رقم این آمار مطابقت دارد با نظریه ربی بنیامین میتودیلا که در زمان سلطنت ایل‌ارسلان در ۱۱۶۸ میلادی به ایران آمده وخصوصا با نظر ربی پتحیا رینگ‌بورگ که در سال ۱۱۷۳ م ۰ درقسمتی ازایران مسافرت کرده است ومیشود بطور نسبی نظریه آنها را راجع به‌جمعیت یهود ایران صحیح دانست ۰ اما ارقام بعدی این جدول هرچند ازروی قرائن و امارات تنظیم گردیده ولی نمیشود دوزازحقیقت هم دانست.

شرح	تعداد جمعیت یهودیان	ملاحظات
عده یهودیان ایران در زمان سلطنت سلطان سنجر وایل ارسلان قبل ازحمله مغول به‌انضمام بین‌النهرین ـ قفقاز وترکستان .	۱۲۰۰۰۰۰	
حمله چنگیزموجب ملیونها تلفات در ایران شد که یهودیان سهم بزرگی ازآن بردند .	۳۰۰۰۰۰	
الباقی	۹۰۰۰۰۰	
اضافه جمعیت یهود دراثر موالید اززمان سلطان سنجر تا اواخر ارغون خان	۶۰۰۰۰	
جمع	۹۶۰۰۰۰	

شرح	تعداد جمعیت یهودیان	ملاحظات
هنام مرك ارغوان خان دراثر تحریکات خانهای مغول و آنهائیکه میخواستند مقام سعدالدوله را بدست آورند از فراری و کشته وتغییرمذهب داده .	۱۵۰۰۰۰	
الباقی	۸۱۰۰۰۰	
در عصرغازان فراری و مقتولین وتغییر مذهب داده	۱۰۰۰۰۰	
الباقی	۷۱۰۰۰۰	
اضافه جمعیت ازاواخرارغوان تا اواخر تیمور	۴۰۰۰۰	
جمع	۷۵۰۰۰۰	
درحمله تیمور تلفات عمومی یهودیان در بین تلفات مسلمانها بانضمام تلفاتی که بطور خصوصی بر یهودیان وارد شد ازحیث کشتار وتغییر مذهب وترك وطن	۳۵۰۰۰۰	
الباقی	۴۰۰۰۰۰	
قتل و کشتار و تغییر مذهب های دسته جمعی وانفرادی ومهاجرت خصوصاً ازابتدای صفویه الی آخرصفویه	۱۰۰۰۰۰	درعصرشاه عباس اول ودوم تاسال ۱۶۷۰ میلادی، کسر شد .
الباقی	۳۰۰۰۰۰	
تفکیك بین النهرین کسر کرد	۴۵۰۰۰	
الباقی	۲۵۵۰۰۰	
تفکیك بخارا و قندهار و افغانستان کسر کرد	۷۵۰۰۰	
الباقی	۱۸۰۰۰۰	

شرح	تعداد جمعیت یهودیان	ملاحظات
دردوره استیلا افغانها کسر شد.	۱۰۰۰۰	
الباقی	۱۷۰۰۰۰	
اضافه موالید از آخر تیمور تا آخر صفویه علاوه کرد.	۵۰۰۰۰	
جمع	۲۲۰۰۰۰	
ازفوت نادر تا کریمخان زند در اثر تغییر مذهب ومهاجرت	۲۰۰۰۰	
الباقی	۲۰۰۰۰۰	
ازاواخر زندیه و عصر آغامحمد قاجار درنتیجه کشتار ومهاجرت و تغییر مذهب حد اقل کسر شد.	۷۰۰۰۰	وضع این زمان از عصر صفویه خیلی بدتر بوده
الباقی	۱۳۰۰۰۰	
اضافه موالید ازآخرصفویه تا آواخر فتحعلی شاه	۲۰۰۰۰	
جمع	۱۵۰۰۰۰	
تفکیك قفقازو گرجستان واطراف در۱۸۲۸ م. کسر کرد	۱۰۰۰۰۰	
الباقی	۵۰۰۰۰	
کشتار ومهاجرت وتغییرمذهب در زمان فتحعلی شاه کسر کرد.	۲۵۰۰۰	
الباقی	۲۵۰۰۰	
ازدیاد جمعیت از اواخرفتحعلی شاه عصرمحمدشاه تاآخر ناصرالدین شاه	۲۰۰۰۰	عصرمحمدشاه قتل ومهاجرت وتغییر مذهب دسته جمعی متوقف شده
جمع	۴۵۰۰۰	

شرح	تعداد جمعیت یهودیان	ملاحظات
ازدیاد نفوس درعصر مظفرالدین محمد علی میرزا و احمد شاه	۳۰۰۰۰	
جمع	۷۵۰۰۰	
از دیاد نفوس درعصر رضا شاه کبیر و محمد رضا شاه پهلوی	۶۰۰۰۰	
جمع	۱۳۵۰۰۰	
مهاجرت به اسرائیل در ۸ سال اخیر	۴۵۰۰۰	
الباقی جمعیت یهودیان ایران درسال ۱۹۶۰ میلادی	۹۰۰۰۰	

آنچه را که یهودیان ایران بایستی بدانند :

پس از بررسی دقیق و بیطرفانه سه جلد تاریخ یهود ایران مسلم میگردد که :

ملت مهمان نواز ایران درعصر کورش کبیر و داریوش بزرگ و زمان اشکانیان چه از نقطه نظر نوع پروری یا بمنظور منافع سیاسی و موقعیت جغرافیائی وملی خود نسبت به ملت یهود و وجود یك ملت دوست و صمیمی در ماورای سرحد جنوب غربی خود کمال مساعدت را مبذول نموده است.

در ضمن مطالعه قسمت تاریخی نهضت اسلامی چه در زمان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و خصوصا درعصر حضرت امیرالمومنین علیه السلام ملاحظه شد که نظر مساعدی نسبت به جمعیت یهود موحد و صاحب کتاب وجود

داشته است و بعدها کلیه پیشوایان روحانی حقیقی و فاضل مسلمان ایرانی از یهودیان ایران حمایت نموده اند اما تجاوز و نفرت نسبت به یهودیان و خرابی و فقر و بدبختی این جامعه از زمان حمله مغول به بعد و از ایامی شروع شد که مامورین اروپائی بمنظور پیش بردن مقاصد سیاسی ممالك خود از زمان اوزن حسن الی اواخر صفویه وارد ایران شده تا افکار عامه و خصوصا دربار را بر علیه دولت عثمانی بر انگیزانند و ضمنا چون در آن ایام در نتیجه تعصبات مذهبی در اروپا یهودیان مورد تجاوز بودند و از طرف دیگر، یهودیان مورد محبت دولت عثمانی قرار داشتند لذا تحریکاتی بر علیه یهودیان کشور ایران که آن همه مورد علاقه ایرانیان بودند بعمل آوردند و بدین ترتیب یهودیانیکه در ادوار سلسله هخامنشی و اشکانیان پیش قراول ارتش ایران در سواحل مدیترانه بودند و یکی از دلایل از دست رفتن استقلال یهود، وفاداری نسبت به ملت دوست خود ایران بود که بعد بتحریکات خارجیان مورد نفرت همان دوست واقع گردید. در دوره صفویه پریشانی یهود ایران شدت یافت و بعد از آنهم که در زمان آغامحمد و ابتدای فتحعلی شاه قاجار که اداره سیاست کشور بدست ملانماها سپرده شده بود، اوضاع واحوال یهودیان وحتی ملت ایران رو به پریشانی رفت تا عصر فرخنده اعلیحضرت فقید پهلوی کبیر که اوضاع سیاسی و اقتصادی کشور سر و سامانی یافت و ضمنا کلیه افراد ملت ایران از هر طبقه ای آسایش و امنیت خود را بدست آوردند.

بنابر مراتب فوق مطالعه خصوصا جلد سوم کتاب یهود ایران و واقعات ناگوازی که برای یهودیان ایرانی در این مملکت رخ داده نمی‌تواند و نبایستی آنرا منتسب به ملت نجیب ایران دانست و برای

تقویت‌مراتب بالابازهم اضافه میشود که :

ملت ایران ذاتا مهمان‌نواز و رفتارش‌با یهودیان ، براساس‌محبت و مهربانی استوار بوده و حتی حامی و پشتیبان یهودیان ایرانی بوده است و چون ممکن نیست که پیوسته کلیه سلاطین ، قدرت فکری و کشورداریشان یکسان باشد، لذا گاهی بین سلاطین ایرانی به تحریك پیشوایان غیر عالم و متعصب مذهبی ، عملیاتی بر علیه یهودیان انجام شده ولی هیچگاه این عملیات اساسی و با دوام‌و عقیده‌کلیه‌افراد کشور ایران نبوده است.

بطوری که ازروی جدول تقریبی آخر کتاب ملاحظه‌شد ، کثرت یهودیان ایران تا قبل از حمله مغول ثابت میکند که حسن روابط با یهودیان در ایران و آسایش آنها مسلم بوده آنچه بعد از حمله مغول تا اول سلطنت رضا شاه کبیر واقع گردید، در اثر دخول عناصر مغول در بین ملت ایران بوده و آنچه هم بنام ملت ایران تجاوز شداززمانی است که در عصر غازان، جمعیت مغول، خود را داخل مسلمانان‌ایرانی نموده وبنام‌ملت‌ایران بپیروی‌ازخوی‌باطنی‌خودادامه‌دادوعده‌ای‌ازاین عناصر حتی در عصر صفویه و تا اواخر قاجاریه‌از زمامداران‌امورایران بوده اند و یـا آنکه بطوری که گفته شد در اثر تحریکات مامورین اروپائیان بوده است و همینکه سلسله ایرانی الاصل پهلوی بر رأس امور این کشور قرار گرفت ، به‌کلیه این تجاوزات خاتمه‌داده‌شد.

در تاریخ یهود ایران اغلب به تحریکات ملانماها برخورد میکنیم‌یعنی طبقه‌ای که‌دراثر نداشتن اطلاعات‌کامل مذهبی‌به منظور ایجادمعروفیت

برای خود ، دست بتحریکات بر علیه یهودیان ایران میزدند . گرچه در بین این دسته‌هم عناصری که خون مغول در رگهایشان وجودداشت کم نبودندولی عملیات یکعدهٔ بیسوادرا ولوازهردسته‌ای باشند،نمیشود بحساب‌ملت شریف ایران گذاشت .

اکنون دوران روزهای تیره کشور ایران سپری شده ، نه فقط برای ملت نجیب ایران عصر جدید و طلائی پدیدار گردیده بلکه‌برای یهودیان جهان نیز دوره تازه تاریخی آشکار شده است و اینك از اینکه سه‌واقعه تاریخی درست در عصری مصادف شده اند ، که کشور ایران و ملت یهود جشن دوهزارو پانصد ساله کورش کبیر را گرامی میدارند وولادت ولایت عهد ایران مصادف با این جشن‌ها شده و تاجگذاری اعلیحضرت‌درهمین زمان واقع میگردد ، بس مفهوم‌و معنی گرانبهائی دارد که نباید فراموش گردد . خدا کند که مسؤلین‌امور کشور ایران و ملت یهود به معنی و مفهوم این واقعات تـاریخی توجه نموده و آرزوهای بنیان گذار شاهنشاهی ایران را تمامابر آورده نمایند .

دکتر حبیب لوی

قدرت نظامی‌واقتصادی‌وتاسیسات صنعتی‌عظیم و کشفیات گوناگون و کثرت جمعیت ، مظهر تمدن اخلاقی نبوده و موجب نیك نامی امم و ملل نمیباشند .

بلکه حسن کردار ومراعات آزادی و برقراری قوانین‌منصفانه و اجرای یکسان آنها برای کلیه مردم ، خصوصا برای ضعفا است که موجب بزرگی نام و سعادت و موفقیت‌های گوناگون ملل و پیشوایان مختلف کشور و افراد مملکت میگردد .

بیش ازچهار هزارسال است که ملت بنی‌اسرائیل‌موفق به حفظ سنن وتاریخ‌ملت‌خود،چه‌درزمان‌سعادت‌ویاهنگام‌تیره‌بختی گردیده‌است.

تجاوز و چپاول و کشتارهای دسته جمعی یا انفرادی، دربدریها و تهدیدات وتضئیقات گوناگون ، هیچکدام نتوانسته‌اند ازضبط‌حقایق تلخ و یا شیرین تاریخی این ملت کهن سال یا رسوا نمودن متجاوزین جلوگیری نماید .

کردار ورفتارخوب یابدملل و پیشوایان آنهاوفرقه‌های‌مختلف جهان‌وحتی افراد نسبت به ملت یهود یا بنی‌اسرائیل، همچنان نیزدر آتیه محفوظ خواهد ماند.

دکتر حبیب لوی